ریحانه النبی

مشخصات کتاب

نویسنده : غلامرضا زهره منش

ناشر : غلامرضا زهره منش

نگرشی بر جایگاه و موقعیت زن

جایگاه زن قبل از اسلام

جایگاه زن در عصر جاهلیت

زنان عرب در دوره ی قبل از اسلام، نه تنها از حقوق اولیه انسانی بهره ای نداشتند، بلکه از هر حیوانی پست تر و زبون تر به شمار می رفتند. با زنان و دختران، مانند چهارپایان رفتار می کردند و آنان را به صورت کالا در معرض خرید و فروش قرار می دادند.

زنده به گور کردن دختران در میان پاره ای از اعراب به ویژه طایفه اسد و تمیم رواج داشت. اینان، به خاطر حماقت و نادانی، دخترانشان را زنده به گور می کردند. [1] .

این عمل جنون آمیزشان بدان خاطر بود که مبادا دخترانشان در جنگ به اسارت دشمن درآیند و موجب ننگ و عارشان گردند و نیز معتقد بودند، اگر دخترانشان با افراد بیگانه ازدواج کنند، سبب ازدیاد نفوس شان گشته و در نتیجه به روزیشان افزوده خواهد شد و این، موجب شکست اینان می شود، ولی قرآن کریم علت اصلی کشتن

فرزندان را فقر و نداری و تنگدستی می داند.

«فرزندانتان را از بیم تنگدستی مکشید. ما به آنان و به شما روزی می رسانیم.» [2] .

«فرزندانتان را از بیم نداری و تنگدستی مکشید. ما به شما و آنان روزی می رسانیم.» [3] .

در این دو آیه شریفه علت اصلی فرزندکشی بیم نداری و گرسنگی معرفی شده است.

به هر حال، چه عامل اقتصادی و چه عوامل دیگر، هرچه باشد، سبب شدند که زنده به گور شدن دختران در میان اعراب جاهلی به صورت رسم و عادت درآید و به دیگر قبایل سرایت کند.

قرآن کریم درباره وضع زن در جاهلیت و عکس العمل مرد نسبت به او چنین می فرماید: «وقتی به مردی خبر

داده می شد که دختری پیدا کرده، رنگش از خشم تیره می شد و از روی شرمندگی از انظار مردم پنهان می گشت. سپس یا با نهایت بی علاقگی از دختر نوزاد، نگهداری می کرد و یا کودک بی گناه را زیر خاک پنهان می نمود.» [4] .

نحوه دخترکشی در میان قبایل عرب، متفاوت بود. بعضی نوزاد دختر را سر می بریدند و بعضی دیگر از بالای کوه پرتاب می کردند و گروهی نیز در آب غرق می کردند.

جنایات نسبت به زنان و دختران

در میان بعضی قبایل، رسم چنین بود که زنان باردار به هنگام وضع حمل به نقطه ای دور از خانواده های خود در صحرا می رفتند و با کمک زنان دیگر به حفر گودال می پرداختند تا اگر نوزاد دختر باشد، کودک بی گناه را در میان گودال دفن نمایند و زحمت پدر در به خاک سپردن فرزند، کم شود.

در نتیجه، با کشتن دختران بی گناه از تعداد زنان کاسته می شد و بالاجبار، هر سه یا چهار مرد با یک زن ازدواج می کردند. چنین ازدواجی را «ضمد» می نامیدند. زن، پس از وضع حمل، به ناچار، به شوهران خود مراجعه می کرد و از میانشان پدری برای فرزند خویش پیدا می نمود و نوزاد به هر کدامشان که بیشتر شباهت داشت، تعلق می یافت و او پدرش محسوب می شد. [5] .

حال، باید دید فرزندانی که از خون و شیر مادرانی که دارای همسران متعددی بودند، تغذیه می کردند، دارای چه روحیه و خلق و خویی می شدند و در جامعه چه ارزش و قیمتی داشتند؟

در اعراب عصر جاهلیت، مادر هیچ گونه نقشی در سرنوشت فرزندان خویش نداشت و تنها پدر بود که از اختیارات نامحدود درباره فرزندان استفاده می کرد. حتی مادر با آن همه

عواطف مادری که ودیعه الهی است، نمی توانست از زنده به گور شدن دختران جلوگیری کند و ناگزیر شاهد مرگ جانگداز جگرگوشه اش- که قلب کوچکش مالامال از امید به زنده ماندن و زیستن بود- می شد. [6] .

پیش فروشی زن در زمان جاهلیت

اعراب، حتی دختر را پیش از تولد، شوهر می دادند. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم در حجهالوداع مشغول انجام مناسک حج بود. روزی مردی در حالی که سوار بود و تازیانه ای در دست داشت، سر راه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم را گرفت و عرض کرد:

یا رسول اللَّه!از مردی به نام «طارق» شکایتی دارم. سالها پیش، در دوران جاهلیت، من و «طارق بن مرقع» در جنگی شرکت داشتیم. طارق احتیاج به نیزه ای پیدا کرد و فریاد زد:

هر که نیزه ای به من بدهد، پاداشش را خواهم داد.

من گفتم: اگر به تو نیزه بدهم چه پاداشی می دهی؟

گفت: قول می دهم، اولین فرزند دخترم که به دنیا آمد، برای تو بزرگ کنم. من پذیرفتم و نیزه را دادم.

سالها گذشت تا اینکه اخیراً اطلاع یافتم، او دارای دختری شده است. به نزدش رفتم و قصه را به یادش آوردم و مطالبه دَیْن خود کردم، ولی او زیر بار نمی رود و مجددا درخواست مَهْریه می کند. اکنون آمده ام تا حقّم را بگیرم.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: دختر در چه سنی است؟

عرض کرد: بزرگ شده و حتی تارهای مویش سپید است.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: بگذار دختر، سرنوشتش را خود تعیین کند و در انتخاب همسر آزاد باشد. [7] .

نمونه ای از سنگدلی در زمان جاهلیت

نوعی نکاح در میان اعراب رواج داشت که آن را نکاح «شغار» می نامیدند. شغار، معاوضه دختران بود، یعنی اگر دو فرد، دو دختر بالغ داشتند، با یکدیگر معاوضه می کردند و هر یک از این دختران مهر و صداق برای دیگری به

شمار می رفت و پدر هر یک از آن دو، دیگری را تزویج می کرد. [8] .

اعراب جاهلی، روزگار خویش را با قتل و غارت می گذراندند و منتظر کوچکترین بهانه ای بودند تا بتوانند، آتش جنگ بیفروزند. مثلا اگر یک شاعر در اشعار خود از افتخارات قبیله ای سخن به میان می آورد و در ضمن آن اشعار کنایه ای به قبیله دیگر می زد، میان دو قبیله بر سر همین شعر، جنگ و خونریزی واقع می شد و گاه نیز به خاطر تنگدستی و فقر به قبایل اطراف خود حمله می کردند و آنان را غارت می کردند. [9] .

جایگاه زن بعد از اسلام

جایگاه و موقعیت زن در اسلام

اسلام، با آن آیین مترقی و پیشرفته خود، برای زن ارزش و احترام بسیاری قایل است. زن در مفهوم انسانیت با مرد هیچ گونه فرقی ندارد و مرد را بر او امتیازی نیست. زن، مانند مرد، عضو کامل جامعه است و شخصیت حقوقی مستقل دارد. زن در جامعه ی اسلامی برخوردار از استقلال فکری و اقتصادی است و در زندگی خود، در تصمیم گیری آزاد است و به میل خود بر اساس موازین شرعی می تواند با هر که بخواهد ازدواج کند.

زن از لحاظ شخصیت حقوقی تا آنجا مستقل است که می تواند برای شیر دادن مولودش از شوهرش مزد مطالبه کند و بدون دخالت شوهر می تواند کشاورزی یا تجارت کند. [10] .

اسلام دست به یک عمل انقلابی زد که پیش از آن بی سابقه بود و آن عبارت است از شرکت زنان در جنگ. در جنگ «خیبر» که در سال هفتم هجری روی داد، تعدادی از زنان اجازه یافتند، در جنگ شرکت نمایند. «ابن اسحاق» از زنی که در این جنگ شرکت جسته بود، چنین

روایت می کند: هنگامی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم عازم جنگ خیبر بود، من با تنی چند از زنان قبیله بنی غفار به نزد آن حضرت رفتیم تا به ما اجازه شرکت در جنگ جهت مداوای مجروحان و زخم دیدگان و کمک های دیگری که از ما برمی آمد، بدهد و به همراه لشکر اسلام باشیم. پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم به ما اجازه شرکت داد و فرمود:

به امید خدا!

ما به همراه مسلمین عازم خیبر شدیم و تا پایان جنگ به پرستاری و مداوای مجروحان پرداختیم. چون کار جنگ پایان یافت و مسلمانان پیروز شدند، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم در تقسیم غنایم جنگی برای ما سهمی قایل شد. از آن جمله گردنبندی است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم آن را به عنوان غنیمت جنگی به من داد. من هرگز آن را از خود دور نکرده و نخواهم کرد.

گردنبند این زن همچنان باقی بود تا آنکه مرگش فرارسید. به هنگام مرگ، وصیت کرد که آن را با وی دفن کنند. [11] .

به آیات قرآن که مراجعه کنیم می بینیم، حقوق و تکالیف زن و مرد مساوی است: «زنان و مردان نسبت به یکدیگر حقوق متقابل دارند.» [12] .

یعنی همان طوری که زن و مرد از لحاظ عقل و شعور و هوش متساوی اند و در مفهوم انسانیت هیچ گونه تفاوتی با یکدیگر ندارند، از لحاظ حقوق و تکالیف نیز برابرند. هرگونه تکلیف و حقی که زن نسبت به مرد دارد، عینا مرد همان حق و تکلیف را نسبت به زن باید

داشته باشد. از این جهت است که «ابن عباس (ره)» می گوید: به حکم همین آیه شریفه، من ناچارم خودم را برای همسرم آرایش کنم، همانگونه که او خودش را برای من آرایش می کند. [13] .

شخصیت زن از دیدگاه پیامبر و ائمه طاهرین

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم نسبت به زن احترام خاصی قایل بود و مرتباً درباره محبت و مهربانی و مدارای با آنها سفارش می کرد، به زنان سلام می کرد و مکرر می فرمود:

من از دنیای شما سه چیز را دوست می دارم و آن سه چیز عبارت اند از: عطر، زن و نماز که روشنی چشم من است. [14] .

ناگفته پیدا است که این سخن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم به خاطر شهوت و غریزه جنسی نبود، بلکه آن حضرت با ایراد چنین سخنانی می خواست زنان را که در نظر اعراب، موجودی بی ارزش و در حد یک حیوان بودند، بزرگ جلوه دهد. بدین جهت، زن را در ردیف نماز که امری عبادی و مقدس است، قرار داد و با این تعبیر، زن را به بالاترین مقام ترقی داد.

«میمونه»، همسر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم می گوید: از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: بهترین مردان امت من کسی است که نسبت به همسر خود بهترین رفتار را داشته باشد و بهترین زنان امت من کسی است که نسبت به همسر خویش بهترین کردار را داشته باشد. هر زنی که آبستن می شود، هر شب و روزی که بر وی می گذرد، برابر با هزار شهید، اجر و پاداش دارد. بهترین زنان امت من زنی است که در آنچه معصیت

نباشد، رضای شوهر را به دست آورد و بهترین مردان امّت من، مردی است که با خانواده اش به لطف و مدارا زندگی کند. چنین مردی هر روزی که بر او بگذرد، اجر صد شهید دارد.

عمر گفت: یا رسول اللَّه! چگونه می شود زنی که رضایت شوهرش را به دست آورد، اجر هزار شهید و مردی که با خانواده اش مدارا کند، اجر صد شهید را داشته باشد؟

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: بدان که اجر زنان، نزد خداوند، بیش از اجر مردان است. به خدا سوگند که ستم شوهر نسبت به زن، بعد از شرک به خدا، بزرگترین گناهان است. نسبت به رفتار با موجود ضعیف (زن و یتیم) از خدا بترسید که خداوند به خاطر ایشان، شما را مؤاخذه خواهد کرد. هر که به این دو نیکی کند، رحمت الهی نصیب او شود و هر که بدی نماید، مورد سخط و خشم الهی واقع شود. [15] .

رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم معیار جوانمردی و فرومایگی انسان را چنین بیان می فرماید: جوانمردان، کسانی هستند که زنان را گرامی می دارند و فرومایگان نسبت به آنان اهانت می نمایند. [16] .

و در حدیث دیگر می فرماید: بهترین شما کسی است که با خانواده اش رفتار نیک داشته باشد. من نیز با خانواده ام چنین ام. [17] .

ابن عباس از پیامبر گرامی صلی اللَّه علیه و آله و سلم روایت می کند: هرکس دختری داشته باشد و نسبت به او اهانتی روا ندارد و فرزند پسرش را بر او ترجیح ندهد، خداوند او را داخل بهشت می کند. [18] .

و نیز می فرماید: هرکسی که از بازار،

متاع و تحفه ای به خانه آرد، اول به دختران بدهد و سپس به پسران. هر آن کس که دختران را شاد کند، گویی که از ترس خدا گریسته است، یعنی همان تقرب و پاداش را دارد. [19] .

توجهات پیامبر نسبت به حقوق و شخصیت زن

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم- در روزگاری که زن ارزش و اعتباری نداشت- مقام زن را تا سطح یک انسان مستقل و دارای حقوق و شخصیت بالا برده، توصیه می فرمود که مقتضیات فطرت زن رعایت شود. رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم زن را تشبیه به استخوان خمیده دنده ها می کرد و می فرمود: زن شبیه استخوان خمیده دنده هاست و در همان وضعی که هست، سودمند است. اگر بخواهند آن را راست کنند، می شکند و ضایع می شود. [20] .

این بدان معناست که خلقت زنان را نمی توان تغییر داد و کاری که از عهده مردان بر می آید و در صلاحیت آنان است، هیچ گاه از عهده زنان بر نمی آید.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: به دور باد کسی که خانواده خود را ضایع کند و آنها را به حال خود واگذارد. [21] .

البته باید گفت که زن باید نکاتی را رعایت کند. چنان که رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم می فرماید: بهترین زن، کسی است که در هنگام نعمت، شکرگزار باشد و در بلا و گرفتاری صبر و بردباری را از دست ندهد. [22] .

و نیز می فرماید: بعد از ایمان به خدا نعمتی بالاتر از همسر موافق و سازگار نیست. [23] .

امام صادق علیه السلام می فرماید: بهترین زنان کسانی هستند که در هنگام نعمت،

شکرگزار باشند و در صورت نداری، راضی و خشنود باشند. [24] .

در حدیثی از رسول گرامی صلی اللَّه علیه و آله و سلم روایت شده که فرموده است:جبرئیل همواره درباره بانوان به من سفارش می کرد تا جایی که گمان می کردم، برای شوهران «اُف» گفتن به زنان جایز نیست. در برخورد با آنان از خدا بترسید، چه اینان با پیمانهای الهی بر شما حلال شده اند و به شکل امانت های خدا در خانه هایتان به سر می برند. آنها به خاطر اینکه همسر، مادران فرزندان، شریک زندگانی و وسیله کامیابی تان هستند، به گردنتان حقی دارند. نسبت به آنان دلگرم و با محبت باشید و دلهایشان را با محبت به دست آورید تا با شما زندگی کنند. آنها را دشمن ندارید و شکنجه نکنید و آنچه را که به عنوان مهریه به آنها داده اید، به زور نگیرید. [25] .

پیامبر عزیز صلی اللَّه علیه و آله و سلم می فرماید: بهترین فرزندان شما دختران شما هستند. علامت خوش قدمی زن، این است که اولین فرزندش دختر باشد. هرکس سه دختر یا سه خواهر را اداره کند، بهشت بر او واجب است. [26] .

روزی، مردی که نزد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم بود، اطلاع یافت که خداوند دختری به او داده است. آن مرد از این خبر رنگش تغییر کرد.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: چرا رنگت تغییر کرد؟

عرض کرد: هنگامی که از خانه خارج می شدم، همسرم در حال وضع حمل بود. اکنون خبر رسید که دختری به دنیا آورده است.

حضرت فرمود: زمین جایش می دهد و آسمان سایه برایش می افکند و

خدا روزیش می دهد.او گل خوشبویی است که از آن استفاده می کنی. [27] .

روش برخورد پیامبر خدا نسبت به همسران خویش

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم با همسران خویش با مهربانی و عطوفت و عدالت رفتار می کرد، به ایشان به نظر مساوی می نگریست و ترجیحی میانشان قایل نبود. حتی در مسافرتها هر کدامشان را که قرعه به نامشان اصابت می کرد، با خود می برد، تندخویی ها و بدزبانی همسران خویش را تحمل می کرد و هیچ گونه خشونتی نسبت به آنها به کار نمی برد. بعضی از همسرانش از رفتار او سوءاستفاده کرده، گستاخی را به حدی رسانده بودند که اسرار داخلی آن حضرت را فاش می ساختند. [28] فاش کنندگان اسرار داخلی، جز «حفصه» و «عایشه» نبودند. این دو، عادت به این کار ناپسند داشتند و خداوند متعال به دنبال افشای اسرار، امر به توبه شان فرمود. [29] .

به دنبال جنگ پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم با «بنی نضیر» و «بنی قریظه»، بعضی از همسرانش (عایشه و حفصه) تصور کردند، چون گنجینه های یهود به دست پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم افتاده، باید به فکر زندگی تجملی و اشرافی باشند. به همین خاطر از آن حضرت تقاضای زر و زیور کردند، ولی با مقاومت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم روبه رو شدند. رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم سخنان درشت آنان را نشنیده گرفت. ابوبکر و عمر (پدران عایشه و حفصه) که از این ماجرا آگاه شدند، درصدد تنبیه دخترانشان برآمدند، ولی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم آنان را منع فرمود و فقط به کم توجهی به آن دو اکتفا کرد.

پس از یک

ماه متارکه، وحی نازل شد که زنان خود را به یکی از دو کار مخیر کن.یا باید با زندگی ساده و قناعت آمیز تو بسازند و به پاداش اُخروی نایل شوند و یا اینکه هر کدامشان را که در پی زندگانی پرتجمل هستند و این نوع زندگانی را بر تو ترجیح می دهند، با تجهیزات کافی و به نحو شایسته رها کنی. [30] .

به طور کلی، رفتار پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم بر اساس احترام زن و مقام والای او بوده است و این رفتار تا آخرین روز زندگانی آن حضرت ادامه داشت.

ملاک برتری انسان

اسلام ملاک فضیلت و برتری انسان را (چه مرد و چه زن) تقوا و پرهیزگاری می داند: «ای گروه مردم! ما شما را به صورت مرد و زن آفریدیم و شما را قبیله ها و ملتها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. به راستی، نزد خدای، گرامی ترین شما کسی است که پرهیزکارتر باشد.» [31] .

خداوند متعال در این آیه شریفه فقط تقوا و پرهیزگاری را ملاک برتری انسان قرار داده است و از مفهوم آیه چنین استفاده می شود که زن و مرد از هر لحاظ برابر و مساوی اند.

«هر مرد و زن با ایمان که کردار شایسته و نیک داشته باشد، هر آینه، او را به زندگی پاکیزه، زنده می داریم و به بهتر از آنچه که در دنیا انجام می دادند،پاداششان می دهیم.» [32] .

در این آیه شریفه، زن مانند مرد به حساب آمده است و در انجام دادن وظایف دینی با مردان، برابر و شریک است و اگر با ایمان بمیرد، در آخرت از نعمت بهشت و زندگی پاکیزه برخوردار

می شود.

در مورد حسن رفتار و سلوک مردان نسبت به همسران، خداوند می فرماید: «با همسران خود به طور شایسته رفتار کنید.» [33] .

دختر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم فاطمه زهرا علیهاالسلام به همراه عده ای از زنان در جنگ اُحد به کمک مجروحین رفت و شخصاً به مداوای آنان پرداخت. [34] .

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم از زنان، همچون مردان بیعت می گرفت و آنان را مانند مردان، در ردیف اصحاب خویش جای می داد. [35] .

نمونه هایی از جایگاه زن در اعصار و ملل مختلف

جایگاه زن در ملل باستان

به طور کلی در جامعه های قبیله ای ملل باستان که روش اجتماعی شان قانونی و دینی نبود و فقط آداب و رسوم قومی بر آنها حکومت می کرد، زن ارزشی نداشت و مانند یک حیوان اهلی با او رفتار می شد.

حیوانات اهلی را برای این تربیت و نگهداری می کردند تا از گوشت، پوست و پشم آنها استفاده نمایند. از این رو نسبت به مسکن و خوراکشان توجه کافی مبذول می داشتند و برای ادامه و بقای حیاتشان متحمل زحماتی می شدند. این تحمل زحمات از راه دلسوزی نبود، بلکه فقط برای تامین منافع خویش، تن به این کار می دادند و از آنها دفاع می کردند تا کسی نسبت به آنها تعدی نکند و اگر کسی دست تجاوز به سوی آنها دراز می کرد، با عکس العمل و انتقام صاحبانشان روبرو می شد. اینها همه به خاطر این بود که مالکیت خویش را بر آنها حفظ کنند، نه آنکه حقوقی برایشان قایل باشند.

چنین رفتاری را نیز نسبت به زن معمول می داشتند. زن را در جامعه نگهداری نموده، از وی دفاع می کردند تا بتوانند از او استفاده ببرند و اگر کسی

به زنی تجاوز می کرد، به دفاع برمی خاستند، نه به خاطر این که وی عضوی از اعضای جامعه به شمار می رفت و دارای حقوق و احترام بود، بلکه برای این که زن زنده بماند تا بازیچه شهوت مردان شود و برای خانواده، غذا تهیه کند به شکار بپردازد و بارکشی کند، خدمتکار خانه باشد و در مواقع قحطی و مهمانی از گوشتش تغذیه نمایند.

زن نه تنها در خانه همسر چنین وضعی داشت، بلکه در خانه پدر نیز دچار همین وضع بود، در گزینش شوهر از خود هیچ اراده ای نداشت و این پدر بود که تصمیم می گرفت که با چه کسی ازدواج کند. در واقع، نوعی معامله میان پدر دختر و همسر آینده صورت می گرفت. زن، چه در خانه پدر و چه در خانه شوهر، تابع صاحبخانه بود و صاحبخانه می توانست او را بفروشد و یا به کسی ببخشد و یا به عنوان خوشگذرانی، تولید بچه و خدمتگزاری به کسی عاریه یا قرض و یا اجاره بدهد و اگر مرتکب گناهی شود، حق داشته باشد او را مجازات کند- اگر چه کشتن باشد- بدون آنکه مسئولیتی داشته باشد. [36] .

جایگاه زن در عصر ساسانیان

در عصر ساسانیان، بنابر قوانین متداول از قدیم، زن شخصیت حقوقی نداشت و به عنوان «شخص» محسوب نمی گردید، بلکه «شی ء» تلقی می شد و صاحب حق به شمار نمی رفت. [37] دختران و زنان بیوه و مطلقه، به هیچ عنوان، قدرت انجام معامله نداشتند. پدر خانواده که صاحب اختیار همه خانواده بود، در عواید اموال خاص زوجه و غلامان خود تصرف می کرد. [38] .

در پندنامه منسوب به بزرگمهر آمده است که: «هرگز نباید راز دل خویش

را به زنان گفت و با احمقان صحبت کرد.» [39] .

جایگاه زن در قرون وسطی

زن در قرون وسطا نه تنها نقش اجتماعی نداشت، بلکه خوار و ذلیل و برده وار می زیست و حتی او را عامل فساد و منفور خدا می پنداشتند و اعتقادشان بر این بود که باعث بیرون راندن آدم از بهشت، زن بود.

در قرون وسطا از کشیشی پرسیدند: آیا مرد نامحرم می تواند به خانه ای که در آن زن هست، وارد شود؟

پاسخ گفت: هرگز؟ هرگز؟ و اگر در آن خانه مردی از محارم زن هم وجود داشته باشد و این مرد نامحرم بر او وارد شود و زن را هم نبیند، باز گناه کرده است.(یعنی اگر مرد نامحرمی به طبقه دوم منزلی وارد شود که در طبقه اولش زنی باشد، گناه نموده است. مثل اینکه وجود زن، عامل پخش گناه در فضا است). [40] .

بسیاری از عیسویان، زن را برزخ میان انسان و حیوان می دانستند و در اینکه دارای روح باشد، تردید داشتند.

در سال 586 میلادی، مجلس بزرگی برای حل این مسئله که آیا زن دارای روح است یا نه در اروپا بر پا شد. پس از بحث فراوان، سرانجام قبول کردند که زن داخل در نوع آدم است. [41] .

«سن توماس داکن» می گوید: «خداوند اگر ببیند مردی به زنی دل ببندد و عاشق او شود- حتی اگر آن زن، همسرش باشد- خشمگین می شود، زیرا جز عشق خداوند نباید در قلبش جای بگیرد.

مسیح علیه السلام بدون همسر زیست و کسانی که می خواهند مسیحایی بشوند، نباید زن بگیرند. به همین سبب، برادران مسیحی و پدران روحانی و خواهران مسیحی در سراسر عمر ازدواج

نمی کنند، زیرا ازدواج، خدا را به خشم می آورد و فقط باید با خدای ما، عیسی مسیح، پیوند داشت، زیرا دو عشق در یک قلب جای نمی گیرد. فقط آنهایی می توانند حامل روح القدس باشند که مجرد زیست کنند.»

زن در اندیشه قرون وسطایی، منفور، عاجز و محروم از مالکیت است. وقتی انسان با املاک و اموال شخصی خود به خانه شوهر رفت، حق مالکیت از او سلب می شود. مالکیت، خود به خود به شوهر انتقال می یابد، زیرا زن، صاحب شخصیتی نیست. حتی امروز آثاری از آن در زن اروپایی به چشم می خورد. [42] .

زن در اروپا و سایر ممالک جهان به قدری بی ارزش بود که در هیچ اجتماعی او را به حساب نمی آوردند. علما و فلاسفه به مجادله می پرداختند که آیا زن اساساً روح دارد یا به کلی فاقد روح است؟ در صورتی که روح داشته باشد، آیا روحش روح انسانی است یا حیوانی؟ و بر فرض داشتن روح انسانی، آیا وضع اجتماعی و انسانی او نسبت به مرد، وضع بردگی است یا کمی بالاتر از آن؟

زن گاهی وسیله شهوترانی و گاهی مانند چهارپایان در کار خوردن و آشامیدن و بارداری و زایمان و... بود. [43] .

«لیکی» در کتاب «تاریخ اخلاق در اروپا» می گوید: «در آن روزگار (قرون وسطا) مردها از سایه زنان می گریختند و نزدیکی و همنشینی با ایشان را گناه می پنداشتند و عقیده داشتند که برخورد با ایشان در کوچه و خیابان و سخن گفتن با ایشان- اگر چه مادران، همسران و یا خواهران باشند- اعمال و ریاضتهای روحی شخصی را تباه می سازد.» [44] .

استاد ابوالاعلی مودودی در کتاب «الحجاب» می گوید:

«از جمله نظریات اولی و اساسی در این باره، این بود که زن، سرچشمه معاصی و اصل گناه و فجور است و برای مرد، دری از درهای جهنم است، از آن جهت که منشا تحریک و وادار کردن او به ارتکاب گناهان است و چشمه های مصایب انسان از وجود او برجوشیده است و از این جهت، پشیمانی و شرمندگی برای او کافی است که زن است و او را همی سزد که از حسن و جمال خود شرم کند، زیرا این حسن و جمال، یکی از سلاحهای شیطان است که هیچ سلاحی به آن نمی رسد و سزای اوست که کفاره بپردازد و هیچ گاه پرداختن کفاره را ترک نکند، زیرا هم اوست که انواع بلایا و بدبختی ها را برای زمین و ساکنان آن به ارمغان آورده است.» [45] .

«ترتولیان»، یکی از پیشوایان مسیحی، در مقام بیان نظر مسیحیت درباره زن می گوید: «بی گمان زن مدخل شیطان به درون نفس انسان است و مرد را به سوی شجره ممنوعه می راند و شکننده قانون خدا و زشت کننده صورت خدا (مرد) است.»

«کرای سوستام»، یکی از بزرگان مسیحیت، درباره زن می گوید: «او شری است که از آن گریزی نیست. او وسوسه ای جبلی و آفتی دلپذیر و خطری برای خانه و خانواده و معشوقه ای عاشق کش و ماری خوش خط و خال است.» [46] .

جایگاه زن در نظام سلطنتی

زن در کشورهایی نظیر ایران، مصر، چین و هند که دارای نظام پیشرفته و حکومت سلطنتی بودند و نیز در جوامعی مانند کلده و روم که دارای تمدن بوده، در سایه قانون می زیستند، دارای آزادی کامل نبود. هرچند از مالکیت محروم نبود، ولی زیر

نظر رئیس خانواده که پدر یا برادر و یا شوهر بود، زندگی می کرد و بزرگ خانواده بر وی حکومت مطلق می کرد و می توانست زن تیره بخت را به عقد هر فردی که می خواهد درآورد و یا به اجاره و عاریه واگذار کند. [47] .

در بعضی از کشورها ازدواج حد و مرزی نداشت و مردان می توانستند با محارم خویش ازدواج کنند، چنان که بهمن (پادشاه ایرانی) دختر خود «همای» را به زنی گرفت و وی را ولیعهد خویش قرار داد.

«شیرویه»، پسر خسرو پرویز، نسبت به «شیرین»، زن پدرش، اظهار عشق می کند و به خاطر عشق، پدرش را می کشد و درخواست ازدواج از شیرین می کند، ولی شیرین چاره ای جز خودکشی نمی بیند و بر مزار شوهرش خود را می کشد. [48] .

در تمام این جوامع، فرزند تابع پدر بود و پایه ی نسبت فقط از پدران درست می شد، مگر در بعضی از نقاط چین و هند که چندین مرد دارای یک زن می شدند.در این گونه موارد، فرزند تابع مادر بود و پایه نسبت را مادران تشکیل می دادند. [49] .

به طور کلی، زن در ادوار گذشته، موجودی ضعیف و محکوم شمرده می شد و با گذشت زمان، خصوصیات انسانی خویش را گم کرده، نمی توانست هیچ گونه شخصیت اجتماعی برای خود تصور نماید.

جایگاه زن در دنیای کنونی غرب

زن به مجردی که ازدواج کند، تغییر اسم می دهد، یعنی نام و نام خانوادگی اش را از دست می دهد و رسماً در اسناد، کارنامه های تحصیلی، شناسنامه، گذرنامه و در همه جا نام خانوادگی شوهر، جانشین نام خانوادگی اش می شود. این بدان معناست که زن، خود هیچ است، وجود ذاتی ندارد، تا وقتی که در خانه پدر است، با نام او

زندگی می کند و زمانی که به خانه همسرش می آید، باز هم از داشتن نام و ارزش و اعتبار محروم است.

در دفاتر رسمی مربوط به زنان متأهل اروپایی از دو نام سؤال می شود: اول می پرسند نام فعلی اش که پس از ازدواج گرفته است و نام خانوادگی همسرش چیست؟

سؤال دوم اینکه وقتی که دختری جوان و مجرد بود، نام خانوادگی اش چه بوده است؟

در حقیقت، زن متعلق به صاحبخانه است. در خانه پدر که بود، نام خانوادگی پدر،و به خانه شوهر که آمد، نام خانوادگی شوهر را به خود گرفت. [50] .

در فرانسه، زن پس از جدا شدن از شوهرش، کوچکترین حقی نسبت به فرزندش ندارد. [51] این گونه قوانین ظالمانه، هم اکنون در فرانسه که مهد تمدن اروپایی است، اجرا می شود. تمدنی که به غلط، نام آن تمدن گذارده شده و در حقیقت توحش، ددمنشی و دیوسیرتی است. کدام وجدان بیدار می پسندد که عواطف مادری یک مادر را بشکنند و او را از ساده ترین و طبیعی ترین حقوق که همان رابطه یک مادر با فرزند است، بازدارند؟ حقی که حیوانات هم از آن برخوردارند.

تورات فعلی، زن را تلخ تر از مرگ معرفی می نماید و معتقد است که زن نمی تواند به کمال برسد. [52] این همان یهودی است که به غلط خود را نسل برتر و از نژاد پاکتر می داند و معتقد است که یهود در میان ملل متمدن، پاکترین نژاد است.

به قول «ناهوم گلدمن» که از بنیان گذاران نظام کنونی اسراییل است: «مردم یهود یک پدیده تاریخی و استثنایی هستند.» [53] با این وصف، او برای زن نقص ذاتی قایل است و معتقد است که هیچ گاه

زن عامل نیکبختی نبوده است، بلکه همانند مرگ برای آدمی، شرنگ تلخ و ناگوار است.

مجله «اسلامیک ریویو» چاپ لندن می نویسد: «وضع اسلام در مورد زن از این لحاظ جالب است که اسلام در هزار و چهارصد سال پیش برای زنان حقوقی تثبیت کرد که زنان انگلستان فقط در نیمه ی اول قرن بیستم، به وسیله طرحی که در پارلمان به تصویب رسید، از آن برخوردار شدند.» [54] .

«صدرالدین بلاغی» در کتاب «برهان قرآن» می نویسد: «طبیعت اروپایی به خاطر خودخواهی و غرور، هیچ گاه به مرد اجازه نمی داد که از روی میل و رغبت و به پیروی از فضیلت و مروت، از زن در وضعی آبرومند نگهداری و سرپرستی کند. انقلاب صنعتی، زنان و کودکان را به کار در کارخانه ها واداشت و در نتیجه، روابط خانوادگی از هم گسیخت و زن ناچار شد برای تأمین معاش خود، در کارخانه ها وارد عرصه مبارزه و رقابت شود و آبرو و نیازهای روحی و مادی خویش را بر سر این کار بگذارد، زیرا مرد از او نگهداری نمی کرد و کارخانه ها نیز ضعف و بیچارگی و احتیاج او را مورد سوءاستفاده قرار دادند و با آنکه ساعات کارش بیشتر از مرد بود، دستمزدی بسیار کمتر از دستمزد مرد برایش تعیین کردند.» [55] در هندوستان، زن «هندو» تا زمانی که در خانه پدرش زندگی می کند، تابع پدر است و اگر به خانه شوهر برود، تابع او خواهد بود، اگر پسر نداشت، تابع خویشاوندان پدری و در صورت نبودن آنها تابع پادشاه یا حاکم عصر خودش است. [56] .

بنابراین، یک زن «هندو» هیچ گاه استقلال و آزادی ندارد و همیشه محکوم

به تبعیت از دیگران است.

مشرکین عرب، شیر و بچه ای را که در شکم بعضی از چهارپایان بود، به مردان اختصاص می دادند و بر زنان حرام می دانستند و زنان نمی توانستند از آن استفاده کنند. [57] .

حدیث زندگی

نسب عالی حضرت زهرا (س)

حضرت محمد پدر حضرت زهرا و نیاکان پدری

عبدالمطلب جد اعلای حضرت زهرا و ابوطالب پدر همسر حضرت زهرا

ابوطالب نامش عمران بود و یکی از ده پسر عبدالمطلب است. او با عبداللَّه پدر محمد و زبیر از یک مادر به نام فاطمه بنت عمرو بن مخزومی تولدش 54 سال قبل از اسلام بود و وفاتش پس از 64 سال و 8 ماه و 14 روز در آخر سال دهم بعثت سه روز قبل از خدیجه رخ داده برخی سن او را تا 87 سال هم نوشته اند. ابوطالب برحسب وصیت پدرش عبدالمطلب و نبوغی که در برادرزاده اش دید خاصه که پدر جوانش را از دست داده و داغ مرگ مادر بر دل جا گذاشته بود نسبت به محمد (ص) بسیار ابراز علاقه نشان داد تا آنجا که توانست از حمایت و فداکاری در راه هدف مقدس محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم کوتاهی نکرد.

عبدالله پدربزرگ حضرت زهرا و آمنه بنت وهب مادربزرگ حضرت زهرا

وهب بن عبدمناف از قریش بوده و از زیباترین و عفیفترین و محبوبترین و با عاطفه ترین زنان خاندان قریش بوده که پس از مراجعت از میعادگاه و قربانی ده شتر برای خواستگاری آمنه فرستاد و او را برای عبداللَّه تزویج کرد آمنه هم مانند بسیاری از زنان عرب دلباخته جمال زیبای عبداللَّه بود آمنه یگانه دختر و شمع فروزان خاندان وهب بود و به این ازدواج با نهایت علاقه تن درداد و کمال رضایت را داشت اما از آنجائی که دست قدرت این بانوی جوان با فضیلت را برای مادری یک شخصیت بزرگی پرورش داده با پدری چون عبداللَّه که بهترین جوانان با فضیلت عصر خود بوده اقتران نیرین حاصل کرد. ولی متأسفانه زود افول کرده و آمنه هم پس از مدت کوتاهی که این فرزند

را تربیت کرد بدرود زندگی گفت و ناکام از جهان برفت آمنه در لطافت و ملاحت و عفت و فضیلت و تقوی ستاره درخشان قبیله عبدمناف و عبدالمطلب بوده اما سنگ فراق شیشه عمر آنها را شکست و وصل آنها را مبدل به فراق و مرگ ساخت و حسرت و آرزوهای بسیار به خاک بردند اما همه آنچه را می خواستند در فرزند نیرومندشان بروز کرد و آنها را زنده نام و جاوید گردانید.

آمنه از رواه بحساب رفته و از او روایت می کنند که گفت چون فرزندم متولد شد دیدم دو دست بر خاک نهاده و سر به سجده گذاشت و سپس دستها به آسمان بلند کرد و دعائی خواند.

آمنه در سال 576 از مکه به مدینه رفت و ام ایمن کنیز خود را همراه داشت که در ابوابین مکه و مدینه مریض شد و از جهان درگذشت و برای اولین بار بار سنگینی از فراق و مرگ مادر بر دوش محمد (ص) گذاشت. محمد شش ساله بود که کاملا فراق مادر دل او را جریحه دار نموده مضافاً به آنکه گاهی سراغ پدر هم می گرفت ام ایمن پس از آمنه پرستار و به منزله مادر آن حضرت بود [58] .

حضرت محمد پدر حضرت زهرا

یکی از مهمترین افتخارات فاطمه ی زهرا علیهاالسلام این است که رسول خدا پدر آن حضرت است و عالم خلقت و موجودات هستی، مرهون خلقت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و اشرف مخلوقات است چنانچه در حدیث قدسی پروردگار عالم می فرمایند:

لو لاک لما خلقت الافلاک. [59] .

ای پیامبر! اگر تو نبودی، من زمین و آسمان و این هستی را نمی آفریدم. آری او فضل

و برکت و رحمت برای کل جهان هستی است و خداوند متعال باز در این باره می فرمایند:

و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین. [60] .

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

رسول خدا آن چنان ارزش و اهمیت الهی دارد، که اوصاف وی را با اسماء مخصوص خود توصیف می نماید و می فرماید:

لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ماعنتم حریص علیکم بالمؤمنین رئوف رحیم. [61] .

به یقین، رسول از خود شما به سویتان آمد که رنجها و مشکلات شما بر او دشوار است، او اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است.

آنچه در این آیه با عظمت تعجب آمیز است، این است که پروردگار عالم دو اسم (رئوف و رحیم) از اسماء مبارک خویش را که از اسماء توقیفیه است، در آن حضرت به کار برده و این نشانه ی صفات الهی آن بزرگوار است.

از این دو آیه ی مورد بحث استفاده می شود، که آن سرور کائنات و اشرف موجوات، اقیانوس رافت و رحمت برای تمام عالمیان بود. او خودش را برای ارشاد و هدایت تمام توده های مردم وقف کرده بود و دوست و دشمن، مسلمان و کافر، کوچک و بزرگ و همه و همه از فیض عطوفت وی بهره مند می شدند، زیرا رسالت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله جهانی و جاودانی بوده و شعاع پرنور وجودی او برای کل عالم پرتوافکن بوده است. چنانچه قرآن مجید به این حقیقت اشاره نموده و می فرماید:

و ما ارسلناک الا کافه للناس بشیرا و نذیرا. [62] .

ما تو را نفرستادیم جز برای همه ی مردم، تا آنان را

به پاداشهای الهی بشارت داده و از عذاب او بترسانی.

خوانندگان عزیز توجه دارند که این آیه از جمله آیاتی است که رسالت آن حضرت را برای کافه ی مردم اعلان می نماید و در دو آیه ی پیشین (107/ انبیاء و 128/ توبه) نیز، رأفت و رحمت آن بزرگوار را برای توده های مردمی بیان می کند....

سیری دیگر در اخلاق پیامبر صلی اللَّه علیه و آله [63] .

اگر به اخلاق و ویژگیهای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بخواهیم اشاره کنیم،- چنانچه در حدیث نیز آمده است- باید بگوییم: اخلاق او، «قرآن» بود [64] زیرا، او تجسم قرآن به حساب می آمد و در زندگیش به تمام دستورات قرآن عمل می کرد. (این ادعا، از نظر کلام اللَّه مجید مورد تأیید است). [65] .

و در آیه ی چهارم سوره ی قلم نیز خداوند متعال اخلاق آن حضرت را فوق العاده (عالی) تعریف می کند و می گوید:

ای رسول گرامی اسلام! تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری. [66] .

و در یک آیه ی دیگر نیز به آثار پربرکت آن پرداخته و می فرماید:

به وسیله ی رحمت الهی در برابر مردم، مهربان و نرم شدی و چنانچه خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند.... [67] .

همانطوری که قرآن مجید می گوید، آن بزرگوار اهل درد و اهل دل بود و مشکلات مردم را لمس می کرد. خود گرسنه می خوابید، ولی گرسنگان را سیر می کرد، تا جایی که حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله اصلاً نان گندم نخورد و از نان جو نیز هرگز سیر نشد. [68] و همسر آن حضرت (عایشه) می گوید: رسول گرامی اسلامی در عمرش از نان

جو حتی دو روز متوالی سیر نشد تا اینکه از دنیا رفت. [69] .

آری او تمام ثروت خدیجه را که به وی بخشیده بود، در راه اعتلای اسلام، به نیازمندان مسلمان داد و حتی در برابر درخواست فقیری که چیزی نداشت، تنها پیرهنش را از تنش درآورد و به او داد و خود از رفتن به مسجد بازماند. [70] .

و در بخش برخورد با مردم و مهربانی با آنان تا آنجا پیش رفت که رد جنگ احد، چون مورد تهاجم کفار قریش قرار گرفت و زخمهای بی شماری بر بدن نازنینش وارد گشت، اصحاب آن حضرت درخواست کردند که وی دشمنان را نفرین کند. ولی او گفت: «من برای نفرین و لعنت مردم نیامده ام، بلکه هدف از بعثتم دعوت مردم و هدایت و شفقت آنان است. سپس گفت: خداوندا! قوم مرا هدایت کن که آنان نادانند. [71] .

و در برابر بدیها و خیانتهای شیادان قریش، وقتی مکه را تسخیر کرد، همه را مورد عفو و رحمت خود قرار داد، اگر چه در میان آنان هبار بن اسود و وحشی (غلام ابوسفیان) و عکرمه بن ابی جهل و... بود، که دختر حامله آن حضرت را ترسانده و تحت تعقیب و شکنجه قرار داده و جنینش را کشته بودند و حمزه سیدالشهداء را شهید کرده بودند و بیست سال تمام تا آن وقت، در رأس مهاجرین و خیانت پیشگان با اسلام و مسلمین به مبارزه برخاسته بودند. [72] .

خلاصه رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله، در تمام سجایای اخلاقی و کمالات انسانی به آخرین درجه آنها نائل آمد، «انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» [73] را

به تجسم عملی رسانید و افتخارات دخترش حضرت زهرا را دو چندان کرد.

حضرت خدیجه مادر حضرت زهرا و نیاکان مادری

اسد بن عبدالعزی جد حضرت زهرا

اسد بن عبدالعزی جد خدیجه یکی از عضاء برجسته پیمان (حلف الفضول) است پیمان مذکور را گروهی از رجال برجسته و عدالت خواه عرب بستند و قرار گذاشتند که از مظلومین دفاع کنند و در یاری کردن درماندگان کوشش نمایند رسول خدا نیز در آن انجمن عضویت داشت و می فرمود من در خانه عبداللَّه بن جدعان حاضر بودم که پیمان بسته شد و اگر مرا دعوت نمایند با کمال میل شرکت می کنم (سیره 141) و در قصی اجداد حضرت رسول با خدیجه متحد می شوند زیرا پیغمبر فرزند عبداللَّه بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی باشند پس خدیجه با پیغمبر با چند فاصله عموزاده اند.

ورقه بن نوفل عموی مادر حضرت زهرا

اشاره

ورقه بن نوفل که پسرعموی خدیجه علیهاالسلام بوده است نیز، از حامیان سرسخت آئین ابراهیم است، او جوانی خود را در را دستیابی به حقیقت سپری کرد. و همان کسی است که پس از گزارش غلام خدیجه علیهاالسلام درباره ی دیدار راهب با پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم و شنیدن سخنان وی و ماجرای آنچه که در سفر تجاری محمد امین صلی اللَّه علیه و آله و سلم اتفاق افتاده بود، نوید ظهور پیامبر آخرالزمان و اینکه این احمد امین صلی اللَّه علیه و آله و سلم کسی جز همان پیامبر آخرالزمان نیست را به خدیجه علیهاالسلام داده بود. زیرا او از علمای یهود و نصاری و واقفین به اخبار، خبر نزدیک بودن ظهور خاتم النبیین را شنیده بود. و نیز او همان کسی است که وقتی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم به رسالت رسید، خدیجه علیهاالسلام با مراجعه ی به وی و بیان وقایع اتفاق

افتاده به رسالت محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم یقین پیدا کرد و آرام گرفت. درباره ی شخصیت ورقه آورده اند که او از شرابخواری، قمار و ربا گریزان بوده و عبادات خود را بر اساس آئین ابراهیمیان انجام می داده است، با زنده بگور کردن دختران به مخالفت برخاسته و حتی گاه با پرداخت مبلغی به پدران ایشان دختران را از مرگ نجات داده و سرپرستی آنها را به عهده می گرفته است.

ورقه پسر عموی خدیجه یکی از افرادی است که بت پرستی را نمی پسندید و از مدتها قبل در صدد تحقیق و کنجکاوی بودند تا دین حق را بیابند در یکی از عیاد که قریش به عبادت مشغول بودند او با سه نفر دیگر جلسه سری تشکیل دادند و درباره ی مردم به بحث و کنجکاوی پرداخته و عقیده شان به آنجا رسید که در عبادت بتها سخت در اشتباهند و دین حضرت ابراهیم را از دست داده اند و بتهائی را می پرستیدند که نه می شنوند و نه می بینند و هیچ نفع و ضرری ندارند سپس تصمیم گرفتند در شهرها متفرق شوند تا دین واقعی حضرت ابراهیم را بیابند. (سیره 237)

عالم بزرگ ورقه از دانشمندان بود، وقتیکه بر پیغمبر وحی نازل شد و جریان نزول جبرئیل را برای خدیجه شرح داد خدیجه برای بررسی قضیه نزد پسر عمویش ورقه رفت جریان را برایش عنوان کرد و از حادثه تازه جویا شد.

خویلد بن اسد پدربزرگ حضرت زهرا

خویلد پدر حضرت خدیجه علیهاالسلام از بزرگان و شخصیتهای برجسته قریش و پیرو آئین ابراهیم بود او وضعیت مالی بسیار خوبی داشته و در بین مردم صاحب نام و احترام بسیاری بود.

نمونه ای از عملکرد

مذهبی و اجتماعی خویلد:

زمانی تبع پادشاه یمن، قصد داشت تا سنگ مقدس حجرالاسود را به یمن منتقل کرده و به این وسیله توجه مردم را از مکه به یمن منعطف سازد. کسی که از میان مردم شجاعانه در مقابل او ایستاد و از این سنگ آسمانی که در میان پیروان آئین ابراهیم بسیار مورد احترام بود حفاظت کرد، همین خویلد پدر حضرت خدیجه علیهاالسلام بود.

فاطمه بنت زایده بن الاصم مادربزرگ حضرت زهرا

و أمّها فاطمه بنت زائده بن الأصم، و ینتهی نسبها إلی لؤی بن فهر بن غالب.

حضرت خدیجه مادر حضرت زهرا

خدیجه این بانوی آگاه و پاک سرشت، و این دلباخته ی فضیلت و معنویت، که اعتقاد به حق و حقیقت و تمایل به فضایل و کمالات، از خصایص ذاتی او بود، از همان دوران جوانی نیز یکی از مشهورترین زنان حجاز و عرب به شمار می رفت. وی که نخستین زن تاجر عرب و یکی از بزرگترین شخصیتهای تجاری حجاز بود، حتی پیش از ازدواج با پیامبر نیز، از شهرتی شایسته برخوردار بود. چنان که نام وی نه تنها در تاریخ اسلام، بلکه در تاریخ اعراب و قبائل عرب و در آثار و نوشته های مورخین غیر اسلامی نیز، به عظمت و تجلیل، یاد شده است.

خدیجه در کار تجارت خود نیز، بر اساس همان خصوصیات و خصلتهای برجسته ی انسانیش، گام برمی داشت. هرگز تجارت را به عنوان وسیله ای برای کسب درآمدهای سرشار، به هر طریق و به هر شکل که باشد، نگاه نمی کرد. هرگز در پی سودجویی و منفعت طلبی های شخصی و بی رویه نبود. از این رو همواره سعی داشت که تجارت خود را به دور از آلودگی ها، و عاری از درآمدهای ناصحیح، انجام دهد، و از عوایدی که از راههایی چون احتکار و کم فروشی و گران فروشی و رباخواری و نظایر آن بدست می آید، مصون دارد. بر این اساس خدیجه هرگز تجارت خود را، به این گناهان نابخشودنی آلوده نکرد، و داد و ستدهایش را جز از راههای مشروع و اصولی انجام نداد.

همین خصوصیات انسانی، و روش و رفتار معقول و منطقی باعث شده بود که اطمینان و اعتماد گروهها

و طبقات مختلف مردم، به او جلب شود و راه پیشرفت و ترقی از راههای مشروع و افزایش درآمدهای حلال، برای او هموار گردد. تا جایی که درباره ی موفقیتهای تجاری او، و ثروت سرشاری که از این راه فرادست آورده بود، در تواریخ و متون مختلف نوشته اند: «هزاران شتر در دست خدمه و کارکنان خدیجه بود که در اطراف کشورهایی چون مصر، شام و حبشه در راه تجارت، مشغول رفت و آمد و داد و ستد و نقل و انتقال کالاهای تجاری بودند» [74] .

ازدواج با پیامبر اکرم (ص)

در آن زمانی که خدیجه به عنوان زن نخست عرصه ی تجارت، نام و شهرت یافته بود، پیامبر اسلام دوران جوانی خود را طی می کرد. در آن سالها مردم پیامبر اسلام را به خاطر پاکی و راستی و درستی فوق العاده و امانتداری بی مانندی که از خود نشان داده بود، به لقب «محمد امین» ملقب ساخته بودند. و همه جا نام او را توام با این صفت گویا و رسا، که نشان دهنده ی یکی از خصلتهای ویژه ی آن حضرت بود، بر زبان می آورند.

این آوازه ی درستی و امانت که در مکه توام با ادای احترام به امین، گستره شده بود، خدیجه را نیز به سوی این جوان درستکار و امنتدار، جلب و جذب کرد به طوری که در پی ملاقاتی که در حضور ابوطالب با محمد امین انجام داد، وی را به عنوان قافله سالار کاروان تجارتی، و سرپرست امور مربوط به داد و ستدهای خود برگزید بدین سان پیامبر عالیقدر اسلام در دوران جوانی، چندین بار با کاروان خدیجه به سفرهای تجارتی رفت، و با هوش

سرشار و اندیشه ی منطقی و داد و ستدهای معقول و درست، سود فراوان فرادست آورد. و به مکه بازگشت. همین توفیق غیر منتظره در امر تجارت که خدیجه پیش از آن هرگز نظیرش را ندیده بود، توجه و اعتماد و اطمینان خردمندترین زن حجاز را بیش از پیش به درستی و امنتداری محمد امین، جلب کرد. آنچه بدین سان خدیجه در وجود این جوان پاک و پاک سرشت، یافته بود، چنان باعث دگرگونی فکر و اندیشه و دیدگاهش شد، که یکسره در مسیر زندگی و طرز تفکر خود، تجدید نظر کرد. وی پیش از آن دو بار ازدواج کرده، و هر دو همسرش- «عتیق بن عائذ» و «هند بن بناس»- را بر اثر مرگ آنان از دست داده بود. در پی از کف دادن دومین شوهرش، نسبت به زندگی، دیدگاه خاصی پیدا کرده و بر آن شده بود که از آن پس همه ی عمر را تنها و مستقل، زندگی کند و اختیار زندگی و ثروتش را به دست هیچ کس و با هیچ عنوانی نسپارد. شاید این تصمیم از آن جا ناشی شده بود که او با آن روحیه خاص و اندیشه ی والا و درون پاک و صفات برجسته اش، هیچ فردی را شایسته ی همسری خود نمی دانست، و به چنان حدی از استقلال طلبی رسیده بود که ترجیح می داد در بازمانده ی سالهای عمرش، به هیچ فردی وابسته و به هیچ کس متکی نباشد.

اما خصوصیات بی مانند محمد (ص) این اندیشه را از ذهن او زدود. عظمت روح و تعالی فکر و والایی روش زندگی محمد (ص) برای او چنان جاذبه ای داشت که یک باره از تصمیم

پیشین خود درگذشت، و آن استقلال طلبی خاص خود را کنار گذاشت، و تصمیم گرفت از آن پس زندگی خود را با زندگی چنان مرد یگانه ای پیوند زند و در هم بیامیزد.

جاذبه ی صداقت و راستی و پاکی محمد امین چنان بود که حتی بر غرور خدیجه نیز، فائق آمد. به طوری که خود داوطلبانه قدم پیش گذاشت، و به آن جوان والا و بی مانند پیشنهاد ازدواج داد. یک روز محمد (ص) را به ملاقات خود طلبید و در این دیدار، پرده از راز دل برگرفت. و به صراحت از آنچه در اندیشه داشت، سخن گفت:

«ای محمد (ص) من تو را مردی شریف و امنتدار و انسانی در اوج اصالت و صداقت و پاکی و راستی یافتم، که خود را پاک و مطهر نگاه داشتی و کمترین غباری از ناچیزترین آلودگیها نیز بر دامنت ننشسته است. تو خوش خلق و امین و راستگویی، از راست گفتن به هیچ قیمتی باک نداری، و اصالتهای انسانی خود را در برابر هیچ چیز از دست فرودنمی نهی. این خصوصیات انسانی و خصلتهای برجسته و شایسته ات، مرا چنان جلب و جذب کرده است که اکنون میل دارم پیشنهاد همسری و هم آشیانی با تو را مطرح کنم. اگر با پیشنهاد من توافق داری من آماده ام تا هر وقت که مناسب باشد، مراسم ازدواج را به جا آوریم.» [75] .

آری بدین سان خدیجه علی رغم رسوم و سنتهایی که در سرزمین حجاز آن روز رایج بود، شاید نخستین زنی بود که به جای انتظار خواستگاری از سوی مرد، خود قدم به میدان می گذاشت تا از شوهر آینده اش خوستار ازدواج

شود. البته خضوع و فروتنی یک زن در برابر فضائل و ملکات والای انسانی، هیچ گونه شگفتی ندارد چون ز فطرتا عاشق فضیلتها و کمالات می باشد.

چه شده بود، چه پیش آمده بود، که یکباره یک زن برجسته و سرشناس عرب، زنی از اشراف که در میان رسوم و سنتهای دست و پا گیر اشرافی زندگی کرده بود، ناگهان همه ی آن قیدها و بندها را می گسست، و همه ی سنتها را زیر پا می نهاد، و بدی سان سرفراز و بالنده پیش می آمد تا در برابر چشمان حیرت زده ی این و آن دست به کاری زند که پیش از آن، شاید هیچ زنی از خانواده های معمولی و فرودست نیز، بدان دست نیازیده بودند؟

راز و رمز این ماجرا تنها در یک نکته نهفته بود: در این که زنی با شخصیت برجسته و اعتبار بی مانندش، زنی که بسیاری از زنان و حتی بسیاری از مردان، در برابرش تواضع نشان می دادند، اکنون در برابر فضایل برجسته و ملکات والای انسانی که پرتو آن در وجود محمد امین نور می افشاند، خود را خاضع و فروتن می دید. و این هیچ جای شگفتی ندارد.

آری، این خدیجه بود که در برابر شخصیت متعالی و فضایل برجسته و خصوصیات و ارزشهای والای انسانی و خصلتهای ملکوتی محمد (ص) چنان خاضع و فروتن شده بود که دیگر برای هیچ کدام از آن آداب و رسوم و سنتهای اشرافی ارزشی قائل نبود. این بانوی برجسته و باشخصیت، همان زنی بود که بر زنان و مردان بسیار، فرمان می راند، همان زنی بود که چون کاروانهای تجاری پربارش در جاده های عربستان و سرزمینهای دو و نزدیک آن

به راه می افتاد، چشمها را خیره می کرد و آرزو و اشتیاق هم سخنی با او را، در دلها شعله ور می ساخت. همان زنی بود که پیش از آن بارها و بارها، دیده شده بود که اشراف و رجال عرب و سران و اقوام طوایف، با ثروت های هنگفت و شهرت و موقعیت فراوانی که داشتند، به خواستگاریش می آمدند، ولی او تقاضای آنان را نمی پذیرفت، و شاید اساساً آنها را شایسته و لایق خواستگاری خویش نمی دید.

اما اکنون همین زن برجسته و احترام انگیز، همین زنی که در تمامی سرزمین حجاز، زنی مانند او نبود، با شور و اشتیاق فراوان و با علاقه و عاطفه ای وصف ناشدنی، خود قدم به میان نهاده بود، و در طرح پیشنهاد ازدواج، با محمد (ص) پیش قدمی و پیش گامی می کرد.

چنین بود که مقدمات ازدواج محمد (ص) و خدیجه، صورت پذیرفت و گفتگو درباره ی این مزاوجت فرخنده، به مرحله ی تصمیم و تدارک رسید. خدیجه در این ازدواج، نه تنها آداب و رسوم خواستگاری را دیگرگونه ساخت، بلکه همه ی سنتهای دست و پاگیر ازدواج را که آن زمان در میان اعراب جاهلی رواج داشت، زیر پا نهاد. حتی در مورد مهریه نیز دست به کاری زد که پیش از آن، کسی نظیرش را ندیده بود. با آن که خواستگاران قبلی ثروتهای کلان و نقدینه های گران، در اختیار داشتند و مهریه های سنگین و خیره کننده عرضه می داشتند، باز خدیجه در مورد محمد (ص) رفتاری دیگر در پیش گرفت. بدین معنی که مهریه را نیز به جای آن که از سوی مرد باشد، او از مال و ثروت خود قرار داد و مبلغ چهار هزار دیناری را که به

عنوان مهریه از آن سخن رفته بود، از دارائی سرشار خود به محمد (ص) هدیه داد.

خدیجه با این برنامه ی درخشان اخلاقی، و با این رفتار خیره کننده که در عین عظمت و شخصیت و سرافرازی، حکایت از فروتنی و تواضعی باشکوه داشت، نشان داد که به راستی برجستگی و امتیاز اصلی و اساس اش از جهت ثروت سرشار و اعتبار تجاری او نیست. بلکه آنچه بدو عمیقاً ارزش و شخصیت و برجستگی می بخشید، شکوه اندیشه و طرز تفکر و والائی دیدگاههای معنوی او است که نسبت به دیگر زنان ممتاز سرفرازش می کند.

آری او با چنین رفتار غافلگیرکننده و شگفتی که از خود نشان داد آشکار به اثبات رساند که در مسأله ازدواج هیچ یک از دیدگاههای رایج در میان زنان آن زمان را ندارد. نشان داد که در مسأله ازدواج به هیچ روی چشم به ثروت و مکنت شوهر آینده اش ندوخته است، در انتظار مردی با ثروت کلان نیست، انتظار عرضه داشتن مهریه ی سنگین ندارد، از شوهر خود ریاست و اشرافیت و شهرت مادی و دنیایی نمی خواهد. بلکه در انتظار همسری است که ثروتهای معنوی اش چون آبشار، سرشار و چون دانه های باران، بی شمار باشد. همسری می خواهد که فضائل و ملکات برجسته و معنای عمیق و دقیق و راستین انسانیت در وجودش متجلی باشد.

آری، او شوهری می خواست که از لحاظ فضیلت و معنویت برجسته ترین مردان زمان و زمانه باشد، و پیدا است که چنین کسی جز پیامبر (ص) هیچکس دیگر، نمی توانست باشد.

ایثار و فداکاری خدیجه:

گفتگوهای مقدماتی درباره ی این ازدواج فرخنده، انجام گرفت. قرارها گذاشته شد. روز موعود تعیین گردید. و در آن روز

طی مراسمی ساده، با حضور نزدیک ترین کسان و اقوام محمد (ص) و خدیجه، مراسم ازدواج برگزار شد.

در آن روز مبارک خطبه ی عقد ازدواج این دو شخصیت بزرگ برجسته توسط عموی محبوب پیامبر اکرم، یعنی ابوطالب که از محترمترین بزرگان و سران قریش بود، خوانده شد و بدین صورت خانه ی خدیجه با قدوم مبارک پیامبر اسلام، نور و شکوه و زیبایی معنوی پیدا کرد. ولی هنوز کسی نمی دانست که این خانه به زودی خانه ی شرافت، محل نزول وحی و نزول گاه جبرئیل و دیگر فرشتگان آسمانی خواهد شد.

پس از انجام مراسم و اجرای خطبه ی عقد، محمد (ص) از جای برخاست و به سوی در به راه افتاد. طرز رفتار و شکل حرکتش نشان می داد که تصمیم دارد مجلس را ترک گوید، و از آن خانه بیرون رود تا خانه ی خود را برای ورود همسر ارجمندش آماده سازد. اما ناگهان صدای خدیجه در قفای محمد (ص) به این کلمات بلند شد: «ای محمد (ص) کجا می روی، که اکنون خانه ی من، خانه ی تو است، و کلید همه ی صندوقها در اختیار تو، و من از امروز کنیز و فرماندار تو هستم». و بدین سان خانه ی خدیجه، کاشانه ی آرامش و سعادت مشترک این دو شخصیت بزرگوار و برجسته شد و از آن پس محمد (ص) به آن خانه نقل مکان کرد تا آرامش گم گشته ای را که در سنین کودکی با مرگ پدر و مادر از دست داده بود، در این خانه بازیابد. و در آن محیط امن و آرامش، با آسودگی و فراغ بال در مسیر افکار و اندیشه های والای خود پیش رود.

اما نکته ی مهم و چشمگیر دیگری

هم در این ازدواج وجود داشت و آن این بود که چنین پیمان زناشویی ساده و ایثارگرانه ای، برای پیامبر اسلام ارزشی داشت که خداوند متعال، با حکمت بالغه اش، 15 سال بعد آن را به منصه ی ظهور درآورد. بدین سان که بر اثر این پیوند زناشویی، تمامی ثروت خدیجه در اختیار حضرت محمد (ص) قرار گرفت و آن حضرت نیز پس از مبعوث شدن به پیامبری، تمام آن ثروت هنگفت را در راه پیشرفت اسلام و در راه خدا صرف کرد.

خدیجه برای پیامبر اسلام نمونه ی یک همسر فداکار و ایثارگر بود. از همان آغاز زندگی مشترک تا آخرین لحظه ی حیات پرثمر خویش، در تمام مدت بهترین یار و یاور و مهربانترین مونس پیامبر محسوب می شد. در روزهای آرامش نزدیک ترین همدم پیامبر، در ایام دشواری و در گیرودار شداید زندگی صبورترین و پر تحمل ترین مددکار، و در تمام حوادث سخت و مصیبتهای پی درپی قوی ترین پشتیبان و همقدم و همران رسول اکرم (ص) بود. در تمام شدائد و دشواریهایی که در سالهای بعد از بعثت برای پیامبر و مسلمانان رخ می داد، خدیجه نه تنها مونس پیامبر و موجب تسلی خاطرش بود، بلکه چون مادری مهربان برای تمام مسلمانها نیز مایه ی امید و پشتگرمی و قوت قلب به شمار می رفت، و با صبر و شکیبایی بی حساب و قدرت تحمل شگفت انگیز و پایداری و مقاوت شگرفش سرمشق دیگران نیز قرار می گرفت. علاوه بر آن هرگز از بذل مال فراوانش در راه هدف الهی پیامبر و گسترش و تقویت اسلام دریغ نورزید. با آن قدرت مالی و شهرت و مقامی که داشت، و با آن که قادر بود بهترین زندگی ها را

داشته باشد و در کمال نعمت و رفاه و آسایش بسر برد، ولی تمام مظاهر زندگی دنیوی را بدور ریخت و در عوض با تمام ناملایماتی که به خاطر زندگی با پیامبر بر او روی آورده بود دست و پنجه نرم کرد. سالها، با زجر و شکنجه شوهر بزرگوارش، با تهدیدهایی که بر زندگی هر دو سایه انداخته بود، و با تن دادن به تبعید و محاصره و حتی تحمل روزهای گرسنگی و شبهای بیداری، به آسانی کنار آمد، تا هر روز قدمی تازه در راه نیل به اهداف عالیه ی اسلام و پیاده کردن برنامه های قرآن و پیشرفت مکتب انسان ساز اسلام بردارد.

اوصاف و فضایل خدیجه (ص)

این بانوی بزرگوار و الگوی ممتاز زن مسلمان، در نزد پیامبر اکرم (ص) از احترام و محبوبیت خاص برخوردار بود. رسول گرامی، آن خاتون محترم را بسیار دوست می داشت، به مهر و درایت او آگاه بود. و از این رود در کارهای خود با وی نه فقط مانند یک همسر، بلکه همچون یک دوست فهیم و دلسوز و یار صمیمی، مشورت می کرد و به نظریاتی که خدیجه ابراز می داشت، با دیده ی احترام می نگریست.

از حضرت علی (ع) روایت شده است که فرمود: «این جمله را از خود پیامبر اسلام (ص) شنیدم که فرمود: بهترین زنان بنی اسرائیل در عصر گذشته، مریم بنت عمران، و بهترین زنان امت، امروز خدیجه بنت خویلد است. [76] .

البته مقام والا و احترام و شخصیت خدیجه (ع) را نباید با معیارهای عادی سنجید، چه مقام و احترام آن بزرگوار چنان بالا گرفت که خداوند تبارک و تعالی به وسیله جبرئیل برای او سلام

فرستاد و او را به پاداشی عظیم وعده داد که هیچکس دیگری، اعم از گذشتگان یا معاصرینش یا از اصحاب رسول خدا، بدان مقام نرسیده بودند.

بخاری یکی از محدثین بزرگ اهل سنت که یکی از شش «صحیح» عمده و معتبر جهان تسنن از آن اوست، نقل می کند: «عایشه می گوید: درباره ی هیچ زنی به اندازه ی خدیجه حسرت نکشیدم و حسادت نبردم وقتی شنیدم که پروردگارش او را به بهشت وعده داده است» [77] .

این سخن عایشه، دور از واقعیت نبوده است. چون می دانیم که خدیجه نخستین همسری است که پیامبر اکرم (ص) قبل از آغاز رسالت اختیار کرده و مدتی طولانی، نزدیک به 25 سال با وی زندگی کرده است. با اینکه حضرت رسول، پس از وفات خدیجه با برخی از زنان دیگر مانند عایشه، صفیه، ام سلمه، و... هم وصلت نموده، ولی در تمام مدتی که همسران دیگری در خانه داشت، باز از خدیجه به شایستگی یاد می کرد، نام او را با احترام می برد و همواره خاطره ی او را گرامی و عزیز می داشت چنان که درباره اش می فرمود: «هرگز خداوند متعال بهتر از او را بر من نصیب نفرموده است. او روزی که من نیاز به کمک داشتم، به یاری ام آمد و دستم را با مهر و عطوفت گرفت؛ روزی به من ایمان آورد که جهانیان نسبت به من کفر می ورزیدند، و روزی مرا تصدیق کرد که جهانیان تکذیبم می کردند، خداوند از او به من اولاد عنایت کرد.» [78] .

این سخنان صریح و بی شائبه از زبان مبارک پیامبر گرامی اسلام به خوبی می رساند که خدیجه از چه موقعیت ممتازی در نزد پیامبر، از چه

روحیه ی والای در زندگی و از چه شخصیتی برخوردار بوده است.

عایشه می گوید: روزی نمی شد که پیامبر اسلام از خدیجه ذکر خیری به میان نیاورد. به حدی که روزی غیرت و تعصب زنانه بر من غالب شد و با همان حال (حسادت) گفتم: آیا او زن سالخورده ای نبود که خداوند متعال بهتر از او نصیب تو کرده است؟ (منظور عایشه از این سخن، ابراز وجود و بیان ارزش خودش بوده است، زیرا خود را که زنی بسیار جوان بود با حضرت خدیجه مقایسه کرده و خواسته است که امتیاز جوانی خود را مطرح کند. اما خودش ادامه می دهد:) پیامبر اسلام به شدت غضبناک شد، به حدی که موهای جلوی سر مبارکش از شدت غضب تکان خورد و آنگاه آن جملات تحسین آمیز را (که فوقا نقل کردیم) درباره ی خدیجه بیان فرمود.

و باز عایشه می گوید: «هر وقت در منزل گوسفندی ذبح می شد، پیامبر اسلام می فرمودند: از گوشت آن برای دوستان خدیجه هم بفرستید. روزی به این وضع اعتراض کردم، ولی پیغمبر فرمودند: من دوستان خدیجه را نیز دوست می دارم». [79] .

آنچه ذکر شد فقط مشتی از خروار بود. وگرنه احادیث بسیار زیادی در دست داریم که از طریق دانشمندان اهل سنت هم نقل شده است و همه از اوصاف درخشان و شخصیت ممتاز و احترام فوق العاده ی خدیجه سخن می گویند: از جمله در احادیث فراوان از طریق علمای عامه و خاصه، آمده است که: کاملترین و بهترین زنان از نظر ایمان چهار تن بوده اند که عبارتند از آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون)، مریم دختر عمران (مادر حضرت عیسی مسیح) خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر پیامبر اسلام.

[80] .

لذا به خاطر همین اوصاف و فضایل، همین شخصیت و بزرگواری، همین کاردانی و شایستگی و عطوفت و درایت و سایر امتیازات فوق العاده ی آن بانوی عزیز بود که پیامبر اسلام، مادامی که خدیجه کبری زنده بود، با زن دیگری ازدواج نکرد و با آن که در آن زمان، شرایط خاص زمانی و مکانی و سنت های قومی و منطقه ای تعدا زوجات را به صورت امری کاملاً عادی می نگریست و مردان بسیاری در یک زمان چند همسر در خانه داشتند، و با آن که قوانین اسلام نیز با تحقق شرائط لازم این اجازه را در اختیار هر فرد عادی هم می گذاشت- چه رسد به پیامبر خدا- باز رسول اکرم هم هرگز در طول حیات خدیجه از این حق خود استفاده نکرد.

بانوی دانشمند و صاحب کمال

در شرح اوصاف و فضایل خدیجه، سخن تمام نمی شود مگر آن که به مراتب فضل و دانش وی نیز اشاره کنیم و بگوییم که او زنی دانشمند، پرتجربه، بسیار فهیم، بسیار روشن بین و صاحب کمال بود. هر مسأله ای را به دقت بررسی می کرد، هرگز بدون علم و اندیشه چیزی را نمی پذیرفت و بدون تفکر و تعمق حرفی نمی زد. در آغاز رسالت به محض آن که متوجه شد تغییرات غیر عادی در پیامبر ایجاد شده و حتی وضع جسمانی آن حضرت و اعمال و رفتار و حرکاتش دگرگون شده است، در آن شرایط حساس، با دقت و تدبر و تفکر ویژه ای که داشت، بهتر و دقیق تر از بزرگترین دانشمندان علم روانشناسی به اصل مسأله پی برد و با قاطعیت و صراحت اعلام کرد که تمام آن تغییرات و پیدایش آن

وضع خاص جسمانی برای پیامبر، آثار یک دگرگونی و تحول عمیق روحی و معنوی است و هیچ عارضه ی دیگری وجود ندارد.

در زمانی بعضی از آشنایان و اطرافیان از گوشه و کنار و گاه به طور جسته گریخته و گاه آشکارا برای تغییر حال پیامبر ابراز نگرانی می کردند، خدیجه با روشن بینی خاص و درک هوشمندانه اش خطاب به پیامبر گفت: «خداوند تو را هرگز عاجز و ناتوان می سازد (و به بیماریهای سخت جسمانی که باعث عدم تعدل و زمینگیری شوند دچار نمی کند) چون تو در زندگی خود همیشه صله ی رحم داشته و داری، مهمانی می دهی و مهماندوستی و مهمان نوازی می کنی، از مستمندان و درماندگان دستگیری می کنی و فریادرس مظلومان هستی». [81] .

نکته ی مهم آن که خدیجه در حساس ترین شرایط زندگی پیامبر اسلام- چه آن زمان که وجود مبارکش در آستانه ی نزول وحی قرار داشت و همه چیز دگرگون شده بود، و چه آن زمان که وحی الهی بر قلب پاکش نازل می شد و جهانی را به لرزه درمی آورد - همواره رسول اکرم را به خوبی درک می کرد. او را به طور صحیح شناخت و به واقعیت های والای وجودش پی برد. رسالت او را به روشنی فهمید و آن را با تمام جانش پذیرفت و با همه ی توان خود در راه تثبیت و گسترش آن ایستادگی کرد. و به راستی که کمتر همسری می تواند این چنین حساس و فهمیده و با کمال و عمیق و عالم و واقع بین باشد.

چنین بانویی، با چنین اوصاف والایی، علاوه بر تمام امتیازاتش بهترین شریک غم و اندوه پیامبر نیز بود. و این صفتی است که هرگاه زنی منصف بدان

باشد، یکی از مهمترین عوامل موفقیت در زندگی مرد، و در تحکیم اصول و مبانی خانوادگی او به شمار خواهد رفت، به طوری که هرگز زیبایی و جمال و سایر نشانه ها و خصوصیات زنانگی نمی تواند جای آن را پر سازند. توجه بدین امر، در زندگی خانوادگی خدیجه کاملاً مشهود و آشکار بود و اسناد معتبر حاکی از آن است.

«ابن اسحاق» یکی از سیره نویسان اولیه و معروف اسلام در این باره می گوید: پیامبر اسلام هر چیز مکروهی را که می دید و می شنید و هر ناروایی را که بر او وارد می گردید، محزون و متأثرش می ساخت، هنگام بازگشت به خانه با خدیجه در میان می گذاشت. و خداوند به وسیله ی خدیجه، آن مکروه و ناروا را فرج و گشایش عنایت می فرمود. خدیجه همواره او را به ثبات و مقاومت دعوت می کرد و با درایت و عطوفت خود دردها و رنج ها و آلام پیامبر را تسکین می داد (و چنین شریک زندگی و غمگسار مهربانی همیشه یار و مددکار پیامبر بود) تا روزی که خدیجه از دنیا رفت و یک غمخوار فهیم و مصاحب و مشاور مهربان و صمیم از دست رفت...

این سیره نویس قدیمی نیز اعتراف می کند که: مقام معنوی و اخلاقی حرمت بی مانند خدیجه به جایی رسید که مورد عنایت خاص الهی قرار گرفت. چنان که روزی جبرئیل به هنگام نزول وحی گفت: «ای پیامبر، سلام پروردگار یکتا را به خدیجه برسان». پیامبر اسلام نیز به خدیجه گفت: «ای خدیجه، اینک جبرئیل درود پروردگار را به تو ابلاغ می کند». آنگاه خدیجه در پاسخ گفت: «خداوند خود سلام است و آغاز سلام و درود از اوست، و درود و

سلام بر جبرئیل...»

گفتار صاحب طبقات درباره خدیجه

«ابن سعد» یکی دیگر از مورخین اسلامی، در کتاب «طبقات» می نویسد: «حضرت آدم در بهشت نگاهی به زندگی محمد (ص) می افکند و می گوید: یکی از برتریهای محمد (ص) بر من این است که همسر او در راه اجرای اوامر خداوند با شوهرش همکاری و مساعدت نمود، و حال آن که همسر من، مرا در نافرمانی نسبت به دستورهای الهی راه نشان داد». [82] .

فرزندان خدیجه

از حضرت خدیجه چهار فرزند متولد شدند. پسری به نام قاسم به دنیا آمد که طاهر و طیب لقب داشت، و کنیه ی «ابوالقاسم» برای پیامبر اسلام، از نام همین فرزند عزیز گرفته شده است. قاسم دوران نوزادی و شیرخوارگی را مدتی طی کرد و حتی تا مرحله ی پاگشودن و به راه افتادن هم زنده بود. اما هنوز از شیر گرفته نشده بود که بنا بر تقدیر الهی از دنیا چشم پوشید و به سرای باقی شتافت.

غیر از این فرزند پسر، خدیجه دارای سه دختر نیز شد که اسامی آنان زینب و ام کلثوم و فاطمه (ع) بود. آری شخصیت والایی همچون خدیجه است که در دامان پاکش، پاکدامن ترین و پاکیزه گوهرترین بانوی جهان هستی، یعنی حضرت فاطمه زهرا سلام اللَّه علیها، پرورانده می شود. آن خورشید تابانی که بنا بر اراده و مشیت الهی، از میان تمام فرزندان پیامبر، برای پدر بزرگوارش باقی می ماند، تا برای مادری انوار الهی و سادات جهان، انتخاب شود، و در دامان گهربارش فرزندان همچون ائمه ی معصومین (ع) را پرورش دهد که خود، مشعلداران ارشاد و هدایت جهانیان باشند... آری فاطمه (ع) اینچنین مادری داشت که «خدیجه» نامور گشته بود...

[83] .

امام صادق علیه السلام نیز به آن اشاره فرموده اند: «عن مفضل بن عمر، قال: قلت لابی عبداللَّه الصادق علیه السلام کیف کان ولاده فاطمه علیهاالسلام؟ فقال: نعم؛ ان خدیجه علیهاالسلام لما تزوج بها رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم هجرتها نسوه مکه فکن لا یدخلن علیها و لا یسلمن علیها و لا یترکن امراه تدخل علیه فاستوحشت لذلک و کان جزعها و غمها حذراً علیه.» [84] .

آری، چون خدیجه علیهاالسلام به ازدواج رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم درآمد زنان مکه رابطه خود را با خدیجه علیهاالسلام قطع کردند و دیگر به خانه ی او نمی آمدند. و در هنگام ملاقات به او سلام نمی کردند. رفت و آمد دیگران به خانه خدیجه علیهاالسلام را مراقبت کرده، مانع رفتن آنان به خانه او می شدند. زنان مکه خدیجه علیهاالسلام را تنها گذاردند، دیگر با او دوستی نمی کردند. خدیجه علیهاالسلام از این موضوع غمگین و ناراحت بوده و وحشت او را فراگرفته بود.

این ترک رفت و آمد و محاصره ی روحی خدیجه علیهاالسلام با مبعوث شدن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم به رسالت شدیدتر شد. در این زمان چون رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم را دشمن خود می دانستند هرگونه ارتباطی را با خدیجه علیهاالسلام که حامی اصلی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم بود قطع کردند و خدیجه علیهاالسلام را در آن شرایط سخت تنهای تنها گذاردند.

خلقت حضرت زهرا (س)

خلقت نورانی حضرت زهرا

سیر خلقت نورانی حضرت زهرا

و در حدیثی از امام صادق- علیه السلام- آمده است که: «جز خدا هیچ نبود، پس خداوند پنج نور را از جلال و عظمت خود آفرید و برای

هر یک از آن انوار، اسمی از اسمای الهی بود. خدا «حمید» است و این اسم در محمد- صلی اللَّه علیه و آله- ظهور یافت. خدا «اعلی» است که در امیرالمؤمنین علی- علیه السلام- ظهور یافت. و برای خدا «اسمای حسنی» وجود دارد که نام حسن و حسین- علیهماالسلام- از آن اسماء مشتق است. و از اسم «فاطر» او، نام زهرای اطهر، فاطمه اشتقاق پیدا کرد پس وقتی که آن انوار را آفرید، اینها را در میثاق قرار داد، پس در طرف راست عرش جا گرفتند. و خدا فرشتگان را از نور آفرید پس وقتی که فرشتگان به این انوار نظر کردند، امر و شأن اینها را بزرگ شمردند و تسبیح را (از آنها) فراگرفتند و این مطابق با گفته ی فرشتگان است که در قرآن آمده است: به حقیقت ما (در انتظار اوامر الهی در تدبیر عالم) صف کشیده ایم. و به راستی ما تسبیح کننده ایم، و آن هنگام که آدم- علیه السلام- را آفرید آدم به سوی این انوار از طرف راست عرش با دقت نظر نموده عرض کرد: ای صاحب اختیار من! آنان کیستند؟ خدای متعال در پاسخ فرمود: ای آدم! آنها برگزیدگان من و خواص من هستند، اینها را از نور عظمت و بزرگی ام آفریده ام و از اسمهای خودم اسمی را برای اینها برگرفتم، پس عرض کرد: ای پروردگارم! به حقی که تو بر اینها داری اسمهای اینها را به من بیاموز، پس خدای متعال فرمود: ای آدم! این اسمها نزد تو امانت باشد (که) سرّ و رازی از راز من است. غیر تو نباید بر آن آگاه شود جز به اذن من، عرض کرد:

پروردگارم قبول کردم. خداوند پس از گرفتن این پیمان، اسمهای آنها را به آدم- علیه السلام- تعلیم داد. و به فرشتگان عرضه کرد، هیچ کدام به آنها عالم نبودند، پس در پاسخ قول خدای متعال که فرمود: مرا از نامهای اینها خبر دهید اگر راست می گویید، عرض کردند: منزهی تو! برای ما علمی نیست جز آنچه به ما آموخته ای. همانا تو عالم و دارای حکمتی. (آنگاه خداوند) فرمود: ای آدم! فرشتگان را به اسمهای آن انوار خبر ده، پس وقتی که اینها را به اسماء خبر داد، فرشتگان دانستند که این مطلب (در نزد آدم) به امانت گذاشته شده و آدم به سبب آگاهی از آن، فضیلت و برتری یافته است. سپس امر به سجده ی آدم- علیه السلام- شدند؛ زیرا که سجده ی ملائکه، فضیلتی برای آدم و عبادت برای خدای متعال بود. چون که سجده ملائکه، سزاوار آدم بود» [85] .

حضرت زهرا و اهل بیت علت آفرینش هستی

رسول خدا فرمود: هنگامی که خدای تعالی حضرت آدم ابوالبشر را آفرید و از روح خود در او بدمید، آدم به جانب راست عرش نظر افکند، آنجا پنج شبح غرقه در نور به حال سجده و رکوع مشاهده کرد، عرض کرد: خدایا قبل از آفریدن من، کسی را از خاک خلق کرده ای؟ خطاب آمد: نه، نیافریده ام. عرض کرد: پس این پنج شبح که آنها را در هیئت و صورت همانند خود می بینم چه کسانی هستند؟

خدای تعالی فرمود: این پنج تن از نسل تو هستند، اگر آنها نبودند، ترا نمی آفریدم، نامهای آنان را از اسامی خود مشتق کرده ام (و من خود آنان را نامگذاری کرده ام)، اگر این پنج تن نبودند، نه بهشت و دوزخ را

می آفریدم و نه عرش و کرسی را، نه آسمان و زمین را خلق می کردم و نه فرشتگان و انس و جن را.

منم محمود و این محمد است، منم عالی و این علی است، منم فاطر و این فاطمه است، منم احسان و این حسن است، و منم محسن و این حسین است. به عزتم سوگند، هر بشری اگر به مقدار ذره ی بسیار کوچکی کینه و دشمنی هر یک از آنان را در دل داشته باشد، او را در آتش دوزخ می افکنم... یا آدم، این پنج تن، برگزیدگان من هستند و نجات و هلاک هرکس وابسته به حب و بغضی است که نسبت به آنان دارد. یا آدم، هر وقت از من حاجتی می خواهی، به آنان توسل کن.

ابوهریره می گوید، پیامبر اکرم در ادامه ی سخن فرمود: ما پنج تن کشتی نجاتیم، هرکس با ما باشد، نجات یابد، و هرکس که از ما روگردان شود هلاک گردد. پس هرکس حاجتی از خدا می خواهد پس به وسیله ی ما اهل بیت از حضرت حق تبارک و تعالی مسئلت نماید».

حقیقت آنست که پنج تن مقدّس رمز خلقتند:

یا أحمَدُ! لَو لاکَ لَما خَلَقتُ الأفلاکَ، وَ لَو لا عَلِیُّ لَما خَلَقتُکَ، وَ لَو لا فاطِمَهُ لَماخَلقُتُکما. [86] .

ای احمد! اگر تو نبودی آسمان و زمین نمی آفریدم و اگر علی نبود تو را نمی آفریدم و اگر فاطمه نبود شما را نمی آفریدم (یعنی شمایان رمز خلقتید).

و فاطمه حوریّه ای بود که چند صباحی لباس آدمیان در بر نمود: [87] .

روشنی عالم از نور حضرت زهرا

ابن مسعود نقل می کند که، دیدم علی بن ابی طالب علیه السلام را که مشغول نماز است و در رکوع و سجودش می گوید:

«اللهم بحق محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم عبدک، اغفر للخاطئین من شیعتی»

پروردگارا، به حق بنده ی مقربت محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم خطاکاران از شیعیان مرا ببخش.

از نزد او خارج شدم و به محضر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم شرفیاب شدم. ایشان را در حال نماز یافتم. دیدم که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم در نماز خود می گوید:

«اللهم بحق علی علیه السلام عبدک اغفر للخاطئین من امتی»

خداوندا، خطاکاران از امت مرا، بحق علی علیه السلام بنده ی مقربت ببخش.

از آنچه دیده بودم، در من وحشت و تردید بزرگی ایجاد شد. وقتی نماز رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم به پایان رسید، خطاب به من فرمودند:

ای پسر مسعود، آیا کافر شدی بعد از آنکه ایمان آورده بودی؟

عرض کردم، ابداً چنین نیست یا رسول اللَّه، بلکه دیدم علی علیه السلام را که خداوند را به حق شما طلب می کرد و شما را دیدم که خدا را به حق علی علیه السلام می خواندید. پس تردید کردم که کدامیک از شما نزد خدای عزوجل برترید.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: ای پسر مسعود، بنشین.

پس من در مقابل، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم نشستم.

آن حضرت فرمودند: «ان اللَّه خلقنی و علیاً من نور قدرته قبل ان یخلق الخلق بالفی عام اذ لا تسبیح و لاتقدیس.» خداوند من و علی علیه السلام را از نور عظمت و بزرگی خود خلق کرد: هزار سال قبل از آنکه سایر خلائق را بیافریند. زمانی که هیچ تسبیح و

تقدیسی وجود نداشت.

«ففتق نوری، فخلق منه السموات و الارضین و انا و اللَّه اجل من السماوات و الارضین.» پس نور مرا شکافت و از نور من آسمانها و زمین را آفرید به خدای تبارک و تعالی قسم که من از آسمانها و زمین برترم.

«وفتق نور علی بن ابی طالب علیه السلام فخلق منه العرش و الکرسی و علی بن ابی طالب علیه السلام و اللَّه افضل من العرش و الکرسی» و چون نور علی علیه السلام را منتشر ساخت عرش و کرسی از نور او خلق گردید؛ به پروردگار قسم که علی علیه السلام از عرش و کرسی افضل است.

«و فتق نور الحسن علیه السلام فخلق منه اللوح و القلم و الحسن علیه السلام و اللَّه افضل من اللوح و القلم». سپس نور حسن علیه السلام را باز کرد و لوح و قلم از نور حسن علیه السلام به وجود آمد و به خدا قسم که حسن علیه السلام از لوح و قلم نیز برتر است.

«وفتق نور الحسین علیه السلام فخلق منه الجنان و الحور العین و الحسین علیه السلام و اللَّه افضل من الحور العین.» و چون هستی را از نور حسین علیه السلام معطر کرد، بهشت و حوریان زیباروی از نور او پدیدار گشتند؛ واللَّه حسین از حورالعین برتر است.

«ثم اظلمت المشارق و المغارب فشکت الملائکه الی اللَّه تعالی ان یکشف عنهم تلک الظلمه فتکلم اللَّه جل جلاله کلمه فخلق منها روحا ثم تکلم بکلمه فخلق من تلک الکلمه نورا فاضاف النور الی تلک الروح و اقامها مقام العرش فزهرت المشارق و المغارب فهی فاطمه الزهراء علیهاالسلام و لذلک سمیت الزهراء لان نورها زهرت به السماوات.» سپس همه ی هستی از شرق تا

به غرب تاریک ماند. ملائکه بر پروردگار از آن همه تاریکی و ظلمت شکایت کردند و خواستند که پروردگار تاریکی را از ایشان برطرف کند. پروردگار در اجابت خواسته ی آنان کلمه ای فرمود، از آن کلمه روحی خلق گردید، سپس کلمه ای دیگر فرمود و از آن کلمه نوری خلق شد پس آن نور را به آن روح اضافه کرد و آن را در بلندترین مکان عرش قرار داد. همه ی عالم از شرق تا به غرب نورانی شد. آن روح آمیخته به نور خلق شده از لطف پروردگار کسی نیست، جز فاطمه زهرا علیهاالسلام و به همین دلیل او را زهرا علیهاالسلام نامیدند زیرا نورش آسمانها را روشن ساخت. در ادامه ی این روایت زیبا پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم می فرمایند:

«یابن مسعود اذا کان یوم القیامه یقول اللَّه جل جلاله لی و لعلی ادخلا الجنه من شئتما و ادخلا النار من شئتما و ذلک قوله تعالی (القیا فی جهنم کل کفار عنید) فالکافر من جحد نبوتی و العنید من جحد بولایه علی بن ابی طالب علیه السلام و عترته و الجنه لشیعته و لمحبیه.» ای پسر مسعود، چون روز قیامت فرارسد، پروردگار به من و علی علیه السلام می فرماید: هرکس را که می خواهید به بهشت داخل کنید و به جهنم بفرستید هرکس را که می خواهید. و این قول پروردگار در قرآن مجید است که (القیا فی جهنم کل کفار عنید) [88] هر کافر متکبر لجوج را به جهنم افکنید پس کافر کسی است که از نبوت من سرپیچی کند و عنید کسی است که از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و عترتش و محبت کردن به شیعیان

و دوستانش سر باززند. [89] .

و در روایت دیگری است که:

خداوند نور پنج تن را از نور عظمتش آفرید، و آسمان و زمین را از نور پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و عرش و کرسی را از نور علی علیه السلام و لوح و قلم را از نور حسن علیه السلام و حورالعین را از نور حسین علیه السلام آفرید. مشرق و مغرب عالم در ظلمت و تاریکی بود. فرشتگان از این ظلمت به خدا شکایت کردند و خدا را به این انوار قسم دادند که ظلمت را بردارد.

این بود که خداوند روح و نور فاطمه علیهاالسلام را آفرید، و مشرق و مغرب آفرینش روشن شد.

خلقت حضرت زهرا و شیعیان از سرشت یکسان

امام صادق علیه السلام می فرمایند: «إن اللَّه خلق محمداً من طینه من جوهره تحت العرش، و إنه کان لطینته نضح فجبل طینه أمیرالمؤمنین علیه السلام من نضح طینه رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم، و کان لطینه أمیرالمؤمنین علیه السلام نضح فجبل طینتنا من فضل طینه أمیرالمؤمنین علیه السلام، و کانت لطینتنا نضح فجبل طینه شیعتنا من نضح طینتنا، فقلوبهم تحن إلینا، و قلوبنا تعطف علیهم تعطف الوالد علی الولد و نحن خیر لهم و هم خیر لنا، و رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم لنا خیر و نحن له خیر». (بصائر الدرجات ص 14، بحارالانوار 25/ 8).

یعنی: «خداوند محمد را از طینت و سرشتی که از گوهری در زیر عرش بود خلق فرمود، و طینت محمد را تراوشی بود که خداوند طینت امیرالمؤمنین را از همان تراوش طینت رسول خدا خلق نمود. و طینت امیرالمؤمنین را از نیز تراوشی بود که خداوند طینت ما

را از باقیمانده ی طینت امیرالمؤمنین خلق کرد، و برای طینت ما نیز تراوشی بوده که خداوند شیعیان ما را از همان تراوش طینت ما خلق فرموده است. دلهای شیعیان ما مشتاق ما هستند و دلهای ما نیز- بمانند مهربانی و شفقت پدر به فرزند- به آنان توجه دارد. ما برای شیعیانمان بهترین ها هستیم و شیعیان ما برای ما بهترین ها هستند، رسول خدا نیز برای ما بهترین است و ما هم برای او بهترین ها هستیم».

تصویر حضرت زهرا در بهشت

«آدم و حوا در کنار هم نشسته بودند که جبرئیل به نزدشان آمد و آنان را همراه خود به داخل قصری از طلا برد، در آنجا تختی از یاقوت قرمز بود و بالای آن تخت قبه ای بود نورافشان، و در میان آن قبه چهره ای غرقه در نور، که تاجی بر سر نهاده و دو گوشوار از لؤلؤ در گوشش، و گردن بندی از نور بر گردنش آویخته بود. هر دو از نورانیت حیرت انگیز آن تمثال در شگفت شدند به حدی که حضرت آدم زیبائی همسرش حوا را فراموش نمود (زیرا شاهد یک زیبائی بی سابقه و حسن بی نظیری بود)، لذا روی به جبرئیل کرد و پرسید این صورت کیست؟ جبرئیل گفت: این فاطمه است، و آن تاجش احمدنما، گردن بندش حیدرنما و دو گوشوارش نشانگر حسن و حسین اوست. آنگاه حضرت آدم سر خویش را به سوی قبه نور بلند کرد، و در آنجا این پنج اسم را با خط نور نوشته دید: من محمودم و این محمد است، من اعلی هستم و این علی است، من فاطرم و این فاطمه است، من محسنم و این حسن است، و احسان از من است

و این حسین است.

نامهای گره گشا و توبه ی حضرت آدم

وقتی اسامی پنج تن مقدس را جبرئیل برای حضرت آدم قرائت کرد، جبرئیل گفت: یا آدم، این نامها را بخاطر بسپار که بعدها یقیناً به آنها نیازمند می شوی، و آن اسماء مشکل گشای تو خواهند بود. بعد از آنکه حضرت آدم مرتکب آن ترک اولی شد و در نتیجه بر زمین فرود آمد، بعد از 300 سال اشک ریختن (به یاد آن نامهای مقدس افتاد) و با آن اسماء مبارک دعائی ترتیب داد و به پیشگاه خدای متعال چنین معروض داشت:

پروردگارا به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین، یا محمود، یا اعلی، و یا محسن، یا فاطر از خطای من درگذر و توبه مرا قبول فرما. در آن هنگام از جانب خدای تعالی خطاب آمد که یا آدم اگر (در آن حال دعا) درخواست می کردی که گناهان همه ی فرزندانت را بیامرزم هر آینه همه ی آنان را می بخشیدم».

عرض ولایت حضرت زهرا بر موجودات

در ضمن حدیث معراج آمده است که خداوند فرمود: ای محمد، من، تو و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین را از نور خودم آفریدم و ولایت شما را بر اهل آسمانها و زمین عرضه کردم، هرکس آن را پذیرفت در نزد من از مؤمنین به حساب آمد و هرکس آن را منکر شد، در نزد من از گمراهان (از ستمگران. خ- ل) محسوب شد، ای محمد! اگر بنده ای از بندگان من آن قدر مرا بپرستد و عبادت کند که از کار افتد و از لاغری و ناتوانی بسان مشک خشکیده و فرسوده ای شود و بعد به هنگام ورود بر من منکر ولایت شما باشد او را نخواهم آمرزید

تا اینکه اقرار به ولایت شما نماید.

ای محمد، آیا دوست داری آنان را ببینی؟ گفتم: آری، پروردگارا! فرمود: نگاه کن، من به طرف راست عرش نگریستم، و اسم خود را دیدم و اسم علی و فاطمه و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن را و اسم مهدی را در وسط آن به گونه ای دیدم که گویا ستاره ای درخشان است فرمود: ای محمد! اینان حجت های من بر آفریدگانم می باشند و این آن کسی است که از فرزندان تو، به شمشیر قیام می کند و از دشمنانم انتقام می گیرد. [90] .

خلقت جسمانی حضرت زهرا

فرمان الهی، بر خلقتی مبارک

روزی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در «ابطح» نشسته بود، جبرئیل نازل شد و عرض کرد: خداوند بزرگ، بر تو سلام فرستاده و می فرماید: چهل شبانه روز از خدیجه کناره گیری کن و به عبادت و تهجد مشغول باش. پیغمبر اکرم بر طبق دستور خداوند حکیم، چهل روز به خانه ی خدیجه نرفت. و در آن مدت، شبها به نماز و عبادت می پرداخت و روزها روزه دار بود.

توسط عمار برای خدیجه پیغام فرستاد که ای بانوی عزیز، کناره گیری من از تو بدان جهت نیست که کدورتی داشته باشم، تو همچنان عزیز و گرامی هستی. بلکه در این کار از دستور پروردگار جهان اطاعت می کنم، و خدا به مصالح آگاهتر است. ای خدیجه، تو بانوی بزرگوار هستی که خداوند، در هر روز چندین مرتبه به وجود تو بر فرشتگان خویش مباهات می کند. شبها درب خانه را ببند و در بستر استراحت کن و منتظر دستور پروردگار عالم باش. من در

این مدت در خانه ی فاطمه دختر اسد خواهم ماند.

خدیجه بر طبق دستور رسول خدا رفتار کرد و در آن مدت از مفارقت همسر محبوب خویش و اندوه تنهایی می گریست.

چون چهل روز بدین منوال سپری شد، فرشته ی خدا فرود آمد. غذائی از بهشت آورد و عرض کرد:

امشب از این غذاهای بهشتی تناول کن.

رسول خدا با آن غذاهای روحانی و بهشتی افطار کرد. هنگامیکه برخاست تا آماده ی نماز و عبادت شود، جبرئیل نازل شد و عرض کرد:

ای رسول گرامی خدا، امشب از نماز مستحبی بگذر و به سوی خانه ی خدیجه حرکت کن زیرا خدا اراده نموده که از صلب تو فرزند پاکیزه ای بیافریند.

پیغمبر اکرم با شتاب رهسپار خانه ی خدیجه شد.

خدیجه می گوید: در آن شب طبق معمول، درب خانه را بسته و در بستر استراحت کرده بودم. ناگهان صدای کوبیدن در بلند شد. گفتم: کیست؟ که جز محمد (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) کسی سزاوار نیست درب این خانه را بکوبد. آهنگ دلنشین پیغمبر بگوشم رسید که فرمود: باز کن، محمد هستم. شتابان در را باز کردم. با روی گشاده وارد خانه شد. طولی نکشید که نور فاطمه علیهاالسلام از صلب پدر به رحم مادر وارد شد.

مطلب دیگر آنکه: اعتکاف چهل روزه حضرت در خانه فاطمه بنت اسد، و شب زنده داری و روزه های مکرر و کناره گیری از مردم و از همسر بزرگوارش خدیجه، شباهتی به دوران آغازین نزول وحی و روزهای نخستین قبل از بعثت داشت آری: در آن ایام آماده پذیرش تحفه الهی بود که بزودی منشا پیدایش امامت و ولایت می شد بلکه او ریشه اصلی درخت

نبوت بود، همانگونه که از حضرت باقر علیه السلام وارد شده است. [91] .

مطلب دیگر آنکه حضرت سنت و روش همیشگی خود را در هنگام افطار ترک کرده و آن غذا را به خود اختصاص داده و دیگران را از ورود به آن خانه منع کرد.

نکته دیگر آنکه: سنت خود را در تطهیر و وضو گرفتن به هنگام ورود به خانه و آماده شدن برای نماز قبل از خوابیدن ترک کرد که این رها کردن سنت جاریه دلالت بر اهمیت آن موضوع دارد.

صحبت حضرت زهرا با مادر قبل از تولد

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: چون حضرت خدیجه سلام اللَّه علیه با پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ازدواج کرد، زنان قریش مکه، از حضرت خدیجه سلام اللَّه علیه دوری گرفتند و دیگر به منزل او رفت و آمد نمی کردند و مانع رفتن زنان دیگر هم می شدند، حضرت خدیجه سلام اللَّه علیه در وحشت و تنهایی بسر می بردند و دلخوشی ایشان فقط به رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بود، تا به حضرت فاطمه سلام اللَّه علیه حامله شدند، حضرت فاطمه سلام اللَّه علیه با مادر در وحشت و تنهائی حدیث می کرد، و در شکم تکلم می نمود و مادر را امر به صبر و بردباری و تحمل در تنهائی می نمود به طوری که یک روز رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله وارد خانه شدند، دیدند حضرت خدیجه سلام اللَّه علیه با کسی سخن می گوید فرمودند: خدیجه جان: با چه کسی تکلم می کنی عرض کرد: با این فرزند که در شکم من است و انیس تنهایی و مونس دوره ی وحشت و شبهای تاریک من است. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: ای خدیجه اکنون جبرئیل به من خبر داد که

این فرزند دختر است و نسل طاهره ی میمونه ی سادات از رحم اوست. و او مادر ذریه من خواهد بود و ائمه دوازده گانه مسلمین که خلفاء و جانشینان حق در زمین هستند از نسل او خواهند بود و این ائمه پس از انقضای وحی حجت خدا بر خلق می باشند.

حضرت زهرا خیر کثیر

حضرت فاطمه زهرا سلام اللَّه علیه برای پدر و دیگر مردمان گلی بود که رایحه خوشش حیات آفرین دلها بود، و خداوند او را خیر کثیر نامید. پس جای شگفتی نیست که او بار غم ابتر بودن را از چهره ی پدرش، حضرت محمد صلی اللَّه علیه و آله بزداید، چرا که فرزندان پسر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله چندی نمی پایید که رخت برمی بستند و این خود بهانه ای به دست دشمنان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله داده بود تا نغمه ساز این سخن شوند که بعد از محمد صلی اللَّه علیه و آله نامی از او نمی ماند.

«بسم الله الرحمن الرحیم، انا اعطیناک الکوثر، فصل لربک وانحر، ان شانئک هوالابتر»

به نام خداوند بخشنده و مهربان، ما کوثر به تو ارزانی داشتیم. پس پروردگار خود را به نماز گرامی دار و قربانی کن. همانا که بدخواه تو ابتر است.

تاریخ و مکان تولد حضرت زهرا

در تاریخ تولد فاطمه علیهاالسلام در بین علمای اسلام اختلاف است. لکین در بین علمای امامیه مشهور است که آن حضرت در روز جمعه بیستم ماه جمادی الثانی سال پنجم بعثت تولد یافته است. [92] .

مکان تولد حضرت زهرا (علیهاالسلام) در شهر مکه و در خانه خدیجه اتفاق افتاد. این خانه در محله ای است که در گذشته به آن «زقاق العطارین» یعنی کوچه عطارها می گفتند. رسول خدا (صلی اللَّه علیه و آله) تا هنگام هجرت، در آن خانه ساکن بود. خانه مبارکی که بارها در آن فرشته وحی بر پیامبر (صلی اللَّه علیه و آله) نازل گردید. این خانه بعدها به صورت مسجد درآمد. [93] و از آنجا که محل نزول وحی و بخشی از قرآن،

زیستگاه پیامبر (صلی اللَّه علیه و آله) و مکان تولد حضرت زهرا (علیهاالسلام) بود، در نظر عموم مسلمین ارزش معنوی و قداستی خاص داشت. و از این رو بارها در طول تاریخ هم زمان با تعمیر و توسعه مسجد الحرام، نسبت به مرمت بنای آن اقدام کردند. [94] .

کیفیت و چگونگی تولد حضرت زهرا

دوران بارداری حضرت خدیجه سلام اللَّه علیه سپری گشت، زمان وضع حمل فرارسید، حضرت خدیجه سلام اللَّه علیه برای زنان قریش پیام فرستاد تا بیایند و او را در امر وضع حمل کمک کرد و کارهای مربوط به این برهه که مخصوص زنان است برعهده گیرند. اما زنان قریش پاسخ دادند که ما نخواهیم آمد، چرا که سخن ما را نشنیده انگاشتی و با محمد صلی اللَّه علیه و آله یتیم ابوطالب، پیمان زناشوئی بستی. خدیجه از این پاسخ رنجیده خاطر گشت، اما در یکی از همین روزها در حالی که او همچنان در بستر آرمیده بود، چهار زن گندمگون و بلندبالا مشاهده نمود که بر او وارد شدند. خدیجه که از دیدن آنان در هراس شده بود به تکاپو افتاد اما یکی از زنان او را آرام نمود و گفت: ای خدیجه! اندوهگین و هراسناک مباش، ما از جانب خدا به سویت آمده ایم و خواهران تو هستیم، من ساره همسر ابراهیم خلیلم و این آسیه همسر فرعون است و آن یکی مریم دختر عمران و چهارمین ما صفورا دختر شعیب است. در این هنگام چهار زن در چهار سوی خدیجه سلام اللَّه علیه قرار گرفتند و حضرت خدیجه سلام اللَّه علیه حمل خود را بر زمین نهاد و نوری از او ساطع گردید که شرق و غرب عالم پرتوافکن شد. نوری که به

خانه های مکه راه یافت و همه را در حیرت فروبرد. پس از آن ده فرشته همراه با طشت و ابریقی مملو از آب کوثر از آسمان فرود آمدند. آن بانویی که در پیش روی خدیجه قرار داشت مولود را با آن آب شستشو داده و جامه که از شیر سفیدتر و از عنبر خوشبوتر بود بیرون آورد. با یکی تن مولود را پوشاند، و دیگری را مقنعه ی او قرار داد آنگاه دست خود را بر لبان کودک نهاد و او را به سخن گفتن وادار نمود، فاطمه دهان گشود و چنین فرمود: اشهد ان لا اله اللَّه و اشهد ان محمد رسول اللَّه سیدالانبیاء و ان بعلی سیدالاوصیاء و ولدی ساده الاسباط.

آنگاه یکایک بانوان را سلام داده به نامشان خواند. آنها هم با رویی گشاده مولود فرخنده را مورد ملاطفت قرار دادند. حوریان بشارت تولد او را به آسمانها بردند. در آسمان از یمن قدوم او نوری پدیدار آمد و ساطع گردید که تا آن زمان سماواتیان چنین نوری را رؤیت ننموده بودند. بانوان خدیجه را شادباش گفته از میمنت و مبارکی و طهارت نسلش سخنها گفتند. خدیجه با سروری زایدالوصف کودک را در آغوش کشید و با دنیایی امید و آرزو پستان در دهان او گذارد.

تولد حضرت زهرا و بشارت جبرئیل به رسول خدا

هنگامی که فاطمه زهرا علیهاالسلام به دنیا آمد. فرشته وحی بر وجود مبارک رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم نازل گشت و از جانب پروردگار مهربان بر وی پیام آورد که «اللَّه یقرؤک السلام و یقری مولودک السلام.»

خداوند تبارک و تعالی بر تو و فرزند نورسیده ات درود می فرستد.

رسول خدا صلی اللَّه علیه

و آله و سلم با شنیدن خبر تولد فاطمه علیهاالسلام در مقابل پروردگار سر به سجده ی شکر گذارد؛ و خدای عزوجل را بر عطای این نعمت مبارک و میمون سپاس گفت. پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم بسیار شادمان و خرسند بود. زیرا که پیش از این خداوند در سوره ی کوثر بشارت آمدن او را به وی داده بود. و نیز از فرشته ی وحی شنیده بود که: «أنها نسله الطاهره المیمونه و ان اللَّه تبارک و تعالی سیجعل نسلک منها و سیجعل من نسلها ائمه و یجعلهم خلفاءه فی ارضه بعد انقضاء وحیه.»

إنّ رکعه المغرب أضیفت لأجل میلاد فاطمه علیهاالسلام

317/ 1- العطّار، عن أبیه، عن أبی محمّد العلوی الدینوری بإسناده- رفع الحدیث- إلی الصادق علیه السلام قال: قلت له: لم صارت المغرب ثلاث رکعات و أربعاً بعدها لیس فیها تقصیر فی حضر و لا سفر؟

فقال: إنّ اللَّه عزّ و جلّ أنزل علی نبیّه صلی الله علیه و آله و سلم لکلّ صلاه رکعتین فی الحضر، فأضاف إلیها رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم لکلّ صلاه رکعتین فی الحضر، و قصّر فیها فی السفر إلّا المغرب.

فلمّا صلّی المغرب بلغه مولد فاطمه علیهاالسلام، فأضاف إلیها رکعه شکراً للَّه عزّ و جلّ، فلمّا أن ولد الحسن علیه السلام أضاف إلیها رکعتین شکراً للَّه عزّ و جلّ، فلمّا أنّ ولد الحسین علیه السلام أضاف إلیها رکعتین شکراً للَّه عزّ و جلّ، فقال: (لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الاُنْثَیَیْنِ) [95] فترکها علی حالها فی الحضر والسفر. [96] .

أقول: رواه فی «عوالم العلوم» عن «علل الشرائع». [97] .

شکرانه ی تولد حضرت زهرا

از امام صادق علیه السلام سؤال شد که: «لم صارت المغرب

ثلاث رکعات و اربعا بعدها لیس فیها تقصیر فی حضر و لا سفر؟»

چرا نماز مغرب سه رکعت است و نافله اش چهار رکعت که در سفر و حضر تقصیر در آن نیست؟ [98] .

آن حضرت فرمود: «ان اللَّه عز و جل انزل علی نبیه صلی اللَّه علیه و آله و سلم لکل صلاه رکعتین فی الحضر فاضاف الیها رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم لکل صلاه رکعتین فی الحضر و قصر فیها فی السفر الا المغرب و الغداه فلما صلی المغرب بلغه مولد فاطمه علیهم السلام فاضاف الیها رکعه شکراللَّه عز و جل فلما ان ولد الحسن علیه السلام اضاف الیها رکعتین شکر اللَّه عز و جل فلما ان ولد الحسین علیه السلام اضاف الیها رکعتین شکر اللَّه عز و جل فقال للذکر مثل حظ الانثیین فترکها علی حالها فی الحضر والسفر.» [99] .

خداوند تبارک و تعالی همه ی نمازها را بر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم به صورت دو رکعتی نازل کرد. رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم (به امر پروردگار) به همه ی نمازها به جز نماز مغرب و نماز صبح دو رکعت اضافه نمودند؛ که در حضر به صورت تمام و در سفر به طور قصر خوانده شوند.

هنگامی که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم مشغول برپائی نماز مغرب بود. فاطمه علیهاالسلام به دنیا آمد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم به شکرانه ی این نعمت (و به امر پروردگار) یک رکعت به نماز مغرب اضافه فرمودند. پس چون حسن علیه السلام به دنیا آمد، دو رکعت دیگر (به عنوان نافله) به

آن سه رکعت اضافه نمودند و زمانی که حسین علیه السلام به دنیا آمد، به نافله ی مغرب دو رکعت دیگر اضافه فرموده و آن را شکرانه تولد آن حضرت قرار دادند.

اسامی و القاب و کنیه های حضرت زهرا (س)

نام گذاری حضرت زهرا

منقبت چهارم:

«تسمیتها من عند ربّ العزه، شأن أبیها و بعلها و بنیها». [100] .

نام گذاری زهرا علیهالسلام است از طرف خداوند متعال می باشد، همانند اسم گذاری محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم، و علی و حسن و حسین علیهم السلام؛ و همین مطلب دلالت دارد بر اینکه این پنج نفر- در برابر پروردگار - از خود هیچگونه اختیاری ندارند، و تمام امورشان حتی انتخاب نامشان، مربوط به خدای متعال بوده، و به کسی در مورد آنان اجازه ی دخالت داده نشده است.

حضرت محمد بن عبداللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم هرگز مجاز نیست که از جانب خود فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را نام گذاری کند. همچنین در اسم گذاری علی بن ابی طالب که مولود کعبه و خانه زاد خداست، پیامبر گرامی صلی اللَّه علیه و آله و سلم و ابوطالب را اختیاری نیست.

اسامی حضرت زهرا

اشاره

قال الصادق علیه السلام:

«لفاطمه تسعه أسماء عند اللَّه عزّ و جل: فاطمه والصدیقه والمبارکه والطاهره والزکیه والراضیه والمرضیه والمحدثه والزهراء ثم قال:...؛

حضرت فاطمه ی زهراء علیهاالسلام در پیشگاه خداوند نه اسم مخصوص دارد: فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، محدثه و زهراء.» [101] .

حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام یک نام رسمی داشت که همان فاطمه می باشد. این نام را پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم هنگام تولد به امر خداوند برای دخترش برگزید؛ لکن به تصریح امام صادق علیه السلام، فاطمه ی زهرا علیهاالسلام نه اسم مخصوص، در پیشگاه خداوند متعال دارد، لذا یکی از کنیه های آن حضرت «اُمّ الأسماء» است؛ یعنی بانویی که اسامی فراوان دارد. و این مطلب، دلالت بر عظمت روحی صدیقه کبری علیهاالسلام

می کند، زیرا حضرت فاطمه علیهاالسلام زن نمونه بودند. زن نمونه؛ یعنی انسانی کامل که برای بشریت الگو و سرمشق می باشد، لذا همه ی صفات عالی انسانی در صدیقه ی طاهره علیهاالسلام جمع بود و ایشان در برابر هر صفت نیک، دارای لقبی خاص هستند. این نه نام که از شهرت والایی برخوردار است در فصل اول مورد بررسی و تبیین قرار می گیرد.

فاطمه

فَطَمَ- فِطاماً فَطْماً الولدَ: فصله عن الرضاع.

در لغت وقتی طفل از شیر گرفته می شود، می گویند: فَطَمَ الولدَ.

«فاطمه وصفی است از مصدر فطم. و فطم در لغت عرب به معنی بریدن، قطع کردن و جدا شدن آمدن است. این صیغه که بر وزن فاعل معنی مفعولی می دهد، به معنی بریده و جدا شده است. فاطمه از چه چیز جدا شده است؟» [102] .

در روایات بسیاری به وجه تسمیه ی آن حضرت به «فاطمه» اشاره شده است.

فاطمه از جهل و پلیدی جدا شده است:

عن الباقر علیه السلام قال:... ثم قال:

«إنّی فطمتک بالعلم، و فطمتک عن الطّمت. ثم قال أبوجعفر علیه السلام: واللَّه لقد فطمها اللَّه تبارک و تعالی بالعلم و عن الطّمث بالمیثاق.

امام باقر علیه السلام فرمودند: خداوند فاطمه ی زهراء را از جهل و پلیدی جدا نموده است، لذا «فاطمه» نام گرفته است. ایشان سپس ادامه دادند: به خدا قسم، خداوند در عالم پیمان و عهد (یعنی عالم ذر) فاطمه علیهاالسلام را از جهل و پلیدی جدا کرده است.» [103] .

فاطمه از شرّ به دور است.

قال الصادق علیه السلام:

«أتدرون أیّ شی ء تفسیر «فاطمه»؟ قلت: أخبرنی یا سیدی! قال:

فطمت من الشّر. ثم قال: لولا أن أمیرالمؤمنین علیه السلام تزوجها لما کان لها

کفو إلی یوم القیامه علی وجه الأرض آدم فمن دونه،

امام صادق علیه السلام فرمودند: می دانید تفسیر فاطمه چیست؟ و فاطمه چه معنایی دارد؟ عرضه داشتم: مرا آگاه بنما چه معنایی دارد. فرمودند: «فاطمه» از شر و بدی جدا گردیده است. سپس فرمودند: اگر امیرالمؤمنین علیه السلام با حضرت زهرا علیهاالسلام ازدواج نمی کرد، هیچ کس همتای زهرا علیهاالسلام نبود، از زمان حضرت آدم تا روز قیامت کفو و همتایی برای زهرا علیهاالسلام یافت نمی شد.» [104] .

فاطمه و دوستانش از آتش بازگرفته شده اند.

ولی شیرین ترین تفسیر از علت نامگذاری فاطمه ی زهرا علیهاالسلام روایاتی است که می گوید «فاطمه ی زهراء علیهاالسلام» «فاطمه» نامیده شد، زیرا شیعیان آن حضرت، از آتش جهنم بازگرفته شده اند.

عن الرضا عن آبائه علیهم السلام قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله:

«یا فاطمه! أتدرین لم سمیتِ «فاطمه»؟ قال علی علیه السلام: لِمَ سمّیتْ؟ قال: لانها فطمتْ هی و شیعتها من النار؛

امام رضا علیه السلام از اجدادش نقل می فرماید: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: ای فاطمه! آیا می دانی که چرا «فاطمه» نام گرفتی؟ امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه می دارند: شما بفرمایید چرا فاطمه، «فاطمه» نامیده شده است. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: زیرا «فاطمه علیهاالسلام» و شیعیان فاطمه از آتش جهنم بازگرفته شده اند و به آتش نخواهند رفت.» [105] .

پیمان خدا، بر آزادی دوستداران فاطمه ی زهرا علیهاالسلام.

عن محمّد بن مسلم قال: سمعت أباجعفر علیه السلام یقول:

«لفاطمه علیهاالسلام وقفه علی باب جهنم فإذا کان یوم القیامه، کتب بین عینی کل رجل مؤمن أو کافر. فیؤمر بمحبّ قد کثرت ذنوبه إلی النار. فتقرء بین عینیه محبّا. فتقول: إلهی و سیدی سمیتنی فاطمه و فطمت بی من

تولانی و تولی ذریتی من النار و وعدک الحق و أنت لاتخلف المیعاد. فیقول اللَّه عز و جل: صدقت یا فاطمه انی سمیتک «فاطمه» و فطمت بک من أحبک و تولاک و أحب ذریتک و تولاهم من النار و وعدی الحق و أنا لا اُخلف المیعاد و إنّما امرت بعبدی هذا إلی النار لتشفعی فیه فاشفعک لیتبین لملائکتی و أنبیائی و رسلی و أهل الموقف موقفک منی و مکانتک عندی فمن قرأت بین عینیه مؤمناً فجذبت بیده و أدخلته الجنه.

امام باقر علیه السلام فرمودند: در روز قیامت حضرت فاطمه علیهاالسلام بر در جهنم توقفی دارند. روی پیشانی هرکس نوشته شده است که مؤمن است یا کافر. در این هنگام به یکی از دوستان خطاکار حضرت فاطمه علیهاالسلام، فرمان می دهند به طرف جهنم برو. فاطمه ی زهراء علیهاالسلام روی پیشانی او را می خواند: (بر روی پیشانی او نوشته شده است) «دوستدار زهراء».

«فاطمه ی زهراء علیهاالسلام به درگاه خداوند عرضه می دارد: خدایا! پروردگارا! نام مرا «فاطمه» نهادی و فرمودی: «به خاطر تو، دوستدارانت و دوستداران فرزندانت را از آتش جهنم رهایی می بخشم.» وعده ی تو همیشه حق بوده و هیچ گاه خلاف وعده ی خود عمل نکرده ای.

«خداوند متعال می فرماید: فاطمه جان! چنین است که می گویی. من تو را فاطمه نام نهادم و هرکس که تو را دوست بدارد، یا فرزندان تو را دوست بدارد، او را از آتش جهنم رهایی می بخشم، وعده ی من راست است و من خلاف وعده ی خود عمل نمی کنم. من این بنده ام را به طرف جهنم فرستادم تا تو او را شفاعت کنی و فرشتگان و پیامبران من و هرکس در محشر است مقام تو را پیش

من ببینند. هرکس را که مؤمن (و عاشق) یافتی دستش را بگیر و داخل بهشت نما.» [106] .

خلایق از معرفت فاطمه عاجزند.

قال الصادق علیه السلام:

«إنا أنزلناه فی لیله القدر، اللیله، فاطمه والقدر، اللَّه. فمن عرف فاطمه حق معرفتها، فقد أدرک لیله القدر و إنّما سمیت «فاطمه» لأنّ الخلق فطموا عن معرفتها،

امام صادق علیه السلام درباره آیه ی کریمه «إنّا أنزلناه فی لیله القدر» فرمود:مراد از «لیله» فاطمه است. مراد از «قدر» خداوند است، پس هرکس مادرم فاطمه ی زهرا علیهاالسلام را آنگونه که باید، بشناسد، شب قدر را درک کرده است. مادرم «فاطمه» نامیده شد، زیرا خلایق از معرفت او عاجزند.» [107] .

فاطمه مشتق از فاطر است.

قال النبی صلی اللَّه علیه و آله لفاطمه علیهاالسلام.

«شق اللَّه لک یا فاطمه! إسماً من أسمائه، فهو «الفاطر» و أنت «فاطمه.»

پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله به حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمودند: ای فاطمه ی من!

خداوند برای تو اسمی از اسامی خود برگرفته است. [108] خداوند «فاطر» است و نام تو را «فاطمه» گذاشته است.» [109] .

نام فاطمه برگرفته از نام خداوند

«هذه «فاطمه» و أنا فاطر السماوات والأرضین فاطم، أعدائی عن رحمتی یوم فصل قضائی و فاطم أولیائی عمّا یعتریهم و یشینهم فشققت لها إسماء من إسمی،

من فاطر زمین و آسمان هستم (یعنی خالق آسمان و زمین هستم.) و در روز قیامت دشمنان خود را از رحمتم محروم می گردانم و اولیای خود را، از هر چه آنها را می آزارد و ناپسند دارند، جدا نموده ام، پس نام «فاطمه» را از نام خود مشتق نمودم. [110] .

صدیقه

صَدَقَ، صَدْقاً، صِدْقاً، مَصْدُوقَهً، تصدیقا و

تصداقاً: ضّد کذب،

صادقه: مُخلصه،

صدیقَه: الخلّ الحبیب،

الصدیق: الکثیر الصدق، مرد بسیار راست و درست. الکامل فی لصدق، الذی یصدق قوله بالعمل، آنکه گفتار و کردارش مطابقت بر درستی کند. البارّ الدائم التصدیق،

به زنی صدیقه گویند که بسیار راستگو باشد. زنی که هم در عمل، هم در گفتار و هم در اعتقادات و ایمان صادق باشد.

صدیقه همسر امیرالمؤمنین.

عن رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم قال لعلی علیه السلام:

«اتیت ثلاثاً لم اوتهن أحد و لا انا: اوتیت صهرا مثلی و لم اوت مثلی. اوتیت زوجه «صدیقه» مثل إبنتی و لم اوت مثلها زوجه. و اوتیت الحسن والحسین من صلبک و لم اوت من صلبی مثلهما. ولکنکم منّی و أنا منکم،

پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: سه چیز به تو عنایت شده که به هیچکس، حتی خود من هم، چنین عنایتی نشده است. پدر خانمی مثل من داری، اما من ندارم. زنی «صدیقه» چون دخترم (فاطمه ی زهرا علیهاالسلام) داری، اما من چنین همسری ندارم. پسرانی چون حسن و حسین داری که من پسرانی مثل آنها ندارم، البته همه شما از من هستید، من هم از شما هستم. [111] .

قالت عائشه:

«ما رأیت أحداً قطّ «أصدق» من فاطمه غیر أبیها،

عائشه گوید: کسی را راستگوتر از فاطمه، غیر از پدرش ندیدم.» [112] .

صدیقه را فقط صدّیق غسل می دهد.

عن مفضل بن عمر قال:

قلت لأبی عبداللَّه علیه السلام: «من غسل فاطمه علیهاالسلام؟ قال: ذاک أمیرالمؤمنین علیه السلام. فکأنّما إستفظعت ذلک من قوله. فقال لی: کأنّک ضقت مما أخبرتک. فقلت: قد کان ذلک. جعلت فداک. فقال: لاتضیقن فإنّها

«صدیقه» لم یکن یغسلها إلّا صدیق. أما علمت أن مریم لم یغسلها إلّا عیسی،

مفضل از امام صادق علیه السلام سؤال می کند: چه کسی حضرت فاطمه علیهاالسلام را غسل داد؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام فاطمه ی زهرا علیهاالسلام را غسل دادند. این مطلب قدری برای من سنگین به نظر رسید. امام علیه السلام فرمودند: مثل اینکه از این خبر در تعجبی؟! گفتم: فدایت گردم بله همین طور است. فرمود: این مطلب برایت هیچ سنگین نباشد، زیرا زهرا علیهاالسلام «صدیقه» است و صدیقه را فقط صدیق غسل می دهد. مگر نمی دانی حضرت مریم علیهاالسلام را که صدیقه بود کسی بجز حضرت عیسی علیه السلام غسل نداد؟.» [113] .

صدیقه زنی که شناخته نشد.

عن أبی عبداللَّه علیه السلام قال:

«إنّ اللَّه تبارک و تعالی أمهر فاطمه علیهاالسلام ربع الدنیا فربعها لها و أمهرها الجنه والنار تدخل أعداءها النار و تدخل أولیاءها الجنه و هی «الصدیقه» الکبری و علی معرفتها دارت القرون الاُولی،

امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند یک چهارم دنیا را مهر فاطمه علیهاالسلام قرار داده است. بهشت و جهنم را نیز مهریه ی او قرار داده است، دشمنانش را در جهنم و دوستانش را در بهشت وارد می کند. فاطمه علیهاالسلام، «صدیقه کبری» است که در شناختن او همه ی جهانیان در حیرت هستند.» [114] .

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام زن راستگو و شهیده.

عن أبی الحسن علیه السلام قال:

«إنّ فاطمه علیهاالسلام «صدیقه» شهیده،

امام رضا علیه السلام فرمودند: فاطمه ی زهرا علیهاالسلام زنی «بسیار راستگو» بودند و شهیده از این دنیا رفتند.» [115] .

مبارکه

«بَرَکَتْ: فایده ی ثابت. قاموس، «برکت» را زیادت، سعادت و «بروک» را ثبوت معنا کرده و گوید: «باِرکْ علی محمّد و آل

محمّد»، یعنی شرف و کرامت آنها را همیشگی کن. مجمع البیان، ذیل آیه ی 97 از سوره ی بقره گفته: اصل برکت به معنای ثبوت است گویند: «برک بروکاً»، یعنی ثابت شد، پس برکت به معنای ثبوت فایده است در اثر نمو و رشد. مجمع آب را، «بِرْکِه» گویند که آب در آن ثابت است. در مفردات گوید: برکت، یعنی ثبوت خیر خدایی در یک چیز، و مجمع آب را، برکه گویند. مبارک چیزی است که در آن فایده ی ثابت باشد.» [116] .

بِرْکِه: در لغت آبگیر را گویند، جایی که آب به مرور زمان در آن جمع می شود. برکه: الزیاده، افزایش و زیادت معنا می دهد. برکت، رشد و نمو و زیادتی در یک شی ء را گویند. و راغب گوید برکه به جایی اطلاق می گردد که خیری الهی بدون حساب و شمارش نصیب شده باشد. [117] .

حضرت زهراء علیهاالسلام منبع انواع برکات است، و مهمترین برکت در وجود فاطمه ی زهرا علیهاالسلام این است که ذریه ی پیامبر از نسل زهراء علیهاالسلام هستند، در حالی که با مراجعه به تاریخ روشن می شود که دشمنان آن حضرت با به وجود آوردن وقایع مختلف، فرزندان فاطمه ی زهراء علیهاالسلام را از بین می برده اند. در واقعه ی کربلا فقط یک فرزند برای امام حسین علیه السلام باقی ماند، آن هم امام زین العابدین علیه السلام. و بنابر قولی، هفت فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام و دو فرزند حضرت زینب علیهاالسلام را نیز به قتل رساندند. و اما ام کلثوم علیهاالسلام، اصلا از او فرزندی متولد نشد. و در این مسیر چه وقایع دردناکی که برای ذریه فاطمه ی زهرا علیهاالسلام به وجود آوردند و فرزندان زهراء علیهاالسلام را از

دم تیغ گذراندند. با همه ی آنچه که گفته شد، لکن از برکت نسل فاطمه ی زهراء علیهاالسلام، سادات سر تا سر جهان را نورافشانی می کنند. قریب به محال است جایی را بیابیم که یکی از اولاد فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در آنجا نباشد. «مبارکه»، دلالت بر برکت در ذریه آن حضرت می کند، همچنان که کوثر بر کثرت اولاد حضرت زهراء علیهاالسلام دلالت دارد.

توصیف فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در انجیل.

عن عبداللَّه بن سلیمان قال:

«قرأت فی الإنجیل فی وصف النّبی صلی اللَّه علیه و آله نکّاح النساء، ذوالنسل القلیل، إنّما نسله من «مبارکه»، لها بیت فی الجنه، لاصخب فیه و لا نصب، یکفلها فی آخر الزمان کما کفل زکریا اُمّک، لها فرخان مستشهدان،

عبداللَّه بن سلیمان می گوید: اوصاف پیامبر خاتم صلی اللَّه علیه و آله را در انجیل خواندم که ایشان زیاد نکاح می کنند و نسل کمی خواهند داشت و نسل او از «دختری مبارک» به وجود خواهد آمد که برای او خانه ای در بهشت آماده گشته است....» [118] .

طاهره

طَهَرَ، طَهُرَ، طُهْراً، طَهُوراً، و طَهارَه: ضد نجس،

الطُهْر: نقیض الحیض، پاک گردید.

طَهَرَتِ الْمَرْأه یعنی حیض زن منقطع شد.

طاهره یعنی زن پاکیزه از نجاست و نقص.

معنای ظاهری اسم طاهره این است که حضرت زهرا علیهاالسلام به خواست خداوند متعال، از خونریزی ماهانه ی زنان و خونریزی زایمان به دور و پاکیزه بوده اند. معنای باطنی نام طاهره این است که فاطمه ی زهرا علیهاالسلام از هرگونه آلودگی ظاهری و باطنی به دور بوده و روحی پاکیزه و دور از گناه داشته اند.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام از هر آلودگی به دور است.

عن أبی جعفر علیه السلام عن آبائه علیهم السلام

قال:

«إنّما سمّیت فاطمه علیهاالسلام بنت محمّد «الطاهره» لطهارتها من کل دنس و طهارتها من کل رفث و ما رأت قط یوماً حمره و لا نفاساً،

امام باقر علیه السلام از پدران خود علیهم السلام نقل فرمودند: فاطمه ی زهرا علیهاالسلام چون از هرگونه پلیدی و گناه پاک بودند، «طاهره» نامیده شدند. هرگز فاطمه ی زهرا علیهاالسلام خون حیض و یا خون نفاس ندیدند.»

آیه ی تطهیر که در وصف پاکی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نازل شده است، برای همه آشنا می باشد. «إنّمإ؛ّّ یرید اللَّه لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهّرکم تطهیراً»، همانا خدا چنین می خواهد که رجس و هر آلودگی را از شما خانواده ی نبوت ببرد و شما را از هر عیب، پاک و منزه گرداند.» [119] .

پنج تن آل عبا.

عن أبی سعید الخدری:

«عن النبی صلی اللَّه علیه و آله فی قوله تعالی: «إنّما یرید اللَّه لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهّرکم تطهیراً» قال: جمع رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله علیاً و فاطمه والحسن والحسین علیهم السلام، ثم أدار علیهم الکساء فقال: هولاء أهل بیتی، اللهم أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً، و اُمّ سلمه علی الباب. فقالت: یا رسول اللَّه! ألست منهم؟ فقال: إنّک لعلی خیر (أو إلی خیر)،

خطیب بغدادی در کتاب تاریخ خود می گوید: أبی سعید خدری درباره آیه «إنّما یرید اللَّه لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیراً» گفت: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام را جمع کرد. سپس بر روی آنها یک عبا قرار داد و فرمود: خدایا! اینان، اهل بیت من هستند، رجس و پلیدی را از آنها بردار و آنان را پاکیزه گردان.

ام سلمه

در این هنگام نزدیک در ایستاده بود عرضه داشت: یا رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله آیا من هم در بین آنها هستم؟ پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: تو در بین ایشان نیستی، اما از نیکان می باشی.» [120] .

حدیث کساء، از روایات مشهور است. این روایت در میان شیعیان از شهرت خاصی برخوردار است. مفاتیح الجنان را که ورق بزنیم به حدیث کساء می رسیم، یعنی حدیث کساء در دل ادعیه ی ما جای گرفته است و کمتر حاجتمندی است که در مواقع اضطرار به حدیث کساء پناه نبرد.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام همیشه پاکیزه بودند.

عن أبی عبداللَّه علیه السلام قال:

«حرّم اللَّه عز و جل علی علی، النساء ما دامت فاطمه علیهاالسلام حیه. قلت: و کیف؟ قال: لأنّها «طاهره» لاتحیض،

امام صادق علیه السلام فرمودند: تا فاطمه ی زهراء علیهاالسلام زنده بودند، ازدواج مجدد بر امیرالمؤمنین علیه السلام حرام بود. راوی گوید: سؤال کردم: چرا اینگونه بود؟ امام علیه السلام فرمودند: زیرا حضرت زهراء علیهاالسلام هیچ گاه حیض نمی شد و همیشه «طاهره» بود.» [121] .

فاطمه علیهاالسلام هرگز خون نفاس ندید.

عن عائشه قالت:

«إذا أقبلت فاطمه، کانت مشیتها مشیه رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله، و کانت لاتحیض قط، لأنّها خلقت من تفاحه الجنه، و لقد وضعت الحسن بعد العصر، و طهرت من نفاسها، فإغتسلت و صلّت المغرب...،

عایشه می گوید: زهرا علیهاالسلام هیچ گاه خون حیض نمی دید، زیرا از سیب بهشتی خلقت یافته بود. همانگونه که فرشتگان بهشتی خون حیض و نفاس ندارند، فاطمه ی زهرا علیهاالسلام نیز همیشه در پاکی به سر می برد. فاطمه علیهاالسلام امام حسن را بعد از نماز عصر به دنیا آورد و سپس غسل نمود و نماز

مغرب همان روز را بجای آورد.» [122] .

زکیه

زَکا، زَکاءً و زُکُوّاً، یعنی رشد کرد.

الزَکِیّ زَکیّه: هرچه پاکیزه و در حال رشد باشد.

زکی الزرع: نما، یقال: «أرض زکیه»، یعنی زمینی پاک و ثمردهنده.

زکیه: ما کان نامیاً طیب، زکیه: ما کان صالحاً: الزائد الخیر والفضل، الطاهر من الذنب.

زکیه در لغت پاکیزه بودن و رشد و نمو را معنی می دهد. پاکیزه بودن از هرگونه رجس، گناه و یا صفات رذیله، که به تفصیل، در شرح نام «طاهره» آمد. درباره معنای دوم نیز، در نام مبارک «مبارکه» سخن گفته شد.

مباهات امیرالمؤمنین بر همسری با فاطمه ی زهرا علیهاالسلام

«... أنا زوج البتول، سیّده نساء العالمین، فاطمه التقیه «الزکیه» البره المهدیه، حبیبه حبیب اللَّه و خیر بناته و سلالته و ریحانه رسول اللَّه...،

... من شوهر بتول، سرور زنان عالم هستم. فاطمه ای که اهل تقوا، پاکدامنی و نیکوکاریست، او که از طرف خداوند هدایت شده است، دوست، دوست خداست، بهترین دختر و فرزند پیامبر خداست، ریحانه ی پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله است...» [123] .

«... السلام علیک أیّتها الفاضله «الزکیه»...،

درود بر تو ای زن با فضیلت! و ای زنی که از هر آلودگی خود را پاک نموده ای.» [124] .

راضیه

رَضِیَ، رُضاً، رِضاً، رُضی، رِضی، رُضْوانا، رضوانا و مرضاه عنه و علیه: ضد سخط، پسندید و خشنود گشت.

رض، رضی، راض، راضی: المحب.

فاطمه ی زهراء علیهاالسلام دارای صفت رضا بود، یعنی هر سختی و مصیبت و رنجی را که خداوند برای او مقدر کرده بود، تحمل می کرد و به آن راضی بود. ما سراسر زندگی پر برکت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام را مملو از غم می بینیم، اما هیچ گاه سخنی از اعتراض و

نارضایتی به میان نمی آورد. در تمام این وقایع دردناک، فاطمه علیهاالسلام به مقدرات خداوند تن درمی دهد و کوچکترین اعتراضی ندارد، البته ایشان به بهانه ی تقدیر، دست از مبارزه با غاصبان ولایت و فدک نکشیدند و به وظیفه ی خود عمل نمودند.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام بر سختیهای دنیا خرسند بود.

عن جابر بن عبداللَّه قال:

«دخل رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله علی فاطمه و هی تطحن بالرحی و علیها کساء من حمله الإبل، فلما نظر إلیها قال: یا فاطمه! تعجلی فتجرعی مراره الدنیا لنعیم الآخره غداً. فأنزل اللَّه «و لسوف یعطیک ربک فترضی.»

جابر بن عبداللَّه گوید: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله وارد منزل فاطمه ی زهرا علیهاالسلام شدند در حالی که عبایی از پشم شتر بر دوش حضرت فاطمه بود و با دست آسیا می کردند. پیامبر نگاهی به فاطمه ی زهرا علیهاالسلام نمود و فرمود: عجله کن و تلخیهای دنیا را تحمل کن تا فردا (در بهشت) به نعمتهای آخرتی نائل گردی، چرا که خداوند بر من نازل کرده است که آنقدر پروردگارت به تو می بخشد که تو راضی شوی، و لسوف یعطیک ربّک فترضی.» [125] .

مرضیه

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام نه تنها به مقدرات خداوند راضی بود، بلکه در مقام رضا به حدی رسیده بود که خداوند نیز از او راضی بود.

فاطمه علیهاالسلام، راضیه بود، یعنی در برابر هر سختی ایستادگی می کرد و اعتراضی نداشت. «مرضیه» بود، یعنی در این مقام به درجه ای رسیده بود که خداوند نیز اعمال او را تأیید می کرد و از تمامی اعمال او راضی بود. پس فاطمه ی زهرا علیهاالسلام مصداق کامل آیه ی «یا أیّتها النفس المطمئنه إرجعی إلی ربّک

راضیه مرضیه» می باشد.

رضایت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام به شهادت امام حسین علیه السلام.

عن عبدالرحمن بن المثنی الهاشمی قال:

«قلت لأبی عبداللَّه علیه السلام: جعلت فداک من أین جاء لولد الحسین، الفضل علی ولد الحسن و هما یجریان فی شرع واحد؟ فقال: لا أراکم تأخذون به، إنّ جبرئیل علیه السلام نزل علی محمد صلی اللَّه علیه و آله و ما ولد الحسین علیه السلام بعد فقال له: یولد لک غلام تقتله اُمّتک من بعدک فقال: یا جبرئیل! لا حاجه لی فیه. فخاطبه ثلاثاً ثم دعا علیا علیه السلام فقال له: إنّ جبرئیل یخبرنی عن اللَّه عز و جل أنّه یولد لک غلام تقتله اُمّتک من بعدک فقال: لا حاجه لی فیه یا رسول اللَّه! فخاطب علیا علیه السلام ثلاثا ثم قال: إنه یکون فیه و فی ولده الامامه والوارثه والخزانه فأرسل الی فاطمه علیهاالسلام: ان اللَّه یبشرک بغلام تقتله امتی من بعدی فقالت فاطمه: لیس لی فیه حاجه یا أبه! فخاطبها ثلاثا ثم أرسل إلیها لابد أن یکون فیه الإمامه والوارثه والخزانه. فقالت له: رضیت عن الله عز و جل فعلقت و حملت بالحسین علیه السلام فحملت سته أشهر ثم وضعته و لم یعش مولود قط لسته أشهر غیر الحسین بن علی و عیسی بن مریم علیهاالسلام فکفلته ام سلمه و کان رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله یأتیه فی کل یوم فیضع لسانه فی فم الحسین فیمصه حتی یروی فأنبت اللَّه عز و جل لحمه من لحم رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و لم یرضع من فاطمه علیهاالسلام و لا من غیرها لبنا قطّ...، [126] .

عبدالرحمن بن المثنی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم چرا فرزندان امام حسین بر

فرزندان امام حسن برتری دارند (فرزندان امام حسین امام قرار گرفتند اما فرزندان امام حسن چنین نشدند) در حالی که هر دو از یک پدر و مادر هستند.

جبرئیل بر پیامبر نازل شد و گفت: خداوند فرزندی به شما خواهد داد که امتت پس از شما او را خواهند کشت.

پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم به جبرئیل فرمودند: به چنین فرزندی نیاز ندارم و سه مرتبه این کلام را تکرار فرمودند و سپس امیرالمؤمنین را در جریان این سخن قرار داد که جبرئیل از طرف خداوند به او خبر داده است که پسری برای تو به دنیا می آید، امتم بعد از من او را می کشند حضرت امیر عرضه داشت: ای رسول اللَّه! چنین فرزندی را نمی خواهیم.

سه مرتبه این کلام را به حضرت امیر فرمود و سپس افزود: امامت و وراثت باید از طریق فرزندان همین پسر شهید منتقل گردد پس به دنبال فاطمه فرستاده و به او پیام داد: خداوند بشارت پسری را می دهد که امتم پس از من او را می کشند فاطمه عرضه داشت: پدر جان! به چنین فرزندی احتیاجی ندارم سه مرتبه این سخن تکرار شد، پس از آن پیامبر به فاطمه خبر داد که امامت و وراثت باید از طریق همین فرزند منتقل گردد. فاطمه ی زهرا علیهاالسلام به پدر گفت: راضی به رضای خداوند هستم (اگر او چنین می خواهد من حرفی ندارم) پس فاطمه ی زهرا به امام حسین باردار گردید و بعد از شش ماه به دنیا آمد (هیچ نوزادی شش ماهه زنده نمانده مگر امام حسین و حضرت عیسی) سرپرستی امام حسین را به ام سلمه سپردند. پیامبر

صلی اللَّه علیه و آله هر روز می آمد و زبان مبارکشان را در دهان امام حسین قرار می داد و او زبان رسول اللَّه را می مکید و تمام وجود امام حسین، اینگونه رشد کرد اصلاً از مادر خود یا زن دیگری شیر نخورد.

محدثه

حَدَّثَ عن فلان: روی و أورد الحدیث،

الحدیث: الخبر

نام محدثه دارای دو تلفظ است که هر کدام به طور جداگانه مورد بحث قرار می گیرد.

معنای «محدَّثه» به فتح دال.

«محدثه» به فتح دال، یعنی زنی که برای او حدیث گفته می شد.

پس از رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ایام بر فاطمه ی زهرا علیهاالسلام به سختی می گذشت، لذا جبرئیل به امر خداوند بر آن حضرت نازل می شد و برای آن حضرت از وقایع آینده سخن می گفت. صحیفه ی فاطمیه، حاصل نزول جبرئیل بر فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در این مدت است.

فرشتگان با فاطمه ی زهرا علیهاالسلام سخن می گفتند.

بإسناده عن أبی عبداللَّه علیه السلام قال:

«إنما سمیت فاطمه «محدثه» لأن الملائکه کانت تهبط من السماء فتنادیها کما تنادی مریم بنت عمران. فتقول «یا فاطمه! ان اللَّه إصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین یا فاطمه! اقنتی لربّک و اسجدی و ارکعی مع الراکعین» فتحدثهم و یحدثونها، فقالت لهم ذات لیله: ألیست المفضله علی نساء العالمین مریم بنت عمران؟ فقالوا: إنّ مریم کانت سیده نساء عالمها و أنّ اللَّه عز و جل جعلک سیده نساء عالمک و عالمها و سیده نساء الأوّلین والآخرین،

امام صادق علیه السلام فرمودند: فاطمه علیهاالسلام را «محدثه» گویند، چون ملائکه از آسمان به پایین می آمدند و همانگونه که ملائکه با حضرت مریم علیهاالسلام سخن می گفتند، با حضرت زهرا علیهاالسلام نیز سخن

می گفتند. ملائکه به حضرت زهرا علیهاالسلام گویند: «یا فاطمه! إن اللَّه إصطفاک و طهرک و إصطفاک علی نساء العالمین یا فاطمه! اقنتی لربک و اسجدی و ارکعی مع الراکعین» حضرت فاطمه علیهاالسلام با ملائکه سخن می گفت و فرشتگان نیز با آن حضرت سخن می گفتند.

شبی حضرت فاطمه علیهاالسلام از فرشتگان سؤال نمود: آیا برترین زن عالم، حضرت مریم علیهاالسلام دختر عمران نیست؟ فرشتگان عرضه داشتند: حضرت مریم علیهاالسلام سرور زنان زمان خود بود، اما خداوند شما را برترین زن جهان قرار داده است، هم در زمان خودت و هم در زمان حضرت مریم علیهاالسلام و سرور همه ی زنان از اول عالم تا آخر جهان.» [127] .

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام محدثه بود، لکن پیامبر نبود.

قال محمد بن أبی بکر:

«لما قرأ «و ما أرسلنا من قبلک من رسول و لا نبیّ و لامحدث» قلت: و هل یحدث الملائکه إلّا الأنبیاء. قال: إنّ مریم لم تکن نبیه و کانت محدثه و اُمّ موسی بن عمران کانت محدثه و لم تکن نبیه و ساره إمرأه إبراهیم قد عاینت الملائکه فبشروها بإسحاق و من وراء إسحاق یعقوب و لم تکن نبیه و فاطمه علیهاالسلام بنت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله کانت «محدثه» و لم تکن نبیه،

محمد پسر ابوبکر گوید: وقتی آیه «و ما أرسلنا من قبلک من رسول و لا نبیّ و لا محدث» نازل شد من گفتم: آیا فرشتگان با غیر از پیامبران نیز سخن می گویند؟

«امام علیه السلام فرمودند: حضرت مریم علیهاالسلام پیامبر نبود ولی «محدثه» بود، یعنی فرشتگان با او سخن می گفتند. مادر موسی نیز محدثه بود، ولی پیامبر نبود. ساره همسر حضرت ابراهیم علیه السلام، محدثه

بود، امّا پیامبر نبود. فرشتگان با او ملاقات نمودند و بشارت اسحاق و یعقوب را به او دادند. و فاطمه ی زهرا علیهاالسلام ملائکه را می دید و از آنها حدیث می شنید، اما پیامبر نبود.» [128] .

اخبار غیبی، در مصحف فاطمه ی زهرا علیهاالسلام.

عن حماد بن عثمان قال:

«سمعت أباعبداللَّه علیه السلام یقول: تظهر الزنادقه سنه ثمانیه و عشرین و مائه و ذلک لأنّی نظرت فی «مصحف فاطمه» علیهاالسلام. قال: فقلت: و ما مصحف فاطمه علیهاالسلام؟ فقال: إنّ اللَّه تبارک و تعالی لما قبض نبیه صلی اللَّه علیه و آله دخل علی فاطمه علیهاالسلام من وفاته من الحزن ما لایعلمه إلّا اللَّه عز و جل فأرسل إلیها ملکاً یسلّی عنها غمها و یحدثها. فشکت ذلک إلی أمیرالمؤمنین علیه السلام. فقال لها: إذ أحست بذلک و سمعت الصوت قولی لی. فأعلمتْه. فجعل یکتب کل ما سمع حتی اُثبت من ذلک مصحفاً. قال: ثم قال: أمّا أنّه لیس من الحلال والحرام ولکن فیه علم ما یکون،

حماد بن عمان می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: در سال 128 ه.ق، زنادقه ظهور خواهند کرد، زیرا من مصحف فاطمه علیهاالسلام را نگاه کردم و این مطلب را آنجا دیدم. گفتم: مصحف فاطمه علیهاالسلام چیست؟ فرمودند: وقتی که پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله رحلت کرد، غم و غصه ی بی حدی که فقط خدا (مقدار آن را) می داند، بر فاطمه ی زهرا علیهاالسلام وارد شد. خداوند ملکی را فرستاد تا حضرت زهرا علیهاالسلام را تسلی خاطر دهد و با او سخن بگوید. فاطمه علیهاالسلام از این جریان به امیرالمؤمنین علیه السلام گلایه کردند. علی علیه السلام فرمودند: هرگاه ملک را دیدی و صدای او

را شنیدی مرا خبر کن. زهرا علیهاالسلام، علی علیه السلام را از آمدن ملک خبر کرد امیرالمؤمنین علیه السلام آنچه را که می شنید، می نوشت، تا اینکه کتابی از آن مطالب نوشته شد. سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: اما در «مصحف فاطمه علیهاالسلام» حلال و حرام خدا نیست، بلکه وقایعی که اتفاق خواهد افتاد (تا روز قیامت) همه درون آن است.» [129] .

در مصحف فاطمه ی زهرا علیهاالسلام چیست؟

إنّ الصادق علیه السلام یقول:

«علمنا غابر و مزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الأسماع و أن عندنا الجفر الأحمر والجفر الأبیض و «مصحف فاطمه» علیه السلام و عندنا الجامعه فیها جمیع ما تحتاج الناس إلیه فسئل عن تفسیر هذا الکلام. فقال: أما الغابر، فالعلم بمإ؛ّّ یکون و أما المزبور فالعلم بما کان و امّا النکت فی القلوب فهو الإلهام و أمّا النقر فی الأسماع فحدیث الملائکه نسمع کلامهم و لا نری أشخاصهم و أمّا الجفر الأحمر فوعاء فیه سلاح رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و لن یخرج حتی یقوم قائمنا أهل البیت و أمّا الجفر الأبیض فوعاء فیه توراه موسی و إنجیل عیسی و زبور داود و کتب اللَّه الاولی و أمّا مصحف فاطمه علیهاالسلام ففیه ما یکون من حادث و أسماء من یملک إلی أن تقوم الساعه و امّا الجامعه، فهو کتاب طوله سبعون ذراعاً، املاء رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله من فلق فیه و خطّ علی بن أبی طالب علیه السلام بیده فیه واللَّه جمیع ما تحتاج إلیه الناس إلی یوم القیامه حتی أنّ فیه أرش الخدش والجلده و نصف الجلده، [130] .

امام صادق علیه السلام می فرمود: ما غابر و مزبور را می دانیم، ما مسائل قلبی

و نیَّات را می دانیم. ما «نقری» که در گوشها می رود را می دانیم.

«جفر قرمز» و «جفر سفید» را می شناسیم. در نزد ما «مصحف فاطمه علیهاالسلام» است. در پیش ما «جامعه ای» است که همه ی چیزهایی که انسان به آن نیاز دارد در آن هست. سؤال شد: این کلام یعنی چه؟

«امام علیه السلام فرمودند: «غابر»، یعنی دانستن آنچه واقع می شود. «مزبور»، یعنی دانستن آنچه قبلاً رخ داده است. اما «نکته های قلبی»، اوهام ذهنی دیگران است که ما می دانیم. «نقرِ» در گوشها، سخن ملائکه می باشد که ما آنها را می شنویم، ولی خودشان را نمی بینیم. «جفر قرمز» ظرفی است که اسلحه ی پیامبر در آن است و آن سلاح تا زمان امام مهدی، قائم اهل بیت علیه السلام خارج نخواهد شد. اما «جفر سفید» آن ظرفی است که تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داوود و کتاب اولی خداوند در آن است. اما «مصحف فاطمه علیهاالسلام»، پس آنچه از حوادث رخ خواهد داد و اسامی پادشاهان تا روز قیامت در آن آمده است. اما «جامعه» کتابی است که طول آن هفتاد ذرع است (شاید کنایه از کثرت معارف آن کتاب باشد) پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مطالب آن را فرموده است و حضرت علی علیه السلام آن را نوشته است و به خدا قسم! در آن تمام آنچه انسان تا روز قیامت نیاز دارد، نوشته شده است، حتی در کتاب جامعه مقدار خسارت بسیار کم نیز وجود دارد، یک شلاق و نصف شلاق نیز در آن بیان شده است.»

معنای «محدثه» بکسر دال.

«محدثه» به کسر دال، یعنی زنی که برای دیگران نقل حدیث می کند. ما از حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام

روایات زیادی را در دست داریم. [131] فاطمه ی زهرا علیهاالسلام به سؤالات زنان مدینه پاسخ می فرمود و آنان را حدیث می کرد. فاطمه ی زهرا علیهاالسلام احادیث زیادی را از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و یا حضرت علی علیه السلام برای ما نقل فرموده اند، لذا او را «محدِّثه» گویند.

زهراء

زهر، زهورا السراج أو القمر أو الوجه: تلألأ، أضاء،

زهراء، مونث أزهر است، یعنی، النیر، الصافی اللون، المشرق الوجه والقمر.

«زهرا که در تداول بیشتر به جای نام او به کار می رود، در لغت، درخشنده، روشن و مرادفهایی از اینگونه، معنی می دهد. و این لقب از هر جهت برازنده ی این بانوست. او چهره ی درخشان زن مسلمان، فروغ تابان معرفت و نمونه ی روشن پرهیزکاری و خداپرستی است. این درخشندگی به ساعتی مخصوص و روزی معین اختصاص ندارد. از آن روز که وظیفه ی خود را تعهد کرد، تا امروز و برای همیشه چون گوهری بر تارک تربیت اسلامی می درخشد.» [132] .

زهراء در لغت، یعنی درخشنده. در روایات آمده است هنگامی که فاطمه به نماز و عبادت می ایستاد، اهل آسمان از نور او بهره می گرفتند، چنانکه زمینیها از نور خورشید بهره مند می شوند.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام از نور عظمت خداوند به وجود آمده است.

عن جابر عن أبی عبداللَّه علیه السلام قال:

«قلت: لم سمیت فاطمه الزهراء علیهاالسلام «زهراء»؟ فقال: لأنّ اللَّه عز و جل خلقها من نور عظمته فلمّا أشرقت أضاءت السماوات والأرض بنورها و غشیت أبصار الملائکه للَّه ساجدین و قالوا إلهنا و سیدنا! ما هذا النور؟، فأوحی اللَّه إلیهم هذا نور من نوری و أسکنته فی سمائی، خلقته من عظمتی، اُخرجه من صلب نبیّ من أنبیائی، افضله علی

جمیع الأنبیاء و اخرج من ذلک النور أئمه یقومون بأمری، یهدون الی حقی و اجعلهم خلفائی فی أرضی بعد إنقضاء وحیی،

جابر از امام حسین علیه السلام سؤال کرد: چرا فاطمه علیهاالسلام را «زهراء» نامیده اند؟ ایشان فرمودند: خداوند فاطمه را از نور عظمت خود آفرید. وقتی فاطمه علیهاالسلام درخشید، زمین و آسمان را نورانی کرد.

چشمهای ملائکه غرق نور شد و خداوند را سجده کردند و از روی تعجب گفتند: خداوندا! این چه نوری است؟ وحی شد که این یکی از نورهای من است، در آسمان جایش دادم و او را از طریق پیامبر متولد گردانیدم و او را بر همه ی پیامبران برتری دادم و از آن نور، ائمه ی هدی به وجود آمدند، تا دستورات مرا اجرا نمایند و مردم را هدایت کنند، آنها بعد از قطع شدن وحی، جانشینان من در زمین هستند.» [133] .

روشنگری لازم:

درخشندگی باطنی خاندان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بر کسی پوشیده نیست. این چهارده نور پاک، چراغ هدایت بشریت هستند. جهان تاریک مادی، فقط با نور ارشاد و هدایتهای این انوار مقدس به طرف ملکوت گام برمی دارد. شیعه، ائمه اطهار علیهم السلام را با وصف «مصباح الهدی و سفینهالنجاه» می شناسد. فاطمه ی زهرا علیهاالسلام علاوه بر درخشندگی باطنی، نوعی درخشندگی چهره و ظاهر نیز داشتند. این تفضّلی است که خداوند متعال به این بانوی با تقوا عنایت نموده است.

تذکر این نکته لازم است که هیچ نیازی به ضعیف شمردن این روایات نیست، زیرا اولاً، درباره درخشندگی ظاهری فاطمه ی زهرا علیهاالسلام تواتر معنوی وجود دارد. ثانیاً، این خصوصیت جسمانی حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام، بر الگو بودن ایشان لطمه ای وارد نمی کند،

زیرا ایشان الگوی رفتاری همه جهانیان است نه الگوی جسم و تن مردم. ثالثاً، بعضی از این روایات که نشان دهنده نورانیت شدید ایشان است، به صورت مقطعی بوده و شاید یکبار بیشتر اتفاق نیفتاده و آن هم برای شناساندن مقام معنوی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام به جهانیان. در نتیجه هیچ ضرورتی برای حمل این روایات به معانی مجازی نیست.

محراب فاطمه ی زهرا علیهاالسلام هنگام عبادت غرق نور است.

عن إبن عماره عن ابیه قال:

«سئلت أباعبداللَّه علیه السلام عن فاطمه علیهاالسلام لم سمیت «زهراء»؟ فقال: لأنها کانت إذا قامت فی محرابها زهر نورها لأهل السماء کما یزهر نور الکواکب لأهل الأرض،

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: چرا فاطمه علیهاالسلام را «زهراء» نامیده اند؟ فرمودند: زیرا هرگاه در محراب عبادت می ایستاد نورش برای اهل آسمان می درخشید، همچنانکه ستارگان برای ما زمینیها درخشش دارند.» [134] .

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام درخشنده چون ماه.

عن الرضا علیه السلام قال فی حدیث طویل:

«کانت فاطمه علیهاالسلام إذا طلع هلال شهر رمضان یغلب نورها الهلال و یخفی فإذا غابت عنه ظهر،

امام رضا علیه السلام فرمودند: هلال ماه که ظاهر می شد نور فاطمه علیهاالسلام بر آن غلبه می کرد و کسی نمی توانست نور هلال ماه را ببیند، تا اینکه حضرت فاطمه علیهاالسلام از آنجا می رفتند، آنگاه هلال ماه دیده می شد.» [135] .

زهرا، یعنی درخشنده.

عن عائشه:

«کنا نخیط و نغزل و ننظم الإبره باللیل فی ضوء وجه فاطمه علیهاالسلام... و لذلک سمیت «الزهراء.»

عائشه می گوید: شب هنگام، ما در نور صورت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام خیاطی، پشم ریسی و بافندگی می کردیم و چون صورتی بسیار درخشنده داشت «زهراء» نامیده شد.» [136] .

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام برای امیرالمؤمنین می درخشد.

ابوهاشم العسکری سالت صاحب العسکر علیه السلام:

«لم سمیت فاطمه، «الزهراء» علیهاالسلام؟ فقال: کان وجهها یزهر لأمیرالمؤمنین علیه السلام من أول النهار کالشمس الضاحیه و عند الزوال کالقمر المنیر و عند غروب الشمس کالکوکب الدری،

ابوهاشم گوید: از امام حسن عسکری علیه السلام سؤال کردم: چرا فاطمه علیهاالسلام، «زهراء» نامیده شد؟ فرمودند: صورت فاطمه علیهاالسلام برای امیرالمؤمنین علیه السلام در اول روز مانند خورشید می درخشید و هنگام ظهور مانند ماه تابان بود. و هنگام غروب خورشید مانند ستاره ای پر نور بود، چون چنین بود او را زهراء گویند.» [137] .

تعجب اهل مدینه از محراب غرق نور فاطمه ی زهرا علیهاالسلام.

عن ابان بن تغلب قال:

«قلت لأبی عبداللَّه علیه السلام: یابن رسول اللَّه! لِمَ سمّیت «الزهراء» علیهاالسلام، زهراء؟ فقال لانّها تزهر لامیرالمؤمنین علیه السلام فی النهار ثلاث مرات بالنور کان یزهر نور وجهها صلاه الغداه والناس فی فراشهم فیدخل بیاض ذلک النور إلی حجراتهم بالمدینه فتبیض حیطانهم فیعجبون من ذلک فیأتون النبی صلی اللَّه علیه و آله فیسألونه عمّا رأوا فیرسلهم إلی منزل فاطمه علیهاالسلام فیأتون منزلها فیرونها قاعده فی محرابها تصلی والنور یسطع من محرابها من وجهها، فیعلمون ان الذی رأوه کان من نور فاطمه، فاذا انتصف النهار و ترتبت للصلاه، زهر نور وجهها علیهاالسلام بالصفره فتدخل الصفره، فی حجرات الناس، فتصفر ثیابهم و إلوانهم، فیأتون النبی صلی اللَّه علیه و آله و سلم فیسألونه عمّا رأوا، فیرسلهم إلی منزل فاطمه صلی اللَّه علیه و آله فیرونها قائمه فی محرابها و قد زهر نور وجهها- صلوات اللَّه علیها- و علی أبیها و بعلها و بنیها بالصفره فیعلمون أنّ الذی رأوا، کان من نور وجهها، فإذا کان آخر النهار و غربت الشمس احمرّ وجه فاطمه،

فاشرق وجهها بالحمره فرحاً و شکراً للَّه عز و جل، فکان تدخل حمره وجهها حجرات القوم و تحمر حیطانهم فیعجبون من ذلک و یأتون النبی صلی اللَّه علیه و آله و یسألونه عن ذلک، فیرسلهم الی منزل فاطمه علیهاالسلام، فیرونها جالسه تسبح اللَّه و تمجده و نور وجهها یزهر بالحمره فیعلمون ان الذی رأوا کان من نور وجه فاطمه علیهاالسلام فلم یزل ذلک النور فی جهها حتی ولد الحسین علیه السلام فهو یتقلب فی وجوهنا إلی یوم القیامه فی الأئمه منا أهل البیت إمام بعد إمام، [138] .

ابان بن تغلب می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: ای فرزند پیامبر!چرا فاطمه علیهاالسلام را، «زهراء» گویند؟ فرمودند: فاطمه علیهاالسلام برای امیرالمؤمنین علیه السلام در طول روز سه بار می درخشید. نور او در هنگام نماز صبح، زمانی که مردم در خواب بودند، حیاط خانه ی آنها نورافشانی کرد. همه متعجب شدند، خدمت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله رسیدند و سؤال کردند این چه بود که ما دیدیم؟ پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آنها را به منزل فاطمه ی زهرا علیهاالسلام فرستاد. وقتی که به منزل فاطمه ی زهرا علیهاالسلام آمدند، دیدند آن حضرت روی سجاده ی خود نشسته و در حال نماز است و نور از صورت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام از میان محراب می درخشد. همه دریافتند آنچه دیده اند نور فاطمه علیهاالسلام بوده است. هنگام ظهر، وقتی برای نماز آماده شدند، نوری زرد رنگ از ایشان ساطع گشت که تمام خانه های مدینه را فراگرفت. رنگ صورت و لباس همه ی مردم زرد شد. پیش پیامبر آمدند و از آنچه دیده بودند سؤال کردند. باز پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آنها را

به منزل فاطمه علیهاالسلام فرستاد. این بار حضرت فاطمه علیهاالسلام را در محراب دیدند در حالی که از صورت ایشان برای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و علی علیه السلام نوری زرد رنگ می درخشید. فهمیدند آنچه دیده اند از نور فاطمه علیهاالسلام بوده است. و هنگامی که خورشید غروب نمود، صورت زهراء علیهاالسلام قرمز گشت و نوری قرمز از ایشان می درخشید این نور داخل منازل مردم مدینه گشت، خانه های مردم قرمز شد و در تعجب فرورفتند. مردم دوباره پیش پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آمدند و از این مطلب سؤال کردند، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آنها را به منزل فاطمه ی زهراء علیهاالسلام فرستاد، آنها به منزل فاطمه علیهاالسلام آمدند و ایشان را در روی سجاده دیدند، در حالی که خداوند را تسبیح می گفت و از سیمای ملکوتی ایشان نوری قرمز می درخشید، دریافتند آنچه دیده بودند از نور سیمای فاطمه علیهاالسلام بوده است. این نور در سیمای فاطمه ی علیهاالسلام بود، تا زمانی که امام حسین علیه السلام متولد گشت، از آن به بعد این نور در سیمای هر یک از اهل بیت بود و تا قیامت از چهره ی همه امامان درخشش خواهد داشت.»

القاب حضرت زهرا

اشاره

علاوه بر اسامی حضرت زهرا سلام اللَّه علیه، در برابر هر صفت و کمالی که از حضرت فاطمه علیهاالسلام سراغ داریم، یک لقب پرمحتوا برای آن حضرت، از طریق روایات به یادگار به ما رسیده است. القاب حضرت زهرا علیهاالسلام بی شمار است،زیرا کمالات او بی پایان است، اما آنچه در این فصل عرضه می شود، غوصی در کوثر القاب آن حضرت در میان روایات، ادعیه و سخنان ائمه ی اطهار علیهم السلام و پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه

و آله است.

برگزیدن القاب حضرتش به عنوان نام، یادآور صفات کمال آن مخدره می باشد، لذا هیچ چشمه ای گوارتر از این کوثر نخواهید یافت. پس چون دختردار شدید، جرعه ای از کوثر اسامی «کوثر علی به فرزندتان بنوشانید، تا در قیامت در صف کوثرنوشان قرار گیرید. ان شاءاللَّه.

انسیه

أَنِسَ- أَنَسَ- أَنَسَ- تَأَنَّسَ: صار إنساناً،

إِنْسِی و أَنْسی: البشر أو غیر الجن والملاک.

فاطمه ی زهراء علیهاالسلام الگوی تمامی انسانها از زن و مرد بوده و هست، زیرا در انسانیت به تمام درجات کمال رسیده بودند، امّا چون نصیبی از بهشت داشت، او را حوراء انسیه می گویند، یعنی انسانی فرشته صفت.

فاطمه ی، انسانی بهشتی.

... قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله:

«... ففاطمه حوراء «انسیه» فإذا إشتقت إلی الجنه شممت رائحه فاطمه علیهاالسلام،

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: هرگاه مشتاق بهشت می شوم، فاطمه علیهاالسلام را می بویم. فاطمه علیهاالسلام بوی بهشت می دهد. او فرشته ای در پوست انسان است.» [139] .

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام فرشته ای در قالب انسان.

عن أسماء بنت عمیس قالت:

«قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و قد کنت شهدت فاطمه علیهاالسلام و قد ولدت بعض ولدها فلم أر لها دماً فقال صلی اللَّه علیه و آله: إن فاطمه خلقت حوریه فی صوره «إنسیه.»

اسماء بنت عمیس می گوید: پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: من زایمان فاطمه علیهاالسلام را در تولد بعض فرزندانش دیده ام، او از زایمان، هیچ خونی ندید، زیرا فاطمه علیهاالسلام فرشته ای در صورت انسانهاست.» [140] .

بتول

بَتَلَ- بَتْلاً: قطعه و أبانه عن غیره،

البَتُول: من إنقطع عن الزواج

در لغت، «اَلْبَتْل» بریدن شی ء را معنا می دهد و «بتول» در لغت، دختر و دوشیزه ای را گویند که رغبت و حاجت خود را از مردان بریده باشد. کسی که به خاطر خدا از دنیا بریده است و کسی که از ازدواج خودداری می کند، همچنین به زنی که خون حیض نبیند، بتول گفته می شود.

فاطمه زهراء

علیهاالسلام هیچ گاه خون حیض نمی دید.

عن علی علیه السلام:

«إنّ النبی علیه السلام سئل: ما البتول؟ فإنّا سمعناک یا رسول اللَّه! تقول: إنّ مریم بتول و فاطمه علیهاالسلام بتول. فقال صلی اللَّه علیه و آله: البتول التی لم تر حمره قطّ، أی، لم تحض فإنّ الحیض مکروه فی بنات الأنبیاء،

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله سؤال شد: بتول یعنی چه؟ ما از شما شنیده ایم که مریم و فاطمه، بتول هستند. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: بتول، یعنی زنی که خون عادت ماهانه نبیند، و هیچ گاه حیض نشود، زیرا حیض در دختران پیامبران پسندیده نیست.» [141] .

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام هر شب باکره می گشت.

عن النّبی صلی اللَّه علیه و آله:

«سمیت فاطمه «بتولاً» لأنّها تبتلت و تقطعت عمّا هو معنا العورات فی کل شهر، و لأنّها ترجع کل لیله بکراً. و سمیت مریم بتول لأنّها ولدت عیسی بکراً،

پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: فاطمه ی زهرا علیهاالسلام بتول نامیده شد، زیرا از آنچه زنان بر آن عادت دارند (حیض شدن در هر ماه) بریده شده بود و ایشان هر شامگاه باکره می شدند. حضرت مریم نیز بتول نامیده شد، زیرا عیسی علیه السلام را در حالی که باکره بود به دنیا آورد.» [142] .

تذکری لازم:

قانون حاکم بر نظم جهان، قانون علت و معلول است و در فرمایش امام صادق علیه السلام آمده است که خداوند هر عملی را از راه خودش و از طریق سبب مخصوص خودش انجام می دهد، [143] و همانگونه که در بخش پیشین ذکر شد یکی از سنتهای خداوند متعال، سیر تولد یک فرزند است، یعنی قرار

گرفتن نطفه ی مرد در رحم زن و سپری شدن مدتی و رشد و نمو و سپس زایمان و تولد آن فرزند. اگر خداوند سنتی را این چنین به وجود آورد و مدتی از آن گذشت، ما بر آن سنت عادت می نماییم و قبول نمودن این سنت در قالبی دیگر کمی دشوار خواهد بود. گرچه در قرآن نیز سنن الهی، غیر قابل تبدیل و تغییر معرفی می شود، لکن در همین کتاب آسمانی، مسائلی را می بینیم که از مجاری عادی خود صورت نگرفته است. مراد این نیست که این مسائل، بدون علت به وجود آمده اند، بلکه از راه علل عادی به وجود نیامده اند. مثلاً قرآن تولد حضرت عیسی را که بیان می کند، ایشان را فرزند زنی می داند که ازدواج نکرده است و فقط با اراده ی خداوند باردار گردیده است و بنابر روایات، پس از زایمان هنوز حضرت مریم صلی اللَّه علیه و آله باکره بوده اند، لذا او را بتول و عذراء می نامند. و یا آنکه همسر حضرت زکریا علیه السلام در حالی که عقیم است، باردار می گردد و حضرت یحیی علیه السلام را به دنیا می آورد. ساره، همسر حضرت ابراهیم علیه السلام، پیرزن یائسه ای است که از تمام عوامل طبیعی برای بارداری مأیوس است، لکن خداوند بر او و همسرش، حضرت ابراهیم علیه السلام تفضل کرده و حضرت اسحاق علیه السلام را به آنان عطا کرد.

این امور گرچه خارق العاده می باشد، اما حکایت از بی نظمی جهان ندارد، بلکه برهانی روشن بر منظم بودن جهان هستی است. توجه به این نکته لازم است که تمام عوامل طبیعی و عادی در طول اراده ی حضرت حق، منشأ اثر می شوند، یعنی آتش سوزنده است، چون اراده ی

خداوند بر این امر تعلق گرفته است، و اگر اراده ی خداوند بر سوزندگی تعلق نگیرد آن آتش سلام و سرد می گردد.

از این رو اگر در جایی عملی تحقق یافت و اراده ی خداوند نبود، بی نظمی وجود خواهد داشت، اما اگر اراده ی خداوند موجود بود، اما برخلاف راه طبیعی، عملی صورت گرفت، مانند: بیرون آمدن شتر از میان کوه و سنگ در داستان حضرت صالح علیه السلام، دیگر بی نظمی نخواهد بود که عین نظم و قدرت خداوند است.

پس از بیان آنچه گذشت، روشن می شود که اگر خلقت زن به نحوی است که برای تولید مثل، باید خون حیض ببیند و این خونریزی رحم را آماده بارداری گرداند، این تنها راه تولید مثل نیست، بلکه این راه طبیعی و عادی بارداری و زایمان است و چون ذهن ما با این سنت الهی مأنوس شده است، خلاف آن را امری عجیب و غریب از ذهن می پنداریم. اگر فاطمه ی زهرا علیهاالسلام، نه پیش از بارداری و نه حین بارداری و نه پس از بارداری خونی نمی بیند، نه تنها نقص نیست، بلکه نوعی کرامت است. حیض و نفاس نقصی برای زن محسوب نمی شود، بلکه جزئی از خلقت زن است و خداوند انگیزه ای برای ناقص آفریدن موجودی نداشته و هر موجود در جای خود کامل آفریده شده است، [144] لکن حیض و نفاس ذاتاً حالتی است که زنها آن را دوست نمی دارند و بنابر روایات، این حالت برای دختران انبیا ناپسند است، لذا هیچ یک از دختران پیامبران، خون حیض یا نفاس نمی دیدند و این تفضّلی است که خداوند به این زنان نموده است که آنان را از این حالت ناپسند

به دور داشته است. خداوند هر فایده ای را که در این حالات، برای زن مقرر داشته از راهی دیگر به آنان عنایت می کند. [145] پس طهارت حضرت فاطمه ی زهرا و باکره بودن ایشان در تمامی عمر، نوعی تفضل الهی به شمار می رود که خداوند به ایشان ارزانی داشته و در حقیقت نوعی کرامت است.

تقیه

زنی را که اهل پرهیزکاری و تقوا باشد «تقیه» گویند. آیا کسی از صدّیقه ی طاهره علیهاالسلام در میان زنان پرهیزکارتر می شناسید؟

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام الگوی تقوا.

زیاره فاطمه علیهاالسلام فی الروضه، تقف فی الموضع المذکور و تقول.

«السلام علی البتوله الطاهره والصدیقه المعصومه والبره «التقیه» سلیله المصطفی و حلیله المرتضی و ام الأئمه النجباء. اللهم إنّها خرجت من دنیاها مظلومه مغشومه، قد ملئت داء و حسره و کمداً و غصه تشکو إلیک و إلی أبیها ما فعل بها. اللهم إنتقم لها و خذلها بحقها...،

در زیارتنامه ی حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام می خوانیم: درود بر تو ای زن پاکیزه از هر بدی و آلودگی! سلام بر تو ای زن بسیار راستگو، دور از هر گناه،نیکوکار، باتقوا، فرزند مصطفی (پیامبر اکرم)، همسر مرتضی (امیرالمؤمنین) و مادر پیشوایان گرامی و با کرامت. خداوندا! فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در حالی که مورد ظلم و ستم دشمنان قرار گرفته بود از این دنیا رفت، لبریز از درد و حسرت و آه و غم و اندوه بود که شکایت این قوم را در پیشگاه تو و پدرش نمود. خداوندا! انتقام او را بگیر و حق مسلم ایشان را بازگردان.» [146] .

«السلام علیک أیّتها «التقیه» النقیه،

دورد بر تو ای زن پاکدامن و با تقوا!» [147] .

حبیبه

حبَّ- حُبّاً و حِبّاً: وَدَّه، حَبَّ- و حَبُبَ- إلیه: صار حبیباً له، أی، محبوباً،

الحبیب: المُحِبّ تقول أنا حبیبکم، أی مُحِبُّکم، المحبوب، تقول: «هذا حببیبی»، أی، محبوبی.

حبیبه، یعنی زنی محبوب و دوست داشتنی، زنی که او را دوست داشته باشند. «حبیبه حبیب اللَّه»، یعنی پیامبر خدإ؛

ّّ صلی اللَّه علیه و آله که حبیب خداوند

است، فاطمه ی زهرا علیهاالسلام را دوست می دارد.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام محبوبه ی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله.

عن أبی عبداللَّه علیه السلام قال:... قال أمیرالمؤمنین علیه السلام:

«... فلما کانت اللیله الّتی أراد اللَّه أن یکرمها و یقبضها إلیه أقبلت تقول: و علیکم السلام و هی تقول لی: یا إبن عمّ قد أتانی جبرئیل مسلّماً و قال لی: السلام یقرأ علیک السلام یا «حبیبه» حبیب اللَّه! و ثمره فؤاده، الیوم تلحقین بالرفیع الأعلی و جنه المأوی ثم إنصرف عنی...،

امام صادق علیه السلام فرمودند:... امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: شبی که خداوند می خواست جان زهراء علیهاالسلام را بگیرد، زهراء به طرف قبله رو نمودند و گفتند: درود بر شما باد. و به من گفت: ای پسر عمو، جبرئیل در حالی که درود می فرستاد بر من وارد شد و گفت: «سلام»، بر تو درود می فرستد، ای محبوب پیامبر! و ای ثمره ی قلب رسول! امروز به ملکوت اعلی خواهی شتافت و سپس از من دور شد....» [148] .

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام دوستدار رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله.

«... أنا زوج البتول سیّده نساء العالمین فاطمه التقیه الزکیه البَرَّه المهدیه،«حبیبه» حبیب اللَّه و خیر بناته و سلالته و ریحانه رسول اللَّه...،

... من شوهر بتول، سرور زنان عالم هستم. فاطمه ای که اهل پاکدامنی است، نیکوکار است، از طرف خداوند هدایت شده است، دوستِ، دوست خداست، بهترین دختر و فرزند پیامبر خداست، ریحانه ی پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله است....» [149] .

حره

حَرَّ- حَراراً العبدُ: عُتق و صار حُرًّا،

الحُرّ: خلاف العبد والأسیر: الکریم،

الحُرَّه، خلاف الإمه، الکریمه

هر زن آزاده را حُرّه خوانند. زنی آزاده تر از فاطمه علیهاالسلام در دنیا یافت نمی شود. فاطمه ی

زهرا علیهاالسلام زنی که آزادگی را معنا نمود و در راه حریت جان خویش را فدا نمود.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام زنی آزاده.

عن سلمان و عبداللَّه بن العباس قالا:

«توفی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله... فقاما، فجلسا بالباب و دخل علیّ علیه السلام علی فاطمه علیهاالسلام. فقال لها: أیّتها «الحُرَّه» فلان و فلان بالباب، یریدان ان یسلّما علیک فماترین؟ قالت: البیت بیتک و الحُرَّه زوجتک، إفعل ما تشاء...،

سلمان می گوید: وقتی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فوت نمودند... آن دو نفر (عمر و ابوبکر) به در خانه ی علی علیه السلام آمدند. امیرالمؤمنین علیه السلام پیش فاطمه علیهاالسلام آمدند و صدا زدند: ای آزاده! آن دو نفر پشت در خانه هستند، می خواهند خدمتتان برسند و سلام عرض کنند. چه می گویی؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: خانه، خانه ی توست و من نیز زن تو هستم، هرچه خواهی انجام ده.» [150] .

حوراء

حَوِرَ- حَوَراً- حورت العین: إشتدَّ بیاض بیاضها و سواد سوادها.

حوراء زنی است که چشمانی زیبا دارد که سفیدی (بدن) او را نهایت سفیدی، و سیاهی (چشمان) او نیز در نهایت سیاهی است که این یکی از صفات حورالعین (فرشتگان) است.

خلقت فاطمه ی زهراء علیهاالسلام نصیبی از بهشت داشت، لذا ایشان صفات فرشتگان را داشتند. پس یکی از اسامی آن حضرت نیز «حوراء» است، یعنی زنی که همچون فرشتگان دارای چشمانی زیباست.

فاطمه ی زهراء علیهاالسلام بوی بهشت می دهد.

... قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله:

«... ففاطمه «حوراء» إنسیه فإذا إشتقت إلی الجنه شممت رائحه فاطمه علیهاالسلام،

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: هرگاه مشتاق بهشت می شوم، فاطمه علیهاالسلام را می بویم. فاطمه علیهاالسلام بوی بهشت می دهد.

او فرشته ای در پوست انسان است.» [151] .

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام فرشته ای که از هر آلودگی به دور است.

قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله:

«إنَّ إبنتی فاطمه «حوراء»، إذ لم تحض و لم تطمث،

پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: به درستی که دخترم، فاطمه، فرشته و «حوراء» است، زیرا او هیچ گاه خون حیض نمی بیند و هیچ آلودگی در او راه ندارد.» [152] .

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در قالب انسان.

قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله:

«إبنتی فاطمه «حوراء» آدمیّه،

پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: دخترم فاطمه، «فرشته ای» در قالب انسان است.» [153] .

حوریه

از نظر لغت، در لقب حورا گذشت.

از آنجایی که خلقت حضرت فاطمه علیهاالسلام با میوه های بهشتی در ارتباط بوده است، لذا صفات حوریه های بهشتی نیز در وجود آن حضرت فراوان یافت می شوند بدین جهت او را «حوریه» گویند، یعنی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام فرشته خصال بود. فاطمه ی زهرا علیهاالسلام بوی بهشت می دادند و همچون فرشتگان همواره باکره بودند و هیچ گاه خون حیض، یا نفاس نمی دیدند.

پیامبر فاطمه ی زهرا علیهاالسلام را حوریه خطاب می کند.

عن سلمان الفارسی رضی اللَّه عنه قال:

«کنت واقفاً بین یدی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله أسکب الماء علی یدیه إذا دخلت فاطمه علیهاالسلام و هی تبکی، فوضع النبی صلی اللَّه علیه و آله یده علی رأسها و قال: ما یبکیک؟ لاأبکی اللَّه عینیک یا «حوریه»!. قالت: مررت علی ملاء من نساء قریش و هن مخضبات فلما نظرن إلیّ وقعوا فیّ و فیّ إبن عمّی.

فقال لها: و ما سمعت منهن؟ قالت: قلن کان قد عزّ [154] علی محمد أن

یزوّج إبنته من رجل فقیر قریش و أقلهم مالاً. فقال لها: واللَّه یا بنیه! ما زوّجتک ولکن اللَّه زوّجک من علی فکان بدوه منه...،

سلمان فارسی می گوید: خدمت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بودم و آب روی دست مبارکشان می ریختم که در این حین فاطمه علیهاالسلام وارد شد در حالی که می گریست، حضرت فاطمه علیهاالسلام عرضه داشتند: بر گروهی از زنان قریش می گذشتم هنگامی که آنها مرا دیدند به بد گفتن از من و علی علیه السلام پرداختند. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به فاطمه علیهاالسلام فرمودند: چه شنیدی؟

حضرت فاطمه علیهاالسلام عرضه داشت: می گفتند: چقدر برای محمّد بد شد که دخترش را به مرد فقیری از قریش داد. پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمودند:

زهراء جان! به خدا قسم من تو را شوهر ندادم، خداوند تو را به عقد علی علیه السلام درآورد.» [155] .

... فقال صلی اللَّه علیه و آله:

«إنّ فاطمه خلقت «حوریه» فی صوره إنسیه،

پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله می فرمود: زهراء علیهاالسلام خلقتی از فرشتگان دارد که در پوستی از انسانها قرار گرفته است.» [156] .

راکعه

رَکَعَ- رَکْعاً و رُکُوعاً: إنحنی و طأطأ رأسه، و منه الرکوع فی الصلوه.

زنی را که اهل رکوع بر درگاه احدیت باشد، راکعه گویند.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام، در شب جمعه تا صبح در رکوع بود.

عن الحسن بن علی بن أبی طالب علیه السلام قال:

«رأیت أمی فاطمه علیهاالسلام قامت فی محرابها لیله جُمْعَتها فلم تزل «راکعه» ساجده حتی إتّضح عمود الصبح و سمعتها تدعو للمؤمنین والمؤمنات و تسمّیهم و تکثر الدعاء لهم و لا تدعو لنفسها بشی ء. فقلت لها:

یا اُمّاه لِمَ لاتدعین لنفسک کما تدعین لغیرک؟ فقالت: یا بُنیَّ! الجارّ ثم الدّار،

امام حسن علیه السلام می فرماید: مادرم را در یک شب جمعه دیدم که به نماز ایستاده، و پی درپی در رکوع و سجود بود، تا صبح شد. شنیدم زنان و مردان با ایمان را، با نام می خواند و از خداوند برای آنها دعای خیر می نمود و برای خودش هیچ چیز از خداوند نمی خواست. از او سؤال کردم: چرا برای خودتان چیزی نمی طلبید؟ فرمودند: پسرم! اوّل باید همسایه ها را دعا نمود و بعد خویشتن را.» [157] .

رشیده

رَشَدَ- رُشْداً و رَشاداً، رَشِدَ- رَشَداً: إهتدی و إستقام،

الرشید: ذوالرشد، الهادی، المهتدی،

الرشد: الإستقامه علی طریق الحقّ.

رشیده: زنی را گویند که هدایت الهی شامل حال او شده است و در مسیر حق و حقیقت ثابت قدم می باشد و در این راه هدایتگر دیگران می شود.

در فقه و حقوق به زنی که از نظر فکری به مرحله ای رسیده باشد که بتواند امور خود را به تنهایی اداره کند، رشیده گویند.

حنوط پیامبر و علی و فاطمه علیهاالسلام از بهشت آمده است.

عن موسی بن جعفر عن أبیه علیهم السلام قال: قال علی بن أبی طالب علیه السلام:

«کان فی الوصیه أن یدفع إلیّ الحنوط فدعانی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله قبل وفاته بقلیل، فقال: یا علی! و یا فاطمه! هذا حنوطی من الجنه، دفعه إلیّ جبرئیل و هو یقرئکما السلام و یقول لکما: اقسماه و اعزلا [158] منه لی و لکما. قالت: لک ثلثه ولیکن الناظر فی الباقی علی بن أبی طالب علیه السلام. فبکی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و ضمّها إلیه و قال: موفقه «رشیده» مهدیه ملهمه.

یا علی! قل فی الباقی. قال: نصف ما بقی لها و نصف لمن تری یا رسول اللَّه! قال: هو لک فإقبضه،

امام کاظم علیه السلام از پدران خود نقل فرمودند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: در وصیت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آمده بود که حنوط را به من بدهند، پس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله کمی قبل از فوتشان مرا خواستند و فرمودند: ای علی! و ای فاطمه! این حنوط من است که جبرئیل علیه السلام آن را از بهشت برایم آورده. جبرئیل علیه السلام بر شما درود فرستاد و گفت: شما باید آن را تقسیم کنید و برای من و خودتان بردارید. فاطمه علیهاالسلام گفتند: یک سوم آن برای شما باشد و درباره ی بقیه نیز علی علیه السلام نظر بدهد. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله (از این برخورد متعجب شدند و گریستند و زهرا علیهاالسلام را به سینه ی خود چسباندند و فرمودند: تو یک زن موفقه و رشیده هستی که از سوی خداوند مورد الهام واقع شده و از طرف او هدایت یافته ای. بعد فرمود: یا علی! درباره ی باقی حنوط سخن بگو. امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشتند: نصف باقی مانده، از آن زهراء علیهاالسلام باشد درباره بقیه ی آن خودتان رأی دهید. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: باقیمانده ی آن هم برای خود شماست، آن را بگیرید.»

رضیه

از نظر لغت در اسم راضیه توضیح داده شد.

در صفت رضا، آن قدر رضای حضرت زهرای مریضه علیهاالسلام مثال زدنی است که برای این صفت نیک ایشان، چندین لقب ذکر شده است. «راضیه» «مرضیه» و «رضیه».

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام راضی در برابر همه ی سختیها.

عن الصادق

علیه السلام قال:

«دخل رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله علی فاطمه علیهاالسلام و علیها کساء من ثله الابل و هی تطحن بیدها و ترضع ولدها فدمعت عینا رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله لما ابصرها فقال: یا بنتاه! تعجلی مراره الدنیا بحلاوه الآخره فقد أنزل اللَّه علی «و لسوف یعطیک ربک فترضی»،

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله وارد منزل فاطمه علیهاالسلام شد. فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در حالی که لباس خشنی از پشم شتر در تن داشت با یک دست آسیا می کرد و با دست دیگر فرزندش را در آغوش داشته و به او شیر می داد. اشک در چشمان پیامبر ظاهر شد، فرمود: دخترم! تلخی دنیا را در برابر شیرینی آخرت تحمل کن، چرا که خداوند بر من نازل کرده است که آنقدر پروردگارت به تو می بخشد، تا تو راضی شوی. «و لسوف یعطیک ربک فترضی.» [159] .

«السلام علیک أیّتها «الرضیّه» المرضیه،

درود بر تو! ای زنی که به مقدرات الهی راضی هستی و خداوند نیز از تو راضی است!» [160] .

ریحانه

راحَ یَرُوحُ راحه الشی ءَ: وجد رائحته و ریحاً الشی ء: وَجَدَ ریحَهُ،

الریح: الرائحه لما یدرک بحاسّه الشم، الشی ء الطیّب،

الریحان: کل نبات طیّب الرائحه: هر گیاهی خوشبوی،

الریحانه: طاقه الرَیحان.

ریحانه در لغت، گیاهی خوشبوی است، البته برای موجود لطیفی چون زن نیز استعمال می گردد. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مکرر می فرمودند: «فاطمه علیهاالسلام ریحانه ی من است، که هرگاه مشتاق بهشت می شوم او را می بویم.» پس زهراء علیهاالسلام گلی خوشبوی بودند که بوی بهشت می دادند.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام ریحانه ی پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و

آله.

«... أنا زوج البتول، سیّده نساءالعالمین، فاطمه التقیه الزکیه البَرَّه المهدیه، حبیبه، حبیب اللَّه و خیر بناته و سلالته و «ریحانه» رسول اللَّه...،

... من شوهر بتول، سرور زنان عالم هستم. فاطمه ای که اهل پاکدامنی است، نیکوکار است، از طرف خداوند هدایت شده است، دوستِ، دوست خداست، بهترین دختر و فرزند پیامبر خداست، ریحانه ی پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله است....» [161] .

در موارد بسیاری امیرالمومنین علیه السلام برای معرفی خود، به جای آنکه بگوید من علی ابن ابیطالب هستم، خود را توسط حضرت فاطمه علیهاالسلام معرفی می نماید. در اینجا نیز خود را بوسیله ی فاطمه ی زهراء علیهاالسلام به دیگران معرفی می کند و می گوید: من همسر زهرای اطهرم.

در جایی دیگر امیرالمومنین مردم را سوگند می دهد و می گوید:

«من شما را به خدا سوگند می دهم، آیا کسی غیر از من در میان شما هست که زنش سرور زنان عالم باشد؟ مردم پاسخ دادند: نه.» [162] امیرالمؤمنین در احتجاجی به ابوبکر می گوید: «من کسی هستم که پیامبر من را برگزید و دخترش را به من تزوج کرد و فرمود: خداوند فاطمه علیهاالسلام رإ؛ّّ در آسمانها به عقد تو درآورد. ابابکر! تو را به خدا سوگند می دهم! این برای من است یا برای تو؟ ابوبکر جواب داد: برای شما است. [163] .

اهل بیت علیهم السلام برای معرفی خود از طریق نام فاطمه ی زهرا علیهاالسلام بهره می جستند، همانطور که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا خود را فرزند فاطمه ی زهرا علیهاالسلام معرفی کرد و فرمود: و «فاطمه امی إبنه الطُّهر أحمد» [164] و همانگونه که فرزدق، امام سجاد علیه السلام را در کنار حرم امن الهی، برای هشام چنین معرفی می کند:

«هذا إبْنُ سَیِّدَهُ النِسَوانِ فاطِمَه.» [165] .

همه ی ائمه ی هدی علیهم السلام از اینکه خود را منتسب به حضرت زهرا علیهاالسلام می دانستند، افتخار می کردند، لذا در هنگام معرفی، خود را فرزند فاطمه ی مرضیه علیهاالسلام معرفی می نمودند.

زهره

الزُّهره: سیاره بعدها المعدن عن الشّمس 108 ملایین کیلومتر، و هی شدیده اللمعان، تکون تاره نجمه الصّبح و طوراً نجمه المساء. [166] .

زهره، سیاره ای است که از خورشید 108 میلیون کیلومتر فاصله دارد، درخشندگی شدیدی دارد، گاهی در صبح و گاهی در شب ظاهر می شود.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام زهره ی اهل بیت علیهم السلام:

عن موسی بن جعفر عن أبیه عن جده علیهم السلام عن جابر الأنصاری قال:

«صلّی بنا رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله یوماً صلاه الفجر ثم إنفتل [167] و أقبل علینا یحدّثنا. ثم قال: أیّها الناس من فقد الشمس فلیتمسک بالقمر و من فقد القمر فلیتمسک بالفرقدین. [168] قال: فقمت أنا و أبوأیوب الأنصاری و معنا أنس بن مالک، فقلنا: یا رسول اللَّه! من الشمس؟ قال: أنا فاذاً هو صلی اللَّه علیه و آله قد ضرب لنا مثلاً فقال: إنّ اللَّه تعالی خلقنا فجعلنا بمنزله نجوم السماء کلما غاب نجم، طلع نجم فأنا الشمس فإذا ذهب بی فتمسکوا بالقمر. قلنا: فمن القمر؟ قال: أخی و وصیی و وزیری و قاضی دینی و أبو ولدی و خلیفتی فی أهلی. قلنا: فمن الفرقدان؟ قال: الحسن والحسین. ثم مکث ملیاً فقال: هولاء، و فاطمه علیهاالسلام و هی «الزُّهْرَهُ» عترتی و أهل بیتی هم مع القرآن لا یفترقان حتی یردا علیَّ الحوض،

امام موسی کاظم علیه السلام از پدران خود علیهم السلام از جابر بن عبداللَّه نقل می فرماید که جابر گفت: روزی با پیامبر صلی

اللَّه علیه و آله نماز صبح را به جای آوردیم، سپس ایشان رو به طرف ما نمود تا سخنرانی بفرمایند. پس فرمودند: ای مردم هرکس از خورشید محروم گشت، به ماه روی آورد و هرکس ماه را از دست داد، به دو ستاره قطبی پناه بیاورد. جابر گوید: من و أبوایوب انصاری و انس بن مالک برخاستیم و سؤال نمودیم: ای پیامبر خدا! خورشید کیست؟ پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: خورشید من هستم. سپس برایمان مثلی زدند و فرمودند: خداوند ما را خلق نمود و ما را به منزله ی ستارگان قرار داد، هرگاه یکی از ستارگان مخفی شود، ستاره ای دیگر می درخشد. پس من خورشید هستم، هرگاه مخفی شدم به ماه متمسک شوید. سؤال نمودیم: ماه کیست؟ فرمود: برادرم، جانشینم، حاکم دینم، پدر فرزندانم و خلیفه ی من در نزد اهل بیتم. گفتیم: دو ستاره ی قطبی (فرقدان) چه کسانی هستند؟ فرمود: حسن و حسین. سپس مکثی نمودند و فرمودند: اینها را که شناختید، امّا فاطمه علیهاالسلام، او «زهره ی» اهل بیت طهارت علیهم السلام است. اینها همه با قرآن همراه هستند و از همدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.» [169] .

قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله:

«فاطمه هی الزُّهره.»

پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: فاطمه، «زهره» و درخشنده می باشد.» [170] .

ساجده

سَجَدَ- سُجوداً: إنحنی، خاضعاً، وضع جبهته بالأرض متعبداً.

زنی را که پیشانی بر درگاه حضرت حق بساید، ساجده گویند.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام پس از ولادت بر خداوند سجده کرد.

قالت خدیجه رضی اللَّه عنها:

«کانت فاطمه تحدث فی بطن امّها، و لمّا ولدت، فوقعت حین وقعت علی الأرض

«ساجده» رافعه إصبعها،

حضرت خدیجه علیهاالسلام فرمود: فاطمه آنگاه که در رحم مادر بود با مادر خود سخن می گفت و آن زمان که متولد شد، بر زمین سجده کرد و انگشتان خود را به طرف آسمان گرفت.» [171] .

سعیده

سَعَدَ- سَعْداً و سُعُوداً الیومُ: یَمُنَ،

سَعِدَ- و سُعِدَ سعاده: ضد شقی،

فهو: سعید،

أسعده الله: جعله سعیداً.

زن خوشبختی را که عاقبت به خیر باشد، سعیده گویند.

سیده

ساد، سیاده و سُوُْدداً و سُؤْدُداً و سَیْدُودَهً و سُوْداً: شرُف و مَجُد،

السَیِّد: ذو السیاده، قد یخفف فیقال سَیْد والعامه تکسر العین فیه، و عندالنصاری: لقب المسیح و عند المسلمین: من کان من سلاله النبویه،

السیّدان: الحسن والحسین إبنا علی،

السیّده: لقب العذراء مریم.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام سرور زنان عالم است.

قلت لأبی عبداللَّه علیه السلام.

«أخبرنی عن قول رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم فی فاطمه علیهاالسلام أنّها سیده نساءالعالمین. أهی سیده عالمها؟ فقال: ذاک لمریم کانت سیده نساء عالمها و فاطمه علیهاالسلام «سیده» نساءالعالمین من الاولین والآخرین،

راوی می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال نمودم: اینکه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرموده اند: «فاطمه ی زهرا علیهاالسلام سرور زنان عالم است.» آیا سرور زنان عالم در زمان خودش است؟ امام علیه السلام فرمودند: حضرت مریم علیهاالسلام این چنین بود، اما فاطمه ی زهرا علیهاالسلام سرور تمام زنان عالم از اولین تا آخرین است.» [172] .

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام سرور بانوان امت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله.

عن عائشه قالت:... قالت فاطمه علیهاالسلام:

«فقال صلی اللَّه علیه و آله لی: أما ترضین أن تأتی یوم القیامه «سیده» نساء المؤمنین أو سیده نساء هذه الاُمّه،

عایشه می گوید:... فاطمه ی زهرا علیهاالسلام برای من گفت: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: «آیا نمی خواهی روز قیامت، سرور زنان با ایمان و سرور زنان این امت باشی؟.» [173] .

پس نتیجه آنکه: این دو روایت، فاطمه ی زهرا علیهاالسلام را

سرور زنان عالم، هم در دنیا و هم در آخرت معرفی می نماید، یعنی سرور زنان هر دو سرا.

شهیده

شَهید و شِهید: الّذی لا یغیب شی ء عن علمه، القتیل فی سبیل اللَّه،

والإسم الشهاده، قیل سمّی بذالک لقیامه بشهاده الحق فی أمر اللَّه.

یکی از اسامی سیاسی و افتخارآمیز فاطمه ی زهراء علیهاالسلام شهیده می باشد. اولین شهیده ی راه ولایت، فاطمه ی زهراء علیهاالسلام است. در این باره به روایت ذیل توجه فرمایید.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام شهیده ی بین دیوار و در.

«... فأقبل الناس حتی دخلوا الدار فکاثروه [174] و ألقوا فی عنقه حبلاً فحالت بینهم و بینه فاطمه علیهاالسلام عند باب البیت فضربها قنفذ الملعون بالسوط فماتت حین ماتت و أنّ فی عضاده [175] بیتها و دفعها فکسر ضلعها من جنبها فألقت جنینا من بطنها فلم تزل صاحبه فراش حتی ماتت- صلی اللَّه علیها- من ذلک «شهیده»...

... مردم جلو آمدند تا وارد خانه شدند و بر امیرالمؤمنین علیه السلام مسلط شدند و طنابی در گردن مولا انداختند. حضرت فاطمه علیهاالسلام میان امیرالمؤمنین علیه السلام و مردم قرار گرفت و مانع بردن آن حضرت شد. قنفذ ملعون با شلاق بر بازوی حضرت زهراء علیهاالسلام زد. این ضربه برای دختر پیامبر کشنده بود. بازوی آن حضرت آن قدر ورم کرد که تصور می شد ایشان بازوبند بسته باشند. فاطمه ی زهراء علیهاالسلام مجبور شد به گوشه ای از خانه پناه برد. آن ملعون حضرت زهراء علیهاالسلام را چنان از علی جدا نمود که بر دیوار اصابت نمودند و پهلوی آن حضرت شکسته شد و محسن را نیز سقط نمود و پس از آن بستری شد تا به شهادت رسید، لذا حضرت فاطمه علیهاالسلام «شهیده»

هستند.» [176] .

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام راستگوی شهیده.

عن أبی الحسن علیه السلام قال:

«إنّ فاطمه علیهاالسلام صدیقه «شهیده»...

امام رضا علیه السلام فرمودند: فاطمه ی زهراء علیهاالسلام زنی بسیار راستگو و شهیده در راه اسلام هستند.» [177] .

صابره

صَبَرَ، صَبْراً علی الأمر: شکیبایی نمود بر آن کار و ثبات و دوام ورزید. جزؤ و شجع و تجلَّد،

فهو، صابر، صبور، صبیر: الحلیم،

الصبر: التجلد و عدم الشکوی من ألم البلوی.

صابره، یعنی زن صبوری که سختیها را تحمل نماید، شکیبا باشد و بر مشکلات لبخند زند. (صابره از القاب سیاسی حضرت زهراء علیهاالسلام می باشد)

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام زنی شکیبا.

«... یا مُمْتَحَنَه إمتحنک اللَّه الذی خلقک قبل عن أن یخلقک فوجدک لما إمتحنک «صابره»...

ای خانمی که خداوند تو را قبل از خلقتت آزمایش نمود و تو را در برابر امتحانات، شکیبا یافت!» [178] .

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام اسوه صبر و بردباری.

«... السلام علیک أیّتها المظلومه «الصابره» لعن اللَّه من منعک حقک و دفعک عن إرثک...

سلام بر تو ای مظلومه ای که بر ستمهای اهل جور صبر نمودی! خداوند کسانی را که حق شما را از بین بردند و شما را از ارث پیامبر صلی اللَّه علیه و آله محروم کردند لعنت کند.» [179] .

صبر ممدوح

در روایات اسلامی برای صبر ممدوح، تقسیمات متعددی ذکر شده است. آنچه مسلم است صبر، یک حالت فعال برای انسان است، نه یک حالت انفعالی، یعنی انسان در برابر مسائل مختلف باید پافشاری کند، نه آنکه در برابر مشکلات کمر خم کند و زانوی ناتوانی در بغل گیرد. یکی از اقسام صبر، صبر بر گناه است. صبر بر گناه،

به این معنا نیست که انسان اگر دچار گناهی شد، آن آلودگی را تحمل کند،بلکه صبر در برابر گناه، یک نوع خودداری نفس است، یعنی باید در برابر لذات گناه، مقاومت نمود و آلوده به گناه نشد. چون این نوع خودداری، کمی سختی مادی دارد و باید لذاتی را که طبیعت انسانی میل شدید به آنها دارد ترک کرد، پس دارای اجر بسیار است. در قرآن اجر صابران بی حساب شمرده شده است و به آنها آن قدر پاداش می دهند که خودشان متعجب می گردند که این همه پاداش از کجا در پرونده ی ما ثبت شده است، شاید اشتباهی رخ داده باشد.

صبر بر مصیبت، یعنی پافشاری در برابر آثار یک مصیبت، که گاهی این آثار بسیار خطرناک است. مصیبت دیده اگر صبور نباشد ممکن است بر قضا و قدر الهی اعتراض نماید. مصیبت دیده اگر صبور نباشد ممکن است بر خود لطمات جانی وارد کند که این عمل، حرام است. مصیبت دیده اگر صبور نباشد حالتی آماده، برای انجام هزاران گناه خواهد داشت، اما کسی که اهل صبر باشد و در برابر مصائب، تاب و تحمل خود را از دست ندهد، بر تمام این امور فایق خواهد آمد.

اگر ائمه ی اطهار علیهاالسلام فاطمه ی زهرا علیهاالسلام را صابره می خوانند و پس از آن، جریان غصب فدک را عنوان می کنند، به این معنا نیست که ظالمان، حق فاطمه ی زهراء علیهاالسلام را غصب کردند و ایشان در برابر این عمل شرم آور، هیچ عکس العملی نشان ندادند، بلکه سراسر حیات فاطمه ی زهرا علیهاالسلام پس از غصب فدک، مبارزه ی با ظالمان غاصب بود. اگر غیر از خطبه ی فدکیه ی حضرت زهرا علیهاالسلام، سخنی

دیگر در این رابطه نبود، تا ما را به ظلم ستیزی آن حضرت رهنمون گرداند، همین خطبه، کافی بود. حال آنکه در طی این نود روز پایان زندگی فاطمه علیهاالسلام، همه ی مسائل زندگی ایشان، حول مسأله ی امامت و حکومت و غصب فدک و دیگر ظلمها دور می زند.

پس، صبر فاطمه ی زهرا علیهاالسلام یک صبر منفی مذموم نیست، بلکه صبری باشکوه و افتخارآمیز، در راه گرفتن حق در برابر ظلم ظالمان است. (گرچه در این راه صورتش نیلی شود و یا شربت شهادت نوشد.)

صادقه

از نظر لغت در نام صدیقه گذشت.

زنی را که راستگو باشد، صادقه گویند. فاطمه ی زهراء علیهاالسلام، نه تنها صادقه بودند، بلکه صدیقه نیز بودند. توضیح این مطلب قبلاً بیان شد.

فاطمه ی راستگوست هرچه گفت اطاعت کن.

عن موسی بن جعفر عن أبیه علیه السلام قال:

لما کانت اللیله التی قبض النبیّ صلی اللَّه علیه و آله فی صبیحتها دعا علیاً و فاطمه والحسن والحسین علیهم السلام و أغلق علیه و علیهم الباب و قال: یا فاطمه! و ادناها منه،: فناجاها من اللیل طویلا، فلما طال ذلک خرج علی و معه الحسن والحسین و أقاموا بالباب والناس خلف الباب و نساء النبی صلی اللَّه علیه و آله ینظرن إلی علی علیه السلام و معه إبناه، فقالت عائشه: لأمر ما أخرجک منه رسول اللَّه! و خلا بإبنته دونک فی هذه الساعه؟ فقال لها علی علیه السلام: قد عرفت الذی خلا بها و أرادها له و هو بعض ما کنت فیه و أبوک و صاحباه مما قد سماه، فوجمت أن ترد علیه کلمه، قال علی علیه السلام: فما لبثت أن نادتنی فاطمه علیهاالسلام فدخلت علی النبی صلی اللَّه علیه

و آله و هو یجود بنفسه، فبکیت و لم أملک نفسی حین رأیته بتلک الحال یجود بنفسه، فقال لی: ما یبکیک یا علی؟ لیس هذا أو ان البکاء فقد حان الفراق بینی و بینک، فإستودعک اللَّه یا اخی! فقد إختارنی ربّی ما عنده، و إنما بکائی و غمی و حزنی علیک و علی هذه أن تضیع بعدی فقد أجمع القوم علی ظلمکم، و قد إستودعکم الله، و قبلکم منی ودیعه یا علی! إنّی قد اوصیت فاطمه ابنتی بأشیاء و أمرتها أن تلقیها إلیک فانفذها، فهی «الصادقه» الصدوقه، ثم ضمها الیه و قبل رأسها، و قال: فداک أبوک یا فاطمه! فعلا صوتها بالبکاء، ثم ضمها إلیه و قال: أما واللَّه لینتقمن اللَّه ربی، و لیغضبن لغضبک، فالویل ثم الویل ثم الویل للظالمین، ثم بکی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله قال علی علیه السلام: فوالله لقد حسبت بضعه منی قد ذهبت لبکائه حتی هملت عیناه مثل المطر، حتی بلت دموعه لحیته و ملاءه کانت علیه، و هو یلتزم فاطمه لا یفارقها و رأسه علی صدری، و أنا مسنده، والحسن والحسین یقبلان قدمیه و یبکیان بأعلا أصواتهما قال علی علیه السلام: فلو قلت: إنّ جبرئیل فی البیت لصدقت، لأنّی کنت أسمع بکاء و نغمه لا أعرفها، و کنت أعلم أنّها أصوات الملائکه لا أشک فیها، لأن جبرئیل لم یکن فی مثل تلک اللیله یفارق النبی صلی اللَّه علیه و آله، و لقد رأیت بکاء منها أحسب أن السماوات والأرضین قد بکت لها، ثم قال لها، یا بنیه! اللَّه خلیفتی علیکم، و هو خیر خلیفه والذی بعثنی بالحق لقد بکی لبکائک عرش اللَّه و ما حوله من الملائکه والسماوات والأرضون

و ما فیهما یا فاطمه! والذی بعثنی بالحق لقد حرمت الجنه علی الخلائق حتی أدخلها و أنّک لأوّل خلق اللَّه یدخلها بعدی کاسیه حالیه ناعمه یا فاطمه! هنیئا لک، والذی بعثنی بالحق أنّک لسیده من یدخلها من النساء، والذی بعثنی بالحق أنّ جهنم لتزفر زفره لایبقی ملک مقرب و لانبی مرسل ألّا صعق، فینادی إلیها أن یا جهنم! یقول لک الجبار: إسکنی بعزی و إستقری حتی تجوز فاطمه بنت محمد صلی اللَّه علیه و آله إلی الجنان، لا یغشاها قتر و لا ذله، و الذی بعثنی بالحق لیدخلن حسن و حسین حسن عن یمینک، و حسین عن یسارک، و لتشرفن من أعلی الجنان بین یدی الله فی المقام الشریف و لواء الحمد مع علی بن أبی طالب علیه السلام یکسی إذا کیست، و یحبی إذا حبیت، والذی بعثنی بالحق لأقومن بخصومه أعدائک، و لیندمن قوم أخذوا حقّک، و قطعوا مودّتک، و کذبوا علی و لیختلجنّ دونی فأقول: اُمّتی اُمّتی فیقال: إنّهم بدلوا بعدک و صاروا إلی السعیر. [180] .

امام کاظم علیه السلام از پدران خود نقل فرمود: در شبی که صبح آن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفتند پیامبر صلی اللَّه علیه و آله حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را خواست و در را به روی بقیه بست. ابتدا فاطمه ی زهراء علیهاالسلام را صدا نمود و مدتی طولانی از شب را با او خلوت نمود. وقتی این ملاقات طول کشید، حضرت امیر علیه السلام همراه با فرزندان بیرون آمدند و در آستان در ایستادند. مردم نیز پشت در ایستاده بودند، زنان پیامبر به حضرت علی و فرزندان ایشان نگاه می کردند. عایشه

به حضرت امیر علیه السلام گفت: چرا رسول خدا تو را در این ساعت مهم از اطاق بیرون کرد و با دخترش خلوت نموده است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: من از آنچه در خلوت می گذرد با خبرم! آنها درباره ی مسائلی که تو و پدرت و دو یار پدرت به وجود خواهید آورد سخن می گویند. حضرت علی علیه السلام گفت: پیش پیامبر آمدم، ایشان در حال جان دادن بودند، نتوانستم خودم را کنترل کنم و به این حال پیامبر گریستم. پیامبر فرمود: علی جان! الان زمان گریه ی تو نیست،من به سوی خداوند و نعمتهای او می شتابم، اما گریه و غم و غصه ی من برای تو همسرت می باشد پس از من، حق شما را ضایع می کنند و همگی بر شما ظلم روا می دارند. ای علی! من فاطمه را به مسائلی وصیت کردم و مطالبی به او گفته ام که برایت بگوید، هرچه فاطمه گفت، آن را تنفیذ کن زیرا او بسیار راستگو و صادق است. سپس زهرا را در آغوش گرفت و سرش را بوسه زد و فرمود: فاطمه جان! پدرت فدایت باد. صدای گریه ی زهرا بلند شد. پیامبر، زهرا را به سینه ی خود چسباند و گفت: اما زهرای من! خداوند انتقام شما را از آنان می گیرد و خداوند به غضب تو غضبناک می گردد. جهنم، منزلگاه این ظالمان باد، سپس رسول خدا گریستند. به خدا قسم! گمان می کردم بخشی از وجودم در گریه ی پیامبر از دست رفت، مانند ابر بهاری گریه می کردند تا آنکه صورتش و محاسنش از اشک تر شد. پیامبر از فاطمه جدا نمی شد. سر مبارک پیامبر بر روی سینه من بود حسن و حسین پاهای آن

حضرت را بوسه می زدند و با صدای بلند گریه می کردند. اگر بگویم جبرئیل آنجا بود، دروغ نگفته ام، زیرا صدای گریه و زاری می شنیدم که برایم آشنا نبود، اما کسی را نمی دیدم، شک ندارم که صدای فرشته ای بود و مگر می شود جبرئیل در این شب هولناک یار دیرینه ی خود را تنها بگذارد. آن شب، فاطمه ی زهراء علیهاالسلام چنان گریه می نمود که گمان می کنم زمین و آسمان بر او ناله و گریه می کردند، سپس پیامبر فرمود: ای دخترم! خداوند پشیتبان شما خواهد بود. به همان خدایی که مرا برانگیخت، عرش خداوند و آنچه در اطراف اوست، از زمین و آسمان و ما بین این دو، از گریه تو گریستند. به همان خدایی که مرا برانگیخت، بهشت بر مردم حرام است، تا آنکه من وارد بهشت گردم و پس از من، تو اولین کسی هستی که بر بهشت قدم می نهد. فاطمه جان! گوارایت باد. به همان خدایی که مرا برانگیخت، تو سرور زنان بهشت هستی. به همان خدایی که مرا برانگیخت، جهنم شعله ای می کشد که هیچ پیامبر و یا فرشته ی مقربی از هراس او در امان نیست و همگی بی هوش می شوند، یک منادی صدا می زند: ای جهنم! خداوند به تو می گوید: آرام باش تا فاطمه، دختر محمد، عبور نماید و به بهشت روانه گردد، هیچ دود و آتشی به او آسیب نمی رساند. به همان خدایی که مرا برانگیخت، حسن از طرف راست و حسین از طرف چپ، شما را همراهی می کنند و به بالاترین مکان بهشت در پیشگاه خداوند متعال، در مقامی شریف در کنار علی بن ابی طالب جای می گیری. به همان خدایی که مرا برانگیخت، از دشمنانت

دادخواهی خواهم نمود و کسانی که حق تو را غصب کردند، رشته محبت ترا بریدند، بر من دروغ بستند، همه را پشیمان و خجل خواهم نمود. پس می گویم: ای امت من! ای امت من! جواب می رسد: امتت، پس از شما دگرگون شدند و جهنمی گشتند.»

صدوقه

از نظر لغت در نام صدیقه گذشت

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در گفتار و کردار به حدی راستگو و درست کردار بوده اند که برای این صفت ایشان، دارای چندین لقب می باشند.

مانند، صادقه، صدیقه و صدوقه.

علی جان! هرچه زهرا گفت تنفیذ کن!

«... یا علی! إنی قد اوصیت فاطمه ابنتی بأشیاء و أمرتها أن تلقیها إلیک فانفذها، فهی الصادقه «الصدوقه»، ثم ضمها إلیه و قبل رأسها، و قال: فداک أبوک یا فاطمه!...،

ای علی! من فاطمه را به مسائلی وصیت کردم و مطالبی را به او گفته ام که برایت بگوید، هرچه فاطمه گفت، آن را تنفیذ کن، زیرا او بسیار راستگو و صادق است. سپس زهرا را در آغوش گرفت و سرش را بوسه زد و فرمود: فاطمه جان! پدرت فدایت باد.» [181] .

طیبه

طاب: طیباً و طاباً و طیبه و تطیاباً: لذّ و حلا و حسن و جاد، الطیب،

طیبه: ذوالطیبه، خلاف الخبیث، الحلال، یقال: «کلمه طیبه» إذا لم یکن فیها مکروه، یقال: «بلده طیبه»، أی، آمنه، کثیره الخیر.

زن پاک و طاهر را طیبه گویند. در افرادی عادی منظور از پاکی، طهارت ظاهری می باشد، اما در مورد حضرت زهراء علیهاالسلام هم طهارت ظاهری و هم پاکی معنوی مراد است. طهارت ظاهری، یعنی ایشان هیچ گاه خون حیض و نفاس نمی دیدند و پاکی باطنی، یعنی حضرت فاطمه علیهاالسلام به هیچ گناهی آلوده نشدند و هیچ گاه فکر معصیت نیز نکردند.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام پاکیزه از هر بدی و آلودگی.

«... اللهمّ صلّ علی فاطمه «الطیبه» الطاهره المطهره التی إنتجبتها و طهّرتها و فضّلتها علی نساء العالمین...

خداوندا! بر فاطمه ای که پاک و پاکیزه از

هر آلودگی است، درود فرست، همان فاطمه ای که خود، او را انتخاب نمودی و از هر آلودگی رهایش دادی و او را بر همه ی زنان عالم برتری بخشیدی.» [182] .

عارفه

عَرَفَ، عِرْفَه عِرْفاناً و عِرفَّاناً و معرفه الشی ء: علمه، بذنبه: أقرّ،

العارف: إسم فاعل، یقال «هذا أمر عارف»، أی، معروف،

العُرْف: ضد النکر،

المَعْرِفه: إدراک الشی ء علی ما هو علیه.

زنی را که دارای شناختی نیکو از معارف حقه باشد، عارفه گویند. و در اینجا زهراء علیهاالسلام زنی آگاه به حق پیامبر صلی اللَّه علیه و آله معرفی شده است، یعنی فاطمه ی زهراء علیهاالسلام شناختی کامل از پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله دارند.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام آگاه به حق پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله.

«... السلام علیک و علی ولدک و رحمهاللَّه و برکاته أشهد أنّک أحسنت الکفاله و أدیت الأمانه و إجتهدت فی مرضات اللَّه و بالغت فی حفظ رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله، «عارفه» بحقه، مومنه بصدقه، معترفه بنبوته، مستبصره بنعمته،...

درود بر تو (ای فاطمه ی زهرا!) و درود بر فرزندان تو، رحمت و برکات خداوند بر شما باد. گواهی می دهم که سرپرستی از رسول اللَّه را نیکو به جای آوردی، حق امانت را، ادا نمودی در حالی که حق او را به خوبی شناختی و به راستگویی ایشان ایمان داری و به نبوتش اعتراف داری.» [183] .

عالیه

عَلا، عُلُوّاً و عَلیِ، عَلاءً، الشیُ، أو النهار: إرتفع، و فی المکارم: إشُرفَ،

العالی: رجل عالی الکعْبِ: شریف، یقال: «أتیته من عالٍ»، أی، من فوق،

عالیه الشی ء: أرفعه.

زنی که بلند مرتبه باشد، عالیه گویند. زهراء علیهاالسلام برترین خلق است همچون شوهرش، که عالی و بلند مرتبه است، او نیز عالیه و بلند مرتبه می باشد.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام زنی عالیقدر و بلندهمت.

«... اللهمّ صلّ علی السیّده المفقوده الکریمه

المحموده الشهیده «العالیه» الرشیده...

خداوندا! بر سرور بانوان که (قبرش) از دیدگان پنهان شده، زنی باکرامت و پسندیده، زنی شهیده در راه خدا، زنی بلندهمت و رشیده درود فرست.» [184] .

عدیله

عدل، عدلاً السهم و نحوه،

العدل: النظیر والمثل،

العدیل: النظیر والمثل، المعادل فی الحمل والمرکب.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در نهایت پاکی و طهارت بودند و از آنجا که پاکی و طهارت حضرت مریم علیهاالسلام در قرآن مطرح شده است، گفته اند: فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در پاکدامنی عدیله و همسان مریم است.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام همسان حضرت مریم علیهاالسلام.

عن ذی النون المصری قال:

«خرجت فی بعض سیاحتی حتی کنت ببطن السماوه [185] فأفضی لی المسیر إلی تدمر [186] فرأیت بقربها أبنیه عادیه قدیمه فساورتها فإذا هی من حجاره منقوره فیها بیوت و غرف من حجاره و أبوابها کذلک بغیر ملاط و أرضها کذلک حجاره صلده فبینا أجول فیها إذ بصرت بکتابه غریبه علی حائط منها فقرأته فإذا هو:

أنا ابن منی والمعشرین و زمزم

و مکه والبیت العتیق المعظم

و جدی النبی المصطفی و أبی الذی

ولایته فرض علی کل مسلم

و اُمّی البتول المستضاء بنورها

إذا ما عددناها عدیله مریم

و سبطا رسول الله عمی و والدی

و أولاده الأطهار تسعه أنجم

متی تعتلق منهم بحبل ولایه

تفز یوم یجزی الفائزون و تنعم

ائمه هذا الخلق بعد نبیّهم

فإن کنت لم تعلم بذلک فإعلم

أنا العلوی الفاطمی الّذی إرتمی

به الخوف و الأیام بالمرء ترتمی

فضاقت بی الأرض الفضاء برحبها

و لم أستطع نیل السماء بسلم

فألممت بالدّار

الّتی أنا کاتب

علیها بشعری فإقرأ إن شئت و ألمم

و سلّم لأمر الله فی کل حاله

فلیس أخو الإسلام من لم یسلم

قال ذوالنون: فعلمت أنّه علوی قد هرب و ذلک فی خلافه هارون و وقع إلی ما هناک فسألت من ثَمَّ، من سکّان هذه الدار و کانوا من بقایا القبط الأوّل هل تعرفون من کتب هذا الکتاب؟ قالوا: لا والله ما عرفناه إلاّ یوماً واحداً فإنّه نزل بنا فأنزلناه فلمّا کان صبیحه لیلته غداً فکتب هذا الکتاب و مضی قلت: أیّ رجل کان؟ قالوا: رجل علیه أطمار رثه تعلوه هیبه و جلاله و بین عینیه نور شدید لم یزل لیلته قائماً و راکعاً و ساجداً الی أن إنبلج له الفجر فکتب و إنصرف. [187] .

ذالنون مصری می گوید: برای سیاحت و سیر و سفر به قصد شهری در عراق (سماوه) از مصر خارج شدم، در مسیر به شهری در سوریه رسیدم، در نزدیکی این شهر خانه هایی قدیمی دیدم که عادی بودند، وقتی این خانه ها را دور زدم و داخل آنها شدم، همه ی منازل از سنگ بود، اطاقها و سقف ها و دیوارها از سنگ بودند به گونه ای که آنها را به صورت منزل تراشیده بودند. در میان این اطاقها می گشتم ناگاه نوشته ای را به دیوار آن دیدم، آن را خواندم، این شعر بود:

من فرزند منی و مشعر و زمزم و مکه و خانه ی کعبه هستم. جدّ من پیامبر اکرم محمّد مصطفی صلی اللَّه علیه و آله است. پدرم آن کسی است که ولایتش بر هر مسلمانی واجب است. مادرم بتول بود هم او که از درخشش صورتش همه جا

نورانی می گشت، همان زنی که در پاکی همانند مریم بود. دو فرزند پیامبر (حسن و حسین) عمو و پدرم هستند، همانهایی که نُه فرزندشان ستاره های درخشان آسمان ولایتند. هرگاه کسی به ریسمان ولایت آنان چنگ زند در زمانی که رستگاران نجات یابند آنان نیز از آتش رها گشته و در بهشت متنعم می شوند. اینان پیشوایان دین، پس از رسول اللَّه هستند اگر این مطلب را نمی دانی بدان و آگاه باش، من فرزند علی و فاطمه هستم....

«ذوالنون گوید: دانستم که این نوشته ی یکی از فرزندان علی علیه السلام است که به آنجا گریخته و این واقعه در زمان حکومت هارون بوده است. از ساکنین آنجا سؤال نمودم: آیا می دانید چه کسی این مطلب را نوشته است؟ گفتند: نه، ما او را نمی شناسیم، او یک شب آمد ما او را منزل دادیم و فردای آن شب، این نوشته را نوشت و رفت. گفتم: چگونه مردی بود؟ گفتند: مردی با هیبت و جلالت، که از میان دو چشمش نوری درخشان بود، شبی که در اینجا بود، یا در رکوع بود و یا سجود و یا قیام، تا صبح شد، آنگاه این مطالب را نوشت و رفت. (در ذیل روایت، علامه ی مجلسی احتمال داده اند نویسنده ی آن شعر، امام کاظم علیه السلام باشند.)»

عذراء

العَذْراء: البکر، الدُرَّه لم تُثقب،

العُذْرَه: البکاره،

العُذْرِیّ: ما کان علی عفاف،

عُذْرَه، عُذْر، عَذْراء در لغت دوشیزگی را گویند.

عذراویه، یعنی بکارت و دوشیزگی.

در روایات، فاطمه ی زهراء علیهاالسلام، «حوریه ی انسیه» معرفی شده است و حورالعین به تصریح قرآن دائماً باکره هستند، «إنّا أنشاناهنّ إنشاء فجعلناهنّ أبکاراً». فاطمه ی زهراء علیهاالسلام همیشه باکره بودند.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام همیشه

باکره بودند.

عن علی بن أبی طالب علیه السلام قال: قال النبی صلی اللَّه علیه و آله:

«... و أتقرب إلیک بخیره الأخیار و اُمّ الأنوار و الإنسیه الحوراء البتول «العذراء» فاطمه الزهراء...

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله به درگاه خداوند رو آورده و عرضه داشت:... خداوندا! برای نزدیک شدن به تو، بهترین زن برگزیده، مادر نورهای مقدس (ائمه ی اطهار)، زنی فرشته خصال، همیشه پاک و زنی که همیشه باکره بودند، یعنی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام را شفیع قرار می دهم.» [188] .

عزیزه

عَزَّ، عِزّاً و عِزَّهً و عَزازهً: صار عزیزاً، ارجمند گردید. و عِزّاً علیه: کرم، العِزّ: خلاف الذّل،

العزیز: الشریف، المکرم، العزیزه: زن گرانقدر.

زن ارجمند و گرانقدر و زنی که عزت نفس خویش را حفظ نماید و در پیش نامحرمان سبک سر نباشد، «عزیزه» گویند.

فضیلت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در روز قیامت.

فقال سلمان (لرسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله):

«یا مولای! سألتک باللَّه إلّا أخبرتنی بفضل فاطمه علیهاالسلام یوم القیامه؟ قال: فأقبل النبی صلی اللَّه علیه و آله ضاحکاً مستبشراً ثم قال: والذی نفسی بیده أنّها الجاریه التی تجوز فی عرصه القیامه علی ناقه... علیها هودج من نور، فیه جاریه إنسیه حوریه «عزیزه»... جبرئیل عن یمینها و میکائیل عن شمالها و علی أمامها والحسن والحسین وراءها واللَّه یکلاها و یحفظها، فیجوزون فی عرصه القیامه فإذا النداء من قبل اللَّه جلّ جلاله: معاشر الخلائق! غضّوا أبصارکم و نکسوا رؤوسکم، هذه فاطمه علیهاالسلام، بنت محمد نبیکم زوجه علی أمامکم ام الحسن والحسین، فتجوز الصراط و علیها ریطتان بیضاوان فإذا دخلت الجنه و نظرت إلی ما أعدّ اللَّه لها من الکرامه، قرأت «بسم اللَّه الرحمن

الرحیم الحمدلِلَّه الذی أذهب عنّا الحزن إنّ ربّنا لغفور شکور الّذی احلنا دار المقامه من فضله لایمسنا فیها نصب و لایمسنا فیها لغوب» قال: فیوحی اللَّه عزّ و جل إلیها یا فاطمه! سلینی اُعطک و تمنی علی أرضک فتقول: إلهی أنت المُنی و فوق المُنی أسألک أن لاتعذب محبّی و محبّی عترتی بالنار فیوحی اللَّه إلیها یا فاطمه! و عزّتی و جلالیّ و إرتفاع مکانی! لقد آلیت علی نفسی من قبل أن أخلق السماوات والارض بألفی عام أن لا اُعذّب محبّیک و محبّی عترتک بالنّار.

... سلمان عرضه داشت: مولای من! تو را به خدا قسم می دهم، از مقام حضرت زهراء علیهاالسلام در روز قیامت، مرا آگاه کن. پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله خندان جلو آمدند، فرمودند: به خدایی که جانم در دست اوست، فاطمه ی زهرا علیهاالسلام از عرصه ی قیامت عبور می کند، در حالی که بر شتری نشسته است و بر آن شتر هودجی از نور است، داخل آن، بانویی (انسیه، حوراء، عزیزه) نشسته، جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپ، امیرالمؤمنین علیه السلام پیشاپیش و حسنین پشت سر حضرت زهراء علیهاالسلام در حرکتند. خداوند نیز آن حضرت را محافظت می کند. آنها از عرصه ی قیامت عبور می نمایند. ناگهان از طرف خداوند ندایی به گوش می رسد: ای مردم! چشمهایتان را ببندید، سرهایتان را به زیرا اندازید، این، فاطمه، دختر حضرت محمد صلی اللَّه علیه و آله، پیامبر شما و همسر علی علیه السلام، امام شماست، مادر حسن و حسین است. پس حضرت فاطمه ی زهراء علیهاالسلام از پل صراط می گذرد. آنگاه که داخل بهشت می شود و به آنچه خداوند برای او آماده کرده است نظر

می افکند، می گوید: «بسم اللَّه الرحمن الرحیم الحمدللَّه الذی أذهب عنا الحزن إنّ ربّنا لغفور شکور الذی احلنا دار المقامه من فضله لا یمسنا فیها نصب و لا یمسنا فیها لغوب» خداوند به او وحی می کند: «ای فاطمه! اگر از من درخواستی داری، بگو که بر تو ارزانی خواهم داشت.» فاطمه علیهاالسلام عرض می کند: من تو را می خواهم، که بالاترین درخواستم، در حضور تو بودن است. و درخواست دارم که دوستانم و دوستان اهل بیتم را عذاب نکنی. خداوند وحی می فرستد: ای فاطمه! به عزت و جلالم، به مقام خداوندی خودم قسم! دو هزار سال پیش از آنکه زمین و آسمان را خلق کنم، بر خود عهد نمودم که عاشقان تو و دوستان فرزندانت را عذاب نکنم. [189] .

علیمه

عَلِمَ، عِلْماً، الرّجل: حصلت له حقیقه العِلم،

العِلْم: إدراک الشی ء بحقیقته،

العَلیم: المتصف بالعلم.

زنی را که دانش فراوان داشته باشد، «علیمه» گویند. صدیقه کبری علیهاالسلام بر همه ی علوم، آگاه بود، تا آنجا که ائمه ی اطهار علیهاالسلام برای روشن شدن حوادث آینده، به «صحیفه فاطمیه» مراجعه می کردند.

فاطمه علیهاالسلام بانوی دانشمند مدینه.

«السلام علیک أیّتها المحدثه «العلیمه».

سلام و درود بر تو! ای خانمی که حدیث گوی و دانشمند بودی!» [190] .

فاضله

فَضِلَ و فَضُلَ، فَضْلاً: کان ذا فضل، کان ذا فضیله،

الفَضْل: الإحسان أو الإبتداء، به بلا عله له،

فاضل: ذوالفضل، ذوالفضیله،

الفاضله: الدرجه الرفیعه فی الفضل.

زنی را که دارای منقبت و فضیلتی باشد، فاضله گویند. زهراء علیهاالسلام عین فضیلت است. و به قول شاعر:

أ ترید أن تحصی فضائل فاطم

نقد الحساب و فضلها لم ینفد

شمارش اوصاف فاطمه ی زهرا علیهاالسلام تمام نخواهد شد، اما اعداد به اتمام خواهد رسید.

فاطمه ی زهراء علیهاالسلام زنی با فضیلت.

«... السلام علیک أیّتها «الفاضله» الزکیه...،

درود بر تو ای زن با فضیلت! و ای زنی که از هر آلودگی خود را پاک نموده ای». [191] .

فریده

الفرید: الواحد، المتفرّد، الّذی لا نظیر له، الشذره ت فصل الذهب و اللؤلؤ، الدر إذا نظم و فصل بغیره، الجوهره النفیسه،

الفریده: مؤنث الفرید، یقال: أتی بالفرائد، أی، بألفاظ تدّل علی عظم فصاحته و جزاله منطقه و إصاله عربیته.

هر چیز که مانند درّ و گوهر نایاب و نفیس باشد، فرید و فریده گویند. فاطمه ی زهرا علیهاالسلام، گوهری بی نظیر در میان تمام زنان جهان است، لذا شایسته است او را فریده بنامیم. زنی که تنها و بی یاور بماند، مانند گوهری است دور از دست دیگران، همچون فاطمه ی زهرا علیهاالسلام که پس از پیامبر بی یار و یاور ماند، لذا یکی از القاب ایشان فریده می باشد، چنانچه در روایت ذیل الذکر می آید.

فضه از حضرت فاطمه ی زهراء علیهاالسلام خبر می دهد.

روی ورقه بن عبداللَّه الأزدی قال:

«خرجت حاجّاً إلی بیت اللَّه الحرام راجیاً لثواب اللَّه ربّ العالمین.

فبینما أنا أطوف و إذا أنا بجاریه سمراء و ملیحه الوجه، عذبه الکلام و

هی تنادی بفصاحه منطقها و هی تقول: «اللهمّ ربّ الکعبه الحرام و الحفظه الکرام و زمزم والمقام والمشاعر العظام و رب محمّد خیر الأنام صلی اللَّه علیه و آله البرره الکرام أسالک أن تحشرنی مع ساداتی الطاهرین و أبنائهم الغر المحجلین المیامین». ألا فاشهدوا یا جماعه الحجاج! والمعتمرین! إنّ موالی خیره الأخیار و صفوه الأبرار والذین علا قدرهم علی الأقدار و إرتفع ذکرهم فی سائر الأمصار المرتدین بالفخار. قال ورقه بن عبداللَّه فقلت یا جاریه! إنّی لأظنک من موالی أهل البیت علیهم السلام فقالت: أجل. قلت لها: و من أنت من موالیهم؟ قالت: أنا فضه أمه فاطمه الزهراء إبنه محمّد المصطفی صلی الله علیها و علی أبیها و بعلها و بنیها، فقلت لها: مرحباً بک و أهلاً و سهلاً فلقد کنتُ مشتاقا إلی کلامک و منطقک فارید منک الساعه أن تجیبینی من مسأله أسالک فإذا أنت فرغت من الطّواف قفی لی عند سوق الطعام حتی آتیک و أنت مثابه مأجوره. فإفترقنا، فلما فرغت من الطّواف و أردت الرجوع إلی منزلی جعلت طریقی علی سوق الطعام و إذا أنا بها جالسه فی معزل عن الناس فأقبلت علیها و إعتزلت بها و أهدیت إلیها هدیه و لم أعتقد أنها صدقه ثم قلت لها: یا فضه! أخبرینی عن مولاتک فاطمه الزهراء علیهاالسلام و ما الّذی رأیت منها عند وفاتها بعد موت أبیها محمّد صلی اللَّه علیه و آله قال ورقه: فلمّا سمعت کلامی تغر غرت عیناها بالدّموع، ثم إنتحبت نادبه و قالت: یا ورقه بن عبداللَّه! هیجت علی حزناً ساکناً و اشجاناً فی فؤادی کانت کامنه فإسمع الآن ما شاهدت منها علیهاالسلام إعلم أنّه لما قبض رسول اللَّه صلی اللَّه

علیه و آله إفتجع له الصغیر والکبیر و کثر علیه البکاء علیه البکاء و قلّ العزاء و عظم رزوه علی الأقرباء و الأصحاب والأولیاء و الأحباب والغرباء و الأنساب و لم تلق إلّا کلّ بک و باکیه و نادب و نادبه و لم یکن فی أهل الأرض والأصحاب والأقرباء والأحباب أشدّ حزناً و أعظم بکاء و إنتحاباً من مولاتی فاطمه الزهراء علیهاالسلام و کان حزنها یتجدد و یزید و بکاؤها یشتد فجلست سبعه أیام لایهدالها أنین و لایسکن منها الحنین کل یوم جاء کان بکاؤها اکثر من الیوم الأوّل فلما فی الیوم الثامن أبدت ما کتمت من الحزن فلم تطق صبراً إذ خرجت و صرخت فکانها من فم رسول الله صلی اللَّه علیه و آله تنطق فتبادرت النسوان و خرجت الولائد والوالدان و ضج الناس بالبکاء والنحیب و جاء الناس من کل مکان و اطفئت المصابیح لکیلا تتبین صفحات النساء و خیل إلی النسوان أنّ رسول اللَّه صلی الله علیه و آله قد قام من قبره و صارت الناس فی دهشه و حیره لما قد رهقهم و هی علیهاالسلام تنادی و تندب أباه واأبتاه واصفیا وامحمداه وا اباالقاسماه و اربیع الأرامل والیتامی من للقبله و المصلی و من لابنتک الوالهه الثکلی، ثم أقبلت تعثر فی اذیالها و هی لاتبصر شیئاً من عبرتها و من تواتر دمعتها حتی دنت من قبر أبیها محمد صلی اللَّه علیه و آله فلما نظرت إلی الحجره وقع طرفها علی الماذنه فقصرت خطاها و دام نحیبها و بکاها الی ان اغمی علیها فتبادرت النسوان إلیها فنضحن الماء علیها و علی صدرها و جبینها حتی أفاقت فلما افاقت من غشیتها قامت و هی تقول

رفعت قوتی و خاننی جلدی و شمت بی عدوی والکمد قاتلی. یا أبتاه! بقیت والهه وحیده و حیرانه «فریده» فقد إنخمد صوتی و انقطع ظهری و تنغص عیشی و تکدر دهری فما أجد یا أبتاه! بعدک أنیساً لوحشتی و لا راداً لدمعتی و لا معیناً لضعفی فقد فنّی بعدک محکم التنزیل و مهبط جبرئیل و محلّ میکائیل إنقلبت بعدک یا أبتاه! الأسباب و تغلقت دونی الأبواب فأنا للدنیا بعدک قالیه و علیک ما ترددت أنفاسی باکیه لاینفد شوقی إلیک و لا حزنی علیک...، [192] .

ورقه بن عبداللَّه ازدی می گوید: از منزل خارج شدم و به امید ثواب و اجر خداوند متعال، برای انجام مناسک حج به زیارت بیت الحرام مشرف شدم. در حالی که طواف می کردم خانمی سبزه رو، شیرین گفتار و خوش کلام دیدم که با لهجه ای فصیح ندا می داد: «اللهمّ رب الکعبه الحرام والحفظه الکرام و زمزم والمقام والمشاعر العظام و ربّ محمد خیر الأنام صلی اللَّه علیه و آله البرره الکرام أسالک أن تحشرنی مع ساداتی الطاهرین و أبنائهم الغرّ المجّلین المیامین.» ای حجّاج! آگاه باشید که بزرگان من از بهترین مردم بودند، از برگزیدگان خوبان بودند، کسانی که عظمت آنها بر هر عظمتی، برتری داشت، لباس فخری که بر تن داشتند، در هر زمانی یاد آنها را زنده داشت. به او گفتم: ای خانم! گمان می کنم از خدمتکاران اهل بیت باشی. جواب داد: بلی. گفتم: خدمتکار چه کسی از اهل بیت بودی؟ گفت: من فضه هستم، خدمتکار فاطمه ی زهرا علیهاالسلام، دختر حضرت محمّد صلی اللَّه علیه و آله هستم که بر او و شوهر و دو فرزندش درود باد! بدو گفتم: آفرین بر

شما! من بسیار مشتاق بودم تا سخنان شما را بشنوم، خواهان فرصتی هستم تا مطلبی را با شما در میان بگذارم، هرگاه از طواف فارغ شدی، در بازار غذافروشان بایستید تا من بیایم، خداوند به شما ثواب و اجر عنایت کند. این کلام را که گفتیم، از همدیگر جدا شدیم.

«زمانی که از طواف فارغ شدم و می خواستم به منزل مراجعت کنم، راهم را به طرف بازار طعام قرار دادم، ایشان را یافتم و در کنارش، به دور از مردم نشستم و هدیه ای به او دادم که مرادم صدقه نبود. به او گفتم: ای فضه! از بانوی خود فاطمه ی زهرا علیهاالسلام برایم بگو، بعد از رحلت پدرش، حضرت محمد صلی اللَّه علیه و آله و هنگام شهادت حضرت فاطمه ی زهراء علیهاالسلام چه دیدی؟

«ورقه می گوید: زمانی که فضّه این سخن مرا شنید چشمانش پر از اشک شد، ناله ای سر داد و گفت: ای ورقه بن عبداللَّه! غم و اندوهی را که مدتی فراموش شده بود تازه نمودی؟ غم جانکاهی که در قلبم پنهان کرده بودم، آشکار کردی، پس بشنو که از آن بانو علیهاالسلام چه دیدم.

«آنگاه که پیامبر از دنیا رفت، کوچک و بزرگ در مصیبت او فرورفتند، گریه ی بر او بسیار بود و تسلی دهنده و آرامشی در میان نبود. این مصیبت بر خویشاوندان و اصحاب و دوستان و حتی غریبه ها سنگین بود، با کسی برخورد نمی کردی مگر اینکه گریان بود و ناله سر می داد. در بین تمام اهل زمین از اصحاب و دوستان و خویشاوندان، کسی از بانویم فاطمه ی زهرا علیهاالسلام اندوه و گریه و ناله بیشتر نداشت. غم و اندوه او زیاد

می گشت و تازه می شد و گریه او شدت می یافت. هفت روز صبر نمودیم، ناله ها و فریادهای او خاموش نگشت، هر روز که می آمد، گریه ی او از روز پیشین بیشتر می شد، روز هشتم که رسید، آنچه از غم و اندوه پنهان نموده بود، به یکباره آشکار کرد. طاقت صبر و شکیبایی نداشت، از خانه خارج می شد و ناله سر می داد، به گونه ای سخن می گفت که گویی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله سخن می گوید، زنها به سوی او شتافتند و فرزندان، از خانه ها خارج شدند، مردم ناله سر می دادند و گریه می کردند، مردم از همه جا جمع شدند، چراغها را خاموش کردند تا کسی صورت زنها را نبیند، زنان گمان می کردند پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از قبر بیرون آمده، همه در وحشت و اضطراب بسر می بردند، فاطمه ی زهراء علیهاالسلام ناله و فریاد می زد: وامحمّداه! وا اباالقاسماه!

«گامهایش لغزان شد، از بس گریه می کرد و اشک مدام از چشمانشان جاری بود، دیگر جایی را نمی دید. جلو آمدند تا نزدیک قبر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم شدند، پس نگاهی به حجره انداختند، همان جا که در کنارش مأذنه قرار داشت، گامهایش را کوتاه برمی داشت، گریه و ناله اش ادامه داشت تا اینکه بی هوش شد، زنان به طرف او دویدند، آب بر سر و روی او ریختند تا به هوش آمد، زمانی که به هوش آمد، ایستاد و عرضه داشت: توانم ناتوان شده است، بدنم یاری ام نمی کند،دشمنم سرکوفت می زند، غم و اندوه مرا می کشد. پدرجان! تنها، با غم بسیار، حیران و مضطرب مانده ام. صدایم خاموش شده، پشتم شکسته، زندگی ام نابود شده، روزگارم تیره و تار

است. پدرجان! بعد از تو هیچ مونسی به هنگام تنهایی ام ندارم. کسی نیست که اشکهایم را بزداید، کمکی برای ناتوانی هایم نمی یابم، بعد از تو فراموش شد که قرآن بر ما نازل شده، خانه ی ما محل رفت و آمد جبرئیل بوده، میکائیل به منزل ما می آمده. پدر جان! بعد از تو همه چیز دگرگون شد، درها همه بر رویم بسته است، بعد از تو دیگر هیچ مهری بر این دنیا ندارم، همیشه بر تو گریانم شوق دیدار تو و غم جانکاه رفتنت، هیچ گاه از من جدا نمی شود.»

کریمه

کَرُمَ، کَرَماً و کَرَمَهً و کَرامَهً: أعطی السهوله و جاد، ضد لؤم،

الکریم: ذوالکَرَم، یقال «رجل کریم»، أی، سخی معطاء، یطلق «الکریم» من کل شی ء علی أحسنه و علی کل ما یرضی و یحمد فی بابه،

الکریمه: ذوالکرم والحسب، یقال «فلان کریمه قومه»، أی، کریمهم و شریفهم.

زنی که اهل بخشش و کَرَم باشد، کریمه نامیده می شود. زهراء علیهاالسلام عین کرم و بخشش است. کسی نیست که از بخششهای آن بزرگوار بی خبر باشد. کریمه ی اهل بیت، فاطمه علیهاالسلام است. حتی ائمه ی اطهار علیهم السلام نیز هنگام گرفتاری دست به دامان کریمه اهل بیت، فاطمه ی زهراء علیهاالسلام می زدند.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام اهل جود و کرم.

«... اللهمّ صلّ علی السیده المفقوده «الکریمه» المحموده الشهیده العالیه الرشیده...

خداوندا! بر سرور بانوان که (قبرش) از دیدگان پنهان شده، زنی باکرامت و پسندیده، زنی شهیده در راه خدا، زنی بلندهمت و رشیده درود فرست.» [193] .

کوثر

الکوثر، فوعل من الکثره و هو الشی ء الّذی من شأنه الکثره والکوثر، الخیر الکثیر. [194] .

«کوثر مبالغه ی در کثرت است و به قول زمخشری «المفرط الکثره»، یعنی چیزی که کثرت آن فزون از حد است. به یک زن بادیه نشین که پسرش از سفر برگشته بود گفتند: «بم آبَ إبنک؟ قالت آبَ بکوثر» یعنی پسرت با چه چیز برگشت؟ گفت: با فایده ی فزون از حد (کشاف) راغب گوید: «تکوثر الشی ء»، یعنی شی ء تا آخرین حد زیاد شد. در قاموس و اقرب آمده: «الکوثر، الکثیر من کل شی ء» طبرسی (رحمه اللَّه) فرموده: «کوثر چیزی است که کثرت از شأن آن است و کوثر، خیر کثیر است.» [195] .

کوثر، وصف است که از کثرت گرفته شده

و به معنی خیر و برکت فراوان است و به افراد سخاوتمند، کوثر گفته می شود.

فاطمه ی زهراء علیهاالسلام خیر کثیری که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله عطا شد.

«إنَّا أعطیناک الکوثر»، ما به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم.

«فصل لربک وانحر، اکنون که چنین است برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن.

«إنَّ شانئک هو الأبتر، مسلماً دشمن تو ابتر و بلا عقب (بدون نسل) است.»

در شأن نزول این سوره می خوانیم: «عاص بن وائل» که از سران مشرکان بود، پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله را به هنگام خارج شدن از مسجدالحرام ملاقات کرد، و مدتی با حضرت گفتگو نمود، گروهی از سران قریش در مسجد نشسته بودند و این منظره را از دور مشاهده کردند، هنگامی که «عاص بن وائل» وارد مسجد شد به او گفتند: با که صحبت می کردی؟ گفت: با این مرد «ابتر»!

این تعبیر را به خاطر این انتخاب کرد که «عبداللَّه»، پسر پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفته بود، و عرب کسی را که پسر نداشت «ابتر» (یعنی بلاعقب) می نامید. و لذا قریش این نام را بعد از فوت پسر پیامبر برای حضرت انتخاب کرده بود (سوره فوق نازل شد و پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله را به نعمتهای بسیار و کوثر بشارت داد و دشمنان او را ابتر خواند).

توضیح اینکه، پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله دو فرزند پسر از بانوی گرامی اسلام، حضرت خدیجه علیهاالسلام داشت: یکی قاسم و دیگری طاهر که او را عبداللَّه نیز می نامیدند و این هر دو، در مکه از

دنیا رفتند و پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله فاقد فرزند پسر شد. این موضوع زبان بدخواهان قریش را گشود. کلمه ی «ابتر» را برای حضرتش انتخاب کردند. پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله در سال هشتم هجری در مدینه از ماریه ی قبطیه، صاحب فرزند ذکور دیگری به نام ابراهیم شد، ولی اتفاقاً او نیز قبل از آنکه به دو سالگی برسد چشم از دنیا پوشید و وفات او قلب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را آزرد.

آنها طبق سنت خود برای فرزند پسر اهمیت فوق العاده ای قائل بودند و او را تداوم بخش برنامه های پدر می شمردند. بعد از این ماجرا آنها فکر می کردند با رحلت پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله برنامه های او به خاطر نداشتن فرزند ذکور تعطیل خواهد شد و خوشحال بودند.

سوره ی کوثر نازل شد و خداوند در این سوره به طور اعجاب آمیزی به آنها پاسخ گفت و خبر داد که دشمنان او ابتر خواهند بود و برنامه ی اسلام و قرآن هرگز قطع نخواهد شد. بشارتی که در این سوره داده شد از یک سو ضربه ای بود بر امیدهای دشمنان اسلام و از سوی دیگر تسلی خاطری برای رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله بود که بعد از شنیدن آن لقب زشت و توطئه ی دشمنان، قلب پاکش غمگین و مکدر شده بود. [196] .

کوثر یک معنی جامع و وسیع دارد و آن، خیر وسیع و فراوان است و مصادیق آن زیاد است، [197] ولی بسیاری از بزرگان علمای شیعه وجود مبارک فاطمه ی زهراء علیهاالسلام را یکی از روشنترین مصداقهای آن دانسته اند، چرا که شأن نزول آیه می گوید: آنها پیغمبر

اکرم صلی اللَّه علیه و آله را متهم می کردند که بلاعقب است. قرآن ضمن نفی سخن آنها می گوید: «ما به تو کوثر دادیم.» از این تعبیر استفاده می شود که این خیر کثیر، همان فاطمه ی زهرا علیهاالسلام است، زیرا نسل و ذریه ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به وسیله ی همین دختر گرامی در جهان انتشار یافت، نسلی که نه تنها فرزندان جسمانی پیامبر بودند، بلکه آیین او و تمام ارزشهای اسلام را حفظ کردند و به آیندگان ابلاغ نمودند، نه تنها امامان معصوم اهل بیت علیهم السلام که آنها حساب مخصوص به خود دارند، بلکه هزاران نفر از فرزندان فاطمه علیهاالسلام در سراسر جهان پخش شدند که در میان آنها علمای بزرگ، نویسندگان، فقها، محدثان، مفسران والامقام و فرماندهان عظیم بودند که با ایثار و فداکاری در حفظ آیین اسلام کوشیدند.

در اینجا به بحث جالبی از فخررازی برخورد می کنیم که در ضمن تفسیرهای مختلف کوثر می گوید: «قول سوم این است که این سوره به عنوان ردّ بر کسانی نازل شده که عدم وجود اولاد را بر پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله خرده می گرفتند، بنابراین معنای سوره این است که: خداوند به او نسلی می دهد که در طول زمان باقی می ماند. ببین! چه تعداد از اهل بیت را شهید کردند در عین حال جهان مملو از آنهاست این در حالی است که از بنی امیه (که دشمنان اسلام بودند) شخص قابل ذکری در دنیا باقی نمانده، سپس بنگر و ببین چقدر از علمای بزرگ در میان آنهاست مانند «باقر» و «صادق» و «رضا» و «نفس زکیه» [198] و...» [199] .

کوثری که به پیامبر صلی اللَّه علیه

و آله عنایت شده است همان کثرت نسل و ذرّیه ی آن حضرت است، پس مراد از کوثر یا فقط کثرت ذریه ی آن حضرت است و یا مراد از کوثر خیر بسیار است، که در ضمن آن کثرت نسل پیامبر نیز مورد نظر است، زیرا اگر کثرت نسل پیامبر ملحوظ نباشد، آیه ی اخیر («إنَّ شانئک هو الأبتر»، دشمن تو بی نسل خواهد ماند و او ابتر خواهد شد.) بدون فایده خواهد بود، پس آیات قبل باید پیرامون نسل پیامبر باشد، تا این سخن، را ابتر بودن دشمن پیامبر معنا دهد و بی فایده نباشد. [200] .

کوکب

کَوْکَبَ الحدید: برق و توقّد،

الکوکب: النجم، الزُّهره، یقال: «یوم ذو کواکب» إذا وصف بالشدّه، کأنّه أظلم بما فیه من الشدائد حتی رُئِیَتْ کواکبُ السماء.

کوکب، یعنی ستاره ی درخشان. در روایت، مثل فاطمه ی زهراء علیهاالسلام را در بین زنان جهان، مانند ستاره ی درخشانی معرفی می کند که در میان تمام زنان عالم می درخشند.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام ستاره ی درخشنده.

قال أبوعبداللَّه علیه السلام:

«فی قول اللَّه تعالی «اللَّه نور السماوات والأرض مثل نوره کمشکوه»... فاطمه «کوکب» دُرّی بین نساء أهل الدنیا...،

امام صادق علیه السلام درباره ی سخن خداوند «اللَّه نور السماوات والأرض مثل نوره کمشکوه» فرمودند: فاطمه ی زهراء علیهاالسلام ستاره ای نورانی در بین زنان اهل دنیاست.» [201] .

مبشره

بَشَرَ، و بَشِرَ: سُرَّ، بَشَّرَ: فرّحه و بلّغه البُشری،

البَشیر: مُبلّغ البُشری.

زنی را که خبر بشارت دهد، «مبشّره» نامند. زهرای مرضیه علیهاالسلام بشارت دهنده اولیای الهی بوده است.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام مژده دهنده ی اولیای خداوند.

«اللهمّ صل علی محمد و أهل بیته و صلّ علی البتول الطاهره الصدیقه المعصومه التقیه النقیه الرضیه المرضیه الزکیه الرشیده المظلومه المقهوره، المغصوبه حقها، الممنوعه إرثها، المکسور ضلعها، المظلوم بعلها، المقتول ولدها، فاطمه بنت رسول اللَّه علیهاالسلام و بضعه لحمه و صمیم قلبه و فلذه کبده و النخبه منک له والتحفه خصصت بها وصیه و حبیبه المصطفی و قرینه المرتضی و سیده النساء و «مبشره» الأولیاء، [202] حلیفه الورع والزهد و تفاحه الفردوس والخلد...،

خداوندا! بر محمّد و اهل بیت او درود فرست، سلام و درود بر خانمی که بتول، طاهره، صدیقه، معصومه، تقیه، نقیه، رضیه، مرضیه، زکیه، رشیده و مظلومه است، زنی که حقش غصب گردیده، از ارث محرومش کردند، پهلویش را شکستند، به شوهرش ستم روا

داشتند، فرزندانش را کشتند، فاطمه ی زهرایی که دختر پیامبر است، پاره ی تن رسول اللَّه و ژرفای دل اوست. زهرا جگرگوشه پیامبر، دختری که خود برای پیامبرت برگزیدی، هدیه ای که مخصوص وصی رسول اللَّه گردانیدی، حبیبه ی پیامبر است، همسر امیرالمؤمنین، سرور بانوان جهان، بشارت دهنده به اولیای خداوند، نمونه ی تقوا و زهد و میوه ای بهشتی است.» [203] .

محموده

حَمِدَ، حَمْداً و مَحْمَداً و مَحْمِداً و مَحْمِدَهً و مَحْمِدَهً: أثنی علیه: الشی ء: وجده حمیداً: حَمَدَه: حَمِدَهُ، شکره،

الحمد: نقیض الذّم.

زن پسندیده و لایق ستایش را، محموده گویند. فاطمه ی زهراء علیهاالسلام محموده و پسندیده است، همچون پدرشان که محمود و محمّد و پسندیده است.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام زنی پسندیده.

«... اللهمّ صلّ علی السیّده المفقوده الکریمه «المحموده» الشهیده العالیه الرشیده...،

خداوندا! بر سرور بانوان که (قبرش) از دیدگان پنهان شده، زنی باکرامت و پسندیده، زنی شهیده در راه خدا، زنی بلندهمت و رشیده درود فرست.» [204] .

مطهره

از نظر لغت، در نام طاهره ذکر شد.

مطهره نیز مانند طاهره و طیبه، معنای پاکی و طهارت می دهد. و گفته شد که صدیقه ی کبری علیهاالسلام، هم دارای طهارت باطن بود و هم پاکی ظاهری داشت.

جسم فاطمه ی زهرا علیهاالسلام پاک و پاکیزه.

فقال علی علیه السلام:

«واللَّه لقد أخذت فی أمرها غسلتها فی قمیصها و لم أکشفه عنها فواللَّه! لقد کانت میمونه طاهره «مطهره» ثم حنطتها من فضله حنوط رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و کفنتها و أدرجتها فی أکفانها فلما هممت أن أعقد الرداء نادیت یا أمّ کلثوم! یا زینب! یا سکینه! یا فضه! یا حسن! یا حسین! هلمّوا تزودوا من اُمّکم فهذا الفراق و اللقاء فی الجنه...، [205] .

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: خدا را شاهد می گیرم که فاطمه علیهاالسلام را در میان لباسهایش غسل دادم، در حالی که بدنی پاک و پاکیزه و پر برکت داشت. پس از غسل، با حنوطی که از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله اضافه آمده بود، ایشان را حنوط [206] نمودم و داخل کفن قرار دادم. وقتی

خواستم بندهای کفن او را ببندم صدا زدم: اُمّ کلثوم! زینب! سکینه! [207] فضه! [208] حسن و حسینم! بیایید، آخرین توشه را از پیکر پاک مادرتان برگیرید. اکنون زمان فراق شما با مادرتان است و ملاقات (مجدد) شما در بهشت خواهد بود.»

معصومه

عَصَمَ، عَصْماً الشی ءَ: منعه، عصم اللَّه فلاناً من المکروه: حفظه و وقاه، خدا او را حفظ کرد و بازداشت.

العِصْمَه: المنع، ملکه إجتناب المعاصی والخطاء.

زنی را که دارای مقام عصمت از گناه باشد، معصومه گویند. فاطمه ی زهراء علیهاالسلام دارای مقام عصمت بود، هم عصمت از گناه، هم عصمت از خطا و اشتباه، و حتی از سهو و نسیان نیز در امان بودند.

فاطمه ی زهراء علیهاالسلام مصون از خطا و اشتباه.

«... اللهمّ صلّ علی السیّده المفقوده الکریمه المحموده الشهیده العالیه الرشیده، اُمّ الأئمه و سیده نساء الاُمّه بنت نبیک، صاحبه ولیک، سیده النساء، و وارثه سید الأنبیاء، و قرینه سیدالأوصیاء، «المعصومه» من کل سوء، صلاه طیبه مبارکه...

خداوندا! بر سرور بانوان که (قبرش) از دیدگان پنهان شده، زنی باکرامت و پسندیده، زنی شهیده در راه خدا، زنی بلندهمت و رشیده مادر پیشوایان دین، سرور زنان امت، دختر پیامبر خود، همسر ولی تو، سرور زنان، وارث پیامبر، همتای امیرالمؤمنین، زنی که از هر بدی به دور است درود فرست، درودی پاک و پربرکت. [209] .

ملهمه

لَهِمَ، لَهْماً و لَهَماً الشی ءَ: إبتلعه بمرّه،

ألهم اللَّه فلاناً خیراً: أوحی إلیه به و لقّنه إیاه و وفقه له،

الإلهام: أن یلقی اللَّه فی نفس الإنسان أمراً یبعثه علی فعل الشی ء أو ترکه، کأنّه شی ء ألقی فی الرُوع.

زنی را که به او الهام شود ملهمه گویند. فاطمه ی زهراء علیهاالسلام در بسیاری از مواقع مورد الهام قرار می گرفت. الهام درجه ای خفیف از ارتباط عالم معنا با انسان است و با وحی متفاوت است.

بر فاطمه ی زهرا علیهاالسلام الهام می شده است.

عن موسی بن جعفر عن أبیه علیهم السلام قال:

قال علی بن أبی طالب علیه السلام: «فبکی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و ضمّها إلیه و قال: موفّقه رشیده مهدیّه «مُلْهِمَه»،

امام کاظم علیه السلام از پدران خود نقل فرمودند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله گریستند و زهرا علیهاالسلام را به سینه ی خود چسباندند و فرمودند: تو یک زن موفقه و رشیده هستی که از سوی خداوند مورد الهام واقع شده و از طرف او هدایت یافته ای.» [210] .

ممتحنه

مَحَنَ، مَحْناً فلاناً: إختبره و جرَّبه، او را آگاهانید و آزمود.

إمتحن الشی ء: إختبره، آن را آزمود. و منه إمتحان الطلبه،

المِحْنَه: ما یمتحن به الإنسان من بلیّه،

مُمْتَحَنَه: زن آزموده و امتحان شده.

مُمْتَحِنَه: زن آزمایش کننده.

یکی از اسامی فاطمه ی زهراء علیهاالسلام ممتحنه است. ممتحنه، یعنی زنی که امتحان شده است و از امتحان سربلند بیرون آمده است. در یک نگاه گذرا به زندگی فاطمه ی زهراء علیهاالسلام، سراسر حیات او را امتحان و آزمایش می بینیم.

فاطمه ی زهراء علیهاالسلام سرفراز در امتحانات.

«... یا «مُمْتَحَنَهُ» إمتحنک اللَّه الّذی خلقک، قبل عن أن یخلقک فوجدک لما إمتحنک صابره...،

ای خانمی که خداوند تو را قبل از خلقتت آزمایش نمود و تو را در برابر امتحانات شکیبا یافت.» [211] .

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در خردسالی مادر از دست می دهد. غم و غصه ی پدر را نیز که با سرِ خاکستر آلود و پای زخمی به خانه بازمی گردد، تحمل می کند، لذا پدر، او را اُمّ ابیها می خواند. در شب زفاف بی مادر به کابین بخت رفتن، امتحان کوچکی نیست. فاطمه ی زهرا علیهاالسلام هنگام تولد فرزندانش، صحنه ی شهادت آنها را دید، و این به راستی امتحان سختی است.

اهانت به پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله که در بستر احتضار است، فوت پدر، غصب فدک، سیلی خوردن، بازوی ورم کرده از تازیانه، مولای را طناب در گردن دیدن و... نمونه هایی از سختیها و مصائب آن حضرت است، پس، با وجود این همه تحمل کردن، سزاست که ائمه ی اطهار علیهم السلام در ادعیه او را ممتحنه خطاب کنند.

«... السلام علیک أیّتها «المُمْتَحَنَه»...

درود بر تو ای زنی که مورد آزمایش الهی قرار گرفتی و سرفراز بیرون آمدی.» [212] .

منصوره

نَصَرَ، نَصْراً: أعانه علی دفع ضد أو رد عدو، در لغت یاری رساندن را گویند.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در روز قیامت تمام عاشقان خود را یاری خواهد رساند و اگر ایشان دست ما گدایان درگه اش را نگیرد چگونه از آتش رهایی خواهیم یافت؟اسم مفعول به معنای اسم فاعل است.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام میوه ی بهشتی است.

عن أبی عبداللَّه جعفر بن محمّد بن علی عن أبیه عن جدّه علیهم السلام قال: قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله:

«معاشر الناس! تدرون لما خلقت فاطمه علیهاالسلام؟ قالوا: اللَّه و رسوله أعلم. قال صلی اللَّه علیه و آله: خلقت فاطمه علیهاالسلام حوراء إنسیه لا إنسیه و قال:... قالوا: یا رسول اللَّه! استشکل ذلک علینا تقول: حوراء إنسیه لا إنسیه. قال صلی اللَّه علیه و آله:... إهدی إلیّ ربّی تفاحه من الجنه أتانی بها جبرئیل علیه السلام... ثم قال: یا محمّد! کلْها. قلت: یا حبیبی! یا جبرئیل! هدیه ربّی توکل؟ قال علیه السلام: نعم قد اُمرت بأکلها فأفلقتها [213] فرأیت منها نوراً ساطعاً ففزعت من ذلک النور. قال علیه السلام: کل! فإنّ ذلک نور المنصوره، فاطمه علیهاالسلام. قلت: یا جبرئیل! و من «المنصوره»؟

قال علیه السلام: جاریه تخرج من صلبک و إسمها فی السماء منصوره و فی الأرض فاطمه علیهاالسلام. فقلت: یا جبرئیل! و لم سمیت فی السماء منصوره و فی الأرض فاطمه علیهاالسلام؟ قال علیه السلام: سمّیت فاطمه علیهاالسلام فی الارض لأنه فطمت شیعتها من النار و فطموا أعداوها عن حبّها و ذلک قوله اللَّه فی کتابه و «یومئذ یفرح المؤمنون بنصراللَّه» بنصر فاطمه علیهاالسلام لمحبیها.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: ای اصحاب من! آیا می دانید فاطمه علیهاالسلام از چه خلق شده است؟ عرضه داشتند: خدا و پیامبرش بر این مطلب آگاهترند. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: فاطمه علیهاالسلام، فرشته ی انسانی است که تنها انسان نیست. (مردم از سخن پیامبر چیزی نفهمیدند) عرضه داشتند: این مطلب برایمان مشکل شد، می فرمایید فرشته است و انسان، این چگونه ممکن است؟ پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود:... جبرئیل یک سیب از بهشت برایم هدیه آورد و سپس گفت: ای محمد! این سیب را میل نمایید. گفتم: ای دوست من، این سیب هدیه ی خداوند است، چگونه آن را بخورم؟ گفت: شما امر شده اید که این سیب را بخورید. پس آن را شکافتم، ناگهان نوری از آن درخشید. از آن نور در هراس شدم. گفت: بخور! این نور، نور فاطمه ی منصوره است. گفتم: منصوره کیست؟! گفت: دختر شما خواهد بود که اسمش در آسمانها منصوره است و در زمین فاطمه. سؤال کردم: چرا در آسمان و زمین به او منصوره و فاطمه می گویند. گفت: در زمین فاطمه است، زیرا شیعیان او، از آتش جهنم گرفته شده اند و از دشمنانش حب او را گرفته اند. و در آسمان او را منصوره

گویند به خاطر سخنی که خداوند در آیه ی «و یومئذ یفرح المؤمنون بنصراللَّه» دارد، یعنی یاری رسانیدن فاطمه ی زهراء علیهاالسلام به یاران و دوستان خود.» [214] .

موفقه

وَفِقَ یَفِقُ وَفْقاً الأمَر: صادفه موافقاً،

وَفَّقَ الأمر: جعله موافقاً،

تَوَفَّقَ: نجح مسعاه، کان مظهراً لتوفیق اللَّه و تسهلت له طرق الخیر.

یقال: «لا یَتَوَفَّقَ عبدٌ إلاّ بتوفیق اللَّه».

فراهم آمدن وسایل انجام عمل مطلوب را توفیق گویند و بنابر روایتی از امام جواد علیه السلام، توفیق الهی یکی از صفات مؤمنین است. توفیق الهی، یعنی خداوند تمام وسایلی که برای انجام اعمال نیک نیاز است برای انسان فراهم آورد تا با صرف کمترین فرصت، بیشترین خدمت را انجام داده و به ثواب وافری نائل گردد. این سخن در بیان علما چنین آمده است: التوفیق توجیه اسباب الخیر نحو المطلوب. موفقه به زنی گویند که خداوند بر او عنایت کرده و وسایل انجام امور نیک را برایش مهیا نموده است.

توفیقاتی که نصیب فاطمه ی زهرا علیهاالسلام گشت تا توانست الگوی همه جهانیان گردد بر هیچکس پوشیده نیست.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام همراه با توفیقات الهی.

عن موسی بن جعفر عن أبیه علیهم السلام... قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله:

«موفّقه» رشیده مهدیّه ملهمه...،

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: تو یک زن موفقه و رشیده هستی که از سوی خداوند مورد الهام واقع شده است و از طرف او هدایت یافته ای.» [215] روایتی دیگر در لقب «سعیده» گذشت. [216] .

مهدیه

هَدَی، هُدیً و هَدْیاً و هِدْیَهً و هِدایَهً: أرشده، و هو ضد أضلّه،

یقال: «هداه الطریق و هداه إلی الطریق و للطریق»، أی، بینه له و عرّفه به،

المَهدّی، الّذی قد هداه اللَّه إلی الحقّ.

زنی را که هدایت شده باشد، مهدیه گویند. فاطمه ی زهراء علیهاالسلام مهدیه بودند، یعنی از طرف خداوند مورد هدایت

قرار گرفته بودند و هرکس خداوند او را راهنمایی کند، هیچ گاه گمراه نخواهد شد.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام هدایت شده از طرف خداوند.

عن موسی بن جعفر عن أبیه علیهم السلام... قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله:

«موفّقه رشیده «مهدیّه» ملهمه...،

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: تو یک زن موفقه و رشیده هستی که از سوی خداوند مورد الهام واقع شده است و از طرف او هدایت یافته ای.» [217] .

مومنه

أَمَنَ، أَمْناً، ه: وثق به و أرکن إلیه،

آمن إیماناً به: صدَّقه و وثق به.

المؤمن: المصدّق، خلاف الکافر،

الإیمان: التصدیق مطلقاً، نقیض الکفر، فضیله فائقه البیعه بها نؤمن إیماناً ثابتاً بکل ما أوحاه اللَّه.

زنی را که ایمان به خدا و عالم بعد از مرگ دارد، مؤمنه گویند. زهراء علیهاالسلام به راستگویی پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله ایمان دارد. صفت راستگویی یکی از صفات مهم مقام نبوت است. بعضی از فرقه ها این صفت را لازمه ی نبوت نمی دانند.

ایمان به راستگویی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله.

«...السلام علیک و علی ولدک و رحمهاللَّه و برکاته أشهد أنّک أحسنت الکفاله و أدیت الأمانه و إجتهدت فی مرضات اللَّه و بالغت فی حفظ رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله، عارفه بحقه «مؤمنه» بصدقه، معترفه بنبوّته... [218] .

درود بر تو (ای فاطمه ی زهرا!) و درود بر فرزندان تو، رحمت و برکات خداوند بر شما باد. گواهی می دهم که سرپرستی از رسول اللَّه را نیکو به جای آوردی حق امانت را ادا نمودی و برای رضایت خداوند و محافظت از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله سعی وافری نمودی در حالی که حق او

را به خوبی شناخته ایی و به راستگویی ایشان ایمان داری و به نبوتش اعتراف داری.»

ناعمه

نَعَمَ، نَعْمَهً و مَنْعَماً الْرَجُلُ: طاب و لان و إتَّسَعَ،

یقال: «هذا منزل ینعمهم»، أی، یوافقهم و یطیب لهم، زندگانی به کام او شد و زندگانی او خوش شد.

الناعمه: المترفهه الحسنه العیش والغذاء،

ناعمه: شاداب، بهره مند، زن خوش زندگانی، خرمّی و شادی که در رخسار نمایان باشد. فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در روز قیامت با چهره ی شادابی همراه با عاشقان خود به طرف بهشت رهسپار خواهد شد.

فاطمه ی زهراء علیهاالسلام زنی شاداب در روز قیامت.

«یا فاطمه! والذّی بعثنی بالحقّ لقد حرمت الجنه علی الخلائق حتی أدخلها و أنّک لأوّل خلق اللَّه یدخلها بعدی کاسیه حالیه «ناعمه» یا فاطمه! هنیئا لک،

به همان خدایی که مرا برانگیخت، بهشت بر مردم حرام است تا آنکه من وارد بهشت گردم و پس از من تو اولین کسی هستی که بر بهشت قدم می نهد. فاطمه جان! بهشت گوارایت باد.» [219] .

نقیه

نَقا، یَنْقُو، نَقْواً و نَقَیَ یَنْقی نَقْیا العظم: إستخرج نِقْیَه، أی، مُخَّه،

النَقی: النظیف،

نَقِیَ، یَنْقَی، نَقاوَهً و نُقاءً و نُقاوَهً و نُقایَهً: نظف و حسن و خلص.

زن پاکدامن و عفیفه را که از گناه به دور باشد، «نقیّه» گویند. زهرای شهیده علیهاالسلام پاکدامن ترین زنی است که پای بر این کره ی خاکی گذارده است. او حتی بر نامحرم کور چهره می پوشاند و هیچ مکروهی را مرتکب نمی شد.

فاطمه ی زهراء علیهاالسلام زنی پاکدامن.

«السلام علیک أیّتها التقیه «النقیّه»،

درود بر تو ای زن پاکدامن و باتقوا!» [220] .

والهه

وَلِهَ، یَلِهُ وَلَهاً: حزن شدیداً حتیّ کاد یذهب عقله، تحیّر من شدّه الوجد.

فهو: واله، آله، وَلْهان،

فهی: واله، والِهَه، وَلْهی.

والهه در لغت زن اندوهناک را گویند، فاطمه ی زهرا علیهاالسلام پس از شهادت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله همیشه در غم و اندوه به سر می برد تا به شهادت رسید.

غم و اندوه کشنده قاتل فاطمه ی زهرا علیهاالسلام.

قالت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام:

«... یا ابتاه! بقیت «والهه» وحیده و حیرانه فریده...،»

پدر جان! تنها، با غم بسیار، حیران و مضطرب مانده ام. صدایم خاموش شده، پشتم شکسته، زندگی ام نابود شده، روزگارم تیره و تار است.» [221] .

وحیده

وَحَدَ یَحِدُ وَحْداً، وَحْدَهً، وَحِدَهً،

الوَحید: المُتفرد بنفسه.

وحیده در لغت، تنها و یگانه معنا می دهد، فاطمه ی زهرا علیهاالسلام پس از شهادت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله همیشه تنها و بی یاور بود.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام تنها و یگانه.

قالت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام:

«... یا ابتاه! بقیت والهه «وحیده» و حیرانه فریده...،

پدر جان! تنها، با غم بسیار، حیران و مضطرب مانده ام. صدایم خاموش شده، پشتم شکسته، زندگی ام نابود شده، روزگارم تیره و تار است.» [222] .

القاب حضرت زهرا در آئینه شعر

شعری را که در پیش رو دارید اکثر القاب حضرت فاطمه ی زهراء علیهاالسلام را (چه آنچه را که در نصوص آمده و یا در بیان علمای اعلام ذکر شده است) جمع نموده است.

ألقاب بنت المصطفی کثیره

نظمت منها نبذه یسیره

نفسی فداها و فدا ابیها

و بعلها الولی مع بنیها

سیده انسیه حوراء

نوریه حانیه عذراء

کریمه رحیمه شهیده

عفیفه قانعه رشیده

شریفه حبیبه محترمه

صابره سلیمه مکرمه

صفیه عالمه علیمه

معصومه مغضوبه مظلومه

میمونه منصوره محتشمه

جمیله جلیله معظمه

حامله البلوی بغیر شکوی

حلیفه العباده والتقوی

حبیبه اللَّه و بنت الصفوه

رکن الهدی و آیه النبوه

شفیعه العصاه ام الخبیره

تفاحه الجنه والمطهره

سیده النساء بنت المصطفی

صفوه ربها و موطن الهدی

قره عین المصطفی و بضعته

مهجه قلبه کذا بقیته

حکیمه فهیمه عقیله

محزونه مکروبه علیله

عابده زاهده قوامه

باکیه صابره صوامه

عطوفه رأوفه حنانه

البره الشفیقه الانانه

والده السبطین دوحه النبی

نور سماوی و زوجه الوصی

بدر تمام غره غراء

روح ابیه دره بیضاء

واسطه قلاده الوجود

دره بحر الشرف والجود

ولیه اللَّه و سر اللَّه

امینه الوحی و عین اللَّه

مکینه فی عالم السماء

جمال الآباء شرف الابناء

دره بحر العلم والکمال

جوهره العزه والجلال

قطب رحی المفاخر السنیه

مجموعه الم آثر العلیه

مشکوه نور اللَّه والزجاجه

کعبه الآمال لأهل الحاجه

لیله قدر لیله مبارکه

ابنه من صلت به الملائکه

قرار قلب امها المعظمه

عالیه المحل سر العظمه

مکسوره الضلع رضیض الصدر

مغصوبه الحق خفی القبر [223] .

کنیه های حضرت زهرا

کنیه، برای تعظیم و تکریم اشخاص به کار می رود. حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام کنیه های زیادی دارند، ما در اینجا بعضی از کنیه های آن حضرت را متذکر می شویم. البته رسالت این مجموعه، معرفی آن دسته از اسامی و القاب حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام می باشد که برای نامگذاری مناسب است، اما به مناسبت ذکر اسامی و القاب آن حضرت، ذکر کنیه های ایشان نه تنها خالی از لطف نخواهد بود، بلکه عین لطف است.

کنیه های حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام

1) اُمّ الحسن

2) اُمّ الحسین

3) اُمّ المحسن

4) اُمّ الأئمه

5) اُمّ أبیها

6) اُمّ الخیره

7) اُمّ المؤمنین

8) اُمّ الأخیار

9) اُمّ الفضایل

10) اُمّ الأزهار

11) اُمّ العلوم

12) اُمّ الکتاب

13) اُمّ الأسماء

مدارک کنیه های حضرت صدیقه ی طاهره علیهاالسلام.

قال العلامه، ابن شهرآشوب (ره):

«و کناها: اُمّ الحسن، و اُمّ الحسین، و اُمّ المحسن، و اُمّ الأئمه، و اُمّ أبیها.» [224]

و قال المولی الأنصاری قدس سره و ذکر بعضهم:

«إنَّ من جمله کناها: اُمّ الخیره، اُمّ المؤمنین، و اُمّ الاخیار، و اُمّ الفضائل، و اُمّ الأزهار،

و اُمّ العلوم، و اُمّ الکتاب.» [225]

و قال فی «نخبهالبیان»:

«فمنها اُمّ اسماء، ذکره الخوارزمی فی مقتله، و لعله لتعدد أسمائها الحسنی، الحاکیه عن صفاتها العلیا و مناقبها العظمی.» [226]

کنیه ی اُمّ ابیها:

مهمترین کنیه ی فاطمه ی زهراء علیهاالسلام «اُمّ ابیها» می باشد. برای این کنیه معانی متفاوتی شده است.

بعضی این کنیه را صِرف محبت پدر به فرزند دانسته اند و می گویند انسان هرگاه فرزند خود را زیاد دوست بدارد و بخواهد این محبت را ابراز کند، به فرزندش می گوید: «بابا»، «مادر» و این در تکلم عموم مردم رایج است. بنابراین، کنیه ی «ام ابیها» نوعی ابراز محبت شدید از طرف پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به فاطمه ی زهرا علیهاالسلام بوده است.

و شاید اینکه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به او می گوید: «ای مادر پدر» به این علت باشد که فاطمه ی زهراء علیهاالسلام، مانند مادری مهربان، برای پدر خود زحمت می کشید. خاکستر از سر و رویش پاک می کرد، جراحات او را پانسمان می کرد و کارهایی را که یک مادر در حق فرزند خود انجام می دهد، ایشان برای پدر انجام می داد.

و معنای دیگر آنکه، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مانند فرزند، با دخترش برخورد می کرد، دستش را می بوسید، همانگونه که فرزند در مقابل مادر باید چنین باشد، در برابر حضرت زهراء علیهاالسلام، تمام قد برمی خاست، در هنگام سفر از او خداحافظی می کرد و هنگام بازگشت از سفر اولین دیدارش از زهرای مرضیه علیهاالسلام بود. این عملی است که هر فرزند مؤدب به آداب الهی آن را انجام می دهد.

برخی از محققین، از معانی «اُمّ» کمک گرفته و وجوهی را برای معنای این کنیه ی ذکر نموده اند و گفته اند یکی

از معانی «اُمّ» اصل و ریشه هر چیز است.

فاطمه ی زهراء علیهاالسلام ریشه ی شجره ی طیبه ی نبوت است و برای تقویت سخن خود به روایت ذیل نیز تمسک جسته اند.

قال الباقر علیه السلام: «الشجره الطیبه، رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و فرعها، علی علیه السلام و عنصر الشجره، فاطمه علیهاالسلام و ثمرتها، أولادها و أغصانها و أوراقها، شیعتها.» [227]

امام باقر علیه السلام فرمود: درخت پاکی و طهارت، پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله است، که شاخه های آن علی علیه السلام، ریشه های آن فاطمه ی زهرا علیهاالسلام، میوه ی آن حسن و حسین و زینب و اُمّ کلثوم، شاخ و برگ این درخت شیعیان آنها می باشد.

قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم:

«أنا شجره، و فاطمه أصلها، و علی لقاحها، والحسن والحسین ثمرها.» [228]

پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: من درخت پاکی و فاطمه ریشه های آن و علی پیوند و ماده ی باروری آن و حسن و حسین میوه های این درختند.

دوران کودکی حضرت زهرا (س)

دوران شیرخوارگی حضرت زهرا

هنگامی که فاطمه علیهاالسلام را تمیز و پاکیزه نمودند و قنداقه اش را در دامن خدیجه گذاشتند، آن مادر مهربان مسرور شد و پستانش را در دهان کوچک نوزاد عزیزش نهاد و از شیره ی جان سیرش کرد تا به خوبی رشد و نمو نماید. [229]

خدیجه از آن زنان خودخواه و نادانی نبود که بدون هیچ عذر و بهانه ای، نوزاد را از شیر مادر که خدا برایش مهیا ساخته محروم سازد. خدیجه خود می دانست یا از پیغمبر شنیده بود که برای تغذیه و بهداشت اطفال هیچ غذائی بهتر از شیر مادر نیست [230] زیرا شیر مادر با وضع دستگاه گوارش

نوزاد و مزاج مخصوص او کاملاً هماهنگی و تناسب دارد، کودک مدت نه ماه در رحم مادر، شریک غذا و هوا و خون او بوده و مستقیما از مادرش ارتزاق می کرده است. و از این جهت، ترکیبات مخصوص شیر مادر، با ساختمان ویژه طفل کاملاً تناسب دارد. علاوه بر این، در شیر مادر تقلب راه ندارد و میکربهای بیماری زا در آن نیست.

خدیجه چون می دانست که آغوش پر مهر و محبت مادر و شیر خوردن کودک از پستانش، چه نقش بزرگی را در زندگی آینده ی نوزاد انجام می دهد و برای سعادت او چه تأثیرات قابل توجهی دارد، ترجیح داد که فاطمه عزیز را در آغوش گرم خویش پرورش دهد و به وسیله ی شیر پاک خودش که از منبع شرافت و نجابت و دانش و فضیلت و بردباری و فداکاری و شجاعت سرچشمه می گرفت غذا دهد.

راستی مگر غیر از شیر پستان خدیجه، شیر دیگری می توانست چنین عنصر پاک و کانون معرفت و شجاعتی را رشد و نمو دهد و میوه ی پربرکت باغ نبوت را به ثمر رساند؟.

دوران شیرخوارگی و ایام کودکی زهرا علیهاالسلام در محیط بسیار خطرناک و اوضاع بحرانی و انقلابی صدر اسلام گذشت که بدون شک در روح حساس آن کودک تأثیرات شایانی داشته است. زیرا نزد دانشمندان این مطلب به اثبات رسیده که محیط نشو و نمای کودک و افکار و احساسات پدر و مادر در روحیات و اثبات شخصیت او کاملاً مؤثر می باشند. (از این جهت، ناچاریم اوضاع و حوادث صدر اسلام را به طور خلاصه یادآور شویم تا خوانندگان بتوانند وضع فوق العاده و بحرانی دوران نشو و نمای دختر

گرامی پیغمبر را پیش خودشان مجسم سازند.

رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) در سن چهل سالگی به رسالت مبعوث شد. در آغاز دعوت، با مشکلات بزرگ و حوادث سخت و خطرناکی مواجه بود. یک تنه می خواست با جهان کفر و بت پرستی مبارزه کند. تا چند سال مخفیانه تبلیغ می کرد و از ترس دشمنان جرأت نداشت دعوتش را علنی کند. بعداً از جانب خدا دستور رسید که مردم را آشکارا به دین اسلام دعوت کن و از مشرکین باک مدار. [231]

پیغمبر اکرم به دستور خدا دعوتش را علنی کرد. آشکارا و در مجامع عمومی مردم را به سوی آیین مقدس اسلام دعوت می نمود و روز بروز بر تعداد مسلمانان افزوده می شد.

وقتی دعوت پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) علنی شد اذیت و آزار دشمنان نیز شدت یافت. رسول خدا را اذیت می کردند. مسلمانان را تحت شکنجه و عذاب قرار می دادند. بعضی را مقابل آفتاب سوزان حجاز روی ریگهای داغ می خوابانیدند و سنگهای سنگین روی سینه شان قرار می دادند و بعضی را می کشتند.

مسلمانان به قدری سختی و عذاب کشیدند که بستوه آمده جانشان به لب رسید. به طوریکه ناچار شدند از خانه و زندگی دست بردارند و به کشور دیگری هجرت نمایند. گروهی از مسلمانان از رسول خدا اجازه گرفتند و رهسپار حبشه شدند. [232]

وقتی کفار بوسیله ی اذیت و آزار نتوانستند از پیشرفت و توسعه اسلام مانع گردند و دیدند مسلمانان اذیت و آزار را تحمل می کنند ولی دست از عقیده شان برنمی دارند، انجمنی برپا ساخته همگی تصمیم گرفتند که محمد (صلّی اللَّه علیه و آله و

سلّم) را به قتل رسانند.

ابوطالب از تصمیم خطرناک آنان آگاه شد و برای حفظ جان رسول خدا آن حضرت را با گروهی از بنی هاشم به دره ای که «شعب ابوطالب» نامیده می شد منتقل ساخت.

ابوطالب و سایر بنی هاشم در حفظ و حراست رسول خدا کوشش می نمودند. حمزه عموی پیغمبر شبها با شمشیر برهنه اطرافش پاس می داد. دشمنان وقتی از کشتن رسول خدا ناامید شدند زندانیان شعب ابوطالب را در فشار اقتصادی قرار دادند و خرید و فروش با آنان را ممنوع ساختند.

مسلمان در حدود سه سال در آن زندان سوزان با فشار و ناراحتی و گرسنگی بسر بردند و با مختصر غذائی که بطور قاچاق برایشان فرستاده می شد زندگی نمودند. بسا اقوات فریاد اطفالشان از گرسنگی بلند بود. فاطمه زهرا (علیهاالسلام) در چنین روزگار بحرانی و در چنین محیط خطرناک و وحشت آوری به دنیا آمد و رشد و نمود کرد. خدیجه ی کبری در چنین اوضاع و شرائطی نوزاد عزیرش را شیر می داد. مدتی از ایام شیرخوارگی و زهرا در شعب ابوطالب سپری شد. در همانجا از شیر خوردن بازگرفته شد. در همان ریگستان سوزان راه رفتن آموخت. در همان محیط قحطی غذاخور شد. هنگامی که سخن گفتن یاد می گرفت فریاد و ناله ی اطفال گرسنه «شعب» را می شنید. در وسط شب که از خواب بیدار می شد خویشانش را می دید که با شمشیرهای برهنه اطراف پدرش پاس می دادند.

در حدود سه سال طول کشید که فاطمه علیهاالسلام بغیر از زندان سوزان شعب چیزی ندید و از دنیای خارج خبری نداشت.

فاطمه در سن پنج سالگی بود که پیغمبر و بنی هاشم از تنگنای شعب نجات یافته به

خانه و زندگی خودشان مراجعت نمودند. مناظر زندگی جدید و نعمت آزادی و توسعه ی در خوراک و پوشاک و منزل برای زهرا تازگی داشت و شادمان و مسرور بود.

رشد و بالندگی حضرت زهرا

دوران کودکی فاطمه زهرا (ع) همزمان با یکی از پرشکوه ترین دوره های تاریخ ادیان، تاریخ انبیاء و کل تاریخ بشریت است. چرا که وقتی آن نور چشم پیامبر و سرور بانوان عالم چشم به جهان گشود، زمانی بود که دوران رسالت پدر بزرگوارش تازه آغاز گشته بود و می رفت تا جهان را فروپوشاند و زمان و مکان را درنوردد و تا صبح قیامت پرتوافشانی کند و درست به همین دلیل همزمان بودن دوران کودکی فاطمه (ع) با چنان برهه ی عظیمی از تاریخ است که می بینیم سنین کودکی آن میوه ی دل پیامبر، با دردها و رنج ها و مرارت های بسیار نیز توأم است. زیرا وی در خانواده ای به دنیا آمده بود که آقای خانه از سوی خداوند متعال به آقایی و سروری تمام جهان بشریت برگزیده و مبعوث شده بود و همین امر موجب گشته بود که آقای آن خانه و سرور عالمیان مورد حقد و حسد و خشم و کینه ی گروهی از نابکارترین و سیاه دل ترین مشرکین و کفار زمان قرار گیرد.

آری وقتی رسول خدا مورد خشم و کینه ی دشمنان قرار داشت، وقتی که دشمنان، تمامی پیروان و یاران و دوستان او را نیز از آزار و ایذاء در امان نمی گذاشتند، پیداست که خانواده ی آن بزرگوار نیز از آن همه رنج و عذاب مصونیت نداشت و در این میان شاید بتوان گفت که طفل خردسال پیامبر، به دلیل همان طفولیت و حساسیت روحی، سنگینی، بار عذاب و

ایذاء مشرکین و کفار را بیش از دیگران بر شانه های لطیف و شکننده ی خود احساس می کرد.

با این همه، آشکار است که فاطمه (ع) از همان آغاز طفولیت همزمان با رشد و شکوفایی آئین عالمگیر اسلام، ناظر آن همه تلاش ها و کوشش های پرثمر پدر گرامی و فداکارش و شاهد همراهی ها و ایثارگریهای مادر رنجدیده و وفادارش بوده است. آن طفل خردسال، با چشم خود می دید و با احساس لطیف کودکانه اش درمی یافت که پدر و مادر بزرگوارش چگونه با آن همه مشکلات عظیم روبرو می گردند و با چه اتکاء و اتکال بی مانندی به عنایات الهی در برابر مصایب ایستادگی می کنند، و با چه روحیه ی پرتوان و قلب سرشار از امید و شوق و نشاطی حل معضلات و گرفتاریهای مسلمانان زجر دیده، با جدیت و تلاش گام برمی دارند در هر گام به شاهد موفقیت نزدیکتر می شوند.

در آن دوران، هم پیامبر گرامی و خانواده ی ارجمندش و هم تمامی مسلمین و یارانش، از هر طرف مورد تهاجم دشمنان مشرک قرار داشتند. مشرکین به انواع گوناگون، مسلمانان را آزار می دادند، شکنجه می کردند، زیر ضربه های تازیانه می گرفتند زخم می زدند، از خانه و کاشانه خود می راندند، در محاصره ی اقتصادی قرار می دادند و در مجموع جان و مال مسلمانان از سوی دشمنان در امان نبود. و فاطمه (ع) نیز در اوج آن تلخی ها و مشکلات، با وجود خردسالی، تمام آن حوادث رنج آمیز و مرارتهای طاقت سوز را می دید و لمس می کرد. آوای دردناک و ناله های سینه سوز مسلمین مستضعف را که روی صخره های سوزان عربستان به این سوی و آن سوی کشیده می شدند، با گوش جان می شنید. ولی دریغا که نمی توانست پدر بزرگوار خود

و یاران اسلام را یاری دهد و از آنهمه رنج و تلخی رهایی بخشد. از این رو، رام و خاموش، تماشاگر تمام آن صحنه های دردناک بود و از درد و بی تابی به خود می پیچید. او آن همه ناراحتی ها و شدت فشارها را بر دوش جان پدر احساس می کرد، و روح حساس و ظریفش متأثر و متألم می شد، حال آن که مجال و توان فریاد کشیدن هم نداشت. همه ی دردها را به درون سینه می ریخت و بغضهای گلوگیرش را فرومی خورد و دم برنمی آورد. فقط گاهی شبها که از صدای ناله و ضجه کودکان گرسنه و آوای دردآلود بیچارگان و مستضعفان بیدار می ماند، چشم به ستاره های آسمان شفاف عربستان می دوخت و در عالم کودکی اشک می ریخت.

او در آن سنین طفولیت و شکنندگی، رنج همه ی مسلمین و محرومین را می دید، و بالاتر از همه رنج پدر بزرگوارش را که به تنهایی بیش از همه در رنج بود و غیر از دردهای خود، بار غم دیگران را نیز بر دل می گرفت و بر دوش می کشید. پدر عالیقدرش را می دید که چگونه یکی از نابکاران حیوان صفت قریش، مشت های خود را پر از خاک و خاکروبه و زباله و آلودگی کرده و بر سر و صورت نورانی او می پاشید و چهره ی زیبا و قامت رعنایش را آلوده می ساخت و آنگاه آن دختر خردسال و نازک دل و مهربان، پدر را در آغوش می کشید و در حالی که اشک در چشم و بغض در گلو داشت، با دستهای کوچک و ظریفش آن آلودگی ها را شستشو می داد و سر و صورت پدر را پاک می کرد. آری این صحنه ها را می دید و از

شدت تأثر اشک در چشمانش حلقه می زد و به یاد مادر تازه درگذشته اش می افتاد و دلش آتش می گرفت، اما با اینهمه سعی داشت پدر، این حالت را نبیند و رنج و دردش افزون تر نشود.

ولی پدر، که همه چیز برایش روشن و آشکار بود، رنج دختر کوچک را می دید و با آن لحن آسمانی و صدای زیبا و پر طنین که فرشتگان آسمان برای شنیدنش صف می بستند، دختر خردسال و مهربان را دلداری می داد و می گفت: دخترم! گریه نکن و غمگین مباش خداوند یار و یاور تو است و سرانجام فتح و پیروزی عطا خواهد کرد.

بلی، دوران کودکی فاطمه(ع) بدین گونه می گذشت. آن صدمه ها و لطمه های روحی، دختر خردسال را به تحمل رنج و درد عادت می داد و توان و مقاومتش را می افزود و چون فولاد آبدیده اش می کرد. و از سوی او می پرورانید، باعث می شد که نیروی صبر و استقامت و پایداری اش هر چه بیشتر تحکیم یابد. و از آن جا که دوران کودکی او همزمان با بحران مشکلات تبلیغی پدر بزرگوارش رسول الله (ص) بود، اما در جریان این بزرگتر شدن، چه رنج های عظیمی را می دید و تحمل می کرد، فقط خدا می داند و بس...

در آن زمان پیامبر اسلام، از طرف قریش، هر روز با مشکلات جدیدی روبرو می شد. هر روز با مسایل حاد اقتصادی و فکری تهدید می گشت و مشرکین بر سر راه او، و در ارتباط با دعوت عظیم تاریخ ساز و جهان شمول وی، موانع و مخاطرات تازه ای ایجاد می کردند. فاطمه (ع) هنوز کودکی بیش نبود که گاهی می دید دشمنان قسم خورده ی اسلام در تعقیب جدی پدرش هستند و قصد جان عزیزش

را دارند. گاهی می دید که در ابراز کینه و دشمنی، دنائت و پستی را به جایی می رساندند که وقتی پیامبر مشغول تلاوت قرآن و سجده بر درگاه الهی بود، شکمباره و أمعا و احشای گوسفندی را بر اندام و لباس تمیز او می افکندند، و آنگاه او اشک می ریخت و با دستان کوچکش آنها را از لباس پدر پاک می کرد. سپس در حالی که قلب پر عطوفتش مالامال از درد و اندوه بود، خود را خسته و کوفته به خانه می رسانید و در گوشه ای خلوت، اشک بر دامن می افشانید تا کسی او را گریان نبیند. روز دیگری مشاهده می کرد که خانواده اش و یاران پدرش، از خانه و کاشانه ی خود رانده می شوند و با اتکای به خداوند و به خاطر هدف متعالی خود همه رنجها را به جان می خرند و دم نمی زنند. آری او می دید که مسلمین رنجدیده، سه سال و اندی در آن دره ی محدود و در آن تنگنای اقتصادی و اجتماعی اقامت می کنند بی آنکه کمترین سستی و فتوری در اصول اعتقاد و ایمان پایدارشان ایجاد شود...

و سخت تر و تلخ تر از همه آن که هنوز بیش از چندین بهار از عمر مبارکش سپری نشده بود که ضربه ی بزرگ روحی بر او وارد آمد و مادر مهربان و تنها مونس شب های تاریک و دردآلودش را از دست داد... در اینجا بود که غمی سیاه و اندوهی جانکاه سایه ی هولناک خود را بر وجود مبارک فاطمه (ع) افکند و او را با سختی ها و مرارت ها و ناراحتی های روحی، همدم و همراه ساخت...

انس و الفت با پدر

پیغمبر (ص) همواره شدت علاقه و دوستی خویش را نسبت به فاطمه بین مسلمانان

ظاهر می کرد روزی عایشه از آن حضرت پرسید: چه کسی را بیش از همه دوست داری؟

فرمود: از زنان، فاطمه و از مردان علی را. [233]

و نیز در عظمت مقام فاطمه علیهاالسلام همین بس که چون فاطمه (س) بر پیامبر (ص) وارد می شد آن حضرت به احترامش برمی خاست و رویش را می بوسید و به او خوش آمد می گفت و سپس دستش را می گرفت و بر جای خودش می نشاند. [234]

و همواره عادت آن حضرت بر این بود که به هنگام سفر با آخرین نفری که خداحافظی می کرد. فاطمه بود و به وقت بازگشت پیش از همه به دیدار او می شتافت.

برخورد فاطمه (س) با پدر برخوردی مؤدبانه و بسیار متواضعانه بود بگونه ای که فاطمه بیش از همه در تکریم و تعظیم مقام رسالت سعی نموده و پیشه کمال ادب و وقار در رفتار او مشهود بود. گرچه رابطه این دختر و پدر بسیار عاطفی و سراسر محبت و صمیمیت بود، اما این مانع احترام نسبت به پیامبر (ص) نمی شد. فاطمه (س) فرمود:

وقتی آیه ی 63 سوره ی نور نازل شد [235] دیگر شرم کردم به پیامبر بابا بگویم و او را پیامبر خدا صدا کردم. حضرت از من روی برگرداند. چند بار به همین ترتیب صدا کردم. و او جواب نداد. سپس فرمود: فاطمه جان این آیه درباره ی تو و خاندانت نازل نشده است. در رابطه با جفاکاران خودخواه فرود آمده است. «أنت منّی و انا منک. قولی یا ابه، فانّها أحیی للقلب و أرضی للرّب» «تو از منی و من از تو هستم. تو بگو بابا زیرا این سخن، دل را زنده و

خدا را خشنود می سازد» [236]

در اکرام نسبت به پیامبر (ص) همین بس که او مشغول نماز (مستحبی) بود، چون صدای پیامبر (ص) را شنید نماز را رها کرد و بسوی آن حضرت آمد و به او سلام کرد. پیامبر (ص) پس از جواب دست بر سر او کشید و فرمود: دخترم حالت چطور است؟ خدا تو را مورد رحمت و غفران قرار دهد. [237]

انس و الفت با مادر

فاطمه علیهاالسلام پنج سال و دو ماه از عمر مبارک خود را در کنار مادر سپری کرد. پنج سال که مملو بود از دنیای عاطفه و محبت بین این مادر و فرزند علیهاالسلام.

انس فاطمه علیهاالسلام و خدیجه علیهاالسلام از زمانی آغاز شد که خدیجه علیهاالسلام نور فاطمه علیهاالسلام را در رحم خویش احساس کرد. آن زمان که از شدت تنهائی (بدلیل دوری کردن زنان قریش و بنی هاشم از او دلهره برای وجود مبارک رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم می رفت تا در درون خدیجه علیهاالسلام صبر، گریبان چاک کند؛ صدای نازنین و آرامش بخش فاطمه علیهاالسلام مادر را آرام می کرد. ارتباط و محبتی که بین هیچ مادر و دختری برقرار نبوده و نخواهد بود.

پهنه ی این ارتباط عاطفی فقط به دوران بارداری خدیجه علیهاالسلام محدود نشد؛ بلکه تا آخرین لحظات حیات ایشان ادامه داشت. خدیجه علیهاالسلام آنچه را که یک مادر در طول زندگی می بایست به دختر خویش بیاموزد، در این پنج سال به فاطمه علیهاالسلام آموزش داد. و شاید گاهی نیز این خدیجه علیهاالسلام بود که از دریای بی کران فاطمه علیهاالسلام بهره می برد.

برای فهم بهتر آنچه که ما آنرا کودکی در زمان

حیات مادر می نامیم؛ نظر به رویدادهای تاریخی و شرایط حاکم بر آن مقطع زمانی لازم و ضروری است؛ از پنج سال همراهی فاطمه علیهاالسلام با مادر، دو سال اول همراه با تنش و اضطراب مدام در شعب ابی طالب گذشت. و چهار سال بعد همراه بود با، آزرده خاطریهای خدیجه علیهاالسلام بخاطر عملکرد کفار و فشارهای روانی حاکم بر خانه ی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم که همه و همه در روح لطیف و پراحساس دختر کوچک خانه ی وحی و ارتباط او با مادر اثرگذار بود. در عین حال کهولت سن خدیجه علیهاالسلام نیز بر ارتباط بین این مادر و دختر بی تأثیر نبوده است. اما همین دوران کوتاه آنچنان عشقی از وجود مبارک مادر در دل فاطمه علیهاالسلام ایجاد کرده بود که، سالها بعد از آن هرگاه نام خدیجه علیهاالسلام در حضور فاطمه علیهاالسلام می آمد، اشک از چشمان نازنین فاطمه علیهاالسلام جاری می شد. بی تابیهای فاطمه علیهاالسلام بعد از فوت خدیجه علیهاالسلام نیز خود بیانگر این وابستگی عاطفی فاطمه علیهاالسلام به مادر می باشد.

رحلت عمو و مادر بزرگوارشان در سال عام الحزن

اشاره

قضای الهی چنان بود که مرگ این زن فداکار- خدیجه نخسیتن بانوی مسلمان- با مرگ ابوطالب در یکسال اتفاق افتاد آنهم در فاصله ای کوتاه [238] فاطمه (ع) چنانکه از قرآن کریم درس گرفته است باید این آزمایش را هم ببیند مرگ خویشاوندان برای او آزمایش دیگری است. باید برابر این دشواری بردباری نشان دهد و منتظر بشارت پروردگار باشد [239] آن آزمایشها آزمایش جسمانی بود و این امتحان، آزمایش قدرت نفسانی است. مادرش تنها غمخوار پدر در خانه بود و ابوطالب او را برابر دشمنان بیرونی حمایت می کرد. با بودن ابوطالب

مشرکان مکه نمی توانستند قصد جان پدرش را بکنند. زیرا خویشاوندان او- تیره ی بنی هاشم- تیره ای بزرگ بودند اگر مکنت و مال آنان در حد بنی زهره، بنی مخزوم و یا بنی حرب نبود، هیچ قبیله ای در شرافت و بزرگواری با آنان برابری نمی کرد. مهتران مکه و ثروتمندان شهر می دانستند اگر به قصد جان محمد (ص) برخیزند، بنی هاشم خاموش نمی نشینند، و بسا که تیره های دیگر نیز به حمایت آنان برخیزند. ناچار درون پر تلاطم خود را با آزار آرام می کردند. دشنام، ریشخند، سنگ پرانی، دهن کجی، تهمت: حربه هائی که ناتوانان از آن استفاده می کنند. تقدیر چنین بود که فاطمه (ع) شاهد همه ی این منظره ها باشد، و پس از تحمل این رنج ها آن دو صحنه ی دلخراش را نیز ببیند.

اکنون فاطمه دیگر دختر خانواده نیست. او جانشین عبداللَّه، عبدالمطلب، ابوطالب و خدیجه است. (اُمّ أبیها) چه کنیه ی مناسبی! مام پدر. او باید وظیفه ی مادرش را عهده دار شود. باید برای پدرش هم دختر و هم مادر باشد.

وصیت حضرت خدیجه به حضرت زهرا در آخرین لحظات عمر

مادرم زهرا علیهاالسلام بهمراه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در کنار خدیجه علیهاالسلام بود و او وصیت می کرد که ناگهان اشک در دیدگانش حلقه زد و بغض گلویش را گرفت، و گویا می خواست سخنی بگوید و نمی توانست. فاطمه علیهاالسلام را نزدیکتر خواند بطوری که فقط این دختر پنج ساله سخنش را بشنود.

فاطمه علیهاالسلام سرش را به صورت مادر نزدیک کرد، و خدیجه علیهاالسلام آرام به گوش دخترش گفت: زهرا جان خجالت کشیدم به پدرت بگویم. بعداً تو به پدر بگو: من کفن ندارم و به قدر خریدن کفن هم دیناری ندارم. به همسر عزیزم بگو مرا در عبای خود کفن کند!!

مادرم برای اینکه پیامبر

صلی اللَّه علیه و آله ناراحت نشود ناله نزد، ولی اشک جانسوز زهرا علیهاالسلام بیش از کلام مادرش جان پدر را آتش زد.

سلام خدا

پدر جلو آمد و در مقابل مادر نشست و فرمود: ای خدیجه، جبرئیل از سوی خدا وحی آورده که سلام مرا به خدیجه برسان و بگو: کفن خدیجه از طرف ما (از کفنهای بهشتی) است.

سوز هجران مادر

خدیجه علیهاالسلام از دنیا رفت و این در حالی بود که فاطمه علیهاالسلام پنج سال و دو ماه و بیست روز بیشتر نداشت.

در این زمان تحمل درد یتیمی برای فاطمه علیهاالسلام بسیار سخت بود.

چون حضرت خدیجه علیهاالسلام از دنیا رفت پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم به همراهی اصحاب او را با احترام بسیار تشییع کردند و برای خاکسپاری به قبرستان حجون آوردند. رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم به احترم خدیجه علیهاالسلام و به منظور شکستن رسمی از رسوم جاهلیت خود به درون قبر رفت و خدیجه علیهاالسلام را که یادگار سالها رنج و مجاهدت بود به خاک سپرد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: فاطمه علیهاالسلام از نبود مادر دلتنگی می نمود. و از همگان سراغ مادر می گرفت. ناامید به سراغ پدر رفت، دامان پدر را گرفته و به دور پدر می گشت، که «یا ابتاه أین اُمی»؟ ای پدر جان مادرم کجاست؟ پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم خواست تا پاسخ دختر کوچک خود را بدهد، اما چگونه به فاطمه اش خبر دهد که از این به بعد مادر را نخواهد دید؟! و از آغوش گرم و پرعطوفت مادری چون خدیجه علیهاالسلام محروم خواهد بود؟ در

همین لحظات فرشته ی وحی که در همه لحظات سخت یاریگر خاندان رسالت بود؛ نازل شد و از طرف پروردگار جل و علا برای فاطمه علیهاالسلام پیام آورد که:

«ان ربک یأمرک ان تقرأ علی فاطمه السلام» ای رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم پروردگار فرمان می دهد که بر فاطمه علیهاالسلام سلام برسانی و به او بگوئی که:

«ان أمُّک فی بیت من قصب کعابه من ذهب و عمده من یاقوت احمر بین آسیه امرأه فرعون و مریم بنت عمران...»

مادرت در کاخی از مروارید که اطاقهایش از طلا و ستونهایش از یاقوت سرخ است جای دارد. او در کنار آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران دو زن از زنان برگزیده ی عالم میهمان نِعَم پروردگار است.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم پیغام پروردگار را به فاطمه علیهاالسلام ابلاغ کرد، فاطمه علیهاالسلام که دریای معرفت و دانش و بینش بود. با شنیدن پیغام پروردگار آرام گرفت. و فرمود:

«ان اللَّه هو السلام و منه السلام و الیه السلام.» [240] پروردگار من خود سر منشاء و آغاز سلام است، سلام مخصوص اوست و به او بازمی گردد. سپس سر را به دامان پدر گذارد و رضایت خود را بر رضای پروردگار اعلام کرد.

حضرت زهرا بعد از فوت مادر

فاطمه علیهاالسلام بعد از فوت مادر سه سال در خانه ی پدر زندگی کرد. در این زمان خواهران فاطمه علیهاالسلام و فاطمه ی بنت اسد (رضی اللَّه عنها) و بعضی از زنان بنی هاشم در خدمتش ملازم بودند. [241] اما بیشتر از دیگران این فاطمه بنت اسد (رضی اللَّه عنها) بود که، همراهی فاطمه علیهاالسلام و تا حدودی کفالت آن حضرت را بر عهده داشت.

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم به خواهران فاطمه علیهاالسلام و زنان بنی هاشم سفارش فرموده بود تا در همراهی با فاطمه علیهاالسلام کوتاهی نکرده، آرامش بخش او باشند. و تا حد امکان او را در غم از دست دادن مادر بزرگوارش تسلیت گو بوده و نگذارند عدم وجود مادر را احساس کند.

اما فاطمه علیهاالسلام با کسی جز رسول خدا انس نمی گرفت و بیشتر اوقات خود را به عبادت مشغول بود.

مشکلات حضرت زهرا در خانه پدری بعد از فوت مادر

از مشکلات و گرفتاریهایی که چهره ی زیبا و روشن زندگی را بر دخت سرفراز پیامبر تیره می ساخت، این بود که آن گرانمایه ی عصرها و نسلها به برخی از زن پدرهایی گرفتار آمده بود که دچار ضعف شخصیت و عقده ی حقارت بودند. به همین جهت نسبت به موهبت ها و برتری ها و شکوه و عظمت فاطمه علیهاالسلام حسد می ورزیدند، بویژه که با چشم خود نظاره می کردند که چگونه پیشوای بزرگ توحید و عدالت، دخت بی همتای خویش را زیر باران عواطف و احساسات و الطاف بی همانند خود می گیرد و بی نظیرترین مهرها و محبت ها را نثار او می کند. درست اینجا بود که شعله های حسد آنان زبانه می کشید و آن بحران درونی و روانی خویش را بگونه ای بروز و ظهور می دادند.

علامه ی «مجلسی» از امام صادق علیه السلام در این مورد آورده است که: روزی پیامبر وارد خانه شد و دید که «عایشه» پرخاشگرانه به دخت گرانمایه اش فریاد می کشد که، «ای دختر خدیجه! به خدا قسم تو می پنداری که مادرت بر ما برتری داشته است!» او چه برتری بر ما داشته است؟ او هم همانند ما زن بود و همسر پیامبر!!

پیامبر گرامی سخن «عایشه» را شنید. هنگامی

که چشم فاطمه علیهاالسلام به چهره ی نورافشان پدر افتاد، باران اشک از دیدگان فروبارید اما لب نگشود. پیامبر پیشتر رفت و فرمود: دختر گرانمایه ی محمد! چرا گریه می کنی؟

او در پاسخ پدر گفت: «عایشه» از مادرم سخن به میان آورد و او را تحقیر کرد...

پیامبر گرامی خشمگین شد و فرمود: هان ای «حمیرا» بس کن، بس، و از روش خویش دست بردار که خداوند در بانوی پرمهر و محبتی که فرزند آورد، خیر و برکت قرار داده است و خدیجه که درود و مهر خدا بر او باد، برای من چنین بانویی بود.

خدا از او به من فرزندانی چون «طاهره»، «قاسم»، «رقیه»، «ام کلثوم» و «زینب» را ارزانی داشت و تو کسی هستی که خدا تو را نازا خواسته و فرزندی برای من نزاده ای.

آری متأسفانه «عایشه» موضعگیریهای ناپسند و نادرستی در برابر بانوی بانوان «فاطمه» علیهاالسلام از خود به نمایش نهاد و این رویارویی ها نشانگر حسادت و کینه توزی ژرف و ریشه دار اوست. به گونه ای که از دیگران همسران پیامبر هرگز نه چنین رویارویی ها و موضعگیریهایی در برابر دخت سرفراز پیامبر، دیده شد و نه چنین سخنانی شنیده شد.

از آن جمله:

1- به هنگامه ی مطالعه ی ماجرای غمبار «فدک» خواهی خواند که: همین بانو در برابر پدرش «ابی بکر» به ناروا گواهی داد که پیامبران از خود چیزی به ارث نمی گذارند تا بدینوسیله دخت گرانمایه ی پیامبر را از ارث پدرش محروم سازد.

2- و نیز از لغزش های نابخشودنی او این است که هنگامی که خبر جانسوز شهادت فاطمه به او رسید، تبسم کرد.

3- و در بخش های آینده کتاب خواهد آمد که دخت ارجمند پیامبر

به «اسماء» سفارش کرد که به «عایشه» اجازه ندهد تا در واپسین ساعات زندگی اش در این سرا در کنار بستر حضور یابد و نیز اجازه ندهد تا در کنار پیکر مطهرش حاضر گردد. و این نشانگر ناخشنودی و خشم آن حضرت از رفتار و کردار ناهنجار نامبرده است.

و می دانیم که پیامبر فرمود: «ان اللَّه یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها.»

«خداوند با خشم فاطمه خشمگین می گردد و با خشنودی او خشنود.»

یادآوری می گردد که در روایتی که گذشت تصریح شده است که همه ی دختران بانوی بزرگ حجاز «خدیجه»، از پیامبر گرامی بودند و نه از شوهر دیگر، و تنها این روایت نیست که این نکته را بیان می کند بلکه دلائل بسیار دیگری نیز هست که همه ی آنان دختران حقیقی پیامبر گرامی بودند.

ازدواج

خواستگاری و عقد

خواستگاران حضرت زهرا

حضرت فاطمه علیهاالسلام چون به سن ازدواج رسید، اکثر بزرگان و شخصیتهای برجسته عرب مسلمان، به مقام خواستگاری برآمدند، ولی رسول خدا با عکس العمل منفی همه را مأیوس کرد و در برابر اصرار آنان خشمگین شد.... [242]

حتی در تاریخ و حدیث آمده است: از جمله خواستگاران، دو مرد ثروتمند و توانگر عبدالرحمن عوف و عثمان بن عفان بودند. آنان ثروت خود را به رخ پیامبر صلی اللَّه علیه و آله کشیده. مثل سایر دنیاپرستان دم از مهریه زیاد و رفاه زندگی سر دادند و می گفتند: ما حاضریم در برابر ازدواج با فاطمه علیهاالسلام یک صد شتر گرانقیمت و ده هزار دینار طلا مهریه دهیم.

«فغضب النبی صلی اللَّه علیه و آله من مقالتهما... و قال لعبد الرحمن: انک تهول علی بمالک؟! [243]

رسول خدا از سخن آنان به

خشم آمده و به عبدالرحمن فرمودند: آیا می خواهی از طریق مال دنیا مرا فریب دهی؟!

در احادیث دیگری از طریق شیعه و سنی آمده است که خلیفه ی اول و دوم نیز به ترتیب به خواستگاری فاطمه علیهاالسلام آمدند و خیلی سماجت کردند، ولی جوابی گرفتند که دیگران مأیوسانه گرفته بودند.

اینک توجه خوانندگان عزیز را به چند حدیث در این زمینه جلب می کنم:

1- ان ابابکر و عمر خطبا فاطمه علیهاالسلام، فرد هما رسول اللَّه (ص) و قال: لم اومر بذلک، فخطبها علی علیه السلام فزوجه ایاها. [244]

حکم بن ظهیر از سدی نقل می کند که: ابوبکر و عمر هر دو به خواستگاری حضرت فاطمه علیهاالسلام آمده، ولی رسول خدا هر دو را رد کرد و فرمود: من به این کار مأمور نیستم. سپس علی علیه السلام از او خواستگاری نمود، حضرت فاطمه علیهاالسلام را به تزویج او درآورد.

2- عن علی علیه السلام: خطب ابوبکر و عمر فاطمه الی رسول اللَّه (ص) فابی رسول اللَّه علیهما، فقال عمر: انت لها یا علی!.... [245]

علی علیه السلام نقل می کند: ابوبکر و عمر به سراغ فاطمه آمدند، ولی پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله خواستگاری آنان را نپذیرفت، آنگاه عمر گفت: یا علی تو به سراغ او برو....

3- عن عبداللَّه بن بریده، عن ابیه،: ان ابابکر و عمر خطبا فاطمه الی النبی (ص) فقال: انها صغیره، فخطبها علی علیه السلام فزوجها منه. [246]

عبدالله برید از پدرش نقل می کند: ابوبکر و عمر از فاطمه علیهاالسلام دختر پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله خواستگاری کردند، ولی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: او صغیر است و چون علی

علیه السلام خواستگاری کرد به او تزویج فرمود.

4- عن انس بن مالک: جاء ابوبکر الی النبی فقعد بین یدیه فقال:... تزوجنی فاطمه! فسکت عنه، او قال: اعرض عنه، فرجع ابوبکر الی عمر فقال: هلکت و اهلکت. قال: و ماذاک؟ قال: خطبت فاطمه الی النبی فاعرض عنی قال: مکانک حتی آتی النبی فاطلب مثل الذی طلبت، فاتی عمر النبی فقعد بین یدیه فقال: یا رسول اللَّه،! تزوجنی فاطمه! فاعرض عنه.... [247]

انس بن مالک، که یکی از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام و از طرفداران سرسخت خلفای ثلاثه به شمار می آید، می گوید: ابوبکر به حضور پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله رسیده و از خدمات و سوابق خویش بسیار تعریف کرد. آنگاه گفت می خواهم دخترت فاطمه علیهاالسلام را به من تزویج کنی. پیامبر اسلام چون این سخن بشنید، با وی سخنی نگفته و از او چهره برگردانید و ابوبکر با شرمندگی به پیش عمر آمد و چنین اظهار داشت.

من دیگر هلاک شدم. عمر گفت: مگر چه شده؟ ابوبکر جواب داد: من به خواستگاری فاطمه علیهاالسلام رفته بودم، ولی....

عمر گفت: اجازه بده من نیز خواستگاری کنم، این بگفت و به سراغ خانه ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آمد و مو به مو سخنان ابوبکر را تکرار کرد، ولی جواب همان بود که رفیق دیرینش شنیده بود. لذا عمر با شرمندگی بیشتر به نزد ابوبکر برگشت و چنین سخن آغاز کرد:

او منتظر فرمان الهی است، هان رفیق! هرچه زودتر بلند شو تا به سراغ علی علیه السلام رویم و از او درخواست کنیم که مانند ما به خواستگاری فاطمه برخیزد....

این احادیث که همگی آنها از

طریق اهل سنت نقل گردید، می رساند که شیوخ عرب و بزرگان قریش و از جمله خلفای ثلاثه با تمام سماجت از فاطمه ی زهرا خواستگاری کرده و از خود مدح و ستایش نموده اند.... ولی پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله همه ی آنان را رد کرده و طبق فرمان الهی با درخواست امیرالمؤمنین موافقت نموده است.

پیشنهاد خواستگاری حضرت زهرا به امیرالمؤمنین

روزی ابوبکر، عمر، و سعد بن معاذ به اتفاق گروهی دیگر در مسجد گرد آمده بودند و از هر دری سخن می گفتند. سخن از دختر پیامبر (صلی اللَّه علیه و آله) شد. ابوبکر گفت: خواستگارانی که رفته اند پیشنهادشان رد شده، پیامبر (صلی اللَّه علیه و آله) فرموده که تعیین همسر فاطمه (علیهاالسلام) با خداست. تنها علی (ع) در مورد خواستگاری تاکنون اقدامی نکرده است. شاید به خاطر تهیدستی از انجام این کار سر باز می زند. با این همه برایم روشن است که خدا و پیامبر (صلی اللَّه علیه و آله) زهرا (ع) را برای او نگه داشته اند. آنگاه ابوبکر رو به دوستانش کرد و گفت: مایلید نزد وی رویم و ماجرا را برایش بازگو گوییم و ببینیم آیا او مایل به ازدواج است؟

سعد بن معاذ از این پیشنهاد استقبال کرد، سپس به اتفاق عمر و ابوبکر از مسجد خارج شدند و به جستجوی علی (علیه السلام) پرداختند. او در خانه نبود، اطلاع پیدا کردند که او در تلاش برای معاش در نخلستان یکی از انصار به وسیله شترش به آبکشی و آبیاری نخلها مشغول است.

به سویش شتافتند. علی (علیه السلام) فرمود: از کجا و به چه منظوری آمده اید؟

ابوبکر به بیان ماجرا پرداخت و در پایان گفت من صلاح

می دانم هرچه زودتر در خواستگاری فاطمه (ع) تعجیل کنی. [248] علی (ع) نیز یادآور شد که این وصلت آرزوی من است.

خواستگاری امیرالمؤمنین از حضرت زهرا

علی علیه السلام می دانست که پیغمبر دخترش را به عنوان ازدواج نمی فروشد، متاع ناپایدار دنیا در پیش رسول خدا (ص) آن ارزش و اعتبار را ندارد که جانشین فضل و کرامت شود.

رسول خدا (ص) نماینده خدا است و از طرفی در پیشگاه خداوند تعالی سرمایه امتیاز و فضیلت فقط تقوی و دانش است و فرستاده خدا هرگز غیر از آنچه را که خدا دوست دارد نمی خواهد و به آن اعتبار نمی دهد.

علی پیغمبر خدا را بیش از هرکس می شناسد که روح او آسمانی و ملکوتی است هرگز گرفتار قید و بند مادیات زودگذر نشده و نمی شود اما لازم است در این عقیده از دیگران نیز گواهی و اعتراف بگیرد لازم است آنها که در امر ازدواج رقیب او هستند و به غرور مال و دارایی خود از فاطمه (س) خواستگاری کرده اند اقرار کنند که درهم و دینار، ملاک فضیلت نیست. ملاک، تقوی است که آنها فاقد آن می باشند این اعتراف، بر آنها حجتی بزرگ بوده باشد. حجتی بزرگ برای روزهایی که در پیش خواهد بود.

آنها که به آن حضرت گفته بودند که شما در مورد خواستگاری دختر پیامبر (ص) قدم به جلو بگذارید، در دنباله سخنان خود گفتند ای علی! تو از ما بهتر می دانی که رسول خدا (ص) در بند مال و متاع دنیا نیست آنچه در نظرش گرانبها است در تو وجود دارد او جز به تقوی و دانش به چیزی اهمیت نمی دهد علی علیه السلام که در مزرعه ای مشغول آبیاری

درختان بود از کار دست کشید و شتر خود را به خانه آورد و سر و صورت خود را شستشو داد و به خدمت رسول خدا (ص) شرفیاب شد و درب خانه آن حضرت را کوبید، رسول خدا (ص) به ام سلمه فرمود ببین کیست درب خانه را می کوبد؟ ام سلمه پرسید کیست؟

بانگی دلنشین شنیده شد که باز کنید منم.

این صدا از هر چیز خوش تر برای پیامبر (ص) بود فرمود: باز کن ای ام سلمه زودتر این، آن کس است که خدا و رسولش دوستدار او هستند.

ام سلمه عرض کرد: کیست او یا رسول اللَّه که این چنینش بلند می ستایی؟

فرمود: ای ام سلمه آرام باش او مردی است که در حوادیث سخت و بزرگ هرگز ناتوان و زبون نمی شود و اظهار ضعف و سستی نمی کند او برادر و پسر عموی من، محبوبترین خلق خدا در نزد من است ام سلمه با شتاب رفت و در را گشود علی علیه السلام وارد شد و سلام کرد و به اذن رسول خدا (ص) نشست اما سر بزیر انداخت.

رسول خدا (ص) فرمود: پسر عموی عزیز، گویا به حاجتی آمده است و از حیاء اظهار نمی کند ولی دوست دارم که آشکارا هر چه هست بگوید قصه چیست؟

علی علیه السلام که گویی منتظر صحبتی بود عرض کرد: آری یا رسول اللَّه مرا حاجتی است که از علی علیه السلام شرم دارم ولی کرامت رسول خدا (ص) و محبت خاصی که به من دارد اجازه می دهد که آشکارا بگویم.

ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد، تو همان بزرگواری هستی که مرا در کودکی از پدر و مادرم گرفتی، و مرا از غذای خود

پروراندی، به آداب خود مؤدبم فرمودی؟ تو برای من از پدر و مادر مهربانتر و خوب تر بودی، امروز اندوخته دنیا و آخرت من نیز تو هستی، دوست دارم همانطور که خداوند بازوی مرا به وجود تو نیرومند کرد، از برکت تو مرا به همسری نیکو نیز برساند، من به این امید به سوی حضرتت شتافته ام زیرا دختری را که من خواستار او هستم در خانه صاحب اختیار من زندگی می کند.

رسول خدا (ص) از خوشحالی چهره اش شکفته و متبسم گشت، آری علی جان چنین است که می گویی ولی برای این کار چه تهیه کرده ای؟

یا رسول اللَّه بر آنچه مالک آن هستم شما داناتر هستید و شما خوب می دانید که جز یک زره و شمشیر و شتر آبکش چیزی از متاع دنیا برنگرفته ام.

رسول خدا (ص) فرمود: بسیار خوب من امشب با فاطمه (س) در این مورد صحبت می کنم امید است فردا تو را آنچنان که دوست داری ملاقات نمایم.

همواره به حکم قرآن پاکان نصیب پاکان هستند

الطیبات للطیبین والطیبین للطیبات.

زنان پاک طینت مخصوص مردان پاک نهاد و مردان پاک برای زنان پاک سرشت ذخیره شده اند.

در برخی از کتب اینگونه آورده اند.

برخی از صحابه از امیرالمؤمنین علی علیه السلام خواستند که چرا به خواستگاری حضرت زهرا علیهاسلام نمی روید؟ ایشان در جواب فرمودند که من چیزی ندارم گفتند پیغمبر (ص) از شما چیزی نمی خواهد و پس از آن علی علیه السلام به خانه پیغمبر (ص) رفت و از شرم و حیا نتوانست چیزی بگوید و منظور خود را به عرض برساند بدون نتیجه برگشت روز دوم به محضر رسول خدا (ص) شرفیاب شد. باز هم عرق شرم بر

پیشانی مبارکش نشست و بدون نتیجه برگشت ولی روز سوم که به حضور سرور کاینات رسید پیغمبر (ص) خودش فرمود: یا علی آیا حاجتی داری؟ عرض کرد آری. رسول خدا بلافاصله فرمود بگو گمانم به خواستگاری زهرا آمده ای! عرض کرد آری، یا رسول اللَّه در این موقع جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خداوند سبحان امر فرموده است که فاطمه را به ازدواج علی مرتضی درآوری. [249]

کفویت و همشأنی حضرت زهرا با امیرالمؤمنین

حضرت صادق علیه السلام در این زمینه بیان روشن و واضحی فرموده اند:

«لو لا ان اللَّه عز و جل خلق امیرالمؤمنین، لم یکن لفاطمه کفو علی وجه الارض، آدم فمن دونه». [250]

«اگر خدای عز و جل امیرالمؤمنین را نمی آفرید،- از اولین و آخرین- فاطمه را بر روی زمین نظیر و همتائی وجود نداشت».

علی و فاطمه هر دو صاحب ولایت، هر دو دارای مقام عصمت و طهارت و هر دو از ارکان توحید و ایمانند.

امام ششم با عبارت دیگری می فرماید:

«لو لا ان امیرالمؤمنین تزوجها، لما کان لها کفو الی یوم القیامه علی وجه الارض، آدم فمن دونه». [251]

تشخیص «رکن بودن» و یا «کفو و همتا بودن» بشری با بشر دیگر، مطلبی است که فهم انسان از درک آن عاجز و ناتوان است، و تنها خدای تعالی (واللَّه یعلم ما خلق) که از ضمائر مخلوقات خویش آگاه است می داند و می تواند معین کند چه کسی کفو نظیر و همانند کیست، و همتای هر موجودی در عالم کدامست.

لذا اختیار فاطمه علیهاالسلام برای همسری علی علیه السلام، یک انتخاب الهی است، خدای تعالی خود برای زهرا علیهاالسلام زوجی را که کفو و همتای اوست

برمی گزیند و در این عقد آسمانی خود خطبه می خواند، و شهود این ازدواج مقدس، پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم جبرئیل و فرشتگان هستند؛ و باید اینچنین باشد، زیرا جز خدای خالق یکتا چه کسی می داند کفو و همانند زهرا علیهاالسلام کیست، زهرایی که همتا ندارد و هیچ بشری جز علی شبیه و نظیر او نیست، و در نتیجه ی همین جهل و نادانی و ناتوانی بشر در شناخت مقام شامخ زهرا علیهاالسلام است که می بینیم ابوبکر و عمر نیز خواستار ازدواج با فاطمه علیهاالسلام می شوند و پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم در جواب آنان چنین می فرماید: فاطمه از آن خداست و من در این مورد هیچ گونه اختیاری ندارم (اللَّه یعلم ما خلق)، و تنها خدا که خالق زهراست می داند کفو و همسر و زوج شایسته ی او کیست، و من و دخترم اگر چه صاحب مقام ولایتیم، ولی خدای متعال بر من و او ولایت دارد و انتخاب و تعیین همسر فاطمه علیهاالسلام امری است خدایی.

آزادی در انتخاب همسر و مشورت رسول اکرم با دخترشان

انتخاب همسر یکی از حساس ترین مراحل زندگی هر جوانی اعم از دختر و پسر است. ازدواج مرحله ی انتخاب سرنوشت یکی عمر زندگی مشترک و اساس مهم سازندگی تاریخ چندین نسل بالقوه، و نقطه ی پایه گذاری آینده ای برای فرزندان و نوادگان و سازندگان جامعه ی فرداست. ملاحظه می شود که بدین گونه، مسأله ی ازدواج از صورت یک امر شخصی، و خصوصی خارج می شود و جنبه ی اجتماعی و عمومی و تاریخی به خود می گیرد که چه بسا در سرنوشت و تاریخ و آینده ی ملت یا ملتهایی نقش مهم و تعیین کننده داشته باشد.

از این رو انتخاب همسر شایسته

کاری است دشوار و به خصوص برای دختران چندان به سهولت و سادگی امکان پذیر نیست. بلکه این امر مهم، باید روی اصول و قوانین حساب شده، و اساس ثابت و لایتغیری که در طول قرون و اعصار حکومت داشته است استوار باشد و در مسیر آن حرکت کند تا خدای نکرده انحرافی صورت نگیرد. لذا مطمئن ترین اصول در این مود، همانا رعایت قوانین الهی و تعالیم جاودانی آسمانی است که به افراد بشر می آموزد که پدر و مادر، در شرایط عادی و عمومی، همواره بیش از فرزندان در این باره تجربه و آگاهی دارند و با دلسوزی و دقت بیشتری، بدون تأثیر احساسات آنی و زودگذر می توانند تصمیمات شایسته و سازنده بگیرند. بر این اساس، مشاوره با پدر و مادر و جلب نظر و رضایت آنان، از شرایط اصلی ازدواج دختران قرار می گیرد و برخی آن را از جمله ی فرایض و واجبات و ارکان به شمار آورده و تخطی از آن را کاری ناروا و در حد اسقاط واجب دانسته اند. با این همه باید توجه داشت که این اجازه و رضایت هم بایستی جنبه ی صحیحی و عقلانی و منطقی داشته باشد و اگر از روی نادانی و دشمنی یا لجاج، مسأله مخالفت پدر و مادر مطرح شود و یا پدر و مادر از این قدرت خود سوءاستفاده کرده و آن را بدون جهت و دلیل عقلانی به کار گیرند و تنها خودخواهی و تمایلات غیر منطقی خود را در نظر داشته باشند، چنین حقی از آنا سلب می گردد. آنچنان که رضایت و آزادی دختر نیز در انتخاب همسر شایسته و دلخواه، کاملاً مورد نظر و توجه

شارع مقدس اسلام قرار گرفته و در این مورد برای دختران مسلمان حقوقی منظور شده است که نظیر آن را با آن همه وسعت و عمق و توجه در هیچ جای دیگر نمی توان سراغ گرفت.

پیامبر اکرم که خود پایه گذار و مجری برنامه های الهی و پیاده کننده ی قوانین آسمانی در روی زمین است، دخترش فاطمه (ع) را در انتخاب شوهر آزار گذاشت و بدون این که کمترین تحمیل و فشاری در این باره روا دارد، برای آزادی عقیده ی او و رعایت حقوق اسلامی اش کمال احترام را قائل شد تا این امر، سرمشقی برای جامعه و تاریخ اسلام باشد. نکته ی مهم در اینجا آن بود که پیامبر (ص) به خوبی می دانست که در امر ازدواج فاطمه، نه فقط سرنوشت آینده ی او، بلکه خیر و مصلحت جوامع بشری و نسل های آتی اسلام مطرح است.

با این که پیامبر اسلام چند دختر شوهر داده بود، ولی هرگز دیده نشده بود که اراده و اختیار را از آنان سلب کرده باشد. هنگامی که علی بن ابیطالب (ع) سرباز شجاع و دلاور اسلام برای خواستگاری زهرای مرضیه نزد پیامبر اسلام (ص) رفت، پیامبر اسلام فرمودند: تاکنون چند نفر دیگر به خواستگاری آمده اند و من شخصاً این مسأله را با دخترم در میان گذاشته ام. اما او به علامت نارضائی چهره ی خود را برگردانده است. اکنون نیز خواستگاری تو را به اطلاع او می رسانم».

جواب مثبت حضرت زهرا در ازدواج با امیرالمؤمنین

پس از خواستگاری امیر مؤمنان پیامبر فرمود: علی جان! واقعیت این است که پیش از تو بسیاری دیگر به خواستگاری «فاطمه» آمده اند و من تقاضای آنان را با او در میان نهاده ام اما در چهره ی تابناکش به

روشنی آثار نارضایتی و عدم موافقت را خوانده ام، اینک شما باش تا برگردم.

پیامبر برخاست و نزد دخت یگانه و بی همتای خویش آمد و تقاضای امیر مؤمنان و دعوت او برای زندگی مشترک با «فاطمه» را، با او در میان گذاشت و به انتظار پاسخ نشست همانگونه که امیر مؤمنان هم در اطاق دیگری به انتظار نتیجه ی تقاضای خویش نشسته بود.

در چنین شرایطی، گاه پدر خیرخواه و دلسوز ناگزیر می گردد که ویژگیهای اخلاقی و انسانی خواستگار، سن و سال و شرایط جسمی، شغل و دیگر خصوصیات او را برای دخترش- در صورتی که آشنا نباشد- روشن سازد تا دخترش از روی بینش و آگاهی و دانایی تصمیم به ازدواج بگیرد اما در مورد خواستگاری علی علیه السلام از «فاطمه» نیاز به این مراحل نبود، چرا که علی چهره ای شناخته شده تر از آن داشت که نیاز به معرفی داشته باشد و خود دخت فرزانه ی پیامبر او را به شایستگی می شناخت و از سابقه ی درخشان و ویژگیهای اخلاقی و کمالات انسانی و درایت و جوانمردی او آگاه بود. به همین جهت هم، پیامبر گرامی به همین بسنده کرد که بگوید: «فاطمه» جان! «علی» همین کسی است که خویشاوندی و برتری و پیشتازی اش در اسلام برایت روشن است و من از پروردگار خویش همواره خواسته ام که شایسته ترین و محبوب ترین انسانها را به همسری تو برگزیند و اینک این «علی» است که خواهان توست، نظرت در مورد پیشنهاد او چیست؟

فاطمه سخنان پیامبر را تا آخرین واژه به دقت شنید و بجای پاسخ صریح، سکوت پرمعنا را برگزید بی آنکه علائم و نشانه های نارضایتی و عدم موافقت از خود نشان

دهد.

پیامبر به دقت بر سیمای دخترش نگریست و نه تنها آثار نارضایتی ندید که از سیمای پرشکوه او شوق و رغبت پیوند با علی علیه السلام را خواند. اینجا بود که برخاست و فرمود: اللَّه اکبر... سکوت ها اقرارها.

سکوت پرمعنای او نشانگر موافقت اوست، آری، او با این پیوند موافق است.

پیوند مقدس حضرت زهرا و امیرالمؤمنین در آسمانها

رسول خدا (ص) صبحگاهان برای اینکه علی را به رضای فاطمه بشارت دهد کسی را به دنبال او فرستاد و علی (ع) نیز حضور یافت.

پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: پسر عموی عزیز فرشته خدا به نزدم آمد و مرا به تزویج آسمانی شما دو نفر آگاه کرد فابشر یا علی ان اللَّه عز و جل اکرمک کرامه لم یکرم بمثلها احدا و ان اللَّه تعالی اذا اکرم ولیه و احبه اکرمه بما لاعین رات و لا اذن سمعت. [252]

بشارت باد بر تو یا علی خداوند بزرگ تو را کرامتی فرمود که به هیچکس همانند آن ننموده است و خدای بزرگ چون بخواهد دوستش را مورد تکریم قرار دهد به چیزی او را گرامی خواهد داشت که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده باشد.

علی علیه السلام به منظور تشکر از این موهبت الهی گفت: رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا ترضیه و اصلح لی فی ذریتی.

پروردگارا مرا یاری کن تا شکر نعمتی را که به من عطا فرمودی به جای آورم...

تاریخ و سن حضرت زهرا در زمان ازدواج

این ازدواج مبارک در روز اول ماه ذی حجه الحرام سال دوم هجرت در مدینه ی طیبه واقع شد. هنگام ازدواج مادرم زهرا علیهاالسلام نه یا ده ساله بود.

اینک بحث ما در سن مبارک زهرای اطهر علیهاالسلام در سال ازدواج است. لذا اقوال مؤید سن حضرت در سال ازدواج بر نه سالگی و حداکثر ده سالگی را از منابع شیعه و عامه با نشانی دقیق ذکر می کنیم:

1. روضه ی کافی: ص 340، سعید بن مسیب می گوید: به علی بن

الحسین علیه السلام عرض کردم: در چه زمان رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله فاطمه علیهاالسلام را به علی علیه السلام تزویج کرد؟ فرمود: یک سال بعد از هجرت در مدینه، و آن روز فاطمه علیهاالسلام نه ساله بود.

2. حدیقه الشیعه، محقق اردبیلی: ص 174، می گوید: اصح اقوال آنست که فاطمه علیهاالسلام هنگام ازدواج ده ساله بوده، چون هشت سال با پدر بزرگوارش در مکه بود، و در سال دوم هجرت تزویج واقع شد.

3. بحارالانوار: ج 19 ص 116 از روضه کافی.

4. بحارالانوار: ج 43 ص 6 از مناقب نقل کرده که جابر می گوید: وقتی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به مدینه آمد دو سال بعد در اول ذی حجه الحرام فاطمه علیهاالسلام را به علی علیه السلام تزویج کرد، و روز ششم ذی حجه نیز روایت شده، در روز سه شنبه ششم ذی حجه بعد از جنگ بدر عروسی فاطمه علیهاالسلام بود.

5. مناقب ابن شهرآشوب که بحار از آن نقل کرده همانگونه که گذشت.

6. حلیهالابرار، بحرانی: ج 1 ص 96 حدیث کافی را نقل کرده و در وقت ازدواج حضرت را نه ساله ذکر کرده است.

7. نزل الابرار، بدخشانی 1126 ه: در ص 132 می گوید: پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله فاطمه علیهاالسلام را در سال دوم هجرت در ماه رجب یا رمضان به علی علیه السلام تزویج کرد و در آن روز فاطمه علیهاالسلام نه سال داشت.

8. الدمعه الساکبه، بهبهانی 1285 ه: ج 1 ص 235 از کافی نقل کرده: فاطمه علیهاالسلام هشت سال با پدرش در مکه بود. بعد به مدینه هجرت کرد، و یک سال پس از ورود به مدینه

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله او را به علی علیه السلام تزویج کرد، و هنگامی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفت او هیجده سال داشت، و بعد از پدرش هفتاد و دو روز زنده بود.

9. الدمعه الساکبه در همان صفحه از کشف الغمه نقل کرده که فاطمه علیهاالسلام هشت سال با پدرش در مکه بود و بعد به مدینه مهاجرت کرد، و ده سال با پدرش در مدینه بود و عمرش در وفات پدر هیجده سال بود، و بعد از وفات پدر هفتاد و پنج روز با امیرالمؤمنین علیه السلام زندگی کرد.

10. ریاحین الشریعه: ص 77 می گوید: بنابراین ولادت فاطمه علیهاالسلام در روز جمعه بیستم جمادی الاخره ششهزار و دویست و هشت سال بعد از هبوط آدم صفی بود، و نزول رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در مدینه روز شنبه دوازدهم شهر ربیع الاول سال ششهزار و دویست و شانزده هبوط بوده، و از روز ورود فاطمه علیهاالسلام به مدینه تا اول شهر رجب سال دوم هجرت- که ماه تزویج فاطمه علیهاالسلام با علی علیه السلام بود- یک سال و ده روز قمری بود چون سالهای شمسی را به سال قمری نقل کنیم، عمر فاطمه در وقت زفاف نه سال و سه ماه قمری خواهد بود.

11. ریاحین الشریعه: ص 77 قول حق این است که ماه ربیع الاول حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله به مدینه هجرت فرمودند، و ابتدای سال هجرت نبوی قرار دادند، و بعد از یک سال که ربیع الثانی دیگر سال هجرت می شود رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در ماه رمضان آن سال به غزوه ی بدر رفته

و فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در این ربیع الثانی از سن مبارکش نه سال گذشته به حد بلوغ رسیده بود.

12. ریاحین الشریعه: ص 79 می گوید: چون از سن مبارک بتول عذرا علیهاالسلام نه سال گذاشت و در حجره ام سلمه به کمال رشد (جسمی) رسید، از اطراف و اکناف از اهل مدینه و عظمای قبائل رؤسای عشائر به ین قصد و خیال باطل به هیجان آمدند و حرکت کردند.... الخ.

13. منتخب التواریخ: ص 92 می گوید: گفته شد ولادت حضرت در جمادی الاخره پنج سال بعد از بعثت، و ظاهراً در آخر سال چهارم بوده، که از روز بعثت تا روز ولادت مخدره چهار سال و دو ماه و بیست و سه روز گذشته است، پس سن مخدره در وقت هجرت هفت سال و هشت ماه و ده روز بوده. پس در حین زفاف مخدره بر مختار ما نه سال و هفت ماه و یک روز می شود.

14. منتخب التواریخ: ص 92 از کافی و دروس نقل می کند: ولادت حضرت در سال پنجم بعثت، و ولادت حضرت مجتبی علیه السلام در نیمه ی رمضان سال دوم بوده است. بنابراین وقت زفاف، حضرت هشت سال و هفت ماه داشته اند.

صاحب منتخب التواریخ بعد از نقل این قول می گوید: «و این بعید است» و شاید استبعاد به خاطر این است که در هشت سال و هفت ماه هنوز به سن بلوغ نرسیده، ولی بنا به قول اول استبعاد ندارد زیرا به سن بلوغ رسیده؛ اگر چه در قول دوم می توان رفع استبعاد کرد زیرا قبل از بلوغ عقد ازدواج جاری می شود و عروسی متعارف نمی شود، و آن نیز با فاصله بین عقد

و عروسی و زفاف حل می شود.

15. ناسخ التواریخ جلد حضرت فاطمه علیهاالسلام: ج 1 ص 35 همان قول اول ریاحین الشریعه: ص 77 است که ظاهراً به خاطر تقدم ناسخ، ریاحین از ناسخ نقل کرده است.

16. فاطمه الزهراء علیهاالسلام (ملا داود کعبی): ص 30 می گوید: تولد فاطمه علیهاالسلام در مکه، در ساعات آخر شب جمعه، پنج سال بعد از بعثت بوده و هشت سال با پدرش در مکه بود، و بعد به مدینه هجرت کرد و در آنجا دو سال با پدرش بود و بعد از پدرش اندک مدتی با علی علیه السلام بود، و ازدواج او با علی علیه السلام دو سال پس از ورود به مدینه بود.

17. فاطمه الزهراء علیهاالسلام (ملا داود کعبی): ص 35 می گوید: ازدواج زهرا علیهاالسلام در ماه رمضان، و زفافش در ذی حجه سال دوم هجرت است.

18- خصائص فاطمیه، کجوری: ص 352، می گوید: چون سن مبارک حضرت از نه سال گذشت، و در حجره ی ام سلمه به کمال رشد رسید بدین قصد... و این قول به قرینه ی اینکه عیناً در الفاظ و معانی با ناسخ یکسان است، از او نقل شده است.

در همان صفحه می گوید: آنچه حقیر حق می داند این است که در ماه ربیع الاول حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله هجرت به مدینه کرد، و ابتدای سال هجرت نبوی قرار داد و بعد از یک سال که ربیع الثانی دیگر سال دوم می شود، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در ماه رمضان آن سال به غزوه ی بدر رفتند، و فاطمه زهرا علیهاالسلام در این ربیع الثانی دوم از سن مبارکش نه سال گذشته و به حد بلوغ رسیده بود.

19. خصائص فاطمیه در همین صفحه یک سال بعد از هجرت و دخول به سال دوم را از کلینی نقل می کند و می گوید: حق همین است.

20- حبیب السیر، خواند میر: جلد اول جزء سوم، می گوید: در سال دوم از هجرت میان شاه مردان و سیده ی بانوان عقد مناکحت منعقد گشت.

بعد از ص 15 می گوید: و در آن زمان زهرا علیهاالسلام به روایت اهل بیت علیهم السلام نه ساله بود.

21. مستدرک السفینه: ج 8 ص 244 می گوید: ازدواج فاطمه علیهاالسلام در سال اول هجرت بوده، و آن روز حضرت نه سال داشته است.

22. تذکره الهداه، میرزا محمد نظام العلماء نائینی: ص 20 در حالات حضرت زهرا علیهاالسلام با نظم می گوید:

قد زوجت من والد الکرام

فی اوّل ذی حجّهالحرام

او سادس منها علی ما رویا

زوجها بالمرتضی خیر الوری

والمجلسی بالروایتان

نص و ما صرّح بالرجحان

من بعد عام قد مضی فی الطیبه

من هجره کانت زواج فاطمه

و هی ابنه التسع من السنینا

حال الزواج هکذا روینا

زفافها الی امیر العرب

قد کان فی محرم فی الاقرب

قد کان فی احدی و عشرین کما

روی الصدوق لیله فلیعلما

در این نظم تصریح کرده که فاطمه علیهاالسلام هنگام ازدواج نه سال داشته است.

23. سیره المصطفی صلی اللَّه علیه و آله، هاشم معروف حسنی: ص 326 از جلد دوم اعیان الشیعه نقل می کند: عمر زهرا علیهاالسلام بین نه و ده و یازده سال بوده است.

24. اعیان الشیعه: جزء دوم، طبق سیره المصطفی صلی اللَّه علیه و آله همانطور که

نقل شد.

25. کشف الغمه: جزء دوم همانگونه که از الدمعه الساکبه گذشت.

26. ناسخ التواریخ، جلد حضرت رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله: ج 1 ص 95 می گوید: تزویج فاطمه علیهاالسلام با علی علیه السلام در سال دوم هجرت بود. و سال میلاد فاطمه علیهاالسلام در بیستم جمادی الاخره سال ششهزار و دویست و هشت هبوط بود، و از آن زمان تا ماه رجب سال دوم هجرت نه سال و ده روز قمری باشد و زفات آنحضرت نیز در این ماه بود. و او از بعضی مخالفان نقل کرده: که اگر فاطمه علیهاالسلام هنگام زفاف نه ساله بوده، لازم می شود که امام حسن علیه السلام را در ده سالگی آورده باشد و این از عادت زنان بعید است؛ جز اینکه بگوئیم: از پیغمبر زادگان- خاصه از آنحضرت- عجب نباشد.

تعیین و میزان مهریه ی ازدواج حضرت زهرا و امیرالمؤمنین

پیامبر گرامی رو به امیر مؤمنان کرد و فرمود: آیا چیزی از امکانات مالی و اقتصادی برای ازدواج در اختیار دارد؟

آن حضرت پاسخ داد: پدر و مادرم فدایت باد! به خدای سوگند شرایط اقتصادی من بر شما پوشیده نیست. همه ی ثروت من در حال حاضر یک شمشیر ستم سوز است و یک زره برای جهاد و یک شتر آبکش برای کسب و کار.

آری! این دارایی علی علیه السلام است و این تمامی امکانات مالی و اقتصادی اوست که می خواهد با دخت یگانه ی پیامبر پیمان زندگی ببندد.

پیامبر گرامی در برابر صداقت و جوانمردی وصف ناپذیر امیر مؤمنان در اوج کرامت و بزرگواری فرمود: علی جان! اما در مورد شمشیرت نظرم این است که شما به او نیازمندی تا بوسیله ی آن در راه خدا و دفاع از حقوق

و امنیت انسانها به جهاد برخیزی و دشمنان تجاوز کار خدا را سر جایشان بنشانی. در مورد شترت نیز نظرم این است که آن هم وسیله ی کار و درآمد توست. بوسیله ی آن، هم نخلستانت را آب می دهی و برای خانواده ات هزینه ی زندگی فراهم می آوری و هم زاد و توشه ی سفرت را جابجا می نمایی. پس از تعیین زره ی حضرت علی علیه السلام به عنوان مهریه حضرت زهرا (س) حضرت رسول اکرم فرمودند:

اما من دخت فرزانه ام را به ازدواج تو در خواهم آورد و در برابر این پیمان برای زندگی مشترک و به نشان صفا و صداقت، اینک زره ات را بفروش و پول آن را بیاور تا ترتیب این کار را بدهم.

امیر مؤمنان به دستور پیامبر به بازار شتافت و زره مورد اشاره را به حدود پانصد درهم فروخت و پول آن را به پیشوای بزرگ توحید و آزادگی تقدیم داشت. و مقرر گردید که این پول، «مهر» برترین و والاترین بانوی جهان هستی، سالار زنان گیتی و دخت فرزانه ی سالار پیام آوران خدا، محسوب می گردد.

پیامبر گرامی بدینسان و با این مقدمات، دخت نمونه ی خویش را به ازدواج امیر مؤمنان درآورد و با همین سادگی و سهولت و بزرگمنشی این پیوند پرشکوه انجام پذیرفت تا زنجیرهای گران اوهام و خرافات و تقلیدهای احمقانه ای که بر دست و پای مردم پیچیده شده بود، همه را در هم نوردد و مردم که در مقام و منزلت علمی و عقیدتی و معنوی هرگز با این خاندان شکوهبار قابل مقایسه نیستند، از شیوه ی انسانی و آزادمنشانه ی آنان پیروی کنند. پیامبر دخت گرانمایه اش را که سالار زنان گیتی بود با مهریه ای

اندک به عقد شهسوار اسلام درآورد تا دختران آزاده و روشنفکر و اندیشمند مسلمان، خویشتن را از این قید و بندها و آداب و رسوم غلط و مهریه های سنگین و تشریفات کمرشکن رها سازند و از ازدواج سهل و آسان و بر اساس صفا و عشق پاک و وفا سر بازنزنند.

سند آسمانی یا مهریه حقیقی حضرت زهرا

در بعضی از روایات دیگر آمده که خدا به رسول خویش فرمود:

انی جعلت نحلتها من علی (ع) خمس الدنیا و ثلث الجنه و جعلت لها فی الارض اربعه انهار. الفرات، و نیل مصر، و نهروان، و نهر بلخ، فزوجها، انت یا محمد بخمس ماه درهم، تکون سنه لامتک. [253]

من خمس دنیا و ثلث بهشت را مهر فاطمه قرار دادم که به ازدواج علی درآید و در زمین چهار نهر را مخصوص او گردانیدم. نهر فرات، و نیل و نهروان و نهر بلخ را. (نهروان نام شهری است نزدیک بغداد در اینجا مقصود از نهروان نهر آبی است که نزدیک آن شهر قرار داشت).

و تو ای محمد مهر زهرا را پانصد درهم قرار ده تا سنتی باشد از برای امت تو.

شایان ذکر است که در آن زمان پانصد درهم نقره معادل دو مثقال و نه نخود زر خالص بود.

«احمد بن یوسف دمشقی» در کتاب خویش «اخبارالدول و اثارالاول» در این مورد آورده است که:

دخت ارجمند پیامبر هنگامی که شنید پدر گرانمایه اش پس از رضایت او، وی را به ازدواج علی علیه السلام درآورده و صداق او را بسیار اندک قرار داد، به آن حضرت گفت:

«ای پیامبر خدا! دختران مردم عادی نیز همینگونه ازدواج می کنند و مهریه ی آنان

از همین درهم ها و دینارهای دنیوی است، پس فرق ما و آنان چیست؟ من از شما تقاضا می کنم که این مهریه دنیوی و مادی را به شوی گرانقدرم علی علیه السلام بازگردانی و خود از خدا بخواهی که مهریه ی مرا شفاعت گناهکاران امت قرار دهد.»

درست پس از این خواسته ی فاطمه علیهاالسلام بود که فرشته ی وحی فرود آمد و کاغذی از حریر با خود آورد که در آن اینگونه نوشته شده بود:

«خداوند مهریه ی فاطمه را شفاعت گناهکاران امت پدرش قرار داد.»

و به همین دلیل هم بانوی بانوان آن سند آسمانی را نگاه داشت تا به هنگامه ی مرگ در درون کفن او قرار دهند و فرمود:

«هنگامی که در روز رستاخیز برانگیخته شدم، این سند آسمانی را بدست می گیرم و طبق آن از گناهکاران امت پدرم پیامبر، به اذن خدا و خواست او، شفاعت می نمایم.» این روایت همانگونه که از نظرتان گذشت نمایشگر عظمت و شکوه بانوی بانوان و همت والای اوست، چرا که او از پدرش می خواهد که این موقعیت رفیع و این مقام پرفراز را برای او بخواهد و دعای پیامبر نیز مورد پذیرش قرار می گیرد و در برابر خواسته ی پیامبر آن سند آسمانی فرود می آید که به خواست خدا در روز رستاخیز حقیقت آن برای همه روشن می شود.

در این مورد «صفوری» در کتاب خویش «نزههالمجالس» از «نسفی» آورده است که: فاطمه علیهاالسلام از پیامبر گرامی تقاضا کرد که خداوند مهریه ی او را شفاعت امت پیامبر در روز رستاخیز قرار دهد و پذیرفته شد و در آن روز است که مهریه ی خویش را خواهد خواست.

به هر حال روایات بسیاری از امامان

نور بیانگر آن است که خدای جهان آفرین در روز رستاخیز جزء مهریه ی فاطمه علیهاالسلام شفاعت او را در حق گناهکاران امت پیامبر، قرار داده است.

خطبه خداوند متعال در عقد حضرت زهرا

این خطبه بر لوح محفوظ نقش بست و جبرئیل بر رسول خدا (ص) قرائت کرد:

الحمدردائی و العظمه کبریائی و الخلق کلهم عبیدی و امائی یا ملائکتی و سکان جنتی بارکوا علی علی بن ابیطالب حبیب محمد و علی فاطمه بنت محمد فانی قد بارکت علیهما و قد زوجت احب النساء الی من احب الرجال الی من النبین المرسلین. [254]

ستایش ردای من و عظمت و بزرگی مخصوص من و تمام خلق بده من و کنیز مند ای فرشتگانم و ای ساکنان بهشت من، بر دوستدار محمد یعنی علی بن ابیطالب تبریک بگویید و بر فاطمه دختر محمد مبارکباد بگویید زیرا من بر آن دو برکت دادم و محبوبترین زنان را به محبوبترین مردان از انبیاء و رسولان تزویج نمودم.

در همان سند آمده که یکی از فرشتگان بنام راحیل عرض کرد بارالها برکت آنها در چیست؟ خطاب شد: محبت آنها را بر جمیع خلایق واجب گردانیدم و آنها را حجت خود بر خلق قرار دادم و به عزت و جلال خودم که ذریه آنها را خزانه دار خود در زمین ساخته و تمام معادن عالم را به دست آنها سپردم و پس از انبیاء به وجود آنها بر خلق احتجاج می کنم.

در کشف الغمه از انس بن مالک روایت می کند که گفت: من در حضور حضرت خاتم الانبیا (ص) بودم که آثار وحی در جبینش ظاهر گشت و پس از لحظه ای فرمود: ای انس می دانی که جبرئیل به من چه

پیغام آورده؟ گفتم: نه یا رسول اللَّه فرمود: جبرئیل به من از جانب خدا پیغام آورد که خدا فرمان داده تا فاطمه را به علی تزویج کنم آنگاه به من فرمود: برو ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و انصار را خبر کن تا حاضر شوند من اطاعت کردم چون مجلس به مهاجر و انصار آراسته شد علی علیه السلام را خواست و فرمود یا علی پروردگار مرا امر فرموده که فاطمه را برای تو عقد کنم به چهار مثقال نقره آیا راضی هستی؟ عرض کرد: یا رسول اللَّه راضی هستم همه حضار مبارکباد گفتند سپس رسول خدا (ص) به منبر رفت خطبه عقد را ایراد فرمود.

خطبه پیامبر در عقد حضرت زهرا

الحمدلله المحمود بنعمته المعبود بقدرته، المطاع لسلطانه، المرعوب من عذابه المرغوب الیه فیما عنده النافذ امره فی سمائه و ارضه، الذی خلق الخلق بقدرته و میزهم بحکمته و احکمهم بعزته، و اعزهم بدینه و اکرمهم بنبیه محمد ثم ان الله عز و جل قد جعل المصاهره نسبا لاحقا و امرا مفترضا نسخ بها الاثام و اوشح بها الارحام و الزمها الانام فقال عز و جل و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان ربک قدیرا فامر الله یجری قضائه و قضائه یجری الی قدره و قدره یجری الی اجله فلکل قضاء قدر، و لکل اجل کتاب یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب.

ثم ان الله تعالی امرنی ان ازوج فاطمه من علی و قد زوجته علی اربعماه مثقال فضه، ارضیت یا علی؟ فقال علی: رضیت عن الله و عن رسوله، فقال (ص) جمع الله شملکما و اسعد جدکما و

بارک علیکما و اخرج منکما کثیراً طیباً. [255]

سپاس خداوندی را سزاوار است که بندگان را به نعمت عبودیت مقرب داشت و به قدرت اطاعت مکرم فرمود و به سلطنت و صولت مطیع و منقاد ساخت و به عذاب و نعمت بیمناک فرمود خدایی که امرش در آسمانها و زمین نافذ است، خداوندی که موجودات را به قدرت خود آفرید، و به حکمت خود از هم متمایز و مشخص فرمود و به عزت ایمان رشته شخصیت آنها را مستحکم و به دین و فضیلت گرامی داشت و به نبوت محمد (ص) بر آنها منت نهاد.

آن خدایی که مصاهرت و دامادی را سبب خویشاوندی قرار داد و بدین وسیله افراد و اقوام را به هم ملحق فرموده و الفت داد و امر فرمود این فریضه را همه اطاعت کنند و از سنت های خداوندی خویش قرار داد و با این دستور، آثار بت پرستی را محو و معدوم کرد و ارحام مادران را به ازدواج و دامادی زینت داد و مردم را به این دستور و اجرای آن ملزم کرد.

آنگاه فرمود: خداوند عزوجل آن خالقی است که بشر را از آب خلق فرمود و میانشان سبب و نسب قرار داد و پروردگارت توانا است.

پس فرمان خداست که قضایش را اجرا می کند، و قضای او است که بر قدرش جاری می گردد و قدرش به سوی اجلی روانه می شود و برای هر اجلی کتابی است با این همه اختیار کل به طور مطلق در دست او است آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند و نزد او است ام الکتاب (لوح محفوظ) سپس فرمود: پروردگار عالم مرا

امر کرد که تزویج کنم فاطمه را به علی، و هم اکنون به قصد انشاء و به امر حق، فاطمه را به عقد ازدواج علی درآوردم به مهر چهارصد مثقال نقره.

آنگاه رو کرد به علی علیه السلام و فرمود: یا علی آیا راضی هستی؟ علی علیه السلام از جای خود برخاست گفت: از خدا راضی و از رسول او خشنودم. پس از آن رسول خدا (ص) در حق آنها دعا کرد و گفت: خداوند مشکلات شما را برطرف نماید. و شما را خوشبخت کرده و سعادتمند گرداند، و بر شما مبارک باد این ازدواج با میمنت، و فرزندان پاک و پاکیزه از شما به عمل آید. آنگاه از منبر بزیر آمد و فرمود: انما انا بشر مثلکم اتزوج فیکم و ازوجکم الا فاطمه فان تزویجها من السماء خطبه. [256] من یک نفر همانند شما هستم به شما زن می دهم و از شما زن می گیرم جز فاطمه که تزویج او در آسمان انجام گرفته است.

خطبه امیرالمومنین در عقد حضرت زهرا

الحمدالله شکراً لانعمه و ایادیه، و لا اله الا الله شهاده تبلغه و ترضیه و صلی الله علی محمد صلوه تزلفه تحطیه، والنکاح مما امر الله عز و جل به و رضیه و مجلسنا هذا مما قضاه الله و اذن فیه و قد زوجنی رسول الله ابنته فاطمه و جعل صداقها درعی هذا، و قد رضیت بذلک فاسئلوه و اشهدوا. [257]

سپاس و شکر خداوندی را سزا است که الطاف و نعمت هایش شامل حال همه بندگان است پروردگاری نیست جز او و شهادت می دهم بر وحدانیت ذات پاکش، شهادتی رسا و با اعتقادی کامل و درود و سلام حق بر محمد (ص)،

درودی همواره و فراگیر و باقی، اما بعد، مجلس ما در مورد یکی از سنتهای مقدس الهی تأسیس گردیده. موضوع این مجلس، نکاح است که پروردگار بدان امر فرموده و رضا داده است.

و رسول خدا به فرمان خداوند متعال دخترش فاطمه را بر من تزویج فرموده و مهر او را این زره آهنین من قرار داده است من نیز بدان رضا دادم، شما حاضران، این موضوع را از او بپرسید و شهادت دهید که دخترش فاطمه به همسری من درآمده است.

در این موقع حاضران مجلس از رسول خدا (ص) مراتب را پرسیدند رسول خدا (ص) فرمود که آری چنین است آنگاه همگی دست به دعا برداشته و برای عروس و داماد از خداوند متعال برکت و خیر طلب نموده و به آنها تبریک گفتند.

و در پایان مجلس، رسول خدا به زنان خود امر فرمود تا به خوشحالی این جشن شادمانی کنند و بساط سرور بگسترند. ولی برخلاف انتظار، رسول خدا (ص) چون به نزد دخترش فاطمه رسید او را گریان یافت فرمود: ما یبکیک فوالله لو کان فی اهل بیتی خیر منه زوجتک، و ما انا زوجتک ولکن الله زوجک و اصدق عنک الخمس مادامت السموات والارض. [258]

دخترم چه چیزی باعث گریه ات شده است؟ به خدا قسم اگر کسی در میان اهل بیت من بهتر از علی بود تو را به او تزویج می کردم، لکن تزویج تو به علی تزویج الهی است و به فرمان خدا این ازدواج صورت گرفته و مهر تو را یک پنجم دنیا قرار داده است.

خطبه جبرئیل در جمع ملائکه در عقد حضرت زهرا

وحی فرستاد خدا بسوی جبرئیل امین که بر منبر کرامت

بالا رو پس جبرئیل بر آن بالا رفت و راست ایستاد و توقف کرد و خطبه خواند و گفت ستایش مخصوص خدائی است که روحها را آفرید و شکافت عمود صبح را و صورت بندی نمود پنج صورتی را از نور (یعنی خمسه طیبه را) و زنده کننده است مرده ها را و گردآورنده است پراکنده ها را و بیرون آورنده است روئیدنیها را و نازل کننده است برکتها را (تا اینکه گفت) آفریننده است مردمان را و ایجادکننده است ابرها را اشتباه نمی شود بر او صداها و پنهان نمی شود بر او لهجه ها او را خواب و فراموشی نمی گیرد (تا اینکه گفت) و گواهی می دهیم که نیست خدائی مگر خدای یکتائی که برای او شریک و انبازی نیست و گواهی می دهیم که محمد بنده او و فرستاده او است و گواهی می دهیم که علی بن ابیطالب جانشین پیغمبر او است

و گواهی بدهید و شاهد باشید ای گروه فرشتگان نزدیک شدگان و فرشتگان رکوع کنندگان و فرشتگان تسبیح کنندگان و همه اهل آسمانها و زمینها که من تزویج کردم سیده زنهای جهانیان را دختر محمد امین فاطمه زهراء را با علی بن ابیطالب آقای اوصیاء بر اینکه برای او باشد به امر پروردگار جهانیان پنج یک همه دنیا زمین آن و آسمان آن و بیابان آن و دریای آن و کوههای آن و هموارهای آن

و وحی فرستاد خدا بسوی ایشان که من تزویج کردم ولی خود و وصی پیغمبر خود علی بن ابیطالب را با سیده زنهای جهانیان فاطمه زهراء سلام اللَّه علیها

هدیه خداوند پس از ازدواج امیرالمؤمنین با حضرت زهرا

شنیدم از رسولخدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم در جنگ تبوک که با او می رفتیم که می فرمود

خدای تعالی مرا امر کرد که فاطمه را با علی تزویج کنم و چون تزویج کردم جبرئیل بمن گفت که خدای تعالی بهشتی بنا کرد از لؤلؤ که بین هر ستونی تا ستون دیگر از یاقوت است که با طلا محکم بسته شده و سقفهای آن را از زبرجد سبز قرار داده و طاقهای آن را از لؤلؤ برق دهنده با یاقوت قرار داده و غرفه هائی در آن قرار داد که یک خشت آن از طلا و یک خشت آن از نقره و یک خشت آن از در و یک خشت آن از یاقوت و یک خشت آن از زبرجد است و در آن چشمه هائی جوشنده ای قرار داده که نهرهائی اطراف آنها را فروگرفته و بالای آن نهرها قبه هائی از در قرار داده که شعبه شعبه می شود به زنجیرهای طلا و دور آن قبه ها را انواع درختها احاطه کرده و در هر قصری قبه ای بنا نموده و در هر قبه تختی قرار داده از یکدانه در سفید و آن را بسندس و استبرق پوشانیده و فرش زمین آن به زعفران پیراسته که در میان آن مشک و عنبر آمیخته و در هر قبه ای حوریه ایست و برای هر قبه ای صد در قرار داده که هر دری دو چشمه جاری و دو درخت است و هر قبه ای مفروش و در اطراف آن آیهالکرسی نوشته شده

گفتم ای جبرئیل این بهشت را خدا برای چه کسی آفریده گفت خدا آن را برای فاطمه و علی آفریده و این غیر از بهشتهای ایشان است تحفه ایست که خدا به ایشان تحفه داده چشمت روشن باد ای رسول خدا و رحمت همیشگی

خدا بر تو باد

اعلان عمومی ازدواج امیرالمؤمنین و حضرت زهرا

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: عقد باید در مسجد و در حضور مردم خوانده شود و مهاجر و انصار را به مسجد فراخوانده و به منبر تشریف برد و قضیه ازدواج را به عرش کشاند و از فضایل علی علیه السلام و ازدواج الهی او سخن به میان آورد. تمامی اینها از لطایف و ظرایف عرشیه برخوردار بود که رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم به آنها عنایت داشت. البته ظاهر قضیه این بود که مردم مدینه و مهاجرین علاقمند بودند اولین مراسم عقد و عروسی از ناحیه رسالت آن هم دخت دردانه رسول اللّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم را ببینند و شرکت کنند، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم هم به این توقع و تمایل اجتماعی پاسخ مثبت دادند و دعوت کردند و پذیرایی هم نمودند، اما در پس این ماجرا چیزهای دیگری بود که آنها را ظاهراً و در وضعیت فعلی، توده ی مردم متوجه نمی شدند.

اولاً رسول اللّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم با برگزاری مراسم باشکوه عروسی دخت خود،- دختر را که در جاهلیت و فرهنگ منحط جزیرهالعرب بی ارزش بود- عزت و آبرو بخشید و او را در زندگی در ردیف افراد عزیز خانواده قرار داد. ثانیاً به همه آنهایی که درباره ی حضرت فاطمه و حضرت علی علیه السلام سطحی فکر می کردند و آنان را در ردیف افراد عادی و معمولی تلقی می کردند تفهیم کرد که چنانکه قبلا متذکر شدم امر ازدواج فاطمه علیهاالسلام به خدا مربوط می باشد و می بایستی این مطلب را به همه مردم اعلان

کند تا موضع این دو زوج ویژه مخصوصاً برای آینده نیز در میان مردم معلوم باشد. ثالثاً شخصیت و عزت و حرمت علی علیه السلام را در نزد خداوند به مردم اعلام نماید تا مردم بدانند که او با دیگران فرق دارد. بنابراین داستان مراسم عقد ازدواج علی و فاطمه علیهم السلام در مسجد، آن هم در میان انبوه جمعیت مهاجر و انصار حاوی دو نکته بود. یک طرف قضیه مردمی و اجتماعی بود، طرف دیگر. قضیه سیاسی و آموزنده.

عروسی

جهیزیه و لوازم خانه حضرت زهرا

پیامبر گرامی رو به امیر مؤمنان کرد و فرمود: آیا چیزی از امکانات مالی و اقتصادی برای ازدواج در اختیار دارد؟

آن حضرت پاسخ داد: پدر و مادرم فدایت باد! به خدای سوگند شرایط اقتصادی من بر شما پوشیده نیست. همه ی ثروت من در حال حاضر یک شمشیر ستم سوز است و یک زره برای جهاد و یک شتر آبکش برای کسب و کار.

آری! این دارایی علی علیه السلام است و این تمامی امکانات مالی و اقتصادی اوست که می خواهد با دخت یگانه ی پیامبر پیمان زندگی ببندد.

پیامبر گرامی در برابر صداقت و جوانمردی وصف ناپذیر امیر مؤمنان در اوج کرامت و بزرگواری فرمود: علی جان! اما در مورد شمشیرت نظرم این است که شما به او نیازمندی تا بوسیله ی آن در راه خدا و دفاع از حقوق و امنیت انسانها به جهاد برخیزی و دشمنان تجاوز کار خدا را سر جایشان بنشانی. در مورد شترت نیز نظرم این است که آن هم وسیله ی کار و درآمد توست. بوسیله ی آن، هم نخلستانت را آب می دهی و برای خانواده ات هزینه ی زندگی فراهم می آوری و هم زاد و توشه ی

سفرت را جابجا می نمایی. پس از تعیین زره ی حضرت علی علیه السلام به عنوان مهریه حضرت زهرا (س) حضرت رسول اکرم فرمودند:

اما من دخت فرزانه ام را به ازدواج تو در خواهم آورد و در برابر این پیمان برای زندگی مشترک و به نشان صفا و صداقت، اینک زره ات را بفروش و پول آن را بیاور تا ترتیب این کار را بدهم.

امیر مؤمنان به دستور پیامبر به بازار شتافت و زره مورد اشاره را به حدود پانصد درهم فروخت و پول آن را به پیشوای بزرگ توحید و آزادگی تقدیم داشت.

بعد از آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام سپر جنگ خود را به پانصد درهم فروختند و مهریه حضرت زهرا قرار دادند مبلغ آنرا به رسول اکرم دادند:

امام صادق علیه السلام در ضمن روایتی می فرماید: رسول خدا درهم ها را در دامنش ریخت و مشتی از آن را که شصت و سه یا شصت و شش درهم می شد به ام ایمن داد تا لوازم خانه خریداری کند، مشتی دیگر را به اسماء بنت عمیس داد تا عطر و گلاب بخرد، و مشتی را به ام سلمه داد تا غذا تهیه کند و عمار و ابوبکر و بلال را برای خرید چیزهائی فرستاد که برای خود حضرت زهرا لازم بود، که از جمله وسائلی که برای برای حضرت خریداری شد اقلام ذیل بود:

1- یک پیراهن به هفت درهم. 2- یک روسری به چهار درهم، 3- قطیفه سیاه خیبری، 4- تختخواب با روتختی 5- دو دست رختخواب از پارچه مصری که محتوای یکی از آن دو لیف خرما و دیگری پشم گوسفند بود، 6- چهار پشتی از پشم طائف با محتوائی

از گیاهی به نام اذخر، 7- پرده ای از پشم 8- حصیری هجری [259] 9- آسیای دستی، 10- دلوی چرمی، 11- ظرفی مسی برای درست کردن حناء، 12- کاسه ای برای شیر، 13- ظرفی برای آب، 14- آفتابه ای قیراندود، 15- سبوئی سبز رنگ، 16- دو کوزه سفالی 17- فرشی از پوست، 18- عبائی قطوانی [260] 19- مشک آب.

اثاث و لوازم خانه امیرالمؤمنین در شب عروسی

1- علی علیه السلام می فرماید: دختر رسول خدا به من هدیه شد و در آن شب که به خانه من آمد، بسترمان جز یک پوست گوسفند چیزی نبود. [261]

2- در جای دیگر از آن حضرت نقل شده که فرمود: من با فاطمه در حالی ازدواج کردم که جز یک پوست گوسفند چیزی نداشتم که شب بر روی آن می خوابیدیم و روز علوفه شترمان را بر روی آن می ریختیم و خدمتگزاری در خانه نداشتیم. [262]

3- در روایتی دیگر آمده: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم به خانه ما آمد در حالی که ما بر روی خود قطیفه ای انداخته بودیم که اگر از طول آن به روی خود می کشیدیم پهلوهایمان خالی و اگر از عرض می انداختیم سر و پاهایمان بی روپوش می ماند. [263]

4- از ابویزید مدینی روایت شده که هنگامی که فاطمه علیهاالسلام به خانه حضرت علی علیه السلام رفت در خانه آن حضرت چیزی جز ریگ پهن شده، کوزه ای سفالین، بالش و تکیه گاهی و ظرفی برای آب، چیزی دیگر نیافت. [264]

5- از انس نقل شده که گوید: فاطمه علیهاالسلام نزد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم آمده و گفت: ای رسول خدا، من و پسر عمویم جز یک

پوست گوسفند چیز دیگری نداریم که هم روی آن می خوابیم و هم شترمان را بر روی آن علوفه می دهیم، حضرت فرمود: دخترم صبر کن، همانا موسی بن عمران ده سال با همسرش زندگی کرد و جز یک عبای قطوانی- یعنی عبائی سفید که نخ های بسیاری در حاشیه اش آویزان بود- نداشتند. [265]

مقدمات عروسی

از ماجرای عقد و نامزدی فاطمه مدتی- شاید چند ماه- گذشت و علی (ع) شرم داشت درباره ی عروسی فاطمه سخنی به میان آورد، تا سرانجام زنانی که در خانه ی رسول خدا (ص) بودند یا به مناسبتهایی رفت و آمد می کردند به فکر افتادند در این باره سخنی بگویند و با کسب اجازه از علی (ع) به نزد رسول خدا (ص) آمده و بحث عروسی فاطمه را به میان کشیدند.

از آن جمله نام ام ایمن [266] و ام سلمه در روایات ذکر شده که این مطلب را نزد رسول خدا (ص) عنوان کردند و سخن را از اینجا آغاز کرده که گفتند:

ای رسول خدا به راستی اگر خدیجه زنده بود با انجام مراسم عروسی فاطمه دیدگانش روشن می شد!

با شنیدن نام خدیجه سرشک از دیدگان پیغمبر جاری شد و به یاد آن بانوی فداکار و مهربان افتاده فرمود: خدیجه! و کجا همانند خدیجه زنی یافت می شود؟ در آن هنگام که مردم مرا تکذیب کردند او مرا تصدیق نمود، و در راه پیشرفت و ترویج دین خدا مرا یاری کرد و دارایی خود را در اختیار من قرار داد، و بانویی که خدای عزوجل مرا مأمور کرد تا او را مژده دهم که خانه ای از زمرد در بهشت بدو عطا خواهد کرد...

ام سلمه که این

سخنان را شنید و دگرگونی حال پیغمبر را دید عرضه داشت: پدر و مادر ما به قربانت! شما هر اندازه درباره ی خدیجه بفرمایید درست و صحیح است، جز آنکه از دنیا رفت و به سوی پروردگار خویش بازگشت و خدای تعالی ما را با او در بهترین جایگاه بهشت جای دهد.

اما موضوعی که ما به خاطر آن خدمت شما آمده ایم آن است که برادر و پسر عموی شما علی بن ابیطالب مایل است تا شما درباره اش محبتی نموده اجازه دهید همسرش فاطمه را به خانه ی خود ببرد و بدین ترتیب سر و سامانی به زندگی او بدهید!

پیغمبر پرسید: چرا خود علی در این باره به من مراجعه نکرده؟

عرض شد: حیا و شرم مانع او از این کار گردیده است.

ام ایمن از طرف رسول خدا (ص) مأمور شد، تا علی (ع) را خبر کرده به نزد آن حضرت ببرد، و چون بیامد پیش روی پیغمبر نشست و از شرم سر خود را به زیر افکند، رسول خدا (ص) بدو فرمود:

آیا مایل هستی همسرت را به خانه ببری؟

علی (ع) همچنان که سرش به زیر بود پاسخ داد:

آری پدر و مادرم به فدایت!

پیغمبر (ص) نیز با خوشحالی موافقت خود را برای انجام این کار اعلام کرده و به دنبال آن فرمود:

همین امشب یا فردا شب ترتیب این کار را خواهم داد.

علی (ع) برخاست و رسول خدا (ص) نیز به زنانی که در آنجا بودند (و شاید انتظار موافقت پیغمبر اسلام را می کشیدند تا هر کدام به نحوی در این جشن فرخنده کاری کرده و خدمتی انجام دهد) دستور داد

مقدمات عروسی را فراهم نموده و فاطمه را زینت کنند و خوشبویش سازند و اتاقی را برای زفاف و عروسی او فرش کنند.

ولیمه ی عروسی

یکی از سنتهای اسلامی «ولیمه» دادن در مراسم عروسی است، یعنی مستحب است در این مراسم غذایی تهیه شود و جمعی را اطعام کنند که البته در کیفیت و مقدار تابع شئون و مقدورات افراد است که به هر نحوی ممکن است این سنت اسلامی را انجام دهند، و رسول خدا (ص) نیز که خود این سنت را تشریع فرموده بود در مراسم عروسی فاطمه دختر عزیزش این کار را انجام داد، و در اینکه آیا خود پیغمبر ترتیب این «ولیمه» را داد یا به علی (ع) دستور تهیه ی آن را داد و یا هر دو در تهیه ی آن شرکت داشتند، اختلاف است.

مطابق نقل امالی شیخ صدوق (ره) رسول خدا (ص) به علی فرمود: تهیه گوشت و نان با ما، و خرما و روغن با تو باشد [267] و بر طبق نقل مرحوم راوندی در خرایج، پیغمبر اسلام مقداری غذا و حلوا درست کرد و به علی فرمود: مردم را دعوت کن [268]

و در روایتی که مرحوم اربلی در کشف الغمه روایت کرده چنین است که علی (ع) گوید: رسول خدا از همان پول زره خودم که قبلاً فروخته بودم مقداری را به ام سلمه سپرده بود و هنگام عروسی ده درهم از آن پول را از ام سلمه گرفت و به من داد و فرمود: با این پول مقداری روغن و قدری خرما و کشک خریداری کن و من چنان کردم و خود آن حضرت آستین را بالا زد و

سفره ای چرمی طلبید و آن خرما و روغن و کشک را مخلوط کرده و غذایی تهیه نمود و از مردم با همان غذا پذیرایی شد. [269]

و در نقل دیگری از آن حضرت حدیث کرده که به علی فرمود:

«یا علی لابد للعرس من ولیمه»

«علی جان! در عروسی باید ولیمه داد.»

و به دنبال آن روایت کرده که سعد گفت: من گوسفندی برای این ولیمه می دهم و گروه دیگری از انصار نیز هر کدام در حدود توانایی خود چیزی تهیه کردند و مراسم ولیمه انجام گردید، که این روایت را بیشتر اهل سنت نیز مانند طبری و ابن حجر و سیوطی و دیگران نقل کرده اند. [270]

به هر صورت ولیمه تهیه شد و پیغمبر خدا به علی فرمود: اکنون برخیز و هر که را می خواهی برای صرف غذا دعوت کن، علی (ع) گوید: من به مسجد آمدم و دیدم گروه بسیاری از اصحاب در مسجد حضور دارند خواستم برخی را دعوت کنم و برخی را نکنم حیا مانع من شد و از این رو بر بلندی بالا رفتم و با این جمله که با صدای بلند گفتم:

«اجیبوا الی ولیمه فاطمه»!

(شما را به صرف ولیمه ی (عروسی) فاطمه دعوت می کنم!)

همه را دعوت نمودم، و مردم دسته دسته به راه افتادند ولی من از زیادی مردم و کمی غذا به خجلت فرورفتم و رسول خدا این مطلب را دانست و مرا دلداری داده فرمود: علی جان (غصه مخور) من به درگاه خدای تعالی دعا می کنم تا در غذا برکت دهد.

و همین طور هم شد که همگی آن جمعیت بسیار از غذای اندک

خوردند و سیر شدند و همه را کفایت کرد.

و در نقل دیگری است که پیغمبر فرمود: بگو مردم ده نفر ده نفر بیایند و غذا بخورند و هر دسته ی ده نفری که می آمدند رسول خدا (ص) خود برای آنها غذا می کشید و بدانها می داد و می خوردند و چون سیر می شدند از اتاق خارج شده و ده نفر دیگر می آمدند و بدین ترتیب همگی را غذا داد. چون مدعوین غذا خوردند رسول خدا ظرفی هم برای زنان فرستاد و ظرفی هم جداگانه برای داماد و عروس کشید و فرمود:

«هذا لفاطمه و بعلها»

(این هم مال فاطمه و شوهرش!)

و بر طبق حدیثی که ابن شهرآشوب روایت کرده دو روز این کار تکرار شد و روز سوم نیز ابوایوب انصاری ولیمه داد و مردم مهمان او بودند.

بردن عروس با شادی و سرور به خانه ی داماد

ابن شهرآشوب از ابن بابویه چنین روایت کرده است:

رسول خدا (ص) دختران عبدالمطلب و زنان مهاجر و انصار را فرمود تا همراه فاطمه به خانه علی (ع) روند. و در راه شادمانی نمایند و اشعاری که نمایانگر این شادمانی است بخوانند لیکن سخنانی نباشد که خدا را خوش نیاید. آنان عروس را بر استری که شهباء نام داشت (یا بر شتری) نشاندند و به روایتی نام آن استری که عروس را بر آن سوار کردند دُلدُل بود.

سمان فارسی زمام دار استر بود حمزه و عقیل و جعفر و دیگر بنی هاشم در پس آن می رفتند زنان پیغمبر (ص) پیشاپیش عروس بودند و چنین می خواندند.

ام سلمه می خواند:

سرن بعون الله یا جاراتی

واشکرنه فی کل حالات

واذکرن ما انعم رب العلی

من کشف مکروه و

آفات

فقد هدانا بعد کفر وقد

انعشنا رب السماوات

و سرن مع خیر نساء الوری

تفدی بعمات و خالات

یا بنت من فضله ذوالعلی

بالوحی منه والرسالات. [271] .

ترجمه: بروید ای هووهای من بیاری خدا و سپاس گویید خداوند تعالی را در تمام حالات و بیاد آرید که خداوند بزرگ بر ما منت نهاد بلاها و آفات را برطرف کرد. نامسلمان بودیم ما را هدایت فرمود و ضعیف بودیم ما را توانایی و نیرو بخشید و بروید همراه بهترین زنان که فدای او باد همه خویشان، عمه ها و خاله ها ای دختر آن پیغمبری که خداوند متعالی برتری داد او را بر دیگران به پیغمبری و وحی از آسمان. حفصه دختر عمر چنین می خواند:

فاطمه خیرالنساء البشر

و من لا وجه کوجه القمر

فضلک الله علی کل الوری

بفضل من خص بای الزمر

زوجک الله فتی فاضلاً

اعنی علیاً خیر من فی الحضر

فسرن جاراتی بها انها

کریمه بنت عظیم الخطر [272] .

ترجمه: بهترین زنان از جنس بشر است و کیست مثل فاطمه که چهره اش مانند ماه باشد خدایت برتری داد بر جهانیان به فضیلت پدری که مخصوص او گردانید آیات قرآن را تو را به ازدواج جوانمردی فاضل درآورد یعنی علی علیه السلام که بهتر است از همگان پس ببرید ای هووهای من او را که بزرگوار است و دختر بهترین پیامبران و بزرگ بزرگان مورخان از دیگر زنان و همسران پیامبر (ص) مطالبی را نقل کرده اند که برای پرهیز از طولانی شدن، از آوردن همه آنها خودداری

نموده و فقط سرودی را که معاذه مادر سعد بن معاذ می خوانده نقل می کنیم:

آورده اند که معاذه نیز چنین می خواند:

اقول قولاً فیه ما فیه

واذکر الخیر و ابدیه

محمد خیر بنی آدم

ما فیه من کبر ولاتیه

بفضله عرفنا رشدنا

فالله بالخیر مجازیه

و نحن مع بنت نبی الهدی

ذی شرف قد مکنت فیه

فی ذروه شامخه اصلها

فما اری شیئاً یدانیه. [273]

سخنی جز آنکه باید نمی گویم،

و بجز راه نکو نمی پویم، نیکو می گویم، و نیکویی را فاش می نمایم.

محمد صلی الله علیه و آله بهترین فرزندان آدم است و از لاف و خودپسندی در امان است به برکت وجود آن حضرت ما راه رشد و درستکاری خود را دریافتیم خدا به نیکی پاداش می دهد و ما به همران دختر پیغمبر صاحب شرف، شرافت و بزرگی در وجودش ریشه دارد صاحب بزرگی و جلال است کسی که همتای او را در جهان نمی بینم.

نویسنده کتاب زندگانی فاطمه زهرا [274] که خود از استادان زبده است در پایان این مطالب نوشته: چنانکه نوشته شده این روایت را بدین صورت از مناقب ابن شهرآشوب آوردم و او سند خود را کتاب مولد فاطمه و روایت ابن بابویه که از بزرگان علمای امامیه است معرفی می کند اما پذیرفتن داستان بدین صورت دشوار است نخست چیزی که ما را دچار تردید می سازد این است که می گوید: زنان پیغمبر پیشاپیش استر فاطمه راه می رفتند. این مؤلف خود عروسی زهرا (ع) را در ذوالحجه بسال دوم هجری نوشته است در حالی که ام سلمه سال چهارم هجری و حفصه پس

از جنگ بدر به همسری پیغمبر (ص) درآمده اند و در سال عروسی زهرا (س) تنها سوده و عایشه در خانه پیغمبر (ص) بسر می بردند... و در پایان حضور جعفر طیار برادر حضرت علی علیه السلام را مطرح کرده و می گوید: جعفر در این تاریخ در حبشه بوده است. و از کتاب سیره ابن هشام نقل می کند که جعفر در سال هفتم هجری پس از فتح خیبر به همراه همسرش اسماء بنت عمیس از حبشه به مدینه بازگشت و می نویسد که پیغمبر (ص) هنگام بازگشت جعفر از حبشه فرمود: به کدام یک از این دو شادمان باشم (فتح خیبر یا بازگشت جعفر) [275]

و در بحار نیز چنین می خوانیم:

اسماء بنت عمیس (که پس از این داستانش ذکر خواهد شد که در شب زفاف حضرت زهرا علیهاالسلام متکفل رفع نیازمندیهای عروس بوده) در زمان عروسی حضرت زهرا علیهاسلام به همراه شوهرش در حبشه بسر می برد و در سال هفتم هجری از حبشه به مدینه برگشته اند.

این بانو ابتدا همسر جعفر طیار بود و پس از شهادت همسرش به همسری ابوبکر درآمد و فرزندی بنام محمد بن ابی بکر از او به دنیا آمد (این پسر، همان است که از یاران حضرت علی علیه السلام شد و آن حضرت می فرمود نگویید محمد بن ابی بکر، بلکه بگوئید محمد بن علی به خاطر فضایلی که در این جوان وجود داشت) بعد از فوت ابوبکر، اسماء بنت عمیس به همسری علی علیه السلام درآمد. [276]

و نیز در همان سند آمده که آن بانویی که بنام اسماء در عروسی حضرت زهرا علیهاالسلام بوده اسماء دختر یزید بن سکن انصاری است، که به غلط

اسماء بنت عمیس نقل شده است و دیگر این که کنیه این خانم ام سلمه است که به او خطیبهالنساء می گفتند یعنی در مدینه این خانم را معمولاً به خواستگاری دخترها می فرستادند. پس نه اسماء، اسماء بنت عمیس است و نه ام سلمه، ام سلمه همسر رسول خدا (ص).

و بعضی نیز نقل کرده اند: اسماء بنت عمیس در عروسی نبوده بلکه (سلمی بنت عمیس همسر حمزه بوده است [277] ).

حجله ی حضرت زهرا

زنان پیغمبر فاطمه را زینت کردند، عطر و بوی خوش بر او پاشیدند. پیغمبر علی علیه السلام را احضار کرد و در جانب راست خودش نشانید. فاطمه (علیهاالسلام) را نیز در طرف چپ نشانید. سپس عروس و داماد را به سینه ی خودش چسباند. پیشانی هر دو را بوسه داد. دست نوعروس را گرفت و در دست داماد گذاشت. به علی (علیه السلام) فرمود: فاطمه همسر خوبی است. و به فاطمه (علیهاالسلام) فرمود: علی شوهر خوبی است.

سپس به زنان فرمود: عروس و داماد را با شور و شادی به حجله ببرید ولی چیزی نگویید که خدا ناراضی گردد.

زنان پیغمبر با شور و شادی، اللَّه اکبرگویان، فاطمه و علی را تا حجله ی عروسی مشایعت نمودند. رسول خدا نیز از عقب رسید و وارد حجله شده دستور داد ظرف آبی حاضر کردند، قدری از آبها را بر بدن فاطمه پاشید و دستور داد با بقیه ی آن وضو بگیرد و دهانش را بشوید. بعدا ظرف آب دیگری طلبید، قدری از آنرا بر تن مبارک علی علیه السلام پاشید و دستور داد با بقیه ی آن دهانش را بشوید و وضو بگیرد. سپس روی عروس و داماد را بوسید. دست به جانب آسمان برداشت و

گفت: خدایا این عروسی را مبارک گردان و نسل پاک و پاکیزه ای از ایشان بوجود آورد.

وقتی خواست از حجله خارج شود فاطمه علیهاالسلام دامنش را گرفت و گریه کرد. فرمود: دختر عزیزم! من ترا به بردبارترین و دانشمندترین مردم تزویج کردم.

سپس برخاست و تا درب حجله آمد. چوب در را با دو دست مبارک گرفت و فرمود: خدا شما و نسلتان را پاک و پاکیزه گرداند. با دوستان شما دوست هستم و با دشمنانتان دشمن. اکنون وداع می کنم و شما را به خدا می سپارم.

زمانی که حضرت رسول اکرم (ص) درب حجله را بست و به زنان فرمود: به منزلهای خودتان بروید، و کسی اینجا نماند.

تمام زنها متفرق شدند.

بجای مادر در شب عروسی حضرت زهرا

زمانی که حضرت رسول اکرم (ص) درب حجله را بست و به زنان فرمود: به منزلهای خودتان بروید، و کسی اینجا نماند.

تمام زنها متفرق شدند.

وقتی پیغمبر خواست خارج شود دید یکی از زنها باقی مانده است. پرسید کیستی مگر نگفتم باید همه خارج شوید؟.

عرض کرد: من اسماء هستم. شما فرمودید خارج شوید، اما من در این جهت معذورم. زیرا هنگام رحلت خدیجه در خدمتش بودم، دیدم گریه می کند. عرض کردم: آیا شما هم گریه می کنید؟ با اینکه بهترین زنان جهان و همسر رسول خدا هستی و بتو وعده ی بهشت داده است. فرمود: گریه ی من از این جهت است که می دانم هر دختری شب زفاف محتاج به زنی است که محرم اسرارش باشد و حوائجش را برطرف سازد. من از دنیا می روم ولی می ترسم فاطمه ام در شب زفاف محرم راز و کمک حالی نداشته باشد. در آنوقت من به خدیجه

گفتم. اگر تا شب زفاف فاطمه (علیهاالسلام) زنده ماندم قول می دهم که نزدش بمانم و برایش مادری کنم. وقتی پیغمبر نام خدیجه را شنید بی اختیار اشکش جاری شد و فرمود: ترا به خدا برای همین جهت مانده ای! عرض کرد: آری. پیغمبر فرمود: پس به وعده ات عمل کن. [278]

احسان و انفاق حضرت زهرا در شب عروسی

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم در عروسی زهرا علیهاالسلام یک دست پیراهن نو به زهرا داده بود تا در شب عروسی بپوشد، هنگامی که فاطمه به خانه ی زفاف رفت، بر سجاده ی عبادت خود نشسته بود و با خدا مناجات می کرد، ناگاه مستمندی به در خانه ی فاطمه آمد و با صدای بلند گفت: «از در خانه ی نبوت یک پیراهن کهنه می خواهم».

فاطمه علیهاالسلام در آن وقت دو پیراهن داشت، یکی کهنه و دیگری نو، خواست پیراهن کهنه را طبق تقاضای فقیر، به او بدهد، ناگاه به یاد این آیه (92 آل عمران) افتاد که می فرماید: «هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی رسید مگر آنچه را دوست دارید انفاق کنید».

حضرت زهرا علیهاالسلام که می دانست پیراهن نو را بیشتر دوست دارد، به این آیه عمل کرد و پیراهن نو را به فقیر داد.

فردای آن شب هنگامی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم پیراهن کهنه را در تن او دید. پرسید: «چرا پیراهن نو را نپوشیده ای؟ حضرت زهرا علیهاالسلام عرض کرد: آن را به فقیر دادم.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: «اگر پیراهن نو را برای شوهرت می پوشیدی بهتر و مناسبتر بود».

فاطمه علیهاالسلام عرض کرد: این روش را از شما آموخته ام، در آن هنگام که مادرم خدیجه همسر شما

گردید، همه ی اموال خود را در راه شما به تهی دستان بخشید، کار به جایی رسید که فقیری به در خانه ی شما آمد و تقاضای لباس کرد، در خانه لباسی وجود نداشت، شما پیراهن خود را از تن بیرون آورده و به او دادی، از این رو این آیه (29/ اسراء) نازل شد: «و بیش از حد دستت را مگشا تا مورد سرزنش قرار گیری و از کرا فرومانی».

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم تحت تأثیر محبتها و خلوص دخترش زهرا علیهاالسلام قرار گرفت قطره های اشک از چشمانش سرازیر شد، فاطمه علیهاالسلام را به نشانه ی محبت به سینه اش چسبانید. [279]

شروع زندگی در خانه ی اجاره ای

کلبه باصفا و محقر حضرت زهرا سلام اللَّه علیها خانه ای گلی بود که دلهائی مصفا به نور خدا در آن یک زندگی مشترک را آغاز کردند. خانه ای رد ظاهر ساده و حتی اجاره ای، ولکن اعضای آن آرمانی متعهد بر اصول اخلاقی، در محیطی پر تفاهم و عاطفی و خلاصه مالامال از معنویت و یاد خدا، خانه ای که از عرش خدا مورد نظر و حمایت بود و دریچه ای از زمین به آسمان و از آسمان بر آن خانه دائما گشوده شده بود و این نبود مگر به خاطر وجود انوار مقدسه ای که در علم و عمل عالی ترین مراتب کمال را با مجاهده نفسانی و انتخاب بهترین عقیده و آرمان طی می نمودند، خانه ی حضرت فاطمه سلام اللَّه علیه خانه ای بود گلی اما شعاع نور آن عالمتاب شد و همه هستی را پرتوافکنی کرد.

حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه زهرا سلام اللَّه علیه دارای خانه ی مسکونی نبودند، از این رو حضرت علی علیه السلام ابتدا محل سکونت همسرش را در

اطاقی که یکی از انصار در اختیارش نهاده بود و خود نیز پس از هجرت در آن ساکن بود قرار داد. پس از مدتی دو زوج جوان به خانه ی حارثه بن نعمان که در محله ی بنی نجار قرار داشت و به خانه ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم نزدیک بود منتقل شدند تا اینکه حجره ای در کنار حجره ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله برای آنان ساخته شد و تا پایان زندگی خانوادگی شان در آنجا ساکن بودند.

وضعیت ساختمانی این خانه که در اختیار حضرت علی علیه السلام و حضرت زهرا سلام اللَّه علیه قرار گرفت خانه ی مسکونی مجللی نبود، بلکه اطاقی گلین بود که سقف آن را با چوب خرما و حصیر پوشانده و آن را گل اندود کرده بودند. فاصله ی سقف آن از کف به اندازه ای بود که دست به راحتی به سقف می رسید. آری این بود کلبه ی حضرت زهرا سلام اللَّه علیه که از صفایش تور خدا جلوه گر بود.

خداوند در قرآن پیرامون معنویت و فضیلت ایشان فرموده:

یعنی در خانه هایی (چون خانه ی انبیاء) خدا رخصت داده که آنجا رفعت یابد و در آن ذکر نام خدا شود و صبح و شام تسبیح و تقدیس ذات پاک او کنند. وقتی این آیه نازل شد، ابوبکر از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پرسید: آیا خانه ی حضرت فاطمه و حضرت علی علیهم السلام از این خانه هاست؟ پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: بله، خانه ی آنان از بافضیلت ترین این خانه هاست.

دیدار پیامبر اکرم از حضرت زهرا و امیرالمؤمنین در بعد از عروسی

صاحب کشف الغمه به سند خود از امیرالمؤمنین (ع) روایت می کند که رسول خدا (ص) از روز عروسی تا روز چهارم به دیدن فاطمه (ع) نیامد و چون روز

چهارم شد به خانه ی وی آمد- و پس از محبت و ملاطفت بسیاری که نسبت به آن دو انجام داد، به علی (ع) دستور داد از اتاق بیرون رود و با فاطمه خلوت کرد و از او پرسید: دخترم حالت چطور است و شوهرت را چگونه یافتی؟

فاطمه پاسخ داد: پدر جان بهترین شوهر است جز آنکه زنان قریش که به دیدن من می آیند به من طعن زده و می گویند: رسول خدا تو را به مرد فقیری که دستش از مال دنیا تهی است شوهر داده است؟

پیغمبر (ص) فاطمه را دلداری داد و فرمود: دخترم نه پدر تو فقیر است و نه شوهرت.

دخترم! خزینه های زمین را از طلا و نقره به من عرضه کردند ولی من نعمتهای آخرت را که در پیشگاه پروردگار است بر مال دنیا ترجیح دادم.

دخترم! به خدا سوگند من کمال خیرخواهی را درباره ی تو انجام داده ام، زیرا شوهری برای تو انتخاب کردم که از دیگران زودتر اسلام آورده و علم و دانشش از همگان بیشتر و حلم و بردباریش از دیگران زیادتر است.

دخترکم خدای عزوجل از میان تمام مردان دو مرد را برگزید که یکی پدر تو و دیگری همسر توست، دخترم! شوهر تو خوب شوهری است، نافرمانیش نکنی.

سپس صدای علی زده و چون وارد اتاق شد سفارش فاطمه را بدو کرد، و فرمود: نسبت به همسرت مهربان باش و با او مدارا کن و براستی فاطمه پاره ی تن من است، و هر چه او را متألم و ناراحت سازد مرا ناراحت و متألم ساخته است و هر چه او را خوشحال و مسرور سازد مرا

خوشحال کرده، من اکنون شما را به خدا می سپارم و با شما خداحافظی می کنم.

علی (ع) دنبال حدیث فرمود: به خدا سوگند از آن روز به بعد تا فاطمه زنده بود کاری نکردم که او را به خشم درآورد و بر هیچ کاری او را مجبور ننمودم، و او نیز هیچ گاه مرا به خشم نیاورد و در هیچ کاری نافرمانی مرا نکرد، و به راستی هر وقت بدو نظر می کردم غم و اندوههایم برطرف می شد.

اتهام خواستگاری امیرالمؤمنین از دختر ابوجهل

در تاریخ بشر، صفا و صمیمیت هیچ خانواده و زن و شوهری به صفا و صمیمیت علی و فاطمه علیهماالسلام نمی رسد، ولی دشمنان بی رحم و مبغضین اهل بیت، آن چنان نامرد و کینه توز هستند، که از هیچ تهمت و افترا درباره ی آنان فروگذاری نکرده و نمی کنند. بر همین اساس برای خدشه دار ساختن عظمت مولای متقیان علی علیه السلام شاخدارترین دروغ و تهمت را با رنگ و روغن ماهرانه و خائنانه فراهم ساختند و چنین نوشته اند که آن حضرت با داشتن حضرت فاطمه علیهاالسلام به سراغ زن دیگری (آن هم دختر ابوجهل) رفته، و از او خواستگاری نموده و بدین سان فاطمه ی زهرا و پدرش رسول خدا را ناراحت کرده است.

جای تعجب بیشتر این است که تاریخ ضعیف و مجعول به صورت حدیث نبوی در برخی کتابهای معتبر اهل سنت همچون صحیح بخاری و صحیح مسلم [280] و غیر آنها خودنمایی می کند، و آقایان عزیز بدون تحقیق و تعمق در ریشه یابی این مجعولات و بررسی اسناد آن، چنین تهمت بزرگی را به مقام والای صاحب ولایت خلیفه ی بلافاصل پیامبر صلی اللَّه علیه و آله می چسبانند.

تحقیق مسأله

اگر چه تجدید فراش و

انتخاب بیش از یک همسر با شرائط خاصی در شرع مقدس اسلام جائز است و خداوند متعال در قرآن مجید سوره ی نساء آیه ی سوم، به آن تصریح می کند، ولی ازدواج مجدد امیرالمؤمنین علیه السلام با وجود زهرا علیهاالسلام اساساً جایز نبود و مولای متقیان شرعاً نمی توانست به چنین امری اقدام کند؛ چنانچه در حدیثی حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

حرم اللَّه علی علی النساء مادامت فاطمه علیهاالسلام حیه، لانها طاهره لاتحیض.

خداوند متعال زنان را برای حضرت علی علیه السلام مادامی که حضرت زهرا علیهاالسلام در قید حیات بوده است حرام کرده بود، زیرا آن حضرت هرگز عادت ماهانه نداشته است. [281]

در این زمینه روایات دیگری نیز آمده [282] و چنین استفاده می شود، که حضرت زهرا در مسائل زوجیت، مشکلی نداشت و امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز علاوه بر اینکه عاملی برای تجدید فراش نمی دید، موقعیت فاطمه علیهاالسلام را در پیشگاه خدا و رسول او می دانست و از حکم خدا آگاه بود، با این وضع چگونه دست به خواستگاری دختر ابوجهل زده و پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله و فاطمه علیهاالسلام را رنجیده خاطر نموده است؟!

و اما حدیث مجعول از پیامبر الهی، در واقع از طریق دو نفر ذکر شده: یکی ابوعلی الحسین بن علی بن یزید الکرابیسی البغدادی است، که از دشمنان سرسخت اهل بیت به شمار می آید و قهراً حدیث منقول از وی در ذم آنان قبول نیست. دومی «ابوهریره» کذاب است، که نان را به نرخ روز خورده و هزاران حدیث جعل کرده که این حدیث یکی از آنها می باشد و اهل تحقیق و تعمق نمی توانند به سخنان چنین افرادی اعتماد کنند.

ابن ابی الحدید که از عالی ترین دانشمندان و محققین اهل سنت است می نویسد: ابوهریره از جمله دروغگویان تاریخ و ناقلین احادیث جعلی و غیر واقعی بود که از جمله این حدیث مجعول را ساخت.

او (ابوهریره) چون وارد شام شد، به طمع مال و مقام دنیا، حدیثی را به زبان رسول خدا نسبت داد، که نتیجه ی آن، نفرین و جسارتی به علی بن ابیطالب علیه السلام می شد و از این طریق به فرمانداری مدینه منصوب گشت.

این راوی کذاب، چنان دروغی به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نسبت داد، که حتی خلیفه ی دوم را نیز به خشم آورد، و عمر با تازیانه اش او را تعزیر کرد. [283]

خوانندگان عزیز توجه دارند، که برای لکه دار کردن مقام الهی و آسمانی ولایت، دست به چه توطئه ها می زنند؟ و از چه عناصر نامطلوب و مزدور و دنیاپرست استفاده می کنند؟ [284]

فرزندان حضرت زهرا

تولد امام حسن

سالار بانوان دوازدهمین بهار زندگی را پشت سر نهاده بود که نور وجود نخستین فرزند گرانمایه اش، «حسن» علیه السلام را در وجود خویش احساس کرد، چرا که بخشی از نور امام و موهبت امامت از امیر مؤمنان به سازمان وجود او انتقال یافت و چهره ی نورافشان او با تجلی یافتن نور وجود حسن علیه السلام در وجودش بصورت روشنی نورافشان تر و درخشنده تر گردید و نام گرانمایه ی «زهرا» مصداق درخشنده تری پیدا کرد.

طلوع وجود فرزند دلبندش، نزدیک شد و در همان روزها برای پیامبر گرامی، سفری پیش آمد. آن حضرت برای خدانگهدار به خانه ی دخترش فاطمه آمد و ضمن سخنانی، به سفارشهای لازم در مورد مولود مبارکی پرداخت که به زودی جهان را به نور وجودش نورباران خواهد ساخت.

و از جمله توصیه فرمود که: او را پس از ولادت در پوشش زرد رنگ قرار ندهند.

پس از رفتن پیامبر، نخستین فرزند خانه ی نور در روز پانزدهم رمضان به سال سوم هجری دیده به جهان گشود. روز ولادت آن مولود مبارک، روز پرشکوهی بود. «اسماء بنت عمیس» در لحظات طلوع خورشید جهان افروز وجود حضرت مجتبی علیه السلام از افق امامت، در آنجا حضور داشت و به همراه او بانوان دیگری نیز بودند. آنان مولود مبارک را بی آنکه از توصیه ی پیامبر گرامی آگاه باشند، در پارچه ی زیبا و تمیزی که زرد رنگ بود قرار دادند. پیامبر گرامی از سفر بازگشت و به دیدار دخت سرفراز خویش شتافت. آنگاه به بانوان حاضر فرمود: فرزندم را بیاورید. و پرسید که نامش را چه برگزیده اید؟

فاطمه علیهاالسلام پیش از آن به شوی گرانمایه اش پیشنهاد کرده بود که نامی پرشکوه و باعظمت در نظر گیرد اما آن حضرت ضمن احترام به دخت پیامبر فرموده بود که در این مورد بر پیشوای بزرگ توحید پیشی نخواهد گرفت. از این رو هنوز نام و نشان انتخاب نشده بود.

پیام شادباش...

نوزاد نور را به نیای گرانقدرش تقدیم داشتند و آن حضرت پس از آنکه او را در آغوش گرفت، فرمود: مگر فراموش کردید که از شما خواستم او را پس از ولادت در پوشش زرد قرار ندهید؟

آن پوشش را از مولود مبارک برگرفت و پوشش سپیدی بر او افکند و رو به امیر مؤمنان نمود و پرسید: نامش را چه برگزیده اید؟

امیر مؤمنان گفت: ما هرگز در گزینش نام فرزندمان بر شما پیشی نمی گیریم.

پیامبر گرامی نیز فرمود: من هم بر

پروردگار بزرگ خویش پیشی نمی گیرم.

درست در این لحظات بود که آفریدگار هستی به فرشته ی وحی پیام داد که:

«برای بنده ی محبوب و پیامبر برگزیده ام، فرزندی ولادت یافته است. از این رو در بیت رفیع رسالت و امامت فرود آی و ضمن تقدیم سلام و درود و صمیمانه ترین تبریک ها و تهنیت ها، به او بگو که؛ علی برای شما بسان هارون برای موسی است. از این رو نام فرزند هارون را بر فرزند «علی» برگزین.»

فرشته ی وحی به دستور خدا فرود آمد و مراتب تبریک و تهنیت پروردگار هستی را به پیامبر رسانید و گفت: «ای پیامبر خدا! پروردگارت دستور داده است که این مولود مبارک را به نام فرزند «هارون» نامگذاری کنید.»

پیامبر پرسید: نام او چه بود؟

فرشته ی وحی گفت: او «شبیر» نام داشت.

پیامبر فرمود: من به واژه ی عربی سخن می گویم... [285]

فرشته ی وحی گفت: نام او را «حسن» انتخاب بفرمایید.

بدینسان پیامبر مهر، نام آن پاره ی ماه را «حسن» نهاد. در گوش راست او اذان گفت و گوش چپ او را با نام و یاد خدا قرین ساخت و اقامه خواند.

هفتمین روز ولادت نور بود که پامبر گرامی دو رأس قوچ کبودرنگ به عنوان «عقیقه» فرزند گرانقدرش «حسن»، قربانی کرد و یک ران یکی از آنها را همراه یک دینار به بانوی قابله داد.

سر مبارک نوزاد را تراشید و هم وزن آن نقره به عنوان صدقه به فقرا و بینوایان داد. آنگاه سر نورانی نوزاد را به ماده ی خوشبو و عطرآگینی که از زعفران و چیزهایی مشابه ترکیب شده بود معطر ساخت و در آن فرصت، یکی از آداب

و رسوم جاهلیت را به باد انتقاد گرفت و نکوهش کرد و فرمود:

«مردم عصر جاهلیت سر نوزاد را با خون رنگین می نمودند که کار بسیار ناپسندی است.»

و سرانجام نوزاد مبارک را بوسه باران ساخت و او را مورد مهر وصف ناپذیر خویش قرار داد...

تولد امام حسین

پس از گذشت مدتی از ولادت حضرت مجتبی علیه السلام علائم و نشانه ها، نشانگر این بود که دومین فرزند گرانمایه ی «فاطمه» در راه است و آنگاه پس از شش ماه همانگونه که پیامبر پیش از آن مژده ی آمدنش را داده بود، دیده به جهان گشود.

در مورد ولادت حسین علیه السلام از امام صادق آورده اند که: روزی همسایگان بانوی باایمان «ام ایمن» نزد پیامبر آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا! شب گذشته «ام ایمن» تا سپیده دم بیدار بود و می گریست و همه ی ما را نیز ناراحت ساخته است.

پیامبر کسی را به خانه ی او گسیل داشت و او به محضر پیامبر شرفیاب شد. آن حضرت به او فرمود: «ام ایمن»! خدای چشمانت را نگریاند! همسایگانت به من گزارش کرده اند که تو سراسر شب گذشته را ناراحت و گریان بوده ای، چرا؟

پاسخ داد: ای پیامبر خدا! خوابی سخت و سهمگین دیدم و بخاطر آن تا سپیده دم گریه کردم.

پیامبر فرمود: خوابت را برایم بازنمی گویی؟ بگو که خدا و پیامبرش به پیام آن داناترند.

«ام ایمن» گفت: ای پیامبر خدا! بیان آن برایم گران است.

پیامبر فرمود: آنگونه که تو فکر می کنی نیست، رویای خویش را بازگو.

آن بانوی باایمان گفت: «دیشب در عالم رویا دیدم که برخی از اعضاء پیکر مقدس شما در خانه ی من افتاده است...»

پیامبر فرمود: خواب خوشی رفته ای و خواب نیکویی دیده ای. پیام

خواب تو این است که دخت گرانمایه ام «فاطمه»، «حسین» را به دنیا خواهد آورد و تو هستی که او را پرستاری و نگهداری خواهی کرد و «حسین» همان پاره ای از وجود من است که در خانه ی شما قرار می گیرد.

آفرین خدا بر این کودک نورسیده

این جریان گذشت و پس از مدتی حسین علیه السلام از افق سرای امامت و رسالت طلوع کرد. «ام ایمن» او را در آغوش گرفت و نزد نیای گرانقدرش پیامبر آورد. آن حضرت حسین علیه السلام را از او گرفت و فرمود:

«آفرین خدا بر این کودک نورسیده و بر او که او را در آغوش فشرده و بسوی من آورده است.»

آنگاه فرمود: ام ایمن این پیام آن رؤیای توست.

علاوه بر خواب «ام ایمن» همسر «عباس»، عموی پیامبر نیز خوابی نظیر این خواب دیده بود و پیامبر گرامی نیز پیشگویی فرموده بود.

لحظات ولادت حسین علیه السلام گروهی از بانوان مسلمان، از جمله صفیه، دختر عبدالمطلب و عمه ی پیامبر و نیز «اسماء بنت عمیس» و «ام سلمه»... حضور داشتند.

پس از طلوع خورشید جهان افروز وجود حسین علیه السلام پیامبر فرمود: عمه! فرزندم را بیاور!

صفیه عرض کرد: ای پیامبر خدا! تازه به دنیا آمده است و هنوز آماده نشده است...

پیامبر فرمود: خداوند او را پاک و پاکیزه ساخته است، بیاور...

آنگاه فرشته ی وحی فرود آمد و به آن حضرت پیام خدای را تقدیم داشت و خواست که نام پسر دوم «هارون» را- که به زبان عبری «شبیر» و به زبان عرب «حسین» گفته می شد برای نوزاد مبارک برگزیند.

و از پی آن انبوهی از فرشتگان فرود آمدند و طلوع خورشید وجود حسین علیه السلام را به

نیای گرانقدرش تبریک گفتند و در همان ساعت، شهادت پرافتخارش را نیز به پیامبر خدا تسلیت عرض کردند.

پیامبر گرامی فرزند دلبند خویش را گرفت، زبان مبارک را در کام او نهاد و او زبان وحی و رسالت را مکید، به گونه ای گوشت بدنش از آن رویش کرد و استخوانهایش استواری و استحکام یافت. و آورده اند که حسین علیه السلام نه از مادر شیر نوشید و نه از هیچکس دیگر.

علامه «بحرالعلوم» در این مورد اینگونه سروده است:

لله مرتضع لم یرتضع ابدا

من ثدی انثی و من «طه» مراضعه

یعطیه ابهامه آنا فاونه...

خدای را! خدای را! کودک شیرخواری که هرگز از پستان بانویی شیر ننوشید و شیردهنده ی او به خواست خدا پیامبر خدا بود.

او گاهی انگشت شست و زمانی، زبان خویش را در کام آن کودک پرشکوه می نهاد و از این راه بود که سازمان وجود او به اوج کمال رسید.

درست هفتمین روز طلوع دومین اختر تابناک از افق سرای «فاطمه» بود که پیامبر دستور داد، سر کودک را تراشیدند و به وزن موهای سرش نقره در راه خدا انفاق گردید و برای سلامتی او و سپاس به بارگاه خدا، قربانی شد. [286]

تولد حضرت زینب

بانوی بزرگ ایمان «زینب» در سال پنجم هجری دیده به جهان گشود.

او سومین فرزند ارجمند خاندان وحی و رسالت و دودمان پاک و بلندآوازه ی امامت بود. نگارنده او را بسیار بی نیاز از تعریف و تمجید می نگرد چرا که در وصف بانویی گرانقدر که پدرش امیر مؤمنان و مادرش سالار بانوان جهان «فاطمه» پاره ی تن پیامبر و دو برادرش «حسن» و «حسین»

سالار جوانان بهشت هستند، چه چیزی می تواند بنویسد؟

راستی که او میوه ی فضیلت ها و ثمره ی عظمت هایی بود که هاله ای از شرف و پاکی و قداست و شکوه از هر سو او را در میان گرفته بود.

با این بیان شما خواننده ی عزیز دیگر از سینه ی پربار و آکنده از عشق و ایمانی که او را شیر داد و از دامان پاکی که او را بسان گل پرورید، و از تربیت و پرورشی که همواره در مورد او بکار رفت، و از بیت رفیعی که او در آنجا دیده به جهان گشود، و از عامل وراثت و آنچه از این راه به او ارزانی گردید، و نیز عکس العمل و بازتاب شیوه های تربیتی و تأثیر جو مقدس خانوادگی که روح بزرگ او اثر نهاد، و نیز از ارزشهای اخلاقی و مواهب بی شماری که به او ارزانی داشت و در مزرعه ی پربار وجود او به گل نشست و شکوفا گردید، چیزی مپرس و مگو که وصف ناپذیر است!

اما راستی چقدر دردناک است که بگوییم تاریخ در مورد او ستم و بیداد روا داشت، همانگونه که در مورد پدر و مادر گرانمایه اش، چرا که تاریخ آنسان که شایسته و بایسته است زندگی او را پی نگرفت و آنگونه که زیبنده ی شخصیت بانوی اندیشمند و فرزانه ی «بنی هاشم» و نواده ی پیامبر خدا و قهرمان بزرگ ایمان و شجاعتی چون «زینب» باشد، زندگی او را ترسیم ننموده است.

هدیه آسمان

به هر حال آنگاه که او دیده به جهان گشود، نیای گرانقدرش پیامبر نام او را «زینب» نهاد. واژه ی مقدس و جانبخشی که از «زین» و «اب» شکل گرفته است و به

مفهوم زینت و آراستگی پدر می باشد.

نویسنده ی کتاب «الحسین و بطله کربلا» مقاله ای را از یک روزنامه ی پر تیراژ مصری که پیرامون شخصیت والای این بانوی بزرگ نوشته شده است در کتاب خویش می آورد که ما در اینجا فرازهایی از آن را می آوریم و می گذریم:

زینب دخت امیر مؤمنان در ماه شعبان به سال پنجم از هجرت دیده به جهان گشود. مادرش او را نزد پدر والامقامش علی علیه السلام آورد و گفت: علی جان! این نوزاد را بگیر و برای او نامی شایسته برگزین.

علی علیه السلام فرمود: من در نامگذاری فرزندم بر پیامبر خدا پیشی نمی گیرم.

آن روز پیامبر در سفر بود. هنگامی که آمد، به خانه ی «فاطمه» وارد شد. از او خواستند تا نامی بر نوزاد خاندان رسالت برگزیند که فرمود: «من بر پروردگارم سبقت نمی جویم.»

در این لحظات بود که فرشته ی وحی فرود آمد و با تقدیم سلام و تهنیت خدا به پیامبرش گفت: «ای پیامبر خدا! نام این نوزاد مبارک «زینب» است، چرا که خدا این نام زیبا و شایسته را برای او برگزیده است.»

سمبل پایداری

آری این بانوی بزرگ، هم دارای زندگی درخشان و تاریخ سرشار از فضایل انسانی و ارزشهای اخلاقی است و هم همه ی مراحل زندگی الهام بخش و درس آموزش با حوادث اندوهبار و درد و رنج آمیخته بود.

در بخش مهمی از عمرش به طول ربع قرن با فاجعه ی جانسوز رحلت نیای گرانقدرش پیامبر و مام شایسته اش «فاطمه» و رخدادهای سخت دیگری، روبرو گردید. آنگاه با روزگار سختی روبرو شد که پدرش امیر مؤمنان خانه نشین گردید و آزادی و امنیت و همه ی امکانات از او سلب شد.

سپس

هجرت پدرش از مدینه به کوفه که مرکز حکومت پدرش گردید، پیش آمد و از پی آن اراده ی حکیمانه ی الهی او را با شهادت پدر- یعنی حادثه ی دردناک و فاجعه ی تکاندهنده ای که آسمانها را به لرزه درآورد- داغدار ساخت. به دنبال آن شاهد و ناظر جنگ ظالمانه ای بود که معاویه بر ضد برادرش، حضرت مجتبی علیه السلام و شیعیان او شعله ور ساخت و پس از آن هم با نقشه ی ابلیسی خویش آن حضرت را با سم خیانت به شهادت رسانید و سیطره ی استبدادی خویش را به ضرب زور و فریب و خیانت و تطمیع به جهان اسلام تحمیل کرد.

پس از سالیانی چند ناگهان آن بانوی قهرمان با رخداد دیگری که براستی بزرگترین فاجعه ی تاریخ بود، روبرو گردید. فاجعه ی تکان دهنده و خونباری که دارای ابعاد گوناگون و مسیری طولانی بود. اما شگفت اینجاست که این بانوی قهرمان در برابر این حوادث سخت و شکننده، قهرمانانه و نستوه، پایداری ورزید و بی آنکه احساس شکست یا پریشانی نماید و یا اعصاب پولادین خویش را از دست بدهد و یا بر هوشمندی و آگاهی و درایت اش خدشه ای وارد آید، رسالت سترگ و پرشکوه خویش را از آغاز تا انجام به شایستگی انجام داد و پا به پای انجام وظیفه و رساندن پیام، به مدینه بازگشت.

پس از این پایداری شگرف در راه حق و عدالت، استبداد حاکم او را تبعید ساخت و آن بانوی بزرگ به «مصر» رفت و خدا چنین مقرر فرمود که آن حضرت در همانجا جهان را بدرود گوید و پرونده ی سراسر افتخار زندگی شگفت انگیز و الهام بخش او در سرزمین «نیل» گشوده بماند و آرامگاهش پناهگاه

و نقطه ی امید میلیونها قلب و دل در طول عصرها و نسلها... گردد.

تولد حضرت ام کلثوم

بیت ساده و پرشکوه سالار بانوان و امیر مؤمنان، چهارمین فرزند گرانمایه ی خویش را که دومین دختر این خاندان بزرگ به حساب می آمد، بسان سه فرزند پیشین با موجی از شادی و شادمانی پذیرا گشت.

او که به «امّ کلثوم» نامگذاری گردید از سویی بسان خواهر قهرمانش «زینب» دارای اصالت و نسبی شریف بود و از دگر سو از تربیت شایسته و بایسته و بسیار ممتازی بهره ور گردید.

این بانوی هوشمند و پرواپیشه گرچه برخی از ابعاد زندگی اش با زندگی خواهرش زینب متفاوت بود اما در تمامی رخدادهای تکان دهنده ای که خواهر قهرمانش «زینب»، حضور داشت و نقش سازنده و تاریخساز خویش را ایفا نمود، او نیز بطور جدی و آگاهانه شرکت داشت و همسنگر و پشتیبان و مشاور خواهر گرانمایه ی خویش بشمار می آمد.

آن بانوی قهرمان نیز از کسانی است که مورد ستم و بیداد تاریخ قرار گرفته و با دردها و رنجهایی روبرو گردیده است که مردان نیرومند نیز توان پایداری در برابر آنها را ندارند.

و ما به خواست خدا به هنگام بحث پیرامون شخصیت پرشکوه خواهرش «زینب» در مورد او نیز بحث هایی خواهیم داشت.

آخرین غنچه حضرت زهرا و مقتل او

ولادت غم انگیز محسن علیه السلام همانا روز شهادتش نیز بود، و کیفیت شهادتش قبلاً پیشگویی شده بود.

این دلیل بر بزرگی مصیبتی است که با قتل محسن علیه السلام بر اسلام وارد شد و نشانه ی شدت غصه ای است که مادر دلسوخته اش حضرت زهرا علیهاالسلام با از دست دادن این پسر کشید.

نامش را محسن علیه السلام گذاشت

محسن علیه السلام عزیز پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بود و آن حضرت قبلاً نام او را تعیین کرده بود. اگر این آخرین

گل زهرا علیهاالسلام به دنیا می آمد همه به عنوان یادگار پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از او یاد می کردند و گرامیش می داشتند.

ولی خوب شد به دنیا نیامد، چه آنکه هنوز متولد نشده اینچنین او و مادرش را گرامی داشتند!!!

قال أمیرالمؤمنین علیه السلام: إنّ أسقاطکم إذا لقوکم یوم القیامه و لم تسموهم، یقول السقط لأبیه: «ألا سمیتنی و قد سمّی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله محسناً قبل أن یولد». [287]

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر فرزندان سقط شده ی شما روز قیامت شما را ببینند در حالی که نامی برای آنان نگذاشته اید، سقط به پدرش می گوید: چرا برای من نامی تعیین نکردی در حالی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله محسن علیه السلام را قبل از اینکه به دنیا بیاید نامگذاری کرده بود.

قالت أسماء: فما دخلنا البیت إلّا و قد أسقطت جنیناً سماه رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله محسناً. [288]

اسماء می گوید: وارد خانه ی حضرت زهرا علیهاالسلام شدیم وقتی که حضرت جنین خود را سقط کرده بود؛ همان که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله او را محسن نامیده بود.

فاطمه ی من... سقط جنین؟!

چه سوزناک است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از شهادت یادگار خود خبر دهد و بفرماید: این شهادت در اثر ضربتی است که بر دخترم فاطمه علیهاالسلام وارد می شود!

قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله: و تضرب و هی حامل،... و تطرح ما فی بطنها من الضرب و تموت من ذلک الضرب. [289]

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: حضرت زهرا علیهاالسلام زده می شود در حالی که باردار است. در اثر این

ضربت فرزندی که همراه دارد سقط می شود، و خود او در اثر همان ضربت از دنیا می رود.

مقتل حضرت محسن علیه السلام

گل زهرا علیهاالسلام اول شهید شد و سپس سقط گردید! اما چگونه؟ این سؤالی است که باید جزئیات ماجرا آن را روشن کند.

مادری که فرزند همراه دارد مواظبت زیادی می خواهد. رعب و وحشتی که مهاجمین سقیفه پشت در خانه به راه انداخته بودند، و فریادهای بلند و بی ادبانه ای که سر داده بودند و قصد ورود اجباری به خانه را داشتند، می توانست به تنهایی باعث سقط محسن شود.

فریاد «آتش می زنیم»، و صدای بر زمین انداختن هیزم، و چیدن آنها با خار مغیلان کنار دیوار و در خانه و آتش زدن آنها، و دود و شعله هایی که از زیر در و بالای دیوار خانه دیده می شد، هر خانم بارداری را نگران می کرد و به وحشت می انداخت.

اکنون بانویی پشت در آمده که از یک سو رحلت پدر مهربانی چون پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بار عظیمی از غم بر قلب او نشانده، و از سوی دیگر جفای مردم در حق شوهر مظلومش دل او را سخت آزرده است.

او احساس می کند مهاجمین قصد ورود به خانه را دارند و در وضعیت فوق العاده خطرناکی قرار گرفته است. لذا با تمام وجود در را گرفته تا باز نشود.

آتش به چوب در گرفته و شعله ها به صورت او اصابت می کند. در صاف نیست! چوبهای ناهموار دارد، میخ دارد، داغ شده است! بانویی که محسن علیه السلام همراه اوست چگونه باید مواظب فرزندش باشد؟!

در را با لگد می شکنند و صدای وحشتناکی ایجاد می شود، و در به

روی بانو می افتد. دریای عصمت و حیا با مهاجمین بی حیا روبه رو می شود. بر دستش تازیانه می زنند تا در را رها کند.

در با میخش و با ناهمواریش سینه را می شکافد و خون جاری می کند. استخوان پهلو از درون می شکند و خون جاری می شود! لابد اینها برای کشتن فرزندی که کنار این پهلو و سینه به تلاطم افتاده کم است؟!

حمله کنندگان سقیفه یک نفر نیستند. دستور خود را هم از پیش گرفته اند. آن سیلی که گوشواره را می شکند، تازیانه ای که بازو را سیاه می کند، و بر سر و کتف بانو می خورد و بی محابا از هر سو فرود می آید و خون جاری می کند، پایی- که شکسته باد- بر بانوی باردار ضربه می زند. آیا با همه ی اینها هنوز محسن علیه السلام زنده است؟ باید بپرسیم هنوز مادر زنده است؟!!

با این همه وحشت و ضربت و جراحت... مادر چه گفت؟ چه کرد؟ فضه چه کمکی توانست نماید؟ امیرالمؤمنین علیه السلام چه کرد؟ بچه ها چه حالی داشتند؟ محسن علیه السلام کجا رفت؟

تاریخ، این داستان جگرسوز را با تمام تلخی هایش حفظ کرده تا معلوم شود فاطمه و محسنش علیهماالسلام باهم و از یک سبب به شهادت رسیدند!! چه ضرباتی و چه حملاتی که مرد را از پا درمی آورد، چه رسد به بانویی که کنار قلبش یادگار زیبایی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را در آغوش گرفته است.

احترام فرزندان حضرت فاطمه زهرا

خداوند احترام و محبت اهل بیت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را واجب ساخته و مردم را به مراعات آن مکلف نموده است. و شکی نیست که فرزندان فاطمه، فرزندان پیامبر و اهل بیت او محسوب می گردند. [290] لذا پیامبر گرامی اسلام در مورد

احترام این عزیزان می فرمایند:

انا شافع یوم القیامه لاربعه اصناف: رجل نصر ذریتی و رجل بذل ماله لذریتی عند الضیق، و رجل احب ذریتی باللسان والقلب، و رجل سعی فی حوائج ذریتی. [291]

من در پیشگاه خدا به چهار دسته شفاعت خواهم کرد:

1- به کسانی که فرزندانم را به هر نحوی کمک کنند.

2- به اشخاصی که در مقام نیاز به کمک مالی آنان بشتابند.

3- افرادی که با دل و زبان فرزندانم را دوست بدارند.

4- مردانی که در رفع حاجت آنان تلاش نمایند.

و در یک حدیث دیگر که شبیه این روایت است، در بند اول آن می فرمایند: «کسانی که به فرزندان من بعد از من احترام کنند.» (المکرم لذریتی من بعدی...) [292]

این حدیثها می رساند که احترام فرزندان فاطمه علیهاالسلام باعث خشنودی و رضایت خاطر رسول خدا گردیده و در نتیجه شفاعت آن حضرت را به دنبال خواهد داشت و بالعکس ظلم و ستم و هرگونه بی احترامی به آنان، موجب خشم خدا و پیامبر و سرانجام گرفتاری به قهر خدا خواهد گردید.

چنانچه در حدیثی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله پس از شمردن کیفر ستمگران زهرا آنگاه، در مورد ستم به فرزندان و شیعیان آن حضرت می فرمایند:

... ویل لمن یظلم ذریتها و شیعتها. [293] وای از کیفر شدید کسانی که به فرزندان و شیعیان فاطمه علیهاالسلام ستم کنند.»

و بالاخره در یک فرازی از سخنان آن حضرت در این باره آمده است:

ان فاطمه احصنت فرجها فحرمها اللَّه و ذریتها علی النار. [294]

فاطمه علیهاالسلام خود را از گناه و آلودگی مصون داشت و متقابلا

خداوند نیز او و فرزندانش را بر آتش جهنم حرام ساخت.

این حدیث ضمن اینکه اشعار دارد که قوانین الهی و کیفر و پاداش اخروی بر مبنای عمل استوار است و فاطمه ی زهرا از طریق مصونیت و عصمت به کمالات عالیه رسیده است، در عین حال احترام خداوندی بر فرزندان فاطمه علیهاالسلام را نیز در بر دارد.

احترام انتساب به حضرت زهرا

اگر چه اکثر فرزندان حضرت فاطمه علیهاالسلام طبق قانون وراثت، انسانهای شریف و بزرگوار و خدمتگزارند و در میدان علم و عمل به کمالات عالی نائل می گردند و تاریخ پرافتخار شیعه نشان می دهد که این عزیزان پرچم زعامت و رهبری و مرجعیت را در اعصاری در اختیار داشته و دارند، ولی در برابر آنان ساداتی که در اثر تأثر از محیط و دوستان و همنشینان نامناسب ره به بیراه رفته و نام و قداست فرزندی فاطمه علیهاالسلام را در اذهان عمومی مخدوش ساخته اند کم نیستند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که: آیا آن دسته سادات و فرزندان فاطمه که مسیر انحراف و فساد و بدمستی را بر مسیر اجداد طاهرینشان بگمارند، در این صورت آنان نیز کیفر و آتش جهنم نخواهند دید؟!

اگر جواب مثبت باشد و چنین تفکر غلط بر جامعه حاکم گردد که اینگونه افراد منحرف با سادات پاک سرشت و پرهیزگار در پیشگاه خدا تفاوتی ندارند، عدل الهی و صراحت صدها آیه ی قرآنی و احادیث اهل بیت علیهم السلام را نادیده گرفته ایم، زیرا قرآن و سنّت و سیره، همگی حاکی از تقدّم پرهیزگاران و پاداش اهل عمل و کیفر و عذاب منحرفان است و سید و غیر سید و عرب و عجم و... تفاوتی ندارند.

قرآن

مجید هرکسی را با عملش می سنجد، (لنا اعمالنا و لکم اعمالکم [295] ) و هر شخصی را در گرو اعمالشان می شناسد. (کل امرء بما کسب رهین. [296] کل نفس بما کسبت رهینه [297] ) 38. و به زن و مرد و صاحب هر نژادی پاداش یکسان عطا می کند. (من عمل صالحا من ذکر او انثی... [298] ) و متخلفان را عادلانه به کیفر می رساند و هیچ تبعیض و روابط موهوم در میان نخواهد بود. (من یعمل سوءاً یجزبه و لایجد له من دون الله ولیّا و لانصیرا [299] ) و فقط اصل اساسی در پیشگاه خدا بر مبنای تقوا استوار است. (ان اکرمکم عنداللَّه اتقیکم [300] ) و هیچ گونه قوم و خویشی با پیامبران بدون عمل صالح کارساز نخواهد بود و در این رابطه، پسر پیامبر الواالعزم از صف بندگان الهی رانده می شود و ارتباط او با پدرش منفصل می گردد (یا نوح انه لیس من اهلک، انّه عمل غیر صالح [301] ) و عموی پیامبر خدا مورد نفرین و لعنت پروردگار عالم قرار می گیرد. (تبت یدا ابی لهب و تبّ... [302] ) آری هرچه انسان به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و فاطمه علیهاالسلام و شخصیتهای الهی نزدیکتر باشد، به همان نسبت تکلیف و مسئولیتش سنگین تر خواهد بود و بر همین اساس پروردگار عالم بر زنان پیامبر هشدار داده و می فرماید: اگر شما خلافی را مرتکب شوید، دو کیفر خواهید دید، یکی در سزای اعمال، دیگری به جهت اینکه دامن رسول خدا را لکه دار کرده اید. (یا نساء النبی من یأت منکنّ بفاحشه مبیّنه یضاعف لها العذاب ضعفین... [303] )

یادآوری این نکته ضروری است، که

آیات قرآن مجید در هر مورد نازل شود و شأن نزول آن هرچه باشد، در تکلیف و دستورات آن، همگان یکسانند. بنابراین از این آیات نتیجه می گیریم که سادات و فرزندان صالح حضرت فاطمه بسیار گرامی بوده، ولی آن دسته افرادی که از نسبت و نسب خود سوءاستفاده کنند، مثل سایر مردم در پیشگاه خدا کیفر خواهند دید.

هشدار پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به بنی هاشم در کوه صفا

از امام صادق و امام باقر علیهماالسلام در دو حدیث جداگانه آمده است:

لما فتح رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله مکه قام علی الصفا فقال: یا بنی هاشم! یا بنی عبدالمطلب! انی رسول اللَّه الیکم، و انی شفیق علیکم و ان لی عملی و لی رجل منکم عمله، لاتقولوا: ان محمداً منا و سندخل مدخله، فلا واللَّه ما اولیائی منکم و لامن غیرکم الا الممتقون. الا فلا اعرفکم تأتونی یوم القیامه تحملون الدنیا علی رقابکم و یأتی الناس، یحملون الآخره، الا و انی قد اعذرت الیکم فیما بینی و بینکم، و ان لی عملی و لکم عملکم. [304]

رسول خدا پس از تسلط بر شهر مکه خویشاوندان خویش را از بنی هاشم و بنی عبدالمطلب در کوه صفا جمع کرد و خطاب به آنان فرمود: من پیامبر خدا هستم در میان شما و به شما دلسوزم و از روی دلسوزی می گویم که عمل من برای خودم و عمل شما برای خودتان خواهد بود. چنین تصور (غلط) نکنید که بگویید: محمد از ما است و ما هم با او خواهیم بود. سوگند به خدا من از شما جز پرهیزگاران را نمی گزینم، و چنانچه در فردای قیامت شماها با

گناه و دیگران با عمل صالح بیایند، اصلاً شماها را نخواهم شناخت. بدانید که من با این سخنان اتمام حجت نموده و گفتنیها را گفتم. من در گرو اعمالم و شما نیز در گرو اعمالتان خواهید بود.

چنانچه توجه می فرمایید این حدیث، تمام خیالهای خام برخی تصورات غلط را مردود می شناسد و سادات و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را در صورتی که عمل صالح نداشته باشند، نفی می کند و ارتباط و پیوند قرابتی را منفصل می داند.

در این رابطه حضرت امام سجاد علیه السلام می فرمایند: رای نیکوکاران بنی هاشم دو پاداش و گناهکارانشان نیز دو کیفر و عذاب خواهند نمود. (لمحسننا کفلان من الاجر و لمسیئنا ضعفان من العذاب) [305]

و در دو حدیث جداگانه از امام صادق و امام رضا علیهاالسلام سؤال نمودند: اینکه پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرموده اند: «آتش بر فرزندان فاطمه علیهاالسلام حرام است» [306] چگونه است؟حضرات در جواب فرمودند: مراد از این حدیث فرزندان بلاواسطه فاطمه اند و آنان حسن و حسن و زینب و ام کلثوم علیهم السلام می باشند. (نعم عنی بذلک الحسن والحسین و زینب و ام کلثوم. المعتقون من النّار هم ولد بطنها...) [307]

غیر از فرزندان بلاواسطه فاطمه، که آن هم فرزندان بی نظیر و پرهیزگارترین افرادند، بقیه سادات با دیگران تفاوتی ندارند و هرکس به سزای اعمالش خواهد رسید.

تفکّرات موهوم زیدالنّار

در زمان ولایتعهدی حضرت امام رضا علیه السلام، برادرش زید در مدینه بر ضدّ خلیفه ی عباسی (مأمون) قیام کرده و عده ای را کشته و خانه هایی را به آتش کشیده و جمعی را به اسارت گرفت و به زیدالنّار موسوم شد. مأمون سپاهی را به آن شهر اعزام نموده

و سرانجام زید را شکست داده و دستگیر نمودند.

محاکمه زید به امام رضا واگذار شد، حضرت او را شدیداً توبیخ کرده و فرمود: ای زید! حدیث معروف پیامبر خدا که «فرزندان فاطمه علیهاالسلام در آتش نمی سوزند» تو را فریب ندهد، این حدیث مخصوص حسن و حسین علیهم السلام و فرزندان بلاواسطه فاطمه علیهاالسلام است اگر بنا باشد که موسی بن جعفر علیه السلام با عمل صالح به بهشت رود و تو با گناه، نتیجه اش این است که فضیلت تو از پدر معصومت بیشتر باشد. این را بدان که تو آن وقت از ما اهل بیت هستی که مطیع خدا باشی و چنانچه چنین نباشی از ما نیستی. [308]

چنانچه در این حدیث آمده است، زید به نسبت خود افتخار می کرد (یقول نحن نحن و یفتخر علیهم) و چنین تصور می نمود که او با داشتن خلاف باز هم اهل بهشت است، و امام رضا این توهم غلط را محکوم نموده و صریحاً فرمود: با این ویژگی اهل بهشت نیستی، حتّی پیوند ارتباطی زید را به اطاعت خدا و عمل صالح مشروط کرد. بنابراین آن گروه افرادی که خود را به فاطمه علیهاالسلام نسبت می دهند و در عمل، خلاف آن حرکت می کنند، بدون تردید مثل سایر مردم کیفر و عذاب متناسب خواهند دید.

یاد مادر از زبان فرزندان حضرت زهرا

امام حسن و یاد مادر

حضرت امام حسن (ع) دومین امام و پیشوای معصوم شیعیان و نخستین فرزند او علاقه و محبت شورانگیز و عشق وافری نسبت به مادر عزیزش فاطمه ی زهرا (س) داشت. این علاقه و محبت و ابعاد و نشانه های آن را، در موارد متعددی از زندگی آن حضرت می توان نشان داد، که مهمترین آنها اسناد و

مکاتباتی است که در میان وی با معاویه یا استانداران و عمال و کارگزاران حکومتی او رد و بدل شده است.

در این اسناد و نامه ها، از زبان و قلم امام حسن (ع) بارها به وجود مادری مانند زهرای اطهر استناد و افتخار شده، و امام معصوم وجود مبارک چنان مادر مقدسی را، دلیل حقانیت راه و مرام خویش شمرده است و درستی و استواری آن را اثبات نموده است.

مرحوم سید محسن جبل عاملی، در موسوعه ی «اعیان الشیعه» به برخی از این نامه ها اشاره کرده است. امام در یکی از این نامه ها به صورت فشرده و مختصر به «زیاد بن أبیه» فرماندار غاصب معاویه غاصب می نویسد:

«از حسن، فرزند فاطمه، به زیاد فرزند سمیّه! بدان که رسول خدا (ص) فرمودند: فرزند متعلق به فراش و رختخواب پاک زناشویی است و نصیب زناکار (به جای فرزند) سنگ است! والسلام» [309]

این نامه از یک حقیقت تاریخی پرده برمی دارد و برای پژوهندگان حقیقت، به ویژه مورخین حقیقت جو، سندی محکم و مسلم است و آن این که مسأله ی روابط نامشروع سمیّه، زن عبیداللَّه را افشاء می سازد که با ابوسفیان، آن منافق دغل باز و حیله باز، روابط زشت و نادرستی داشته است.

نامه ی مزبور، پس از اهانتها و جسارتها و گستاخی های بی شرمانه، و هرزه درایی ها و یاوه گویی های مکرری که از سوی «زیاد» نسبت به ساحت مقدس و شامخ امام حسن (ع) روا داشته شده بود، نگاشته شده و حقیقت ذات و نهاد آن هرزه گوی هتاک را فاش ساخته و به تاریخ سپرده است.

علاوه بر این اسناد و مکاتبات، امام حسن (ع) بارها در مقام محاجه با معاویه، به اصالت

نسبت و پاکی گوهر، و طهارت و قداست مادر بزرگوار خویش استناد کرده است. و این امر حاکی از عمق نفوذ عظمت مادر، و تأثیر عمیق مقام شامخ آن وجود گرامی، در قلب و روح فرزند دلبندش امام حسن مجتبی (ع) است. دامنه ی این نفوذ و تأثیر تا بدانجا گسترده بود که امام بزرگوار، نه تنها در تمام طول زندگی پاک و پرثمرش، همواره به یادآور مادر و از بزرگی ها و قداست و عصمت او یاد می کرد و حقایق ارزنده ای را در این باب در اختیار عاشقان اهل بیت (ع) قرار می داد، بلکه حتی به هنگام شهادت و در آخرین لحظات زندگی نیز یاد و نام مادر و بازگویی خاطرات و محبتهای او بر لبهایش جاری بود.

امام حسین و یاد مادر

حضرت سیدالشهداء، سرور آزادگان و قافله سالار کاروان جاوید شهدای حق و حقیقت، دومین فرزند او نیز، همچون برادر بزرگوارش قلبی مالامال از عشق و مهر مادر داشت. علاقه وافر و محبت بیکران آن حضرت، نسبت به ساحت قدس مادر بزرگوارش، یکی از شورانگیزترین فصلهای کتاب عشق مادر و فرزندی است.

خود آن حضرت، بارها و بارها، این عشق و علاقه ی بیکران و این پیوند قلبی و اخلاص شایان را، در طی سخنان گهربار و پیامها و اتمام حجتهای شورانگیز و تاریخی و تاریخ ساز خویش بیان داشته و در این مورد، فصلی درخشان در تاریخ اسلام برای شیفتگان حقایق و معارف اسلامی، به جای نهاده است.

یکی از بهترین نمونه ها و نشانه های این علاقه ی عمیق امام حسین (ع) نسبت به مادر گرامی اش، تجدید خاطره و تجلیل نام و یاد آن مادر یگانه در جریان انتخاب نام برای فرزندان دختری اش

جلوه گر می شود. زیرا می بینیم که آن حضرت، چند تن از دختران خویش را، به یاد مادر عزیزش، «فاطمه» نامگذاری کرده است که با صفتهایی چون کبری، وسطی و صغری تشخیص داده می شدند. این امر، خود حاکی از علاقه ی مفرط و شدت محبت امام حسین (ع) نسبت به مادر عزیزش بوده است.

شدت عشق و علاقه ی سبطین پیامبر، امام حسن و امام حسین (ع) نسبت به مادر مقدسشان، به راستی که از حد توصیف بیرون است. وجود آن مادر بزرگوار، برای آنان همه چیز بود، و در پرتو مهر و شادیها عمیق تر و گسترده تر، و غم ها و اندوه ها کم رنگتر و قابل تحمل تر می شدند. چنان که غم سنگین رحلت جد بزرگوارشان، رسول حق و رحمت را، هرچند که بسیار عمیق و دلشکن و طاقت فرسا بود، در سایه ی وجود چنان مادر بی همتایی، کمتر احساس می کردند و تاب و توان تحمل چنان غمی را در کنار مادر خود به دست می آوردند. زیرا آن دو فرزند دلبند، در هر حادثه و پیشامدی، بیشتر به دامن مهر مادر پناه برده، و بیشتر با او انس و الفت گرفته و دل خوش کرده بودند و پیوندی معنوی و قلبی شان هر روز محکمتر و ناگسستنی تر شده بود... تا وقتی که آن حادثه ی لرزاننده و دلسوز پیش آمد...

آری، شدت انس و علاقه و اخلاص آنان نسبت به مادر، در آن روز تلخ و سیاه، در آن روز بغض و اشک، در روز غم آلود از دست دادن مادر عزیز، به اوج خود رسید: هنگامی که حالت احتضار مادر را احساس کردند، با وجود آن همه صبر و بردباری و آن همه متانت و شکیبایی، باز

نتوانستند آرام بگیرند و در آرامش بمانند. باز نتوانستند از بی تابی خودداری کنند و خود را روی پیکر عطرآگین و در حال احتضار مادر نیفکنند و با سخنان گرم و پرشور، با گفتار مهرآمیز و با صدای بغض آلود، مورد خطاب قرارش ندهند و شور و بی تابی و اندوه و درددل و سوز درون خود را بیان نکنند...

در آن لحظات تلخ و غم آلود، تنها کوشش و فعالیت «اسماء» دختر عمیس بود که توانست آنان را از مادر جدا کند و به سراغ پدر گرامی شان علی (ع) گسیل دارد، که تفصیل آن در کتابهای معتبر مقتل به صورتی مؤثر و پرسوز آمده است. [310]

و از آن پس بود که همواره نام و یاد فاطمه ی زهرا (ع) بر زبان حسنین جاری و در دلهایشان پایدار بود...

یکی از پرشورترین یادآوریهای امام حسین (ع) از مادر عزیزش در لحظه ی بسیار حساس و سرنوشت ساز ایام حرکت به سوی کربلا است. در آن هنگام که لحظات می رفتند تا عظیم ترین حادثه ی تاریخ خونبار اسلام را در تداوم توقف ناپذیر خویش ثبت کنند، امام حسین (ع) با شکیبایی و متانتی که از چنان بزرگمرد جاودانه ای سزاوار و شایسته است، با تعبیری بسیار زیبا و باشکوه از مادر عزیز یاد می کند و با زیباترین و شایسته ترین کلمات، طهارت و عصمت و عظمت مادر خویش را بیان می دارد. آن جا که می فرماید:

«الا إن الدعی بن الدعی قد رکزنی بین اثنین، بین الذله والسله، هیهات منی الذله یأبی اللَّه ذلک لنا و رسوله والمؤمنون و حجور طابت و طهرت». [311]

(عبیداللَّه بن زیاد، مرا بین دو امر، مخیّر ساخته است (که یکی

از آن دو را انتخاب کنم) یا تن به شمشیر دهم و کشته شوم، یا ذلّت و زبونی را اختیار کنم و با او بیعت نمایم. ولی هرگز دامن ما به ذلت آلوده نخواهد شد. زیرا دامنهای پاکی که مرا تربیت کرده، همواره از پذیرش ذلت إبا و اجتناب دارد. من در دامن صدیقه اطهر بار آمده ام، و از پستان فضیلت و شرف شیر نوشیده ام. خانه ی کوچک ما، کانون فضیلت و شخصیت بوده و هرگز زبونی و خواری به آن راه پیدا نکرده است. من در دامنهایی تربیت شده ام که عمری با آزادگی و عزت و سربلندی زندگی کرده اند. آنان هرگز رضایت نمی دهند که من زیر بار ذلّت و پستی، و قبول بیعت از فردی فرومایه همچون یزید بروم...)

آری، حتی در آن بحبوحه ی مرگ و زندگی، در لحظاتی که امام می دانست تا لحظات تاریخی شهادت سرخ خویش و یاران و عزیزان خانواده اش فاصله ی چندانی ندارد، باز به یاد مادر عزیز بود و افتخار می کرد که در چنان دامن پاکی تربیت یافته است...

این تذکارها و یادآوریها از تمام مواقف کربلا و عاشورا در رجزها و حماسه ها، در شهادتها و بر سر شهداء بارها و بارها تکرار و یادآوری شده است.

امام سجاد و یاد مادر

امام زین العابدین و فخرالساجدین، که مادر بزرگوارش را از نزدیک ندیده اما پرتو وجود او را در تمام ابعاد زندگی خاندان جلیلش به عیان دریافته و احساس کرده بود و می دانست که خود نیز از فروغ تربیت و شخصیت و قداست مادر عزیز بهره ها برده و نورها گرفته است، علاقه ی شدید و پرشوری در مورد شناخت هرچه بهتر و دقیق تر و وسیع تر مادرش

زهرا (ع) داشت. همواره در جستجوی آن بود که دقایق و جزئیات بیشتری از زندگی مادر محبوبش را بداند تا آن را به عنوان بهترین نمونه و الگو برای بانوان و دوشیزگان مسلمان معرفی کند و روش زندگی و تربیت آن بانوی بی مانند را سرلوحه ی مکتب تربیتی زن در جامعه ی اسلامی قرار دهد، و همگان را به آموزش و انجام آن روشهای والا تشویق و ترغیب نماید.

از این رو همواره در پی کشف این دقایق، به سراغ کتاب می رفت که مادرش زهرای اطهر را از نزدیک دیده، و با اخبار و گزارشهای زندگی پرثمرش انس گرفته و بر جزئیات آن واقف بودند.

امام سجاد (ع) روزی پای صحبت اسماء دختر عمیس، که مدتی خدمتگزار خاندان رسالت بود و سعادت دیدار و همنشینی زهرای اطهر نصیبش شده بود، نشست. در آن روز، آن بانوی مؤمنه با شور و اشتیاقی وافر، داستانی را این چنین توصیف کرد:

«روزی خدمت مادربزرگ شما زهرا (ع) نشسته بودم که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از در، درآمد و وارد منزل شد. زهرا (ع) مادر گرامی شما، گردن بندی از طلا بر سینه داشت که علی (ع) آن را به تازگی از راه درآمد شخصی خویش برای همسرش خریداری کرده و به آن سرور بانوان عالم هدیه کرده بود.

پیامبر اسلام، با توجه به شرایط زندگی آن روز، که قدرت مسلمین رو به افزایش و زندگی شان رو به وسعت و راحت بود و دوران سختی ها و مرارتها به پایان می رسید، از مشاهده ی آن گردن بند بر سینه ی دختر گرامی خویش خوشحال شدند. ولی با این حال، باز هم دختر خود

را مورد خطاب قرار داده و فرمودند:

دخترم، مبادا گفتارها و شعارهای مردم که با لحنی تجلیل آمیز می گویند «فاطمه دختر رسول اللَّه است»، تو را مغرور سازد و تحت تأثیر این غرور واقع شوی و پوشش ستمگران و طاغوتها و جباران را بر تن کنی!...

رسول خدا (ص) همین یک جمله را فرمودند و لحظاتی بعد، خانه را ترک گفتند و بیرون رفتند. به محض خروج ایشان فاطمه ی زهرا (ع) فوراً گردن بند را پاره کرد و آن را از گردن فروکشید و از خود دور ساخت و دیگر هرگز آنرا به کار نبرد. بلکه خیلی زود آن گردن بند را فروخت و با پول آن غلامی را از صاحبش خرید و در راه خدا آزادش کرد. این خبر به گوش رسول خدا رسید و باعث خرسندی فراوان حضرتش گردید. چنانکه دخترش را بسیار دعا کرد و از این عمل خیر، ابراز رضایت فراوان فرمود و حتی با الفاظی همچون: چنین دختری را قربان بروم «فداها ابوها»، از دختر عزیز خویش ذکر خیر فرمود.» [312]

امام باقر و یاد مادر

از عشق و علاقه ی پنجمین پیشوای معصوم شیعیان، امام باقر علیه السلام نسبت به مادر عزیز و بزرگوارش، داستانها و روایات بسیاری نقل شده که در آنها تجلیل آن حضرت از مادر محبوب و تجدید خاطره و بیان فضایل و مکارم والای فاطمه ی زهرا (ع) همواره تکرار و تأیید شده است.

در بیان شدت این علاقه، ذکر یک نمونه را به عنوان مشتی از خروار و ذره ای از بسیار، کافی می دانم:

در حدیث آمده است که امام باقر (ع) هرگاه که گرفتار تب شدید می گردید و در بستر بیماری می افتاد، آب خنک

طلب می کرد. وقتی آب به دستش می رسید و جرعه ای چند از آن میل می کرد، لحظه ای از نوشیدن بازمی ماند و سپس با صدای بلند، به حدی که در بیرون خانه نیز شنیده شود، از ته دل مادرش زهرا (ع) را صدا می کرد و می فرمود: مادرم، فاطمه، ای دختر رسول اللَّه!

و بدین گونه در آن لحظات سوز تب، نوعی تشفّی دل و مرهم غم و تسکین خاطر می جست، و جان و روح خود را با نام زیبای محبوب و معشوق و مادر عزیز خود، عطرآگین و سکون آمیز می ساخت. [313] 374.

امام صادق و یاد مادر

علاوه بر رسول خدا و امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام که زندگی روزمره و مستقیم با حضرت فاطمه علیهاالسلام داشته اند و از او پیش از وفات و بعد از آن بسیار یاد می کردند، سایر ائمه نیز در فرصتهای مختلف به تناسب، از او یاد می نمودند.

ابوبصیر می گوید: روزی صحبت فاطمه علیهاالسلام در میان بود، حضرت امام صادق علیه السلام پس از ذکر تاریخ وفات آن بانو، فرمودند: مادرم فاطمه علیهاالسلام در اثر ضربت قنفذ (غلام خلیفه دوم) از دنیا رفت، که به امر اربابش به فاطمه علیهاالسلام زد و آن حضرت بچه اش را سقط کرده و شدیداً مریض شد و سپس وفات نمود. (و کان سبب وفاتها ان قنفذاً مولی عمر لکزها بنعل السّیف بامره فاسقطت محسنا و مرضت من ذلک مرضا شدیدا...) [314]

و همچنین سکونی (از علمای بزرگ اهل سنت) در عصر آن حضرت می گوید: من وارد محضر امام صادق شدم، قیافه ام گرفته و محزون بود. حضرت از علت آن پرسید. جواب دادم: خداوند دختری برایم داد. حضرت فرمودند: یا سکونی! سنگینی آن بر زمین و

روزیش با خداست، او عمر خودش را می کند و از روزی خویش می خورد (تو چرا ناراحتی؟) سپس فرمود: اسم او را چه گذاشتی؟ گفتم: فاطمه! امام چون نام فاطمه علیهاالسلام را شنید سه بار فرمود: آه، آه، آه، گویا با شنیدن این نام تمام مصائب و مظلومیتهای مادر را تداعی کرد و لذا دست خویش را بر پیشانیش گذاشته و خطاب به من فرمود: چون نام او را فاطمه گذاشته ای، مبادا بر وی ناسزا بگویی و یا او را لعن کنی و یا بزنی. [315]

امام موسی کاظم و یاد مادر

امام موسی بن جعفر (ع) هفتمین اختر تابناک آسمان ولایت و امامت، و قهرمان مبارزه و مقاومت و متحمل عمری زندان و شکنجه و آزار در راه آئین و مذهب حق و حقیقت، نسبت به مادرش زهرا (ع) علاقه ای پرشور و عاشقانه و ارادتی شدید و خالصانه داشت.

امام معصوم همواره از مادر محبوبش و فداکاریها و مبارزات و ایثارگریها و مظلومیتش او یاد می کرد و به ویژه مسأله ی فدک- که در مورد آن یکی از سیاه ترین صفحات تاریخ صدر اسلام توسط غاصبین حقوق اهل بیت به وجود آمد- همیشه مورد نظر و طرف توجه امام بود، که با یادآوری و تشریح و تحلیل ابعاد آن، حقایق مسلمی را درباره ی حقانیت خاندان رسالت فاش و بیان می فرمود.

داستانی که ذیلاً نقل می شود، گوشه ای از علاقه ی شدید و ارتباط قلبی و معنوی امام را با مادر محبوبش نشان می دهد؛ و همچنین آشکار می سازد که حقوق پایمال شده ی زهرای اطهر (ع) همواره موردنظر و توجه فرزندان گرامی اش قرار داشته، و آن بزرگواران پیوسته درصدد بازپس گرفتن و استیفای حقوق مادر محبوب

خویش بوده اند.

ابتدا باید بگوییم که: مهدی عباسی خلیفه ی جائر و ظالم عهد امامت موسی بن جعفر (ع)، در اوایل حکومت غاصبانه ی خویش، برخورد شدیدی با امام معصوم (ع) نداشت. تنها یک بار در مدینه ملاقاتی با امام داشت که طی آن، از محضر امام در مورد تحریم خمر و مسکرات که معمولاً در دربار خلفای عباسی مصرف می شد- سؤالی مطرح ساخت. در آن دیدار، خلیفه ی نابکار، چنان پاسخ عمیق و دقیق و عالمانه و قانع کننده ای از امام دریافت داشت که با وجود قلب سیاه و اندیشه ی تباه خود، باز هم نتوانست اعجاب و شگفتی خود را مخفی نگه دارد و علم وافر و عمیق و دانش عظیم و وافر امام را مورد تأیید و تصدیق قرار ندهد.

بار دوم، ملاقات مهدی عباسی و امام معصوم (ع)، هنگامی صورت گرفت که ظاهراً مهدی درصدد رد مظالم پدرش منصور برآمده بود. یعنی ظاهراً می خواست اموالی را که توسط منصور، از امام صادق (ع) ضبط و تصرف شده بود، به فرزند بزرگوارش امام موسی بن جعفر (ع) برگرداند. لذا در آن ملاقات از امام پرسید: حدود فدکی که از مادرتان فاطمه غصب شده چقدر و چگونه است و حد و مرز آن چیست؟ حدود آن را برایم مشخص کنید تا به شما بازش گردانم.

امام در پاسخ مهدی، حد و مرزی را برای فدک تعیین کرد که درست با وسعت امپراطوری مسلمین در عهد خلافت مهدی مطابقت می کرد به این ترتیب که امام فرمود:

پس تو می خواهی حد و مرز فدک را بدانی؟ گوش کن تا برایت بگویم...

یک سمت آن، کوه احد؛

سمت دیگرش، عریش مصر؛

مرز سوّم آن، دریای احمر؛

و مرز چهارمش، دومهالجندل...

مهدی در پی بیانات امام، با تغیر و پریشانی گفت: آیا همه ی اینها که گفتی حدود فدک است؟

امام فرمود: آری، همه ی این سرزمینها از مناطقی است که با لشکرکشی و جنگ بازستانده نشده است.

مهدی از آن روز کینه و دشمنی امام را بر دل گرفت و درصدد نابودی آن حضرت برآمد، زیرا خطر را بالای سر خود احساس کرد. او آن روز متوجه شد که هدف امام، فقط بیان حدود فدک خالی و بازپس گرفتن آن نیست؛ بلکه مراد و منظور اصلی بازستاندن حکومت و خلافت است که به زور و عنف از خاندان رسالت گرفته شده و چیزی جز غصب حقوق اهل بیت (ع) نبوده است. او فهمید که هنوز فرزندان علی (ع) و زهرا، حق خود را فراموش نکرده اند و با تمام قوا درصدد استیفای آن هستند، لذا تنها فدک را نمی خواهند، بلکه می خواهند حکومت ظلم و جور و فساد را از بیخ و بن براندازند.

آنگاه مهدی در پاسخ امام گفت: اینها که گفتی خیلی زیاد است». [316]

و البته چنان که معلوم است، هرگز حقوق اهل بیت عصمت و طهارت را بازپس نداد، سهل است؛ که از آن پس با تمام قوا درصدد ایذا و آزار و نابودی امام (ع) برآمد و این هدف شوم را تا سرحد شهادت امام بزرگوار نیز دنبال کرد.

امام رضا و یاد مادر

امام رضا ثامن الائمه (ع) نیز همچون دیگر فرزندان زهرای اطهر (ع) و سلاله ی پاک پیامبر، علاقه شورانگیز و احترام خاص و اخلاص آمیزی نسبت به ساحت مقدس مادرش زهرا (ع) داشت. همواره و در هر فرصتی، از

آن بانوی بانوان بهشتی، تجلیل و تکریم به عمل می آورد و با اعتزاز و افتخار نام عزیزش را بر زبان جاری می ساخت. شدت این شور و علاقه به حدی بود که مخالفان و بدخواهان نیز به وسعت آن پی برده بودند و سعی داشتند که از این راه، با امام وارد مذاکره و گفتگو شوند به این ترتیب برای نیل به مقاصد خود، رضایت و خشنودی امام را جلب کنند و دل امام را با خود نرم سازند.

روزی امام رضا (ع) با فرزند دلبندش جوادالائمه نشسته بود و مأمون عباسی نیز در محضر آن دو بزرگوار حضور داشت. آن روز امام (ع) حدیثی را در مدح مادرش فاطمه ی زهرا (ع) بازگو فرمود.

مأمون نیز با شنیدن حدیث، به سخن آمد و گفت: پدرم رشید از پدرش مهدی، او هم از منصور، او هم از پدرش، و او هم از جدش «ابن عباس» روایت کرده است که روزی ابن عباس خطاب به معاویه گفت: آیا می دانی که چرا فاطمه (ع)، فاطمه نامگذاری شده است؟

معاویه گفت: نمی دانم

ابن عباس گفت: بدان جهت به او فاطمه گفتند که او و پیروانش از آتش دوزخ دور و محفوظ نگه داشته شده اند. او گفت: این سخن را من از رسول خدا (ص) شنیدم». [317]

توضیح این سخن نیز در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: آنان کسانی هستند که بتوانند با ایمان و توحید و اخلاص به ملاقات پروردگار خود بشتابند و شیعه بودن و پیروی از فاطمه (ع) را عملاً به اثبات رسانند، نه آن که فقط به زبان و در ظاهر خود را پیروان فاطمه

بنامند.

امام جوادالائمه و یاد مادر

امام جواد (ع)، فرزند برومند پدری بزرگوار چون امام رضا (ع) است و در مکتب تربیتی او پرورش یافته، و طبیعی است که عشق و علاقه به مادر عزیز را نیز از چنان پدری آموخته و به ارث برده باشد. آری شور شفیقانه و مهر خالصانه ی امام جواد (ع) نسبت به مادرش نیز همواره شعله هایی سرکش داشته و ورد زبانها بوده است.

در بیان این شور عشق و گرمای مهر و عاطفت، گرچه سخن بسیار گفته شده است، اما برای نمونه کافی است به حدیث کوتاهی که صاحب سفینهالبحار نقل کرده است توجه و بسنده کنیم. در آن حدیث آمده است: «امام جواد هر روز، موقع زوال روشنایی آفتاب، به مسجد نبی اکرم (ص) در مدینه می آمد و صلوات و درود بر پیامبر اسلام می فرستاد و مشام جان خویش را از یاد جد بزرگوارش معطر می ساخت.

سپس به سراغ خانه و محل زندگی مادرش فاطمه ی زهرا (ع) که در همان نزدیکی و جوار قبر پیامبر است می رفت. با سری پرشور و قلبی پر تپش، و در نهایت ادب و احترام، ابتدا کفشها را از پا درمی آورد و آنگاه با جان و دلی سرشار از شور و اشتیاق و عشق، وارد آن خانه ی کوچک و پرنور می شد و در آنجا نماز و دعا می خواند و دقایقی طولانی، در حالت شور و جذبه ی روحانی به سر می برد».

برای درک شدت این مهر و علاقه باید دانست که هرگز دیده نشد، حتی برای یکبار هم، که امام به مسجد نبوی برود ولی سراغ مادرش را نگیرد، و یا بدون راز و نیاز با روح قدسی آن

بزرگوار به خانه ی خود برگردد.

و باز برای پیگری و بیان گوشه ی دیگری از این علاقه و ارادت امام نسبت به مادر عزیزش، کافی است که داستان ازدواج آن حضرت را در نظر گرفت، به جوانب آن نظر افکند.

در بررسی چگونگی ازدواج امام جواد (ع)، بیش از پیش متوجه می شویم که وی چه احترام و فضیلتی برای مادرش قاتل بوده و چگونه برتری و والایی مادر عزیز را، از هر جهت در نظر داشته است. می دانیم که امام جواد (ع)، داماد خلیفه ی وقت مأمون عباسی شده بود. لذا در وصلت او با «أمّ فضل» دختر خلیفه، که از خاندانی مرفّه و پرتجمل بود، انتظار می رفت که هزاران درهم و دینار از طرف پدر عروس در آن محفل عروسی خرج شود، و طبق آنگونه مراسم، مهریه و کابین نیز به تناسب ثروت و امکانات پدر عروس، بسیار چشمگیر باشد و قوس تصاعدی طی کند و با ارقام درشت رقم زده شود.

ولی امام جواد (ع) به خاطر علاقه و احترام و فضیلت فراوانی که برای مادرش قائل بود، حاضر نشد مهریه ی همسرش بیش از پانصد درهم- که همان مهریه ی مادرش زهرا (ع) بود- تعیین گردد.

چون او هرگز حاضر نبود مهریه ی همسرش از مهریه ی مادر ارجمندش زهرا (ع) فزونی گیرد و یک نوع برتری و فزونی تلقی گردد.

امام هادی و یاد مادر

امام هادی (ع) دهمین اختر تابان آسمان ولایت و امامت و پیشوای راستین جهان اسلام نیز علاقه و ارادت خاصی نسبت به ساحت مقدس مادرش زهرا (ع) داشت.

امام معصوم، این علاقه و ارادت را، بارها و بارها ضمن گفتگوها و مباحثاتی که با ملحدین و زنادقه

و دیگر گروههای مخالف مکتب اهل بیت (ع) داشته است، با زیباترین بیان و رساترین کلام اظهار کرده و همواره به وجود گرامی اش و خاندان اهل بیت (ع) افتخار نموده است.

در میان دعاها و تعلیمات عالیه ی آن بزرگوار، جامع تر و گویاتر از «زیارت جامعه» را، که از تعلیمات زیبا و عمیق آن حضرت است پیدا نکردیم. امام معصوم، ارادت و علاقه ی خاص خویش را نسبت به مادرش زهرا (ع) و اهل بیت مطهر، و خاندان پاک رسالت و مهبط نزول وحی، در همان زیارت جامعه بارها ابراز داشته و طی همین دعای باشکوه فرموده است:

«سلام و درود بر شما باد، ای خاندان نبوت و رسالت.

سلام و درود بر شما باد، ای مراکز رفت و آمد و فرشتگان آسمانی و ای محل نزول وحی الهی.

سلام و درود بر شما باد، ای پیشوایان ملل و عناصر نیکوکار و سیاستمداران پاک و تدبیرورزان امور مردم.

سلام و درود بر شما باد، ای کلیدهای ایمان و امنای رحمان و عصاره ی پیامبران

سلام و درود بر شما باد، ای مراکز معرفت و شناخت خدا، و معادن حکمت الهی و رازداران اسرار بزرگ

سلام و درود بر شما باد، ای حاملان کتاب خدا، و اوصیای پیامبر، و ذریه ی نسل رسول خدا، و رحمت و برکات الهی بر شما باد».

امام حسن عسکری و یاد مادر

امام حسن عسکری (ع) یازدهمین پیشوای راستین جهان اسلام همواره قلبی سرشار از یاد و مهر مادر داشت و در هر فرصتی عشق و علاقه ی خود را نسبت به آن بزرگوار بیان می فرمود.

ابن شهرآشوب، صاحب «مناقب» در کتاب خود از «ابی هاشم» و او از امام حسن عسکری (ع) نقل

می کند «که روزی خطاب به حاضران فرمودند: آیا می دانید که مادرم فاطمه (ع) چرا «زهراء» (یعنی درخشنده رو) نامیده شدند؟

حاضران عرض کردند: چه بهتر که خودتان بفرمایید.

امام در توضیح آن نام زیبا فرمودند: چون صورت مادرم در روز همانند خورشید، و هنگام غروب همچون ماه و در دل شبها چونان ستارگان آسمان بر جدم علی (ع) پرتوافکن و تابان بود، از این جهت او را زهرا و درخشنده رو نامیدند». [318]

امام زمان و یاد مادر

حضرت ولی عصر- عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف- در طول عمرش بیش از سایر ائمه مظلومیت مادر را یاد می کند و روزی که ظهور می کند، به مدینه می آید و ناله ها و استغاثه های فاطمه علیهاالسلام را متذکر می گردد و می گوید: ای مادر! امروز از قاتلانت انتقام می گیرم و آنان را به سزای اعمالشان می رسانم. آنگاه به سراغ قبر قاتلان او آید و با اذن خدا آن دو را زنده می کند و سؤال کند: به چه جرمی مادرم را مصدوم و مجروح کردید؟ بچه اش را کشتید؟ خانه اش را مورد تهاجم قرار دادید؟ سپس با شمشیری که در دست داد آنان را به قتل می رساند و جسدشان را به آتش می کشد و خاکسترشان را بر باد می دهد.... [319]

آری دل نازنین امام زمان علیه السلام هرگز از یاد غمها و غصه های مادر بزرگوارش فاطمه علیهاالسلام آرام نمی گیرد و مصائب او را فراموش نمی کند، زیرا فاطمه علیهاالسلام حجت و اسوه ی ائمه خوانده شده است، و در عمر کوتاهش شدیدترین و دردناکترین مصیبتها را پشت سر گذاشته است.

یک حدیث شریف از توقیع مبارک آقا امام زمان علیه السلام در مورد مادرش فاطمه علیهاالسلام می فرماید:

و فی ابنه رسول اللَّه

صلی اللَّه علیه و آله لی اسوه حسنه. [320]

در حالات و رفتار فاطمه علیهاالسلام دختر پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله، برای من سرمشق خوبی وجود دارد.

این حدیث، فاطمه ی زهرا علیهاالسلام را اسوه و الگو برای امام زمان علیه السلام نقل می کند و می رساند که فاطمه علیهاالسلام نقش رهبری دارد و ائمه ی اطهار علیهم السلام از او سرمشق می گیرند.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نیز با تعبیر کلی تر می فرمایند:

نحن حجه اللَّه علی الخلق، و فاطمه حجه علینا. [321]

ما برای تمام مخلوقات حجت هستیم و فاطمه علیهاالسلام مادرمان حجت ما می باشد.

این حدیث نیز ضمن یاد امام حسن عسکری از مادرش، آن حضرت را پیشوای ائمه ذکر می کند و بالاخره حضرت امام باقر علیه السلام در یک حدیث فوق العاده و عرفانی می فرمایند: اطاعت فاطمه علیهاالسلام برای تمام مخلوقات عالم از جن و انس و پرندگان و حیوانات، حتی برای انبیا و ملائکه واجب گردیده است.

(لقد کانت علیهاالسلام مفروضه الطاعه علی جمیع من خلق اللّه من الجنّ والانس والطّیر والوحش والانبیاء والملائکه) [322]

این اطاعت اگر چه تکوینی است نه تشریعی، ولی عظمت فاطمه علیهاالسلام را به سایر مخلوقات جهان حتّی انبیای پیشین در بر دارد. [323]

جلوه های رفتاری و اخلاقی حضرت زهرا (س)

رفتار با پدر

ادب حضرت زهرا نسبت به پدر

یکی از آداب و رسوم زمان پیشین این بود که یکدیگر را به اسم صدا می کردند، و این نوع خطاب نسبت به بعضی ها خلاف ادب بود، مخصوصاً حضرت رسول اکرم صلوات اللَّه و سلامه علیه که از مقام والا و احترام خاصی برخوردار بود نمی باید مثل سایر افراد مخاطب قرار گیرد.

لذا خداوند متعال در این رابطه آیه ای نازل فرمود که مسلمین موظف

و مکلف شدند آن حضرت را رسول اللَّه خطاب کنند.

در این میان حضرت فاطمه هم می خواست به این برنامه عمل کند، رسول اکرم (ص) از او خواست که به پدر پدر بگوید، حدیثی که می خوانید در همین رابطه است:

عن الصادق علیه السلام قالت فاطمه علیهاالسلام: لما نزلت: «لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا»

(ر) هبت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم آن اقول له: یا ابه فکنت اقول: یا رسول اللَّه فاعرض عنی مره او اثنتین او ثلاثا، ثم اقبل علی فقال: یا فاطمه انهالم تنزل فیک و لا فی اهلک و لا فی نسلک، انت منی و انا منک.

انما نزلت فی اهل الجفاء والغلظه من قریش اصحاب البذخ والکبر، قولی: یا ابه، فانها احیی للقلب و ارضی للرب.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که حضرت فاطمه سلام اللَّه علیها فرمود: وقتی که آیه ی (لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا) یعنی پیغمبر را مثل یکدیگر صدا نزنید نازل شد، منهم ترسیدم از اینکه به آن حضرت (ای پدر) بگویم. لذا آن حضرت را یا رسول اللَّه می گفتم.

حضرت فرمود: ای فاطمه این آیه درباره ی تو و خانواده ات و نسلت نازل نشده، تو از منی و من از تو هستم، بلکه درباره ی جفاکاران و درشت خویان از قریش و گردنکشان و اهل کبر و غرور نازل شد، شما: ای پدر بگو که قلبم را زنده می کند و خدا را خشنود می نماید.

حضرت زهرا شبیه ترین کس به پیامبر در نشستن و برخاستن

فاطمه (ع) تشبه رسول اللَّه (ص) فی قیامها و قعودها

عن عائشه ام المؤمنین، قالت: ما رایت احدا اشبه سمتا و خدیا برسول اللَّه فی قیامها و قعودها من فاطمه بنت رسول اللَّه صلی اللَّه

علیه و آله و سلم

قالت: و کانت اذا دخلت علی النبی صلی اللَّه علیه و آله و سلم قام الیها فقبلها و اجلسها فی مجلسه، و کان النبی صلی اللَّه علیه و آله و سلم اذا دخل علیها قامت من مجلسها فقبلته و اجلسته فی مجلسها.

فلما مرض النبی صلی اللَّه علیه و آله و سلم، دخلت فاطمه فاکبت علیه فقبلته، ثم رفعت راسها فبکت ثم اکبت علیه، ثم رفعت راسها فضحکت فقلت: ان کنت لاظن ان هذه من اعقل نسائنا فاذا هی من النساء، فلما توفی النبی صلی اللَّه علیه و آله و سلم، قلت لها: ارایت حین اکببت علیه فرفعت راسک فضحکت، ما حملک ذلک؟!

قالت: انی اذا لبذره اخبرنی انی اسرع اهله لحوقا به فذلک حین ضحکت.

فاطمه (س) در قیام و قعودش شبیه پیامبر (ص) است... از عایشه نقل شده است که گفت:

کسی را شبیه تر از فاطمه (س) به رسول خدا (ص) از نظر رفتار و روش فردی در قیام و قعود ندیدم.

هنگامی که فاطمه (س) بر پیامبر (ص) وارد می شد، پیامبر (ص) پیش پای او قیام می کرد و او را می بوسید و در جای خود می نشاند و متقابلا هنگامی که پیامبر (ص) بر فاطمه (س) وارد می شد، فاطمه (س) پیش پای پدر قیام کرده او را می بوسید و در جای خود می نشاند.

چون پیامبر (ص) مریض شد، فاطمه (س) وارد شد و خودش را به روی پدر افکند و او را بوسید، بعد سرش را بلند کرد، و گریه کرد، دوباره خودش را به روی پدر افکند، بعد سرش را بلند کرد، و خندید.

گفتم: گمان می کردم

که او (فاطمه (س» داناترین زنان ما است، در حالی که او هم زنی از زنهاست.

چون پیامبر (ص) وفات یافت به او گفتم:

هنگامی که خودت را به روی رسول خدا (ص) افکندی، سپس سرت را بلند کردی و خندیدی چه شد؟ چرا خندیدی؟!

فاطمه (ع) فرمود:

من در آن هنگام مانند کسی بودم که هستی اش را از دست داده است. پیامبر (ص) به من خبر داد نزدیکترین کس که به او ملحق شود من هستم، در این هنگام خندیدم.

ایثار نسبت به پدر و سایر اعضای خانواده

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام نه تنها برای افراد مستمند و بی چاره در خانه کمک و ایثار داشت، بلکه در داخل خانواده ی خود نیز ایثارگر بود و به هر یک از خانواده ی خود نیز ایثارگر بود و به هریک از خانواده ی خویش اعم از شوهر و فرزندان ایثار می کرد.

فاطمه علیهاالسلام خود نمی خورد و علی علیه السلام را سیر می کرد، و خود گرسنه می ماند و درد و رنج می کشید، ولی شوهرش را متوجه نمی ساخت، و حتی جاهای مجروح و متورم بدنش را که از هجوم و ضرب مهاجمین خونخوار و منافق به خانه اش صورت گرفته بود، از شوهرش پوشیده داشت و علی آنها را هنگام غسل دادن پیکر پاک زهرا متوجه شد.

فاطمه علیهاالسلام به فرزندان نیز ایثار داشت و شبانه روز برای آنان زحمت کشید و دستاس نمود و با مهر و محبت بی نظیر آنان را پرورش داد و راه و رسم پرورش فرزند را به پیروانش نشان داد. او در حالی که مشغول کارهای سخت و از جمله آرد کردن جو می شد، از بچه های خود نیز غفلت نمی کرد و با آن حال به آنان

می رسید و نوازش می فرمود...

آری اخلاق اصیل و واقعی، هر انسانی را در رفتار خانوادگیش باید جستجو کرد، نه اخلاق بیرون مرزی و خارج از خانواده، که معمولاً در چنین مواقع، حقیقت یابی و حقیقت شناسی مشکل است، و ای بسا سر از تزویر حقه بازی درمی آورد.

زهرا تجسم ایثار به خانواده و توده های جامعه بود و در این میان از ایثارگری او به پدرش نباید غفلت کرد. وی روزی از پدر بزرگوارش در منزل خود پذیرایی نمود و با پاره نانی آن حضرت را سیر کرد، در حالی که پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله سه روز بود که طعامی میل نکرده بود و فاطمه علیهاالسلام دلش به حال پدر می سوخت و از شدت عاطفه گریه می کرد. [324]

از حضرت علی علیه السلام نقل شده است:

ما مشغول کندن خندق بودیم- که بدین وسیله از تهاجم دشمن جلوگیری نماییم- ناگاه فاطمه علیهاالسلام به حضور پدر رسید و پس از عرض ادب، پاره نانی را به آن حضرت تقدیم داشته و گفت: پدر! این نانها را برای حسنین پخته بودم، اینک اینها را برای تو آوردم. پیامبر خدا آن نان را گرفت و گفت: فاطمه جان! این نخستین طعامی است، که در طول سه روز، پدرت میل می کند. [325] در روزگار دیگر رسول خدا به شدت گرسنه بود و نمی توانست تحمل کند، بدین منظور سر به بیوتات همسرانش زد، ولی چاره ای نشد، سپس به خانه فاطمه آمد، با کمال تأسف آنجا نیز طعامی نبود، پیامبر الهی با تمام گرسنگی از خانه دختر برگشت، در این میان دو عدد نان و مقداری گوشت از یکی از همسایه ها به

دست زهرا رسید، آن بانوی ایثارگر آنها را در ظرفی گذاشت و یکی از فرزندانش را به دنبال پدر فرستاد و چنین گفت: سوگند به خدا، رسول خدا را بر خود و فرزندانم مقدم می دارم. [326]

از مجموع این قضایا نتیجه می گیریم که فاطمه علیهاالسلام به پدر و سایر اعضای خانواده اش نیز فوق العاده ایثارگری کرده و پیوسته برای سلامتی آنان تلاش نموده است.

حتی در تاریخ و کتب تفسیر و حدیث شیعه و سنی آمده است که امام حسن و امام حسین علیهماالسلام مریض شدند، فاطمه همراه با شوهرش نذر کردند که آن دو بزرگوار خوب شوند، آنان سه روز روزه بگیرند...

پس از شفای فرزندان فاطمه، آن حضرت شخصاً برای شمعون یهودی کار کرد و از اجرت آن مقداری جو گرفت و سه روز روزه گرفت. هنگام افطار غذایش را- همچون سایر اعضای خانواده اش- به تربیت به مسکین، یتیم و اسیر کافر داد، و سوره ی دهر در حق آنان نازل شد. [327]

و بدین طریق به جهان و جهانیان ثابت کرد که وی تا چه حدی به بچه هایش ایثارگر است؟ و در حق سایر مردم نیز تا آنجا ایثار کرد که سه روز گرسنگی را تحمل کرد، ولی اسیر کافر را سیر نمود.

هجرت حضرت زهرا و همراهی پدر در سخت ترین شرائط

هر روز فشار و آزار مشرکان بر پیامبر (صلی اللَّه علیه و آله) و مسلمانان شدت می یافت. از سوی دیگر عده ای از مردم شهر مدینه مسلمان شدند و در انتظار پیامبر (صلی اللَّه علیه و آله) بودند. مشرکان نیز تصمیم گرفتند در شبی معین دسته جمعی به خانه رسول خدا (صلی اللَّه علیه و آله) یورش برند و آن

حضرت را به شهادت برسانند. علی (علیه السلام) آن شب را در بستر پیامبر (صلی اللَّه علیه و آله) خوابید و رسول خدا (صلی اللَّه علیه و آله) به غاری در کوه ثور رفت و پس از سه روز از آنجا به مدینه هجرت نمود. [328]

علی (علیه السلام) به دستور پیامبر (صلی اللَّه علیه و آله) امانتهای مردم را به صاحبانش رد کرد و پس از سه روز فاطمه زهرا (علیهاالسلام) را به اتفاق مادر خود فاطمه دختر اسد و فاطمه دختر زبیر، نیمه شب سوار شترها کرد [329] و راه مدینه را در پیش گرفت. این هجرت خطراتی در پیش داشت زیرا دشمنان در پی آنان تاختند و در بین راه در منزل «ضجنان» به مهاجران رسیدند. علی (ع) بانوان را در پناهگاهی پیاده نمود آنگاه با شمشیر آخته بر دشمن حمله کرد و آنان گریختند.

«در این هجرت زهرا (ع) به اتفاق دو بانوی مهاجر و سرپرستی علی (ع) مسیر طولانی مکه به مدینه را در زیر آفتاب سوزان طی نمود و در روز پنجشنبه 15 ربیع الاول مطابق با هفتم مهر ماه به قُبا در نزدیک مدینه رسید و به خانه «سعد بن خیثمه» [330] وارد شد خانه سعد مجاور رکن غربی و در جلو مسجد قُبا قرار داشت. [331]

همدردی با پدر

گاه دشمنان سنگدل، خاک، یا خاکستر بر سر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم می پاشیدند، هنگامی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم خانه می آمد، فاطمه علیهاالسلام خاک و خاکستر را از سر و صورت پدر پاک می کرد. در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم می فرمود:

دخترم غمگین مباش و اشک مریز که خداوند حافظ و نگهبان پدر توست. [332]

در یکی از روزها، ابوجهل مشتی از اراذل مکه را تحریک کرد که به هنگامی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم در مسجدالحرام به سجده رفته بود، شکمبه ی گوسفندی را بیاورند و بر سر حضرت بیفکنند، هنگامی که این کار انجام شد، ابوجهل و اطرافیان صدا به خنده بلند کردند و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم را به باد مسخره گرفتند.

بعضی از یاران، منظره را دیدند اما دشمن بیرحم چنان آماده بود که توانائی بر دفاع نداشتند، ولی هنگامیکه این خبر به گوش دختر کوچکش فاطمه علیهاالسلام رسید به سرعت به مسجدالحرام آمد و آن را برداشت و با شجاعت مخصوص خودش، ابوجهل و یارانش را نفرین کرد. [333]

حضرت فاطمه در جنگ احد و یاری نمودن پدر

رمضان سال سوم هجرت می رسد، ولادت فرزندش حسن علیه السلام خاطره ی شیرین پیروزیهای جنگ بدر را که در رمضان سال پیش رخ داد شیرین تر می سازد.

چندی نگذشت که جنگ احد آغاز شد.

حمزه عموی پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم سردار دلیر مسلمانان و هفتاد و چهار تن نومسلمان دیگر به شهادت می رسند.

ضایعه چندان دلخراش است که خدایبزرگ ضمن آیاتی آنان را تسلیت می دهد.

«ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله و تلک الایام نداولها بین الناس...». [334]

«اگر جراحتی به شما رسید به آنان هم مانند آن رسید. روزگار چنین است آن را از دست این بدست آن می دهیم...».

به زهراء خبر می دهند پدرش در جنگ آسیب دیده

است. سنگی به چهره ی او رسیده و چهره اش را خونین ساخته است.

با دسته ای از زنان برمی خیزد. آب و خوردنی بر پشت خود برمی دارند و به رزمگاه می روند.

زنان، مجروحان را آب می دهند و زخم های آنها را می بندند و فاطمه جراحت پدر را شست و شو می دهد.

خون بند نمی آید. پاره بوریایی را می سوزاند و خاکستر آن را بر زخم می نهد تا جریان خون قطع شود.

پیغمبر در مصیبت حمزه گریان شد و زهراء هم گریست.

فاطمه علیهاالسلام هر دو یا سه روز خود را به احد می رساند و بر مزار شهیدان می گریست و آنان را دعا می کرد. [335]

- به هنگام جنگ احد هنگامی که فاطمه و صفیه به رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم رسیدند به آن حضرت نظر افکندند، حضرت به علی علیه السلام فرمود عمه ام را از من دور نگه دارید ولی فاطمه را مانع نشوید. وقتی فاطمه علیهاالسلام به حضرت نزدیک شد و چهره ی حضرت را زخمی و دهان حضرت را آغشته به خون دید، فریاد زد و شروع کرد به پاک کردن خونها و می گفت: خشم خداوند بر کسی که چهره ی رسول خدا را خونین کرده شدت یابد. [336]

- فاطمه علیهاالسلام فریادی زد و دستش را بر بالای سرش گذاشت و با حالت فریاد و ناله با دیگر زنان هاشمی و قریشی از خانه بیرون آمد. [337]

- علی علیه السلام با سپر خود آب می آورد و فاطمه علیهاالسلام خونها را از چهره ی حضرت می شست حصیری را گرفته و سوزانده و خاکستر آن را بر روی زخمها می پاشید.

در حاشیه ی بحارالانوار آمده است: علی

علیه السلام با سپر خود آب می آورد، وقتی فاطمه علیهاالسلام دید خونها را که می شوید بند نمی آید، تکه حصیری را گرفته و آتش زد و خاکستر آن را روی زخم پاشید تا خون بند آمد. [338]

دلسوزی برای پدر به هنگام وصیت با مردم

در روزهای واپسین زندگانی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم به منبر رفت و فرمود:

هرکس از من طلبی دارد درخواست نماید. بلال در کوچه های مدینه فریاد زد که: «مردم اینک این محمد بن عبدالله است که می خواهد قبل از روز قیامت قصاص شود هرکس حقی از او طلب دارد بخواهد» مردی بلند شد و گفت: ای رسول خدا شما در جنگ بدر که صف سربازان را تنظیم می کردید با شلاق خودتان بر شکم لخت من زدید. فرمود بیا قصاص کن، مرد گفت: همان شلاق را بیاورید.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم به بلال اشاره فرمود: از خانه فاطمه علیهاالسلام همان شلاق روزهای جنگ را بیاورید، وقتی بلال درب منزل فاطمه علیهاالسلام را کوبید و ماجرا را بیان کرد حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود:

ای بلال پدرم با شلاق روزهای جنگ چه می خواهد بکند؟ الان که روز جنگ نیست؟ بلال آنچه را که در مسجد گذشت خبر داد. فاطمه زهراء علیهاالسلام ناله ای زد و گفت:

وای از ای غم، برای غم و اندوه تو ای پدر بزرگوارم. غیر از تو چه کسی سرپرست فقرا و تهیدستان و در راه ماندگان است؟ ای دوست خدا و دوست همه ی دلها! ای بلال به فرزندانم حسن و حسین علیهماالسلام بگو نزد آن مرد بروند تا آن مرد، از آنان قصاص کند و نگذارند پیامبر را قصاص کند.

[339]

به یاد پدر بعد از رحلت رسول اکرم

وقتی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم از دنیا رفت، بلال مؤذن دیگر اذان نمی گفت.

روزی فاطمه علیهاالسلام پیغام فرستاد: آرزو دارم یک مرتبه دیگر بانگ مؤذن پدرم را بشنوم بلال بر طبق دستور فاطمه شروع به اذان کرد.

الله اکبر، الله اکبر- فاطمه علیهاالسلام به یاد روزگار پدر افتاد، نتوانست از گریه خودداری کند. هنگامی که بلال گفت: «اشهد ان محمدا رسول الله» فاطمه علیهاالسلام از شنیدن نام پدر صیحه زد و بیهوش شد. به بلال خبر دادند دیگر اذان نگو که فاطمه بیهوش شده است. بلال اذانش را قطع کرد. وقتی فاطمه علیهاالسلام به هوش آمد به بلال فرمود: اذان را تمام کن، عرض کرد: اجازه بده بقیه را نگویم زیرا برای شما می ترسم. [340]

از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: حضرت رسول را در پیراهن مبارکش غسل دادم و فاطمه گفت:

آن پیراهن را به من نشان بده! همین که بوی پیراهن به مشام او رسید از هوش رفت: من که این حالت را از او مشاهده کردم پیراهن را از او پنهان نمودم. [341]

ناله های حضرت زهرا در فراق پدر

یا رسول الله، پدر جان، دریغ و آه از فراق تو،

ای پدر چه بسیار بزرگ است تاریکی و ظلمتی که در مجالس پس از تو مشاهده می گردد، و من دور مانده از جناب تو دریغ و افسوس می خورم که هرچه زودتر نزد تو آیم.

پدر جان! در عزای تو، اباالحسن امیرالمؤمنین سوگوار است.

پدر دو فرزندت حسن و حسین، برادر و امام برگزیده و دوست بی مانند تو، هم او که تو او را از کودکی بزرگ و تربیت کردی و

سپس برادرت خواندی و از بزرگترین دوستان تو و محبوبترین اصحاب تو در پیشگاه تو بود، او که در پذیرش اسلام از همه پیشی گرفته و هجرت کرد.

ای پدر بزرگوار و ای بهترین انسانها.

اکنون بیا و بنگر که امام برگزیده ی تو را اسیرگونه به طرف بیعت تحمیلی می کشند و می برند.

پدر جان، غم سوگواری تو ما را فراگرفته و درهم کوبیده است و گریه های مداوم، قصد جان ما را دارد و بد روزگاری دامنگیرمان شده است.

آنگاه فریاد سختی برآورد و فرمود:

فریاد با محمدا، فریاد ای دوست.

فریاد ای پدر، فریاد ای اباالقاسم، فریاد ای احمد،

فریاد از کمی یاران و یاوران،

فریاد از ناله بسیار،

فریاد از مشکلات فراوان.

فریاد از مصیبت و اندوه زیاد،

فریاد از مصیبت جانکاه.

پس از آن سخنان دردآلود و غمبار صیحه ای زد و بیهوش بر زمین افتاد. [342]

ای أنس آیا دلتان آمد که خاک بر روی رسول خدا بریزید؟ [343]

ای پدر! دنیا به دیدار تو با رونق و بها بود، و امروز در سوگواری تو انوار او بریده و گلهای او پژمرده است، و خشک و تر آن حکایت از شبهای تاریک می کند،

ای پدر! همواره بر تو دریغ و افسوس می خورم تا روز ملاقات.

ای پدر، از آن لحظه که جدایی پیش آمد، خواب از چشمم گریخت.

ای پدر! کیست از این پس که بیوه گان و مسکینان را رعایت نماید و امت را تا قیامت هدایت فرماید.

ای پدر! ما در حضرت تو عظیم و عزیز بودیم، و بعد از تو ذلیل و زبون آمدیم.

کدام سرشک است که در

فراق تو روان نمی شود،

و کدام حزن و اندوه است که بعد از تو پیوسته نمی گردد،

و کدام چشم است که پس از تو سرمه ی خواب می کشند؟

تو بودی بهار دین یزدان، و نور پیغمبران،

چه افتاد کوهسارها را که فرونمی ریزد،

و چه پیش آمد دریاها را که فرونمی رود،

چگونه است که زلزله ها زمین را فرونمی گیرد،

ای پدر! در بلا و رنجی عظیم و مصیبتی شگرف افتادم، و در زیر بار گران و هولناک ماندم،

ای پدر! فرشتگان بر تو بگریستند، و افلاک در ایستادند، و منبر تو بعد از تو وحشت انگیز و بدون استفاده گشت و محراب بی مناجات تو معطل ماند، و قبر تو بپوشیده داشتن تو خوشحال گشت و بهشت به زیارت تو و دعای تو مشتاق آمد. [344]

حضرت زهراء علیهاالسلام پس از دفن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم بی تابانه از منزل بیرون آمد و در حالی که از گریه و درد حال رفتن نداشت. خود را به قبر پدر رساند و آنگاه که جایگاه اذان و محراب را مشاهده فرمود، فریادی برآورد و بیهوش نقش زمین شد.

زنان مدینه که وضع را چنان دیدند، به سوی او دویدند و آب بر سر و صورت آن حضرت پاشیدند تا به هوش آمد. سپس در حالی که بر قبر پدر خیره شده بود فرمود:

پدر جان قوتم رفته و خویشنداریم را از دست داده ام و دشمنم سرزنش کننده ام شده و حزن و اندوه درونی مرا می کشد.

پدر جان! یکه و تنها باقی مانده و در کار خویش حیران و سرگردانم صدایم خفته، و پشتم شکسته، و زندگیم در هم

ریخته، و روزگارم تیره، شده است.

پدر جان! پس از تو برای وحشتم انیسی نمی یابم، و مانعی برای گریه ام و یاوری برای ضعفم پیدا نمی کنم آری پدر! بعد از تو نزول قرآن و محل هبوط جبرئیل و مکان میکائیل از بین رفت پدر جان پس از تو روابط انسانی دگرگون شد و درها به روی من بسته گردید.

پدر عزیزم من بعد از تو از دنیا نفرت دارم و تا زمانی که نفسم برآید با تو گریه خواهم نمود. پدر جان شوق من نسبت به تو پایانی ندارد و حزن من بعد از تو انجامی. فریاد ای پدر! فریاد ای پروردگار جهانیان. [345]

حضرت زهراء علیهاالسلام با یاد روزگاران شیرین محبتهای رسول خدا خطاب به کودکان خود می فرمود: کجاست پدر مهربان شما دو فرزندم که شما را عزیز و گرامی می داشت؟ و همواره شما را بر روی دوش خود می گرفت؟ و نمی گذاشت بر روی زمین راه روید. دیگر هرگز او را نمی بینم که این درب منزل را باز کند، و شما را بر دوش خود گیرد، همان رفتاری که همواره انجام می داد. [346]

دیدار با پدر در قیامت

جابر بن عبداللَّه انصاری از قول علی بن ابیطالب علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود:

- ای پدر در روز توقفگاه بزرگ (روز قیامت) شما را کجا ملاقات کنم؟

- فرمود: ای فاطمه، کنار در بهشت، در حالی که پرچم «الحمدالله» با من است و نزد پروردگارم امت خود را شفاعت می کنم.

- عرض کرد: پدرم اگر آنجا ملاقاتت نکردم؟

- فرمود: مرا بر حوض (کوثر) ملاقات کن، در حالی که به امتم آب می دهم.

- پدرم، اگر

آنجا ملاقاتت نکردم؟

- مرا بر صراط ملاقات کن، در حالی که ایستاده ام و می گویم پروردگار امت مرا سالم بدار

- اگر آنجا ملاقاتت نکردم؟

- مرا نزد میزان ملاقات کن، در حالی که می گویم: پروردگارا، امت مرا سلامت بدار.

- اگر آنجا ملاقاتت نکردم؟

- مرا بر کنار جهنم ملاقات کن، در حالی که امتم را از شعله و زبانه های آتش منع می کنم پس فاطمه علیهاالسلام خوشحال شد. [347]

رفتار متقابل دو همسر فداکار

شرم و حیا در کنار همسر

حیا دو گونه است: یکی پسندیده و دیگری ناپسند. حیای ناپسند آن حالتی است که انسان را از رشد و کمالیابی و رسیدن به حقوق بازمی دارد و یا باعث تضییع حقوق دیگری می گردد. چنین صفتی در روایات اسلامی به شدت تقبیح گردیده است... [348]

و همچنین در آداب همسرداری آمده است که حیا دو گونه ی متصور است: یکی مطلوب و دیگری مذموم و نامطلوب. حیای مذموم آن حالتی است که یکی از زوجین را در استیفای حقوق طرف مقابل بازدارد و قید و بندی شود در مسائل زوجیت و سایر امور مربوطه... و لذا حضرت امام باقر علیه السلام می فرمایند:

زن خوب، زنی است که در خلوت با شوهرش حیا را نیز از تنش خارج کند، و سپس در شرایط عادی، حیا را نیز مانند لباس به اندامش بپوشاند. [349]

حضرت فاطمه علیهاالسلام در طول مدت شوهرداری خود با امیرالمؤمنین، در هیچ فرصتی حریم آن حضرت را نادیده نگرفت و در مورد شخصیت آن بزرگوار کوتاهی نکرد. تا جایی که امیرالمؤمنین در این باره می فرمایند:

فواللَّه ما اغضبتها... و لا اغضبتنی و لاعصت لی امراً و لقد کنت انظر الیها فتنکشف عنی

الهموم والاحزان. [350]

سوگند به خدا زندگی با صفای من و فاطمه علیهاالسلام طوری بود که نه من او را به خشم آوردم و نه او مرا به خشم آورد و نافرمانی کرد، حتی غصه های دیگرم با حضور او و تماشای جمالش برطرف می گردید.

این حدیث شریف که از دل آتشین علی علیه السلام در فراق فاطمه علیهاالسلام برخاسته است، نشان می دهد که دختر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله تا چه میزانی در اطاعت شوهر بود و کوچکترین اسائه ادب از او دیده نشد.

در اظهار دیگری از امیرالمؤمنین می خوانیم که آن حضرت زن و بچه هایش را در وضع بسیار اسفناک (گرسنگی) دید، به فاطمه علیهاالسلام گفت: چرا از وضع خود و درد گرسنگی بچه هایم مرا آگاه نساخته ای؟ فاطمه علیهاالسلام در جواب فرمودند:

یا ابالحسن! انی لاستحیی من الهی ان اکلفک ما لاتقدر علیه! [351]

یا اباالحسن! من از خدایم شرم و حیا می کنم تو را به کاری بگمارم که قدرت تهیه آن را نداری.

اگر چه تأمین رفاه زندگی زن و بچه برای شوهر در حدّ معمول واجب است، ولی روح ایثارگری خاندان رسالت و ولایت در تمام ابعاد زندگی، باعث شده بود که خانواده ی امیرالمؤمنین پیوسته در فقر و پریشانی بسر برند و لذا فاطمه از وضع مالی شوهرش آگاه بود، و می دانست که وی قدرت تهیّه مایحتاج خانه را ندارد. از این جهت شرم و حیای فاطمه علیهاالسلام که از ایمان و اعتقاد او به خدا سرچشمه می گرفت می گوید: «من از خدایم شرم می کنم...»

این درسی است به تمام بانوان محترم که گرفتار زرق و برق و تشریفات کمرشکن

روزگار فاجعه آمیز ما نگردند و درآمد و امکانات شوهرانشان را مراعات کنند...

وفاداری و حمایت همیشگی از همسر

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در خانه ی یکی از افراد عادی اجتماع زندگی نمی کرد بلکه در خانه ی دومین شخص اسلام یعنی سپهسالار شجاع و نیرومند اسلام و وزیر مشاور مخصوص نبی گرامی زندگی می کرد. موقعیت حساس اسلام و شوهرش را بخوبی درک می کرد و می دانست که اگر شمشیر علی (علیه السلام) نباشد، اسلام چندان پیشرفتی ندارد. فاطمه (علیهاالسلام) در یکی از مواقع بسیار حساس و بحرانی اسلامی در خانه ی علی زندگی می کرد. سپاه اسلام همیشه در حال آماده باش بود. در هر سال چندین جنگ واقع می شد و علی بن ابی طالب علیه السلام در تمام یا اکثر آن جنگها شرکت داشت.

زهرای عزیز از مسئولیت سنگین و حساس خودش خبر داشت و از حدود تأثیر و نفوذ زن در روحیه ی شوهر کاملاً مطلع بود. می دانست که زن دارای چنان نفوذ و قدرتی است که به هر طرف خواست شوهرش را می برد. می دانست که ترقی و عقب ماندگی و سعادت و بدبختی مرد تا حد زیادی، به روحیات و چگونگی رفتار زن بستگی دارد.خبر داشت که خانه بمنزله ی سنگر و آسایشگاه مرد است و وقتی از میدان مبارزات زندگی و برخورد با حوادث و مشکلات دنیای خارج خسته شد به آنجا پناه می برد تا تجدید نیرو کند و خودش را برای کار و انجام وظیفه آماده نماید و ریاست این آسایشگاه مهم به عهده ی زن واگذار شده است.

تواضع و فروتنی حضرت زهرا در مقابل همسر

تواضع حضرت زهرا علیهاالسلام در خانه ی علی علیه السلام و احترام او به علی در حدی بود که وقتی ماجرای فشار بین در و دیوار و بستری شدن حضرت زهرا در رابطه با مخالفت او با خلفا رخ داد، عمر و ابوبکر

چندین بار از حضرت علی علیه السلام تقاضا کردند تا واسطه شود، که آنها به حضور حضرت زهرا علیهاالسلام بیایند و احوالپرسی کنند و رضایت او را به دست آورند، سرانجام علی علیه السلام ضامن شد که آنها را نزد فاطمه علیهاالسلام ببرد.

حضرت علی نزد فاطمه آمد و تقاضای آنها را مطرح کرد، ولی فاطمه علیهاالسلام به شدت این تقاضا را رد کرد، حضرت علی علیه السلام فرمود: من از طرف آنها ضامن شده ام که از تو اجازه بگیرم.

در این هنگام حضرت زهرا علیهاالسلام در برابر علی علیه السلام در چنان شرایطی آنچنان تواضع کرد که گفت: «اگر از ظرف آنها چیزی را ضامن شده ای، خانه خانه ی توست و من در هیچ چیز با رأی تو مخالفت نمی کنم». [352]

سازش با مشکلات و سختی ها در طول زندگی

رسول خدا فرموده اند از برکات اخلاقی و فکری زن خوب این است که هزینه و مخارجش کم باشد، [353] و در اداره ی خانه و صرفه جویی در مصرف، یاور و همکار شوهر به حساب می آید. [354]

تمام این ویژگیها در وجود مبارک حضرت زهرا جمع بود و آن حضرت با مدیریت لازم و با صبر و بردباری، همه ی تلخیها را به کام علی علیه السلام شیرین می کرد و در برابر مشکلات مالی عقب نشینی نمی نمود.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

تزوجت فاطمه علیهاالسلام و ما کان لی فراش، و صدقتی الیوم لو قسمت علی بنی هاشم لو سعتهم. [355]

من در حالی با حضرت زهرا ازدواج کردم، که زیراندازی در خانه نداشتم، در حالی که در همان تاریخ احسان و بخشش من به نیازمندان بقدری زیاد بود که اگر به بنی هاشم تقسیم می شد همه ی آنان را غنی و بی نیاز

می کرد.

این حدیث نشان می دهد که فاطمه علیهاالسلام دختر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله با چه مشکلاتی در خانه علی علیه السلام دست و پنجه نرم کرده و خم به ابرو نیاورده است.

و در یک روایت دیگر از طریق امام صادق علیه السلام از جابر بن عبداللَّه انصاری نقل شده که: روزی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به خانه دخترش فاطمه علیهاالسلام وارد شد، ولی زهرا را در حالتی دید که در نتیجه چشمان مبارکش پر از اشک گردید، زیرا لباس آن حضرت بسیار نامناسب بود. زهرا با آن وضع از یک طرف مشغول آرد کردن جو و تهیه ی نان و از طرف دیگر به بچه اش شیر می داد، پیامبر الهی فرمودند:

ای دختر عزیزم! اینگونه تلخیها را در دنیا برای رسیدن به پاداش و شیرینیهای اخروی پذیرا باش و صبر و بردباری را از دست نده. آن بانوی گرامی اسلام گفتند:

یا رسول اللَّه الحمداللَّه علی نعمائه، والشکر علی آلائه، فانزل اللَّه و لسوف یعطیک ربک فترضی. [356]

ای رسول خدا! سپاس خدایی را که نعمتهایش را ارزانی داشته و باز شکر در برابر عطایای بی پایان الهی. در این حال این آیه نازل شد که ای پیامبر! ما آن قدر پاداش خواهیم داد که راضی شوی. [357]

این حدیث و قضیه تاریخی نشان می دهد که فاطمه علیهاالسلام دختر رسول خدا در برابر مشکلات و نارساییهای مالی هیچ گونه تغیری نداشت و سپاس الهی را بجا می آورد.

حضرت زهرا در کنار سایر تحملات خود در برابر سختیها، روزهای زیادی را به گرسنگی گذرانید، ولی دردش را به کسی نگفت و حتی به رخ علی

علیه السلام نیاورد و تا دم مرگ و شهادت چیزی از شوهر درخواست نکرد.

دختر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در خانه مولی علی علیه السلام با سختیها انس گرفت و درد گرسنگی چشید و بچه هایش را نیز با این روش عادت داد، تا رنگ رخسارشان از ناتوانی و گرسنگی زرد شد....

حضرت امام باقر علیه السلام از جابر بن عبداللَّه انصاری نقل می کنند که روزی پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله وارد خانه ی دخترش شد و پس از سلام و احوال پرسی فرمود:

مالی اری وجهک اصفر؟ قالت: یا رسول اللَّه! الجوع... [358]

چرا رنگ رخسارت این قدر پریده است؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: ای پیامبر خدا! از گرسنگی به این حالت افتاده ام...

این حدیث نشان می دهد که وضع فاطمه ی زهرا علیهاالسلام از گرسنگی به جایی رسیده بود، که رنگ رخسارش تغییر یافته بود، و پدر بزرگوارش با دیدن او نگران گردیده و از عوامل پریشانی درونی و تغیر چهره سؤال نموده است.

و از سوی دیگر می دانیم که آن بانوی عزیز اسلام تا به یک حالت اضطراری نمی رسید، گرسنگی خود را حتی به پدرش رسول گرامی اسلام نیز نمی گفت.

در یک داستان دیگر آمده است: پیامبر الهی روزی به خانه علی بن ابیطالب علیه السلام آمد، تا با فرزندانش دیدار کند، در این هنگام با امام حسن و امام حسین علیه السلام آمد، تا با فرزندانش دیدار کند، در این هنگام با امام حسن و امام حسین ملاقات نمود، آنان زبان به شکوه باز کردند و گفتند: ای بابا! ای رسول خدا! به مادرمان بسپار که به ما غذا دهد و ما را گرسنه نگه ندارد. رسول خدا

که خود در این حال از درد گرسنگی سنگ به شکمش بسته بود، به فاطمه علیهاالسلام گفت:

«اطعمی ابنی» قالت: «ما فی بیتی شی ء الا برکه رسول اللَّه....»

به بچه های من طعام ده. زهرا گفت: بابا! در خانه ام چیزی جز برکت تو نیست....

چون پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله سخن زهرا علیهاالسلام را شنید، با آب دهانش بچه ها را به بازی گرفت و مشغول کرد و از این طریق آنان را به خواب شبانه وادار ساخت.... [359]

از این حدیث نیز استفاده می کنیم که فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در طول خانه داریش چه روزگار سختی را گذرانیده و گرسنگی را برای خود و فرزندانش پذیرا گشته است.

جهاد زن نسبت به شوهر!

موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: جهاد زن این است که خوب شوهرداری کند. [360]

زهرا علیهاالسلام می دانست که سپهسالار نیرومند و شجاع اسلام در صورتی در میدان نبرد پیروز می گردد که از جهت اوضاع داخلی خانه، فکرش آزاد و از تشویقات و مهربانیهای همسرش دلگرم باشد. از این رهگذر می توان گفت: هنگامی که سپهسالار فداکار اسلام یعنی علی بن ابی طالب (علیه السلام) با تنی خسته و کوفته، از میدان نبرد به خانه بازمی گشت از مهربانی ها و دلگرمی ها و نوازش های همسر عزیزش کاملاً برخوردار می شد. زخم های تنش را پانسمان می کرد. لباس های خون آلود جنگ را می شست و خبرهای جنگ را از او می شنید.

فاطمه علیهاالسلام زنی نبود که در گوشه منزل به ادامه زندگی داخلی مشغول باشد و از حوادث و اوضاع مربوط به اسلام بی تفاوت بگذرد. بلکه از گوشه هائی از تاریخ استفاده می شود که در جریان امور مربوط به اسلام بوده و بالاخص به حوادث جبهه و جنگ

کاملاً عنایت داشته است. نه تنها پدر و شوهرش را تشویق می نموده بلکه در مواقع لزوم در صحنه حضور داشته و کارهائی را انجام می داده است.

در تاریخ نوشته اند: بعد از جنگ احد، وقتی فاطمه صورت خون آلود پدر را دید او را در بغل گرفت، گریه می کرد و خونها را از چهره پدر پاک می کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام آب آورد و فاطمه صورت پدر را می شست، ولی خون قطع نمی شد، سرانجام فاطمه قطعه حصیری را سوزاند و خاکسترش را روی زخم ریخت تا خون قطع شد. [361]

و نوشته اند وقتی رسول خدا از جنگ احد برگشت شمشیرش را به فاطمه داد و فرمود: خون هایش را بشوی. علی بن ابی طالب علیه السلام نیز شمشیرش را به فاطمه داد و فرمود: خون هایش را بشوی. [362]

فاطمه علیهاالسلام، همیشه شوهرش را تحسین و تشویق می کرد و فداکاری ها و شجاعت هایش را می ستود و بدینوسیله دلش را گرم و برای جنگ آینده آماده اش می نمود. بوسیله ی نوازشهای بی شائبه، تن خسته و جراحات بدنش را تسکین می داد.

علی علیه السلام می فرماید: وقتی به خانه می آمدم و به زهرا (علیهاالسلام) نگاه می کردم تمام غم و غصه هایم برطرف می شد. [363]

فاطمه علیهاالسلام هرگز بدون اجازه علی (علیه السلام) از خانه خارج نشد. هیچگاه او را غضبناک نکرد. زیرإ؛ ّّ می دانست که اسلام می گوید: هر زنی که شوهرش را غضبناک کند خدا نماز و روزه اش را قبول نمی کند تا این که شوهرش راضی شود. [364]

فاطمه در خانه ی علی هرگز دروغ نگفت و خیانت نکرد و هیچگاه از دستوراتش سرپیچی ننمود. علی علیه السلام می فرماید: به خدا سوگند هرگز کاری نکردم که فاطمه (علیهاالسلام) غضبناک شود.

فاطمه هم هیچگاه مرا خشمناک ننمود. [365]

پاکدامنی و عفاف حضرت زهرا

روزی پیامبر (ص) و فاطمه (ع) نشسته بودند که مردی نابینا اجازه ورود خواست قبل از ورود آن مرد، فاطمه (ع) برخاست و خود را پوشانید. پیامبر (ص) به فاطمه فرمود: چرا خود را پوشانیدی آن مرد نابیناست؟ فاطمه (ع) پاسخ داد: بله پدر ولی من که او را می بینم و هر چند او نابیناست اما بوی مرا استشمام می کند. رسول خدا (ص) فرمود: شهادت می دهم که تو پاره تن من هستی. [366]

روزی رسول خدا (ص) در جمع یاران نشسته بود، از آنان پرسید: ارزنده ترین و گرامیترین زینت برای زنان چیست؟ به گفته انس بن مالک کسی از صحابه نتوانست پاسخ گوید. علی (ع) (با وجودی که پاسخ آن را می دانست دوست داشت پاسخ آن را از زبان فاطمه (ع) بشنود) به خانه رفت و این سؤال را با همسرش در میان نهاد و فاطمه زهرا (ع) فرمود: بهترین زینت برای زن آن است که مردان آنان را نبینند و آنان نیز مردان را نبینند».

علی (ع) بسوی پیامبر (ص) بازگشت و پاسخ فاطمه (ع) را برای حضرت بیان کرد.

رسول خدا (ص) فرمود: «فاطمه (ع) درست گفته چه او پاره تن من است» [367]

آراستگی و معطر بودن برای همسر

برای زن در رسیدگی به وضع ظاهریش به خاطر همسرش سزاوار نیست که به خود و سر و وضعش نرسد ولو اینکه گردنبندی را در گردن خویش بیاویزد و نیز پسندیده نیست که دستش را بدون رنگ رها کند ولو اینکه مختصر حنائی بگذارد گرچه سالخورده باشد.

در زندگی حضرت فاطمه زهرا سلام اللَّه علیه نقل می کنند که ام سلمه همسر پیامبر (ص) از حضرت زهرا سلام اللَّه علیه پرسیدند

آیا عطر و بوی خوش ذخیره کرده اید فرمودند: آری، رفتند و مقداری عطر آوردند و مقداری در کف دست من ریختند بوی خوشی داشت که هرگز نشنیده بودم.

پیامبر اکرم (ص) به عمار یاسر مأموریت داد برای شب عروسی حضرت زهرا سلام اللَّه علیه عطرهای خوشبو تهیه نمائید عمار یاسر می گوید: عطر خوبی تهیه کرده به منزل حضرت فاطمه سلام اللَّه علیه بردم و گفتم پدر شما رسول خدا (ص) مرا امر کرد تا این عطر را فراهم نمایم.

ایثار در شوهرداری

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در تمام زمینه های عملی برای بانوان و پیروانش الگوی زندگی است و از جمله شوهرداری و جلب رضایت او می توان از سیره ی آن حضرت درسها گرفت و صفا و صمیمیت کانون خانواده را دو چندان کرد.

روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام از فاطمه علیهاالسلام طعام خواست، آن حضرت جواب داد:

ما کانت الا ما اطعمتک منذ یومین، آثرت به علی نفسی و علی الحسن والحسین، فقال: الا اعلمتنی فاتیتکم بشی ء؟ فقالت: یا ابالحسن انی لاستحیی من الهی ان اکلفک ما لا تقدر علیه! [368]

در نزد من چیزی نیست، جز آنکه دو روز پیش آن را به تو خوراندم و من آن را برای خود و حسن و حسین نگه داشته بودم. علی علیه السلام فرمودند: چرا در طول دو روز مرا مطلع نکرده ای، تا برایتان چیزی تهیه می کردم؟ فاطمه علیهاالسلام گفت: من از خدایم شرم کردم تو را به کاری بگمارم که قدرت تهیه و خرید آن را نداری.

و در عبارتی دیگر اینکه: پدرم به من سفارش کرده که از علی علیه السلام چیزی درخواست نکن، هرچه او آورد استفاده کن، وگرنه تحمل بنما. [369]

از این حدیث درسهای زیادی می گیریم، از جمله اینکه فاطمه علیهاالسلام خود و فرزندانش گرسنگی کشیده و غذا را به علی علیه السلام خورانده است، و این حرکت تعجب آمیز، ایثار و عشق و علاقه ی شدید زهرا به آن حضرت را می رساند، هرچند ممکن است نسبت به بچه های کوچک نیز غذا و طعامی غیر از آن داده باشد.

حفظ آبروی خانواده

یکی از ویژگیهای حضرت فاطمه علیهاالسلام این بود که آن بزرگوار در حفظ حریم خانواده، بویژه شوهرش فوق العاده حساس بود و تمام مشکلات و نارسائیها را تحمل نمود، ولی خم به ابرو نیاورد و آبروی علی علیه السلام را حفظ کرد.

با اینکه شخصیت فاطمه علیهاالسلام در جهان اسلام جایگاه خاصی داشته و دارد، ولی او رد انتقال از خانه پدر به خانه ی شوهر، به یک خانه ی محقر و دورافتاده ی استیجاری که صاحب آن حارثه بن نعمان بود، پناه برد و دور از هرگونه امکانات زندگی، با خاکهای نرم، اتاق عروسی را صاف کرد و هرگز محرومیت رفاهی را به رخ علی نکشید و به دیگران نگفت. [370]

امیرالمؤمنین علیه السلام برای رفع گرسنگی خانواده اش، به سراغ خانه ی یک مرد یهودی به نام شمعون رفت و مشکل خود را با او در میان گذاشت و از او مقداری جو خواست، لذا چنین فرمود:

هل لک ان تعطینی جزه من الصفوف تغزلها لک ابنه محمد بثلاثه اصوع من شعیر؟ قال: نعم، فاعطاه فجا بالصفوف والشعیر و اخبر فاطمه (ص) فقبلت و اطاعت ثم عمدت.... [371]

آیا تو مقداری از پشم را در برابر نه کیلو جو در اختیار من قرار می دهی که دختر پیامبر خدا- فاطمه ی زهرا- آن را

برایت بریسد؟ شمعون گفت: بلی. آنگاه علی علیه السلام پشم و جو را گرفت و به خانه آورد و جریان را به آن بانوی بزرگوار گفت، آن حضرت نیز کار استیجاری را پذیرفت، و شروع بکار کرد....

قابل توجه است که فاطمه ی زهرا علیهاالسلام با آن همه شأن و جلالش، با چه مشکلاتی دست و پنجه نرم کرده و علاوه بر کارهای سخت منزل، برای شخص یهودی نیز کار کرده و هرگز به رخ علی علیه السلام نیاورده و آبروی خانواده اش را حفظ نموده است.

تقسیم کار در خانه

خانواده ای در زندگی موفق می گردد، که به طور مشترک و برای رسیدن به اهداف مقدس در کانون خانواده تلاش کنند و هیچکدام از زن و شوهر از کار، گریزان نباشد، ولی باید شؤون وظایف مشخص باشد و هریک به تناسب توان و تخصص و حوصله خویش، انجام کاری را به عهده بگیرد....

حضرت علی و فاطمه، برای تقسیم کار به حضور پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله رسیده و درخواست نمودند: آن حضرت تکلیف هریک را در امور خانه مشخص فرمایند.چنانچه حضرت امام باقر علیه السلام می فرمایند؛ رسول خدا نیز چنین تقسیم کار کردند:

فقضی علی فاطمه بخدمه مادون الباب و قضی علی علی بما خلفه.... [372]

به امیرالمؤمنین دستور دادند کارهای خارج خانه را انجام دهند و به دخترش فاطمه علیهاالسلام نیز فرمودند که او کارهای داخل خانه را اداره نمایند و آن بانوی دو عالم از این تقسیم کار شدیداً خوشحال شد.

و امام صادق علیه السلام می فرمایند:

کان امیرالمؤمنین یحتطب و یستقی و یکنس و کانت فاطمه تطحن و تعجن و تخبز. [373]

جدم امیرالمؤمنین در انجام

کارهای خانه هیزم جمع می کرد و آب می کشید و می آورد و خانه را جارو می فرمود و مادرم زهرا علیهاالسلام نیز جوها را آرد می کرد و سپس خمیر می نمود و آنگاه نان می پخت.

از این دو حدیث استفاده می شود که حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه ی زهرا علیهماالسلام با انضباط خاص، وظایف خانه را انجام می دادند و کار آنان مشخص بود و در عین حال مولای متقیان علاوه بر کارهای خارج از خانه، در امور داخلی خانه نیز به همسرش کمک می کرد. (و کلمه ی «یکنس: جارو می کرد» به این موضوع دلالت دارد.)

در حدیث داریم که روزی رسول خدا وارد خانه ی دخترش زهرا شد و مشاهده کرد که دختر و دامادش هر دو مشغول کارند و به کمک یکدیگر در کنار آسیاب دستی نشسته و به آرد کردن می پردازند، پس از سلام و احوال پرسی فرمودند: اَیُّکُما اَعیی؟

کدامیک خسته ترید تا من به جای او بنشینم و کار را به پایان برسانم؟! علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول اللَّه! دخترت فاطمه.... [374]

این حدیث نیز می رساند که امیرالمؤمنین به کارهای مربوط به داخل خانه به فاطمه علیهاالسلام کمک می کرد....

حضرت زهرا علیهاالسلام علاوه بر اینکه امور مربوط به خانواده را در داخل و خارج خانه با شوهرش تقسیم کرده بود، با خادمه ی اهل بیت (جناب فضه) نیز کارهای خویش را به طور منظم و باتناوب انجام می دادند. اگر فضه یک روز کار می کرد، روز دیگر استراحت می نمود و حضرت خود به کارها می پرداخت.

اینک توجه شما را به یک واقعیت تاریخی در این زمینه جلب می کنم:

حضرت سلمان می گوید: وارد خانه علی علیه السلام شدم، ناگاه مشاهده کردم دختر پیامبر صلی

اللَّه علیه و آله مشغول دستاس و آرد کردن است، او در این کار آن چنان به زحمت افتاده بود، که دستهایش ورم کرده و خون آلود شده بود. در حالیکه حضرت امام حسین- که کودکی صغیر بود- از گرسنگی بی تابی می کرد.

سلمان می گوید: دلم به حال او سوخت و لذا اظهار داشتم: ای دختر رسول خدا! چرا از فضه کمک نمی گیری؟ حضرت جواب داد: پدرم او را به من سفارش کرده است، من باید با او به عدالت رفتار کنم ما کارها را ما بین خود تقسیم کرده ایم یک روز او کار می کند و روز دیگر من و امروز نوبت استراحت او می باشد.

سلمان می گوید: گفتم: من آزاد شده ی پدر تو هستم، اجازه ده من به جای تو این کار را انجام دهم. تا اینکه به آرد کردن مشغول شدم و وقت نماز رسید، آماده ی رفتن به مسجد شدم، بعد از اقامه نماز آنچه را دیده بودم به مولایم علی علیه السلام گفتم. آن حضرت چون سخنان مرا شنید شروع به گریه کرد و سپس به سراغ فاطمه رفت و با تبسم برگشت و گفت: دیدم فاطمه علیهاالسلام خوابیده و حسین نیز در کنار مادرش در خواب می باشد و آسیاب دستی بدون مباشرت کسی کار می کرد، پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله تبسم کنان فرمودند:

یا علی! برای خداوند در روی زمین ملائکه ای است که به محمد و آل محمد خدمت می کنند. [375]

این قضیه می رساند که نظم و تقسیم کار در تمام شؤون زندگی حضرت فاطمه علیهاالسلام حاکم بود.

عشق و علاقه شدید حضرت زهرا به امیرالمؤمنین

فاطمه علیهاالسلام با الهام از دستورات الهی و پدر بزرگوارش، نسبت به امیرالمؤمنین فوق العاده

علاقه مند بود و هرگز برخلاف رضای او گام برنمی داشت و برخورد و زندگیش با مولا طوری بود، که غمها و غصه های وارده در بیرون از خانه، با دیدار فاطمه علیهاالسلام برطرف می شد، و حضرت علی علیه السلام خود در این باره می فرمایند:

فواللَّه ما اغضبتها، و لا اکرهتها علی امر حتی قبضها اللَّه عز و جل، و لا اغضبتنی، و لاعصت لی امرا، و لقد کنت انظر الیها فتنکشف عنی الهموم والاحزان. [376]

سوگند به خدا، من هرگز زهرا را به خشم نیاوردم و او را به کاری مجبور نساختم تا اینکه مرا در فراقش گرفتار ساخت و متقابلاً او نیز مرا خشمگین نساخت، و هیچ وقت نافرمانی نکرد و هرگاه من با او دیدار می کردم، غمها و غصه هایم از دلم برطرف می شد.

این حدیث از عشق و علاقه ی شدید متقابل دو همسر معصوم حکایت می کند، که در طول زندگی آنان نه تنها کوچکترین اختلافی پیش نیامده است، بلکه مشکلات خارجی و اجتماعی با دیدار محبت آمیز مرتفع می گردید.

به همین جهت بود، که چون امیرالمؤمنین علیه السلام را به زور و اجبار برای بیعت با غاصبین خلافت به مسجد آوردند، آن بانوی دو عالم به دنبال علی علیه السلام در کنار قبر رسول خدا قرار گرفت و فرمود: «هرگاه پسرعمویم علی علیه السلام را رها نسازید، سوگند به خدا موهایم را پریشان نموده و پیرهن پدرم را بر سر گرفته و شما را نفرین می کنم....»

این روایت که از طریق امام صادق علیه السلام از حضرت سلمان نقل شده، آمده است: «در این هنگام آثار بلای آسمانی پدیدار گشت و سلمان از فاطمه علیهاالسلام شفاعت کرد که آن حضرت

نفرین ننماید، همزمان علی علیه السلام را نیز آزاد کردند... [377] »

و در یک روایت دیگر آمده است که حضرت زهرا اگر چه در بستر بیماری بود و غمها و غصه های فراوانی که در اثر فشار و جنایت مهاجمین خونخوار به خانه آن حضرت پیش آمده بود، وی را فراگرفته بود، ولی پیوسته به یاد علی علیه السلام و آینده آن بزرگوار در تشویش و اضطراب بسر می برد، و حتی در هنگام مرگ سکرات مرگ را فراموش کرده و در مورد مصائب آتی امیرالمؤمنین گریه می کرد. چنانچه حضرت امام صادق نقل می کنند:

لما حضرت الوفات بکت، فقال لها امیرالمؤمنین: یا سیدتی! ما یبکیک؟ قالت: ابکی لما تلقی بعدی! فقال: لاتبکی فواللَّه ان ذلک لصغیر عندی.... [378]

چون وقت شهادت فاطمه علیهاالسلام فرارسید شروع به گریه کرد، حضرت علی علیه السلام با یک تعبیر عالی و تعجب آمیز پرسید: ای سرور من چرا گریه می کنی؟!جواب داد: برای آن مشکلاتی که بعد از من با آنها مواجه خواهی شد. حضرت فرمودند: تو گریه نکن همه ی اینها برای من آسان است.

تعبیر: «یا سیّدتی» در این حدیث، نشان عظمت فاطمه ی زهرا از دیدگاه امیرالمؤمنین است و همچنین گریه فاطمه علیهاالسلام برای علی علیه السلام آن هم در حال مرگ و سکرات آن، که معمولاً هرکسی به فکر خود می باشد، شدت علاقه فاطمه به امیرالمؤمنین را در بر دارد. و بالاخره چون خبر شهادت زهرا را به علی علیه السلام دادند، آن حضرت در حال حرکت به زمین افتاد و هرچه خواست بلند شود ممکن نشد. [379] و در نقلی دیگر حالت غشوه به او دست داد. [380]

همه ی این احادیث و

قضایای تاریخی نشان می دهد، که در میان علی و فاطمه علیهاالسلام محبت، عشق و علاقه ی فوق العاده ای حاکم بود، که در فراق فاطمه، علی به حالت غشوه می افتد و صبر و توانش به ناتوانی و کم صبری تبدیل می گردد، و فاطمه علیهاالسلام نیز هرگز علی و یاری علی را فراموش نمی کند. و در هنگام سکرات مرگ که لحظات بسیار دشوار به حساب می آید، به یاد گرفتاری و مصائب آن حضرت اشک می ریزد.

کار طاقت فرسای امیرالمؤمنین جهت امرار معاش

روزی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم به منزل فاطمه علیهاالسلام تشریف برد. دید حسن و حسین علیهماالسلام منزل نیستند. احوالشان را پرسید. فاطمه علیهاالسلام عرض کرد: امروز در خانه ی ما چیزی برای خوردن وجود نداشت. علی علیه السلام وقتی خواست بیرون برود فرمود: حسن و حسین علیهم السلام را با خودم بیرون می برم مبادا گریه کنند و از تو مطالبه ی غذا نمایند. آنان را برداشت و نزد فلان شخص یهودی رفت. رسول خدا در جستجوی علی بیرون رفت.

او را در نخلستان یهودی یافت که مشغول آب کشی بود. حین و حسین را مشغول بازی دید و مقداری خرما نیز در نزدشان بود.

به علی علیه السلام فرمود: قبل از اینکه هوا گرم شود حسن و حسین را به خانه برنمی گردانی؟ عرض کرد: یا رسول الله وقتی از خانه خارج شدم غذایی در خانه نداشتیم. صبرکنید تا قدری خرما برای فاطمه تهیه کنم. من با این یهودی قرار گذاشته ام در مقابل هر دلو آب یک دانه خرما بگیرم. وقتی قدری خرما تهیه شد آنها را در دامن ریخت و حسن و حسین را برداشت و به منزل بازگشت. [381]

رضایت فوق العاده امیرالمؤمنین از حضرت زهرا

از بحثهای پیشین استفاده شد که علی علیه السلام از فاطمه ی زهرا علیهاالسلام فوق العاده راضی و خشنود بود، زیرا آن حضرت یک انسان معصوم و بی لغزش بود و هرگز کاری برخلاف رضای امیرالمؤمنین انجام نمی داد، ولی در عین حال فاطمه علیهاالسلام در هنگام فراق، در ضمن وصایای خود به آن حضرت خواستند قلب مبارک علی را بار دیگر در مورد خود راضی تر نمایند و لذا عرض کرد:

ای پسرعموی پیامبر! من هرگز به تو دروغ

نگفتم، خیانت نکردم و به مخالفت تو برنخاستم. علی علیه السلام چون این سخنان را شنید فرمود:

معاذاللَّه انت اعلم باللَّه و ابر و اتقی و اکرم و اشد خوفاً من اللَّه قد عز علی مفارقتک و تفقدک الا انه امر لابد منه... [382]

پناه به خدا، نسبت به امور و احکام الهی داناتری. نیکوکاری، تقوا، تقرب و خشیتت از خدا بیشتر است. این را بدان که جدایی و مفارقت تو فوق العاده برای من سنگین است، ولی این کار چاره پذیر نیست.

این فرازها نشان می دهد که آن بانوی گرانقدر، آنقدر به مولای متقیان عظمت قائل است، که در مقام کسب رضایت خاطر مولا است، هرچند کار خلاف و قصور جزیی نیز از او صادر نشده بود.

به این مناسبت بود که امیرالمؤمنین چون پیکر پاک فاطمه علیهاالسلام را بر خاک سپرد، دست دعا به سوی آسمان برداشت و در حق زهرا چنین دعا کرد:

اللهم انی راض عن ابنه نبیک، اللهم انها قد اوحشت فانسها، اللهم انها قد هجرت فصلها، اللهم انها قد ظلمت فاحکم لها و انت خیر الحاکمین. [383]

خدایا! من از دختر پیامبرت راضی هستم. بارالها! فاطمه علیهاالسلام نگران و مضطرب بود، تو او را آرامش بخش، خداوندا! زهرا از دوستان و فرزندان مفارقت کرد، تو او را وصل کن. پروردگارا! به فاطمه علیهاالسلام ظلم کردند تو خود حاکم باش.

همه ی این فرازها نشان می دهد که فاطمه ی زهرا با داشتن مقام عصمت نسبت به حقوق شوهر چقدر ارزش قائل بوده و چه سان نگران بوده است که نسبت به مقام ارجدار شوهرش علی بن ابیطالب علیه السلام مسؤول باشد و لذا علی علیه السلام

رضایت خویش را در مورد فاطمه علیهاالسلام اعلان می نماید....

به همین جهت حضرت امام باقر علیه السلام می فرمایند: «برای زن هیچ شفاعتی به اندازه ی رضایت شوهر مفید و ثمربخش نیست.... [384] »

استفاده از تجربه مشورت در زندگی

در زندگی آن حضرت از کودکی تا هنگام وفات و شهادت کسانی مسئولیت سرپرستی و مشاوره با آن حضرت را داشته اند.

بعد از رحلت مادر بزرگوارشان خدیجه کبری، سرپرستی و سپس مشاورت آن حضرت بر عهده ی فاطمه بنت اسد گذاشته می شود تا سال چهارم هجرت یعنی سالی که امام حسن مجتبی (ع) به دنیا آمدند در این سال بعد از رحلت فاطمه بنت اسد امر مشاوره و همفکری حضرت زهرا (س) به ام السلمه محول می شود و ام السلمه تا زمان شهادت حضرت زهرا (س) در کنار ایشان بوده است.

نکته مورد توجه در این ماجرا این است که پیامبر اکرم (ص) حتی بعد از ازدواج حضرت زهرا (س)، مشاوره را برای ایشان لازم می دانند. وقتی مسئله شنیدنی تر می شود که ما زهرا را دارای مقام عصمت بدانیم.

نکته دیگر اینکه آنهائی که تأسی به حضرت زهرا (س) را برای خود فرض و حتم می دانند باید متوجه باشند که انسان همیشه محتاج مشاوره است. و این نکته برای نوعروسان جای دقت بسیار دارد.

ای پاکتر از روی ملک دامانت

برتر ز تمام حوریان عنوانت

تو فاطمه دختر رسول اللهی

جانهای همه عالمیان قربانت

رنج های حضرت زهرا در زندگی

علی (ع) به یکی از یارانش فرمود: فاطمه (ع) در خانه من چندان با مشک آب می آورد که آثار مشک بر بدنش دیده می شد. چندان دستاس می کرد که دستهایش تاول زد و آنقدر در تمیز کردن خانه و پختن نان و غذا زحمت می کشید که لباسهایش ژولیده می شد. [385]

باید توجه داشت که در آن زمان آب آشامیدنی مدینه از چند چاه که در مدینه بود تأمین می شد

و همانگونه که ذکر شد در تقسیم کارها، آوردن آب و کارهای بیرون منزل به عهده علی (ع) گذارده شد؛ اما شرکت مداوم او در میدانهای جهاد و مأموریتهای پیاپی جنگی موجب می شد که در غیاب علی (ع) اینگونه کارها نیز عملاً بر دوش فاطمه (ع) افتد.

روزی فاطمه (علیهاالسلام) احوالش را برای پدر بازگو نمود و تقاضای خدمتکاری کرد تا در خانه به او کمک کند. رسول خدا (صلی اللَّه علیه و آله) گریست و فرمود: فاطمه جان! بخدا سوگند چهار صد فقیر از اصحاب صفه در مسجد سکونت دارند و در گرسنگی بسر می برند بیم آن دارم که اگر خدمتکار داشته باشی اجر و ثواب خدمت در خانه را از دست بدهی. بیم آن دارم که علی (ع) روز قیامت در پیشگاه خداوند از تو طلب حق کند. سپس تسبیحاتی را به او یاد داد که به تسبیحات حضرت زهرا (ع) معروف شد. وقتی فاطمه (ع) بازگشت امیرالمؤمنین (ع) فرمود: برای طلب دنیا نزد رسول خدا (ص) رفتی آخرت نصیبمان شد. [386]

تفریح و گفتگوهای دلنشین حضرت زهرا و امیرالمؤمنین

روی ان الامام علی بن ابی طالب علیه السلام کان ذات یوم هو و زوجته فاطمه علیهاالسلام یأکلان تمراً فی الصحراء، إذ تداعبا بینهما بالکلام، فقال علی علیه السلام: یا فاطمه إن النبی صلی اللَّه علیه و آله یحبنی أکثر منک. فقالت: واعجبا منک! یحبک اکثر منی و أنا ثمره فؤاده و عضو من اعضائه و غصن من اغصانه و لیس له ولد غیری؟! فقال له علی علیه السلام یا فاطمه إن لم تصدقینی فأمضی بنا الی ابیک محمدٍ صلی اللَّه علیه و آله.

قال: فمضینا إلی حضرته صلی اللَّه علیه و آله

فتقدمت و قالت: یا رسول اللَّه أینا أحب إلیک انا ام علی؟ قال النبی صلی اللَّه علیه و آله: أنت أحب إلی و علی اعز علی منک. فعندها قال سیدنا و مولانا الإمام علی بن ابی طالبٍ علیه السلام الم اقل لک: أنا ولد فاطمه ذات التقی؟ قالت فاطمه علیهاالسلام: و أنا ابنه خدیجه الکبری. قال: و انا ابن الصفا. قالت: انا ابنه سدره المنتهی، قال: و أنا فخرالوری قالت: و انا ابنه من دنی فتدلی و کان من ربه قاب قوسین او ادنی.... [387]

(روایت شده که روزی حضرت علی علیه السلام و همسرش حضرت زهرا علیهاالسلام به صحرا رفته به هنگام خوردن خرما با گفتن کلماتی مزاح کردند. علی علیه السلام فرمود: ای فاطمه! رسول خدا مرا بیشتر دوست می دارد. حضرت زهرا علیهاالسلام گفت: از سخن تو عجب است! آیا می شود پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله تو را بیش از من دوست داشته باشد در حالی که من میوه ی دل او و عضوی از پیکرش و شاخه ای از شاخسارش می باشم و غیر از من فرزندی ندارد؟!

علی علیه السلام فرمود: ای فاطمه! اگر سخن مرا قبول نداری بیا تا نزد پدرت حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله برویم! سپس آن دو با هم نزد پیامبر رفتند. حضرت فاطمه علیهاالسلام پیشدستی کرده گفت: ای رسول خدا! کدام یک از ما دو نفر نزد تو محبوبتریم؟ من یا علی؟!

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: تو به من محبوبتری و علی از تو برای من عزیزتر است. به دنبال فرمایش حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله علی علیه السلام گفت: آیا من به تو نگفتم

که فرزند فاطمه ی باتقوایم؟ زهرا علیهاالسلام فرمود: من نیز دختر خدیجه ی کبرایم. علی گفت: من فرزند صفایم. فاطمه گفت: من دختر سدرهالمنتهی می باشم. علی گفت: من فخر کائناتم. فاطمه گفت: من دختر کسی هستم که به خدا نزدیک و نزد او آن چنان گرامی شد که گویی به فاصله دو تیرکمان یا نزدیکتر به پدرش قرار گرفت...)

از روایت فوق الذکر و نقل این ماجرای تاریخی حداقل می توانیم این نتایج را بگیریم.

1- حضرت زهرا علیهاالسلام و علی علیه السلام تفریح داشته اند.

توصیه حضرت زهرا به امیرالمؤمنین در ازدواج با امامه

برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام با وجود حضرت زهرا تجدید فراش و تعدد زوجات جایز نبود، بنابراین آن حضرت در زندگی مشترکی که با فاطمه علیهاالسلام داشت نه تنها به این فکر نیفتاد، بلکه هر کاری که موجب ملال خاطر آن مخدره می شد اجتناب کرد.

از حضرت ابوذر آمده است که در حبشه به جعفر طیار (برادر امیرالمؤمنین) کنیزی اهدا شد که ارزش بیشتری داشت، جعفر پس از ورود به مدینه آن را به حضرت علی علیه السلام اهدا کرد، که از وجود او در کارهای جزیی خانه استفاده می شد.

علی علیه السلام احساس کرد؛ ممکن است حضور او در خانه ی امیرالمؤمنین علیه السلام برای فاطمه ی زهرا ملال آور باشد، از این جهت مولای متقیان او را آزاد ساخت.... [388]

فاطمه علیهاالسلام نیز متقابلاً از امیر المؤمنان رضایت کامل داشت و سعی می کرد حقوق شوهرش را به طور کامل انجام دهد و مشکلی برای حضرت پیش نیاید....

حتی برای پیشگیری از مشکلات آینده و بعد از وفات او سفارش کرد با دختر خواهرش امامه که دختر شایسته و مطلوب بود، ازدواج کند، تا بدینوسیله هم مشکل نداشتن همسر

جبران گردد و هم در اثر علاقه و عاطفه ی قرابتی تنهایی و یتیمی فرزندان زهرا تا حدودی تأمین شود. متن وصیت حضرت زهرا در این مورد:

یابن عم رسول اللَّه! اوصیک اولا ان تتزوج بعدی بابنه اختی «امامه» فانها تکون لولدی مثلی، فان الرجال لابد لهم من النساء. [389]

ای پسر عموی پیامبر! نخستین وصیت من این است که بعد از من با دختر خواهرم امامه ازدواج کن، زیرا او برای فرزندانم مثل من مهربان است و از سوی دیگر، داشتن همسر برای مردان یک ضرورت محسوب می گردد.

این حدیث که با عبارات مختلف در منابع شیعه و سنی آمده، می رساند که فاطمه علیهاالسلام در استیفای حقوق شوهر، حتی دوران پس از وفاتش را نیز در نظر می گیرد و شوهرش را به انتخاب همسر سفارش می کند، زیرا چنانچه در حدیث به طور منصوص العلّه اشاره گشته، معمولاً مرد بدون زن و زن بدون شوهر نمی تواند زندگی مطلوب داشته باشد از این جهت حضرت علی علیه السلام بعد از شهادت حضرت فاطمه، در مدت کمتر از یک هفته با امامه ازدواج نموده و زندگی مشترک با وی را شروع کرد. [390]

رفتار با فرزند

انتخاب بهترین نام ها برای فرزندان

یکی از وظایف اولیه والدین در برابر فرزندان خود و یکی از هدیه های ماندگار والدین به فرزند انتخاب نام نیکو و ارزشی برای آنهاست. پیروی از اسوه های انسانیت در همه مراحل و شئونات زندگی سفارش شده است. چرا که اقتدای به خوبان زندگی را پر از خیر و خوبی می سازد و غذای روحی و کمالات انسانی را به سرعت در انسان احیاء می گرداند. از جمله سفارش شده است نام کودکان بر اساس نام ناموران

صالح و شایسته انتخاب گردد که این امر علاوه بر آثار مثبت روانی برای کودکان نوعی احیاء و بزرگداشت نام زنان و مردان صالح روزگار است و به تصدیق روایات دارای آثار وضعی نیز می باشد.

حضرت فاطمه زهرا سلام اللَّه علیها در این خصوص دقت و حساسیتی خاص داشت و نام فرزندان خود را از طریق هدایت گریهای پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله انتخاب می نمود نامهایی که حتی در معنای لفظی نیز زیبایی و ملاحت دارند مانند حسن و حسین، زینب (سلام اللَّه علیهم اجمعین) در یکی از روایات نام حضرت زهرا سلام اللَّه علیه به عنوان نام بابرکت معرفی شده که از خانه و خانواده، فقرزدائی می کند. قال الامام الکاظم علیه السلام: لا یدخل الفقر بیتا فیه اسم محمد او احمد او علی او الحسن او الحسین او جعفر او طالب او عبدالله او فاطمه من النساء.

امام کاظم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرمایند: در خانه ای که نام محمد یا احمد یا علی یا حسن و حسین یا جعفر یا طالب یا عبدالله یا فاطمه باشد فقر وارد نمی شود.

عقیقه دادن و گفتن اذان در گوش نوزاد

عقیقه (قربانی که در واقع می توان آن را بیمه سلامتی شمرد) و صدقه از مستحباتی است که در اسلام، تأکید زیادی بر آن شده است. نقل شده است که فاطمه (س) هرگاه صاحب فرزندی می شد، برای او گوسفتندی عقیقه می داد، سپس روز هفتم، سر او را می تراشید و برابر وزن موهای او نقره صدقه داده، برای قابله و همسایه ها هدیه می فرستاد و دیگران را در شادی خود سهیم می کرد. [391]

یکی دیگر از سنتهای جاری در زندگی صدیقه ی کبری (س) گفتن اذان در گوش راست و

اقامه در گوش چپ فرزند بود. آن حضرت بخوبی می دانست که باید کودک را از همان لحظات اول زندگی با کلماتی چون اللَّه، محمد، نماز... آشنا کرد که این آشنایی، به یقین در جهت گیری تمایلات روحی او به ملکوت اعلی اثر خواهد گذاشت.

اظهار محبت نسبت به فرزندان

در نزد دانشمندان فن تربیت و روانشناسان، این مطلب به اثبات رسیده که اطفال در تمام دوران کودکی، به محبت و اظهار علاقه نیازمندند. کودک می خواهد پدر و مادر بیش از حد، او را دوست بدارند و نسبت به او اظهار علاقه نمایند. کودک چندان توجهی ندارد که در کاخ زندگی می کند یا در کوخ، لباس و خوراکش خیلی اعلاست یا نه. اما بدین موضوع کاملاً توجه دارد که دوستش می دارند یا نه. این احساس درونی، کودک را چیزی جز اظهار محبت و نوازش ارضا نمی کند. سرچشمه ی اخلاق و شخصیت آینده ی او همین اظهار محبت هاست. همین آغوش گرم مادر و نوازشهای مخلصانه ی پدر است که روح بشر دوستی و علاقه ی به همنوع را در کودک می دمد و برای اظهار همدردی و کمک به دیگران آماده اش می سازد. همین نوازشهای بی شائبه است که کودک را از ترس و تنهایی و ضعف نجات می دهد و به زندگی امیدوار می سازد. همین مهرورزیها و بوسه های بی شائبه است که روح خوشبینی و خوشخویی را به او تلقین می کند و او را به سوی زندگی اجتماعی و تعاون و همکاری هدایت می نماید. و از عزلت و گوشه گیری نجاتش می دهد. بواسطه ی همین نوازشهاست که کودک احساس شخصیت می کند و خودش را لائق دوستی می داند.

کودکی که از جهت محبت کسری داشته باشد معمولاً ترسو و خجول و ضعیف و

بدبین و گوشه گیر و بی علاقه و پژمرده و حتی مریض بار می آید. گاهی هم ممکن است برای اظهار عکس العمل و نشان دادن بی نیازی، دست به اعمالی نظیر جنایت، دزدی و قتل نفس بزند تا بدان وسیله از اجتماعی که او را دوست ندارد انتقام گیرد و تظاهر به بی نیازی کند.

پس محبت و نوازش کودک یکی از احتیاجات ضروری او بشمار می رود و برای پرورش او ضرورت دارد.

درس مذکور در خانه ی زهرا (علیهاالسلام) به طور کامل اجرا می شد و پیغمبر اکرم عملاً آنرا به فاطمه یاد می داد.

روایت شده: وقتی امام حسن علیه السلام به دنیا آمد او را در پارچه ی زردی پیچیده خدمت رسول خدا آوردند. فرمود: مگر بشما نگفتم: نوزاد را در پارچه ی زرد نپیچید؟ سپس لباسهای زرد حسن را دور انداخت و او را در پارچه ی سفیدی پیچید. در بغل گرفت و شروع کرد به بوسیدن و همین عمل را نسبت به امام حسین (علیه السلام) نیز انجام داد. [392]

روایت شده روزی رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به نماز جماعت مشغول بود. هرگاه به سجده می رفت امام حسین علیه السلام بر پشت او سوار می شد و پاهایش را حرکت می داد. وقتی می خواست سر از سجده بردارد حسین را می گرفت و کنار می گذاشت. هنگامی که دوباره به سجده می رفت، باز امام حسین (علیه السلام) بر آن جناب سوار می شد، پیغمبر او را می گرفت و کنار می گذاشت. پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) با همین کیفیت نمازش را بپایان رسانید. یک نفر یهودی که جریان را مشاهده می کرد عرض کرد: شما نسبت به کودکانتان طوری رفتار می کنید که ما از آن

امتناع داریم! پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: شما هم اگر به خدا و رسول ایمان داشتید نسبت به کودکان مدارا می نمودید. یهودی بواسطه ی رفتار پیغمبر مسلمان شد. [393]

روزی رسول خدا امام حسن را می بوسید و نوازش می کرد «اقرع بن حابس» عرض کرد: من ده فرزند دارم ولی تا حال هیچ یک از آنان را نبوسیده ام.

پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) غضبناک شد و فرمود: اگر خدا محبت را از قلب تو گرفته من چه کنم؟ هرکس نسبت به اطفال ترحم نکند و احترام بزرگسالان را نگه ندارد از ما نیست [394]

روزی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله از در خانه ی فاطمه عبور کرد، صدای گریه ی حسین علیه السلام را شنید. فاطمه را صدا زد و فرمود: مگر نمی دانی گریه ی حسین مرا اذیت می کند. [395]

«ابوهریره» می گوید: روزی پیغمبر، حسن و حسین علیهماالسلام را بر دوش مبارک سوار نموده بود. در بین راه گاهی حسن را می بوسید و گاهی حسین را. مردی عرض کرد: یا رسول اللَّه این دو کودک را دوست داری؟.

فرمود: آری. هرکس حسن و حسین را دوست بدارد با من دوستی نموده و هرکس با آنان دشمنی کند با من دشمنی کرده است. [396]

پیغمبر گاهی به فاطمه (علیهاالسلام) می فرمود: حسن و حسین را بیاور. وقتی آنان را خدمت آن حضرت می برد، آنها را به سینه می چسبانید و مانند گل می بویید. [397]

ابوهریره می گوید: پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) را دیدم که دهان حسن و حسین را می مکید چنان که خرما را می مکند. [398]

توجه به نیازهای کودکان

یکی از

عوامل مؤثر در سلامت و نشاط روحی و جسمی فرزند، تغذیه و بهداشت است. تأمین اینگونه نیازها که جسم و روح کودک را آرام و آسوده نگه می دارد، سلامتی و صلابت روح او را تا پایان عمر تضمین می کند. ناهنجاریهای فراوانی که در انسانهای بزرگ دیده می شود، بنوعی ریشه در نیازهای این دوره از زندگی آنها دارد. علاوه بر این، نباید از تأثیرگذاری متقابل روح و جسم غافل بود. بی شک، یک جسم بیمار، روح را پژمرده و بی نشاط می سازد، همانگونه که روح افسرده، موجب اخلال در فعالیتهای بدن می گردد.

بارها در تاریخ خوانده ایم که گاه، فاطمه ی زهرا (س) شکم فرزندان را به قیمت گرسنگی خود، سیر می کرد.

زمانی که مسلمانان به علت کمبود آب، سخت در مضیقه بودند، فاطمه، حسن و حسین (ع) را نزد پیامبر برد و عرض کرد ای رسول خدا! فرزندان من خردسالند و تحمل تشنگی در توان آنها نیست. پیامبر که نگرانی دخترش را در این رابطه، بجا و بموقع دید، زبان مبارکش را در دهان حسن و حسین قرار داد و با تر کردن دهان آنها، حضرت زهرا را از نگرانی درآورد و آن دو طفل کوچک را نیز از تشنگی مفرط نجات داد. [399]

عطوفت و مهر مادری در حضرت زهرا (س) بقدری بود که در لحظات پایانی عمر خود، سخت نگران حال فرزندانش بود. شاید بیشترین نگرانی آن حضرت برای محرومیت آنها از مادر بود، زیرا او می دانست که پس از شهادتش، هیچکس نمی تواند مهر و محبت مادری را نسبت به آنها داشته باشد. فاطمه زهرا (س) برای اینکه فرزندانش از این نعمت بزرگ یعنی محبت مادرانه،

کاملاً محروم نمانند، به حضرت علی (ع) پیشنهاد کرد و از ایشان خواست که پس از او، کسی را به همسری انتخاب کند، که بتواند از عهده ی این مهم برآید. [400]

پس از رحلت رسول گرامی (ص)، مقداری از غمهای حضرت زهرا (س) به محرومیت فرزندانش از محبت پیامبر (ص)، مربوط می شد و گاهی با قلبی سوزان، خطاب به فرزندانش چنین می گفت: کجا رفت پدرتان (پیامبر) که شما را عزیز می داشت؟ او شما را بر دوش خود سوار می کرد و به شما مهربانی می نمود. کجا رفت جد بزرگوارتان که از همه به شما مهربانتر بود، آن گونه که نمی گذاشت شما بر روز زمین راه بروید و همیشه شما را در آغوش خود داشت؟ آه که دیگر او را نمی بینم که شما را بر دوش گرفته باشد. [401]

توجه به بازی و تحرک کودکان

علی رغم اینکه ظهور اسلام در محیطی کاملاً بی فرهنگ و دور از تمدن بود، اما برنامه و شیوه های ارائه شده از طرف اولیای دین، همیشه با انسانها از هر تمدن و فرهنگی سازگار است.

از جمله مواردی که در شیوه ی تربیت حضرت زهرا (س) جایگاه خاصی داشت، تحرک و بازی کودکان بود. این فعالیت و تکاپو بقدری برای سلامتی و رشد مناسب کودک، ضروری است که حتی برای تشویق آنها به تحرک و بازی، بزرگترها نیز باید تن به بازی و جست و خیز بدهند.

بازی در دوران کودکی به منزله ی واکنش کودک در برابر عوامل محیطی و بروز استعدادهای نهفته ی اوست که تأثیرات آن در کنار تقویت جسم و افزایش بنیه ی کودک، قابل توجه است. همچنین بازی، در پرورش نیروی ابداع و ابتکار کودک بی نهایت، مؤثر

است. بنابراین غفلت از بازی به هیچ وجه به صلاح کودک و والدین او نیست.

همبازی شدن رسول معظم اسلام (ص) با فرزندان دخترش زهرا (س) بیانگر این نکته ی مهم است که بازی و تحرک کودک، یکی از لوازم تربیت صحیح محسوب می شود. حضرت علی (ع) و فاطمه (س) در خانه به بازی بچه ها توجه کافی مبذول می داشتند و همین امر، موجب شادابی و نشاط روزافزون آنها می شد.

در مقابل، خانه هایی که برای کودک، محیط مناسب و دلنشین برای بازی و تحرک نیست، در روحیه و شخصیت اعضای خردسال آن خانه، اثر نامطلوبی دارد، نباید فراموش کرد که تحرک و بازی، اقتضای طبیعت و سن کودک است و پدر و مادر وی وظیفه دارند شرط و لوازم این مهم را برای کودکان خود فراهم سازند. حضرت فاطمه (س) از همان کودکی با فرزندانش همبازی می شد، و به این نکته نیز توجه داشت که در بازی، نوع الفاظ و حرکات مادر، سرمشق کودک، قرار می گیرد؛ بنابراین باید از کلمات و جملات مناسبی استفاده کرد. علاوه بر این باید در قالب بازی و شوخی شخصیت کودک را تقویت نمود، او را به داشتن مفاخر و ارزشهای اکتسابی تحریک و تهییج کرد. اینها همه مرهون در پیش گرفتن شیوه های صحیح در این رابطه است.

استفاده از جاذبه شعر در تربیت کودکان

شکی نیست که لالائیهای دوره کودکی جاذبه خاصی همراه با حلاوت فراموش نشدنی در ذهن انسان داشته و در تقویت و تثبیت ارزشهای اخلاقی و اجتماعی و حتی ارائه الگو و اسوه شخصیتی می تواند، نقش خطیر ایفا نماید، بنابراین حضرت زهرای مرضیه این عنصر تربیتی را با استفاده از ذوق شعری خویش به بهترین

وجهی به کار گرفت و اشعار سرشار ار مضامین بلند را در ساعات بازی بچه ها می خواند که آنها را سرگرم و هم مفاهیم والای ارزشی را بر فرزندانش تلقین می کرد.

به عنوان نمونه خطاب به امام حسن مجتبی علیه السلام می فرمود:

اشبه اباک یا حسن

و اخلع عن الحلق الرسن

و اعبد الها ذالمنن

و لا توال ذا الاحسن

یعنی ای حسن جان همچون پدرت- علی علیه السلام باش و ریسمان را از اطراف حق بردار.

2- خداوند صاحب نعمتها را پرستش کن و با افراد کینه توز دوستی مکن.

در جای دیگر خطاب به امام حسین علیه السلام این سروده را می خواندند:

انت شبیه بابی

لست شبیها بعلی

عزیز دلم- تو به پدرم رسول اللَّه شباهت داری شبیه پدرت علی علیه السلام نیستی. در حالی که حضرت زهرإ؛ ّّ (سلام اللَّه علیها) این شعر را خطاب به امام حسین علیه السلام می خواندند و با او بازی می کردند حضرت علی علیه السلام شنیدند و تبسم کردند. [402]

ارج نهادن به شخصیت فرزندان

دانشمندان روانشناس می گویند: تربیت کننده باید شخصیت کودک را پرورش دهد و اعتماد به نفس را به او تلقین کند. او را بزرگ نفس و با شخصیت بار بیاورد.

مربی اگر به کودک احترام نگذاشت و او را کوچک شمرد و شخصیت او را خرد کرد، طبعا ترسو و بی شخصیت بار می آید و خودش را زبون و بی ارزش می پندارد. هنگامی که بزرگ شد خودش را کوچکتر از آن می داند که به کارهای بزرگ اقدام کند. چنین فردی در اجتماع منشأ اثر واقع نخواهد شد و به آسانی زیر بار ذلت خواهد رفت. اما اگر خودش را بزرگ و باشخصیت

دانست، به کارهای پست، تن نمی دهد و زیر بار خواری و ذلت نمی رود. این شخصیت نفسانی تا حدودی، به تربیت خانوادگی و روحیات پدر و مادر بستگی دارد.

روانشناسان برای تقویت روحی کودک مطالبی را به تربیت کنندگان توصیه می کنند که از جمله ی آنها موضوعات زیر است:

اول- اظهار علاقه و محبت و نوازش کودک. این موضوعی است که در درس اول بدان اشاره شد. و گفتیم که حسن و حسین علیهماالسلام از جهت محبت پدر و مادر و رسول خدا بقدر کافی برخوردار بودند.

دوم- باید صفات خوب کودک را یادآوری کرد و او را در حضور خودش و دیگران تعریف و توصیف نمود. و بزرگی نفس را به او تلقین کرد.

رسول خدا بارها می فرمود: حسن و حسین علیهماالسلام بهترین جوانان اهل بهشتند و پدرشان از آنان بهتر است. [403]

پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) به حسن و حسین می فرمود: شما ریحان خدایی هستید. [404]

«ابوبکر» می گوید: پیغمبر روی منبر نشسته بود و حسن علیه السلام در پهلویش قرار داشت. گاهی به مردم نگاه می کرد و گاهی به حسن، و می فرمود: فرزندم حسن، آقا و بزرگ است، شاید به برکت او در بین امتم اصلاح شود. [405]

«جابر» می گوید: روزی داخل خانه ی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شدم دیدم حسن و حسین بر پشت آن حضرت سوارند و آن جناب با دست و پا راه می رود و می فرماید: بهترین شتر، شتر شما است و بهترین سوار شمایید. [406]

«یعلی عامری» می گوید: رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) روزی حسین را دید

که با بچه ها بازی می کند، پس دست مبارکش را دراز کرد تا او را بگیرد. جسین (علیه السلام) به این طرف و آن طرف می دوید. پیغمبر اکرم با شوخی و تبسم او را در بغل گرفت. آنگاه یکی از دستهایش را زیر چانه ی او و دست دیگرش را پشت گردن نهاد و دهان مبارکش را بر لبهای او گذاشته می بوسید و می فرمود: حسین از من و من از حسینم، هرکس او را دوست بدارد خدا را دوست داشته است. حسین فرزند دختر من است. [407]

علی بن ابی طالب (علیه السلام) به حسن و حسین می فرمود: شما پیشوای مردم و بزرگ جوانان اهل بهشتید و از ارتکاب گناه معصومید. خدا لعنت کند کسی را که با شما دشمنی کند. [408]

حضرت فاطمه روزی حسن و حسین را خدمت رسول خدا آورد و عرض کرد: یا رسول اللَّه حسن و حسین علیهماالسلام فرزند شما هستند. چیزی به ایشان عطا کن. فرمود: هیبت و سیادت خود را به حسن بخشیدم، و شجاعت وجود خودم را به حسین دادم. [409]

«سلمان فارسی» می گوید: حسین (علیه السلام) را دیدم که بر زانوی رسول خدا نشسته بود. او را می بوسید و می فرمود: تو بزرگ و بزرگ زاده و امام و پسر امام و پدر امامان هستی. تو حجت، پسر حجت و پدر نه حجت می باشی که آخرشان قائم است. [410]

آری پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) در پرورش شخصیت اولاد زهرا کوشش می کرد و زهرا و علی (علیهماالسلام) نیز از همین برنامه متابعت می کردند. هرگز نشد که کودکان را تحقیر کنند و شخصیت آنها را در حضور دیگران

کوچک سازند. و ضربه و شکست بر روحشان وارد نمایند. بدین علت، طبعاً بزرگ و آقا تربیت شدند.

روایت شده که شخصی مرتکب گناهی شد که مستوجب کیفر بود پس خودش را از رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) پنهان داشت تا گاهی که حسن و حسین را در بین راه ملاقات نمود، آنان را بر دوش گرفته خدمت رسول خدا مشرف شد عرض کرد: یا رسول اللَّه حسن و حسین را شفیع قرار دادم.

پیغمبر اکرم خندید و فرمود: ترا بخشیدم. سپس به حسن و حسین فرمود: شفاعت شما را قبول کردم. [411]

برای همین عظمت و بزرگی نفس بود که حسین بن علی علیه السلام با سپاه مختصری که داشت، در مقابل سپاه بیشمار یزید پایداری کرد و مردانه جنگ نمود و تن بذلت و خواری نداد. می فرمود مانند بندگان فرار نمی کنم و تسلیم خواری و ذلت نمی شوم. [412]

در اثر همین تربیت بود که زینب کبری با آن همه مصیباتی که دید خود را در قبال دستگاه ستمگر یزید نباخت و مرعوب آنان واقع نشد و بوسیله ی خطابه های شورانگیزش شهر کوفه و شام را منقلب ساخت و دستگاه جبار و خونخوار یزیدیان را رسوا و مفتضح ساخت.

توجه دادن به فرزندان به رعایت نظم و حقوق دیگران

یکی از مطالبی که باید همواره مورد توجه و دقت پدر و مادر و سایر مربیان قرار گیرد اینست که مراقب کودک باشند که از حق خودش تجاوز نکند و حقوق دیگران را نیز محترم بداند. کودک باید منظم باشد. باید نظم در زندگی را به او یاد داد. باید چنان تربیت شود که نه از گرفتن حقش عاجز باشد و

نه حقوق دیگران را پایمال کند. البته شالوده ی این صفت در خانه و به دست پدر و مار ریخته می شود پدر و مادر باید نسبت به تمام کودکانشان به یک جور رفتار کنند، هیچیک را بر دیگری مقدم ندارند. بین پسر و دختر و کوچک و بزرگ و زشت و زیبا و خوش فهم و بدفهم فرق نگذارند. حتی در مورد اظهار محبت و علاقه هم با همه ی آنان یک جور رفتار کنند. تا حس حسد و کینه توزی در بین شان بوجود نیاید. و سرکش و متجاوز بار نیایند.

اگر کودک دید در خانه ی خودشان کاملاً حقوق افراد مراعات می شود، می فهمد که در اجتماع هم باید حقوق افراد را محترم شمرد. اما اگر در خانه هرج و مرج بود و حقوق افراد مراعات نشد، خوی سرکشی و تجاوز در کودک تقویت می شود. اگر کودک در مغازه ی نانوایی، یا در موقع سوار شدن به اتوبوس، یا در هنگام رفتن به کلاس و بیرون آمدن از مدرسه، نوبت دیگران را رعایت نکرد و حق سایرین را تضییع نمود و پدر و مادر و یا مربیان دیگر او را در این عمل تشویق کردند، به آن کودک معصوم خیانت نموده اند. زیرا از آغاز کودکی می پندارد که زورگویی و تعدی بر دیگران و تقدم بی جهت، یک نوع زرنگی و هنر است. چنین فردی وقتی وارد اجتماع شد یا در رأس کاری قرار گرفت تمام مقصدش کوبیدن و پایمال کردن حقوق دیگران خواهد بود و بغیر از نفع شخصی خودش هیچ هدف و منظوری نخواهد داشت.

این درس تربیتی به طور کامل در خانه ی حضرت زهرا اجرا می شد. به قدری در این

باره دقت می شد که حقوق و نظم را در کوچکترین موارد مراعات می کردند.

از باب نمونه: علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید: روزی پیغمبر اکرم در منزل ما استراحت کرده بود، حسن آب خواست. رسول خدا برخاست قدری شیر دوشید و در ظرفی کرده و دست حسن علیه السلام داد. حسین از جای خویش بلند شد خواست کاسه ی شیر را از دست حسن بگیرد اما پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) جلو حسین را گرفت و نگذاشت شیر را از حسن بگیرد. حضرت زهرا که این منظره را تماشا می کرد عرض کرد: یا رسول اللَّه گویا حسن را بیشتر دوست داری؟.

پاسخ داد: چنین نیست، بلکه علت دفاع من از حسن اینست که او حق تقدم دارد و زودتر از حسین تقاضای آب کرده باید نوبت را مراعات نمود. [413]

عدم تبعیض بین فرزندان

پدر یا مادر نباید در میان فرزندانشان، بدون جهت فرق بگذارند و از این طریق حسادت و کینه توزی را در میان آنان ایجاد نمایند.

رسول خدا می فرمایند: «اعدلوا بین اولادکم کما تحبون ان یعدلوا بینکم فی البر واللطف». [414]

در میان فرزندان خود به عدالت رفتار کنید، همانگونه که دوست دارید دیگران در مورد شما به عدالت و محبت رفتار کنند.

حضرت فاطمه علیهاالسلام در پرورش فرزندان عزیز خود طوری رفتار می کرد که همه را از عدالت پروری خویش خشنود می ساخت و با عواطف محبت آمیز مادری تک تک آنان را به این صفت انسانی و اسلامی تشویق می کرد.

روزی دو فرزند دلبند فاطمه علیهاالسلام (حسن و حسین علیهم السلام) در حضور پیامبر خدا کشتی گرفته بودند، در این میان فاطمه علیهاالسلام شنید که پدر

بزرگوارش، امام حسن را به پیروزی بر امام حسین ترغیب می کند حضرت زهرا براساس روح دادگری عرض کرد: پدرجان! فرزند بزرگ را علیه فرزند کوچک تحریک می کنی؟ رسول گرامی اسلام فرمودند: تو اطلاع نداری که برادرم جبرئیل حسینم را بر حسنم تحریک می نماید. [415]

اگر چه رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در برابر تحریک جبرئیل (امام حسین را علیه امام حسن) تحریک می کرد (امام حسن را علیه امام حسین)، ولی در ظاهر، حضرت فاطمه علیهاالسلام از آن اطلاع نداشت و لذا به صورت سؤالی خواسته اش را مطرح ساخت و روح دادگریش را در مورد فرزندانش نشان داد.

و در یک قضیه دیگر آمده است: روزی امام حسن با امام حسین در کنار یکدیگر مشغول نوشتن خط بودند و هر یک بر دیگری می گفت: خط من بهتر از خط تو است و سرانجام داوری را به مادرشان موکول کردند، ولی آن حضرت برای اینکه دل هیچ کدام را نشکند، از داوری خودداری کرد و موضوع را به امیرالمؤمنین موکول نمود. امیرالمؤمنین این قضیه را به پیامبر خدا و آن حضرت نیز به جبرئیل و به ترتیب، کار داوری به اسرافیل و خدای عالمیان کشیده شد.

جبرئیل از جانب خدا ابلاغ کرد، که فاطمه علیهاالسلام باید بین آن دو داوری کند. آن مادر مهربان و دادگر فرمود: ای فرزندان عزیزم! من دانه های این گردنبند را در میان شما به زمین می ریزم، هرکس بیشتر آنها را بردارد خط او بهتر است. بلافاصله گردنبند را از گردنش باز کرد و دانه های آن را در برابر دو نور دیده اش به زمین ریخت و جبرئیل به امر الهی

این منظره ی زیبا را تماشا می کرد، چون آن نور چشمان زهرا، هر کدام به طور مساوی دانه ها را برداشتند، جبرئیل به امر خدا آن یک دانه باقیمانده را دو قسمت کرد و هر کدام یک نصفه را برداشت و دل هیچکدام شکسته نشد. [416]

این دو قضیه که نمونه صدها جریان دادگری فاطمه علیهاالسلام با فرزندانش می باشد، می رساند که حضرت طوری عمل کرد، که نور دیدگانش ضمن کمال یابی و کمال جویی، نسبت به همدیگر خیلی مهربان و دلسوز باشند، و در برخورد و رفتار خانوادگی احترام یکدیگر را حفظ کنند.

به همین جهت بود که امام حسین احترام خاصی به امام حسن داشت و در حضور او صحبت نمی کرد. (ما تکلم الحسین بین یدی الحسن اعظاما له... جلاءالعیون ج 1 ص 317) و به خواهرش زینب فوق العاده علاقه مند بود و به احترام او- با اینکه کوچک تر از او بود- از جایش بلند می شد. و همچنین محبت و احترام متقابل زینب به برادرانش....

برخوردار نمودن فرزندان از عواطف پاک مادری

در یکی از روزها بلال در نماز صبح تاخیر کرد و از آن ماند، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به او فرمود: ما حبسک؟ فقال: مررت به فاطمه و هی تصلحن و الصبی یبکی فقلت لها ان شئت کفیتک الرحی و کفیتنی الصبی و ان شئت و ان شئت کفیتک الصبی و کفیتنی الرحی فقالت انا ارفق با بنی منک فذاک حبسنی فقال فرحمتها رحمک اللَّه.

چه چیز تو را نگه داشت و مانع شد؟ عرض کرد برخورد به فاطمه سلام اللَّه علیه کردم در حال آسیاب کردن بود و پسربچه اش گریه می کرد به او گفتم اگر بخواهی من عهده دار آسیاب کردن می شوم

و تو عهده دار بچه و اگر هم بخواهی من بچه را نگه می دارم و تو آسیاب نمودن را انجام می دهی فرمود من از تو به پسرم مهربانتر و مناسبترم این کار مرا نگه داشت. پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمود: پس تو به فاطمه سلام اللَّه علیه مهربانی کردی خداوند تو را رحمت کند.

امید دادن به فرزندان در اجابت خواسته های مشروع

حضرت فاطمه- سلام اللَّه علیها- در برخورد با فرزندانش کاملاً مراقب بود و نکات تربیتی را خیلی خوب رعایت می کرد. دو خواسته های فرزندانش را به گونه ای پاسخ می داد که آنها احساس کمبود و یا حقارت در خود نکنند.

بعنوان مثال، روایتی است که از شیخ مفید روایت شده که حضرت ثامن الائمه فرمود:

روزی امام حسن و امام حسین از کهنگی لباس خود به مادر شکایت کردند و ایام عید نزدیک بود و گفتند ای مادر اطفال عرب به انواع جامه های فاخره مزین گشته اند و به آن مفاخرت می نمایند. شما چرا از برای ما لباس نو ترتیب نمی دهی حضرت از شنیدن این سخنان آب در دیده های وی گردید. و فرمود: عزیزانم من در اندیشه شما هستم و امیدوارم که تا هنگام عید خیاط لباسهای شما را دوخته به شما برساند. آن دو بزرگوار منتظر بودند تا آنکه شب عید شد، باز همان کلام را فرمودند و لباسی نو را مطالبه کردند.

حضرت فاطمه- علیهاالسلام- ایشان را تسلی داد. و به گوشه ای آمد از روی خضوع و خشوع است نیاز را به درگاه خداوند بلند کرد و عرض کرد: ای خدای مهربان تو قادری دل فرزندان مرا خوش نمایی به جامه ای که من به ایشان وعده داده ام به امید فضل تو. هنوز سخنان فاطمه

تمام نشده بود که شخصی در خانه را زد فاطمه پشت در آمد، فرمود: کیستی؟ عرض کرد، منم خیاط، جامه های حسین را آورده ام. فاطمه زهرا دید شخصی بقچه ای در زیر بغل دارد و تسلیم آن بانو نمود، چون آن را گشود، دید دو عمامه و دو دراعه و دو قبا و دو جفت موز، که در پشت آن سرخی داشت. صدیقه طاهره زبان شکر و ثنای حضرت درب گشود.

فرزندان عرض کردند: ای مادر هیچیک از کودکان عرب لباسی بدین لطافت ندیده اند و نپوشیده اند در آن اثنا رسول خدا (ص) تشریف فرمای سرای فاطمه شد و حسنین را در بر گرفت و می بوسید. پس، فرمود: ای فاطمه این خیاط را شناختی عرض کرد: به خوبی او کسی را ندیدم. حضرت فرمود: آن خازن بهشت بود و تا این قصه را به من خبر نداد و به آسمان عروج ننمود. [417]

مطلبی که از این حدیث برداشت می شود، اینکه: امید به فضل خداوند در انسان همیشه باید زنده باشد و ناامید از درگاه خداوند و فضل او نباید بود و اگر انسان از خداوند بخواهد و طلب کند خداوند اجابت می کند و بندگانش را ناامید از درگاهش برنمی گرداند.

و مطلب دیگر که بسیار مهم هم است: برخورد حضرت با فرزندانش را نشان می دهد و اینکه حضرت به فرزندش دم از فقر و نداری می زند که بدین وسیله ی روحیه فرزندش ضربه وارد نمی شود و احساس کمبود و عقده حقارت در خود نکند. بلکه فرزندش را هم با امیدواری به اینکه در آینده به زودی خواسته اش برآورده می شود شاد و با روحیه می کند.

توجه به حضور و غیاب فرزندان

بر کسی پوشیده

نیست که بی توجهی نسبت به نظارت بر فرزندان بخصوص در رفت و آمدهای آنها چه نتایج زیانباری به دنبال دارد. با توجه به خطرات و تهدیدهائی که هر لحظه سعادت یک جوان را در معرض نابودی قرار می دهد لازم است که رفتار آنها به ویژه موقع ورود به خانه و زمان خروج از آن مورد دقت و بررسی قرار گیرد. گفتنی است که اعتیاد، فساد، انحرافات فکری و بسیاری از خطرات دیگر از همین بی توجهی پدر و مادر آغاز می شود. حضرت فاطمه علیهاالسلام با فداکاری و محبت خاصی که نسبت به فرزندانش نشان می داد مراقب تمام حرکات و سکنات آنها بود و به دقت رفت و برگشتهای آنها را زیر نظر داشت. نقل شده است که روزی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله عازم خانه دخترش فاطمه علیهاالسلام گردید چون به خانه رسید دید فاطمه مضطرب و ناراحت پشت در ایستاده است. آن حضرت فرمود چرا این جا ایستاده ای؟ فاطمه علیهاالسلام با آهنگی مضطرب عرض کرد فرزندانم صبح بیرون رفته اند و تاکنون از آنها هیچ خبری ندارم. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به دنبال آنها روان شد چون به نزدیک غار کوه رسید آنها را دید که در کمال سلامت و آرامش مشغول بازی اند آنها را بر دوش گرفت و به سوی خانه فاطمه علیهاالسلام روانه شد. این واقعه خود نمونه ای گویا از توجه و اهمیت دادن حضرت زهرا علیهاالسلام به حضور فرزندان خردسالش بود. [418]

آموزش ایمان و تقوی به فرزندان

بین دانشمندان بحث و گفتگو است که برنامه ی تعلیمات و تربیت های دینی از چه موقعی باید درباره ی کودک اجرا گردد، گروهی معتقدند که کودک تا بحد

بلوغ و رشد نرسد استعداد درک افکار و عقائد دینی را ندارد و نباید تحت تربیت دینی قرار گیرد.

گروه دیگری عقیده دارند که اطفال نیز لیاقت و استعداد آن را دارند که تحت تربیت دینی قرار گیرند، و مربیان می توانند موضوعات و مطالب دینی را ساده و قابل فهم نمایند و به کودکان تلقین کنند، و آنان را وادار کنند که اعمال و برنامه های آسان دین را انجام دهند تا گوششان با مطالب دینی آشنا شود و با اعمال و افکار دینی نشو و نما کنند.

اسلام نظریه دوم را می پذیرد، و دستور می دهد که کودکان را از سن هفت سالگی به نماز وادار کنید. [419] پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) تلقینات دینی را از همان اوائل کودکی و شیرخوارگی در خانه ی زهرا به مرحله اجرا درآورد. هنگامی که امام حسن (علیه السلام) به دنیا آمد و او را خدمت رسول اکرم بردند وی را بوسید و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و درباره ی امام حسین (علیه السلام) نیز همین عمل را انجام داد. [420]

امام صادق علیه السلام می فرماید: روزی پیغمبر اسلام می خواست نماز بخواند. امام حسین پهلویش ایستاده بود وقتی پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) خواست تکبیر بگوید حسین نتوانست تکبیر بگوید. رسول خدا تا هفت مرتبه تکبیر را تکرار کرد تا حسین (علیه السلام) توانست تکبیر بگوید. [421]

تشویق فرزندان به مسائل دینی و عبادی

یکی از محورهای اساسی که حضرت زهرا علیهاالسلام بدان توجه و تأکید داشتند، بعد پرستش و گرایش فرزندان به انجام تکلیف عبادی و الهی بود. آن حضرت شوق بندگی و خضوع در

برابر معبود را از همان دوران کودکی در جان فرزندان خود تقویت نموده و آنان را چنان تربیت کرد که بهترین کارها را عبادت خداوند دانسته و از آن بالاترین لذتها را می بردند.

دخت گرامی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بر این مطلب تأکید داشت که بچه ها را از کودکی به انجام تکالیف فراخواند و آنان را به خدا پیوند دهد و بذر محبت و ارتباط با معبود را در کام آنان بیفشاند تا انجام تکلیف برای آنان نه تنها رنج و مشقتی نداشته باشد، بلکه با شوق و اشتیاق به استقبال آن بروند.

بر این اساس فاطمه علیهاالسلام فرزندان خود را حتی به شب زنده داری عادت می داد. البته او شیوه تربیت را به خوبی می دانست و به گونه ای برخورد می کرد که در حد توان و استعداد فرزندان باشد. حضرت، در شب بیست و سوم مبارک رمضان کودکان خود را به بیداری و نخفتن وادار می کند. ممکن است کسی تعجب کند که او چگونه بچه ها را به این کار که حتی برای اشخاص بزرگ هم زحمت دارد، فرامی خواند. حضرت در روز، بچه ها را می خوابانید تا کاملاً استراحت کنند و غذای کمتری به آنان می داد تا بدین گونه زمینه و موقعیت بهتر و مطلوب تری از نظر جسمی و روحی برای شب زنده داری داشته باشند. او به حدی در این کار جدی و قاطع بود که نمی گذاشت احدی از اهل خانه خوابش ببرد و می فرمود: "محروم است کسی که از برکات شب قدر محروم بماند."

گویا فاطمه علیهاالسلام می خواهد از کودکی در قلب پاک فرزندان خود جمال خدا را به تجلی و جان و زبانشان را

به حلاوت و شیرینی عبادت آشنا کند و محبوب راستین را به آنان نشان دهد تا در جوانی جذب جلوه های دروغین نشود. این روش تربیتی فاطمه علیهاالسلام به عنوان یک سنت بسیار پسندیده و قابل اجرا در گفتار امامان معصوم علیهم السلام نیز به چشم می خورد. [422]

مأنوس نمودن فرزندان به مسجد و دقت در گفتار پیامبر

روزی حضرت زهرا علیهاالسلام به فرزندش حسن که هفت ساله بود می فرمود:

«به مسجد برو، آنچه را از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدی فراگیر و نزد من بیا و برای من بازگو کن».

حسن همین کار را کرد و بعد به خانه بازگشت و با سخنرانی شیرین خود بیانات پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم را برای حضرت زهرا علیهاالسلام بیان نمود.

هر وقت علی علیه السلام وارد خانه می شد. حضرت زهرا علیهاالسلام را حافظ آیاتی از قرآن که تازه نازل شده بود. می یافت، می پرسید: این آیات و علوم تازه را از کجا دریافت کردی؟ می گفت: «از پسرت حسن».

روزی علی علیه السلام در خانه مخفی شد، حسن وارد گردید و آنچه را از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم در مسجد شنیده بود در ضمن سخنرانی برای مادر تعریف کرد ولی این بار در سخنرانی خود گیر می کرد، فاطمه علیهاالسلام تعجب کرد، حسن گفت: «مادرم، شخص بزرگی سخن مرا می شنود، و همین موجب کندی زبان من شده است»، در همین هنگام علی علیه السلام از مخفیگاه بیرون آمد و پسرش را بوسید. [423]

تعلیم فرزندان به نوع دوستی و رعایت حقوق همسایگان

از جمله روشهای تربیتی حضرت فاطمه علیهاالسلام نوع دوستی او بوده است، که در برابر چشمان تیزبین فرزندانش، به مردم کمک می کرد و خود گرسنه می ماند، ولی دیگران را سیر می نمود. [424]

فاطمه علیهاالسلام گرنبندش را به فقرا ایثار کرد و آنان را مورد نوازش قرار داد و از پول آن پارچه ها خریداری شد و برای بی لباسها، لباس مناسب تهیه گردید... [425] و پرده های خانه اش در اختیار پیامبر خدا قرار گرفت و از آن عریانها

پوشانده شد و حدیث «فاطمه بضعه منی» در حق آن حضرت صادر گشت. [426]

آن حضرت نه تنها در مسائل اقتصادی و رفع مشکلات روزمره ی مردم پیشگام بود، حتی از نظر اخلاقی و عواطف انسانی و ارشاد و هدایت مردم نیز به کمک آنان می شتافت و مصالح مردم را پی گیری می کرد و در حقشان دعا می فرمود و از این طریق فرزندان خویش را به چنین عواطف اسلامی و انسان ساز پرورش می داد.

حضرت امام حسن علیه السلام می فرمایند: شبی مادرم را دیدم که تا صبح به عبادت پرداخت و مرتب مؤمنین و دیگران را دعا می کرد، ولی در حق خود ساکت بود. از علت آن پرسیدم، فرمود: اول همسایه و دیگران، سپس خودمان. [427]

شبیه این حدیث از امام موسی بن جعفر علیه السلام صادر گردیده [428] و نشان می دهد که آن حضرت تا چه حدی سوز اجتماعی و نوع دوستی داشته است و دیگران را بر خود و خودیها مقدّم می داشت.

و در یک قضیه تاریخی دیگر آمده است، که فاطمه ی زهرا علیهاالسلام همچون امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای بهبودی حسن و حسین علیهم السلام از مریضی، سه روز روزه نذر کرده بود و هنگام انجام دادن آن، مجبور شد برای یک نفر یهودی بنام «شمعون» در خانه خودش کار استیجاری نموده و از اجرت آن نان جو تهیه نماید....

چنانچه در تفسیر سوره ی هل اتی (دهر) آمده است فاطمه و علی و دیگر خانواده ی او سه روز روزه گرفتند و هر شب موقع افطار غذای خویش را به ترتیب به: مسکین، یتیم، کافر و اسیر دادند و همین سوره در مناقب آن حضرت و سایر اهل بیت نازل

گشت.... [429]

اگر امام حسین علیه السلام سه بار اموالش را با فقرا تقسیم نموده و دوبار خلع ید کرده است. در دامان پر مهر و انسان ساز فاطمه علیهاالسلام پرورش یافته... (خرج من ماله مرتین و قاسم الله ثلاث مرّات ماله) [430] و همچنین فرزندان دیگرش که جای بحث آن نیست.

توجه به سلامتی فرزندان

یکی از عوامل مؤثر در سلامت و نشاط روحی و جسمی کودک، تغذیه سالم، حلال و دوست داشتنی برای او یعنی شیر مادر است. که البته این امر تأثیرگذار در شخصیت انسانهای بزرگ می باشد. با دقت در سیره فاطمه زهرا علیهاالسلام درمی یابیم که امر تغذیه کودکان دقیقاً مورد علاقه ایشان بوده است. علاوه بر این نباید از تأثیرگذاری متقابل روح و جسم غافل بود بی شک یک جسم بیمار روح را پژمرده و بی نشاط می سازد همانگونه که روح افسرده موجب اخلال در فعالیتهای بدن می گردد. بارها در تاریخ خوانده ایم که گاه فاطمه زهرا علیهاالسلام شکم فرزندان را به قیمت گرسنگی خود سیر می کرد. زمانی که مسلمانان به علت کمبود آب سخت در مضیقه بودند فاطمه علیهاالسلام حسن و حسین علیهاالسلام را نزد پیامبر برد و عرض کرد ای رسول خدا فرزندان من خردسالند و تحمل تشنگی در توان آنها نیست پیامبر که نگرانی دخترش را در این رابطه بجا و بموقع دید زبان مبارکش را در دهان حسن و حسین علیهاالسلام قرار داد و با تر کردن دهان آنها حضرت زهرا علیهاالسلام را از نگرانی درآورد و آن دو طفل کوچک را نیز از تشنگی مفرط نجات داد. یکی از وظایف والدین به ویژه مادر مراقبت از سلامتی جسمی فرزندان است. حضرت زهرا علیهاالسلام به

عنوان مادری نمونه در این مورد نیز حساسیت خاص داشتند که نمونه ای از آن در قصه سوره هل اتی و مریضی حسنین و نذر سه روز فاطمه علیهاالسلام برای بازگشت سلامتی و صحت به فرزندان خود می باشد.

درسهایی از برنامه های تربیتی حضرت زهرا نسبت به فرزندان

1- مادر باید با کودک خود مأنوس باشد و با آنان بازی کند.

2- در حین بازی یکی از بهترین شرائط برای یادگیری کودک است.

3- مادر باید در هنگام بازی با کودک به او مطالب اخلاقی را تعلیم دهد.

4- یکی از بهترین راهها برای آموزش کودکان استفاده از شعر است.

5- استفاده از شعر برای کودکان جالب و برای فهم و درک مطالب او مفیدتر است.

6- مربیان و مادران باید به محتوای اشعار کودکان توجه جدی داشته باشند.

7- در اشعار و ادبیات کودکان، باید آنان را دعوت به نیکیهای اخلاقی و پیامهای عالی اخلاقی کنیم.

8- در شعر کودکان باید به او الگو معرفی شود (اِشْبَهْ اَباکَ)

9- در تعلیمات کودکان باید آنان را با دستورات اخلاقی آشنا نمود. (حضرت زهرا علیهاالسلام سه دستور اخلاقی داشتند)

10- در ضمن سفارشات اخلاقی مثبت باید کودک را از همنشینی های سوء نیز پرهیز داد. چون حضرت زهرا علیهاالسلام یک پرهیز اخلاقی هم در شعرها داشتند.

11- ما نبایستی کودکان را کم ظرفیت و غیر مستعد برای تعلیم مطالب جدی و اساسی بدانیم همچنانکه دیدیم حضرت زهرا علیهاالسلام مطالبی اساسی را به فرزندان خود تعلیم می دهد.

12- مادران باید از همان کودکی به تلقینات مثبت اخلاقی به کودک و آموزش آنها توجه کنند همچنانکه فاطمه زهرا علیهاالسلام از همان کودکی حق طلبی، عبادت و... را به کودکان خود آموزش

می دادند.

13- برای تربیت کودکان باید از سبکهای هنری و ذوقی استفاده کرد. همچنانکه حضرت زهرا علیهاالسلام از شعر برای بازی با فرزند خود بهره گیری می نماید.

14- در مقایسه دو شعری که حضرت زهرا علیهاالسلام برای امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام می خوانند فهمیده می شود این دو کودک دارای روحیات متفاوت از همدیگر بودند و حضرت زهرا علیهاالسلام به عنوان بهترین مادر، تشخیص این تنوع و تفاوت در روحیات و شخصیت کودکان خود را داده بود و در تربیت آنان این تفاوت را ملاحظه می نموده است شعر حضرت زهرا برای امام حسین علیه السلام این است:

اَنْتَ شَبیهٌ بِاَبی

لَسْتَ شَبیهاً بَعَلیٍّ

(حسین جانم تو، به پدرم رسول اللَّه شباهت داری نه به پدرت علی.)

یاد فرزندان در بستر شهادت

حضرت فاطمه علیهاالسلام آن چنان به بچه هایش علاقه مند بود، که حتی نسبت به ایام بعد از خود نیز حساس بود و به امیرالمؤمنین علی علیه السلام که شوهر معصوم آن حضرت و پدر معصوم فرزندان او می باشد، سفارش بچه هایش را می کرد.

فاطمه علیهاالسلام در بستر بیماری که سرانجام به شهادت و ارتحال آن حضرت انجامید، در مورد بچه هایش دو نوع وصیت کرد: نخست در مورد انتخاب همسر، که به بچه های فاطمه علیهاالسلام مهربان باشد. دوم برخورد محبت آمیز امیرالمؤمنین با آنان و اینکه علی علیه السلام از هر دو شب یک شب را در کنار بچه های داغ دیده فاطمه علیهاالسلام بخوابد. اینک به متن هر دو وصیت می پردازیم:

قالت فاطمه: اوصیک اولا ان تتزوج بعدی ابنه اختی امامه فانها تکون لولدی مثلی.... [431]

فاطمه ی زهرا به علی علیه السلام وصیت کرد، که بعد از من با دختر خواهرم امامه ازدواج

کن، زیرا او به فرزندانم مثل من مهربان است...

و در مورد فراز دوم آمده است که چون علی علیه السلام به بالین فاطمه علیهاالسلام آمد، او را در حالت احتضار دید، و لذا خطاب به فاطمه علیهاالسلام گفت: ای فاطمه! با من (پسرعمویت علی بن ابیطالب) حرف بزن. در این حال آن حضرت چشمانش را باز کرد و به سوی امیرالمؤمنین نگاه کرد و گریه نمود و علی علیه السلام نیز شروع به گریه کرد. فاطمه علیهاالسلام گفت: یا علی! من در آستانه ی مرگ قرار گرفته ام و چاره ای از آن نیست و اینکه می دانم بعد از من باید ازدواج کنی.

فان تزوجت امرأه اجعل لها یوما، و اجعل لاولادی یوماً و لیله، یا ابالحسن! و لاتصح فی وجوههما فیصبحان یتیمین غریبین منکسرین فانهما بالامس فقدا جدهما والیوم یفقدان امهما.... [432]

چنانچه ازدواج کردی، اگر شبی با همسرت بودی، شب دیگری را با یتیمان زهرا باش. یا ابالحسن هرگز به بچه هایم داد مزن، زیرا آنان بعد از من یتیم و غریب و دلشکسته می گردند و برایشان بسیار دشوار است که دیروز جدشان پیامبر را از دست دادند و امروز مادرشان را....

شکی نیست که امیرالمؤمنین علی علیه السلام معصوم بوده و هرگز برخلاف صواب گام برنمی دارد و به بچه هایش با تمام توان محبت و نوازش می کند، ولی وصیت اینگونه ی فاطمه علیهاالسلام، حکایت از سوز شفقت آن مادر عزیز می نماید که حتی سرنوشت بچه هایش را در ایام بعد از خود نادیده نمی گیرد....

فاطمه زهرا در صحنه ی آموزش

اشاره

دختر گرامی رسول خدا در مسائل علمی نیز مانند سایر ویژگیهای اخلاقی و انسانی، از امتیازات بسیار بالایی برخوردار بود، زیرا آن حضرت ارتباط قوی

به عالم غیب داشت و مستقیماً با جبرئیل امین و سایر ملائک به گفتگو می پرداخت و اخبار گذشته و آینده جهان را از آنان دریافت می داشت.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در میان امت اسلامی تنها زنی است که دارای مقام ارجدار عصمت می باشد و بدین وسیله علوم و آگاهیش به عالم غیب، که از علوم الهی سرچشمه می گیرد، بستگی دارد و پایان و حدودی بر آن متصور نیست و تمام مسائل جهان را در کلیه ی دورانها می دانست و آنها را مو به مو خبر می داد.

توانایی علمی فاطمه زهرا

قال رسول اللَّه (ص): ان اللَّه جعل علیاً و زوجته و ابناءه حجج علی خلقه و هم ابواب العلم فی امتی من اهتدی بهم هدی الی صراط مستقیم. [433]

پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: خداوند متعال علی و همسر و فرزندانش را حجت مردم قرار داده و آنان درهای علم و آگاهی در میان امت من هستند، هرکس به آنان تمسک نماید، به راه راست هدایت یافته است.

در این حدیث فاطمه ی زهرا علیهاالسلام مانند امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر حضرات معصومین دروازه ی علم و عامل هدایت مردم شناخته شده اند. بنابراین آن حضرت علاوه بر اینکه حجت خدا در میان امت اسلامی بوده، نقش آموزشی و پرورشیش نیز از این حدیث استفاده می گردد. (من اهتدی بهم).

قال النبی لها: ای شی ءٍ خیر للمرأه؟ قالت: ان لاتری رجلاً و لایراها رجلٌ، فضمها الیه و قال: ذریه بعضها من بعضٍ. [434]

پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله به فاطمه علیهاالسلام گفتند: برای زن چه چیز خوب است؟ آن حضرت فرمودند: زن مردی را نبیند و مرد نیز زن

را نبیند، رسول گرامی اسلام چون این جواب صحیح را شنید، دخترش را در آغوش گرفته و فرمود: ذریه ای است که بعضی از بعض دیگر بهتر.

این حدیث نیز علم و آگاهی فاطمه علیهاالسلام را در بر دارد، که باعث تعجب و تحسین رسول خدا قرار گرفته است.

عن ابی عبداللَّه علیه السلام: ان فاطمه علیهاالسلام مکثت بعد رسول اللَّه (ص) خمسه و سبعین یوماً، و کان دخلها حزن شدید علی ابیها، و کان یأتیها جبرئیل فیحسن عزاها علی ابیها و یطیب نفسها و یخبرها عن ابیها و مکانه، و یخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها و کان علیٌّ یکتب ذلک. [435]

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند: مادرم فاطمه علیهاالسلام پس از رحلت پدرش هفتاد و پنج روز زندگی کردند، ولی در این ایام بسیار محزون بود و در فراق پدر می سوخت. در طول این مدت جبرئیل به حضور زهرا می رسید، و او را در عزای پدر تسلیت می گفت، و دلش را از غصه ها آرام می ساخت و از جایگاه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و اخبار او آگاهش می کرد، حتی اخبار آینده را در مورد فرزندانش به اطلاع او می رسانید و امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز آنها را می نوشت.

برتری علم فاطمه زهرا بر تمام اصحاب پیامبر

عن علیٍّ علیه السلام قال: کنا عند رسول اللَّه (ص) فقال: اخبرونی ای شی ءٍ خیر للنساء؟ فعیینا بذلک کلنا حتی تفرقنا، فرجعت الی فاطمه علیهاالسلام فاخبرتها بالذی قال لنا رسول اللَّه (ص) و لیس احدٌ منا علمه و لاعرفه. فقالت: ولکنی اعرفه: خیر للنساء ان لایرین الرجال و لا یراهن الرجال، فرجعت الی رسول اللَّه (ص) فقلت: یا رسول اللَّه (ص) سألتنا: ای شی ءٍ خیرٌ للنساء؟ خیر لهن ان لایرین الرجال و

لا یراهن الرجال، فقال (ص): من اخبرک فلم تعلمه و انت عندی؟! فقلت: فاطمه، فاعجب ذلک رسول اللَّه (ص) و قال: ان فاطمه بضعه منّی. [436]

علی علیه السلام می فرمایند: ما در حضور پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله نشسته بودیم، حضرت سؤالی را مطرح کردند ولی کسی جواب آن را نداشت و آن این بود که: «چه چیزی برای زنان خوب است؟»

چون من به خانه مراجعت نمودم، قضیه را به اطلاع فاطمه علیهاالسلام رساندم، آن بانوی عزیز فرمودند: من جوابش را می دانم و آن اینکه: «زنان مردان را نبینند و مردها زنان را» علی علیه السلام می فرمایند چون من این جواب را از فاطمه علیهاالسلام شنیدم، به حضور پیامبر رسیده و عرض کردم: یا رسول اللَّه شما سؤالی فرمودید که: «چه چیز برای زنان خوب است؟» اینک من جواب آن را می گویم و آن اینکه: «زنان مردان را نبینند و مردها زنان را».

پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: یا علی! تو هنگامی که در نزد من بودی جواب این سؤال را ندانستی. علی علیه السلام می گوید؛ جواب دادم: «من از فاطمه علیهاالسلام یاد گرفتم.»

رسول خدا با تعجب فراوان از آگاهی فاطمه علیهاالسلام فرمودند: فاطمه علیهاالسلام پاره ی تن من است.

این حدیث به صراحت اعلان می دارد که علم و آگاهی فاطمه علیهاالسلام از تمام اصحاب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بیشتر بود، حتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز با آن همه توانایی علمی هرچند در مسأله بالخصوص، در برابر علم فاطمه علیهاالسلام زانو زده و از او جواب این پرسش را آموخته است، تا جایی که این مهم، باعث تعجب پیامبر خدا صلی

اللَّه علیه و آله نیز گردیده است.

اگر چه ما معتقدیم که امیرالمؤمنین در تمام زمینه ها بر تمام انسانها، جز پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله، برتری دارند. (در این مورد به کتاب آفتاب ولایت به قلم نگارنده مراجعه فرمایید).

شبیه این موضوع حدیث دیگری است از امیرالمؤمنین که می فرمایند:

رسول خدا از اصحابش سؤال کردند: «زن چیست؟» گفتند: «عورت است،» سؤال دوم را مطرح کردند که: «زن چه زمانی به خدا نزدیکتر می گردد؟» کسی جواب آن را نداشت. اما چون فاطمه علیهاالسلام این سؤال را شنید، بی درنگ فرمود: «آن هنگامی است که زن در داخل خانه اش بنشیند.» پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله چون این جواب را شنیدند فرمودند: «فاطمه پاره ی تن من است. [437] »

فاطمه زهرا در میدان تعلیم

زنی به خدمت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام شرفیاب گشت و سؤالی را مطرح ساخت و جواب آن را از حضرت شنید، سپس اجازه خواست و پرسش دوم را سؤال کرد، حضرت جواب آن را نیز داد، به همین صورت ده مسأله از بانوی عزیز اسلام آموخت ولی دیگر احساس شرمندگی کرد و بیش از آن نخواست حضرت فاطمه علیهاالسلام را مزاحمت نماید، از این جهت اجازه خواست رفع زحمت نموده و خانه فاطمه علیهاالسلام را ترک گوید.

حضرت احساس کرد؛ او از کثرت پرسشهای خویش شرمگین گردیده و به این جهت می خواهد خانه و حضور آن حضرت را ترک کند، لذا فرمودند: شما خجالت نکشید، من در برابر هر مسأله ای که به تو آموزش می دهم پاداش دارم، پاداشی خیلی مهم و آن اینکه: «تعلیم دادن یک مسأله ارزش و ثوابش بیش از آن است. که مابین

زمین تا عرش خدا را از جواهرات ارزشمند پر نمایند.»

ای زن! اگر کسی به کارگری مشغول گردد و بار سنگینی را به دوش گرفته و به پشت بام حمل کند و در برابر آن صد هزار دینار طلا مزد بگیرد، آیا در این فرض، کارگر احساس خستگی می نماید؟! زن جواب داد: نه. فاطمه علیهاالسلام فرمودند: من نیز در برابر آموزشهایی که انجام می دهم چنین احساسی دارم، زیرا پاداش من به مراتب بیشتر است. [438]

این حدیث که از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده، می رساند که زنان امت اسلامی مشکلات و سؤالات خویش را به حضرت فاطمه علیهاالسلام مراجعه می کرده و پاسخ لازم را می گرفتند.

حتی احادیث زیادی داریم که علاوه بر زنان، مردها نیز به طور مستقیم و یا از طریق همسرانشان از آن حضرت سؤالاتی نموده و احکام الهی را یاد می گرفتند.

یا زهرا آیا من از شیعیان شما هستم!؟

مردی زنش را به خدمت حضرت فاطمه علیهاالسلام فرستاده و این پرسش را سؤال نمود: «آیا من از شیعیان شما هستم یا نه؟»

حضرت جواب داد: «اگر تو به دستورات و گفته های ما عمل می کنی و از آنچه تو را ممنوع کرده ایم ترک می نمایی، شیعه ما هستی وگرنه، نه. [439] .»

زن چون این پیام را به شوهرش رسانید، او شروع به گریه و ناله کرد و گفت: چه کسی از این همه گناهان دوری می کند؟ من که چنین نیستم. بنابراین همیشه در آتش جهنم خواهم بود زیرا کسی که شیعه اهل بیت نباشد طعمه ابدی آتش قهر خدا خواهد بود. [440]

زن، چون مرد خود را بسیار پریشان دید، دوباره به خدمت فاطمه علیهاالسلام برگشته و

واکنش شوهرش را در برابر جواب آن حضرت، به اطلاع بی بی رسانید. فاطمه علیهاالسلام دوباره پیغام داد: به او بگو چنین فکر نکن، شیعیان ما از بهترین افراد اهل بهشت خواهند بود و دوستان ما نیز که به مقام شیعه بودن نمی رسند، همیشه در آتش دوزخ نخواهند بود. گناهان آنان در اثر گرفتاری به بلاها و بیماریها در دنیا محو می شود. بقایای گناهانشان نیز در عرصه ی محشر- در اثر ترس و وحشت از آن صحنه- کم می گردد و سپس در طبقات بالای آتش جهنم نیز با عذاب محدود الهی پاک می شوند، آنگاه با محبت و شفاعت ما نجات پیدا می کنند. [441]

قابل توجه است که فاطمه ی زهرا علیهاالسلام پناه و مرجع فکری و مذهبی مسلمانان بود، حتی مسلمانان مرد نیز، که نسبت به اهل بیت نزدیک بودند، همچون زنان مسلمان به محضر فاطمه علیهاالسلام شتافته و از حوزه ی علمی آن یادگار رسول خدا کسب فیض می کردند و از این طریق احادیث و روایاتی را از آن بزرگوار به دیگران انتقال می دادند، که سلمان، ابوذر، مقداد و... از این گروه بودند، و ما برخی سخنان سلمان را، در بحثهای گذشته، از آن حضرت نقل نمودیم.

علاوه بر اینها، سخنان دُرربار آن حضرت در جمع مهاجرین و انصار در مسجد رسول خدا و خطابه های آتشین وی در کنار زنان مدینه که به عیادتش شتافته بودند و همچنین احتیاجات ارزشمند و دشمن شکن آن شفیعه ی روز جزا، همه و همه، نشان آموزش و پرورش آن حضرت به حساب می آید، که باعث بیداری و هدایت مؤمنین و خوار و زبونی منافقین و غاصبین خلافت می گردید.

علم و آگاهی فضه خادمه به واسطه تربیت ها و آموزشهای حضرت زهرا

توجه خوانندگان عزیز را

به خادم اهل بیت، حضرت فضه که سالها از محضر فاطمه ی علیهاالسلام کسب فیض کرد جلب می کنم:

فضه زنی بود فقیه و دانا، که عمر بن خطاب در حق او گفت:

شَعْرَهٌ مِنْ آلِ اَبی طالِبٍ اَفْقَهُ مِنْ عَدِیٍّ. [442]

یک رشته موی آل ابی طالب فقیه تر و داناتر از تمام قبیله عدی است.

لازم به توضیح است که خلیفه در مقام قضاوت بین فضّه و شوهر او (سلیک غطفان) این جمله را گفت که شوهر، از عدم موافقت فضّه در زوجیّت و مباشرت، شکوه داشت، در حالی که فضّه در مقام استبراء و کشف حال دوران عادت ماهانه بود.... [443]

مرحوم علامه مجلسی- رضوان اللَّه علیه- در مورد فضّه داستانی را نقل کرده، که علم و آگاهیش را- که قطره ای از علوم فاطمه ی زهرا می باشد- ترسیم می نماید:

روزی یکی از زائران بیت خدا از قافله عقب ماند و در این گیرودار متوجه زنی شد که او نیز راه گم کرده و نمی دانست کجا رود. مرد پرسید: «تو کیستی؟» (من انت؟)

زن با خواندن آیه ی هشتاد و نه سوره ی زخرف به او تفهیم کرد که چرا سلام نکردی؟ [444]

مرد: سلام علیک

زن: و علیک السّلام

مرد: در این صحرا چه می کنی؟ «ما تصنعین ههنا؟»

زن: خدا هرکسی را هدایت کند گمراه نمی شود. «و من یهدالله فماله من مضل». [445]

(او با خواندن این آیه مرد را متوجه کرد که گم شده است.)

مرد: تو از جن هستی یا از جنس بشر؟

زن: ای بنی آدم! خود را مزین سازید. «یا بنی آدم خذوا زینتکم [446] یعنی من از جنس بشر هستم.»

مرد: از کجا می آیی؟

زن: از راه

دور «ینادون من مکان بعید؛ [447] یعنی از مدینه می آیم.»

مرد: کجا می روی؟

زن: برای افراد واجد شرائط واجب است به حج روند. «ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا. [448] (کنایه از اینکه عازم حج هستم.)

مرد: کی از خانه خارج شده ای.

زن: ما زمین و آسمان را در شش روز آفریده ایم. «و لقد خلقنا السموات والارض و ما بینهما فی سته ایّام [449] یعنی شش روز است که از مدینه خارج گشته ام.»

مرد: آیا میل طعام دارید؟

زن: ما آنان را جسد و بی روح خلق نکرده ایم که نیازی به خوردن نداشته باشند. «و ما جعلناهم جسدا لایأکلون الطعام [450] با این تعبیر و خواندن آیه می رساند که نیاز به غذا و خوردن دارد.»

مرد به او غذا داد و سپس گفت: کمی با شتاب حرکت کن.

زن: خداوند هرکسی را به اندازه قدرتش مکلف ساخته. «لایکلف اللَّه نفساً إلا وسعها [451] یعنی بیش از این توانایی ندارم.»

مرد: پس بیا تو را نیز به مرکب خود سوار کنم.

زن: اگر در عالم دو خلق وجود داشت باعث فساد می شد. «لو کان فیهما آلهه الا اللَّه لفسدتا [452] آری سوار شدن زن و مرد به یک مرکب خطرناک است.»

مرد از مرکب خود پایین آمده و زن را بر آن سوار کرد. در این هنگام زن این آیه را خواند: «سبحان الذی سخّر لنا هذا [453] منزه است آن خدایی که این را برای ما مسخر کرد...» مرد می گوید: بدین طریق خود را به قافله رساندیم، من از زن پرسیدم: آیا در میان کاروان کسی را داری؟

او با خواندن آیه ی 26

سوره ی ص، 144 آل عمران، 12 مریم و 11 طه، که به ترتیب، نامهای مبارک حضرت داوود، حضرت محمد صلی اللَّه علیه و آله، حضرت یحیی و حضرت موسی علیهم السلام است مرا متوجه چهار پسر خود کرد که این نامها را داشتند.

من با صدای بلند کاروان را مخاطب قرار داده و نام این افراد را خواندم، ناگاه دیدم چهار نفر جوان به نزد من آمدند، از زن پرسیدم آنان کیستند؟ او با خواندن آیه ی 46 سوره ی کهف به من فهماند که آنان پسرانم هستند.

آن جوانان به خدمت آن زن رسیدند. جوانان فوق العاده محبت می کردند، زن از آنان با خواندن آیه ی بیست و شش سوره ی قصص خواست که به من نیکی کنند. جوانان نیز هدایا و اشیایی به عنوان تشکّر به من دادند...

من از آنان پرسیدم: این زن کیست؟

آنان گفتند: این مادر ما (فضّه)- خادمه ی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام- است، که بیست سال تمام سخنان خویش را با خواندن قرآن می رساند.

حالا شما خوانندگان عزیز توجه فرمایید که اگر فضه- خادمه زهرا- چنین باشد، معلم و مربی او که تمام فضائل اخلاقی و کمالات انسانی و علوم سرشار خویش را از منبع فیض بی منتهای الهی کسب کرده و در دامن پر مهر نبوت و رسالت تربیت شده و شایستگی همسری ولایت و مادری امامت گردیده است چگونه بوده است؟!

ایثار و بخشش های حضرت زهرا

ایثار و بخشش در شب عروسی

امیرالمؤمنین علی علیه السلام زره خود را فروخت و پول آن را از بابت مهریه زهرا علیهم السلام به خدمت رسول خدا تقدیم داشت و پیامبر بزرگوار اسلام نیز پولها را در اختیار چند نفر از اصحاب خود قرار داده و سفارش فرمودند: «برای فاطمه جهیزیه

فراهم کنند...»

از جمله خریدها بدین منظور، پیراهن عروسی بود که به هفت درهم خریداری شده بود و زهرا آن را در شب عروسی به تن کرده و در حال رفتن به خانه شوهر بود....

در حالی که سلمان افسار مرکب فاطمه علیهاالسلام را در دست داشت و آرام آرام رو به سوی خانه استیجاری که در کنار مدینه قرار گرفته بود می رفتند، ناگهان کنیزی به دختر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله سلام کرد و از مشکلات خود سخن گفت و برای رفع نیازش از آن بانوی گرامی اسلام درخواست کمک نمود...

فاطمه علیهاالسلام به زنانی که دور او را گرفته بودند فرمودند: کمی آرام باشید و اطراف مرا مراقبت کنید و خود از مرکب پایین آمد و در میان کاروان زنان که مانند نگین او را محاصره کرده بودند، پیرهن تازه را از تنش درآورد و آن را به کنیز سائل بخشید و خود لباس کهنه پوشید و حرکت به سوی خانه بخت را از سرگرفت...

شب زفاف به پایان رسید. رسول خدا همراه با کاسه ای شیر به دیدار دختر و داماد شتافت، در حالی که صبحانه میل می کردند، رسول خدا فاطمه علیهاالسلام را تماشا می کرد، در این حال پیامبر صلی اللَّه علیه و آله متوجه شد که دخترش زهرا لباس کهنه بر تن دارد، با تعجب پرسید: دخترم! چرا لباس نو نپوشیده ای؟

فاطمه: پدر جان! دیشب آن را به کنیزی بخشیدم که نیازمندش بود.

رسول خدا: عزیزم! مناسب بود برای مراعات حال داماد، لباس نو را برای خود نگه می داشتی.

فاطمه: پدرجان! این درس را از قرآن آموخته ام که می فرماید: «در احسان

کردن پیوسته چیز مطلوب و مورد علاقه تان را احسان کنید. [454] » علاوه بر این، شما نیز همیشه چنین می کردید...

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دیگر سخنی نگفت، ولی گویا از درون خود به دخترش عشق می ورزید و از چنین ایمان و ایثارگری او به خود می بالید. [455]

شب عروسی برای هر عروس و دامادی خاطره آمیز و بسیار حساس است. زیبایی و آراستگی عروس در چنین شبی در افکار و عشق و علاقه ی آتی داماد مؤثر می باشد و به عنوان پایه و اساس زندگی مشترکشان به حساب می آید، ولی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام با در نظر گرفتن همه ی این مسائل، تنها پیرهن تازه اش را به سائل می بخشد و خود پیرهن کهنه می پوشد.

گردنبند با برکت حضرت زهرا

حضرت امام صادق علیه السلام از طریق پدرش از جابر بن عبداللَّه انصاری نقل می کند که بعد از خواندن نماز عصر در کنار پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نشسته بودیم ناگه پیرمردی وارد شد و عرض کرد: یا رسول اللَّه! گرسنه ام سیرم کن، عریانم بپوشان، فقیرم کمکم کن.

پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: برادر عرب! من چیزی در اختیار ندارم که تو را کمک کنم، ولی تو را به سراغ کسی می فرستم که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند، او کسی است که با مال و جان ایثار می کند. [456] هم اکنون برو به سراغ خانه ی فاطمه...

عرب به همراه بلال به منزل فاطمه علیهاالسلام رفت، (در این تاریخ منزل او در کنار خانه ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بود) بعد از سلام و مدح اهل بیت وضع خود و دیدار

با پیامبر را به اطلاع آن بانو رسانید. (در این حدیث آمده است که فاطمه و علی علیهم السلام مانند خود پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله سه روز بود که گرسنه بودند و چیزی در اختیار نداشتند، و پیامبر الهی آگاهانه از این وضع، مرد عرب را به سراغ فاطمه علیهاالسلام فرستاد) حضرت زهرا علیهاالسلام نخست پوستی که بر روی آن می خوابیدند به عرب داد و گفت جز این در خانه چیزی نداریم، ولی عرب آن را نگرفت و پس داد. سپس فاطمه علیهاالسلام دست به گردنبند برد که یادگار و هدیه دختر حمزه سیدالشهداء بود، آن را به عرب داد و فرمود: بگیر، آن را بفروش مشکل خود را برطرف کن. عرب گردنبند را گرفت و شادمان خانه امیدش را ترک گفت و به حضور پیامبر صلی اللَّه علیه و آله رسید و پس از سخنانی سرانجام عمار یاسر آن را خرید و در عوض بیست دینار و دویست درهم، یک دست لباس و یک رأس مرکب داد و اعرابی فقیر را خوشحال نمود... عمار گردنبند را به خانه آورد، آن را به عطر معطر ساخت و در برد یمانی گذاشت و تحویل غلامش داد و فرمود: «غلام! این گردنبند را به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله تحویل ده، تو را نیز به آن حضرت بخشیدم.»

غلام به حضور پیامبر صلی اللَّه علیه و آله رسید و جریان را به عرض آن بزرگوار رسانید، رسول خدا نیز فرمود: همین گردنبند را به فاطمه علیهاالسلام برسان و تو را به فاطمه بخشیدم.

غلام به در خانه فاطمه علیهاالسلام آمد و پس از عرض

ادب و سلام گفت: ای دختر پیامبر این گردنبند را پدرت مرحمت کرد و مرا به تو بخشید.

فاطمه علیهاالسلام گردنبند را گرفت و غلام را در راه خدا آزاد کرد. در این هنگام غلام خندید و گفت: چه گردنبند بابرکتی؟! گرسنه را سیر کرد، عریان را پوشاند، فقیری را غنی ساخت، برده ای را آزاد کرد و خود به صاحب اصلیش برگشت. [457]

ایثار در پذیرایی از مهمان عرب

مهمان نوازی شوهر بستگی به ایثار و پذیرایی همسر او می باشد، اگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام مهمان نواز بود و از نیامدن و نرسیدن مهمان محزون می گشت، یکی از عواملش اطمینان خاطر از آمادگی و پذیرایی فاطمه علیهاالسلام بوده است. [458]

روزی عربی مستمند که از گرسنگی در رنج بود به خدمت پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله رسیده، از درد گرسنگی به آن سرور شکوه کرد، حضرت نیز پیکی را به سراغ زنان خویش فرستاده، از آنان درخواست طعام کرد، ولی همگی گفتند: ما جز آب چیزی برای خوردن نداریم.

رسول خدا طبق معمول از دیگر مسلمانان کمک خواست، که آن مرد گرسنه را مهمان خود کنند، باز طبق معمول علی علیه السلام اظهار آمادگی کرد و عرب را به خانه آورد و از فاطمه علیهاالسلام در این باره کمک خواست.

زهرا گفت: ما طعامی- جز به اندازه ی خوراک یک بچه- نداریم، ولی آن را به مهمان خود می دهیم و خود در گرسنگی بسر می بریم. [459]

فاطمه علیهاالسلام با توافق امیرالمؤمنین، بچه ها را بدون طعام- به هر طریقی بود- خوابانید و خود نیز گرسنه ماند و علی علیه السلام چراغ را- به بهانه معیوب بودن- روشن نکرد و در تاریکی شب

از مهمان پذیرایی نمود و او را سیر کرد و به مهمان چنین وانمود کرد که او نیز طعام می خورد، تا مهمان متأثر نگردد.

شب به پایان رسید و صبح در مسجد حاضر شدند و با پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله دیدار نمودند. رسول خدا از دیدن علی علیه السلام گریه کرد و گفت: دیشب ملائکه خدا از مهمان نوازی شما تعجب کردند و آیه نهم سوره ی حشر: «و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه» را در حق شما نازل کردند. [460]

همین قضایا نشان می دهد که فاطمه علیهاالسلام تا چه مقدار ایثارگر بوده و چگونه فداکاری می کرده است.

موقوفات و صدقات حضرت زهرا

کلینی از ابوبصیر از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت برخاست و سبدی آورد و در آن بسته ای بود آن بسته را گشود نوشته ای در آن بود فرمود: این وصیت جده ام حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام است که صدقات و موقوفات خود را معین و تولیت آن را به عهده امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام و اولاد ارشد آنها قرار داده است.

موقوفات آن بانو هفت قطعه زمین محصور و محدود بود و در آن قید شده بود که این اراضی که در تصرف فاطمه است تولیت آن را به علی بن ابیطالب واگذار می کند و چون علی از جهان رفت تولیت آن با امام حسن مجتبی و پس از او با امام حسین است و بعد از امام حسین تولیت این اراضی با بزرگترین اولاد ذکور او است از ذریه من و خدا را شاهد می گیرم و مقداد بن اسود و زبیر بن عوام را نیز

شاهد این صدقات قرار می دهم که من (فاطمه دختر رسول خدا) گفتم و علی بن ابیطالب به خط خود نگاشت. حضرت زهرا علیهاالسلام قید کرد که تولیت این موقوفات و صدقات با اولاد ارشد او و فرزندان ارشد علی مرتضی علیه السلام باشد یعنی مخصوص نسل سادات است. [461]

زهد و قناعت و خداپرستی حضرت زهرا

نیایش های فاطمه زهرا

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در کنار نماز و رکوع و سجود طولانیش، به دعا و نیایش می پرداخت و در این میدان عارفانه، به قدری پیش می رفت، که گویا همه ی چیزها و نهانها برای او پیدا بود، وی می توانست با مأمورین آسمانی که از دید دیگران نامریی و ناپیدا بودند، مذاکره و گفتگو کند و نادیده ها را ببیند، و به جایی رسد که بین خالق و مخلوق پرده ها و حاجبها بی معنی باشد.

او از طریق دعا و نیایش، با نگرشی به درون خود توانست تمام امیال و شهوات مادی را کنار زند و با تجلی روح ملکوتی به قله ی کمال، پرواز کند و با رسیدن به کمال مطلق، عالم خلقت را با «آیت بِاِذنی» به تسخیر خود درآورد و آنگاه همه چیز و همه جا به تصرف فاطمه علیهاالسلام درآید.

اگر فاطمه علیهاالسلام توانست ملائکه و مأمورین آسمانی را به خدمت استخدام کند و خازن بهشتی و جبرئیل و میکائیل را به مأموریتها وادارد، و تصرفات و تحولات محیرالعقول در جهان پدیدار سازد و از طریق چادر پاره پاره ی پرفروغش خانه های یهود را منور ساخته و دهها پیروان مذاهب دیگر را به صراط مستقیم اسلام هدایت نماید و... همگی از همین مقوله سرچشمه می گیرد. [462]

ابن عباس می گوید: فاطمه ی زهرا علیهاالسلام، دو رکعت نماز خواند و با خدای

خود به راز و نیاز پرداخت، سپس دستهایش را به سوی آسمان بلند کرده و چنین معروض داشت: ای خدا و مولایم! تو را به حق محمد و علی و حسن و حسینم، همچنانچه برای بنی اسرائیل مائده نازل فرمودی. برای ما نیز مائده بفرست.

ابن عباس می گوید: هنوز دعای فاطمه علیهاالسلام به پایان نرسیده بود که طبقی پر از طعام بهشتی نازل شد... [463]

دعای نور

حضرت فاطمه علیهاالسلام دعاهای زیادی می خواند و به اصحاب و یاران مخصوص پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله برخی از آنها را تعلیم فرمود، که در کتابهای ادعیه آمده است، ولی در میان آنها دعایی بسیار با برکت و آثار خیر، که آن را به حضرت سلمان سفارش فرمودند و افزودند که آن را بیشتر بخواند و فرمودند از جمله آثار آن این است که: تو را تب نمی گیرد و سعی کن بر خواندن آن مداومت نمایی...

حضرت سلمان می گوید: سوگند به خدا که آن را به بیش از هزار نفر آموختم که در تب و بیماری می سوختند و به برکت دعای آن حضرت همگی شفا یافتند. اینک متن آن دعا را برای خوانندگان عزیز ترسیم می نماییم:

بسم اللَّه الرحمن الرحیم، بسم اللَّه النور، بسم اللَّه نور النور، بسم اللَّه نور علی نور، بسم اللَّه الذی هو مدبر الامور، بسم اللَّه الذی خلق النور من النور، الحمدللَّه الذی خلق النور من النور، و انزل النور علی الطور، فی کتاب مسطور، فی رق منشور، بقدر مقدور، علی نبی محبور، الحمدللَّه الذی هو بالعز مذکور، و بالفخر مشهور، و علی السراء و الضراء مشکور، و صلی اللَّه علی سیدنا محمد

و آله الطاهرین. [464]

و بالاخره حضرت فاطمه علیهاالسلام آن قدر دعا کرد و در برابرش از منافقین و مهاجمین به دودمانش مصیبت دید که دعای نهایی عَجِّلْ وَفاتی سر داد و شیفتگانش را به عزای خود مبتلا ساخت.

مباهات خدا بر عبادت فاطمه زهرا

ابن عباس نقل می کند: روزی پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله نشسته بود، که به ترتیب امام حسن، امام حسین، حضرت فاطمه و حضرت علی علیهم السلام به حضورش رسیده و در کنار او آرمیدند... رسول خدا از دیدن آنان شروع به گریه کرد و مصائب آتی و ستمهای وارده را بعد از رحلت خویش متذکر شد... آنگاه در مورد فاطمه چنین فرمود:

و اما ابنتی فاطمه فانها سیده نساء العالمین من الاولین والاخرین و هی بضعه منی و هی نور عینی و هی ثمره فؤادی و هی روحی التی بین جنبی و هی الحوراء الانسیه متی قامت فی محرابها بین یدی ریها جل جلاله زهر نورها لملائکه السما کما یزهر نور الکواکب لاهل الارض و یقول اللَّه عز و جل لملائکته: یا ملائکتی! انظروا الی امتی فاطمه سیده امائی قائمه بین یدی ترعد فرائصها من خیفتی و قد اقبلت بقلبها علی عبادتی اشهدکم انی قد امنت شیعتها من النار... [465]

و اما دخترم فاطمه سرور زنان عالمیان، از اولین و آخرین است. او پاره ی تن من و نور چشمم و میوه ی دلم و روح و روان من می باشد. فاطمه حوری است به صورت بشر، هرگاه او در محراب عبادت ظاهر شود و در پیشگاه خدا قرار گیرد، نورش بر ملائکه ی آسمانها می تابد، همان طوری که نور ستارگان بر اهل زمین می درخشد، در آن

حال خداوند به ملائکه اش می فرماید:

ای ملائکه من! بنگرید به فاطمه علیهاالسلام سرور زنان و کنیزانم که چگونه در برابر من به عبادت ایستاده؟ و چه سان از ترس و خشیت من می لرزد؟ و با چه روح معنوی و حضور قلب مرا پرستش می کند؟ من شما ملائکه ام را گواه می گیرم که پیروان واقعی او را در آتش نمی سوزانم.

این حدیث شریف آنهم از منابع معتبر اهل سنت می رساند که فاطمه علیهاالسلام در پیشگاه الهی چقدر ارزش دارد و چگونه پروردگار عالم به عبادت و نیایش او بر ملائکه مقربانش مباهات می کند و با چه تعبیرهای پرارزش از فاطمه علیهاالسلام تعریف می کند و به روح عبادت و خضوع و خشوع وی و حضور قلبش تصریح می نماید؟!

نمونه ای از پارسائی پیامبر و حضرت زهرا

رسول خدا (ص) هرگاه مسافرت می کرد، آخرین نفری که با او خداحافظی می نمود، فاطمه (س) بود، هرگاه از مسافرت بازمی گشت نخستین نفری که با او دیدار می کرد فاطمه (س) بود، در یکی از سفرهای جنگی، رسول خدا (ص) به مدینه بازگشت، و به سوی خانه ی فاطمه (س) رهسپار شد، وقتی که به در خانه رسید، ناگهان پرده ی مخصوصی را دید که آویزان است، و حسن و حسین (ع) را دید که در دستشان دستبند نقره ای می باشد.

پیامبر (ص) از همانجا بازگشت و وارد خانه ی فاطمه (س) نشد، فاطمه (س) از جریان آگاه شد، گمان برد که علت بازگشت پیامبر (ص) بخاطر آن پرده و آن دستبندها بوده است.

بی درنگ پرده را گرفت، و آن دستبندها را از دست حسن و حسین (ع) بیرون آورد فاطمه (س) دستبندها را بین حسن و حسین تقسیم نمود، آنها با چشمی گریان به حضور

رسول خدا (ص) آمدند.

رسول خدا (ص) آن دستبندها را از آنها گرفت و به ثوبان (یکی از غلامان) فرمود: اینها را به فلان جا ببر، و با اینها برای فاطمه (س) یک گردنبند از چوب عصب، و دو دستبند از چوب عاج خریداری کن.

فان هؤلاء اهلبیتی و لا احب ان یأکلوا طیباتهم فی حیاتهم الدنیا.

زیرا، اینها اهل خانه ی من هستند و من دوست ندارم که آنها زیبائیها و لذائذ را در این دنیا مصرف کنند و برای آخرت باقی نگذارند». [466]

خداترسی حضرت زهرا

سید بن طاووس از کتاب «زهدالنّبی» تألیف ابوجعفر احمد القمی نقل می کند:

هنگامی که این دو آیه (43 و 44 سوره حجر) نازل شد:

و ان جهنم لموعدهم اجمعین- لها سبعه ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم.

: «و جهنم میعادگاه همه ی گمراهان است، هفت در دارد و برای هر دری، گروه معینی از آنها تقسیم شده اند».

پیامبر (ص) گریه ی شدید کرد، صحابه نیز از گریه ی آن حضرت، به گریه افتادند، ولی صحابه علت گریه آن حضرت را نمی دانستند، و پیامبر (ص) چنان منقلب بود کسی نمی توانست از او سؤال کند.

عادت رسول خدا (ص) این بود که هرگاه فاطمه (س) را می دید خوشحال می شد، از این رو یکی از اصحاب به حضور فاطمه (س) رفت، تا او را نزد پیامبر (ص) بیاورد، وقتی به خانه ی زهرا (س) وارد شد دید او به آسیا کردن مقداری جو اشتغال دارد و این آیه را می خواند:

و ما عندالله خیر و ابقی: «و آنچه نزد خدا است، بهتر و پایدارتر است» (قصص- 60- شوری- 36).

آن مرد صحابی سلام کرد و

جریان گریه ی رسول خدا (ص) را گفت، فاطمه (س) بی درنگ برخاست و چادر کهنه ای که دوازده وصله از لیف خرما داشت به سر گرفته و از خانه بیرون آمد، سلمان او را دید و گریه کرد، و گفت: واحزناه! قیصر روم و کسری (شاه ایران) لباسهای سندس و حریر بپوشند، اما دختر پیامبر (ص) چادری را که دوازده وصله دارد و کهنه است به سر کند!!

فاطمه (س) به حضور پیامبر (ص) آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! سلمان از لباس من تعجب می کند، با اینکه سوگند به خداوندی که تو را به حق مبعوث کرد، مدت پنج سال است که فرش ما در خانه ی علی (ع) به یک پوست گوسفند انحصار دارد که شب به روی آن می خوابیم و روز روی آن پوست، به شتر خود علف می دهیم، و متکای ما از لیف خرما است.

پیامبر (ص) به سلمان فرمود: ان ابنتی لفی الخیل السوابق: «دختر من از سابقین و در صف سبقت گیرندگان در درگاه خدا است».

آنگاه فاطمه (س) عرض کرد: پدر جان فدایت گردم: علت گریه تو چیست؟

پیامبر (ص) دو آیه ی فوق را که جبرئیل نازل کرده بود، خواند.

فاطمه (س) وقتی که نام جهنم را شنید، با صورت به روی زمین افتاد، و پی در پی می گفت: الویل ثم الویل لمن دخل النار: «وای، سپس وای بر کسی که وارد دوزخ گردد».

وقتی که سلمان آیه را شنید گفت: کاش گوسفندی بودم، خاندانم مرا می کشتند و پوستم را می دریدند و من نام آتش را نمی شنیدم.

ابوذر گفت: ای کاش مادرم نازا بود و مرا به وجود نمی آورد و

نام آتش را نمی شنیدم.

مقداد گفت: ای کاش پرنده ای در بیابان بودم و حساب و عقابی نداشتم و نام آتش را نمی شنیدم!!

حضرت علی (ع) فرمود: ای کاش، درندگان گوشت بدنم را می دریدند و ای کاش مادرم مرا متولد نمی کرد و نام آتش جهنم را نمی شنیدم! سپس دستش را بر سرش گذاشت و گریه می کرد و می گفت:

وابعد سفراه، واقله زاداه فی سفر القیامه...

: «وای از دوری سفر، وای از کمی توشه ی راه سفر قیامت»!

که مردم (گنهکار) به سوی آتش می روند، و آتش آنها را درمی رباید، آنان بیمارانی هستند که کسی به عیادتشان نمی رود، و مجروحانی هستند که کسی زخمهای آنها را درمان نمی کند، و اسیرانی هستند که کسی آنها را از بند آتش رها نمی نماید، خوراک و آشامیدنی آنها از آتش است، و در میان طبقات آتش زیر و رو می گردند، و پس از آنکه در دنیا لباسهائی که از پنبه بود می پوشیدند، اینک در دوزخ، قطعه های آتش را می پوشند، و پس از آنکه در دنیا با همسران خود هم آغوش بودند، اینک در دوزخ با شیطانها هم آغوش هستند.

زهد و ایثار حضرت زهرا

با توجه به اینکه حب دنیا سرچشمه ی همه ی گناهان است، چنانکه در حدیث معروف نبوی آمده «حب الدنیا رأس کل خطیئه» و همه ی تجربیات و مشاهدات ما نیز نشان می دهد که تمام تجاوزها، جنایتها، ظلمها، و ستمها، دروغها، خیانتها به خاطر همین دلبستگی شدید به مال، مقام و شهوت صورت می گیرد، روشن می شود که زهد و وارستگی پایه ی اصلی تقوا و پاکی و صلاح است.

ولی «زهد» به معنی ترک دنیا و رهبانیت و بیگانگی از اجتماع نیست، بلکه حقیقت زهد همان آزادگی

و عدم اسارت در چنگال دنیاست.

«زاهد» کسی است که اگر تمام دنیا را در اختیار داشته باشد دلبسته و وابسته به آن نباشد.

اگر یک روز ببیند رضای خدا در این است که از همه ی آن چشم بپوشد، به این معامله حاضر باشد، و از جان و دل بگوید: هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس.

و اگر یک روز حفظ آزادگی و شرف و ایمان در چشم پوشی از مال و جان و زندگی بود فریاد «هیهات منا الذله» بلند کند.

و به گفته ی قرآن مجید زاهد کسی است که نه بر گذشته و آنچه از دست داده تأسف بخورد، و نه از آنچه فعلاً در اختیار دارد زیاد خوشحال باشد:

(لیکلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتیکم) [467]

این بخاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده است دلبسته و شادمان نباشید.

با این فراز کوتاه به سراغ شخصیت فاطمه علیهاالسلام در این زمینه از دیدگاه احادیث پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم در کتب دیگران می رویم:

23- ابن حجر و دیگران در روایتی از پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم نقل کرده اند: او هنگامی که از سفر بازمی گشت نخست به سراغ دخترش فاطمه زهرا علیهاالسلام می آمد، و مدتی نزد او می ماند، ولی یک بار برای فاطمه زهرا علیهاالسلام دو دستبند از نقره و همچنین یک گردن بند و دو گوشواره ساخته بودند، و پرده ای بر در اطاق آویزان کرده بود.

هنگامی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم

وارد شد و این منظره را دید بیرون آمد در حالی که آثار غضب در چهره اش نمایان بود، به مسجد آمد و بر منبر نشست.

فاطمه علیهاالسلام دانست که ناخشنودی پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم به خاطر همان مختصر زینت است، همه را نزد پدر فرستاد تا در راه خدا صرف کند.

هنگامی که چشم پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم به آن افتاد سه بار فرمود:

«فعلت، فداها ابوها» [468]

فاطمه آنچه را که می خواستم انجام داد، پدرش به فدایش باد.

واضح است یک جفت دستبند نقره و گردن بند و گوشواره ای از نقره چندان بهائی ندارد، و از آن بی بهاتر پرده ی ساده ای است که انسان بر در اطاق بیاویزد، ولی پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم همین را دون شأن فاطمه می شمرد، و افتخار و فضیلت او را در سجایای انسانیش می دانست.

فاطمه علیهاالسلام این درس را از محضر پدر بخوبی آموخت، هم زرق و برق دنیا را ترک گفت و خود را اسارت آن رهائی بخشید، و هم آنچه داشت در راه خدا و بندگان محروم صرف کرد.

در حدیثی که سابقاً از «حلیهالاولیاء» (تحت شماره ی 3) نقل کردیم، خواندیم که فاطمه زهرا علیهاالسلام حتی پوشش کافی در خانه برای آمدن میهمانهای نامحرم نداشت که پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم عبای خود را به او داد تا خود را بپوشاند و آماده برای آمدن میهمانان جهت عیادت او در بیماریش گردد.

داستان جهیزیه ی فاطمه علیهاالسلام و مراسم شب زفاف او که در نهایت سادگی برگزار شد دلیل روشن دیگری بر

زهد و وارستگی کامل اوست.

خدمات او در خانه ی علی علیه السلام تا آنجا که با یک دست گندم را برای پختن نان آسیاب می کرد، و با دست دیگر طفلش را در آغوش می گرفت، همه شاهد گویای مقام زهد اوست، گواه این معنی حدیث زیرا است:

24- ابونعیم اصفهانی چنین نقل می کند:

«لقد طحنت فاطمه بنت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم حتی مجلت یدها، وربا، و اثر قطب الرحی فی یدها» [469]

فاطمه دختر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم آنقدر با دست خود آسیاب کرد که دستش تاول زد، و ورم کرد، و آثار دستاش در دستش نمایان گشت.

25- در «مسند احمد» که از معروفترین منابع اهل سنت است از انس بن مالک چنین نقل شده که: روزی بلال برای نماز صبح، دیر به خدمت پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم آمد، رسول خدا فرمود: چرا دیر آمدی؟

عرض کرد: از کنار خانه ی فاطمه علیهاالسلام می گذشتم در حالی که با دست خود آسیا می کرد، و کودکش گریان بود، گفتم: اگر اجازه فرمائی من آسیا می کنم و شما کودک را آرام کنید، و اگر اجازه فرمائید من کودک را آرام می کنم و شما آسیا کنید.

او گفت: من نسبت به فرزندم از تو مهربانترم، (و من مشغول آسیا کردن شدم و او کودکش را آرام کرد) و این امر باعث تأخیرم شد.

پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود:

«فرحمتها رحمک اللَّه» [470]

تو نسبت به فاطمه رحم و محبت کردی، خداوند تو را مشمول رحمتش کند!

فضائل اخلاقی بانوی اسلام از

جمله شجاعت و شهامتش در مقام دفاع از پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم در مقابل مشرکان مکه، و آمدنش به میدان احد برای بستن زخمهای پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم مطلبی است که بر کسی پوشیده نیست، و در احادیث گذشته اسناد و مدارک آن آمد.

او از لحظه ی تولد در مسیر عبودیت و بندگی خدا بود و این امر تا آخرین لحظات عمرش ادامه داشت، حدیث زیر شاهد گویای این معنی است:

26- در داستان تولد بانوی اسلام فاطمه زهرا علیهاالسلام و انعقاد نطفه او از میوه بهشتی و آمدن چهار زن با شخصیت جهان- همچون مریم و...- به هنگام تولد او آمده است:

«فولدت فاطمه علیهاالسلام فوقعت حین وقعت علی الارض ساجده» [471]

به اینگونه فاطمه متولد شد و در حین تولد برای خدا سجده کرد.

27- مقام عفت او به آن حد بود که در همان کتاب از اسماء بنت عمیس داستان عجیبی به این شرح نقل شده است:

روزی فاطمه علیهاالسلام به من فرمود: من از کار مردم مدینه که زنان خود را بعد از وفات به صورت ناخوشایندی برای دفن می برند، و تنها پارچه ای بر او می افکنند که حجم بدن از پشت آن نمایان است ناخرسندم.

اسماء گفت: من در سرزمین حبشه چیزی دیده ام که با آن جنازه ی مردگان را حمل می کردند، سپس شاخه هائی از درخت نخل را برداشت و به صورت تابوت مخصوصی درآورد که پارچه ای را روی چوبهای آن می افکندند، و بدن را درون آن می گذاردند،به گونه ای که بدن پیدا نبود.

هنگامی که فاطمه بانوی بزرگ اسلام علیهاالسلام آن

را مشاهده کرد فرمود: بسیار خوب و عالی است (و هنگامی که من از دنیا رفتم مرا با آن بردارید)...

و در ذیل همین حدیث آمده است: هنگامی که فاطمه علیهاالسلام چشمش به آن افتاد تبسم فرمود، و این تنها تبسم او بعد از وفات پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم بود [472]

نقش فاطمه زهرا در ولایت امیرالمؤمنین

خطبه حضرت زهرا در جمع زنان مهاجر و انصار

عیادت زنان مهاجر و انصار

عیاده نساء المهاجرین والأنصار لها علیهاالسلام

لما رجعت فاطمه علیهاالسلام إلی منزلها فتشکت- و کان وفاتها فی هذه المرضه- دخل إلیها النساء المهاجرات والأنصاریات عائدات، فقلن لها: کیف أصبحت یا ینت رسول اللَّه؟ [473]

(فحمدت اللَّه و صلت علی أبیها، ثم) [474] قالت:

أصبحت [475] واللَّه عائفه [476] لدنیاکن، قالیه لرجالکن. [477] لفظتهم بعد [478] أن [479] عجمتهم، و شناتهم [480] بعد أن [481] سبرتهم. [482]

فقبحاً لفلول الحد [483] و خور القناه و خطل الرأی (و عثور الجد و خوف الفتن)! [484]

و [485] «لبئس ما قدمت لهم أنفسهم، أن سخط اللَّه علیهم و فی العذاب هم خالدون». [486]

لا جرم [487] (واللَّه) [488] لقد قلدتهم ربقتها (و حملتهم أوقتها) [489] و شننت [490] علیهم عارها. [491] فجدعا و عقرا و بعدا [492] للقوم الظالمین. [493]

عیادت زنان مهاجر و انصار

هنگامی که حضرت زهرا علیهاالسلام به خانه بازگشت و مریض شد- که شهادت حضرت هم در اثر آن بیماری بود- زنان مهاجر و انصار به عیادت حضرت آمدند و گفتند: ای دختر پیامبر، حالتان چگونه است؟

حضرت حمد الهی بجای آورد و بر پدر بزرگوارش درود فرستاد و سپس فرمود:

صبح کرده ام در حالی که به خدا سوگند از دنیای شما

متنفرم و آن را رها کرده ام، و نسبت به مردان شما غضبناکم. با امتحانِ اول آنان را به دور افکندم و با آزمایشِ عمقِ ایمانشان آنان را مورد غضب و ملامت قرار دادم.

پس ننگ بر کُند شدن شمشیر و بی استقامتی نیزه و اضطراب فکر و تزلزل روح جدیت و ترس از فتنه و جنگ! [494] و چه بد است آنچه برای آینده ی خود مهیا کرده اند که خداوند بر آنان غضب کرده و دائماً در عذاب خواهند بود.

بنابراین چاره جز این نبود که قلاده ی آن را بر گردنشان افکندم و سنگینی آن را بر دوششان قرار دادم و ننگ آن را بر سرشان افکندم.

پس خیر از ظالمین دور باد و به بلا دچار شوند و از آثار نیک محروم باشند و از رحمت خدا دور گردند.

از علی چه چیزی را نپسندیدند؟

ما نقموا من أبی الحسن علیه السلام

ویحهم! [495] أنی [496] زحزحوها [497] عن رواسی الرساله و قواعد النبوه [498] و مهبط الروح الأمین (بالوحی المبین) [499] و [500] الطبین [501] بأمر [502] الدنیا والدین؟! ألا ذلک هو الخسران المبین. [503]

و ما الذی [504] نقموا من أبی الحسن؟ [505] نقموا واللَّه منه [506] نکیر سیفه [507] (وقله مبالاته لحتفه) [508] و شده وطأته و نکال وقعته (و تبحره فی کتاب اللَّه) [509] و تنمره فی ذات اللَّه (عز و جل). [510]

از علی علیه السلام چه چیزی را نپسندیدند؟

وای بر آنان! خلافت را از کوههای بلند رسالت و پایه های نبوت و محل نزول روح الأمین با وحی مبین و از عالمان آگاه و حاذق در امر دنیا و دین به کجا کشاندند. بدانید که این زیانِ آشکار

است.

از ابوالحسن (علی علیه السلام) چه چیزی را نمی پسندیدند؟

به خدا قسم، ناراضی بودند از صلابت شمشیرش و بی پروائی او از مرگش و شدت حمله هایش و برخوردهای عبرت آموز او در جنگ، و از تبحر او در کتاب خداوند و غضب او در امر الهی.

چه کسی را بجای علی انتخاب کردند؟

من الذی استبدلوه بعلی علیه السلام

ألا هلم فاسمع و ما عشت أراک الدهر عجباً [511] ، و إن تعجب فقد أعجبک الحادث! [512]

(إلی أی نحو اتجهوا)؟ [513] و إلی أی سناد [514] استندوا؟ [515] (و علی أی عماد اعتمدوا)؟ [516] و بأیه [517] عروه تمسکوا؟ (و علی أیه ذریه أقدموا و احتنکوا)؟ [518] (و لمن اختاروا و لمن ترکوا)؟ [519] لئبس [520] المولی و لبئس العشیر و بئس [521] للظالمین بدلاً. [522]

استبدلوا واللَّه الذنابی [523] بالقوادم، (والحرون بالقاحم) [524] ، والعجز بالکاهل. [525]

فرغماً لمعاطس قوم [526] یحسبون أنهم یحسنون صنعاً! ألا إنهم هم المفسدون ولکن لا یشعرون. [527]

ویحهم! [528] أفمن یهدی إلی الحق أحق ان یتبع، أمن لا یهدی إلا أن یهدی؟ فما لکم، کیف تحکمون؟ [529]

چه کسی را بجای علی علیه السلام انتخاب کردند؟!

به خدا سوگند، اگر از گرفتن مهاری که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آن را به او (علی علیه السلام) سپرده بود خودداری می کردند [530] با او انس می گرفت و آنان را چنان به آرامی سیر می داد که محل بستن مهار را زخمی نکند و حرکت دهنده ی آن خسته نشود و سواره ی آن به اضطراب نیفتد. و آنان را بر سر آبی فراوان و گوارا و زلال و وسیع می بُرد که آب آن از دو طرف نهر

لبریز باشد و دو سوی آن گل آلود نشود، و آنان را از آنجا سیراب بیرون می آورد. و در حالی که [531] برای آنان سیرابی را پسندیده است ولی خود از آن استفاده نمی کرد مگر بقدر رفع عطش سیراب و دفع شدت گرسنگی.

و اگر خلافت را به او می سپردند برکات آسمان و زمین بر آنان گشوده می شد، ولی آنان از حق روی گردانیدند، پس بزودی خداوند آنان را به آنچه برای خود کسب کرده اند مؤاخذه می نماید و کسانی که ظلم نمودند بزودی سزای آنچه کسب کرده اند به آنان می رسد و نمی توانند مانع چنین عاقبتی شوند.

پیش بینی عاقبت غصب خلافت

انذارهم بعاقبه الاغتصاب

أما [532] لعمر اللَّه [533] لقد لقحت، فنظره ریثما تنتج. [534] ثم [535] احتلبوا طلاع [536] القعب [537] دما عبیطا و ذعافاً [538] ممقراً. [539]

هنالک [540] یخسر [541] المبطلون، و یعرف [542] التالون غب ما أسس [543] الأولون.

ثم [544] طیبوا (بعد ذلک) [545] عن أنفسکم [546] نفساً [547] ، و اطمإنوا [548] للفتنه جأشا، و أبشروا [549] بسیف صارم [550] (و سطوه معتد غاشم) [551] و هرج [552] (دائم) [553] شامل و استبداد [554] من الظالمین، یدع فیئکم [555] زهیداً و جمعکم [556] حصیداً.

فیا حسرهً لکم! [557] و أنی [558] بکم [559] و قد عمیت علیکم [560] ، انلزمکموها و أنتم لها کارهون؟! [561]

پیش بینی عاقبت غصب خلافت

هان، بیا و بشنو. و تا زنده ای روزگار امر عجیبی را به تو نشان خواهد داد! و اگر تعجب کنی بدانکه همین حادثه تو را به تعجب واداشته است!

به کدام سو روی آوردند؟! و به کدام تکیه گاهی إتکا نمودند؟!

و به کدام پایه ای اعتماد نمودند؟! و به کدام دستاویزی چنگ زدند؟! و بر ضد کدامین ذریّه ای اقدام کردند و بر آنان چیره شدند؟! و برای چه کسی انتخاب کردند و برای چه کسی رها نمودند؟! چه بد سرپرستی و چه بد دوستانی! و برای ظالمین چه بد جایگزینی است.

به خدا سوگند پس ماندگان را به جای پیشتازان، و ترسوی نادان را بجای دلیر آگاه، و فرومایگان را بجای معتمدان خود قرار دادند. بینی شان بر خاک مالیده باد و پشیمان شوند قومی که گمان می کنند کار درستی انجام می دهند. بدانید که آنان مفسدند ولی خود نمی دانند.

وای بر آنان! آیا کسی که به حق هدایت می کند سزاوارتر به پیروی است یا کسی که خود هدایت نیافته مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه شده است؟! چگونه حکم می کنید؟!

خسارت امت با غصب حق علی

خساره الأمه بغصب حق علی علیه السلام

و تاللَّه [562] لو تکافوا [563] عن زمام نبذه إلیه [564] رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله لاعتلقه [565] ، و [566] لسار [567] بهم [568] سیرا [569] سجحا لایکلم خشاشهُ [570] (و لایکل سائره) [571] و لا یتعتع [572] راکبه، و لأوردهم منهلاً نمیراً [573] رویا [574] (صافیاً) [575] فضفاضا [576] تطفح ضفتاه [577] (و لا یترنق جانباه) [578] ، و [579] لأصدرهم بطانا قد [580] تخیر لهم [581] الری، غیر متحل [582] منه [583] بطائل إلا بغمر الناهل [584] و [585] ردعه [586] سوره الساغب [587] ، و لفتحت [588] علیهم برکات من [589] السماء والأرض.

(ولکنهم بغوا) [590] فسیأخذهم [591] اللَّه بما کانوا یکسبون [592] ، (والذین ظلموا من هؤلاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا و ما

هم بمعجزین). [593]

خسارت امت با غصب حق علی علیه السلام

بدانید قسم به لایزالی خداوند، هم اکنون فتنه باردار شده است! پس زمان کوتاهی منتظر بمانید تا ثمره اش ظاهر گردد. آنگاه از آن کاسه ای لبریز از خون تازه و سم تلخ کشنده بدوشید. آنگاه است که اهل باطل زیان می کنند، و آیندگان از نتیجه ی آنچه پیشینیان پایه گذارده اند آگاه می شوند.

سپس خیال خود را راحت کنید و قلب خود را برای نزول فتنه قوی کنید و بشارت باد شما را بر شمشیری برنده، و قهر و غلبه ی متجاوز ظالم، و هرج و مرج دائمی و عمومی، و زورگوئی ظالمین که اموال عمومی را غارت می کند و برای شما چیز کمی باقی می گذارد و جمع شما را درو کرده و نابود می نماید.

افسوس بر شما! چگونه خواهید بود هنگامی که دچار سردرگمی می شوید؟ آیا حق را به زور به شما بقبولانیم در حالی که خودتان مایل نیستید؟!

عذری که پذیرفته نیست!

عذر لایقبل بعد التقصیر

قال [594] سوید بن غفله: فأعادت النساء قولها علیهاالسلام علی رجالهن، فجاء إلیها قوم من وجوه المهاجرین والانصار معتذرین و قالوا: یا سیده النساء لو کان ابوالحسن ذکر لنا هذا الأمر من قبل أن نبرم [595] العهد و نحکم العقد لما عدلنا عنه إلی غیره.

فقالت علیهاالسلام: إلیکم عنی فلا عذر بعد تعذیرکم و لا أمر بعد تقصیرکم.

عذری که پذیرفته نیست

سوید بن غفله می گوید: زنان عیادت کننده فرمایشات حضرت زهرا علیهاالسلام را برای مردان خود بازگو کردند.

پیرو آن عده ای از بزرگان مهاجرین و انصار بعنوان عذرخواهی نزد حضرت آمده و گفتند: ای سیدهالنساء، اگر ابوالحسن (علی علیه السلام) این مسئله را قبل از

آنکه پیمانی ببندیم و عقدی را محکم کنیم بما یادآور می شد، ما او را رها نکرده، و سراغ دیگری نمی رفتیم.

حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود: از من دور شوید (بس کنید)، که با بهانه های بیهوده تان عذر شما پذیرفته نیست و با کوتاهی های شما جای هیچ سخنی باقی نمانده است!

ولایت امیرالمؤمنین در خطبه های حضرت زهرا

دختر گرامی پیامبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله پس از رحلت رسول خدا و غصب فدک، در میان گروهی از زنان مدینه به مسجد رسول اللَّه آمده و در آنجا خطبه ی پرمحتوایی را ایراد کرد و مردم را متأثر ساخت و آن چنان عاطفه ی مردم را تحریک کرد که تاریخ نظیر آن را ندیده است. [596]

در این خطبه پس از حمد خدا و درود بر پیامبر؛ آنگاه که به اصل مطلب می پردازد، در چندین جا سخن از مولای متقیان به میان آورده و از شخصیت بی نظیر او تعریف و توصیف کرده است.

اینک فرازهایی چند از جملات آن حضرت را در این باره تقدیم خوانندگان عزیز می نماییم:

ایها الناس! اعلموا انی فاطمه و ابی محمد... فان تعزوه و تعرفوه تجدوه ابی دون نسائکم، و اخا ابن عمی دون رجالکم.

ای مردم! بدانید که من فاطمه دختر محمد صلی اللَّه علیه و آله هستم، اگر بخواهید پدرم را خوب بشناسید، خواهید دید که رسول خدا پدر من است، نه پدر زنان شما و برادر پسر عمویم علی علیه السلام، نه برادر مردان شما...

قابل توجه است که فاطمه علیهاالسلام نه تنها علی علیه السلام را برادر پیامبر خدا می داند، بلکه بعکس رسول خدا را برادر امیرالمؤمنین می داند. (دقت فرمایید). سپس در جای دیگر خطبه می فرمایند:

قذف اخاه فی

لهواتها، فلا ینکفی ء حتی یطأ صماخها باخمصه، و یخمد لهبها بسیفه، مکرودا فی ذات اللَّه، مجتهدا فی امراللَّه، قریباً من رسول اللَّه، سیداً فی اولیاء اللَّه، مشمراً، ناصحاً، کادحاً...

پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله برادرش علی علیه السلام را در کام مرگ و خطر می افکند، و او نیز برنمی گشت مگر اینکه با شجاعت خود دشمن را مغلوب کند و شر آتشین آنان را با شمشیرش خاموش سازد. علی علیه السلام آنقدر در راه خدا تلاش کرد که فرسوده شد و در امر الهی کوشید، مردی بود که محرم رازهای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به حساب می آمد، او سرور اولیاءاللَّه، آماده جهاد و خدمت، دلسوز مردم، پرتلاش و فعال بود...

مطرح کردن این صفات والایی آن هم در محضر جمع آشفته و پرغوغای غاصبین بسیار ارزشمند و برای منافقین کوبنده بود، تا جایی که خلیفه ی اول، در آغاز سخنانش- در جواب فاطمه- به برتری امیرالمؤمنین و اخوت او با رسول خدا اعتراف می کند.

و در خطبه ای که فاطمه علیهاالسلام برای زنان مدینه ایراد کرد، صریحاً فرمود:

و ما الذی نقموا من ابی الحسن؟ نقموا منه واللَّه نکیر سیفه، و قله مبالاته بحتفه، و شده و طأته، و نکال و قعته، و تنمره فی ذات اللَّه واللَّه لو تکافوا عن زمام نبذه رسول اللَّه الیه لاعتلقه، و لساربهم سیراً سجحا، لایکلم خشاشه، و لا یتعتع راکبه و لاوردهم منهلا صافیا...

چه باعث شد از امیرالمؤمنین اعراض کنند؟ اعراض نکردند مگر به خاطر شمشیر او که سران مشرکین را درو کرد و به اینکه او نسبت به مرگ بی اعتنا بود و در جنگ آن چنان پیش می رفت که دشمنان

را می گرفت و می کشت و برای رضای خدا خشم می گرفت....

سوگند به خدا اگر زمام خلافت را که رسول خدا در اختیار علی علیه السلام قرار داده بود، از کف او خارج نمی ساختند، وی مردم را بدون مشکل پیش می برد و قافله را سالم به مقصد می رسانید و هیچ درد و رنجی متوجه آنان نمی شد، ولی...

فاطمه علیهاالسلام در این فراز به طور صریح از ولایت به حق امیرالمؤمنین که از جانب خدا، پیامبر اسلام در اختیار وی قرار داده، سخن به میان آورده و مسیر صحیح خلافت علوی را ترسیم نموده و سپس به ستمهای وارده از سوی حکومت غاصبین پرداخته است... [597]

فاطمه زهرا از مهاجرین و انصار یاری می طلبد!

چون غاصبین با توطئه قبلی، خلافت علی علیه السلام را اشغال کردند، فاطمه ی زهرا علیهاالسلام، در کنار شوهر و فرزندانش به یک تلاش همه جانبه دست زد و شبانه به در خانه های مهاجرین و انصار آمد و گفت:

«ای مهاجرین و انصار! به یاری خدا بشتابید. من دختر پیامبر شما هستم و شما با آن حضرت بیعت کرده اید که از او و فرزندانش مثل خود و فرزندانتان دفاع کنید. بنابراین بر تعهدات خویش عمل نمایید. (ولی کسی او را یاری نکرد.)»

در این حدیث آمده است که فاطمه علیهاالسلام چهل شب متوالی این دعوت را ادامه داد، ولکن با بی مهری و بی تفاوتی آنان روبرو گشت. [598]

حضرت امام باقر علیه السلام در این زمینه می فرمایند:

ان علیا حمل فاطمه علی حمار، و ساربها لیلا الی بیوت الانصار یسألهم النصره، و تسألهم فاطمه الانتصار له... [599]

علی علیه السلام فاطمه علیهاالسلام را شبانه در حالی که وی را بر مرکب سوار می کرد، به

در خانه های انصار می آورد و علاوه بر خود علی علیه السلام، فاطمه از آنان برای خلافت حضرتش استمداد می کرد.

مرحوم شُبّر با سند معتبر از طریق سلیم بن قیس از حضرت سلمان و عموی پیامبر خدا (عباس) نقل نموده، که حضرت علی علیه السلام به همراه فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام به همه ی اصحاب بدر مراجعه نموده و از آنان برای گرفتن خلافت خویش استمداد نمود ولکن جز عده ای قلیل اعلان آمادگی نکردند.

حضرت به آن گروه افرادی که جواب مثبت داده بودند فرمود: فردا صبح همگی به نشانه ی بیعت برای مرگ، سرهای خویش را تراشیده و سلاح بر دست در فلان جا آماده شوید.

در این حدیث آمده است که جز سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر کس دیگری به صحنه نیامد. [600]

و در یک حدیث دیگر (خطبه ی طالوتیّه) می خوانیم که در پی دعوت آن حضرت و فاطمه ی زهرا علیهماالسلام، شبانه سیصد و شصت نفر اعلان آمادگی کردند و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: هرکس می خواهد فردا در کنار من با تمام وجود، با دشمنان به مبارزه برخیزد، سرهای خویش را تراشیده و با حمل سلاح و شمشیر در فلان مکان (احجارالزّیت) حاضر گردد.

امیرالمؤمنین به نشانه ی آمادگی برای مرگ، خود سرش را تراشید و در احجارالزیّت حاضر شد و در آن روز جز پنج نفر: (ابوذر، مقداد، حذیفه، عمار و سلمان)از کسی خبری نشد... [601]

و معاویه بن ابوسفیان در نامه ای که برای امیرالمؤمنین نوشته، به این قضیه تلخ اشاره نموده، می گوید:

«به یاد می آورم آن روزگار را که زن خود را بر چهارپایی سوار می کردی و دست حسن و حسین را می گرفتی و از

همه ی اهل بدر و سایر اصحاب پیامبر استمداد می نمودی، ولی جز چهار و یا پنج نفر اعلان آمادگی نکردند. [602] »

آنچه از این احادیث و قضایای تاریخی به بحث ما مربوط می باشد، این است که فاطمه ی زهرا علیهاالسلام برای خلافت امیرالمؤمنین و مبارزه با غاصبین خلافت،از آبرو و شخصیت خویش مایه گذاشته و سعی می کرد علی علیه السلام را در رسیدن به این هدف یاری نماید، ولی...

گریه حضرت زهرا بر مظلومیت امیرالمؤمنین

حضرت زهرا سلام اللَّه علیه در فقدان علی علیه السلام و غصب خلافت او، محرومیت و رنج همه انسانها تا قیامت را می دید، و همین بود که شب و روز اشک می ریخت و بی تابی می کرد.

حضرت زهرا سلام اللَّه علیه به خاطر ستمی بزرگ که به همه انسانها تا قیام قیامت رفته بود، به اندازه ی همه ی آنها می گریست، تا آنجا که بیشترین گریه کننده ی تاریخ شد و «رأس البکائین» نام گرفت.

او آنقدر می گریست که آرامش را از اهل مدینه برده بود، آنچناکه تنها جبرئیل می توانست او را در فقدان نبی و ظلم بر وصی تسلیت دهد.

رنج زهرا علیهاالسلام رنج محرومیت انسانها تا همیشه تاریخ است. او به راحتی می دید که ادامه ی سقیفه، نینوا است، او واقعه ی حره را می دید، او صفین و جمل را و خلافت معاویه و... را و خلافت عباسی و عثمانی را می دید و محرومیت امروز ما را هم شاهد بود. در حجم نگاه او انسان امروز هم جا داشت. او حق داشت. او حق داشت اینگونه بگرید و ناله کند.

آنجا که فریادهایش کارساز نیست. شاید اشکهایش بر دلهای سنگی این جماعت مفلوک نفوذ کند و این سؤال را در اذهان مرده ی آنها شکل دهد که به

راستی چرا زهرا سلام اللَّه علیه محبوبه ی خدا و دخت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله اینگونه ضجه می زند و اشک می ریزد. به سبب چه چیزی و کدامین حقی؟ شاید غیرتی بیدار شود و ساحت رفعت خورشید ولایت را لبیک گوید و چهل یاور بر او گرد آیند و همه ی انسانهای تاریخ را از محرومیت و رنج همیشه برهانند.

اما باز هم افسوس و صد افسوس در حسرت غیرتی!

سکوت حضرت زهرا مشتی بر دهان نفاق

دیگر اقدام زهرا علیهاالسلام برای رسوا کردن باند نفاق و اتمام حجت با مردم، همان سکوت اوست. او تصمیم گرفت دیگر هرگز با ابوبکر و عمر سخن نگوید و تا پایان حیاتش هم بر سر تصمیم خود ماند. [603]

او به ابوبکر- در حالی که حقش را غصب کرده بود- فرمود: «واللَّه لادعون اللَّه علیک واللَّه لا اکلمک بکلمه ما حییت» [604] (به خدا سوگند تو را نفرین می کنم و به خدا سوگند تا زنده ام با تو کلمه ای سخن نخواهم گفت.) و نیز در حالی که عمر به خانه اش حمله برده بود و آن جا را به آتش کشانده بود به او فرمود: «واللَّه لا اکلم عمر حتی القی اللَّه» [605] (به خدا سوگند تا زنده ام با عمر سخن نخواهم گفت.) و در هنگام عیادت از او به آن دو فرمود: «واللَّه لا اکلمکما من رأسی کلمه حتی القی ربی فاشکونکما الیه بما صنعتما به و ما ارتکبتما منی». [606] و این مبارزه ی منفی و سکوت زهرا علیهاالسلام برای خلفا خیلی سنگین و رسواساز بود. او هر کجا با آنان برخورد می کرد از ایشان رو برمی گرداند. [607]

گاهی بلندترین فریادها را از دهان سکوت

باید شنید.

درخواست حضرت زهرا از بلال جهت اذان گفتن و بیداری غیرتها

اقدام دیگر زهرا علیهاالسلام، زنده نگه داشتن خاطرات دوران رسول صلی اللَّه علیه و آله بود. او می خواست با احیا و یادآوری آن دوران، در کالبد فسرده ی آنان بدمد و دریچه ای به سوی نور و نقبی به روشنایی بزند و با طرح سؤالی در اذهان و یادآوری دوران رسول، ابرهای ضخیم و سیاه را از اطراف خورشید ولایت کنار زند. شاید همتی، ساحت رفعت خورشید را لبیک گوید.

به راستی زهرا علیهاالسلام آموزگار بیداری و ظرافت است.

وقتی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفت و وصی او را کنار نهادند، بلال به عنوان اعتراض دیگر اذان نگفت و هر چه به سراغش می آمدند، امتناع می کرد و عذر می آورد. [608] او در ادامه ی اعتراض خود به شام تبعید شد. [609] و در آنجا پیامبر را در خواب دید که از او شکایت می کند که چرا به زیارت من نمی آیی از این رو برای زیارت پیامبر به مدینه آمد [610] و با ورود او به مدینه زهرا علیهاالسلام از او خواست که اذان بگوید، گفت: «بسیار مشتاقم که صدای مؤذن پدرم را بشنوم».

بلال بر بالای بام مسجد رفت. آوای گرم بلال در مدینه پیچید. «اللَّه اکبر». همه دست از کار کشیدند. هر کس دست دیگری را می کشید و با شتاب به سوی مسجد می آورد. همه حتی زنان و کودکان در بیرون مسجد جمع شدند. مدینه به یکباره تعطیل شد همه به طنین روح افزای بلال گوش می دادند و به دهان او چشم دوخته بودند. ناگاه به یاد ایام رسول صلی اللَّه علیه و آله افتادند. فریاد های های گریه ها در

مدینه پیچید. مدینه کمتر این گونه روزهایی به یاد داشت. همه از یکدیگر سؤال می کردند، چرا بلال اذان نمی گفت؟ چه شده به درخواست زهرا علیهاالسلام اذان می گوید؟ چرا زهرا علیهاالسلام گریه می کند؟ به یکدیگر نگاه می کردند، سپس سرها را به زیر می انداختند و از خود و بیعت شان با ابوبکر شرمشان می آمد. زهرا علیهاالسلام هم همراه جماعت به اذان گوش داده و به یاد دوران پدر و غدیر و... افتاده بود و هم چون باران می بارید و اشک می ریخت.

در فضای مدینه پیچید. «اشهد ان محمدا رسول اللَّه». زهرا علیهاالسلام دیگر طاقت نیاورد. فریاد و ناله ای زد و از حال رفت. آن چنان که همه گمان کردند از دنیا رفته است. مردم فریاد برآوردند: بلال بس کن. دختر رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله را کشتی!.

بلال اذان را نیمه رها کرد و ندانست که چگونه خود را بر بالین زهرا علیهاالسلام رساند. زهرا علیهاالسلام را به هوش آوردند. درخواست اتمام اذان کرد. بلال گفت: از این درگذرید که بر جان شما نگرانم. با اصرار بلال، التماس و گریه های مردم، زهرا علیهاالسلام از خواسته خود درگذشت. [611] یکبار دیگر نزدیک بود که کار تمام شود و غیرت ها بیدار شود.

اما افسوس...!

این گریه ها مرا به یاد اشک های آن جماعتی می اندازد که در کربلا در بالای بلندی جمع شده بودند و برای حسین علیه السلام و مصایب اهل بیت می گریستند. به آنان گفتند: «چه جای گریه است. به کمک حسین علیه السلام بشتابید» و آنان بی اعتنا تنها به گریه قناعت می کردند.

من به واقع درشگفتم از خمودگی و سستی آن جماعت. اگر چه باند کودتا و نفاق نفس شان را گرفته

و با تبلیغات دروغین و احادیث جعلی و ایجاد وحشت و ترور، رمق آنها را برده بود، اما اینها هیچ عذر و توجیهی برای سستی و ننگ ابدی شان نیست. اقدامات رسول صلی اللَّه علیه و آله و گامهای عمیق و پیچیده ی زهرا علیهاالسلام جای هیچ عذری را باقی نمی گذارد. تنها این می ماند این که مردم به جای دست بردن بر قبضه های شمشیر، به گریه قناعت می کردند شرمشان باد!.

نگرانی من همیشه این بوده که نکند من نیز همین گونه ام و به جای دفاع از انقلاب و مکتب و ولایت، به اشکی قانع شده ام و به جای سازندگی و تربیت، تنها به حرف قناعت کرده ام. الهی تو از ما بگذر. و ما را رها نکن تو بصیرتی ده تا در جایگاه عمل، به حرف بسنده نکنیم و فرقانی ده تا جایگاه هر یک را بازبشناسیم.

وصیت حضرت زهرا سندی بر مظلومیت امیرالمؤمنین

زهرا علیهاالسلام از هر فرصتی بهره می جست تا بتواند در اذهان مردم سؤالی ایجاد کند و سندی بر مظلومیت علی علیه السلام و رسوایی خلفا باقی گذارد. او در این فکر بود که شاید این جماعت مرده، حرکتی کنند و بیش از این تن به حقارت و ذلت ندهند و با دست خویش آتش دوزخ خود را فراهم نسازند.

و اگر هم به پا نخاستند، دست کم به عنوان گواه و حجتی روشن در تاریخ ثبت و ضبط خواهد شد تا آیندگان آزاداندیش و طالبان حقیقت جو بتوانند «اسلام ولایت» را از «اسلام خلافت»، تمیز دهند و سره را از ناسره جدا کنند، و به شهادت «آیه ی اکمال» که در غدیر نازل شد، بدانند که دین مرضی و خداپسند، دین همراه ولایت

است.

او آن گونه زندگی کرد که رفتنش هم ادامه ی حیاتش بود. او می خواست همان گونه که حیاتش دشمن سوز و بیداری بخش بود، مرگش نیز همین گونه باشد.

از این رو مصیت کرد. علی جان! مرا شبانه غسل بده و کفنم کن و به خاک بسپار و اجازه نده آنان که بر من ستم کردند و آزارم نمودند، در تشییع جنازه ام حاضر شوند و بر من نماز گذارند، زیرا آنان دشمنان خدا و رسول صلی اللَّه علیه و آله می باشند.

«اذا انامت فادفنی بالیل و لا تؤذنن رجلین ذکرتهما» و «اوصت فاطمه ان لا یعلم اذا ماتت ابوبکر و لا عمر، و لا یصلیا علیها». [612]

از علی علیه السلام پرسیدند. چرا زهرا علیهاالسلام را شبانه دفن کردی؟ گفت: به خاطر بیزاری و غضب زهرا علیهاالسلام بر آن جماعت. [613]

حضرت زهرا رکن امیرالمؤمنین

قال الصادق علیه السلام: قال جابر بن عبداللَّه: سمعت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله یقول لعلی بن ابی طالب علیه السلام قبل موته بثلاث: سلام علیک یا ابالریحانتین. اوصیک بریحانتی من الدنیا، فعن قلیل ینهد رکناک، واللَّه خلیفتی علیک. فلما قبض رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله قال علی هذا احد رکنی الذی قال لی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله فلما ماتت فاطمه علیهاالسلام قال علی: هذا الرکن الثانی الذی قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله. [614]

حضرت امام صادق علیه السلام از طریق امام باقر علیه السلام از جابر بن عبداللَّه انصاری نقل می کند که او می گوید شنیدم پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله سه روز پیش از وفاتش به علی علیه السلام می فرمودند: سلام بر تو ای پدر دو ریحانه ی من!

من دو فرزندم حسن و حسین علیهم السلام را به تو سفارش می کنم. به زودی دو رکن اساسی تو دنیا را ترک می کنند، آنگاه خداوند جانشین و خلیفه من است برای تو.

جابر می گوید: چون پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله وفات کردند، امیرالمؤمنین فرمودند: این یکی از رکنهای من که رسول خدا خبر داده بود و پس از شهادت فاطمه علیهاالسلام نیز گفت: این هم رکن دوم من که رسول گرامی اسلام به آن خبر کرده بودند.

آنچه قابل توجه است، اینکه: فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در این حدیث شریف، از نظر نقش و حمایت از علی علیه السلام و ولایت او، در برابر پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله و رکن اساسی او خوانده شده است.

فقدان حضرت زهرا و انزوای امیرالمؤمنین

از احادیث متعدد و تواریخ معتبر استفاده می شود که امیرالمؤمنین علی علیه السلام با وجود فاطمه علیهاالسلام دلگرم بود و برای مبارزه با غاصبین آمادگی بیشتری داشت، ولی فقدان آن بانوی گرامی، امیرالمؤمنین را مأیوس ساخت.- چون فاطمه علیهاالسلام رکن اصلی علی علیه السلام و پشتوانه ی ولایت بود- اینک دلائل خود را به طور اختصار تقدیم می داریم:

وقتی فاطمه ی زهرا به شهادت رسید، امیرالمؤمنین او را در کنار قبرش قرار داد،آنگاه خطاب به رسول خدا عرض کرد:

یا رسول اللَّه! با شهادت فاطمه علیهاالسلام صبر و شکیباییم کاسته شد و طاقت و توانایی از دستم رفت. بعد از این پیوسته در حزن و اندوه بسر می برم و شبها را به بیداری می گذرانم. [615]

این عبارات نشان می دهد که فاطمه علیهاالسلام چه نقش اساسی یی در شخصیت علی علیهاالسلام داشته، که با داشتن آن همه صبر و ایمان و... در فقدان

بانوی گرامی، گرفتار چنان رنج و دردی شده، که صبرش را از دست داده و خواب راحتی نداشته، و برای همیشه خود را محزون و متألم یافته است.

ابن ابی الحدید در نقش فاطمه علیهاالسلام در ولایت و شخصیت مولای متقیان، عبارات گوناگونی دارد، که ما به عنوان نمونه یک فراز از آنها را نقل می کنیم:

کانت وجوه الناس الیه (علی) و فاطمه باقیه، فلما ماتت فاطمه علیهاالسلام انصرفت وجوه الناس عنه... [616]

بعد از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، تا وقتی فاطمه علیهاالسلام زنده بود توجه اصلی مردم به سوی امیرالمؤمنین دوخته شده بود ولکن بعد از وفات آن بانوی عزیز اسلام، توجه آنان از علی علیه السلام برگشت.

و حتی در عباراتی دارد که شیخین جرأت و جسارت به علی علیه السلام را بعد از فاطمه علیهاالسلام آن چنان شدت بخشیده و شخصیت بی نظیر وی را آنگونه لگدمال کردند، که وی را در میان مردم به فراموشی سپردند. [617]

مرحوم علامه محمد تقی مجلسی به نقل از بخاری در این باره می نویسند:

و کان لعلی علیه السلام من الناس وجه حیاه فاطمه علیهاالسلام فلما توفیت استنکر علی علیه السلام وجوه الناس فالتمس مصالحه ابی بکرٍ و مبایعته... [618]

تا فاطمه علیهاالسلام زنده بود، علی علیه السلام شخصیت مورد توجه مردم بود، ولی بعد از شهادت آن بانو، امیرالمؤمنین احساس غریبی کرد و لذا از ابوبکر خواست که بیعت او را بپذیرد.

در این فراز آمده است که علی علیه السلام ابوبکر را به طور خصوصی به منزلش دعوت کرد و از پذیرفتن عمر خودداری نمود و در آن مجلس مطالب دوستانه ای مطرح شد، که ابوبکر گریه کرد

و چون علی علیه السلام آماده بیعت بود، ابوبکر گفت: من درآمد فدک را به همان کیفیت خرج می کنم که پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله می کرد. سرانجام همان شب امیرالمؤمنین در میان مردم بیعت نمود.

دفاع از حریم ولایت

وقتی امیرالمومنین علی علیه السلام را با آن طرز فجیع و دلسوزانه برای بیعت اجباری با خلیفه غاصب ابوبکر به مسجد می بردند و آن بی احترامی ها را نسبت به حضرت روا داشتند، امیرالمؤمنین علیه السلام در تمامی مدت نگاهش را به در دوخته بود و کلامش را طول می داد، گویا منتظر است، تا شاید زهرایش از در رسد و او را از چنگال آنان برهاند.

زهرای (س) زخمی، زهرای خسته و تن به تاول نشسته همین که از فریاد بچه ها و اشهای زینب و ام کلثوم که به صورتش می ریخت برای لحظه ای به هوش آمد، بلافاصله پرسید «این علی؟» فضه علی کجاست؟ و تا شنید که او را به مسجد بردند تاب نیاورد. گرچه توان ایستادنش نبود اما علی را هم نمی توانست در چنگال دشمن تنها بگذارد. بی درنگ به طرف مسجد دوید! نمی دانم کدام توان او را اینگونه برپا نگه داشته بود؟ همه فکرش علی (ع) بود، در دلش هم درد خودش نبود، درد علی (ع) بود، او خوب می دانست که اگر دیر برسد چه بسا دیگر هرگز امامش، علی علیه السلام را نبیند. در راه نمی دانم چند بار اما بارها از سر درد نشست! فضه و زنان بنی هاشم گردش را گرفته بودند. ناگهان تمامی نگاه ها به در دوخته شد. هان زهرا (س) آمد و چه به موقع، با پیراهن رسول (ص) بر سر، و دست حسنین در دست، اما با بالی شکسته

و چشمی پراشک.

فاطمه زهرا سلام اللَّه علیها، چندین بار صیحه زد درد توانش را برده بود، گریه امانش نمی داد. همه چشمها به اشک نشست، صدای هق هق گریه مسجد را برداشت، همه بر معصومیت زهرا سلام اللَّه علیه و مظلومیت علی علیه السلام می گریستند. در و دیوار هم می گریست ناگهان طنینی خدایی در فضای مسجد پیچید گویا پیامبر است که سخن می گوید:

«خلو عن ابن عمی فوالذی بعث محمدا بالحق لئن لم تخلوا عنه لاشترن شعری و لاضعن قمیص رسول اللَّه علی راسی و لاصرخن الی اللَّه تبارک و تعالی فما ناقه صالح باکرم علی الیه منی و لا الفصیل باکرم علی اللَّه من ولدی».

رها کنید پسر عمویم را، قسم به خدایی که محمد را به حق فرستاد اگر دست از وی (امیرالمؤمنین علیه السلام) برندارید سر خود برهنه کرده و پیراهن رسول خدا را بر سر افکنده و در برابر خدا فریاد برخواهم آورد و همه تان را نفرین می کنم. به خدا نه من از ناقه ی صالح کم ارج تریم و نه کودکانم از بچه ی او کم قدرتر.

حائل شدن حضرت زهرا در دفاع از امیرالمؤمنین

بعد از آنکه به خانه حضرت زهرا سلام اللَّه علیه هجوم آوردند، امیرالمؤمنین علیه السلام که به گفته سلمان، می توانست با نیم نگاهی زمین و زمان را درهم پیچید و هستی شان را بگیرد، به محاصره درآوردند و ریسمان به گردنش انداخته و با شدت هرچه بیشتر می کشیدند.

حضرت زهرا سلام اللَّه علیه گرچه درد و رمقش را برده و از پایش انداخته. اما او آموزگار شهادت بود، و خود به ما آموخته بود که حیات آدمی در گرو انتخاب اوست. و چه انتخابی بالاتر از کشته شدن در راه ولایت.

پس باید همین نیم رمق را هم در پای علی

علیه السلام ریخت و تمامی هستی خود را با خدا یکجا معامله کرد. این بود که بی درنگ خود را با همه جراحت و نقاهت از جا کند و بین امیرالمؤمنین علیه السلام و آنها حائل کرد. که به خدا قسم نمی گذارم علی را ببرید. ای وای بر شما چه زود به خدا و رسولش خیانت کردید. این است معنای محبت به اهل بیت رسول صلی اللَّه علیه و آله و عمل به آن همه سفارشهای او؟!؟

به خدا قسم ای زاده خطاب اگر بیم این نداشتم که بیگناهان گرفتار بلای الهی شوند، نفرین می کردم و آنگاه می یافتی که نفرین من چه زود تحقق می پذیرد هنوز کلامش را به آخر نرسانده بود که یکبار دیگر، صفیر تازیانه ای سینه آسمان را شکافت و باز هم بر اندام شقایق خطی از خون کشید.

عرش لرزید، بچه ها، زینبین و حسنین علیهم السلام را می گویم نزدیک بود جان دهند. خدایا فقط تو می دانی بر اهل خانه چه گذشت. آنگاه که بر جای جای بوسه های رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله خطی از خون نشست که هیچ زبانی را توان گفتن و هیچ گوشی را یارای شنیدن نیست.

حضرت زهرا سلام اللَّه علیه از پا افتاد، آخرین سنگر ولایت برای دقایقی فروریخت، مشتی رجاله، امیرالمؤمنین را کشان کشان به مسجد بردند، هر که می دید بر حال علی علیه السلام رقت می برد. کوچه ها از آدم نماها پر بود، همه برای دیدن ریسمان بر گردن خورشید و مظلومیت محض، گردن می کشیدند امیرالمؤمنین علیه السلام در راه رو به سوی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله کرد و همان گفت که هارون به برادرش موسی در مقابل یهود بنی اسرائیل گفت: یابن ام، ان

القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی، برادر، این قوم بر من مسلط شدند و نزدیک است مرا بکشند.

عکس العمل حضرت زهرا پس از غصب خلافت

چون پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله وفات کرد و دشمنان علی و فاطمه علیهاالسلام با یک برنامه ریزی حساب شده ی قبلی توانستند خلافت را از دست علی علیه السلام گرفته و صاحب حق را از حقش محروم کنند، متقابلاً دختر گرامی پیامبر اسلام نیز با تمام توان وارد میدان سیاست شده و با انواع راهها و شیوه ها، علیه حکومت غاصب قیام کرد.

او در کنار امیرالمؤمنین به همراه فرزندانش (حسن و حسین علیهم السلام) تا چهل روز پس از رحلت رسول خدا به در خانه های مهاجرین و انصار می رفت و آنان را در غصب خلافت، توسط حکومت وقت هشدار می داد. [619]

فاطمه علیهاالسلام در مسجد رسول خدا در میان مهاجرین و انصار با ابوبکر به مبارزه برخاست و او را که غاصب فدک بود محکوم کرد و مردم حاضر در مسجد را با سخنان خود به گریه واداشت و جوی فراهم ساخت که همه دانستند که دختر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مظلوم شده است.

زهرای مظلوم چون نتوانست در برابر غاصبان خلافت، کاری به پیش برد و حق بر باد رفته ی خویش را پس بگیرد، روش مبارزاتی خود را به صورت گریه شروع کرد و شب و روز با اشک چشم خود نشان داد که از حکومت وقت ناراضی است، اگر چه ظاهراً رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و فراق پدر، انگیزه اول در این ناله ها بود. ولی همگان می دانستند که دختر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آنقدر بی صبر نیست که در

فوت پدر همیشه گریه کند، بلکه گریه او در اثر مصائبی است که حکومت غاصب برای او فراهم کرده است.

دانشمند اهل سنت در تاریخهای خود می نویسد: فاطمه علیهاالسلام آن چنان از دو خلیفه ی اول و دوم ناراضی و ناراحت بود، که با آنان قهر کرد و از ستم آن دو رو به سوی قبر پدر کرد و فرمود:

یا ابتاه! یا رسول اللَّه! ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه؟ [620]

ای پدر و ای رسول خدا! ما بعد از تو چه روزگار سیاهی از پسر خطاب و پسر ابی قحافه داشته ایم؟!

ابن ابی الحدید (امام معتزلی) پس از تحقیق و بررسی در مورد واکنش حضرت فاطمه علیهاالسلام به ستمهای وارده از سوی حکومت وقت می نویسد:

والصحیح عندی انها ماتت واجده علی ابی بکر و عمر و انها اوصت الا یصلیا علیها. [621]

نتیجه تحقیقم این است که فاطمه علیهاالسلام با دل پر درد از ابوبکر و عمر از دنیا رفت و وصیت کرد: آن دو بر جنازه اش نماز نخوانند.

پس ملاحظه می کنید که همه ی این عکس العملها، در برابر حرکت ستمگرانه ی حکومت وقت به امیرالمؤمنین و فاطمه، یک برنامه ی سیاسی و مبارزه ی اجتماعی است که دختر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله انجام داده است. و بر همین اساس آن بانوی با فضیلت به امیرالمؤمنین وصیت کرد که شبانه او را غسل دهد و شبانه دفن کند و همه کارها را از چشم غاصبان پنهان نماید و این وصیت را نوعی مبارزه ی منفی علیه آنان تلقی می کند.

از این جهت امیرالمؤمنین فاطمه علیهاالسلام را شبانه غسل داد و کفن کرد و شب هنگام با یک

برنامه ریزی دقیق جسم او را دور از چشم عامه ی مردم دفن کرد و قبر وی را آشکار نساخت و تا روز قیامت آشکار نخواهد شد و این خود نشانه ی نارضایتی فاطمه علیهاالسلام از حکومت وقت را در بر دارد.

در پایان این فصل نتیجه می گیریم که حضرت فاطمه علیهاالسلام در تمام میدانها اعم از عبادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، خانه داری و... امتحانات خوبی پس داده و همه اش اسوه و نمونه زنان عالم خلقت می باشد.

فعالیتهای تدارکاتی و پشتیبانی حضرت زهرا

در طول 10 سال حکومت پیامبر (صلی اللَّه علیه و آله) در مدینه 75 نبرد یا مانور نظامی (27 غزوه و 48 سریه) به وقوع پیوست. علی (علیه السلام) به عنوان فرماندهی دلاور در تمامی غزوات [622] و بسیاری از سرایا شرکت جست.

گاه برخی از این ماموریتهای رزمی پیاپی به خاطر فاصله زیاد جبهه ها از مدینه تا حدود دو یا سه ماه بطول می انجامید. [623]

به تحقیق می توان گفت، علی (علیه السلام) بخش زیادی از زندگی 9 ساله مشترکش با فاطمه (علیهاالسلام) را در میدانهای جهاد و یا ماموریتهای تبلیغی گذراند. و به دور از خانه و کاشانه خود بود.

در غیاب آن حضرت، همسرش فاطمه (علیهاالسلام) به تنهایی وظیفه سنگین اداره ی خانه و تربیت فرزندان را به عهده داشت، و در این راستا به نحو شایسته ای عمل می کرد تا شوی پیکارگرش با خاطری آسوده وظیفه مقدس الهی خود را به انجام رساند.

فاطمه (علیهاالسلام) خود نیز با تمام توان برای یاری سپاه اسلام می کوشید. در کارهای خدماتی و امدادی شرکت می جست. به یاری خانواده های رزمندگان و شهداء می شتافت، و با خانواده شهدا همدردی می کرد. او در نبردها به تهیه باند

و مرهم برای مجروحین جنگ می پرداخت. و گاه همراه زنان امدادگر به جبهه می رفت تا در پشت خطوط مقدم عملیات، ضمن تشویق زنان امدادگر و آشنا ساختن آنان به وظائف خطیرشان به مداوای جراحت محارم خویش (پدر و شوهرش) بپردازد. [624]

حضرت زهرا و مداوای مجروحین جنگی

چنانچه در حدیث صحیحی از امام صادق علیه السلام نقل شد، فاطمه ی زهرا علیهاالسلام هنگام شتافتن به زیارت قبور شهدا در احد (محل جنگ بین سپاه اسلام و مشرکین) را دقیقاً نشان می داد و این می رساند که آن حضرت در این جنگ حضور داشته، هرچند آمدن او بعد از مجروح شدن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله صورت گرفته باشد.

ابن ابی الحدید از واقدی نقل می کند که:

خرجت فاطمه علیهاالسلام فی نساء، و قد رأیت الذی بوجه ابیها صلی اللَّه علیه و آله فاعتنقته، و جعلت تمسع الدم عن وجهه... [625]

فاطمه علیهاالسلام با گروهی از زنان مدینه از خانه خارج شد و چون چهره ی مجروح پدرش را دید، او را در آغوش گرفته و خون از صورت مبارکش پاک می کرد. سپس آبی فراهم نمود و خونهای چهره رسول خدا را شست و شمشیر او را پاک کرد و آبی به دست آن حضرت داد که بیاشامد، ولی ممکن نشد.

در این تاریخ آمده است: زنانی که از مدینه آمده بودند چهارده نفر بودند، که فاطمه علیهاالسلام یکی از آنان بود، آنان نان و آب با خود حمل می کردند و در کنار رزمندگان به آنها آب و نان می دادند و جراحاتشان را پانسمان می نمودند. [626]

خوانندگان عزیز ملاحظه می کنند که فاطمه علیهاالسلام تنها در چهارچوبه ی خانه زندگی ننموده، بلکه او ضمن

حفظ قداست و تقوا، در هنگام لزوم به اجتماع قدم گذاشته و یاری رسان رزمندگان اسلام بوده است.

فاطمه زهرا در فتح مکه

فاطمه زهرا (علیهاالسلام) در فتح مکه نیز حضور داشت. «ام هانی» خواهر علی (علیه السلام) گوید: در روز فتح مکه دو تن از خویشان مشرک شوهرم را پناه دادم و در حالی که آنها هنوز در خانه ام بودند ناگهان برادرم علی (ع) در حالی که سواره و زره پوش بود پیدا شد و به طرف آن دو تن شمشیر کشید میان او و ایشان ایستادم و گفتم اگر بخواهی آن دو را بکشی باید مرا هم پیش آنها بکشی! علی (علیه السلام) بیرون رفت در حالی که چیزی نمانده بود آنها را بکشد. من خود را به محل خیمه رسول خدا (صلی اللَّه علیه و آله) در بطحا رساندم و آن حضرت را پیدا نکردم ولی فاطمه (علیه السلام) را دیدم و ماجرا را برایش گفتم، دیدم فاطمه (علیهاالسلام) از همسر خود قاطع تر است؛ با تعجب گفت تو هم باید مشرکان را پناه دهی؟ در این هنگام رسول خدا (صلی اللَّه علیه و آله) رسید و از حضرتش برای آن دو نفر امان طلبیدم. پیامبر (ص) به آنان امان داد. سپس پیامبر (ص) به فاطمه (ع) فرمود که برای او آب فراهم کند و شستشو نمود. [627]

هنگامی هم که هند و دیگر زنان مشرکین برای اعلام پذیرش اسلام و بیعت به حضور پیامبر (صلی اللَّه علیه و آله) رسیدند فاطمه (علیهاالسلام)، همسر پیامبر (ص) و گروهی از زنان عبدالمطلب حضور داشتند. [628]

فاطمه زهرا در کنار مزار شهدا

تاریخ زندگی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام نشان می دهد که او زن خانه نشین و پرده نشین نبود، بلکه به دستور و مضمون آیات و روایات زیادی، وی صله ارحام می کرد و به دیدار خویشاوندان

می شتافت و با آنان نشست و برخاست داشت و پس از مرگ آنان، فراموششان نمی کرد و بر مزار آنان می رفت و از خداوند متعال برایشان استرحام می نمود.

در حدیث صحیح السند از امام صادق علیه السلام نقل شده:

عاشت فاطمه بعد محمد صلی اللَّه علیه و آله خسمه و سبعین یوماً، لم ترکاشره و لاضاحکه تأتی قبور الشهداء فی کل جمعه مره بین الاثنین والخمیس فتقول هاهنا کان رسول اللَّه، و هاهنا کان المشرکون. [629]

فاطمه علیهاالسلام بعد از پیامبر خدا هفتاد و پنج روز زندگی کرد، در حالی که خوشحال و خندان دیده نشد. او هفته ای دوبار در روزهای دوشنبه و پنجشنبه به زیارت شهدای احد می رفت و آنها را زیارت می کرد و محل جنگ رسول خدا با مشرکین را دقیقاً نشان می داد.

این حدیث که به سند صحیح از کافی نقل شده، می رساند که فاطمه علیهاالسلام علاوه بر زیارت اهل قبور، آمدنش به مزار شهدا، شخصاً در جنگ احد نیز حضور داشت و محل را با چشمان مبارکش دیده بود...

و ابن ابی الحدید که یکی از دانشمندان بسیار بزرگ و محقق اهل سنت است، در این باره از واقدی نقل می کند:

کانت فاطمه بنت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله تأتیهم بین الیومین والثلاثه فتبکی عندهم و تدعو. [630]

فاطمه علیهاالسلام دختر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله هر دو سه روز یکبار به کنار قبور شهدای احد می آمد و در آنجا گریه می کرد و برای مردگان و شهدا دعا می نمود. و حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ان فاطمه کانت تأتی قبور الشهداء فی کل غداه سبت فتأتی قبر حمزه و تترحم علیه

و تستغفر له. [631]

فاطمه علیهاالسلام هر هفته صبحهای روز شنبه به احد می آمد و قبور شهدا را زیارت می کرد و در کنار قبر حمزه می ایستاد و برای وی دعا می کرد و استرحام می نمود. [632]

از این حدیثها استفاده می شود که فاطمه علیهاالسلام به زیارت قبور شهدا می رفت و برایشان استرحام می نمود و از فداکاریهای آنان در جنگ احد یاد می کرد و به یادشان اشک می ریخت.

ممکن است برخیها از تعبیرهای «دوبار و یکبار در هفته» که در روایات آمده است دچار مشکل شوند و نوعی اشکال در صحت روایات تلقی کنند، ولی باید گفت: زیارت فاطمه علیهاالسلام هفته ای دو یا یک بار ممکن است به تفاوت زمان باشد، که در یک مقطع، هفته ای دوبار می رفت و بعدها هفته ای یکبار...

فدک

پیشینه ی تاریخی و موقعیت جغرافیایی فدک

در زمان حضرت موسی علیه السلام مردی عابد و زاهد و متقی و دانشمند از خصصین آنحضرت بود و به او زاهد «ذرخا» می گفتند. او صفات و فضائل حضرت محمد مصطفی صلی اللَّه علیه و آله را از او می شنید، و در دعا و اورادش آنحضرت را یاد می کرد.

چون موسی علیه السلام از دنیا رفت آن مرد زاهد عبادت و ریاضت خود را بیشتر کرد. او دائم به صحرا و بیابان می رفت و خدا را عبادت می کرد، تا به یک وادی بین مدینه و مصر رسید که آنجا را «مدائن الحکماء» می گفتند و شتران حکمای مدینه در آنجا چرا می کردند، و آن وادی نزدیک مدینه بود و آب و درختی نداشت.

چون ذرخا به آنجا رسید خوشش آمد و در همانجا به عبادت مشغول شد و معبدی بنا نمود و چاه آبی کند

و پیوسته به مقالات موسی علیه السلام و تلاوت تورات و مدح و صفات محمد صلی اللَّه علیه و آله و مهر و محبت علی علیه السلام که در تورات می خواند مشغول بود و علم هشت افلاک و رمل دانیال نبی را نیکو می دانست. گاهی در اسطرلاب نظر می داد و حکم می کرد. در آن مکان از اعجاز محمد و علی صلوات اللَّه علیهما و حرمت ذرخاء عابد چشمه ی پر آبی پدیدار شد، و او آن را حفر کرد تا آب آن زیاد شد.

در آنجا زرع و آبادانی بنا نهاد، و عمارت ساخت و آبادی هر روز زیادتر می شد تا آنکه از طرف زاهدان و عابدان و قبایل و عشایر روی به وی نهادند و در آنجا باغها و بستانها ساختند، و خانه ها و عمارتها بنیاد کردند، و در اندک زمانی هشت قریه ی آباد شد و مردم از هر سو می آمدند و همچنان اضافه می شدند.

عمر زاهد به پایان رسید در حالی که فرزند و فرزند زادگان وی بسیار شده بودند. هنگام مرگ دستور داد تا صندوقچه ای از فولاد و قفل بی کلید و لوحی از طلا ساختند و با دست خویش وصیت نامه ای در آن لوح نوشت و آن را در آن صندوق نهاد و قفل بر او زد.

بعد به فرزندان خود وصیت کرد که هزار و پانصد و پنجاه سال بعد از من پیامبری پیدا می شود که نام وی محمد است و وصی و خلیفه ی او پسر عموی اوست که علی نام دارد و داماد او است که در تورات او را «ایلیا» گویند که شجاعی همچون او از آدم تا آخر دنیا پیدا نشود و بعد

از محمد پیامبری نباشد و بعد از علی نیز وصی نباشد مگر از اولاد او. چون آنان پیدا شوند از قوم من یکی بر ایشان ایمان آورد و آنان را در خانه ی خود به مهمانی می برد و در آن مهمانی از علی معجزه ای ظاهر می شود.

آن معجزه این است که انگشتر محمد در آن مجلس از انگشت وی به چاهی می افتد و علی آن را بدون آنکه به چاه رود بیرون می آورد و همین صندوق را نیز از شما طلب کند. فورا صندوق را نزد وی برید که کلید این صندوق انگشت مبارک اوست که با انگشت خویشش آن را می گشاید.

وقتی شما این معجزه را از وصی پیامبر عربی ببینید همه بر دین وی درآیید که اگر خلاف کنید کافر از دین موسی مرده اید و این هشت قریه که در تصرف دارید تسلیم وی کنید که من آنها را فدای وی کرده ام.

این را گفت و جان بحق تسلیم کرد. آنان منتظر پیامبر آخرالزمان بودند تا آنکه یکهزار و پانصد و پنجاه سال از فوت ذرخا گذشت و آن بزرگوار عالم را به نور وجود خود منور گردانید و آوازه ی معجزه او هر روز بلندتر گشت و کارش قوی تر شد تا آنکه مکه را در دست مشرکان مکه گذاشت و به مدینه هجرت کرد.

روزی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله با اصحاب خود از در خانه ی نواده ی بزرگ ذرخا عبور نمود. تا جمال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله را دید پرسید: این مرد چه کسی است؟ به او گفتند: وای بر تو! او را نمی شناسی؟ او پیامبر آخرالزمان است. چون پسر نام

حضرت محمد صلی اللَّه علیه و آله را شنید و دانست که او نبی آخرالزمان است نعره ای زد و افتاد و بیهوش شد.

آنحضرت را از حال آن مرد با خبر نمودند. حضرت بازگشت و بر بالین او آمد. جوانی را دید که نور ایمان بر چهره اش نمایان بود. سر او را از زمین برداشت و بر زانوی مبارک خود نهاد و در آنجا نشست. چون قوم آن جوان این خلق را دیدند جملگی از دل محب حضرت شدند و زاری کنان بر سر آن جوان و بر گرد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله جمع شدند. چون آن جوان بهوش آمد و چشم باز کرد سر خود را کنار آنحضرت دید و شهادت بر توحید و نبوت و امامت علی علیه السلام را بر زبان جاری کرد و مادر و پدرش این قضیه را شنیدند و چیزی نگفتند.

پس برخاست و دست و پای حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام را بوسید و با یاران ایشان مصافحه کرد و به خانه ی خویش رفت و هر چند پدر و مادرش او را دلالت کردند که دست از اسلام بردارد سودی نبخشید و او هر روز بخدمت حضرت می رسید.

روزی به آنحضرت عرض کرد: یا رسول اللَّه، تمنا دارم دعا کنی که پدر و مادرم اسلام را قبول نمایند. فرمود: من ایشان را بطلبم و اسلام را بر ایشان عرضه کنم. عرض کرد: یا رسول اللَّه، ایشان با شما عداوت دارند نه بنزد شما می آیند و نه اسلام را قبول می کنند. اگر اجازه دهی من مهمانی برپا کنم و شما را بطلبم. چون تشریف بیاورید

شاید از برکت قدوم شما و از اثر دیدار شما نور ایمان در دل آنها اثر کند.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله قبول نمود. آن جوان به خانه رفت و اسباب مهمانی مهیا نمود و آنگاه سراغ پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آمد. آنحضرت برخاست و با امیرالمؤمنین علیه السلام و جماعتی از خاصان صحابه به خانه ی آن جوان به مهمانی رفتند و دیدند درون خانه گنجایش آن جماعت را ندارد.

چهار طاقنما در میان باغ بود و حوضی در میان آنها بود و در میان آنها و حوض چاه آبی بود که ذرخای عابد کنده بود. آنان را به آنجا برد و انواع نعمتها را در آن مجلس حاضر ساخت و قوم ذرخای عابد هم دست ادب بر سینه گذاشتند و بر خدمت ایستادند.

وقتی از خوردن غذا فارغ شدند کاغذی نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آوردند تا مهر نماید. پس خاتم را بیرون آورد تا به آن کاغذ بزند. ناگاه خاتم از دست آنحضرت در چاه افتاد.

آنان با دیدن این منظره متحیر شدند و اولاد ذرخاء زاهد که حاضر بودند وصیت جد خود را به یاد آوردند.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را طلب کرد و فرمود: یا علی، این خاتم را از چاه بیرون آور که حلال مشکلات تو هستی.

امیرالمؤمنین علیه السلام کنار آن چاه آمد و گفت: «بسم اللَّه الرحمن الرحیم» و سوره فاتحه را خواند. آب چاه جوشید و بالا آمد و دیدند انگشتر بر کف آب می آید. چون بالا آمد امیرالمؤمنین علیه السلام دست مبارک برد و انگشتر را از روی آب برداشت

و بوسید و به دست پیامبر صلی اللَّه علیه و آله داد و قوم ذرخای عابد چون این معجزه را از امیرالمؤمنین علیه السلام دیدند وصیت جد خود را به یاد آوردند و در این گفتگو بودند و منتظر آن بودند که صندوق را هم بطلبد تا بیاورند.

امیرالمؤمنین علیه السلام رو به قوم ذرخای زاهد کرد و فرمود: امانتی که جد بزرگ شما جهت ما گذاشته و وصیت کرده که تسلیم ما کنید بیاورید. این سخن را از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدند و رفتند و صندوق را آوردند و تسلیم آنحضرت نمودند و زمین ادب بوسیدند.

حضرت نظر کرد و صندوقی از فولاد دید که بسیار لطیف ساخته شده بود و قفل محکمی بر او زده شده بود و کلید نداشت.

حضرت صندوق را تماشا کرد و نزد امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت و فرمود: در صندوق را نیز تو باز کن و این معجزه را باز بنما و این را نیز تو آشکار کن. پس علی علیه السلام دست مبارک را به دعا برداشت و چیزی خواند و سر انگشت بر آن قفل بسته زد. به قدرت حق تعالی و به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام آن قفل صدایی کرد و باز شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام نظر کرد و لوحی دید از طلا و خطی که بر آن لوح با نقره ی سفید به خط عبرانی نوشته است. آن لوح را برداشت و به دست پیامبر صلی اللَّه علیه و آله داد. آنحضرت نگاه کرد و دوباره به آن حضرت بازگرداند و فرمود: یا علی، این لوح را نیز تو بخوان. علی علیه السلام در لوح نظر کرد و مطلب مزبور را به خط

ذرخای زاهد در آن لوح نوشته و مهر کرده دید.

او گفته بود که بعد از هزار و پانصد و پنجاه سال، محمد صلی اللَّه علیه و آله پیامبر آخرالزمان ظاهر می شود و علی بن ابی طالب ابن عم و داماد و وصی وی است. یکی از ذریّه ی من به وی ایمان می آورد و او آنها را به مهمانی می برد، و انگشتر از انگشت محمد صلی اللَّه علیه و آله بیرون می آید و در چاه می افتد و داماد و وصی وی آن را از چاه بیرون می آورد بی آنکه به چاه رود. سپس این صندوق را از شما می طلبد. آن را نزد او ببرید و همگی اسلام را بپذیرید و اقرار به حقیقت وی نمائید که دین او ناسخ همه ی ادیان است، و این هشت قریه را تسلیم وی کنید که حق او است، و بر شما و بر جمیع مردم بجز اهل بیت او حرام است. اگر وصیت مرا عمل نکنید خداوند خصم شما باد و آنحضرت نیز خصم شما باشد و این روستاها و آبادیهای من فدای وصی محمد صلی اللَّه علیه و آله و اهل بیت اوست.

وقتی آن قوم این خط و وصیت جد خویش را دیدند و شنیدند همگی اسلام آوردند و هشت قریه را فدای امیرالمؤمنین علیه السلام کردند و آنجا را «فداک» نام نهادند، یعنی «فدای تو». آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را فدای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نمود.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله هم آنها را به فرزند خود فاطمه علیهاالسلام داد و فاطمه علیهاالسلام نیز تسلیم علی علیه السلام کرد. پس فدک در اصل «فداک» با الف بوده که از کثرت

استعمال الف آن ساقط شده است. [633]

بعضی گفته اند: علت تسمیه ی آن به فدک به خاطر آن است که بیشتر محصول آن پنبه است و لفظ «فدک» به معنای از هم باز شدن و پراکنده شدن و حلاجی پنبه است. بعضی هم گفته اند به نام «فدک بن هام» اول کسی است که در فدک سکونت داشته است.

فتح فدک و اعطای آن به حضرت زهرا

فتح فدک بدست شخص پیامبر و امیرالمؤمنین

بحارالانوار: ج 21 ص 22 ج 29 ص 110، 114، 348. تهذیب الاحکام: ج 1 ص 424.

الخرائج: ج 1 ص 113.

پس از فتح خیبر در سال هفتم هجرت و حدود چهار سال قبل از رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله جبرئیل نازل شد و از جانب خداوند دستور فتح فدک را آورد. در این فرمان تصریح شده بود که این اقدام می بایست توسط شخص پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام انجام شود، و مسلمانان در آن شرکت نکنند.

آن دو بزرگوار، اسلحه ی لازم را برداشتند و اسبهای خود را آماده کردند و در تاریکی شب از لشکر جدا شدند و از خیبر حرکت کردند تا به سرزمین فدک رسیدند و کنار قلعه ی آن آمدند.

فتح یک قلعه توسط دو نفر کاری بود استثنایی و می بایست حساب شده انجام شود، و پشتیبانی خداوند که همیشه بدرقه ی راه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بود مسیر ماجرا را به سوی پیروزی پیش می برد.

مردم فدک که پیگیر اخبار فتح خیبر بودند و روز قبل خبر فتح آن قلعه ی عظیم را دریافته بودند، از وحشت به قلعه پناه برده و درهای آن را محکم بسته بودند و شبی سراسر اضطراب را می گذراندند.

در

چنین شرایطی که بر داخل قلعه حکمفرما بود، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام به پای قلعه رسیدند و بصورت عادی هیچ راهی برای نفوذ به قلعه وجود نداشت. از سوی دیگر نباید افراد داخل قلعه وجود کسی را بیرون قلعه احساس می کردند. تصمیم بر آن شد که مخفیانه از دیوار قلعه بالا روند و بر فراز آن با صدای بلند اذان بگویند. در این صورت اهل قلعه خود را در محاصره دیده و قلعه را فتح شده خواهند پنداشت. آنگاه است که تصمیم بر فرار می گیرند و براحتی می توان اقدامی بزرگ را به انجام رساند.

امیرالمؤمنین علیه السلام بر کتف پیامبر صلی اللَّه علیه و آله قرار گرفت و سپس حضرت برخاست و او را با خود بلند کرد، و با معجزه ی الهی امیرالمؤمنین علیه السلام از دیوار قلعه ی فدک بالا رفت. آنگاه که بر فراز دیوار قرار گرفت، رو به اهل قلعه اذان گفت و صدای تکبیر بلند نمود.

مردم قلعه ی فدک که گمان می کردند سربازان مسلمان بر فراز قلعه هستند، فرار کنان رو بسوی درب قلعه نهادند و آنرا باز کردند و از آن خارج شدند تا در زمینهای بیرون قلعه پراکنده شوند.

امیرالمؤمنین علیه السلام از دیوار قلعه پایین آمد و با پیامبر صلی اللَّه علیه و آله که بیرون قلعه منتظر بود در مقابل آنان قرار گرفتند و با آنان درگیر شدند و هیجده نفر از بزرگان آنان بدست امیرالمؤمنین علیه السلام به قتل رسیدند و در نتیجه بقیه تسلیم شدند.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله خود و فرزندان آنان را اسیر نمود و غنائم را همراه آنان به مدینه

آورد.

فدک ملک شخصی پیامبر اکرم بر اساس حکم صریح قرآن مجید

یهودیان فدک از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله درخواست کردند خودشان را آزاد کند و اموال را به تناسب نصف با آنان مصالحه کند. حضرت این پیشنهاد را قبول کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام را فرستاد و با ضمانت حفظ خونشان با آنان مصالحه کرد و قرار بر این شد که «هرکس از اهل فدک مسلمان شود خمس اموال او را بگیرند و هرکس بر دین خود باقی بماند همه ی اموالش را بگیرند».

این قرارداد بین پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و یهود فدک به امضاء درآمد و به دست آنان داده شد تا بعنوان همیشه ی تاریخ بدان عمل شود.

این درباره ی جان و اموال شخصی آنان بود، و سرزمین فدک بعنوان ملک شخصی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله درآمد و قرار شد سالیانه یکصد و بیست هزار دینار (سکه ی) طلا بعنوان درآمد فدک ارسال نمایند.

ملک شخصی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شدن فدک بر اساس حکم صریح قرآن است، زیرا این سرزمین بدون لشکرکشی مسلمانان و بدون کوچکترین دخالت آنان فتح شد. خداوند در قرآن می فرماید: «ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ اَهْلِ الْقُری فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبی... فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلٍ وَ لا رِکابٍ، وَلکِنَّ اللَّهَ یُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلی مَنْ یَشاءُ...» [634] طبق این آیه ی صریح قرآن سرزمینهایی که بدون لشکرکشی مسلمانان فتح شود، حتی اگر اهل آنجا خودشان بعنوان تسلیم نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بیایند، این مناطق و غنائم و اسرای آن ملک خاص حضرت است، و مسلمانان هیچ حقی در آن نخواهند داشت و حضرت بعنوان اموال شخصی خود هر تصمیمی

بخواهد می تواند درباره ی آنها بگیرد.

لذا سرزمین فدک بصورت یکپارچه از آن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شد که می بایست مردم فدک در آن کار می کردند و درآمد آن را به حضرت تسلیم می نمودند و فقط اجرت دریافت می کردند.

اعطای فدک به حضرت زهرا به دستور خداوند

به روایات زیادی ثابت شده است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم فدک را به حضرت زهرا علیهاالسلام هدیه کرد.

در کتب تفسیر و حدیث اهل سنت، روایات مختلفی در این باره نقل شده است و تصریح می کنند که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم فدک را به حضرت زهرا علیهاالسلام داد. اما به چگونگی آن اشاره ای نمی کنند.

از جمله کتب تفسیر از اهل سنت که به بررسی آیات نازل شده در مورد اهل بیت پرداخته است، شواهد التنزیل می باشد [635] ، که در ذیل آیه ی شریفه: (و آت ذاالقربی حقه) به طور یقینی، به هفت نقل و طریق، ثابت کرده است که حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلم فدک را به حضرت زهرا علیهاالسلام، عطاء کرده اند.

سند این روایات را به ابی سعید خدری منتهی می کند؛ به جز یک مورد که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است [636]

اما متن روایتی که به هفت طریق نقل کرده این است:

لما نزلت: «و آت ذاالقربی حقّه» [637] «دعا رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم فاطمه علیهاالسلام فاعطاها فدکا [638] »

و حافظ ابی بکر هیثمی ذیل همین آیه می نویسد: دعا رسول اللَّه فاطمه فاعطاها عدکا [639]

سیوطی در درالمنثور سند روایت را به دو نفر منتهی می کند، یکی به ابی سعید و دیگری به ابن عباس [640]

از ابن عباس نقل می کند: «آنگاه که این آیه نازل شد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم فاطمه علیهاالسلام را خواست و فدک را برای او جدا کرد [641]

اما در نزد علماء شیعه بدیهی و ضروری است که حضرت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم فدک را به حضرت فاطمه علیهاالسلام به دستور الهی عطا فرمود. [642]

ما به یک روایت که در کتب مختلف نقل شده اکتفاء می کنیم:

«... فانزل اللَّه علی نبیه صلی اللَّه علیه و آله و سلم: «و آت ذاالقربی حقّه» فلم یدر رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم من هم، فراجع فی ذلک جبرئیل، و راجع جبرئیل علیه السلام ربّه، فأوحی اللَّه الیه ان ادفع فدک الی فاطمه علیهاالسلام، فدعاها رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم فقال لها: یا فاطمه! ان اللَّه امرنی ان ادفع الیک فدک، قد قبلت یا رسول اللَّه من اللَّه و منک، فلم یزل و کلاؤها فیها حیوه رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم [643]

آنگاه که آیه ی: (و آتِ ذاالقربی حقّه) نازل شد، پیامبر از جبرئیل سؤال کرد: ذاالقربی کیست؟ جبرئیل از طرف پروردگار وحی نازل کرد: فدک را به حضرت زهرا علیهاالسلام هدیه کن. حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلم فاطمه علیهاالسلام را خواست و فرمود: خدا به من امر کرده که فدک را به تو بدهم. حضرت زهرا علیهاالسلام هدیه را قبول کرد و تا زمانی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم در قید حیات بود، کارگزاران حضرت زهرا علیهاالسلام در آن مشغول کار بودند.

بعضی از مورّخین نوشته اند [644]

حضرت زهراء علیهاالسلام ابتداء عرضه داشت: «شما اُولی به من می باشید. تا زمانی که شما هستید، من در آن تصرف نخواهم کرد».

پیامبر فرمودند: «دوست ندارم بعد از من برای شما مشکل ایجاد کنند و آن را از شما بگیرند».

حضرت فاطمه علیهاالسلام عرضه داشت: «هرچه شما دستور می فرمایید.»

حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله و سلم مردم را در خانه دخترش جمع نموده و به آنها اعلام فرمود که فدک مال فاطمه علیهاالسلام است و هر سال نیز به آنها اعلام می کرد.

اینجا بود که فاطمه علیهاالسلام اهالی فدک را به عنوان کارگزاران خود باقی گذاشت، ولی تمام امورات آن را به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله واگذار کرد. حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله به بیست و چهار هزار دینار با اهالی فدک مقاطعه کرد که هر سال تقدیم حضرت می نمودند. [645]

واگذاری فدک به فاطمه:

مهم ترین موضوعی که بین حضرت زهرا و ابوبکر مورد نزاع واقع شد فدک بود. حضرت فاطمه (علیهاالسلام) مدعی بود رسول خدا در زمان حیاتش فدک را به وی بخشیده لیکن ابوبکر منکر بود. نزاع مذکور در ابتدا یک مرافعه عادی، بود لیکن بعداً به صورت یکی از حوادث حساس تاریخ درآمد که آثار و نتائجش سالیان دراز دامنگیر جامعه مسلمین بوده و هست. برای این که حق روشن گردد باید چند مطلب بررسی شود.

مطلب اول: آیا پیغمبر اکرم شرعا حق داشته مقداری از اراضی دولتی را به دخترش ببخشد یا نه؟ ممکن است کسی بگوید: غنائم و اموال دولتی به عموم ملت تعلق دارد. زمین های دولتی

باید به ملک دولت باقی بماند و عوائد آنها در احداث امور خیریه ی عام المنفعه به مصرف برسد. بنابراین، برای پیغمبری که از هرگونه خطا و لغزش مصونیت دارد ممکن نیست فدک را که یک ملک خالصه بوده به دخترش واگذار کند.

در پاسخ این مطلب می توان گفت: بحث انفال و اموال دولت اسلامی یک بحث دامنه دار و دشواری است که در این اوراق کوتاه نمی تواند به طور عمیق مورد بررسی قرار گیرد. لیکن به طور اختصار و نتیجه گیری می توان گفت که: گرچه فدک یکی از غنائم و اموال عمومی بود و به مقام نبوت و امامات یعنی حاکم شرعی اسلام تعلق داشت لیکن چنانکه قبلا گفته شد بدون توسل به جنگ برای مسلمانان مفتوح شد و بر طبق نصوص اسلامی و سیره ی پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) اینگونه اموال جزء اموال خالصه ی پیغمبر محسوب می شود. البته املاک خالصه ملک شخصی نیست و به مقام حاکم شرعی اسلام تعلق دارد ولی با سایر اموال عمومی فرق دارد. اختیار آنها در دست پیغمبر است اما در مورد مصرف محدودیتی ندارد و دارای اختیارات وسیع و دامنه داری است. مصرف آنها به صلاحدید و مصلحت اندیشی او واگذار شده است. حتی اگر مصالح عمومی اقتضا کرد می تواند قطعه یا قطعاتی از آن را به شخص یا اشخاص معینی واگذار کند که از منافع آن بهره مند شوند. این قبیل تصرفات در اسلام بی سابقه نیست. رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) قطعاتی از اراضی خالصه را به اشخاصی واگذار نموده که اصطلاحاً اقطاع نامیده می شود.

بلاذری می نویسد: رسول خدا قطعاتی از زمین های بنی نضیر را به

«ابوبکر» و «عبدالرحمان بن عوف» و «ابودجانه» و غیر اینها واگذار نمود. [646]

باز هم بلاذری می نیسد: رسول خدا یک قطعه از زمین های بنی نضیر را با درختان خرما به «زبیر بن عوام» واگذار کرد. [647]

همو می نویسد: رسول خدا یک قطعه زمین را که دارای کوه و معدن بود به «بلال» واگذار نمود. [648]

و می نویسد: رسول خدا چهار قطعه زمین به علی بن ابی طالب (علیه السلام) واگذار کرد. [649]

پس نباید در این جهت تردید نمود که حاکم شرعی اسلام حق دارد مقداری از اراضی خالصه را به شخص معینی واگذار کند که از منافع آن استفاده نماید. پیغمبر اسلام نسبت به بعضی از افراد این عمل را انجام داده است. علی بن ابی طالب علیه السلام و ابوبکر و عمر و عثمان نیز از این قبیل بخشش ها داشته اند که در اصطلاح اقطاع نامیده می شود.

بنابراین، از لحاظ قوانین شرع مانع ندارد که رسول خدا اراضی فدک را به فاطمه زهرا (علیهاالسلام) واگذار نموده باشد لیکن اثبات آن محتاج به دلیل است.

دلیل بخشش:

بر طبق اخبار و احادیثی که به ما رسیده پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فدک را به حضرت زهرا واگذار نموده است. از باب نمونه:

ابوسعید خدری روایت کرده که وقتی آیه ی (وَ اتِ ذَاالْقُرْبی حَقَهُ) نازل شد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به فاطمه فرمود: فدک مال تو باشد. [650]

عطیه روایت کرده که وقتی آیه (وَ اتِ ذَاالْقُرْبی حَقَهُ) نازل شد رسول خدا فاطمه (علیهاالسلام) را نزد خویش طلبید و فدک را به او واگذار کرد. [651]

علی بن

حسین بن علی بن ابیطالب (علیهم السلام) فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فدک را به حضرت فاطمه واگذار نمود. [652]

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: وقتی که آیه ی (وَ اتِ ذَاالْقُرْبی حَقَهُ وَالْمِسْکینَ) [653] نازل شد پیغمبر اکرم به جبرئیل فرمود: مسکین را می شناسم ذوالقربی چه کسانی هستند؟ عرض کرد: اقارب تو می باشند. پس رسول خدا امام حسن و امام حسین و فاطمه (علیهم السلام) را بنزد خویش خواند و فرمود: خدا به من دستور داده که حق شما را بدهم. بدین جهت فدک را به شما واگذار کردم. [654]

ابان بن تغلب می گوید: به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم: آیا رسول خدا فدک را به فاطمه داده بود؟ فرمود: فدک از جانب خدا برای فاطمه تعیین شده بود. [655]

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: فاطمه (علیهاالسلام) به نزد ابوبکر آمد و فدک را مطالبه نمود.

ابوبکر گفت: باید برای مدعای خودت شاهد بیاوری. ام ایمن برای ادای شهادت حاضر شد. ابوبکر به او گفت: به چه شهادت می دهی؟ گفت: شهادت می دهم که جبرئیل نزد محمد آمد و عرض کرد: خدا می فرماید: (وَ اتِ ذَاالْقُرْبی حَقَهُ)به جبرئیل فرمود: از خدا سؤال کن ذو القبری چه کسانی هستند؟ عرض کرد: فاطمه ذوالقربی است. پس رسول خدا فدک را به فاطمه واگذار نمود. [656]

ابن عباس روایت کرده که وقتی آیه ی (وَ اتِ ذَاالْقُرْبی حَقَهُ) نازل شد رسول خدا فدک را به فاطمه (علیهاالسلام) واگذار کرد. [657]

از این قبیل احادیث که در شأن نزول آیه وارد شده استفاده می شود که رسول خدا از جانب پروردگار جهان مأموریت داشته که فدک را به عنوان حق

ذوی القربی در اختیار فاطمه ی زهرا قرار دهد و بدین وسیله بنیان اقتصادی خانواده حضرت علی (علیه السلام) را که در راه اسلام آن همه جهاد و فداکاری نمود تقویت نماید.

ممکن است کسی بگوید: آیه ی (وَ اتِ ذَاالْقُرْبی حَقَهُ) که در احادیث بدان اشاره شد یکی از آیات سوره ی اسراء می باشد و آن سوره را از سوره های مکی شمرده اند. با اینکه اعطاء فدک در مدینه و بعد از فتح خیبر بوده است. در پاسخ این اشکال یکی از دو مطلب را می توان اختیار کرد.

می شود گفت: گرچه سوره ی اسراء را مکی شمرده اند لیکن چند آیه ی آن را مدنی دانسته اند که یکی از آنها همین آیه ی (وَ اتِ ذَاالْقُرْبی حَقَهُ) می باشد.

حسن گفته: سوره ی اسراء مکی است مگر پنج آیه ی آن که در مدینه نازل شده است: آیه ی: (و لا تقتلوا النفس) و آیه ی (و لا تقربوا الزنا) و آیه ی (اولئک الذین یدعون) و آیه ی (اقم الصلوه) و آیه ی (وَ اتِ ذَاالْقُرْبی حَقَهُ) [658]

وجه دوم اینکه کسی بگوید: اصل حق ذوی القربی در مکه و قبل از هجرت تشریع شده لیکن بعد از هجرت مورد عمل قرار گرفت.

سند و شاهد بر ملکیت فدک

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ورقه ای خواست و امیرالمؤمنین علیه السلام را فراخواند و فرمود: «سند فدک را بعنوان بخشوده و اعطایی پیامبر بنویس و ثبت کن». امیرالمؤمنین علیه السلام آنرا نوشت، و خود حضرت با ام ایمن بر آن شهادت دادند. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در آنجا فرمود: «ام ایمن زنی از اهل بهشت است». حضرت زهرا علیهاالسلام این نوشته را تحویل گرفت، و هنگام غصب فدک آنرا عیناً نزد ابوبکر آورد و بعنوان مدرک ارائه فرمود. [659]

سپس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مردم را در منزل حضرت زهرا علیهاالسلام جمع نمودند و به آنان خبر دادند که فدک از آن فاطمه علیهاالسلام است، و در همانجا از درآمد آن بعنوان اعطایی فاطمه علیهاالسلام بین مردم تقسیم کردند، و بدین صورت تصرف مالکانه ی فاطمه علیهاالسلام در فدک را به آنان نشان دادند.

فقرا مصرف کنندگان درآمد فدک

حضرت زهرا علیهاالسلام در سرزمین فدک نماینده ای قرار داد و کارمندانی را تحت فرمانش سپرد، که پس از محاسبات لازم و پرداخت مخارج، خالص سود سالیانه را خدمت حضرت زهرا علیهاالسلام تقدیم می نمود.

درآمد فدک را سالیانه از هفتاد هزار سکه ی طلا تا صد و بیست هزار سکه نوشته اند. [660] هر ساله حضرت به اندازه ی قوت خود برمی داشت و بقیه را بین فقرا تقسیم می کرد و تا هنگام رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله این شیوه ادامه داشت [661] و چشمان بسیاری از نیازمندان منتظر سر رسیدن درآمد فدک بود تا از بخشش فاطمه علیهاالسلام زندگی خود را سامانی بخشند.

ده روز پس از رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله [662] مأموران ابوبکر به دستور خاص او به فدک رفتند و نماینده ی حضرت زهرا علیهاالسلام را از آنجا اخراج کردند و ملک آن را غصب نمودند و درآمد آن را بطور کامل برای مخارج حکومت غاصبانه ی خود صرف کردند، و کوچکترین توجهی به سابقه ی مفصل امر الهی و عمل پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در مورد فدک و سندی که تنظیم شده بود و شاهدانی که گواهی دادند و آنچه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در حضور مردم فرموده بود نکردند.

این تصویری

بود از مراحل فتح فدک و اخراج آن از دست یهودیان، و انتقال آن به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و اعطای فدک توسط آنحضرت به فاطمه علیهاالسلام و آنچه طی چهار سال مالکیت و تصرف حضرت زهرا علیهاالسلام بعنوان دوران شیرین فدک طی شد تا آنگاه که دوران غصب آن فرارسید و شیرینی گذشته را به کام فاطمه علیهاالسلام و شیعیانش تلخ کردند.

غصب فدک

اسرار غصب فدک

مقابله با مقام عصمت

پایه ی دین بر عصمت انبیاء و اوصیاء علیهم السلام است، چرا که این پیام آوران الهی اگر خطای عمدی یا سهوی داشته باشند اطمینان بکلی سلب می شود و مردم به آنچه بعنوان دین پذیرفته اند اطمینان نمی یابند. حکومتی که غاصبانه تشکیل شده بود قبل از همه باید این شرط را حذف می کرد تا براحتی هوسرانی هایش را مطرح کند. این بود که از چند راه به مقابله آن آمد:

1. با هتک حریم عصمت، و اهانت و جسارت نسبت به مقام با عظمتی که هیچ خطایی به او نمی توان نسبت داد، در صدد شکستن آن برآمد. این که فدک را از فاطمه علیهاالسلام می گیرند بدان معنی است که تصرف او بجا نیست. اینکه در میان مردم با او به احتجاج برمی خیزند برای شکستن عظمت او است. اینکه در میان کوچه با جسارتهای جانسوز سند فدک را از دست او می گیرند و پاره می کنند هدفی جز اهانت به عصمت ندارد.

2. با رد سخن مقامی که آیه ی تطهیر و عصمت درباره اش نازل شده رسماً اعلام کرد که مصداق آیه ی تطهیر با دیگران یکی است و خصوصیتی در قبول کلامش نیست و لذا از او شاهد می خواهد.

3. در مقام مخاصمه تا آنجا تجاوز می کند

که اگر کسی بر علیه مقام عصمت شهادت دهد قبول می کند و قائل می شود که باید بر او حد جاری کرد!!؟

4. با رد شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام بار دیگر کلام معصوم را رد می کند.

دشمن با این طریق خود را معرفی کرد وگرنه مقام عصمت در عظمت خود باقی بوده و هست و تا روز قیامت سفیران پروردگار فقط معصومین علیهم السلام هستند و بس، و غاصبین برای وارد کردن خود به صحنه، سعی در بیرون کردن مقام عصمت داشتند. البته راه همچنان باز است و آنان که امام معصوم نمی خواهند و به امام خطاکار قانع اند دنباله رو همانانند، ولی آنان که در پی بدست آوردن اوامر خدا و در نتیجه تحصیل رضای الهی هستند نمی توانند سخن غیر معصوم را بپذیرند مگر آن که از سخن معصوم گرفته شده باشد.

مقابله با احترام و محبت های خاص به اهلبیت

با توجه به سفارشات اکید قرآن و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بر مراعات احترام اهل بیت علیهم السلام و نیز لزوم محبت داشتن نسبت به آنان، که کشش باطنی به سوی آنان در پاکان عالم است، دشمنان اهل بیت علیهم السلام از این مسئله رنج می بردند و در کم رنگ کردن آن نهایت تلاش خود را می نمودند که در ماجرای غصب فدک به چند صورت جلوه کرد:

1. از اینکه به احترام اهل بیت علیهم السلام خداوند حق خاصی را به آنان داده باشد ابا داشتند. آنها با بخشوده ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به دلیل اینکه بعنوان ذوی القربی به حضرت زهرا علیهاالسلام داده شده بود مخالفت داشتند، و به هیچ عنوان نمی خواستند مسئله به صورت عظمت اهل بیت علیهم السلام مطرح شود و منظور پاک کردن گوشه ای از این عظمت

بود که در اختصاص فدک به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سپس به دختر او جلوه می کرد.

2. مسئله ی رضا و غضب اهل بیت علیهم السلام و مساوی بودن آن با رضای پروردگار از اصولی بود که بطور جدی به مبارزه با آن برخاسته بودند. همچنین اذیت فاطمه علیهاالسلام که بعنوان اذیت خدا و رسول مطرح بود در لیست برنامه های آنان بود.

اقدام به غصب فدک از یک سو، ایجاد نارضایتی و غضب فاطمه علیهاالسلام بود و از سوی دیگر آزار دادن آن بانوی بزرگ، و این هدفی بود که غاصبین با یک برنامه به هر دوی آنها دست می یافتند. عمر در سخنانش بارها این مطلب را مطرح کرده که ناراحت شدن یک زن مسئله ی مهمی نیست تا روی آن حساب شود! آنان می خواستند نشان دهند که عمداً اقدام به اذیت فاطمه علیهاالسلام نمودند و او را به غضب درآوردند. ولی ثمره ی کارشان با برنامه های امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهماالسلام خنثی شد و طوری شد که علناً به معذرت خواهی آمدند.

3. مودت و محبت نسبت به آل پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در دین اسلام موضوعیت تمام دارد بطوری که هیچ عملی بدون آن مورد قبول نیست. اصحاب صحیفه و سقیفه در صدد الغای این شرط از اسلام و رواج اسلام بی ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام بودند. یکی از مواردی که این هدف به ظهور رسید مسئله ی فدک بود. پیداست که اگر مردمی محبت اهل بیت پیامبر خود را داشته باشند نه تنها اموال او را نمی گیرند بلکه اموال خود را هم در اختیار او قرار می دهند.

بقول امیرالمؤمنین علیه السلام، در زیر آسمان فقط یک

سرمایه از آنِ زهرا علیهاالسلام بود و آن هم فدک. تمام چشمها به همین ملک فاطمه علیهاالسلام دوخته شد. گویا به یادشان نمی آمد که جا دارد از اموال خود تقدیم آنحضرت نمایند و محبت خود را اظهار کنند. اولین معنای غصب فدک بی محبتی نسبت به خاندان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بود، و این همان بود که غاصبین دقیقاً در پی آن بودند.

زیر پا گذاردن مبانی دینی

نادیده گرفتن فرامین الهی اولین پایه برای بدعت گزار است، چون کسی که می خواهد طبق هوی و هوس خود عمل کند ابتدا باید از قید اطاعت خداوند بیرون آید تا بتواند آنگونه که دلش می خواهد عمل نماید.

غاصبین فدک چند فرمان الهی را با این کار خود زیر پا گذاشتند و این اوامر الهی در آیات قرآن و اعمال و گفتار پیامبر صلی اللَّه علیه و آله جلوه گر بود.

آنان با غصب فدک آیه ی «آتِ ذا القربی حقه»، و آیه ی «انما یرید اللَّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً»، و آیه ی «یوصیکم اللَّه فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین»، و آیه ی «و ورث سلیمان داود» و چند آیه ی دیگر مربوط به ارث را زیر پا گذاشتند.

فدک به دستور خاص الهی به فاطمه علیهاالسلام داده شده بود و آنان با گرفتن آن در واقع دستور الهی را نقض کردند. آیه ی تطهیر شهادت الهی بود که فاطمه علیهاالسلام هر سخنی بگوید راست می گوید، ولی آنان با شاهد خواستن از فاطمه علیهاالسلام رسماً گواهی خداوند را نادیده گرفتند.

خداوند آیات ارث را برای همه ی مردم نازل کرده است و اینان فاطمه علیهاالسلام را بدون هیچ مدرکی از آن مستثنی دانستند و

در واقع تصرف و تحریف در کلام خدا نمودند. خداوند تصریح می کرد که انبیاء ارث می برند و اینان در مقابل خداوند می گفتند انبیاء ارث نمی برند.

از سوی دیگر عمل و گفتار پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بعنوان مقام عظمای عصمت حاکی از فرمان خداوند است.

اگر هیچ آیه ای هم درباره ی فدک نبود، همین عمل پیامبر صلی اللَّه علیه و آله که رسماً فدک را به فاطمه علیهاالسلام بخشید و در حضور مردم این کار را انجام داد که همه دانستند و سند آن را هم تنظیم کرد و نوشت و شاهد هم بر آن گرفت، برای حرمت مخالفت با آن کافی بود.

گویی اعطای فدک را یک انسان عادی انجام داده است که به همین آسانی آن را غصب کردند و به ارائه ی سند و شاهد هم اعتنایی نکردند!

در کنار همه ی اینها دستورات دیگر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از قبیل آنکه «البینه علی المدعی والیمین علی من انکر» زیر پا می رفت. اینان قانون معروف اسلام را می دانستند و رسماً با آن مخالفت می کردند و بجای آنکه از مدعی شاهد بخواهند از مدعی علیه شاهد می خواستند.

آری هدف، نشان دادن بی اعتنایی به عمل پیامبری بود که کار او مظهر اراده ی پروردگار است، «ولاینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی»، و در واقع می خواستند نشان دهند که به مقام وحی اعتنایی ندارند. البته عظمت قرآن و مقام وحی جایی نرفت ولی غاصبین خوب معرفی شدند و اهداف آنان خوب تبیین گردید.

پیش گیری از اجرای قوانین بعدی اسلام

نکته ی بسیار حساسی که غاصبین اظهار نمی کردند ولی بعنوان یک مسئله ی مهم در دل داشتند این بود که هنوز بسیاری

از قوانین اسلام تبیین نشده بود و مقامی متصل به وحی لازم بود تا آنها را بیان کند.

پیدا بود که امثال ابوبکر و عمر نه قادر بر چنین کاری هستند و نه مردم آنان را بدین عنوان می پذیرند. چشمها همه به اهل بیت علیهم السلام دوخته شده بود که بقیه ی احکام الهی را چگونه بیان می کنند، و غاصبین در صدد انحلال این مسئله بودند.

آنها خوب می دانستند که اگر امروز بیانات امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهماالسلام را درباره ی فدک بپذیرند فردا هم باید منتظر بیان احکام دیگری از اسلام باشند. این هم باعث توجه مردم به خانه ی وحی بود و هم مانع بدعتها.

لذا با کمال صراحت، پس از شنیدن آن همه استدلالهای قرآنی و استناد به قوانین وضع شده از سوی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله که هم امیرالمؤمنین علیه السلام و هم فاطمه علیهاالسلام بیان کردند، رسماً آن را زیر پا گذاردند تا نوبت فرداهایی نرسد که باید به سخنان ایشان گوش فرادهند!

گرفتن منبع مالی از اهل بیت

حضرت خدیجه علیهاالسلام درس خوبی از خود به یادگار گذاشته بود که درخت نو پای اسلام را با ثروت انبوه خود پرورید و از ضربه های بی امان دشمن نجات داد تا جایی که خود پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به این مطلب تصریح فرمود: «اسلام به شمشیر علی علیه السلام و اموال خدیجه پا گرفت».

اکنون نوبت فاطمه علیهاالسلام بود که با ثروتی که در اختیار داشت درخت نوپای ولایت را از ضربه های سهمگین دشمن نجات دهد. با توجه به فقر شدید مردم در اول اسلام و اینکه فدک ثروتی نسبتاً مهم بحساب می آمد، غاصبین وحشت شدیدی از این اموال داشتند

که هم تقسیم آن بین فقرا توسط فاطمه علیهاالسلام اثرات نامطلوبی بر کار آنان می گذاشت و هم می ترسیدند امیرالمؤمنین علیه السلام آنرا در راه هدف خود صرف کند و بر علیه آنان اقداماتی نماید. لذا خود ابوبکر به این مطلب تصریح کرده که ما با گرفتن بنیه ی مالی از خاندان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از این جهات خیال خود را آسوده می کنیم. [663]

نشان دادن قدرت بدعت و قانون گذاری توسط غاصبین

یکی از اهداف غاصبین آن بود که در اعلا درجه ی جهل به احکام الهی و قوانین اجتماعی می خواستند خود را بعنوان قانون گذارانی که در قبض و بسط امور ید دارند جلوه دهند. آنها هم برای بدعتهای آینده ی خود نیاز به چنین خودنمایی داشتند و هم برای مسائلی که هر ساعت برای اسلام پیش می آمد و بالاخره باید جوابی برای آن آماده می کردند. و پیداست که قانون از قداست خاصی برخوردار است و باید نمود کار را طوری پیش بیاورند که ظاهر دینی آن حفظ شود.

غصب فدک را با همین نقشه آغاز کردند، و پس از جعل حدیث «ان اللَّه ابی ان یجمع النبوه والخلافه فی اهل بیت واحد» که ایامی پیش دست به جعل آن زده بودند، اکنون اقدام به دومین جعل در اسلام نمودند و حدیثی تحت عنوان «النبی لایورّث» آماده کردند که این اقدام ضد دینی خود را دینی جلوه دهند، و از قداست نام پیامبر صلی اللَّه علیه و آله استفاده کنند. با عنوان حدیث آنحضرت به جنگ دین بیایند و عملاً ثابت کنند که قادر به چنین کاری هستند.

از سوی دیگر بعنوان اینکه می خواهیم درآمد فدک را در راه جهاد با مرتدین به

مصرف برسانیم و با آن اسلحه بخریم و لشکر مسلمین را نظام بدهیم ظاهر جالبی به کار خود دادند. لابد تاریخ فراموش کرده است که با همین اموال خالد بن ولید را سراغ قبیله ای فرستادند که بخاطر استقامت بر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و نپذیرفتن حکومت غاصبین مورد حمله قرار گرفتند و مالک بن نویره بدست آنان کشته شد و خالد در همان شب با همسر او زنا کرد!!

همچنین با شاهد خواستن از فاطمه علیهاالسلام چنین وانمود کردند که در مسئله ای که اموال مسلمین مطرح است حتی از فاطمه علیهاالسلام شاهد می خواهند و گویی این اندازه پایبند به احکام دین هستند!

از جهتی دیگر اجماع مسلمین را مطرح کردند و اینکه غصب فدک هر اندازه خلاف و ضد دین باشد مردم طرفدار آن هستند و ما بخاطر مردم این کار را می کنیم و الا خود چنان تمایلی به آن نداریم. با این کار رنگ تقدس دیگری به کار خود دادند و بعنوان یکی از پایه های قانون گذاری خود آن را مستحکم نمودند.

اینها همه بعنوان قدرت نمایی بود تا نشان دهند با سابقه ی جهل مطلقی که دارند اخیراً قادر به بدعتگزاری هستند و گویا چیزهایی از دین فهمیده اند و کم کم مشغول تکمیل مراحل آن هستند.

البته اسلام یک روز و دو روز نبود که این جهل ظاهر نشود و این مقدس نمایی برهم نریزد. در طول خلافت غاصبانه هر روز سؤالهای دینی تازه ای پیش می آمد و مسائل تازه ای مطرح می شد که ناآگاهی غاصبین نسبت به احکام دین روز بروز روشن تر می گشت و آنچه درصددش بودند به طور معکوس ظهور می کرد.

تحریک مردم در مخالفت با اهل بیت

غاصبین با توجه به خونهای ریخته

شده در بدر و اُحد که امیرالمؤمنین علیه السلام شجاع آن میدانها بود و همین مردم پدران و فامیل خود را به شمشیر علی علیه السلام از دست داده بودند، توانستند نظر مردم را بر ضد آن حضرت تحریک کنند، و آنان را نسبت به هرچه به نفع آنحضرت تمام می شود مخالف نمایند.

از سوی دیگر اخلاق جاهلی که هنوز آثار آن در مردم باقی بود و گاهی سر از تعصبات بیجا و گاهی از فرهنگ پایین مردم درمی آورد، وسیله ی خوبی برای تحریک عواطف و ضمایر مردم بود. اینکه حقی به خاندان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله اختصاص داشته باشد مسئله ای بود که خیلی راحت می شد مردم را بر ضد آن تحریک کرد. اینکه ثروت بزرگی در اختیار فاطمه علیهاالسلام باشد مطلبی بود که خوب می شد از آن استفاده ی منفی برد. اینکه فدک مایه ی عظمت علی و فاطمه علیهماالسلام باشد نقطه ای بود که به راحتی می شد آن را به رخ مردم کشید.

این مجموعه را غاصبین بخوبی درک می کردند و از آن برای جمع مردم بر ضد خاندان رسالت استفاده می کردند و انصافاً نتایج خوبی هم می گرفتند. آنگاه که ابوبکر از استدلال در مقابل مقام ولایت کبری عاجز می شد فوراً مسائل را بر عهده ی مردم می گذاشت و می گفت: این کار را مردم بر عهده ی من قرار دادند، و من خواسته ی آنان را اجرا کردم، و اکنون هم حاضرم مردم بین من و تو قضاوت کنند.

حضرت زهرا علیهاالسلام هم دقیقاً همین جهت را هدف سخنان خود قرار داد و فرمود: در جایی که خدا حکم مخالف داشته باشد و مقام عصمت سخن بگوید، رضایت و اتفاق

مردم ارزشی ندارد.

کسب قدرت مالی جهت اقدام بر علیه اهل البیت

از آنجا که منبع مالی حکومت غاصب قوی نبود و از سوی دیگر جنگهایی تحت عنوان مرتدین مطرح شده بود، نیاز به یک درآمد کلان بخوبی احساس می شد و فدک در این جهت یک منبع استثنایی بود. آنان بخوبی می دانستند که به چنگ آوردن این منبع مشکلات بزرگی را حل می کند، و به همان اندازه که گرفتن آن از اهل بیت علیهم السلام مهم است، بدست آوردن آن برای حکومت خود از آن مهمتر است.

تا اینجا اجمالی از اهداف غاصبین در غصب فدک بیان شد و اینک ببینیم چرا اهل بیت علیهم السلام اینگونه مسئله را پی گیری کردند.

دیدگاه محمد باقر صدر در رابطه با غصب فدک

مرحوم شهید سید محمد باقر صدر در کتاب خود «فدک فی التاریخ» [664] می نویسد:

فدک سمبلی از معنایی عظیم است که هرگز در چهارچوب آن قطعه زمین تصاحب شده حجاز نمی گنجد. و همین معنای رمزی فدک است که نزاع مربوط به آن را، از قالب مخاصمه ای سطحی و محدود، به جانب قیام و مبارزه ای وسیع و پردامنه سوق می دهد... حاشا که مسأله ی فدک چنین تصور شود. منازعه ی فدک قیامی علیه اساس حکومت است. فدک فریاد آسمانگیری است که فاطمه علیهاالسلام خواست به وسیله آن سنگ کجی را که تاریخ بعد از ماجرای سقیفه بر آن بنا شد، درهم بشکند. برای اثبات این معنا کافی است به خطبه ای که حضرت زهرا علیهاالسلام در مسجد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم رویاروی خلیفه و در حضور جمعیت انبوهی از مهاجر و انصار ایراد فرمودند، نگاهی بیفکنیم. [665]

اقدامات امیرالمؤمنین و حضرت زهرا در مقابله با غصب فدک

پاسخ امیرالمؤمنین به ابوبکر و عمر در مورد فدک

مجمع الزوائد: ج 9 ص 39.

پس از رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ابوبکر و عمر نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و گفتند: درباره ی آنچه از پیامبر باقی مانده چه می گوئی؟ فرمود: ما از همه ی مردم به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله سزاوارتریم. عمر گفت: حتی نسبت به اموالی که در خیبر است؟ فرمود: حتی اموالی که در خیبر است. عمر پرسید: حتی نسبت به اموالی که در فدک است؟ فرمود: حتی اموالی که در فدک است.

عمر گفت: مگر به قیمت جدا کردن گردنهای ما با ارّه باشد، که هرگز چنین چیزی نخواهد شد!!!

ارائه ی سند فدک توسط حضرت زهرا

ارائه ی سند فدک توسط حضرت زهرا علیهاالسلام [666]

از اولین برخورد غاصبین درباره ی فدک مشخص شد که نقشه های شومی در سر دارند. به همین جهت، عمر به حضرت زهرا علیهاالسلام گفت: آن نوشته ای که می گفتی پدرت پیامبر درباره ی فدک برایت نوشته بیاور!

پس از غصب فدک، این اولین اقدامی بود که حضرت زهرا علیهاالسلام انجام داد و سند فدک را آورد و به ابوبکر نشان داد و فرمود: این نوشته ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله برای من و فرزندانم است.

این سند هنگام بخشیدن آن از سوی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به فاطمه علیهاالسلام به امر آنحضرت و به دستخط امیرالمؤمنین علیه السلام و به شهادت آنحضرت و ام ایمن تنظیم شده بود و متن آن بعنوان «اعطائی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به دخترش فاطمه علیهاالسلام» بود.

احتجاج مفصل حضرت زهرا در مجلس ابوبکر و عمر

احتجاج مفصل حضرت زهرا علیهاالسلام در مجلس ابوبکر و عمر [667]

مراحل احتجاج درباره ی فدک که با هدف اثبات اصل حق انجام شد- اگر چه فدک را بازنگرداند- بصورت بسیار حساب شده ای صورت گرفت که دشمن نتواند بی خبر از معرکه بگریزد و نقاط ابهام باقی گذارد.

مجلس خاص ابوبکر و عمر

ابتدا حضرت زهرا علیهاالسلام به امر امیرالمؤمنین علیه السلام به مجلسی که ابوبکر و عمر به همراه عده ای بطور خصوصی در آن بودند آمد و رسماً اعتراض خود را آغاز کرد، و در سخنان مفصلی که صورت مخاصمه و محاکمه داشت دلائل خود را برای اثبات حقانیت خود در تصرف فدک و غاصب بودن خصم بیان فرمود، که ذیلاً صورت آن مجلس عیناً ذکر می شود.

فدک ارث نیست

حضرت خطاب به

ابوبکر فرمود: چرا نماینده ی مرا از فدک اخراج نمودی در حالی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به امر خداوند آن را برای من قرار داد. آیا می خواهی زمینی را از من بگیری که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از بین غنائمی که مسلمانان در راه آن جنگ نکرده اند به من بخشید؟ آیا پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نفرموده است: «فرزندان هرکس باید بعد رحلت او مورد توجه باشند»؟ تو خوب می دانی که تنها یادگار پیامبر صلی اللَّه علیه و آله برای فرزندانش همین است؟

شهادت ناحق عایشه

ابوبکر گفت: عایشه و عمر شهادت می دهند که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرموده است: «النبی لایورث» یعنی «پیامبر ارث نمی گذارد».

حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود: این اولین شهادت ناحقی است که به آن شهادت می دهند. من درباره ی فدک در اسلام شاهدانی دارم. فدک را پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به من بخشیده است و من شاهد می آورم. ابوبکر گفت: دلیل خود را بیاور.

شاهد در ملک مورد تصرف باطل است

حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود: آیا در زمان حیات پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فدک تحت تصرف من نبود و من محصول آن را مصرف نمی کردم؟ گفت: آری. فرمود: پس چرا درباره ی چیزی که در دست من است از من شاهد می خواهی؟ ابوبکر گفت: چون غنیمت مسلمانان است، اگر دلیل نیاوری امضا نخواهم کرد!

حضرت در حالی که مردم هم می شنیدند فرمود: آیا می خواهید دستور و کار پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را رد کنید و درباره ی ما حکمی کنید که درباره ی سایر مسلمانان نمی کنید؟ ای حاضرین بشنوید که مرتکب چه

عملی می شوند؟ ای ابوبکر و عمر، اگر من اموال مسلمانان را که در دستشان و تحت تصرفشان است ادعا کنم از من دلیل می خواهید یا از مسلمانان؟

عمر با حال غضب گفت: این غنیمت مسلمانان و زمین آنان است که در دست فاطمه است و محصول آن را مصرف می کند. اگر بر ادعای خود دلیل آورد که پیامبر از بین مسلمانان فدک را فقط به او بخشیده است- در حالی که غنیمت و حق مسلمانان بوده!!- در این باره نظر خواهیم داد.

عصمت فاطمه علیهاالسلام دلیل کامل

حضرت فرمود: همین مرا بس است! ای مردم شما را قسم می دهم که آیا از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدید که فرمود: «دخترم سیده ی زنان اهل بهشت است»؟ گفتند: آری بخدا قسم، این را از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدیم. فرمود: آیا سیده ی زنان اهل بهشت ادعای باطل می نماید و آنچه مالکش نیست تصرف می کند؟ چه می گوئید اگر چهار نفر بر علیه من به کار زشتی شهادت دهند یا دو نفر نسبت سرقت به من دهند؟ آیا سخن آنان را تصدیق می کنید؟ ابوبکر در اینجا سکوت کرد ولی عمر گفت: آری وحد بر تو جاری می کنیم!

حضرت فرمود: دروغ گفتی و پستی خود را ثابت کردی مگر آنکه اقرار کنی بر دین محمد صلی اللَّه علیه و آله نیستی. کسی که بر علیه سیده ی زنان اهل بهشت شهادتی را بپذیرد یا حدی بر او جاری کند ملعون است و به آنچه خداوند بر محمد صلی اللَّه علیه و آله نازل کرده کافر شده است، زیرا آنانکه «خداوند پلیدی ها را از آنان برده و آنان

را پاکیزه گردانیده» شهادتی بر علیه شان جایز نیست، چرا که معصومند و از هر زشتی و بدی پاکند. ای عمر، درباره ی اهل این آیه (تطهیر) به من خبر بده که اگر عده ای بر علیه آنان یا یکی از آنان به شرک یا کفر یا کار زشتی شهادت دهند آیا مسلمانان باید از آنان بیزاری بجویند و آنان را حد بزنند؟ عمر گفت: آری، آنان با سایر مردم یکسانند!!

حضرت فرمود: دروغ گفتی و کافر شدی! آنان با سایر مردم مساوی نیستند چرا که خداوند آنان را معصوم قرار داده و آیه ای درباره ی عصمت و طهارت آنان نازل کرده و پلیدی ها را از آنان دور نموده است. هرکس بر علیه آنان سخنی را بپذیرد در واقع خدا و رسول را تکذیب کرده است.

ابوبکر گفت: ای عمر ترا قسم می دهم که ساکت باشی!

فدک بخشوده ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به استناد قرآن

سپس ابوبکر گفت: (درباره ی فدک) دلیل بیاور.

حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود: اما فدک، خداوند عزوجل آیه ای از قرآن نازل کرد که در آن به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دستور داده بود حق من و فرزندانم را بدهد، آنجا که می فرماید: «فَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ»، و من و فرزندانم نزدیکترین خلایق به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بودیم و آن حضرت فدک را به من بخشید. وقتی جبرئیل دنباله ی آیه را خواند: «وَ الْمِسْکینَ وَ ابْنَ السَّبیلِ» [668] پیامبر صلی اللَّه علیه و آله سؤال کرد: حق مسکین و ابن سبیل چیست؟ خداوند این آیه را نازل کرد: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْئٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ

لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکینِ وَ ابْنِ السَّبیلِ» [669] و خمس را به پنج قسمت تقسیم کرد و فرمود: «ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُری فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکینِ وَ ابْنِ السَّبیلِ کَیْ لا یَکُونَ دُولَهً بَیْنَ الْأَغْنِیاءِ مِنْکُمْ» [670]

مصرف حق ذوی القربی

سپس حضرت زهرا علیهاالسلام فرمودند: آنچه برای خدا است برای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله می شود و آنچه برای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله است برای ذوی القربی می شود و ذوی القربی ما هستیم. خداوند می فرماید: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی» [671]

ابوبکر نگاهی به عمر کرد و گفت: تو چه می گوئی؟! عمر گفت: پس یتیمان و مساکین و ابناء السبیل کیانند؟ حضرت فرمود: یتیمان باید از کسانی باشند که به خدا و پیامبر و ذوی القربی ایمان داشته باشند. مساکین هم کسانی باشند که در دنیا و آخرت با آنان باشند. ابن السبیل هم باید راه آنان را بپیماید.

عمر گفت: بنابراین خمس و غنیمت همگی برای شما و دوستان و شیعیان شما است؟ حضرت فرمود: فدک را خداوند برای من و فرزندانم قرار داده و برای دوستان و شیعیان ما قرار نداده است، ولی خمس را برای ما و دوستان و شیعیانمان قسمت نموده همانطور که در کتاب خداوند آورده است.

عمر گفت: پس برای مهاجرین و انصار و تابعین چه می ماند؟ فرمود: اگر آنان هم از دوستان و شیعیان ما بودند زکات و صدقاتی که خداوند در قرآن واجب نموده و تقسیم آن را بیان فرموده به آنان تعلق می گیرد. خداوند عزوجل می فرماید: «إِنَّمَا

الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَالْمَساکینِ وَالْعامِلینَ عَلَیْها وَالْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَ فِی الرِّقابِ...» [672]

خدا راضی است اگر چه مردم راضی نباشند

عمر گفت: فدک مخصوص تو باشد و غنیمت برای شما و دوستانتان؟ گمان نمی کنم اصحاب محمد به این راضی باشند!! حضرت فرمود: ولی خداوند عزوجل و پیامبرش بدان راضی هستند. این اموال را خدا به شرط دوستی و پیروی از او قرار داده نه به شرط دشمنی و مخالفت! و هرکس با ما دشمنی کند با خدا دشمنی کرده، و هرکس با ما مخالفت کند با خداوند مخالفت کرده است، و هرکس با خدا مخالفت کند از جانب حق تعالی مستوجب عذاب الیم و عقاب شدید در دنیا و آخرت است.

چرا فقط از فاطمه علیهاالسلام دلیل می خواهند؟

عمر گفت: ای دختر محمد! بر ادعای خود دلیل بیاور! حضرت فرمود: چطور سخن جابر بن عبداللَّه و جریر بن عبداللَّه را بدون آنکه از آنان دلیل بخواهید قبول کردید [673]

در حالی که دلیل من در کتاب خدا است؟

عمر گفت: جابر و جریر چیز کم ارزشی را می خواستند ولی تو مسئله ی عظیمی را ادعا می کنی که مهاجر و انصار با آن مرتد می شوند!!

حضرت فرمود: مهاجرین به کمک پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و اهل بیتش به دین خدا هجرت کردند و انصار هم با ایمان به خدا و رسول و ذوی القربی احسان کردند. بنابراین اگر هجرتی بوده بسوی ما بوده و اگر نصرتی بوده به ما یاری کرده اند و تابعین هم بوسیله ما تابع شده اند. هرکس هم از دین مرتد می شود به سوی جاهلیت بازگشته است.

عمر گفت: این سخنان باطل را کنار بگذار،

شاهدانی را حاضر کن که به این سخن تو (درباره ی فدک) شهادت دهند!

شاهدان فاطمه علیهاالسلام بر ملکیت فدک

حضرت زهرا علیهاالسلام در همان مجلس ماند و کسی را فرستاد تا امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و ام ایمن و اسماء بنت عمیس (که همسر ابوبکر بود) آمدند و به همه ی آنچه حضرت زهرا علیهاالسلام فرموده بود شهادت دادند.

از جمله ام ایمن چنین گفت: از پیامبر شنیدم که می فرمود: «فاطمه سیده ی زنان اهل بهشت است». آیا کسی که سیده ی زنان بهشت است چیزی را که مالک نباشد ادعا می کند؟ من نیز زنی از اهل بهشتم و من هم به آنچه از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نشنیده باشم شهادت نمی دهم.

گفت: ای ام ایمن، این قصه ها را کنار بگذار، به چه چیزی شهادت می دهی؟ ام ایمن گفت: ای ابوبکر شهادت نخواهم داد تا درباره ی آنچه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرموده از تو اقرار بگیرم. تو را بخدا قسم می دهم، آیا می دانی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرموده است: «ام ایمن زنی از اهل بهشت است»؟ ابوبکر گفت: بلی. ام ایمن گفت: اکنون شهادت می دهم که جبرئیل نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آمد و گفت: خداوند تعالی می فرماید: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ»، «به کسی که با تو قرابت دارد حقش را عطا کن». پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: منظور از «ذوالقربی» کیست؟ جبرئیل، از پروردگار سؤال کن که اینان کیستند؟ عرض کرد: ذویالقربی فاطمه علیهاالسلام است. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فدک را به امر پروردگار به فاطمه علیهاالسلام داد، و او آن را تحویل گرفت و

قبول کرد. سپس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: ای ام ایمن و ای علی، شاهد باشید.

سپس امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و اسماء هم نظیر سخن ام ایمن درباره ی ملکیت فدک شهادت دادند.

جواب عمر درباره ی شاهدان

عمر گفت: «علی همسر اوست، حسن و حسین هم پسران او هستند. ام ایمن هم خدمتکار اوست. اسماء بنت عمیس هم قبلاً همسر جعفر بن ابی طالب بوده و خدمتگزار فاطمه علیهاالسلام هم بوده و به نفع بنی هاشم شهادت خواهد داد. همه ی این شاهدان برای منفعت خود شهادت می دهند»!! و درباره ی ام ایمن اضافه کرد که «او زنی غیر عرب است و با فصاحت نمی تواند شهادت بدهد»!!

دفاع امیرالمؤمنین علیه السلام از شاهدان

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: فاطمه علیهاالسلام پاره ی تن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله است و هرکس او را اذیت کند پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را اذیت کرده و هرکس او را تکذیب کند پیامبر را تکذیب کرده است. حسن و حسین هم دو پسران پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و دو آقای جوانان اهل بهشتند و هرکس آنان را تکذیب کند پیامبر را تکذیب کرده است، چرا که اهل بهشت راست گویند. و من آن کسی هستم که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «تو از منی و من از توام، و تو در دنیا و آخرت برادر منی. هر که تو را رد کند مرا رد کرده، و هرکس تو را اطاعت کند مرا اطاعت کرده، و هرکس از تو سرپیچی کند از من سرپیچی کرده است». و ام ایمن کسی است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله برای او

به بهشت شهادت داده است و برای اسماء بنت عمیس و نسل او دعا کرده است.

اقرار عمر و قبول نکردن شاهدان

عمر گفت: شما همانگونه هستید که توصیف نمودید ولی شهادت کسی که به نفع خود شهادت می دهد قبول نمی شود.

جواب نهائی امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ی شاهدان

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اکنون که ما آنطور هستیم که خودتان می شناسید و منکر نیستید و در عین حال شهادت ما بنفع خودمان پذیرفته نیست و شهادت پیامبر هم قبول نیست پس انا للَّه و انا الیه راجعون! ما وقتی برای خود ادعائی داریم از ما دلیل می خواهید؟ آیا کسی نیست ما را یاری کند؟ شما بر حکومت خدا و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله حمله آورده اید و بدون هیچ دلیلی و حجتی آن را از خاندان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به خاندان دیگری برده اید. به زودی ظالمان خواهند دانست که به کجا بازمی گردند.

نتیجه ی محاکمه ی اول فدک

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود: بازگرد تا خداوند بین ما حکم کند و هم او بهترین حکم کنندگان است.

حضرت زهرا علیهاالسلام به حال غضب برخاست و فرمود: خدایا! این دو به حق دختر پیامبرت ظلم کردند. خدایا به شدت اینان را مأخوذ فرما.

سپس حضرت زهرا علیهاالسلام محزون و گریان از نزد آنان بیرون آمد.

نصرت طلبی حضرت زهرا و اهل بیت در سایه ی فدک

بحارالانوار: ج 29 ص 191.

اقدامی که هیچکس- نه غاصبین و نه مردم- انتظارش را نداشتند این بود که امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام دسته جمعی حرکت کنند و بر در خانه ی مهاجرین و انصار بیایند و از آنان درباره ی حقوق از دست رفته ی

خود کمک بخواهند. این اقدام معرفی خوبی برای مردم بود که هم خود را بشناسند و هم آیندگان آنان را بشناسند. مردمی که درِ خانه ی خود را باز می کردند و خود را با تنها یادگار پیامبرشان روبرو می دیدند از هر جهت عاجز می شدند و از نظر اعتقادی و اخلاقی و وجدانی خود را محکوم می یافتند.

ضربه ی مؤثر نصرت طلبی خاندان وحی

واقعاً کار بجائی رسیده باشد که سیدهالنساء علیهاالسلام به همراه جانشین حقیقی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و دو آقای اهل بهشت به نمایندگی از ذات اقدس الهی و پیامبر گرامی صلی اللَّه علیه و آله، بر در خانه های یاران سابق پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بیایند و از آنان بخواهند که دین خدا را یاری کنند؟ آیا چه جوابی برای این منظره آماده کرده بودند؟

این اقدام از سوی خاندان وحی هم عجیب بود، ولی مسئله بر سر منافع شخصی نبود، بلکه از این طریق مسئله ی اتمام حجت بر تمام خلق مطرح بود و باید هر نقطه ی مبهمی در این قضایا رفع می شد. با این اقدام بر همگان روشن شد که واقعاً مردم طرفدار غاصب بودند و گرایش اعتقادی اکثریت بدان سو بود. اینک که باطنها آشکار شد حقیقت نیز روشن می شود و آنچه ناگفتنی است عیان می گردد.

چگونگی برنامه ی کمک خواهی

امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت زهرا علیهاالسلام را به همراه امام حسن و امام حسین علیهماالسلام تا چهل روز، هر روز سوار بر مرکبی می نمود و به در خانه ی مهاجرین و انصار می برد. حضرت زهرا علیهاالسلام به آنان می فرمود: «ای مهاجرین و انصار، خدا را و دختر پیامبرتان را یاری کنید. شما روزی

که با پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بیعت کردید بر سر این بیعت کردید که از او و فرزندانش حمایت کنید و از آنها منع کنید آنچه از خود و فرزندانتان منع می کنید. بیایید و به بیعت خود نسبت به پیامبر وفا کنید». ولی احدی به حضرت جواب مثبت نداد.

برخورد خاص حضرت زهرا علیهاالسلام با معاذ بن جبل

حضرت به معاذ بن جبل یکی از بنیانگذاران سقیفه رسید و فرمود: ای معاذ بن جبل، من به عنوان کمک خواهی نزد تو آمده ام و تو با پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بیعت کردی که او و فرزندانش را یاری کنی و آنچه از خود و فرزندانت دفع می کنی از آنان نیز دفع کنی. اکنون ابوبکر فدک را غصب کرده و نماینده ی مرا از آن اخراج نموده است.

معاذ گفت: دیگری هم با من هست؟ فرمود: نه، هیچکس به من پاسخ مثبت نداد. معاذ گفت: کمک من به کجا می رسد؟! حضرت زهرا علیهاالسلام از نزد معاذ بیرون آمد و فرمود: «دیگر با تو سخن نمی گویم تا نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بروم. بخدا قسم کلمه ای با تو حرف نمی زنم تا من و تو نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله جمع شویم».

احتجاج فاطمه با ابوبکر و پاره کردن سند فدک توسط عمر

از آنجا که گرفتن سندی مبنی بر بازگرداندن فدک، دلیلی بزرگ بر حقانیت فاطمه علیهاالسلام به اقرار خصم بود و مُهر غاصبیت را بر پیشانی آنان می زد، باید تلاشی در این باره صورت می گرفت، اگر چه در مرحله ی بعد آن سند و مدرک پاره شود و مورد اهانت قرار گیرد، چرا که هر رفتار نامطلوب با نوشته ی غاصب ضربه ای بر

پیکر خود اوست.

لذا برای بار سوم حضرت زهرا علیهاالسلام به دستور امیرالمؤمنین علیه السلام نزد ابوبکر رفت.

استدلال حضرت زهرا علیهاالسلام نزد ابوبکر

امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود: نزد ابوبکر برو در حالی که تنها باشد، چرا که از عمر زودتر منفعل می شود. نزد او برو و چنین بگو: ادعای مقام پدرم و خلافت او را کرده ای و جای او نشسته ای؟ اگر فدک ملک تو هم بود و من از تو می خواستم که آن را به من ببخشی بر تو واجب بود آن را به من بدهی.

حضرت زهرا علیهاالسلام نزد ابوبکر آمد و این مطالب را به او فرمود.

نوشتن سند برای ارجاع فدک

ابوبکر گفت: «راست می گویی». سپس ورقه ای خواست و بر آن نوشته ای مبنی بر بازگرداندن فدک نوشت.

حضرت زهرا علیهاالسلام نوشته را برداشت و از نزد ابوبکر بیرون آمد.

محو و پاره کردن سند توسط عمر

عمر به آنحضرت رسید و گفت: ای دختر محمد، این نوشته ای که همراه توست چیست؟ فرمود: نوشته ای است که ابوبکر برای برگرداندن فدک برایم نوشته است. گفت: آن را به من بده. ولی حضرت ابا کرد و آن را نداد.

در اینجا عمر برای گرفتن کاغذ جسارتی عظیم به حضرت زهرا علیهاالسلام نمود که قلم در ادای آن گریان و زبان از گفتن آن شرمنده است. [674]

به قیمت اهانت به ساحت اقدس بانوی جهان، عمر نوشته را از آن حضرت گرفت و ابتدا با آب دهان نوشته ی آن را محو کرد و سپس آن را پاره نمود. [675]

احتجاج امیرالمؤمنین با ابوبکر و عمر در مسجد

در قسمتهای گذشته ی این بخش معلوم شد که حضرت زهرا علیهاالسلام

به دستور امیرالمؤمنین علیه السلام برای مطالبه ی فدک نزد ابوبکر رفتند [676] و در واقع همه ی این اقدامات از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام بود. گذشته از اقداماتی که به دستور حضرت توسط فاطمه زهرا علیهاالسلام صورت می گرفت، خود امیرالمؤمنین علیه السلام نیز شخصاً دو اقدام مهم انجام دادند: یکی اینکه شخصاً در حضور مردم ابوبکر را به محاکمه کشیدند، و دوم آنکه نامه ای در این باره به ابوبکر نوشتند.

محاکمه ی ابوبکر بدست امیرالمؤمنین علیه السلام [677]

امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد آمد و در حضور مهاجرین و انصار که در اطراف ابوبکر نشسته بودند خطاب به ابوبکر فرمود: ای ابوبکر، چرا آنچه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله برای فاطمه قرار داده بود از او منع نمودی، در حالی که نماینده ی او از چند سال قبل در آن است؟

ابوبکر گفت: این غنیمت مسلمین است. اگر شاهدان عادلی بیاورد به او می دهیم وگرنه در آن حقی ندارد.

جهل به احکام قضاوت

حضرت فرمود: ای ابوبکر، درباره ی ما حکمی می نمایی برخلاف آنچه درباره ی مسلمانان حکم می نمایی؟ گفت: نه! فرمود: اگر در دست مسلمانان چیزی باشد و من درباره ی آن ادعایی نمایم از کدام شاهد می طلبی؟ ابوبکر گفت: از تو شاهد می خواهم. فرمود: اگر در دست من چیزی باشد و مسلمین درباره ی آن ادعایی کنند از من شاهد می خواهی؟! چرا از فاطمه شاهد می خواهی در حالی که فدک در دست اوست و در زمان حیات پیامبر و بعد از آن مالک آن بوده است؟ چرا از مسلمین شاهد نمی خواهی؟!

ابوبکر ساکت شد، ولی عمر گفت: این غنیمت مسلمین است و ما با کلام تو نمی توانیم مقابله کنیم! اگر شاهدان عادلی آوردی

وگرنه این غنیمت مسلمین است و تو و فاطمه در آن حقی ندارید!!

عصمت سند صدق فاطمه علیهاالسلام

امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوبکر فرمود: ای ابوبکر، قرآن را قبول داری؟ گفت: آری. فرمود: درباره ی این آیه به من خبر ده که می فرماید: «اِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً» [678] آیا این آیه درباره ی ما نازل شده یا درباره ی غیر ما؟ گفت: درباره ی شما. فرمود: اگر دو نفر از مسلمانان بر علیه فاطمه علیهاالسلام به نسبت زشتی شهادت دهند چه می کنی؟ ابوبکر گفت: بر او حد جاری می کنم همانطور که بر زنان مسلمین جاری می کنم.

کفر منکر عصمت فاطمه علیهاالسلام

فرمود: در این صورت نزد خداوند از کافرین خواهی بود. گفت: چرا؟ فرمود: برای آنکه تو شهادت خداوند را بر طهارت او رد کرده ای و شهادت مردم را بر علیه او قبول کرده ای. خداوند عزوجل به پاکی فاطمه گواهی داده است. اگر تو شهادت خداوند را رد کنی و شهادت دیگری را بپذیری نزد خداوند از کافرین هستی. همچنین حکم خدا و رسول را رد کرده ای که فدک را برای فاطمه قرار دادند و او در زمان حیات پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آن را تصرف کرد. تو سخن خدا و رسول را رد کردی و گفته ی یک عرب بیابانی که برپای خود بول می کرد پذیرفتی و فدک را از او گرفتی و گمان کردی که غنیمت مسلمین است. همانطور که سخنِ دیگرِ پیامبر را رد کردی که فرمود: «ادعاکننده باید شاهد بیاورد و برای مدعی علیه قسم کافی است». تو از مدعی علیه شاهد می خواهی!

نتیجه ی احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام

در

اینجا مردم به خشم آمدند و متوجه ظلم ابوبکر و عمر شدند و به یکدیگر نگاه کردند و گفتند: بخدا قسم علی راست می گوید. امیرالمؤمنین علیه السلام هم به خانه بازگشت.

خطابه مفصل حضرت زهرا در مسجد

خطابه ی مفصل حضرت زهرا علیهاالسلام در مسجد [679]

برنامه ی دقیق امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهماالسلام مراحل خود را بخوبی طی می کرد و نتایج لازم را می داد. سه بار احتجاج حضرت زهرا علیهاالسلام و یکبار احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام به ضمیمه ی یاری نکردن مردم، ابوبکر را بر تصمیم نهایی خود قاطع کرد، و چنین وانمود کرد که مسئله ی فدک تمام شده است، و کاری که تصمیم آن را داشتیم به صورت رسمی انجام دادیم.

خطابه ی فاطمه علیهاالسلام ضربه ی سهمگین بر پیکر غصب

در اینجا ضربه ای سهمگین لازم بود تا هم بر پیکر غاصبین و هم مردمی که مؤید آنان بودند وارد شود و در مجلس عمومی به محاکمه ی سیدهالنساء درآیند و هر سخنی هست علنی گفته شود، تا اگر فدک را هم بازپس ندهند حقایق روشن شود.

این مرحله بصورتی اجرا شد که نه مردم و نه غاصبین هرگز احتمال آن را هم نمی دادند و در حقیقت در مقابل برنامه ی انجام شده قرار گرفتند.

ترسیمی از کیفیت ورود حضرت زهرا علیهاالسلام به مسجد

در شرایطی که ابوبکر و عمر به همراه مهاجرین و انصار، مجلس مهمی در مسجد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله تشکیل داده بودند و مشغول قدرت نمایی در مقابل خانه ی فاطمه علیهاالسلام بودند که در فاصله ی چند قدمی بود، ناگهان درِ خانه ی فاطمه علیهاالسلام باز شد و بانوی با عظمت اسلام در حالی که عده ای از زنان گرداگرد آن حضرت بودند

وارد مسجد شده بسوی جمعیت پیش آمدند.

منظره جداً عجیب بود و مردم همه اختیار از کف داده بودند و فقط این را فهمیدند که راه باز کنند تا ببینند چه پیش می آید.

دختر پیامبر سر مبارک را با پوشش کامل پوشانیده بود و لباس سراسری از روی لباسها پوشیده بود. از شدت غم و ناراحتیِ جسمی، قامت حضرت راست نبود و لباس حضرت به زمین کشیده می شد و گاهی لباس زیر پای حضرت می رفت. راه رفتن فاطمه علیهاالسلام همه را به یاد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله می انداخت که شباهتی تمام به حرکت آن حضرت داشت.

اولین اقدامی که شاید تا آن روز سابقه نداشت آن بود که فوراً بین زنان و مردان پرده ای زده شد، و حضرت با زنان همراه در آنسوی پرده قرار گرفتند و روی زمین نشستند.

تأثیر عجیب آه فاطمه علیهاالسلام در مردم

مردم از دیدن این مناظر به شدت منقلب شدند و منتظر جرقه ای بودند که این انقلاب درونی را ظهور دهد.

ناگهان صدای فاطمه علیهاالسلام را شنیدند که آهی جانسوز کشید که با همان آه همه ی مردم به گریه درآمدند و مجلس برخود لرزید و همه منقلب شدند.

شدت گریه بقدری بود که حضرت مدتی طولانی صبر کرد تا مردم ساکت شدند و هیجانشان آرام گرفت. حضرت خواست سخنان خود را آغاز کند که با شنیدن چند کلمه بار دیگر مردم به گریه درآمدند، و حضرت آنقدر صبر کرد تا مردم کاملاً آرام شدند و حضرت سخنان خود را آغاز کرد.

محاکمه ی ناخواسته ی غاصبین

مردم سرا پا گوش بودند و نفسها در سینه ها حبس شده بود. فاطمه

زهرا علیهاالسلام یک تنه همه را به محاکمه می کشید و همه خود را مجرم می دانستند، و گریه ها برای شرمی بود که از جرم و جنایت خود داشتند. دادگاه اجتماع کار خود را آغاز کرده بود و غاصب و همدستانش در فکر بودند که برای برهم ریختن آن یا تخریب نتیجه ی آن از کجا آغاز کنند و به کجا ختم کنند، ولی ترس از تصمیم گیریهای شتابزده ی خود داشتند.

محکومیت غاصبین و مردم به حکم فاطمه علیهاالسلام

برنامه طوری تنظیم شده بود که هیچکس را از آنچه قاضی می خواست فراری نبود. این مردم و آن غاصب که هرگز با دعوت حضور نمی یافتند اکنون با پای خود حضور یافته بودند. اگر مهر سکوت بر لب می زدند خود را محکوم می دیدند چرا که فاطمه علیهاالسلام سخن خود را می گفت، و اگر سخن می گفتند حرفی برای گفتن نداشتند و بیش از پیش باطن بی محتوای عملشان معلوم می شد و آنچه مردم خبر نداشتند برملا می گشت.

مردم نیز که خود را محکوم حکم فاطمه علیهاالسلام می دیدند این ضرر و خسارت را به پای ابوبکر و عمر می گذاشتند و با نگاههای پرمعنی آنان را زیر نظر داشتند. سخنان فاطمه علیهاالسلام هم آنقدر بالا و متین بود که مردم در مواردی حتی از فهم معانی آن عاجز بودند. سخنانی که اینک پس از چهارده قرن شرحها و تفسیرهای مفصل بر آن نوشته شده است.

برداشتی از خطابه ی حضرت زهرا علیهاالسلام

متن کامل خطابه ی حضرت زهرا علیهاالسلام در بخش هفتم این کتاب و ترجمه ی فارسی آن در بخش هشتم خواهد آمد و در بخش پنجم خلاصه ای از آن تقدیم خواهد شد. در اینجا نیز برداشتی

از آن تقدیم می شود:

حضرت پس از حمد و ثنای الهی و اقرار به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و بیان حکمتهایی از خلقت و تکلیف بشر و ارسال انبیا علیهم السلام و خصوص نبوت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، متذکر سوابق مردم با قرآن و اهل بیت علیهم السلام شدند. از یک سو سابقه ی مردم در کمک به دین خدا و از سوی دیگر وظیفه ی خطیری که نسبت به آیندگان بر عهده دارند را متذکر شدند. همچنین عظمت قرآن و اهل بیت علیهم السلام و ارتباط آن دو با یکدیگر را بیان کردند و سپس شمه ای از حکمت شرایع الهی را ذکر نمودند.

معرفی خود برای آینده ی تاریخ

پس از آن خود را معرفی کردند تا اهل مجلس و آینده ی تاریخ بدانند چه مقام معظمی با مردم سخن گفته است. بعد از آن، سوابق و زحمات طاقت فرسا و فداکارانه ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام در پروردن نهال اسلام را ذکر کردند.

در اینجا سخن را به مطلب مورد نظر نزدیک کردند و ارتداد مردم پس از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و نادیده گرفتن گذشته ها را یادآور شدند. سپس این نکته را مطرح کردند که فقط به بی توجهی نسبت به دین اکتفا نمی کنند بلکه آتش فتنه ها را هم بر علیه دین خدا و اهل بیت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شعله ور می نمایند.

غصب فدک آتشی برانگیخته

سپس مسئله ی ارث را مطرح کردند و فرمودند: از نمونه آتشهای برانگیخته ی شما مسئله ی فدک است. در این قسمت از سخن آیاتی از قرآن که درباره ی ارث و بخصوص ارث انبیا علیهم السلام

بود مطرح کردند، و مسائلی که بطور خصوصی با ابوبکر و عمر مطرح کرده بودند این بار در حضور مردم و بطور مفصل تر و علنی بیان کردند.

سپس خطاب به قبر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از غاصبین و مردمی که مؤید آنان بودند شکایت بردند و این شِکوه را در قالب اشعاری بیان کردند.

تعجب از سستی مردم

سپس خطاب را متوجه انصار نمودند و با یادآوری گذشته ی آنان در اطاعت از اوامر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و یاری دین خدا، تعجب خود را از بی توجهی آنان نسبت به احقاق حق دختر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بیان کردند که حتی پس از دادخواهی و فریاد کمک طلبی کسی اعتنا نمی کند!

ذکر حدیث جعلی توسط ابوبکر و جواب آن

ابوبکر از فرصت استفاده کرد و در سخنانی کوتاه حدیث جعلی خود را مبنی بر ارث نبردن از انبیا مطرح کرد و اشاره کرد که من غصب فدک را با مشورت و توافق مسلمین انجام داده ام.

حضرت زهرا علیهاالسلام ضمن اینکه ساحت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را از مخالفت قرآن منزه دانستند، آیات صریح ارث انبیا صلی اللَّه علیه و آله را مطرح کردند و ثابت کردند که هیچ استثنایی در مسئله ی ارث برای هیچکس وجود ندارد.

تمسک به اجماع مسلمین و جواب آن

این بار ابوبکر اقرار کرد که از جواب عاجزم و فقط مسلمین را بین خود و تو قرار می دهم که من در واقع دستور آنان را اجرا کرده ام.

حضرت زهرا علیهاالسلام خطاب را متوجه مسلمین نمودند و بشدت آنان را که به سوی سخن باطل روی

آورده اند مورد مؤاخذه قرار دادند و آنان را به عذاب بشارت دادند و اشاره کردند که اگر مردم هم به آن راضی نباشند خدا راضی است. بعد تصریح کردند که این تصمیم شما را خوب می دانم، ولی خواستم اتمام حجت کنم و مردم واقعیت را بدانند و روز قیامت برای حساب آماده باشند.

غدیر حجت نهایی امیرالمؤمنین علیه السلام

در اینجا سخنان حضرت پایان یافت و در راه بازگشت به خانه رافع بن رفاعه به عنوان یک سخن به ظاهر زیبا که در اذهان عمومی مؤثر بود تقصیر را بر عهده ی امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داد که چرا آنحضرت قبلاً ما را آگاه نکرد تا در خلافت با دیگری بیعت نکنیم و کار به اینجا نرسد!!! حضرت با غضب به او فرمود: پس از واقعه ی غدیر برای احدی عذری باقی نمانده است.

اعتراض ام سلمه

سپس ام سلمه سر از حجره اش بیرون کرد و خطاب به مردمی که خطابه ی حضرت زهرا علیهاالسلام را بدون نتیجه ی خاصی به پایان برده بودند مطالبی توبیخ آمیز گفت که ملخص آن چنین است:

آیا با مثل فاطمه اینگونه برخورد می شود؟ آیا شما آمده اید به فاطمه علیهاالسلام حکم دینش را یاد دهید؟ آیا مثل فاطمه علیهاالسلام آنچه حقش نباشد طلب می کند؟ عنایت خاص پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نسبت به او را فراموش کرده اید؟

نتایج فکری خطابه ی فاطمه علیهاالسلام

بدین صورت مجلس بدون خواست غاصبین فدک تشکیل شد و کاملاً غافلگیر شدند و آنچه حاضر به گفتنش نبودند بر زبان خود جاری کردند و همه ی مردم حقایق را فهمیدند و همانگونه ثبت شد تا آیندگان هم بدانند و حق زهرا علیهاالسلام و حق کشی دشمنش

بر جهانیان معلوم باشد.

سخنان حضرت زهرا برای زنان مهاجر و انصار

سخنان حضرت زهرا علیهاالسلام برای زنان عیادت کننده [680]

اولین اثر خطابه ی حضرت زهرا علیهاالسلام آن بود که زنان مهاجر و انصار از این مدتی که هیچ یادی از یادگار پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نکرده بودند به عیادت حضرت آمدند و گفتند: ای دختر پیامبر، حالتان چگونه است؟ حضرت فرمود: از دنیایی که با شما باشم متنفرم و آن را رها کرده ام، و نسبت به مردان شما غضبناکم. ننگ بر کُند شدن شمشیر و تزلزل فکر!!

وای بر آنان! خلافت را از کوههای بلند رسالت به کجا کشاندند؟ از ابوالحسن (علی علیه السلام) چه چیزی را نمی پسندیدند؟ جز صلابت شمشیرش و بی پروائی او از مرگ و شدت حمله ها و برخوردهای عبرت آموز او در جنگ، و از تبحر او در کتاب خداوند و غضب او در امر الهی.

به خدا سوگند، اگر مهاری را که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آن را به او (علی علیه السلام) سپرده بود در دست او باقی می گذاردند به بهترین وجهی آن را اداره می کرد و اگر خلافت را به او می سپردند برکات آسمان و زمین بر آنان گشوده می شد.

به کدام سو روی آوردند؟! و بر ضد کدامین ذریه ای اقدام کردند و بر آنان چیره شدند؟! بینی شان بر خاک مالیده باد و پشیمان شوند قومی که گمان می کنند کار درستی انجام می دهند. قسم به لایزالی خداوند، هم اکنون فتنه باردار شده است، و پس زمان کوتاهی ثمره اش ظاهر می گردد و از آن کاسه ای لبریز از خون تازه و سم تلخ کشنده می دوشید. آنگاه است که آیندگان از نتیجه ی آنچه پیشینیان پایه گذارده اند آگاه می شوند.

سوید بن غفله می گوید: زنان عیادت کننده فرمایشات حضرت زهرا علیهاالسلام را برای مردان خود بازگو کردند. پیرو آن عده ای از بزرگان مهاجرین و انصار به عنوان عذرخواهی نزد حضرت آمده گفتند: ای سیدهالنساء، اگر ابوالحسن (علی علیه السلام) این مسئله را قبل از آنکه پیمانی ببندیم بما یادآور می شد سراغ دیگری نمی رفتیم. حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود: از من دور شوید (بس کنید)، که با بهانه های بیهوده تان عذر شما پذیرفته نیست و با کوتاهی های شما جای هیچ سخنی باقی نمانده است!

نامه ی امیرالمؤمنین به ابوبکر درباره ی غصب فدک

بحارالانوار: ج 29 ص 140 ح 30.

اسناد تاریخی به گونه های مختلف باقی می مانند و پرده از جوانب مبهم ماجراها برمی دارند. یکی از این جلوه ها نامه های بزرگان ملل است که در هر قومی از احترام خاصی برخوردار است.

در اوج ماجرای فدک، و در حالی که غاصبین مشغول قدرت نمایی بودند، امیرالمؤمنین علیه السلام نامه ای با مضامین عالی برای ابوبکر نوشت که شاید او از درک بعضی جملات آن عاجز بود.

این نامه را حضرت هنگامی نوشت که ابوبکر پس از تثبیت غصب فدک بر فراز منبر رفت و با اظهار قدرت سخنان ناروایی نسبت به مقام شامخ ولایت بر زبان راند. [681]

حضرت مطالبی در نامه نوشته بودند که ابوبکر از کیفیت خطاب حضرت در تعجب فروماند، و در برخورد خود تجدید نظر کرد.

عین نامه ی حضرت چنین است:

بی انصافی مردم با اهل بیت علیهم السلام

امواج متلاطم فتنه ها را با کشتی های نجات پیمودند. ولی تاج افتخار صاحبان عظمت را با اجتماع اهل مکر و غدر پائین آوردند، و از نور مرکز انوار استفاده بردند ولی میراث پاکان ابرار را برای خود قسمت کردند و با غصب

بخشوده ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله (یعنی فدک) سنگینیِ وزر و وبال آن را بر خود خریدند.

اگر اجازه داده شود سرهای شما را...

شما را می بینم که با کوردلی در حرکتید همانطور که شتر (با چشم بسته) دور آسیاب می گردد. بخدا قسم، اگر به من اجازه داده شود درباره ی آنچه بدان علم ندارید، سرهای شما را با شمشیرهای برنده ی آهنین مانند دانه ی چیده از تنتان دور می کنم و جمجمه های شجاعانتان را آنطور از جا می کنم که گوشه ی چشمانتان را (از شدت گریه) مجروح کنم و شما را به وحشت بیندازم.

تا آنجا که مرا می شناسید هلاک کننده ی لشگرها و نابودکننده ی جنگجویان و از بین برنده ی بزرگانتان و خاموش کننده ی غائله هاتان و قاتل شجاعانتان بوده ام، در زمانهایی که شما در خانه هایتان نشسته بودید.

من همان رفیق دیروز شما هستم. قسم به جان پدرم، نخواستید خلافت و نبوت در ما باشد چرا که کینه های بدر و خونهای اُحد را به یاد می آورید!

سکوت و سخن علی علیه السلام

اگر بگویم که خداوند درباره ی شما چه مقدر کرده استخوان سینه هایتان همچون دندانه های چرخ آسیاب به تنتان فرومی رود. اگر سخن بگویم می گوئید: «حسد می ورزد»، و اگر ساکت بمانم می گوئید: «فرزند ابی طالب از مرگ می هراسد». هیهات، هیهات که چنین باشم. اکنون به من چنین گفته می شود، در حالی که من مرگ میراننده هستم.

منم که در شب آرام که مردم در خواب بودند در دریای مرگ شناور بودم. منم حامل شمشیر سنگین و دو نیزه ی بلند، و شکننده ی پرچمها در جوش و خروش جنگها. منم آنکه زنگار ناراحتی ها را از روی بهترین خلایق (یعنی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله) می زدود.

مادر به عزایتان بنشیند! بدانید که پسر ابوطالب نسبت به مرگ از فرزند به سینه ی مادرش مأنوس تر است.

اگر حقیقت و باطن مردم بیان شود

اگر آنچه خداوند در کتابش درباره ی شما نازل کرده ظاهر کنم همچون طنابی که در چاهی عمیق لرزان باشد مضطرب می شوید و از خانه هایتان پا به فرار می گذارید و سرگردان می شوید! ولی من آنچه در سینه دارم تحمل می کنم تا خداوند را با دستی بریده از لذات شما و خالی از ساخته و پرداخته های شما ملاقات کنم.

مثل دنیای شما نزد من همچون ابری است که بالا و بالاتر می رود و غلیظ می شود و استقرار می یابد، ولی دوباره از هم می پاشد و آسمان صاف پیدا می شود.

آرام باشید، به زودی گرد و غبار می نشیند و ثمره ی کار خود را تلخ می یابید و یا ثمره ی کاشته ی دست خود را میوه ای کشنده و سمی قاتل خواهید یافت.

خداوند برای قضاوت ما و پیامبر به عنوان خصم شما و قیامت برای محل مخاصمه کافی است. خداوند هم در قیامت غیر شما را از رحمتش دور نمی کند و جز شما را هلاک نمی نماید. والسلام علی من اتبع الهدی.

عکس العمل ابوبکر در مقابل نامه ی امیرالمؤمنین علیه السلام

وقتی ابوبکر نامه را خواند وحشت و رعب شدیدی او را گرفت و گفت: عجیب است! چه جرأتی نسبت به من دارد که دیگری ندارد؟!

آخرین سخنان حضرت زهرا در رابطه با فدک

بحارالانوار: ج 29 ص 182 ح 38.

اینک فاطمه علیهاالسلام فدک را رها کرده و دیگر سخنی از آن نمی گوید. یکی از زنان به عنوان عیادت نزد حضرت آمد، ولی از نظر گرایش به سمت دشمن متمایل بود. حضرت به عنوان آخرین سخنی

که درباره ی فدک بر زبان آورده به او چنین فرمود:

آنگاه که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفت ابوبکر و عمر با جرأت تمام فدک را گرفتند. آه که چه ملک (بابرکتی) بود! فدک اعطایی پروردگار بلند مرتبه به پیامبر مناجات کننده ی با خدا و وفادار بود که آن را برای قوت فرزندان از نسل او و خودم به من بخشیده بود. این مطلب را خدا می دانست و امین او شاهد بود. اکنون اگر قوت زندگی را از من به زور گرفتند و لقمه ی مختصر را هم از من مانع شدند، من صبر بر این ظلم را باعث تقرب به درگاه الهی در روز قیامت می دانم، و خورندگان آن به ظلم، آن را شعله ورکننده ی حمیم در شعله های جهنم خواهند یافت.

این مجموعه، اقدامات دقیقی بود که پس از غصب فدک انجام گرفت. برنامه ی آن از مقام عصمت داده شد و مجری آن هم خود امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهماالسلام بودند.

این خط سیری که به ثمر رسید نتیجه اش برای آینده های بلندمدت تشیع باقی ماند که تا همیشه کلامش سکه ی تمام عیار است چرا که کلام علی و فاطمه علیهماالسلام است، و به همین جهت دشمن عاجزتر از آن است که با تلاشهای مذبوحانه ی خود بخواهد از غاصب فدک دفاع کند و یا باطلی که خود از به میان آوردنش پشیمان شده دوباره احیا کند. کلام فاطمه و علی علیهماالسلام نور است و سخن دشمن ظلمت و تاریکی، و پیداست که ظلمت در مقابل نور محوشدنی است.

اقدامات غاصبین پس از تثبیت غصب فدک

اشاره

مسئله ی غصب فدک بسیار حساب شده و با برنامه ریزی از سوی غاصبین انجام شد. اگر چه

این اقدام برای آنان به قیمت گرانی تمام شد و از چند سو به آبرو و حیثیت ساختگی خود لطمه زدند، ولی این کاری بود که تصمیم داشتند آن را به هر قیمتی انجام دهند. لذا هیچ سخن حقی را نمی پذیرفتند، و به عواطف و قضاوت مردم هیچ ارجی نهاده نمی شد. البته آن روزها با هر مسئله ای که به اهل بیت علیهم السلام ارتباط داشت چنین برخوردی می شد.

جالب تر اینکه در مقابل احتجاجات قاطع حضرت زهرا علیهاالسلام هر بار مطلبی جعل می کردند که فقط خودشان شنیده بودند و یک نفر از اصحاب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله- حتی طرفداران خودشان- حاضر نمی شدند به دروغ هم که شده بنفع آنان شهادت دهند، و لذا دست به دامان یک عرب بیابانی همچون مالک بن اوس بن حدثان شدند.

آماری از اقدامات برنامه ریزی شده ی غاصبین

با توجه به این نکته، غاصبین مراحل زیر را برای غصب فدک طی کردند تا این حکم باطل خود را تثبیت کنند:

1. برای بدست آوردن زمینه ی کار نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و درباره ی آن از حضرت سؤال کردند.

2. حدیثی جعل کردند تا دستاویزی برای کار خود داشته باشند.

3. عایشه و حفصه دو دختر خود را به عنوان شاهد آماده کردند.

4. در چند مرحله ی ساختگی نشان دادند که متمایل به بازپس دادن فدک هستند ولی باز عقب نشینی کردند، و رسماً سند دست نوشته ی خود را پاره کردند.

5. پس از نامه ی تهدیدآمیز امیرالمؤمنین علیه السلام به مشورت نشستند و تصمیمات جدیدی گرفتند و مردم را تهدید کردند.

6. پس از احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد تصمیم بر قتل آنحضرت گرفتند و تا

مرحله ی اجرای آن هم پیش رفتند.

7. پس از خنثی شدن توطئه ی قتل، ابوبکر سخنان تهدیدآمیزی نسبت به مردم، و گفته های اهانت آمیزی نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام بر زبان راند، و در خاتمه با دادن سهمیه از بیت المال مردم را به سوی خود جلب کرد.

8. نیرنگ دیگر آن بود که به عنوان رضایت طلبی نزد حضرت زهرا علیهاالسلام آمدند ولی پشیمان بازگشتند.

9. آخرین نقشه ی آنان شرکت در تشییع جنازه ی فاطمه علیهاالسلام و خواندن نماز بر بدن آنحضرت بود، که با پیش بینی حضرت زهرا علیهاالسلام در اخفاء دفن و قبرش نقشه بکلی خنثی شد.

این مراحل نُه گانه نشانگر اسرار دیگری از غصب فدک و گوشه هایی از این مقاصد شوم است. در این بخش به بیان مفصل آنها می پردازیم.

سؤال غاصبین از امیرالمؤمنین قبل از غصب فدک

مجمع الزوائد: ج 9 ص 39.

ابوبکر و عمر قبل از اقدام به غصب فدک، برای آنکه کیفیت برخورد خود را تنظیم کنند، ضمن سنجش زمینه ی اجتماعی آن نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و گفتند: درباره ی آنچه از پیامبر باقی مانده چه می گویی؟ فرمود: ما به پیامبر سزاوارتریم. گفتند: حتی آنچه در خیبر است؟ فرمود: بلی، حتی آنچه در خیبر است. گفتند: حتی آنچه در فدک است؟ فرمود: آری، حتی آنچه در فدک است.

با شنیدن این سخنان برآشفتند و گفتند: بخدا قسم چنین کاری نخواهد شد مگر آنکه گردنهای ما با ارّه قطع شود!!

و با این گفته تصمیم جدی خود بر غصب فدک را صراحتاً اعلام داشتند.

جعل حدیث برای غصب فدک

یکی از پیش بینی های ابوبکر و عمر درباره ی فدک، آماده ساختن مدرکی جعلی برای هدف شومشان بود. برای این منظور از مطرح کردن جنبه های معنوی استفاده کردند که انبیا علیهم السلام درهم و دیناری باقی نمی گذارند و فقط علم و حکمت از خود به یادگار می گذارند، و نتیجه گرفتند که هر چیزی از اموال دنیا از پیامبر باقی بماند قابل تملک نیست و صدقه است. این حدیث جعلی بصورت جمله ی «نحن معاشر الانبیاء لانورث...» مطرح شد و ظاهر فریبنده ای داشت.

ظاهر فریبنده ی حدیث جعلی

این مفاهیم که برای پردازش آن وقت زیادی صرف کرده بودند و فکرهای متعددی برای ساختن آن کمک کرده بودند ظاهر فریبنده ای داشت، چرا که بوی قداست و پرهیزکاری از آن استشمام می شد.

البته چون دروغگو حافظه ندارد و حدیث جعلی یک حقیقت نیست که بدان پایبند باشند، در موارد مختلفی که این مطلب ساختگی را مطرح کردند براحتی کلماتی که برای اجرای اهدافشان

مؤثر بود بدان اضافه می کردند یا صورت آن را تغییر می دادند.

حدیث جعلی «النبی لا یورث»

الحدیث الموضوع: «النبی لایورّث»

و أنت [682] یا خیره النساء و ابنه خیر الأنبیاء [683] صادقه فی قولک، سابقه فی وفور عقلک، غیر مردوده عن حقک و لا مصدوده عن صدقک. [684]

و واللَّه ما عدوت رأی رسول اللَّه و لا عملت الا باذنه! والرائد لا یکذب أهله.

(و قد قلت و ابلغت و اغلظت فاهجرت) [685] و انی اشهد اللَّه- و کفی به شهیدا- انی سمعت رسول اللَّه یقول: «نحن معاشر الأنبیاء لا نورث ذهبا و لا فضه (و لا ارضا) [686] و لا دارا و لا عقارا، و انما نورث الکتب [687] والحکمه والعلم والنبوه، و ما کان لنا من طعمه فلولی الأمر بعدنا ان یحکم فیه بحکمه»!

و قد جعلنا ما حاولته [688] فی الکراع والسلاح، یقابل به المسلمون و یجاهدون الکفار و یجالدون المرده الفجار. [689] و ذلک باجماع من المسلمین لم اتفرد به وحدی، و لم استبد بما کان الرأی (فیه) [690] عندی.

و هذه حالی و مالی هی لک و بین یدیک لا نزوی [691] عنک و لا ندخر دونک.

و انک أنت سیده امه ابیک، والشجره الطیبه لبنیک لا ندفع [692] مالک من فضلک، و لا یوضع من فرعک و اصلک. حکمک نافذ فیما ملکت یدای، فهل ترین ان اخالف فی ذلک اباک؟! [693]

عایشه و حفصه شاهدان حدیث جعلی

کتاب سلیم: ج 2 ص 694. بحارالانوار: ج 29 ص 190 156 134.

غاصبین محکم کاری لازم برای راهی که در نظر داشتند پیش بینی کرده بودند. پیداست که جعل حدیث به فاصله ی چند روز از رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله جرم نابخشودنی است و تثبیت آن نیز کار آسانی نیست.

در

جایی که اصحاب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله حضور داشتند و زمان زیادی هم نگذشته بود که فراموش کرده باشند نسبت دادن چنین دروغ بزرگی به ساحت قدس نبوی احتیاج به زمینه سازی داشت.

شاهد بر حدیث جعلی از خانواده ی غاصبین

بهمین جهت کسی جز مجموعه ی داخلی خود پیدا نکردند و شاهد ماجرا را عایشه و حفصه به عنوان دو همسر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در نظر گرفتند که اگر کسی منکر شد ادعا کنند بخاطر ارتباط بیشتر با آنحضرت، مطلب را در جایی شنیده اند که دیگران نبوده اند!

نکته ی جالبی که جلب توجه می کند آنست که در اینجا کسی نگفت: شهادت این دو زن جلب نفع برای خانواده خودشان است در حالی که این مطلب را در شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام برای فدک حضرت زهرا علیهاالسلام صریحاً گفتند.

یک عرب بیابانی به عنوان شاهد

مشکلی که هنوز باقی بود شهادت دادن دو زن بود که بجای یک مرد حساب می شد و ارزش آن هنگامی بود که یک مرد دیگر نیز به آن شهادت دهد. هیچکس حاضر به چنین شهادتی و نسبت دروغی به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نشد.

لذا یک عرب بیابانی از قبیله ی بنی نصر را پیدا کردند که از نظر اجتماعی چنان بی ارزش بود که معروف بود هرگاه بول بر او عارض می شد بدون در نظر گرفتن جایی مناسب به همان حال برپای خود بول می کرد و جالب تر اینکه گاهی با بول خود تطهیر می کرد!! از طرف دیگر سابقه ی این شخص که نامش مالک بن اوس بن حدثان بود با پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مشخص نبود تا بتواند مطلبی

را به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نسبت دهد.

به این عرب بیابانی هم- با مشکلات زیاد- این حدیث جعلی را یاد دادند و برایش تکرار کردند تا بتواند نزد مردم شهادت دهد و تعداد شاهدان را تکمیل کند. بسیار جالب است که در کتب تاریخ تصریح شده که با حضور آن همه اصحاب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله احدی جز آن اعرابی و این دو زن پیدا نشد به مطلب مورد نظرشان شهادت دهد.

سیاست حدیث سوزی

و چون در برابر دفاعیّات فاطمه علیهاالسلام درمانده شدند، شیوه ی منزوی کردن علی علیه السلام را در پیش گرفتند و بخشنامه صادر کردند که:

«برای حفظ وحدت مسلمین کسی حدیثی نخواند، مردم فقط قرآن بخوانند»

تا فضائل فاطمه زهرا علیهاالسلام مطرح نشود.

تا فضائل عترت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله زبان به زبان نگردد.

تا فضائل علی علیه السلام نقل نشود و آرام آرام فراموش گردد.

و دستور دادند که احادیث نوشته شده را بسوزانند، محو و نابود کنند.

عائشه می گوید: در منزل 500 حدیث نوشته شده داشتیم، پدرم ابابکر آنها را در وسط حیاط آورده و آتش زد [694]

و چون عبداللَّه مسعود، کاتب وحی به بخشنامه توجهی نکرد و حدیث برای مردم خواند آنقدر او را زدند تا دنده های او شکست. [695]

سیاست منع نقل حدیث، یا حدیث سوزان تنها برای این هدف شوم بود که بتدریج مردم احادیث رسول خدا را فراموش کنند و فضائل و مناقب عترت را از یاد ببرند تا:

در روشهای دروغین حکومت آنها، کسی دخالت نکند و نگوید مخالف فلان حدیث پیامبر است.

ارزش ها و فضائل اهل بیت علیهم السلام

و علی علیه السلام را کسی مطرح نکند.

حماسه ی غدیرخم، و داستان آشکار بیعت عمومی مردم با علی علیه السلام فراموش گردد اما پس از آنکه آب ها از آسیاب افتاد و پایه های حکومت آنان تقویت شد، سیاست (جعل حدیث) را در پیش گرفتند و با استخدام ابوهریره ها، هزاران حدیث به بازار آمد و برای خود فضائل و کرامات تراشیدند و برخی از آیات را در شأن خود دوباره نازل کردند.

که این سیاست شیطانی در زمان معاویه به اوج خود رسیده بود و خود ابابکر برای غصب کردن فدک ناشیانه به (جعل حدیث) روی آورد و گفت از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدم که فرمود:

اِنَّا مُعاشِرَ الْاَنبیاء لا نُوَرِّثُ درهماً و لا دیناراً

(ما گروه پیامبران درهم و دینار به ارث نمی گذاریم)

پس فدک نباید به عنوان میراث پیامبر در دست فاطمه باشد.

و حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود، این حدیث مخالف قرآن است و رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بر ضد قرآن خودش که سخن نمی گفت و قرآن می فرماید:

وَ وَرِثَ سُلَیْمانَ داوُود

حضرت سلیمان پیامبر از داوود علیه السلام ارث برد [696]

یعنی اول کسی که پس از وفات رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به سیاست جعل حدیث روی آورد، ابابکر و سردمداران کودتائی سقیفه بودند.

نوشتن و پاره کردن سند برای فدک

بحارالانوار: ج 29 ص 157، 192، ج 48 ص 157. نوائب الدهور: ج 3 ص 148.

محکومیت اجتماعی ماجرای غصب فدک به ضمیمه ی اقداماتی که توسط امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهماالسلام انجام گرفت بصورتی بود که غاصبین را وادار کرد تا حدی گفته های خود را پس بگیرند. تا آنجا که چند بار تا

مرز نوشتن سندی به عنوان بازپس دادن فدک به حضرت فاطمه علیهاالسلام پیش رفتند.

اگر چه در برخورد اول، عمر سند فدک را که توسط پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نوشته شده بود پاره کرد و علامت سؤال بزرگی در آغاز ماجرای غصب فدک بر جای گذاشت.

نقشه ی جدید برای سند فدک

از آنجا که آنان هرگز حاضر به بازگرداندن فدک نبودند و نمی خواستند به محکومیت خود در پیشگاه مردم اقرار کنند، و از جهتی استدلالهای دندان شکن حضرت زهرا علیهاالسلام کار را به مراحل حساسی منتهی کرده بود، لذا نقشه ی جدیدی برای حل این مشکل طرح کردند.

توطئه چنین بود که ابوبکر مدرکی بنویسد و به حضرت زهرا علیهاالسلام تحویل دهد تا نشان دهند که خواسته ی آنحضرت را به انجام رساندند، ولی عمر در راه سند را از حضرت بگیرد و پاره کند تا عملاً نتیجه خنثی شود. این صورت توطئه بود که در قالب یک فاجعه به اجرا درآمد که در اینجا بطور بسیار مختصر آن را ذکر می کنیم:

آنگاه که حضرت زهرا علیهاالسلام از راههای مختلف ابوبکر را محکوم کرد، او نوشته ای به عنوان بازگرداندن فدک برای حضرت نوشت و بدست آن حضرت داد تا عملاً اجرا شود. فاطمه زهرا علیهاالسلام آن را برداشت و از نزد ابوبکر بیرون آمد.

از بین بردن سند در سایه ی جنایت

عمر در راه حضرت را دید و گفت: ای دختر محمد! این نوشته ی همراه تو چیست؟! فرمود: نوشته ای است که ابوبکر به عنوان بازپس دادن فدک نوشته است. گفت: آن را به من بده! حضرت ابا کرد و آن را نداد.

در اینجا عمر که

دید از راه عادی نمی تواند آن را از حضرت بگیرد جسارتی کرد که صفحه ی تاریخ را سیاه کرد و سوز جانکاه آن برای همیشه دل محبان فاطمه علیهاالسلام را سوزانده می سوزاند. او با قساوت تمام در میان کوچه و رهگذر مردم به دختر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله اهانتی عظیم کرد و با پا به فاطمه علیهاالسلام زد و با این کار خود صفحه ی سیاهی در دفتر تاریخ اسلام رقم زد، و به این اکتفا نکرد و سیلی به صورت مبارک آن حضرت زد بطوری که در اثر آن گوشواره ی حضرت شکست. او با این اقدام ددمنشانه ی خود ننگی بر جای گذاشت که برای همیشه باعث سرافکندگی در برابر سایر ملل شد.

سپس عمر نوشته را به زور از دست حضرت گرفت و آب دهان بر آن انداخت و نوشته های آن را پاک کرد و آن را پاره نمود و گفت: «این سرزمینی است که پدر تو هم با اسب و لشکر آنجا را فتح نکرده است! بیا کوهها را بر گردن ما بگذار»!

منظره ای که در میان کوچه ایجاد شده بود و فاطمه ای که با چادر خاک آلود از زمین برمی خاست و حالی که به آنحضرت عارض شده بود بخوبی قابل تصور است و از همه بیشتر بر شخص امیرالمؤمنین علیه السلام تأثیر داشته است.

سوز امیرالمؤمنین علیه السلام در مصائب

امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه منتظر بودند. وقتی حضرت زهرا علیهاالسلام پشت در آمد حضرت به استقبال او رفت و فرمود: ای دختر پیامبر، چرا اینگونه غضبناک هستی؟ حضرت زهرا علیهاالسلام جسارت عمر را بازگو کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان شریک غم و تسلای حضرت فرمود:

«آنچه نسبت به من و پدرت مرتکب شده اند از این بالاتر است».

این فاجعه دلهایی را لرزانده و می لرزاند که در محبت فاطمه بال و پر می زنند و قلب خود را در طبق اخلاص به زهرا علیهاالسلام سپرده اند. آیا واقعاً فدک به این حد برای غاصبین ارزش داشت یا قساوت و شقاوت باطنی آنان بود که اینگونه ظهور یافت؟ آیا حفظ حرمت ناموس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله اینگونه است؟! باشد تا مهدی زهرا علیه السلام بیاید و عمق جنایت را آنگونه که بوده بیان فرماید.

مشورت و اقدام غاصبین پس از نامه ی امیرالمؤمنین

بحارالانوار: ج 29 ص 140.

جزر و مد برخوردهای مردم با امواج حوادث متغیر بود. لذا در شرایطی که اوضاع تغییر می کرد، غاصبین برای ترمیم گذشته ها مردم را جمع می کردند و سخنانی برایشان مطرح می کردند که گاهی تیر تهدید را در هدف داشت و گاهی تقدیم لقمه ی لذیذی بود.

سخنرانی ابوبکر درباره ی توافق مردم بر غصب فدک

پس از نامه ی امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوبکر درباره ی فدک [697] ، دستور داده شد تا مردم جمع شوند و ابوبکر برایشان سخنرانی کرد و ضمن آن اقدامات خود را به اتفاق و توافق مردم نسبت داد و چنین گفت:

ای مهاجرین و انصار، می دانید که من درباره ی باغهای فدک بعد از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله با شما مشورت کردم و شما گفتید: «پیامبران ارث نمی گذارند، و این اموال (فدک) باید به غنیمت ها اضافه شود و درآمد آن در اسب و اسلحه و جهاد و مرزداری مصرف شود». ما هم این نظر شما را به اجرا گذاشتیم، ولی مدعی آن این مطلب را نمی پذیرد.

ترس از مالک فدک

این مدعی

فدک است که می ترساند و تهدید می کند و به جان پیامبرش قسم یاد می کند که آن را با خون کشنده بیالاید.

بخدا قسم من خلافت را بازپس دادم ولی مورد قبول واقع نشد، و خود را از آن عزل نمودم ولی استعفای من پذیرفته نشد!! همه ی اینها برای احتراز از کراهت فرزند ابوطالب و فرار از درگیری با او بود. مرا با فرزند ابوطالب چه کار است؟ آیا کسی با او به منازعه پرداخته که بر او غالب شود؟!

دلگرمی غاصب فدک

عمر که احساس ضعف در سخنان ابوبکر را بخوبی متوجه شده بود در مجلس مشورت به او گفت: تو فقط اینگونه سخن می گویی. تو فرزند کسی هستی که در جنگها پیشتاز نبوده، و در خشکسالی با سخاوت نبوده است. سبحان اللَّه! چه قلب وحشت زده ای پیدا کرده ای و نفست بی تحمل شده است؟

من برای تو ظرف آبی گوارا آماده ساختم تا بنوشی، ولی تو اصرار داری که بر همان تشنگی بمانی. من گردنهای عرب را برای تو خم کردم، و حکومت شوری را برایت تثبیت نمودم. اگر چنین نبود پسر ابوطالب استخوانهایت را آرد می کرد! خدا را سپاس کن بر اینکه من در کنار تو هستم، چرا که هرکس بر منبر پیامبر بالا رود سزاوار است بار دیگر خدا را شکر کند!!

تعریض به امیرالمؤمنین علیه السلام مدافع فدک

سپس عمر گفت: این علی بن ابی طالب همچون صخره ای است که آب از آن بیرون نمی آید مگر پس از شکستن آن، و همچون مار خوش خط و خالی است که جز از طریق غیر عادی پاسخ نمی دهد! و درخت تلخی است که اگر همه ی آن را

با عسل بیالایند جز ثمره ی تلخ نخواهد داد!!! او بزرگان قریش را کشته و نابودشان کرده و بر همه ی آنان ننگ و عار باقی گذاشته و آنان را مفتضح کرده است.

آرام باش و صاعقه های او تو را گول نزند و رعدهای او تو را نترساند. من درِ خانه ی او را می بندم قبل از آنکه درِ خانه ی تو را ببندد!

علت سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام از زبان غاصب

ابوبکر گفت: ای عمر، تو را بخدا سوگند می دهم که مرا از مغلطه ها و مانع سازیهای خود رها کن. بخدا قسم اگر او بخواهد من و تو را بکشد با دست چپش می کشد و احتیاج به دست راست ندارد! و ما را از دست او جز سه چیز خلاص نکرده است:

1. او تنها است و یاوری ندارد.

2. او وصیت و سفارش پیامبر را مراعات می کند.

3. هریک از این قبایل را در نظر بگیری علی متعرض آنها شده همچون شتری که با دندانهایش به هریک از گیاهان بهاری متعرض می شود.

تو هم خوب می دانی که اگر اینها نبود خلافت به او برمی گشت اگر چه ما خوش نداشتیم. بدانکه این دنیا برای او بی ارزش تر از ملاقات هریک از ما با مرگ است.

سابقه های غاصبین با مدافع فدک

سپس ابوبکر گفت: روز اُحُد را فراموش کرده ای که همگی فرار کرده بالای کوه رفته بودیم، و این در حالی بود که بزرگان کفار اطراف او را گرفته بودند و یقین به مرگ او داشتند و او هیچ راهی برای خروج از وسط آنان نداشت. وقتی کفار نیزه ها را به سوی او نشانه رفتند، تن خود را تا پائین تر از مرکبش

خم کرد بطوری که از زیر نیزه های آنان عبور کرد. سپس در رکابش ایستاد در حالی که سرش را از زین اسبش پائین آورد و می گفت: «یا اللَّه یا اللَّه! یا جبرئیل یا جبرئیل! یا محمد یا محمد! النجاه النجاه!».

سپس سراغ رئیس آنان رفت و ضربتی بر سر او زد که فک و زبانش باقی ماند! سپس به سوی صاحب پرچم بزرگ رفت و ضربتی بر جمجمه ی او زد و آن را دو نیم کرد و شمشیر همچنان پائین آمد تا او و مرکبش را دو نیم کرد! وقتی کفار این مناظر را دیدند یکباره از مقابل او پراکنده شدند.

علی هریک را نصیبی از شمشیر می داد بطوری که آنان را بصورت جرثومه های مرده بر بلندی رها کرد که در حسرت مردن به خود می پیچیدند و جرعه های مرگ را سر می کشیدند. روح آنان با شمشیر علی گرفته شده بود و ما آماده ی بیش از آن هم بودیم.

ما نیز در آن روز از ترس علی کنترل خود را از دست داده بودیم، تا آنکه تو (ای عمر) زودتر از دیگران نزد او رفتی، و با تو برخوردی نمود که خود خوب بیاد داری. در آنجا اگر خداوند آن آیه از کتاب خدا را بر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نازل نکرده بود ما هم هلاک می شدیم که فرمود: «لَقَدْ عَفا عَنْکُمْ [698] یعنی: «شما را مورد عفو قرار داد».

پیشنهاد غاصب فدک از ترس امیرالمؤمنین علیه السلام

(ای عمر)، تا مادامی که این مرد تو را رها کرده تو هم او را ترک کن، و سخن خالد را که می گوید «علی را خواهد کشت»

تو را گول نزند.

او جرأت چنین کاری را ندارد، و اگر در پی چنین تصمیمی برود اولین مقتول بدست علی خواهد بود، چرا که او از فرزندان عبدمناف است که هرگاه آماده ی جنگ شوند هیبتشان در طرف مقابل اثر می کند، و آنگاه که غضب کنند طرف مقابل را خوار می کنند، بخصوص علی بن ابی طالب که باب اکبر و بلندای استوار و رئیس بزرگ آنان است.

نقشه ی قتل امیرالمؤمنین

کتاب سلیم: ج 2 ص 679، 871. علل الشرایع: ص 190. الخرائج: ج 2 ص 757. احتجاج

طبرسی: ج 1 ص 89. به بحارالانوار: ج 29 ص 125، 132، 136، 159 مراجعه شود.

برخوردهای شدید امیرالمؤمنین علیه السلام اغتشاش عجیبی در افکار ابوبکر و عمر و مشاورینشان پیش آورده بود بطوری که آنان را وادار به تصمیم گیریهای شتابزده ای نمود. با آنکه غاصبین به شدت از امیرالمؤمنین علیه السلام وحشت داشتند ولی بالأخره تصمیم بر قتل آن حضرت گرفتند.

آنان جلسه ای تشکیل دادند و در بین خود گفتند: «دیدید علی با ما چگونه برخورد کرد و چه مطالبی به ما گفت؟ بخدا قسم اگر یک مجلس دیگر چنین تکرار شود کار خلافت ما را به فساد می کشاند. گویا تا او زنده است چیزی بر ما گوارا نخواهد بود. ما در امان نیستیم که پنهانی مردم را دعوت کند و عده ای دعوت او را بپذیرند و به جنگ ما برخیزد، چرا که او شجاعترین عرب است. شما خوب می دانید که ما نسبت به او مرتکب چه جرائمی شده ایم و در حکومت پسر عمویش بر او غالب شدیم در حالی که حقی در آن نداشتیم و فدک را از همسر او گرفتیم».

اجرای توطئه ی

قتل بدست خالد

عمر گفت: نظر درست آن است که دستور قتل او را صادر کنیم. ابوبکر پرسید: چه کسی این کار را بر عهده می گیرد؟ عمر گفت: «خالد بن ولید»، و این بدان دلیل بود که خود خالد بارها این پیشنهاد را داده بود.

آنان سراغ خالد فرستادند و او آمد. به او گفتند: می خواهیم تو را برای کاری عظیم بفرستیم. خالد گفت: هر دستوری دارید بگویید، اگر چه قتل علی بن ابی طالب باشد! گفتند: منظور ما همین است.

خالد گفت: چه زمانی او را بکشیم؟! ابوبکر گفت: «هنگام نماز صبح در مسجد حاضر شو و آنگاه که برای نماز ایستادیم تو در کنار علی بایست در حالی که شمشیر همراهت باشد، و وقتی سلام نماز را دادم گردن او را بزن»! انتخاب صبح بخاطر تاریکی هوا در آن موقع بود که ترور آسان تر صورت می گرفت. خالد قبول کرد و با این قرار از یکدیگر جدا شدند.

اطلاع امیرالمؤمنین علیه السلام از توطئه ی قتل

اسماء بنت عمیس که همسر ابوبکر و بانوی صالحه ای بود از این توطئه که در خانه ی ابوبکر صورت گرفت آگاه شد. لذا خدمتکار خود را فرستاد و گفت: نزد فاطمه برو و به او سلام برسان و آنگاه که از در وارد می شوی این آیه را (به کنایه) بخوان: «إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إِنّی لَکَ مِنَ النَّاصِحینَ [699] یعنی: «این گروه توطئه می کنند که تو را بکشند. خارج شو که من خیرخواه تو هستم». همچنین اسماء به خادمه اش گفت: اگر با خواندن آیه منظور تو را متوجه نشدند آن را تکرار کن.

خادمه آمد و وارد شد و گفت:

خانم من می گوید: «ای دختر پیامبر حالت چگونه است؟ إنّ الملأ یأتمرون بک لیقتلوک...»! وقتی خادمه خواست بیرون برود بار دیگر آیه را خواند. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: به اسماء سلام برسان و بگو: «خداوند عزوجل بین آنان و تصمیمی که دارند مانع خواهد شد انشاءاللَّه»!

پشیمانی ابوبکر از دستور قتل

از سوی دیگر ابوبکر با خود اندیشید و در مورد دستوری که راجع به قتل امیرالمؤمنین علیه السلام داده بود به فکر فرورفت و یقین کرد که اگر چنین اقدامی صورت گیرد جنگی شدید و بلایی طولانی بوقوع خواهد پیوست. لذا از دستوری که داده بود پشیمان شد و آن شب را تا صبح نخوابید.

صبح هنگام که وارد مسجد شد صفها آماده ی نماز بودند. ابوبکر پیش رفت و نماز را شروع کرد در حالی که فکر می کرد و متوجه نبود چه می گوید. خالد بن ولید هم با شمشیر آمد و کنار حضرت ایستاد در حالی که آنحضرت متوجه ماجرا بود.

شکست توطئه ی قتل بدست غاصب

ابوبکر در نماز به عواقب امر می اندیشید و جان خود را هم در امان نمی دید، و شجاعت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز او را به وحشت انداخته بود. او نماز را آنقدر طول داد که نزدیک بود آفتاب طلوع کند و مردم گمان کردند در نماز به اشتباه افتاده است. تا آنکه به تشهد رسید و جرأت سلام دادن نداشت!

بالأخره قبل از سلام نماز سه مرتبه گفت: «ای خالد، آنچه به تو دستور داده ام انجام مده و اگر انجام دهی تو را می کشم»! و سپس سلام نماز را داد.

عکس العمل امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل قاتل

امیرالمؤمنین علیه السلام رو به

خالد کرد و فرمود: ای خالد، ابوبکر چه دستوری به تو داده بود؟ گفت: دستور داده بود گردن تو را بزنم! فرمود: چنین کاری را می کردی؟ خالد گفت: آری بخدا قسم، اگر قبل از سلام نماز نگفته بود «مکن» تو را می کشتم.

حضرت فرمود: ای بی مادر، دروغ می گویی! آنکه چنین کاری می کند باید از تو شجاع تر باشد.

سپس حضرت از جا برخاست و فقط با دو انگشت سبابه و وسط گلوی خالد را گرفت و چنان فشار داد که فریاد وحشتناکی کشید و نزدیک بود چشمانش بیرون آید، و مردم به وحشت افتادند بطوری که هرکس در فکر خود بود. خالد هم دست و پا می زد و قدرت حرف زدن نداشت.

سپس حضرت لباس خالد را گرفت و او را به دیوار کوبید و خطاب به عمر فرمود: ای پسر صهاک، بخدا قسم اگر عهد و پیمانی از جانب پیامبر نبود و اگر نوشته ی ثبت شده ای از جانب پروردگار نبود می دانستی که کدامیک از ما لشکر ضعیفتر و تعداد کمتری داریم.

سپس حضرت خالد را گرفت و بر زمین زد و بر روی سینه اش نشست و شمشیرش را برداشت تا او را بکشد. تمام اهل مسجد جمع شدند تا خالد را از دست آن حضرت رهایی دهند ولی نتوانستند. عمر گفت: «بخدای کعبه قسم او را می کشد»! لذا سراغ عباس فرستادند. عباس آمد و او را به حق قبر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله قسم داد که او را رها کند، و حضرت او آزاد کرد.

عکس العمل در مقابل عامل قتل

سپس حضرت سراغ عمر آمد و یقه ی او را گرفت و فرمود: ای

پسر صهاک، بخدا قسم اگر نبود عهدی از جانب پیامبر و دستوری از جانب خداوند می دانستی که کدامیک از ما کم یاورتر و نفراتمان کمتر است.

مدافعان حریم علوی

سپس حضرت به خانه رفتند. در اینجا سلمان و ابوذر و مقداد و بنی هاشم آمدند و شمشیرها را کشیدند و خطاب به مردم گفتند: «بخدا قسم، دست برنمی دارید تا آنکه سخن بگوید و اقدام کند». مردم نیز مضطرب شدند و فتنه ای بپا شد.

از سوی دیگر زنان بنی هاشم بیرون آمدند و فریاد برآوردند و گفتند: ای دشمنان خدا، چه زود دشمنی خود را با پیامبر و اهل بیتش آشکار کردید، و بارها همین نیت را نسبت به پیامبر داشتید ولی نتوانستید. دیروز نسبت به دخترش تصمیم قتل گرفتید و امروز می خواهید برادر و پسرعمو و جانشین و پدر فرزندانش را بکشید. بخدای کعبه قسم، دروغ می گویید. هرگز به قتل او دست نخواهید یافت.

بعد از این جریانات که مردم ترسیدند فتنه ی عظیمی بپا شود ابوبکر به عمر گفت: این مشورت وارونه ی تو بود. گویا من این مناظر را پیش چشمانم می دیدم، ولی خدا را بر سلامتمان شکر کن!

بدین صورت توطئه ی قتل حضرت خنثی شد ولی این بار آبروی ظاهری غاصبین بکلی از بین رفت واتمام حجتی قوی بر همگان شد که غاصبین تا کجا را تصمیم گرفته اند.

سخنان ابوبکر در تهدید و تطمیع مهاجرین و انصار

دلائل الامامه: ص 119. بحارالانوار: ج 29 ص 326.

با تخریب زمینه های اجتماعی بدست غاصبین آنها احساس خطر جدی کردند و چاره ی نهایی را در تهدید و ارعاب دیدند که در ضمن آن تطمیعهایی هم به چشم می خورد. ابوبکر به منبر رفت و مردم را مخاطب قرار داد و

گفت:

ای مردم، این چه گوش فرادادن به هر سخنی است؟ این آرزوها در زمان پیامبر کجا بود؟! هرکس مطلبی شنیده بگوید و هرکس شهادت می دهد برخیزد. او همچون روباهی است که شاهدش دم اوست [700] ملازم هر فتنه ای است. اوست همان که می گوید: «فتنه را بعد از آنکه کهنه شده باز گردانید». از ضعیفان کمک می گیرید و زنان را به یاری می طلبید، مانند ام طحال که محبوبترین اهلش نزد او گمراه است [701] بدانید که من اگر بخواهم بگویم می گویم و اگر بگویم افشا می کنم، ولی اگر رهایم کنید ساکت می مانم.

خطاب تهدیدآمیز به انصار

سپس رو به انصار کرد و گفت: ای انصار، سخن سفیهان شما به من رسیده است و این در حالی است که شما سزاوارترین مردم به حفظ عهد پیامبرید. پیامبر نزد شما آمد و شما او را پناه دادید و یاری کردید. بدانید که من نسبت به کسی که نزد ما مستحق مجازات نباشد دست و زبان باز نخواهم کرد.

تطمیع مردم

ابوبکر در پایان تهدیداتش وارد جنبه تطمیع مردم شد و برای خریداری فکر مردم گفت: «بعد از همه ی اینها، فردا صبح همه برای گرفتن سهمیه های خود از بیت المال بیایید»، و این آخرین راه مؤثر بود که برای روز مبادا ذخیره کرده بودند.

رضایت طلبی ابوبکر و عمر از حضرت زهرا

کتاب سلیم: ج 2 ص 869. مصباح الانوار: ص 246. بحارالانوار: ج 29 ص 157. بحارالانوار:

ج 43 ص 170، 203. الإمامه والسیاسه (ابن قتیبه): ص 14.

آخرین اقدامی که در حیات صدیقه ی طاهره علیهاالسلام از طرف غاصبین انجام گرفت و نقشه ی ظریفی بود که توسط بانوی دو جهان خنثی شد، رضایت طلبی از آن حضرت بود. این

برنامه را برای روزی ذخیره کرده بودند که آبها از آسیاب بیفتد و آتشهای فتنه زیر خاکستر قرار بگیرد، و فاطمه علیهاالسلام هم یارای مقابله نداشته باشد، و آن زمان ایام آخر زندگی زهرا علیهاالسلام بود.

راستی کسی نیست بپرسد: چرا بجای رضایت طلبی، خود فدک را بازنگرداندند؟!!

آیا این مسخره نیست که ظالم در حالی که به ظلم خود ادامه می دهد طلب عفو کند و در همان حال ظلم را تکرار کند؟! آیا در مقابل چنین عذرخواهانی، چه راهی زیباتر از آنچه صدیقه ی طاهره انجام داد می توان یافت؟

اجازه ی عیادت فاطمه علیهاالسلام

آنها هر روز حال فاطمه علیهاالسلام را جویا می شدند تا آنگاه که خبر یافتند مریضی حضرت شدت یافته است. زمان مناسب فرارسیده بود. لذا دو نفری برای عیادت آن حضرت آمدند ولی حضرت اجازه نداد. فردای آن روز دوباره آمدند ولی حضرت اجازه نداد.

وقتی از اجازه ی مستقیم ناامید شدند به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند: «بین ما و فاطمه آنچه که خود بهتر می دانی اتفاق افتاده، و ما قبلاً چندین بار برای عذرخواهی آمده ایم ولی به ما اجازه نداده است. اگر می توانی برای ما اجازه بگیر تا از گناهمان عذرخواهی کنیم». امیرالمؤمنین علیه السلام چند بار به آنها جواب منفی داد ولی آنها اصرار کردند. این بار پشت در نشستند و از حضرت خواستند داخل خانه برود تا شاید بتواند فاطمه علیهاالسلام را راضی کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام وارد خانه شد و نزد حضرت زهرا علیهاالسلام آمد و فرمود: ابوبکر و عمر بارها اجازه خواسته اند و من آنها را رد کرده ام و تو نیز اجازه نداده ای. اکنون بار دیگر از من خواسته اند تا از تو

اجازه بگیرم. عرض کرد: بخدا قسم به آنان اجازه نمی دهم و کلمه ای با آنان سخن نمی گویم تا پدرم را ملاقات کنم و از آنچه انجام داده اند و ظلمی که نسبت به من روا داشته اند به پدرم شکایت کنم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای خانم آزاد [702] ، این دو نفر پشت در نشسته اند و اصرار دارند بر تو سلام کنند. عرض کرد: خانه خانه ی تو و زن آزاده همسر توست، و زنان تابع مردانند. هرگونه می خواهی عمل کن. فرمود: پوشش سرت را محکم کن.

عیادت غاصبین و قهر فاطمه علیهاالسلام

حضرت زهرا علیهاالسلام سر مبارک را پوشانید و روی به دیوار گردانید بطوری که مقابل آنها نباشد، و این در حالی بود که چند زن دیگر نیز حضور داشتند.

ابوبکر و عمر وارد شدند و تا چشمشان به حضرت زهرا علیهاالسلام افتاد سلام کردند ولی حضرت جواب آنها را نداد! و این در حالی بود که حضرت روی خود را به طرف دیوار گردانده بود. آنها به طرف مقابل حضرت آمدند ولی حضرت روی برگردانید، و چند بار این کار تکرار شد. تا آنکه حضرت به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «پارچه ای روی صورتم بینداز»، و به زنها فرمود: «شما مرا برگردانید»، و گویا حضرت از شدت جراحات نمی توانستند بدن مبارک را حرکت دهند.

بالأخره ابوبکر شروع به عذرخواهی کرد و گفت: ای دختر پیامبر، ما برای جلب رضایت تو آمده ایم و از تو می خواهیم آنچه از ما نسبت به تو روا شده عفو کنی. حضرت فرمود: حتی یک کلمه با شما سخن نمی گویم تا پدرم را ملاقات کنم و شکایت شما را نزد او ببرم، و از

کارهای شما و ظلمی که به من روا داشته اید شکایت کنم.

محاکمه ی غاصبین در عیادت

گفتند: ما برای عذرخواهی آمده ایم. ما را به رفتارمان مؤاخذه مکن.

حضرت رو به امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و فرمود: من با اینان کلمه ای سخن نخواهم گفت تا مطلبی را از ایشان سؤال کنم که از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیده اند. سپس فرمود: شما را بخدا قسم می دهم، آیا از پیامبر شنیدید که می فرمود: «فاطمه پاره ی تن من است. هرکس او را اذیت کند مرا اذیت کرده است، و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است»؟ گفتند: آری. فرمود: الحمدللَّه.

حکم نهایی فاطمه علیهاالسلام در مورد غاصبین

سپس حضرت دستان مبارک را به آسمان بلند کرد و عرضه داشت: «خدایا، من تو را شاهد می گیرم، ای حاضرین شما هم شاهد باشید، که این دو نفر در حیاتم و هنگام مرگم مرا اذیت کردند. من شکایت این دو را به تو و پیامبرت می نمایم. نه بخدا قسم، هرگز از شما دو نفر راضی نمی شوم و با شما سخن نمی گویم تا پدرم پیامبر را ملاقات کنم و آنچه کرده اید به او خبر دهم و او درباره ی شما حکم نماید. بخدا قسم، در هر نمازی که بخوانم بر شما نفرین می کنم».

تعجب فاطمه علیهاالسلام از عیادت آتش زنندگان خانه اش

سپس فرمود: ای ابوبکر، عجیب است که امروز با حال امن وارد خانه ی ما می شوی [703] و این زمانی است که مردم را بر ما مسلط کرده ای؟ بیرون رو که بخدا قسم کلمه ای با تو سخن نخواهم گفت تا خدا و رسولش را ملاقات کنم و به آنان شکایت نمایم.

در اینجا بود که ابوبکر صدای وای و ویل بلند کرد و اظهار ناراحتی شدید نمود. عمر گفت: «ای خلیفه ی پیامبر، بخاطر گفته ی یک زن اینگونه منقلب می شوی و جزع و فزع می نمایی»؟! و آنگاه برخاستند و بدون نتیجه بیرون آمدند و آرزو کردند که ای کاش نیامده بودند تا فاطمه علیهاالسلام این چنین صریح و قاطع نارضایتی و غضب خود را نسبت به آنان اعلام نمی کرد.

شرکت در تشییع جنازه ی حضرت زهرا

آخرین مهلت غاصبین برای نقشه کشیدن، قبل از تدفین حضرت زهرا علیهاالسلام بود. آنها تصمیم گرفتند برای سرپوش گذاشتن بر جنایات خود به هر قیمت شده در تشییع جنازه ی حضرت زهرا علیهاالسلام شرکت کنند و لابد اظهار عزاداری کنند تا سرپوشی بر جنایاتشان باشد. برنامه از دو طرف به این صورت شروع شد:

وصیت حضرت زهرا علیهاالسلام به تدفین شبانه [704]

حضرت زهرا علیهاالسلام به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: آیا می توانی وصیت مرا عمل کنی؟ حضرت فرمود: آری انجام می دهم.

فرمود: وقتی من از دنیا رفتم مرا شب دفن کن و به ابوبکر و عمر خبر مده، که نباید احدی از آنان که بر من ظلم کردند و حق مرا گرفتند بر جنازه ام حاضر شوند، و اجازه مده بر جنازه ی من نماز بخوانند چرا که اینان دشمنان من و پیامبرند، و اجازه مده احدی از اینان و اتباعشان بر جنازه ی من نماز بخوانند. شب که جاسوسان سراغ کار خود رفتند و چشمها بخواب رفت مرا دفن کن.

اجتماع مردم کنار جنازه ی حضرت زهرا علیهاالسلام و اعلام تأخیر تشییع

هنگامی که حضرت از دنیا رفت زن و مرد ضجه کنان بر در خانه ی حضرت جمع شدند و منتظر

بیرون آوردن جنازه برای مراسم تشییع بودند تا بر بدن آن حضرت نماز بخوانند!!

ابوبکر و عمر هم به عنوان تسلیت گفتن به امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و گفتند: ای اباالحسن، مبادا از ما پیش تر بر جنازه ی دختر پیامبر نماز بخوانی!!

ابوذر از داخل خانه بیرون آمد و گفت: برگردید که تشییع جنازه ی فاطمه امشب به تأخیر افتاد. مردم هم برخاستند و متفرق شدند.

تدفین مخفیانه ی حضرت

مقداری از شب که گذشت و از جاسوسان مطمئن شدند، امیرالمؤمنین علیه السلام آن حضرت را غسل داد و فرزندان حضرت زهرا علیهاالسلام بهمراه سلمان و ابوذر و مقداد و نیز فضه و اسماء و چند نفر دیگر در نماز بر جنازه ی حضرت زهرا علیهاالسلام حضور یافتند و پس از نماز، جنازه را مخفیانه دفن کردند و امیرالمؤمنین علیه السلام محل قبر را با زمین اطراف یکسان نمود بطوری که محل آن شناخته نشود.

اجتماع دوباره ی مردم برای تشییع

فردا صبح ابوبکر و عمر بهمراه مردم به قصد تشییع و نماز بر جنازه ی حضرت زهرا علیهاالسلام حرکت کردند و بر در خانه ی حضرت جمع شدند. ولی ناگهان شنیدند که مقداد خطاب به مردم گفت: «دیشب فاطمه را دفن کردیم». از سوی دیگر مردم با چهل صورت قبر جدید در بقیع روبرو شدند که به هم شباهت داشتند و قابل تشخیص نبودند.

فریاد مردم بلند شد و یکدیگر را سرزنش کردند و گفتند: پیامبرتان تنها یک دختر از خود به یادگار گذاشت. اکنون که از دنیا رفت چرا باید دفن شود در حالی که در تشییع و نماز او شرکت نکرده اید و جای قبر او را هم نمی دانید؟!

عمر نگاهی به ابوبکر

کرد و گفت: من به تو نگفتم برنامه دفن فاطمه را انجام می دهند؟! سپس آنها نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و گفتند: بخدا قسم، هر چه که برای ما آشوب بپا می کند و ما را ناراحت می کند انجام می دهی. این هم یکی از دشمنی هایی است که نسبت به ما داری.

حضرت فرمود: اگر برای شما قسم یاد کنم باور می کنید؟ گفتند: آری. فرمود: فاطمه علیهاالسلام همان بانویی است که من برای شما اجازه ی عیادت از او گرفتم و دیدید که به شما چه گفت. بخدا قسم به من وصیت کرده بود که شما دو نفر بر سر جنازه ی او و نماز بر او حاضر نشوید. من هم کسی نیستم که امر او و وصیتش را مخالفت کنم.

تصمیم نبش قبر

عمر گفت: این سر و صداها را رها کن. هم اکنون کنار قبرها می روم و آنها را نبش می کنم تا جنازه ی فاطمه را پیدا کنم و بر بدن او نماز بخوانم!

حضرت فرمود: بخدا قسم اگر کوچکترین اقدامی در این باره کنی- در حالی که می دانی هرگز بر جنازه ی فاطمه علیهاالسلام دست نخواهی یافت مگر آنکه سرت که چشمانت در آن است از تنت جدا شود- آنگاه من جز با شمشیر با تو روبرو نخواهم شد قبل از آنکه بتوانی کاری انجام دهی.

عمر فریاد زد: عده ای از زنان مسلمین بیایند تا این قبرها را بشکافیم و جنازه ی فاطمه را پیدا کنیم تا بر بدن او نماز بگذاریم و قبر او را زیارت کنیم!!

عکس العمل امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل تصمیم نبش قبر فاطمه علیهاالسلام

این خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. حضرت قبای زرد رنگی را که

در جنگهای شدید می پوشید به تن کرد و بحال غضبناک که چشمانش سرخ شده و رگهایش بالا آمده بود با تکیه بر شمشیر ذوالفقار آمد تا وارد بقیع شد.

یک نفر جلوتر سراغ مردم رفت و خبر داد که علی بن ابی طالب می آید و به خدا قسم یاد می کند که اگر سنگی از این قبرها حرکت داده شود شمشیر خواهد کشید تا همه را بکشد.

عمر و اصحابش مقابل حضرت درآمدند و عمر گفت: چه خبر است ای اباالحسن! بخدا قسم قبر او را می شکافیم و حتماً بر او نماز می خوانیم!

امیرالمؤمنین علیه السلام لباس عمر را گرفت و او را تکانی داد و بر زمین زد و فرمود: ای عمر، حق خود را رها کردم تا مردم از دین برنگردند، و اما قبر فاطمه، قسم به آنکه جان علی بدست اوست، اگر تو و اصحابت در این باره کوچکترین اقدامی کنید زمین را از خون شما سیراب می کنم. اکنون اگر می خواهی اقدام کن. من اگر شمشیر بکشم آن را غلاف نمی کنم مگر با گرفتن جان تو! تو همان کسی نیستی که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله قصد کشتن تو را داشت و سراغ من فرستاد، من هم با شمشیر آمدم و بسوی تو هجوم آوردم تا تو را بکشم ولی این آیه نازل شد که بر اینان عجله نکنید که جزای عملشان را آماده می کنیم.

ابوبکر فوراً جلو آمد و گفت: ای اباالحسن، بحق پیامبر و بحق آنکه بالای عرش است، عمر را رها کن. بدان که آنچه تو کراهت داری انجام نخواهیم داد.

امیرالمؤمنین علیه السلام عمر را رها کرد و مردم متفرق شدند

و از آن روز فکر پیدا کردن قبر فاطمه علیهاالسلام را از یاد بردند.

اکنون برای غاصبین بخوبی معلوم شد که چرا حضرت مخفیانه دفن شد. از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: چرا فاطمه علیهاالسلام شبانه دفن شد؟ فرمود: آن حضرت از عده ای ناراضی بود و نمی خواست آنان در تشییع جنازه اش حاضر باشند. [705]

تا اینجا مجموعه اقداماتی که غاصبین برای تثبیت اقدامات خود انجام دادند بیان شد و روشن گردید که هر اقدامی از سوی آنان صورت می گرفت بر ضرر خودشان تمام می شد و اتمام حجتی بر دلیلهای قبل افزوده می گشت.

اسرار پیگیری اهل بیت در مسئله فدک

اشاره

در مقابل نیتهایی که غاصبین برای غصب فدک داشتند، امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهماالسلام اهدافی متقابل به اضافه ی مقاصد مقدس دیگری در نظر داشتند که آنگونه برخورد کردند و استقامت نمودند.

در بین این اهداف فقط یکی به خود اهل بیت علیهم السلام مربوط می شد و بقیه مقابله با دشمنان دین به صور مختلف بود تا از اجرای اهداف خود عاجز شوند.

دفاع از عصمت اهل بیت

آنچه به اهل بیت علیهم السلام مربوط می شد ایستادگی در مقابل خدشه دار شدن عظمت مقام عصمت بود. در واقع غاصبین که بدون محاکمه فدک را غصب کردند در درجه ی اول خواستند فاطمه علیهاالسلام را در تصرف فدک ناحق جلوه دهند و در مرحله دوم کار خود را حق به جانب نشان دهند و در مرحله ی سوم طلبکار هم باشند که اصلاً از روز اول چرا فاطمه علیهاالسلام خودش فدک را تقدیم نکرده است!!!

آنچه به عنوان استدلالها و اتمام حجتها در مقابل غاصبین انجام گرفت که مجموعه ای از آیات قرآن و کلمات پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و عرفیات مسلم اجتماعی و اخلاقی است، برای آن بود که اگر سکوت می کردند آینده ی تاریخ چنین قضاوت می کرد که نکند فاطمه علیهاالسلام هم به ناحق آن را در تصرف داشته که وقتی از او گرفتند هیچ نگفت؟!

بخصوص آنکه دشمن در پی سوژه ای بود که این جهت را برای اهل بیت علیهم السلام ثابت کند.

لذا قبل از هر دلیلی، واضح ترین جهت در اقدام و استقامت آن دو معصوم در مسئله، اثبات حقانیت خود و پیشگیری از اهداف خبیث غاصب بود تا قداست مقام عصمت به هیچ عنوان تحت سؤال نرود و برای همیشه تاریخ بدانند که اموال

دنیا- به هر بزرگی که باشند- کوچکتر از آنند که مقام شامخ معصوم را پایین بیاورند.

درجه ی رفیع عصمت که به عرش می ساید و از جانب خداوند است بمعنای صاحب اختیار کل جهان است و تصرف در تکوین و تشریع مطرح است. این مقام را کجا که سبک مغزانی در صدد نسبتهای پیش پا افتاده ای باشند که از دهان و شکم تجاوز نمی کند؟!

با در نظر گرفتن این جهت اصلی که به خود اهل بیت علیهم السلام مربوط می شد می پردازیم به جهاتی که مربوط به دشمن بود و باید انجام می شد.

معرفی مبغضین و اذیت کنندگان فاطمه

غاصبین و مردم واقعاً در پی قطعه زمینی بنام فدک نبودند، چرا که زمین برای غصب کردن بسیار بود و لزومی نداشت از میان آن همه باغهای حجاز که در چهار سوی مدینه بود فقط سراغ فدک بیایند.

این اقدام ناجوانمردانه، فقط عیار حب و بغض را روشن کرد. وقتی گرفتن ملک فاطمه علیهاالسلام مطرح شد بسیاری از دلها از خوشحالی تپیدن گرفتند و قرار از کف دادند. آنگاه که فهمیدند حضرت زهرا علیهاالسلام از این اقدام بشدت منزجر شده است بیشتر شتاب گرفتند و بغض خود را ظاهر کردند. آنگاه که اذیت دختر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به میان آمد جمعیت بیشتری جمع شدند، و آنگاه که جسارتی عظیم به فاطمه علیهاالسلام صورت گرفت کسی لب باز نکرد.

این زمینه محک خوبی برای باز کردن سفره ی دلها بود تا معلوم شود مسئله بر سر قطعه زمینی نیست، بلکه این بغضهای نهفته با خاندان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله است که چنین بروز کرده است. امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهماالسلام هم با

مقاومتشان خواستند هرچه بیشتر این باطن نهفته ی غاصبین و طرفدارانشان را روشن کنند. هرچه استقامت بیشتر می شد بغض و اذیت اوج می گرفت و نشان می داد که چند نفر در محبت فاطمه علیهاالسلام باقی مانده اند، چند نفر با دشمن او دشمن اند، و چند نفر دشمن او و طرفدار دشمن اویند و آماده اند تا کینه های کهنه را خالی کنند.

این بهترین نتیجه ای بود که می توانست برای نسلهای آینده روزنه ای برای تحلیل صحیح وقایع باشد و چنین هم شد. امروز همه می دانند که دوست فاطمه علیهاالسلام فدک او را غصب نمی کند و قلب او را نمی آزارد و گریه ی او را بلند نمی کند و در کوچه او را مورد جسارت قرار نمی دهد، و برای قطعه زمینی این همه دختر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را به مسجد و محاکمه نمی کشاند. اکنون که دشمن زهرا علیهاالسلام شناخته شد عضویت در هر دو جبهه اختیاری است. اینکه فاطمه علیهاالسلام به دشمنان خود اعلام کرد: «حتی یک کلمه با شما سخن نخواهم گفت تا نزد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بروم و شکایت شما را نزد او ببرم» تا آخر روزگار خط فاطمه علیهاالسلام را برای شیعیان و طرفدارانش روشن کرد.

اعتراض و معرفی بدعت گزاران جاهل

از اهدافی که بر عهده ی رهبران دین است معرفی بدعت گزاران و تبیین روش آنان است تا مردم گمراه نشوند. این بیان باید طوری صاحبان بدعت را معرفی کند که هم ترفندهای آنان شناخته شود و هم برای آیندگان راه روشنی ارائه شده باشد.

امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهماالسلام در چندین مرحله اتمام حجت- که شرح آن خواهد آمد- بخوبی مشت بدعت گزار را باز کردند که هم با قرآن

ضدیت می نماید و هم گفته های پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را زیر پا می گذارد و هم به آسانی به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دروغ و افترا می بندد و هم به ساده ترین مبانی قضاوت جاهل است و نمی داند از که شاهد بخواهد و از چه کسی قَسَم طلب کند، و هم جهل مطلقی نسبت به همه ی جوانب دیگر بر مغز او حاکم است که حتی قادر نیست باطل خود را نیک جلوه دهد!

پس از احتجاجات امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهماالسلام، ابوبکر و عمر بطوری خلع سلاح شده بودند که رسماً گفتند: «ما قادر به مخاصمه با شما نیستیم و جواب شما را نمی توانیم بدهیم، ولی باید (به زور!) آنچه ما می گوئیم انجام شود». وقتی این اقرار را نمودند حقیقت تمام عیار جلوه کرد و بدعت گزار بخوبی معرفی شد و هدف حاصل گردید.

اثبات ضدیت غاصبین فدک با دین خدا

فدک سبب خوبی شد برای معرفی باطن و خمیره ی اصلی غاصبین تا پایه ی کار بر همه روشن باشد.

هدف اصلی غاصب، محو اثر دین و طبعاً محو حافظین دین از صفحه ی اجتماع، و محو آثار و یادگارهای یادآور دین و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بود تا راه برای بازگشت سریع به جاهلیت باز باشد. وقتی مدافع دین نبود و آنگاه که دین در اجتماع کم رنگ شد و آنچه یادآور و احیاکننده ی دین در اذهان است از انظار مردم پاک شد، براحتی می توان مردم را به جاهلیت سوق داد و بدعتها را به جای خالی دین جایگزین کرد. بدعتها چیزی جز همان مبانی جاهلی و اخلاق جاهلیت نیستند.

در مسئله ی فدک که در ظاهر به عنوان غصب

یک ملک شخصی بروز کرده بود، امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهماالسلام سعی وافری نمودند تا این حقیقت را به مردم برسانند که در سایه ی این مسئله ضربه های سهمگینی بر پیکر دین وارد می شود و این مقدمه ای برای گامهای بعدی خواهد بود.

مقابله با استناد کارها به اجتماع و اتفاق مردم

در دین خدا حکم و امر از آن خدا و نمایندگان اوست. مردم به عنوان مجموعه ی محترمی بنام اجتماع و جامعه مطرح هستند، ولی قدرت تشخیص حقایق و حکمتها در حد عقل ضعیف بشر نیست، و در این مورد انسانها بارها و بارها امتحان داده اند و خود نتیجه ی خسران آن را گرفته اند.

ابوبکر و عمر در چنین اقدام جسورانه، مستمسکی به عنوان اتفاق مردم را به میان آورده بودند، که حضرت در چند جبهه با آن مقابله کرد و در پایان خودِ اجماع کنندگان را مورد خطاب قرارداد که بر فرض قبول اتفاق، چه حق دارید که بر سر باطل اتفاق کنید و چه کسی این اجازه را به شما داده است؟ اگر همه ی مردم روی زمین هم بر باطل اتفاق کنند به خدا ضرری نمی رسانند و حقیقت تغییر نخواهد کرد.

اضافه بر آنکه سوءاستفاده ی غاصبین از حال روانی مردم و در نظر گرفتن سوابق آنان و استفاده از ترفندهای اخلاقی و ارائه ی مظاهر تقوا و حاکم کردن زور در اجتماع برای حصول اجماع، همه باعث بوجود آمدن این حالت خاص شده بود، و با این اقدام حضرت همه ی این ترفندها برملا شد.

شکستن قدرت ظالم و مقابله با زور

نکته ی جالبی که فطرتاً برای هر بشری قابل درک است مقابله با ستم و اعلام نفرت از آن است. اگر فدک را ضمن یک خواهش و تقاضا از حضرت مطالبه می کردند شاید شکل مسئله فرق می کرد. اگر لااقل مجلس محاکمه ای تشکیل می دادند باز صورت کار تغییر می کرد.

اینکه برای تصرف ملکی که تحت تصرف کسی است بدون طی مراحل قانونی و محاکمه و شنیدن دلیل مدعی و مدعی علیه، با استفاده

از زور مأمورانی بروند و نماینده ی حضرت زهرا علیهاالسلام را از فدک بیرون کنند، حاکی از حکومت قلدری و آغاز هرج و مرج در اجتماع است.

برای آنکه مردم بدانند اگر ابوبکر به خیال خود سخن حقی هم دارد باید به شکل قانونی مطرح کند و پس از استماع سخن طرفین وقتی حکم صادر شد عمل نماید، این اقدامات حضرت زهرا علیهاالسلام از نظر قوانین قضاوت بین المللی نیز آنان را محکوم کرد و هر بشری با هر آئین و مذهبی می تواند درباره ی مسئله ی فدک قضاوت کند و ببیند که ساده ترین مسئله ی قضائی درباره ی آن رعایت نشده است!

گرفتن قدرت مالی از غاصبین

مسئولیت کمک به ظالم از مسایلی است که خداوند بر سر آن مردم را مؤاخذه می نماید، چرا که کوچکترین یاری و اعانت به ظالم شرکت در ظلم اوست.

سکوت در مقابل غصب فدک یک وجهه اش کمک کلان مالی به غاصبین بود که از طریقی بنام اسلام با مسلمانان می جنگیدند و از سوی دیگر پایه های حکومت خود را محکم می کردند و از سویی بازکردن راه برای ادامه بدعت گزاریها بود.

لذا مقابله ی حضرت، برای بیرون آوردن این اعانه ی مالی از دست حاکم غاصب بود تا سالهای سال انحرافاتی که پیش خواهد آمد از این تقویت روزهای اول سرچشمه نگرفته باشد. اگر چه این مقابله ی حضرت در ظاهر اثری نبخشید ولی صاحب اموال آخرین تلاش خود را برای بیرون آوردن آن از چنگ غاصب نمود و در پیشگاه الهی معذوریت خود را ثابت کرد.

در دست داشتن شرایط مالی مناسب برای اهل بیت

وقتی کسی مالی را غصب می کند اکثراً مردم مالک را فراموش می کنند و فقط در صدد آنند که آیا متصرف جدید کار درستی کرد یا نه؟ در حالی که هرکس برای احیای حقوق خویش قیام کند به طبیعی ترین حق خود اقدام کرده و هیچ خجالت و ملامتی هم ندارد.

اگر ما بگوئیم کسی اموال حضرت زهرا علیهاالسلام را به سرقت برده بود و حضرت برای بازگرداندن آن اقدام فرمودند این به معنای دنیاطلبی است؟! آیا اشخاصی که به دنیا اعتنا ندارند باید گرسنه بمانند و دنیاپرستان هرگونه که مایلند به چپاول بپردازند؟

حضرت زهرا علیهاالسلام می فرماید: «این ملکی بود که برایم عزیز بود چرا که از جانب خداوند و بدست پیامبرش عطا شده بود، و این را برای فرزندانم نگاه داشته بودم

که آنان به مردم محتاج نباشند». آیا دفاع از چنین جنبه ی اقتصادی زندگی آن هم در مقابل کسی که آنرا به زور گرفته، مشکلی دارد؟ و اصلاً جای سؤال و اشکال است؟ گذشته از اینکه تا آن روز این اموال به مصرف فقرا می رسید و دلهایی شاد می شد که اکنون باید با دست خالی از درِ خانه ی فاطمه علیهاالسلام بازگردند!

حضرت زهرا علیهاالسلام این اموال را در مصارفی خاص مصرف می کرد و اینک باید ببیند در ضد آنچه خود مایل به صرف آن است خرج می شود و او همچنان قادر بر دفاع از اموال خود نیست. آیا دفاع برای چنین ثروت حلالی از ساده ترین اقدامات هر بشر و هر مسلمان نیست؟

از همه جالب تر اینکه مسئله بر سر مبلغی اندک نبوده که هرکس از فاصله دور با خطاب و عتاب بگوید این ارزشی ندارد، گذشت کنید! چطور مصرف آن برای غاصبین شیرین است، و فقط باید به کام فاطمه علیهاالسلام تلخ شود؟

تا اینجا سعی شد اسراری که عیناً از کلام شخص امیرالمؤمنین و حضرت زهرا علیهماالسلام استفاده شده ارائه گردد و مسلماً جهاتی هست که زمینه ی اجتماعی برای بیان آنها آماده نبوده است. به امید آن روز که با ظهور حضرت بقیهاللَّه الاعظم عجل اللَّه تعالی فرجه و محاکمه ی غاصبین بدست یداللهی آن امام حاضر، حقایق و نهفته های دیگری از فدک بر ما فاش شود.

خطبه فدکیه حضرت زهرا در مسجد

ورود حضرت زهرا به مسجد جهت ایراد خطبه

الزهرا علیهاالسلام تأتی المسجد

لما أجمع أبوبکر [706] علی منع فاطمه علیهاالسلام فدکاً (و صرف عاملها منها) [707] و بلغها ذلک [708] ، لاثت خمارها (علی رأسها) [709] (و اشتملت بجلبابها) [710] و أقبلت فی لمه [711] من

حفدتها و نساء قومها، (تجر أدراعها) [712] ، تطأ ذیولها، ما تخرم مشیتها مشیه رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله. [713]

حتی دخلت علی أبی ابکر (المسجد) [714] و هو فی حشد من المهاجرین [715] والأنصار (و غیرهم). [716]

فنیطت دونها (و دون الناس) [717] ملاءه (فجلست). [718] ثم أنت أنه (ارتجت لها القلوب و ذرفت لها العیون و) [719] اجهش القوم لها بالبکاء (والنحیب) [720] فارتج المجلس.

ثم أمهلت (هنیه) [721] حتی إذا سکن نشیج القوم و هدأت فورتهم [722] افتتحت [723] الکلام بحمداللَّه والثناء علیه والصلاه علی رسوله، فعاد القوم فی بکائهم. فلما امسکوا عادت علیهاالسلام فی کلامها، فقالت: [724]

حضرت زهرا سلام اللَّه علیها به مسجد می آید

هنگامی که ابوبکر [725] تصمیم نهائی خود را در مورد غصب فدک از حضرت زهرا علیهاالسلام گرفت و نماینده ی حضرت را از آنجا اخراج نمود و این اخبار به آن حضرت رسید، سر مبارک را پوشانیدند و پوشش کامل بر تن نمودند و با عده ای از زنان خدمتگذار و بانوان خویشاوندانشان برای اعتراض به ابوبکر براه افتادند.

هنگام راه رفتن لباس حضرت به زمین کشیده می شد و پایین لباس زیر پایشان می رفت [726] ، و راه رفتنشان چنان بود که گویا پیامبر صلی اللَّه علیه و آله راه می روند.

ابوبکر با عده ی زیادی از مهاجرین و انصار و دیگر افراد در مسجد نشسته بودند که حضرت وارد شدند، و با آمدن حضرت پرده ای [727] بین ایشان و مردم آویخته شد. حضرت زهرا علیهاالسلام نشستند و چنان از سوز دل ناله زدند که قلبها به لرزه درآمد و اشکها جاری شد و مردم را به گریه

و ضجه واداشتند و مجلس را منقلب کردند. سپس لحظه ای [728] درنگ نمودند تا صدای ناله های مردم خاموش گردید و از جوش و خروش افتاد.

با آرامش مجلس حضرت صحبت خود را با حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آغاز نمودند. مردم با شنیدن کلام آن حضرت بار دیگر شروع به گریه کردند، و حضرت برای بار دوم سکوت کردند، و هنگامی که مردم آرام گرفتند صحبت خود را از سر گرفتند و چنین فرمودند:

متن خطبه فدکیه در مسجد

الحمد والثناء

أبتدء بحمد من هو أولی بالحمد والطول والمجد. [729] الحمد للَّه علی ما أنعم، و له الشکر علی ما ألهم [730] ، والثناء بما قدم من عموم نعم ابتداها، و سبوغ الاء اسداها، و احسان منن والاها. [731] (أحمده بمحامد) [732] جم عن الاحصاء عددها، و نای عن المجازاه امدها [733] ، و تفاوت عن الادراک ابدها [734] ، و ندبهم لاستزادتها بالشکر لاتصالها [735] ، (و استخذی الخلق بانزالها) [736] ، و استحمد إلی الخلائق باجزالها، و ثنی [737] بالندب إلی أمثالها.

و أشهد أن لا إله إلا اللَّه (وحده لا شریک له) [738] ، کلمه جعل الاخلاص تأویلها، و ضمن القلوب موصولها، و أبان فی الفکر [739] معقولها. الممتنع من الأبصار رؤیته، و من الألسن صفته، و من الأوهام الإحاطه به. [740]

ابتدع [741] الأشیاء لا من شی ء کان قبلها، و أنشأها بلا احتذاء امثله امتثلها. کونها بقدرته و ذراها بمشیته، من غیر حاجه منه إلی تکوینها و لا فائده له فی تصویرها إلا تثبیتا لحکمته، و تنبیها علی طاعته، و اظهاراً لقدرته، (و دلاله علی ربوبیته) [742] و

تعبداً لبریته، و إعزازاً لدعوته. [743]

ثم جعل الثواب علی طاعته، و وضع العقاب علی معصیته [744] ، ذیاده [745] لعباده عن نقمته و حیاشه [746] لهم إلی جنته.

حمد و ثنا

کلام خود را آغاز می کنم با حمد و سپاس خدائی که به ستایش و فضل و عزت و رفعت از همه کس سزاوارتر است.

خداوند را بر نعمتهایی که عطا فرموده می ستایم، و بر الهامش سپاس می نمایم، و بر نعمتهای گسترده ای که ابتداءً عنایت نموده و نعمتهای فراوانی که عطا فرموده و تفضلات پی درپی که مرحمت کرده ثنا می گویم.

او را سپاس می گویم با حمدهای بی پایانی که از حد شمارش بیرون است، و قدرت بر شکر همه ی آنها نیست، و نهایت آنها قابل درک نخواهد بود. نعمتهایی که خداوند برای ازدیاد و دوام آنها ما را دعوت به شکرگزاری نموده، و بندگانش را بر فرستادن آنها مطیع خود گردانیده، و برای کامل نمودن بخششهایش از آنان حمد و ستایش خود را خواسته، و در کنار آن به طلب چنین نعمتهائی امر فرموده است.

گواهی می دهم که معبودی غیر «اللَّه» نیست. تنها او معبود است و شریکی ندارد. کلمه ای است که تأویل آن اخلاص است و متضمن رساندن قلوب به اعتقاد وحدانیت خداست، و آنچه را که عقل به آن پی می برد در اندیشه ها ظاهر نموده است. خداوندی که امکان دیدنش و قدرت توصیف او برای کسی نیست، و به خیال کسی نمی گنجد.

خداوندی که تمام اشیاء را بدون آنکه چیزی قبل از آنان باشد بوجود آورده، و بی آنکه از نمونه هایی برای خلقت پیروی کرده باشد آنان را آفریده است. با قدرتش به

آنان وجود داده و با اراده ی خود آنان را خلق فرموده، بدون آنکه نیازی به خلقت آنان داشته باشد یا فائده ای به او عائد شود.

بلکه علت در خلقت آنست که حِکمت خود را برای ما سوایش معلوم بنماید، و آنان را به إطاعت خود متوجه کند، و قدرت خویش را به منصه ی ظهور برساند، و دلالت بر ربوبیتش نماید و خلق را به عبادت خود بخواند و به دعوت خود عزت و غلبه بخشد [747] . همچنین برای دوری آنان از عذابش و سوق آنان به بهشتش ثواب را بر اطاعت خود و عذاب را در معصیتش قرار داد.

بعثت پیامبر و مسیر رسالت

بعثه الرسول الأعظم صلی اللَّه علیه و آله و مسیر الرساله

و أشهد أن أبی محمداً عبده و رسوله، اختاره قبل أن یجتبله، و اصطفاه قبل أن یبتعثه، و سماه قبل أن یستنجبه [748] ، إذ الخلائق بالغیب [749] مکنونه، و بستر الأهاویل مصونه [750] و بنهایه العدم مقرونه [751] ، علما من اللَّه تعالی بمائل الأمور [752] ، و احاطه بحوادث الدهور [753] ، و معرفه بمواقع المقدور.

ابتعثه اللَّه اتماما لأمره [754] ، و عزیمه علی امضاء حکمه، و انفاذا لمقادیر حتمه. [755]

فرأی الامم فرقا فی أدیانها، عکفا علی نیرانها [756] ، عابده لأوثانها، منکره للَّه معر عرفانها. [757]

فأنار (اللَّه) [758] بأبی محمد صلی اللَّه علیه و آله، و فرج [759] عن القلوب بهمها، و جلا عن الأبصار عمهها [760] ، (و عن الأنفس غممها). [761] (و قام فی الناس بالهدایه فأنقذهم من الغوایه، و بصرهم من العمایه، و هداهم إلی الدین القویم، و دعاهم إلی الطریق المستقیم). [762]

ثم قبضه اللَّه (عز و جل) [763] إلیه قبض رأفه (و رحمه) [764] و اختیار، رغبه بمحمد [765] عن تعب هذه الدار [766] ، (موضوعا عنه اعباء الاوزار) [767] ، محفوفا [768] بالملائکه الأبرار، و رضوان الرب الغفار، و مجاوره [769] الملک الجبار.

صلی اللَّه علی أبی نبیه [770] و امینه علی الوحی و صفیه و خیرته من الخلق و رضیه [771] ، فعلیه الصلاه والسلام و رحمهاللَّه و برکاته.

بعثت پیامبر (ص) و مسیر رسالت

و گواهی می دهم که پدرم حضرت محمد بنده و فرستاده ی اوست، که خداوند او را قبل از خلقتش اختیار نمود، و قبل از بعثتش او را برگزید، و پیش از انتخابش نام او را معرفی کرد. این انتخاب هنگامی بود که مردم در مخفیگاه غیب پنهان بودند و در پس پرده های هولناک مستور و به نهایت عدم مقرون بودند.

علت این اختیار آن است که خداوند به سرانجام کارها آگاه و به حوادث روزگار احاطه دارد، و به زمان وقوع مقدرات عارف است. برای اتمام امر خود او را مبعوث گردانید، و به قصد اجرای حکم خود او را برانگیخت، و برای انفاذ مقدرات حتمی خود او را به پیامبری اختیار نمود. آنحضرت مردم را دید که هر گروهی دارای دین مخصوص به خود است، و به آتشهای افروخته ی خود روی آورده و بُتان خود را پرستش می نمایند، و با آنکه فطرتاً معرفت خدا را دارند ولی منکر او هستند.

آنگاه خداوند متعال به برکت پدرم حضرت محمد صلی اللَّه علیه و آله ظلمت ها را به نورانیت مبدل ساخت، و از قلبهإ؛11ّّ قساوت را برطرف نمود، و از دیده ها تحیر

را زایل کرد، و مطالب مبهم را برای همگان روشن نمود. آن حضرت دعوت الهی خود را با هدف هدایت مردم آغاز کرد و آنان را از گمراهی نجات داد، و از لجاجتها آگاهی بخشید، و آنان را به دینی محکم هدایت نمود، و به راه مستقیم فراخواند.

سپس خداوند عزوجل او را با رأفت و رحمت و اختیار به سوی خود خواند تا او را از خستگی این دنیا آسوده گرداند و سنگینی بار ناملایمات را از او بردارد [772] ، و او را در احاطه ی ملائکه ی ابرار و رضوان پروردگار غفار و مجاورت ملک جبار قرار دهد. درود خدا بر پدرم پیام آور و امین وحی خدا و برگزیده و منتخب از خلق و مرضی او. درود و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد.

خطاب حضرت زهرا به مهاجرین و انصار

خطابها مع المهاجرین والانصار

ثم التفتت علیهاالسلام إلی أهل المجلس و قالت (لجمیع المهاجرین والأنصار: و) [773] أنتم عباد اللَّه نصب أمره و نهیه، و حمله دینه [774] و وحیه، و امناء اللَّه علی أنفسکم، و بلغاوه إلی الامم (حولکم). [775] . زعیم حق للَّه فیکم، و عهد قدمه إلیکم. [776]

خطاب حضرت زهرا سلام اللَّه علیه به مهاجرین و انصار

آنگاه حضرت زهرا علیهاالسلام متوجه اهل مجلس شدند، و خطاب به تمام مهاجران و انصار فرمودند:

شما بندگان خدا پرچم و علم أمر و نهی الهی، و در بردارنده دین و وحی او و پاسداران خدا بر خود هستید، و رساننده ی احکام الهی به دیگر امتهایی که در اطراف شمایند می باشید. در بین شما شخصی است که استحقاق زعامت دارد، و او کسی است که قبلاً

در مورد اطاعت او متعهد شده اید. [777]

قرآن و اهل بیت

القرآن و اهل البیت علیهم السلام

و (نحن) [778] بقیه استخلفها علیکم. (و معنا) [779] کتاب اللَّه (الناطق والقرآن الصادق والنور الساطع والضیاء اللامع) [780] ، بینه بصائره، و أی [781] منکشفه سرائره، و برهان فینا [782] متجلیه [783] ظواهره، مدیم للبریه استماعه [784] ، (مغتبطه به أشیاعه) [785] ، قائد إلی الرضوان اتباعه، مود الی النجاه استماعه. [786]

فیه تبیان [787] حجج اللَّه المنوره [788] ، (و مواعظه المکرره) [789] ، و عزائمه المفسره [790] ، و محارمه المخدره، (و أحکامه الکافیه) [791] ، و بیناته الجالیه، (و جمله الشافیه) [792] ، و فضائله المندوبه، و رخصه الموهوبه، (و رحمته المرجوه) [793] ، و شرائعه المکتوبه. [794]

قرآن و اهل بیت علیهم السلام

و ما یادگارانی هستیم که خداوند ما را نمایندگان خود بر شما قرار داده، و به همراه ما کتاب ناطق الهی و قرآن صادق و نور تابناک و شعاع درخشنده ای است که دلیلهای آن روشن و اسرار آیاتش ظاهر است، و با ما دلیل و برهانی است [795] که ظواهرش متجلی و استماع آن برای مردم همیشگی است (و ملال آور نیست).

پیروان او بخاطر آن مورد رشک دیگران هستند، و تبعیت او بشر را به رضوان خدا سوق می دهد، و گوش دادن به آن نجات را بدنبال می آورد. در او است بیان دلیلهای نورانی الهی، و پندهای مکرر خداوند، و واجباتی که تبیین شده و محرماتی که از آن منع گردیده، و احکامی که کافی است و ادله ای که روشن است و کلماتی که شفابخش است، و فضائلی که بدان دعوت شده، و

اموری که اجازه ی انجام آن داده شده، و رحمتی که امید آن می رود، و قوانینی که واجب شده است.

حکمت دستورات الهی

أسرار أحکام اللَّه

ففرض اللَّه [796] الایمان تطهیرا لکم من الشرک، والصلاه تنزیها لکم عن الکبر، والزکاه (تزکیه للنفس) [797] و تزییداً فی الرزق، والصیام تثبیتا [798] للاخلاص، والحج تشییداً [799] للدین، (و احیاء للسنن، و اعلانا للشریعه) [800] والعدل تنسیقا للقلوب [801] (و تمکینإ؛33ّّ للدین) [802] ، و طاعتنا (أهل البیت) [803] نظاما للمله، و إمامتنا أمانا من الفرقه [804] ، والجهاد [805] عزاً للإسلام، والصبر معونه علی استیجاب (الأجر) [806] ، والأمر بالمعروف مصلحه للعامه، (والنهی عن المنکر تنزیها للدین) [807] ، و بر الوالدین [808] وقایه من السخط [809] ، و صله الأرحام (منساه فی العمر و) [810] منماه للعدد، والقصاص حقنا [811] للدماء، والوفاء بالنذر تعریضاً للمغره [812] ، و توفیه المکاییل والموازین تغییرا للبخس [813] ، والنهی عن شرب الخمر [814] تنزیها عن الرجس، و اجتناب قذف المحصنات حجابا للعنه [815] ، و مجانبه السرقه ایجابا للعفه [816] ، (والتنزه عن اکل مال الیتیم والاستیثار به اجاره من الظلم، والنهی عن الزنا تحصنا من المقت، والعدل فی الاحکام ایناسا للرعیه، و ترک الجور فی الحکم اثباتا للوعید) [817] ، و حرم اللَّه الشرک اخلاصاً له بالربوبیه. [818]

فاتقوا اللَّه حق تقاته و لا تموتن إلا و أنتم مسلمون [819] (و لا تتولوا مدبرین) [820] و اطیعوه فیما أمرکم به و (انتهوا عما) [821] نهاکم عنه، (و اتبعوا العلم و تمسکوا به) [822] فإنما یخشی اللَّه من عباده العلماء. [823]

(فاحمدوا الله الذی بعظمته و نوره ابتغی من فی

السماوات و من فی الأرض إلیه الوسیله، فنحن وسیلته فی خلقه و نحن آل رسوله و نحن خاصته و محل قدسه و نحن حجه غیبه و ورثه انبیائه). [824]

حکمت و دستورات الهی

پس خداوند ایمان را طهارت شما از شرک قرار داد، و نماز را دوری از کبر، و زکات را صفای روح و زیادی در روزی و روزه را تحکیم اخلاص، و حج را بلندی و رفعت دین و احیای سنتها و اعلان شریعت، و عدالت را نظام قلبها و قبولی دین، و اطاعت ما اهل بیت را موجب نظام داشتن ملت، و امامت ما را امان از تفرق و جدائی، و جهاد را عزت اسلام [825] ، و صبر را کمکی بر استحقاق اجر، و امر بمعروف را باعث مصلحت عمومی، و نهی از منکر را برای تنزیه دین، و نیکی به والدین را حفظ از نارضایتی، و صله ی ارحام را مایه طولانی شدن عمر و کثرت افراد یکدل، و قصاص را حفظ خونها، و وفای به نذر را روزنه ای برای بخشش گناهان، و کامل نمودن کیل و وزن را برای حفظ اموال از نقص و ضرر، و نهی از نوشیدن شراب را دوری از پلیدی، و پرهیز از نسبت ناروا به بانوان عفیفه را مانع از لعنت [826] ، و دوری از دزدی را سبب جلوگیری از اعمال زشت و نخوردن مال یتیم و برنداشتن آن را پناهی از ظلم، و نهی از زنا را حفظ از غضب الهی، و عدالت در احکام را مایه ی دلگرمی مردم، و ظلم ننمودن در حکم را برای ترس از حق قرار داده، و برای

اخلاص در قبول ربوبیت خود شرک را حرام نموده است.

پس تقوای الهی را در بالاترین درجه پیشه ی خود بنمائید، و در حالی از این دنیا بروید که مسلمان باشید، و از فرامین خدا روی برنگردانید، و آنچه امر فرموده اطاعت کنید و از آنچه نهی فرموده خودداری کنید، و پیرو علم باشید و بدان تمسک کنید که فقط بندگان آگاه از خدا می ترسند.

پس حمد و ثنای خدائی را بجا آورید که با عظمت و نورش تمام اهل آسمان و زمین در جستجوی وسیله ای بسوی اویند. و ما آن وسیله ی الهی در خلقش هستیم، و ما آل رسول خدائیم، و ما مقربان درگاه خدا، و جایگاه قدس او، و حجت غیبی الهی و وارث انبیای اوییم.

بدانید من فاطمه ام!

اعلموا أنّی فاطمه

ثم قالت علیهاالسلام: أیها الناس، اعلموا أنی فاطمه و أبی محمد (رسول ربکم و خاتم أنبیائکم)! [827]

أقولها عودا علی بدء [828] ، و لا أقول ما أقول غلطا و لا أفعل ما أفعل شططا و (ما أنا من الکاذبین). [829] (فاسمعوا إلی باسماع واعیه و قلوب راعیه.

بدانید من فاطمه ام!

سپس فرمود:

ای مردم بدانید من فاطمه ام، و پدرم محمد که فرستاده ی پروردگارتان و خاتم پیامبرانتان است. کلام اول و آخر من این است، و در این مطلب اشتباه نمی کنم و آنچه که انجام می دهم گزاف نیست و سخن به دروغ نمی گویم. [830] پس با گوشهای شنوا و قلبهای آگاه سخن مرا گوش کنید.

سیر رسالت پیامبر

مسیره الرساله المحمدیه

ثم قالت:) [831] (بسم اللَّه الرحمن الرحیم) [832] لقد جاءکم رسول من أنفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم. [833]

فان تعزوه (و تعرفوه) [834] تجدوه أبی دون نسائکم! [835] و أخا ابن عمی دون رجالکم! (و لنعم المغزی إلیه صلی اللَّه علیه و آله). [836]

فبلغ الرساله صادعا بالنذاره [837] ، مائلا عن مدرجه [838] المشرکین (حائدا عن سنتهم) [839] ضاربا لثبجهم [840] ، آخذا باکظامهم [841] ، داعیا [842] إلی سبیل ربه بالحکمه والموعظه الحسنه.

یجذ [843] الاصنام و ینکت [844] الهام، حتی انهزم [845] الجمع و ولوا الدبر، و حتی تفری [846] اللیل عن صبحه و اسفر الحق عن محضه، و نطق [847] زعیم الدین، (و هدات فوره الکفر) [848] ، و خرست شقاشق [849] الشیاطین، (و طاح و شیظ النفاق [850] ، و انحلت عقد الکفر و الشقاق) [851] ، و فهتم بکلمه الإخلاص

(فی نفر من البیض الخماص). [852]

و کنتم علی شفا حفره من النار (فانقذکم منها [853] نبیه، تعبدون الاصنام و تستقسمون بالازلام) [854] ، مذقه الشارب و نهزه الطامع [855] و قبسه العجلان [856] و موطی الأقدام.

تشربون الطرق [857] و تقتاتون القد [858] ، أذله خاشعین [859] تخافون أن یتخطفکم الناس من حولکم. [860]

مسیر رسالت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله

آنگاه فرمود: بسم اللَّه الرحمن الرحیم، فرستاده ی خدا نزد شما آمد که از شما بود و تحمل مشقت شما بر او دشوار بود و او نسبت به هدایت شما بسیار پافشاری داشت و نسبت به مؤمنین با رحمت و رأفت بود.

اگر در حسب و نسب او نظر کنید و او را بشناسید می یابید که در بین تمام زنان او تنها پدر من است، و در بین تمام مردان او تنها برادرِ پسر عموی من (علی علیه السلام) است و چه خوب انتسابی است. او رسالت الهی خود را بانجام رسانید و امور باعث عذاب پروردگار را اظهار نمود، و از راه و روش مشرکان روی گرداند [861] ، و از سنت جاهلی آنان اعراض نمود.

کمر آنان را در راه رسالتش شکست، و گلوی آنان را فشرد، و مردم را با حکمت و پند نیکو به راه خدا دعوت نمود.

بُتان را شکست و سرهای گردنکشان را به خاک افکند، تا آنکه اجتماع آنان را از هم پاشید و آنان از صحنه پشت نمودند و نور صبح هدایت ظلمت شرک را شکافت و پرده از حق برداشته شد. زعیم دینی گوینده شد، و آتش کفر خاموش گردید، و زبان شیاطین

لال شد و پست فطرتان منافق هلاک شدند، و گره های کفر و خلاف از هم گشوده شد، و شما به کلمه ی اخلاص تکلم نمودید با عده ای از پاکان که عفیف بودند.

شما بر لبه ی پرتگاه آتش قرار داشتید که پیامبر الهی شما را نجات داد. شما کسانی بودید که بتان را پرستش می کردید، و قمار بازی می کردید.

چنان خوار بودید که جرعه ی هر نوشنده، و شکار هر طمعکار، و همچون آتشگیره ای که بردارنده ی آن زیاد توقف نمی کند بودید [862] ، و زیر قدمهای دیگران قرار داشتید. آب آشامیدنی شما آب کدر، و خوراک شما پوست دباغی نشده بود. [863] می ترسیدید که مردم از اطرافتان ناگهان بر شما حمله کنند.

امیرالمؤمنین در تبلیغ رسالت

علی علیه السلام فی ابلاغ الرساله الالهیه

فأنقذکم (اللَّه تبارک و تعالی) [864] بنبیه محمد صلی اللَّه علیه و آله، بعد اللتیا والتی، و بعد أن منی [865] ببهم الرجال و ذؤبان العرب و مرده أهل الکتاب. [866]

کلما اوقدوا [867] نارا للحرب اطفاها اللَّه [868] ، أو [869] ، نجم قرن الضلاله [870] أو فغرت [871] فاغره من المشرکین قذف أخاه [872] (علیّاً) [873] فی لهواتها، فلا ینکفی ء حتی یطأ صماخها [874] باخصمه، و یخمد لهبها بحد سیفه [875] ، مکدودا (دووبا) [876] فی ذات اللَّه (مجتهدا فی أمر اللَّه) [877] قریبا من رسول اللَّه سیّداً فی أولیاء اللَّه [878] ، مشمراً ناصحاً [879] مجدّاً کادحاً، (لا تأخذه فی اللَّه لومه لائم). [880]

و أنتم فی بلهنیه وادعون آمنون (فرحون) [881] و فی رفاهیه (من العیش) [882] فکهون (تأکلون العفو و تشربون الصفو) [883] ، تتربصون بنا الداوئر [884] النزال، (و تفرون عند القتال).

[885]

علی علیه السلام در تبلیغ رسالت

تا آنکه خداوند تبارک و تعالی به برکت پیامبر حضرت محمد صلی اللَّه علیه و آله شما را بعد از این همه سختیها نجات داد، و بعد از آنکه او گرفتار پهلوانان کفار و گرگان عرب و گردنکشان اهل کتاب گردید، هرگاه که آتشِ جنگ را می افروختند خداوند آن را خاموش می نمود و هر زمان که قدرت پیروان ضلالت ظاهر می شد یا دشمنان مشرک دهان خود را برای از بین بردن شما باز می کردند برادرش علی را برای نابودی آنان به عمق دهانشان می افکند. [886] او هم تا گوشهای آنان را پایمال نمی کرد، و آتش آنان را با تیزی شمشیرش خاموش نمی نمود باز نمی گشت.

او (علی علیه السلام) کسی بود که در راه خدا سختی و مشکلات را تحمل می کرد و استقامت از خود نشان می داد، و نزدیکترین اشخاص به پیامبر و آقای اولیای خدا بود. در راه خدا کمر همت بسته بود و دلسوزانه و با جدیت و تلاشِ پیگیر عمل می کرد، و در راه خدا سرزنش ملامت کنندگان تأثیری در او نداشت.

و این در حالی بود که شما در زندگی راحت و در کمال آرامش و امنیت و نشاط بودید، و در رفاه زندگی خوش می گذراندید. غذای لذیذ می خوردید و آب زلال می نوشیدید و انتظار رسیدن بلاها را بر ما داشتید و منتظر شنیدن اخبار آن بودید! [887] و چون جنگی شدت می گرفت خود را کنار می کشیدید، و هنگام کارزار و جنگ فرار می کردید. [888]

رفتار مردم بعد از رحلت پیامبر

ما أظهره الناس بعد وفاه صاحب الرساله

فلما اختار اللَّه لنبیه دار انبیائه (و مأوی أصفیائه) [889] (و أتم

علیه ما وعده) [890] ، ظهرت فیکم حسیکه النفاق [891] و سمل [892] جلباب الدین (و أخلق ثوبه و نحل عظمه و أودت رمته) [893] و نطق کاظم الغاوین و نبغ خامل الأقلین [894] و هدر فنیق المبطلین. [895] فخطر [896] فی عرصاتکم.

و أطلع الشیطان رأسه من مغرزه [897] هاتفا بکم. (فدعاکم) [898] فألفاکم لدعوته [899] مستجیبین و للغره [900] فیه ملاحظین.

ثم استنهضکم فوجدکم (ناهضین) [901] خفافا و أحمشکم [902] فألفاکم غضابا، فوسمتم [903] غیر إبلکم و أوردتموها [904] غیر شربکم. [905]

هذا والعهد قریب والکلم رحیب والجرح لما یندمل والرسول لما یقبر. [906] بدارا [907] زعمتم خوف الفتنه! ألا فی الفتنه سقطوا، و إن جهنم لمحیطه بالکافرین. [908]

فهیهات منکم و کیف بکم و أنّی تؤفکون؟! و کتاب اللَّه بین أظهرکم.

أموره ظاهره و أحکامه زاهره و أعلامه باهره و زواجره لائحه و أوامره واضحه قد خلفتموه و راء ظهورکم. [909]

أرغبه (ویحکم) [910] عنه تریدون [911] أم بغیره تحکمون؟ بئس للظالمین بدلا. [912] و من یبتغ غیر الإسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخره من الخاسرین. [913]

ثم لم تلبثوا إلا ریث [914] أن تسکن نفرتها [915] و یسلس قیادها، (ثم أخذتم تورون وقدتها و تهیجون جمرتها) [916] (و تستجیبون لهتاف الشیطان الغوی و اطفاء أنوار الدین الجلی و اهمال [917] سنن لنبی الصفی). [918]

تشربون حسوا فی ارتغاء [919] (و تمشون لأهله و ولده فی الخمر [920] والضراء). [921] و نصبر [922] منکم علی مثل حز المدی (و وخز السنان فی الحشا). [923]

رفتار مردم بعد از رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه

و آله

هنگامی که خداوند جایگاه انبیا و منزلگاه برگزیدگانش را برای او اختیار نمود و آنچه به او وعده داده بود به اتمام رساند کینه و دشمنی ناشی از نفاق شما ظاهر گردید، و پوشش دین کهنه شد و جامه اش مندرس و استخوانش ضعیف گردید، و آن قدرت ضعیف از بین رفت. خشم فروخورده ی گمراهان به تکلم درآمد، و گمنام ذلیلان ظاهر شد، و شخص مورد قبول اهل باطل صدا درآورد، و در عرصه ی شما قدرت نمایی کرد. [924]

شیطان از کمینگاه خود سر برآورد و شما را بسوی خود خواند و شما را دعوت نمود و دید که دعوت او را اجابت می نمایید و آماده ی فریب خوردن از او هستید، و چون شما را به قیام بر علیه حق خواند قیام و سرعت قبول شما را یافت، و چون شما را بر ضد حق به غضب و خشم در آورد شما را غضبناک دید. پس شتر دیگران را برای خود علامت گذاری نمودید و آن را به آبی که از آن شما نبود حاضر کردید.

تمام این قضایا در حالی بود که فاصله ی زیادی نشده و زخم هنوز وسیع بود و جراحت هنوز التیام نیافته و پیامبر هنوز دفن نگردیده بود! (با نیرنگ و دروغ بر مردم جلوه دادید که حضورتان در سقیفه برای دفع فتنه بوده است). به گمان ترس از بروز فتنه به سرعت اقدام کردید ولی بدانید که در فتنه سقوط کردید و جهنم کافران را از هر سو در بر می گیرد.

این کارها از شما بعید بود و چگونه چنین کاری کردید و به کجا بازمی گردید، با اینکه کتاب خدا

در بین شماست؟! کتابی که امورش ظاهر و احکامش نورانی و علامتهایش واضح و نواهیش تبیین شده و اوامرش روشن است. به چنین کتاب خدایی پشت نمودید.

وای بر شما! آیا می خواهید از او روی گردانید یا به غیر آنچه که در آن است حکم کنید؟ بد جایگزینی برای ظالمان است، و کسی که غیر اسلام را به عنوان دین برگزیند از او قبول نمی شود و در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

سپس درنگ نکردید مگر به مقدار آرام شدن فتنه و جای گرفتن قلاده ی آن که شروع نمودید در برافروختن شعله های فتنه و برانگیختن هیزمهای آن و ندای شیطان مکار را اجابت کردید و شروع به خاموش کردن انوار دینی روشن و بی اعتنایی به سنتهای پیامبر برگزیده نمودید.

به ظاهر طرفداری از دین می نمایید در حالی که در باطن به نفع خود عمل می کنید و نسبت به اهل بیت و فرزندانش با حیله و نیرنگ رفتار می کنید. [925] ما در مقابل اذیتهای شما صبر می کنیم مانند صبر کسی که با چاقوهای بزرگ و پهن اعضایش را قطعه قطعه کنند و تیزی نیزه را در بدنش فروبرند!

فدک و ارث

فدک و الإرث

و أنتم الآن تزعمون [926] ان لا ارث لنا (أهل البیت)!! [927] (و لا حظ) [928] أفحکم الجاهلیه تبغون؟ و من حسن من اللَّه حکما لقوم یوقنون. [929] (أفلا تعلمون؟! بلی، قد تجلی لکم کالشمس الضاحیه أنی ابنته). [930]

أیها معشر المسلمین، أأبتز إرث أبی؟ [931] یابن أبی قحافه، أفی کتاب اللَّه أن ترث أباک و لا إرث أبی؟! لقد جئت شیئا فریا! [932] (جرأه منکم علی قطیعه الرحم و نکث العهد). [933]

أفعلی

عمد ترکتم کتاب اللَّه و نبذتموه وراء ظهورکم؟ [934] إذ یقول اللَّه تبارک و تعالی: «و ورث سلیمان داود» [935] (مع ما قص) [936] من خبر یحیی و [937] زکریا إذ قال: «رب فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب» [938] ، (و قال: «و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب اللَّه)» [939] ، و قال: «یوصیکم اللَّه فی أولادکم للذکر مثل حظ الانثیین» [940] و قال: «ان ترک خیراً الوصیه للوالدین والاقربین بالمعروف حقا علی المتقین». [941]

فزعمتم أن لا حظ [942] لی و لا إرث لی من أبی (و لا رحم بیننا)!! [943] أفخصکم اللَّه بایه أخرج أبی منها؟ أم تقولون أهل ملتین لا یتوارثون؟! [944]

اولست أنا و أبی من أهل مله واحده؟ أم أنتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من أبی [945] (و ابن عمی)؟! [946]

فدونکها مخطومه مرحوله مزمومه [947] ، (تکون معک فی قبرک و) [948] تلقاک یوم حشک (و نشرک). [949] فنعم الحکم اللَّه والزعیم محمد والموعد القیامه، [950] و عند الساعه یخسر المبطلون [951] (و لا ینفعکم إذ تندمون) [952] ، ولکل نبا مستقر [953] و سوف تعلمون [954] من یأتیه عذاب یخزیه و یحل علیه عذاب مقیم. [955]

فدک و ارث

و شما اکنون معتقدید که ارثی و نصیبی برای ما اهل بیت نیست! آیا در پی حکم جاهلیت هستید؟! و چه حکمی بهتر از حکم الهی برای گروهی است که یقین دارند؟ آیا نمی دانید؟! البته که همچون آفتاب تابنده برای شما روشن است که من دختر اویم. از شما مسلمانان بعید است! آیا ارث پدرم به زور گرفته شود؟

ای پسر ابوقحافه، آیا در کتاب خدا نوشته شده که تو از پدرت ارث ببری ولی من از پدرم ارث نبرم؟ مطلبی تعجب آور و متحیرکننده آورده اید که از روی جرأت بر قطع رحم رسول اللَّه و شکستن پیمان چنین اقدامی کرده اید! آیا از روی عمد کتاب خدا را رها کرده و پشت سر خود افکندید؟ آنجا که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «و سلیمان از داود ارث برد» [956] و آنچه حکایت نموده از قضیه ی یحیی و زکریا آنجا که می فرماید: «پروردگارا... فرزندی به من عنایت فرما که از من و از آل یعقوب ارث ببرد» [957] و فرموده: «و خویشان میت بعضی بر بعض دیگر در کتاب خدا در ارث بردن تقدم دارند» [958] و فرموده: «خداوند در رابطه ی با اولادتان سفارش می نماید که فرزندان پسر دو برابر فرزندان دختر ارث می برند» [959] و فرموده: «اگر میت چیزی بعد از خود باقی بگذارد برای والدین و خویشان به نیکی وصیت نماید، این حقی است که متقین باید آن را انجام دهند». [960]

گمان نمودید بهره ای از ارث برای من نیست و از پدرم ارثی به من نمی رسد و بین من و پدرم نسبتی نیست؟! آیا خداوند شما را به آیه ای اختصاص داده که پدرم را از آن خارج نموده است؟ یا می گوئید ما اهل دو مذهب هستیم که از یکدیگر ارث نبریم؟! آیا من و پدرم هر دو اهل یک مذهب نیستیم؟! یا اینکه شما به عام و خاص قرآن از پدرم و پسرعمویم (علی علیه السلام) آگاه ترید؟

اکنون که فدک را نمی دهی این مرکب زین و افسار شده ی آماده را بردار تا در قبر

همراه تو باشد و روز قیامت وبال آن گریبانت را بگیرد. خداوند خوب حکم کننده ای و حضرت محمد صلی الله علیه و آله خوب زعیمی و قیامت خوب وعده گاهی است. بعد از مدت کوتاهی پشیمان می شوید، و در روز قیامت اهل باطل زیان می کنند، و زمانی پشیمان می شوید که برای شما نفعی ندارد، و برای هر خبری زمان وقوعی است، و بزودی می فهمید عذاب خوار کننده گریبان چه کسی را می گیرد و چه کسی است که عذاب دائمی بر او نازل می شود.

خطاب به پیامبر

شکواها إلی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله

ثم التفتت علیهاالسلام إلی قبر أبیها [961] (فخنقتها العبره) [962] و قالت:

قد کان بعدک أنباء و هنبثه [963] .

لو کنت شاهدها لم تکثر [964] الخطب

إنا فقدناک فقد الأرض وابلها

واختل قومک فاشهدهم و لا تغب [965] .

و کل اهل له قربی و منزله

عند الاله علی الأدنین مقترب [966] .

أبدت رجال لنا نجوی [967] صدورهم

لما مضیت [968] و حالت دونک الترب [969] .

تجهمتنا [970] رجال و استخف بنا

لما فقدت و کل الارض مغتصب [971] .

سیعلم المتولی ظلم حامتنا

یوم القیامه أنی سوف ینقلب [972] .

و کنت بدرا و [973] نورا یستضاء به

علیک تنزل [974] من ذی العزه الکتب

و کان جبرئیل بالآیات یونسنا

فقد فقدت و کل [975] الخیر محتجب

ضاقت علی بلادی بعد ما رحبت

و سیم سبطاک خسفا فیه لی نصب

فلیت قبلک کان الموت صادفنا

لما مضیت و حالت دونک الکثب [976]

.

انا رزئنا بما لم یرز ذو شجن [977] .

من البریه لا عجم و لا عرب

فسوف نبکیک ما عشنا و ما بقیت

لنا العیون بتهمال له سکب [978] .

(و وصلت ذلک بأن قالت:

قد کنت ذات حمیه ما عشت لی

أمشی البراح و انت کنت جناحی

فالیوم اخضع للذلیل و اتقی

منه و أدفع ظالمی بالراح [979] .

و إذا بکت قمریه شجنا لها لیلا

علی غصن بکیت صباحی) [980] .

خطاب به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله

سپس حضرت نظری به مرقد پدر افکند و بغض گلویش را فشرد و در ضمن ابیاتی از شعر چنین فرمود:

ای پدر! بعد از رحلت تو واقعه های بزرگ و قضایای مشکلی واقع شد، که اگر تو شاهد آن بودی مصیبت برایمان بزرگ نمی آمد.

ما همچون زمینی که باران فراوان را از دست دهد تو را از دست دادیم، و قوم تو فاسد گردیدند. پس شاهد آنان باش و غائب مباش. و برای هر اهلی مزیت و برتری بر دیگر نزدیکان نزد خدای متعال است. آن هنگام که تو رفتی و خاک بین ما و تو حایل شد مردمانی کینه های خود را بر ما ظاهر نمودند.

اکنون که تو از بین ما رفته ای و تمام زمین غصب شده مردم با چهره ی گرفته با ما روبرو می شوند و ما خوار شده ایم، و بزودی در روز قیامت باعث ظلم خانواده ی ما می فهمد که به کجا بازمی گردد.

تو همچون ماه چهارده شبه و نوری بودی که از تو کسب نور می شد و کتابهای آسمانی از

طرف خدای با عزت بر تو نازل می گردید.

و جبرئیل با آوردن آیات الهی با ما انس داشت و با رفتنت درِ تمام خیرها را بستی. شهر من با آن وسعتش بر من تنگ شده و دو سبط تو خوار گشتند که در این برای من بلایی است.

ای کاش قبل از رفتن تو مرگ با ما روبرو می شد هنگامی که تو از پیش ما رفتی و تلّی از خاک مانع از تو شد. ما مبتلا به مصیبت از دست رفتن عزیزی شدیم که هیچ محزونی از مردم چه عرب و چه عجم به رفتن چنین عزیزی مبتلا نشده است.

پس هر اندازه که در این دنیا زندگی کنیم و تا زمانی که چشمهایمان باقی است برای تو با اشکی ریزان گریه می کنیم.

سپس این اشعار را درددل نمود:

تا روزی که تو زنده بودی حمایت کننده ای داشتم و با آسودگی رفت و آمد می نمودم و تو بال من و یاورم بودی، ولی امروز در برابر فردی ذلیل خاضع شده ام و از او فاصله می گیرم و به دست خود ستمگران را دور می کنم.

در حالی که قُمری از روی غصه، شبانه روی شاخه ای گریه می کند، من در روز روشن بر مصائبم اشک می ریزم.

خطاب به انصار

خطابها مع الأنصار

(ثم رمت علیهاالسلام بطرفها نحو الأنصار) [981] فقالت:

یا معشر البقیه [982] ، و أعضاد المله [983] ، و حضنه [984] الإسلام! ما هذه (الفتره عن نصرتی و الونیه عن معونتی و) [985] الغمیزه [986] فی حقی و السنه عن ظلامتی؟! [987]

(أما کان رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله أبی یقول: «المرء یحفظ فی ولده)»؟ [988] سرعان

ما أحدثتم [989] ، و عجلان ذا إهاله! [990] (و لکم طاقه بما أحاول، و قوه علی ما أطلب و أزاول). [991]

أتقولون [992] مات محمد (رسول اللَّه) [993] ؟ فخطب (واللَّه) [994] جلیل، استوسع وهیه [995] و استنهر [996] فتقه و فقد راتقه [997] و اظلمت الأرض لغیبته و اکتابت خیره اللَّه [998] (و کسفت الشمس والقمر و انتثرت النجوم) [999] لمصیبته و اکدت الامال و خشعت الجبال (و اکلت الأموال) [1000] و اضیع الحریم و اذیلت الحرمه عند مماته [1001] (و فتنت الأمه و غشیت الظلمه و مات الحق). [1002]

فتلک (واللَّه النازله الکبری والمصیبه العظمی، لا مثلها نازله و لا بائقه عاجله). [1003]

أعلن بها کتاب اللَّه فی أفنیتکم (و فی) [1004] ممساکم و مصبحکم، (یهتف بها فی أسماعکم) [1005] هتافا (و صراخا و تلاوه و الحانا) [1006] ، و لقبله ما حلت [1007] بأنبیاء اللَّه و رسله (حکم فصل و قضاء حتم) [1008] ، «و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفإن مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر اللَّه شیئا و سیجزی اللَّه الشاکرین». [1009]

خطاب به انصار

سپس حضرت نگاهی به جانب انصار نمودند و فرمودند:

ای یادگاران زمان پیامبر، و ای یاوران دین و پناه دهندگان اسلام! این چه سستی است در یاری من و چه ضعفی است در کمک به من و چه کوتاهی است درباره ی حق من و چه خوابی است که در مورد ظلم به من شما را فراگرفته است؟! آیا پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پدرم نمی فرمود: «حُرمت هر کسی را نسبت

به فرزندانش باید نگاه داشت»؟ چه زود کار خود را کردید، و عجب زود به کاری که زمانش نرسیده بود اقدام نمودید!

و شما قدرت کمک به آنچه من طلب می کنم و قوت برگرفتن آنچه در پی آن هستم و می خواهم دارید. آیا به راحتی می گویید «محمد رسول خدا از دنیا رفت»؟ [1010] بخدا قسم این واقعه ای مهم است که شکافی عظیم و گسیختگی گسترده ای همراه داشت، و التیام دهنده ی آن مفقود بود. با غیبت پیامبر زمین تاریک گردیده، و برگزیدگان الهی محزون گشته اند، و در مصیبت او آفتاب و ماه گرفته و ستارگان پراکنده شدند. با رحلت او امیدها به یأس مبدل شد، و اموال غارت شد و حریم آنحضرت از بین رفت، و حرمت او مورد اهانت قرار گرفت. با رفتن او امت در فتنه افتادند و ظلمت همه جا را فراگرفت و حق از بین رفت.

بخدا قسم رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بلیه ی بسیار بزرگ و مصیبت عظیم است که مصیبتی مثل آن و حادثه ی ناگواری همچون آن در دنیا نخواهد بود و به این مصیبت عظمی کتاب خدا در خانه هایتان و در هر صبح و شام آگاهی داده و به آن در گوشهایتان با ندا و فریاد و خواندن و فهماندن خبر داده است.

و همچنین خبر داده از آنچه که به انبیای الهی و فرستادگان خداوند در گذشته رسیده که حکم نهایی و قضا و قدر حتمی است. (آنجا که فرموده:) «و نیست محمد مگر فرستاده ی خدا که قبل از او پیامبران آمده اند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود به جاهلیت خود برمی گردید و مرتد می شوید؟ کسی که مرتد

شود به خداوند ضرری نمی رساند، و خداوند شکر گزاران را پاداش می دهد». [1011]

ظلم به فاطمه در انظار مردم

الزهراء علیهاالسلام تظلم بمرأی و مسمع من الناس

أیها بنی قیله! أأهضم [1012] تراث (أبی) [1013] و أنتم بمرأی (منی) [1014] و مسمع (و منتدی و مجمع). [1015]

تلبسکم الدعوه و تشملکم الخبره [1016] ، و فیکم العده والعدد، و لکم الدار والجنن [1017] (و الاداه والقوه، و عندکم السلاح والجنه، توافیکم الدعوه فلا تجیبون؟ و تأتیکم الصرخه فلا تغیثون و أنتم موصوفون بالکفاح معروفون بالخیر والصلاح). [1018]

و أنتم الأولی نخبه اللَّه التی انتخبت [1019] والخیره التی اختیرت لنا أهل البیت، فبادیتم العرب (و بادهتم الأمور) [1020] (و تحملتم الکد والتعب) [1021] ، و ناهضتم [1022] الأمم و کافحتم البهم. لا نبرح و تبرحون. نأمرکم فتاتمرون. [1023]

حتی (استقامت لکم منا الدار و) [1024] دارت لکم [1025] بنارحی السلام و در حلب الأیام [1026] و خضعت نعره [1027] الشرک، و سکنت فوره الافک [1028] ، و خبت نیران الحرب [1029] ، و هدات دعوه الهرج [1030] ، و استوسق نظام الدین.

ظلم به فاطمه علیهاالسلام در انظار مردم

از شما بعید است ای پسران قَیْلَه! [1031] آیا در ارث پدرم به من ظلم شود در حالی که شما حال مرا می بینید و صدای مرا می شنوید و اجتماعتان منسجم است و ندای نصرت طلبی من به شما می رسد، و آگاهی بر مظلومیت من همگی شما را فراگرفته است؟!

این در حالی است که شما هم تدارکات و افراد و هم خانه و سرپوش و هم وسیله و قدرت و هم اسلحه و وسیله ی دفاع دارید. فراخوانی من به شما

می رسد ولی پاسخ نمی دهید! و فریاد من به شما می رسد ولی به دادخواهی نمی آیید!

شما متصفید به این که بر دشمن بدون سپر و زره حمله می کنید و به خیر و صلاح شناخته شده اید. و شما کسانی هستید که به عنوان برگزیده ی خدا و منتخب او برای ما اهل بیت انتخاب شده اید. و همان کسانی هستید که با عرب به مبارزه برخاستید و خود را وارد امور سخت کردید و متحمل سختی و زحمت شدید و با امتها به جنگ برخاستید و پهلوانان را بدون سستی دور نمودید.

ما و شما چنان بودیم که شما را امر می کردیم و شما اطاعت می کردید، تا بوسیله ی ما برای شما موقعیت پا برجایی بدست آمد، و توسط ما آسیاب اسلام برای شما به گردش درآمد، و برکات روزگار [1032] به جریان افتاد، و تکبر شرک به ذلت کشیده شد، و جوشش دروغ ساکن گردید، و آتش جنگ خاموش گشت، و دعوت به فتنه و آشوب آرام گرفت، و دین در اجتماع شکل گرفت.

با امامان کفر بجنگید!

قاتلوا ائمه الکفر

فانی جرتم [1033] بعد البیان و اسررتم بعد الاعلان و نکصتم [1034] بعد الاقدام (و اشرکتم بعد الایمان) [1035] (و جبنتم بعد الشجاعه) [1036] ، عن قوم [1037] نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم.

فقاتلوا ائمه الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون. الا تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم و هموا باخراج الرسول و هم بدووکم أول مره [1038] اتخشونهم فالله احق ان تخشوه إن کنتم مومنین. [1039]

با امامان کفر بجنگید

بعد از این سوابق، حال بعد از روشن شدن حق به کجا می روید، و بعد از آنکه

بیان شده بود، و بعد از اعلان حق کجا آن را پنهان کردید، و چرا بعد از این اقدامات به گذشته ی خود رجوع نمودید و بعد از ایمان مشرک شدید، و بعد از شجاعت ترسیدید از گروهی که بعد از پیمان بستنشان سوگندهای خود را شکستند و در دین شما طعنه وارد نمودند.

با امامان کفر جنگ کنید که آنان پایبند به سوگندهایشان نمی باشند، تا شاید از کارهای خود برگردند. آیا با گروهی که سوگندهای خود را نادیده گرفتند و قصد بیرون نمودن رسول الهی را دارند کارزار نمی نمایید، و حال آنکه آنان ابتدا شروع به جنگ نمودند؟ آیا از آنان هراس دارید؟ خداوند سزاوارتر است که از او بترسید اگر مؤمن هستید.

خواری حق به دست مردم

خذلان الناس عن الحق

ألا و قد أری (واللَّه) [1040] أن قد أخلدتم إلی الخفض، (و ابعدتم من هو احق بالبسط و القبض) [1041] ، و رکنتم إلی الدعه [1042] ، (و نجوتم بالضیق من السعه) [1043] ، فعجتم عن الدین [1044] و مججتم الذی وعیتم [1045] و دسعتم الذی سوغتم. [1046]

فان تکفروا انتم و من فی الأرض جمیعا فإن اللَّه لغنی حمید. [1047] (ألم یأتکم نبأ الذین من قبلکم قوم نوح و عاد و ثمود والذین من بعدهم لا یعلمهم الا اللَّه، جاءتهم رسلهم بالبینات فردوا أیدیهم فی افواههم و قالوا انا کفرنا بما ارسلتم به و انا لفی شک مما تدعوننا الیه مریب). [1048]

خواری حق بدست مردم

آگاه باشید! بخدا قسم شما را می بینم که به زندگی راحت میل نموده اید، و کسی که سزاوار منصب حل و فصل امور است از جایگاهش دور نمودید، و

تن به راحتی در داده اید، و از جای وسیع به جای تنگ پناه آورده اید، و از دین برگشتید و آنچه را که حفظ می کردید دور افکندید، و چیزی را که به آسانی خورده بودید برگرداندید.

اگر شما و تمام کسانی که در زمین هستند کافر شوند خداوند از همه ی آنها بی نیاز است و خداوند سپاس شده است.

آیا خبر کسانی که قبل از شما از قوم نوح و عاد و ثمود و اقوامی که بعد از اینان آمدند به شما نرسیده؟ قضایای آنان را جز خدا نمی داند که رسولان الهی با بینات به سوی آن اقوام آمدند، ولی آنان دستهای خود را در دهان خود گذارده و گفتند: ما به آنچه شما فرستاده شده اید کافریم، و ما در آنچه ما را بسویش می خوانید در شک و تردید هستیم.

نفرین بر کسی که دختر پیامبر را خوار کند

أنا ابنه نبیکم

و أنا ابنه [1049] نذیر لکم بین یدی عذاب شدید [1050] (فکیدونی جمیعاً ثم لاتنظرون) [1051] فاعملوا إنّا عاملون و انتظروا إنّا منتظرون. [1052]

(ربنا أحکم بیننا و بین قومنا بالحق و أنت خیر الحاکمین) [1053] (و سیعلم الکفار لمن عقبی الدار. [1054]

و قل اعملوا فسیری اللَّه عملکم و رسوله والمؤمنون [1055] و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه [1056] فمن یعمل مثقال ذره خیراً یره و من یعمل مثقال ذره شراً یره [1057] و کان الأمر قد قصر). [1058]

من دختر پیامبرتان هستم

من دختر کسی هستم که شما را از عذاب شدیدی که در پیش دارید ترسانید. پس همگی درباره ی من حیله بکار بندید و به تأخیر نیندازید! شما کار خود را بکنید که ما هم در

کار خود هستیم و منتظر باشید که ما هم منتظریم.

پروردگارا بین ما و قوم مان به حق حکم کن و تو بهترین حکم کننده هستی و به زودی کفار خواهند دانست که عاقبت کار به نفع کیست. و بگو عمل کنید که به زودی خدا و رسول و مؤمنین عملِ شما را می بینند و نامه ی اعمال هر انسانی را برگردن او آویخته ایم. بنابراین هرکس به اندازه ی ذره ای عمل خیر انجام دهد نتیجه اش را می بیند و هرکس ذره ای عمل شر انجام دهد نتیجه اش را خواهد دید. و گویا کار چنین مقدر شده است.

احتجاج حضرت زهرا با ابوبکر پس از ایراد خطبه

جواب ابوبکر

جواب أبی بکر لها لعنهاللَّه علیه

(فأجابها أبوبکر عبداللَّه بن عثمان) [1059] و قال:

(صدقت) [1060] یا بنت رسول اللَّه، لقد کان ابوک بالمؤمنین (عطوفا کریما) [1061] رؤوفاً رحیماً، و علی الکافرین عذابا ألیما (و عقابا عظیما). [1062]

و إذا عزوناه وجدناه اباک [1063] دون النساء، و أخا ابن عمک [1064] دون الاخلاء. [1065] اثره علی کل حمیم و ساعده علی الأمر العظیم. [1066]

لا یحبکم الا سعید، و لا یبغضکم الا شقی بعید!! [1067] و أنتم عتره رسول اللَّه الطیبون، و خیرته المنتجبون [1068] ، علی الخیر ادلتنا، و إلی الجنه مسالکنا. [1069]

جواب أبوبکر

آنگاه أبوبکر در جواب حضرت گفت: راست می گوئی ای دختر پیامبر، پدر تو نسبت به مؤمنین با عطوفت و کریم بود و رحمت و رأفت داشت، و نسبت به کافرین عذاب ألیم و عقاب عظیم بود. اگر بخواهیم نسب او را بنگریم در بین تمام زنان او را تنها پدر تو می یابیم، و در بین دوستان صمیمیش تنها برادر پسرعمویت (علی علیه السلام) می بینیم، که او را بر تمام

دوستان برگزید، و علی کسی بود که او را در هر کار بزرگی یاری می نمود.

فقط انسان سعادتمند شما را دوست می دارد و تنها انسان شقیِ دور از خدا شما را دشمن می دارد. شما عترت پاک رسول خدا هستید و برگزیدگان منتخب اویید. راهنمایان ما بر کارهای خیر شمایید، و سوق دهندگان ما به بهشت شما هستید.

حدیث جعلی «النبی لا یورث»

الحدیث الموضوع: «النبی لایورّث»

و أنت [1070] یا خیره النساء و ابنه خیر الأنبیاء [1071] صادقه فی قولک، سابقه فی وفور عقلک، غیر مردوده عن حقک و لا مصدوده عن صدقک. [1072]

و واللَّه ما عدوت رأی رسول اللَّه و لا عملت الا باذنه! والرائد لا یکذب أهله.

(و قد قلت و ابلغت و اغلظت فاهجرت) [1073] و انی اشهد اللَّه- و کفی به شهیدا- انی سمعت رسول اللَّه یقول: «نحن معاشر الأنبیاء لا نورث ذهبا و لا فضه (و لا ارضا) [1074] و لا دارا و لا عقارا، و انما نورث الکتب [1075] والحکمه والعلم والنبوه، و ما کان لنا من طعمه فلولی الأمر بعدنا ان یحکم فیه بحکمه»!

و قد جعلنا ما حاولته [1076] فی الکراع والسلاح، یقابل به المسلمون و یجاهدون الکفار و یجالدون المرده الفجار. [1077] و ذلک باجماع من المسلمین لم اتفرد به وحدی، و لم استبد بما کان الرأی (فیه) [1078] عندی.

و هذه حالی و مالی هی لک و بین یدیک لا نزوی [1079] عنک و لا ندخر دونک.

و انک أنت سیده امه ابیک، والشجره الطیبه لبنیک لا ندفع [1080] مالک من فضلک، و لا یوضع من فرعک و اصلک. حکمک نافذ فیما ملکت یدای، فهل ترین ان اخالف فی ذلک

اباک؟! [1081]

خطاب حضرت زهرا با ابوبکر

خطابها علیهاالسلام مع أبی بکر

فقالت علیهاالسلام [1082] : سبحان اللَّه! ما کان ابی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله عن کتاب اللَّه صادفا، و لا لاحکامه مخالفا، بل کان یتبع اثره و یقفو [1083] سوره. افتجمعون إلی الغدر اعتلالا علیه بالزور؟

و هذا بعد وفاته شبیه بما بغی له من الغوائل فی حیاته.

خطاب حضرت زهرا سلام اللَّه علیها با ابوبکر لعنت اللَّه علیه

حضرت فاطمه علیهاالسلام در جواب او فرمود:

سبحان اللَّه! هرگز پدرم از کتاب خدا روی گردان نبوده و مخالفت احکام آن را نکرده، بلکه پیروی فرامین او را نموده و از جای جای آن متابعت نموده است.

آیا همگی بر سر بی وفائی اجتماع کرده اید و عذرتان در این باره دروغی است که پرداخته اید. و این عمل شما بعد از رحلت پیامبر همانند آن غائله هایی است که در زمان حیات او دنبال می کردید.

تصریح قرآن به ارث انبیاء

القرآن یصرح بإرث الأنبیاء

هذا کتاب اللَّه، حکماً عدلاً و ناطقاً فصلاً یقول (عن نبی من أنبیائه) [1084] : «یرثنی و یرث من آل یعقوب» [1085] و یقول: «و ورث سلیمان داود». [1086]

فبین عز و جل فیما وزع من الاقساط و شرع من الفرائض والمیراث و اباح من حظ الذکران والأناث ما أزاح به عله المبطلین و أزال التظنی والشبهات فی الغابرین.

کلا بل سولت لکم أنفسکم أمراً، فصبر جمیل واللَّه المستعان علی ما تصفون. [1087] (و هذان نبیان) [1088] ، و قد علمت [1089] ان «النبوه» لا تورث و انما یورث ما دونها. فما لی امنع ارث أبی؟ أأنزل اللَّه فی کتابه: «الا فاطمه بنت محمد»؟! فدلنی علیه اقنع به! [1090]

تصریح قرآن به ارث انبیاء

این کتاب خداست

که حاکمی عادل و گوینده ای است که فصل خصومت می کند، درباره ی پیامبری از پیامبران خدا می فرماید: «فرزندی به من عطا فرما که از من و از آل یعقوب ارث ببرد» [1091] و می فرماید: «و سلیمان از داود ارث برد». [1092] خداوند عزوجل در قرآن تقسیماتی در ارث قرار داده و حدود واجب میراث را تعیین کرده و سهم مرد و زن را بیان فرموده است، بطوری که عذر اهل باطل را باطل کرده و جای گمانها و شبهات را درباره ی مُردگان از بین برده است.

ولی نفستان بر شما حیله کرده و باید صبر نیکو کرد، و خداوند در مقابل آنچه شما می پردازید کمک کننده است.

این دو نفر که در آیه ذکر شده اند پیامبرند [1093] ، و تو می دانی که مقام نبوت ارث بردنی نیست و ارث بردن در غیر مقام نبوت است. پس برای چه از ارث پدرم محروم می شوم؟ آیا خداوند در کتابش آورده که: «بجز فاطمه دختر محمد»؟ به من نشان بده تا قانع شوم.

جواب ابوبکر به حضرت زهرا

خطابها مع المسلمین و معاتبتهم

فالتفتت فاطمه علیهاالسلام (إلی الناس) [1094] و قالت: معاشر المسلمین [1095] المسرعه إلی قیل الباطل، المغضیه [1096] علی الفعل القبیح الخاسر.

أفلا تتدبرون [1097] القرآن أم علی قلوب اقفالها؟ [1098] کلا بل ران علی قلوبکم ما اسأتم من أعمالکم، فاخذ بسمعکم و أبصارکم، و لبئس ما تاولتم و ساء ما به اشرتم و شر ما منه اعتضتم. [1099]

لتجدن واللَّه محمله ثقیلاً و غبه وبیلاً [1100] ، إذا کشف لکم الغطاء و بان ما وراءه الضراء [1101] و بدا لکم من ربکم ما لم تکونوا تحتسبون و خسر هنالک المبطلون. [1102]

خطاب حضرت زهرا سلام اللَّه علیه به مسلمانان

حضرت فاطمه علیهاالسلام توجه خود را به مردم نمود و فرمود:

ای مسلمانانی که با سرعت به قول باطل روی آوردید، و در مقابل عمل ناپسند زیان آور سکوت نمودید و راضی شدید! آیا در کلمات قرآن تدبر نمی کنید یا آنکه بر قلبهایتان قفلهایی زده شده است؟ بلکه اعمال بدتان قلبهای شما را پوشانده و گوش و چشمتان را بسته است. بد تأویلی کردید و چه بد مشورتی نمودید، و چه شری است آنچه خیر را با آن عوض کردید.

قسم بخدا بارش را سنگین می یابید و عاقبتش را عذاب می بینید زمانی که پرده برای شما برداشته شود و پوشیده ها آشکار گردد و عذابهائی که گمانش را نمی برید از سوی پروردگارتان بر شما ظاهر گردد، و در آن هنگام صاحبان باطل زیان می کنند.

وقایع پس از ایراد خطبه حضرت زهرا

تأثیر خطبه حضرت زهرا

أثر خطبتها علیهاالسلام

قال: فلم یر بعد الیوم الذی قبض فیه رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله أکثر باکیاً و لا باکیه من ذلک الیوم و ارتجت المدینه و صاح الناس و ارتفعت الأصوات من دار بنی عبدالمطلب و بعض دور المهاجرین والأنصار. [1103]

تأثیر خطبه حضرت زهرا سلام اللَّه علیه

حضرت زهرا نطق آتشین خویش را با کمال شجاعت، در مقابل چندین هزار جمعیت و حضور ابوبکر به پایان رسانید و با منطق محکم و مستدل خویش او را استیضاح نمود، نقشه های غاصبانه اش را فاش کرد. فضائل و کمالات خلیفه ی حقیقی اسلام را بیان داشت.

مجلس سخت متشنج شد. افکار عمومی حضار به نفع فاطمه (علیهاالسلام) رای می داد. ابوبکر در بن بست سختی گیر کرد. اگر می خواست از افکار عمومی پیروی کند و فدک را به فاطمه

برگرداند، دو محذور داشت:

اول اینکه: فکر کرد اگر فاطمه در این قضیه پیروز شد و سخنانش مورد تصدیق واقع گشت بیم آن می رود که فردا بیاید و خلافت را برای شوهرش مطالبه کند و باز هم خطابه خوانی را آغاز کند.

ابن ابی الحدید می نویسد: به «علی بن فارقی» استاد مدرسه ی غربیه ی بغداد گفتم: آیا فاطمه (علیهاالسلام) در ادعایش صادق بود یا نه؟ گفت: آری. گفتم: با اینکه ابوبکر او را صادق می دانست چرا فدک را به او رد نکرد؟! استاد لبخندی زد و جواب خوبی داد، گفت: اگر در آن روز فدک را به فاطمه می داد فردا برمی گشت و خلافت را برای شوهرش مطالبه می نمود و ابوبکر را از مقام خلافت عزل می کرد و چون قبلاً راستگو شناخته شده بود ممکن نبود عذری برایش آورده شود. [1104]

دوم اینکه: اگر فاطمه (علیهاالسلام) را تصدیق می کرد باید به اشتباه خودش اعتراف نماید و بدین وسیله در آغاز خلافت جلو معترضین را باز گذارد و چنین خطری برای دستگاه خلافت قابل تحمل نبود.

اما ابوبکر شخصی نبود که به این زودی ها از میدان در رود. البته این حوادث را قبلاً پیش بینی کرده بود. فکر کرد در چنین اوضاع و شرائطی که زهرا افکار عمومی ملت را تسخیر نموده، صلاح نیست با خشونت با وی رفتار شود ولی در عین حال باید به استیضاح او پاسخ دهد و افکار عمومی را تخدیر نماید. پس چه بهتر، از همان برنامه ی سابق استفاده نماییم و عوام فریبی را از دست ندهیم و به عنوان دین و اجرای قوانین پیغمبر، فاطمه (علیهاالسلام) را بکوبیم، و برائت خودمان را به اثبات رسانیم. ابوبکر

فکر کرد بوسیله ی ظاهرسازی و طرفداری از دین می توان دلهای مردم عوام را تسخیر کرد. و با آن حربه می توان هر حقی، حتی خود دین را پایمال ساخت. آری بوسیله ی تظاهر به دین می توان با خود دین مبارزه کرد.

آنچه بین ابوبکر و عمر اتفاق افتاد

ماجری بین أبی بکر و عمر بعد خطبتها علیهاالسلام

فلما بلغ ذلک [1105] أبابکر قال لعمر [1106] : تربت یداک! ما کان علیک لو ترکتنی؟ فربما رفات الخرق و رتقت الفتق، الم یکن ذلک بنا احق؟

فقال الرجل: قد کان فی ذلک تضعیف سلطانک، و توهین کفتک، و ما اشفقت الا علیک.

قال: ویلک! فکیف بابنه محمد و قد علم الناس ما تدعو إلیه، و ما نجن لها من الغدر علیه.

فقال: هل هی الا غمره انجلت، و ساعه انقضت، و کان ما قد کان لم یکن... قلدنی من یکون من ذلک. [1107]

قال فضرب یده علی کتفه، ثم قال: رب کربه فرجتها، یا عمر.

آنچه بین ابوبکر و عمر اتفاق افتاد

هنگامی که این اخبار به ابوبکر رسید [1108] به عمر گفت: دستت خالی باد! چه می شد اگر مرا به حال خود می گذاشتی که شاید این گسیختگی را به نوعی التیام می دادم و مسئله تشنج آور پیش آمده را بطوری اصلاح می کردم. آیا این برایمان بهتر نبود.

عمر گفت: در این، تضعیف قدرت تو و سبکی مقام تو بود، و من برای ی تو دلسوزی کردم!

ابوبکر گفت: وای بر تو! پس کلمات دختر محمد چه می شود که مردم همگی دانستند که او چه می خواهد و ما چه حیله ای برای ی او پنهان کرده ایم؟!

عمر گفت: آیا بیش از یک تُندی بود که از بین رفت و

آیا بیش از یک لحظه ای بود که گذشت؟ و مثل آنکه آنچه بوده اصلاً واقع نشده است، و گناه آنچه که بود بر عهده ی من بگذار!

راوی می گوید: پس ابوبکر با دستش بر شانه عمر زد و گفت: چه بسیار گرفتاری که تو آن را رفع نمودی!

خطاب تهدیدآمیز ابوبکر به مردم

التجاسر علی أهل بیت الرسول علیهاالسلام

ثم نادی الصلاه جامعه، فاجتمع الناس و صعد المنبر، فحمد اللَّه و أثنی علیه، ثم قال:

أیها الناس، ما هذه الرعه، و مع کل قاله أمنیه؟ [1109] این کانت هذه الأمانی فی عهد نبیکم؟

فمن سمع فلیقل، و من شهد فلیتکلم، کلا بل هو ثعاله شهیده ذنبه. لعنه اللَّه، و قد لعنه اللَّه. مرب لکل فتنه یقول: کروها جذعه ابتغاء الفتنه من بعد ما هرمت، کام طحال أحب أهلها الغوی. [1110]

ألا لو شئت أن أقول لقلت، و لو تکلمت لبحت، و إنّی ساکت ما ترکت، یستعینون بالصبیه [1111] و یستنهضون النساء.

و قد بلغنی- یا معشر الأنصار- مقاله سفهائکم، فواللَّه ان أحق الناس بلزوم عهد رسول اللَّه أنتم، لقد جاءکم فاویتم و نصرتم، و أنتم الیوم أحق من لزم عهده.

و مع ذلک فاغدوا علی أعطیاتکم [1112] ، فإنّی لست کاشفاً قناعاً و لا باسطاً ذراعاً و لا لساناً إلا علی من استحق ذلک، والسلام.

خطاب تهدیدآمیز ابوبکر به مردم

آنگاه اعلان کرد تا مردم اجتماع کنند، و مردم جمع شدند و ابوبکر بر فراز منبر رفته و پس از حمد و ثنای خدا گفت:

ای مردم، این چه حالتی است که با هر حرفی آرزوئی است؟ این آرزوها در عهد پیامبرتان کجا بود. پس هرکسی که شنیده بگوید و هر

که شاهد بوده صحبت کند. بلکه این قضیه همچون قضیه ی روباهی می ماند که شاهدش دُمش بود! [1113] خدا او را لعنت کند و لعنت کرده است! ملازم هر فتنه ای است و می گوید: «فتنه را بحال اولی برگردانید». طالب فتنه است بعد از آن که کهنه شده همچون ام طحال می ماند که محبوبترین اهلش نزد او گمراه است.

آگاه باشید اگر خواسته باشم بگویم می گویم، و اگر تکلم نمایم مطلب را آشکار می کنم. ولی تا زمانی که رهایم کرده باشند من سخن نمی گویم. از بچه ها کمک می گیرند و زنان را به یاری می طلبند.

ای انصار صحبت سفیهان شما به من رسیده است. قسم بخدا سزاوارترین مردم به رعایت عهد رسول خدا شمائید. شما کسانی هستید که پیامبر به سوی شما آمد و شما او را پناه دادید و یاری نمودید، و امروز شما از همه سزاوارترید که عهد او را پاس دارید.

و بعد از این همه، فردا صبح برای گرفتن هدیه ها بیایید! من کسی هستم که پرده ای را نمی درم و دست و زبانی را بلند نمی کنم مگر بر کسی که سزاوار آن باشد! والسلام.

خطاب ام سلمه به مردم در دفاع از حضرت زهرا

استنکار أم سلمه

قال: فأطلعت أم سلمه رأسها من بابها و قالت: [1114]

المثل فاطمه بنت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله یقال هذا؟! و هی الحوراء بین الإنس، والانس للنفس! [1115] ربیت فی حجور الأنبیاء، و تداولتها [1116] أیدی الملائکه و نمت فی حجور الطاهرات، و نشأت خیر منشأ [1117] و ربیت خیر مربی.

اتزعمون ان رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله حرم علیها میراثه و لم یعلمها؟! و قد قال اللَّه (له) [1118] : «و أنذر عشیرتک الأقربین». [1119] افانذرها

و جاءت تطلبه؟! [1120] و هی خیره النسوان و أم ساده الشبان و عدیله (مریم) [1121] ابنه عمران (و حلیله لیث الأقران) [1122] ، تمت بابیها رسالات ربه.

فواللَّه لقد کان یشفق [1123] علیها من الحر والقر [1124] ، فیوسدها [1125] یمینه و یلحفها بشماله. رویدا! فرسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله بمرأی لغیکم، و علی اللَّه تردون. فواها لکم و سوف تعلمون. [1126]

خطاب ام سلمه به مردم در دفاع از حضرت زهرا سلام اللَّه علیه

راوی گوید: آنگاه ام سلمه سر خود را از حجره اش بیرون آورد و گفت: آیا به مِثل فاطمه ای که دختر رسول خداست این حرفها زده می شود؟! در صورتی که او حوریه ای بین انسانها، و اُنس برای نفس پیامبر است. در آغوش پیامبران تربیت یافته و نزد ملائکه دست بدست گردیده و در دامان زنانِ پاک رشد نموده و به بهترین وجهی در وجود آمده و به نیکوترین صورت تربیت شده است.

آیا گمان می کنید پیامبر میراثش را بر او حرام نموده و او را از این مسئله آگاه ننموده است؟ با اینکه خداوند به او فرموده: «و خانواده ی نزدیک خود را از مخالفت احکام الهی بترسان». [1127] آیا می شود پیامبر به فاطمه این مسئله را فرموده باشد ولی او مطالبه ی ارث نماید؟!! و حال آنکه او بهترین زنان و مادر سرآمد جوانان و همتای مریم دختر عمران و همسر شیر شجاعان است. فاطمه ای که با پدرش رسالتهای پروردگار پایان یافت.

قسم بخدا پیامبر نسبت به او در گرما و سرما دلسوزی می کرد و دست راست خود را زیر سر او می نهاد و روانداز او را دست چپش قرار می داد. عجله نکنید که

پیامبر ناظر گمراهی شماست و بر خدا وارد می شوید. وای بر شما و به زودی خواهید دانست. [1128]

خطاب حضرت زهرا به رافع و یادآوری غدیر

خطابها مع رافع بن رفاعه تذکر غدیرخم

(ثم ولت، فأتبعها رافع بن رفاعه الزرقی فقال له: یا سیده النساء، لو کان أبوالحسن تکلم فی هذا الأمر و ذکر للناس قبل أن یجری هذا العقد، ما عدلنا به أحداً.

فقالت له بردتها: إلیک عنی! فما جعل اللَّه لأحد بعد غدیر خم من حجه و لا عذر). [1129]

خطاب حضرت زهرا سلام اللَّه علیه به رافع و یادآوری غدیر

آنگاه حضرت (برخاست و) براه افتاد. رافع بن رفاعه بدنبال حضرت آمد و گفت: ای برترین بانوان، اگر حضرت ابوالحسن در رابطه با این مسئله قبل از این بیعتی که با ابوبکر شد صحبتی می کرد و این مطلب را به مردم تذکر می داد، ما شخص دیگری را بجای او نمی پذیرفتیم!

حضرت با حالت غضب به او فرمود: از من دور شو، خداوند بعد از واقعه ی غدیرخم برای احدی دلیل و عذری باقی نگذارده است!

شکایت حضرت زهرا به امیرالمؤمنین

شکواها إلی أمیرالمؤمنین علیه السلام

ثم انکفات علیهاالسلام [1130] و أمیرالمؤمنین علیه السلام یتوقع [1131] رجوعها إلیه و یتطلع طلوعها علیه.

فلما (جاءت و دخلت علیه و) [1132] استقرت بها الدار قالت لأمیرالمؤمنین علیه السلام:

یابن أبی طالب! اشتملت شمله الجنین [1133] و قعدت حجره الظنین؟ [1134] نقضت قادمه الاجدل فخانک ریش الاعزل! [1135]

هذا ابن أبی قحافه، یبتزنی نحله [1136] أبی و بلغه ابنی. لقد اجهد [1137] فی خصامی، والفیته الد فی کلامی [1138] ، حتی حبستنی قیله نصرها [1139] و المهاجره و صلها و غضت الجماعه دونی طرفها، فلا دافع و لا مانع. [1140]

خرجت کاظمه و عدت راغمه! أضرعت خدک یوم أضعت حدک؟ [1141] افترست الذئاب و افترشت التراب، ما کففت قائلاً

و لا أغنیت باطلاً [1142] و لا خیار لی!

لیتنی مت قبل هنیتی و دون ذلتی! عذیری اللَّه منه عادیاً و منک حامیاً. [1143]

ویلای فی کل شارق! ویلای [1144] فی کل غارب! مات العمد [1145] و وهن [1146] العضد. شکوای إلی أبی و عدوای إلی ربی. [1147]

اللهم أنت أشد منهم قوه و حولا، و أشد [1148] بأساً و تنکیلاً.

شکایت حضرت زهرا سلام اللَّه علیه به أمیرالمؤمنین علیه السلام

سپس فاطمه زهرا علیهاالسلام بسوی خانه مراجعت نمود در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام انتظار بازگشت حضرت را می کشید و منتظر از راه رسیدن آن بانو بود. چون حضرت نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند و وارد خانه شدند خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند:

ای پسر ابوطالب! آیا مانند جنین نشسته ای، و مثل اشخاص متهم در خانه جای گرفته ای؟ تو بالهای بازان شکاری را می شکستی، و اکنون پرِ پرندگان بی بال و پر بر تو تأثیر کرده است؟!

این پسر ابوقحافه است که با قهر و غلبه بخشش پدرم و ذخیره ی دو پسرم را می گیرد. او با جدیت تمام به مبارزه ی من برخاسته، و او را با دشمنی هرچه بیشتر در مقابل صحبتهایم یافتم. تا آنکه انصار یاری خود را و مهاجران کمکشان را از من بازداشتند و چشمانشان را در یاری من بستند، و در نتیجه نه دفاع کننده ای هست و نه منع کننده ای!

با سینه ای پر از خشم که فروخورده بودم از منزل خارج شدم، و با خواری به خانه بازگشتم. روی خود را به ذلت افکندی هنگامی که صلابتت را سست نمودی. تو گرگان را از هم می دریدی، ولی اکنون خاک را فرش خود قرار داده ای! نه

گوینده ای را از کلام بازداشتی و نه از باطلی منع نمودی، و من اختیاری از خود ندارم.

ای کاش قبل از این لحظه و قبل از خواریم می مُردم. عذر من به درگاه خداوند همین بس که ابوبکر متجاوز بود و من می خواستم از تو حمایت کرده باشم. ای وای بر من در هر صبحگاه! و وای بر من در هر شامگاه! تکیه گاهها از بین رفت و بازو سست گردید. شکایت خود را به پدرم می نمایم، و انتقام از ستم آنان را از خداوند می خواهم. خداوندا! تو در قدرت و قوت بر منع از آنان قوی تر هستی و عذاب و عقوبت تو سخت تر است.

تسلی امیرالمؤمنین به حضرت زهرا

أمیرالمؤمنین علیه السلام یخفف عنها الآلام

فقال أمیرالمؤمنین علیه السلام: لا ویل لک [1149] ، بل الویل لشانئک. [1150] ثم نهنهی عن وجدک یا ابنه الصفوهه [1151] و بقیه النبوه.

فما ونیت [1152] عن دینی و لا اخطات مقدوری. فإن کنت تریدین البلغه فرزقک مضمون [1153] و کفیلک مأمون و ما أعد لک أفضل مما قطع عنک، فاحتسبی اللَّه.

فقالت علیهاالسلام: «حسبی اللَّه»، و أمسکت. [1154]

تسلّی امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت زهرا سلام اللَّه علیه

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: وای بر تو نیست، بلکه وای بر کسی است که بغض تو را دارد و با تو بد رفتار می کند. خود را از خشم بازدار، ای دختر پیامبر برگزیده و ای یادگار نبوت. در دینم عجز نشان ندادم و از آنچه قدرت داشتم کوتاهی نکردم.

اگر به اندازه ی کفاف زندگی می خواهی روزی تو ضمانت شده است و متکفل آن مورد اعتماد است و آنچه برای تو آماده شده بهتر از چیزی است که از تو منع

شده است. پس به حساب خدا قرار ده.

حضرت زهرا علیهاالسلام عرض کرد: «خدا مرا کافی است»، و دیگر چیزی نفرمود.

یازده نکته در رابطه با فدک

رابطه ی غصب فدک و خلافت ابوبکر

امام معتزلی می گوید؛ از یکی از اساتید عالی مقام مدرسه غربی بغداد به نام علی بن فارقی پرسیدم:

اکانت فاطمه صادقه؟ قال: نعم، قلت: فلم لم یدفع الیها أبوبکر فدک و هی عنده صادقه؟ فتبسم، ثم قال: لو اعطاها الیوم فدک لمجرد دعواها لجائت الیه غدا و ادعت لزوجها الخلافه، و زحزحته عن مقامه...

آیا فاطمه علیهاالسلام که نسبت به فدک ادعا داشت راستگو بود؟

استاد بغداد: بلی.

امام معتزلی: پس چرا ابوبکر فدک را به وی نداد، در حالی که می دانست فاطمه علیهاالسلام راست می گوید؟!

استاد بغداد ضمن تبسم گفت: «اگر در آن روز ابوبکر فاطمه علیهاالسلام را به مجرد ادعایش تأیید کرده و فدک را به او می داد، روز دیگر می آمد و می گفت: خلافت مال شوهرم است و بدین طریق ابوبکر را از مقامش معزول می داشت...»

امام معتزلی پس از نقل نظر استاد آنگاه خودش چنین می گوید: «و هذا کلام صحیح»و این گفتار حقیقت دارد. [1155]

در اینجا معلوم می شود که تصرف فدک و مبارزه غیر منطقی با فاطمه و امیرالمؤمنین علیهماالسلام به چه منظوری بوده است؟!

دو رفتار متفاوت با دو دختر پیامبر در طول تاریخ

در تاریخ، جنگ بدر آمده است که شوهر حضرت زینب (دختر پیامبر خدا) به نام ابوالعاص جزو اسیران بود و زینب برای نجات شوهر خود، گردنبندش را که از مادرش حضرت خدیجه به او رسیده بود، به خدمت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرستاد، تا در برابر آن ابوالعاص را آزاد سازد.

چون چشمان پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله به آن گردنبند افتاد شدیداً متأثر شد و خطاب به مسلمانان فرمود: اگر صلاح می دانید هم اسیر دخترم را آزاد سازید

و هم این گردنبند را به وی برگردانید؟

مسلمانان نیز این خواهش پیامبر را پذیرفته، ابوالعاص را آزاد ساخته و گردنبند را به زینب برگرداندند. [1156]

امام معتزلی می گوید: من این جریان را برای استاد و نقیب خود ابوجعفر خواندم و سؤال کردم: آیا ابوبکر و عمر در این صحنه نبودند؟ و آیا سزاوار بود با فاطمه علیهاالسلام در مورد فدک چنین کردند؟ و اضافه کردم که اگر فدک مال زهرا هم نبود، مناسب نبود که از مسلمانان، مانند پیامبر اجازه می گرفتند و فدک را به او می دادند، تا بدین طریق دل زهرا شکسته نمی شد؟ و آیا فاطمه علیهاالسلام با اینکه برترین زن عالمین است. (سیده نساء العالمین) به اندازه خواهرش زینب ارزش نداشت؟!

نقیب گفت: آری، چه می شد ابوبکر این کار را می کرد و به مردم می گفت: این دختر پیامبر شماست، او فدک و این چند درخت را می خواهد و بدون تردید مردم نیز مانع نمی شدند... ولی ابوبکر و عمر به روش محبت حرکت نکردند.

(انهما لم یأتیا بحسن فی شرع التکرّم). [1157] .

چرا امیرالمؤمنین فدک را در زمان حکومتش پس نگرفت؟

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر فدک مال زهرا بود، چرا امیرالمؤمنین پس از رسیدن به خلافت، آن را شخصاً تصاحب نکردند و یا به فرزندان فاطمه تقسیم ننمودند؟ جواب این سؤال را می توان از نامه ی چهل و پنج نهج البلاغه استفاده کرد که مولا می فرمایند: «ما اهل بیت نیز سخاوتمندانه از آن گذشتیم.» (و سخت عنها نفوس قوم آخرین).

و بدین وسیله می رسانند که مسائل مادی برای ما اهل بیت ارزش چندانی ندارد، بلکه تعقیب فدک روی یک سلسله مسائل اسلامی و اجتماعی و سیاسی بود، که با کمال

تأسف از سوی خلیفه ی وقت بروز کرده بود... و چون علی علیه السلام از فدک گذشته بود، قهراً فرزندان فاطمه علیهاالسلام نیز به این عمل راضی بودند و هرگز دوست نداشتند پس از گذشت بیست و پنج سال دوباره طرح مسأله فدک سوء تفاهمی در بین مسلمانان ایجاد نماید.

در این زمینه مرحوم سید مرتضی- رضوان اللَّه علیه- می فرمایند: چون حکومت به علی علیه السلام رسید، از آن حضرت خواستند فدک را از فیی مسلمین خارج سازد، آن حضرت در جواب فرمودند:

انی لاستحیی من اللَّه ان ارد شیئا منع منه ابوبکر و امضاه عمر. [1158]

من از خدایم شرم می کنم چیزی را که ابوبکر آن را منع کرد و عمر بر آن صحه گذاشت به صاحبان اصلیش برگردانم.

علی علیه السلام در این فراز، هم به تصرف عدوانی فدک و عمل خلاف ابوبکر و عمر اشاره کرده و هم، بزرگواری و بی اعتنایی خویش را به مال و منال دنیا نشان داده است.

و چون از امام صادق علیه السلام در این زمینه سؤال کردند، آن حضرت فرمودند:

للاقتدا برسول اللَّه لما فتح مکه و قدباع عقیل بن ابی طالب داره، فقیل له: یا رسول اللَّه! الا ترجع الی دارک؟ فقال: هل ترک عقیل لنا دارا؟ انا اهل بیت لانسترجع شیئا یؤخذ منا ظلما. [1159]

علی علیه السلام در این مورد از پیامبر خدا تقلید و تبعیت نموده است، زیرا: از آن حضرت پس از فتح مکه پرسیدند که به خانه ات نمی روی؟ فرمودند: عقیل بن ابی طالب برای ما خانه ای نگذاشته، همه را فروخته است و ما اهل بیت چنین عادت داریم هنگامی که چیزی را به ظلم از ما گرفتند، دیگر به آن رجوع نمی کنیم.

و در یک روایت دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است:

با شهادت فاطمه و با مرگ ابوبکر و عمر، هر دو طرف مخاصمه به پیشگاه خدا رسیده اند و به ترتیب، پاداش و کیفر نیز دیده اند. بنابراین مناسب نیست بعد از عقاب غاصب و ظالم و پاداش مظلوم فدک را دنبال کرد. [1160]

در اینجا متوجه می شویم که امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسیدن به حکومت، چرا مسأله ی فدک را مطرح نکرده و از تصرف آن خودداری ورزیده است.

پیشگویی خداوند و پیامبر درباره ی غصب فدک

اهمیت و عظمت ماجرای غصب فدک را از آنجا می توان فهمید که در پیشگوئی های غیبی که از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بدست ما رسیده درباره ی آن خبر داده شده است. در اینجا به سه مورد اشاره میشود:

1. از اخباری که خداوند در شب معراج به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله خبر داد این بود: دختر تو مورد ظلم قرار می گیرد و از حق خود محروم می شود و همان حقی که تو برای او قرار می دهی غاصبانه از او می گیرند... و او هیچ مدافعی برای خویش پیدا نمی کند». [1161]

2. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «من هرگاه فاطمه را می بینم بیاد می آورم آنچه بعد از من با او رفتار خواهند کرد. گویا او را می بینم که خواری وارد خانه اش گشته و حرمت او شکسته شده و حق او غصب شده و ارث او را نمی دهند... او در آن هنگام می گوید: «پروردگارا من از زندگی سیرم و از اینان خسته شدم. مرا به پدرم ملحق فرما». خداوند او را به من ملحق می نماید، و او اول کسی از اهل بیتم خواهد

بود که به من ملحق می شود. فاطمه نزد من می آید در حالی که محزون و مصیبت کشیده و غمگین است. حقش غصب شده و خود شهید شده است.

در آن هنگام من خواهم گفت: «خدایا هرکس بر او ظلم کرده لعنت کن، و هرکس حق او را غصب کرده عذاب فرما، و هرکس ذلت بر او وارد کرده ذلیل کن، و هرکس به پهلوی او زده تا فرزند خود را سقط نموده در آتش دائمی قرار ده». ملائکه هم آمین می گویند». [1162]

3. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «ملعون است کسی که بعد از من به دخترم فاطمه علیهاالسلام ظلم کند و حق او را غصب نماید و او را به شهادت برساند... ای فاطمه اگر همه ی پیامبران مبعوث خداوند و همه ی ملائکه ی مقرب الهی درباره ی مبغض تو و غاصب حق تو شفاعت کنند، هرگز خداوند آنان را از آتش بیرون نمی آورد». [1163]

4. هنگامی که رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله رسید آن حضرت گریه کرد بطوری که اشک محاسن حضرت را تر کرد. پرسیدند: یا رسول اللَّه، برای چه گریه می کنید؟ فرمود: «برای فرزندانم و آنچه اشرار امتم با آنان رفتار می کنند. گویا فاطمه را می بینم که بعد از من به او ظلم شده و او صدا می زند: «ای پدر، بفریادم برس»، ولی احدی از امتم به او کمک نمی کند». [1164]

5. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: «دخترم، تمام بدبختی بر کسی که به تو ظلم کند، و خوشبختی عظیم بر کسی که تو را یاری کند». [1165]

شکایت حضرت زهرا از غاصب فدک

یکی از برگهای مصیبت بار دفتر فدک

دل سوخته ی فاطمه علیهاالسلام در این ماجرا است که با اشک خود شکایت به پدر برد.

حضرت زینب کبری علیهاالسلام می فرماید: «آنگاه که ابوبکر تصمیم نهائی درباره ی فدک را گرفت و حضرت زهرا علیهاالسلام از پاسخ مثبت آنها به کلام خود مأیوس شد، کنار قبر پدرش پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آمد و خود را روی قبر انداخت و رفتار مردم با او را به پیشگاه آن حضرت شکایت برد و آن قدر گریه کرد که تربت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله از اشک فاطمه علیهاالسلام تر شد و اشعاری حاکی از مصائب وارده خواند». [1166] .

البته اشک فاطمه علیهاالسلام خشک نخواهد شد، و به اشک او ائمه علیهم السلام و شیعیانشان تا آخر روزگار اشک خواهند ریخت تا یکدلی محبان زهرا علیهاالسلام بر همه ظاهر و معلوم گردد.

حرمت مصرف اموال غصبی فدک

نکته ای که غاصبین باید بدانند آنست که پس از غصب فدک هر تصرفی هم که در آن صورت بگیرد غاصبانه بوده و حرام است، ولی چه جالب است که این مطلب را عیناً از کلام حضرت زهرا علیهاالسلام بشنویم که فرمود:

«اگر آن دو نفر مایه ی قوت مرا از تصرف من بیرون آوردند و آن آذوقه ی کم را از من مانع شدند، ولی این را برای روز محشر درجه ای حساب می کنم، و خورندگان محصولش آن را به جوش آورنده ی جحیم در شعله های جهنم خواهند یافت».

بنابراین غاصبین و هر که تا روز قیامت غصبی بودن آن را بداند و در آن تصرف کند، لقمه ای را می خورد که فاطمه علیهاالسلام راضی نیست، و در واقع شعله های آتش است که در دهان می گذارد و زندگیش

را با آن می سازد. چنین تصرفی بی اعتنائی به آه دل فاطمه علیهاالسلام است، و شکی نیست که آه آن بانوی بزرگ از هر سوزی مؤثرتر است.

اقرار غاصب فدک به محکومیت در مقابل مرد یمنی

عوالم العلوم: ج 11 ص 887. المثالب لابن شهرآشوب (نسخه خطی): ص 327.

مردی نزد ابوبکر و عمر آمد و گفت: من مردی از اهل یمن هستم، که بقصد حج از دیار خود بیرون آمده ام. در همسایگی ما بانویی است که هنگام سفر به من گفت: تو بزودی این کسی را که خود را جانشین پیامبر می داند ملاقات می کنی. هرگاه او را دیدی پیام مرا هم به او برسان.

ابوبکر گفت: پیام او را بازگو کن.

آن مرد گفت: آن زن چنین پیغام داده است که من زنی ضعیف و عائله مند هستم. پدرم در زمان حیاتش زندگی مرا اداره می کرد. او زمینهایی داشت که خود و همسر و فرزندانم از درآمد آن زندگی خود را اداره می کردیم. وقتی پدرم از دنیا رفت حاکم آن شهر زمینها را به زور از دست من گرفت و به تصرف خود درآورد و نماینده ی خود را به آنجا فرستاد. اکنون محصول آن را برمی دارد و از خرما و گندم آن چیزی به من نمی دهد.

ابوبکر گفت: چنین حقی ندارد، و این لقمه بر آن ظالم متجاوز گوارا مباد! بخدا قسم آبرویش را می برم و او را از مقامش برکنار می کنم و بر ضد او اقدام می نمایم!

عمر رو به ابوبکر کرد و گفت: ای خلیفه ی پیامبر! آن حاکم خبیث نابکار را مهلت مده و کسی را سراغ او بفرست تا او را دست بسته حاضر کند، و او را به خاطر خیانت و

فسقش به اشد مجازات برسان که ظلم و تجاوز را از حد گذرانده است!!

ابوبکر پرسید: این حاکم کیست و در کدام شهر است و نام آن بانوی مظلوم چیست؟

مرد یمنی گفت: از ناخشنودی خدا به خدا پناه می برم و از غضب او به حضرت او پناهنده ام! چه کسی ظالم تر و ستمگرتر از کسی است که به دختر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ظلم نموده است؟!!

قتل نماینده ی ابوبکر در فدک بدست امیرالمؤمنین

الارشاد: ص 384- 391. بحارالانوار: ج 9 ص 46- 62.

ابوبکر، مردی بنام «اشجع بن مزاحم ثقفی» را که منافقی بی دین بود، به عنوان نماینده ی خود در فدک و چند منطقه ی اطراف مدینه قرار داد. برادر این شخص در یکی از جنگهای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بدست امیرالمؤمنین علیه السلام بقتل رسیده بود.

اشجع، از مدینه به قصد جمع آوری اموال حرکت کرد و اولین جایی که وارد شد یکی از باغهای اهل بیت علیهم السلام بنام «بانقیا» بود. او بدون اطلاع قبلی وارد این منطقه شد و اموال و صدقاتی که قبلاً به امیرالمؤمنین علیه السلام پرداخت می شد جمع آوری کرد و در مقابل اهل آنجا قدرت نمائی کرد.

اهل روستا نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و رفتار فرستاده ی ابوبکر را به حضرت اطلاع دادند.

امیرالمؤمنین علیه السلام اسبی که «سابح» نام داشت فراخواند و عمامه ی مشکی بر سر بست و دو شمشیر حمایل نمود و اسب دیگر خویش که «مرتجز» نام داشت نیز همراه برداشت و با امام حسین علیه السلام و عمار یاسر و فضل بن عباس و عبداللَّه بن جعفر و عبداللَّه بن عباس حرکت کردند تا به روستا رسیدند.

بزرگ آن روستا حضرت را به مسجد «القضاء» در آنجا

برد. امیرالمؤمنین علیه السلام امام حسین علیه السلام را سراغ اشجع فرستاد، ولی اشجع از آمدن امتناع ورزید. وقتی امام حسین علیه السلام نیامدن او را گزارش داد حضرت عمار را فرستاد. عمار با او درگیر شد و خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. حضرت جمعی را که همراهش بود سراغ او فرستاد و فرمود: از او نترسید و او را نزد من بیاورید.

وقتی او را کشان کشان آوردند حضرت فرمود: وای بر تو؟ به چه حقی اموال اهل بیت را تصرف نموده ای؟

اشجع گفت: تو به چه دلیل این مردم را در حق و باطل می کشی؟

حضرت فرمود: «آرام باش که جرم من نزد تو کشتن برادرت در جنگ هوازن است...»! در اینجا اشجع پاسخهای نامناسبی به حضرت داد و فضل بن عباس برآشفت و شمشیر کشید و سر او را همراه دست راستش از تن جدا کرد!

سی نفر که همراه اشجع آمده بودند حمله آوردند ولی امیرالمؤمنین علیه السلام با یک نگاه همه را به عقب راند بطوری که همگی فریاد اطاعت برآوردند.

حضرت فرمود: «اُف بر شما، سر صاحبتان را نزد ابوبکر ببرید...» و آنان سر بریده ی اشجع را نزد ابوبکر آوردند. ابوبکر مردم را جمع کرد و داستان را بازگو کرد و از مردم خواست خود را برای مقابله با امیرالمؤمنین علیه السلام آماده کنند! ولی مردم چنان سر بزیر افکنده بودند و وحشت داشتند که در نهایت به او گفتند: اگر خودت همراه ما بیایی به جنگ علی بن ابی طالب می رویم!! عمر پیش آمد و گفت: کسی جز خالد بن ولید نمی تواند به جنگ او برود.

خالد با پانصد سوار حرکت کردند تا به محلی که

حضرت آنجا بود رسیدند.

وقتی لشکر خالد از دور ظاهر شد امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان بی اعتنایی افسار اسب را بستند و در کناری بخواب رفتند، تا آنکه از صدای شیهه ی اسبان از خواب بیدار شدند و فرمودند: خالد برای چه آمده ای؟ خالد گفت: خود بهتر می دانی! و حضرت را تهدید کرد!

حضرت فرمود: ای خالد، مرا به خود و پسر ابوقحافه می ترسانی؟

خالد گفت: من مأمورم اگر دست از کارهایت برنداری تو را اسیر کرده نزد او ببرم!!

حضرت فرمود: مثل تو می خواهد مرا اسیر کند؟ ای پسر زنِ مرتد از اسلام...؟ اگر بخواهم تو را بر در همین مسجد به قتل می رسانم.

خالد بار دیگر سخنان خود را تکرار کرد. در اینجا حضرت ذوالفقار را از نیام برکشید و آن را به سوی او گرفت.

خالد که این منظره را دید وحشت زده گفت: تا این حد قصد نداشتم. حضرت در همان حال نوک ذوالفقار را بر کمر خالد گذارد و او را از اسب به زیر انداخت. این منظره اصحاب خالد را به وحشت انداخت و به التماس از حضرت خواستند از آنها درگذرد و این در حالی بود که خالد از درد آن ضربت بی حرکت و ساکت مانده بود.

حضرت فرمود: ای خالد، عجب برای خائنین و بیعت شکنان مطیع هستی؟ آیا روز غدیر برای تو کافی نیست؟ بدانکه اگر تو و دو رفیقت ابوبکر و عمر قصد سوئی نسبت به من داشته باشید اول کسانی خواهید بود که به دست من کشته می شوید. سپس فرمود: بخدا قسم خالد را جز آن خائن ظالم حیله گر یعنی پسر صهاک نفرستاده است، چرا که او دائماً

قبائل را بر ضد من تحریک می کند و از من می ترساند و گذشته ها را در یاد آنان زنده می کند و به زودی هنگام جان دادن نتیجه ی کارش را خواهد دید. بهر حال امیرالمؤمنین علیه السلام با گروه خود و خالد با گروه خود به مدینه بازگشتند و خالد قضایا را برای ابوبکر و عمر بازگو کرد.

ابوبکر از عباس درخواست کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام را فراخواند تا درباره ی اشجع با حضرت صحبت کند.

عباس امیرالمؤمنین علیه السلام را صدا زد. وقتی حضرت نشست عباس گفت: ابوبکر می خواهد درباره ی آن ماجرا با شما صحبت کند. حضرت فرمود: اگر او مرا فرامی خواند نمی آمدم.

ابوبکر گفت: ای ابوالحسن، برای مثل تو چنین کاری را مناسب نمی بینم!!

حضرت فرمود: کدام عمل؟ ابوبکر گفت: مسلمانی را بغیر حق کشته ای؟ حضرت فرمود: پناه بر خدا که مسلمانی را بکشم، چرا که وقتی کشتن او واجب باشد نام اسلام از او برداشته شده است. و اما کشتن «اشجع»، بدانکه اگر اسلام تو هم مثل اسلام اوست عجب به رستگاری بزرگ دست یافته ای!!!؟ و من او را به حجت پروردگارم کشته ام و تو حلال و حرام را بهتر از من نمی دانی!

اشجع ملحد منافقی بود که در خانه اش بتی از سنگ داشت و هر روز دست بر سر و روی او می کشید و سپس نزد تو می آمد! عدالت خداوند اقتضا نمی کند که مرا بخاطر کشتن بت پرستان و ملحدان مؤاخذه کند.

پس از سخنان طولانی که بین امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوبکر رد و بدل شد حضرت همراه عباس برخاستند و به خانه آمدند. حضرت در بین راه به عباس فرمود: ای عمو، اینان را رها کن.

آیا روز غدیر برایشان کافی نبود؟ بگذار هر قدر می خواهند ما را ضعیف بشمارند که خداوند صاحب اختیار ما است و او بهترین حکم کنندگان است.

دفاع ائمه و بزرگان دین از فدک

درباره ی موارد دفاع ائمه علیهم السلام در مسئله ی فدک به آدرسهای زیر مراجعه شود:

امیرالمؤمنین علیه السلام: بحارالانوار: ج 29 ص 140 ح 30.

امام حسن مجتبی علیه السلام: بحارالانوار: ج 10 ص 142.

حضرت زینب علیهاالسلام: بحارالانوار: ج 29 ص 107، 216، 218، 219، 239.

امام باقر علیه السلام: بحارالانوار: ج 29 ص 109، 121، 157، 216.

امام صادق علیه السلام: بحارالانوار: ج 29 ص 114، 118، 119، 120، 124، 127، 134، 156، 189، 194،216.

امام کاظم علیه السلام: بحارالانوار: ج 29 ص 396، ج 48 ص 157.

امام رضا علیه السلام: بحارالانوار: ج 29 ص 105.

ائمه علیهم السلام خود بزرگترین حافظان مسئله ی فدک و مدافعان آن بوده اند، و در زمانهای بسیار سخت ذکر آن را فراموش نکرده اند. از امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام سجاد و امام باقر و امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم السلام روایات مفصلی نقل شده که در آنها مسئله ی فدک را مطرح کرده اند.

همچنین از حضرت زینب کبری علیهاالسلام به عنوان ناظر و شاهد بر خطابه ی مادر در مسجد پیامبر صلی اللَّه علیه و آله چندین روایت نقل کرده که خطبه ی کامل حضرت را برای مردم بازگو کرده اند.

از سوی دیگر تنی چند از صحابه ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مانند ابوسعید خدری و عطیه عوفی ماجرای فدک را برای مردم نقل کرده اند. [1167]

دفاع امیرالمؤمنین از فدک به عنوان شاهد کل ماجرا

در بخش های قبل مطالب مفصلی از دفاعیات امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ی مسئله ی فدک ذکر شد که همزمان با وقوع ماجرای غصب به انجام رسیده بود. ولی آن حضرت در طول عمر خود یاد فدک را فراموش نکردند و به مناسبتهای مختلف نامی از

آن آوردند و حق غصب شده ی زهرا علیهاالسلام را متذکر شدند.

اینک فرازهای حساسی از این موارد به عنوان نمونه ذکر می شود:

1. هنگام شهادت دادن بر فدک

آنگاه که شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام را به نفع فاطمه علیهاالسلام در مسئله ی فدک نپذیرفتند حضرت به ابوبکر فرمود: «اکنون که ما را کاملاً می شناسید و منکر مقام ما هم نیستید، و با این همه شهادت و گواهی ما برای خودمان پذیرفته نمی شود و شهادت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله هم مورد قبول نیست، پس انا للَّه و إنا الیه راجعون. اکنون که برای خودمان ادعائی داریم از ما شاهد می خواهید؟! آیا کسی نیست کمک کند؟!

شما بر حکومت خدا و رسولش حمله بردید و آن را از خانه ای به خانه ی غیر آن وارد کردید و حجتی هم در بین نیست، ولی به زودی آنانکه ظلم کردند می فهمند به کجا بازمی گردند».

سپس به حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود: «برگرد تا خدا بین ما حکم کند و او بهترین حکم کنندگان است». [1168]

2. هنگام شهادت فاطمه علیهاالسلام

عباس بن عبدالمطلب نزد امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد که برای نماز بر فاطمه علیهاالسلام و حضور در جنازه ی آن حضرت او را خبر کند.

حضرت فرمود: فاطمه دختر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دائماً مظلوم و از حق خود محروم بود و ارثش به او داده نشد، و سفارش پیامبر صلی اللَّه علیه و آله درباره ی او و حق فاطمه علیهاالسلام و حق خداوند مراعات نشد، و خداوند کافی است که حَکَم و داور و حاکم و انتقام گیرنده از ظالمین باشد. [1169]

3. بعد از دفن حضرت زهرا علیهاالسلام

آنگاه

که امیرالمؤمنین علیه السلام خاکسپاری حضرت زهرا علیهاالسلام را به اتمام رسانید و دست از غبار قبر تکانید، خطاب به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله چنین عرضه داشت: «سلام بر تو ای پیامبر خدا... به زودی دخترت به تو از اجتماع امتت بر غصب حق او خبر خواهد داد. از او بطور مفصل سؤال کن و از احوال واقع شده خبر بگیر... در پیشگاه خدا ثبت است که دخترت پنهانی دفن شود و حق او غصب و ارث او منع گردد، در حالی که هنوز فاصله ی زیادی نشده و یاد تو فراموش نگشته است». [1170]

4. در زمان حکومت عثمان

حضرت در مجلسی که بنی هاشم در زمان عثمان تشکیل داده بودند چنین فرمود: عمر به یقین می دانست که فدک در دست فاطمه علیهاالسلام است و محصول آن را به مصرف رسانیده است، ولی او را تصدیق نکرد و سخن ام ایمن را هم نپذیرفت. او حق چنین کاری را نداشت و نباید فاطمه علیهاالسلام را در ملک خویش متّهم می کرد. شگفت از این است که مردم کار او را زیبا توصیف نمودند، و چنین برداشت کردند که تقوا و ورع آنان را به این کار واداشته است. کار زشت آنان را این جهت بار دیگر جلوه ی زیبائی داد که گفتند: «فاطمه غیر حق نمی گوید، ولی اگر شاهدی غیر ام ایمن داشت برایش امضا می کردیم»! و با این سخن نزد جُهّال منزلتی برای خود کسب کردند.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آنها چه کاره بودند و چه کسی به آنان اجازه داده بود که حکومت کنند و چیزی را به کسی بدهند یا از کسی منع کنند. ولی

امت به آنان مبتلا شدند، و آنان خود را در چیزی که حقشان نبود و علم آن را نداشتند داخل کردند. [1171]

همچنین فرمود: آیا غیر آن اعرابی که بر پای خود بول می کرد و با بول خود تطهیر می نمود کس دیگر نبود که برای آنان در حدیث جعلی «النبی لایورث» شهادت دهد؟ [1172]

5. در زمان حکومت حضرت در کوفه

امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه خطاب به جمعی از اهل بیت و شیعیانش فرمود: «اگر بخواهم فدک را به وارثان فاطمه علیهاالسلام برگردانم لشگرم از اطرافم پراکنده می شوند، بطوری که در سپاهم نمی ماند جز خودم و عده ی کمی از شیعیانم که معتقد به فضیلت و امامت من از کتاب خدا و سنت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله هستند». [1173]

6. آخرین سخن امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ی فدک

آخرین سخن امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ی فدک همان بود که در نامه به ابن حنیف ذکر کردند: «از آنچه زیر آسمان است فدک در دست ما بود، که نسبت به آن هم عده ای بخلشان برانگیخته شد و عده ای بدان کاری نداشتند، و خداوند حکم کننده ی خوبی است. من فدک و غیر فدک را می خواهم چکنم»! [1174]

به هر حال اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام در طول عمر خود بارها و در شرایط مختلف مسئله ی فدک را مطرح می کند، حاکی از اهمیت فوق العاده ی آن است و این نهیبی دیگر بر کسانی است که مسئله را سبک می شمارند.

تناقض در گفته و عمل غاصبین فدک

مطالب مربوط به جواب غاصبین فدک در بخشهای گذشته ذکر شد. گذشته از اینها دوگونه گیهای واضحی در سخنان و عمل آنان بچشم می خورد که دانستن آن برای مدافعان فدک لازم است:

1.

چندگونه گی در حدیث جعلی. حدیث «النبی لایورث» که به عنوان پشتوانه ی غصب فدک جعل شده بود در گفته های غاصبین به صورتهای مختلف نقل شده است. گاهی به دو کلمه اکتفا شده و گاهی پسوند مفصلی به آن اضافه شده، و گاهی قالب کلام دیگرگونه است. باید همچنین باشد چرا که وقتی اصل مطلب جعلی شد اضافه و کم کردن بر آن جز زیاده بر جعل چیزی دیگر نخواهد بود.

گاهی می گفتند: «پیامبران ارث نمی گذارند». گاهی اضافه می کردند که: «پیامبران علم و حکمت و نبوت را به ارث می گذارند». گاهی اضافه ی دیگری هم به میان می آمد که: «آنچه از او باقی بماند صدقه است»، و گاهی سخن اول را فراموش می کردند و به نفع خود آن را تغییر می دادند که: «هرچه از او بماند در اختیار ولی امر است که هرگونه می خواهد به مصرف برساند»! [1175]

همچنین در شکل نقل گاهی ابوبکر آن را ادعا می کرد که از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیده است و گاهی به عایشه نسبت می داد که او شنیده است. گاهی عمر شاهد ابوبکر بود و گاهی عایشه و حفصه را شاهد می آورد. به هر حال این تناقضات بخاطر این بود که اصل مطلب کذب محض بود و برای منافع خاصی که در نظر داشتند جعل شده بود، و به اقتضای منافع به آن زیاد و کم می کردند.

2. ابوبکر سخن جابر را درباره ی اموال بحرین بدون شاهد قبول کرد ولی سخن فاطمه علیهاالسلام را درباره ی فدک قبول نکرد و شاهدان او را هم نپذیرفت! حضرت زهرا علیهاالسلام در سخنانش صریحاً به این مسئله اشاره کرد و آنان را

زیر سؤال برد. [1176]

3. ابوبکر که در مقابل کلام فاطمه علیهاالسلام تسلیم شد و نوشته ای مبنی بر بازگرداندن فدک نوشت و به آن حضرت داد، در واقع حدیث جعلی خود را نقض کرد و آنگاه که عمر نوشته ی ابوبکر را محو و پاره کرد نقضی بر نقض اول انجام داد. [1177]

4. خانه ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را ارث پیامبر حساب کردند و به عایشه که همسر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بود دادند تا بعدها ابوبکر و عمر در آنجا دفن شوند، و در همین حال ارث را از فاطمه علیهاالسلام دختر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله ممنوع دانستند.

5. عایشه و حفصه که در حدیث «النبی لا یورث» شاهد ابوبکر بودند، در زمان عثمان برای طلب ارث پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نزد او آمدند!

عثمان که خود از طرفداران غصب فدک و در متن ماجرا بود خطاب به عایشه که برای طلب ارث پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نزد او آمده بود گفت: «آیا تو نبودی که با مالک بن اوس نصری شهادت دادید که «پیامبر ارث نمی گذارد» و حق فاطمه را مانع شدید؟ چگونه امروز از من میراث پیامبر را می خواهید»؟! [1178]

6. عمر وقتی به حکومت رسید فدک را به وارثان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بازگرداند، و عباس با امیرالمؤمنین علیه السلام بر سر آن اختلاف نمود. حضرت فرمود: «پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آن را در زمان حیاتش به فاطمه داد»، ولی عباس قبول نمی کرد و می گفت: «ملک پیامبر صلی اللَّه علیه و آله است و من

وارث اویم». [1179]

این ضد و نقیض گویی عمر و بالاتر از آن تناقض در عمل است که حل و فصل را به قیامت می گذارد تا حساب یکسره شود.

7. عثمان بار دیگر فدک را بنام مروان بن حکم به ثبت رسانید، و با این کار خود یکبار دیگر کار عمر را نقض کرد. [1180]

از اینگونه تناقضات درباره ی فدک زیاد است، و این چند مورد به عنوان مثال ذکر شد.

زنان نمونه در زمان حضرت زهرا (س)

ام سلمه

یکی از زنان شایسته تاریخ اسلام و ارادتمندان و مربیان خاندان رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله مخصوصاً فاطمه زهرا علیهاالسلام و پس از ایشان حضرت حسین علیه السلام، ام سلمه می باشد زنی که به افتخار همسری شخصیت اول جهان اسلام پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله نایل آمده و در عین حال پس از رحلت حضرت خدیجه کبری مادر حضرت زهرا علیهاالسلام سرپرستی و نگهداری حضرت صدیقه را عهده دار می شود، در کتاب فرهنگ عاشورا [1181] در موضوع زندگی ام سلمه چنین آمده است:

"همسر گرامی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از سابقین در اسلام و از مهاجران به حبشه بود. از زنان خردمند عصر خویش به شمار می رفت و نامش هند بود. پس از بازگشت از حبشه، به مدینه هجرت کرد شوهرش ابوسلمه در جنگ احد مجروح و سپس شهید شد. پیش از جنگ احزاب به همسری پیامبر درآمد و سرپرستی فاطمه زهرا علیهاالسلام را بر عهده گرفت.

چون حسین علیه السلام به دنیا آمد، عهده دار نگهداری او شد. ام سلمه پس از رحلت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله همواره هوادار اهل بیت ماند و سالها بعد از مخالفان سرسخت معاویه

بود و طی نامه ای از برنامه های معاویه در سب و لعن امیرالمؤمنین علیه السلام انتقاد کرد. این بانوی بزرگوار از راویان حدیث از پیامبر بود. حسین بن علی علیه السلام پیش از سفر به کربلا، علم و سلاح پیامبر و ودایع امامت را به او سپرد تا از بین نرود. او هم آنها را به امام سجاد علیه السلام تحویل داد. این مکانت عظیم او را نزد اهل بیت می رساند.

ام سلمه، از طریق رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله پیشاپیش از ماجرای کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام خبر داشت. پیامبر، مقداری از خاک کربلا را به ام سلمه داده بود و در شیشه ای نگهداری می شد. حضرت فرموده بود هرگاه دیدی که این خاک، به خون تبدیل شد، بدان که فرزندم حسین علیه السلام کشته شده است. روزی ام سلمه در خواب رسول خدا را با چهره ای غمگین و لباسی خاک آلود دید، که حضرت به او فرمود: از کربلا و از دفن شهدا می آیم. ناگهان از خواب برخاست، نگاه به آن شیشه کرد، خاک را خونین یافت، دانست که حسین علیه السلام شهید شده است و صدایش به صیحه و شیون بلند شد و همسایگان آمدند و ماجرا را بازگفت. آن روز را به یاد سپردند که دهم عاشورا بود، بعد از بازگشت اهل بیت به مدینه، روز خواب را با روز شهادت امام، مطابق یافتند. این ماجرا در روایات، به حدیث قاروره معروف است."

ام ایمن

یکی از زنان نمونه و بسیار شایسته در صدر اسلام ام ایمن است. او دارای کمالات اخلاقی و نفسانی بسیار بالا است به شکلی که به ندرت مردان می توانند صاحب چنین امتیازاتی باشند. زنی که بارها مورد مدح

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله قرار گرفت. برتریهای اخلاقی متعدد داشت و پس از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله هم از معدود کسانی بود که پای از خانه و خاندان اهل بیت نکشید و دوشادوش فاطمه ی زهرا علیهاالسلام حرکت کرد.

ام ایمن مستقیماً به خلفای جور اعتراض کرد و با کمال شجاعت به عنوان زنی بهشتی شهادت بر مالکیت فدک برای حضرت زهرا علیهاالسلام داد و در دادخواهی حضرت زهرا علیهاالسلام در برابر خلیفه ی وقت شرکت مستقیم داشت. در کتاب چشمه در بستر در مورد شخصیت ام ایمن چنین آمده است:

"ام ایمن این پرستار [1182] مهربان [1183] و هشیار [1184] محمد صلی اللَّه علیه و آله یتیم، این آزاده ی [1185] سابق در اسلام [1186] مهاجر [1187] ، این امین، [1188] وارث دو شهید، [1189] مجاهد. [1190]

"این محدثه [1191] بهشتی [1192] مدافع رسول نبی صلی اللَّه علیه و آله، این همدم باوفای زهرا علیهاالسلام دخت نبی و مدافع همیشه ی فاطمه علیهاالسلام زوج وصی."

او اگر چه شیفته [1193] و محب رسول صلی اللَّه علیه و آله بود و رسول صلی اللَّه علیه و آله او را مادر خود [1194] و بقیه اهل بیت می خواند و به دیدارش می رفت [1195] و همیشه بزرگش می داشت.

ام ایمن اگر چه آزاده بود، اما به خاطر آن همه سفارشهایی که رسول صلی اللَّه علیه و آله در حق زهرا علیهاالسلام داشت، خود به خدمت زهرا علیهاالسلام [1196] درآمد تا به کمالی رسد. او انصاف و ایثار و شهادت را در این خانه تجربه کرد. و در نهایت، عشق و ولاء را از زهرا علیهاالسلام آموخت و از جام ولای او

نوشید و هرچه یافت از همین یافت. [1197]

آنگاه که علی علیه السلام را برای بیعت به مسجد کشاندند آنکه در مسجد در برابر همه فریاد اعتراض سر داد و بی پروا خلفا را اهل نفاق خواند، [1198] ام ایمن بود.

چه آنگاه که فدک را غصب کردند، آنکه در برابر استبداد خلفا ایستاد و مردانه علیه آنان شهادت داد، ام ایمن بود. [1199]

چه آنگاه که همه زهرا علیهاالسلام را تنها گذارده بودند، آنکه همدم باوفای زهرا علیهاالسلام بود و تا واپسین دم بر بالینش بود، ام ایمن بود. [1200]

چه آنگاه که هیچ کس را بی اذن زهرا علیهاالسلام اجازه ی حضور در تشییع نبود، آنکه با خواست زهرا علیهاالسلام حضور داشت ام ایمن بود. [1201]

و چه آنگاه که زهرا علیهاالسلام از دنیا چشم بربست، آنکه از فراق او و هم برای اعتراض به خلفا و رساندن پیام مظلومیت علی علیه السلام و زهرا علیهاالسلام از مدینه هجرت کرد، ام ایمن بود. [1202]

او آنقدر در فراق یار و مظلومیت او سوخت که بیش از چند صباحی دوام نیاورد [1203] و خیلی زود به معشوق پیوست و از تنهائی درآمد، سلام و رضوان خدا بر او باد.

فاطمه بنت اسد

فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف مادر علی علیه السلام از زنهای نادره دوران بود او و شوهرش ابوطالب در دو رشته به هاشم می پیوندند. فاطمه اول زنی است که از مکه به مدینه پیاده مهاجرت کرد او اول زنی است که پس از خدیجه با پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله بیعت کرد او اول زن هاشمیه است که خلیفه هاشمی بوجود آورد [1204]

فاطمه بنت اسد در

زندگی پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله با شوهرش ابوطالب نهایت حمایت و پشتیبانی را نمود لذا در روز وفاتش علی آمد نزد پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله پریشان بود رسول خدا فرمود یا اباالحسن چرا پریشانی گفت مادرم درگذشته پیغمبر فرمود این پیراهن مرا کفن او کنید برخاست برای تجهیز فاطمه رفت و پیراهن خود را برای کفن او اختصاص داده و امر کرد اسامه بن زید و ابوایوب انصاری و عمر بن الخطاب و اسود غلام او قبر فاطمه را کندند و پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله بدست خودش لحد را گذاشت.

و قال: اللَّه الذی یحیی و یمیت و هو حی لا یموت اللهم اغفر لامی فاطمه بنت اسد و لقنها حجتها و وسع علیها مدخلها بحق نبیک محمد والانبیاء الذی من قبلی فانک ارحم الراحمین.

به پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله گفتند یا رسول اللَّه تو با هیچکس چنین نکردی که با فاطمه کردی، فرمود او بهترین خلق خدا بود و من پیراهن خود را برای کفن او دادم تا از فشار قبر در امان باشد [1205]

فاطمه راویه از روات حدیث است که از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله روایت حدیث کرده 46 حدیث از او در صحیحین نقل کرده اند.

اصحاب رجال می نویسند او اهل صلاح و دین بود و پیغمبر اکثر او را در اطاقش زیارت می کرده و احترام بسیار می گذاشته است او با پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله به مدینه مهاجرت کرد و به منزله مادر مهربان برای پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله بود.

وفات فاطمه در مدینه رخ داده [1206] و

آنجا مدفون شده است در مشرق بقیع غرقد است.

فاطمه بنت اسد از مؤمناتی است که سابقه ایمان داشته و همانطور که حمزه و جعفر به ارشاد ابی طالب اسلام آورده او خود اسلام آورده [1207]

در اعلام النساء و تذکره الخواتین و سایر کتب رواه از او نام برده و او را به تقوی و فضیلت اخلاقی ستوده اند.

دست قدرت شخصیتی بزرگ از صلب ابوطالب در رحم فاطمه انتقال داده و تربیت کرد و بوجود آورد که از هر جهت زندگی او جالب توجه است [1208]

فضه

حضرت زهرا کنیزی به نام «فضه» داشت که رسول خدا او را بعد از فتوحات جنگ خیبر و بنی قریظه و بنی النضیر و دیگر موقفیتها و پیروزیهای جنگی و رفع فقر از اصحاب صفه و مستمندان مدینه به آن حضرت بخشید، و از برخی نوشته ها استفاده می شود که وی از شاهزاده های هندی بود و علوم غریبه را می دانست.

1- حافظ برسی در کتاب «مشارق الانوار» نقل می کند: هنگامی که فضه به خانه حضرت زهراء وارد شد در آنجا به جز یک شمشیر و زره و آسیا چیزی نیافت او که شاهزاده هدی بود و ذخیره ای از اکسیر داشت، تکه مسی را برداشته آن را نرم کرده و به صورت طلا درآورد، هنگامی که حضرت علی علیه السلام از راه رسید آن را به حضور ایشان آورد، حضرت که آن را دید فرمود: احسنت ای فضه اگر آن را آب می کردی طلای تو ارزشمندتر و گران تر می شد، عرض کرد، سرور من، آیا شما از این علم آگاهید؟ فرمود: آری، این کودک نیز می داند، و به امام حسین علیه السلام اشاره کرد،

حضرت جلو آمد و همان فرمایش حضرت علی را تکرار کرد، آنگاه علی علیه السلام فرمود: ما بالاتر از این را می دانیم، بعد با دست مبارک اشاره فرمود: قطعه بزرگی از طلا هم چون گردن بندی در حالی که گنجهای روی زمین حرکت می کردند، نمایان شد، بعد فرمود، آن طلائی که ساخته ای در کنار این طلاهای همانندش بگذار، وی آن را کنار آنها گذاشت، آن هم بمانند دیگر طلاها به حرکت درآمد. [1209]

آن بانو کرامات و فضائل فراوانی داشته از جمله:

یکی از کاروانیان بیت الله الحرام می گوید: در بیابان از قافله و کاروان به درماندم زنی را دیدم به او گفتم: تو کیستی؟ پاسخ داد: «و قل سلام فسوف تعلمون» بر او سلام کرده پرسیدم در این بیابان چه می کنی؟ پاسخ داد: «من یهدی اللَّه فلا مضل له» [1210] گفتم: از اجنه و یا از نسل انسان هستی؟ گفت: یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد» [1211] گفتم: از کجا می آیی؟ گفت: «ینادون من مکان بعید» [1212] گفتم: عازم کجائی؟ گفت: «والله علی الناس حج البیت» [1213] گفتم: چند روز است در راهی؟ گفت: «و لقد خلقنا السموات والارض فی سته ایام» [1214] گفتم: آیا غذا میل داری؟ گفت: «و ما جعلناهم جسداً لا یأکلون الطعام» [1215] غذا به او داده و گفتم: عجله نکن و هروله بنما، گفت: «لا یکلف اللَّه نفساً الا وسعها» [1216] گفتم: آیا حاضری تو را پشت سر خود سوار کنم؟ گفت: «لو کان فیها الهل الا اللَّه لفسدتا» [1217] از مرکب پیاده شده و او را سوار کردم، بعد که سوار شد گفت: «سبحان الذی سخر لنا هذا» [1218]

وقتی به قافله رسیدیم، گفتم آیا تو کسی را داری؟ گفت: «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض» [1219] «و ما محمد الا رسول» [1220] «یا یحیی خذ الکتاب» [1221] «یا موسی انی انا اللَّه» [1222] با این اسامی افرادی را صدا زد دیدم چهار جوان به سوی ما آمدند، گفتم: اینها کیستند و با تو چه نسبتی دارند؟ گفت: «المال والبنون زینه الحیوه الدنیا» [1223] وقتی نزد او آمدند به آنان گفت: «یا ابت استاجره ان خیر من استاجرت القوی الامین» [1224] آنان هدایائی به من دادند، او گفت: «واللَّه یضاعف لمن یشاء» [1225] زیادتر کردند، پرسیدم او کیست؟ گفتند: مادرمان فضه کنیز حضرت زهرا علیهاالسلام است حدود بیست سال است که غیر از قرآن چیز دیگری نگفته و سخن دیگری بر زبان جاری نساخته است. [1226]

أسماء

یکی از زنانی که توفیق همراهی و همرازی با فاطمه زهرا علیهاالسلام را یافت اسماء بنت عمیس است. او زنی شایسته و چند بعدی بود که برای زنان امروز به حق می تواند الگویی تمام عیار باشد. [1227]

در کتاب چشمه در بستر در توضیح شخصیت اسماء چنین آمده است:

او مهاجری [1228] عالمه [1229] و محدثه ای [1230] بهشتی [1231] و همسر [1232] و مادر [1233] دو شهید و بسیار عاقل [1234] و مدیر [1235] و هشیار [1236] و نجیب [1237] بود.

او مطیع و محرم رسول صلی اللَّه علیه و آله مأنوس و همراه زهرا علیهاالسلام یار و مدافع علی علیه السلام بود.

او به امر رسول صلی اللَّه علیه و آله به حبشه مهاجرت کرد و رسول صلی اللَّه علیه و آله در خلوت، خبر

شهادت حسین علیه السلم را به او داد. [1238]

تنها زنی که به وصیت زهرا علیهاالسلام در غسل او شرکت داشت او بود [1239] و همو بود که در واپسین لحظات بر بالین زهرا علیهاالسلام بود و در دوران بیماریش همدم او بود و باز همو بود که لبخند بر لبهای زهرا علیهاالسلام آورد، پس از آنکه مدتها از لبانش رفته بود. [1240]

او در جریان فدک گواه حقانیت گفتار زهرا علیهاالسلام بود و علیه شوی خود (ابوبکر) شهادت داد. و آنگاه که پس از فوت زهرا علیهاالسلام، عایشه می خواست به درون خانه بیاید او اجازه نداد و در جواب اعتراض ابوبکر گفت: زهرا علیهاالسلام خود اینگونه خواسته است.

او همواره مدافع و یار علی علیه السلم بود چه آنگاه که در خانه ی او بود و چه آنگاه که در خانه ی دشمن او.

آنگاه که در خانه ی ابوبکر بود، در جریان فدک به نفع زهرا علیهاالسلام و علی علیه السلام شهادت داد و به عایشه اجازه ورود به خانه ی زهرا علیهاالسلام را نداد. و نیز توطئه خلفاء برای کشتن علی علیه السلام را به او خبر داد و فرزندش محمد را دشمن پدر- ابوبکر- و محب علی علیه السلام پروراند تا آنجا که به علی علیه السلام می گفت: "شهادت می دهم که تو امام بر حقی و پدرم در آتش است." و آنگاه که در خانه ی علی علیه السلام بود، احادیث و فضائل او رإ؛ ّّا نشر می داد و از او فرزندی آورد به نام عون که در کربلا در رکاب حسین علیه السلام به شهادت رسید. در حالی که از قبل هم فرزند دیگرش، محمد در حمایت از علی علیه السلام به

شهادت رسیده بود.

ام البنین

ام البنین بانوی گرامی و پرهیزگار و دلیری است که پس از فاطمه علیهاالسلام به ازدواج حضرت علی علیه السلم درآمد. در لحظه های پایانی عمر شریف حضرت زهرا علیهاالسلام آن بانوی ملکوتی از جمله وصایایی که داشتند به حضرت علی علیه السلام توصیه به ازدواج نمودند و فرمودند: مردان نیازمند به ازدواج هستند، و به همین دلیل حضرت علی علیه السلام پس از ایشان با ام البنین ازدواج نمودند و نتیجه آن چهار فرزند دلیری بود که بالاترین پشتوانه برای فرزندان صدیقه طاهره مخصوصاً در قیام عاشورا بودند، مادر حضرت اباالفضل علیه السلام و همسر امیرالمؤمنین پس از شهادت حضرت فاطمه علیهاالسلام بود که به معرفی عقیل، برادر حضرت امیر، به همسری علی علیه السلام درآمد. نامش فاطمه بنت حزام از قبیله بنی کلاب و خواهر لبید شاعر بود. زنی بود با شرافت، از خانواده ای ریشه دار و دلاور و نسبت به فرزندان حضرت زهرا علیهاالسلام نیز بسیار مهربان بود. ثمره ازدواج علی علیه السلام با او چهار پسر بود، به نامهای: عباس، جعفر، عبدالله و عثمان، که هر چار فرزندش در روز عاشورا در رکاب سیدالشهدا به شهادت رسیدند.

ام البنین، پس از شهادت فرزندانش، همه روزه به بقیع می رفت و بچه های عباس را نیز به همراه می برد و به یاد شهیدش مرثیه و نوحه می خواند. زنان مدینه نیز به ندبه و نوحه سوزناک او جمع می شدند و می گریستند. اشعاری هم درباره عباس سروده بود. [1241]

شهادت مظلومانه حضرت زهرا (س)

سقیفه مقدمه غصب خلافت و جنایات در طول تاریخ

حضور زهرا در حجهالوداع و غدیرخم

جنب و جوش فوق العاده ای که «مدینه» را در کام خود فروبرده بود، به این خاطر بود که پیامبر عالیقدر اسلام صلی اللَّه علیه و آله و سلم اعلام داشت می خواهد حج وداع انجام دهد. خبر انجام

آخرین حج پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم مردم شهر را به تحرک و رفت و آمدهای شتاب آمیزی واداشت و قبایل و چادرنشینهای اطراف را هم تا آنجا که از این دعوت اطلاع یافته بودند، به داخل شهر کشاند. مدینه شاهد روزهای شادی و شکوهمندی بود.

آنان که دعوت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم را دریافت کرده بودند، از شهرها و نقاط مختلف بلاد اسلامی و حجاز دسته دسته به «مدینه» شتافته و آنگاه که با شهر انباشته از جمعیت روبه رو شدند، در اطراف شهر چادر زدند و اسکان یافتند تا در مراسم حج در کنار رسول خدا شرکت جسته و مناسک حج را از فرستاده خدا آموخته و عملی گردانند.

دوشنبه پنجم ذیقعده سال دهم هجرت است، بیست و سه سال از رسالت پیامبر گذشته و حضرتش در بهار شصت و سومین سال زندگی خود قرار دارد. او در مدینه غسل انجام داد، دو قطعه پارچه ساده را به عنوان لباس به تن پوشاند و در حالی که محاسن را شانه زده و بدن را خوشبو نموده، و چون نگینی درخشان در میان اعضاء خانواده، یاران مهاجر و انصار و دیگر مسلمانان قدم برمی داشت، میدنه را ترک گفت.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم نماز ظهر را در مسجد مدینه به جماعت برگزار کرد، اما نماز عصر را در مسجد «شجره» که آن روز تا شهر ده کیلومتر فاصله داشت، به جای آورد و در حالی که جامه های احرام را به تن کرده بود، از جلو یاران و همراهان که تعداد آنان به نود یا یکصد و

بیست و چهار هزار تن می رسید، [1242] بیابان سوزان حجاز را لبیک گویان به شوق دیدار کعبه پیش گرفتند.

آهنگ درهم پیچیده ی زنگهای شترهایی که کاروانیان را حرکت می دهند، در سکوت شب صحرا، آوای دلارامی را پدید آورده است. ماه، در شبهای اوائل ماه، زود به آغوش غروب می خرامد و شب را در سکوت مطلقی فرومی برد تا «شیران روز» که اکنون «راهبان شب» گردیده اند با نور ضمیر خویش به اوراق کتاب هستی بنگرند و زمزمه شبانه آنان را از خاک به افلاک اوج گیرد.

کاروان حج به پیشوایی محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم راه مکه را ادامه می دهد. زمینهای ریگزار و خاموش حجاز زیر پای هزاران مرد و زن که لبیک آنان به طور بی سابقه ای فضا را پر کرده است، می لرزد و راهیان این سفر تاریخی، ضمن اینکه در هر منزلگاهی برای استراحت و خوردن غذا توقفی دارند، به راه ادامه می دهند.

فاصله مدینه تا مکه حدود نود فرسنگ است، کاروانها به طور معمول این فاصله را ده روز می پیمودند. این کاروان عظیم هم، در حالی که دوشنبه از مدینه بیرون آمده، پس از پنج روز راهپیمائی صبحگاه پنجشنبه روز ششم به «ابواء» رسید. سرزمین «ابواء» برای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم حساب دیگری دارد، بوی دیگری می دهد. آن زمین سالها قبل «آمنه» مادر محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم را در آغوش پنهان ساخته و اکنون رسول خدا بر تربت مادر رسیده و با چند قطره اشک مزار مادر را شستشو می دهد، و اندکی بیش از سایر منازل، اقامت می کند تا مهر مادر را پاس دارد.

پیامبر دوست می دارد اندکی بیشتر هم بر مزار مادر توقف کند، اما رسالت عظیم تر حج، این فرصت را از او می گیرد، و ناچار از آن منزل حرکت می کند و همچنان این سالار بزرگ بر هدایت همراهان به راه شبانه روزی ادامه می دهد.

کاروان عظیم حج هزاران نفری رسول خدا که فاطمه اطهر علیهاالسلام، همسران پیامبر، اسماء دختر عمیس و زنان دیگری در آن حضور دارند، فرسنگها راه را پشت سر گذاشت. در حالی که شترانی را هم برای قربانی از مدینه همراه خود آورده بودند. آنها خسته و فرسوده به نظر می رسیدند، پس از عبور از سرزمین «جحفه» شب یکشنبه، چهارم ذیحجه، در منزلگاه «ذی طوی» که در نزدیکی مکه قرار داشت، توقفی کردند و پس از ادای نماز صبح همان روز، از گردنه «کواء» وارد مکه شدند، از درب «بنی شیبه» به مسجدالحرام آمدند و به اعمال حج پرداختند. [1243]

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم و کاروان همراه، طواف کردند، نماز خواندند، سعی صفا و مروه انجام دادند، از زمزم نوشیدند، دعای فراوانی سر دادند و به این ترتیب اعمال عمره آنان تازه پایان یافته بود که علی علیه السلام هم پس از مأموریت «یمن» برای شرکت در مراسم حج رسول خدا، که از آن با اطلاع بود، خود را به مکه رسانید و پس از انجام اعمال به ملاقات رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم و فاطمه علیهاالسلام شتافت. [1244]

این کاروان از روز یکشنبه تا پنجشنبه هشتم ذیحجه به مدت چهار روز در مکه توقف داشت، بعد از ظهر همان روز، که «یوم ترویه» نام دارد افراد، در

حالی که غسل کرده و لباس احرام به تن پوشیده بودند، برای اعمال حج روانه سرزمین «منی» شدند و پس از توقف در «منی» صبح روز نهم ذیحجه، به بیابان عرفات وارد گردیدند. [1245]

سخنرانی پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم در عرفات، یک منشور عمیق اعتقادی، اخلاقی، حقوقی و سیاسی است. که آن را شمرده شمرده ایراد می فرموده، گاهی توقفی می کرده و حتی برای اینکه همه هزاران مخاطب، همه مطالب را بشنوند «ربیعه بن امیه بن خلف» گفتار او را با صدای بلند و به طور شمرده برای دیگران تکرار می کرد.

فرازهائی از آن خطابه مهم به این ترتیب است:

- ای مردم! به سخن من درست گوش فرادهید، شاید بعد از این، در این مکان دیگر مرا نبینید و آخرین دیدار من با شما در این مکان باشد!

- ای مردم! شما می دانید، این سرزمین، این ماه و این روز، همه محترمند، و خداوند هم جان و مال همگان را محترم شمرده و هیچ کس حق تجاوز به مال و جان کسی را ندارد.

- ای مردم! درباره رعایت حق زنان به شما سفارش می کنم، آنان امانتهای الهی در دست شما می باشند، از آنان کامجوئی می کنید، خداوند آنان را برای شما حلال گردانیده، و درباره لباس و خوراک و خوشرفتاری نسبت به آنان نباید هیچ گونه مسامحه ای داشته باشید.

- ای مردم! مسلمان برادر مسلمان است و هرگز نباید درباره او غیبت و حیله و خیانت روا دارد و در جان و مال او تجاوز نماید.

- ای مردم! مبادا بعد از من راه کفر و گمراهی را پیش گیرید و

به راه اختلاف و سرگردانی روی آورید، زیرا من برای پس از خود، دو یادگار به جای می گذارم که اگر بدان پناه برید هرگز گمراه نخواهید شد.

آن دو یادگار: کتاب خداوند و عترت من که اهل بیتم می باشند، هستند. [1246]

باری، سخنرانی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم در عرفات پایان یافت، در طی آن دوازده بار اللهم اشهد گفت و خداوند را در آن سرزمین مقدس به گواهی خواند و در فاصله های سخن، که «ربیعه» آن را جمله جمله به گوش افراد می رسانید، در جواب رسول خدا، که می فرمود: «الاهل بلنت؟ آیا من رسالت خود را انجام دادم؟» هزاران مرد و زن مسلمان حاضر در صحرای عرفات، سخنان و انجام رسالت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم را تأیید کردند و پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم سفارش کرد، این مطالب را افراد حاضر وقتی به شهر و دیار خود برگشتند دیگران هم برسانند. [1247]

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم در «منی» و پس از آن هم سخنرانیها و مطالبی برای همراهان بیان داشته است، اما چیزی که دل همراهان، را غم آلود ساخته، آن جمله رسول خداست: «در این مکان دیگر مرا نخواهید دید!» از سوی دیگر یک گروه چهارده نفری از کفار و منافقین هم در صدد قتل پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم برمی آیند و می خواهند به وسیله آب مسموم، یا رم دادن شتر آن حضرت در کوهها، وجود نازنینش را از میان بردارند که با عنایت خداوند موفق نمی شوند. [1248]

به هر حال، اعمال حج پایان

می یابد و پس از چند روز پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم و همراهان و همه حاجیان مکه را ترک می گویند و راه وطن را پیش می گیرند. در بازگشت. در سر هر کسی سودائی است، اما رسول خدا به آینده می اندیشد، او برای امت بسیار زحمت کشیده و شدیدا نگران است.

قرآن کریم مسئله ی دلسوزی و عشق و علاقه پیامبر به اسلام و امت مسلمان را با تعبیر: «... عزیز علیه ما عنتم، حریص علیکم بالمؤمنین رئوف رحیم» [1249] بیان فرموده است.

وجود رسول خدا رحمت است، ناراحتی آینده امت بر قلب او سنگینی می کند و برای نجات و آسایش امت حرص شدید و تلاش فراوان دارد. رسول خدا، برای پس از خود و آینده اسلام عزیز نگران است، او هیچگاه امت را بدون سرپرست نمی گذاشت. در سال هفتم هجرت هم که برای شرکت در جنگ خیبر موقتاً مدینه را ترک می گفت: «سباع بن عرفطه ی غفاری» را جانشین خود قرار داد. [1250] در سال نهم هجرت نیز وقتی برای «جنگ تبوک» رفت، علی علیه السلام را به جانشینی خود در مدینه برگزید [1251] 625 اما پس از سفر ابدی و غیبت همیشگی خود، برای امت اسلامی چه باید کرد؟

کاروان عظیم حجی که مکه را ترک گفته به سوی مدینه به راه خود ادامه می دهد. چند روزی راه را پشت سر گذاشته و آهنگ درای [1252] کاروان در فضا درهم می پیچد. آفتاب چون آتش بر لخته سنگها و ماهورها می بارد، و چهره های زنان و مردانی را که در رکاب پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم حج گذارده اند و اکنون رنج سفر را

بر خود هموار می کنند، می سوزاند.

اصل مسئله جانشینی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم به عنوان استمرار رسالت، برای خود آن حضرت روشن است، زیرا خداوند از قبل تکلیف را مشخص کرده و آیه تبلیغ هم بدان گواهی می دهد، بلکه مشکل در شیوه و زمان تعیین موضوع جانشینی است که ناگاه اطرافیان رسول خدا مشاهده می کنند، چهره او برافروخته می شود، انقلاب روحی به او دست می دهد و عرق از پیشانی بلندش بر رخسار سرازیر می گردد.

اینجا سرزمین پهناور «جحفه» است. در بخشی از دامنه آن گودال بزرگ آبی قرار دارد، که به آن «غدیر» گفته می شود. نزدیک ظهر روز هیجدهم ذیحجه سال دهم هجرت است و سابقه ی آثار و علائم وحی که به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم نازل می شد، برای یاران و اطرافیان، سابقه ی شناخته شده بود. به همین دلیل وقتی آن حالت را در وجود نازنین رسول گرامی اسلام مشاهده کردند، با اشاره ی او شترش را خوابانیدند. نغمه آسمانی سر رسیده است:

ای پیامبر! آنچه از خداوند بر تو نازل گردیده، ابلاغ کن. اگر چنین نکنی رسالت الهی را انجام نداده ای، بیم نداشته باش، خداوند تو را از مردم حفظ می کند. [1253]

کاروان متوقف شد و چه جای مناسبی! سر سه راهی مدینه و مصر و عراق، اگر جای دیگر می شد، مصریان و عراقیان بی خبر جدا می شدند.... اینجا «غدیرخم» است.... همگان از گودال آب وضو گرفتند و در آن دامنه پاک و صاف صحرا نماز ظهر را به امامت رسول خدا به جای آوردند. به دستور پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم افرادی را که

جلو رفته بودند بازگرداندند و دنباله روهای قافله هم سر رسیدند و توقف کردند، در دامنه غدیر جمعیت انبوهی تا یکصد و بیست هزار نفر گرد آمده است. پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم می خواهد سخنرانی کند و پیام مهمی را ابلاغ نماید. از جهاز شترها منبر بلندی ساختند پیامبر بر بالای آن قرار گرفت و به سخنرانی پرداخت، تقریبا مضمون سخنرانی «عرفات» تکرار شد و افرادی که در نقطه های مختلف آن دریای جمعیت زن و مرد مستقر شده بودند، همه مطالب رسول خدا را به گوش همگان می رساندند.

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم حمد و ثنای الهی را انجام داد، از حاضران برای رسالت و ولایت خویش اقرارهای متعدد گرفت، و آنگاه در حالی که علی علیه السلام را بر بالای منبر نزد خود، یک پله پائین تر قرار داده بود، فرمود: «ای مردم! آیا من نسبت به اهل ایمان، از خود آنها ولایت بیشتری دارم؟» همگان فریاد برداشتند: «همین طور است، ای رسول خدا.»

آنگاه رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم ادامه داد: «من کنت مولاه، فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.» [1254]

هرکس من مولای او هستم. این علی علیه السلام هم مولای اوست. خدایا! دوست بدار آنکه علی علیه السلام را دوست بدارد، و دشمن بدار، با آن که با علی علیه السلام درستیزد...

سخنرانی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم که با فاصله و شمرده صورت می گرفت، و احیاناً افراد در آن میان سؤالهائی هم می کردند، حدود چهار ساعت طول کشید، و افرادی که لب به «حجرالاسود» گذاشته و عموماً

در زمزم حرم جان شسته و صفای «صفا» را به جان خریده بودند، آن را استماع کردند!

در صحرای سوزان «غدیر» شور و حال بهشتی بوده و در خیمه خلافت علی علیه السلام، که سه روز در آن سرزمین برافراشته بود، شکوه و جلال مقدسی موج می زد. هلهله ی شادی در فضا اوج می گرفت و افراد دسته دسته بدان وارد می شدند و ضمن تبریک، دست علی علیه السلام را به بیعت می فشردند. [1255]

از افراد سرشناسی که جلوتر از دیگران تبریک گفتند و بیعت کردند، عبداللَّه بن قحافه (ابوبکر)، عمر به خطاب، طلحه بن عبداللَّه، زبیر بن عوام و عبداللَّه بن عباس را می توان نام برد، که ابوبکر و عمر در حالی که دست علی علیه السلام را در دست گرفته بودند، می گفتند: «به به، ای پسر ابوطالب، به تو تبریک می گوئیم، که مولای هر مرد و زن مسلمان شده ای.» [1256]

آنگاه هم که خطابه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم به پایان می رسید و موضوع مهم خلافت علی علیه السلام تثبیت می گردید، آیه قرآن نازل شد: «امروز کافران از اینکه به دین شما زیانی رسانند، مأیوس گردیدند، شما از آنان نترسید، از من بیم به دل داشته باشید، امروز دین شما را به سر حد کمال رساندم و نعمت خویش را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان بهترین آئین برگزیدم.» [1257]

سرانجام کاروان عظیم یکصد و بیست هزار نفری که مدت سه شبانه روز در «غدیرخم» توقف نموده بود، پس از اینکه به نعمت والای ولایت و امامت دست یافت به صورت گروههای مختلف راهی دیار خود گردیدند.

رسول خدا صلی

اللَّه علیه و آله و سلم با یک دنیا شادی فریاد برداشت: یوم غدیرخم، افضل اعیاد امتی... [1258]

روز عید غدیرخم، از بهترین عیدهای امت من است.

رحلت رسول اکرم

آخرین لحظات عمر پیامبر و حالات حضرت زهرا

اضطراب و دلهره سراسر «مدینه» را فراگرفته بود. یاران پیامبر با دیدگانی اشکبار، و دلهائی آکنده از اندوه دور خانه ی پیامبر گرد آمده بودند، تا از سرانجام بیماری پیامبر آگاه شوند. گزارشهائی که از داخل خانه به بیرون می رسید، از وخامت وضع مزاجی آن حضرت حکایت می کرد؛ و هر نوع امید به بهبودی را از بین می برد و مطمئن می ساخت که جز ساعاتی چند، از آخرین شعله های نشاط زندگی پیامبر باقی نمانده است.

گروهی از یاران آن حضرت علاقمند بودند که از نزدیک رهبر عالیقدر خود را زیارت کنند، ولی وخامت وضع پیامبر اجازه نمی داد در اطاقی که وی در آن بستری گردیده بود؛ جز اهل بیت وی، کسی رفت و آمد کند.

دختر گرامی و یگانه یادگار پیامبر، فاطمه (ع)، در کنار بستر پدر نشسته بود، و بر چهره ی نورانی او نظاره می کرد. او مشاهده می نمود که عرق مرگ، بسان دانه های مروارید، از پیشانی و صورت پدرش سرازیر می گردد. زهرا (ع)، با قلبی فشرده و دیدگانی پر از اشک و گلوی گرفته، شعر زیر را که از سروده های ابوطالب درباره پیامبر عالیقدر بود، زمزمه می کرد و می گفت:

وابیض یستسقی الغمام بوجهه

ثمال ایتامی عصمه للارامل

چهره ی روشنی که به احترام آن، باران از ابر درخواست می شود، شخصیتی که پناهگاه یتیمان و نگهبانان بیوه زنان است.

در این هنگام، پیامبر دیدگان خود را گشود، و با صدای آهسته به دختر خود فرمود: این شعری

است که ابوطالب درباره ی من سروده است؛ ولی شایسته است به جای آن، آیه ی زیر را تلاوت نمائید: «و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من یتقلب علی عقبیه فلن یضر اللَّه شیئا و سیجزی الشاکرین»: [1259]

محمد پیامبر خدا است و پیش از او پیامبرانی آمده اند و رفته اند. آیا هرگاه او فوت کند و یا کشته شود، به آئین گذشتگان خود بازمی گردید؟ هرکس به آئین گذشتگان خود بازگردد خدا را ضرر نمی رساند و خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد. [1260]

پیامبر با دختر خود سخن می گوید:

تجربه نشان می دهد که عواطف در شخصیتهای بزرگ، بر اثر تراکم افکار و فعالیتهای زیاد، نسبت به فرزندان خود کم فروغ می گردد. زیرا اهداف بزرگ و افکار جهانی آنچنان آنان را به خود مشغول می سازد که دیگر عاطفه و علاقه به فرزندان، مجالی برای بروز و ظهور نمی یابد؛ ولی شخصیتهای بزرگ معنوی و روحانی از این قاعده مستثنی هستند. آنان با داشتن بزرگترین اهداف و ایده های جهانی و مشاغل روزافزون، روح وسیع و روان بزرگی دارند، که گرایش به یک قست، آنها را از قسمت دیگر بازنمی دارد.

علاقه ی پیامبر به یگانه فرزند خود، از عالیترین تجلی عواطف انسانی بود تا آنجا که پیامبر هیچگاه بدون وداع با دختر خود، مسافرت نمی کرد و هنگام مراجعت از سفر قبل از همه به دیدن او می شتافت. در برابر همسران خود، از وی احترام شایسته ای به عمل می آورد، و به یاران خود می فرمود:

«فاطمه پاره ی تن من است. خشنودی وی خشنودی من، و خشم او خشم من است». [1261]

دیدار

زهرا، او را به یاد پاکترین و عطوفترین زنان جهان، «خدیجه» می انداخت که در راه هدف مقدس شوهر، به سختیهای عجیبی تن داد و ثروت و مکنت خود را در آن راه بذل نمود.

در تمام روزهایی که پیامبر بستری بود، فاطمه «ع» در کنار بستر پیامبر نشسته و لحظه ای از او دور نمی شد. ناگاه پیامبر به دختر خود اشاره نمود که با او سخن بگوید. دختر پیامبر قدری خم شد و سر را نزدیک پیامبر آورد. آنگاه پیامبر با او به طور آهسته سخن گفت. کسانی که در کنار بستر پیامبر بودند، از حقیقت گفتگوی آنها آگاه نشدند. وقتی سخن پیامبر به پایان رسید، زهرا سخت گریست و سیلاب اشک از دیدگان او جاری گردید. ولی مقارن همین وضع، پیامبر بار دیگر به او اشاره نمود و آهسته با او سخن گفت. این بار زهرا با چهره ای باز و قیافه ای خندان و لبان پر تبسم سر برداشت. وجود این دو حالت متضاد در وقت مقارن، حضرا را به تعجب واداشت. آنان از دختر پیامبر خواستند که از حقیقت گفتار پیامبر آگاهشان سازد. زهرا فرمود: من راز رسول خدا را فاش نمی کنم.

پس از درگذشت پیامبر، زهرا (ع) روی اصرار «عائشه»، آنان را از حقیقت ماجرا آگاه ساخت و فرمود: پدرم در نخستین بار مرا از مرگ خود مطلع نمود و اظهار کرد که من از این بیماری بهبودی نمی یابم. برای همین جهت به من، گریه و ناله دست داد، ولی بار دیگر به من گفت که تو نخستین کسی هستی که از اهل بیت من، به من ملحق می شوی. این خبر به من نشاط و

سرور بخشید، فهمیدم که پس از اندکی به پدر ملحق می گردم. [1262]

در آخرین لحظه های زندگی، چشمان خود را باز کرد و گفت: برادرم را صدا بزنید تا بیاید در کنار بستر من بنشیند. همه فهمیدند مقصودش علی است. علی در کنار بستر وی نشست، ولی احساس کرد که پیامبر می خواهد از بستر برخیزد. علی پیامبر را از بستر بلند نمود و به سینه ی خود تکیه داد. [1263] 2/

چیزی نگذشت که علائم احتضار، در وجود شریف او پدید آمد. شخصی از ابن عباس پرسید، پیامبر در آغوش چه کسی جان سپرد. ابن عباس گفت: پیامبر گرامی در حالی که سر او در آغوش علی بود، جان سپرد. همان شخص افزود که عایشه مدعی است که سر پیامبر بر سینه ی او بود که جان سپرد. ابن عباس گفته ی او را تکذیب کرد و گفت: پیامبر در آغوش علی جان داد. و علی و برادر، من، فضل او را غسل دادند. [1264]

امیر مؤمنان، در یکی از خطبه های خود به این مطلب تصریح کرده می فرماید:

«و لقد قبض رسول اللَّه و ان رأسه لعلی صدری... و لقد ولیت غسله والملائکه اعوانی». [1265]

پیامبر در حالی که سر او بر سینه ی من بود، قبض روح شد. من او را در حالی که فرشتگان مرا یاری و کمک می کردند، غسل دادم.

گروهی از محدثان نقل می کنند که آخرین جمله ای که پیامبر در آخرین لحظات زندگی خود فرمود، جمله ی «لا، مع الرفیق الاعلی» بوده است. گویا فرشته ی وحی او را در موقع قبض روح مخیر ساخته است که بهبودی یابد و بار دیگر به این جهان بازگردد؛ و یا پیک

الهی رسانیده است که می خواهد به سرای دیگر بشتابد و با کسانی که در آیه ی زیر به آنها اشاره شده، بسر ببرد. «فأولئک مع الذین أنعم اللَّه علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین و حسن أولئک رفیقاً»: [1266] آنان با کسانی هستند که خداوند به آنها نعمت بخشیده؛ از پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان، و اینها چه نیکو دوستان و رفیقانی هستند. پیامبر این جمله را فرمود و دیدگان و لبهای وی روی هم افتاد. [1267]

مشاهدات عایشه در آخرین لحظات عمر پیامبر

عن عائشه ان رسول اللَّه (ص) دعا فاطمه ابنته فسارها فبکت، ثم سارها فضحکت، فقالت عائشه: فقلت لفاطمه: ما هذالذی سارک به رسوله اللَّه (ص) فبکیت ثم سارک فضحکت؟ قالت: سارنی فاخبرنی بموته فبکیت، ثم سارنی فاخبرنی انی اول من یتبعه من اهله فضحکت و فی روایه اخری: ثم سارنی ثانیه و اخبرنی انی سیده نساء اهل الجنه فضحکت. [1268] 323.

عایشه می گوید: رسول خدا در ساعات آخر عمرش حضرت فاطمه را به حضورش فراخواند و لحظاتی به نجوا و صحبت محرمانه پرداخت، من از دور دیدم که فاطمه علیهاالسلام نخست گریه کرد و سپس خندید. من از این کار تعجب کرده و از دختر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پرسیدم: یا فاطمه! با پیامبر خدا چه صحبتی کردید که اول گریه کردی و سپس خندیدی؟ او از فاش کردن موضوع مذاکره خودداری کرد، ولی پس از رحلت پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله چون از وی دوباره خواستم که آن را بگوید، فرمودند: پدرم در مرحله ی نخست، از رحلت خود به من خبر داد و لذا گریه کردم، ولی سپس به من فرمود:

اولین کسی که از خانواده ام به من ملحق می شود تو هستی و لذا خنده نمودم. و در یک روایت دیگر فرمودند: تو سیده و سرور زنان اهل بهشتی و از این جهت خوشحال شدم.

رحلت نبی مکرم اسلام

بر طبق روایات مشهور میان محدثین شیعه، رحلت رسول خدا (ص) در روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر اتفاق افتاد، ولی مشهور نزد اهل سنت آن است که آن مصیبت بزرگ در روز دوازدهم ربیع الاول واقع شد و در آن موقع شصت و سه سال از عمر شریف آن حضرت گذشته بود.

و چون امیرالمؤمنین (ع) طبق وصیت رسول خدا (ص) خواست بدن آن حضرت را غسل دهد فضل بن عباس را طلبید تا به او کمک کند و بدو دستور داد چشمان خود را ببندد و آب به دست علی (ع) بدهد، و بدین ترتیب علی (ع) جنازه را غسل داد و حنوط و کفن کرد، سپس به تنهایی بر او نماز خواند، آنگاه از خانه بیرون آمده و رو به مردم کرد و گفت:

- همانا پیغمبر در زندگی و پس از مرگ امام و پیشوای ماست اکنون دسته دسته بیایید و بر او نماز بخوانید، و پس از انجام این کار عباس بن عبدالمطلب شخصی را به نزد ابوعبیده جراح که برای مردم مکه قبر می کند فرستاد تا او کار حفر قبر آن حضرت را به عهده گیرد و در همان اتاقی که پیغمبر از دنیا رفته بود قبری حفر کرده و همانجا آن حضرت را دفن کردند.

و چون هنگام دفن شد انصار مدینه از پشت خانه صدا زدند: یا علی برای خدا حق ما

را نیز در این روز فراموش نکن و اجازه بده تا یکی از ما نیز در دفن رسول خدا شرکت جوید و ما نیز از این افتخار سهم و نصیبی ببریم. علی (ع) اجازه داد اوس بن خولی- که یکی از شرکت کنندگان در جنگ بدر و از بزرگان قبیله بنی عوف بود- در مراسم دفن آن حضرت شرکت جوید و چون اوس بن خولی به داخل خانه آمد علی (ع) بدو فرمود:

- تو در میان قبر برو، و علی (ع) جنازه ی رسول خدا (ص) را برداشته بر دست او نهاد و اوس جنازه را در قبر نهاد و چون روی زمین قبر قرار گرفت بدو فرمود: اکنون بیرون آی، سپس خود امیرالمؤمنین (ع) داخل قبر شد و بند کفن را از طرف سر باز کرد و گونه ی مبارک رسول خدا را روی خاک نهاد و لحد چیده خاک روی قبر ریختند و بدین ترتیب با یک دنیا اندوه و غم بدن مطهر رسول خدا (ص) را در خاک دفن کردند.

سقیفه و غصب خلافت

نشست اسفبار در سقیفه بنی ساعده

چون رسول خدا رحلت فرمود، انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و گفتند: پیامبر از دنیا رفت. سعد بن عباده به پسرش قیس یا یکی دیگر از پسران خود گفت: من به علت بیماری نمی توانم سخن خود را به اطلاع مردم برسانم، تو سخن مرا گوش بده و با صدای بلند برای مردم بازگو کن تا مردم بشنوند. سعد خن می گفت و پسرش می شنید و با صدای بلند تکرار می کرد تا به گوش قوم خود برساند. از جمله سخنان او پس از حمد و ثنای الهی این بود: همانا شما را سابقه ای در

دین و فضیلتی در اسلام است که برای هیچ قبیله ای در عرب نیست. رسول خدا ده سال و اندی میان قوم خویش درنگ کرد و آنان را به پرستش خداوند رحمان و دور افکندن بتها فراخواند. از قوم او جز گروهی اندک ایمان نیاوردند و به خدا سوگند! که نمی توانستند از رسول خدا حمایت کنند و دین او را قدرت بخشند و دشمنانش را از او دور سازند، تا آنکه خداوند برای شما بهترین فضیلت را اراده فرمود و کرامت را به شما ارزانی داشت و شما را به آیین خود مخصوص گردانید و ایمان به خود و فرستاده اش و قوی ساختن دین خود و جهاد با دشمنانش را برای شما روزی کرد. شما بودید سخت ترین مردم نسبت به آنهایی که از دین او سرپیچی کردند و از دیگران بر دشمن او سنگین تر بودید، تا سرانجام خواه ناخواه فرمان خدا را پذیرا شدید و دوردستان هم با خضوع و فروتنی سر تسلیم فرود آوردند، و خداوند وعده ی خویش را برای پیامبرتان آورد و اعراب در مقابل شمشیرهای شما رام شدند، آنگاه خداوند تعالی او را بمیراند در حالی که رسول خدا از شما راضی و دیده اش به شما روشن بود، اینک استوار بر این حکومت دست یازید که شما از همه ی مردم بر آن سزاوارترید.

آنان جملگی پاسخ دادند: که سخن و اندیشه ی تو صحیح است و ما از آنچه تو فرمان دهی سرپیچی نخواهیم کرد و تو را عهده دار این حکومت می کنیم که برای ما بسنده ای، و مؤمنان شایسته نیز به آن راضی هستند.

سپس در میان خود گفتگو کردند و گفتند: اگر مهاجران قریش

این را نپذیرند و بگویند ما مهاجران و نخستین یاران پیامبر و عشیره و دوستان او هستیم و به چه دلیلی پس از رحلت او در خصوص حکومت با ما ستیزه می کنید؟ چه باید کرد؟

گروهی از انصار گفتند: در این صورت خواهیم گفت امیری از ما و امیری از شما باشد و به هیچ کاری غیر از آن هرگز رضایت نخواهیم داد، که حق ما در پناه دادن و یاری رساندن (به رسول خدا) همانند حق ایشان در هجرت است. در کتاب خدا آنچه برای ایشان آمده است برای ما نیز آمده است و هر فضیلتی را که برای خود شمارش کنند ما هم نظیر آن را برای خود بر خواهیم شمرد و چون عقیده نداریم که حکومت مخصوص ما باشد در نتیجه خواهیم گفت امیری از ما و امیری از شما.

سعد بن عباده گفت: این آغاز سستی است.

در این زمان ابوبکر به اتفاق همراهان خود عمر و ابوعبیده در سقیفه حضار و به دقت گفتگوی انصار را زیر نظر داشتند. عمر برخاست تا سخن بگوید و شرایط را برای ابوبکر مهیا کند، او نگران بود (ابوبکر) از گفتن برخی از مسائل خودداری کند. چون عمر اراده ی سخن کرد ابوبکر او را از کلام بازداشت و گفت: آرام بگیر، سخنان مرا گوش کن و پس از سخنان من آنچه را در نظرت رسید بگو.

ابوبکر پس از تشهد گفت: همانا خداوند (جل ثناؤه) محمد را با هدایت و دین حق مبعوث فرمود، او مردم را به اسلام فراخواند، دلها و اندیشه هایمان ما را بر آنچه ما را بر آن فرامی خواند متوجه کرد

و ما گروه مسلمانان مهاجر نخستین مسلمانان بودیم و مردم دیگر در این خصوص پیروان ما هستند، ما عشیره ی رسول خدا و گزیده ترین اعراب از لحاظ نژاد و نسب هستیم، هیچ قبیله ای در عرب نیست مگر اینکه قریش را بر آن و در آن حق ولادت است، شما هم انصار خدایید و شما رسول خدا را یاری دادید، وانگهی شما وزیران و یاوران پیامبر هستید و بر طبق فرمانی که در کتاب خدا آمده است برادران ما و شریکهای ما در دین و در هر خیری که در آن باشیم، هستید و محبوبترین و گرامی ترین مردم نسبت به ما بوده و هستید سزاوارترین مردم به قضای خداوند و شایسته ترین افرادی هستید که به آنچه پروردگار به برادران مهاجر شما ارزانی فرموده تسلیم باشید، و سزاوارترین مردم هستید که به آنها رشک نبرید. شما کسانی هستید که با وجود نیازمندی و درویشی خود ایثار کردید و مهاجران را بر خود ترجیح دادید، بنابراین باید چنان باشید که شکست و آشفتگی این دین به دست شما نباشد. اینک شما را فرامی خوانم که با ابوعبیده جراح [1269] یا عمر بیعت کنید، که من از آن دو برای سرپرستی حکمت شاد و خشنودم و هر دو را برای آن شایسته می دانم. [1270] .

عمر و ابوعبیده هر دو پاسخ دادند: هیچکس از مردم را سزاوار نیست که برتر از تو و حاکم بر تو باشد، که تو یار غار و نفر دومی [1271] ، وانگهی پیامبر خدا تو را به نماز گزاردن فرمان داده است [1272] ، بنابراین تو سزاوارترین مردم برای حکومت هستی.

انصار گفتند: به خدا سوگند!

ما نسبت به چیزی که خداوند برای شما ارزانی بدارد رشک نمی بریم و حسد نمی ورزیم و در نظر ما هیچکس محبوبتر و بیش از شما مورد رضایت ما نیست، ولی ما در مورد آینده و آنچه از امروز به بعد ممکن است اتفاق بیفتد بیمناک هستیم، و از آن می ترسیم که بر این حکومت کسی چیره شود که نه از ما باشد و نه از شما. اگر امروز شما مردی از خودتان را حاکم کنید ما راضی خواهیم بود و بیعت می کنیم مشروط بر آنکه چون او درگذشت مردی از انصار را به حکومت انتخاب کنید و پس از اینکه او درگذشت مردی دیگر از مهاجر را حاکم کنیم و تا هنگامی که این امت پایدار است، اینگونه رفتار شود، و این کار در امت محمد به عدالت نزدیکتر و شایسته تر است. هیچ یک از انصار بیم آن را نخواهد داشت که مورد بی مهری قریش قرار گیرد و او را فرو (پست) گیرند، و هیچ قریشی نیز بیم آن را نخواهد داشت که مورد بی مهری انصار قرار گیرد و او را فروگیرند.

ابوبکر برخاست و گفت: هنگامی که رسول خدا به رسالت مبعوث شد برای عرب بسیار گران آمد که دین پدران خود را رها کنند، با او مخالفت و ستیز کردند و خداوند مهاجران نخستین [1273] را از میان قوم رسول خدا به آنان اختصاص داد که او را تصدیق کنند و به او ایمان آورند و با او مواسات کنند و با وجود آزار شدیدی که قوم بر آنان داشتند همراه پیامبر صبر و پایداری کنند و از شمار فراوان دشمنان خود هراس نداشته

باشند، بنابراین آن گروه مهاجران، نخستین کسانی هستند که خدا را در زمین پرستش کردند و پیشگامان ایمان آوردن به رسول خدایند. دیگر اینکه آنان دوستان و عترت او و سزاوارترین مردم برای حکومت پس از او هستند، و در این مورد هیچکس جز ستمگر با آنها ستیز نمی کند و پس از مهاجران هیچ کس از حیث فضل و پیشگامی در اسلام همانند شما نیست، ما امیران خواهیم بود و شما وزیران، بدون رایزنی با شما و بی اطلاع شما هیچ کاری نخواهیم کرد.

حباب بن منذر [1274] اظهار داشت: ای گروه انصار، دستها و قدرت خود را برای خویش نگه دارید که همه ی مردم زیر سایه ی شما هستند و هیچ گستاخی توانایی مخالفت با شما را نخواهد داشت و مردم جز به فرمان شما نخواهند بود. شما مردمی هستید که (رسول خدا را) پناه و یاری دادید و هجرت (او) به سوی شما صورت گرفت و شما صاحب خانه و اهل ایمانید. به خدا سوگند! که خداوند آشکارا جز در حضور و در سرزمین شما پرستش نشده است و نماز جز در مساجد شما به جماعت برگزار نشد و ایمان جز در پناه شمشیرهای شما شناخته نشده است، اینک کار خود را برای خویشتن بازدارید و اگر نپذیرفتند، در آن صورت امیریاز ما و امیری از ایشان باشد.

عمر گفت: هیهات! که دو شمشیر در نیامی نگنجد. همانا عرب هرگز رضایت نخواهد داد که شما را به امیری خود قبول کند، حال آنکه پیامبرشان از قبیله ی دیگری غیر از شماست و اعراب از اینکه حکومت را به افرادی واگذار کنند که پیامبریهم در بین آنها بوده

و ولی امر از آنان بوده است، ممانعت نخواهند کرد و در این مورد ما را حجت آشکار نسبت به کسی که با ما مخالفت می کند در دست است و دلیل روشن با کسیکه ستیز کند داریم. چه کسی می خواهد با ما در مورد میراث محمد و حکومت او دشمنی کند؟ حال آنکه ما دوستان نزدیک و عشیره او هستیم [1275] ، مگر کسی که به باطل درآویزد و به گناه گرایش یابد و خویشتن را به درماندگی و نابودی دراندازد.

چون عمر خاموش شد حباب برخاست و گفت: ای گروه انصار! سخن این مرد و یارانش را گوش نکنید که در آن صورت بهره ی شما را از حکومت خواهند ربود و اگر آنچه به ایشان پیشنهاد کردید نپذیرفتند آنان را از سرزمین خود برانید و خود عهده دار حکومت بر ایشان باشید که از همه بر آن سزاوارترید و در پناه شمشیرهای شما کسانی که در مقابل این دین سر فرود نمی آوردند تسلیم شدند و (اسلام را) پذیرفتند، من خردمندی هستم که باید از رأی او بهره برد و مردی کاردیده و آزموده ام. اگر هم می خواهید کار را به حال نخست برگردانیم، به خدا سوگند! هیچ کس سخن و پیشنهاد مرا رد نخواهد کرد مگر آنکه بینی او را با شمشیر درهم کوبم.

پس از حباب، ابوعبیده برخاست و گفت: ای گروه انصار! شما نخستین یاران و پشتیبانان پیامبر بودید، اکنون نخستین تغییردهنده و اولین دگرگون کننده نباشید. سپس بشیر بن سعد خزرجی که از بزرگان قبیله ی خزرج بود و از هماهنگی انصار برای امیری سعد بن عباده دچار حسادت شده بود، برخاست و گفت: ای گروه

انصار هرچند که ما دارای سابقه هستیم، ولی ما از اسلام و جهاد خود، چیزی جز رضایت و خشنودی پروردگار خود و فرمانبرداری از پیامبر خویش نخواسته ایم و شایسته ی ما نیست که با سابقه ی خود بر مردم فزونی طلبیم و چیرگی را جستجو کنیم و بدنبال یافتن ما بازای دنیایی باشیم. همانا محمد مردی از قریش است و قوم او به میراث و حکومت او سزاوارترند، خدا نکند که با آنان در این کار ستیز کنم، شام نیز از خدا بترسید و با آنان اختلاف نکنید.

فرصت شکاری ابوبکر

ابوبکر چون فرصت را مغتنم و شرایط را مناسب دید، از جای برخاست و گفت: اینک عمر و ابوعبیده حاضر هستند، با هر کدام که می خواهید بیعت کنید. [1276] .

عمر و ابوعبیده گفتند: به خدا سوگند! هرگز عهده دار حکومت بر تو نخواهیم شد که تو برترین مهاجران و نفر دوم و جانشین رسول خدا در نمازی و نماز برترین کار دین است، دست بگشای تا با تو بیعت کنیم.

ابوبکر بدون درنگ دست خود را دراز کرد و چون عمر و ابوعبیده خواستند با او بیعت کنند. بشیر بن سعد بر آن دو پیشی گرفت و با ابوبکر بیعت کرد.

حباب بن منذر با مشاهده ی بیعت بیشر، خطاب به وی گفت: نافرمانی تو را بر این عمل ناشایسته واداشت، و به خدا سوگند! چیزی جز رشک و حسادت بر پسر عمویت تو را وادار به این کار نکرد.

زمانی که اوسیان دیدند بزرگی از بزرگان خزرج با ابوبکر بیعت کرد، اسید بن حضیر [1277] که بزرگ قبیله ی اوس بود برخاست و به علت حسادت به

سعد بن عباده و اینکه مبادا او به حکومت دست یابد با ابوبکر بیعت کرد، و چون اسید بیعت کرد همه ی افراد قبیله ی اوس با ابوبکر بیعت کردند.

سعد بن عباده را که بیمار بود به خانه اش بردند و او آن روز و پس از آن از بیعت خودداری کرد. عمر قصد کرد تا وی را به اجبار وادار به بیعت کند، اما به او گفته شد که این کار را نکند زیرا اگر او (سعد بن عباده) کشته شود نیز بیعت نمی کند، و او به قتل نمی رسد مگر آنکه تمامی افراد خانواده اش کشته شوند، و آنان کشته نمی شوند مگر آنکه با همه ی خزرجیان جنگ شود، و چون با خزرجیان جنگ شود قبیله ی اوس آنها را یاری خواهند کرد و در این صورت کار تباه می شود. [1278] .

ماجرای سقیفه به نتیجه ای که می بایست رسید و تاریخ اسلام را به طریقی هدایت کرد که برنامه ریزان و دستهای آشکار و پنهان کودتا اراده کرده بودند.

براستی موضوع چه بود؟ آیا اساس اسلام و حاکمیتی را که پیامبر اکرم بنیان گذاشته بود در مخاطره قرار داشت؟ آیا احساس وظیفه ی شرعی پدید آورنده و ادامه دهنده ی ماجرای سقیفه بنی ساعده بود؟ به درستی انصار نگران چه حوادثی بودند که اجتماع نافرجام سقیفه رابه وجود آوردند؟ آیا نمی توان این احتمال را طرح و مورد کنکاش قرار داد که انصار ناخواسته مجری برنامه هایی شدند که دیگران از پشت پرده به هدایت آن همت گمارده بودند، و پیدایش چنان اجتماعی را متضمن منافع فردی و گروهی خود می دانستند؟ چه علت و رابطه ای بین اقدام خودسرانه ی انصار برای ضدیت با مهاجران و اهل بیت پیامبر

و دست اندازی به خلافت اسلامی از یکسو و بی اطلاع گذاشتن مهاجران حاضر در مسجد و خاندان بنی هاشم توسط ابوبکر و عمر از سوی دیگر، می تواند وجود داشته باشد؟ اگر فتنه ی سقیفه بنی ساعده آنچنان بزرگ بود که ابوبکر و عمر و ابوعبیده را در آن ساعات حساس از تجهیز رسول خدا بازداشت و به سوی کانون توطئه کشاند، آیا برای خاموش کردن شعله های فتنه، نیازی به حضور علی علیه السلام که کلید مشکلات اساسی اسلام و پیامبر بود و همچنین سایر بزرگان مهاجران نبود؟

نقبی در سقیفه

بار دیگر به سقیفه بنی ساعده بازگردیم. و با دقت بیشتری ماجرا را بررسی کنیم.

1. سعد بن عباده در اجتماع انصار دعوی حکومت و هوای جانشینی پیامبر را در سر دارد، در حالی که قادر به رساندن سخنان خود به مردم نیست و بیماری آنچنان بر او غلبه کرده است که حتی از رسیدگی به امور خود ناتوان است و ناچار می شود سخنانش را توسط یکی از پسرانش به گوش حاضران برساند.

2. مردمی که در صحنه ی سقیفه حاضر شده اند، در اوج هیجان و احساس، بزرگان خود را شایسته و لایق امر حکومت می دانند (ویژگی چنین جمعیتی که حقی جعلی را با احساس و عاطفه ای هیجانی تعقیب می کند، عدم تعقل و اندیشه ی خردمندانه است). آنها علی رغم تعصب اولیه به طور ناگهانی از موضع خود عدول می کنند (زیرا شجاعت و بزدلی چنین مردمانی لحظه ای است، اجتماعی که تابعیت خرد و فرمان عقیل را نپذیرفت و دلخوش به حقوقی که من غیر حق برای خود قایل است به هیجان و احساس گرفتار شد، در گذر لحظه ها تحت تصرف شخص و یا گروه

برنامه داری قرار می گیرد که عوامل مؤثر بر عاطفه را به خوبی بشناسد).

3. ابوبکر و عمر و ابوعبیده با اطلاع یافتن از اجتماع انصار بدون هماهنگی با هیچ کدام از مهاجران و اهل بیت پیامبر به شکلی کاملا محرمانه به سوی سقیفه می روند و در اجتماع انصار حضور پیدا می کنند.

4. در فرصتی مناسب ابوبکر رشته ی کلام را به دست می گیرد، ابتدا به ذکر فضایل مهاجران می پردازد و سپس بدون آنکه شایستگی انصار را برای امر خلافت به رسمیت بشناسد سابقه و جهاد و افتخارات مدنی ها را برشمرد و متعاقباً با ذکر خویشاوندی مهاجران با رسول خدا و تخصیص مهاجران اولیه (آنها را از همه بالاتر و برتر دانست) نتیجه گرفت که ما امیرانیم و شما وزیران.

بیانات ابوبکر اگر با هماهنگی قبلی نبوده باشد، بسیار هنرمندانه و دقیق است. او مانند یک روان شناس کارآزموده ابتدا با جریان روحی مخاطبانش همراه شد و با ذکر فضایل غیر قابل انکار انصار که پیوسته به آنها مباهات می کردند، عطش و نیازهای روانی آنها را فرونشاند و قلوب آنان را چنان به تصرف خود درآورد که چاره ای جز اعتراف به فضیلت مهاجران برای انصار باقی نماند. انصاف این است که ابوبکر در پاسخ انصار هرچه گفت، راست گفت زیرا هم فضیلتهای انصار غیر قابل انکار و هم ادعایشان بر جانشینی پیامبر بی اساس بود. او بدون اینکه احساسات انصار را جریحه دار کند و یا به کینه توزی آنها دامن زند با ذکر این مطلب که بعد از مهاجران اولیه کسی به منزلت شما نمی رسد، به آنها تفهیم کرد که راه خطا پیش گرفته اند، و پس از تمجید و تعارف مقام وزارت را

برای انصار اثبات کرد. ابوبکر با عباراتی ظریف روح و روان انصار را به استخدام خود گرفت و به شکلی کاملا حساب شده با تخصیص مهاجران اولیه انصار را از سایر مهاجران برتر شمرد و با این کار از یک سو از عصبیت و کینه توزی انصار کاست و از سوی دیگر با آرام کردن روحیات سرکش مردم نتیجه ای را که خود می خواست گرفت، ضمن اینکه وعده ی وزارت نیز اثری تسکینی و موقت داشت که آنها را در غفلت فروبرد و بعدها نیز هیچ گاه جامه ی عمل به خود نپوشید.

5. حباب بن منذر اگر چه سخنان خود را محکم آغاز کرد، اما در پایان جز شکست خورده ای بیش نبود، زیرا با گفتن امیری از ما و امیری از شما عملا باب نقادی و استدلال و اعتراض را بر ضد خود گشود.

6. عمر بن الخطاب وارد عمل می شود و دوستی و خویشاوندی با رسول خدا را به عنوان امتیاز مهاجران مورد تأکید قرار می دهد و معارضان با عشیره ی پیامبر را افرادی باطل و متمایل به گناه معرفی می کند. لحن و بیان عمر او را در مقام یک مدعی زمامداری در مقابل انصار قرار می دهد.

7. ابوبکر نیز با فراست کامل در ماجرای سقیفه انصار را به عنوان گروهی محترم، اما زیاده خواه در جایگاه یک طرف دعوا و عمر را به عنوان مدعی العموم مهاجر در سوی دیگر دعوا قرار داده و زیرکانه خود را در منصب حکم مرضی الطرفین در معرض افکار عمومی قرار می دهد، سپس پیشنهاد می کند که با عمر یا ابوعبیده بیعت شود.

8. اختلاف ریشه دار قبایل اوس و خزرج که محصول طبیعی رفتار و کردار

حساب شده ی ابوبکر بود آشکار، و حسادت بشیر بن سعد موجب مخالفت اسید بن حضیر و تمامی اوسیان با سعد بن عباده می شود.

9. عمر و ابوعبیده تعارف ابی بکر را در خصوص تصدی حکومت به او برمی گردانند و ابوبکر بدون لحظه ای تأمل علی رغم تعارفهای پیشین دست خود را برای پذیرش بیعت عمر و ابوعبیده به سوی آنها دراز می کند، اما بیش از آنکه احدی از سه چهار تن مهاجر موفق به انجام بیعت شوند بشیر بن سعد با ابابکر به جانشینی پیامبر بیعت می کند.

در صحنه ی سقیفه بنی ساعده به استثنای ابوبکر همه ی افراد اعم از قبایل انصار و مهاجران حاضر در سقیفه غافلگیر و درمانده می شوند، به نحوی که ناراحتی و پریشانی آن هیچگاه از ذهن بزرگان آنها نیز پاک نشد.

ابلیس از غدیر تا سقیفه

پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به من خبر داد که ابلیس و رؤسای اصحابش هنگام منصوب کردن امیرالمؤمنین مرا به امر خداوند در روز غدیرخم حاضر بودند.

آن حضرت به مردم خبر داد که من نسبت به آنان از خودشان صاحب اختیارترم، و به ایشان دستور داد که حاضران به غایبان برسانند.

(در آن روز) شیاطین و مریدان از اصحاب ابلیس رو به او کردند و گفتند: «این امت، مورد رحمت قرار گرفته و حفظ شده اند، و دیگر تو و ما را بر اینان راهی نیست. چرا که پناه و امام بعد از پیامبرشان به آنان شناسانده شد». ابلیس غمگین [1279] و محزون رفت.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بعد از آن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به من خبر داد و فرمود: مردم در سقیفه ی بنی ساعده با ابوبکر بیعت می کنند بعد از

آنکه با حق ما و دلیل ما استدلال کنند. سپس به مسجد می آیند و اولین کسی که بر منبر من با او بیعت خواهد کرد ابلیس است که به صورت پیرمرد سالخورده ی پیشانی پینه بسته چنین و چنان خواهد گفت.

سپس خارج می شود و اصحاب و شیاطین و ابلیس هایش را جمع می کند. آنان به سجده می افتند و می گویند: «ای آقای ما، ای بزرگ ما، تو بودی که آدم را از بهشت بیرون کردی»! (ابلیس) می گوید: «کدام امت پس از پیامبرشان گمراه نشدند؟ هرگز! گمان کرده اید که من بر اینان سلطه و راهی ندارم؟ کار مرا چگونه دیدید هنگامی که آنچه خداوند و پیامبرش درباره ی اطاعت او دستور داده بودند ترک کردند». و این همان قول خداوند تعالی است که «و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین» [1280] ، «ابلیس گمان خود را به آنان درست نشان داد و آنان به جز گروهی از مؤمنین او را متابعت کردند».

نتایج نشست اسفبار سقیفه

ایجاد شیعه و سنی

هواخواهان و پیروان علی علیه السلام نظر به مقام و منزلتی که آن حضرت پیش پیغمبر اکرم (ص) و صحابه و مسلمانان داشت، مسلم می داشتند که خلافت و مرجعیت پس از رحلت پیامبر (ص) از آن علی علیه السلام می باشد و ظواهر اوضاع و احوال نیز، جز حوادثی که در روزهای بیماری پیامبر (ص) به ظهور پیوست، نظر آنان را تأیید می کرد.

ولی برخلاف انتظار آنان درست، در حالی که پیامبر اکرم رحلت فرمود و هنوز جسد مطهرش دفن نشده بود و اهل بیت و عده ای از صحابه سرگرم لوازم سوگواری و تجهیزاتی بودند که خبر یافتند، عده ای دیگر که بعدا اکثریت را بردند، با

کمال عجله و بی آنکه با اهل بیت و خویشاوندان پیامبر اکرم (ص) و هوادارانشان، مشورت کنند و حتی کمترین اطلاعی بدهند، از پیش خود، در قیافه خیرخواهی برای مسلمانان در محلی به نام سقیفه خلیفه معین نمودند و علی علیه السلام و یارانش را در برابر کاری انجام یافته قرار داده اند. علی علیه السلام و هواداران او مانند، عباس- زبیر و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس از فراغ از دفن پیامبر (ص) و اطلاع از جریان امر در مقام انتقاد برآمده به خلافت انتخابی و کارگردانان آن، اعتراض نموده، اجتماعاتی نیز کردند، ولی پاسخ شنیدند که صلاح مسلمانان در همین بود. این انتقاد و اعتراف بود که اقلیتی را از اکثریت جدا کرد و پیروان علی علیه السلام را به همین نام (شیعه علی علیه السلام) به جامعه شناسانید و دستگاه خلافت نیز به مقتضای سیاست وقت مراقب بود که اقلیت نامرده به این نام معروف نشود و جامعه به دو دسته ی اقلیت و اکثریت منقسم نگردد، بلکه خلافت را اجماعی می شمردند و معترض را متخلف از جماعت مسلمانان می نامیدند و گاهی با تعبیرات زشت دیگر یاد می کردند.

استحاله فرهنگی

آنچه برای همه مسلم است و به حدیث متواتر ثابت شده پس از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله باید حاکم بر سرنوشت سیاسی مؤمنین و جامعه اسلامی علی بن ابی طالب علیه السلام باشد. ولی جریانهای نهان و آشکار و دوست و دشمن با تشکیل سقیفه، یکی از تاریکترین دورانهای صدر اسلام را رقم زد، دوره ای که موجب شد حضور امام معصوم در صحنه جامعه و در امور سیاسی و اقتصادی و نظامی دچار محدودیت و در نهایت

ظاهری و بی تاثیر گردد و این حاصل شوم سقیفه بود که در یک کلام می توان گفت دیانت از سیاست تفکیک شد و یک ارتداد اجتماعی پیش آمد و همین نقطه شروع یک دگرگونی و ارتجاع فرهنگی و به عبارتی استحاله فرهنگی و بازگرداندن مردم از اهداف و خواسته های خدائی پیامبر بزرگوار اسلام بود. حضرت زهرا علیهاالسلام در خطبه ها و بیانات خود به تعدادی از عوامل این استحاله فرهنگی اشاره می کند.

در کتاب تحلیل حوادث ناگوار زندگانی حضرت زهرا علیهاالسلام در یک جمع بندی که با استفاده از خطبه های فاطمه زهرا علیهاالسلام صورت گرفته به این عوامل اشاره می شود.

1- فانی حرتم بعدالبیان. (سرگردانی و اضطراب)

2- ظهرت فیکم حسکه النفاق. (نفاق و دوروئی)

3- الا تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم. (سکوت و بی تفاوتی)

4- و نکصتم بعد الاقدام. (پیمان شکنی)

5- تفرون من القتال. (ترک جهاد و مبارزه)

6- فقبحا لفلول الحد. (ترس و زبونی)

7- و انتم فی رفاهیه من العیش. (تنبلی و تن آسائی (رفاه زدگی»

8- و ما الذی نقموا من ابی الحسن. (ترک حمایت از رهبر معصوم (و انزوای رهبری»

9- ما هذه الغمیزه فی حقی. (از دست دادن روح شهادت طلبی)

10- و اشرکتم بعد الایمان. [1281] (روی آوردن به شرک و کفر)

11- افحکم الجاهلیه یبغون؟ (بی وفائی)

زمینه سازی حوادث کربلا

مفضل بن حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: "ای مولای من! اشک ریختن را چه ثوابی است؟" فرمود: "در صورتی که به خاطر فردی بر حق اشک ریخته شود ثوابی بی شمار دارد." مفضل مدتی طولانی گریه کرد و گفت ای پسر رسول خدا، روز انتقام گیری شما از روز سختی و اندوهتان بزرگتر است. حضرت فرمود: "ولی هیچ روزی همچون

روز محنت و اندوه ما در کربلا نیست هر چند روز سقیفه و سوزاندن در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام و حسنین علیهم السلام و فاطمه علیهاالسلام و زینب و ام کلثوم و فضه و کشتن محسن با ضرب لگد بزرگتر و وحشتناکتر و تلخ تر است زیرا آن روز اصل و ریشه روز عذاب است." و حضرت فرمود: "در روز قیامت حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد که جده های محسن می باشند او را در حالی که خون آلود است با خود می آوردند و به همراه آنان ام هانی و جمانه، عمه های او که دختران ابوطالب می باشند و اسماء بنت عمیس فریادزنان و شیون کنان دستهایشان را بر صورتها کوبیده موهای سر را پریشان می کنند و فرشتگان انان را با بالهایشان می پوشانند و مادرش حضرت فاطمه علیهاالسلام گریه می کند و فریاد می زند و می گوید: هذا یومکم الذی توعدون. (جبرییل از طرف) محسن فریاد می زند و می گوید: من ستمدیده ام و یاری می جویم. رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله محسن را روی دست گرفته او را بالا به سوی آسمان نگه می دارد و می فرماید: ای خدای من و ای مولای من! ما به خاطر تو در دنیا صبر و بردباری کردیم و امروز روزی است که هرکس هر کار خوبی را که انجام داده حاضر و هر کار بدی را که انجام داده، در مقابل خود می بیند و آرزو می کند که ای کاش بین او و بین کار بدی که انجام داده، فاصله ای بس دور می بود." [1282] .

در کتاب فرهنگ عاشورا در این ارتباط چنین آورده است:

دید جریان شناسانه در حوادث، ریشه حادثه عاشورا را در انحراف نخستین در رهبری حکومت می بیند

که در (سقیفه بنی ساعده) اتفاق افتاد. اگر جمعی از امت پیامبر، نیم قرن پس از رحلت رسول الله صلی اللَّه علیه و آله در کربلا فرزند رسول الله صلی اللَّه علیه و آله را شهید کردند، زمینه آن حوادث گذشته و غصب خلافت و تصدی آل ابوسفیان نسبت به حکومت اسلامی و کنار زدن ائمه از ولایت و رهبری بود. از این رو در زیارت عاشورا کسانی لعن می شوند که آغازگر ظلم بر اهل بیت پیامبر و بنیانگذار ستم به ذریه رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بودند، و نیز کسانی که به آن ستم نخست راضی شدند، همکاری یا سکوت کردند و زمینه ساز آن بودند، تا آنجا که برای جنگ با عترت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، تمکین کردند: لعن الله امه اسست اساس الظلم والجور علیکم اهل البیت و لعن الله امه دفعتکم عن مقامکم و ازالتکم عن مراتبکم التی رتبکم الله فیها و لعن الله امه قتلتکم و لعن الله الممهدین لهم بالتمکین من قتالکم....

در ماجرای کربلا، همه آنان که از آغاز، اهل بیت را از صحنه اجتماعی و سیاسی امت کنار زدند و بر غصب حکومت اسلامی توطئه کردند، تا آنان که بر کشتن او گرد آمدند و همراهی و متابعت کردند، شریکند. این نکته در جای دیگر زیارت عاشورا مطرح است:

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و ال محمد و اخر تابع له علی ذلک، اللهم العن العصابه التی جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله، اللهم العنهم جمیعا.

توطئه سقیفه، تلاشی از سوی شرکت شکست خورده در جبهه های بدر و احد و حنین بود، تا

دوباره به سیادت جاهلی خود برسند و سفیانیان کوشیدند انتقام کشته های خود را از آل پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، از طریق سلطه یافتن بر خلافت و تار و مار کردن بنی هاشم و عترت رسول بگیرند. طرح شورا و بیعت ساختگی سقیفه، ظاهری فریبنده برای اعمال آن سیاست بود. به قول نیر تبریزی:

کانکه طرح بیعت شورا فکند

خود همانجا طرح عاشورا فکند

چرخ در یثرب رها کرد از کمان

تیر کاندر نینوا شد بر نشان

هواداران سقیفه، در سپاه کوفه بودند. امام حسین علیه السلام روز عاشورا با بدن مجروح، آنان را (شیعیان آل ابی سفیان) خطاب کرد که نه دین داشتند نه حریت. ابن زیاد وقتی با سر بریده حسین علیه السلام در طشت طلایی روبرو شد، با چوبی که در دست داشت بر لبهای آن سر مطهر می زد و می گفت: یوم بیوم بدر یزید بن معاویه نیز پس از کشتن امام و سرمستی از پیروزی بر آن حضرت، در پیش چشم فرزندان او که به اسارت در کاخ او برده شده بودند، آرزو کرد که کاش نیاکان کشته شده اش در بدر، زنده بودند و به یزید می گفتند دستت درد نکند. کشتن حسین علیه السلام و یارانش را در مقابل کشته های بدر دانست، نکر وحی و نزول جبرئیل شد و گفت اگر از آل احمد صلی اللَّه علیه و آله انتقام نگیرم، از نسل خندف نیستم... حضرت زینب علیهاالسلام با خطاب یابن الطلقاء به یزید، اشاره به نیاکان مشرک او کرد، که در فتح مکه، پیامبر آزادشان کرد. امام سجاد علیه السلام نیز به یزید گفت: جد من علی بن ابی طالب علیه السلام در جنگ

بدر و احد و احزاب پرچمدار رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله بود اما پدر و جد تو پرچمدار کفار بودند. کربلا صحنه تجدید کینه های مشرکان و منافقان بر ضد آل الله بود و همان قدرت سیاسی را که میراث رسول خدا بود و غاصبانه به دست دشمن افتاد بر ضد عترت رسول به کار گرفتند و این از شگفتیهای تاریخ است. سیدالشهداء علیه السلام در خطابه خویش در عاشورا به سپاه کوفه چنین فرمود: "شمشیری را که ما به دستتان دادیم علیه ما تیز کردید و به روی ما شمشیر کشیدید و آتشی را که بر دشمنان شما و ما افروخته بودیم بر خود ما افروختید و با دشمنان خدا بر ضد اولیاءاللَّه همدست شدید،" فشحذتم علینا سیفا کان فی ایدینا و حششتم علینا نارا اضرمناها علی عدوکم و عدونا... و در نقل دیگر: سللتم علینا سیفا فی رقابنا و حششتم علینا نارالفتن... فاصبحتم البا علی اولیائکم و یدا علیهم لاعدائکم. آیا این همان سخن ابوبکر بن عربی نیست که حسین علیه السلام به شمشیر جدش کشته شد؟ ان حسینا قتل بسیف جده؟

تیری را که عمر سعد صبح عاشورا به سوی اردوی حسینی رها می کند و تیری را که حرمله بر گلوی علی اصغر علیه السلام می زند تیری نیست که در سقیفه رها شد و بر قلب پیامبر نشست؟ و آیا آن تیر، بر حنجره اصغر نشست یا بر جگر دین فرود آمد؟ چه خوب و عمیق دریافته و سروده است مرحوم آیه اللَّه کمپانی:

فما رماه اذ رماه حرمله

و انما رماه من مهد له

سهم اتی من جانب السقیفه

و قوسه

علی ید الخلیفه

و ما اصاب سهمه نحر الصبی

بل کبد الدین و مهجه النبی

اگر واقعه شوم سقیفه نبود هرگز جنایتهای بعدی که اوج آن در عاشورا بود پیش نمی آمد و مسیر تاریخ اسلام و شیعه به گونه دیگری بود. [1283] .

سقیفه در بیانات امیرالمؤمنین

مرحوم شیخ صدوق به سند خود از ابن عباس نقل می کند که در حضور امیر مؤمنان علی (ع) (در زمان خلافتش) سخن از جریان خلافت (بعد از رسول خدا تا آن زمان) به میان آمد، سخن مشروح زیر را فرمود، (که ما آن را از نهج البلاغه [1284] در اینجا می آوریم) که ترجمه اش چنین است:سوگند به خدا فلانی (ابوبکر) ردای خلافت را بر تن کرد، در حالی که به نیکی می دانست من در گردش درآوردن حکومت اسلامی همانند محور سنگهای آسیا هستم (که آسیا بدون آن نمی چرخد) او می دانست که سیلها و چشمه های علم و کمال از دامن کوهسار وجودم، جریان دارد و پرندگان بلند پرواز را یارای وصول به افکار بلند من نیست.

پس من ردای خلافت را رها ساختم، و دامنم را از آن پیچیدم و کنار رفتم، در حالی که در این فکر فرورفته بودم که با دست تنها (بدون یاور) برای گرفتن حقّی قیام کنم، و یا اینکه در محیط سانسور و ظلمی که ایجاد کرده بودند، صبر کنم، محیطی که پیران را فرسوده، و جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا آخر عمر، رنجیده و اندوهگین می سازد.

سرانجام دیدم صبر و بردباری به عقل و خرد نزدیکتر است، از این رو راه صبر و استقامت را برگزیدم، ولی مانند کسی بودم که وَ

فِی الْعَیْنِ قَذیً، وَ فِی الْحَلْقِ شَجاً: خاشاک، چشم او را پر کرده، و استخوان، گلوگیرش شده است، با چشم خود می دیدم که میراثم را به غارت می برند، تا اینکه اوّلی از دنیا رفت، و بعد از خودش خلافت را به دوّمی (پسر خطّاب) سپرد.

در اینجا امام علی (ع) به قول اعشی شاعر، متمثّل شد که می گوید:

شَتّانَ ما یَوْمِی عَلی کُورِها

وَ یَوْمُ حَیّانَ اَخِی جابِرِ

«که چه بسیار بین دیروز و امروز، فرق است! امروز بر کوهان شتر سوارم و گرفتار سختی هستم، ولی در گذشته که با حیّان برادر جابر بودم در کمال آسایش بسر می بردم» [1285] .

شگفتا! او (ابوبکر) که در حیات خود از مردم می خواست عذرش را بخواهند، (و با وجود من بیعتش را فسخ کنند) خودش هنگام مرگ، عروس خلافت را برای دیگری عقد کرد، و این دو نفر... خلافت را مانند دو پستان شیر میان خود قسمت نمودند، و آن را در اختیار کسی قرار داد که آدمی سخت خشن و تندخو و پراشتباه و پوزش طلب بود، کسی رئیس خلافت شد که همانند شتر سرکش بود که اگر یار او مهارش را سخت نگه می دارد، و رها نمی کند، بینی شتر پاره می شد و اگر او را آزاد بگذارد در پرتگاه هلاکت بیفتد، سوگند به خدا مردم در زمان او (عمر) به اشتباه افتادند، و در راه راست گام ننهادند و از حق دوری جستند، پس من در این مدّت (ده سال و شش ماه) راه بردباری و شکیبائی را به پیش گرفتم، تا او نیز از دنیا رفت، در روزهای آخر زندگیش، خلافت

را در میان جماعتی (شوری) قرار داد، و مرا به پندارش یکی از آنها نمود، براستی پناه به خدا از این شورا، چه وقت بود که مرا با آنها مقایسه می کردند که اکنون مرا در ردیف آنها قرار دهند، ولی باز هم کوتاه آمدم و صبر کردم و در شورای آنها حاضر شدم [1286] بعضی از آنها (سعد وقاص) به خاطر کینه اش با من از من روی برتافت و دیگری (عبدالرّحمن شوهر خواهر مادری عثمان، به خاطر خویشی با عثمان) خویشاوندی را مقدّم داشت، و آن دو نفر دیگر (طلحه و زبیر) نیز به خاطر جهاتی که ذکرش خوش آیند نیست، به راه دیگر رفتند و در نتیجه سوّمی (عثمان) برنده شد و زمام امور خلافت را بدست گرفت، او همانند شتر پرخور و شکم برآمده، تصمیمی جز انباشتن بیت المال و خوردن آن نداشت، بستگان پدرش به همکاریش برخاستند، آنها همچون شتران گرسنه ای که بهاران به سوی علفزار هجوم می برند و با حرص عجیبی گیاهان را می خورند، برای بلعیدن اموال خدا دست از آستین برآوردند، سرانجام بافته هایش برای (استحکام خلافت) پنبه شد، و کردار ناشایستش، کارش را تباه ساخت.

سقیفه در بیانات حضرت زهرا

از علی علیه السلام چه چیزی را نپسندیدند؟

وای بر آنان! خلافت را از کوههای بلند رسالت و پایه های نبوت و محل نزول روح الأمین با وحی مبین و از عالمان آگاه و حاذق در امر دنیا و دین به کجا کشاندند. بدانید که این زیانِ آشکار است.

از ابوالحسن (علی علیه السلام) چه چیزی را نمی پسندیدند؟

به خدا قسم، ناراضی بودند از صلابت شمشیرش و بی پروائی او از مرگش و شدت حمله هایش و برخوردهای عبرت آموز او در جنگ،

و از تبحر او در کتاب خداوند و غضب او در امر الهی.

چه کسی را بجای علی علیه السلام انتخاب کردند؟!

به خدا سوگند، اگر از گرفتن مهاری که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آن را به او (علی علیه السلام) سپرده بود خودداری می کردند [1287] با او انس می گرفت و آنان را چنان به آرامی سیر می داد که محل بستن مهار را زخمی نکند و حرکت دهنده ی آن خسته نشود و سواره ی آن به اضطراب نیفتد. و آنان را بر سر آبی فراوان و گوارا و زلال و وسیع می بُرد که آب آن از دو طرف نهر لبریز باشد و دو سوی آن گل آلود نشود، و آنان را از آنجا سیراب بیرون می آورد. و در حالی که [1288] برای آنان سیرابی را پسندیده است ولی خود از آن استفاده نمی کرد مگر بقدر رفع عطش سیراب و دفع شدت گرسنگی.

و اگر خلافت را به او می سپردند برکات آسمان و زمین بر آنان گشوده می شد، ولی آنان از حق روی گردانیدند، پس بزودی خداوند آنان را به آنچه برای خود کسب کرده اند مؤاخذه می نماید و کسانی که ظلم نمودند به زودی سزای آنچه کسب کرده اند به آنان می رسد و نمی توانند مانع چنین عاقبتی شوند.

پیش بینی عاقبت غصب خلافت

هان، بیا و بشنو. و تا زنده ای روزگار امر عجیبی را به تو نشان خواهد داد! و اگر تعجب کنی بدانکه همین حادثه تو را به تعجب واداشته است!

به کدام سو روی آوردند؟! و به کدام تکیه گاهی إتکا نمودند؟! و به کدام پایه ای اعتماد نمودند؟! و به کدام دستاویزی چنگ زدند؟! و بر ضد کدامین ذریّه ای اقدام

کردند و بر آنان چیره شدند؟! و برای چه کسی انتخاب کردند و برای چه کسی رها نمودند؟! چه بد سرپرستی و چه بد دوستانی! و برای ظالمین چه بد جایگزینی است.

به خدا سوگند پس ماندگان را به جای پیشتازان، و ترسوی نادان را بجای دلیر آگاه، و فرومایگان را بجای معتمدان خود قرار دادند. بینی شان بر خاک مالیده باد و پشیمان شوند قومی که گمان می کنند کار درستی انجام می دهند. بدانید که آنان مفسدند ولی خود نمی دانند.

وای بر آنان! آیا کسی که به حق هدایت می کند سزاوارتر به پیروی است یا کسی که خود هدایت نیافته مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه شده است؟! چگونه حکم می کنید؟!

خسارت امت با غصب حق علی علیه السلام

بدانید قسم به لایزالی خداوند، هم اکنون فتنه باردار شده است! پس زمان کوتاهی منتظر بمانید تا ثمره اش ظاهر گردد. آنگاه از آن کاسه ای لبریز از خون تازه و سم تلخ کشنده بدوشید. آنگاه است که اهل باطل زیان می کنند، و آیندگان از نتیجه ی آنچه پیشینیان پایه گذارده اند آگاه می شوند.

سپس خیال خود را راحت کنید و قلب خود را برای نزول فتنه قوی کنید و بشارت باد شما را بر شمشیری برنده، و قهر و غلبه ی متجاوز ظالم، و هرج و مرج دائمی و عمومی، و زورگوئی ظالمین که اموال عمومی را غارت می کند و برای شما چیز کمی باقی می گذارد و جمع شما را درو کرده و نابود می نماید.

افسوس بر شما! چگونه خواهید بود هنگامی که دچار سر در گمی می شوید؟ آیا حق را به زور به شما بقبولانیم در حالی که خودتان مایل نیستید؟!

جنایات منافقین پس از تسلیت رحلت پیامبر

یورش و آتش زدن به خانه وحی

نقل واقعه از زبان شیعه و سنی

نقل علامه مجلسی از زبان عمر

علامه مجلسی عهدنامه ای از خلیفه دوم برای معاویه در بحارالانوار آورده که ماجرای خود را با زهرا علیهاالسلام در آن حکایت کرده است. [1289] از جمله در آن آمده: «به خانه علی آمدم تا مگر او را به زبانی بیرون کشم. کنیزک فضّه که به او گفتم: به علی بگو برای بیعت با ابوبکر بیرون آید که مسلمانان بر خلافت او اجماع کرده اند; گفت: امیرالمؤمنین مشغول است. گفتم: این را فراموش کن و به او بگو بیرون آید و الّا داخل می شویم و او را به اکراه بیرون می آوریم.

فاطمه بیرون آمد. پشت در ایستاد و گفت: این گمراهان دروغگو; چه می گویید؟ و چه می خواهید؟

گفتم: فاطمه! گفت: عمر! چه می خواهی؟! گفتم پسر عمویت را چه شده که تو را برای پاسخ فرستاده و خودش پشت پرده نشسته است؟

گفت: ای شقی! طغیان تو مرا بیرون آورد و حجت را بر تو تمام کرد...

گفتم: این اباطیل و افسانه های زنانه را از سرت بیرون کن و به علی بگو بیرون بیاید.

گفت مورد احترام ما نیستی، عمر! مرا از حزب شیطان می ترسانی؟ در حالی که حزب شیطان بس ضعیف است.

گفتم: اگر علی نیاید، هیزم می آورم و خانه را به روی ساکنانش آتش می زنم، و آنان را به آتش می کشم یا علی را برای بیعت می بریم. تازیانه قنفذ را گرفتم و زدم. به خالد بن ولید گفتم: تو با مردان هیزم فراهم کنید. خودم خانه را آتش می زنم.

فاطمه گفت: ای دشمن خدا و دشمن رسول او و دشمن امیرالمؤمنین. فاطمه دستهای خود را پشت در گذاشت تا مرا از باز کردن در بازدارد

خواستم در را باز کنم. نتوانستم. پس با تازیانه به دستهایش زدم چنانکه دردش گرفت و من صدای ناله و گریه اش را می شنیدم. نزدیک بود که نرم شوم و از دم در بازگردم، اما کینه های علی و حرص او به خون دلیران عرب را به یاد آوردم...

پس لگدی به در زدم که فاطمه شکمش را به آن چسبانده بود و پشت آن پنهان شده بود. چنان فریاد زد که گمان کردم که فریادش مدینه را زیر و رو کرد شنیدم که گفت: پدر! یا رسول اللَّه! اینگونه با حبیبه و دخترت رفتار می شود؟ آه: فضّه! مرا بگیر که به خدا قسم جنین داخل شکمم کشته شد. و شنیدم که او را درد زایمان گرفته است. او به دیوار تکیه داده بود. در را به داخل راندم و داخل شدم. به گونه ای در مقابلم ایستاد که جلوی دیدم را گرفت. از روی مقنعه چنان به گونه اش سیلی زدم که گوشواره اش کنده شد و روی زمین افتاد. علی بیرون آمد. چون احساس کردم که می آید، به سرعت بیرون دویدم و به خالد و قنفذ و کسانی که با آن دو بودند، گفتم: از خطر بزرگی نجات پیدا کردم».

در روایت دیگری آمده: «جنایت بزرگی مرتکب شدم و اینک بر خودم ایمن نیستم. این علی است که از خانه بیرون آمده. همه با هم طاقت او را نداریم. علی بیرون آمد. فاطمه دستانش را به سر برد تا آن را باز کند و از آنچه به او رسیده بود، از خدای بزرگ استغاثه کند. علی، پیراهنش را روی فاطمه انداخت و به او گفت: دختر رسول خدا! خداوند

پدرت را برای جهانیان رحمت فرستاده است، پس تو نیز، ای سرور زنان! برای این خلق نگون بخت رحمت باش نه عذاب. درد زایمانش سخت شد. وارد خانه شد و جنینی را سقط کرد که علی او را محسن نامید.

جمعیتی زیاد فراهم کردم نه برای مقابله با علی بلکه قلبم به آنان محکم شود. آمدم و او را که در محاصره قرار داشت، از خانه اش بیرون آوردم... ابوبکر می گفت: وای بر تو عمر! چه کاری بود که با فاطمه کردی؟!». [1290] .

نقل مفضل از امام صادق

مفضّل حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از امام حجّت- عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف- و رجعت برخی مردگان سخن می گوید. از جمله در این روایت آمده: «زدن سلمان فارسی، آتش زدن در خانه امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام بر رویشان و تازیانه زدن به دستان صدیقه ی کبری فاطمه علیهاالسلام و شکم او و سقط محسن... و جمع هیزم، انباشت آن کنار در برای آتش زدن خانه امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن، حسین و زینب، ام کلثوم، فضّه، آتش زدن در، و خروج فاطمه و خطاب او به آنان از پشت در، و سخن او گفت: وای بر تو عمر! این چه جسارتی است که به خدا و رسول می کنی؟ می خواهی نسل رسول خدا را از دنیا قطع کنی و از بین ببری، و نور خدا را خاموش کنی...

عمر گفت: خودت انتخاب کن یا بیرون آمدن علی برای بیعت با ابوبکر را و یا آتش زدن همه ی شما؟!».

در این روایت آمده: «قنفذ دستش را وارد خانه کرد تا در را باز کند و عمر با تازیانه چنان به بازوی زهرا علیهاالسلام

زد که همچون بازوبند روی بازویش حلقه زد و لگدی به در کوبید که به شکم فاطمه علیهاالسلام خورد در حالی محسن را شش ماهه در شکم داشت، و سقط شدن محسن و هجوم عمر، قنفذ، خالد بن ولید، سیلی زدن به زهرا علیهاالسلام چنانکه گوشواره اش شکست، فاطمه علیهاالسلام بلند بلند می گریست، می گفت: پدر! وا رسول اللَّه! دخترت فاطمه را تکذیب می کنند، او را می زنند و فرزندش را در شکمش می کشند».

... در اثر لگدی که به شکم او زدند و راندن در، درد زایمان گرفت و محسن را سقط کرد. [1291] .

نقل از زبان حضرت زهرا

زهرا علیهاالسلام: «هیزم زیادی بر در خانه ی ما جمع کردند و آتش آوردند که خانه ی ما را آتش بزنند. پشت در ایستادم و آنان را به خدا و پدرم سوگند دادم که دست از ما بردارند و منصرف شوند. عمر تازیانه را از دست قنفذ غلام ابوبکر گرفت، و به بازویم زد چنانکه همچون بازوبند به دور بازویم حلقه زد. پس لگدی به در زد و آن را به طرف من راند. من که آبستن بودم، به رویم درافتادم. آتش شعله می کشید و صورتم را می گداخت. سپس چنان مرا سیلی زد که گوشواره ام از گوشم کنده شد و مرا درد زایمان گرفت و محسن بی گناه را کشته سقط کردم». [1292] .

نقل سلیم بن قیس هلالی

سلیم بن قیس این قضیه را از سلمان و عبداللَّه بن عباس روایت می کند که گفتند:

«پس از بیعت با ابوبکر، بارها به دنبال علی فرستادند اما علی حاضر نشد نزدشان بیاید. عمر غضبناک برجست و خالد بن ولید، و قنفذ را صدا زد و دستور داد که هیزم و آتش بیاورند. سپس راه افتاد تا به در خانه علی رسید. فاطمه علیهاالسلام پشت در نشسته بود. پس از وفات رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله سرش را می بست و جسمش نحیف و لاغر شده بود. عمر در زد، سپس ندا داد: پسر ابی طالب! در را باز کن. فاطمه علیهاالسلام گفت: عمر! تو را با ما چه کار، ما را به حال خودمان رها نمی کنی؟! گفت: در را باز کن و الّا خانه را به رویتان آتش می زنیم. فاطمه گفت: عمر! از خداوند عزوجل پروا نداری، در خانه ام بر من وارد

می شوی و بر من هجوم می آوری؟! عمر حاضر نشد برگردد. آتش خواست و در را آتش زد. در سوخت. پس عمر آن را به داخل راند. فاطمه به سوی او آمد و فریاد کشید: پدر! یا رسول اللَّه...». [1293] .

نقل شیخ مفید

در روایت شیخ مفید آمده: عمر بن خطاب، قنفذ را فرستاد و به او گفت: آنان را از خانه بیرون کن. اگر خارج شدند که شدند و الّا هیزمها را بر در خانه اش جمع کن و به آنان بگو: اگر بیرون نیایند، خانه را به رویشان آتش خواهی زد.

سپس خودش همراه جماعتی از جمله مغیره بن شعبه ثقفی و سالم غلام ابوحذیفه راه افتاد تا به در خانه ی علی علیه السلام رسیدند، ندا داد: فاطمه دختر رسول خدا! کسانی را که به خانه ات متوسل شده اند، بیرون کن تا در آنچه مسلمانان در آن داخل شده اند، داخل شوند و الّا- به خدا قسم- آنان را آتش می زنم. این حدیث مشهور است. [1294] .

در یک متن دیگر آمده: وقتی با ابوبکر بیعت شد، علی و زبیر نزد فاطمه می آمدند و با او مشورت می کردند. سپس به دنبال کارشان می رفتند. این خبر به گوش عمر رسید. نزد فاطمه آمد و گفت: «دختر رسول خدا! به خدا قسم، احدی از خلق از پدرت برایم دوست داشتنی تر نیست. به خدا قسم این مانع من نمی شود که اگر این افراد نزد تو گرد آیند، دستور دهم که در را به رویشان آتش زنند. چون عمر بیرون رفت، آنان نزد فاطمه آمدند. گفت: می دانید که عمر نزد من آمد و به خدا سوگند خورد که اگر بازگشتید، در را به رویتان آتش

خواهد زد. به خدا قسم که او به آنچه سوگند یاد کرده، عمل خواهد کرد. پس با کامیابی پراکنده شوید و خوب بیندیشید... از نزدش پراکنده شدند و تا بیعت نکردند، نزدش بازنگشتند. [1295] .

ملاحظه: وی از آتش زدن در سخن می گوید نه خانه و این چیزی است که بدان عمل شد.

6- عمر: «چون به در خانه رسیدیم و فاطمه علیهاالسلام آنها را دید، در را به رویشان بست. او شک نداشت که بدون اجازه اش کسی وارد نخواهد شد. عمر لگدی به در زد و آن را که از شاخه خرما بود، شکست. سپس وارد خانه شدند و علی را ریسمان به گردن بیرون بردند». [1296] .

7- پیامبر صلی اللَّه علیه و آله در وصیت خود به علی علیه السلام درباره ی فاطمه علیهاالسلام فرمود: «... وای بر کسی که حرمت او را هتک کند، وای بر کسی که خانه اش را آتش بزند، وای بر کسی که خلیل او را اذیت کند، و وای بر کسی که او را به زحمت اندازد و با او بجنگد...». [1297] .

نقل عبدالجیل قزوینی رازی

عبدالجلیل قزوینی رازی: «عمر در بر شکم فاطمه زد و فاطمه را منع کردند که بر پدر خود بگرید...». [1298] .

نقل فیض کاشانی

فیض کاشانی: «... سپس عمر جماعتی از طلقاء و منافقان را گرد آورد و با آنان به منزل امیرالمؤمنین علیه السلام آمد. چون با در بسته مواجه شد، فریاد کشیدند: علی! بیرون بیا که خلیفه ی رسول خدا تو را می خواند.

در را برایشان باز نکردند. هیزم آوردند و دم در گذاشتند و آتش آوردند که آن را آتش زنند. عمر فریاد کشید: به خدا قسم، اگر در را باز نکنید، آن را آتش می زنیم.

چون فاطمه دانست که خانه اش را آتش می زنند، برخاست و در را باز کرد. پیش از آنکه با آنان روبه رو شود، او را پرت کردند و فاطمه پشت در پنهان شد.

سپس به امیرالمؤمنین علیه السلام که روی فرشش نشسته بود، یورش بردند و دورش جمع شدند و گریبانش را گرفته به زور بیرون آوردند، و کشان کشان به مسجد بردند.

فاطمه بین آنان و شوهرش حائل شد و گفت: به خدا سوگند، نمی گذارم که پسر عمویم را به ستم بکشید. وای بر شما! چه زود در حق ما اهل بیت به خدا و رسول او خیانت کردید. و حالی که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله شما را به پیروی، محبّت و تمسّک به ما سفارش کرد و خداوند متعال فرمود: (قل لا اسئلکم علیه اجراً الّا المودّه فی القربی). [1299] .

بیشتر مردم علی علیه السلام را به خاطر فاطمه علیهاالسلام رها کردند. عمر به قنفذ- لع- فرمان داد که او را با تازیانه بزند. قنفذ با تازیانه به پشت

و پهلوی فاطمه زد چنانکه او را سخت رنجور ساخت و اثر آن در جسم شریفش باقی ماند. همین ضربت قویترین سبب سقط او بود که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله او را محسن نامیده بود...». [1300] .

«و امیرالمؤمنین علیه السلام را به مسجد بردند و در برابر ابوبکر نگه داشتند. فاطمه خود را به او رساند تا مگر او را از دستشان رها سازد ولی نتوانست. پس به سوی قبر پدرش رفت و به آن اشاره کرد...». [1301] .

نقل محقق کرکی

3- محقق کرکی: «و طلبیدن اهانت آمیز علی برای بیعت، تهدید به آتش زدن خانه و جمع هیزم در کنار در و سقط جنین فاطمه به نام محسن و لذا همانگونه که علمای ما روایت کرده اند، این مسائل را به زبان آوردند تا دیگران را به ارتکاب ظلم و انتقامگیری (از ساکنان خانه) تحریک نمایند». [1302] .

نقل ابن خیزرانه

ابن خیزرانه در غرر خود می گوید: «زید بن اسلم گفت: من از کسانی بودم که هنگام امتناع علی و یارانش از بیعت، همراه عمر هیزم به در خانه فاطمه آوردیم. عمر به فاطمه گفت: کسانی را که در خانه هستند بیرون کن و الّا خانه را با ساکنانش آتش می زنم. گفت: علی، فاطمه، حسن، حسین و گروهی از اصحاب پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله در خانه بودند. فاطمه گفت: فرزندانم را آتش می زنی؟! گفت: آری به خدا قسم، یا بیرون می آیند و بیعت می کنند». [1303] .

نقل ابن ابی شیبه

ابوبکر بن ابی شیبه (159- 235) مولف کتاب المصنف، به سند صحیح چنین نقل می کند:

«انه حین بویع لابی بکر بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان علی و الزبیر یدخلان علی فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیشاورونها و یرتجعون فی امرهم.

فلما بلغ ذلک عمر بن الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمه، فقال: یا بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الله ما من احد احب الینا من ابیک و ما من احد احب الینا بعد ابیک منک، و ایم الله ما ذاک بما نعی ان اجتمع هولاء النفر عندک، ان امرتهم ان یحرق علیهم البیت.

قال: فما خرج عمر جاءوها، فقالت: تعلمون ان عمر قد جاءنی، و قد حلف بالله لئن عدتم لیحرقن علیکم البیت، و ایم الله لیمضین لما حلف علیه». [1304] .

«هنگامی که مردم با ابی بکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه با او به گفتگو و رایزنی می پرداختند. زمانی که این مطلب به گوش عمر بن خطاب رسید، به

خانه فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! به خدا قسم محبوبترین فرد نزد ما پدر تو است و بعد از پدر تو خود شما، ولی به خدا سوگند این محبت، مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شدند دستور دهم خانه را بر سر آنها به آتش بکشند.

این جمله را گفت و بیرون رفت. وقتی علی و زبیر به خانه بازگشتند دخت گرامی علیهاالسلام به علی علیه السلام و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر تجمع شما در این خانه تکرار شود خانه را بر سر شماها خواهد سوزاند. به خدا سوگند! او آنچه را که قسم خورده انجام می دهد.

یادآور شدیم که گزارش فوق در کتاب «المصنف» با سندی صحیح نقل شده است، اینک به بررسی سند حدیث از دیدگاه رجالیان اهل سنت می پردازیم تا میزان اعتبار تاریخی آن معلوم گردد:

نقل بلاذری

احمد بن یحیی جابر بغدادی بلاذری (متوفای 270) نویسنده معروف و صاحب تاریخ بزرگ، رویداد تاریخی فوق را در کتاب «انساب الاشراف» به گونه ی زیر نقل می کند:

«انّ أبابکر أرسل إلی علیّ یرید البیعه، فلم یبایع. فجاء عمر و معه فتیله. فتلقته فاطمهُ علی الباب، فقالت فاطمه: یا ابن الخطاب! أتراک محرّقاً علیّ بابی؟ قال: نعم، و ذلک أقوی فیما جاء به أبوک...». [1305] .

«ابوبکر به دنبال علی (علیه السلام) فرستاد تا بیعت کند، ولی علی (علیه السلام) از بیعت با او امتناع ورزید. سپس عمر همراه با فتیله (آتشزا) حرکت کرد و با فاطمه در مقابل در خانه رو به رو شد. فاطمه گفت: ای فرزند خطاب! آیا در صدد

سوزاندن خانه من هستی؟ عمر گفت! بلی، این کار کمک به چیزی است که پدرت برای آن مبعوث شده است!».

با متن و ترجمه ی حدیث آشنا شدیم، اکنون به بررسی سند آن می پردازیم. بلاذری این رویدادد تاریخی را با چنین سندی نقل می کند: مدائنی، از مسلمه بن محارب، از سلیمان التیمی و از ابن عون.

نقل ابن قتیبه

مورخ شهیر عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری (212- 276) از پیشوایان ادب و از نویسندگان پر کار حوزه تاریخ و ادب اسلامی است، مولف کتاب تاویل مختلف الحدیث و ادب الکاتب و غیره. [1306] . وی در کتاب «الامامه والسیاسه» چنین می نویسد:

«انّ أبابکر رضی اللَّه عنه تفقد قوماً تخلّفوا عن بیعته عند علی کرم اللَّه وجهه فبعث إلیهم عمر فجاء فناداهم و هم فی دار علی، فأبوا أن یخرجوا فدعا بالحطب و قال: و الّذی نفس عمر بیده لتخرجنّ أو لا حرقنّها علی من فیها، فقیل له: یا أباحفص انّ فیها فاطمه فقال: و إن». [1307] .

«ابوبکر از کسانی که از بیعت با او سر برتافته و در خانه علی گرد آمده بودند، سراغ گرفت و عمر را به دنبال آنان فرستاد. او به در خانه علی آمد وآنان را صدا زد که بیرون بیایند ولی آنان از خروج از خانه امتناع ورزیدند. در این موقع، عمر هیزم طلبید و گفت: به خدایی که جان عمر در دست اوست بیرون بیایید والا خانه را بر سرتان آتش می زنم. مردی به عمر گفت: ای اباحفص (کنیه ی عمر) در این خانه فاطمه دخت پیامبر است، او گفت: باشد!».

ابن قتیبه دنبال داستان را سوزناکتر و دردناکتر نوشته است:

«ثمّ قال عمر، فمشی

معه جماعه، حتی أتوا باب فاطمه، فذقّوا الباب، فلما سمعت أصواتهم نادت بأعلی صوتها: یا أبتِ یا رسول اللَّه! ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن أبی قحافه. فلما سمع القوم صوتها و بکائها انصرفوا باکین و کادت قلوبهم تتصدع و اکبادهم تنفطر و بقی عمر و معه قوم فأخرجوا علیاً، فمضوا به إلی أبی بکر، فقالوا له: بایِع، فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟ قالوا: إذاً و اللَّه الّذی لا إله إلّا هو نضرب نقک...». [1308] .

«عمر همراه گروهی به در خانه فاطمه آمدند در خانه را زدند، هنگامی که فاطمه صدای آنها را شنید، با صدای بلند گفت: ای رسول خدا! پس از تو چه مصیبت هایی به ما از فرزند خطاب و ابی قحافه رسید؟! وقتی مردم که همراه عمر بودند صدای زهرا را شنیدند گریه کنان برگشتند، ولی عمر با گروهی باقی ماند و علی را از خانه بیرون کشیدند و نزد ابی بکر بردند و به او گفتند، بیعت کن. علی گفت: اگر بیعت نکنم چه می شود؟، گفتند: به خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را می زنیم!!...». [1309] .

نقل طبری

محمد بن جریر طبری (متوفای 310)، فقیه و تاریخ نگار برجسته اهل سنت در تاریخ خود، رویداد فجیع هتک حرمت به خانه ی وحی را چنین بیان می کند:

«أتی عمر بن الخطاب منزل علیّ وفیه طلحه و الزبیر و رجال من المهاجرین، فقال واللَّه لاُحرقنّ علیکم أو لتخرُجُنّ إلی البیعه، فخرج علیه الزبیرُ مُصلِتاً بالسیف فعثر فسقط السیف من یده فوثبوا علیه فأخذوه». [1310]

«عمر بن خطاب به در خانه ی علی آمد، در حالی که گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. وی رو

به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند! خانه را به آتش می کشم مگر این که برای بیعت بیرون بیایید. زبیر از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیری بر دست داشت، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دست او بر زمین افتاد. در این موقع دیگران بر او هجوم آورده و شمشیر را از دست او گرفتند».

این صحنه ی تاریخی، حاکی از آن است که اخذ بیعت برای خلیفه ی اول، با تهدید و ارعاب صورت گرفته و آزادی و انتخابی در کار نبوده است حال، آیا این نوع بیعت ارزشی دارد یا نه؟ خواننده باید در آن داوری نماید.

اکنون سند این رویداد را بررسی می کنیم تا برای افرادی که در صحت این رویدادها به علت پیشداوری شک و تردید می کنند، مجال هیچگونه شک و تردیدی باقی نماند.

نقل ابن عبدربه

شهاب الدین احمد معروف به «ابن عبدربه اندلسی» مؤلف کتاب «العقدالفرید» (متوفای 463 ه) در کتاب مزبور بحثی مشروح درباره ی تاریخ سقیفه انجام داده و با اشاره به کسانی که از بیعت ابی بکر تخلف جسته اند چنین می نویسد:

«فأمّا علی و العباس و الزبیر فقعدوا فی بیت فاطمه حتی بعث إلیهم أبوبکر عمر بن الخطاب لیُخرجهم من بیت فاطمه و قال له: إن أبوا فقاتلهم، فأقبل بقبس من نار علی أن یُضرم علیهم الدار، فلقیته فاطمه فقالت: یا ابن الخطاب أجئت لتحرق دارنا؟! قال: نعم، أو تدخلوا فیما دخلت فیه الأُمّه». [1311] .

«علی و عباس و زبیر در خانه ی فاطمه نشسته بودند تا این که ابوبکر، عمر بن خطاب را فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه بیرون کند و به او گفت: اگر بیرون

نیامدند با آنان نبرد کن. عمر بن خطاب با مقداری آتش به سوی خانه ی فاطمه رهسپار شد تا خانه را به آتش بکشد. در این هنگام فاطمه با او روبه رو شد و گفت: ای فرزند خطاب! آمده ای خانه ی ما را بسوزانی؟! او در پاسخ گفت: بلی، مگر این که شما نیز آن کنید که امت کردند (با ابوبکر بیعت کنید»).

نقل ابوعبید

ابوعبید قاسم بن سلام (متوفای 224) در کتاب نفیس خود به نام «الأموال» که مورد اعتماد فقیهان بزرگ مسلمان قرار دارد، به طور مستند از عبدالرحمان بن عوف نقل می کند که می گوید: در بیماری ابوبکر، برای عیادتش، وارد خانه ی او شدم. او پس از گفتگوی زیاد، به من گفت: آرزو می کنم کاش سه چیز را که انجام داده ام انجام نداده بودم همچنان که آرزو می کنم کاش سه چیز را که انجام نداده ام انجام می دادم. همچنین آرزو می کنم سه چیز را از پیامبر سؤال می کردم.

اما آن سه چیزی که انجام داده ام و آرزو می کنم ای کاش انجام نمی دادم عبارتند از:

1. «وددت أنّی لم أکشف بیت فاطمه و ترکته وان اُغلِقَ علی الحرب». [1312] .

«کاش، پرده ی حرمت خانه ی فاطمه را پاره نمی کردم و آن را به حال خود وا می گذاشتم، هرچند برای جنگ بسته شده بود».

ابوعبید هنگامی که به اینجا می رسد به جای جمله: «لم اکشف بیت فاطمه و ترکته...» می گوید: کذا و کذا. و اضافه می کند که من مایل به ذکر آن نیستم.

ولی اگر «ابوعبید» روی تعصب مذهبی یا علت دیگر از نقل حقیقت سر بر تافته، خوشبختانه محققان کتاب «الأموال» در پاورقی توضیح داده اند که: جمله های حذف شده ی فوق،

در کتاب «میزان الاعتدال» (به نحوی که بیان گردید) وارد شده است و افزون بر آن، طبرانی در معجم خود، ابن عبدربه در عقدالفرید و افراد دیگر در جاهای دیگر، عبارت حذف شده را آورده اند.

نقل طبرانی

ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی (260- 360) شخصیتی است که ذهبی در «میزان الاعتدال» در حق او می نویسد: حافظ و ثبت. [1313] مولف کتاب «المعجم الکبیر»- که کرارا چاپ شده است- آنجا که درباره ی ابی بکر و خطبه ها و وفات او سخن می گوید یادآور می شود: ابی بکر به هنگام مرگ، آرزو کرد:

کاش سه چیز را انجام نمی دادم.

کاش سه چیز را انجام می دادم.

کاش سه چیز را از رسول خدا سؤال می کردم.

سپس، درباره ی آن سه چیزی که ابوبکر آرزو می کرد کاش آن را انجام نمی دادم، چنین می گوید:

«فأمّا الثلاث اللاتی وددت أنی لم أفعلهنّ، فوددت انّی لم أکن کشفت بیت فاطمه و ترکته». [1314] .

«آن سه چیزی که آرزو می کنم کاش انجام نمی دادم چنین بود: آرزو می کنم حرمت خانه ی فاطمه را زیر پا نمی نهادم و آن را به حال خود واگذار می کردم».

نقل نظام

ابراهیم بن سیار نظام معتزلی (160- 231) از ادبا و دانشمندان مشهور است که به علت زیبایی کلامش در نظم و نثر، به «نظّام» معروف شده است.

در کتابهای متعددی از نظّام، با اشاره به حضور خلیفه ثانی نزد در خانه ی فاطمه علیهاالسلام، چنین آمده است:

«انّ عمر ضرب بطن فاطمه یوم البیعه حتی ألقت المحسن من بطنها». [1315] .

«عمر در روز اخذ بیعت برای ابی بکر بر شکم فاطمه زد، در نتیجه، فرزندی که وی در رحم داشت و نام آن را محسن نهاده بود سقط شد».

نقل مبرد

محمد بن یزید بن عبدالأکبر بغدادی (210- 285) ادیب و نویسنده معروف اهل سنت- که آثار گران سنگی از او به یادگار مانده است- در کتاب «الکامل» خود، داستان آرزوهای خلیفه ی اول را به نقل از عبدالرحمان بن عوف آورده و یادآور می شود:

«وددت أنی لم أکن کشفت عن بیت فاطمه و ترکته ولو أغلق علی الحرب». [1316] .

«آرزو می کردم ای کاش بیت فاطمه را هتک حرمت نمی کردم و آن را رها می نمودم هر چند برای جنگ بسته شده باشد».

نقل مسعودی

ابوالفرج مسعودی (متوفای 345) در مروج الذهب می نویسد: ابوبکر در حال احتضار چنین گفت:

من سه چیز انجام دادم و آرزو داشتم که کاش آنها را انجام نمی دادم، یکی از آن سه چیز این بود که:

«فوددت انّی لم أکن فتشت بیت فاطمه و ذکر فی ذلک کلاماً کثیراً». [1317] .

«آرزو می کردم کاش حرمت خانه ی زهرا را زیر پا نمی نهادم و در این مورد سخن زیادی گفت».

مسعودی، با اینکه نسبت به اهل بیت پیامبر، گرایش های سالمی دارد، ولی باز به ملاحظاتی که بر آگاهان به تاریخ پوشیده نیست، از بازگویی سخن خلیفه خود داری کرده و با کنایه رد شده است و تنها به این اکتفا نموده که خلیفه سخن زیادی در این مورد گفت. حالا این سخن زیاد چه بوده است خدا می داند؟!

نقل ابن أبی دارم

احمد بن محمد معروف به ابن أبی دارم، محدّث کوفی (متوفای 357)، کسی است که محمد بن أحمد بن حماد کوفی درباره ی او می گوید: «کان مستقیم الأمر عامه دهره; او در سراسر عمر خود، پوینده ی راه راست بود».

ذهبی نیز می نویسد:

«کان موصوفاً بالحفظ و المعرفه إلّا انّه یترفض». [1318] .

«او به حافظ و معرفت حدیث شهرت دارد، نقطه ضعفش این است که به تشیع میل داشته است».

اصولاً جای تاسف است که علاقه به اهل بیت، یکی از نقاط ضعف محدثان شمرده شود.

به هر روی، ابن أبی دارم نقل می کند که در محضر او این خبر خوانده می شود:

«انّ عمر رفس فاطمه حتی أسقطت بمحسن».

«عمر لگدی بر فاطمه زد، در نتیجه او فرزندی که در رحم به نام محسن داشت سقط کرد». [1319] .

نقل عبدالفتاح عبدالمقصود

این دانشمند خبیر و شهیر مصری، داستان در دربار هجوم به خانه ی وحی را در دو مورد از کتاب خود آورده است که ما به نقل یکی از آنها بسنده می کنیم:

«إنّ عمر قال: و الّذی نفسی بیده، لیَخرجنَّ أو لأحرقنّها علی من فیها...! قالت له طائفه خافت اللَّه و رعت الرسول فی عقبه: یا أباحفص، إنّ فیها فاطمه...! فصاح لا یبالی: و إن...!» واقترب وقرع الباب، ثم ضربه و اقتحمه... و بدا له علیّ... ورنّ حینذاک صوت الزهراء عند مدخل الدار... فإن هی إلّا رنه استغاثه أطلقتها: یا أبت رسول اللَّه...

تستعدی بها الراقد بقربها فی رضوان ربّه علی عسف صاحبه، حتّی تبدّل العاتی المدل غیر إهابه، فتبدّد علی الأثر جبروته، و ذاب عنفه و عنفوانه، وودّ من خزی لو یخرَّ صعقاً تبتلعه مواطی قدمیه ارتداد هدبه إلیه....

و عند ما نکص الجمع، و راح یفرّ کنوافر الظباء المفزوعه أمام صیحه الزهراء، کان علیّ یقلّب عینیه من حسره و قد غاض حلمه، وقل همّه، و تقبضت أصابع یمینه علی مقبض سیفه کهمّ من غیظه أن تغوص فیه...». [1320] .

«قسم به کسی که جان عمر در دست اوست، بیرون بیایید والا خانه را بر سر ساکنانش به آتش می کشم! گروهی که از خدا می ترسیدند و حرمت پیامبر را در نسل او نگه می داشتند، گفتند: ای اباحفص! فاطمه در این خانه است. و او بی پروا فریاد زد: باشد! عمر نزدیک آمد و در زد، سپس با مشت و لگد به در کوبید تا به زور وارد شود. علی علیه السلام پیدا شد.

صدای ناله ی زهرا در آستانه ی خانه بلند شد. آن صدا، طنین استغاثه ای بود که دختر پیامبر سر داده و می گفت: پدر! ای رسول خدا... می خواست از دست ظلم یکی از اصحابش او را که در نزدیکی وی در رضوان پروردگارش خفته بود، برگرداند، تا سرکش گردن فراز بی پروا را به جای خود نشاند و جبروتش را زایل سازد و شدت عمل و سختگیرش را نابود کند و آرزو می کرد قبل از این که چشمش به وی بیفتد، صاعقه ای نازل شده او را درمی یابد.

وقتی جمعیت برگشت و عمر می خواست همچون آهوان رمیده، از برابر صیحه ی زهرا فرار کند، علی از شدت تأثیر و حسرت با گلویی بغض گرفته و اندوهی گران، چشمش را در میان آنان می گردانید و انگشتان خود را بر قبضه ی شمشیر فشار می داد و می خواست از شدت خشم در آن فرورود...».

نقل مقاتل ابن ابی عطیه

اشاره

اسناد ظلم و جنایات به حضرت زهرا سلام اللَّه علیه

آتش زدن در

1- سلیم بن قیس، صص 585، 863- 868.

2- بحارالانوار، ج 22، صص 484- 485; ج 28، ص 269، 279- 299، 306- 309، 390، 411; ج 30، صص 348- 350 ج 31، ص 126; ج 43، ص 197; ج 95، صص 351- 354; ج 53، صص 14- 23.

3- عوالم العلوم، ج 11، صص 400- 404، 441- 443.

4- مؤتمر علماء بغداد، صص 135- 137.

5- اثبات الوصیه، ص 143.

6- الصراط المستقیم، ج 3، ص 13; شعر برقی (متوفای 245 ق).

7- المنتخب طریحی، ص 161; شعر خلیعی (متوفای 750 ق).

8- الغدیر، ج 6، ص 391، شعر علاءالدین حلّی (متوفای قرن هشتم).

9- الانوار القدسیه، صص 42- 44.

10- ارشاد القلوب، به نقل از بحارالانوار.

11- الغارات.

12- الشافی فی الامامه، ج 3، ص 241.

13- تلخیص الشافی، ج 3، ص 76.

14- الهدایه الکبری، صص 163، 179، 407، 408، 417.

15- حلیهالابرار، ج 2، ص 652.

16- نوائب الدهور، ص 192.

17- فاطمه الزهرا بهجه قلب المصطفی، ج 2، ص 532.

18- خصائص الائمه، صص 47، 72.

19- مصباح الانوار.

20- الطرف، صص 29- 34.

21- المحتضر، صص 44- 55.

22- الانوار النعمانیه.

23- تجرید الاعتقاد، ص 402.

24- نهج الحق، صص 271، 272.

25- کشف المراد، صص 402، 403.

26- اللوامع الالهیه فی المباحث الکلامیه، ص 302.

27- مفتاح الباب، ابن مخدوم، ص 199.

28- الامامه، ابن سعد جزایری (خطی)، ص 81.

29- الرسائل الاعتقادیه، ص 444.

30- کشف الغطاء، ص 18.

31- تشیید المطاعن.

32- الصوارم الماضیه، ص 56.

33- مقتل الحسین مقرم، ص 389، به نقل از کاشف الغطاء.

زدن زهرا

1- امالی صدوق، صص 99- 101، 118.

2-

اثبات الهداه، ج 1، صص 280، 281.

3- ارشادالقلوب، ص 295.

4- بشاره المصطفی، صص 197- 200.

5- الفضائل ابن شاذان، صص 8- 11.

6- غایهالمرام، ص 48.

7- المحتضر، صص 44- 55، 109.

8- مناقب آل ابی طالب، ج 2، ص 209.

9- وفاه الصدیقه الزهراء، صص 60، 78.

10- تفسیر عیاشی، ج 2، صص 307، 308.

11- البرهان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 434.

12- کامل الزیارات، صص 332- 335.

13- الهدایه الکبری، صص 179، 407، 408، 417.

14- حلیهالابرار، ج 2، ص 652.

15- نوائب الدهور، ص 194.

16- فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج 2، ص 532.

17- الاختصاص، صص 184، 185.

18- المغنی، ج 20، ق 1، ص 335.

19- الشافی فی الامامه، ج 4، صص 110- 120.

20- الانوار النعمانیه.

21- مصباح الانوار، (قرن ششم).

22- نوادر الاخبار، ص 183.

23- علم الیقین، صص 686- 688.

24- المنتخب طریحی، صص 136، 137، 293.

25- مؤتمر علماء بغداد، صص 135- 137.

26- سیره ائمه الاثنی عشر، ج 1، ص 132.

27- الملل والنحل، ج 1، ص 57.

28- بهج الصباغه، ج 5، ص 15.

29- بیت الاحزان، ص 124.

30- الفرق بین الفرق، ص 148.

31- الخطط والآثار، ج 2، ص 346.

32- الوافی بالوفیات، ج 6، ص 17.

33- شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 60; ج 16، صص 235، 271236.

34- اعلام النساء، ج 4، ص 124.

35- الصراط المستقیم، ج 3، ص 13.

36- الارجوزه المختاره، صص 88- 92.

37- دیوان مهیار، ج 2، صص 367- 368.

38- الرجوزه فی التاریخ النبی والائمه، صص 13، 14.

39- تراجم اعلام النساء، ج 2، صص 316-

317.

40- الانوار القدسیه، صص 42- 44.

41- فرائد السمطین، ج 2، صص 34- 35.

42- سلیم بن قیس، ج 2، صص 585، 586، 587، 674، 675، 907.

43- بحارالانوار، ج 28، صص 37- 39، 51، 62- 64، 261، 268- 270، پاورقی ص 271 یا 281، 297- 299، ج 43، صص 172، 173، 197- 200; ج 95، صص 351- 354; ج 30، صص 293- 295، 302، 303، 348- 350; ج 44; ص 149; ج 149; ج 53; صص 14- 23، 29- 192.

44- عوالم العلوم، ج 11 صص 391، 392، 397، 400- 404، 413، 414، 416، 441- 443.

45- الاحتجاج، ج 1، صص 120- 126، 414.

46- مرآهالعقول، ج 5، صص 318- 321.

47- ضیاءالعالمین، ج 2، ق 3، صص 60- 64.

48- جلاءالعیون، ج 1، صص 184- 189، 193، 194.

49- کامل بهایی، ج 1، صص 306، 312، 313.

50- حدیقهالشیعه، صص 265- 266.

51- روضهالمتقین، ج 5، ص 342.

52- تراجم اعلام النساء، ج 2، ص 321.

53- الصوارم الحاسمه.

54- نوائب الدهور، ج 1، ص 157.

55- القاب الرسول علیهاالسلام و عترته، صص 39، 43.

56- تلخیص الشافی، ج 3، ص 156.

57- النقض، صص 298- 302.

58- اللوامع الالهیه، ص 302.

59- مناظره الغروی والهروی، صص 47- 48.

60- الامامه ابن سعد جزایری (خطی)، ص 81.

61- الرسائل الاعتقادیه، صص 444، 446.

62- الحدائق الناظره، ج 1، ص 358.

63- روضات الجنات، ج 1، ص 358.

64- التتمه فی تواریخ الائمه، صص 28، 35، 39.

شکستن پهلوی زهرا

1- فرائد السمطین، ج 2، صص 34- 35.

2- امالی صدوق، صص 99- 101.

3- ارشادالقلوب، ص 295.

4- اثبات الهداه، ج 1، صص 280- 281.

5- بشاره المصطفی، صص 197- 200.

6- فضائل ابن شاذان، صص 8- 11.

7- مصباح کفعمی، صص 553.

8- البلدالامین، صص 551- 552.

9- علم الیقین، ص 701.

10- رشح البلاء، صص 553- 555.

11- الرسائل الاعتقادیه، ص 301.

12- طریق الارشاد، ص 465.

13- الصوارم الماضیه، ص 56.

14- اقبال الاعمال، ص 625.

15- بحارالانوار، ج 28، صص 37- 39، 261، 268- 270; ج 43، ص 172- 173; ج 82، ص 261، ج 97، صص 199- 200; ج 98، ص 44.

16- کتاب سلیم بن قیس، صص 586- 594، 907.

17- عوالم العلوم، ج 11، صص 391- 392، 400- 404.

18- ضیاءالعالمین، ج 2، ق 3، صص 63- 64.

19- الاحتجاج، ج 1، صص 210- 216.

20- جلاءالعیون، ج 1، صص 186- 188.

21- مرآهالعقول، ج 5، صص 318- 320.

22- ادب الطف، ج 4، ص 32، شعر علی بن مقرب (متوفای 629 ق); ج 5، ص 329، شعر صالح فتونی (متوفای 1190 ق).

23- الانوار القدسیه، صص 42- 44.

24- شیخ محمد علی جبعی به نقل از خط شهید به نقل از مصباح شیخ ابومنصور.

مجروح شدن چشم زهرا

1-سیره الائمه الاثنی عشر، ج 1، ص 132.

2- الانوار القدسیه، صص 42- 44.

و منابع دیگر.

شهادت حضرت محسن فرزند حضرت زهرا

1- مسند احمد، ج 1، صص 98، 118.

2- البدء والتاریخ، ج 5، ص 75.

3- تاریخ دمشق، (ترجمه الامام الحسین)، ص 18.

4- السنن الکبری، ج 6، ص 66; ج 11، ص 63.

5- الروضه الفیحاء، ص 252.

6- تذهیب تاریخ دمشق، ج 4، ص 204.

7- الادب المفرد، ص 121.

8- اسدالغابه، ج 2، ص 18; ج 4، ص 308.

9- الاصابه، ج 3، ص 471.

10- الذریه الطاهره، صص 90، 97، 155.

11- الاستیعاب، ج 1، ص 369.

12- نهایهالارب، ج 18، ص 213; ج 20، صص 221، 223.

13- الریاض المستطابه، ص 293.

14- تاریخ الخمیس، ج 1، صص 279، 418.

15- منتخب کنزالعمال، ج 5، ص 108.

16- مختصر تاریخ دمشق، ج 7، صص 7، 177.

17- المستدرک علی الصحیحین، ج 3، صص 165- 166.

18- مجمع الزوائد، ج 8، ص 25- 52; ج 4، ص 59.

19- تلخیص المستدرک.

20- ذخائرالعقبی، صص 55، 116- 119.

21- انساب الاشراف، ج 3، ص 144.

22- التبیین فی انساب القرشین، صص 91- 92، 133، 192.

23- کفایهالطالب، ص 208.

24- تذکرهالخواص، صص 193، 322.

25- شرح المواهب، ج 4، ص 339.

26- البدایه والنهایه، ج 7، ص 332.

27- تاج العروس، ج 3، ص 389.

28- کنزالعمال، ج 6، ص 221.

29- مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 16.

30- الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 397.

31- تاریخ الامم والملوک، ج 5، ص 153.

32- دلائل النبوه، ج 3، ص 161.

33- البدایه والنهایه، ج 3، ص

346; ج 7، ص 332.

34- الحدائق الوردیه، ج 1، ص 52.

35- المواهب اللدنیه، ج 1، ص 198.

36- جمهره نساب العرب، ص 16.

37- نزل الابرار، ص 34.

38- الریاض النضره، مج 2، ص 239.

39- ارشاد الساری، ج 6، ص 441.

40- البحر الزخار، ج 1، صص 208، 221.

41- اتحاف السائل، ص 33.

42- لباب الانساب، ج 1، ص 337.

43- الجوهره فی نسب الامام علی، ص 19.

44- تاریخ الهجره النبویه، ص 58.

45- صفه الصفه، ج 2، ص 5 یا 9.

46- التحفه اللطیفه، ج 1، ص 19.

47- الریاض المستطابه، صص 292- 293.

48- نورالابصار، ص 147.

49- المختصر فی اخبار البشر، ج 1، ص 181.

50- المعارف، صص 143، 210- 211.

51- ینابیع الموده، ص 201.

52- عوالم العلوم، ج 11، ص 539.

53- عیون الاثر، ج 2، ص 290.

54- حبیب السیر، ج 1، ص 463.

55- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 213.

56- کشف الاستار، ج 2، ص 416.

57- موارد الظمان، ص 551.

58- ترجمه الامام الحسن، ص 34.

59- السیره الحلبیه، ج 3، ص 292.

60- المعجم الکبیر، ج 3، صص 29، 96- 97.

61- الاحسان فی تقریب صحیح ابن حبان، ج 15، ص 410.

ذکر محسن

منابع زیر فقط نام محسن را بدون ذکر سقط یا عدم سقط او آورده اند:

1- قاموس المحیط، ج 2، ص 55.

2- بحارالانوار، ج 43، صص 16- 17، 213، 238.

3- تاج العروس، ج 3، ص 389.

4- لسان العرب، ص 4، ص 393.

5- دلائل النبوه، ج 3، ص 162.

6- عوالم العلوم، ج 11، صص 69، 272، 480، 539.

7- جامع الاصول، ج 12،

صص 9- 10.

8- ضیاءالعالمین، ج 2، ق 3، صص 2، 11.

9- ذخائرالعقبی، ص 55.

10- ارشاد الساری، ج 6، ص 141.

11- سیر اعلام النبلاء، ج 2، ص 119.

12- الاصابه، ج 3، ص 471.

13- الائمه الاثنی عشر، ص 58.

14- تذهیب الاسماء، ج 1، ص 349.

15- مقتل للحسین، ج 1، ص 83.

16- تاریخ الخمیس، ج 1، صص 278- 279.

17- البدایه والنهایه، ج 5، ص 293.

18- الثقات، ج 2، ص 204.

19- شرح بهجه المحافل، ج 2، ص 138.

20- مآثر الانافه، ج 1، ص 100.

21- نورالابصار، ص 103.

22- روضهالمناظر، ج 7، ص 195.

23- فاطمه بنت رسول الله، ص 93.

24- مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 132.

25- الهدایه الکبری، ص 176.

26- ازهار بستان الناظرین، ج 1، ص 263.

سقط محسن بدون ذکر سبب

1- کافی، ج 6، ص 18.

2- عوالم العلوم، ج 11، ص 411.

3- بحارالانوار، ج 7، صص 328- 329; ج 10، ص 112، ج 12، صص 6- 7; ج 23، صص 130- 131، ج 42، ص 90، ج 43، ص 145، 195; ج 101، صص 112- 118.

4- خصال، ج 2، صص 434 یا 634.

5- علل الشرایع، ج 2، ص 464.

6- جلاءالعیون، ج 1، ص 222.

7- تاریخ اهل البیت، ص 93.

8- کشف الغمه، ج 2، ص 67.

9- اسعاف الراغبین، ص 86.

10- تاریخ الائمه، ص 16.

11- تاج الموالید، صص 18، 23- 24.

12- تنقیح المقال، ج 3، ص 82.

13- الفصول المهمه، صص 126 یا 135.

14- نزههالمجالس، ج 2، صص 184 یا 194.

15- ارشادالمفید، ج

1، ص 355.

16- اعلام الوری، ص 203.

17- المستجاد، ص 140.

18- العمده، ص 30.

19- تفسیر قمی، ج 1، ص 128.

20- نورالثقلین، ج 1، ص 348.

21- البرهان، ج 1، صص 328- 329.

22- اربعین هروی، ص 68.

23- مطالب السؤل، ص 45.

24- الشجره، ص 6.

25- اولاد الامام علی، ص 46.

26- مشارق الانوار، ص 132.

سقط محسن با ذکر سبب

1- اثبات الوصیه، ص 143.

2- الملل والنحل، ج 1، ص 57.

3- بهج الصباغه، ج 5، ص 15.

4- بیت الاحزان، ص 124.

5- الوافی بالوفیات، ج 6، ص 17.

6- شرح نهج البلاغه، ج 2 ص 60; ج 14، ص 193.

7- الارجوزه المختاره، صص 88- 92.

8- المنتخب طریحی، صص 136- 293.

9- ارجوزه العاملی، صص 13، 14.

10- تراجم اعلام النساء، ج 2، صص 316- 317.

11- الانوار القدسیه، صص 42، 44.

12- فرائد السمطین، ج 2، صص 34، 35.

13- امالی صدوق، صص 99، 100.

14- ارشادالقلوب، ص 295.

15- جلاءالعیون، ج 1، صص 184- 188، 193.

16- بشاره المصطفی، صص 197- 200.

17- فضائل ابن شاذان، صص 8- 12.

18- غایهالمرام، ص 48.

19- المحتضر، ص 109.

20- اقبال الاعمال، ص 625.

21- دلائل الامامه، صص 26- 27، 45.

22- مهج الدعوات، صص 257- 258.

23- مصباح کفعمی، صص 522، 553- 554.

24- مسند الامام الرضا، ج 2، ص 65.

25- الامامه ابن سعد جزایری (خطی)، ص 81.

26- ضیاءالعالمین، ج 2، ق 2، صص 62- 64.

27- الرسائل الاعتقادیه، ص 301; طریق الارشاد، صص 444، 446، 465.

28- الحدائق الناضره، ج 5، ص 180.

29- تشیید المطاعن، ج 1، صفحات

زیاد.

30- الصوارم الماضیه، ص 56.

31- روضات الجنات، ج 1، ص 358.

32- تلخیص الشافی، ج 3، صص 156- 157.

33- النقض، ص 298.

34- اللوامع الالهیه، ص 302.

35- مناظره الغروی والهروی، صص 47- 48.

36- نفحات اللاهوت، ص 130.

37- احقاق الحق، ج 2، ص 374.

38- سیرهالائمه الاثنی عشر، ج 3، ص 132.

39- الصراط المستقیم، ج 3، ص 12.

40- کامل بهایی، ص 309.

41- التتمه فی تواریخ الائمه، ص 28.

42- اثبات الهداه، ج 2، صص 337- 338، 360، 370، 380، 381.

43- مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 407.

44- بحارالانوار، ج 3، ص 393; ج 25، ص 373; ج 27، صص 37- 39، 209- 210، 264، 268، 270، 271 یا 281; 308، 323; ج 29، ص 192، ج 30، صص 294- 295، 348- 350; ج 39، صص 41- 42; ج 42، ص 91; ج 43، صص 170- 173; 197- 200; 233، 237، 22، 64; ج 82، ص 261; ج 83، ص 223; ج 97، صص 199- 200.

45- عوالم العلوم، ج 11، صص 391- 392، 398، 400، 411، 414، 416، 41، 443، 504، 539.

46- المجدی فی انساب الطالبین، ص 12.

47- فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج 2، ص 532.

48- نوائب الدهور، صص 192، 194.

49- اختصاص، صص 184- 185، 343، 344.

50- کامل الزیارات، صص 326- 327، 332- 335.

51- وفاه الصدیقه الزهراء، ص 78.

52- کتاب سلیم بن قیس، صص 585- 590.

53- الاحتجاج، صص 210- 216، 414.

54- مرآهالعقول، ج 5، صص 318- 321.

55- کفایه الطالب، ص 413.

56- حدیقه الشیعه، صص 265- 266.

57-

معانی الاخبار، ص 205- 207.

58- الهدایهالکبری، صص 179- 180، 408، 417.

59- حلیهالابرار، ج 2، ص 652.

60- البلدالامین، صص 551- 552.

61- علم الیقین، صص 686- 688، 701.

62- روضهالمتقین، ج 5، ص 342.

63- تراجم اعلام النساء، ص 321.

64- نوادرالاخبار، ص 183.

65- مؤتمر علماء بغداد، صص 135- 137.

66- البدء والتاریخ، ج 5، ص 20.

67- فاطمه بنت رسول اللَّه، ص 94.

68- التنبیه والرد علی اهل الاهواء، صص 25- 26.

69- منتهی الآمال، ج 1، صص 201، 263.

70- التتمه فی تواریخ الائمه، ص 35.

71- مقتل الحسین مقرم، ص 389.

72- میزان الاعتدال، ج 1، ص 268.

73- لسان المیزان، ج 1، ص 268.

74- سیر اعلام النبلاء، ج 15، ص 578.

شهادت حضرت زهرا

1- مزار مفید، ص 156.

2- مقنعه مفید، ص 459.

3- البلدالامین، ص 198 یا 287.

4- بحارالانوار، ج 25، ص 373; ج 28، صص 62- 64، 73، 262، 268، 270; ج 29، ص 129; ج 43، صص 170، 197- 200; ج 53، ص 23; ج 97، صص 165- 200; ج 99، ص 220.

5- مصباح الزائر، صص 25- 26.

6- مصباح المتهجد، ص 654.

7- اقبال الاعمال، صص 624- 625.

8- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 574.

9- تهذیب الاحکام، ج 6، ص 10.

10- ملاذ الاخیار، ج 9، ص 25.

11- الوافی، ج 14، صص 1370- 1371.

12- روضهالمتقین، ج 5، صص 342، 345.

13- جامع الاحادیث الشیعه، ج 12، صص 261- 264.

14- مصباح کفعمی، ص 522.

15- کتاب سلیم بن قیس، ج 2، صص 586- 590، 873، 907، 915.

16- کامل بهایی، ج 1، ص

314.

17- عوالم العلوم، ج 11، صص 260، 398، 404 400، 411، 504.

18- مرآهالعقول ج 5، صص 315- 320.

19- ضیاءالعالمین، ج 2، ق 3، صص 63- 64.

20- جلاءالعیون، ج 1، صص 184- 186، 193- 194.

21- حدیقهالشیعه، صص 265- 266.

22- القاب الرسول و عترته، صص 39، 43.

23- مؤتمر علماء بغداد، صص 135- 137.

24- الارجوزه المختاره، صص 88- 92.

25- فضائل ابن شاذان، ص 141.

26- دلائل الامامه، صص 26- 27، 45.

27- کامل الزیارت، صص 326- 327، 332- 335.

28- کنزالفوائد، ج 1، صص 149- 150.

29- روضات الجنات، ج 6، ص 182.

30- الاختصاص، صص 184- 185، 343.

31- وفاه الصدیقه الزهراء، ص 78.

32- کافی، ج 1، ص 458.

33- الرسائل الاعتقادیه، صص 301- 302.

34- التتمه فی تواریخ الائمه، صص 28، 35.

هتک حرمت امیرالمؤمنین

اهانت به امیرالمؤمنین

حال و هوای مرکز حاکمیت اسلامی به شکل دیگری درآمده و جامه ی خلافت و حکومت تن پوش دیگران شده بود و خلیفه ی بلافصل پیامبر نیز چاره ای جز تحمل محرومیت و مدارای با معماران شبکه ی براندازی سقیفه بنی ساعده نداشت. در حقیقت با یک لعاب مردمی

راه و روش پیغمبر که متأثر از منطق توحید و قرآن بود، تغییر داده شد. اما هنوز تا رسیدن به اهداف نهایی کودتا مسیرهایی باید پیموده می شد و برای طی این مسیر موانعی وجود داشت که باید بدون مسامحه از پیش روی برداشته می شد.

دختر پیامبر که یگانه یادگار عشق و ایثار و عاطفه و نبوت و رسالت او بود، اصلیترین و مهمترین حجت و قاطعترین دلیل برای اثبات اصالت ادعای علی بن ابی طالب و نفی خواسته های بی ریشه و اساس اصحاب سقیفه بنی ساعده

بود. پس در باور کودتاگران چنین پایگاه خطرناکی به هیچ وجه قابل چشم پوشی نبود.

این کانون مستند و محکم حمایت از حق امامت عدل، آنچنان در اوج و افراشتگی قرار داشت که برای دستگاه ویرانگر کودتا تبدیل به هدف اصلی شد. خطر بزرگ این بود که نه فاطمه (س) برای خود آسایش و آسودگی طلب می کرد، نه برنامه ریزان دستگاه براندازی می توانستند به سادگی از کنار وجود مؤثر او بگذرند و او را به خود واگذار کنند. از یک سو دختر رسالت در پاسداری از حریم امامت، اهل عفو و گذشت و کوتاهی نبود، و از سوی دیگر افکار عمومی نمی توانست در بلندمدت نسبت به مواضع و آرای فاطمه (س) بی تفاوت بماند، لذا نفس حضور زهرا (س) به عنوان یک خطر جدی بالقوه تهدیدکننده ی حاکمیتی بود که در منظر خاندان وحی و منطق توحیدی آنها دارای وجاهت الهی و مردمی نبود.

آنچه در روزهای آغازین رحلت جانسوز رسول خدا به وقوع پیوسته بود برای ابقا و تداوم حاکمیت بزرگان کودتا کفایت نمی کرد. ایجاد محدودیت هرچه بیشتر به منظور خارج ساختن امیرالمؤمنین و خاندان رسالت از زندگی فردی و اجتماعی مردم به عنوان یک استراتژی پایدار می بایست تعقیب می شد تا فرصتی برای به چالش کشیده شدن آرای بزرگان کودتا و دستاورد اجتماع سقیفه بنی ساعده در نتیجه درک صحیح مردم از حقایق پشت پرده به وجود نمی آمد.

خطبه حضرت زهرا برای مردمی که حق شوهرش را غصب کردند!

(3) خطبتها علیهاالسلام لقوم غصبوا حق زوجها علیهماالسلام

روی أن بعد رحله النبی صلی اللَّه علیه و آله و غصب ولایه وصیّه، احتزم عمر بازاره و جعل یطوف بالمدینه و ینادی: ان ابابکر قد بویع له، فهلمّوا الی البیعه، فینثال الناس

فیبایعون، حتی اذا مضت أیام أقبل فی جمع کثیر الی منزل علی علیه السلام فطالبه بالخروج، فأبی، فدعا عمر بحطب و نار و قال: والذی نفس عمر بیده لیخرجن أو لا حرقنه علی ما فیه- الی ان قال:- و خرجت فاطمه بنت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله الیهم، فوقفت علی الباب ثم قالت:

لا عَهْدَ لی بِقَوْمٍ اَسْوَءَ مَحْضَرٍ مِنْکُمْ، تَرَکْتُمْ رَسُولَ الّلهِ جِنازَهً بَیْنَ اَیْدینا، وَ قَطَعْتُمْ اَمْرَکُمْ فیما بَیْنَکُمْ، فَلَمْ تُؤَمَّرُونا وَ لَمْ تَرَوْا لَنا حَقَّنا، کَأَنَّکُمْ لَمْ تَعْلَمُوا ما قالَ یَوْمَ غَدیرِ خُمٍّ.

وَاللَّهِ لَقَدْ عَقَدَ لَهُ یَوْمَئِذٍ الْوَلاءَ، لِیَقْطَعَ مِنْکُمْ بِذلِکَ مِنْهَا الَّرجاءَ، وَ لکِنَّکُمْ قَطَعْتُمُ الْاَسْبابَ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَ نَبِیِّکُمْ، وَ اللَّهُ حَسیبٌ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ فِی الٌدْنیا وَالْاخِرَهِ.

(3) خطبه آن حضرت برای مردمی که حق شوهرش را غصب کردند

روایت شده: بعد از رحلت پیامبر و غصب شدن ولایت وصی آن حضرت، عمر شمشیر به کمر بسته و دور شهر مدینه می چرخید و می گفت: با ابوبکر بیعت شده است، بشتابید به بیعت کردن با او، مردم از هر طرف برای بیعت می آمدند، چند روز که گذشت همراه با گروه کثیری به در خانه حضرت علی علیه السلام آمده و خواستار خروج ایشان از منزل شد، ایشان امتناع کرد، عمر خواستار هیزم و آتش گردید و گفت: سوگند به کسی که جان عمر در اختیار اوست یا خارج می شود یا او را با تمامی اهل خانه آتش می زنم- تا آنجا که گوید:- و حضرت فاطمه علیهاالسلام بسوی ایشان آمده و کنار درب خانه ایستاد و فرمود: ملتی را همانند شما نمی شناسم که اینگونه عهدشکن و بد برخورد باشند، جنازه رسول خدا

را در دست ما رها کردید و عهد و پیمانهای میان خود را بریده و فراموش نمودید، و ما را به فرمانروائی نرسانده و حقّی را برای ما قائل نیستید، گویا از حادثه روز غدیرخم آگاهی ندارید. سوگند بخدا که پیامبر در آن روز ولایت حضرت علی علیه السلام را مطرح کرد و از مردم بیعت گرفت تا امید شما فرصت طلبان را قطع نماید، ولی شما رشته های پیوند معنوی میان خود و پیامبر را پاره کردید، این را بدانید که خداوند در دنیا و آخرت بین ما و شما داوری خواهد کرد.

نفرین حضرت زهرا بر ستمگران و منافقین!

یکی از روشهای مبارزه با ستمگران در زندگی اولیاء خدا و حتی در فرهنگ قرآن برائت جوئی لسانی و لعن و طرد قولی و نفرین، یعنی دعای بر علیه آنان می باشد.

حضرت زهرا علیهاالسلام به ستمگران و منافقین دوران خود نفرین و لعن می فرستاد.

حضرت زهرا علیهاالسلام در حالی که خشم مقدس همه و خود او را گرفته بود، به خلیفه می فرمود:

واللَّه لادعون اللَّه علیک، واللَّه لا اکلمک بکلمه ما حییت. [1321] .

(سوگند به خدا تو را نفرین می کنم، سوگند به خدا تا زنده ام کلمه ای با تو صحبت نخواهم کرد.)

پس از ماجرای زشت تهاجم به خانه امام و جسارتهای فراوان درون مسجد و غصب فدک و بی اثر ماندن شهادت شهود و مباحث استدلالی و تداوم سیاستهای کودتایی سران سقیفه، حضرت زهرا علیهاالسلام در مبارزه منفی با آنان خطاب به ابابکر فرمود:

والله لا کلمتک ابدا واللَّه لأدعون اللَّه علیک فی کل صلوه. [1322] .

(سوگند به خدا از این پس هرگز با تو سخن نخواهم گفت سوگند به خدا شکایت تو

را به خداوند خواهم نمود و در هر نماز تو را نفرین خواهم کرد.)

دفاع مقداد، ابوذر، سلمان، ام ایمن و بریده اسلمی

مقداد برخاست و گفت: یا علی، به من چه دستور می دهی؟ به خدا قسم اگر امر کنی با شمشیرم می زنم و اگر امر کنی خودداری می کنم. علی علیه السلام فرمود: ای مقداد، خودداری کن و پیمان پیامبر و وصیتی که به تو کرده بیاد بیاور.

سلمان می گوید: برخاستم و گفتم: قسم به آنکه جانم به دست اوست، اگر من بدانم ظلمی را دفع می کنم یا برای خداوند دین را عزت می بخشم، شمشیرم را بر دوش می گذارم و با استقامت با آن می جنگم. آیا بر برادر پیامبر و وصیش و جانشین او در امتش و پدر فرزندانش هجوم می آورید؟ بشارت باد شما را به بلا، و ناامید باشید از آسایش!

ابوذر برخاست و گفت: ای امتی که بعد از پیامبرش متحیر شده و به سرپیچی خویش خوار شده اید، خداوند می فرماید: «ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین، ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم»، «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر همه ی جهانیان برگزید، نسلی که از یکدیگرند، و خداوند شنونده و دانا است». آل محمد فرزندان نوح و آل ابراهیم از ابراهیم و برگزیده و نسل اسماعیل و عترت محمد پیامبرند. آنان اهل بیت نوبت و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد ملائکه اند. آنان همچون آسمان بلند و کوههای پایدار و کعبه ی پوشیده و چشمه ی زلال و ستارگان هدایت کننده و درخت مبارک هستند که نورش می درخشد و روغن ان مبارک است. محمد خاتم انبیاء و آقای فرزندان آدم است، و علی وصیی اوصیاء و امام

متقین و رهبر سفید پیشانیان معروف است، و اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث علم او و صاحب اختیارتر مردم نسبت به مؤمنین، همانطور که خداوند فرموده: «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله»، «پیامبر نسبت به مؤمنین از خودشان صاحب اختیارتر است و همسران او مادران آنانند و خویشاوندان در کتاب خدا بعضی بر بعضی اولویت دارند». هر که را خدا مقدم داشته جلو بیندازید و هر که را خدا مؤخر داشته عقب بزنید، و ولایت و وراثت را برای کسی قرار دهید که خدا قرار داده است.

عمر، در حالی که ابوبکر بالای منبر نشسته بود به او گفت: چطور بالای منبر نشسته ای و این مرد نشسته و روی جنگ دارد و برنمی خیزد با تو بیعت کند. دستور بده گردنش را بزنیم!

این در حالی بود که امام حسن و امام حسین علیهماالسلام ایستاده بودند. وقتی گفته ی عمر را شنیدند به گریه افتادند. امیرالمؤمنین علیه السلام آن دو را به سینه چسبانید و فرمود: گریه نکنید، به خدا قسم بر قتل پدرتان قدرت ندارند.

ام ایمن پرستار پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آمد و گفت: «ای ابوبکر، چه زود حسد و نفاق خود را ظاهر ساختید»! عمر دستور داد تا او را از مسجد بیرون کردند و گفت: «ما را با زنان چه کار است»؟!

بریده ی اسلمی برخاست و گفت: ای اعمر، آیا بر برادر پیامبر و پدر فرزندانش حمله می کنی؟ تو در میان قریش همان کسی هستی که تو را آن طور که باید می شناسیم! آیا شما دو

نفر همان کسانی نیستید که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به شما فرمود: «نزد علی بروید و به عنوان امیرالمؤمنین بر او سلام کنید»؟ شما هم گفتید: آیا از امر خدا و امر رسولش است؟ فرمود: آری.

ابوبکر گفت: چنین بود ولی پیامبر بعد از آن فرمود: «برای اهل بیت من نبوت و خلافت جمع نمی شود»! بریده گفت: «به خدا قسم پیامبر این را نگفته است. به خدا قسم در شهری که تو در آن امیر باشی سکونت نمی کنم».

عمر دستور داد تا او را هم زدند و بیرون کردند!

تشکر عمر از غلامش قنفذ!؟

مؤلّف گوید: نیز از سُلَیم بن قیس نقل شده: که عمر بن خطاب در یکسال نصف حقوق همه ی کارگزارانش را به عنوان غرامت (و کمبود بودجه و مالیات) برداشت، ولی حقوق قنفذ را به طور کامل پرداخت، سُلَیم می گوید به مسجد رسول خدا (ص) رفتم گروهی را دیدم در گوشه ای نشسته اند، همه ی آنها از بنی هاشم بودند، جز سلمان و ابوذر و مقداد و محمد بن ابی بکر و عمر بن ابی سلمه و قیس بن سعد بن عُباده، در این جلسه، عباس (عموی پیامبر) به علی (ع) گفت: «چرا عمر مانند همه ی کارگزارانش، از حقوق «قُنفذ» چیزی نکاست؟!»

حضرت علی (ع) به اطراف خود نگاه کرد و سپس قطرات اشک از چشمانش سرازیر شد، آنگاه در پاسخ عباس فرمود:

شَکَّرَ لَهُ ضَرْبَهً ضَرَبَها فاطِمَهَ بِالسَّوْطِ فَماتَتْ وَ فی عَضُدِها اَثَرهُ کَاَنَّهُ الدُّمْلُجْ.

: «حقوق قفنذ را کم نکرد، تا از او تشکّر نماید بخاطر ضربت تازیانه ای که او بر فاطمه (س) نواخته بود، که وقتی فاطمه (س) از دنیا رفت، اثر آن تازیانه در بازوی او

وجود داشت و همانند بازوبند، نمایان بود».

حضرت زهرا در آستانه ی شهادت

پرستاران و عیادت کنندگان حضرت زهرا

حضرت فاطمه علیهاالسلام در خانه خود در بستر بیماری قرار گرفت و غم و اندوه دیگری بر آن خانه سایه افکند. فرزندان صغیر و خردسال او در اطراف بستر مادر مانند پرندگان بال و پر شکسته سر به زیر انداخته، در فکر فرورفته و چهره زرد و نحیف و سیلی خورده او را نظاره می کردند. پرستاران او ام سلمه زن ابورافع و اسماء بنت عمیس بودند. خبر بیماری و بستری شدن فاطمه علیهاالسلام در میان مردم مدینه و مهاجر و انصار طنین انداز شد. زنان مهاجر و انصار تصمیم گرفتند به عیادت حضرت فاطمه علیهاالسلام بروند، گروهی گرد هم آمده و به حضور او رسیدند.

«فقلن کیف اصبحت من علتک یا بنه رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم فحمد اللَّه و صلت علی ابیها، و به او خطاب کرده گفتند شب را چگونه به صبح کردید از بیماری خود ای دخرت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم، (فاطمه علیهاالسلام) حمد و ثنای الهی را بجا آورد و به پدر خود درود فرستاد.»

«ثم قالت اصبحت والله عائفه لدنیا کن قالیه لرجالکن، سپس فرمود: به خدا سوگند صبح کردم در حالی که از دنیای شما بیزارم و بغض مردان (ابوبکر و عمر و...) در دلم جای گرفته است.»

«لفظتهم بعد ان عجمتهم و شنأتهم بعد ان سبرتهم، از دهان به دورشان انداختم بعد از آنکه گاز گرفتمشان و از آنها بدم آمد بعد از آنکه امتحانشان کردم.»

این کلمات کنایه و استعاره است. و به معنی آنست که مردان شما را امتحان و ازمون نمودم اما

آنها بد از امتحان درآمدند و لذا از آنها بیزار می باشم.

«فقبحا لفلول الحد، چه زشت است کندی، آنچه تندی از آن مطلوب می باشد.»

این جمله نیز کنایه است. و به معنی آن است که همانگونه که از شمشیر تیزی و تندی انتظار می رود، حال اگر کند باشد زشت و نارواست. از مردان شما هم وفا و معاونت و همکاری انتظار می رفت اما برعکس بی وفایی و بی اعتنایی دیده شد.

«واللعب بعد الحد، و چه زشت است بازی بعد از جدیت و کوشش.»

یعنی زشت و نارواست برای مردمی که کار را با اراده و جدیت شروع کردند حال برگردند و بازیگر شوند.

«و قرع الصفاه و صدع القناء و خیل الاراء و زلل الاهواء، و چه زشت است کوبیدن بر سنگ خارا و چه قبیح است شکاف برداشتن سرنیزه ها و حیله و نیرنگ در آراء و اندیشه ها و لغزش در خواسته ها.»

یعنی کار اینها مانند مشت بر سنگ کوفتن و بالاخره نیزه به سنگ زدن که عاقبت سرنیزه شکاف برمی دارد و می شکند و فایده نمی برد و زشت و قبیح است که انسان مزورانه فکر کند و در خواسته های خود راه لغزش و سقوط را دنبال کند.

«و بئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم و فی العذاب هم خالدون، و مردان شما بد چیزی برای خود پیش فرستادند و آن اینکه خشم خدا را برای خود فراهم آوردند و در عذاب جهنم جاودان خواهند بود.»

«لا جرم لقد قلدتهم ربقتها و انما الناس مع الملوک والدنیا الا من عصم الله، به ناچار ریسمان فدک و خلافت را به گردن (ابوبکر و عمر) آنها

انداختم و همانا مردم با شاهان و صاحبان قدرت و دنیا می باشند، مگر آن کس را که خدا حافظ و مراقب او باشد.»

دو جمله و نکته قابل ملاحظه در بیان اخیر است، یکی اینکه حضرت فاطمه علیهاالسلام با دل آزردگی تمام و یأس از مهاجر و انصار فرمود: من آمدم از مردان شما استمداد کنم. اما وقتی یاریش نکردند و غاصبین اصرار در غصب داشتند آنها را رها کرد، دیگر آنکه هنگامی که غاصبینی زمام امور را به دست گرفتند، مردم به بطلان آنها فکر نکردند و بلکه به دنبال آنها رفتند که گوئیا این رسم مردم است که پیرو قدرت و همراه آن می باشند!.

«و حملتهم اوقتها و سننت علیهم غاراتها فجدعا و عقرا و بعدا للقوم الظالمین، و سنگین بار آن را بر آنها تحمیل نموده و تمام مظالم و مفاسد تغییر مسیر حکومت را متوجه آنها نمودم، پس هلاکت و نابودی و جراحت و ناسالمی و دوری، از آن قوم ستمگر باد.»

«ویحهم انی زعزعوها عن رواسی الرساله، وای بر آنها، به کجا حرکت و تغییر جهت دادند خلافت را از آن پایگاههای محکم رسالت.»

«و قواعد النبوه والدلاله و مهبط الروح الامین والطیبین بامور الدنیا والدین، و از پایه های نبوت و رهبری و از محل نزول جبرئیل امین و از کسی که حاذق و آگاه به امور دین و دنیا می باشد، خلافت را منحرف کردند.»

«الا ذلک هو الخسران المبین، آگاه باشید که این بزرگترین زیانی آشکار است که آنها مرتکب شدند.»

«و ما الذی نقموا من ابی الحسن، و چه عاملی باعث شد که اینها انتقامجویانه با ابوالحسن «علی علیه السلام» برخورد

نمایند.»

«نقموا والید منه نکیر سیفه و قله مبالاته لحتفه، به خدا سوگند از او به خاطر شمشیر باطل برانداز او انتقام گرفتند و به خاطر بی باکی و نترسیدن او از مرگ خود بود.»

«و شده و طأته و نکال وقعته و تنمره فی ذات امه و صلی الله علی محمد و آل محمد، و به علت محکمی قدمهای او بر روی باطل و له کردن آن و به خاطر اینکه گناهکار و جنایتکار را به شدت عقوبت می کرد و به خاطر پلتک صفتی و شجاعت و تسلیم ناپذیری او در راه خدا.»

زنان مهاجر و انصار با شنیدن آن بیانات و حقایق، سرافکنده و شرمنده از حضور فاطمه علیهاالسلام خارج شدند و به خانه های خود برگشتند و گفتار فاطمه علیهاالسلام را برای مردان خود بیان نمودند. عده ای از مهاجرین و انصار تصمیم گرفتند از فاطمه علیهاالسلام عیادت کنند و عذر تقصیر بخواهند، لذا آمدند و وارد شدند و پس از حضور گفتند ای دختر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم اگر قبل از آنکه ما با ابوبکر بیعت کنیم علی علیه السلام از ما خواسته بود که با او بعیت کنیم دست از او نمی کشیدیم. فاطمه علیهاالسلام که گفتار آنها را مزورانه تلقی نمود با ناراحتی از آنها خواست که منزل را ترک کنند و فرمود شما هیچ عذری ندارید و مقصر می باشید. [1323] .

پس از آن موضع مزاجی حضرت فاطمه علیهاالسلام روز به روز بدتر می شد. عباس عموی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم شنید که فاطمه زمین گیر شده و دیگر کسی به حضور نمی پذیرد پیغام برای حضرت علی علیه السلام

فرستاد و گفت: عمویت عباس اسلام می رساند و می گوید من وقتی شدت کسالت فاطمه علیهاالسلام را شنیدم غم زده و افسرده شدم، چنین می نماید که او اولین کسی است که به رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم ملحق می شود، پس اگر قضیه رحلت او حتمی است من مهاجرین و انصار را جمع کنم تا نماز بر او بخوانند و به ثوابی برسند و خود برای دین هم عظمت و زینتی خواهد بود.

عمار یاسر می گوید: من حضور داشتم که علی علیه السلام فرمود: سلام مرا به عمویم برسان و به او بگو خداوند محبت و لطف تو را از ما نگیرد، مشورت و نظر تو را فهمیدم، اما حضرت فاطمه علیهاالسلام پیوسته مورد ستم بوده و او را از حق وی منع نموده و ارث او را به وی ندادند، توصیه و سفارش رسول خدا صلی اللَّه علیه آله و سلم را در حق او رعایت نکردند و از تو می خواهم که اجازه بدهی که مطابق وصیت او عمل کنم که سفارش کرده است مخفیانه دفن شود.

فرستاده عباس جواب علی علیه السلام را برای او آورد، عباس گفت: خدا پسر برادرم را رحمت کند که او آمرزیده است، رأی و نظر او مطاع خواهد بود، از میان فرزندان عبدالمطلب بعد از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرزندی پربرکت تر از علی علیه السلام متولد نشده است، علی علیه السلام در هر کرامتی با سابقه تر و در هر فضیلتی داناتر از همه و در سختیها و ناملایمات شجاع تر از همه و در یاری دین حنیف از همه با دشمن مبارزتر و اولین کسی است که

به خدا و رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم ایمان آورد. [1324] .

حالات جانسوز حضرت زهرا به روایت فضه خادمه

روی ورقه بن عبداللَّه الأزدی، قال: خرجت حاجا الی بیت اللَّه الحرام، راجیا لثواب اللَّه رب العالمین، فبینما انا اطوف و اذا انا بجاریه سمرا، و ملیحه الوجه، عذبه الکلام، و هی تنادی بفصاحه منطقها، و هی تقول:

ورقه بن عبداللَّه ازدی روایت نموده است: به امید ثواب خداوند و پروردگار عالمیان به حج بیت اللَّه الحرام مشرف شدم. ناگهان هنگام طواف دیدم که دوشیزه ی گندم گون، نمکین و شیرن سخنی با کلام فصیح دعا می نمود و می گفت:

اللهم، رب الکعبه الحرام، والحفظه الکرام، و زمزم والمقام، والشماعر العظام،و رب محمد خیر الانام، صلی اللَّه علیه و آله البرره الکرام، (اسالک) ان تحشرنی مع ساداتی الطاهرین، و ابنائهم الغر المحجلین المیامین.

ای خدا، و ای پروردگار خانه ی محترم کعبه، و پروردگار فرشتگان بزرگوار نگاهبان اعمال، و پروردگار زمزم و مقام ابراهیم علیه السلام، و جایگاه های بزرگ و ارجمند مناسک حج، و پروردگار برترین مخلوقات، حضرت محمد- که درود خداوند بر او و خاندان نیکوکار و گرامی او باد!- (از تو درخواست می نمایم) که مرا با سروران پاکیزه ام و پسران برجسته و درخشان و خجسته ی آنان محشور گردانی.

ألا، فاشهدوا یا جماعه الحجاج والمعتمرین، ان موالی خیره الاخیار، و صفوه الابرار، والذین علا قدرهم علی الاقدار، و ارتفع ذکرهم فی سائر الامصار، المرتدین بالفخار.

هان! ای گروه حاجیان و عمره بجا آورندگان، شاهد باشید که سروران من، برگزیده ی برگزیدگان، و منتخب نیکان، و از همگان ارجمند می باشند، و یادشان در تمام بلاد بلند و به نیکی یاد می شوند و به لباس فخر آراسته اند.

قال ورقه

بن عبداللَّه: فقلت: یا جاریه، انی لاظنک من موالی اهل البیت علیهم السلام. فقالت: اجل، قلت لها: و من انت من موالیهم؟ قالت: انا فضه امه فاطمه الزهراء، ابنه محمد المصطفی، صلی اللَّه علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها.

ورقه بن عبداللَّه می گوید: به او گفتم: ای دختر، من یقین دارم که تو از دوستداران اهل بیت علیهم السلام هستی، وی گفت: بله، گفتم: نامت چیست؟ گفت: من فصه، کنیز فاطمه ی زهرا، دختر حضرت محمد مصطفی می باشم، که درود خداوند بر او و پدر و شوهر و فرزندانش باد!

فقلت لها: مرحبا بک و اهلا و سهلا، فلقد کنت مشتاقا الی کلامک و منطقک، فارید منک الساعه ان تجیبنی من مساله اسالک، فاذا انت فرغت من الطواف، قفی لی عند سوق الطعام حتی آتیک و انت مثابه ماجوره. فافترقنا.

گفتم: خیلی خوش آمدی و خیلی خوشوقتم، من بسیار مشتاق کلام و سخن تو بودم، می خواهم یک سؤالی از تو بکنم و تو به من پاسخ دهی. وقتی طواف را به پایان بردی، کنار بازار غله بایست تا من بیایم، خداوند به تو اجر و پاداش دهد. و به این ترتیب از هم جدا شدیم.

فلما فرغت من الطواف و اردت الرجوع الی منزلی، جعلت طریقی عل سوق الطعام، و اذا انا بها جالسه فی معزل من الناس، فاقبلت علیها، و اعتزلت بها، و اهدیت الیها هدیه و لم اعتقد انها صدقه، ثم قلت لها: یا فضه، اخبرینی عن مولاتک فاطمه الزهراء علیهماالسلام، و ما الذی رایت منها عند و فاتها بعد موت ابیها محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم.

وقتی طواف را به پایان

بردم، هنگام بازگشت به منزل، راهی را که از بازار غله می گذشت انتخاب نمودم، ناگهان دیدم که وی در گوشه ای به دور از مردم نشسته است. نزد او رفتم و او را کنار کشیدم و بدون اینکه قصد صدقه بکنم هدیه ای به او دادم، سپس به او گفتم، ای فضه، از سرورت فاطمه ی زهرا علیهم السلام و وقایعی که بعد از مرگ پدرش حضرت صلی اللَّه علیه و آله و سلم و هنگام وفات وی، از او دیدی به من خبر ده.

قال ورقه: فلما سمعت کلامی، تغر غرت عیناها بالدموع ثم انتحبت نادبه، و قالت: یا ورقه بن عبداللَّه، هیجت علی حزنا ساکنا، و اشجانا فی فوادی کانت کامنه، فاسمع الان ما شاهدت منها علیهاالسلام:

ورقه (راوی حدیث) می گوید: به محض اینکه سخن من تمام شد، چشمان فضه پر از اشک گردید و بلند بلند گریست و گفت: ای ورقه بن عبداللَّه، اندوه فرو نشسته و غمهای نهفته ی دلم را بر انگیختی، اینک وقایعی را که من از آن حضرت علیهاالسلام دیده ام بشنو.

اعلم انه لما قبض رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم، افتجع له الصغیر والکبیر، و کثر علیه البکاء، و قل العزاء، و عظم رزوه علی الاقرباء والاصحاب والاولیاء والاحباب، والغرباء والانساب، ولم تلق الا کل باک و باکیه، و نادب و نادبه، و لم یکن فی اهل الارض والاصحاب والاقرباء والاحباب اشد حزنا و اعظم بکاء و انتحابا من مولاتی فاطمه الزهراء علیهاالسلام، و کان حزنها یتجدد و یزید، و بکاوها یشتد.

بدان، رحلت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم دل کوچک و بزرگ را به درد

آورد، و بسیار بر او گریستند و صبر همه را به سر آورد، و مصیبت فقدان او بر نزدیکان و یاران و دوستان و احباب و بیگانگان و خویشان سخت بود، و همه ی مردان و زنان برای او گریه و ندبه نمودند، ولی در روی زمین و در میان یاران و نزدیکان و دوستان کسی غمگین تر از سرورم فاطمه ی زهرا علیهاالسلام نبود و وی بیشتر و شدیدتر از همه گریه می کرد. و اندوه او پیوسته تازه و افزون، و گریه اش شدیدتر می شد.

فجلست سبعه ایام لا یهدا لها انین، و لا یسکن منها الحنین، کل یوم جاء کان بکاوها اکثر من الیوم الاول. فلما کان فی الیوم الثامن ابدت ما کتمت من الحزن فلم تطق صبرا اذ خرجت و صرخت، فکانها من فم رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم تنطق.

پس هفت روز ناله ی او آرام، و صدای او خاموش نمی شد، و هر روز بیش از روز گذشته گریه می نمود، تا اینکه روز هشتم اندوه نهفته ی خود را آشکار نمود و نتوانست شکیبایی کند، لذا از خانه بیرون آمد و ناله سر داد، به گونه ای که گویی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم سخن می گوید.

فتبادرت النسوان، و خرجت الولائد والولدان، و ضج الناس بالبکاء والنحیب، و جاء الناس من کل مکان، و اطفئت المصابیح لکیلا تتبین صفحات النساء، و خیل الی النسوان ان رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم قد قام من قبره، و صارت الناس من دهشه و حیره لما قدرهقهم.

پس زنان شتافتند، و دختران و پسران از خانه بیرون آمدند، و مردم همراه با

اشک ریختن و گریه ی بلند، ناله سر دادند و از همه سو گرد آمدند، و برای اینکه صورت زنان نمایان نشود چراغها را خاموش کردند، و زنان تصور کردند که گویی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم از قبر بیرون آمده است، و مردم به خاطر مصیبت آن حضرت مدهوش و متحیر گردیدند.

و هی علیهاالسلام تنادی و تندب اباه: وا أبتاه، واصفیاه، وامحمدا، وا ابا القاسماه، و اربیع الارامل والیتامی، من للقبله والمصلی؟ و من لابنتک الوالهه الثکلی؟

و فاطمه ی زهرا علیهاالسلام ندا برمی آورد و بر پدر بزرگوارش اینگونه نوحه سرایی می کرد: وای پدرم، وای بر برگزیده ی خدا، وا محمداه، وا اباالقاسم، وای بر کسی که بهار و مایه ی شادمانی نیازمندان (یا: بیوگان) و یتیمان بود، دیگر چه کسی (مدافع اهل) قبله و جایگاه نمازگزاردن نمازگزاران خواهد بود؟ و دیگر دختر سرگشته ی مصیبت زده ات چه کسی را دارد؟

ثم اقبلت تعثر فی اذیالها و هی لا تبصر شیئا من عبرتها، و من تواتر دمعتها، حتی دنت من قبر أبیها محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم، فلما نظرت الی الحجره وقع طرفها علی الماذنه، فقصرت خطاها، و دام نحیبها و بکاها، الی ان اغمی علیها، فتبادرت النسوان الیها، فنضحن الماء علیها و علی صدرها و جبینها حتی افاقت.

سپس در حالی که لباسش بر زمین کشیده می شد و از بسیاری گریه و جاری شدن اشک چیزی را نمی دید، آمد و نزدیک قبر پدر بزرگوارش حضرت محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم ایستاد. به محض اینکه به حجره نگاه کرد و چشمش بر ماذنه افتاد، آهسته گام برداشت و پیوسته ناله

و گریه نمود تا اینکه بیهوش گردید. زنان به سوی او شتافتند و آب بر صورت و سینه و پیشانی اش پاشیدند تا اینکه به هوش آمد.

فلما افاقت من غشیتها، قامت و هی تقول: رفعت قوتی، و خاننی جلدی، و شمت بی عدوی، والکمد قاتلی. یا أبتاه بقیت والهه وحیده، و حیرانه فریده، فقد انخمد صوتی، و انقطع ظهری، و تنغض عیشی، و تکدر دهری، فما اجد یا ابتاه بعدک انیسا لوحشتی، و لا رادا لدمعتی، و لا معینا لضعفی، فقد فنی بعدک محکم التنزیل، و مهبط جبرئیل، و محل میکائیل. انقلبت بعدک یا ابتاه الاسباب، و تغلقت دونی الابواب، فانا للدنیا بعدک قالیه، و علیک ما ترددت انفاسی باکیه،لا ینفد شوقی الیک، و لا حزنی علیک.

وقتی به هوش آمد برخاست و فرمود: توانم از بین رفته، و شکیبایی و استقامتم با من یاری نمی کند، و دشمنم به من شماتت می کند، و اندوه شدید و درد دلم از افسردگی مرا خواهد کشت. پدر جانم، سرگشته و بی کس و متحیر و تنها شده ام، و صدایم خاموش گردیده و نیروی پشتم از بین رفته، و زندگی برایم تلخ، و روزگارم تیره و تار شده است. پدر جانم، بعد از تو کسی را نمی یابم که مونس احساس تنهایی من گردد، و اشک چشمم را فرونشاند، و در ضعف و ناتوانی یاورم باشد. بعد از تو آیات محکم قرآن و نزول جبرئیل و آمدن میکائیل همگی برچیده شد.

پدر جانم، بعد از تو اسباب (نیل به مقامات معنوی و اخروی) واژگون، و درها به روی من بسته شد، لذا بعد از تو دیگر، از دنیا خوشم نمی آید،

و تا زمانی که نفسهایم می رود و می آید خواهم گریست، و شوق من به تو و اندوهم بر تو پایان نمی پذیرد.

ثم نادت: یا ابتاه، والباه، ثم قالت:

ان حزنی علیک جدید

و فوادی واللَّه صب عنید

کل یوم یزید فیه شجونی

و اکتیابی علیک لیس یبید

جل خطبی، فبان عنی عزائی

فبکائی کل وقت جدید

ان قلبا علیک یالف صبرا

او عزاء، فانه لجلید

سپس ندا برآورد: ای پدر جانم، وای بر عقل من، پس فرمود:

به راستی که اندوه من بر تو تازه، و به خدا سوگند دلم عاشق و مشتاق توست و به هیچ وجه از تو روی برنمی گرداند.

هر روز اندوه هایم افزون می گردد، و افسردگی و شکستگی من از غم تو هرگز از من جدا نمی شود.

گرفتاری و مصیبت من بزرگ و سخت است، لذا شکیبایی از من کناره گرفته، و هر زمان گریه ام تازه می گردد.

به راستی هرکس که با وجود انس به تو، صبر و شکیبایی کند و یا تسلی بیابد، واقعاً سخت دل و قسی القلب است.

ثم نادت: یا ابتاه، انقطعت بک الدنیا بانوارها، و زوت زهرتها و کانت ببهجتک زاهره، فقدا سود نهارها، فصار یحکی حنادسها رطبها و یابسها. یا ابتاه، لا زلت آسفه علیک الی التلاق. یا ابتاه، زال غمضی منذ حق الفراق. یا ابتاه، من للارامل والمساکین؟ و من للامه الی یوم الدین؟ یا ابتاه، امسینا بعدک من المستضعفین. یا ابتاه، اصبحت الناس عنا معرضین، و لقد کنا بک معظمین فی الناس غیر مستضعفین. فای دمعه لفراقک لا تنهمل؟ و ای حزن بعدک علیک لا یتصل؟و ای

جفن بعدک بالنوم یکتحل؟ و انت ربیع الدین، و نور النبیین، فکیف للجبال لا تمور، و للبحار بعدک لا تغور؟ والارض کیف لم تتزلزل؟

سپس ندا برآورد: پدر جانم، به واسطه ی (رحلت) تو انوار دنیا از بین رفت، و شکوفایی و زیبایی آن که به افروختگی و حسن تو شکوفا و زیبا بود، افسرده شد، و روزهای دنیا تیره گردیدند.

پدر جانم، تا ملاقات تو پیوسته بر تو تأسف خورده و ناراحت خواهم بود پدر جانم، از زمان جدایی و فراق تو بینایی ام از بین رفته است. پدر چانم، چه کسی بعد از تو از بیوگان و بیچارگان دلجویی خواهد کرد؟ و چه کسی تا روز پاداش و قیامت (دادرس) امت تو خواهد بود؟ ای پدر جان، بعد از تو مردم ما را خوار و کوچک شمردند، پدر جانم، بعد از تو مردم از ما رویگردان شدند، در حالی که به واسطه ی وجود تو در میان مردم ارجمند و عزیز بودیم و کسی ما را خوار و کوچک نمی شمرد. پس چرا در فراق تو اشک نریزم، و اندوهم پیوسته نگردد، و پلکهایم بر روی هم بسته شده و به خواب روم، در حالی که تو بهار و احیا گر دین و نور پیامبران هستی؟ و چگونه بعداز تو کوهها از هم نپاشند و به هم نخورند، و آب دریاها خشک نشود؟ و چگونه زمین نلرزد؟

رمیت یا ابتاه بالخطب الجلیل، و لم تکن الرزیه بالقلیل، و طرقت یا ابتاه بالمصاب العظیم، و بالفادح المهول. بکتک یا ابتاه الاملاک، و وقفت الافلاک، فمنبرک بعدک مستوحش، و محرابک خال من مناجاتک، و قبرک فرح بمواراتک، والجنه مشتاقه

الیک و الی دعائک و صلاتک. یا ابتاه، ما اعظم ظلمه مجالسک!، فوا اسفاه علیک الی ان اقدم عاجلا علیک.

پدر جانم، به مشکل بزرگی گرفتار آمده ام، و مصیبتم اندک و کوچک نیست. ای پدر جان، مصیبت بزرگ و پیشامد هراسناکی به من روی آورده. بابای من، ملائکه بر تو گریستند و فلکها بازایستادند، لذا منبرت بعد از تو احساس تنهایی می کند، و محرابت از مناجات تو خالی مانده است، و قبرت به واسطه ی خاک شدن تو در آن شادمان، و بهشت به تو و دعا و نمازت مشتاق است.

پدر جانم، چقدر تاریکی مجالس تو سخت است. پس همواره بر تو تأسف خواهم خورد تا اینکه به زودی بر تو وارد شوم.

و اثکل ابوالحسن الموتمن ابو ولدیک، الحسن والحسین، و اخوک و ولیک و حبیبک و من ربیته صغیرا، و واخیته کبیرا، و اخلی احبابک و اصحابک الیک، من کان منهم سابقا و مهاجرا و ناصرا، والثکل شاملنا، والبکاء قاتلنا، والاسی لازمنا.

و ابوالحسن امین، پدر دو فرزندت حسن و حسین، و برادر و دوست، و محبوبت به مصیبت گرفتار آمده، هم او که در کوچکی اش پرورش دادی، و در بزرگی با او عقد اخوت بستی، و شیرین ترین دوستان و یارانت در نزد تو بود، و از همه ی آنان (به ایمان) سبقت جست و هجرت نمود و یاری ات کرد. مصیبت همه ما را فراگرفته، و گریه ما را می کشد، و پیوسته ناراحت و افسرده ایم.

ثم زفزت زفزه و انت انه کادت روحها ان تخرج، ثم قالت:

قل صبری و بان عنی عزائی

بعد فقدی لخاتم الانبیاء

عین، یا عین، اشکبی

الدمع سحاً

ویک [1325] لا تبخلی بفیض الدماء

یا رسول الاله، یا خیره اللَّه

و کهف الایتام والضعفاء

قد بکتک الجبال والوحوش جمعا

والطیر والارض بعد بکی السماء

و بکاک الحجون والرکن و المش

عر یا سیدی مع البطحاء

و بکاک المحراب والدرس

للقرآن فی الصبح معلنا والسماء

و بکاک الاسلام اذ صار فی النا

س غریبا من سائر الغرباء

لو تری المنبر الذی کنت تعلو

ه علاه الضلام بعد الضیاء

یا الهی، عجل وفاتی سریعا

فلقد تنعصت الحیاه یا مولائی

سپس آهی از دل برآورد و بلند بلند ناله سر داد به گونه ای که نزدیک بود روح از بدنش خارج شود، سپس فرمود: بعد از فقدان خاتم انبیاء صلی اللَّه علیه و آله و سلم، شکیبایی ام اندک شده و تسلی پیدا کردن از من کناره گرفته است.

ای چشم من، ای چشم من، به شدت اشک بریز، و اشک بریز و در ریختن اشکهایت بخل مورز.

ای رسول خدا، ای برگزیده ی خدا، و ای پناهگاه ایتام و ضعیفان.

کوهها، و حوش، پرندگان، زمین و آسمان، همگی برای تو گریستند.

ای آقای من، گیاهان مخصوص، رکن و مشعر نیز همراه با شنزارها (ای مکه) بر تو اشک ریختند.

محراب و درس علنی قرآن تو در صبح و شام نیز برای تو گریه کردند.

اسلام نیز گریست، زیرا بعد از تو در میان مردم از همه ی غریبها، غریب تر گردید.

ای کاش منبری را که بر آن بالا می رفتی، مشاهده می کردی که بعد از آن روشنایی،تاریکی آن را فراگرفته است.

ای

معبود من، هرچه سریعتر مرگ مرا را برسان، زیرا ای آقای من، زندگانی برای من تاریک و سخت شده است.

قالت: ثم رجعت الی منزلها و اخذت بالبکاء والعویل لیلها و نهارها، و هی لا ترقا دمعتها، و لا تهدا زفرتها. و اجتمع شیوخ اهل المدینه و اقبلوا الی امیرالمومنین علی علیه السلام فقالوا له: یا اباالحسن، ای فاطمه علیهاالسلام تبکی اللیل والنهار، فلا احد منا یتهنا بالنوم فی اللیل علی فرشنا، و لا بالنهار لنا قرار علی اشغالنا و طلب معایشنا، و انا نخبرک ان تسالها اما ان تبکی لیلا او نهاراً، فقال علیه السلام: حبا و کرامه.

فضه می گوید: سپس فاطمه ی زهرا علیهاالسلام به منزلش برگشت و شب وروز به گریه و ناله ی بلند پرداخت به گونه ای که اشک چشمش قطع، و آهش آرام نمی گرفت (لذا) پیرمردان مدینه گرد آمدند و به خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسیدند و عرض کردند: ای اباالحسن، فاطمه علیهاالسلام شب و روز گریه می کند، و هیچ یک از ما نمی توانیم شب در رختخواب راحت بخوابیم، و روز نیز آرامشی در کارها و جستجوی روزی نداریم، ما به تو عرض می کنیم که از فاطمه علیهاالسلام بخواهی که یا شب گریه کند و یا روز. آن حضرت علیهاالسلام نیز با تکریم آنان، سخنشان را پذیرفت.

فاقبل امیرالمؤمنین علیه السلام حتی دخل علی فاطمه علیهاالسلام و هی لا تفیق من البکاء، و لا ینفع فیها العزاء. فلما راته سکنت هنیئه له. فقال لها: یا بنت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم، ان شیوخ المدینه یسالونی ان اسالک اما ان تبکین اباک لیلا و اما نهاراً.

لذا امیرالمؤمنین علیه السلام به خدمت فاطمه علیهاالسلام رسید،

در حالی که هنوز از گریه آسوده و تسلی پیدا نکرده بود، ولی به محض اینکه علی علیه السلام را دید، لحظه ای آرام گرفت. حضرت علی علیه السلام فرمود: ای دختر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم، پیرمردان مدینه از من درخواست نمودند که از شما بخواهم که یا شب بر پدر بزرگوارت گریه کنی و یا روز.

فقالت: یا اباالحسن، ما اقل مکثی بینهم، و ما اقرب مغیبی من بین اظهرهم! فواللَّه، لا اسکت لیلا و لا نهارا او الحق بابی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم. فقال لها علی علیه السلام: افعلی، یا بنت رسول اللَّه ما بدا لک.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام فرمود: ای اباالحسن، چقدر کم بین آنها درنگ خواهم نمود، و چه زود از میان آنان خواهم رفت. به خدا سوگند، شب و روز ساکت نخواهم ماند تا اینکه به پدرم رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم بپویندم. علی علیه السلام نیز به او فرمود: ای دختر رسول خدا، هرچه می خواهی بکن.

ثم انه بنی لها بیتا فی البقیع نازحا عن المدینه، یسمی بیت الاحزان. و کانت اذا اصبحت قدمت الحسن والحسین علیهماالسلام امامها، و خرجت الی البقیع باکیه، فلا تزال بین القبور باکیه، فاذا جاء اللیل اقبل امیرالمؤمنین علیه السلام الیها، و ساقها بین یدیه الی منزلها.

سپس حضرت خانه ای در بقیع به دور از مدینه برای او ساخت که «بیت الاحزان» نامیده می شود، و فاطمه زهرا علیهاالسلام وقتی صبح می کرد حسن و حسین علیهماالسلام را پیشاپیش خود می انداخت و گریان روانه ی بقیع می شد، و پیوسته میان قبرها می گریست. و وقتی شب فرامی رسید امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی او می آمد و

او را جلو می انداخت و به منزل می برد.

و لم تزل علی ذلک الی ان مضی لها بعد موت ابیها سبعه و عشرون یوما، و اعتلت العله التی توفیت فیها، فبقیت الی یوم الاربعین، و قد صلی امیرالمؤمنین علیه السلام صلاه لاظهر و اقبل یرید المنزل اذا استقبلته الجواری باکیات حزینات. فقال لهن: ما الخبر؟ و مالی اراکن متغیرات الوجوه والصور؟ فقلن: یا امیرالمؤمنین، ادرک ابنه عمک الزهراء علیهاالسلام و ما نظنک تدرکها.

و پیوسته بر این حال بود، تا اینکه بیست و هفت و روز از رحلت پدر بزرگوارش گذشت، و به بیماریی که سرانجام در اثر آن وفات نمود، گرفتار شد. و تا چهل روز پس از آن در دنیا بود. تا اینکه روزی امیرالمؤمنین علیه السلام نماز ظهر را خوانده بود و می خواست به منزل بیاید، ناگهان دختران گریان و اندوهناک به پیشواز او آمدند. حضرت به آنان فرمود: چه خبر است؟ و جرا صورتها و چهره هایتان را پریشان می بینم عرض کردند: ای امیرالمؤمنین، دختر عمویت زهرا علیهاالسلام را دریاب، و گمان نمی کنیم که بتوانی او را (زنده) دریابی.

فاقبل امیرالمؤمنین علیه السلام مسرعا حتی دخل علیها، و اذا بها ملقاه علی فراشها، و هو من قباطی مصر، و هی تقبض یمینا و تمد شمالا، فالقی الرداء عن عاتقه، والعمامه عن راسه، و حل ازراره، و اقبل حتی اخذ رأسها و ترکه فی حجره.

پس امیرالمؤمنین علیه السلام شتابان آمد و به خدمت ایشان رسید، ولی ناگهان دید که حضرتش بر رختخوابی که از پارچه ی قباطی [1326] مصر بود دراز کشیده، به طرف راست و چپ پیچ می خورد. حضرت علی علیه السلام عبای خود را از دوش

و عمامه اش را از سر برداشت و دگمه های (پیراهن) را گشود، و جلو آمد و سر آن حضرت را گرفت و در دامن خود گذاشت.

و ناداها: یا زهراء، فلم تکلمه، فناداها: یا بنت محمد المصطفی، فلم تکلمه، فناداها: یا بنت من حمل الزکاه فی طرف ردائه و بذلها علی الفقراء، فلم تکلمه، فناداها: یا ابنه من صلی بالملائکه فی السماء مثنی مثنی، فلم تکلمه: فناداها: یا فاطمه، کلمینی، فانا ابن عمک علی بن ابی طالب.

علی علیه السلام صدا کرد: ای زهرا، ولی حضرت پاسخ نداد، صدا کرد: ای دختر محمد مصطفی صلی اللَّه علیه و آله و سلم، ولی باز حضرت پاسخ نداد، صدا کرد: ای دخترت کسی که زکات را در گوشه ی عبای خود حمل کرد و به نیازمندان بذل نمود، ولی باز حضرت پاسخ نداد. صدا کرد: ای دختر کسی که در آسمان دو رکعت دو رکعت امام جماعت ملائکه شد و نماز گزارد، ولی باز پاسخ نداد. صدا کرد: ای فاطمه، با من سخن بگو، من پسر عمویت علی بن ابی طالب هستم.

قال [1327] : ففتحت عینیها فی وجهه و نظرت الیه و بکت و بکی، و قال: ما الذی تجدینه، فانا ابن عمک علی بن ابی طالب.

فضه می گوید: حضرت زهرا علیهاالسلام چشم باز کرد و به امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه کرد، حضرت علی علیه السلام فرمود: حالت چطور است؟ من پسر عمویت علی بن ابی طالب هستم.

فقالت: یا ابن العم، انی اجد الموت الذی لابد منه و لا محیص عنه، و انا اعلم انک بعدی لا تصبر لعی قله التزویج، فان انت تزوجت امراه، اجعل لها یوما و لیله، و اجعل لاولادی یوما

و لیله. یا اباالحسن، و لا تصح فی وجوههما، فیصبحان یتمین غریبین منکسرین، فانهما بالامس فقدا جدهما، والیوم یفقدان امهما، فالویل لامه تقتلهما و تبغضهما!

حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود: ای پسر عمو، من در حال مرگ هستم، مرگی که گریز و چاره و پناهگاهی از آن نیست، و من می دانم که تو (مانند هر مرد دیگر) بعد از من نمی توانی بر ازدواج نکردن صبر کنی، پس اگر ازدواج نمودی، یک شبانه روز را برای همسرت، و یک شبانه روز را برای فرزندان من قرار ده. ای ابالحسن در روی آنان فریاد مزن، تا مبادا، غریب و دل شکسته شوند، زیرا آن دو فرزند یتیم من (امام حسن و حسین علیهماالسلام) دیروز جدشان را از دست دادند، و امروز نیز مادرشان را از دست می دهند، پس وای بر امتی که آن دو را می کشند و بغض آنها را در دل می گیرند!

ثم انشات تقول:

ابکنی ان بکیت یا خیر هادی،

و اسبل الدمع، فهو یوم الفراق

یا قرین البتول، اوصیک بالنسل

فقد اصبحا حلیف اشتیاق

ابکنی و ابک للیتامی و لا تن

س قتیل العدی بطف العراق

فارقوا فاصبحوا یتامی حیاری

یحلف اللَّه فهو یوم الفراق

سپس این اشعار را سرود و فرمود:

اگر خواستی گریه کنی بر من گریه کن ای بهترین هدایتگر، و اشک بریز، که این روز، روز جدایی است.

ای همدم بتول (و شوهر فاطمه علیهاالسلام)، تو را سفارش می کنم که با فرزندانم (خوب رفتار کنی)، زیرا آن دو (امام حسن و حسین علیهماالسلام) در اشتیاق به من هم سوگند هستند.

بر من و نیز بر

یتیمانم گریه کن، و هرگز کسی را که به دست دشمنان در صحرای سوزان عراق کشته می شود، (امام حسین علیه السلام)، فراموش مکن.

اینان از من جدا شدند و یتیم و سرگشته گردیدند، به خدا سوگند که این روز، روز فراق و جدایی است.

قالت: فقال لها علی علیه السلام: من این لک یا بنت رسول اللَّه هذا الخبر، والوحی قد انقطع عنا؟ فقالت: یا اباالحسن، رقدت الساعه، فرایت حبیبی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم فی قصر من الدر الابیض، فلما رانی قال: هلمی الی، یا بنیه، فانی الیک مشتاق. فقلت: واللَّه، انی لاشد شوقا منک الی لقائک. فقال: انت اللیله عندی. و هو الصادق لما وعد، والموفی لما عاهد.

فضه می گوید: حضرت علی علیه السلام به حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود: ای دختر رسول خدا، از کجا خبر داری که از دنیا می روی، در حالی که وحی از ما رخت بربسته است؟ عرض کرد: ای اباالحسن، همین حالا دراز کشیدم و به خواب رفتم، و محبوبم رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم را در کاخی از مروارید سفید دیدم. به محض اینکه مرا دید فرمود: ای دختر عزیزم، نزد من بیا، که خیلی مشتاق تو هستم. من نیز به ایشان عرض کردم: به خدا سوگند، اشتیاق من به ملاقات شما بیشتر است. فرمود: همین امشب نزد من خواهی بود، و آن بزرگوار در وعده ی خود راستگو، و به پیمان خود وفا می کند.

فاذا انت قرات یس، فاعلم انی قد قضیت نحبی، فغسلنی، و لا تکشف عنی، فانی طاهره مطهره، و لیصل علی معک من اهلی الادنی فالادنی، و من رزق اجری، و ادفنی

لیلا فی قبری. بهذا اخبرنی حبیبی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم.

پس وقتی سوره ی یس را قرائت نمودی، بدان که من به پیمان خود وفا نموده ام (و از دنیا رفته ام)، پس (از زیر لباس) مرا غسل بده، و لباسم را کنار نزن، زیرا من پاک و پاکیزه هستم، و تنها نزدیک ترین بستگانم و کسانی که خداوند پاداش (مودت) مرا به آنان روزی کرده است بر من نماز بگزارند، و مرا شبانه در قبرم به خاک بسپار، که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم چنین به من خبر داد.

فقال علی: واللَّه، لقد اخذت فی امرها، و غسلتها فی قمیصها، و لم اکشف عنها. فواللَّه، لقد کانت میمونه طاهره مطهره، ثم حنطتها من فضله حنوط رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم، و کفنتها، و ادرجتها فی اکفانها. فلما هممت ان أعقد الرداء، نادیت: یا ام کلثوم، یا زینب، یا سکینه، یا فضه، یا حسن، یا حسین، هلموا تزودوا من امکم، فهذا الفراق، واللقاء فی الجنه.

علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند شروع کردم به تجهیز او، و او را در پیراهنش غسل دادم و آن را کنار نزدم. به خدا سوگند، خجسته و پاک و پاکیزه بود، سپس از باقیمانده ی حنوط رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم او را تحنیط نمودم، و کفن او را آماده کردم و او را در میان قطعه های کفن گذاشتم. وقتی خواستم عبا (و سرتاسری) را ببندم، صدا کردم: ای ام کلثوم، ای زینب، ای سکینه، ای فضه، ای حسن، ای حسین، بیاید و از مادرتان توشه بردارید، که این زمان، زمان

جدایی است و دیگر در بهشت با او ملاقات خواهید نمود.

فاقبل الحسن والحسین علیهماالسلام و هما ینادیان: و احسرتا لا تنطفی ابدا من فقد جدنا محمد المصطفی، و امنا فاطمه الزهراء، یا ام الحسن، یا ام الحسین، اذا لقیت جدنا محمد (ا) المصطفی، فاقرئیه منا السلام، و قولی له: انا قد بقینا بعدک یتیمین فی دار الدنیا.

پس حسن و حسین علیهماالسلام آمدند، در حالی که صدا می کردند: وای بر حسرت و ناراحتی ما به خاطر فقدان جدمان حضرت محمد مصطفی و مادرمان فاطمه ی زهرا که هیچگاه خاموش و برطرف نخواهد شد. ای مادر حسن، ای مادر حسین، هنگامی که با جدمان حضرت محمد مصطفی ملاقات نمودی، سلام ما را به او برسان و بگو که ما بعد از تو در دار دنیا یتیم شدیم.

فقال امیرالمؤمنین علی علیه السلام: انی اشهد اللَّه انها قد حنت و انت و مدت یدیها و ضمتها الی صدرها ملیا، و اذ بهاتف من السماء ینادی: یا اباالحسن، ارفعهما عنها، فلقد ابکیا واللَّه ملائکه السماوات، فقد اشتاق الحبیب الی المحبوب.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: خدا را گواه می گیرم که فاطمه زهرا علیهاالسلام به شدت گریست و ناله سر داد و دستهایش را دراز کرد و آن دو (حسن و حسین علیهماالسلام) را به آرامی در سینه گرفت، ولی ناگهان هاتفی از آسمان ندا کرد: ای اباالحسن، این دو را از روی فاطمه علیهاالسلام بردار، به خدا سوگند که ملائکه ی آسمانها را به گریه درآوردند، زیرا محبوب (حضرت حق) به دیدار محبوب خود (حضرت زهرا علیهاالسلام) مشتاق است.

قال: فرفعتهما عن صدره و جعلت اعقد الرداء، و انا انشد بهذه الابیات:

فراقک اعظم الاشیاء عندی

فقدک فاطم ادهی الثکول

سابکی حسره، و انوح شجوا

علی خل مضی اسنی سبیل

الا یا عین، جودی و اسعدینی

فحزنی دائم ابکی خلیلی

حضرت علی علیه السلام فرمود: آن دو را از روی سینه ی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام برداشتم و شروع کردم به بستن عبا (و سر تا سری) و در آن حال این ابیات را سرودم:

(ای فاطمه)، جدایی تو نزد من بزرگترین و سخت ترین چیز، و فقدان تو دردآورترین مصیبت است.

بر دوست عزیزم که والاترین راه را پیمود با ناراحتی و تأسف خواهم گریست و با اندوه، نوحه سرایی خواهم نمود.

هان ای چشم، اشک بریز و یاری ام کن، که اندوه من پیوسته است و بر فقدان دوست عزیزم می گریم.

ثم حملها علی یده، و اقبل بها الی قبر ابیها و نادی:

السلام علیک یا رسول اللَّه، السلام علیک یا حبیب اللَّه، السلام علیک یا نور اللَّه، السلام علیک یا صفوه اللَّه منی، السلام علیک، والتحیه واصله منی الیک ولدیک، و من ابنتک النازله علیک بفنائک، و ان الودیعه قد استردت، والرهینه قد اخذت، فواحزناه علی الرسول ثم من بعده علی البتول، و لقد اسودت علی الغبراء، و بعدت عنی الخضراء، فواحزناه، ثم واأسفاه.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فاطمه ی زهرا علیهاالسلام را برداشت و نزد قبر پدر بزرگوارش گذاشت و صدا کرد:

سلام بر تو ای رسول خدا، سلام بر تو ای حبیب خدا، سلام بر تو ای نور خدا، سلام من بر تو ای برگزیده ی خدا، سلام بر تو، و درود از من و از جانب دخترت که به ساحت تو وارد شد، براستی که

امانت (شما) برگردانده، و گرو (شما) گرفته شد، پس وای بر اندوه من بر رسول (خدا)، و بعد از او بر بتول (حضرت زهرا علیهاالسلام)، براستی که زمین برای من سیاه، و آسمان از من دور گردیده است، پس وای بر اندوه و ناراحتی و تأسف من.

ثم عدل بها علی الروضه، فصلی علی فی اهله و اصحابه و موالیه و احبائه و طائفه من المهاجرین والانصار. فلما واراها والحدها فی لحدها، انشا بهذه الابیات یقول:

اری علل الدنیا علی کثیره

و صاحبها حتی الممات علیل

لکل اجتماع من خلیلین فرقه

و ان بقائی عندکم لقلیل

و ان افتقادی فاطما بعد احمد

دلیل علی ان لا یدوم خلیل [1328] .

آنگاه فاطمه ی زهرا علیهاالسلام را به روضه (و مزار رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم) برگرداند و همراه با بستگان و یاران و موالی و دوستداران و گروهی از مهاجرین و انصار بر او نماز گزارد، وقتی حضرتش را دفن نمود و در لحد گذاشت، این ابیات را سرود و خواند:

می بینم که مصائب دنیا بر من بسیار است، و هرکس با دنیا مصاحبت کند تا هنگام مرگ مصیبت می بیند.

اجتماع هر دو دوست عزیزی که با هم پیوند دارند به جدایی مبدل می شود، و به راستی که من نزد شما بسیار کم خواهم بود.

اینکه فاطمه علیهاالسلام را بعد از احمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم از دست دادم، دلیل بر این است که هیچ دوستی، جاودانی نخواهد بود.

خواب دیدن حضرت زهرا قبل از شهادت

از آن بانوی پهلو شکسته نقل کرده اند که در روزهای آخر عمر

خواب دیدم پدرم را و به او از دست امت شکایت کردم آن حضرت به من فرمود: انک قادمه علی عن قریب [1329] تو به زودی به سوی من می آیی.

بار دیگر خواب می بیند ملائکه بسیاری به زمین فرود می آیند و دو فرشته جلیل القدر پیشاپیش آنها است که او را به آسمانها بردند و قصرهای عالیه بهشتی را به او نشان دادند و باغها و بستانهای فردوس اعلا را به او نمودند... می پرسد که این کاخ های عالی از آن کیست؟

می گویند: اینجا فردوس اعلا است که آخرین درجه بهشت است و این همان نهر کوثر است که متعلق به شما است. آن رسیده بزرگوار می پرسد: این ابی؟ پدرم کجا است؟ گفتند: هم اکنون وارد می شود و همان لحظه می فرماید که پدرم وارد شد و مرا در آغوش گرفت و پریشانی مرا بوسید و فرمود: فرزند دلبندم دیدی آنچه خدا وعده فرموده بود؟ این همان وعده الهی است این کاخ منزل تو و شوهرت و فرزندان شما است و این جایگاه متعلق به دوستان شما است از خواب بیدار شد و رؤیای شیرین خود را به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد، مولای متقیان علیه السلام دانست که به زودی همسرش از دستش خواهد رفت و به بهشت اعلا منتقل خواهد شد. پس از دیدن این خواب بود که مکرر این دعا را می خواند:

یا حی یا قیوم برحمتک استغیث فاغثنی اللهم زحزحنی عن النار و ادخلنی الجنه والحقنی بابی محمد صلی الله علیه و آله. [1330] .

ای خداوند زنده و پاینده به رحمت تو پناه می برم پس به فریادم برس بار خدایا مرا از آتش جهنم دور

گردان و به بهشت وارد کن و مرا به پدرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله ملحق گردان.

وقتی در همان حال حضرت علی علیه السلام به بالینش آمد و به وی فرمود عافاک الله و ابقاک. ای دختر پیامبر خداوند تعالی تو را به سلامت و باقی نگه دارد. گفت یا اباالحسن به زودی پدرم را ملاقات نموده و به او ملحق می شوم.

دستور ساختن تابوت

روایت شده: فاطمه (س) به اسماء بنت عُمَیْس فرمود: من ناپسند می دانم آنچه را که با آن جنازه ی زنان را حمل می کنند [1331] که پارچه ای روی جنازه ی آنها می اندازند و جسم آنها از زیر پارچه پیدا است، و هر کس آن را دید تشخیص می دهد که مرد است یا زن، من ضعیف شده ام و گوشت بدنم گداخته شده، آیا چیزی نمی سازی که مرا بپوشاند.

اسماء گفت: آن زمان که در حبشه بودم [1332] مردم حبشه برای حمل جنازه چیزی را که پوشاننده بدن بود ساخته بودند، اگر می خواهی مثل آن را بسازم.

فاطمه (س) فرمود: آن را بساز.

اسماء تختی طلبید و آن را به رو انداخت، سپس چند چوب از شاخه ی خرما طلبید و آن را بر پایه های آن تخت، استوار کرد و سپس پارچه ای روی آن کشید (شبیه عِماری درآمد) و به فاطمه (س) عرض کرد: تابوتهای مردم حبشه، این گونه است.

فاطمه (س) آنرا پسندید و به اسماء فرمود: خدا تو را از آتش دوزخ محفوظ بدارد، مانند این تابوت برای من بسازد و مرا با آن بپوشان.

و نقل شده وقتی که حضرت زهرا (س) آن تابوت را دید خندید، با توجه به اینکه بعد از

رحلت رسول خدا (ص) هیچگاه تبسّم (لبخند) نکرده بود و فرمود: این تابوت، چقدر زیبا و نیکو است که مانع مشخص شدن زن و مرد می شود! [1333] .

آرزوی حضرت زهرا در ترک دنیا

محدث اربلی، از علمای ارجمند قرن هفتم و صاحب «کشف الغمه فی معرفه الأئمه» در مورد آرزوی مرگ، در دل و جان دختر گرامی و با فضیلت پیامبر عالیقدر اسلام، بیان روشن و توضیحات مفید و روشنگری دارد که بازگویی آن در بر دارنده ی نکته هاست. از این رو شمه ای از آن گفتار به صورت اختصار در اینجا نقل می شود. وی می گوید:

«طبیعت بشر بر حب ذات و علاقه به ادامه ی حیات خویش نهاده شده است. عموما بشر از مرگ گریزاتن و عاشق و علاقمند حیات و زندگی خویش است. انبیای الهی هم با آن همه عظمت و جلالت قدر و فضیلت، باز از این قاعده مستثنی نیستند، و در این علاقه با عموم مردم شریک و یکسان اند. داستان حضرت آدم (ع) با آن همه طول عمر و مدت زندگی اش باز هم آرزوی حیات و ادامه ی زندگی را داشت و همیشه از خداوند متعال آرزوی عمر طولانی و زندگی بیشتر می کرد، خود گواهی بر این حقیقت است.

حضرت نوح (ع) که از لحاظ سن و سال در حدی بود که به تصریح قرآن مجید، تنها 950 سال در میان قوم خود به دعوت مردم و تبلیغ راه حق و توحید مشغول بود، وقتی اجلش فرارسید هنوز از زندگی سیر نبود. زیرا چون در لحظات آخر از او پرسیدند که دنیا را چگونه یافتی؟ پاسخ داد: «دنیا را خانه ای دیدم دارای دو در، که از یک در به اندرون

آیند و از در دیگر بیرون روند» و مفهوم این جمله، شدت علاقه به حیات و دشواری جدایی از دنیا را در نظر آن پیغمبر کهن سال و منادی توحید نشان می دهد.

و یا حضرت ابراهیم (ع) از حقتعالی خواسته بود که تا او خودش آرزوی مرگ نکرده است، او را از دنیا نبرد.

و یا حضرت موسی (ع) در مفارقت از دنیا و به هنگام فرارسیدن آخرین لحظات عمر، با ملک الموت محاجه و گفتگو داشت و دل از دنیا نمی برید.

آری اینها، فقط شمه ای از احوال انبیای عظام بود که با وجود علو درجه و رفعت شأن و عظمت مقام، باز از دنیا سیر نمی شدند و به ترک حیات و قطع زندگی رغبت نداشتند...

ولی فاطمه ی زهرا (ع) با آن سن و سال اندک و در عنفوان جوانی، چنان با شور و شوق در انتظار مفارقت از دنیا و ترک حیات بود که دریافت خبر رحلت خویش از پدرش را جشن و سرور تلقی می کرد، و بسیار خوشحال و شادمان بود که زودتر بر پدر بزرگوارش نزول خواهند کرد. و این امر، یکی از اسرار عظمت روحی و معنوی اهل بیت (ع) است که در آنان به ودیعت نهاده شده، و امری است که تنها به آنان اختصاص دارد». [1334] .

همین معنی را فاطمه (ع) خود نیز ضمن همان خطبه ی شورانگیزی که در مسجد مدینه و در حضور جمع کثیری از مردم ایراد کرد، بیان فرموده است. بدین صورت که حضرتش در آن گفتار کوبنده و پرشور، پیرامون رحلت پدر بزرگوار خود می گوید:

«خداوند او را با رحمت و رأفت خویش به سوی جوار خود قبض

روح فرمود، و از مشقت و رنج و درد این دنیاو تحمل وزر و بال آن آسوده ساخت و مشمول رضوان و خشنودی خود نمود». [1335] .

این جملات عمیق، خود می تواند بازگوکننده ی دیدگاه کلی و عمومی زهرا (ع) نسبت به مرگ و انتقال از این جهان باشد. در واقع این سخنان پرمعنی، نگرش و جهان بینی زهرای اطهر (ع) را ترسیم می کند و نشان می دهد که در نظر او، رخت بربستن از این جهان و شتافتن به سوی باقی، عالی ترین راه رهایی از مشقات دنیا و رسیدن به جوار رحمت و رأفت حق است. لذا کسی که چنین دیدگاهی نسبت به مرگ دارد، طبیعی است که در مورد مرگ خود نیز از همین دیدگاه به مسأله می نگرد. آنچه از بیان زهرا (ع) در مورد رحلت پدر بزرگوارش استفاده می شود، در حقیقت تأییدی استوار، بر همان عامل روحی و معنوی در نهاد اوست که باعث می شود تا از شنیدن خبر رحلت خود نیز شادمان گردد.

در روایت وارد است هنگامی که فاطمه زهرا علیهاالسلام با تمام توان در دفاع از ولایت امیرالمؤمنین و حکومت اسلامی برآمد در این مسیر به مصیبتها و ناگواریهای گوناگون گرفتار شد. پس از آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام را از حکومت کنار دید و حادثه ی غدیر را فراموش شده ی امت وقت دید و آن هنگام که فدک و حقوق اقتصادی خود را در دستان نامردان نااهل دید و در دفاع از حقوق خود ناامید گشت و پس از آنکه حریم و حرمت اهل بیت را توسط هتاکان منافق محل امنی نیافت، و آنگاه که حتی مردم را از صدای گریه های خود دلتنگ دید دست

به دعا برداشت و آرزوی ملاقات با خدا و رسول خدا را نمود. در کتاب نهج الحیاه آمده است: درباره ی شکوه ها و غمهای جانکاه حضرت زهرا علیهاالسلام پیامبر گرامی اسلام به اصحاب خویش خبر داده و فرمود:

"دخترم آنچنان در امواج بلاها و مصیبتها، غمناک و نگران می شود که دست به دعا برداشته، از خدا آرزوی مرگ و شهادت کند، می گوید:"

یا رب انی قد سئمت الحیاه و تبرمت باهل الدنیا فالحقنی بأبی الهی عجل وفاتی سریعا.

(پروردگارا! از زندگی خسته و روی گردان شده ام و از دنیازدگان، بلاها و مصیبتهای ناگوار دیده ام، خدایا مرا به پدرم رسول خدا متصل گردان و مرگ مرا زود برسان.) [1336] .

اندوه فراوان حضرت زهرا در لحظات ترک دنیا

علت رنجوری و ناتوانی روزافزون زهرا (علیهاالسلام) تنها بیماری نبود، بلکه افکار و غم و غصه های فراوان، مغز و اعصاب آن بانوی عزیز را فشار می داد، گاهی که در اطاق کوچک خویش بر پوستی آرمیده و بالشی که از علف پر شده بود به زیر سر داشت، افکار گوناگون بر آن حضرت هجوم می آورد: آه چگونه به وصیت های پدرم اعتنا نکردند و خلافت شوهرم را غصب نمودند؟ آثار شوم و خطرناک غصب خلافت تا قیامت باقی خواهد ماند. خلافتی که بوسیله ی زور و حیله بازی بر ملت تحمیل شد، عاقبت خوبی ندارد. علت پیشرفت و ترقی اسلام و عظمت مسلمین، اتحاد و یگانگی جهان مسلمین بود، آه چه نیروی بزرگی را از دست دادند! اختلافات را در داخل خودشان کشاندند، نیروی واحد و مقتدر اسلام را به نیروهای پراکنده تبدیل نمودند. جهان اسلام را در مسیر ناتوانی و ضعف و پراکندگی و ذلت انداختند. آه آیا من همان

فاطمه و عزیز کرده پیغمبرم که در بستر بیماری افتاده ام و در اثر ضربات همین امت از درد می نالم و مرگ را بالعیان مشاهده می کنم؟! پس آن همه سفارشهای پیغمبر چه شد؟ خدایا علی (علیه السلام) را چکنم که با وجود آن همه شجاعت و قدرتی که در او سراغ دارم در وضعی گرفتار شده که ناچار است برای حفظ مصالح اسلام دست بر روی دست بگذارد و در قبال غصب حق مشروعش سکوت اختیار کند؟ آه مرگ من نزدیک شده و در روزگار جوانی از دنیا می روم و از غم و غصه نجات می یابم، اما کودکان یتیم را چه کنم؟ حسن و حسین و زینب و ام کلثومم یتیم و بی سرپرست می شوند. آه، چه مصیباتی بر سر عزیزانم وارد خواهد آمد، من بارها از پدرم می شنیدم که می فرمود: حسنت را مسموم می کنند و حسینت را با شمشیر به قتل می رسانند. هم اکنون آثار و علائمش را می بینم.

گاهی حسین کوچک را می گرفت و زیر گلویش را می بوسید و برای مصیباتش اشک می ریخت. گاهی حسن را به سینه می چسبانید و بر لبهای معصومش بوسه می زد. گاهی گرفتاریهای آینده و حوادث طاقت فرسای زینب و ام کلثوم را به یاد می آورد و برای آنان می گریست.

آری امثال این افکار ناراحت کننده بود که زهرای عزیز را رنج می داد و روز بروز رنجورتر و ضعیف تر می شد.

در روایت وارد شده که فاطمه (علیهاالسلام) در هنگام وفات گریه می کرد، علی (علیه السلام) فرمود: چرا گریه می کنی؟ پاسخ داد: برای گرفتاری های آینده ی تو گریه می کنم. فرمود: گریه نکن، به خدا سوگند اینگونه امور در نزد من مهم نیست. [1337] .

فرمایش حضرت زهرا درباره امت پیامبر در لحظه شهادت

اسماء

گوید: دیدم حضرت دستهایش را به سوی آسمان بلند کرده و می گوید: پروردگارا به حق حضرت محمد مصطفی و شوق و اشتیاقی که نسبت به من داشت و به شوهرم علی مرتضی و اندوهی که بر من دارد و به حسن مجتبی و گریه اش بر من، و به حسین شهید و حسرت و افسردگیش نسبت به من و به دخترانم که دختران فاطمه اند و آه ماتمشان بر من، از تو می خواهم که بر گنهکاران امت حضرت محمد ترحم فرموده، و آنان را ببخشائی و به بهشت واردشان سازی که تو گرامی ترین سؤال شوندگان و ارحم الراحمین می باشی. [1338] .

وصایای حضرت زهرا

بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اوصت به فاطمه بنت رسول اله و هی تشهد ان لا اله اله الله و ان محمدا رسول الله و ان الجنه حق والنار حق و ان الساعه آتیه لاریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور یا علی انا فاطمه بنت محمد زوجنی الله منک لاکون لک فی الدنیا و الاخره انت اولی بی من غیری حنطنی و غسلنی و کفنی باللیل وصل علی و ادفنی باللیل و لا تعلم احدا و استودعک الله و اقراء علی ولدی السلام الی یوم القیامه. [1339] .

این است وصیت فاطمه دختر رسول خدا و او شهادت می دهد به یگانگی و یکتایی ذات باریتعالی و رسالت حضرت محمد رسول الله و گواهی می دهد که بهشت حق است و آتش جهنم حق است و بدون شک قیامت در پیش است و خواهد آمد و خدا در آن روز همه را از قبرها برمی انگیزد یا علی من فاطمه دختر محمدم که خداوند مرا به ازدواج

تو درآورد تا در دنیا و آخرت همسر تو باشم و از آن تو، تو از هرکس بر من نزدیکتری مرا شبانه حنوط کن و شب غسل بده و شبانه کفنم کن و شب به خاک بسپار و کسی را از دفن من مطلع مکن. تو را به خدا می سپارم و سلام من به فرزندانم تا روز قیامت برسان. و در بعضی از روایات دارد که زهرا علیهاالسلام به علی علیه السلام گفت: یابن عم دلم تمنای مرگ دارد ساعتی نخواهد گذشت جز آن که از تو مفارقت نمایم.

علی علیه السلام فرمود: ای دختر رسول خدا وصیت کن به آنچه می خواهی و هر چه در دل داری بیان کن علی علیه السلام نشست بالای سر فاطمه و خانه را از بیگانه خالی کرد جز فاطمه و علی کسی نبود فاطمه عرض کرد: ای پسر عم هیچگاه در زندگی به شما دروغ نگفته ام و در زندگی زناشویی با تو راه خیانت نپیموده ام و لا خالفتک منذ عاشرتنی. و هرگز در معاشرت با تو از در مفارقت وارد نشده ام و پیوسته مطیع فرمان تو بوده ام. علی علیه السلام فرمود: پناه می برم به خدا (ای دختر رسول خدا) تو بانوی راستگویی و داناتر و پرهیزگارتر و نیکوکارتر و گرامی تر از هرکسی، من نیز از خدا در مخالفت با تو بیمناک بوده ام و فراق تو بر من سخت ناگوار است فقدان تو بر من تجدید مصیبتی است که از رحلت پیغمبر بر من وارد شد به خدا قسم مصیبت فراق تو بر من چنان است که هیچ چیز نمی تواند مرا تسلیت دهد در آن حال هر دو به گریه افتادند و مدتی

زار زار اشک ریختند (بعضی نوشته اند که چون اطاق خلوت شد زهرا علیهاالسلام به علی علیه السلام عرض کرد پسر عم جلوتر بیا و دستت را روی سینه من بگذار علی علیه السلام خواهش آن بانو را عمل کرد آنگاه عرض کرد پسر عم از من راضی باش علی علیه السلام فرمود: زهرا جان از تو راضیم خدای نیز از تو راضی باشد. عرض کرد نه علی جان می دانی من از چه چیزی از شما رضایت می خواهم روزی که دشمن به صورت من سیلی زد و با خستگی و درد جسمانی و روح افسرده آمدم منزل دیدم تو در کنج حجره نشسته ای و مشغول جمع آوری قرآنی با تندی با شما سخن گفتم و به شما گفتم یابن ابیطالب ای پسر ابی طالب در کنج حجره نشسته ای و مثل جنین در رحم حجره قرار گرفته ای دشمن به همسرت تعدی کرده...

غصه دار بودم و با تو پرخاش کردم اینک از تو رضایت می خواهم از من راضی باش) مولای متقیان سر فاطمه را به سینه چسباند و با مهربانی فرمود: زهرا جان از تو راضیم خدا و رسول از تو راضی باشند هرچه می خواهی بگو که اجرا خواهم کرد. آن بانو در حالی که اشک می ریخت گفت شوهر گرامیم خداوند تو را جزای خیر دهد وصیت من این است که دختر خواهر من امامه را تزویج کنی (امامه دختر زینب بنت رسول الله بود که مادرش در زمان پدر فوت کرده بود) زیرا امامه به فرزندان من مهربانی خواهد کرد و بهترین پرستار آنها است و مرد هم ناگزیر است زنی در خانه داشته باشد.

از جمله وصایای حضرت زهرا علیهاالسلام به همسرش

این بود که گفت: شوهر عزیزم برای من تابوتی بساز که فرشتگان صورت آن را به من نشان داده اند و امام علیه السلام از وی خواست که وصف آن را برایش بیان کند تا طبق خواسته اش عمل نماید.

«مورخین نوشته اند که وصف تابوت در متن وصیت آن بانوی بزرگ اسلام نیست» و باز گفت: همسرم وصیت دیگرم این است که هیچکس به جنازه من حاضر نشود.

من از این مردم که به من ستم کردند و حق مرا غصب نمودند متنفرم.

اینها دشمن من و دشمن رسول خدا (ص) هستند اجازه نده از این قوم و هوادارانشان کسی بر جنازه من حاضر شوند و نماز بخوانند یا علی مرا در تاریکی شب آنگاه که دیدگان مردم به خواب رفت به خاک بسپار تا از دفن من بی خبر باشند. [1340] .

علل بیماری و شهادت حضرت زهرا

با وجود سفارش آن حضرت به نهان داشتن شرایط جسمی و وضعیت روحی اش پس از آن رویدادهای تلخ، و با وجود رازداری امیر مؤمنان، سرانجام خبر بیماری بانوی بانوان در مدینه منتشر گردید و همگان از شرایط آن حضرت آگاه شدند. لازم به یادآوری است که فاطمه علیهاالسلام از بیماری سختی شکایت نداشت که غیرقابل مداوا برسد، بلکه آنچه او را سخت رنج می داد و پیکرش را آب می کرد، امواج دردها و مصیبتها و رنجهایی بود که هر روز بر آن افزوده می شد و این فشارها بود که بر رنج و بیماری برخاسته از صدمات وارده در یورش به خانه اش، کمک می کرد تا بانوی سرفراز گیتی را به بستر شهادت بکشاند.

در کنار اینها فشار سوگ پدر و گریه بسیار بر آن حضرت نیز از

عواملی بود که باعث شدت بیماری و زوال شادابی و طراوت از خورشید جهان افروز وجود او می شد و باید ستم و خشونت و مواضع ناجوانمردانه ی برخی از مسلمان نماها و نیز تحول ارتجاعی در سیستم سیاسی و دگرگونی کارها و تغییر اوضاع و شرایط به سود ارتجاع و جاهلیت را نیز از عواملی برشمرد که فشار دردها و رنجها را هر لحظه بیشتر می ساخت و خورشید وجود اندیشمندترین و آزاده ترین بانوی جهان هستی را بسوی افق مغرب پیش می برد.

فاطمه در یورش دژخیمان دولت غاصب به خانه اش به گونه ای میان در و دیوار فشرده شد که علاوه بر وارد آمدن صدمات سخت بر وجود گرانمایه اش، جنین وی نیز سقط گردید و تازیانه های بیدادی که بر پیکر مطهرش فرود آمد، بدنش را مجروح و خون آلود ساخت و آثار عمیقی در آن نازنین بدن برجای نهاد. و نیز ضربات شدید دیگری بر او وارد آمد که جسم و جان و روح ملکوتی اش را به شدت آزرد.

آری همه ی این امور و رویدادهای دردناک دست به دست هم دادند و آن حضرت را به بستر بیماری کشانده و از انجام کارهای خویش بازداشتند.

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در یک مجلس مناظره در حضور معاویه خطاب به مغیره بن شعبه فرمود: «تو مادرم را زده و مصدوم و مجروح ساختی، تا اینکه او بچه اش را سقط کرد...» (انت الذی ضربت فاطمه بنت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله حتی ادمیتها و القت ما فی بطنها...) [1341] .

و حضرت امام صادق علیه السلام با تصریح بیشتر در مورد علت بیماری و شهادت فاطمه علیهاالسلام می فرمایند:

و کان سبب وفاتها ان قنفذا

مولی الرجل لکزها بنعل السیف بامره فاسقطت محسنا، و مرضت من ذلک مرضا شدیدا. [1342] .

سبب شهادت فاطمه این بود که قنفذ (غلام خلیفه دوم) با غلاف شمشیر او را زده و بچه اش را کشت و مادرم از این جهت به بستر بیماری افتاد.

کیفیت وفات حضرت زهرا

1- به ام سلمه فرمود: برایم آبی آماده کن تا بدان غسل کنم، ام سلمه آب را آورد، غسل کرد و جامه پاکی پوشید، دستور داد بسترش را در وسط اتاق بگستراند،به طرف راستش رو به قبله خوابید و دست راستش را زیر صورتش گذاشت. [1343] .

2- در روایت دیگری آمده که: حضرت به اسماء فرمود: آبی برایم آماده کن، بعد با آن غسل کرده و سپس فرمود: جامه های جدیدم را به من بده، آنها را پوشیده و فرمود: بقیه حنوط پدرم را از فلان جا برایم بیاور و زیر سرم بگذار و مرا تنها گذاشته و از اینجا بیرون برو، می خواهم با پروردگارم مناجات کنم.

اسماء می گوید: از اتفاق بیرون شدم و صدای مناجات آن حضرت را می شنیدم، آهسته به طوری که مرا نبیند وارد شدم دیدم دست به سوی آسمان دراز کرده و می گوید: پروردگارا به حق محمد مصطفی و اشتیاقی که به دیدار من داشت، و به شوهرم علی مرتضی و اندوهش بر من و به حسن مجتبی و گریه اش بر من و به حسین شهید و پژمردگی و حسرتش بر من و به دخترانم که پاره تن فاطمه می باشند و غم و اندوهی که بر من دارند، از می خواهم که بر گناهکاران امت محمد ترحم فرمائی و آنان را بیامرزی و به بهشت وارد کنی که

تو بزرگوارترین سؤال شوندگان و مهربان ترین مهربانانی. [1344] .

3- و گفت: قدری مرا به خود واگذار و بعد مرا بخوان، اگر پاسخ تو را دادم که بسیار خوب و اگر جوابی ندادم بدان که من به سوی پدر خود، (یا پروردگارم) رفتم.

اسماء لحظه ای حضرت را به حال خود واگذاشت و بعد صدا زد و جوابی نشنید، صدا زد ای دختر محمد مصطفی، ای دختر گرامی ترین کسی که زنان حمل او را عهده دار شدند، ای دختر بهترین کسی که بر روی ریگ های زمین پای گذارده، ای دختر کسی که به پروردگارش به فاصله دو تیر کمان و یا کمتر نزدیک شد، اما جوابی نیامد چون جامه را از روی صورت حضرت برداشت، مشاهده کرد از دنیا رخت بر بسته است، خود را به روی حضرت انداخت و در حالی که ایشان را می بوسید گفت: فاطمه آن هنگام که نزد پدرت رسول خدا رفتی سلام اسماء بنت عمیس را به آن حضرت برسان، آنگاه گریبان چاک زده و از خانه بیرون آمد، حسنین به او رسیده و گفتند: اسماء مادر ما کجا است؟ وی ساکت شد و جوابی نداد، آنان وارد اتاق شده دیدند حضرت دراز کشیده حسین علیه السلام حضرت را تکان داد دید از دنیا رفته است، فرمود: ای برادر خداوند تو را در مصیبت مادر پاداش دهد.

حسن خود را بر روی مادر انداخته و گاهی می بوسید و می گفت: ای مادر با من سخن بگو پیش از آن که روح از بدنم جدا شود، و حسین جلو آمده و پاهای حضرت را می بوسید و می گفت: ای مادر من پسرت حسینم، پیش از آنکه

قلبم منفجر شود و بمیرم با من صحبت کن.

اسماء به آنها گفت: ای فرزندان رسول خدا بروید نزد پدرتان علی علیه السلام او را از مرگ مادرتان خبردار کنید، آن دو از منزل بیرون رفته و صدا می زدند:یا محمداه یا احمداه، امروز که مادرمان از دنیا رفت رحلت تو تجدید شد، بعد به مسجد رفته و علی علیه السلام را خبردار کردند حضرت با شنیدن خبر فوت فاطمه علیهاالسلام از هوش رفت و با پاشیدن آب بر او به هوش آمد و چنین گفت: ای دختر حضرت محمد به چه کسی تسلیت بگوئیم، من همیشه به وسیله تو دلداری داده می شدم، بعد از تو چه کسی موجب دلداری و تسلیت من خواهد شد.

وقایع بعد از شهادت حضرت زهرا

خبر شهادت حضرت زهرا به علی و حالات حسنین

اسماء می گوید: پس از لحظاتی بانویم را صدا زدم، جواب نداد گفتم یا بنت محمد المصطفی ای دختر بهترین پیامبران، ای دختر بهترین مادران... چون جواب نیامد آمدم و روپوش را از روی مبارکش برداشتم دیدم که روح مطهرش به عالم ملکوت پرواز کرده است اسماء با دیدن این منظره دلخراش، گریبان چاک زده می نالیدم که ناگاه حسنین علیهماالسلام وارد شدند و فرمودند: اسماء این امنا؟ مادر ما کجا است؟

اسماء ساکت بود و چیزی نمی گفت فرزندان زهرا علیهاالسلام وارد حجره مادر شدند و مادر را بیجان یافتند آه از دل بیرون کرده و یکدیگر را تسلیت گفتند آنگاه حسن علیه السلام خود را روی مادر انداخته او را بوسیده و می گفت: یا اماه کلمینی قبل ان یفارق روحی بدنی. مادر با من حرف بزن پیش از آن که روح از بدنم مفارقت کند و آنگاه حسین علیه السلام پاهای مادر در آغوش گرفته

و می گفت: یا اماه انا ابنک الحسین، کلمینی قبل ان ینصدع قلبی فاموت.

مادر من فرزندت حسینم با من حرف بزن پیش از آنکه دلم از کار بیفتد اسماء به آنها دلداری داده و می گفت جگرگوشگان رسول خدا بروید در مسجد و از ماجرای وفات مادر پدرتان را خبر دهید. آنها از خانه به طرف مسجد دویدند و فریاد برآورده: یا محمداه یا احمداه، الیوم جدد لنا موتک اذ ماتت امنا.

ای پیامبر بزرگ، ای رسول خدا ای جد گرامی امروز بار دیگر داغ فراق شما بر ما تازه شد مادر ما جان به جان آفرین تسلیم کرد. سپس به طرف مسجد رفته و فوت مادرشان را به پدر بزرگوارشان خبر دادند. مولای متقیان از شنیدن این حادثه ناگوار غش کرد آب به صورت مبارکش پاشیدند چون به هوش آمد فرمود: بمن العزاء یا بنت محمد، ای دختر رسول خدا به چه کسی در این مصیبت تسلیت باید گفت، کنت بک اتعزی ففیم العزاء من بعدک؟ [1345] ای سیده النساء من اندوه و غمم را به تو تسلی می دادم بعد از تو به چه کسی خود را تسلیت دهم. با اشک چشم و سوز دل اینگونه می نالید:

لکل اجتماع من خلیلین فرقه

و کل الذی دون الفراق قلیل

و ان افتقادی فاطمه بعد احمد

دلیل علی ان لا یدوم خلیل [1346] .

میان هر اجتماعی از دو دوست فراق حاصل می شود، و اساساً کم اتفاق می افتد که بین دوستان جدایی نیفتد.

گم کردنم فاطمه را بعد از رحلت رسول خدا (سلام اللَّه علیهما) بهترین دلیل بر این است که دوست برای انسان

نمی ماند.

مراسم وداع با مادر و خاکسپاری

بعضی نوشته اند: که حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام به خاطر طاهره بودن به غسل نیازی نداشته است. امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام فاطمه زهرا را غسل داد زیرا او صدیقه و معصومه بود نباید جز معصوم، دیگری او را غسل دهد چنانچه مریم را جز عیسی علیه السلام کسی غسل نداد [1347] .

امام علیه السلام چون کافور بر بدن مطهرش ریخت این دعا را خواند:

اللهم انها امتک و بنت رسولک و خیرتک من خلقک اللهم لقنها حجتها و اعظم برهانها و اعل درجتها و اجمع بینها و بین محمد صلی اللَّه علیه و آله.

پروردگار این است کنیز تو و دختر پیغمبر تو و بهترین خلق تو بارالها حجتش را تلقینش کن و برهاشن را بزرگ دار و درجه اش را بالا ببر و جمع کن بین او و بین محمد صلی اللَّه لعیه و آله و او را با حبیبت در یک درجه بدار.

آنگاه از حنوط باقیمانده رسول اللَّه او را حنوط کرد و در هفت پارچه کفن پوشانید و عبا را بر روی آنها انداخت سپس فرزندانش را صدا کرد تا بیابند و بار دیگر از مادر توشه برگیرند.

علی علیه السلام صدا زد: یا ام کلثوم، یا زینب، یا فضه یا حسن یا حسین هلموا و تزودا من امکم الزهراء فهذا الفراق و اللقاء فی الجنه

بیائید از مادرتان زهرا توشه بردارید که این دیدار آخر است و ملاقات بعدی در بهشت است حسن و حسین علیهماالسلام آمدند کنار جسد مطهر مادر می نالیدند فرزندان آن بانوی بزرگوار هر کدام اندوه دل را به اشک دیده فرونشانده و می گفتند مادر وقتی خدمت جد

ما رسول اللَّه رسیدی فاقرئیه منا السلام. سلام ما را به او ابلاغ نما و بگو که ما بعد از تو یتیم شدیم، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: ناگهان دیدم که مادرشان آغوش باز کرد و آن دو عزیزش را به سینه اش چسبانید که هماندم شنیدم هاتفی از آسمان ندا می کند.

یا اباالحسن ارفعهما عنها فلقد ابکیا واللَّه ملائکه السماء. یا علی حسن و حسین را از روی نعش مادر بلند کن به خدا سوگند اینها فرشتگان آسمان را به گریه درآوردند [1348] .

معجزه جسد بیجان فاطمه علیهاالسلام

برای برگزیدگان خداوند و تربیت شدگان مهد نبوت، زمان و مکان، طبیعت و خواص آنها مفهومی ندارد فی المثل به طور معمول آتش کارش سوزاندن است ولی اگر خدا نخواهد خاصیت آتش تغییر می کند و دیگر قدرت سوزاندن نخواهد داشت. چنانچه در داستان حضرت ابراهیم در قرآن کریم می خوانیم که این پیامبر بزرگ را نمرودیان به آتش افکندند ولی خداوند نخواست که آتش او را بسوزاند

نسوزد آتشی تا او نخواهد

نبارد بارشی تا او نخواهد [1349] .

یا در داستان معراج حضرت رسول اکرم می خوانیم که با همین عنصر خاکی و بدن مطهرش به آسمانها عروج می کند بدون این که جاذبه زمین مانع صعود آن حضرت شود یا سر بریده ابی عبداللَّه الحسین تلاوت قرآن می کند که مورد اتفاق تمام فرق اسلامی است یا کارد گلوی حضرت اسماعیل را نمی برد و امثال اینگونه معجزات و خارق عادات نشان دهنده این معنا است که بر ما معلوم شود که آنها به نیروی عظیم خداوندی مجهزاند از جمله معجزات حضرت زهرا علیهاالسلام پس از غسل و کفن پوشیدن در آغوش

گرفتن فرزندانش حسنین علیهماالسلام است یا صحبت کردن آن بانو بعد از وفات با همسرش امیرالمؤمنین علیه السلام است در این رابطه روایات متعدد و مطالب گوناگون در کتب مختلف نقل شده که بحث از آنها در این مختصر نمی گنجد آنچه نقل شده ز باب نمونه است که مبادا خوانندگان گرامی شک کنند که چگونه انسانی که روحش از بدن مفارقت می کند قدرت دارد کاری را انجام دهد که انجام آن از زنده های دارای عصمت و ولایت پذیرفتنی است ولی از وفات یافته ها چگونه؟ و بدانند که مقام معصوم علیه السلام مقامی است فوق مقام بشر آنها مجهز به قدرتی هستند که آن قدرت در حیطه علوم بشری نیست و ابعاد معنویت آنها فراتر از دنیای انسانها است از این روی هم در حال حیات صاحب معجزات محیرالعقول هستند و هم بعد از شهادت از آنها معجزاتی بروز می کند که عقول صاحبان خرد عاجز از تجزیه و تحلیل آنها است مگر به نور ایمان و صفای دل بر صدق معجزات و خوارق عادات آنها یقین پیدا کنند.

مراسم تدفین شبانه حضرت زهرا سلام اللَّه علیها

علی علیه السلام پیکر مطهر بانوی مظلومه اش را طبق وصیتش زیر پیراهن غسل داد با آن که خود به اهل خانه اش فرموده بود برای عمل کردن به سفارش بانویش آهسته سخن بگویند و گریه بلند بلند نکنند مبادا همسایه ها مطلع شوند. اسماء بر پیکر مطهر آن بانوی رنجدیده آب می ریخت و مولای متقیان می شست ناگهان دیدند که مولا تکیه به دیوار داده های های گریه می کند و نتوانست خویشتن داری کند وقتی پرسیدند یا امیرالمؤمنین چرا بی تاب شده ای؟ فرمود: از حیاء این بانو اشک می ریزم چطور در

این مدت بعد از حادثه تازیانه خوردن این همه درد و صدمه را از من مخفی داشته و اکنون که دستم به بازوی ورم کرده اش رسید دانستم که چه بر سر این بانو آمده است نتوانستم خویشتن را نگه دارم که بی اختیار گریستم. [1350] .

هر قهرمان مدال خودش را نشان دهد

زهرا مدال خود به علی هم نشان نداد

آری پیکر مطهر حضرت زهرا علیهاالسلام را غسل داد و کفن کرد و تنها خودش و دو فرزندش حسن و حسین علیهماالسلام و عمار و مقداد و عقیل و زبیر و ابوذر غفاری و سلمان فارسی، بریده و عباس بن عبدالمطلب و ابن مسعود و تنی چند از بنی هاشم بر پیکر مطهر آن بانو نماز خواندند

علی علیه السلام سپس آن پیکر نورانی را به خاک سپرد و در کنار قبر آن بانوی پهلو شکسته نشست و خطاب به قبر آن بانو فرمود: یا ارض استودعتک ودیعتی. هذه بنت رسول اللَّه فنودی منهایا علی انا ارفق بها منک فارجع ولاتهتم [1351] .

ای زمین امانتم رابه تو می سپارم این دختر رسول خداست، ناگاه شنید کسی می گوید یا علی من از تو نسبت به بانویت مهربان ترم به سوی منزل بازگرد و غصه مخور. امیرالمؤمنین علیه السلام در حین خاکسپاری حضرت زهرا علیهاالسلام کلماتی دارد که سزاوار است در اینجا آورده شود.

گفتار امیرالمؤمنین در خاکسپاری حضرت

السلام علیک یا رسول اللَّه عنی و عن ابنتک النازله فی جوارک والسریعه اللحاق بک قل یا رسول اللَّه عن صفیتک صبری، ورق عنها تجلدی

الا ان لی فی التأسی بعظیم فرقتک و فادح مصیبتک موضع تعز.

فلقد و سدتک فی ملحوده قبرک و فاضت بین

نحری و صدری نفسک.

فانا لله و انا الیه راجعون فلقد استرجعت الودیعه و اخذت الرهینه اما حزنی فسرمد، اما لیلی مستهد الی ان یختار اللَّه لی دارک التی انت بها مقیم.

و ستنبئک ابنتک بتضافر امتک علی هضمها فاحفها السؤال و استخبرها الحال.

هذا و لم یطل العهد و لم یخل منک الذکر والسلام علیکما سلام مودع لا قال و لا سئم فان انصرف فلاعن ملاله و ان اقم فلاعن سوءظن بما وعداللَّه الصابرین. [1352] .

درود بر تو ای فرستاده خدا از من و دخترت که در جوارت آرمیده، زودتر از دیگران به تو رسیده.

ای فرستاده خدا مرگ دختر گرامیت عنان شکیبایی از کفم گسلانده و توان خویشتن داریم نمانده اما برای من که سختی جدایی تو را دیده و سنگینی مصیبتت را کشیده ام جای تعزیت است.

تو را تکیه گاه ساختم در آنجا که شکاف قبر تو بود و جان گرامیت میان سینه و گردنم از تن مفارقت نمود. «همه ما از آن خداییم و به سوی خدا بازمی گردیم» امانت بازگردید. و رهن گرفته شد کار همیشگی ام اندوه است. و شبهایم شب زنده داری تا آنکه خدا خانه ای را که تو در آن به سر می بری برایم گزیند (و این غم که در دل دارم فرونشیند) و به زودی دخترت تو را خبر دهد که چگونه امتت فراهم گردیدند و بر او ستم ورزیدند، از او بپرس چنانکه شایسته است و خبر گیر از آنچه پیش آمده است که دیری نگذشته و یاد تو فراموش نگشته. درود بر شما درود کسی که خداحافظی کند (وداع نماید) نه که رنجیده است و راه دوری جوید.

اگر بازگردم نه از خسته جانی است، و اگر بمانم نه از بدگمانی است بلکه امیدوارم بدانچه خدا صابران را وعده داده است.

و در روایتی دیگر در دنبال کلماتش خطاب به رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله اینگونه (درددل را با آن سرور کائنات) ابراز می کند [1353] .

ای رسول خدا... فبعین اللَّه تدفن ابنتک سرا و یهضم حقها قهرا و یمنع ارثها جهرا... دخترت در پیش نظر خدا به خاک سپرده شد بدون آنکه کسی از دشمنان از دفنش آگاه شود حق دخترت را به ظلم گرفتند و ارثش را از وی منع کردند... تا آنجا که فرمود:

نفسی علی زفراتها محبوسه

یالیتها خرجت مع الزفرات

لا خیر بعدک فی الحیوه و انما

ابکی مخافه ان تطول حیاتی

در هجران فاطمه نفسم در سینه ام محبوس است ای کاش جان من با نفسم بیرون می آمد.

ای فاطمه بعد از تو خیری در زندگانی نیست فقط گریه ام برای این است که می ترسم عمرم پس از تو طولانی شود.

قبر مخفی حضرت زهرا و جریان غم انگیز نبش قبر

پنهانی قبر حضرت زهرا سلام اللَّه علیه نشانه ی مظلومیت و غربت ولایت است، و دلیل واضح و برهان قاطعی که شیعه می تواند به استناد آن خود را پیرو راستین سنت رسول (ص) نشان دهد. زهرا سلام اللَّه علیه نشانی بر حقانیت و مظلومیت شیعه، برای همه ی آزادمردان در طول تاریخ به یادگار گذاشت.

شیعه امروز می تواند از اهل سنت بپرسد، چرا زهرا سلام اللَّه علیه وصیت کرد خلفا در تشییع جنازه اش حاضر شوند؟ و چرا وصیت کرد تا قبرش پنهان بماند؟

آری او نمی خواست تا دشمنانش که دشمنان خدا و رسولند بر سر مزارش اقامه ی عزا

کرده و بدین وسیله عوام فریبی کنند. آن قدر این امر بر خلفا سنگین بود و از عواقبش بیم داشتند که تصمیم گرفتند نبش قبر کنند تا قبر زهرا را پیدا کنند و بر جنازه اش نماز گزارند. که از هیبت و تهدید علی علیه السلام ترسیدند و از بیم فتنه ای بزرگتر پا عقب کشیدند.

زهرا سلام اللَّه علیه می خواست با طرح سؤال در اذهان مردم، که چرا تنها یادگار رسول قبرش را پنهان نموده، آنان را به فکر وادارد، تا خود به دنبال جواب رفته و مسببین اصلی را بیابند. همین است که می بینم برخی، برخی دیگر را ملامت می کردند که تنها دختر پیامبر مرد و هیچکدام از آنان اجازه حضور در دفن و نماز نداد، و قبرش را هم پنهان نمود.

او می اندیشید شاید با غوغایی که به سبب شهادتش در مدینه ایجاد می شود، با این اقدام بی سابقه و آگاهانه ی مردم را علیه خلفا به حرکتی وادارد و یا لااقل، سندی همیشگی بر محکومیت خلفا، از خود به یادگار بگذارد. از اینرو حتی ائمه بعدی نیز قبر او را آشکار نساختند.

در مورد محل دفن حضرت فاطمه زهرا در کتابهای مختلف مطالب گوناگون نوشته اند بعضی معتقدند که در جوار قبر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مدفون شده است و دلیلشان این حدیث شریف است که رسول خدا (ص) فرموده است:

ان بین قبری، و منبری روضه من ریاض الجنه. همانا بین قبر و منبر من باغی از باغهای بهشت است که اشاره به محل دفن حضرت زهرا سلام اللَّه علیها است مرحوم علامه مجلسی در بحار معتقد است که امیرالمؤمنین در نیمه شب جسد فاطمه را برداشت با دو

فرزندش حسن و حسین و شش نفر از اصحاب به طرف قبر پیغمبر (ص) رفتند. بعضی هم معتقدند که در قبرستان بقیع به خاک سپرده شده است. [1354] .

و بعید نیست که آن امام مظلوم علیه السلام صورت چهل قبر را در بقیع ترتیب داده باشد تا کسی از قبر واقعی حضرت زهرا علیهاالسلام مطلع نشود و وصیت آن سیده مظلومه نیز عمل شود.

جریان غم انگیز نبش قبر حضرت زهرا سلام اللَّه علیه

صبح آن شبی که حضرت زهرا علیهاالسلام غریبانه به خاک سپرده شد به نقل سپهر در ناسخ ابوبکر و عمر و گروهی از مهاجر و انصار بر در سرای علی علیه السلام گرد آمدند تا به قول خودشان در تشیع جنازه حضرت زهرا علیهاالسلام شرکت کنند مقداد بن اسود به آنها گفت: فاطمه را دیشب به خاک سپرده اند! عمر به ابوبکر گفت: الم اقل لک انهم سیفعلون به تو نگفتم که اینها چنین خواهند کرد؟ و به دنبالش گفت: لا تترکون یا بنی هاشم حسدکم القدیم لنا ابدا.

ای بنی هاشم این حسادت دیرینه شما را در مورد ما هیچگاه ترک نمی کنید... واللَّه لقد هممت ان انبشها فاصلی علیها. به خدا سوگند هر آینه او را از قبر بیرون آورده و بر وی نماز خواهیم خواند! فقال علی علیه السلام واللَّه لو رمت ذاک یابن صهاک لا رجعت الیک یمینک لئن سللت سیفی لا اغمدته دون ازهاق نفسک. [1355] .

پس علی علیه السلام فرمود:

ای پسر صهاک به خدا قسم اگر چنین قصدی کنی دست راست تو به تو بازنگردد یعنی دستت را قطع خواهم کرد چه اگر شمشیر از نیام برآورم تا خون تو نریزم در غلاف

قرار نمی دهم و در بعضی از روایات آمده علی علیه السلام او را گرفت و سخت بر زمین کوبید و فرمود: ای پسر کنیزک سیاه خلافت که حق من بود از من گرفتید و من به خاطر این که مردم از دین خدا برنگردند از حق خود گذشتم فوالذی نفس علی بیده لئن رمت و اصحابک بشی ء من ذلک لاسقین الارض من دمائکم. به خدایی که جان علی در دست او است اگر تو و اصحابت قصد قبر فاطمه کنید زمین را از خون شما سیراب می کنم. ابوبکر و دیگران واسطه شدند که چنین کاری نخواهند کرد تا عمر را رها ساخت. [1356] .

پس اگر محل دفن حضرت زهرا علیهاالسلام را در قبرستان بقیع دانسته اند به خاطر این بود که ذهن مخالفین را مشغول نموده و از این طریق قبر آن بانوی عصمت و طهارت برای همیشه مصون بماند و کسی نداند که آن بانوی پهلو شکسته در کجا مدفون گردیده است.

تاریخ وفات حضرت زهرا

تاریخ وفات آن مطهره نیز اختلاف زیادی در کتابها دیده می شود که جمعا حدود ده قول می گردد، و همگی آنها تاریخ وفات را روی فاصله ی میان رحلت رسول خدا (ص) و وفات آن مخدره ی معصومه حساب کرده و ذکر نموده اند.

40 روز: مرحوم ابن شهرآشوب در کتاب مناقب پس از آنکه یکی دو قول در این باره نقل کرده می گوید: برخی گفته اند: وفات فاطمه چهل روز پس از رحلت رسول خدا (ص) اتفاق افتاد و این قول صحیحتر از اقوال دیگر است، و روی همین حساب می گوید: فاطمه (ع) در شب یکشنبه سیزدهم ربیع الاخر از دنیا رفت [1357] ، و مرحوم اربلی

هم در کشف الغمه چنین قولی نقل کرده [1358] چنانکه مجلسی (ره) نیز از برخی کتابها آن را حکایت نموده است. [1359] .

نگارنده گوید: در برخی از روایات آمده که مدت بیماری فاطمه (علیهاالسلام) چهل روز طول کشید مانند روایت روضهالواعظین [1360] و روایتی که مجلسی (ره) از برخی کتابهای مناقب نقل کرده [1361] . بنابراین ممکن است منظور از چهل روز که در پاره ای از نقلها آمده همین مدت بیماری فاطمه (علیهاالسلام) بوده که به دست راویان با مدت زندگانی آن حضرت پس از رسول خدا (ص) اشتباه شده باشد، واللَّه اعلم.

72 روز: ابن شهرآشوب این قول را در مناقب نقل کرده. [1362] .

75 روز: این قول نیز در مناقب ذکر شده و مرحوم کلینی (ره) نیز در کافی روایتی از امام صادق (ع) در این باره روایت کرده [1363] و از عیون المعجزات سید مرتضی (ره) نیز نقل شده است [1364] و قول مشهور نیز میان محدثین و عموم شیعیان همین قول است.

3 ماه: این قول را مرحوم علی بن عیسی اربلی در کتاب کشف الغمه از کتاب الذریه الطاهره دولابی نقل کرده. [1365] .

95 روز: مرحوم اربلی قول 95 روز را از امام باقر (ع) روایت کرده [1366] ، و مجلسی (ره) نیز از کتاب اقبال الاعمال نقل کرده که جماعتی از اصحاب فرموده اند: وفات فاطمه (علیهاالسلام) در روز سوم جمادی الثانیه واقع شد [1367] ، و روی قول مشهور در رحلت رسول خدا (ص) که روز بیست و هشتم ماه صفر بوده فاصله ی آنها همان 95 روز می شود.

6 ماه: این قول را بیشتر اهل سنت اختیار کرده و

عموماً وفات فاطمه (ع) را در سوم ماه رمضان می دانند که برای اطلاع بیشتر می توانید به کتاب احقاق الحق مراجعه نمایید. [1368] .

اقوال دیگر هم در این باره هست مانند هفتاد روز و 100 روز و 8 ماه که مشهور همین اقوالی بود که ذکر شده، و ابوالفرج در کتاب مقاتل الطالبیین گوید:

وفات حضرت فاطمه (علیهاالسلام) چندی پس از رحلت رسول خدا (ص) اتفاق افتاد که درباره ی مدت آن اختلاف شده است و آنها که بیش از دیگران گفته اند: شش ماه، و آنها که کمتر گفته اند: 40 روز، ولی صحیح همانست که از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود: وفادت آن حضرت سه ماه پس از رحلت رسول خدا (ص) بوده است.

نگارنده گوید: اساتید بزرگوار مادام بفائهم همین سه ماه و نود و پنج روز را عموماً روز وفات دانسته اند و شواهدی هم برای آن ذکر می کردند، واللَّه اعلم.

از میان برداشتن امیرالمؤمنین!؟

اگر تاریخ و حوادث ناگوار پس از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را بدرستی بررسی کرده، دور از افراط و تفریط تحلیل کنیم و شجاعت در ابراز عقیده داشته باشیم و دچار شخصیت زدگی نباشیم و حق را به حق بشناسم، روشن خواهد شد که تنها هدف مهاجمان به منزل امام علیه السلام کشتن و از میان برداشتن امام بود.

زیرا در جلسات شورائی خود به این نتیجه رسیده بودند که:

با حضور علی علیه السلام نمی توانند حکومت خود را استحکام بخشند.

با حضور علی علیه السلام نمی توانند بنام دین هرچه می خواهند انجام دهند.

و تا علی علیه السلام مخالفت می کند دیگر مخالفان را نمی توان سر جایشان نشاند.

و تا علی علیه السلام زنده است و

صدها روایت و حدیث در فضیلت او را مردم سینه به سینه نقل می کنند، ابابکر و عمر نمی توانند حکومت خود را قانونی جلوه دهند.

و تا علی علیه السلام زنده است و می تواند دست به ذوالفقار ببرد، بزرگترین خطر همواره آنان را تهدید می کند.

و تا ارزش ها و افتخارات و فضائل علی علیه السلام مطرح است، همواره آنها زیر سؤال قرار دارند و نمی توانند با احادیث دروغین برای خود ارزش و فضیلتی مونتاژ کنند.

زیرا همه دیدند که آنها سابقه شرک داشتند و در جنگها فرار کردند و در مواقع سخت و حساس از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله اطاعت نمی کردند.

از این رو تصمیم گرفتند این مشکل اساسی را در همان روزهای اول کودتا از میان بردارند.

و این حقیقت را به روشنی می دانستند که:

علی علیه السلام هرگز با آنان بیعت نخواهد کرد.

علی علیه السلام اهل سیاست بازی و ظاهرسازی نیست.

و تا علی بیعت نکند، استقرار حکومت کودتاگران تحقق نخواهد یافت اما کشتن علی علیه السلام هم به این سادگی ها صورت نمی پذیرد، چه باید می کردند؟ چنین اندیشیدند که:

1- به بهانه گردهمائی مخالفان در خانه علی علیه السلام به منزل امام یورش ببرند.

2- مخالفان اندک و علی علیه السلام در یک مقابله شمشیر و در یک جنگ نابرابر کشته می شوند.

آنگاه حل این مشکل، طبیعی است زیرا:

همچنان که بسیاری را کشتند.

قبائلی را قتل عام کردند.

که در حکومت ابابکر سی هزار نفر را به بهانه «ارتداد» از میان برداشتند [1369] به همه خواهند گفت که:

علی علیه السلام برای خلافت شمشیر کشید جنگید و کشته شد.

نمی بایست دست به شمشیر ببرد و در امت اسلامی مسلحانه برخورد

کند.

اما یک محاسبه ی دقیق را از یاد برده بودند.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام را به حساب نیاوردند.

فکر می کردند، زنی است که برای حفظ حجاب خود در ماجراهای سیاسی دخالت نمی کند در خط مقدم قرار نمی گیرد، در خانه می نشیند و دعا می کند یا قرآن می خواند یا گریه می کند و چون طرفداران علی علیه السلام اندک می باشند، زود از میدان خارج شده، و علی علیه السلام تنهاست و در تنهائی و غربت چه می تواند بکند؟

برای همین اهداف شوم حدود دو هزار نفر را بسیج کردند و یا به نقل برخی از نویسندگان 450 نفر را در یورش به خانه امام دخالت دادند.

از این رو دفاع جانانه حضرت زهرا علیهاالسلام برای حفظ جان امام علیه السلام یکی از ره آوردهای مهم مبارزات حضرت زهرا علیهاالسلام است که باز به آرمان آغازین این نوشتار بازمی گردیم و معتقدیم:

«اگر فاطمه ی نبود، دین و آئینی، امامت و تداوم راه رسالتی وجود نداشت».

دوم- بررسی نظریه ها و احتمالات

نظریه ی اول «تهدید و ارعاب» و نظریه ی دوم «شدت عمل نه تا مرز کشتن» با مطالعه ی دقیق تاریخ و حوادث پس از وفات پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، و یورش به منزل امام علیه السلام، و ارزیابی صحیح آن، نادرست است.

اگر تنها قصد تهدید و ارعاب داشتند و نمی خواستند کسی را بکشند.

چرا صدها نفر را با شمشیر و نیزه بسیج کردند؟

در منزل امام علیه السلام تعدادی کمتر از ده نفر و خود امام حضور داشتند.

آیا برای تهدید و ترساندن یک نفر، دو هزار نفر را به میدان می آورند؟

چرا وقتی در برابر دختر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله قرار گرفتند، حیاء

نکردند و بازنگشتند؟ و به عملیات نظامی خود ادامه دادند؟

وقتی حضرت زهرا علیهاالسلام آن سخنرانی کوتاه را برابر مهاجمان ایراد کرد و فرمود:

ایها الضالون المکذبون ماذا تقولون؟

(ای گمراهان دروغگو چه می گوئید)

و خطاب به عمر فرمود:

یا عمر اما تتقی اللَّه؟ تدخل علی بیتی؟ ابحزبک الشیطان تخوفنی؟

(ای عمر، آیا از خدا نمی ترسی؟ اینگونه می خواهی وارد خانه من بشوی؟ آیا با حزب شیطان صفت خود می خواهی مرا بترسانی) [1370] .

و آنگاه تهدید به نفرین کردن نمود، چرا پراکنده نشدند؟

اگر می خواستند تهدید کنند یا بترسانند، به خواسته خود رسیده بودند و باید از همین جا بازمی گشتند.

و اگر نمی خواستند تا مرز کشتن پیش بروند، پس چرا پس از تهدید و ارعاب، و ترساندن اهل خانه، تصمیم گرفتند، درب خانه را با زور و فشار باز کنند؟ یا بسوزانند؟ و وارد شوند؟

و عمر فریاد کشید که: (هیزم بیاورید و درب خانه را بسوزانید)

و حضرت زهرا خطاب به عمر فرمود:

یابن الخطاب اتراک محرقا علی بابی؟ أجئت لتحرق دارنا؟ اتحرق علیا و ولدی؟

(ای پسر خطاب، آیا تو را می بینم که خانه ام را آتش می زنی؟ آیا آمده ای خانه مرا بسوزانی؟ راستی!! آیا علی علیه السلام و فرزندانم را به آتش می کشی؟)

اگر هدف تهدید و ارعاب بود باید شرم می کردند و می رفتند در صورتی عمر فریاد زد و گفت:

واللَّه لنخرجنکم الی البیعه و لنحرقنکم

(سوگند به خدا یا شما را برای بیعت از خانه بیرون می آورم و یا شما را با خانه می سوزانم)

عمر شخصاً می گوید، خانه و اهل خانه را می سوزانم؟

جای شگفتی است که طرفداران عمر می گویند، ایشان قصد

کشتار نداشته است؟!

پس چرا درب خانه را آتش زدند؟

و با اینکه می دانستند دختر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پشت درب خانه ایستاده است چرا با لگد در را شکستند؟

و در میان فریاد و ناله یگانه دخت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله صدها نفر هجوم آوردند که وارد خانه شوند؟

و شنیدند که حضرت زهرا علیهاالسلام فریاد زد؟

آه فضه مرا دریاب، فرزندم کشته شد؟ [1371] ؟

و بیهوش پشت درب خانه نقش زمین شد؟

حال دیگر چرا حیاء نکردند و بازنگشتند؟

و به سوی علی علیه السلام رفتند و او را به زور بسوی مسجد کشاندند، و در زیر شمشیر برهنه، عمر مرتب می گفت.

یا بیعت کن یا گردنت را می زنم.

راستی آیا این همه از ماجراها صرفاً برای تهدید و ارعاب بود؟

و نمی خواستند تا مرز کشتن پیش بروند؟

حال که محسن علیه السلام را کشتند و زهرای مرضیه علیهاالسلام بیهوش بر زمین افتاد چرا باز هم عملیات نظامی را ادامه دادند؟

اگر قصد کشتن امام را نداشتند، و هدف آنها قتل حضرت زهرا علیهاالسلام و محسن مظلوم نبود «طبق نظریه سوم» پس چرا پس از شهادت محسن علیه السلام دست بردار نبودند؟

و مستقیم امام را هدف قرار دادند؟ و به سوی مسجد می کشاندند؟

و آنگاه که حضرت زهرا علیهاالسلام بهوش آمد اگر احساس خطر جدی برای جان امام نداشت چرا با آن همه درد تکیه بر امام مجتبی علیه السلام داد و خود را به علی علیه السلام رساند و خطاب به مهاجمان فرمود:

واللَّه لا ادعکم تجرون ابن عمی ظلماً

ویلکم ما اسرع ما خنتم اللَّه و رسوله فینا اهل البیت

و قد اوصاکم رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله باتباعنا و مودتنا والتمسک بنا فقال اللَّه تعالی

«قل لا اسئلکم علیه اجراً إلا الموده فی القربی» [1372] .

(سوگند به خدا، نمی گذارم پسر عموی مرا ظالمانه به سوی مسجد بکشانید. وای بر شما چه زود به خدا و رسولش خیانت کردید و به خانواده او ستم نمودید، با این که رسول خدا پیروی از ما و دوستی با ما را به شما سفارش کرده و فرمود که (در امور زندگی) از اهل بیت علیهم السلام اطاعت نمایید، که خداوند فرمود: [1373] به مردم بگو از شما پاداش رسالت نمی خواهم، جز آن که با اهل بیت من دوستی نمائید).

و اگر قصد کشتن امام را نداشتند چرا حضرت زهرا علیهاالسلام خطاب به عمر در داخل مسجد پیامبر فرمود

ویحک یا عمر ما هذه الجرأه علی اللَّه و علی رسوله؟ ترید ان تقطع نسله من الدنیا و تفنیه؟ و تطفی ء نور اللَّه؟ واللَّه متم نوره

(وای بر تو ای عمر! این چه جرأت و جسارتی است که نسبت به خدا و رسول خدا کرده ای، آیا می خواهی نسل رسول خدا را نابود کنی؟ و از میان برداری؟ آیا می خواهی نور خدا را خاموش کنی؟ خداوند نور خود را حفظ می کند و تداوم می بخشد.) [1374] .

و اگر کشتن امام جزء برنامه های کودتاگران نبود چرا حضرت زهرا علیهاالسلام تهدید به نفرین کرد؟

خلوا عن ابن عمی

فوالذی بعث محمدا بالحق لئن لم تخلوا عنه لأنشرن شعری و لأضعن قمیص رسول اللَّه علی رأسی و لأصرخن الی اللَّه تبارک و تعالی

فما ناقه صالح بأکرم علی اللَّه منی و لا الفصیل بأکرم علی اللَّه

من ولدی

(رها کنید پسر عموی مرا،

قسم به آن خدایی که محمد صلی اللَّه علیه و آله را به حق برانگیخت. اگر از علی دست برندارید، گیسوان خود را پریشان کرده و پیراهن رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را بر سر افکنده و در برابر خدا فریاد خواهم زد، یقین بدانید که ناقه صالح، در نزد خدا از من گرامی تر و بچه ی آن ناقه نیز از فرزندان من قدر و قیمتش زیادتر نبود). [1375] .

و آنگاه که سلمان از طرف علی علیه السلام به زهرای مرضیه گفت: خانم! شما دختر پیامبر رحمت می باشید، نفرین نکنید، حضرت زهرا علیهاالسلام عمق توطئه را افشاء کرد و فرمود:

فقالت: یا سلمان! یریدون قتل علی و ما علی صبر فدعنی حتی آتی قبر أبی فانشر شعری، و اشق جیبی و اصیح الی ربی

(ای سلمان، آنها قصد جان علی علیه السلام را دارند، و من در شهادت علی علیه السلام نمی توانم صبر کنم، صبرم تمام شده، مرا به حال خود بگذار تا کنار قبر پدرم بروم، موهایم را پریشان نموده گریبان چاک سازم، و به درگاه خدا ناله سَر دهم.) [1376] .

سلمان وقتی دوباره بازگشت و تقاضای مراجعت به خانه کرد، و گفت: نفرین نکنید. حضرت زهرا علیهاالسلام دوباره جواب داد که:

و یلهم یا سلمان! یریدون ان یوتموا ولدی الحسنین فواللَّه یا سلمان! لا أخلی عن باب المسجد حتی أری ابن عمی سالماً بعینی.

(وای بر آنان ای سلمان! آنها می خواهند دو فرزند من حسن و حسین علیهماالسلام را یتیم و بی سرپرست نمایند، ای سلمان! سوگند به خدا از درب مسجد مدینه پا بیرون نمی گذارم تا

آن که پسر عموی خود را با چشمان خودم، (رها شده) و سالم مشاهده نمایم.) [1377] .

و آنقدر دفاع و مبارزه را ادامه داد تا امام را از زیر شمشیر برهنه نجات داد و دست او را گرفت و به منزل برد.

اگر هدف کودتاگران سقیفه قتل امام نبود آیا حضرت زهرا علیهاالسلام این همه نگرانی و دفاع و مشکلات را تحمل می کرد؟

وقتی در این تهاجم موفق نشدند که علی علیه السلام را از میان بردارند، و در برابر مبارزات حضرت زهرا علیهاالسلام رسوا شدند، سیاست صبر و انتظار در پیش گرفتند.

بعد از وفات حضرت زهرا علیهاالسلام که تا حدودی اوضاع آرام شد و حکومتشان محکم گردید، و مخالفان را سرکوب نمودند، دوباره به فکر قتل و از میان برداشتن امام علی علیه السلام افتادند و به خالد بن ولید که فرماندار نظامی ابابکر در کودتای سقیفه بود و بسیاری از مخالفان ابابکر را قتل عام کرد که به او لقب «سَیفُ اللّه» داده بود، فرمان داد تا امام را در نماز جماعت صبح، پس از گفته شدن (السلام علیکم و رحمهاللّه و برکاته)، از پشت سر با شمشیر ترور کند.

اما به هنگام سلام نماز ابابکر در شجاعت و کاردانی خالد بن ولید شک کرد، و دچار اضطراب شد، و چند بار دو سلام قبل از سلام آخر را تکرار کرد و چاره ای ندید که در حالت نماز بگوید:

(یا خالد لا تفعل ما امرتک به)

خالد آنچه را که دستور دادم انجام نده

و نمازش را با سخن غیر عبادی باطل کرد.

امام علی علیه السلام به عقب سر برگشت و به خالد فرمود،

چه دستوری داشتی؟

خالد با کمال بی شرمی گفت، ترور تو!

امام با دو انگشت حلقوم او را بگونه ای فشرد، که رنگش سیاه شد، و ابابکر و عمر و دیگران گریختند و به عباس عموی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله متوسل شدند تا با سوگند دادن به رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله، علی علیه السلام خالد را رها کرد [1378] .

آیا باز هم می شود ساده اندیش بود و آن همه تهاجمات و نقشه های ترور را یک بازی سیاسی پنداشت؟

تصمیم منافقین به قتل امیرالمؤمنین بعد از شهادت حضرت زهرا

از ابن عباس نقل شده که چون فاطمه علیهاالسلام مخفیانه دفن شد، این مسأله آبرو و حیثیت حکومت وقت را زیر سؤال برد و اثر منفی در میان مردم گذاشت، لذا آنان در یک شورای توطئه آمیز به این نتیجه رسیدند که علی علیه السلام باید ترور! گردد آن هم در حال نماز صبح که هوا تاریک است و قهراً قاتل شناخته نخواهد شد.

بدین منظور خالد بن ولید را نامزد این جنایت هولناک نمودند و قضیه را با وی در میان گذاشته. او نیز اعلان آمادگی کرد و قرار بر این شد که چون ابوبکر سلام نماز را گفت، بلافاصله این ترور صورت گیرد.

اسماء بنت عمیس، که در این تاریخ همسر ابوبکر بود، از پشت پرده این توطئه را فهمید و جریان را از طریق کنیزش به اطلاع امیرالمؤمنین رسانید، او بدون نگرانی در مسجد حاضر شد و ملاحظه کرد خالد با شمشیر و آمادگی کامل در کنار او نشست.

از سوی دیگر ابوبکر عواقب این کار را سنجید و نگران عکس العمل مردم و خطر آتی آن گردید، لذا تشهد نماز را چندین بار تکرار کرد و

سلام نگفت: سرانجام قبل از خواندن سلام نماز خطاب به خالد گفت: «یا خالد لاتفعل ما امرتک; آنچه را دستور داده ام انجام نده» سپس سلام نماز را گفته و از نماز فارغ شد...

علی علیه السلام در این هنگام به خالد حمله کرد و شمشیر او را از دستش گرفت و وی را به زمین کوبیده روی سینه اش نشست و خواست او را بکشد. مردمی که حاضر بودند جلو آمدند تا خالد را نجات دهد ولی مقدور نشد...

سرانجام ابن عباس او را به قبر پیامبر سوگند داد. با این قسم علی علیه السلام خالد را رها کرد... [1379] .

خطبه ها و سخنان و نیایشهای حضرت زهرا (س)

خطبه فدکیه حضرت زهرا در مسجد

(1) خطبتها علیهاالسلام بعد غصب الفدک

روی انّه لمّا أجمع أبوبکر و عمر علی منع فاطمه علیهاالسلام فدکاً و بلغها ذلک،لاثت خمارها علی رأسها، و اشتملت بجلبابها، و أقبلت فی لمّه من حفدتها و نساء قومها، تطأ ذیولها، ما تخرم مشیتها مشیه رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله،حتّی دخلت علی أبی بکر، و هو فی حشد من المهاجرین و الانصار و غیر هم، فنیطت دونها ملاءه فجلست، ثم أنّت أنّه أجهش القوم لها بالبکاء، فارتجّ المجلس، ثم أمهلت هنیئه.

حتّی اذا سکن نشیج القوم و هدأت فورتهم، افتتحت الکلام بحمداللَّه و الثناء علیه و الصلاه علی رسوله، فعاد القوم فی بکائهم، فلمّا أمسکوا عادت فی کلامها فقالت علیهاالسلام:

اَلْحَمْدُلِلَّهِ عَلی ما اَنْعَمَ، وَ لَهُ الشُّکْرُ عَلی ما اَلْهَمَ، وَ الثَّناءُ بِما قَدَّمَ، مِنْ عُمُومِ نِعَمٍ اِبْتَدَاَها، وَ سُبُوغِ الاءٍ اَسْداها، وَ تَمامِ مِنَنٍ اَوْلاها، جَمَّ عَنِ الْاِحْصاءِ عَدَدُها، وَ نَأی عَنِ الْجَزاءِ اَمَدُها، وَ تَفاوَتَ عَنِ الْاِدْراکِ اَبَدُها، وَ نَدَبَهُمْ لاِسْتِزادَتِها بِالشُّکْرِ لاِتِّصالِها، وَ اسْتَحْمَدَ اِلَی الْخَلائِقِ بِاِجْزالِها،

وَ ثَنی بِالنَّدْبِ اِلی اَمْثالِها.

(1) خطبه آن حضرت بعد از غصب فدک

روایت شده: هنگامی که ابوبکر و عمر تصمیم گرفتند فدک را از حضرت فاطمه علیهاالسلام بگیرند و این خبر به ایشان رسید، لباس بتن کرده و چادر بر سر نهاد، و با گروهی از زنان فامیل و خدمتکاران خود بسوی مسجد روانه شد، در حالیکه چادرش به زمین کشیده می شد، و راه رفتن او همانند راه رفتن پیامبر خدا بود، بر ابوبکر که در میان عده ای از مهاجرین و انصار و غیر آنان نشسته بود وارد شد، در این هنگام بین او و دیگران پرده ای آویختند، آنگاه ناله ای جانسوز از دل برآورد که همه مردم بگریه افتادند و مجلس و مسجد بسختی به جنبش درآمد.

سپس لحظه ای سکوت کرد تا همهمه مردم خاموش و گریه آنان ساکت شد و جوش و خروش ایشان آرام یافت، آنگاه کلامش را با حمد و ثنای الهی آغاز فرمود و درود بر رسول خدا فرستاد، در اینجا دوباره صدای گریه مردم برخاست، وقتی سکوت برقرار شد، کلام خویش را دنبال کرد و فرمود:

حمد و سپاس خدای را برآنچه ارزانی داشت، و شکر او را در آنچه الهام فرمود، و ثنا و شکر بر او بر آنچه پیش فرستاد، از نعمتهای فراوانی که خلق فرمود و عطایای گسترده ای که اعطا کرد، و منّتهای بی شماری که ارزانی داشت، که شمارش از شمردن آنها عاجز، و نهایت آن از پاداش فراتر، و دامنه آن تا ابد از ادراک دورتر است، و مردمان را فراخواند، تا با شکرگذاری آنها نعمتها را زیاده گرداند، و با گستردگی آنها مردم را

به سپاسگزاری خود متوجّه ساخت، و با دعوت نمودن به این نعمتها آنها را دو چندان کرد.

وَ اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، کَلِمَهٌ جَعَلَ الْاِخْلاصَ تَأْویلَها، وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَها، وَ اَنارَ فِی التَّفَکُّرِ مَعْقُولَها، الْمُمْتَنِعُ عَنِ الْاَبْصارِ رُؤْیَتُهُ، وَ مِنَ الْاَلْسُنِ صِفَتُهُ، وَ مِنَ الْاَوْهامِ کَیْفِیَّتُهُ.

اِبْتَدَعَ الْاَشْیاءَ لا مِنْ شَیْ ءٍ کانَ قَبْلَها، وَ اَنْشَاَها بِلاَاحْتِذاءِ اَمْثِلَهٍ اِمْتَثَلَها، کَوَّنَها بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَأَها بِمَشِیَّتِهِ، مِنْ غَیْرِ حاجَهٍ مِنْهُ اِلی تَکْوینِها، وَ لا فائِدَهٍ لَهُ فی تَصْویرِها، اِلاَّ تَثْبیتاً لِحِکْمَتِهِ وَ تَنْبیهاً عَلی طاعَتِهِ، وَ اِظْهاراً لِقُدْرَتِهِ وَ تَعَبُّداً لِبَرِیَّتِهِ، وَ اِعْزازاً لِدَعْوَتِهِ، ثُمَّ جَعَلَ الثَّوابَ عَلی طاعَتِهِ، وَ وَضَعَ الْعِقابَ عَلی مَعْصِیَتِهِ، ذِیادَهً لِعِبادِهِ مِنْ نِقْمَتِهِ وَ حِیاشَهً لَهُمْ اِلی جَنَّتِهِ.

وَ اَشْهَدُ اَنَّ اَبی مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اِخْتارَهُ قَبْلَ اَنْ اَرْسَلَهُ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ اَنْ اِجْتَباهُ، وَ اصْطَفاهُ قَبْلَ اَنْ اِبْتَعَثَهُ، اِذ الْخَلائِقُ بِالْغَیْبِ مَکْنُونَهٌ، وَ بِسَتْرِ الْاَهاویلِ مَصُونَهٌ، وَ بِنِهایَهِ الْعَدَمِ مَقْرُونَهٌ، عِلْماً مِنَ اللَّهِ تَعالی بِمائِلِ الْاُمُورِ، وَ اِحاطَهً بِحَوادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَهً بِمَواقِعِ الْاُمُورِ.

و گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نیست و شریکی ندارد، که این امر بزرگی است که اخلاص را تأویل آن و قلوب را متضمّن وصل آن ساخت، و در پیشگاه تفکر و اندیشه شناخت آن را آسان نمود، خداوندی که چشم ها از دیدنش بازمانده، و زبانها از وصفش ناتوان، و اوهام و خیالات از درک او عاجز می باشند.

موجودات را خلق فرمود بدون آنکه از ماده ای موجود شوند، و آنها را پدید آورد بدون آنکه از قالبی تبعیّت کنند، آنها را به قدرت خویش ایجاد و به مشیّتش پدید آورد،

بی آنکه در ساختن آنها نیازی داشته و در تصویرگری آنها فائده ای برایش وجود داشته باشد، جز تثبیت حکمتش و آگاهی بر طاعتش، واظهار قدرت خود،و شناسائی راه عبودیت و گرامی داشت دعوتش، آنگاه بر طاعتش پاداش و بر معصیتش عقاب مقرر داشت، تا بندگانش را از نقمتش بازدارد و آنان را بسوی بهشتش رهنمون گردد.

و گواهی می دهم که پدرم محمّد بنده و فرستاده اوست، که قبل از فرستاده شدن او را انتخاب، و قبل از برگزیدن نام پیامبری بر او نهاد، و قبل از مبعوث شدن او را برانگیخت، آن هنگام که مخلوقات در حجاب غیبت بوده، و در نهایت تاریکی ها بسر برده، و در سر حد عدم و نیستی قرار داشتند، او را برانگیخت بخاطر علمش به عواقب کارها، و احاطه اش به حوادث زمان، و شناسائی کاملش به وقوع مقدّرات.

اِبْتَعَثَهُ اللَّهُ اِتْماماً لِاَمْرِهِ، وَ عَزیمَهً عَلی اِمْضاءِ حُکْمِهِ، وَ اِنْفاذاً لِمَقادیرِ رَحْمَتِهِ، فَرَأَی الْاُمَمَ فِرَقاً فی اَدْیانِها، عُکَّفاً عَلی نیرانِها، عابِدَهً لِاَوْثانِها، مُنْکِرَهً لِلَّهِ مَعَ عِرْفانِها.

فَاَنارَ اللَّهُ بِاَبی مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ و الِهِ ظُلَمَها، وَ کَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهَمَها، وَ جَلی عَنِ الْاَبْصارِ غُمَمَها، وَ قامَ فِی النَّاسِ بِالْهِدایَهِ، فَاَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغِوایَهِ، وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعِمایَهِ، وَ هَداهُمْ اِلَی الدّینِ الْقَویمِ، وَ دَعاهُمْ اِلَی الطَّریقِ الْمُسْتَقیمِ.

ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ اِلَیْهِ قَبْضَ رَأْفَهٍ وَ اخْتِیارٍ، وَ رَغْبَهٍ وَ ایثارٍ، فَمُحَمَّدٌ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ و الِهِ مِنْ تَعَبِ هذِهِ الدَّارِ فی راحَهٍ، قَدْ حُفَّ بِالْمَلائِکَهِ الْاَبْرارِ وَ رِضْوانِ الرَّبِّ الْغَفَّارِ، وَ مُجاوَرَهِ الْمَلِکِ الْجَبَّارِ، صَلَّی اللَّهُ عَلی أَبی نَبِیِّهِ وَ اَمینِهِ وَ خِیَرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ صَفِیِّهِ، وَ السَّلامُ عَلَیْهِ وَ رَحْمَهُاللَّهِ وَ

بَرَکاتُهُ.

ثم التفت الی اهل المجلس و قالت:

اَنْتُمْ عِبادَ اللَّهِ نُصُبُ اَمْرِهِ وَ نَهْیِهِ، وَ حَمَلَهُ دینِهِ وَ وَحْیِهِ، وَ اُمَناءُ اللَّهِ عَلی اَنْفُسِکُمْ، وَ بُلَغاؤُهُ اِلَی الْاُمَمِ، زَعیمُ حَقٍّ لَهُ

او را برانگیخت تا امرش را کامل و حکم قطعی اش را امضا و مقدّراتش را اجرا نماید، و آن حضرت امّتها را دید که در آئینهای مختلفی قرار داشته، و در پیشگاه آتشهای افروخته معتکف و بت های تراشیده شده را پرستنده، و خداوندی که شناخت آن در فطرتشان قرار دارد را منکرند.

پس خدای بزرگ بوسیله پدرم محمد صلی اللَّه علیه و آله تاریکی های آن را روشن، و مشکلات قلبها را برطرف، و موانع رؤیت دیده ها را از میان برداشت، و با هدایت در میان مردم قیام کرده و آنان را از گمراهی رهانید، و بینایشان کرده،و ایشان را به دین استوار و محکم رهنمون شده، و به راه راست دعوت نمود.

تا هنگامی که خداوند او را بسوی خود فراخواند، فراخواندنی از روی مهربانی و آزادی و رغبت و میل، پس آن حضرت از رنج این دنیا در آسایش بوده، و فرشتگان نیکوکار در گرداگرد او قرار داشته، و خشنودی پروردگار آمرزنده او را فراگرفته، و در جوار رحمت او قرار دارد، پس درود خدا بر پدرم، پیامبر و امینش و بهترین خلق و برگزیده اش باد، و سلام و رحمت و برکات الهی براو باد.

آنگاه حضرت فاطمه علیهاالسلام رو به مردم کرده و فرمود:

شما ای بندگان خدا پرچمداران امر و نهی او، و حاملان دین و وحی او، و امینهای خدا بر یکدیگر، و مبلّغان او بسوی امّتهایید، زمامدار حق

در میان

فیکُمْ، وَ عَهْدٍ قَدَّمَهُ اِلَیْکُمْ، وَ بَقِیَّهٍ اِسْتَخْلَفَها عَلَیْکُمْ: کِتابُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ الْقُرْانُ الصَّادِقُ، و النُّورُ السَّاطِعُ وَ الضِّیاءُ اللاَّمِعُ، بَیِّنَهً بَصائِرُهُ، مُنْکَشِفَهً سَرائِرُهُ، مُنْجَلِیَهً ظَواهِرُهُ، مُغْتَبِطَهً بِهِ اَشْیاعُهُ، قائِداً اِلَی الرِّضْوانِ اِتِّباعُهُ، مُؤَدٍّ اِلَی النَّجاهِ اسْتِماعُهُ.

بِهِ تُنالُ حُجَجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَهُ، وَ عَزائِمُهُ الْمُفَسَّرَهُ، وَ مَحارِمُهُ الْمُحَذَّرَهُ، وَ بَیِّناتُهُ الْجالِیَهُ، وَ بَراهینُهُ الْکافِیَهُ، وَ فَضائِلُهُ الْمَنْدُوبَهُ، وَ رُخَصُهُ الْمَوْهُوبَهُ، وَ شَرائِعُهُ الْمَکْتُوبَهُ.

فَجَعَلَ اللَّهُ الْایمانَ تَطْهیراً لَکُمْ مِنَ الشِّرْکِ، وَ الصَّلاهَ تَنْزیهاً لَکُمْ عَنِ الْکِبْرِ، وَ الزَّکاهَ تَزْکِیَهً لِلنَّفْسِ وَ نِماءً فِی الرِّزْقِ، وَ الصِّیامَ تَثْبیتاً لِلْاِخْلاصِ، وَ الْحَجَّ تَشْییداً لِلدّینِ، وَ الْعَدْلَ تَنْسیقاً لِلْقُلُوبِ، وَ طاعَتَنا نِظاماً لِلْمِلَّهِ، وَ اِما مَتَنا اَماناً لِلْفُرْقَهِ، وَ الْجِهادَ عِزّاً لِلْاِسْلامِ، وَ الصَّبْرَ مَعُونَهً عَلَی اسْتیجابِ الْاَجْرِ.

وَ الْاَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَهً لِلْعامَّهِ، وَ بِرَّ الْوالِدَیْنِ وِقایَهً مِنَ السَّخَطِ، وَ صِلَهَ الْاَرْحامِ مَنْساءً فِی الْعُمْرِ وَ مَنْماهً لِلْعَدَدِ، وَ الْقِصاصَ حِقْناً لِلدِّماءِ، وَ الْوَفاءَ بِالنَّذْرِ تَعْریضاً لِلْمَغْفِرَهِ، وَ تَوْفِیَهَ الْمَکائیلِ وَ الْمَوازینِ تَغْییراً لِلْبَخْسِ.

شما بوده، و پیمانی است که از پیشاپیش بسوی تو فرستاده، و باقیمانده ای است که برای شما باقی گذارده، و آن کتاب گویای الهی و قرآن راستگو و نور فروزان و شعاع درخشان است، که بیان و حجّتهای آن روشن، اسرار باطنی آن آشکار، ظواهر آن جلوه گر می باشد، پیروان آن مورد غبطه جهانیان بوده، و تبعیّت از او خشنودی الهی را باعث می گردد، و شنیدن آن راه نجات است. بوسیله آن می توان به حجّتهای نورانی الهی، و واجباتی که تفسیر شده، و محرّماتی که از ارتکاب آن منع گردیده، و نیز به گواهیهای جلوه گرش و برهانهای کافیش و فضائل پسندیده اش، و

رخصتهای بخشیده شده اش و قوانین واجبش دست یافت.

پس خدای بزرگ ایمان را برای پاک کردن شما از شرک، و نماز را برای پاک نمودن شما از تکبّر، و زکات را برای تزکیه نفس و افزایش روزی، و روزه را برای تثبیت اخلاص، و حج را برای استحکام دین، و عدالت ورزی را برای التیام قلبها، و اطاعت ما خاندان را برای نظم یافتن ملتها، و امامتمان را برای رهایی از تفرقه، و جهاد را برای عزت اسلام، و صبر را برای کمک در بدست آوردن پاداش قرار داد.

وَ النَّهْیَ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزیهاً عَنِ الرِّجْسِ، وَ اجْتِنابَ الْقَذْفِ حِجاباً عَنِ اللَّعْنَهِ، وَ تَرْکَ السِّرْقَهِ ایجاباً لِلْعِصْمَهِ، وَ حَرَّمَ اللَّهُ الشِّرْکَ اِخْلاصاً لَهُ بِالرُّبوُبِیَّهِ.

فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ، وَ لا تَمُوتُنَّ اِلاَّ وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، وَ اَطیعُوا اللَّهَ فیما اَمَرَکُمْ بِهِ وَ نَهاکُمْ عَنْهُ، فَاِنَّهُ اِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ.

ثم قالت:

اَیُّهَا النَّاسُ! اِعْلَمُوا اَنّی فاطِمَهُ وَ اَبی مُحَمَّدٌ، اَقُولُ عَوْداً وَ بَدْءاً، وَ لا اَقُولُ ما اَقُولُ غَلَطاً، وَ لا اَفْعَلُ ما اَفْعَلُ شَطَطاً، لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِکُمْ عَزیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَریصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنینَ رَؤُوفٌ رَحیمٌ.

فَاِنْ تَعْزُوهُ وَتَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ اَبی دُونَ نِسائِکُمْ،وَ اَخَا ابْنِ عَمّی دُونَ رِجالِکُمْ، وَ لَنِعْمَ الْمَعْزِیُّ اِلَیْهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ.

فَبَلَّغَ الرِّسالَهَ صادِعاً بِالنَّذارَهِ، مائِلاً عَنْ مَدْرَجَهِ الْمُشْرِکینَ، ضارِباً ثَبَجَهُمْ، اخِذاً بِاَکْظامِهِمْ، داعِیاً اِلی سَبیلِ رَبِّهِ بِالْحِکْمَهِ و الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ، یَجُفُّ الْاَصْنامَ وَ یَنْکُثُ الْهامَّ، حَتَّی انْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وَ لَّوُا الدُّبُرَ.

و امر به معروف را برای مصلحت جامعه، و نیکی به پدر و مادر را برای رهایی از غضب الهی، و صله

ارحام را برای طولانی شدن عمر و افزایش جمعیت، و قصاص را وسیله حفظ خونها، و وفای به نذر را برای در معرض مغفرت الهی قرار گرفتن، و دقت در کیل و وزن را برای رفع کم فروشی مقرر فرمود.

و نهی از شرابخواری را برای پاکیزگی از زشتی، و حرمت نسبت ناروا دادن را برای عدم دوری از رحمت الهی، و ترک دزدی را برای پاکدامنی قرار داد، و شرک را حرام کرد تا در یگانه پرستی خالص شوند.

پس آنگونه که شایسته است از خدا بترسید، و از دنیا نروید جز آنکه مسلمان باشید، و خدا را در آنچه بدان امر کرده و از آن بازداشته اطاعت نمائید، همانا که فقط دانشمندان از خاک می ترسند.

آنگاه فرمود:

ای مردم! بدانید که من فاطمه و پدرم محمد است، آنچه ابتدا گویم در پایان نیز می گویم، گفتارم غلط نبوده و ظلمی در آن نیست، پیامبری از میان شما برانگیخته شد که رنجهای شما بر او گران آمده و دلسوز بر شما است، و بر مؤمنان مهربان و عطوف است.

پس اگر او را بشناسید می دانید که او در میان زنانتان پدر من بوده، و در میان مردانتان برادر پسر عموی من است، چه نیکو بزرگواری است آنکه من این نسبت را به او دارم.

رسالت خود را با انذار انجام داد، از پرتگاه مشرکان کناره گیری کرده، شمشیر بر فرقشان نواخت، گلویشان را گرفته و با حکمت و پند و اندرز نیکو بسوی پروردگارشان دعوت نمود، بتها را نابود ساخته، و سر کینه توزان را می شکند، تا جمعشان منهزم شده و از میدان گریختند.

حَتَّی تَفَرََّی اللَّیْلُ عَنْ صُبْحِهِ،

وَ اَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، و نَطَقَ زَعیمُ الدّینِ، وَ خَرَسَتْ شَقاشِقُ الشَّیاطینِ، وَ طاحَ وَ شیظُ النِّفاقِ، وَ انْحَلَّتْ عُقَدُ الْکُفْرِ وَ الشَّقاقِ، وَ فُهْتُمْ بِکَلِمَهِ الْاِخْلاصِ فی نَفَرٍ مِنَ الْبیضِ الْخِماصِ.

وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَهٍ مِنَ النَّارِ، مُذْقَهَ الشَّارِبِ، وَ نُهْزَهَ الطَّامِعِ، وَ قُبْسَهَ الْعِجْلانِ، وَ مَوْطِی ءَ الْاَقْدامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ، وَ تَقْتاتُونَ الْقِدَّ، اَذِلَّهً خاسِئینَ، تَخافُونَ اَنْ یَتَخَطَّفَکُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِکُمْ، فَاَنْقَذَکُمُ اللَّهُ تَبارَکَ وَ تَعالی بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ بَعْدَ اللَّتَیَّا وَ الَّتی، وَ بَعْدَ اَنْ مُنِیَ بِبُهَمِ الرِّجالِ، وَ ذُؤْبانِ الْعَرَبِ، وَ مَرَدَهِ اَهْلِ الْکِتابِ.

کُلَّما اَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ اَطْفَأَهَا اللَّهُ، اَوْ نَجَمَ قَرْنُ الشَّیْطانِ، اَوْ فَغَرَتْ فاغِرَهٌ مِنَ الْمُشْرِکینَ، قَذَفَ اَخاهُ فی لَهَواتِها، فَلا یَنْکَفِی ءُ حَتَّی یَطَأَ جِناحَها بِأَخْمَصِهِ، وَ یَخْمِدَ لَهَبَها بِسَیْفِهِ، مَکْدُوداً فی ذاتِ اللَّهِ، مُجْتَهِداً فی اَمْرِ اللَّهِ، قَریباً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سَیِّداً فی اَوْلِیاءِ اللَّهِ، مُشَمِّراً ناصِحاً مُجِدّاً کادِحاً، لا تَأْخُذُهُ فِی اللَّهِ لَوْمَهَ لائِمٍ.

وَ اَنْتُمَ فی رَفاهِیَّهٍ مِنَ الْعَیْشِ، و ادِعُونَ فاکِهُونَ آمِنُونَ، تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوائِرَ، وَ تَتَوَکَّفُونَ الْاَخْبارَ، وَ تَنْکُصُونَ عِنْدَ النِّزالِ، وَ تَفِرُّونَ مِنَ الْقِتالِ.

تا آنگاه که صبح روشن از پرده شب برآمد، و حق نقاب از چهره برکشید، زمامدار دین به سخن درآمد، و فریاد شیطانها خاموش گردید، خار نفاق از سر راه برداشته شد، و گره های کفر و تفرقه از هم گشوده گردید، و دهانهای شما به کلمه اخلاص باز شد، در میان گروهی که سپیدرو و شکم به پشت چسبیده بودند.

و شما بر کناره پرتگاهی از آتش قرار داشته، و مانند جرعه ای آب بوده و در معرض طمع طمّاعان قرار داشتید، همچون آتش زنه ای بودید که بلافاصله

خاموش می گردید، لگدکوب روندگان بودید، از آبی می نوشیدید که شتران آن را آلوده کرده بودند، و از پوست درختان به عنوان غذا استفاده می کردید، خوار و مطرود بودید، می ترسیدند که مردمانی که در اطراف شما بودند شما را بربایند، تا خدای تعالی بعد از چنین حالاتی شما را بدست آن حضرت نجات داد، بعد از آنکه از دست قدرتمندان و گرگهای عرب و سرکشان اهل کتاب ناراحتیها کشیدید.

هرگاه آتش جنگ برافروختند خداوند خاموشش نموده، یا هر هنگام که شیطان سر برآورد یا اژدهائی از مشرکین دهان بازکرد، پیامبر برادرش را در کام آن افکند، و او تا زمانی که سرآنان را به زمین نمی کوفت و آتش آنها را به آب شمشیرش خاموش نمی کرد، باز نمی گشت، فرسوده از تلاش در راه خدا، کوشیده در امر او، نزدیک به پیامبر خدا، سروری از اولیاء الهی، دامن به کمر بسته، نصیحت گر، تلاشگر، و کوشش کننده بود، و در راه خدا از ملامت ملامت کننده نمی هراسید. و این در هنگامه ای بود که شما در آسایش زندگی می کردید، در مهد امن متنعّم بودید، و در انتظار بسر می بردید تا ناراحتی ها ما را در بر گیرد، و گوش به زنگ اخبار بودید، و هنگام کارزار عقبگرد می کردید، و به هنگام نبرد فرار می نمودید.

فَلَمَّا اِختارَ اللَّهُ لِنَبِیِّهِ دارَ اَنْبِیائِهِ وَ مَأْوی اَصْفِیائِهِ، ظَهَرَ فیکُمْ حَسْکَهُ النِّفاقِ، وَ سَمَلَ جِلْبابُ الدّینِ، وَ نَطَقَ کاظِمُ الْغاوینَ، وَ نَبَغَ خامِلُ الْاَقَلّینَ، وَ هَدَرَ فَنیقُ الْمُبْطِلینَ، فَخَطَرَ فی عَرَصاتِکُمْ، وَ اَطْلَعَ الشَّیْطانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ، هاتِفاً بِکُمْ، فَأَلْفاکُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجیبینَ، وَ لِلْغِرَّهِ فیهِ مُلاحِظینَ، ثُمَّ اسْتَنْهَضَکُمْ فَوَجَدَکُمْ خِفافاً، وَ اَحْمَشَکُمْ فَاَلْفاکُمْ غِضاباً، فَوَسَمْتُمْ غَیْرَ اِبِلِکُمْ، وَ

وَرَدْتُمْ غَیْرَ مَشْرَبِکُمْ.

هذا، وَ الْعَهْدُ قَریبٌ، وَالْکَلْمُ رَحیبٌ، وَ الْجُرْحُ لَمَّا یَنْدَمِلُ، وَ الرَّسُولُ لَمَّا یُقْبَرُ، اِبْتِداراً زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَهِ، اَلا فِی الْفِتْنَهِ سَقَطُوا، وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحیطَهٌ بِالْکافِرینَ.

فَهَیْهاتَ مِنْکُمْ، وَ کَیْفَ بِکُمْ، وَ اَنَّی تُؤْفَکُونَ، وَ کِتابُ اللَّهِ بَیْنَ اَظْهُرِکُمْ، اُمُورُهُ ظاهِرَهٌ، وَ اَحْکامُهُ زاهِرَهٌ، وَ اَعْلامُهُ باهِرَهٌ، و زَواجِرُهُ لائِحَهٌ، وَ اَوامِرُهُ واضِحَهٌ، وَ قَدْ خَلَّفْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِکُمْ، أَرَغْبَهً عَنْهُ تُریدُونَ؟ اَمْ بِغَیْرِهِ تَحْکُمُونَ؟ بِئْسَ لِلظَّالمینَ بَدَلاً، وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ، وَ هُوَ فِی الْاخِرَهِ مِنَ الْخاسِرینِ.

و آنگاه که خداوند برای پیامبرش خانه انبیاء و آرامگاه اصفیاء را برگزید، علائم نفاق در شما ظاهر گشت، و جامه دین کهنه، و سکوت گمراهان شکسته، و پست رتبه گان با قدر و منزلت گردیده، و شتر نازپرورده اهل باطل به صدا درآمد، و در خانه هایتان بیامد، و شیطان سر خویش را از مخفی گاه خود بیرون آورد، و شما را فراخواند، مشاهده کرد پاسخگوی دعوت او هستید، و برای فریب خوردن آماده اید، آنگاه از شما خواست که قیام کنید، و مشاهده کرد که به آسانی این کار را انجام می دهید، شما را به غضب واداشت، و دید غضبناک هستید، پس بر شتران دیگران نشان زدید، و بر آبی که سهم شما نبود وارد شدید.

این در حالی بود که زمانی نگذشته بود، و موضع شکاف زخم هنوز وسیع بود، و جراحت التیام نیافته، و پیامبر به قبر سپرده نشده بود، بهانه آوردید که از فتنه می هراسید، آگاه باشید که در فتنه قرار گرفته اید، و براستی جهنم کافران را احاطه نموده است.

این کار از شما بعید بود، و چطور

این کار را کردید، به کجا روی می آوردید، در حالی که کتاب خدا رویاروی شماست، امورش روشن، و احکامش درخشان، و علائم هدایتش ظاهر، و محرّماتش هویدا، و اوامرش واضح است، ولی آن را پشت سر انداختید، آیا بی رغبتی به آن را خواهانید؟ یا بغیر قرآن حکم می کنید؟ که این برای ظالمان بدل بدی است، و هرکس غیر از اسلام دینی را جویا باشد از او پذیرفته نشده و در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا اِلی رَیْثَ اَنْ تَسْکُنَ نَفْرَتَها، وَ یَسْلَسَ قِیادَها،ثُمَّ اَخَذْتُمْ تُورُونَ وَ قْدَتَها، وَ تُهَیِّجُونَ جَمْرَتَها، وَ تَسْتَجیبُونَ لِهِتافِ الشَّیْطانِ الْغَوِیِّ، وَ اِطْفاءِ اَنْوارِالدّینِ الْجَلِیِّ، وَ اِهْمالِ سُنَنِ النَّبِیِّ الصَّفِیِّ، تُسِرُّونَ حَسْواً فِی ارْتِغاءٍ، وَ تَمْشُونَ لِاَهْلِهِ وَ وَلَدِهِ فِی الْخَمَرِ وَ الضَّرَّاءِ، وَ نَصْبِرُ مِنْکُمْ عَلی مِثْلِ حَزِّ الْمَدی، وَ وَخْزِالسنان فی الحشا.

وَ اَنْتُمُ الانَ تَزَْعُمُونَ اَنْ لا اِرْثَ لَنا أَفَحُکْمَ الْجاهِلِیَّهِ تَبْغُونَ، وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُکْماً لِقَومٍ یُوقِنُونَ، أَفَلا تَعْلَمُونَ؟ بَلی، قَدْ تَجَلَّی لَکُمْ کَالشَّمْسِ الضَّاحِیَهِ أَنّی اِبْنَتُهُ.

اَیُّهَا الْمُسْلِمُونَ! أَاُغْلَبُ عَلی اِرْثی؟ یَابْنَ اَبی قُحافَهَ! اَفی کِتابِ اللَّهِ تَرِثُ اَباکَ وَ لا اَرِثُ اَبی؟ لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً فَرِیّاً، اَفَعَلی عَمْدٍ تَرَکْتُمْ کِتابَ اللَّهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِکُمْ، إذْ یَقُولُ «وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ» [1380] وَ قالَ فیما اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ زَکَرِیَّا اِذْ قالَ: «فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّاً یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ الِ یَعْقُوبَ»، [1381] وَ قالَ: «وَ اوُلُوا الْاَرْحامِ بَعْضُهُمْ اَوْلی

آنگاه آنقدر درنگ نکردید که این دل رمیده آرام گیرد، و کشیدن آن سهل گردد، پس آتش گیره ها را افروخته تر کرده، و به آتش دامن زدید تا آن را شعله ور سازید،و برای اجابت ندای شیطان،

و برای خاموش کردن انوار دین روشن خدا، و از بین بردن سنن پیامبر برگزیده آماده بودید، به بهانه خوردن، کف شیر را زیر لب پنهان می خورید، و برای خانواده و فرزندان او در پشت تپه ها و درختان کمین گرفته و راه می رفتید، و ما باید بر این امور که همچون خنجر برّان و فرورفتن نیزه در میان شکم است، صبر کنیم.

و شما اکنون گمان می برید که برای ما ارثی نیست، آیا خواهان حکم جاهلیت هستید، و برای اهل یقین چه حکمی بالاتر از حکم خداوند است، آیا نمی دانید؟ در حالی که برای شما همانند آفتاب درخشان روشن است، که من دختر او هستم.

ای مسلمانان! آیا سزاوار است که ارث پدرم را از من بگیرند، ای پسر ابی قحافه،آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث ببری و از ارث پدرم محروم باشم امر تازه و زشتی آوردی، آیا آگاهانه کتاب خدا را ترک کرده و پشت سر می اندازید، آیا قرآن نمی گوید «سلیمان از داود ارث برد»، و در مورد خبر زکریا آنگاه که گفت: «پروردگار مرا فرزندی عنایت فرما تا از من و خاندان یعقوب ارث برد»، و فرمود: «و خویشاوندان رحمی به یکدیگر سزاوارتر از

بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللَّهِ»، [1382] وَ قالَ «یُوصیکُمُ اللَّهُ فی اَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ»، [1383] وَ قالَ «اِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّهَ لِلْوالِدَیْنِ وَالْاَقْرَبَیْنِ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَی الْمُتَّقینَ». [1384]

وَ زَعَمْتُمْ اَنْ لا حَظْوَهَ لی، وَ لا اَرِثُ مِنْ اَبی، وَ لا رَحِمَ بَیْنَنا، اَفَخَصَّکُمُ اللَّهُ بِایَهٍ اَخْرَجَ اَبی مِنْها؟ اَمْ هَلْ تَقُولُونَ: اِنَّ اَهْلَ مِلَّتَیْنِ لا یَتَوارَثانِ؟ اَوَ لَسْتُ اَنَا وَ اَبی مِنْ اَهْلِ

مِلَّهٍ واحِدَهٍ؟ اَمْ اَنْتُمْ اَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْانِ وَ عُمُومِهِ مِنْ اَبی وَابْنِ عَمّی؟ فَدُونَکَها مَخْطُومَهً مَرْحُولَهً تَلْقاکَ یَوْمَ حَشْرِکَ.

فَنِعْمَ الْحَکَمُ اللَّهُ، وَ الزَّعیمُ مُحَمَّدٌ، وَ الْمَوْعِدُ الْقِیامَهُ، وَ عِنْدَ السَّاعَهِ یَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ، وَ لا یَنْفَعُکُمْ اِذْ تَنْدِمُونَ، وَ لِکُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ، وَ لَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ یَأْتیهِ عَذابٌ یُخْزیهِ، وَ یَحِلُّ عَلَیْهِ عَذابٌ مُقیمٌ.

ثم رمت بطرفها نحو الانصار، فقالت:

دیگرانند»، و فرموده: «خدای تعالی به شما درباره فرزندان سفارش می کند که بهره پسر دو برابر دختر است»، و می فرماید: «هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسد بر شما نوشته شده که برای پدران و مادران و نزدیکان وصیت کنید، و این حکم حقّی است برای پرهیزگاران».

و شما گمان می برید که مرا بهره ای نبوده و سهمی از ارث پدرم ندارم، آیا خداوند آیه ای به شما نازل کرده که پدرم را از آن خارج ساخته؟ یا می گوئید: اهل دو دین از یکدیگر ارث نمی برند؟ آیا من و پدرم را از اهل یک دین نمی دانید؟ و یا شما به عام و خاص قرآن از پدر و پسرعمویم آگاهترید؟ اینک این تو و این شتر، شتری مهارزده و رحل نهاده شده، برگیر و ببر، با تو در روز رستاخیز ملاقات خواهد کرد.

چه نیک داوری است خداوند، و نیکو دادخواهی است پیامبر، و چه نیکو وعده گاهی است قیامت، و در آن ساعت و آن روز اهل باطل زیان می برند، و پشیمانی به شما سودی نمی رساند، و برای هرخبری قرارگاهی است، پس خواهید دانست که عذاب خوارکننده بر سر چه کسی فرود خواهد آمد، و عذاب جاودانه که را شامل می شود. آنگاه رو بسوی انصار کرده و فرمود:

یا مَعْشَرَ النَّقیبَهِ وَ اَعْضادَ الْمِلَّهِ وَ حَضَنَهَ الْاِسْلامِ! ما هذِهِ الْغَمیزَهُ فی حَقّی وَ السِّنَهُ عَنْ ظُلامَتی؟ اَما کانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ اَبی یَقُولُ: «اَلْمَرْءُ یُحْفَظُ فی وُلْدِهِ»، سَرْعانَ ما اَحْدَثْتُمْ وَ عَجْلانَ ذا اِهالَهٍ، وَ لَکُمْ طاقَهٌ بِما اُحاوِلُ، وَ قُوَّهٌ عَلی ما اَطْلُبُ وَ اُزاوِلُ.

اَتَقُولُونَ ماتَ مُحَمَّدٌ؟ فَخَطْبٌ جَلیلٌ اِسْتَوْسَعَ وَ هْنُهُ، وَاسْتَنْهَرَ فَتْقُهُ، وَ انْفَتَقَ رَتْقُهُ، وَ اُظْلِمَتِ الْاَرْضُ لِغَیْبَتِهِ، وَ کُسِفَتِ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ انْتَثَرَتِ النُّجُومُ لِمُصیبَتِهِ، وَ اَکْدَتِ الْامالُ، وَ خَشَعَتِ الْجِبالُ، وَ اُضیعَ الْحَریمُ، وَ اُزیلَتِ الْحُرْمَهُ عِنْدَ مَماتِهِ.

فَتِلْکَ وَاللَّهِ النَّازِلَهُ الْکُبْری وَ الْمُصیبَهُ الْعُظْمی، لامِثْلُها نازِلَهٌ، وَ لا بائِقَهٌ عاجِلَهٌ اُعْلِنَ بِها، کِتابُ اللَّهِ جَلَّ ثَناؤُهُ فی اَفْنِیَتِکُمْ، وَ فی مُمْساکُمْ وَ مُصْبِحِکُمْ، یَهْتِفُ فی اَفْنِیَتِکُمْ هُتافاً وَ صُراخاً وَ تِلاوَهً وَ اَلْحاناً، وَ لَقَبْلَهُ ما حَلَّ بِاَنْبِیاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ، حُکْمٌ فَصْلٌ وَ قَضاءٌ حَتْمٌ.

«وَ ما مُحَمَّدٌ اِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِنْ ماتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی اَعْقابِکُمْ وَ مَنْ یَنْقَلِبْ عَلی عَقِبَیْهِ

ای گروه نقباء، و ای بازوان ملت، ای حافظان اسلام، این ضعف و غفلت در مورد حق من و این سهل انگاری از دادخواهی من چرا؟ آیا پدرم پیامبر نمی فرمود: «حرمت هرکس در فرزندان او حفظ می شود»، چه بسرعت مرتکب این اعمال شدید، و چه با عجله این بز لاغر، آب از دهان و دماغ او فروریخت، در صورتی که شما را طاقت و توان بر آنچه در راه آن می کوشیم هست، و نیرو برای حمایت من در این مطالبه و قصدم می باشد.

آیا می گوئید محمد صلی اللَّه علیه و آله بدرود حیات گفت،

این مصیبتی است بزرگ و در نهایت وسعت، شکاف آن بسیار، و درز دوخته آن شکافته، و زمین در غیاب او سراسر تاریک گردید، و ستارگان بی فروغ، و آرزوها به ناامیدی گرائید، کوهها از جای فروریخت، حرمتها پایمال شد، و احترامی برای کسی پس از وفات او باقی نماند.

بخدا سوگند که این مصیبت بزرگتر و بلیّه عظیم تر است، که همچون آن مصیبتی نبوده و بلای جانگدازی در این دنیا به پایه آن نمی رسد، کتاب خدا آن را آشکار کرده است، کتاب خدایی که در خانه هایتان، و در مجالس شبانه و روزانه تان، آرام و بلند، و با تلاوت و خوانندگی آن را می خوانید، این بلائی است که پیش از این به انبیاء و فرستاده شدگان وارد شده است، حکمی است حتمی، و قضائی است قطعی، خداوند می فرماید:

محمد پیامبری است که پیش از وی پیامبران دیگری درگذشتند، پس اگر او بمیرد و یا کشته گردد به عقب برمی گردید، و آنکس که به عقب برگردد

فَلَنْ یَضُرَّ اللَّهَ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللَّهُ شَیْئاً وَ سَیَجْزِی اللَّهُ الشَّاکِرینَ». [1385]

ایهاً بَنی قیلَهَ! ءَ اُهْضَمُ تُراثَ اَبی وَ اَنْتُمْ بِمَرْأی مِنّی وَ مَسْمَعٍ وَ مُنْتَدی وَ مَجْمَعٍ، تَلْبَسُکُمُ الدَّعْوَهُ وَ تَشْمَلُکُمُ الْخُبْرَهُ، وَ اَنْتُمْ ذَوُو الْعَدَدِ وَ الْعُدَّهِ وَ الْاَداهِ وَ الْقُوَّهِ، وَ عِنْدَکُمُ السِّلاحُ وَ الْجُنَّهُ، تُوافیکُمُ الدَّعْوَهُ فَلا تُجیبُونَ، وَ تَأْتیکُمُ الصَّرْخَهُ فَلا تُغیثُونَ، وَ اَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْکِفاحِ، مَعْرُوفُونَ بِالْخَیْرِ وَ الصَّلاحِ، وَ النُّخْبَهُ الَّتی انْتُخِبَتْ، وَ الْخِیَرَهُ الَّتِی اخْتیرَتْ لَنا اَهْلَ الْبَیْتِ.

قاتَلْتُمُ الْعَرَبَ، وَ تَحَمَّلْتُمُ الْکَدَّ وَ التَّعَبَ، وَ ناطَحْتُمُ الْاُمَمَ، وَ کافَحْتُمُ الْبُهَمَ، لا نَبْرَحُ اَوْ تَبْرَحُونَ، نَأْمُرُکُمْ فَتَأْتَمِرُونَ، حَتَّی اِذا دارَتْ بِنا

رَحَی الْاِسْلامِ، وَ دَرَّ حَلَبُ الْاَیَّامِ، وَ خَضَعَتْ نُعْرَهُ الشِّرْکِ، وَ سَکَنَتْ فَوْرَهُ الْاِفْکِ، وَ خَمَدَتْ نیرانُ الْکُفْرِ، وَ هَدَأَتْ دَعْوَهُ الْهَرَجِ، وَ اسْتَوْسَقَ نِظامُ الدّینِ، فَاَنَّی حِزْتُمْ بَعْدَ الْبَیانِ، وَاَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْاِعْلانِ، وَ نَکَصْتُمْ بَعْدَ الْاِقْدامِ، وَاَشْرَکْتُمْ بَعْدَ الْایمانِ؟

بُؤْساً لِقَوْمٍ نَکَثُوا اَیْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ، وَ هَمُّوا

بخدا زیانی نمی رساند، و خدا شکرکنندگان را پاداش خواهد داد».

ای پسران قیله- گروه انصار- آیا نسبت به میراث پدرم مورد ظلم واقع شوم در حالی که مرا می بینید و سخن مرا می شنوید، و دارای انجمن و اجتماعید، صدای دعوت مرا همگان شنیده و از حالم آگاهی دارید، و دارای نفرات و ذخیره اید، و دارای ابزار و قوه اید، نزد شما اسلحه و زره و سپر هست، صدای دعوت من به شما می رسد ولی جواب نمی دهید، و ناله فریاد خواهیم را شنیده ولی به فریادم نمی رسید، در حالی که به شجاعت معروف و به خیر و صلاح موصوف می باشید، و شما برگزیدگانی بودید که انتخاب شده، و منتخباتی که برای ما اهل بیت برگزیده شدید!

با عرب پیکار کرده و متحمّل رنج و شدتها شدید، و با امتها رزم نموده و با پهلوانان به نبرد برخاستید، همیشه فرمانده بوده و شما فرمانبردار، تا آسیای اسلام به گردش افتاد، و پستان روزگار به شیر آمد، و نعره های شرک آمیز خاموش شده، و دیگ طمع و تهمت از جوش افتاد، و آتش کفر خاموش و دعوت ندای هرج و مرج آرام گرفت، و نظام دین کاملاً ردیف شد، پس چرا بعد از اقرارتان به ایمان حیران شده، و پس از آشکاری خود را مخفی گرداندید، و بعد از پیشقدمی عقب نشستید،

و بعد ایمان شرک آوردید.

وای بر گروهی که بعد از پیمان بستن آن را شکستند، و خواستند پیامبر

بِاِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَؤُکُمْ اَوَّلَ مَرَّهٍ، اَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَوْهُ اِنْ کُنْتُمْ مُؤمِنینَ.

اَلا، وَ قَدْ أَری اَنْ قَدْ اَخْلَدْتُمْ اِلَی الْخَفْضِ، وَ اَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ اَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ، وَ خَلَوْتُمْ بِالدَّعَهِ، وَ نَجَوْتُمْ بِالضّیقِ مِنَ السَّعَهِ، فَمَجَجْتُمْ ما وَعَبْتُمْ، وَ دَسَعْتُمُ الَّذی تَسَوَّغْتُمْ، فَاِنْ تَکْفُرُوا اَنْتُمْ وَ مَنْ فِی الْاَرْضِ جَمیعاً فَاِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ حَمیدٌ.

اَلا، وَ قَدْ قُلْتُ ما قُلْتُ هذا عَلی مَعْرِفَهٍ مِنّی بِالْخِذْلَهِ الَّتی خامَرْتُکُمْ، وَ الْغَدْرَهِ الَّتِی اسْتَشْعَرَتْها قُلُوبُکُمْ، وَ لکِنَّها فَیْضَهُ النَّفْسِ، وَ نَفْثَهُ الْغَیْظِ، وَ حَوَزُ الْقَناهِ، وَ بَثَّهُ الصَّدْرِ، وَ تَقْدِمَهُ الْحُجَّهِ، فَدُونَکُمُوها فَاحْتَقِبُوها دَبِرَهَ الظَّهْرِ، نَقِبَهَ الْخُفِّ، باقِیَهَ الْعارِ، مَوْسُومَهً بِغَضَبِ الْجَبَّارِ وَ شَنارِ الْاَبَدِ، مَوْصُولَهً بِنارِ اللَّهِ الْمُوقَدَهِ الَّتی تَطَّلِعُ عَلَی الْاَفْئِدَهِ.

فَبِعَیْنِ اللَّهِ ما تَفْعَلُونَ، وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ، وَ اَنَا اِبْنَهُ نَذیرٍ لَکُمْ بَیْنَ یَدَیْ عَذابٌ شَدیدٌ، فَاعْمَلُوا اِنَّا عامِلُونَ، وَ انْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ.

فأجابها أبوبکر عبداللَّه بن عثمان، و قال:

را اخراج کنند، با آنکه آنان جنگ را آغاز نمودند، آیا از آنان هراس دارد در حالی که خدا سزاوار است که از او بهراسید، اگر مؤمنید.

آگاه باشید می بینم که به تن آسائی جاودانه دل داده، و کسی را که سزاوار زمامداری بود را دور ساخته اید، با راحت طلبی خلوت کرده، و از تنگنای زندگی به فراخنای آن رسیده اید، در اثر آن آنچه را حفظ کرده بودید را از دهان بیرون ریختید، و آنچه را فروبرده بودید را بازگرداندند، پس بدانید اگر شما و هرکه در زمین است

کافر شوید، خدای بزرگ از همگان بی نیاز و ستوده است.

آگاه باشید آنچه گفتم با شناخت کاملم بود، به سستی پدید آمده در اخلاق شما، و بی وفائی و نیرنگ ایجاد شده در قلوب شما، و لیکن اینها جوشش دل اندوهگین، و بیرون ریختن خشم و غضب است، و آنچه قابل تحمّلم نیست، و جوشش سینه ام و بیان دلیل و برهان، پس خلافت را بگیرید، ولی بدانید که پشت این شتر خلافت زخم است، و پای آن سوراخ و تاول دار، عار و ننگش باقی و نشان از غضب خدا و ننگ ابدی دارد، و به آتش شعله ور خدا که بر قلبها احاطه می یابد متصل است. آنچه می کنید در برابر چشم بینای خداوند قرار داشته، و آنانکه ستم کردند به زودی می دانند که به کدام بازگشتگاهی بازخواهند گشت، و من دختر کسی هستم که شما را از عذاب دردناک الهی که در پیش دارید خبر داد، پس هرچه خواهید بکنید و ما هم کار خود را می کنیم، و شما منتظر بمانید و ما هم در انتظار بسر می بریم.

آنگاه ابوبکر پاسخ داد:

یا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ! لَقَدْ کانَ اَبُوکِ بِالْمُؤمِنینَ عَطُوفاً کَریماً، رَؤُوفاً رَحیماً، وَ عَلَی الْکافِرینَ عَذاباً اَلیماً وَ عِقاباً عَظیماً، اِنْ عَزَوْناهُ وَجَدْناهُ اَباکِ دُونَ النِّساءِ، وَ اَخا اِلْفِکِ دُونَ الْاَخِلاَّءِ، اثَرَهُ عَلی کُلِّ حَمیمٍ وَ ساعَدَهُ فی کُلِّ اَمْرٍ جَسیمِ، لا یُحِبُّکُمْ اِلاَّ سَعیدٌ، وَ لا یُبْغِضُکُمْ اِلاَّ شَقِیٌّ بَعیدٌ.

فَاَنْتُمْ عِتْرَهُ رَسُولِ اللَّهِ الطَّیِّبُونَ، الْخِیَرَهُ الْمُنْتَجَبُونَ، عَلَی الْخَیْرِ اَدِلَّتُنا وَ اِلَی الْجَنَّهِ مَسالِکُنا، وَ اَنْتِ یا خِیَرَهَ النِّساءِ وَ ابْنَهَ خَیْرِ الْاَنْبِیاءِ، صادِقَهٌ فی قَوْلِکِ، سابِقَهٌ فی وُفُورِ عَقْلِکِ، غَیْرَ مَرْدُودَهٍ عَنْ حَقِّکِ، وَ لا

مَصْدُودَهٍ عَنْ صِدْقِکِ.

وَ اللَّهِ ما عَدَوْتُ رَأْیَ رَسُولِ اللَّهِ، وَ لا عَمِلْتُ اِلاَّ بِاِذْنِهِ، وَ الرَّائِدُ لا یَکْذِبُ اَهْلَهُ، وَ اِنّی اُشْهِدُ اللَّهَ وَ کَفی بِهِ شَهیداً، اَنّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ یَقُولُ: «نَحْنُ مَعاشِرَ الْاَنْبِیاءِ لا نُوَرِّثُ ذَهَباً وَ لا فِضَّهًّ، وَ لا داراً وَ لا عِقاراً، وَ اِنَّما نُوَرِّثُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ الْعِلْمَ وَ النُّبُوَّهَ، وَ ما کانَ لَنا مِنْ طُعْمَهٍ فَلِوَلِیِّ الْاَمْرِ بَعْدَنا اَنْ یَحْکُمَ فیهِ بِحُکْمِهِ».

ای دختر رسول خدا! پدر تو بر مؤمنین مهربان و بزرگوار و رئوف و رحیم، و بر کافران عذاب دردناک و عقاب بزرگ بود، اگر به نسب او بنگریم وی در میان زنانمان پدر تو، و در میان دوستان برادر شوهر توست، که وی را بر هر دوستی برتری داد، و او نیز در هر کار بزرگی پیامبر را یاری نمود، جز سعادتمندان شما را دوست نمی دارند، و تنها بدکاران شما را دشمن می شمرند.

پس شما خاندان پیامبر، پاکان برگزیدگان جهان بوده، و ما را به خیر راهنما، و بسوی بهشت رهنمون بودید، و تو ای برترین زنان و دختر برترین پیامبران، در گفتارت صادق، در عقل فراوان پیشقدم بوده، و هرگز از حقت بازداشته نخواهی شد و از گفتار صادقت مانعی ایجاد نخواهد گردید.

و بخدا سوگند از رأی پیامبر قدمی فراتر نگذارده، و جز با اجازه او اقدام نکرده ام، و پیشرو قوم به آنان دروغ نمی گوید، و خدا را گواه می گیرم که بهترین گواه است، از پیامبر شنیدم که فرمود: «ما گروه پیامبران دینار و درهم و خانه و مزرعه به ارث نمی گذاریم، و تنها کتاب و حکمت و علم و نبوت را به

ارث می نهیم، و آنچه از ما باقی می ماند در اختیار ولیّ امر بعد از ماست، که هر حکمی که بخواهد در آن بنماید.»

وَ قَدْ جَعَلْنا ما حاوَلْتِهِ فِی الْکِراعِ وَ السِّلاحِ، یُقاتِلُ بِهَا الْمُسْلِمُونَ وَ یُجاهِدُونَ الْکُفَّارَ، وَ یُجالِدُونَ الْمَرَدَهَ الْفُجَّارَ، وَ ذلِکَ بِاِجْماعِ الْمُسْلِمینَ، لَمْ اَنْفَرِدْ بِهِ وَحْدی،وَ لَمْ اَسْتَبِدْ بِما کانَ الرَّأْیُ عِنْدی، وَ هذِهِ حالی وَ مالی، هِیَ لَکِ وَ بَیْنَ یَدَیْکِ، لا تَزْوی عَنْکِ وَ لا نَدَّخِرُ دُونَکِ، وَ اَنَّکِ، وَ اَنْتِ سَیِّدَهُ اُمَّهِ اَبیکِ وَ الشَّجَرَهُ الطَّیِّبَهُ لِبَنیکِ، لا یُدْفَعُ مالَکِ مِنْ فَضْلِکِ، وَ لا یُوضَعُ فی فَرْعِکِ وَ اَصْلِکِ، حُکْمُکِ نافِذٌ فیما مَلَّکَتْ یَدایَ، فَهَلْ تَرَیِنَّ اَنْ اُخالِفَ فی ذاکَ اَباکِ (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ وَ سَلَّمَ).

فقالت:

سُبْحانَ اللَّهِ، ما کانَ اَبی رَسُولُ اللَّهِ عَنْ کِتابِ اللَّهِ صادِفاً، وَ لا لِاَحْکامِهِ مُخالِفاً، بَلْ کانَ یَتْبَعُ اَثَرَهُ، وَ یَقْفُو سُوَرَهُ، اَفَتَجْمَعُونَ اِلَی الْغَدْرِ اِعْتِلالاً عَلَیْهِ بِالزُّورِ، وَ هذا بَعْدَ وَفاتِهِ شَبیهٌ بِما بُغِیَ لَهُ مِنَ الْغَوائِلِ فی حَیاتِهِ، هذا کِتابُ اللَّهِ حُکْماً عَدْلاً وَ ناطِقاً فَصْلاً، یَقُولُ: «یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ الِ یَعْقُوبَ»، وَ یَقُولُ: «وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ».

و ما آنچه را که می خواهی در راه خرید اسب و اسلحه قرار دادیم، تا مسلمانان با آن کارزار کرده و با کفّار جهاد نموده و با سرکشان بدکار جدال کنند، و این تصمیم به اتفاق تمام مسلمانان بود، و تنها دست به این کار نزدم، و در رأی و نظرم مستبدّانه عمل ننمودم، و این حال من و این اموال من است که برای تو و در اختیار توست، و از تو دریغ نمی شود و برای فرد دیگری ذخیره نشده،

توئی سرور بانوان امّت پدرت، و درخت بارور و پاک برای فرزندانت، فضائلت انکار نشده، و از شاخه و ساقه ات فرونهاده نمی گردد، حُکمت در آنچه من مالک آن هستم نافذ است، آیا می پسندی که در این زمینه مخالف سخن پدرت عمل کنم.

حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود:

پاک و منزه است خداوند، پدرم پیامبر، از کتاب خدا روی گردان و با احکامش مخالف نبود، بلکه پیرو آن بود و به آیات آن عمل می نمود، آیا می خواهید علاوه بر نیرنگ و مکر به زور او را متهم نمائید، و این کار بعد از رحلت او شبیه است به دامهائی که در زمان حیاتش برایش گسترده شد، این کتاب خداست که حاکمی است عادل، و ناطقی است که بین حق و باطل جدائی می اندازد، و می فرماید:- زکریا گفت: خدایا فرزندی به من بده که- «از من و خاندان یعقوب ارث ببرد»، و می فرماید: «سلیمان از داود ارث برد».

بَیَّنَ عَزَّ وَ جَلَّ فیما وَزَّعَ مِنَ الْاَقْساطِ، وَ شَرَعَ مِنَ الْفَرائِضِ وَالْمیراثِ، وَ اَباحَ مِنْ حَظِّ الذَّکَرانِ وَ الْاِناثِ، ما اَزاحَ بِهِ عِلَّهَ الْمُبْطِلینَ وَ اَزالَ التَّظَنّی وَ الشُّبَهاتِ فِی الْغابِرینَ، کَلاَّ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ اَنْفُسُکُمْ اَمْراً، فَصَبْرٌ جَمیلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ.

فقال أبوبکر:

صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَتْ اِبْنَتُهُ، مَعْدِنُ الْحِکْمَهِ، وَ مَوْطِنُ الْهُدی وَ الرَّحْمَهِ، وَ رُکْنُ الدّینِ، وَ عَیْنُ الْحُجَّهِ، لا اَبْعَدُ صَوابَکِ وَ لا اُنْکِرُ خِطابَکِ، هؤُلاءِ الْمُسْلِمُونَ بَیْنی وَ بَیْنَکِ قَلَّدُونی ما تَقَلَّدْتُ، وَ بِاتِّفاقٍ مِنْهُمْ اَخَذْتُ ما اَخَذْتُ، غَیْرَ مَکابِرٍ وَ لا مُسْتَبِدٍّ وَ لا مُسْتَأْثِرٍ، وَ هُمْ بِذلِکَ شُهُودٌ.

فالتفت فاطمه علیهاالسلام الی النساء، و قالت:

مَعاشِرَ الْمُسْلِمینَ الْمُسْرِعَهِ

اِلی قیلِ الْباطِلِ، الْمُغْضِیَهِ عَلَی الْفِعْلِ الْقَبیحِ الْخاسِرِ، اَفَلا تَتَدَبَّرُونَ الْقُرْانَ اَمْ عَلی قُلُوبٍ اَقْفالُها، کَلاَّ بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِکُمْ ما اَسَأْتُمْ مِنْ اَعْمالِکُمْ، فَاَخَذَ بِسَمْعِکُمْ وَ اَبْصارِکُمْ، وَ لَبِئْسَ ما تَأَوَّلْتُمْ،

و خداوند در سهمیه هائی که مقرر کرد، و مقادیری که در ارث تعیین فرمود، و بهره هائی که برای مردان و زنان قرار داد، توضیحات کافی داده، که بهانه های اهل باطل، و گمانها و شبهات را تا روز قیامت زائل فرموده است، نه چنین است، بلکه هواهای نفسانی شما راهی را پیش پایتان قرار داده، و جز صبر زیبا چاره ای ندارم، و خداوند در آنچه می کنید یاور ماست.

ابوبکر گفت:

خدا و پیامبرش راست گفته، و دختر او نیز، که معدن حکمت و جایگاه هدایت و رحمت، و رکن دین و سرچشمه حجت و دلیل می باشد و راست می گوید، سخن حقّت را دور نیفکنده و گفتارت را انکار نمی کنم، این مسلمانان بین من و تو حاکم هستند، و آنان این حکومت را بمن سپردند، و به تصمیم آنها این منصب را پذیرفتم، نه متکبّر بوده و نه مستبدّ به رأی هستم، و نه چیزی را برای خود برداشته ام، و اینان همگی گواه و شاهدند.

آنگاه حضرت فاطمه علیهاالسلام رو به مردم کرده و فرمود:

ای مسلمانان! که برای شنیدن حرفهای بیهوده شتابان بوده، و کردار زشت را نادیده میگیرید، آیا در قرآن نمی اندیشید، یا بر دلها مهر زده شده است، نه چنین است بلکه اعمال زشتتان بر دلهایتان تیرگی آورده، و گوشها و چشمانتان را فراگرفته، و بسیار بد آیات قرآن را تأویل کرده، و بد راهی را به او

وَ ساءَ ما بِهِ اَشَرْتُمْ،

وَ شَرَّ ما مِنْهُ اِعْتَضْتُمْ، لَتَجِدَنَّ وَ اللَّهِ مَحْمِلَهُ ثَقیلاً، وَ غِبَّهُ وَ بیلاً، اِذا کُشِفَ لَکُمُ الْغِطاءُ، وَ بانَ ما وَرائَهُ الضَّرَّاءُ، وَ بَدا لَکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ ما لَمْ تَکُونُوا تَحْتَسِبُونَ، وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْمُبْطِلُونَ.

ثم عطفت علی قبر النبیّ صلی اللَّه علیه و آله، و قالت:

قَدْ کانَ بَعْدَکَ اَنْباءٌ وَهَنْبَثَهٌ

لَوْ کُنْتَ شاهِدَها لَمْ تَکْثِرِ الْخُطَبُ

اِنَّا فَقَدْ ناکَ فَقْدَ الْاَرْضِ وابِلَها

وَ اخْتَلَّ قَوْمُکَ فَاشْهَدْهُمْ وَ لا تَغِبُ

وَ کُلُّ اَهْلٍ لَهُ قُرْبی وَ مَنْزِلَهٌ

عِنْدَ الْاِلهِ عَلَی الْاَدْنَیْنِ مُقْتَرِبُ

اَبْدَتْ رِجالٌ لَنا نَجْوی صُدُورِهِمُ

لمَّا مَضَیْتَ وَ حالَتْ دُونَکَ التُّرَبُ

تَجَهَّمَتْنا رِجالٌ وَ اسْتُخِفَّ بِنا

لَمَّا فُقِدْتَ وَ کُلُّ الْاِرْثِ مُغْتَصَبُ

وَ کُنْتَ بَدْراً وَ نُوراً یُسْتَضاءُ بِهِ

عَلَیْکَ تُنْزِلُ مِنْ ذِی الْعِزَّهِ الْکُتُبُ

نشان داده، و با بدچیزی معاوضه نمودید، بخدا سوگند تحمّل این بار برایتان سنگین، و عاقبتش پر از وزر و وبال است، آنگاه که پرده ها کنار رود و زیانهای آن روشن گردد، و آنچه را که حساب نمی کردید و برای شما آشکار گردد، آنجاست که اهل باطل زیانکار گردند.

سپس آن حضرت رو به سوی قبر پیامبر کرد و فرمود:

بعد از تو خبرها و مسائلی پیش آمد، که اگر بودی آنچنان بزرگ جلوه نمی کرد.

ما تو را از دست دادیم مانند سرزمینی که از باران محروم گردد، و قوم تو متفرّق شدند، بیا بنگر که چگونه از راه منحرف گردیدند.

هر خاندانی که نزد خدا منزلت و مقامی داشت نزد بیگانگان نیز محترم بود، غیر از ما.

مردانی چند از امت تو همین

که رفتی، و پرده خاک میان ما و تو حائل شد، اسرار سینه ها را آشکار کردند.

بعد از تو مردانی دیگر از ما روی برگردانده و خفیفمان نمودند، و میراثمان دزدیده شد.

تو ماه شب چهارده و چراغ نوربخشی بودی، که از جانب خداوند بر تو کتابها نازل می گردید.

وَ کانَ جِبْریلُ بِالْایاتِ یُؤْنِسُنا

فَقَدْ فُقِدْتَ وَ کُلُّ الْخَیْرِ مُحْتَجَبُ

فَلَیْتَ قَبْلَکَ کانَ الْمَوْتُ صادِفُنا

لَمَّا مَضَیْتَ وَ حالَتْ دُونَکَ الْکُتُبُ

ثم انکفأت علیهاالسلام و امیرالمؤمنین علیه السلام یتوقّع رجوعها الیه و یتطلّع طلوعها علیه، فلمّا استقرّت بها الدار، قالت لامیرالمؤمنین علیهماالسلام:

یَابْنَ اَبی طالِبٍ! اِشْتَمَلْتَ شِمْلَهَ الْجَنینِ، وَ قَعَدْتَ حُجْرَهَ الظَّنینِ، نَقَضْتَ قادِمَهَ الْاَجْدَلِ، فَخانَکَ ریشُ الْاَعْزَلِ.

هذا اِبْنُ اَبی قُحافَهَ یَبْتَزُّنی نِحْلَهَ اَبی وَ بُلْغَهَ ابْنَیَّ! لَقَدْ اَجْهَرَ فی خِصامی وَ اَلْفَیْتُهُ اَلَدَّ فی کَلامی حَتَّی حَبَسَتْنی قیلَهُ نَصْرَها وَ الْمُهاجِرَهُ وَصْلَها، وَ غَضَّتِ الْجَماعَهُ دُونی طَرْفَها، فَلا دافِعَ وَ لا مانِعَ، خَرَجْتُ کاظِمَهً، وَ عُدْتُ راغِمَهً.

اَضْرَعْتَ خَدَّکَ یَوْمَ اَضَعْتَ حَدَّکَ، اِفْتَرَسْتَ الذِّئابَ وَ افْتَرَشت التُّرابَ، ما کَفَفْتَ قائِلاً وَ لا اَغْنَیْتَ باطلاً وَ لا خِیارَ لی، لَیْتَنی مِتُّ قَبْلَ هَنیئَتی وَ دُونَ ذَلَّتی، عَذیرِیَ اللَّهُ مِنْکَ عادِیاً وَ مِنْکَ حامِیاً.

جبرئیل با آیات الهی مونس ما بود، و بعد از تو تمام خیرها پوشیده شد.

ای کاش پیش از تو مرده بودیم، آنگاه که رفتی و خاک ترا در زیر خود پنهان کرد.

آنگاه حضرت فاطمه علیهاالسلام به خانه بازگشت و حضرت علی علیه السلام در انتظار او بسر برده و منتظر طلوع آفتاب جمالش بود، وقتی در خانه آرام گرفت به حضرت علی علیه السلام فرمود:

ای پسر ابوطالب! همانند

جنین در شکم مادر پرده نشین شده، و در خانه اتهام به زمین نشسته ای، شاه پرهای شاهین را شکسته، و حال آنکه پرهای کوچک هم در پرواز به تو خیانت خواهد کرد. این پسر ابی قحافه است که هدیه پدرم و مایه زندگی دو پسرم را از من گرفته است، با کمال وضوح با من دشمنی کرد، و من او را در سخن گفتن با خود بسیار لجوج و کینه توز دیدم، تا آنکه انصار حمایتشان را از من باز داشته، و مهاجران یاریشان را از من دریغ نمودند، و مردم از یاریم چشم پوشی کردند، نه مدافعی دارم و نه کسی که مانع از کردار آنان گردد، در حالی که خشمم را فروبرده بودم از خانه خارج شدم و بدون نتیجه بازگشتم.

آنروز که شمشیرت را بر زمین نهادی همان روز خویشتن را خانه نشین نمودی، تو شیرمردی بودی که گرگان را می کشتی، و امروز بر روی زمین آرمیده ای، گوینده ای را از من دفع نکرده، و باطلی را از من دور نمی گردانی، و من از خود اختیاری ندارم، ای کاش قبل از این کار و قبل از اینکه این چنین خوار شوم مرده بودم، از اینکه اینگونه سخن می گویم خداوندا عذر می خواهم، و یاری و کمک از جانب توست.

وَیْلایَ فی کُلِّ شارِقٍ، وَیْلایَ فی کُلِّ غارِبٍ، ماتَ الْعَمَدُ وَ وَهَنَ الْعَضُدُ، شَکْوایَ اِلی اَبی وَ عَدْوایَ اِلی رَبّی، اَللَّهُمَّ اِنَّکَ اَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّهً وَ حَوْلاً، وَ اَشَدُّ بَأْساً وَ تَنْکیلاً.

فقال امیرالمؤمنین علیه السلام:

لا وَیْلَ لَکِ، بَلِ الْوَیْلُ لِشانِئِکِ، نَهْنِهْنی عَنْ وُجْدِکِ، یا اِبْنَهَ الصَّفْوَهِ وَ بَقِیَّهَ النُّبُوَّهِ، فَما وَنَیْتُ عَنْ دینی، وَ لا اَخْطَأْتُ مَقْدُوری، فَاِنْ کُنْتِ تُریدینَ

الْبُلْغَهَ فَرِزْقُکِ مَضْمُونٌ، وَ کَفیلُکِ مَأْمُونٌ، وَ ما اُعِدَّ لَکِ اَفْضَلُ مِمَّا قُطِعَ عَنْکِ، فَاحْتَسِبِی اللَّهَ. فقالت: حَسْبِیَ اللَّهُ، و أمسکت.

از این پس وای بر من در هر صبح و شام، پناهم از دنیا رفت، و بازویم سست شد، شکایتم بسوی پدرم بوده و از خدا یاری می خواهم، پروردگارا نیرو و توانت از آنان بیشتر، و عذاب و عقابت دردناکتر است.

حضرت علی علیه السلام فرمود: شایسته تو نیست که وای بر من بگوئی، بلکه سزاوار دشمن ستمگر توست، ای دختر برگزیده خدا و ای باقیمانده نبوت، از اندوه و غضب دست بردار، من در دینم سست نشده و از آنچه در حدّ توانم است مضائقه نمی کنم، اگر تو برای گذران روزیت ناراحتی، بدانکه روزی تو نزد خدا ضمانت شده و کفیل تو امین است، و آنچه برایت آماده شده از آنچه از تو گرفته شده بهتر است، پس برای خدا صبر کن.

حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود: خدا مرا کافی است، آنگاه ساکت شد.

خطبه حضرت زهرا در جمع زنان مهاجر و انصار

(2) خطبتها علیهاالسلام فی مرضها لنساء المهاجرین والانصار

قال سوید بن غفله: لمّا مرضت فاطمه علیهاالسلام المرضه الّتی توفّیت فیها، دخلت علیها نساء المهاجرین و الانصار یعدنها، فقلن لها: کیف أصبحت من علّتک یا ابنه رسول اللَّه؟

فحمدت اللَّه و صلّت علی أبیها، ثم قالت:

(2) خطبه آن حضرت در بیماریش برای زنان مهاجرین و انصار

سوید بن غفله گوید: هنگامی که حضرت فاطمه علیهاالسلام بیمار شد، به همان بیماری که در اثر آن از دنیا رفت، زنان مهاجرین و انصار به عیادت ایشان آمده و گفتند: ای دختر پیامبر خدا با این بیماری حالت چطور است؟

آن حضرت حمد و

سپاس الهی را گفته و برپدرش درود فرستاد و فرمود:

اَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عائِفَهً لِدُنْیا کُنَّ، قالِیَهً لِرِجالِکُنَّ، لَفَظْتُهُمْ بَعْدَ اَنْ عَجَمْتُهُمْ، وَ سَئِمْتُهُمْ بَعْدَ اَنْ سَبَرْتُهُمْ، فَقُبْحاً لِفُلُولِ الْحَدِّ وَ اللَّعْبِ بَعْدَ الْجِدِّ، وَ قَرْعِ الصَّفاهِ وَ صَدْعِ الْقَناهِ، وَ خَطَلِ الْاراءِ وَ زَلَلِ الْاَهْواءِ، وَ بِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ اَنْفُسُهُمْ اَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ، وَ فِی الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ، لا جَرَمَ لَقَدْ قَلَّدَتْهُمْ رِبْقَتُها وَ حَمَّلَتْهُمْ اَوْقَتُها، وَ شَنَّنَتْ عَلَیْهِمْ عارَتُها، فَجِدْعاً وَ عَقْراً وَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمینَ.

وَ یْحَهُمْ اَنَّی زَحْزِحُوها عَنْ رَواسِی الرِّسالَهِ وَ قَواعِدِ النُّبُوَّهِ وَ الدِّلالَهِ، وَ مَهْبِطِ الرُّوحِ الْاَمینِ وَ الطِّبّینِ بِاُمُورِالدُّنْیا وَ الدّینِ، اَلا ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبینُ، وَ مَا الَّذی نَقِمُوا مِنْ اَبِی الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلامُ، نَقِمُوا وَاللَّهِ مِنْهُ نَکیرَ سَیْفِهِ، وَ قِلَّهَ مُبالاتِهِ لِحَتْفِهِ، وَ شِدَّهَ وَ طْأَتِهِ، وَ نَکالَ وَقْعَتِهِ، وَ تَنَمُّرَهُ فی ذاتِ اللَّهِ.

وَ تَا للَّهِ لَوْ مالُوا عَنِ الْمَحَجَّهِ اللاَّئِحَهِ، وَ زالُوا عَنْ قَبُولِ الْحُجَّهِ الْواضِحَهِ لَرَدَّهُمْ اِلَیْها وَ حَمَلَهُمْ عَلَیْها،وَ لَسارَ بِهِمْ سَیْراً سُجُحاً، لایَکْلَمُ خُشاشُهُ، وَ لا یَکِلُّ سائِرُهُ، وَ لا یَمِلُّ راکِبُهُ، وَ لَاَوْرَدَهُمْ مَنْهَلاً نَمیراً صافِیاً رَوِیّاً، تَطْفَحُ ضِفَّتاهُ وَ لا یَتَرَنَّقُ جانِباهُ، وَ لَاَ صْدَرَهُمْ بِطاناً وَ نَصَحَ لَهُمْ سِرّاً وَ اِعْلاناً.

بخدا سوگند صبح کردم در حالی که نسبت به دنیای شما بی میل و نسبت به مردان شما ناراحتم، آنان را از دهان خویش بدور افکنده، و بعد از شناخت حالشان به آنان بغض ورزیدم، پس چه زشت است کندی شمشیرها و سستی بعد از تلاش و سر بر سنگ خارا زدن، و شکاف نیزه ها وفساد آراء و انحراف انگیزه ها، و چه زشت است ذخیره هائی که پیش فرستادند،

و خداوند بر آنان خشم گرفته و در عذاب جاودانه خواهند بود، بدون شک مسئولیت این عمل بعهده ایشان بود و سنگینی آن بدوششان است، و ننگ و عارش دامنگیرشان می گردد، پس این شتر بینی بریده و زخم خورده باشد، و گروه ستمکاران از رحمت الهی بدورند.

وای بر آنان، چگونه خلافت را از مواضع ثابت و بنیانهای نبوت و ارشاد، و محل هبوط جبرئیل، و آگاهان به امور دین و دنیا دور ساختند، آگاه باشید که این زیان بزرگی است، و چه عیبی از علی علیه السلام گرفتند، بخدا سوگند عیب او شمشیر براّنش، و بی اعتنائی به مرگ، و شدّت برخوردش، و عقوبت دردناکش، و اینکه غضبش در راه رضای الهی بود.

بخدا سوگند اگر از راه روشن بدور رفته، و از پذیرش طریق مستقیم کناره می گرفتند، آنان را بسوی آن آورده و بر آن وامی داشت، و به سهولت براهشان می برد، و این شتر را سالم به مقصد می رساند، که راهبرش را دچار زحمت نکند و سواره اش را ملول نگرداند، و آنان را به محل آب خوردنی می رساند، که آبش صاف و فراوان بوده و از آن لبریز باشد و هرگز کدر نگردد، و ایشان را از آنجا سیراب بیرون می آورد، و در پنهان و آشکار برایشان ناصح بود.

وَ لَمْ یَکُنْ یَتَحَلَّی مِنَ الدُّنْیا بِطائِلٍ، وَ لا یَحْظی مِنْها بِنائِلٍ، غَیْرَ رَیِّ النَّاهِلِ وَ شَبْعَهِ الْکافِلِ، وَ لَبانَ لَهُمُ الزَّاهِدُ مِنَ الرَّاغِبِ وَ الصَّادِقُ مِنَ الْکاذِبِ.

وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُری امَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکات ٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْاَرْضِ وَ لکِنْ کَذَّبُوا فَاَخَذْناهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ، وَ الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْ هؤُلاءِ سَیُصیبُهُمْ سَیِّئاتُ

ما کَسَبُوا وَ ما هُمْ بِمُعْجِزینَ.

اَلا هَلُمَّ فَاسْمَعْ، وَ ما عِشْتَ اَراکَ الدَّهْرَ عَجَباً، وَ اِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ، لَیْتَ شِعْری اِلی اَیِّ سِنادٍ اسْتَنَدوُا، وَ اِلی اَیِّ عِمادٍ اِعْتَمَدُوا، وَ بِاَیَّهِ عُرْوَهٍ تَمَسَّکُوا، وَ عَلی اَیَّهِ ذُرِّیَّهٍ اَقْدَمُوا وَاحْتَنَکُوا؟ لَبِئْسَ الْمَوْلی وَ لَبِئْسَ الْعَشیرُ، وَبِئْسَ لِلظَّالِمینَ بَدَلاً.

اِسْتَبْدَلوُا وَاللَّهِ الذَّنابی بِالْقَوادِمِ، وَالْعَجُزَ بِالْکاهِلِ، فَرَغْماً لِمُعاطِسِ قَوْمٍ یَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً، اَلا اِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لکِنْ لا یَشْعُرُونَ، وَیْحَهُمْ اَفَمَنْ یَهْدی اِلی الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ یُتَّبَعَ اَمَّنْ لاَیهِدّی اِلاَّ اَنْ یُهْدی، فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ.

اگر او در محل خلافت می نشست هرگز ثروت دنیوی برای خود قرار نمی داد، و از آن بهره فراوانی برنمی داشت، جز به اندازه فرونشاندن تشنگی و رفع گرسنگی، و به ایشان می شناساند تا بین زاهد و دنیاپرست، و راستگو و دروغگو تشخیص دهند. و اگر ملّتها ایمان آورده و تقوی پیشه کنند برکات آسمان و زمین را بر آنان فرومی ریختیم، ولکن آیات الهی را تکذیب کردند و از اینرو آنان را در برابر آنچه انجام دادند گرفتار ساختیم، و کسانی که از این گروه ستم نمودند نتایج زشتی کارشان بزودی دامنگیرشان شده و هرگز بر ما غالب و پیروز نخواهند شد.

آگاه باش، بیا و بشنو، هرچه زندگی کنی روزگار عجائبی را بتو نشان خواهد داد، و اگر تعجب کنی، گفتار اینان تعجب آور است، ای کاش می دانستم که به چه پناهگاهی پناهنده شده، و به کدام ستونی تکیه داده، و بر کدام فرزندانی تجاوز نموده و استیلا جسته اند؟ چه بد رهبر و دوستی را انتخاب کرده اند، و برای ستمکاران بد بدلی است.

بخدا سوگند، بجای پرهای بزرگ، روی بال

دم را انتخاب، و بجای پشت، دم را برگزیدند، ذلیل گردد قومی که می پندارد با این اعمال کار خوبی انجام داده است، بدانید که اینان فاسدند اما نمی دانند، وای بر اینان، آیا کسی که هدایت یافته سزاوار پیروی است، یا کسی که هدایت نیافته و نیازمند هدایت است، وای بر شما چگونه حکم می کنید.

اَما لَعَمْری لَقَدْ لَقَحَتْ، فَنَظِرَهٌ رَیْثَما تُنْتِجُ ثُمَّ احْتَلِبُوا مِلْاَ الْقَعْبِ دَماً عَبیطاً وَ ذِعافاً مُبیداً، هُنالِکَ یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ وَ یَعْرِفُ التَّالُونَ غِبَّ ما اَسَّسَّ الْاَوَّلُونَ، ثُمَّ طیبُوا عَنْ دُنْیاکُمْ اَنْفُساً وَاطْمَئِنُّوا لِلْفِتْنَهِ جاشاً، وَ اَبْشِرُوا بِسَیْفٍ صَارمٍ وَ سَطْوَهٍ مَعْتَدٍ غاشِمٍ، وَ بِهَرَجٍ شامِلٍ، وَ اسْتِبْدادٍ مِنَ الظَّالِمینَ، یَدَعُ فَیْئَکُمْ زَهیداً، وَ جَمْعَکُمْ حَصیداً، فَیا حَسْرَتا لَکُمْ، وَ اَنَّی بِکُمْ وَ قَدْ عُمِّیَتْ عَلَیْکُمْ، اَنُلْزِمُکُمُوها وَ اَنْتُمْ لَها کارِهُونَ.

قال سوید بن غفله: فأعادت النساء قولها علیهاالسلام علی رجالهنّ، فجاء الیها قوم من المهاجرین و الانصار معتذرین، و قالوا: یا سیده النساء لو کان أبوالحسن ذکر لنا هذا الامر قبل أن یبرم العهد و یحکم العقد لما عدلنا عنه الی غیره.

فقالت علیهاالسلام: اِلَیْکُمْ عَنّی، فَلا عُذْرَ بَعْدَ تَعْذیرِکُمْ، وَ لا اَمْرَ بَعْدَ تَقْصیرِکُمْ.

بجان خودم سوگند، نطفه این فساد بسته شد، در انتظار باشید تا این مرض فساد در پیکر جامعه منتشر شود، آنگاه از پستان شیر خون تازه و زهری هلاک کننده بدوشید، در اینجاست که رهپیمایان راه باطل زیانکار شده، و آیندگان عاقبت اعمال گذشتگان را می یابند، آنگاه جانتان با دنیایتان، و قلبتان با فتنه ها آرام می گیرد، و بشارت باد شما را به شمشیرهای کشیده و حمله متجاوز ستمکار، و به هرج و مرج عمومی و استبداد زورگویان،

که حقوقتان را اندک داده و اجتماع شما را بوسیله شمشیرهایش درو خواهد کرد، پس حسرت بر شما باد که کارتان به کجا می رسد، آیا من می توانم شما را به کاری وادارم که از آن روی گردانید.

سوید بن غفله گوید: زنان سخنان آن حضرت را برای شوهرانشان بازگو کردند، گروهی از مهاجرین و انصار برای عذرخواهی نزد ایشان آمده و گفتند: ای سرور زنان، اگر حضرت علی علیه السلام این مطالب را قبل از بیعت با ابوبکر برایمان می گفت کسی را بر او ترجیح نمی دادیم.

آن حضرت فرمود: از نزدم دور شوید، بعد از ارتکاب گناه و سهل انگاری، عذرخواهی برای شما مفهومی ندارد.

خطبه حضرت زهرا برای کسانی که حق شوهرش را غصب کردند!!

(3) خطبتها علیهاالسلام لقوم غصبوا حق زوجها علیهماالسلام

روی أن بعد رحله النبی صلی الله علیه و آله و غصب ولایه وصیّه، احتزم عمر بازاره و جعل یطوف بالمدینه و ینادی: ان ابابکر قد بویع له، فهلمّوا الی البیعه، فینثال الناس فیبایعون، حتی اذا مضت أیام أقبل فی جمع کثیر الی منزل علی علیه السلام فطالبه بالخروج، فأبی، فدعا عمر بحطب و نار و قال: والذی نفس عمر بیده لیخرجن أو لا حرقنه علی ما فیه- الی ان قال:- و خرجت فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله الیهم، فوقفت علی الباب ثم قالت:

لا عَهْدَ لی بِقَوْمٍ اَسْوَءَ مَحْضَرٍ مِنْکُمْ، تَرَکْتُمْ رَسُولَ الّلهِ جِنازَهً بَیْنَ اَیْدینا، وَ قَطَعْتُمْ اَمْرَکُمْ فیما بَیْنَکُمْ، فَلَمْ تُؤَمَّرُونا وَ لَمْ تَرَوْا لَنا حَقَّنا، کَأَنَّکُمْ لَمْ تَعْلَمُوا ما قالَ یَوْمَ غَدیرِخُمٍّ.

وَاللَّهِ لَقَدْ عَقَدَ لَهُ یَوْمَئِذٍ الْوَلاءَ، لِیَقْطَعَ مِنْکُمْ بِذلِکَ مِنْهَا الَّرجاءَ، وَ لکِنَّکُمْ قَطَعْتُمُ الْاَسْبابَ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَ نَبِیِّکُمْ، وَ اللَّهُ حَسیبٌ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ فِی

الٌدْنیا وَالْاخِرَهِ.

(3) خطبه آن حضرت برای مردمی که حق شوهرش را غصب کردند

روایت شده: بعد از رحلت پیامبر و غصب شدن ولایت وصی آن حضرت، عمر شمشیر به کمر بسته و دور شهر مدینه می چرخید و می گفت: با ابوبکر بیعت شده است، بشتابید به بیعت کردن با او، مردم از هر طرف برای بیعت می آمدند، چند روز که گذشت همراه با گروه کثیری به در خانه حضرت علی علیه السلام آمده و خواستار خروج ایشان از منزل شد، ایشان امتناع کرد، عمر خواستار هیزم و آتش گردید و گفت: سوگند به کسی که جان عمر در اختیار اوست یا خارج می شود یا او را با تمامی اهل خانه آتش می زنم- تا آنجا که گوید:- و حضرت فاطمه علیهاالسلام بسوی ایشان آمده و کنار درب خانه ایستاد و فرمود: ملتی را همانند شما نمی شناسم که اینگونه عهدشکن و بد برخورد باشند، جنازه رسول خدا را در دست ما رها کردید و عهد و پیمانهای میان خود را بریده و فراموش نمودید، و ما را به فرمانروائی نرسانده و حقّی را برای ما قائل نیستید، گویا از حادثه روز غدیرخم آگاهی ندارید. سوگند بخدا که پیامبر در آن روز ولایت حضرت علی علیه السلام را مطرح کرد و از مردم بیعت گرفت تا امید شما فرصت طلبان را قطع نماید، ولی شما رشته های پیوند معنوی میان خود و پیامبر را پاره کردید، این را بدانید که خداوند در دنیا و آخرت بین ما و شما داوری خواهد کرد.

مصحف حضرت فاطمه زهرا

جامعه و جفر چیست؟

پیشوایان معصوم ما دارای علومی بودند، که از قدرت سایر افراد خارج است و از جمله منابعی که در

دست آنان بود و از آنها در این زمینه استفاده می کردند عبارت بود از:

1- جامعه 2- جفر 3- مصحف فاطمه.

جامعه چیست؟

آنچه از روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود؛ جامعه کتابی است بسیار مفصل که جبرئیل امین آن را بر قلب مبارک رسول خدا نازل نموده و سپس آن حضرت همه ی آنها را بر امیرالمؤمنین املا فرموده و علی علیه السلام نیز آن را نوشته، که تمام وقایع جهان از اول تا آخر و احکام مورد نیاز جامعه در برمی گیرد. این کتاب به قدری بزرگ و جامع است که طول آن هفتاد ذراع و به عرض چرمهای معمولی می باشد. در این زمینه توجه شما را به یک روایت از امام صادق علیه السلام جلب می کنم:

قال الصادق علیه السلام: ان عندنا الجامعه، و قال ابوبصیر: جعلت فداک و ما الجامعه؟ قال: صحیفه طولها سبعون ذراعإ؛ ّّ بذراع رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و املائه و حظ علی بیمینه، فیها کل حلال و حرام و کل شی یحتاج الناس الیه حتی الارش فی الخدش و ضرب بیده الی فقال: تاذن لی یا ابا محمد؟! قال: قلت جعلت فداک انما انا لک فاصنع ما شئت، قال: فغمزنی بیده و قال: حتی ارش هذا...

ابوبصیر از شاگردان امام صادق از آن حضرت سؤال کرد: فدایت شوم «جامعه» چیست؟حضرت فرمودند: کتابی است که طول آن هفتاد ذراع به مقدار ذراع مبارک پیامبر، آن را پیامبر خدا املا فرموده و علی نیز با دستش نوشته و شامل تمام حلال و حرام و احکام خدا و هر آنچه مردم به آن نیاز دارند می باشد، حتی دیه ی کوچکترین خراش نیز در آن آمده

است.

ابوبصیر می گوید: در این هنگام امام علیه السلام با دستش مرا زد و فرمود: مرا اجازه می دهی؟ گفتم: من در اختیار شما هستم، آنگاه با دست خود مرا مختصر فشاری داد و اظهار داشت. در «جامعه» حتی دیه این کار نیز آمده است. [1386] - [1387]

جفر چیست؟

در روایات آمده است که «جفر» ظرفی است از پوست به وسعت پوست گاو که پر از علم خاص است و آن در پیش ائمه ی اطهار علیهم السلام می باشد و شامل دو بخش است:جفر سفید و جفر سرخ.

جفر سفید شامل آن بخش ودایع خاص امامت است که از تورات، انجیل، زبور، صحف ابراهیم و سایر علوم انبیا و اولیا تشکیل گردیده است.

و اما جفر سرخ شامل سلاحهای مخصوص پیامبر می باشد که با آنها در راه خدا جهاد نموده و از اسلام و مسلمین دفاع فرموده است. از قبیل: شمشیر، زره و غیر آنها... [1388]

صحیفه فاطمه به نقل از جابر

جابر بن عبداللَّه انصاری از جمله ی نزدیکترین افراد از صحابه پیامبر به اهل بیت، مخصوصا به حضرت فاطمه علیهم السلام می باشد. او سلام پیامبر خدا را به حضرت امام باقر علیه السلام رسانید و در کنار آن امام بزرگ قرار گرفت.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند: روزی پدرم به جابر گفت: من سؤال خصوصی دارم و می خواهم از تو بپرسم، چه زمانی برایتان مقدور است؟!

جابر گفت: هر وقت بخواهید حاضرم کسب فیض نمایم.

امام باقر علیه السلام با وی محرمانه دیدار کرد و سپس پرسید: جابر! بگو ببینم لوحی را که در دست مادرم (فاطمه) دیده ای چگونه بود؟ و از او در مورد آن لوح چه شنیدی؟

جابر گفت: سوگند به خدا

روزی پس از ولادت امام حسین برای عرض تهنیت به حضور آن بانو رسیدم، ناگاه لوح سبزرنگی را در دست او دیدم که مثل زمرد می درخشید و در آن نوشته هایی سفید رنگ مانند نور خورشید جلب توجه می کرد به وی گفتم: پدر و مادرم فدایت باد ای دختر پیامبر! این لوح چیست و در آن چه نوشته است؟ فرمودند: این لوحی است که از جانب خدا و توسط پیامبر صلی اللَّه علیه و آله برای من هدیه شده و در آن نام رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و شوهرم امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندانم درج گردیده است. جابر می گوید: من از روی آن نوشته ها استنساخ کردم، از جمله نام پیامبر خدا و نام یکایک ائمه اطهار از حضرت علی تا قائم آل محمد صلوات اللَّه علیهم اجمعین همراه با نام پدر و مادر آنها آمده بود.

حضرت امام باقر علیه السلام آنگاه فرمودند: یا جابر! می توانی آن را برای من عرضه کنی؟ جابر لوح را آماده کرد و در مقابل خود گذاشت و حضرت امام باقر علیه السلام بدون توجه به آن لوح، آنچه را در آنجا آمده بود از حفظ قرائت کرد.

جابر می گوید: من دقیقا به لوح خود نگاه می کردم، آنچه حضرت می خواند حتی یک حرف با لوحی که در نزد من بود اختلاف نداشت. [1389]

محتوای مصحف فاطمه

مصحف فاطمه علیهاالسلام شامل: اخبار و اطلاعاتی در آینده ی جهان تا روز قیامت، سرنوشت فرزندان و ذراری آن حضرت، ستمگری و انواع جنایات خلفای جور و پادشاهان بی داد و از این قبیل علوم و اخبار می باشد، این کتاب که از نظر حجم سه برابر قرآن است، ولی

چیزی درباره ی قرآن و یا احکام و حلال و حرام ندارد، بلکه آینده ی تاریخ را تا روز رستاخیز ترسیم کرده است، که اینک چند حدیث در این زمینه نقل می کنیم:

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام در مورد مصحف فاطمه علیهاالسلام سوال نمود،آن حضرت در جواب او فرمودند:

مصحف فیه مثل قرآنکم هذا ثلاث مرات واللَّه ما فیه من قرآنکم حرف واحد. [1390]

مصحف فاطمه علیهاالسلام سه برابر این قرآن موجود است، ولکن در یک حرف نیز مشابهت ندارند.

شبیه این حدیث را از امام کاظم علیه السلام داریم که می فرمایند: مصحف فاطمه در نزد من است، ولی چیزی از احکام قرآن در آن نیست. [1391] »

و از حماد بن عثمان آمده است که روزی امام صادق علیه السلام فرمودند: در سنه ی یکصد و بیست و هشت زنادقه، خروج می کنند و این جریان را از مصحف فاطمه علیهاالسلام نقل می کنم. حماد پرسید: مصحف فاطمه علیهاالسلام چیست؟

حضرت فرمودند:

... لیس فیه شی من الحلال و الحرام ولکن فیه علم مایکون؛ [1392]

در مصحف فاطمه علیهاالسلام چیزی از حلال و حرام نیست، ولی حوادث و اتفاقات روزگار در آن آمده است.

و در حدیث دیگری همین امام بزرگوار از علوم غیبی و آنچه خداوند در اختیارشان گذاشته خبر می کند و از کتابهای آسمانی که مخصوص ائمه است ذکری به میان می آورد، آنگاه در مورد مصحف فاطمه چنین می گویند:

و اما مصحف فاطمه علیهاالسلام ففیه ما یکون من حادث و اسماء من یملک الی ان تقوم الساعه. [1393]

مصحف فاطمه علیهاالسلام کتابی است که تمام حوادث و اخبار غیبی و جریاناتی را که پادشاهان تا روز

قیامت انجام می دهند آمده است.

و بالاخره ابوعبیده می گوید: برخی از اصحاب شیعه از امام صادق علیه السلام در مورد کتابهای: جامعه، جفر و مصحف فاطمه پرسیدند، حضرت فرمودند: مصحف فاطمه علیهاالسلام این است که ملکی پیوسته در حضور فاطمه علیهاالسلام بود و او را در عزای پدر تسلی می داد. و از آینده ی جهان و سرنوشت فرزندانش خبر می کرد، این کتاب را مصحف فاطمه گویند. [1394]

از مجموع این احادیث نتیجه می گیریم که مصحف فاطمه علیهاالسلام کتابی است که از جانب خدا به وسیله ی ملک و پیک وحی به فاطمه علیهاالسلام القاء شده و امیرالمؤمنین علیه السلام آن را نوشته و محتوایش در مورد اخبار غیبی و سرنوشت فرزندان فاطمه و اتفاقاتی است که پادشاهان و امرا در دنیا انجام می دهند و در این کتاب مسائل احکامی و حرام و حلال نیامده و این کتاب چنان پرحجم است که سه برابر قرآن مجید می باشد.

در چه زمانی مصحف فاطمه نازل شد؟

از سخنان اهل بیت عصمت و طهارت استفاده می شود که مصحف فاطمه بعد از رحلت رسول خدا که فاطمه ی زهرا علیهاالسلام به شدت محزون بود، (در طول هفتاد و پنج روز مدت زندگی آن حضرت بعد از پدرش)، نازل شده است.

حضرت امام صادق علیه السلام در این باره می فرمایند:

ان فاطمه علیهاالسلام مکثت بعد رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله خمسه و سبعین یوما و کان دخلها حزن شدید علی ابیها و کان یاتیها جبرئیل فیحسن عزاها علی ابیها و یطیب نفسها و یخبرها عن ابیها و مکانه و یخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها و کان علی علیه السلام یکتب ذلک فهذا مصحف فاطمه. [1395]

به یقین فاطمه علیهاالسلام بعد از

پدرش تنها هفتاد و پنج روز در این جهان زندگی کرد و در طول آن مدت غمها و غصه های زیادی را تحمل نمود.

جبرئیل در آن ایام به طور مرتب به حضور فاطمه علیهاالسلام نازل می شد و او را در عزای پدر تسلیت می گفت و از مقام و جایگاهش در آن سوی جهان با خبر می ساخت و همچنین از اوضاع آینده ی دنیا و سرنوشت بچه هایش آگاه می نمود و علی علیه السلام آنها را می نوشت و همه ی اینها مصحف فاطمه علیهاالسلام را تشکیل می داد.

و در یک حدیث دیگری امام صادق علیه السلام می فرمایند:

مصحف فاطمه ما فیه شی ء من کتاب اللَّه و انما هو شی ء القی علیها بعد موت ابیها. [1396]

در مصحف فاطمه چیزی از آیات قرآن نیست، بلکه آن مصحفی است که بعد از فوت پدرش به او داده شده است.

و بالاخره در حدیث سومی از امام جعفر صادق می خوانیم:

ان اللَّه تعالی لما قبض نبیه صلی اللَّه علیه و آله دخل علی فاطمه علیهاالسلام من وفاته من الحزن ما لایعلمه الا اللَّه عز و جل فارسل الیه ملکا یسلی غمها و بحدثها فشکت ذلک الی امیرالمؤمنین علیه السلام فقال علیه السلام: اذا احسست بذلک و سمعت الصوت قولی لی فاعلمته بذلک فجعل امیرالمؤمنین یکتب کلما سمع حتی اثبت من ذلک مصحفا... [1397]

خداوند چون رسول خدا را قبض روح کرد، فاطمه ی زهرا از این جهت به شدت محزون گشت که جز خدا کسی از درد دل او خبر نداشت.

لذا ملکی را به سوی او فرستاد، تا وی را تسلیت گفته و با او گفتگو کند.

فاطمه علیهاالسلام این موضوع را به اطلاع

علی علیه السلام رسانید، آن حضرت فرمود: هرگاه چنین احساس کردی مرا با خبر کن. بدین صورت فاطمه علی علیه السلام را از آمدن ملک با خبر می ساخت، و علی علیه السلام گفتگوها را می نوشت. از این طریق مصحف فاطمه به وجود آمد.

از این احادیث استفاده می کنیم که مصحف فاطمه در طول هفتاد و پنج روز زندگی مصیبتبار فاطمه بعد از رحلت پدر بزرگوارش به تدریج نازل شده و امیرالمؤمنین آن را نوشته و به نام مصحف فاطمه علیهاالسلام نامگذاری گردیده است.

در مجموع، از مطالب استفاده می کنیم که مصحف فاطمه از جانب خدا توسط پیک وحی (جناب جبرئیل) به فاطمه علیهاالسلام القاء شده و اوضاع آینده جهان و اخبار غیبی در مورد سرنوشت فرزندان فاطمه علیهاالسلام و جنایات خلفا و پادشاهان ستمگر و سایر مسائل غیر فقهی در آن به ثبت رسیده و آن کتاب جزو ودایع امامت، هم اکنون در محضر امام زمان- عجل اللَّه تعالی فرجه- می باشد.

سخنان روشنگر حضرت زهرا در ابعاد مختلف

گزیده ای از گفتار آن حضرت

در توصیف خداوند

در توصیف قرآن

در توصیف قرآن

در توصیف قرآن

در توصیف پدرش

در توصیف پدرش

در فضل پدر و شوهرش

در فضل پدر و شوهرش

در فضل شوهرش

در کیفیت خلقتش

در شناسائی اهل بیت

در توصیف شیعه

در توصیف شیعه

در فضل دانشمندان شیعه

در محبت او به امت پدرش

در مورد قاتل فرزندش امام حسین علیه السلام

در مورد قاتل فرزندش امام حسین علیه السلام

در فضیلت درود فرستادن به ایشان

در آنچه محبوب آن حضرت است

در فضیلت تلاوت بعضی از سور قرآن

(1) قولها علیهاالسلام فی وصف اللَّه جل جلاله

اِبْتَدَعَ الْاَشْیاءَ لا مِنْ شَیْ ءٍ کانَ قَبْلَها، وَ اَنْشَأَها

بِلاَ احْتِذاءِ اَمْثِلَهٍ اِمْتَثَلَها، کَوَّنَها بِقُدْرَتِهِ، وَ ذَرَأَها بِمَشِیَّتِهِ، مِنْ غَیْرِ حاجَهٍ مِنْهُ اِلی تَکْوینِها، وَ لا فائِدَهٍ لَهُ فی تَصْویرِها، اِلاَّ تَثْبیتاً لِحِکْمَتِهِ، وَ تَنْبیهاً عَلی طاعَتِهِ، وَ اِظْهاراً لِقُدْرَتِهِ، وَ تَعَبُّداً لِبَرِیَّتِهِ، وَ اِعْزازاً لِدَعْوَتِهِ.

(2) قولها علیهاالسلام فی وصف القرآن

بِهِ تُنالُ حُجَجُ اللَّهِ المُنَوَّرَهُ، وَ عَزائِمُهُ الْمُفَسَّرَهُ، وَ مَحارِمُهُ الْمُحَذَّرَهُ، وَ بَیِّناتُهُ الْجالِیَهُ، وَ بَراهینُهُ الْکافِیَهُ، وَ فَضائِلُهُ الْمَنْدُوبَهُ، وَ رُخَصُهُ الْمَوْهُوبَهُ، وَ شَرائِعُهُ الْمَکْتُوبَهُ.

(1) سخن آن حضرت در توصیف خداوند

موجودات را خلق نمود بدون آنکه از ماده ای موجود شود، و آنان را بدون هیچ مشابهی پدید آورد، با قدرتش آنها را خلق و با مشیتّش ایجاد نمود، بدون آنکه در ایجاد آن و پدید آوردنشان نیازی داشته، و در تصویرگری آنها فائده ای برایش وجود داشته باشد، جز تثبیت حکمتش و آگاهی بر طاعتش و اظهار قدرت خود، و شناسائی راه عبودیّت، و گرامی داشت دعوتش.

(2) سخن آن حضرت در توصیف قرآن

با قرآن حجتّهای فروزان الهی، و واجبات تفسیر شده، و محرّمات برحذر گردانده شده، و براهین روشن، و دلائل کافی، و فضائل ارزشمند، و مجوزات بخشیده شده، و قوانین نوشته شده روشن می شود.

(3) قولها علیهاالسلام فی وصف القرآن

اِسْتَخْلَفَ عَلَیْکُمْ کِتابَ اللَّهِ النَّاطِقَ، وَ الْقُرْانَ الصَّادِقَ، وَ النُّورَ السَّاطِعَ، وَ الضِّیاءَ اللاَّمِعَ، بَیِّنَهً بَصائِرُهُ، مُنْکَشِفَهً سَرائِرُهُ، مُنْجَلِیَهً ظَواهِرُهُ، مُغْتَبَطَهً بِهِ اَشْیاعُهُ، قائِداً اِلَی الرِّضْوانِ اَتْباعَهُ، مُوَدٍّ اِلَی النَّجاهِ اسْتِماعُهُ.

(4) قولها علیهاالسلام فی وصف القرآن

اُمُورُهُ ظاهِرَهٌ، وَ اَحْکامُهُ زاهِرَهٌ، وَ اَعْلامُهُ باهِرَهٌ، وَ زَواجِرُهُ لائِحَهٌ، وَ اَوامِرُهُ واضِحَهٌ.

(5) قولها علیهاالسلام فی وصف أبیه صلی اللَّه علیه و آله

اِبْتَعَثَهُ اللَّهُ اِتْماماً لِاَمْرِهِ، وَ عَزیمَهً

عَلی اِمْضاءِ حُکْمِهِ، وَ اِنْفاذاً لِمَقادیرِ رَحْمَتِهِ.

(3) سخن آن حضرت در توصیف قرآن

نزد شما کتاب گویای خدا، و قرآن راستگو، و نور فروزان، و پرتو درخشنده را بر جای نهاد، که براهینش روشن و رازهایش آشکار، و ظواهرش نمایان، پیروانش مورد غبطه بوده، و آنان را بسوی بهشت رهنمون و شنیدن آن راه نجات است.

(4) سخن آن حضرت در توصیف قرآن

امور آن نمایان، و احکامش شکوفا، و نشانه هایش روشن، و محرمّاتش آشکار، و اوامرش هویدا است.

(5) سخن آن حضرت در توصیف پدرش

خداوند پیامبر را برای پایان بخشیدن فرمانش، و به پایان رسانیدن احکامش، و تثبیت رحمت بیکرانش مبعوث کرد.

(6) قولها علیهاالسلام فی وصف أبیه صلی اللَّه علیه و آله

بَلَّغَ الرِّسالَهَ صادِعاً بِالنَّذارَهِ، مائِلاً عَنْ مَدْرَجَهِ الْمُشْرِکینَ، ضارِباً ثَبَجَهُمْ، اخِذاً بِاَکْظامِهِمْ، داعِیاً اِلی سَبیلِ رَبِّهِ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ، یَجُفُّ الْاَصْنامَ، وَ یَنْکُثُ الْهامَّ.

(7) قولها علیهاالسلام فی فضل أبیه و بعله علیهماالسلام

اَبَوا هذِهِ الْاُمَّهِ مُحَمَّدٌ وَ عَلِیٌّ، یُقیمانِ اِوَدَهُمْ، وَ یُنْقِذانِهِمْ مِنَ الْعَذابِ الْاَلیمِ اِنْ اَطاعُو هُما، وَ یُبیحانِهِمُ النَّعیمَ الدَّائِمَ اِنْ وافَقُو هُما.

(8) قولها علیهاالسلام فی فضل أبیه و بعله علیهاالسلام

اَرْضی اَبَوَیْ دینِکِ، مُحَمَّداً وَ عَلِیّاً، بِسَخَطِ اَبَوَیْ نَسَبِکِ، وَ لا تَرْضی اَبَوَیْ نَسَبِکِ بِسَخَطِ اَبَوَیْ دینِکِ، فَاِنَّ

(6) سخن آن حضرت در توصیف پدرش

رسالت خود را با انذاز ابلاغ کرد، و از روش مشرکین دوری، با رؤسای آنان دشمنی و درگیر با آنان بود، با حکمت و پند نیکو بسوی پروردگارش رهنمون شد، بتها را سرنگون و گردنهای زورمندان را به خاک مذلّت انداخت.

(7) سخن آن حضرت در فضل پدر

و شوهرش

پدران این امت محمد و علی علیهماالسلام هستند، اگر از آنان تبعیت کنند کژی های ایشان را برطرف، و آنان را از عذاب دردناک نجات می دهد، و اگر پیروی ایشان را نمایند بهشت جاودان را ارزانی ایشان می کند.

(8) سخن آن حضرت در فضل پدر و شوهرش

پدران دینیت- پیامبر و علی علیهماالسلام- را با ناراحتی پدر نسبی ات خشنود ساز، ولی پدر نسبی ات را با ناراحتی آنان خشنود نکن، چرا که پدر

اَبَوَیْ نَسَبِکِ اِنْ سَخَطَ اَرْضا هُما مُحَمَّدٌ وَ عَلِیٌّ علیهماالسلام بِثَوابِ جُزْءٍ مِنْ اَلْفِ اَلْفِ جُزْءٍ مِنْ ساعَهٍ مِنْ طاعاتِهِما، وَ اِنَّ اَبَوَیْ دینِکِ اِنْ سَخَطا لَمْ یَقْدِرْ اَبَوَیْ نَسَبِکِ اَنْ یُرْضِیا هُما، لِاَنَّ ثَوابَ طاعاتِ اَهْلِ الدُّنْیا کُلِّهِمْ لا یَفی بِسَخَطِهِما.

(9) قولها علیهاالسلام فی فضل زوجها

اِنَّ السَّعیدَ کُلَّ السَّعیدِ حَقَّ السَّعیدِ، مَنْ اَحَبَّ عَلِیّاً فی حَیاتِهِ وَ بَعْدَ مَوْتِهِ.

(10) قولها علیهاالسلام فی کیفیه خلقتها

اِنَّ اللّهَ تَعالی خَلَقَ نُوری، وَ کانَ یُسَبِّحُ الَّلهَ جَلَّ جَلالُهُ، ثُمَّ اَوْدَعَهُ شَجَرَهً مِنْ شَجَرِ الْجَنَّهِ، فَاَضاءَتْ، فَلَمَّا دَخَلَ اَبی الْجَنَّهَ اَوْحَی الَّلهُ تَعالی اِلَیْهِ اِلْهاماً اَنْ اَقْتَطِفَ الثَّمَرَهَ مِنْ تِلْکَ الْشَّجَرَهِ وَ اَدِرْها فی لَهَواتِکَ، فَفَعَلَ، فَاَوْدَعَنِی الّلهُ سُبْحانَهُ صُلْبَ اَبی، ثَمَّ اَوْدَعَنی خَدیجَهَ بِنْتَ

نسبی ات اگر ناراحت شود آنان او را با پاداش قسمتی از هزاران قسمت ساعتی از اطاعتشان خشنود می سازند، و اگر پدران دینیت ناراحت شوند پدر نسبی ات قادر نیست که ایشان را خرسند سازند، چرا که پاداش طاعتهای تمامی اهل دنیا با ناراحتی ایشان قابل مقایسه نیست.

(9) سخن آن حضرت در فضیلت شوهرش

سعادت و رستگاری، همه سعادتها و رستگاریها، حقانیت و واقعّیت سعادت و رستگاری در

کسی است که علی علیه السلام را در دوران زندگی و پس از شهادتش دوست داشته باشد.

(10) سخن آن حضرت در کیفیت خلقتش

خداوند نورم را خلق فرمود، و آن تسبیح و تنزیه او را می نمود، آنگاه آنرا در درختی از درختان بهشتی به ودیعت نهاد، که به سبب آن نور درخشان گردید، هنگامی که پدرم داخل بهشت شد، خداوند به او الهام کرد که میوه آن درخت رإ؛ ّّ بچیند و بخورد، پیامبر این کار را انجام داد، خداوند نورم را در صلب پدرم به ودیعت نهاد، آنگاه آنرا در رحم مادرم قرار داد، تا آنکه ایشان مرا به دنیا

خُوَیْلَدَ، فَوَضَعَتْنی، وَ اَنَا مِنْ ذلِکَ النُّورِ، اَعْلَمُ ما کانَ وَ ما یَکُونُ وَ ما لَمْ یَکُنْ.

(11) قولها علیهاالسلام فی التعریف بأهل البیت

نَحْنُ وَسیلَتُهُ فی خَلْقِهِ، وَ نَحْنُ خاصَّتُهُ، وَ مَحَلُّ قُدْسِهِ، وَ نَحْنُ حُجَّتُهُ فی غَیْبِهِ، وَ نَحْنُ وَرَثَهُ اَنْبِیائِهِ.

(12) قولها علیهاالسلام فی وصف الشیعه

اِنْ کُنْتِ تَعْمَلُ بِما اَمَرْناکِ، وَ تَنْتَهی عَمَّا زَجَرْناکِ عَنْهُ، فَاَنْتِ مِنْ شیعَتِنا، وَ اِلاَّ فَلا.

(13) قولها علیهاالسلام فی وصف الشیعه

اِنَّ شیعَتَنا مِنْ خِیارِ اَهْلِ الْجَنَّهِ، کُلُّ مُحِبّینا وَ مَوالی اَوْلِیائِنا وَ مُعادی اَعْدائِنا وَ الْمُسَلِّمِ بِقَلْبِهِ وَ لِسانِهِ لَنا، لَیْسُوا

آوردند، و من از آن نور هستم، آنچه اتفاق افتاده، و آنچه اتفاق خواهد افتاد و آنچه نبوده است را می دانم.

(11) سخن آن حضرت در شناسائی اهل بیت

ما وسیله های الهی در میان مخلوقاتش، و خواص او، و تنزیه کنندگانش، و حجت او و وارثان پیامبرانش می باشیم.

(12) سخن آن حضرت در توصیف شیعه

اگر به آنچه تو را بدان امر نمودیم عمل

کنی، و از آنچه نهی کردیم بازایستی، از شیعیان ما می باشی، و در غیر اینصورت از آنان شمرده نمی شوی.

(13) سخن آن حضرت در توصیف شیعه

شیعیان ما از بهترین افراد اهل بهشت می باشند، دوستان ما و دوستداران دوستان ما، و دشمنان دشمنان ما و کسانی که با قلب و زبان

من شیعَتِنا اِذا خالَفُوا اَوامِرَنا وَ نَواهینا فی سائِرِ الْمُوْبِقاتِ، وَ هُمْ مَعَ ذلِکَ فِی الْجَنَّهِ، وَ لکِنْ بَعْدَ ما یَطَّهَّرُونَ مِنْ ذُنُوبِهِمْ بِالْبَلایا وَ الرَّزایا، اَوْ فی عَرَصاتِ الْقِیامَهِ بِاَنْواعِ شَدائِدِها، اَوْ فِی الطَّبَقِ الْاَعْلی مِنْ جَهَنَّمَ بِعَذابِها، اِلی اَنْ نَسْتَنْقِذَهُمْ بِحُبِّنا مِنْها، وَ نَنْقُلَهُمْ اِلی حَضْرَتِنا.

(14) قولها علیهاالسلام فی فضل علماء الشیعه

حضرت امرأه عند الصدیقه فاطمه الزهراء علیهاالسلام فقالت: ان لی والده ضعیفه و قد لبس علیها فی امر صلاتها شی ء، و قد بعثتنی الیک اسالک، فاجابتها فاطمه علیهاالسلام عن ذلک، ثم ثنّت فاجابت، ثم ثلّثت فاجابت، الی ان عشّرت فاجابت، ثم خجلت من الکثره، فقالت: لا اشق علیک یا بنت رسول اللَّه، قالت فاطمه علیهاالسلام: هاتی و سلی عمّا بدا لک- الی ان قالت:-

سمعت ابی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه وآله یقول: ان علماء شیعتنا یحشرون، فیخلع علیهم من خلع الکرامات علی قدر کثره علومهم و جدّهم فی ارشاد عباداللَّه، حتی یخلع علی الواحد منهم الف الف خلعه من نور- الی ان قالت:

تسلیم ما هستند از شیعیان ما شمرده نمی شوند، آنگاه که با او امر ما مخالفت نموده و از نواهی ما اجتناب نکنند، و با اینهمه در بهشت می باشند، ولیکن بعد از آنکه با ناراحتی ها و گرفتاریها از گناهان پاک شوند، یا در موقفهای قیامت با انواع دردها، یا

در طبقه اول از جهنم قرار داده شوند و با عذابهای الهی عقاب شوند، تا با محبت ما از آن نجات یابند و به حضور ما برسند.

(14) سخن آن حضرت در فضیلت دانشمندان شیعه

زنی نزد آن حضرت آمده و گفت: مادر ناتوانی دارم که بعضی از مسائل نماز برای او مورد سؤال قرار گرفته است و مرإ؛ ّّ نزد تو فرستاده تا سؤال نمایم، آن حضرت پاسخ او را داد، دوباره پرسید پاسخ شنید، مرحله سوم پرسید باز پاسخ شنید، تا ده سؤال مطرح کرد و باز پاسخ خود را دریافت، در اینجا از کثرت سؤال خجالت کشید و گفت: ای دختر پیامبر دچار مشکل شدی، آن حضرت فرمود: سؤالاتت را مطرح کن- تا آنجا که فرمود:

از پدرم شنیدم که می فرمود: دانشمندان شیعه در روز قیامت که محشور می شوند به اندازه کثرت علومشان و جدّیتشان در ارشاد بندگان خداوند خلعتهای کرامت بر آنان می پوشانند، تا آنجا که بر بعضی از آنان میلیونها خلعت نور پوشانده می شود- تا آنجا که فرمود:

یا اَمَهَ اللَّهِ اِنَّ سِلْکاً مِنْ تِلْکَ الْخُلَعِ لَاَفْضَلُ ممَّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ اَلْفَ اَلْفِ مَرَّهً وَ ما فَضُلَ فَاِنَّهُ مَشُوبٌ بِالتَّنْغیصِ وَ الْکَدِرِ.

(15) قولها علیه السلام فی محبتها لامه ابیها

روی انها لّما سمعت بان اباها زوّجها و جعل الدراهم مهراً لها سألت اباها أن یجعل مهرها الشفاعه فی عصاه امته، نزل جبرئیل و معه بطاقه من حریر مکتوب فیها: جعل اللَّه مهر فاطمه الزهراء شفاعه المذنبین من امه ابیها، فلّما احتضرت اوصت بان توضع تلک البطاقه صدرها تحت الکفن فوضعت و قالت:

اِذا حَشَرْتُ یَوْمَ الْقِیامَهِ رَفَعْتُ تِلْکَ الْبِطاقَهَ بِیَدَیَّ

وَ شَفَّعْتُ فی عُصاهِ اُمَّهِ اَبی.

(16) قولها علیهاالسلام فی قاتل ولدها الحسین علیه السلام

قاتِلُ الْحُسَیْنِ فِی النَّارِ.

ای کنیز، رشته ای از آن خلعتها میلیونها بار برتر است از آنچه خورشید بر آن تابیده است.

(15) سخن آن حضرت در محبّتش به امت پدرش

روایت شده: آنگاه که شنید پدرش او را تزویج کرده و مهرش را مبلغی پول قرار داده، از پدرش خواست که مهرش را شفاعت گناهکاران امت او قرار دهد، آنگاه جبرئیل نازل شد و در دستش پارچه ای قرار داشت که روی آن نوشته بود: خداوند مهر فاطمه را شفاعت گناهکاران امت پدرش قرار داده است، هنگامی که آن حضرت به حال احتضار رسیده وصیت کرد که آن پارچه را روی سینه و زیر کفنش قرار دهند، و فرمود:

آنگاه که محشور گردیدم این پارچه را با دستم بلند کرده در مورد گناهکاران امت پدرم شفاعت می نمایم.

(16) سخن آن حضرت در مورد قاتل فرزندش امام حسین علیه السلام

قاتل حسین علیه السلام در آتش دوزخ است.

(17) قولها علیهاالسلام فیمن قتل ولدها علیه السلام

خابَتْ اُمَّهٌ قَتَلَتْ اِبْنَ بِنْتِ نَبِیِّها.

(18) قولها علیهاالسلام فی فضل التسلیم علیهم

عن یزید بن عبدالملک النوفلی، عن ابیه، عن جده قال: دخلت علی فاطمه بنت رسول اللَّه علیهماالسلام فبد أتنی بالسلام، قال: و قالت: قال ابی، و هو ذا حی:من سلّم علی و علیک ثلاثه ایام فله الجنه، قلت له: ذا فی حیاته و حیاتک او بعد موته و موتک؟ قالت:

فی حَیاتِنا وَ بَعْدَ وَفاتِنا.

(19) قولها علیهاالسلام فیما یحبّها

حُبِّبَ اِلَیَّ مِنْ دُنْیاکُمْ ثَلاثٌ: تِلاوَهُ کِتابِ اللَّهِ، وَالنَّظَرُ فی وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ، وَ الْاِنْفاقُ فی سَبیلِ اللَّهِ.

(17) سخن

آن حضرت در مورد قاتل فرزندش علیه السلام

زیان کار است امتی که پسر دختر پیامبرش را به شهادت می رساند.

(18) سخن آن حضرت در فضیلت درود فرستادن به ایشان

یزید بن عبدالملک از پدرش، از جدش روایت می کند، که گفت: به خدمت آن حضرت رسیدم، ابتدا به سلام نمود، و فرمود: پدرم در زمان زنده بودن فرمود: هر که بر من یا بر تو سه بار درود فرستد داخل بهشت می شود، او گوید: به آن حضرت گفتم: این مطلب در زمان زندگی پیامبر و شماست یا بعد از رحلت ایشان و شما؟ فرمود:

در زمان زندگی ما و بعد از رحلتمان از این دنیا.

(19) سخن آن حضرت در آنچه محبوب آن حضرت است

از دنیای شما سه چیز محبوب من است: تلاوت قرآن، نگاه به چهره پیامبر، انفاق در راه خدا.

(20) قولها علیهاالسلام فی فضائل بعض السور

قارِی ءُ «الْحَدیدِ» وَ «اِذا وَقَعَتْ» وَ «سُورَهِ الرَّحْمنِ» یُدْعی فی مَلَکُوتِ السَّماواتِ: ساکِنُ الْفِرْدَوْسِ.

(20) سخن آن حضرت در فضیلت قرائت بعضی از سور قرآن

خواننده سوره حدید و واقعه و رحمان در ملکوت آسمانها ندا کرده می شود: تو ساکن بهشت فردوس می باشی.

فصل سوم (2)

گزیده ای از گفتار آن حضرت

در آداب غذا خوردن

در شدت عذاب جهنم

در تحریض به دعا نمودن بر مرده

در ترغیب به تلاوت قرآن و دعا در شب اول دفن

در فضیلت شب قدر

در گرامی داشتن میهمان

در تقدیم همسایه بر خود

در فضیلت مقام مادر

در تعیین حدود وظایف زن و مرد

در توصیف بهترین مردان

در توصیف بهترین زنان

در مورد بهترین چیز برای زن

در اهمیت حجاب

در نزدیکترین حالت زن نسبت به پروردگارش

در تعیین ساعت اجابت دعا

در فضیلت عمل خالص

در مورد خرسندی فرشتگان از پیروزی مؤمنان

در توصیف مؤمن

در فضیلت خوشروئی

در وظیفه ی روزه دار

(21) قولها علیهاالسلام فی خصال المائده

فِی الْمائِدَهِ اِثْنَتا عَشَرَهَ خَصْلَهً، یَجِبُ عَلی کُلِّ مُسْلِمٍ اَنْ یَعْرِفَها، اَرْبَعٌ فیها فَرْضٌ وَ اَرْبَعٌ فیها سُنَّهٌ، وَ اَرْبَعٌ فیها تَأْدیبٌ.

فَاَمَّا الْفَرْضُ: فَالْمَعْرِفَهُ وَ الرِّضا وَ التَّسْمِیَهُ وَ الشُّکْرُ.

وَ اَمَّا السُّنَّهُ: فَالْوُضُوءُ قَبْلَ الطَّعامِ وَ الْجُلُوسُ عَلَی الْجانِبِ الْاَ یْسَرِ، وَ الْاَکْلُ بَثَلاثِ اَصابِعَ.

وَ اَمَّا التَّأْدیبُ: فَالْاَکْلُ بِما یَلیکَ وَ تَصْغیرُ اللُّقْمَهِ وَ الْمَضْغُ الشَّدیدُ، وَ قِلِّهُ النَّظَرِ فی وُجُوهِ النَّاسِ.

(22) قولها علیهاالسلام فی شده عذاب النار

اَلْوَیْلُ ثُمَّ الْوَیْلُ لِمَنْ دَخَلَ النَّارَ.

(21) سخن آن حضرت در آداب غذا خوردن

در غذا خوردن دوازده ویژگی می باشد که بر هر مسلمانی واجب است آنها را بداند، چهار ویژگی واجب، چهار ویژگی مستحب، و چهار ویژگی از ادب است.

اما واجبات آن: شناخت و رضایت و خشنودی، و نام خدا را بردن و شکر او را نمودن.

و اما مستحبّات آن: شستن دست قبل از غذا، و نشستن بر طرف چپ، و خوردن به سه انگشت.

و اما آنچه از ادب است: خوردن از جلوی ظرف غذا، و کوچک گرفتن لقمه، و جویدن زیاد، و کمتر نگریستن به چهره های مردم.

(22) سخن آن حضرت در شدت عذاب جهنم

وای، وای، بر آنکه داخل آتش دوزخ شود.

(23) قولها علیهاالسلام فی التحریض للدعاء للمیت

عن علی علیه السلام: مروا اهالیکم بالقول الحسن عند موتاکم، فان فاطمه علیهاالسلام لمّا قبض ابوها صلی اللَّه علیه و آله

اسعدتها بنات هاشم، فقالت:

اُتْرُکْنَ التِّعْدادَ وَ عَلَیْکُنَّ بِالٌّدعاءِ.

(24) قولها علیهاالسلام فی الحثّ علی قراءه القرآن و الدعاء فی لیله الدفن

روی انها علیهاالسلام لما احتضرت اوصت علیا علیه السلام فقالت: اذا انا متّ فتولّ انت غسلی- الی ان قالت:- و اجلس عند رأسی قباله وجهی

فَاَکْثِرْ مِنْ تِلاوَهِ الْقُرْانِ وَ الدُّعاءِ، فَاِنَّها ساعَهٌ یَحْتاجُ الْمَیِّتُ فیها اِلی اُنْسِ الْاَحْیاءِ.

(25) قولها علیهاالسلام فی فضل لیله القدر

روی انها علیهاالسلام لا تدع احداً من اهلها ینام تلک اللیله (لیله

(23) سخن آن حضرت در تحریض به دعا نمودن بر مرده

از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود: به خانواده های خود دستور دهید تا در مورد مردگانتان سخن زیبا گویند، هنگام رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دختران بنی هاشم حضرت فاطمه علیهاالسلام را یاری می نمودند، آن حضرت فرمود:

از ذکر مناقب و مفاخر بپرهیزید و بر شما باد به دعا کردن.

(24) سخن آن حضرت در ترغیب به تلاوت قرآن و دعا در شب اول دفن

روایت شده: آن حضرت هنگام احتضار به حضرت علی علیه السلام وصیت کرد و فرمود: هنگامی که از دنیا رفتم غسلم را به عهده گیر- تا آنجا که فرمود:- و بالای سرم در حالی که روبرویم قرار داری بنشین و بسیار قرآن بخوان و دعإ؛

ّّ بنما، زیرا آن ساعتی است که شخص مرده به همنشینی زنده ها نیازمند است.

(25) سخن آن حضرت در فضیلت شب قدر

روایت شده: در شب قدر آن حضرت نمی گذاشت افراد خانواده اش به

القدر)، و تداویهم بقله الطعام و تتأهّب لها من النهار، و تقول:

مَحْرُومٌ مَنْ حُرِمَ خَیْرَها.

(26) قولها علیهاالسلام فی ایثار

الضیف

روی ان رجلاً جاء الی النبی صلی اللَّه علیه و آله، فشکا الیه الجوع، فقال رسول اللَّه: من لهذا الرجل اللیله؟ فقال علی علیه السلام: انا له یا رسول اللَّه، فاتی فاطمه علیهاالسلام فقال لها: ما عندک یا ابنه رسول اللَّه؟ فقالت:

ما عِنْدَنا اِلاَّ قُوتُ الصَّبِیَّهِ، لکِنَّا نُؤْثِرُ بِهِ ضَیْفَنا.

(27) قولها علیهاالسلام فی تقدیمها الجار علی نفسها

عن الحسن علیه السلام: رأیت امی فاطمه علیهاالسلام قامت فی محرابها لیله جمعتها، فلم تزل راکعه ساجده، حتّی اتّضح عمود الصبح، و سمعتها تدعو للمؤمنین و المؤمنات و تسمّیهم و تکثر الدعاء لهم، و لا تدعو لنفسها بشی ء، فقلت لها: یا امّاه، لم لا تدعین لنفسک کما تدعین لغیرک؟ قالت:

یا بُنَیَّ! اَلْجارُ ثُمَّ الدَّارُ.

خواب روند، و با کم غذا دادن به ایشان، آنان را بیدار نگاه می داشت، و برای این منظور در روز قبل مواردی را آماده می کرد، و می فرمود:

محروم و زیانکار کسی است که از خیر شب قدر محروم باشد.

(26) سخن آن حضرت در گرامی داشتن میهمان

روایت شده: مردی نزد پیامبر آمد و از گرسنگی شکایت کرد، آن حضرت فرمود: امشب چه کسی او را سیر می کند، حضرت علی علیه السلام فرمود: ای پیامبر من، آنگاه نزد حضرت فاطمه علیهاالسلام آمده و گفت: ای دختر پیامبر نزد تو چیزی هست؟ فرمود:

نزد ما غذائی جز غذای کودکان باقی نمانده است، امّا ما میهمانمان را بر خود مقدم می داریم.

(27) سخن آن حضرت در مقدم داشتن همسایه بر خود

از امام حسن علیه السلام روایت شده که فرمود: مادرم حضرت فاطمه علیهاالسلام را در شب جمعه ای در محراب عبادت دیدم، همواره در رکوع و سجود بود، تا

آنکه طلوع فجر شد، و می شنیدم که زنان و مردان را نام برده و بسیار برای آنها دعا می کند ولی برای خود دعائی نفرمود، گفتم: ای مادر چرا همانگونه که برای دیگران دعا می کنی برای خودت دعا نمی نمائی؟ فرمود:

پسرم! ابتدا همسایه آنگاه خاندان خود.

(28) قولها علیهاالسلام فی فضل مقام الامّ

اَلْزِمْ رِجْلَها فَاِنَّ الْجَنَّهَ تَحْتَ اَقْدامِها.

(29) قولها علیهاالسلام فی تحدید خدمه الزوجین

تقاضی علیّ و فاطمه علیهماالسلام الی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله فی الخدمه، فقضی علی فاطمه بخدمه ما دون الباب، و قضی علی علیّ ما خلفه، فقالت فاطمه علیهماالسلام:

فَلا یَعْلَمُ ما داخَلَنی مِنَ السُّرُورِ اِلاَّ اللَّهُ بِاِکْفائی رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ تَحَمُّلَ رِقابِ الرِّجالِ.

(30) قولها علیهاالسلام فی توصیف خیر الرجال

خِیارُکُمْ اَلْیَنُکُمْ مَناکِبُهُ وَ اَکْرَمُهُمْ لِنِسائِهِمْ.

(28) سخن آن حضرت در فضیلت مقام مادر

همواره در کنار مادر باش، زیرا بهشت زیر پای مادران است.

(29) سخن آن حضرت در تعیین حدود وظائف زن و مرد

حضرت علی و فاطمه علیهماالسلام در مورد تعیین وظائف شان در خانه از پیامبر نظرخواهی نمودند، پیامبر کارهای درون خانه را بحضرت فاطمه علیهاالسلام و کارهای بیرون خانه را به علی علیه السلام سپرد، حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود: از سرور و خوشحالی من از اینکه پیامبر مرا از برخورد با مردان معاف کرد کسی جز خداوند آگاه نیست.

(30) سخن آن حضرت در توصیف بهترین مردان

بهترین شما کسی است که اخلاقش نیکو بوده و نسبت به همسرش مهربانتر باشد.

(31) قولها علیهاالسلام فی وصف خیر النساء

روی أنّ أمیرالمؤمنین علیه السلام سألها: ما خیر النساء؟ قالت: اَنْ لا یَرَیَنَّ الرِّجالَ وَ

لا یَرُونَهُنَّ.

و فی روایه:

لا یَراهُنَّ الِّرجالُ.

(32) قولها علیهاالسلام فی ما هو خیر للمرأه

روی أن النبی صلی اللَّه علیه و آله قال لها:ای شی خیر للمرأه؟ قالت: اَنْ لا تَری رَجُلاً، وَ لا یَراها رَجُلٌ.

و فی روایه:

اَنْ لا تَری الِّرجالَ وَ لا یَرُوها.

(31) سخن آن حضرت در توصیف بهترین زنان

روایت شده که حضرت علی علیه السلام از حضرت فاطمه علیهاالسلام پرسید: بهترین زنان کیانند؟ فرمود:

آنانکه مردان را نبینند، و مردان نیز آنان را نبینند.

و در روایتی دیگر اینگونه آمده:

اینکه مردان او را نبینند.

(32) سخن آن حضرت در مورد بهترین چیز برای زن

روایت شده که پیامبر پرسید: چه چیز برای زن نیکوست؟ فرمود: مردی را نبیند، و مردی نیز او را نبیند.

و در روایتی دیگر اینگونه آمده:

مردی او نبیند و مردان او را نبینند.

(33) قولها علیهاالسلام فی اهمیه الحجاب

عن علی علیه السلام: استأذن أعمی علی فاطمه علیهاالسلام فحجبته، فقال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله: لم حجبتیه و هو لا یراک؟ فقالت:

اِنْ لَمْ یَکُنْ یَرانی فَاِنّی اَراهُ، وَ هُوَ یَشُمُّ الرِّیحَ.

(34) قولها علیهاالسلام فی أدنی ما تکون المرأه من ربّها

سأل رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله عن المرأه متی تکون أدنی من ربّها؟ قالت:

اَدْنی ما تَکُونُ مِنْ رَبِّها اَنْ تَلْزَمَ قَعْرَ بَیْتِها.

(35) قولها علیهاالسلام فی تعیین ساعه الاجابه

کانت علیها السلام تقول لغلامها:

اِصْعَدْ عَلَی السَّطْحِ، فَاِنْ رَأَیْتَ عَیْنَ الشَّمْسِ قَدْ تَدَلَّی لِلْغُرُوبِ فَاَعْلِمْنی حَتّی اَدْعُو.

(33) سخن آن حضرت در اهمیت حجاب

از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود: مرد کوری از حضرت

فاطمه علیهاالسلام اجازه ورود خواست، ایشان خود را در پوشش قرار داد،پیامبر فرمود:چرا خودت را در پوشش قرار دادی در حالیکه او تو را نمی بیند؟ فرمود:

اگر مرا نمی بیند من او را می بینم، و او بو را احساس می کند.

(34) سخن آن حضرت در نزدیکترین حالت زن نسبت به پروردگارش

پیامبر پرسید: نزدیکترین زمانیکه زن نسبت به پروردگارش قرار دارد چه هنگام است؟ فرمود:

نزدیکترین زمان زن نسبت به پروردگارش هنگامی است که در کنج خانه اش قرار دارد.

(35) سخن آن حضرت در تعیین ساعت اجابت دعا

آن حضرت در روز جمعه به غلام خود می فرمود: بر بلندی قرار گیر، آنگاه که دیدی قرص خورشید در حال غروب است مرا آگاه کن، تا دعا نمایم.

(36) قولها علیهاالسلام فی فضل العمل الخالص

مَنْ اَصْعَدَ اِلَی اللَّهِ خالِصَ عِبادَتِهِ، اَهْبَطَ اللَّهُ اِلَیْهِ اَفْضَلَ مَصْلَحَتِهِ.

(37) قولها علیهاالسلام لمن غلب علی عدوه

اختصم الیها امرأتان فتنازعتا فی شی ء من امر الدین: احداهما معانده و الاخری مؤمنه، ففتحت علی المؤمنه حجّتها فاستظهرت علی المعانده، ففرحت فرحاً شدیداً، فقالت علیهاالسلام:

اِنَّ فَرَحَ الْمَلائِکَهِ بِاسْتِظْهارِکِ عَلَیْها اَشَدُّ مِنْ فَرَحَکِ، وَ اِنَّ حُزْنَ الشَّیْطانِ وَ مَرَدَتِهِ بِحُزْنِهَا عَنْکِ اَشَدُّ مِنْ حُزْنِها.

(38) قولها علیهاالسلام فی وصف المؤمن

اَلْمُؤْمِنُ یَنْظُرُ بِنُورِ الَّلهِ تَعالی.

(36) سخن آن حضرت در فضیلت عمل خالص

هر که خالصترین عباداتش را نزد خداوند بفرستد، او بهترین مصلحتش را برای او مقدّر می فرماید.

(37) سخن آن حضرت در مورد خرسندی فرشتگان از پیروزی مؤمنان

دو زن در مسأله ای از مسائل دینی با یکدیگر گفتگو می کردند، یکی دشمن و دیگری مؤمن، برهان زن مؤمن غالب گردید، و او بسیار

خرسند شد، آن حضرت فرمود:

خرسندی فرشتگان از پیروزی تو بیشتر از خوشحالی توست، و ناراحتی شیطان و یارانش از ناراحتی دشمن تو افزونتر است.

(38) سخن آن حضرت در توصیف مؤمن

مؤمن با نور الهی می نگرد.

(39) قولها علیهاالسلام فی فضیله حسن الوجه

اَلْبُشْرُ فی وَجْهِ الْمُؤْمِنِ یُوجِبُ لِصاحِبِهِ الْجَنَّهَ، الْبُشْرُ فی وَجْهِ الْمُعادی یَقی صاحِبَهُ عَذابَ النَّارِ.

(40) قولها علیهاالسلام فی ادب الصائم

ما یَصْنَعُ الصَّائِمُ بِصِیامِهِ، اِذا لَمْ یَصُنْ لِسانَهُ وَ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ وَ جَوارِحَهُ.

(39) سخن آن حضرت در فضیلت خوشروئی

روی خندان نسبت به انسان مؤمن آدمی را به بهشت رهنمون می سازد، روی خندان در چهره معاند و دشمن آدمی را از عذاب دوزخ نگاه می دارد.

(40) سخن آن حضرت در وظیفه روزه دار

روزه دار آنگاه که زبان و گوش و چشم و اندامش را حفظ ننماید، روزه اش چه اثری دارد.

نیایشها و ادعیه های حضرت زهرا

ادعیه ی آن حضرت در ثنای الهی و درخواست حوائج از او

1- ادعیه ی آن حضرت در ثناء الهی و درخواست حوائج از او

در تسبیح و تنزیه خداوند

در تسبیح و تنزیه خداوند در روز سوم ماه

در مورد بدست آوردن اخلاق نیکو و کارهای پسندیده

در حاجتهای جامعی برای دنیا و آخرت

(1) دعاوها علیهاالسلام فی تسبیح الله سبحانه

سُبْحانَ ذِی الْعِزِّ الشَّامِخِ الْمُنیفِ، سُبْحانَ ذِی الْجَلالِ الباذِخِ الْعَظیمِ، سُبْحانَ ذِی الْمُلْکِ الْفاخِرِ الْقَدیمِ، سُبْحانَ مَنْ لَبِسَ الْبَهْجَهَ وَالْجَمالَ، سُبْحانَ مَنْ تَرَدَّی بِالنُّورِ وَالْوَقارِ، سُبْحانَ مَنْ یَری اَثَرَ النَّمْلِ فِی الصَّفاءِ، سُبْحانَ مَنْ یَری وَقْعَ الطَّیْرِ فِی الْهَواءِ، سُبْحانَ مَنْ هُوَ هکَذا وَ لاهکَذا غَیْرُهُ.

و فی روایه:

سُبْحانَ ذِی الْجَلالِ الباذِخِ الْعَظیمِ، سُبْحانَ ذِی الْعِزِّ الشَّامِخِ الْمُنیفِ، سُبْحانَ ذِی الْمُلْکِ الْفاخِرِ الْقَدیمِ، سُبْحانَ ذِی الْبَهْجَهِ وَالْجَمالِ، سُبْحانَ مَنْ تَرَدّی بِالنُّورِ وَالْوَقارِ، سُبْحانَ مَنْ

یَری اَثَرَالنَّمْلِ فِی الصَّفا وَ وَقْعَ الطَّیْرِ فِی الْهَواءِ.

(1) دعای آن حضرت در تسبیح و تنزیه خداوند

پاک و منزّه است خداوند صاحب عزّت و سربلندی و سرافرازی، پاک و منزّه است خداوند صاحب جلالت و بزرگی، پاک و منزّه است خداوند صاحب فرمانروایی با افتخار و ازلی، پاک و منزّه است آنکه لباس خرّمی و زیبایی بر خود پوشانیده است، پاک و منزّه است آنکه خود را با نور و وقار مستور ساخته است، پاک و منزّه است آنکه جای پای مورچه را روی سنگ سخت می بیند، پاک و منزّه است آنکه گذر پرنده را در هوا می نگرد، پاک و منزّه است آنکه این چنین است و کسی همانند او نیست.

و در روایتی دیگر چنین نقل شده است:

پاک و منزّه است خداوند صاحب جلالت و بزرگی، پاک و منزّه است خداوند صاحب عزّت و سربلندی و سرافرازی، پاک و منزّه است صاحب فرمانروایی با افتخار و ازلی، پاک و منزّه است خداوند صاحب خرمی و زیبایی، پاک و منزّه است آنکه با نور و وقار خود را پوشانیده است، پاک و منزّه است آنکه جای پای مورچه را روی سنگ سخت، و گذر پرنده را در هوا می بیند.

(2) دعاؤها علیهاالسلام فی تسبیح اللّه سبحانه فی الیوم الثالث من الشهر

سُبْحانَ مَنِ اسْتَنارَ بِالْحَوْلِ وَ الْقُوَّهِ،

سُبْحانَ مَنِ احْتَجَبَ فِی سَبْعِ سَماواتٍ، فَلاعَیْنَ تَراهُ، سُبْحانَ مَنْ اَذَلَّ الْخَلائِقَ بِالْمَوْتِ، وَاَعَزَّ نَفْسَهُ بِالْحَیاهِ، سُبْحانَ مَنْ یَبْقی وَ یَفْنی کُلُّ شَیْ ءٍ سِواهُ.

سُبْحانَ مَنِ اسْتَخْلَصَ الْحَمْدَ لِنَفْسِهِ وَارْتَضاهُ، سُبْحانَ الْحَیِّ الْعَلیمِ، سُبْحانَ الْحَلیمِ الْکَریمِ، سُبْحانَ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ، سُبْحانَ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ، سُبْحانَ اللَّهِ وَ

بِحَمْدِهِ.

(3) دعاؤها علیهاالسلام فی طلب مکارم الاخلاق و مرضیّ الافعال

اَللَّهُمَّ بِعِلْمِکَ الْغَیْبِ وَقُدْرَتِکَ عَلَی الْخَلْقِ، اَحْیِنی ما عَلِمْتَ الْحَیاهَ خَیْراً لی، وَ تَوَفَّنی اِذا کانَتِ الْوَفاهُ خَیْراً لی.

اَللَّهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ کَلِمَهَ الْإِخْلاصِ، وَ خَشْیَتَکَ فِی الرِّضا وَالْغَضَبِ، وَالْقَصْدَ فِی الْغِنی وَالْفَقْرِ.

(2) دعای آن حضرت در تسبیح و تنزیه خداوند در روز سوم ماه

پاک و منزّه است کسی که با نیرو و قدرت جهان را منوّر ساخت، پاک و منزّه است کسی که در آسمانهای هفتگانه مستور شده، و از اینرو چشمی او را نمی بیند، پاک و منزّه است کسی که بندگان را با مرگ ذلیل ساخت، و با زندگی جاویدان خود را عزیز و گرامی نمود، پاک و منزّه است کسی که جاودان بوده و هر چیز جز او فانی می گردد.

پاک و منزّه است کسی که حمد و ستایش را ویژه خود قرار داده، و از آن خشنود شده است، پاک و منزّه است خداوند زنده دانا، پاک و منزّه است خداوند بردبار و بزرگوار، پاک و منزّه است خداوند قدرتمند و مقدس، پاک و منزّه است خداوند برتر و والا، پاک و منزّه است خداوند، و حمد و ستایش مخصوص اوست.

(3) دعای آن حضرت در مورد بدست آوردن اخلاق نیکو و کارهای پسندیده

پروردگارا! بحقّ آنکه غیبها را می دانی، و بر تمامی موجودات قادر و توانائی، مرا زنده بدار تا آن هنگام که می دانی زندگی برایم نیکوست، و بمیران تا آن زمان که خیر و نیکی ام را در مرگم می دانی.

خداوندا! اخلاص و ترس از خودت را در هنگام خشنودی و غضب، و میانه روی در زمان بی نیازی

و فقر را از تو خواستارم.

وَ اَسْأَلُکَ نَعیماً لایَنْفَدُ، وَاَسْأَلُکَ قُرَّهَ عَیْنٍ لا تَنْقَطِعُ، وَاَسْأَلُکَ الرِّضا بِالْقَضاءِ، وَ اَسْأَلُکَ بَرْدَ الْعَیْشِ بَعْدَ الْمَوْتِ، وَاَسْأَلُکَ النَّظَرَ اِلی وَجْهِکَ، وَ الشَّوْقَ اِلی لِقائِکَ مِنْ غَیْرِ ضَرَّاءٍ مُضِرَّهٍ وَ لا فِتْنَهٍ مُظْلِمَهٍ.

اَللَّهُمَّ زَیِّنَّا بِزینَهِ الاْیمانِ، وَاجْعَلْنا هُداهً مَهْدیّینَ، یا رَبَّ الْعالَمینَ.

(4) دعاؤها علیهاالسلام فی جوامع مطالب الدنیا والآخره

اَللَّهُمَّ قَنِّعْنی بِما رَزَقْتَنی، وَ اسْتُرْنی وَ عافِنی اَبَداً ما اَبْقَیْتَنی، وَ اغْفِرْلی وَ ارْحَمْنی اِذا تَوَفَّیْتَنی، اَللَّهُمَّ لا تُعْیِنی فی طَلَبِ ما لَمْ تُقَدِّرْ لی، وَماقَدَّرْتَهُ فَاجْعَلْهُ مُیَسَّراً سَهْلاً.

اَللَّهُمَّ کافِ عَنّی والِدَیَّ، وَ کُلَّ مَنْ لَهُ نِعْمَهٌ عَلَیَّ خَیْرَ مُکافاهٍ، اَللَّهُمَّ فَرِّغْنی لِما خَلَقْتَنی لَهُ، وَ لا تَشْغَلْنی بِما تَکَفَّلْتَ لی بِهِ، وَلا تُعَذِّبْنی وَاَنَا اَسْتَغْفِرُکَ، وَلا تَحْرِمْنی وَ اَنَا اَسْأَلُکَ.

اَللَّهُمَّ ذَلِّلْ نَفْسی، وَ عَظِّمْ شَأْنَکَ فی نَفْسی، وَ اَلْهِمْنی طاعَتَکَ، وَ الْعَمَلَ بِما یُرْضیکَ، وَ التَّجَنُّبَ لِما یُسْخِطُکَ، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.

و از تو نعمتی را می خواهم که پایانی ندارد، و نیز از تو جویا هستم آنچه مرا خشنود می سازد و پایان نمی پذیرد، بارالها! خشنودی به قضاء و حکم تو را می خواهم، و زندگی نیکو بعد از مرگ را از تو در خواست می کنم، و نیز دیدار رویت و شوق به ملاقات تو، بدون آنکه پریشان حالی و رنجی در آن باشد یا در آشوبی فراگیر قرار گیرم، را خواستارم.

پروردگارا! ما را به زینت ایمان مزیّن فرما، و ما را هدایتگرانی قرار ده که مشمول هدایت تو قرار گرفته باشیم، ای پروردگار جهانیان.

(4) دعای آن حضرت در حاجتهای جامعی برای دنیا و آخرت

پروردگارا! تا آنگاه که مرا زنده می داری، به

آنچه داده ای قانعم گردان، و عیوبم را بپوشان، و مرا سلامت دار، و آن زمان که مرا میمیرانی مرا بیامرز، و مشمول رحمتت قرار ده، بارالها! مرا بر آنچه برایم مقدّر ساخته ای به رنج نینداز، و آنچه برایم مقدّر نموده ای را سهل و آسان گردان.

پروردگارا! پدر و مادر و هر که بر من حقی دارد را به بهترین وجه پاداش ده، خداوندا! مرا تنها در آنچه بجهت آن مرا خلق کرده ای مشغول نما، و در آنچه خود متکفّل آن برایم شده ای مشغول نساز.

پروردگارا! نفسم را ذلیل، و مقامت را در نفسم افزون فرما، و طاعتت و عمل به آنچه مورد رضایت توست، و دوری از آنچه مورد غضب تو می باشد، را بمن الهام کن، ای بهترین رحم کنندگان.

ادعیه ی آن حضرت در مورد نماز و آنچه به آن ارتباط دارد

2- ادعیه ی آن حضرت در مورد نماز و آنچه به آن ارتباط دارد

بعد از نماز وتر

در تعقیب نماز ظهر

در تعقیب نماز عصر

در تعقیب نماز عشاء

بعد از هر نماز

بعد از هر نماز

هنگام صبح

در صبح و شام

(5) دعاؤها علیهاالسلام بعد صلاه الوتر

عن فاطمه علیهاالسلام: رغّب النبیّ صلی الله علیه وآله فی الجهاد و ذکر فضله، فسألته الجهاد، فقال: ألا أدلّک علی شی ء یسیر و اجره کبیر، ما من مؤمن و لا مؤمنه یسجد عقیب الوتر سجدتین و یقول فی کل سجده:

سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلائِکَهِ وَ الرُّوحِ- خمس مرات.

لا یرفع رأسه حتّی یغفر اللّه ذنوبه کلها و استجاب اللّه دعاءه و ان مات فی لیلته مات شهیداً.

(6) دعاؤها علیهاالسلام فی تعقیب صلاه الظهر

سُبْحانَ ذِی الْعِزِّ الشَّامِخِ الْمُنیفِ، سُبْحانَ ذِی الْجَلالِ الْباذِخِ الْعَظیمِ، سُبْحانَ ذِی الْمُلْکِ الْفاخِرِ الْقَدیمِ،

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی بِنِعْمَتِهِ بَلَغْتُ ما بَلَغْتُ مِنَ الْعِلْمِ بِهِ وَ الْعَمَلِ لَهُ، وَ الرَّغْبَهِ اِلَیْهِ وَ الطَّاعَهِ لاَِمْرِهِ.

(5) دعای آن حضرت بعد از نماز وتر

روایت شده: بعد از آنکه پیامبر اصحابش را برای جهاد ترغیب کرد، آن حضرت قصد شرکت در جهاد را داشت، پیامبر فرمود: آیا تو را راهنمائی کنم به چیزی که کوچک است اما پاداشش بسیار، هیچ زن و مرد مؤمنی نیستند که بعد از نماز وتر دو سجده انجام دهند، و در هر سجده پنج بار گویند:

منزه و پاک است پروردگار فرشتگان و روح.

جز آنکه خداوند قبل از آنکه سرش را بلند کند گناهانش را بخشیده و دعایش را اجابت می کند، و اگر همان شب بمیرد شهید مرده است.

(6) دعای آن حضرت در تعقیب نماز ظهر

پاک و منزّه است خداوندی که دارای عزت بسیار بوده و سربلند و سرافراز است، منزّه است خداوندی که جلالت او بسیار بزرگ می باشد، منزّه است خداوندی که فرمانروائیش با افتخار است، و ستایش مخصوص خداوندی است که به لطف نعمتهایش به شناخت او، و عمل برای او و رغبت و توجه بسوی او، و اطاعت اوامر او، دست یافتم.

وَ الْحَمْدُلِلَّهِ الَّذی لَمْ یَجْعَلْنی جاحِداً لِشَیْ ءٍ مِنْ کِتابِهِ، وَلا مَتَحَیِّراً فی شَیْ ءٍ مِنْ اَمْرِهِ، وَ الْحَمْدُلِلَّهِ الَّذی هَدانی لِدینِهِ، وَ لَمْ یَجْعَلْنی اَعْبُدُ شَیئاً غَیْرَهُ.

اَللَّهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ قَوْلَ التَّوَّابینَ وَ عَمَلَهُمْ، وَ نَجاهَ الْمُجاهِدینَ وَ ثَوابَهُمْ، وَ تَصْدیقَ الْمُؤْمِنینَ وَ تَوَکُّلَهُمْ، وَ الرَّاحَهَ عِنْدَ الْمَوْتِ، وَ الْأَمْنَ عِنْدَ الْحِسابِ، وَ اجْعَلِ الْمَوْتَ خَیْرَ غائِبٍ اَنْتَظِرُهُ، وَ خَیْرَ مُطَّلِعٍ یَطَّلِعُ عَلَیَّ.

وَ ارْزُقْنی عِنْدَ حُضُورِ الْمَوْتِ وَ

عِنْدَ نُزُولِهِ، وَ فی غَمَراتِهِ، وَ حینَ تُنْزِلُ النَّفْسُ مِنْ بَیْنِ التَّراقی، وَ حینَ تَبْلُغُ الْحُلْقُومَ، وَ فی حالِ خُرُوجی مِنَ الدُّنْیا، وَ تِلْکَ السَّاعَهُ الَّتی لا اَمْلِکُ لِنَفْسی فیها ضَرّاً وَ لا نَفْعاً، وَ لا شِدَّهً وَ لا رَخاءً، رُوحاً مِنْ رَحْمَتِکَ، وَ حَظّاً مِنْ رِضْوانِکَ، وَ بُشْریً مِنْ کَرامَتِکَ.

قَبْلَ اَنْ تَتَوَفّی نَفْسی، وَ تَقْبِضَ رُوحی، وَ تُسَلِّطَ مَلَکَ الْمَوْتِ عَلی اِخْراجِ نَفْسی، وَ بِبُشْریً مِنْکَ یا رَبِّ لَیْسَتْ مِنْ اَحَدٍ غَیْرِکَ، تَثْلُجُ بِها صَدْری، وَ تَسُرُّ بِها نَفْسی، وَ تَقِرُّ بِها عَیْنی، وَ یَتَهَلَّلُ بِها وَجْهی، وَ یَسْفُرُ بِها لَوْنی، وَ یَطْمَئِنُّ بِها قَلْبی، وَیَتَباشَرُ بِها عَلی سَرائِرِ جَسَدی.

و او را سپاس می گویم که مرا منکر آیات کتابش، و نیز حیران در کارهایش قرار نداد، و سپاس او را سزاست که مرا به دین خود هدایت کرده، و مرا آنگونه قرار داد که چیزی جز او را نپرستم.

خداوندا! گفتار توبه کنندگان و عمل آنانرا، و نجات تلاشگران و ثواب آنانرا، و تصدیق مؤمنان و توکّل آنانرا، و نیز آسودگی در هنگام مرگ، و در امان بودن هنگام حسابرسی در قیامت را از تو خواستارم، و مرگ را بهترین غائبی که در انتظار اویم، و بهترین چیزی که با او برخورد پیدا می کنم، قرار ده.

و هنگام فرارسیدن مرگ، و آنگاه که مرا در خود فرو می برد، و زمانی که جانم در میان استخوانهای سینه ام قرار دارد، و آن هنگام که به زیر گلویم می رسد، و در آن حال که از دنیا بیرون می روم، و در ساعتی که هیچ اختیاری از خود نداشته، و هیچ نفع و ضرر و نیز سختی و

آسایشی را نمی توانم برای خود فراهم سازم، نسیمی از رحمت خود، و بهره ای از خشنودیت را بمن عطا فرما.

و قبل از آنکه جانم را بگیری، و روحم را قبض نمایی، و فرشته مرگ را بر خارج ساختن جانم مسلّط نمایی، بشارتی از کرامت خود را بمن ارزانی دار، بشارتی که تنها از جانب تو باشد، تا قلبم را مطمئن گرداند، و جانم را خشنود سازد، و دیدگانم را نورانی کند،و چهره ام را مسرور سازد، و رنگ رخسارم را درخشندگی عطا کند، و جانم را آرامش بخشد، بشارتی که باعث آسودگی تمام اعضای بدنم گردد.

یَغْبِطُنی بِها مَنْ حَضَرَنی مِنْ خَلْقِکَ، وَمَنْ سَمِعَ بی مِنْ عِبادِکَ، تُهَوِّنُ بِها عَلَیَّ سَکَراتِ الْمَوْتِ، وَ تُفَرِّجُ عَنّی بِها کُرْبَتَهُ، وَتُخَفِّفُ بِها عَنّی شِدَّتَهُ، وَتَکْشِفُ عَنّی بِها سُقْمَهُ، وَ تَذْهَبُ عَنّی بِها هَمَّهُ وَ حَسْرَتَهُ، وَتَعْصِمُنی بِها مِنْ اَسَفِهِ وَ فِتَنِهِ، وَتُجیرُنی بِها مِنْ شَرِّهِ وَ شَرِّ ما یَحْضُرُ اَهْلَهُ، وَ تَرْزُقُنی بِها خَیْرَهُ وَ خَیْرَ ما یَحْضُرُ عِنْدَهُ، وَ خَیْرَ ما هُوَ کائِنٌ بَعْدَهُ.

ثُمَّ اِذا تُوُفِّیَتْ نَفْسی وَ قُبِضَتْ رُوحی، فَاجْعَلْ رُوحی فِی الْاَرْواحِ الرَّائِحَهِ، وَ اجْعَلْ نَفْسی فِی الْاَنْفُسِ الصَّالِحَهِ، وَ اجْعَلْ جَسَدی فِی الْاَجْسادِ الْمُطَهَّرَهِ، وَ اجْعَلْ عَمَلی فِی الْاَعْمالِ الْمُتَقَبَّلَهِ.

ثُمَّ ارْزُقْنی مِنْ خِطَّتی مِنَ الْاَرْضِ، وَ مَوْضِعِ جُنَّتی، حَیْثُ یُرْفَتُ لَحْمی، وَ یُدْفَنُ عَظْمی، وَ اُتْرَکُ وَحیداً لا حیلَهَ لی.

قَدْ لَفَظَتْنِی الْبِلادُ وَ تَخَلاَّ مِنِّی الْعِبادُ، وَ افْتَقَرْتُ اِلی رَحْمَتِکَ، وَ احْتَجْتُ اِلی صالِحِ عَمَلی، وَ اَلْقی ما مَهَّدْتُ لِنَفْسی، وَ قَدَّمْتُ لاِخِرَتی، وَ عَمِلْتُ فی اَیَّامِ حَیاتی، فَوْزاً

تا هر مخلوقی از مخلوقاتت که مرا می بیند، و هر بنده ای از بندگانت که

توصیف مرا می شنود، بر آن غبطه خورد، و شدائد مرگ را بر من آسان گرداند، و رنج آنرا از من بر طرف سازد، و شدّت آنرا از من دور گرداند، و بیماری آنرا از من برطرف نماید، و همّ و غمّ آنرا از من دور سازد، و مرا از بلاهای آن بر حذر دارد، و از شرّ آن و کسانی که در آن هنگام حضور دارند پناه دهد، و از خیر آن و خیر کسانی که در آن زمان حاضر هستند، و خیر آنچه بعد از آن واقع می گردد، بهره مند نماید.

و آنگاه که جانم گرفته شد، و روحم از کالبدم خارج گردید، روحم را در میان ارواح پاک، و جانم را در بین جانهای صالح، و جسدم را در میان جسدهای پاکیزه،و عملم را در بین اعمال مقبول قرار ده.

و از جایگاه قبرم، و محلّ پوشانده شدن بدنم، آنجا که گوشتهایم کوبیده شده، و استخوانهایم دفن می گردد، و تنها و بی کس رها شده، و هیچ قدرتی برخود ندارم.

شهرها مرا ازخود دور ساخته، و بندگان مرا رها کرده اند، و نیازمند رحمت تو و محتاج اعمال صالح خود هستم، و آنچه را برای خود آماده ساخته، و برای سفر آخرت خود پیش فرستاده و در زندگی دنیا انجام داده ام

مِنْ رَحْمَتِکَ، وَ ضِیاءً مِنْ نُورِکَ، وَ تَثْبیتاً مِنْ کَرامَتِکَ، بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ الْاخِرَهِ، اِنَّکَ تَضِلُّ الظَّالِمینَ وَ تَفْعَلُ ما تَشاءُ.

ثُمَّ بارِکْ لی فِی الْبَعْثِ وَ الْحِسابِ، اِذَا انْشَقَّتِ الْاَرْضُ عَنّی، وَ تَخَلاّ العِبادُ مِنّی، وَ غَشِیَتْنِی الصَّیْحَهُ، وَ اَفْزَعَتْنی النَّفْخَهُ، وَ نَشَرْتَنی بَعْدَ الْمَوْتِ، وَ بَعَثْتَنی لِلْحِسابِ.

فَابْعَثْ مَعی یا

رَبِّ نُوراً مِنْ رَحْمَتِکَ، یَسْعی بَیْنَ یَدَیَّ وَ عَنْ یَمینی، تُؤْمِنُنی بِهِ، وَ تَرْبِطُ بِهِ عَلی قَلْبی، وَ تُظْهِرُ بِهِ عُذْری، وَ تُبَیِّضُ بِهِ وَجْهی، وَ تُصَدِّقُ بِهِ حَدیثی، وَ تُفْلِجُ بِهِ حُجَّتی، وَ تُبَلِّغُنی بِهِ الْعُرْوَهَ الْقُصْوی مِنْ رَحْمَتِکَ، وَ تُحِلُّنِی الدَّرَجَهَ الْعُلْیا مِنْ جَنَّتِکَ.

وَ تَرْزُقُنی بِهِ مُرافَقَهَ مُحَمَّدٍ النَّبِیِّ عَبْدِکَ وَ رَسُولِکَ، فِی اَعْلَی الْجَنَّهِ دَرَجَهً، وَ اَبْلَغِها فَضیلَهً، وَ اَبَرِّها عَطِیَّهً، وَ اَرْفَعِها نَفْسَهً، مَعَ الَّذینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبیّینَ وَ الصِّدّیقینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحینَ، وَ حَسُنَ اُولئکَ رَفیقاً.

اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبیّینَ، وَ عَلی جَمیعِ الْاَنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، وَ عَلَی الْمَلائِکَهِ اَجْمَعینَ، وَ عَلی الِهِ

را می یابم؛ به من بهره ای از رحمتت، و درخششی از نورت را ارزانی دار، و نیز مرا از کرامت خود، با سخن درست در زندگانی دنیا و آخرت، ثابت قدم گردان، بدرستیکه تو ستمکاران را گمراه کرده و بر هر کار قادر هستی.

و در قیامت و موقع حسابرسی بر من مبارک گردان، آنگاه که قبرم شکافته شده، و بندگان از من دور می شوند، و صیحه آسمانی مرا فراگرفته، و نفخه صور مرا بوحشت درآورده، و بعد از مرگ مرا مبعوث ساخته و برای حساب برانگیخته ای. پروردگارا! همراه من نوری از رحمتت را برانگیز، که پیشاپیش و از طرف راست من حرکت کند، تا مرا در امنیت قرار داده، و قلبم را مطمئن سازد، و عذرم را ظاهر کرده، و چهره ام را درخشان، و گفتارم را تصدیق، و دلیلم را قاطع گردانده، و مرا به آخرین درجه رحمتت برساند، و به برترین مرتبه بهشتت نائل گرداند.

و همنشینی حضرت محمد، بنده و رسولت

را در بالاترین درجه بهشت، و با فضیلت ترین آن، و نیکوترین مرتبه آن، و ارزشمندترین قسمت آن روزیم گردان، همراه کسانی که به آنان نعمتت را ارزانی داشته ای، از پیامبران و راستگویان و شهدا و صالحین، و اینان بهترین دوستان هستند.

پروردگارا! بر محمد خاتم پیامبرانت، و بر تمامی انبیاء و رسولانت، و بر

الطَّیِّبینَ الطَّاهِرینَ، وَ عَلی اَئِمَّهِ الْهُدی اَجْمَعینَ، امینَ رَبَّ الْعالَمینَ.

اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ کَما هَدَیْتَنا بِهِ، وَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ کَما رَحِمْتَنا بِهِ، وَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ کَما عَزَّزْتَنا بِهِ، وَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ کَما فَضَّلْتَنا بِهِ، وَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ کَما شَرَّفْتَنا بِهِ، وَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ کَما نَصَرْتَنا بِهِ، وَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ کَما اَنْقَذْتَنا بِهِ مِنْ شَفا حُفْرَهٍ مِنَ النّارِ.

اَللَّهُمَّ بَیِّضْ وَجْهَهُ، وَ اَعْلِ کَعْبَهُ، وَ اَفْلِجْ حُجَّتَهُ، وَ اَتْمِمْ نُورَهُ، وَ ثَقِّلْ میزانَهُ، وَ عَظِّمْ بُرْهانَهُ، وَ افْسَحْ لَهُ حَتّی یَرْضی، وَ بَلِّغْهُ الدَّرَجَهَ وَ الْوَسیلَهَ مِنَ الْجَنَّهِ، وَ ابْعَثْهُ الْمَقامَ الْمَحْمُودَ الَّذی وَعَدْتَهُ، وَ اجْعَلْهُ اَفْضَلَ النَّبیّینَ وَ الْمُرْسَلینَ عِنْدَکَ مَنْزِلَهً وَ وَسیلَهً.

وَ اقْصُصْ بِنا اَثَرَهُ، وَ اسْقِنا بِکَأْسِهِ، وَ اَوْرِدْنا حَوْضَهُ، وَ احْشُرْنا فی زُمْرَتِهِ، وَ تَوَفَّنا عَلی مِلَّتِهِ، وَ اسْلُکْ بِنا سُبُلَهُ، وَاسْتَعْمِلْنا بِسُنَّتِهِ، غَیْرَ خَزایا وَ لا نادِمینَ، وَ لا شاکّینَ وَ لا مُبَدِّلینَ.

یا مَنْ بابُهُ مَفْتُوحٌ لِداعیهِ، وَ حِجابُهُ مَرْفُوعٌ لِراجیهِ، یا ساتِرَ الْاَمْرِ الْقَبیحِ وَ مُداوِی الْقَلْبِ الْجَریحِ، لا تَفْضَحْنی

تمامی فرشتگانت، و بر خاندان پاک و مطهّر پیامبرت، و بر تمامی پیشوایان هدایت درود فرست، ای پروردگار جهانیان اجابت فرما.

پروردگارا! بر محمّد درود فرست، همانگونه که ما را بوسیله او هدایت کردی، و بر او

درود فرست، آنگونه که بوسیله او بما رحمتت را ارزانی داشتی، و بر او درود فرست، همانطور که ما رابوسیله او گرامی داشتی، وبر او درود فرست، آنگونه که ما را بوسیله او برتری دادی، و براو درود فرست، همانطور که ما را بوسیله او شرافت عطا کردی، و بر او درود فرست، آنچنانکه ما را بوسیله او یاری نمودی، و بر او درود فرست، همانگونه که ما را بوسیله او از پرتگاه آتش نجات دادی.

پروردگارا! چهره اش را درخشان، مقامش را افزون، دلیلش را قاطع، پرتوش را کامل، میزان اعمالش را سنگین، برهانش را برتر، و نعمتت را بر او گسترده ساز، تا خشنود گردد، و او را به برترین مقام بهشت برسان، و به مقام محمودی که به او وعده داده ای نائل گردان، و او را برترین پیامبران و رسولان از حیث مقام و منزلت قرار ده.

و ما را رهرو راه او قرار ده، و از جام او سیراب گردان، و بر حوض او وارد ساز، و در گروه او محشور نما، و بر دین او بمیران، و ما را در راه او قرار ده، و عامل به فرامین او بگردان، بدون آنکه تحقیر شده و پشیمان شویم، ومشکوک گردیده و راه او را تغییر دهیم.

ای آنکه درگاهش برای خوانندگانش گشوده، و حجابش برای امیدواران برطرف شده، ای پوشاننده کار زشت و مداواکننده قلبهای مجروح، در روز

فی مَشْهَدِ الْقِیامَهِ بِمُوبِقاتِ الْاثامِ.

یا غایَهَ الْمُضْطَرِّ الْفَقیرِ، وَ یا جابِرَ الْعَظْمِ الْکَسیرِ، هَبْ لی مُوبِقاتِ الْجَرائِرِ، وَ اعْفُ عَنْ فاضِحاتِ السَّرائِرِ، وَ اغْسِلْ قَلْبی مِنْ وِزْرِ الْخَطایا، وَ ارْزُقْنی حُسْنَ الاِْسْتِعْدادِ لِنُزُولِ

الْمَنایا.

یا اَکْرَمَ الْاَکْرَمینَ وَ مُنْتَهی اُمْنِیَّهِ السَّائِلینَ، اَنْتَ مَوْلایَ، فَتَحْتَ لی بابَ الدُّعاءِ وَ الاِْنابَهِ، فَلا تُغْلِقْ عَنّی بابَ الْقَبُولِ وَ الاِْجابَهِ، وَ نَجِّنی بِرَحْمَتِکَ مِنَ النَّارِ، وَ بَوِّئْنی غُرُفاتِ الْجِنانِ، وَ اجْعَلْنی مُتَمَسِّکاً بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی، وَ اخْتِمْ لی بِالسَّعادَهِ.

وَ اَحْیِنی بِالسَّلامَهِ یا ذَاالْفَضْلِ وَ الْکَمالِ، وَ الْعِزَّهِ وَ الْجَلالِ، وَ لا تُشْمِتْ بی عَدُوّاً وَ لا حاسِداً، وَ لا تُسَلِّطْ عَلَیَّ سُلْطاناً عَنیداً وَلا شَیْطاناً مَریداً، بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ، وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ اِلاَّ بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ، وَ صَلَّی اللَّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلیماً.

قیامت به گناهان هلاکت آور مرا تحقیر نکن، و از من روی مگردان.

ای امید بیچاره فقیر، و ای التیام دهنده استخوان شکسته، گناهان بزرگ را بر من ببخشای، و از کارهای زشتم درگذر، و جانم را از عواقب خطاها پاک گردان، و آمادگی نیکو برای مرگ را به من ارزانی دار.

ای بخشنده ترین بخشندگان، و ای منتهای آرزوی خواهندگان، تو مولای من هستی، درگاه دعا و نیایش را بر من گشودی، پس راه قبول و اجابت را بر من نبند، و به رحمتت مرا از آتش نجات ده، و در غرفه های بهشت ساکن گردان، و مرا متمسک به دستگیره محکم قرار ده، و سعادتمندم گردان، ای کسی که صاحب فضیلت و کمال و عزّت و جلالت هستی.

مرا با سلامتی زنده بدار، و دشمن و حسودی را از جهت من شادمان مکن، و پادشاه کینه توز و شیطان رانده شده ای را بر من مسلّط مفرما، به رحمتت ای بهترین رحم کنندگان، و حول و قوّه ای جز از جانب خداوند برتر و والاتر نمی باشد، و درود خدا

بر محمد و خاندان او باد.

(7) دعاؤها علیهاالسلام فی تعقیب صلاه العصر

سُبْحانَ مَنْ یَعْلَمُ جَوارِحَ الْقُلُوبِ، سُبْحانَ مَنْ یُحْصی عَدَدَ الذُّنُوبِ، سُبْحانَ مَنْ لا یَخْفی عَلَیْهِ خافِیَهٌ فِی الْاَرْضِ و لا فِی السَّماءِ، وَ الْحَمْدُلِلَّهِ الَّذی لَمْ یَجْعَلْنی کافِراً لِأَنْعُمِهِ، وَ لا جاحِداً لِفَضْلِهِ، فَالْخَیْرُ فیهِ وَ هُوَ اَهْلُهُ.

وَ الْحَمْدُلِلَّهِ عَلی حُجَّتِهِ الْبالِغَهِ عَلی جَمیعِ مَنْ خَلَقَ، مِمَّنْ اَطاعَهُ وَ مِمَّنْ عَصاهُ، فَاِنْ رَحِمَ فَمِنْ مَنِّهِ، وَاِنْ عاقَبَ فَبِما قَدَّمَتْ اَیْدیهِمْ، وَمَا اللَّهُ بِظَلاَّمٍ لِلْعَبیدِ.

وَ الْحَمْدُلِلَّهِ الْعَلِیِّ الْمَکانِ، وَ الرَّفیعِ الْبُنْیانِ، الشَّدیدِ الْاَرْکانِ، الْعَزیزِ السُّلْطانِ، الْعَظیمِ الشَّأْنِ، الْواضِحِ الْبُرْهانِ، الرَّحیمِ الرَّحْمانِ، الْمُنْعِمِ الْمَنَّانِ.

اَلْحَمْدُلِلَّهِ الَّذی اِحْتَجَبَ عَنْ کُلِّ مَخْلُوقٍ یَراهُ بِحَقیقَهِ الرُّبُوبِیَّهِ وَ قُدْرَهِ الْوَحْدانِیَّهِ، فَلَمْ تُدْرِکْهُ الْاَبْصارُ، وَ لَمْ تَحُطْ بِهِ الْاَخْبارُ، وَ لَمْ یُعَیِّنْهُ مِقْدارٌ، وَ لَمْ یَتَوَهَّمْهُ اِعْتِبارٌ، لاَِنَّهُ الْمَلِکُ الْجَبَّارُ.

(7) دعای آن حضرت در تعقیب نماز عصر

پاک و منزّه است پروردگاری که به اندام دلها آگاهی دارد، پاک و منزّه است کسی که شماره گناهان را می داند، پاک و منزّه است آنکه هیچ امری در آسمان و زمین بر او پوشیده نیست، سپاس خداوندی را سزاست که مرا آنگونه قرار نداد که نعمتهایش را بپوشانم، و فضل او را انکار نمایم، پس خیر و برکت در اوست و او اهل آنست.

و سپاس خداوندی را سزاست که حجّت و برهانش بر تمامی انسانها، اعمّ از فرمانبران و گناهکاران، گسترده است، اگر کسی را مورد رحمت خود قرار دهد از جود و بخشش اوست، و اگر مجازات نماید در مقابل اعمال خود آنانست، و خداوند نسبت به بندگانش ستم روا نمی دارد.

و سپاس شایسته خداوندی است

که مکانش فراز، بنیانش برتر، ارکانش محکم، سلطنتش پایدار، مقامش رفیع، برهانش روشن بوده، بخشنده و مهربان و مُنعم و منّان است.

ستایش از آنِ خداوندی است که از هر مخلوقی که او را به حقیقت ربوبی و قدرت خداوندی شناخت، مستور مانده، دیدگان او را نمی یابد، و اخبار او را احاطه نمی کند، و مقدار او را تعیین نمی نماید، و اعتبار او را بتوهّم درنمی آورد، چرا که او پادشاهی جبّار است.

اَللَّهُمَّ قَدْ تَری مَکانی وَ تَسْمَعُ کَلامی، وَ تَطَّلِعُ عَلی اَمْری، وَ تَعْلَمُ ما فی نَفْسی، وَ لَیْسَ یَخْفی عَلَیْکَ شَیٌ مِنْ اَمْری، وَ قَدْ سَعَیْتُ اِلَیْکَ فی طَلِبَتی، وَ طَلِبْتُ اِلَیْکَ فی حاجَتی، وَتَضَرَّعْتُ اِلَیْکَ فی مَسْاَلَتی، وَ سَأَلْتُکَ لِفَقْرٍ وَ حاجَهٍ، وَ ذِلَّهٍ وَ ضیقَهٍ، وَ بُؤْسٍ وَ مَسْکَنَهٍ.

و انت الرب الجَوادُ بِالْمَغْفِرَهِ، تَجِدُ مَنْ تُعَذِّبُ غَیْری، وَ لا اَجِدُ مَنْ یَغْفِرُلی غَیْرُکَ، وَ اَنْتَ غَنِیٌّ عَنْ عَذابی وَ اَنَا فَقیرٌ اِلی رَحْمَتِکَ.

فَاَسْأَلُکَ بِفَقْری اِلَیْکَ وَ غِناکَ عَنّی، وَ بِقُدْرَتِکَ عَلَیَّ وَ قِلَّهِ امْتِناعی مِنْکَ، اَنْ تَجْعَلَ دُعائی هذا دُعاءً وافَقَ مِنْکَ اِجابَهً، وَ مَجْلِسی هذا مَجْلِساً وافَقَ مِنْکَ رَحْمَهً، وَطَلِبَتی هذهِ طَلِبَهً وافَقَتْ نَجاحاً.

وَ ما خِفْتُ عُسْرَتَهُ مِنَ الْاُمُورِ فَیَسِّرْهُ، وَ ما خِفْتُ عَجْزَهُ مِنَ الْاَشْیاءِ فَوَسِّعْهُ، وَ مَنْ اَرادَنی بِسُوءٍ مِنَ الْخَلائِقِ کُلِّهِمْ فَاَغْلِبْهُ، امینَ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.

وَ هَوِّنْ عَلَیَّ ما خَشیتُ شِدَّتَهُ، وَ اکْشِفْ عَنّی ما خَشیتُ کُرْبَتَهُ، وَ یَسِّرْلی ما خَشیتُ عُسْرَتَهُ، امینَ رَبَّ الْعالَمینَ.

پروردگارا! مکان و جایگاهم را=می بینی، و کلامم را=می شنوی، و بر کارهایم اشراف داری، و بر آنچه در جانم می باشد آگاهی، و هیچیک از کارهایم از تو پوشیده نمی باشد، با

نیاز بسوی تو آمده ام، و حاجتهایم را از تو می خواهم، و برای آنها بسوی تو تضرّع و زاری می کنم، و با فقر و نیاز و ذلّت و شدّت و مسکنت از تو یاری می جویم.

و تو پروردگاری هستی که گناهان را می بخشی، به غیر از من کسانی را می یابی که عذاب کنی، ولی من جز تو آمرزنده ای را نمی یابم، و تو از عذاب من بی نیازی، و من نیازمند رحمت و لطف تو هستم.

پس به سبب نیازم بسوی تو، و بی نیازیت از من، و قدرت و تسلّطت بر من، از تو می خواهم که این دعایم را دعائی قرار دهی که مقرون به اجابت باشد، و جایگاهم را جایگاه نزول رحمتت قرار دهی، و این در خواست و حاجتم را قرین موفّقیّت بنمایی.

و کارهایی که از سختی آنها در هراسم را آسان فرما، و برای کارهایی که از انجام آنها ناتوانم بمن قدرت و نیرو ارزانی دار، و هریک از بندگانت که نسبت بمن قصد بدی دارد را مغلوب ساز، ای بهترین رحم کنندگان دعایم را اجابت فرما.

هرچه که از شدّت آن نگرانم را آسان فرما، و رنج آنچه مرا در هراس انداخته را بر طرف ساز، و هرچه از سختی آن هراسانم را آسان فرما، پروردگار جهانیان اجابت فرما.

اَللَّهُمَّ اَنْزِعِ الْعُجْبَ وَ الرِّیاءَ، وَ الْکِبْرَ وَ الْبَغْیَ، وَ الْحَسَدَ وَ الضَّعْفَ وَ الشَّکَّ، وَ الْوَهْنَ وَ الضُّرَّ وَ الْاَسْقامَ، وَ الْخِذْلانَ وَ الْمَکْرَ وَ الْخَدیعَهَ، وَ الْبَلِیَّهَ وَ الْفَسادَ، مِنْ سَمْعی وَ بَصَری وَ جَمیعِ جَوارِحی، وَ خُذْ بِناصِیَتی اِلی ما تُحِبُّ وَ تَرْضی، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ و َالِ

مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ ذَنْبی، وَ اسْتُرْ عَوْرَتی، وَ امِنْ رَوْعَتی، وَ اجْبُرْ مَعْصِیَتی، وَ اَغْنِ فَقْری، وَ یَسِّرْ حاجَتی، وَ اَقِلْنی عَثْرَتی، وَ اجْمَعْ شَمْلی، وَ اکْفِنی ما اَهَمَّنی، وَ ما غابَ عَنّی وَ ما حَضَرَنی، وَ ما اَتَخَوَّفُهُ مِنْکَ، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.

اَللَّهُمَّ فَوَّضْتُ اَمْری اِلَیْکَ، وَ اَلْجَاْتُ ظَهْری اِلَیْکَ، وَ اَسْلَمْتُ نَفْسی اِلَیْکَ بِما جَنَیْتُ عَلَیْها، فَرَقاً مِنْکَ وَ خَوْفاً وَطَمَعاً، وَ اَنْتَ الْکَریمُ الَّذی لایَقْطَعُ الرَّجاءَ، وَ لا یُخَیِّبُ الدُّعاءَ.

فَاَسْاَلُکَ بِحَقِّ اِبْراهیمَ خَلیلِکَ، وَ مُوسی کَلیمِکَ، وَ عیسی رُوحِکَ، وَ مُحَمَّدٍ صَفِیِّکَ وَ نَبِیِّکَ، اَلاَّ تَصْرِفَ وَجْهَکَ الْکَریمَ عَنّی، حَتّی تَقْبَلَ تَوْبَتی، وَ تَرْحَمَ عَبْرَتی، وَ تَغْفِرَلی خَطیئَتی، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ، وَ یا اَحْکَمَ الْحاکِمینَ.

خداوندا! خودبینی و ریا و تکبّر و تجاوز و حسد، و ناتوانی و شک و سستی، و ضرر و انواع بیماریها، و نیز خذلان و مکر و حیله و خدعه و نیرنگ و فساد را، از گوش و چشم و تمام اندامم دور دار، و مرا بسوی آنچه دوست می داری و تو را خشنود می سازد، راهنمایی کن، ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.

پروردگارا! بر محمد و خاندانش درود فرست، و گناهم را ببخش، و عیبم را پوشیده دار، و ترسم را ایمنی بخش، و گناهانم را جبران فرما، و فقرم را به بی نیازی مبدّل ساز، حاجتم را آسان و از لغزشم درگذر، و آنچه را که در پی آن هستم، و نیز هرچه از من پنهان و آشکار است، و مواردی که از تو در هراسم را کفایت فرما، ای بهترین رحم کنندگان.

بارالها! کارهایم را بتو واگذار کردم، و خود را در پناه تو قرار دادم، و بسبب گناهانی

که انجام داده و بیم و امیدی که بتو دارم، خود را بتو سپردم، و تو بزرگواری هستی که امید را قطع نکرده و دعا را ناامید نمی گردانی.

بحقّ دوستت ابراهیم، و هم صحبتت موسی، و روح تو عیسی، و برگزیده و پیامبرت محمد، از تو می خواهم که از من روی نگردانده، و بزرگواریت را از من دریغ ننمایی، تا آنکه توبه ام را قبول، و بر اشکهایم رحم بنمایی، و از اشتباهم درگذری، ای بهترین رحم کنندگان و عادلترین حکم کنندگان.

اَللَّهُمَّ اجْعَلْ ثاری عَلی مَنْ ظَلَمَنی، وَ انْصُرْنی عَلی مَنْ عادانی، اَللَّهُمَّ لا تَجْعَلْ مُصیبَتی فی دینی، وَ لا تَجْعَلِ الدُّنْیا اَکْبَرَ هَمّی وَ لا مَبْلَغَ عِلْمی.

اِلهی اَصْلِحْ لی دینِیَ الَّذی هُوَ عِصْمَهُ اَمْری، وَ اَصْلِحْ لی دُنْیایَ الَّتی فیها مَعاشی، وَ اَصْلِحْ لی اخِرَتِیَ الَّتی اِلَیْها مَعادی، وَ اجْعَلِ الْحَیاهَ زِیادَهً لی مِنْ کُلِّ خَیْرٍ، وَ اجْعَلِ الْمَوْتَ راحَهً لی مِنْ کُلِّ شَرٍّ.

اَللَّهُمَّ اِنَّکَ عَفُوٌّ تُحِبُّ الْعَفْوَ فَاعْفُ عَنّی، اَللَّهُمَّ اَحْیِنی ما عَلِمْتَ الْحَیاهَ خَیْراً لی، وَ تَوَفَّنی اِذا کانَتِ الْوَفاهُ خَیْراً لی، وَ اَسْأَلُکَ خَشْیَتَکَ فِی الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ، وَ الْعَدْلَ فِی الْغَضَبِ وَ الرِّضا.

وَ اَسْأَلُکَ الْقَصْدَ فِی الْفَقْرِ وَ الْغِنی، وَ اَسْأَلُکَ نَعیماً لا یَبیدُ، وَ قُرَهَّ عَیْنٍ لا یَنْقَطِعُ، وَ اَسْأَلُکَ الرِّضا بَعْدَ الْقَضاءِ، وَ اَسْأَلُکَ لَذَّهَ النَّظَرِ اِلی وَجْهِکَ.

اَللَّهُمَّ اِنّی اَسْتَهْدیکَ لِاِرْشادِ اَمْری، وَ اَعُوذُبِکَ مِنْ شَرِّ نَفْسی، اَللَّهُمَّ عَمِلْتُ سُوءً وَ ظَلَمْتُ نَفْسی، فَاغْفِرْلی اِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلاَّ اَنْتَ، اَللَّهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ تَعْجیلَ عافِیَتِکَ، وَ صَبْراً عَلی بَلِیَّتِکَ، وَ خُرُوجاً مِنَ الدُّنْیا اِلی رَحْمَتِکَ.

پروردگارا! از کسی که بر من ستم روا می دارد انتقام گیر، و

مرا بر هر که با من دشمن است یاری فرما، خداوندا! مصیبت و گرفتاریم را در دینم مقرر مگردان، و دنیا را مهمترین مقصود و نهایت شناختم قرار نده.

خداوندا! دینم که مهمترین کارم، و دنیایم که راه بدست آوردن معاشم، و آخرتم که سرانجامم بسوی آنست، را اصلاح گردان، و زندگی ام را راهی بسوی بدست آوردن هر خیر و برکت، و مرگم را راه رهایی از هر شرّ و بدی قرار ده.

پروردگارا! تو آمرزنده ای و بخشایش رادوست داری، پس از من درگذر، بارالها! مرا زنده بدار تا آنگاه که می دانی زندگانی برایم خیر و برکت در بر دارد، و مرا بمیران آن هنگام که می دانی مرگ برایم نیکو است، و از تو می خواهم که در آشکار و نهان، ترس و بیم از خودت را بمن ارزانی داری، و در غضب و رضا، عدل و انصاف بمن عطا فرمائی.

خداوندا! از تو می خواهم در فقر و بی نیازی میانه روی بمن عطا کنی، واز تو نعمتی بی نهایت و خرسندکننده که قطع نگردد، و نیز خشنودی به قضا و قدرت را خواهانم، و از تو لذّت دیدارت را جویا هستم.

پروردگارا! برای ارشاد در کارهایم از تو هدایت می جویم، و از شرّ نفسم به تو پناه می برم، خداوندا! کار زشت انجام داده و بخود ستم کردم، پس از من درگذر که جز تو کسی گناهان را نمی بخشد، بارالها! از تو تعجیل در سلامتی، و صبر در مصائب، و خروج از دنیا بسوی رحمتت را خواستارم.

اَللَّهُمَّ اِنّی اُشْهِدُکَ وَ اُشْهِدُ مَلائِکَتَکَ وَ حَمَلَهَ عَرْشِکَ، وَ اُشْهِدُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْاَرْضِ، اَنَّکَ اَنْتَ اللَّهُ لا

اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ وَحْدَکَ لا شَریکَ لَکَ، وَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُکَ وَ رَسُولُکَ، وَ اَسْأَلُکَ بِاَنَّ لَکَ الْحَمْدُ لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ، بَدیعُ السَّماواتِ وَ الْاَرْضِ، یا کائِنَ قَبْلَ اَنْ یَکُونَ شَیْ ءٌ، وَ الْمُکَوِّنَ لِکُلِّ شَیْ ءٍ، وَ الْکائِنَ بَعْدَ ما لا یَکُونُ شَیْ ءٌ.

اَللَّهُمَّ اِلی رَحْمَتِکَ رَفَعْتُ بَصَری، وَ اِلی جُودِکَ بَسَطْتُ کَفّی، فَلا تَحْرِمْنی وَاَنَا اَسْأَلُکَ، وَ لا تُعَذِّبْنی وَ اَنَا اَسْتَغْفِرُکَ، اَللَّهُمَّ فَاغْفِرْلی فَاِنَّکَ بی عالِمٌ، وَ لا تُعَذِّبْنی فَاِنَّکَ عَلَیَّ قادِرٌ، بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.

اَللَّهُمَّ ذَاالرَّحْمَهِ الْواسِعَهِ وَ الصَّلاهِ النَّافِعَهِ الرَّافِعَهِ، صَلِّ عَلی اَکْرَمِ خَلْقِکَ عَلَیْکَ، وَ اَحَبِّهِمْ اِلَیْکَ، وَ اَوْجَهِهِمْ لَدَیْکَ، مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَ رَسُولِکَ، الْمَخْصُوصِ بِفَضائِلِ الْوَسائِلِ، اَشْرَفَ وَ اَکْمَلَ، وَ اَرْفَعَ وَ اَعْظَمَ، وَ اَکْرَمَ ما صَلَّیْتَ عَلی مُبَلِّغٍ عَنْکَ، مُؤْتَمِنٍ عَلی وَحْیِکَ.

اَللَّهُمَّ کَما سَدَدْتَ بِهِ الْعَمی، وَ فَتَحْتَ بِهِ الْهُدی، فَاجْعَلْ مَناهِجَ سُبُلِهِ لَنا سُنَناً، وَ حُجَجَ بُرْهانِهِ لَناسَبَباً، نَأْتَمُّ بِهِ اِلَی الْقُدُومِ عَلَیْکَ.

پروردگارا! تو و فرشتگانت و حاملان عرشت، و آنچه در آسمانها و زمین است را شاهد می گیرم، که تو خداوندی هستی که جز تو خدایی نیست، و برای تو شریکی وجود ندارد، و محمّد بنده و فرستاده توست، و از تو حاجتهایم را می خواهم، چرا که ستایش مخصوص تو بوده و معبودی جز تو نیست، و آفریننده آسمانها و زمین هستی، ای کسی که قبل از وجود هر موجودی وجود داشته، و هر چیز را ایجاد کرده،و بعد از آنکه هیچ موجودی وجود ندارد، وجود=داری.

خداوندا! چشمانم را بسوی رحمتت دوخته، و دستهایم را بسوی بخشش تو گشوده ام، مرا محروم مکن آنگاه که از تو درخواست می کنم، و مرا عذاب منما آنهنگام

که از تو طلب بخشایش دارم، بارالها! مرا ببخشای، چرا که تو به کارهایم دانائی، و مرا عذاب مکن، چرا که تو بر من قادر و توانائی، به رحمتت ای بهترین رحم کنندگان.

پروردگارا! ای دارای رحمت گسترده، و درودهای نافع و بالابرنده، بر گرامی ترین بنده ات و دوستدارترین آنان نزد تو، و ارزشمندترین ایشان در مقابل تو، محمد، بنده و فرستاده ات، که او را به وسایل و اسباب ارزشمند مخصوص گردانده ای، درود فرست، شریفترین، و کاملترین، و برترین، و فزونترین، و گرامیترین درودی که بر مبلّغین فرامینت، و امینان بر وحیت فرستاده ای.

خداوندا! همچنانکه کوری و جهالت را با او برطرف کرده، و چشمه سارهای هدایت را بوسیله او جاری ساختی، ما را در راههای هدایت او قرار ده، و براهین روشن او را برای ما اسبابی قرار ده که برای رسیدن بتو از آنها پیروی کنیم.

اَللَّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ مِلْأَ السَّماواتِ السَّبْعِ، وَ مِلْأَ طِباقِهِنَّ، وَ مِلْأَ الْاَرَضینَ السَّبْعِ، وَ مِلْأَ ما بَیْنَهُما، وَ مِلْأَ عَرْشِ رَبِّنا الْکَریمِ وَ میزانَ رَبِّنَا الْغَفَّارِ، وَ مِدادَ کَلِماتِ رَبِّنَا الْقَهَّارِ، وَ مِلْأَ الْجَنَّهِ وَ مِلْأَ النَّارِ، وَ عَدَدَ الْماءِ وَ الثَّری، وَ عَدَدَ ما یُری وَ ما لا یُری.

اَللَّهُمَّ وَ اجْعَلْ صَلَواتِکَ وَ بَرَکاتِکَ، وَ مَنَّکَ وَ مَغْفِرَتَکَ، وَ رَحْمَتَکَ وَ رِضْوانَکَ، وَ فَضْلَکَ وَ سَلامَتَکَ، وَ ذِکْرَکَ وَ نُورَکَ، وَ شَرَفَکَ وَ نِعْمَتَکَ وَ خِیَرَتَکَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ، کَما صَلَّیْتَ وَ بارَکْتَ وَ تَرَحَّمْتَ عَلی اِبْراهیمَ وَ الِ اِبْراهیمَ، اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ.

اَللَّهُمَّ اَعْطِ مُحَمَّداً الْوَسیلَهَ الْعُظْمی، وَ کَریمَ جَزائِکَ فِی الْعُقْبی، حَتَّی تُشَرِّفَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ، یا اِلهَ الْهُدی.

اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ

مُحَمَّدٍ، وَ عَلی جَمیعِ مَلائِکَتِکَ وَ اَنْبِیائِکَ وَ رُسُلِکَ، سَلامٌ عَلی جَبْرَئیلَ وَ میکائیلَ وَ اِسْرافیلَ، وَ حَمَلَهِ الْعَرْشِ وَ مَلائِکَتِکَ الْمُقَرَّبینَ، وَ الْکِرامِ الْکاتِبینَ وَ الْکَرُّوبِیّینَ، وَ سَلامٌ عَلی مَلائِکَتِکَ اَجْمَعینَ.

پروردگارا! ستایش برای توست، به گنجایش آسمانهای هفتگانه و طبقه های آن، و به گنجایش زمینهای هفتگانه و آنچه در بین آنهاست، و به گنجایش عرش پروردگار بزرگ ما، و به تعداد مخلوقات پروردگار ما، و به گنجایش بهشت و جهنم، و تعداد آب و خاک، و به میزان آنچه دیده شده و آنچه دیده نمی شود.

خداوندا! درودها و برکات، و منّت و بخشش و رحمت، و خشنودی و فضل و سلامت، و ذکر و نور و شرف و نعمت خود را، بر محمد و خاندانش قرار ده، همچنانکه درود و برکت و رحمت خود را بر ابراهیم و خاندان او ارزانی داشتی، بدرستیکه تو ستوده و بزرگوار می باشی.

بارالها! وسیله برتر و بهترین پاداشت را در قیامت، به محمد ارزانی دار، تا آنکه او را در آن روز شرافت عطا فرمایی، ای خداوند هدایت کننده.

پروردگارا! بر محمد و خاندان او، و بر تمامی فرشتگان و پیامبران و رسولان، درود فرست، سلام بر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، و حاملان عرش و فرشتگان مقرب، و فرشتگان بزرگوار نویسنده اعمال مردم، و سلام بر تمامی فرشتگان.

وَ سَلامٌ عَلی اَبینا ادَمَ وَ عَلی اُمِّنا حَوَّاءَ، وَ سَلامٌ عَلَی النَّبیّینَ اَجْمَعینَ، وَ الصِّدّیقینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحینَ، وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلینَ اَجْمَعینَ، وَ الْحَمْدُلِلَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ، وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ اِلاَّ بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ، وَ حَسْبِیَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکیلُ، وَ صَلَّی اللَّهُ عَلی

مُحَمَّدٍ وَالِهِ وَ=سَلَّمَ کَثیراً.

(8) دعاؤها علیهاالسلام فی تعقیب صلاه المغرب

اَلْحَمْدُلِلَّهِ الَّذی لا یُحْصی مَدْحَهُ الْقائِلُونَ، وَ الْحَمْدُلِلَّهِ الَّذی لا یُحْصی نَعْماءَهُ الْعادُّونَ، وَ الْحَمْدُلِلَّهِ الَّذی لایُؤَدّی حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ، وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ الْاَوَّلُ وَ الْاخِرُ، وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ، وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ الْمُحْیِی الْمُمیتُ، وَ اللَّهُ اَکْبَرُ ذُوالطَّوْلِ، وَ اللَّهُ اَکْبَرُ ذُوالْبَقاءِ الدَّائِمِ.

وَ الْحَمْدُلِلَّهِ الَّذی لا یُدْرِکُ الْعالِمُونَ عِلْمَهُ، وَ لا یَسْتَخِفُّ الْجاهِلُونَ حِلْمَهُ، وَ لا یَبْلُغُ الْمادِحُونَ مِدْحَتَهُ، وَ لا یَصِفُ الْواصِفُونَ صِفَتَهُ، وَ لا یُحْسِنُ الْخَلْقُ نَعْتَهُ.

و سلام بر پدر ما آدم، و مادر ما حوّا، و سلام بر تمامی پیامبران و راستگویان و شهیدان و صالحین، و سلام بر تمامی رسولان، و سپاس مخصوص خداوند جهانیان است، و هیچ حول و قوه ای جز از جانب خدای برتر و والاتر نمی باشد، و خداوند مرا کفایت می کند، و او بهترین نگهبان است، و درود خدا بر محمد و خاندانش باد.

(8) دعای آن حضرت در تعقیب نماز مغرب

سپاس و ستایش خداوندی را سزاست که ستایش او را گویندگان به شمارش در نیاورند، و نعمتهایش را شمارندگان نشمارند، و سپاس شایسته خداوندی است که حقّش را تلاشگران ادا ننمایند، و جز او معبودی نیست، اول و آخر است، و جز او معبودی نیست، ظاهر و باطن است، و جز=او معبودی نیست، زنده کننده و میراننده است، و خداوند صاحب فضل برتر است، و خداوند باقی و جاودان برتر است.

و سپاس مخصوص خداوندی است که دانایان به ژرفای علم او نرسیده، و جاهلان حلم او رااندک نشمارند، و ستایشگران به مدح او دست نمی یابند،

و توصیف کنندگان در توصیف او عاجز، و مخلوقات از دست یافتن به کمالاتش ناتوان می باشند.

وَ الْحَمْدُلِلَّهِ ذِی الْمُلْکِ وَ الْمَلَکُوتِ، وَ الْعَظَمَهِ وَ الْجَبَرُوتِ، وَ الْعِزِّ وَ الْکِبْرِیاءِ، وَ الْبَهاءِ وَ الْجَلالِ، وَ الْمَهابَهِ وَ الْجَمالِ، وَ الْعِزَّهِ وَ الْقُدْرَهِ، وَ الْحَوْلِ وَ الْقُوَّهِ، وَ الْمِنَّهِ وَ الْغَلَبَهِ، وَ الْفَضْلِ وَ الطَّوْلِ، وَ الْعَدْلِ وَ الْحَقِّ، وَ الْخَلْقِ وَ الْعُلاءِ، وَ الرَّفْعَهِ وَ الْمَجْدِ، وَ الْفَضیلَهِ وَ الْحِکْمَهِ، وَ الْغِناءِ وَ السَّعَهِ، وَ الْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ، وَ الْحِلْمِ وَ الْعِلْمِ، وَ الْحُجَّهِ الْبالِغَهِ، وَ النِّعْمَهِ السَّابِغَهِ، وَ الثَّناءِ الْحَسَنِ الْجَمیلِ وَالْالاءِ الْکَریمَهِ، مَلِکِ الدُّنْیا وَ الْاخِرَهِ وَ الْجَنَّهِ وَ النَّار،وَ ما فیهِنَّ تَبارَکَ وَ تَعالی.

اَلْحَمْدُلِلَّهِ الَّذی عَلِمَ اَسْرارَ الْغُیُوبِ، وَ اطَّلَعَ عَلی ما تَجِنُّ الْقُلُوبُ، فَلَیْسَ عَنْهُ مَذْهَبٌ وَ لا مَهْرَبٌ، وَ الْحَمْدُلِلَّهِ الْمُتَکَبِّرِ فی سُلْطانِهِ، الْعَزیزِ فی مَکانِهِ، الْمَتَجَبِّرِ فی مُلْکِهِ، الْقَوِیِّ فی بَطْشِهِ، الرَّفیعِ فَوْقَ عَرْشِهِ، الْمُطَّلِعِ عَلی خَلْقِهِ، وَ الْبالِغِ لِما اَرادَ مِنْ عِلْمِهِ.

اَلْحَمْدُلِلَّهِ الَّذی بِکَلِماتِهِ قامَتِ السَّماواتُ الشِّدادُ، وَ ثَبَتَتِ الْاَرَضُونَ الْمِهادُ، وَ انْتَصَبَتِ الْجِبالُ الرَّواسِی الْاَوْتادُ، وَجَرَتِ الرِّیاحُ اللَّواقِحُ، وَ سارَ فی جَوِّ السَّماءِ السَّحابُ، وَ وَقَفَتْ عَلی حُدُودِهَا الْبِحارُ، وَ وَجِلَتِ

و سپاس از آن خداوندی است که دارای ملک و ملکوت، و عظمت و جبروت، عزت و کبریاء، و بهاء و جلالت، و مهابت و جمال، و عزت و قدرت، و نیرو و منّت، و غلبه و فضل و نعمت، و عدل و حق، و آفرینش و برتری، و رفعت و مجد، و فضیلت و حکمت، و بی نیازی و وسعت، و بسط و قبض، و حلم و علم می باشد، کسی که دارای دلیل روشن، و نعمت

گسترده، و توصیف زیبا، و نعمتهای گرامی است، و پادشاه دنیا و آخرت، و بهشت و جهنم و آنچه در آنهاست، می باشد.

سپاس و ستایش شایسته خداوندی است که رازهای پنهان را می داند، و بر اسرار قلبها آگاهست، و راه فراری از او یافت نمی شود، سپاس خداوندی را سزاست که در سلطنتش متکبّر، و در جایگاهش محکم، در پادشاهیش قدرتمند، در مجازات دادن نیرومند، از عرش برتر، و آگاه به اعمال مردم، و توانا بر آنچه می خواهد، می باشد.

ستایش از آن خداوندی است که به نیروی او آسمانهای محکم برپا=ایستاده، و زمینهای گاهواره مانند بر جای خود ثابت گردیده اند، کوههای محکم که باعث تثبیت زمین هستند استوار شده، و بادهای بارورکننده جریان می یابند، ابرها در آسمان بحرکت در آمده، و دریاها در محدوده خود متوقف

الْقُلُوبُ مِنْ مَخافَتِهِ، وَ انْقَمَعَتِ الْاَرْبابُ لِرُبُوبِیَّتِهِ، تَبارَکْتَ یا مُحْصی قَطَرِ الْمَطَرِ وَ وَرَقِ الشَّجَرِ، وَ مُحْیی اَجْسادِ الْمَوْتی لِلْحَشْرِ.

سُبْحانَکَ یا ذَاالْجَلالِ وَ الْاِکْرامِ، ما فَعَلْتَ بِالْغَریبِ الْفَقیرِ اِذا اَتاکَ مُسْتَجیراً مُسْتَغیثاً، ما فَعَلْتَ بِمَنْ اَناخَ بِفِنائِکَ وَ تَعَرَّضَ لِرِضاکَ، وَ غَدا اِلَیْکَ، فَجَثا بَیْنَ یَدَیْکَ، یَشْکُو اِلَیْکَ ما لا یَخْفی عَلَیْکَ، فَلا یَکُونَنَّ یا رَبِّ حَظّی مِنْ دُعائی الْحِرْمانُ، وَلا نَصیبی مِمَّا اَرْجُو مِنْکَ الْخِذْلانُ.

یا مَنْ لَمْ یَزَلْ، وَ لا یَزُولُ کَما لَمْ یَزَلْ، قائِماً عَلی کُلِّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ، یا مَنْ جَعَلَ اَیَّامَ الدُّنْیا تَزُولُ، وَ شُهُورَها تَحُولُ، وَ سِنِیَّها تَدُورُ، وَ اَنْتَ الدَّائِمُ لا تُبْلیکَ الْاَزْمانُ، وَ لا تُغَیِّرُکَ الدُّهُورُ.

یا مَنْ کُلُّ یَوْمٍ عِنْدَهُ جَدیدٌ، وَ کُلُّ رِزْقٍ عِنْدَهُ عَتیدٌ، لِلضَّعیفِ وَ الْقَوِیِّ وَ الشَّدید، قَسَّمْتَ الْاَرْزاقَ بَیْنَ الْخَلائِقِ، فَسَوَّیْتَ بَیْنَ الذَّرَّهِ وَ الْعُصْفُورِ.

اَللَّهُمَّ اِذا ضاقَ الْمُقامُ بِالنَّاسِ، فَنَعُوذُبِکَ مِنْ ضیقِ الْمُقامِ، اَللَّهُمَّ اِذا طالَ یَوْمَ الْقِیامَهِ عَلَی الْمُجْرِمینَ، فَقَصِّرْ ذلِکَ الْیَوْمَ عَلَیْنا کَما بَیْنَ الصَّلاهِ اِلیَ الصَّلاهِ.

گردیده اند، و قلبها از بیم او بلرزه درمی آیند، و خداوندگاران موهوم با ربوبیّت او از جای برکنده شده اند، خجسته باد ای شمارنده تعداد قطره های باران و برگهای درختان، و زنده کننده مردگان برای برانگیخته شدن.

منزّه باد خداوندی که دارای جلالت و کرم است، خداوندا! در مقابل غریب و نیازمند، آنگاه که بتو پناهنده شود و از تو یاری جوید، چه می کنی، در برابر کسی که بدرگاه تو آمده و خشنودیت را می جوید، و در پیشگاه تو بر زمین افتاده،و از آنچه را که بدان دانائی شکایت می کند، چه می کنی، پروردگارا! پس بهره ام را از دعایم ناامیدی قرار مده، و نصیبم را از آنچه که از تو امید دارم بیچارگی مقرّر مفرما.

ای کسی که همواره بوده و جاودانه است، و بر اعمال بندگان آگاه می باشد، ای کسی که روزهای دنیا را در گذر، و ماههای آن را در تحّول، و سالهای آن=را در گردش قرار داد، و تو همواره بوده و زمانها تو را نابود نساخته، و دورانها تو را تغییر نمی دهند.

ای کسی که هر روز برای او تازه است، و روزی هر کسی، از ضعیف و قوی و شدید، نزد او آماده می باشد، روزیها را بین بندگان تقسیم می کنی، و بین مخلوقات عدالت را بر قرار می نمایی.

پروردگارا! آنگاه که میان مردم بودن دشوار می باشد از دشواری آن به تو پناه می برم، بارالها! آنگاه که روز قیامت بر گناهکاران طولانی می گردد، آن روز را بر ما کوتاه گردان، مانند

فاصله بین دو نماز.

اَللَّهُمَّ اِذا اَدْنَیْتَ الشَّمْسَ مِنَ الْجَماجِمِ، فَکانَ بَیْنَها وَ بَیْنَ الْجَماجِمِ مِقْدارُ میلٍ، وَ زیدَ فی حَرِّها حَرَّ عَشْرَ سِنینَ، فَاِنَّإ؛((ّّ نَسْأَلُکَ اَنْ تُظِلَّنا بِالْغَمامِ، وَ تَنْصِبَ لَنا الْمَنابِرَ وَ الْکَراسِیَّ نَجْلِسُ عَلَیْها، وَ النَّاسُ یَنْطَلِقُونَ فِی الْمَقامِ، امینَ رَبَّ الْعالَمینَ. اَسْأَلُکَ اللَّهُمَّ بِحَقِّ هذِهِ الْمَحامِدِ، اِلاَّ غَفَرْتَ لی وَ تَجاوَزْتَ عَنّی، وَ اَلْبَسْتَنی الْعافِیَهَ فی بَدَنی، وَ رَزَقْتَنی السَّلامَهَ فی دینی.

فَاِنّی اَسْأَلُکَ، وَ اَنَا واثِقٌ بِاِجابَتِکَ اِیَّایَ فی مَسْأَلَتی، وَ اَدْعُوکَ وَ اَنَا عالِمٌ بِاِسْتِماعِکَ دَعْوَتی، فَاسْتَمِعْ دُعائی وَ لا تَقْطَعْ رَجائی، وَ لا تَرُدَّ ثَنائی، وَ لا تُخَیِّبْ دُعائی، اَنَا مُحْتاجٌ اِلی رِضْوانِکَ، وَفَقیرٌ اِلی غُفْرانِکَ، وَاَسْأَلُکَ وَ لا ایِسٌ مِنْ رَحْمَتِکَ، وَ اَدْعُوکَ وَ اَنَا غَیْرُ مُحْتَرِزٍ مِنْ سَخَطِکَ.

یا رَبِّ وَ اسْتَجِبْ لی وَ امْنُنْ عَلَیَّ بِعَفْوِکَ، وَ تَوَفَّنی مُسْلِماً وَ اَلْحِقْنی بِالصَّالِحینَ، رَبِّ لا تَمْنَعْنی فَضْلَکَ یا مَنَّانُ، وَ لا تَکِلْنی اِلی نَفْسی مَخْذُولاً یا حَنَّانُ.

بارالها! آنگاه که خورشید در روز قیامت بشدّت تابیده و نزدیک مردم می گردد، و فاصله بین آن و مردم یک میل می شود، و به اندازه حرارت ده سال حرارت آن افزایش می یابد، از تو می خواهم که ما را در سایه رحمت خود قرار داده، و در حالیکه مردم برای حسابرسی می روند جایگاههایی را برای ما مقرّر فرمایی که بر آنها قرار گیریم، پروردگار جهانیان دعایم را اجابت فرما.

خداوندا! بحقّ این ستایشها از من درگذر، و مرا مورد غفران خود قرار ده، و سلامتی در بدن و دین را بمن عنایت فرما.

پروردگارا! در حالی=که به اجابت خواسته ام از طرف تو اطمینان دارم، از تو حاجتم رامی خواهم، و در حالی=که=می دانم

سخنم را=می شنوی، تو را=می خوانم، پس دعایم را بشنو، و امیدم را قطع نکن، و مدح و ثنایم را ردّ ننما، و ناامیدم مکن، من نیازمند خشنودی و بخشش تو هستم، و از تو حاجت خواسته و از رحمتت مأیوس نیستم، و تو را می خوانم در حالی که از غضبت هراسان می باشم.

خداوندا! دعایم را اجابت فرما، و با بخششت بر من منّت گذار، و مرا مسلمان بمیران، و به صالحین ملحق فرما، پروردگارا! مرا از فضل خود منع مکن ای منّان،و مرا به حالت بیچارگی بخود وامگذار، ای مهربان.

رَبِّ ارْحَمْ عِنْدَ فِراقِ الْأَحِبَّهِ صَرْعَتی، وَعِنْدَ سُکُونِ الْقَبْرِ وَحْدَتی، وَفی مَفازَهِ الْقِیامَهِ غُرْبَتی، وَ بَیْنَ یَدَیْکَ مَوْقُوفاً لِلْحِسابِ فاقَتی.

رَبِّ اَسْتَجیرُبِکَ مِنَ النَّارِ فَاَجِرْنی، رَبِّ اَعُوذُبِکَ مِنَ النَّارِ فَاَعِذْنی، رَبِّ اَفْزَعُ اِلَیْکَ مِنَ النَّارِ فَاَبْعِدْنی، رَبِّ اَسْتَرْحِمُکَ مَکْرُوباً فَارْحَمْنی.

رَبِّ اَسْتَغْفِرُکَ لِما جَهِلْتُ فَاغْفِرْلی، رَبِّ قَدْ اَبْرَزَنِی الدُّعاءُ لِلْحاجَهِ اِلَیْکَ فَلا تُؤْیِسْنی، یا کَریمُ ذَاالْالاءِ وَ الْاِحْسانِ وَ التَّجاوُزِ.

سَیِّدی یا بَرُّ یا رَحیمُ، اِسْتَجِبْ بَیْنَ الْمُتَضَرِّعینَ اِلَیْکَ دَعْوَتی، وَ ارْحَمْ بَیْنَ الْمُنْتَحِبینَ بِالْعَویلِ عَبْرَتی، وَ اجْعَلْ فی لِقائِکَ یَوْمَ الْخُرُوجِ مِنَ الدُّنیا راحَتی، وَ اسْتُرْ بَیْنَ الْأَمْواتِ یا عَظیمَ الرَّجاءِ عَوْرَتی، وَ اعْطِفْ عَلَیَّ عِنْدَ التَّحَوُّلِ وَحیداً اِلی حُفْرَتی، اِنَّکَ اَمَلی وَ مَوْضِعُ طَلِبَتی، وَ الْعارِفُ بِما اُریدُ فی تَوْجیهِ مَسْأَلَتی.

فَاقْضِ یا قاضِیَ الْحاجاتِ حاجَتی، فَاِلَیْکَ الْمُشْتَکی وَ اَنْتَ الْمُسْتَعانُ وَالْمُرْتَجی، افِرُّ اِلَیْکَ هارِباً مِنَ الذُّنُوبِ فَاقْبِلْنی، وَاَلْتَجِی ءُ مِنْ عَدْلِکَ اِلی مَغْفِرَتِکَ فَاَدْرِکْنی، وَ اَلْتاذُ

بارالها! رحم کن زمین خوردنم را هنگام مرگ و فراق دوستان، و تنهائیم را هنگام جای گرفتن در قبر، غربتم را در روز قیامت، و نیازم را در

آن هنگام که برای حسابرسی در پیشگاهت قرار می گیرم.

خداوندا! از آتش به تو پناه می برم، پناهم ده، بارالها از آتش از تو نجات می خواهم، نجاتم ده، پروردگارا از هراس آتش بتو روی می آورم، مرا از آتش دور دار، خداوندا با بیچارگی از تو رحمت می طلبم مرا از رحمت خود مأیوس مفرما.

پروردگارا! در برابر نادانیهای خود از تو طلب بخشش دارم، مرا مورد بخشش خود قرار ده، خداوندا خواسته ام مرا در مقابل تو برای طلب حاجت قرار داد، پس مرا مأیوس نکن، ای بزرگوار و صاحب نعمتها و احسان و در گذشتن از خطاها، مولای من! ای نیکوکار و ای مهربان، در بین زاری کنندگان دعایم را اجابت فرما، و در میان فریاد زنان اشکم را مورد رحمت خود قرار ده، و آسایشم را هنگام ملاقاتت،در زمانیکه از این دنیا خارج می شوم، مقرّر مفرما.

ای نهایت امید امیدواران! در میان مردگان عیبم را بپوشان، و آنگاه که به تنهایی در میان قبر قرار می گیرم بر من لطف نما، بدرستیکه تو آرزوی من، و جایگاه ابراز خواسته هایم، و دانا به حاجتهایم هستی. ای برآورنده حاجتها، خواسته هایم را برآور، شکایتم بسوی توست، و تو یاور و امید من هستی،از گناهانم بسوی تو می گریزم، مرا بپذیر، و از عدالتت

بِعَفْوِکَ مِنْ بَطْشِکَ فَامْنَعْنی، وَ اَسْتَرُوحُ رَحْمَتَکَ مِنْ عِقابِکَ فَنَجِّنی. وَ اَطْلُبُ الْقُرْبَهَ مِنْکَ بِالْاِسْلامِ فَقَرِّبْنی، وَ مِنَ الْفَزَعِ الْأَکْبَرِ فَامِنّی، وَ فی ظِلِّ عَرْشِکَ فَظَلِّلْنی، وَ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِکَ فَهَبْ لی، وَ مِنَ الدُّنْیا سالِماً فَنَجِّنی، وَ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّورِ فَاَخْرِجْنی.

وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ فَبَیِّضْ وَجْهی، وَ حِساباً یَسیراً فَحاسِبْنی، وَ بِسَرائِری فَلا تَفْضَحْنی، وَ عَلی بَلائِکَ

فَصَبِّرْنی، وَ کَما صَرَفْتَ عَنْ یُوسُفَ السُوءَ وَ الْفَحْشاءَ فَاصْرِفْهُ عَنّی، وَ ما لا طاقَهَ لی بِهِ فَلا تُحَمِّلْنی.

وَ اِلی دارِالسَّلامِ فَاهْدِنی، وَ بِالْقُرْانِ فَانْفَعْنی، وَ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فَثَبِّتْنی، وَ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ فَاحْفَظْنی، وَ بِحَوْلِکَ وَ قُوَّتِکَ وَ جَبَرُوتِکَ فَاعْصِمْنی، وَ بِحِلْمِکَ وَ عِلْمِکَ وَسَعَهِ رَحْمَتِکَ مِنْ جَهَنَّمَ فَنَجِّنی، وَ جَنَّتَکَ الْفِرْدَوْسَ فَاَسْکِنّی، وَ النَّظَرَ اِلی وَجْهِکَ فَارْزُقْنی، وَ بِنَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ فَاَلْحِقْنی، وَ مِنَ الشَّیاطینَ وَ اَوْلِیائِهِمْ وَ مِنْ شَرِّ کُلِّ ذی شَرٍّ فَاکْفِنی.

اَللَّهُمَّ وَ اَعْدائی وَ مَنْ کادَنی اِنْ اَتَوْا بَرّاً فَجَبِّنْ شَجْعَهُمْ،

بسوی غفران وبخششت پناه می برم، مرا دریاب، و از غضبت به بخششت پناه می جویم،پناهم ده، و از عقابت بوسیله رحمتت آسودگی می طلبم، مرا نجات ده.

و با اسلام خواستار نزدیکی به توام، مرا بخود نزدیک گردان، و از هراس روز قیامت مرا ایمن دار، و در سایه عرشت جایگاهم ده، و مرا مشمول رحمتت گردان، و با سلامتی مرا از دنیا نجات ده، و از تاریکیها بسوی نور خارج ساز.

و در روز قیامت چهره ام را درخشان گردان، و با محاسبه ای آسان مرا مورد حسابرسی قرار ده، و به عیوبم شرمگینم مفرما، و بر بلاها صبورم گردان، و آنگونه که از حضرت یوسف بدی و زشتی را دور ساختی، زشتی و بدی را از من دور ساز، و آنچه بدان طاقت ندارم رابر من تحمیل منما.

و مرا بسوی بهشت رهنمون گردان، و از قرآن بهره مندم ساز، و با گفتار صحیح مرا ثابت قدم بگردان، و از شیطان رانده شده حفظ فرما، و در بهشت فردوس ساکن گردان، و دیدار رویت را نصیبم نما، و به پیامبرت ملحق

کن، و از شیاطین و دوستان آنها و از شرّ هر شروری کفایت فرما. پروردگارا! دشمنانم و کسانی که نسبت بمن کینه دارند، اگر قصد آزار مرا

فَضِّ جُمُوعَهُمْ، کَلِّلْ سِلاحَهُمْ، عَرْقِبْ دَوابَّهُمْ، سَلِّطْ عَلَیْهِمُ الْعَواصِفَ وَ الْقَواصِفَ اَبَداً حَتّی تُصْلیهِمُ النَّارَ، اَنْزِلْهُمْ مِنْ صَیاصیهِمْ، وَ اَمْکِنَّا مِنْ نَواصیهِمْ، امینَ رَبَّ الْعالَمینَ.

اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ، صَلاهً یَشْهَدُ الْأَوَّلُونَ مَعَ الْأَبْرارِ وَسَیِّدِ الْمُرْسَلینَ، وَ خاتَمِ النَّبِیّینَ، وَ قائِدِ الْخَیْرِ وَ مِفْتاحِ الرَّحْمَهِ.

اَللَّهُمَّ رَبَّ الْبَیْتِ الْحَرامِ وَالشَّهْرِ الْحَرامِ، وَ رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ، وَ ربَّ الرُّکْنِ وَ الْمَقامِ، وَ رَبَّ الْحِلِّ وَ الْاِحْرامِ، بَلِّغْ رُوحَ مُحَمَّدٍ مِنَّا التَّحِیَّهَ وَ السَّلامَ.

سَلامٌ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللَّهِ، سَلامٌ عَلَیْکَ یا اَمینَ اللَّهِ، سَلامٌ عَلَیْکَ یا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُهُ، فَهُوَ کَما وَ صَفْتَهُ بِالْمُؤْمِنینَ رَؤُوفٌ رَحیمٌ.

اَللَّهُمَّ اَعْطِهِ اَفْضَلَ ما سَأَلَکَ، وَ اَفْضَلَ ما سُئِلْتَ لَهُ، وَ اَفْضَلَ ما اَنْتَ مَسئُولٌ لَهُ اِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ، امینَ یا رَبَّ الْعالَمینَ.

نمودند، قلب شجاعانشان را ضعیف، لشگریانشان را متفرق، سلاحهایشان را از کار افتاده، و حیواناتشان را ناتوان گردان، و بادهای سخت و طوفانها را بر آنان مسلّط فرما، تا ایشان را به آتش وارد سازی، از آنچه بدانها پناه جسته اند آنان را فرود آور، و ما را بر نابودیشان قادر فرما، پروردگار جهانیان اجابت فرما.

خداوندا! بر محمد و خاندانش درود فرست، درودی که پیشینیان همراه با نیکان بر آن شاهد باشند، پیشوای فرستاده شدگان، و آخرین پیامبران، راهبر خیر و کلید رحمت.

بارالها! ای پروردگار خانه مقدس- خانه کعبه-، و ماه مقدس- ماه ذیحجه-، و پروردگار مشعر حرام، و پروردگار رکن

و مقام، و پروردگار حلّ و حرم، به روح مقدّس پیامبر از جانب ما سلام و درود فرست.

سلام بر تو ای فرستاده خدا، سلام بر تو ای امین خدا، سلام بر تو ای محمد بن عبداللَّه، سلام و رحمت و برکات الهی بر تو باد، و او آنچنانکه توصیفش فرموده ای به مؤمنان مهربان و دلسوز است.

خداوندا! برتر از آنچه از تو خواسته، و برای او تاکنون خواسته شده، و تا روز قیامت برای او خواسته می شود، به او عطا کن، ای پروردگار جهانیان اجابت فرما.

(9) دعاؤها علیها السلام فی تعقیب صلاه العشاء

سُبْحانَ مَنْ تَواضَعَ کُلُّ شَیْ ءٍ لِعَظَمَتِهِ، سُبْحانَ مَنْ ذَلَّ کُلُّ شَیْ ءٍ لِعِزَّتِهِ، سُبْحانَ مَنْ خَضَعَ کُلُّ شَیْ ءٍ بِاَمْرِهِ وَمُلْکِهِ، سُبْحانَ مَنِ انْقادَتْ لَهُ الْاُمُورُ بِاَزِمَّتِها.

اَلْحَمْدُلِلَّهِ الَّذی لایُنْسی مَنْ ذَکَرَهُ، اَلْحَمْدُلِلَّهِ الَّذی لایَخیبُ مَنْ دَعاهُ، اَلْحَمْدُللَّهِ الَّذی مَنْ تَوَکَّلَ عَلَیْهِ کَفاهُ.

اَلْحَمْدُلِلَّهِ سامِکِ السَّماءِ، وَ ساطِحِ الْأَرْضِ، وَ حاصِرِ الْبِحارِ، ناضِدِ الْجِبالِ، وَ بارِی ءِ الْحَیَوانِ، وَ خالِقِ الشَّجَرِ، وَ فاتِحِ یَنابیعِ الْأَرْضِ، وَ مُدَبِّرِالْاُمُورِ، وَ مُسَیِّرِ السَّحابِ، وَ مُجْرِی الرّیحِ وَ الْماءِ وَ النَّارِ مِنْ اَغْوارِ الْأَرْضِ، مُتَسارِعاتٍ فِی الْهَواءِ، وَ مَهْبِطِ الْحَرِّ وَ الْبَرْدِ، اَلَّذی بِنِعْمَتِهِ تَتِمُّ الصَّالِحاتُ، وَ بِشُکْرِهِ تَسْتَوْجِبُ الزِّیاداتُ، وَ بِاَمْرِهِ قامَتِ السَّماواتُ، وَ بِعِزَّتِهِ اسْتَقَرَّتِ الرَّاسِیاتُ، وَ سَبَّحَتِ الْوُحُوشُ فِی الْفَلَواتِ وَ الطَّیْرُ فِی الْوَکَناتِ.

اَلْحَمْدُلِلَّهِ رَفیعِ الدَّرَجاتِ، مُنْزِلِ الْایاتِ، واسِعِ

(9) دعای آن حضرت در تعقیب نماز عشاء

پاک و منزّه است پروردگاری که تمامی موجودات در برابر عظمت او متواضعند، پاک و منزّه است آنکه همه اشیاء در برابر عزّت او خوار و ذلیلند، پاک و منزّه است کسی که هر چیز در

برابر امر و پادشاهی او خاضع می باشد، پاک و منزّه است آنکه هر چیز در حیطه قدرت او قرار دارد.

سپاس خداوندی را سزاست که هر که او را یاد کند فراموشش نمی کند، سپاس از آن خداوندی است که هر که او را بخواند ناامیدش ننماید، سپاس شایسته خداوندی است که هر که بر او توکّل نماید او را کفایت کند. سپاس و ستایش مخصوص خداوندی است که آسمانها را برافراشت، و زمین را مسطّح گردانید، و دریاها را محدود ساخت، و کوهها را بصورت رشته هایی درآورد، و حیوانات را آفرید، و درختان را ایجاد کرد، و چشمه سارهای زمین را گشود، و امور را تدبیر کرده، و ابرها را بگردش درآورد، و بخار و آب و آتش را از اعماق زمین بسوی آسمان جاری ساخت، و گرما و سرما را در زمین قرار داد.

خداوندی که با نعمتهایش کارهای نیک کامل شده، و شکر او موجب

الْبَرَکاتِ، ساتِرِ الْعَوْراتِ، قابِلِ الْحَسَناتِ، مُقیلِ الْعَثَراتِ، مُنَفِّسِ الْکُرُباتِ، مُنْزِلِ الْبَرَکاتِ، مُجیبِ الدَّعواتِ، مُحْیِی الْأَمْواتِ، اِلهِ مَنْ فِی الْأَرْضِ وَالسَّماواتِ. اَلْحَمْدُلِلَّهِ عَلی کُلِّ حَمْدٍ وَ ذِکْرٍ، وَ شُکْرٍ وَ صَبْرٍ، وَ صَلاهٍ وَ زَکاهٍ، وَ قِیامٍ وَ عِبادَهٍ، وَ سَعادَهٍ وَ بَرَکَهٍ، وَ زِیادَهٍ وَ رَحْمَهٍ، وَ نِعْمَهٍ وَ کَرامَهٍ، وَ فَریضَهٍ، وَ سَرَّاءٍ وَ ضَرَّاءٍ، وَ شِدَّهٍ وَ رَخاءٍ، وَ مُصیبَهٍ وَ بَلاءٍ، وَ عَسْرٍ وَ یُسْرٍ، وَ غِناءٍ وَ فَقْرٍ، وَ عَلی کُلِّ حالٍ، وَ فِی کُلِّ اَوانٍ وَ زَمانٍ، وَ کُلِّ مَثْویً وَ مُنْقَلَبٍ وَ مُقامٍ.

اَللَّهُمَّ اِنّی عائِذٌ بِکَ فَاَعِذْنی، وَ مُسْتَجیرٌبِکَ فَاَجِرْنی، وَ مُسْتَعینٌ بِکَ فَاَعِنّی، وَ مُسْتَغیثٌ بِکَ فَاَغِثْنی، وَ داعیکَ فَاَجِبْنی، وَ

مُسْتَغْفِرُکَ فَاغْفِرْلی، وَ مُسْتَنْصِرُکَ فَانْصُرْنی، وَ مُسْتَهْدیکَ فَاهْدِنی، وَ مُسْتَکْفیکَ فَاکْفِنی، وَ مُلْتَجِأٌ اِلَیْکَ فَ آوِنی، وَ مُسْتَمْسِکٌ بِحَبْلِکَ فَاعْصِمْنی، وَ مُتَوَکِّلٌ عَلَیْکَ فَاکْفِنی.

وَ اجْعَلْنی فی عِیاذِکَ وَ جِوارِکَ، وَ حِرْزِکَ وَ کَهْفِکَ، وَ حِیاطَتِکَ وَ حَراسَتِکَ، وَ کَلاءَتِکَ وَ حُرْمَتِکَ، وَ اَمْنِکَ وَ تَحْتَ ظِلِّکَ وَ تَحْتَ جِناحِکَ.

افزایش نعمتها می گردد، و با فرمانش آسمانها پایدار گردیده، و با عزّت او کوههای سر برافراشته مستقر گردیده اند، و حیوانات وحشی در بیابانها و پرندگان در آشیانه ها به تسبیح او مشغولند. سپاس خداوندی را سزاست که بالابرنده درجات، و نازل کننده آیات، و گستراننده برکات، و پوشاننده عیبها، و قبول کننده نیکیها، و درگذرنده از لغزشها، و برطرف کننده رنجها، و اجابت کننده خواسته ها، و زنده کننده مردگان، پروردگار زمین و آسمانهاست.

سپاس و ستایش بر خداوند بر هر مدح و ذکر، و شکر و صبر، و نماز و زکات، و قیام و عبادت، و سعادت، و برکت و زیادتی، و رحمت و نعمت و کرامت و واجب، و خوشی و ناراحتی، و شدّت و آسایش، و مصیبت و بلاء، و سختی و راحتی، و بی نیازی و فقر، و بر هر حال، و در هر زمان و هنگام، و هر مکان و جایگاه توقّف و کوچ.

پروردگارا! پناهنده به توام، مرا پناه ده، از تو یاری می جویم، یاریم نما، از تو فریادرسی می طلبم، بفریادم رس، و تو را می خوانم، مرا اجابت کن، از تو آمرزش می طلبم، مرا ببخش، از تو کمک می جویم، مرا کمک نما، و از تو هدایت می خواهم، مرا هدایت کن، و از تو کفایت می جویم، مرا کفایت نما، و بسوی تو پناه آورده ام، مرا پناه ده، و به

ریسمان تو چنگ زده ام، مرا حفاظت نما، و بر تو توکل نموده ام، مرا کفایت کن.

بارالها! مرا در پناه و حفاظت، و حراست و کفایت، و حرمت و امنیّت، و در زیر سایه رحمت خود قرار ده.

وَاجْعَلْ عَلَیَّ جُنَّهً و اقِیَهً مِنْکَ، وَ اجْعَلْ حِفْظَکَ وَ حِیاطَتَکَ، وَ حَراسَتَکَ وَ کَلاءَتَکَ، مِنْ وَرائی وَ اَمامی، وَ عَنْ یَمینی وَ عَنْ شِمالی، وَ مِنْ فَوْقی وَ مِنْ تَحْتی، وَ حَوالِیَّ، حَتّی لا یَصِلَ اَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقینَ اِلی مَکْرُوهی وَ اَذایَ، بِحَقِّ لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ، اَنْتَ الْمَنَّانُ بَدیعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، ذُوالْجَلالِ وَ الْاِکْرامِ.

اَللَّهُمَّ اکْفِنی حَسَدَ الْحاسِدینَ، وَ بَغْیَ الْباغینَ، وَ کَیْدَ الْکائِدینَ، وَ مَکْرَ الْماکِرینَ، وَ حیلَهَ الْمُحْتالینَ، وَ غیلَهَ الْمُغْتالینَ، وَ ظُلْمَ الظَّالِمینَ، وَ جَوْرَ الْجائِرینَ، وَ اِعْتِداءَ الْمُعْتَدینَ، وَ سَخَطَ الْمُسَخِّطینَ، وَ تَشَحُّبَ الْمُتَشَحِّبینَ، وَ صَوْلَهَ الصَّائِلینَ، وَ اقْتِسارَ الْمُقْتَسِرینَ، وَ غَشْمَ الْغاشِمینَ، وَ خَبْطَ الْخابِطینَ، وَ سِعایَهَ السَّاعینَ، وَ نَمیمَهَ النَّامّینَ، وَ سِحْرَ السَّحَرَهِ وَ الْمَرَدَهِ وَ الشَّیاطینَ، وَ جَوْرَ السَّلاطینَ، وَ مَکْرُوهَ الْعالَمینَ.

اَللَّهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْمَخْزُونِ الطَّیِّبِ الطَّاهِرِ، الَّذی قامَتْ بِهِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ، وَ اَشْرَقَتْ لَهُ الظُّلَمُ وَ سَبَّحَتْ لَهُ الْمَلائِکَهُ، وَ وَجِلَتْ عَنْهُ الْقُلُوبُ، وَ خَضَعَتْ لَهُ

و بر من سپر محکمی از جانب خود مقرّر فرما، از پیشاپیش و پشت رو، و سمت چپ و راست، و از بالا و پائین و اطرافم، مرا از جانب خودت حفظ و حراست فرما، تا هیچیک از مخلوقاتت نتواند بمن صدمه رسانده، و مرا مورد آزار خود قرار دهد، بحقّ آنکه جز تو معبودی نیست، تو منّان، آفریننده آسمانها و زمین، صاحب جلالت و بزرگواری هستی.

پروردگارا! حسد

حسودان، و تجاوز تجاوزگران، و کید مکّاران، و نیرنگ نیرنگ بازان، و حیله حیله گران، و ظلم ستمگران، و جور جائرین، و دشمنی دشمنان،و اجبار اجبارکنندگان، و ستم ظالمین، و سعایت سعایتگران، و تهمت تهمت زنان، و سحر جادوگران، و رانده شده ها و شیاطین، و ظلم پادشاهان، و کارهای زشت جهانیان را از من دور دار.

خداوندا! بنام پوشیده و پاک و پاکیزه ات، که آسمانها و زمین بدان استوار شده،و تاریکیها بدان درخشان گردیده، و فرشتگان بدان تسبیح گو شده، و قلبها از آن در هراس بوده، و گردنها بخاطر آن خاضع شده، و مردگان را بدان زنده می کنی، از تو می خواهم هر گناهی که از روی عمد و خطا، آشکار و نهان،

الرِّقابُ، وَ اَحْیَیْتَ بِهِ الْمَوْتی، اَنْ تَغْفِرَلی کُلَّ ذَنْبٍ اَذْنَبْتُهُ فی ظُلَمِ اللَّیْلِ وَضَوْءِ النَّهارِ، عَمْداً اَوْ خَطَأً، سِرّاً اَوْ عَلانِیَهً.

وَ اَنْ تَهَبَ لی یَقیناً وَ هَدْیاً، وَ نَوْراً وَ عِلْماً وَ فَهْماً، حَتّی اُقیمَ کِتابَکَ، وَ اَحِلَّ حَلالَکَ وَ اُحَرِّمَ حَرامَکَ، وَ اُؤَدِّیَ فَرائِضَکَ، وَ اُقیمَ سُنَّهَ نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ.

اَللَّهُمَّ اَلْحِقْنی بِصالِحِ مَنْ مَضی، وَ اجْعَلْنی مِنْ صالِحِ مَنْ بَقِیَ، وَ اخْتِمْ لی عَمَلی بِاَحْسَنِهِ، اِنَّکَ غَفُورٌ رَحیمٌ.

اَللَّهُمَّ اِذا فَنی عُمْری، وَ تَصَرَّمَتْ اَیَّامَ حَیاتی، وَ کانَ لابُدَّ لی مِنْ لِقائِکَ، فَاَسْأَلُکَ یا لَطیفُ اَنْ تُوجِبَ لی مِنَ الْجَنَّهِ مَنْزِلاً، یَغْبِطُنی بِهِ الْأَوَّلُونَ وَ الْاخِرُونَ.

اَللَّهُمَّ اَقْبِلْ مِدْحَتی وَ التَّهافی، وَ ارْحَمْ ضُراعَتی وَ هَتافی، وَ اِقْراری عَلی نَفْسی وَ اعْتِرافی، فَقَدْ اَسْمَعْتُکَ صَوْتی فِی الدَّاعینَ، وَ خُشُوعی فِی الضَّارِعینَ، وَ مِدْحَتی فِی الْقائِلینَ، وَ تَسْبیحی فِی الْمادِحینَ.

وَ اَنْتَ مُجیبُ الْمُضْطَرّینَ، وَ مُغیثُ الْمُسْتَغیثینَ، وَ غِیاثُ الْمَلْهُوفینَ، وَ حِرْزُ الْهاربینَ، وَ صَریخُ الْمُؤْمِنینَ،

وَ مُقیلُ الْمُذْنِبینَ، وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی الْبَشیرِ النَّذیرِ وَ السِّراجِ الْمُنیرِ، وَ عَلَی الْمَلائِکَهِ وَ النَّبیّینَ.

در تاریکیهای شب و روشنائی روز، انجام داده ام را ببخشی، و به من یقین و هدایت، و نور و علم و فهمی عنایت کنی، تا کتابت را برپاداشته، و حلالت را حلال، و حرامت را حرام نموده، و واجباتت را انجام و سنّت پیامبرت محمّد را بر پا دارم.

بارالها! مرا به نیکان گذشته ملحق کن، و از صالحین باقیمانده قرار ده، و اعمالم را به نیکوترین آنها خاتمه بخش، بدرستی که تو آمرزنده و مهربانی.

پروردگارا! آنگاه که عمرم به پایان رسیده، و روزگار زندگیم خاتمه یافته، و باید به ملاقات تو آیم، ای مهربان! از تو می خواهم که منزلی را در بهشت بمن عنایت کنی، که تمام مخلوقات از اوّلین و آخرین بدان حسرت خورند.

خداوندا! ستایشم را بپذیر، و به تضرّع و زاریم، و نیز به اقرار و اعترافم بر علیه نفسم رحم نما، صدایم را همراه خوانندگان تو، و خشوعم را همراه تضرّع کنندگان، و مدحم را همراه گویندگان، و تسبیحم را همراه ستایشگران، به گوش تو رساندم.

و تو اجابت کننده بیچارگان، و فریادرس فریادخواهان، و پناه پناهندگان، و جایگاه فرارکنندگان، و فریادرس مؤمنان، و درگذرنده از گناه گناهکاران می باشی، و درود خدا بر بشارت دهنده و بیم دهنده و نور درخشان- حضرت محمد- و بر فرشتگان و پیامبران.

اَللَّهُمَّ داحِی الْمَدْحُوَّاتِ وَ بارِئَ الْمَسْمُوکاتِ، وَ جَبَّالَ الْقُلُوبِ عَلی فِطْرَتِها، شَقِیِّها وَ سَعیدِها، اِجْعَلْ شَرائِفَ صَلَواتِکَ وَ نَوامِیَ بَرَکاتِکَ وَ کَرائِمَ تَحِیَّاتِکَ، عَلی مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَ رَسُولِکَ وَ اَمینِکَ عَلی وَحْیِکَ، الْقائِمِ بِحُجَّتِکَ، وَ الذَّابِّ عَنْ

حَرَمِکَ، وَ الصَّادِعِ بِاَمْرِکَ، وَ الْمُشَیِّدِ لِایاتِکَ، وَ الْمُوفی لِنَذْرِکَ.

اَللَّهُمَّ فَاَعْطِهِ بِکُلِّ فَضیلَهٍ مِنْ فَضائِلِهِ، وَ نَقیبَهٍ مِنْ مَناقِبِهِ، وَ حالٍ مِنْ اَحْوالِهِ، وَ مَنْزِلَهٍ مِنْ مَنازِلِهِ، رَأَیْتَ مُحَمَّداً لَکَ فیها ناصِراً، وَ عَلی مَکْرُوهِ بَلائِکَ صابِراً، وَ لِمَنْ عاداکَ مُعادِیاً، وَ لِمَنْ والاکَ مُوالِیاً، وَ عَمَّا کَرِهْتَ نائِیاً، وَ اِلی ما اَحْبَبْتَ داعِیاً، فَضائِلَ مِنْ جَزائِکَ، وَ خَصائِصَ مِنْ عَطائِکَ وَ حِبائِکَ، تُسْنی بِها اَمْرَهُ، وَ تُعْلی بِها دَرَجَتَهُ، مَعَ الْقُوَّامِ بِقِسْطِکَ، وَ الذَّابّینَ عَنْ حَرَمِکِ، حَتّی لا یَبْقی سَناءٌ وَ لا بَهاءٌ، وَلارَحْمَهٌ وَ لا کَرامَهٌ، اِلاَّ خَصَصْتَ مُحَمَّداً بِذلِکَ وَ اتَیْتَهُ مِنْکَ الذَّری، وَ بَلَّغْتَهُ الْمَقاماتِ الْعُلی، امینَ رَبَّ الْعالَمینَ.

اَللَّهُمَّ اِنّی اَسْتَوْدِعُکَ دینی وَ نَفْسی وَ جَمیعَ نِعْمَتِکَ عَلَیَّ، فَاجْعَلْنی فی کَنَفِکَ وَ حِفْظِکَ، وَ عِزِّکَ وَ مَنْعِکَ، عَزَّ جارُکَ

پروردگارا! ای گستراننده زمینها، و آفریننده آسمانها، و خالق جانهای بدبخت و خوشبخت بر سرشت خود، شریفترین درودها، و رویاننده ترین برکاتت، و ارزشمندترین تحیّاتت را، بر محمد، بنده و فرستاده و امین بر وحیت، برپادارنده حجتت، و نگاهبان حرمت، و انجام دهنده اوامرت، و محکم کننده آیاتت،و انجام دهنده نذرت، بفرست.

خداوندا! در مقابل هر فضیلتی از فضائل او، و هر منقبتی از مناقب او، و هر حالتی از حالات او، و هر منزلتی از منزلتهای او، که محمّد را در آن منزلتها یاور خود یافته، و بر رنجها صابر، و بر دشمنانت دشمن، و بر دوستانت دوست، و از مکروهاتت دور، و بسوی آنچه خوانده ای خواننده یافته ای، فضائلی از پاداشت و ویژگیهائی از عطایت، را به او عطا فرما، که امرش را برتر و درجه اش را بلند مرتبه گردانی، همراه بپادارندگان

عدل تو و مدافعین از حرم تو، تا اینکه برتری و ارزش و رحمت و کرامتی باقی نماند، جز آنکه محمد را بدان مخصوص گردانی، و از جانب خود درجات عالی به او عطافرمایی، و او را به مقامات بلند برسانی، پروردگار جهانیان اجابت فرما.

بارالها! دین و جان و تمام نعمتهایی که بمن داده ای، را بتو می سپارم، پس مرا در حفظ و حراست و کفایت خود قرار ده، حفاظت تو پایدار، و مدح

وَ جَلَّ ثَناؤُکَ، وَ تَقَدَّسَتْ اَسْماؤُکَ، وَ لا اِلهَ غَیْرُکَ، حَسْبی اَنْتَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ، وَ الشِّدَّهِ وَ الرَّخاءِ، وَ نِعْمَ الْوَکیلُ.

رَبَّنا عَلَیْکَ تَوَکَّلْنا وَ اِلَیْکَ اَنَبْنا وَ اِلَیْکَ الْمَصیرُ، رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَهً لِلَّذینَ کَفَرُوا، وَ اغْفِرْلَنا رَبَّنا اِنَّکَ اَنْتَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ.

رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذابَ جَهَنَّمَ، اِنَّ عَذابَها کانَ غَراماً، اِنَّها ساءَتْ مُسْتَقَرّاً وَ مُقاماً، رَبَّنَا افْتَحْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ، وَ اَنْتَ خَیْرُ الْفاتِحینَ.

رَبَّنا اِنَّنا امَنَّا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا، وَ کَفِّرْ عَنَّا سَیِّئاتِنا، وَ تَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ، رَبَّنا وَ اتِنا ما وَعَدْتَنا عَلی رُسُلِکَ، وَ لا تُخْزِنا یَوْمَ الْقِیامَهِ، اِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمیعادَ.

رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا اِنْ نَسینا اَوْ اَخْطَأْنا، رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَیْنا اِصْراً کَما حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِنا.

رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَهَ لَنابِهِ، وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا، اَنْتَ مَوْلانا، فَانْصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرینَ.

رَبَّنا اتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَهً، وَ فِی الْاخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا

تو بلند مرتبه، و نامهایت مقدّس، و جز تو پروردگاری نیست، تو در خوشحالی و ناراحتی و شدّت و آسایش مرا کافی بوده، و تو بهترین نگهبانی.

پروردگارا! بر

تو توکّل کرده، و بسوی تو زاری نموده، و بازگشتمان بسوی توست، خداوندا! ما را وسیله آزمایش کسانی که کافر می باشند، قرار مده، و ما را بیامرز، بدرستیکه تو استوار و پابرجائی.

خداوندا! عذاب جهنم را از ما دور گردان، چرا که عذاب آن جاودانه می باشد، و براستی که جهنم بد جایگاه و قرارگاهی است، پروردگارا بین ما و قوم ما با حق حکم نما، و تو بهترین حکم کنندگانی.

پروردگارا! ما ایمان آوردیم، پس گناهان مارا ببخشای، و خطاهایمان را بپوشان،و ما را با نیکان بمیران، خداوندا آنچه به فرستادگانت وعده داده ای را بما عطا فرما، و روز قیامت ما را عذاب منما،بدرستیکه تو خلف وعده نمی کنی.

بارالها! اگر فراموش کرده یا خطا نمودیم ما را مؤاخذه منما، پروردگارا تکلیف سخت بر عهده ما قرار مده، همچنانکه بر عهده کسانی که پیش از ما بوده اند قرار دادی.

خداوندا! چیزهایی را که ما بر آنها قدرت نداریم را بر دوشمان قرار مده، و از ما درگذر، و ما را ببخشای، و مورد رحمت خود قرارده، تو مولای ما هستی، پس ما را بر گروه کافران یاری کن.

خداوندا! در دنیا و آخرت بما نیکی عطا فرما، و به رحمتت ما را از

عَذابَ النَّارِ، وَ صَلَّی اللَّهُ عَلی سَیِّدِنا مُحَمَّدٍ النَّبِیِّ وَ الِهِ الطَّاهِرینَ وَ سَلَّمَ تَسْلیماً.

(10) دعاؤها علیهاالسلام بعد کل صلاه

سُبْحانَ اللَّهِ- عشراً.

اَلْحَمْدُلِلَّهِ- عشراً.

اَللَّهُ اَکْبَرُ- عشراً.

(11) دعاؤها علیها السلام بعد کل صلاه

اَللَّهُ اَکْبَرُ- أربعاً و ثلاثین.

اَلْحَمْدُلِلَّهِ- ثلاثاً و ثلاثین.

سُبْحانَ اللَّهِ- ثلاثاً و ثلاثین.

لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ- مره واحده.

عذاب آتش نگاهبان باش، و درود خدابر آقای

ما پیامبر و خاندان پاک او.

(10) دعای آن حضرت بعد از هر نماز

خداوند برتر است- ده بار.

سپاس خداوند را سزاست- ده بار.

پاک و منزه است خداوند- ده بار.

(11) دعای آن حضرت بعد از هر نماز

خداوند برتر است- سی و چهار بار.

سپاس خداوند را سزاست- سی و سه بار.

پاک و منزه است خداوند- سی و سه بار.

معبودی جز خداوند نیست- یک بار.

(12) دعاؤها علیهاالسلام فی الصباح، المسمی بدعاء الحریق

اَللَّهُمَّ اِنّی اَصْبَحْتُ اُشْهِدُکَ وَ کَفی بِکَ شَهیداً، وَ اُشْهِدُ مَلائِکَتَکَ وَ حَمَلَهَ عَرْشِکَ، وَ سُکَّانَ سَماواتِکَ وَ اَرَضیکَ، وَ اَنْبِیاءَکَ وَ رُسُلَکَ، وَ الصَّالِحینَ مِنْ عِبادِکَ وَ جَمیعَ خَلْقِکَ.

بِأَنَّکَ اَنْتَ اللَّهُ لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ، وَحْدَکَ لا شَریکَ لَکَ، وَ اَنَّ کُلَّ مَعْبُودٍ مِنْ دُونِ عَرْشِکَ اِلی قَرارِالْاَرَضینَ السَّابِعَهِ السُّفْلی باطِلٌ ماخَلا وَجْهِکَ الْکَریمِ.

فَاِنَّهُ اَعَزُّ وَ اَکْرَمُ وَ اَجَلُّ مِنْ اَنْ یَصِفَ الْواصِفُونَ کُنْهَ جَلالِهِ، اَوْ تَهْتَدِی الْقُلُوبُ لِکُلِّ عَظَمَتِهِ.

یا مَنْ فاقَ مَدْحَ الْمادِحینَ فَخْرُ مَدْحِهِ، وَ عَدا وَصْفَ الْواصِفینَ مَ آثِرُ حَمْدِهِ، وَ جَلَّ عَنْ مَقالَهِ النَّاطِقینَ تَعْظیمُ شَأْنِهِ- تقول ذلک ثلاثاً.

ثمَّ تقول:

لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ،

(12) دعای آن حضرت هنگام صبح

پروردگارا! در این صبحگاه تو را شاهد می گیرم- که برای شهادت و گواهی، ذات تو کفایت می کند- همچنین فرشتگانت، و حاملان عرشت، و ساکنین آسمانها و زمینهایت، و پیامبران و رسولانت، و بندگان صالح تو و تمام بندگانت را شاهد می گیرم، که تو خداوندی هستی که معبودی جز تو نیست، یگانه بوده، و شریکی نداری، و معبودهای دیگر غیر از

تو، از فراز آسمانها تا ژرفای زمینها، موهوم و باطل می باشند.

تو برتر و گرامیتر و بزرگوارتر از آنی که توصیف کنندگان کنه تو را بوصف در آورند، یا قلبها عظمت تو را دریابند.

ای کسی که مدح و توصیف او از توصیف توصیف گران برتر، و اسباب ستایش او از وصف وصف کنندگان بیرون، و عظمت و کبریایی او از گفتار گویندگان والاتر است.

این قسمت از دعا را سه بار می گویی.

آنگاه یازده بار می گویی:

معبودی جز او نیست، یگانه بوده و شریکی ندارد، و پادشاهی و ستایش

یُحْیی وَ یُمیتُ، وَ هُوَ حَیٌّ لایَمُوتُ، بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ- تقول ذلک احد عشر مره.

ثمَّ تقول:

سُبْحانَ اللَّهِ، وَ الْحَمْدُلِلَّهِ، وَ لا اِلهَ اِلا اللَّهُ وَ اللَّهُ اَکْبَرُ، ماشاءَاللَّهُ، لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ اِلاَّ بِاللَّهِ، الْحَلیمِ الْکَریمِ، الْعَلِیِّ الْعَظیمِ، الرَّحْمانِ الرَّحیمِ، الْمَلِکِ الْحَقِّ الْمُبینِ، عَدَدَ خَلْقِ اللَّهِ، وَزِنَهَ عَرْشِهِ، وَ مِلْ ءَ سَماواتِهِ وَ اَرْضِهِ، وَ عَدَدَ ماجَری بِهِ قَلَمُهُ، وَ اََحْصاهُ کِتابُهُ، وَ رِضا نَفْسِهِ- تقول ذلک احد عشر مره.

ثمَّ تقول:

اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ الْمُبارَکینَ، وَ صَلِّ عَلی جِبْرئیلَ وَ میکائیلَ وَ اِسْرافیلَ وَ حَمَلَهِ عَرْشِکَ، وَ الْمَلائِکَهِ الْمُقَرَّبینَ، صَلِّ اللَّهُمَّ عَلَیْهِمْ حَتّی تُبَلِّغَهُمُ الرِّضا، وَ تَزیدَهُمْ بَعْدَ الرِّضا، مِمَّا اَنْتَ اَهْلُهُ، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.

اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مَلِکِ الْمَوْتِ وَ اَعْوانِهِ، وَ رِضْوانٍ

مخصوص اوست، زنده می کند و میمیراند، و او زنده ای است که مرگ و نیستی در او راه ندارد، خیر و برکت بدست او بوده، و بر هر کار قادر و تواناست.

و یازده بار می گویی:

پاک و منزّه است خداوند، و ستایش

مخصوص اوست، و معبودی جز او نیست، و بزرگتر از آنست که بوصف درآید، آنچه خدا بخواهد انجام می پذیرد، و نیرو و توانی نیست جز با اراده خداوند بردبار و بزرگوار، و برتر و والاتر، و بخشنده و مهربان، و مالک و حق و آشکار، به تعداد مخلوقات الهی و وزن عرش الهی، و گنجایش آسمانها و زمین، و به تعداد آنچه قلم آفرینش بر آن جاری شده، و کتاب الهی آنها را نوشته، و به تعداد آنچه خداوند خشنود می گردد.

سپس می گویی:

پروردگارا! بر محمد و خاندان پاکش درود فرست، و بر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، و حاملان عرشت و فرشتگان مقرّبت، درود فرست، پروردگارا! بر آنان درود فرست تا خشنود گردند، و افزون فرما بعد از آنکه آنان خشنود شدند، از آنچه تو شایسته آنی، ای بهترین رحم کنندگان.

پروردگارا! بر فرشته مرگ و یاران او، و رضوان و نگاهبانان بهشت

وَ خَزَنَهِ الْجَنانِ، وَ صَلِّ عَلی مالِکٍ وَ خَزَنَهِ النّیرانِ، اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَیْهِمْ حَتّی تُبَلِّغَهُمُ الرِّضا، وَ تَزیدَهُمْ بَعْدَ الرِّضا، مِمَّا اَنْتَ اَهْلُهُ، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.

اَللّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَی الْکِرامِ الْکاتِبینَ، وَ السَّفَرَهِ الْکِرامِ الْبَرَرَهِ، وَ الْحَفَظَهِ لِبَنی ادَمَ، وَ صَلِّ عَلی مَلائِکَهِ السَّماواتِ الْعُلی، وَ مَلائِکَهِ الْأَرَضینَ السَّابِعَهِ السُفْلی، وَ مَلائِکَهِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ، وَ الْأَرَضینَ وَ الْأَقْطارِ، وَ الْبِحارِ وَ الْأَنْهارِ، وَ الْبَراری وَ الْقِفارِ، وَ صَلِّ عَلی مَلائِکَتِکَ، الَّذینَ اَغْنَیْتَهُمْ عَنِ الطَّعامِ وَ الشَّرابِ بِتَقْدیسِکَ.

اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَیْهِمْ حَتّی تُبَلِّغَهُمُ الرِّضا وَتَزیدَهُمْ بَعْدَالرِّضا مِمَّا اَنْتَ اَهْلُهُ، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.

اَللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلی اَبی ادَمَ وَ اُمّی حَوَّاء، وَ ما وَلَدا مِنَ النَّبِیّینَ وَ الصِّدّیقینَ وَ الشُّهَداءِ وَ

الصَّالِحینَ، صَلِّ اللَّهُمَّ عَلَیْهِمْ حَتّی تُبَلِّغَهُمُ الرِّضا وَ تَزیدَهُمْ بَعْدَ الرِّضا مِمَّا اَنْتَ اَهْلُهُ، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.

اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی اَهْلِ بَیْتِهِ الطَّیِّبینَ، وَ عَلی اَصْحابِهِ الْمُنْتَجَبینَ وَ اَزْواجِهِ الْمُطَهَّرینَ، وَعَلی ذُرِّیَّهِ

و مالک و نگاهبانان جهنم درود فرست، پروردگارا بر آنان درود فرست تا خشنود گردند، و بر آنان افزون فرما بعد از آنکه خشنود شدند، از آنچه تو شایسته آنی، ای بهترین رحم کنندگان.

پروردگارا! بر فرشتگانی که نامه های اعمال انسانها را می نگارند، و فرشتگانی که حافظان انسانها هستند درود فرست، و بر فرشتگان آسمانها، و فرشتگان زمینهای هفتگانه، و فرشتگان شب و روز، و زمینها و تمام اماکن و دریاها و نهرها و بیابانها و دشتها، درود فرست، و بر فرشتگانی که با تقدیس و تنزیه تو، آنان را از خوردن و نوشیدن بی نیاز کرده ای درود فرست، پروردگارا بر آنان درود فرست تا ایشان خشنود گردند، و بر آنان افزون فرما بعد از آنکه خشنود شدند، از آنچه تو شایسته آنی، ای بهترین رحم کنندگان.

پروردگارا! و بر پدرم آدم و مادرم حوا، و آنچه از پیامبران و راستگویان و شهدا و صالحین از آندو بدنیا آمده اند، درود فرست، پروردگارا! بر آنان درود فرست تا خشنود گردند، و بر آنان افزون فرما بعد از آنکه خشنود شدند، از آنچه تو شایسته آنی، ای بهترین رحم کنندگان.

پروردگارا! بر محمد و خاندان پاکش، و بر یاران برگزیده اش و همسران پاکیزه اش،و بر فرزندان محمد، و بر هر پیامبری که بشارت به آمدن آن حضرت

مُحَمَّدٍ وَ عَلی کُلِّ نَبِیٍّ بَشَّرَ بِمُحَمَّدٍ، وَ عَلی کُلِّ نَبِیٍّ وَلَدَ مُحَمَّداً، وَ عَلی کُلِّ مَرْأَهٍ صالِحَهٍ کَفَّلَتْ مُحَمَّداً،

وَ عَلی کُلِّ مَنْ صَلاتُکَ عَلَیْهِ رِضاً لَکَ وَ رِضا لِنَبیِّکَ مُحَمَّدٍ.

صَلِّ اللَّهُمَّ عَلَیْهِمْ حَتّی تُبَلِّغَهُمُ الرِّضا وَ تَزیدَهُمْ بَعْدَ الرِّضا مِمَّا اَنْتَ اَهْلُهُ، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.

اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ، وَ بارِکْ عَلی مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ، وَ ارْحَمْ مُحَمَّداً وَ الَ مُحَمَّدٍ، کَما صَلَّیْتَ وَ بارَکْتَ وَ رَحِمْتَ عَلی اِبْراهیمَ وَ الِ اِبْراهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ، اَللَّهُمَّ اَعْطِ مُحَمَّداً الْوَسیلَهَ وَ الْفَضْلَ وَ الْفَضیلَهَ وَ الدَّرَجَهَ الرَّفیعَهَ.

اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ و َالِ مُحَمَّدٍ کَما اَمَرْتَنا اَنْ نُصَلِّیَ عَلَیْهِ، اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ مَنْ صَلَّی عَلَیْهِ، اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَالِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ کُلِّ صَلاهٍ صَلَّیْتَ عَلَیْهِ.

اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ و َالِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ کُلِّ حَرْفٍ فی صَلاهٍ صَلَّیْتَ عَلَیْهِ، اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ شَعْرِ مَنْ صَلّی عَلَیْهِ، اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ شَعْرِ مَنْ لَمْ یُصَلِّ عَلَیْهِ.

را داده، و بر هر پیامبری که ایشان از نسل آنان می باشد، و بر هر زن صالحه ای که کفالت ایشان را بعهده گرفته، و بر هر که درود بر او موجب خشنودی تو و پیامبرت می گردد، درود فرست، پروردگارا بر آنان درود فرست تا خشنود گردند، و بر آنان افزون فرما بعد از آنکه خشنود شدند، از آنچه تو شایسته آنی، ای بهترین رحم کنندگان.

پروردگارا! بر محمد و خاندان او درود فرست، و بر محمد و خاندانش برکت عطا کن، و بر محمد و خاندانش رحمت نما، همچنانکه بر ابراهیم و خاندانش درود فرستاده و برکت عطا کرده ورحمت نمودی، بدرستیکه تو ستوده و بخشنده ای، پروردگارا به محمد وسیله و

فضیلت و درجات برتر عطا فرما.

پروردگارا! بر محمد و خاندانش درود فرست، همچنانکه امر فرمودی تا بر او درود فرستیم، پروردگارا بر محمد و خاندانش درود فرست، به تعداد هر که بر او درود می فرستد، پروردگارا بر محمد و خاندانش درود فرست، به تعداد هر درودی که بر او فرستاده شده است.

پروردگارا! بر محمد و خاندانش درود فرست، به تعداد تمام حروفی که در درودهایت بر او وجود دارد، پروردگارا بر محمد و خاندانش درود فرست، به تعداد موهای هر که بر او درود فرستاد، پروردگارا بر محمد و خاندانش درود فرست، به تعداد موهای هر که بر او درود نفرستاد.

اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ نَفَسِ مَنْ صَلَّی عَلَیْهِ، اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ نَفَسِ مَنْ لَمْ یُصَلِّ عَلَیْهِ، اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ سُکُونِ مَنْ صَلَّی عَلَیْهِ، اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ سُکُونِ مَنْ لَمْ یُصَلِّ عَلَیْهِ.

اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ حَرَکَهِ مَنْ صَلَّی عَلَیْهِ، اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ حَرَکاتِهِمْ وَ دَقائِقِهِمْ وَ ساعاتِهِمْ، وَ عَدَدِ زِنَهِ ذَرِّ ما عَمِلُوا اَوْلَمْ یَعْمَلُوا، اَوْ کانَ مِنْهُمْ اَوْ یَکُونُ اِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ.

اَللَّهم لک الحمد و الشکر و المن و الفضل و الطول و النعمه، و العظمه و الجبروت و الملک و الملکوت و القهر و الفخر و السودد و السلطان و الامتنان و الکرم و الجلال و الجبر و التوحید و التمجید و التهلیل و التکبیر و التقدیس و العظمه و الرحمه و المغفره و الکبریاء و لک ما زکی و طاب

من الثناء الطیب و المدح الفاخر و القول الْحَسَنِ الْجَمیلِ، الَّذی تَرْضی بِهِ عَنْ قائِلِهِ وَ تَرْضی بِهِ مِمَّنْ قالَهُ، وَ هُوَ رِضاً لَکَ.

پروردگارا! بر محمد و خاندانش درود فرست، به تعداد نفسهای هر که بر او درود فرستاد، پروردگارا بر محمد و خاندانش درود فرست، به تعداد نفسهای هر که بر او درود نفرستاد، پروردگارا بر محمد و خاندانش درود فرست، به تعداد سکونهای هر که بر او درود فرستاد، پروردگارا بر محمد و خاندانش درود فرست، به تعداد سکونهای هر که بر او درود نفرستاد.

پروردگارا! بر محمد و خاندانش درود فرست، به تعداد حرکت هر که بر او درود فرستاد، پروردگارا بر محمد و خاندانش درود فرست، به تعداد حرکات و صفات و دقائق و ساعتها، و به تعداد وزن ذرّات آنچه عمل کرده یا عمل نکرده اند، یا از آنان صادر شده یا تا روز قیامت از آنان صادرمی شود.

پروردگارا! از آنِ توست ستایش، و شکر و منّت، و فضل و نعمت، و بخشش و عظمت و جبروت، و ملک و ملکوت، و قهر و افتخار، و هیبت و سلطنت، و امتنان و کرم، و جلالت و جبر، و توحید و تمجید، و تهلیل و تکبیر، و تنزیه، و رحمت و مغفرت و کبریاء.

و برای توست آنچه از ستایشها پاک و پاکیزه است، و نیز ستایشهای ارزشمند و گفتارهای زیبا، که از گوینده آن خشنود می شوی، و از گفتارش خشنود می باشی.

فَتَقَبَّلْ حَمْدی بِحَمْدِ اَوَّلِ الْحامِدینَ، وَ ثَنائی بِثَناءِ اَوَّلِ الْمُثْنینَ، وَ تَهْلیلی بِتَهْلیلِ اَوَّلِ الْمُهَلِّلینَ، وَ تَکْبیری بِتَکْبیرِ اَوَّلِ الْمُکَبِّرینَ، وَ قَوْلِیَ الْحَسَنَ الْجَمیلَ بِقَوْلِ اَوَّلِ الْقائِلینَ الْمُجْمِلینَ الْمُثْنینَ

عَلی رَبِّ الْعالَمینَ، مُتَّصِلاً ذلِکَ کَذلِکَ مِنْ اَوَّلِ الدَّهْرِ اِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ.

وَ بِعَدَدِ زِنَهِ ذَرِّ الرِّمالِ وَ التَّلالِ وَ الْجِبالِ، وَ عَدَدِ جُرَعِ ماءِ الْبِحارِ، وَ عَدَدِ قَطَرِ الْأَمْطارِ، وَ وَرَقِ الْأَشْجارِ، وَ عَدَدِ النُّجُومِ، وَ عَدَدِ زِنَهِ ذلِکَ، وَ عَدَدِ الثَّری وَ النَّوی وَ الْحِصی، وَ عَدَدِ زِنَهِ ذَرِّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، وَ ما فیهِنَّ وَ ما بَیْنَهُنَّ وَ ما تَحْتَهُنَّ، وَ ما بَیْنَ ذلِکَ، وَ ما فَوْقَ ذلِکَ، مِنْ لَدُنِ الْعَرْشِ اِلی قَرارِ الْأَرْضِ السابِعَهِ السُّفْلی.

وَ عدد حروف الفاظ اهلهن و عدد ازمانهم [1398] و دقائقهم و سکونهم و حرکاتهم و اشعارهم [1399] و ابشارهم، و عدد زِنَهِ ما عَمِلُوا اَوْ لَمْ یَعْمَلُوا، اَوْ کانَ مِنْهُمْ اَوْ یَکُونُ اِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ.

و حمد و ستایش مرا بپذیر، همراه حمد و ستایش اوّلین ستایشگر تو، و ثناء مرا همراه ثناء اوّلین ثناگویت، تهلیل مرا همراه اوّلین تهلیل گویت، تکبیرم را همراه اولین تکبیر گویت، و سخن زیبایم را همراه گفتار اولین کسی که سخن زیبإ؛33 ّّ گفت و ثناء تو را نمود، در حالی که از اولین روز دنیا تا روز قیامت این امر اتصال داشته باشد.

و به تعداد وزن ذرات شنها و تپّه ها و کوهها، و تعداد جرعه های آب دریاها، و تعداد قطرات بارانها، و برگ درختان، و به تعداد ستارگان، و وزن آنها، و به تعداد خاکها و دانه ها و سنگریزه ها، و به تعداد وزن ذرّات آسمانها و زمین، و آنچه در آنهاست، و آنچه بین آنهاست، و آنچه زیر آنهاست، و آنچه بین آنهاست، و آنچه بالای آنهاست، از عرش تو تا ژرفای زمینهای هفتگانه.

و به تعداد

حروف الفاظ اهل زمینهای هفتگانه، و تعداد زمانهای آنها، و دقیقه های آنها، و حرکت و سکونهای آنان، و موها و پوستهای آنان، و به تعداد وزن آنچه عمل کرده یا نکرده، یا آنچه از آنان صادر شده، یا تا روز قیامت از آنان صادر می شود.

اُعیذُ اَهْلَ بَیْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ، وَ نَفْسی وَ مالی وَ ذُرِّیَّتی وَ اَهْلی وَ وَلَدی وَ قَراباتی وَاَهْلَ بَیْتی، وَ کُلَّ ذی رَحِمٍ لی دَخَلَ فِی الْإِسْلامِ وَ جیرانی وَ اِخْوانی، وَ مَنْ قَلَّدَنی دُعاءً اَوْ اَسْدی اِلَیَّ بِرّاً، اَوْ اِتَّخَذَ عِنْدی یَداً مِنَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ، بِاللَّهِ وَ بِأَسْمائِهِ التَّامَّهِ الشَّامِلَهِ الْکامِلَهِ، الْفاضِلَهِ الْمُبارَکَهِ الْمُتَعالِیَهِ، الزَّکِیَّهِ الشَّریفَهِ، الْمَنیعَهِ الْکَریمَهِ الْعَظیمَهِ، الْمَکْنُونَهِ الْمَخْزُونَهِ، الَّتی لا یُجاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَ لا فاجِرٌ، وَ بِاُمِّ الْکِتابِ وَ خاتِمَتِهِ وَ ما بَیْنَهُما، مِنْ سُورَهٍ شَریفَهٍ وَ ایَهٍ مُحْکَمَهٍ، وَ شَفاءٍ وَ رَحْمَهٍ، وَ عَوْذَهٍ وَ بَرَکَهٍ، وَ بِالتَّوْراهِ وَ الْإِنْجیلِ وَ الزَّبُورِ، وَ بِصُحُفِ اِبْراهیمَ وَ مُوسی.

وَ بِکُلِّ کِتابٍ اَنْزَلَ اللَّهُ، وَ بِکُلِّ رَسُولٍ اَرْسَلَ اللَّهُ، وَ بِکُلِّ حُجَّهٍ اَقامَهَا اللَّهُ، وَ بِکُلِّ بُرْهانٍ اَظْهَرَهُ اللَّهُ، وَ بِکُلِّ نُورٍ اَنارَهُ اللَّهُ، وَ بِکُلِّ الاءِ اللَّهِ وَ عَظَمَتِهِ.

اعیذُ وَ اَسْتَعیذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ کُلِّ ذی شَرٍّ وَ مِنْ شَرِّ ما اَخافُ وَ اَحْذَرُ، وَ مِنْ شَرِّ ما رَبّی تَبارَکَ وَ تَعالی مِنْهُ اَکْبَرُ، وَ مِنْ شَرِّ فَسَقَهِ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ، وَ الشَّیاطینَ وَ السَّلاطینَ،

خاندان پیامبر، و جانم و مالم، و فرزندانم و خاندانم، و اولادم و نزدیکانم و خانواده ام، و هر فردی از بستگانم که مسلمان شده، و همسایگانم و برادرانم، و هر که از زنان و مردان

مؤمن که بمن دعا کرده، یا کارنیکی در حق من انجام داده، یا نعمتی بمن ارزانی داشته اند را به خدا و نامهای تامّ و شامل، و کامل و برتر، و مبارک و والاتر، و پاک وشریف، و کریم و بزرگ، و پوشیده و پنهانی، که هیچ خوب و بدی راه بدان ندارد، پناهنده می سازم، و به قرآن کریم و پایان آن، و آنچه در مابین آنهاست، از سوره های شریف و آیات محکم، و شفاء و رحمت، و عوذه و برکت، و به تورات و انجیل و زبور، و به صحیفه های ابراهیم و موسی.

و به هر کتابی که خداوند نازل کرده، و به هر رسولی که خداوند فرستاده، و به هر حجتی که خداوند برپا داشته، و به هر برهانی که خداوند ظاهر ساخته، و به هر نوری که خداوند آنرا نورانی ساخته، و به تمام نعمتهای الهی، پناه می برم.

و از خداوند پناه می جویم از شر هر شروری، و از شر آنچه می ترسم و هراس دارم، و از شر آنچه خداوند از آنها برتر است، و از شر فاسقین از جن

وَ اِبْلیسَ وَ جُنُودِهِ وَ اَشْیاعِهِ وَ اَتْباعِهِ، وَ مِنْ شَرِّ ما فِی النُّورِ وَ الظُّلْمَهِ.

وَ مِنْ شَرِّ مادَهَمَ اَوْ هَجَمَ، وَ مِنْ شَرِّ کُلِّ هَمٍّ وَ غَمٍّ وَافَهٍ وَ نَدَمٍ، وَ مِنْ شَرِّ ما یَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَ ما یَعْرُجُ فیها، وَ مِنْ شَرِّ ما یَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَ ما یَخْرُجُ مِنْها، وَ مِنْ شَرِّ کُلِّ دابَّهٍ رَبّی اخِذٌ بِناصِیَتِها، اِنَّ رَبّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ، فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لا اِلهَ اِلاَّ هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ، وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظیمِ.

(13) دعاؤها

علیهاالسلام فی الصباح و المساء

یا حَیُّ یا قَیُّومُ، بِرَحْمَتِکَ اَسْتَغیثُ، اَصْلِحْ لی شَأْنی کُلَّهُ وَ لا تَکِلْنی اِلی نَفْسی.

و فی روایه:

یا حَیُّ یا قَیُّومُ، بِرَحْمَتِکَ اَسْتَغیثُ، فَلا تَکِلْنی اِلی نَفْسی طَرْفَهَ عَیْنٍ، وَ اَصْلِحْ لی شَأْنی کُلَّهُ.

و انس، و شیاطین و پادشاهان، و ابلیس و لشکریان و پیروان و دوستان آن، و از شر آنچه در نور و ظلمت است.

و از شرّ آنچه هجوم آورد، و از شر هر غم و اندوه و آفت و پشیمانی، و از شر آنچه از آسمان نازل شده یا به طرف آن صعود می کند، و از شر آنچه داخل زمین شده و از آن خارج می شود، و از شر هر جنبده ای که پروردگارم زمام امورش را بدست دارد، بدرستیکه پروردگارم بر راه مستقیم است، پس اگر روی گرداندند بگو خدا مرا کفایت می کند، معبودی جز او نیست بر او توکل کرده، و او پروردگار فرمانروایی بزرگ است.

(13) دعای آن حضرت در صبح و شام

ای زنده، ای پایدار، به رحمتت پناه می جویم، تمام کارهایم را اصلاح گردان، و مرا بخودم وامگذار.

و در روایتی دیگر اینگونه آمده است:

ای زنده، ای پابرجا! به رحمتت پناه می برم، پس مرا یک چشم بر هم نهادن بخود واگذار مکن، و تمامی امورم را اصلاح فرما.

ادعیه ی آن حضرت در زوال اندوهها و قضای حوائج

3- ادعیه ی آن حضرت در زوال اندوهها و قضاء حوائج

برای برآورده شدن حاجات

برای قضاء حوائج

برای قضاء حوائج

برای قضاء دین و آسان شدن کارها

برای دفع شدائد

برای کارهای مهم

برای قضاء حوائج

در برطرف شدن غم و اندوه

برای رهائی از مهالک

(14) دعاؤها علیهاالسلام لقضاءالحوائج

یا اَعَزَّ مَذْکُورٍ، وَ اَقْدَمَهُ قِدَماً فِی الْعِزِّ وَ الْجَبَرُوتِ، یا رَحیمَ کُلِّ مُسْتَرْحِمٍ، وَ مَفْزَعَ کُلِّ مَلْهُوفٍ اِلَیْهِ، یا راحِمَ کُلِّ حَزینٍ یَشْکُو بَثَّهُ وَ حُزْنَهُ اِلَیْهِ، یا خَیْرَ مَنْ سُئِلَ الْمَعْرُوفُ مِنْهُ وَ اَسْرَعَهُ اِعْطاءً، یا مَنْ یَخافُ الْمَلائِکَهُ الْمُتَوَقِّدَهُ بِا لنُّورِ مِنْهُ.

اَسْاَلُکَ بِالْاَسْماءِ الَّتی یَدْعُوکَ بِها حَمَلَهُ عَرْشِکَ، وَ مَنْ حَوْلُ عَرْشِکَ بِنُورِکَ یُسَبِّحُونَ شَفَقَهً مِنْ خَوْفِ عِقابِکَ، وَبِا لْاَسْماءِ الَّتی یَدْعُوکَ بِها جَبْرَئیلُ وَ میکائیلُ وَ اِسْرافیلُ اِلاَّ اَجَبْتَنی، وَ کَشَفْتَ یا اِلهی کُرْبَتی، وَ سَتَرْتَ ذُنُوبی.

یا مَنْ اَمَرَ بِالصَّیْحَهِ فی خَلْقِهِ، فَاِذاهُمْ بِالسَّاهِرَهِ مَحْشُورُونَ، وَ بِذلِکَ الْإِسْمِ الَّذی اَحْیَیْتَ بِهِ الْعِظامَ وَ هِیَ رَمیمٌ، اَحْیِ قَلْبی، وَ اشْرَحْ صَدْری، وَاَصْلِحْ شَأْنی.

یا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِالْبَقاءِ، وَ خَلَقَ لِبَرِیَّتِهِ الْمَوْتَ وَ الْحَیاهَ وَ الْفَناءَ، یا مَنْ فِعْلُهُ قَوْلٌ، وَ قَوْلُهُ اَمْرٌ، وَاَمْرُهُ ماضٍ عَلی ما یَشاءُ.

(14) دعای آن حضرت برای برآورده شدن حاجات

ای گرامی ترین نامی که یاد شده، و دیرینه ترین نام در عزّت و فرمانروایی، ای رحم کننده بر هر که از او طلب رحمت کند، و پناه هر که به او پناهنده شود، ای رحم کننده بر هر محزونی که شکوه و شکایت بسوی او برد، ای بهترین کسی که از او نیکی طلب شده و بسرعت آنرا اجابت فرمود، ای کسی که فرشتگان نورانی از او در هراسند.

بحقّ نامهایی که حاملان عرشت، و آنانکه در اطراف آن قرار دارند، و از هراس عقاب تو تسبیح و تنزیه تو را می گویند، تو را بدان نامهامی خوانند، و بحقّ نامهایی که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل تو را بدان نامها می خوانند، از تو می خواهم دعایم را

اجابت کنی، و مشکلم را بر طرف کرده، و گناهانم را بپوشانی.

ای کسی که فرمان داد نفخه صور در میان موجودات دمیده شود، تا آنان در اجتماع بزرگ قیامت گرد هم آیند، و بحق آن نامی که استخوانهای پوسیده را زنده کردی، از تو می خواهم که قلبم را زنده، سینه ام را گشاده، و امورم را اصلاح فرمائی.

ای کسی که بقاء و جاودانگی را ویژه ی خود قرار داد، و مرگ و زندگی و فناء را برای موجوداتش خلق فرمود، ای کسی که عملش مطابق گفتارش، و گفتارش همانند فرمانش، و فرمانش بر هرچه خواهد جاری می باشد.

اَسألُکَ بِالْإِسْمِ الَّذی دَعاکَ بِهِ خَلیلُکَ حینَ اُلْقِیَ فِی النَّارِ فَدَعاکَ بِهِ، فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَ قُلْتَ: «یا نارُکُونی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی اِبْراهیمَ»، [1400] وَ بِالْإِسْمِ الَّذی دَعاکَ بِهِ مُوسی مِنْ جانِبِ الطُّورِ الْأَیْمَنِ، فَاسْتَجَبْتَ لَهُ، وَ بِالْإِسْمِ الَّذی خَلَقْتَ بِهِ عیسی مِنْ رُوحِ الْقُدُسِ.

وَ بِالْإِسْمِ الَّذی وَهَبْتَ بِهِ لِزَکَرِیَّا یَحْیی، وَ بِالْإِسْمِ الَّذی کَشَفْتَ بِهِ عَنْ اَیُّوبَ الضُّرَّ، وَ بِالْإِسْمِ الَّذی تُبْتَ بِهِ عَلی داوُدَ، وَ سَخَّرْتَ بِهِ لِسُلَیْمانَ الرّیحَ تَجْری بِأَمْرِهِ، وَ الشَّیاطینَ، وَ عَلَّمْتَهُ مَنْطِقَ الطَّیْرِ.

وَ بِالْإِسْمِ الَّذی خَلَقْتَ بِهِ الْعَرْشَ، وَ بِالْإِسْمِ الَّذی خَلَقْتَ بِهِ الْکُرْسِیَّ، وَ بِالْإِسْمِ الَّذی خَلَقْتَ بِهِ الرُّوحانِیّینَ، وَ بِالْإِسْمِ الَّذی خَلَقْتَ بِهِ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ، وَ بِالْإِسْمِ الَّذی خَلَقْتَ بِهِ جَمیعَ الْخَلْقِ.

وَ بِالْإِسْمِ الَّذی خَلَقْتَ بِهِ جَمیعَ ما اَرَدْتَ مِنْ شَیْ ءٍ، وَ بِالْإِسْمِ الَّذی قَدَرْتَ بِهِ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ، اَسْأَلُکَ بِحَقِّ هذِهِ الْأَسْماءِ، اِلاَّ ما اَعْطَیْتَنی سُؤْلی وَ قَضَیْتَ حَوائِجی یا کَریمُ.

بحقّ آن نامی که حضرت ابراهیم، خلیل تو، آنگاه که در آتش انداخته می شد،

تو را بدان نام خواند، و تو دعایش را اجابت فرمودی، و گفتی: «ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت شو»، و بنامی که موسی از کنار کوه طور ایمن تو را بدان نام خواند، و تو او را اجابت فرمودی، و بنامی که عیسی را از روح القدس آفریدی.

و بنامی که یحیی را به زکریّا بخشیدی، و بنامی که رنج و مشقّت را از ایّوب مرتفع ساختی، و بنامی که توبه داود را پذیرفتی، و بادها را برای سلیمان مسخّر نمودی، که بفرمان او بگردش درمی آمدند، همچنین جنّ را برای او مسخّر کردی،و زبان پرندگان را به او آموختی. و بنامی که عرش را با آن آفریدی، و جهان را به آن خلق فرمودی، و فرشتگان را با آن ایجاد کردی، و جنّ و انس را با آن خلق کردی، و بنامی که تمامی مخلوقات را پدید آوردی.

و بنامی که آنچه خواستی خلق فرمودی، و بنامی که بر هر چیز قادر شدی، بحقّ این نامها از تو می خواهم که حاجتم را برآوری، و درخواستهایم را اجابت فرمایی، ای بخشنده.

(15) دعاؤها علیهاالسلام لقضاء الحوائج

یا رَبَّ الْاَوَّلینَ وَ الْاخَرینَ، وَ یا خَیْرَ الْاَوَّلینَ وَ الْاخِرینَ، یا ذَاالْقُوَّهِ الْمَتینِ، وَ یا راحِمَ الْمَساکینَ، وَ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.

و فی روایه:

یا اَوَّلَ الْاَوَّلینَ، وَ یا اخِرَ الْاخِرینَ، وَ یا ذَاالْقُوَّهِ الْمَتینِ، وَیا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ، اَغْنِنا وَ اقْضِ حاجَتَنا.

(16) دعاؤها علیهاالسلام لقضاء الحوائج

اَلْحَمْدُلِلَّهِ الَّذی لا یَنْسی مَنْ ذَکَرَهُ، وَ لا یَخیبُ مَنْ دَعاهُ، وَ لا یَقْطَعُ رَجاءَ مَنْ رَجاهُ.

ثم یسأل اللّه عز و جل ما یرید.

(15) دعای آن حضرت برای قضاء

حوائج

ای پروردگار اولین و آخرین، و ای بهترین اولین و آخرین، و ای دارای نیروی قوی، و ای رحم کننده به بیچارگان، و ای مهربانترین مهربانان.

و در روایتی آمده:

ای آغاز هر آغاز، و ای پایان هر انتها، و ای دارای نیروی قوی، و ای مهربانترین مهربانان، مرا بی نیاز گردان و حاجتم را ادا کن.

(16) دعای آن حضرت برای قضاء حوائج

سپاس خدای را سزاست که هر که او را یاد کند فراموش ننموده، و هرکه او را بخواند ناامید نمی سازد، و امید امیدوار بخود را زائل نمی کند.

آنگاه از خداوند آنچه می خواهد بخواهد.

(17) دعاؤها علیهاالسلام لقضاءالدین و تیسیرالامور

اَللَّهُمَّ رَبَّنا وَ رَبَّ کُلِّ شَیْ ءٍ، مُنْزِلَ التَّوراهِ وَ الْإِنْجیلِ وَ الْفُرْقانِ، فالِقِ الْحَبِّ وَ النَّوی، اَعُوذُبِکَ مِنْ شَرِّ کُلِّ دابَّهٍ، اَنْتَ اخِذٌ بِناصِیَتِها.

اَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَیْسَ قَبْلَکَ شَیْ ءٌ، وَ اَنْتَ الْاخِرُ فَلَیْسَ بَعْدَکَ شَیْ ءٌ، وَ اَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَیْسَ فَوْقَکَ شَیْ ءٌ، وَ اَنْتَ الْباطِنُ فَلَیْسَ دُونَکَ شَیْ ءٌ.

صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی اَهْلِ بَیْتِهِ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ، وَ اقْضِ عَنِّی الدَّیْنَ، وَ اَغْنِنی مِنَ الْفَقْرِ، وَ یَسِّرْ لی کُلَّ الْأَمْرِ، یااَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.

و فی روایه: اَللَّهُمَ رَبَّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَ رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظیمِ، رَبَّنا وَ رَبَّ کُلِّ شَیْ ءٍ، مُنْزِلَ التَّوْراهِ وَ الْاِنْجیلِ وَ الْفُرْقانِ، فالِقَ الْحَبِّ وَ النَّوی، اَعُوذُبِکَ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ اَنْتَ اخِذٌ بِناصِیَتِهِ.

(17) دعای آن حضرت برای قضاء دین و آسان شدن کارها

خداوندا! پروردگار ما و پروردگار هر چیز، نازل کننده تورات و انجیل و قرآن، شکافنده دانه ها، از شرّ هر جنبده ای که زندگیش بدست توست، بتو پناه می برم.

تو اوّلی هستی که قبل از تو چیزی نبوده، و آخری

هستی که بعد از تو چیزی نخواهد بود، و ظاهری هستی که برتر از تو چیزی نیست، و باطنی هستی که نزدیکتر از تو چیزی وجود ندارد، بر محمد و خاندانش درود فرست و قرضم را ادا کن، و مرا از نیازمندی رهایی بخش، و تمامی کارها را برایم آسان فرما، ای بهترین رحم کنندگان.

این دعا در روایتی دیگر چنین آمده است:

خداوندا! ای پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار فرمانروایی بزرگ، ای پروردگار ما و پروردگار هر چیز، نازل کننده تورات و انجیل و قرآن، شکافنده دانه، از هر چیز که زمام امورش بدست توست، بتو پناه می برم.

اَنْتَ الْاَوَّلُ فَلَیْسَ قَبْلَکَ شَیْ ءٌ، وَاَنْتَ الْ آخِرُ فَلَیْسَ بَعْدَکَ شَیْ ءٌ، وَ اَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَیْسَ فَوْقَکَ شَیْ ءٌ، فَاَنْتَ الْباطِنُ فَلَیْسَ دُونَکَ شَیْ ءٌ، اِقْضِ عَنِّی الدَّیْنَ وَ اَغْنِنی مِنَ الْفَقْرِ.

و فی روایه: اَللَّهُمَّ رَبَّ السماواتِ وَ رَبَّ الْاَرَضینَ وَ رَبَّ کُلِّ شَیْ ءٍ، فالِقَ الْحَبِّ وَ النَّوی، وَ مُنْزِلَ التَّوْراهِ وَ الْاِنْجیلِ وَ الْقُرْانِ، اَعُوذُ بِکَ مِنْ کُلِّ ذیشَرٍّ اَنْتَ اخِذٌ بِناصِیَتِهِ.

اَنْتَ الْاَوَّلُ فَلَیْسَ قَبْلَکَ شَیْ ءٌ، وَ اَنْتَ الْاخِرُ فَلَیْسَ بَعْدَکَ شَیْ ءٌ، وَ الظَّاهِرُ فَلَیْسَ فَوْقَکَ شَیْ ءٌ، وَ الْباطِنُ فَلَیْسَ دُونَکَ شَیْ ءٌ، اِقْضِ عَنِّی الدَّیْنَ، وَ اَغْنِنی مِنَ الْفَقْرِ.

(18) دعاؤها علیهاالسلام لدفع الشدائد

روی أنّ النبی صلی الله علیه و آله علّم علیّاً و فاطمه علیهماالسلام هذا الدعاء و قال لهما: إن نزلت بکما مصیبه او خفتما جور السّلطان او ضلّت لکما ضاله، فأحسنا الوضوء و صلّیا رکعتین و ارفعا أیدیکما إلی السّماء و قولا:

تو اوّلی هستی که قبل از تو چیزی نبوده، و آخری هستی که بعد از تو چیزی نیست،و تو ظاهری هستی که

برتر از تو چیزی نیست، و باطنی هستی که نزدیکتر از تو چیزی نیست، قرضم را ادا کرده و مرا از فقر و نیازمندی رهایی بخش.

و در روایتی دیگر اینگونه آمده است:

خدایا! ای پروردگار آسمانها و پروردگار زمینها و پروردگار هرچیز، شکافنده دانه و هسته، ونازل کننده تورات و انجیل و قرآن، بتو پناه می برم از هر شروری که زندگیش در اختیار توست.

تو اولی هستی که قبل از تو چیزی نیست، و تو آخری هستی که بعد از تو چیزی نیست، و ظاهری هستی که برتر از تو چیزی نیست، و باطنی هستی که غیر از تو چیزی نیست، قرضم را ادا کرده و مرا از فقر بی نیاز گردان.

(18) دعای آن حضرت برای دفع شدائد

روایت شده که پیامبر این دعا را به حضرت علی و حضرت فاطمه علیهماالسلام یاد داد و فرمود: هر گاه مصیبتی بر شما وارد شد، یا از ستم پادشاهی ترسیدید، یا چیزی گم شد، نیکو وضو گرفته و دو رکعت نماز بخوانید و دستها را بلند کرده و بگوئید:

یا عالِمَ الْغَیْبِ وَ السَّرائِرِ، یا مُطاعُ یا عَلیمُ، یا اَللَّهُ یا اَللَّهُ یا اَللَّهُ، یا هازِمَ الْاَحْزابِ لِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ، یا کائِدَ فِرْعَوْنَ لِمُوسی، یا مُنْجِیَ عیسی مِنَ الظَّلَمَهِ، یا مُخَلِّصَ قَوْمِ نُوحٍ مِنَ الْغَرَقِ، یا راحِمَ عَبْدِهِ یَعْقُوبَ، یا کاشِفَ ضُرِّ اَیُّوبَ، یا مُنْجِیَ ذِی النُّونِ مِنَ الظُّلُماتِ، یا فاعِلَ کُلِّ خَیْرٍ، یا هادِیاً اِلی کُلِّ خَیْرٍ،یا دالاً عَلی کُلِّ خَیْرٍ، یا امِراً بِکُلِّ خَیْرٍ، یا خالِقَ الْخَیْرِ، یا اَهْلَ الْخَیْراتِ، اَنْتَ اللَّهُ رَغِبْتُ اِلَیْکَ فیما قَدْ عَلِمْتَ وَ اَنْتَ عَلاَّمُ الْغُیُوبِ، اَسْاَلُکَ اَنْ

تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ.

ثم اسألا الحاجه تجاب ان شاءالله تعالی.

(19) دعاؤها علیهاالسلام للامر العظیم

بِحَقِّ یس وَ الْقُرْانِ الْحَکیمِ، وَ بِحَقِّ طه وَ الْقُرْانِ الْعَظیمِ، یا مَنْ یَقْدِرُ عَلی حَوائِجِ السَّائِلینَ، یا مَنْ یَعْلَمُ ما فِی الضَّمیرِ، یا مُنَفِّساً عَنِ الْمَکْرُوبینَ، یا مُفَرِّجاً عَنِ الْمَغْمُومینَ، یا راحِمَ الشَّیْخِ الْکَبیرِ، یا رازِقَ الطِّفْلِ الصَّغیرِ، یا مَنْ لا یَحْتاجُ اِلَی التَّفْسیرِ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ وَ افْعَلْ بی.

ای دانای غیب و اسرار، ای اطاعت شده ای دانا، ای خداوند، ای خداوند، ای خداوند، ای متفرق سازنده گروهها برای پیامبر، ای آنکه برای موسی فرعون را فریب داد، ای آنکه عیسی را از تاریکی نجات داد، ای آنکه قوم نوح را از غرق شدن رهانید، ای آنکه به بنده اش یعقوب رحم کرد، ای برطرف کننده ناراحتی ایوب، ای نجات دهنده حضرت یونس از تاریکیها، ای کننده هر کار نیک، ای هدایتگر به هر خیر و نیکی، ای راهنما به کار نیک، ای آنکه به کار نیک امر می کند، ای آفریننده خیر و نیکی، ای اهل خیر، تو معبودم هستی، در آنچه می دانی بسوی تو مشتاق شده ام و تو دانای پنهانیها هستی، از تو می خواهم که بر محمد و خاندانش درود فرستی.

آنگاه حاجتت را می طلبی، که به یاری خدا اجابت میشود.

(19) دعای آن حضرت برای کارهای مهم

بحق یس و قرآن حکیم، و بحق طه و قران عظیم، ای آنکه بر حاجتهای نیازمندان قادر است، ای آنکه اسرار را می داند، ای برطرف کننده مشکل آنانکه دچارمشکل شده اند، ای گشاینده غم آنانکه دچار غم و اندوهند، ای رحم کننده به پیرمرد و ای روزی دهنده به طفل کوچک،

ای آنکه نیازی به تفسیرندارد، بر محمد و خاندانش درود فرست و این کار را برایم انجام ده.

(20) دعاؤها علیهاالسلام لقضاء الحوائج

روی انّ النبی صلی الله علیه وآله علّم علیا و فاطمه علیهماالسلام و قال: یصلّی أحدکما رکعتین، یقرء فی کلّ رکعه فاتحه الکتاب وآیهالکرسی- ثلاث مرّات، و «قُلْ هُوَاللَّهُ اَحَدٌ»- ثلاث مرات، و آخر الحشر- ثلاث مرات، من قوله: «لَوْ اَنْزَلْنا هذَا الْقُرْانَ عَلی جَبَلٍ» الی آخره، فاذا جلس فلیتشهّد و لیثن علی اللّه و لیصلّ علی النبی 9 ولیدع للمؤمنین والمؤمنات، ثم یدعو علی اثر ذلک فیقول:

اَللَّهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ بِحَقِّ کُلِّ اِسْمٍ هُوَ لَکَ، یَحِقُّ عَلَیْکَ فیهِ اِجابَهُ الدُّعاءِ اِذا دُعیتَ بِهِ، وَ اَسْأَلُکَ بِحَقِّ کُلِّ ذی حَقٍّ عَلَیْکَ، وَ اَسْأَلُکَ بِحَقِّکَ عَلی جَمیعِ ما هُوَ دُونَکَ اَنْ تَفْعَلَ بی کَذا وَ کَذا.

(21) دعاؤها علیهاالسلام فی تفریج الهموم و الغموم بعد صلاتها علیهاالسلام

عن الصادق علیه السلام: کان لامی فاطمه علیهاالسلام صلاه تصلّیها علّمها جبرئیل، رکعتان تقرء فی الاولی الحمد مره، و «اِنَّا اَنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ

(20) دعای آن حضرت برای قضاء حوائج

روایت شده که پیامبر به حضرت علی و حضرت فاطمه علیهماالسلام این نماز را آموخت و فرمود: دو رکعت نماز خوانده، در هر رکعت یکبار سوره حمد و آیهالکرسی سه بار و سوره توحید سه بار، و آخر سوره حشر از «اگر این قرآن را به کوهها نازل می کردیم.» تا آخر سوره را می خوانی، آنگاه نشسته و تشهد خوانده و بر خداوند ثناء می گوید و بر پیامبر درود می فرستد و زنان و مردان با ایمان را دعا می کند، آنگاه می گوید:

پروردگارا! از تو می خواهم بحق تمام نامهایی

که برای توست، که هرگاه تو را با آنها بخوانم اجابت دعا با آن محقّق می گردد، و از تو می خواهم بحق هر صاحب حقّی که بر تو حق دارد، و از تو می خواهم به حقّت بر تمامی آنانکه غیر تو هستند، که این کار را انجام دهی.

(21) دعای آن حضرت در برطرف شدن غم و اندوه

از امام صادق علیه السلام روایت شده: مادرم فاطمه علیهاالسلام نمازی داشت که از جبرئیل فراگرفته بود و آنرا می خواند، و آن دو رکعت بود: در رکعت اول یک

الْقَدْرِ»، و فی الثانیه الحمد مره و مائه مره «قُلْ هُوَ اللَّهُ اَحَدٌ» فاذا سلّمت سبّحت تسبیح الطاهره علیهاالسلام، و هو التسبیح الذی تقدّم، [1401] تکشف عن رکبتیک و ذراعیک علی المصلّی، و تدعو بهذا الدعاء، و تسأل حاجتک تعطها ان شاءاللّه تعالی، الدعاء:

ترفع یدیک بعد الصلاه علی النبی صلی الله علیه وآله و تقول:

اَللَّهُمَّ اِنّی اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِهِمْ، وَ اَتَوَسَّلُ اِلَیْکَ بِحَقِّهِمُ، الَّذی لا یَعْلَمُ کُنْهَهُ سِواکَ، وَ بِحَقِّ مَنْ حَقُّهُ عِنْدَکَ عَظیمٌ، وَ بِاَسْمائِکَ الْحُسْنی وَ کَلِماتِکَ التَّامَّاتِ الَّتی اَمَرْتَنی اَنْ اَدْعُوَکَ بِها.

وَ اَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْعَظیمِ الَّذی اَمَرْتَ اِبْراهیمَ عَلَیْهِ السَّلامُ اَنْ یَدْعُوَ بِهِ الطَّیْرَ فَاَجابَتْهُ، وَ بِاسْمِکَ الْعَظیمِ الَّذی قُلْتَ لِلنَّارِ کُونی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی اِبْراهیمَ، فَکانَتْ.

وَ بِاَحَبِّ اَسْمائِکَ اِلَیْکَ، وَ اَشْرَفِها عِنْدَکَ، وَ اَعْظَمِها لَدَیْکَ، وَ اَسْرَعِها اِجابَهً، وَ اَنْجَحِها طَلِبَهً، وَ بِما اَنْتَ اَهْلُهُ وَ مُسْتَحِقُّهُ وَ مُسْتَوْجِبُهُ.

بار سوره ی حمد و سوره ی قدر، و در رکعت دوم یک بار سوره ی حمد و صد بار سوره ی توحید و بعد از سلام و تسبیح حضرت زهرا علیها السلام را می خواند، [1402] سپس زانوها و

پاها را روی سجّاده قرار داده و این دعا را خوانده و حاجتش را می خواهد.

دستهایت را بعد از صلوات فرستادن بلند کرده و می خوانی:

پروردگارا! با نام آنان- ائمه علیهم السلام- بتو روی می آورم، و بحقّ آنان، که جز تو کسی از ژرفای آن آگاه نیست، بتو توسل می جویم، و نیز بحق کسی که حق او نزد تو بسیار بزرگ است، و به نامهای نیکویت و موجودات کامل تو، که مرا امر فرمودی با نام آنان تو را بخوانم، بتو متوسّل می شوم.

و به نام بزرگت که به ابراهیم امر فرمودی که با آن پرنده را صدا کند و پرنده او را پاسخ گفت: و بنام بزرگت که به آتش فرمان دادی که بر ابراهیم سرد و سلامت باشد، و آتش چنین شد.

و به محبوبترین نامهایت و شریفترین آنها در پیشگاهت و بزرگترین آنها نزد تو و به نامهایت که اجابت دعا با آنها سریعتر انجام می پذیرد و به مقصود بهتری نائل می شویم و به آنچه تو شایسته ی آنی تو را می خوانم.

وَ اَتَوَسَّلُ اِلَیْکَ وَ اَرْغَبُ اِلَیْکَ، وَ اَتَصَدَّقُ مِنْکَ، وَ اَسْتَغْفِرُکَ وَ اَسْتَمِنْحُکَ، [1403] وَ اَتَضَرَّعُ اِلَیْکَ وَ اَخْضَعُ بَیْنَ یَدَیْکَ، وَ اَخْشَعُ لَکَ، وَاُقِرُّ لَکَ بِسُوءِ صَنیعَتی، وَ اَتَمَلَّقُ وَ اُلِحُّ عَلَیْکَ.

وَ اَسْأَلُکَ بِکُتُبِکَ الَّتی اَنْزَلْتَها عَلی اَنْبِیائِکَ وَ رُسُلِکَ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِمْ اَجْمَعینَ، مِنَ التَّوْراهِ وَ الْإِنْجیلِ وَ الْقُرْانِ الْعَظیمِ، مِنْ اَوَّلِها اِلی اخِرِها، فَاِنَّ فیهَا اسْمَکَ الْأَعْظَمَ، وَ بِما فیها مِنْ اَسْمائِکَ الْعُظْمی اَتَقَرَّبُ اِلَیْکَ.

وَ اَسْأَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِهِ، وَ اَنْ تُفَرِّجَ عَنْ مُحَمَّدٍ وَ الِهِ، وَ تَجْعَلَ فَرَجی مَقْرُوناً بِفَرَجِهِمْ، وَ تُقَدِّمَهُمْ

فی کُلِّ

خَیْرٍ وَ تَبْدَءَ بِهِمْ فیهِ، وَ تَفْتَحَ اَبْوابَ السَّماءِ لِدُعائی فی هذَا الْیَوْمِ، وَ تَأْذَنَ فی هذَا الْیَوْمِ، وَ هذِهِ اللَّیْلَهِ بِفَرَجی، وَ اِعْطائی سُؤْلی فی الدُّنْیا وَ الْأَخِرَهِ.

فقَدْ مَسَّنِیَ الْفَقْرُ، وَ نالَنی الضُّرُّ، وَ سَلَّمَتْنِی الْخَصاصَهُ، وَ اَلْجَأَتْنِی الْحاجَهُ، وَ تَوَسَّمْتُ بِالذِّلَّهِ، وَ غَلَبَتْنِی الْمَسْکَنَهُ، وَ حَقَّتْ عَلَیَّ الْکَلِمَهُ، وَ أَحاطَتْ بِیَ الْخَطیئَهُ.

و به تو توسّل جسته، و به تو روی می آورم، و از تو کمک خواسته، و طلب بخشش گناه و احسان و فضل تو را دارم، و در پیشگاهت زاری کرده و خضوع و خشوع می نمایم، و به کردار زشتم اقرار کرده، و بر تو اصرار می نمایم.

و بحق کتابهایی که بر پیامبران و رسولانت- که درود تو بر تمامی آنان باد- فرستادی، از تورات و انجیل و قرآن بزرگ و دیگر کتب، که اسم اعظم تو در آنهاست، و بحق نامهای بزرگ تو که در آنست، بتو نزدیکی می جویم.

و از تو می خواهم، که بر محمد و خاندانش درود فرستاده و بر آنان گشایش عطا فرمایی، و گشایش کار مرا مقرون به گشایش کار آنان قرار دهی، و آنان را در هر کار نیکی مقدم کرده و از ایشان آغاز نمائی، و در این روز درهای آسمان را برای دعایم بگشایی، و در این روز و این شب به گشایش کارم و دادن حاجتم در دنیا و آخرت، اجازه صادر فرمایی.

بدرستیکه فقر و بیچارگی مرا در خود فرو برده، و پریشانحالی بر من تسلط یافته، و نیاز و حاجت مرا به تو پناهنده ساخته، و ذلت و مسکنت بر چهره ام نقش بسته، و درماندگی بر من غالب شده، تو

رافت و رحمت بر من واجب گردیده، و گناه مرا احاطه نموده است.

وَ هذَا الْوَقْتُ الَّذی وَعَدْتَ اَوْلِیاءَکَ فیِه الْاِجابَهَ، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ امْسَحْ مابی بِیَمینِکَ الشافِیَهِ، وَ انْظُرْ اِلَیَّ بِعَیْنِکَ الرَّاحِمَهِ، وَ اَدْخِلْنی فی رَحْمَتِکَ الْواسِعَهِ.

وَ اَقْبِلْ اِلَّیَّ بِوَجْهِکَ، الَّذی اِذا اَقْبَلْتَ بِهِ عَلی اَسیرٍ فَکَکْتَهُ وَ عَلی ضالٍّ هَدَیْتَهُ، وَ عَلی غائِبٍ [1404] اَدَّیْتَهُ، وَ عَلی مُقْتَرٍّ اَغْنَیْتَهُ، وَ عَلی ضَعیفٍ قَوَّیْتَهُ، وَ عَلی خائِفٍ امَنْتَهُ، وَ لا تُخْلِنی لِقاءَ عَدُوِّکَ وَ عَدُوّی، یا ذَاالْجَلالِ وَ الْاِکْرامِ.

یا مَنْ لا یَعْلَمُ کَیْفَ هُوَ، وَ حَیْثُ هُوَ وَ قُدْرَتَهُ اِلاَّ هُوَ، یا مَنْ سَدَّ الْهَواءَ بِالسَّماءِ، وَ کَبَسَ الْأَرْضَ عَلَی الْماءِ، وَ اخْتارَ لِنَفْسِهِ اَحْسَنَ الْاَسْماءِ، یا مَنْ سَمّی نَفْسَهُ بِالْإِسْمِ الَّذی بِهِ یَقْضی حاجَهَ کُلِّ طالِبٍ یَدْعُوهُ بِهِ.

وَ اَسْأَلُکَ بِذلِکَ الاِْسْمِ، فَلا شَفیعَ اَقْوی لی مِنْهُ وَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ، اَسْأَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَقْضِیَ لی حَوائِجی، وَ تَسْمَعَ مُحَمَّداً وَ عَلِیّاً وَ فاطِمَهَ، وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ، وَ عَلِیّاً وَ مُحَمَّداً، وَ جَعْفَراً وَ مُوسی، وَ عَلِیّاً وَ مُحَمَّداً وَ عَلِیّاً، وَ الْحَسَنَ وَ الْحُجَّهَ، صَلَواتُکَ عَلَیْهِمْ

و این زمان زمانی است که به دوستانت وعده اجابت دعا را داده ای، پس بر محمد و خاندانش درود فرست، و آنچه از فقر و بیچارگی مرا در خود گرفته، را با قدرتت از من دور دار، و با چشم رحمتت بر من نظر افکن، و مرا در رحمت واسعه خود داخل ساز.

و به من توجّه بنما، توجّهی که هرگاه بر اسیری افتد او را آزاد سازد، و آنگاه که بر گمراهی افتد

هدایت شود، و آنهنگام که بر حیران و سرگردانی افتد او را از حیرت رها سازد، و وقتی بر فقیری افتد او را بی نیاز گرداند، و آنزمان که بر ناتوانی افتد نیرومند گردد، و هرگاه بر خائفی افتد او را ایمنی دهد، و مرا در معرض دشمنان خود و دشمنانم قرار ندهی، ای صاحب جلالت و بزرگواری.

ای کسی که هیچکس جز خودش به کیفیّت و جایگاه و قدرتش آگاه نیست، ای کسی که هوا را با آسمان بست، و زمین را بر روی آب گستراند، و بهترین نامها را برای خود برگزید،ای کسی که خود را بنامی نامید، که حاجت هر که با آن نام او را بخواند مستجاب می شود.

از تو می خواهم به آن نام، که برای من شفیعی نیرومندتر از او وجود ندارد، و بحق محمد و خاندانش، از تو می خواهم که بر محمد درود فرستی، و حاجتهایم را روا فرمائی، و صدایم را به گوش محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن، حجّت- که

وَ بَرَکاتُکَ وَ رَحْمَتُکَ، صَوْتی، فَیَشْفَعُوا لی اِلَیْکَ وَ تُشَفِّعُهُمْ فِیَّ، وَ لا تَرُدَّنی خائِباً، بِحَقِّ لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ، وَ بِحَقِّ لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ، وَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ، وَ افْعَلْ بی کَذا وَ کَذا یا کَریمُ.

(22) دعاؤها علیهاالسلام للخلاص من المهالک

روی انّ رجلاً کان محبوساً بالشام مدّه طویله مضیّقاً علیه، فرأی فی منامه کأنّ الزّهرا علیهاالسلام اتته، فقالت له: ادع بهذا الدعاء، فتعلّمه و دعا به، فتخلّص و رجع الی منزله، و هو:

اَللَّهُمَّ بِحَقِّ الْعَرْشِ وَ مَنْ عَلاهُ، وَ بِحَقِّ الْوَحْیِ وَ مَنْ اَوْحاهُ،

وَ بِحَقِّ النَّبِیِّ وَ مَنْ نَبَّأَهُ، وَ بِحَقِّ الْبَیْتِ وَ مَنْ بَناهُ.

یا سامِعَ کُلِّ صَوْتٍ، یا جامِعَ کُلِّ فَوْتٍ، یا بارِئَ النُّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ، صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ، وَ اتِنا وَ جَمیعَ الْمُؤْ مِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ، فی مَشارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغارِبِها،فَرَجاً مِنْ عِنْدِکَ عاجِلاً.

بِشَهادَهِ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ، وَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُکَ وَ رَسُولُکَ، صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ عَلی ذُرِّیَّتِهِ الطَّیِّبینَ الطاَّهِرینَ وَ سَلَّمَ تَسْلیماً.

درود و برکات و رحمتت بر آنان باد- برسانی، تا برایم نزد تو شفاعت کنند درود و برکات و رحمتت بر آنان باد- برسانی، تا برایم نزد تو شفاعت کنند و آنان را شفیعم گردانی، و مرا ناامید ننمائی، بحقّ آنکه خدائی جز تو نیست، و بحقّ آنکه خدائی جز تو نیست، و بحقّ محمد و خاندانش، این حاجاتم را روا ساز، ای بخشنده.

(22) دعای آن حضرت برای رهائی از مهالک

روایت شده که مردی در شهر شام مدتی طولانی زندانی بود، در خواب حضرت زهرا علیهاالسلام را دید که نزد او آمده و فرمود: این دعا را بخوان، آنمرد دعا را آموخته و خواند و رها شد و به منزلش برگشت، آن دعا اینست: پروردگارا! سوگند به عرش و کسی که آن را را برافراشت، سوگند به وحی و هر که آن را نازل کرد، و بحقّ پیامبر و هر که او را به نبوت رسانید، و بحقّ خانه کعبه و هر که آن را ساخته است.

ای شنونده هر صدا، ای جمع کننده هر گمشده، ای خالق جانها بعد از مرگ، بر محمد و خاندانش درود فرست، و بما و تمامی زنان و

مردان مؤمن در شرق و غرب زمین، بزودی از جانب خود گشایش عنایت فرما،به شهادت آنکه خدائی جز تو نیست، و محمد- که درود خدا بر او و بر فرزندان پاکش باد- بنده و فرستاده توست.

ادعیه ی آن حضرت در رفع خطرات و بیماریها

برای جلوگیری از خطرات

برای بیماری تب

برای بیماری تب

برای بیماری تب

(23) دعاؤها علیهاالسلام فی الاحتراز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، یا حَیُّ یا قَیُّومُ، بِرَحْمَتِکَ اَسْتَغیثُ فَاَغِثْنی، وَ لا تَکِلْنی اِلی نَفْسی طَرْفَهَ عَیْنٍ، وَ اَصْلِحْ لی شَأْنی کُلَّهُ.

و فی روایه:

یا حَیُّ یا قَیُّومُ بِرَحْمَتِکَ اَسْتَغیثُ، اَللَّهُمَّ لا تَکِلْنی اِلی نَفْسی طَرْفَهَ عَیْنٍ، وَ اَصْلِحْ لی شَأْنی کُلَّهُ.

(24) دعاؤها علیهاالسلام فی العوذه للحمّی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، بِسْمِ اللَّهِ النُّورِ، بِسْمِ اللَّهِ نُورِ النُّورِ، بِسْمِ اللَّهِ نُورٌ عَلی نُورٍ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذی هُوَ مُدَبِّرُ الْاُمُورِ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذی خَلَقَ النُّورَ مِنَ النُّورِ.

(23) دعای آن حضرت برای جلوگیری از خطرات

بنام خداوند بخشنده مهربان، ای زنده ای پایدار، به رحمتت پناه آورده ام، مرا پناه ده، و یک چشم بر هم زدن مرا بحال خود وامگذار، و تمام امورم را اصلاح گردان.

و در روایتی آمده:

ای زنده، ای پایدار، به رحمتت پناهنده گردیده ام، خدایا یک لحظه مرا بخودم وامگذار، و تمام امورم را اصلاح کن.

(24) دعای آن حضرت برای بیماری تب

بنام خداوند بخشنده مهربان، بنام خداوند نور، بنام خداوندی که نور در نور است، بنام خداوندی که نور بر نور است، بنام خداوندی که تدبیر امور بدست اوست، بنام خداوندی که نور را از نور آفرید.

الْحَمْدُلِلَّهِ الَّذی خَلَقَ النُّورَ مِنَ النُّورِ، وَ اَنْزَلَ النُّورَ عَلی الطُّورِ، فی کِتابٍ مَسْطُورٍ، فی

رِقٍّ مَنْشُورٍ، بِقَدَرٍ مَقْدُورٍ، عَلی نَبِیٍّ مَحْبُورٍ.

اَلْحَمْدُلِلَّهِ الَّذی هُوَ بِالْعِزِّ مَذْکُورٌ، وَ بِالْفَخْرِ مَشْهُورٌ، وَعَلی السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ مَشْکُورٌ، وَ صَلیَّ اللَّهُ عَلی سَیِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ الِهِ الطَّاهِرینَ.

و فی روایه:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، بِسْمِ اللَّهِ النُّورِ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذی یَقُولُ لِلشَّیْ ءِ کُنْ فَیَکُونُ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذی یَعْلَمُ خائِنَهَ الْاَعْیُنِ وَ ما تُخْفِی الصُّدُورُ.

بِسْمِ اللَّهِ الَّذی خَلَقَ النُّورَ مِنَ النِّورِ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذی هُوَ بِالْمَعْرُوفِ مَذْکُورٌ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذی اَنْزَلَ النُّورَ عَلَی الطُّورِ، بِقَدَرٍ مَقْدُورٍ، فی کِتابٍ مَسْطُورٍ، عَلی نَبِیٍّ مَحْبُورٍ.

سپاس خداوندی را سزاست که نور را از نور آفریده، و نور را بر کوه طور نازل فرمود، در کتابی نوشته شده، و در کاغذی گشوده شده، به اندازه معین، بر پیامبری بزرگ.

سپاس شایسته خداوندی است که به عزّت مذکور، و به فخر و افتخار مشهور، و به رنج و سرور شکرگذار است، و درود خدا بر آقای ما محمّد و خاندان پاکش باد.

و در روایتی دیگر این دعا اینگونه آمده است:

بنام خداوند بخشنده مهربان، بنام خداوند نور، بنام خداوندی که هرگاه اراده وجود چیزی را بکند، ایجاد می شود، بنام خداوندی که بر خیانتهای چشمها و آنچه قلبها پنهان می دارند، آگاهست.

بنام خداوندی که نور را از نور آفرید، بنام خداوندی که به کارهای نیک شناخته شده، بنام خداوندی که نور را بر کوه طور نازل فرمود، به اندازه معین، در کتابی نوشته شده، بر پیامبری بزرگ.

(25) دعاؤها علیهاالسلام فی العوذه للحمّی

اَللَّهُمَّ لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ الْعَلِیُّ الْعَظیمُ، ذُوالسُّلْطانِ الْقَدیمِ، وَ الْمَنِّ الْعَظیمِ، وَ الْوَجْهِ الْکَریمِ، لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ الْعَلِیُّ الْعَظیمُ، وَلِیُّ الْکَلِماتِ التَّامَّاتِ، وَ الدَّعَواتِ الْمُسْتَجاباتِ، حَلِّ

ما اَصْبَحَ بِفُلانٍ.

(26) دعاؤها علیهاالسلام فی العوذه للحمّی

وَ لَهُ ما سَکَنَ فِی اللَّیْلِ وَ النَّهارِ وَ هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ، یا اُمّ مُلْدِمٍ اِنْ کُنْتِ امَنْتِ بِاللَّهِ الْعَظیمِ وَ رَسُولِهِ الْکَریمِ، فَلا تَهْشِمِی الْعَظْمَ، وَ لا تَأْکُلِی اللَّحْمَ، وَ لا تَشْرِبِی الدَّمَ.

اَخْرِجی مِنْ حامِلِ کِتابی هذا اِلی مَنْ لا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظیمِ وَ رَسُولِهِ الْکَریمِ وَ الِهِ، مُحَمَّدٍ وَ عَلِیٍّ وَ فاطِمَهَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ.

(25) دعای آن حضرت برای بیماری تب

پروردگارا! معبودی جز تو نیست که برتر و والاتری، صاحب فرمانروایی دیرینه و منّتی بزرگ و بزرگواری فراوان، معبودی جز تو نیست و برتر و والاتری، خالق موجودات، اجابت کننده دعاها می باشی، آنچه فلان شخص بدان گرفتار شده را بگشا.

(26) دعای آن حضرت برای بیماری تب

و برای اوست آنچه در شب و روز آرام می گیرد، و او شنوا و داناست، ای تب اگر بخدای بزرگ و فرستاده گرامیش ایمان داری، پس استخوانها را خورد نکرده، و گوشتها را نخور، و خونها را ننوش.

از حامل این نوشته بسوی کسی که بخدای بزرگ و پیامبر گرامیش و خاندان او، یعنی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین، ایمان ندارد، برو.

ادعیه آن حضرت در ایام هفته و ماه

در روز شنبه

در روز یکشنبه

در روز دوشنبه

در روز سه شنبه

در روز چهار شنبه

در روز پنج شنبه

در روز جمعه

در روز جمعه

هنگام آشکار شدن هلال ماه رمضان

(27) دعاؤها علیهاالسلام فی یوم السبت

اَللَّهُمَّ افْتَحْ لَنا خَزائِنَ رَحْمَتِکَ، وَ هَبْ لَنَا اللَّهُمَّ رَحْمَهً لا تُعَذِّبُنا بَعْدَها فِی الدُّنْیا وَ الْأَخِرَهِ، وَ ارْزُقْنا مِنْ فَضْلِکَ الْواسِعِ رِزْقاً حَلالاً طَیِّباً، وَ لا تُحْوِجْنا وَ

لا تُفْقِرْنا اِلی اَحَدٍ سِواکَ، وَ زِدْنا لَکَ شُکْراً، وَ اِلَیْکَ فَقْراً وَفاقَهً، وَ بِکَ عَمَّنْ سِواکَ غِناً وَ تَعَفُّفاً.

اَللَّهُمَّ وَسِّعْ عَلَیْنا فِی الدُّنْیا، اَللَّهُمَّ اِنَّا نَعُوذُبِکَ اَنْ تَزْوِیَ وَجْهَکَ عَنَّا فی حالٍ، وَ نَحْنُ نَرْغَبُ اِلَیْکَ فیهِ.

اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ، وَ اَعْطِنا ما تُحِبُّ، وَ اجْعَلْهُ لَنا قُوَّهً فیما تُحِبُّ، یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.

(28) دعاؤها علیهاالسلام فی یوم الاحد

اَللَّهُمَّ اجْعَلْ اَوَّلَ یَوْمی هذا فَلاحاً، وَ اخِرَهُ نَجاحاً، وَ اَوْسَطَهُ صَلاحاً، اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ، وَ اجْعَلْنا مِمَّنْ اَنابَ اِلَیْکَ فَقَبِلْتَهُ، وَ تَوَکَّلَ عَلَیْکَ فَکَفَیْتَهُ، وَ تَضَرَّعَ اِلَیْکَ فَرَحِمْتَهُ.

(27) دعای آن حضرت در روز شنبه

پروردگارا! گنجهای رحمتت را برای ما بگشا، و ما را مشمول رحمتی قرار ده که بعد از آن در دنیا و آخرت عذابمان ننمائی، و از فضل گسترده ات، ما را از روزی حلال و پاکیزه ای بهره مند گردان، و ما را نیازمند و محتاج کسی جز خودت قرار نده، و شکرگذاری ما را نسبت بخودت، و نیز فقر و نیازمان را بتو، و بی نیازی و کرامت نفسمان از غیر خودت را، افزون فرما.

خداوندا! در دنیا بر ما گشایش عطا فرما، بارالها! از اینکه ما را در حالی که دیدارت را طالبیم، از دیدارت منع نمائی، بتو پناه می بریم.

پروردگارا! بر محمد و خاندانش درود فرست، و آنچه را که دوست داری بما عطا فرما، و آنرا نیرویی قرار ده در آنچه ما دوست می داریم، ای بهترین رحم کنندگان.

(28) دعای آن حضرت در روز یکشنبه

پروردگارا! آغاز این روزم را رستگاری، و پایانش را موفقیت، و وسط آنرا سعادتمندی قرار ده،

خداوندا بر محمد و خاندانش درود فرست، و ما را از کسانی قرار ده که بسوی تو روی آورده، و تو آنان را پذیرفته ای، و بر تو توکّل کرده و آنان را کفایت نموده ای، و بسوی تو زاری کرده و آنان را مشمول رحمتت قرار داده ای.

(29) دعاؤها علیهاالسلام فی یوم الإثنین

اَللَّهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ قُوَّهً فی عِبادَتِکَ، وَ تَبَصُّراً فی کِتابِکَ، وَ فَهْماً فی حُکْمِکَ، اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ، وَ لا تَجْعَلِ الْقُرانَ بِنا ماحِلاً، وَ الصِّراطَ زائِلاً، وَ مُحَمَّداً صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ عَنَّا مُوَلِّیاً.

(30) دعاؤها علیهاالسلام فی یوم الثلثاء

اَللَّهُمَّ اجْعَلْ غَفْلَهَ النَّاسِ لَنا ذِکْراً، وَ اجْعَلْ ذِکْرَهُمْ لَنا شُکْراً، وَ اجْعَلْ صالِحَ ما نَقُولُ بِأَلْسِنَتِنانِیَّهً فی قُلُوبِنا.

اَللَّهُمَّ اِنَّ مَغْفِرَتَکَ اَوْسَعُ مِنْ ذُنُوبِنا، وَ رحْمَتَکَ اَرْجی عِنْدَنا مِنْ اَعْمالِنا، اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ، وَ وَفِّقْنا لِصالِحِ الْأَعْمالِ وَ الصَّوابِ مِنَ الْفِعالِ.

(29) دعای آن حضرت در روز دوشنبه

خداوندا! از تو نیرو در عبادت و بندگی، و بینش در درک آیات کتابت، و فهم در درک احکامت را خواستارم، پروردگارا بر محمد و خاندانش درود فرست، و قرآن را دور از دسترس فهم ما، و صراط را زائل از ما، و محمّد را روی گردان از ما قرار مده.

(30) دعای آن حضرت در روز سه شنبه

پروردگارا! در مقابل غفلت مردم ما را متذکّر قرار ده، و در برابر ذکر آنان برای ما شکر و سپاس مقرر فرما، و بهترین چیزی که بر زبانمان جاری می شود را نیّات قلبی ما قرار ده.

خداوندا، غفران و بخشش تو از گناهان ما گسترده تر و رحمت

تو امیدوارکننده تر از اعمال ما می باشد، خداوندا بر محمد و خاندانش درود فرست، و ما را بر اعمال صالح و کارهای نیک موفق دار.

(31) دعاؤها علیهاالسلام فی یوم الأربعاء

اَللَّهُمَّ احْرُسْنا بِعَیْنِکَ الَّتی لا تَنامُ، وَ رُکْنِکَ الَّذی لا یُرامُ، وَ بِأَسْمائِکَ الْعِظامِ، وَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِهِ، وَ احْفَظْ عَلَیْنا ما لَوْ حَفِظَهُ غَیْرُکَ ضاعَ، وَ اسْتُرْ عَلَیْنا ما لَوْ سَتَرَهُ غَیْرُکَ شاعَ، وَ اجْعَلْ کُلَّ ذلِکَ لَنا مِطْواعاً، اِنَّکَ سَمیعُ الدُّعاءِ، قَریبٌ مُجیبٌ.

(32) دعاؤها علیهاالسلام فی یوم الخمیس

اَللَّهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ الْهُدی وَ التُّقی، وَ الْعِفافَ وَ الْغِنی، وَ الْعَمَلَ بِما تُحِبُّ وَ تَرْضی، اَللَّهُمَّ اِنّی اَسْأَلُکَ مِنْ قُوَّتِکَ لِضَعْفِنا، وَ مِنْ غِناکَ لِفَقْرِنا وَ فاقَتِنا، وَ مِنْ حِلْمِکَ وَ عِلمِکَ لِجَهْلِنا.

اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ، وَ اَعِنَّا عَلی شُکْرِکَ وَ ذِکْرِکَ، وَ طاعَتِکَ وَ عِبادَتِکَ، بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.

(31) دعای آن حضرت در روز چهارشنبه

پروردگارا! ما را با دیدگانت که هرگز بخواب نمی رود، و با پایه و ستونی که مورد تجاوز قرار نمی گیرد، و با نامهای بزرگت مرا حفاظت فرما، و بر محمد و خاندانش درود فرست، و برایمان حفظ کن آنچه را که اگر حافظی غیر از تو داشته باشد ضایع می گردد، و بپوشان بر ما آنچه اگر غیر تو آنرا بپوشاند شیوع پیدا می کند، و همه اینها را فرمانبر ما قرار ده، بدرستیکه تو خواسته ها را می شنوی،و نزدیک بوده و اجابت کننده ای.

(32) دعای آن حضرت در روز پنج شنبه

پروردگارا! هدایت و تقوی، و عفاف و بی نیازی، و عمل به آنچه که دوست داری و خشنود می گردی، را از تو خواستارم، خداوندا از

تو در مقابل ناتوانیمان نیرو، و در مقابل نیازمان بی نیازی، و در مقابل جهالت و نادانیمان علم و حلم خواهانیم.

خداوندا! بر محمد و خاندانش درود فرست، و ما را بر شکر و ذکر، و اطاعت و عبادتت یاری فرما، برحمتت ای بهترین رحم کنندگان.

(33) دعاؤها علیهاالسلام فی یوم الجمعه

اَللَّهُمَّ اجْعَلْنا مِنْ اَقْرَبِ مَنْ تَقَرَّبَ اِلَیْکَ، وَ اَوْجَهِ مَنْ تَوَجَّهَ اِلَیْکَ، وَ اَنْجَحِ مَنْ سَأَلَکَ وَ تَضَرَّعَ اِلَیْکَ.

اَللَّهُمَّ اجْعَلْنا مِمَّنْ کَأَنَّهُ یَراکَ اِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ الَّذی فیهِ یَلْقاکَ، وَ لا تَمُتْنا اِلاَّ عَلی رِضاکَ، اَللَّهُمَّ وَ اجْعَلْنا مِمَّنْ اَخْلَصَ لَکَ بِعَمَلِهِ، وَ اَحَبَّکَ فی جَمیعِ خَلْقِکَ.

اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ، وَ اغْفِرْلَنا مَغْفِرَهً جَزْماً حَتْماً لا نَقْتَرِفُ بَعْدَها ذَنْباً، وَ لا نَکْتَسِبُ خَطیئَهً وَ لا اِثْماً.

اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ، صَلاهً نامِیَهً دائِمَهً، زاکِیَهً مُتَتابِعَهً، مُتَواصِلَهً مُتَرادِفَهً، بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمینَ.

(33) دعای آن حضرت در روز جمعه

بارالها! ما را از نزدیکترین کسانی که بتو تقرب جسته اند، و از آبرومندترین کسانی که بتو روی آورده اند، و پیروزمندترین کسانیکه از تو درخواست کرده و زاری نموده اند، قرار ده.

خداوندا! ما را از کسانی قرار ده که گویا تو را تا روز قیامت، که روز دیدار تست، می بینند، پروردگارا ما را از کسانی قرار ده که در عمل نسبت بتو اخلاص ورزیده، و در تمامی مخلوقاتت تو را دوست دارند.

پروردگارا! بر محمد و خاندانش درود فرست، و ما را مورد بخششی قرار ده که بعد از آن گناهی انجام نداده، و خطا و اشتباهی را مرتکب نشویم. خداوندا! بر محمد و خاندانش درود فرست، درودی رشدکننده، همیشگی،

پاکیزه، پی درپی و سلسله وار، برحمتت ای بهترین رحم کنندگان.

(34) دعاؤها علیهاالسلام فی یوم الجمعه

روی عن صفوان انّه قال: دخل محمد بن علی الحلبی علی ابی عبداللّه علیه السلام فی یوم الجمعه، فقال له: تعلّمنی افضل ما اصنع فی هذا الیوم، فقال: یا محمد ما اعلم انّ احداً کان اکبر عند رسول اللّه صلی الله علیه وآله من فاطمه، و لا افضل ممّا علّمها ابوها محمد بن عبداللّه صلی الله علیه وآله قال:

من اصبح یوم الجمعه فاغتسل و صفّ قدمیه و صلّی اربع رکعات مثنّی مثنّی، یقرء فی اوّل رکعه فاتحه الکتاب و «قُلْ هُوَ اللَّهُ اَحَدٌ» خمسین مره، و فی الثانیه فاتحه الکتاب والعادیات خمسین مره، و فی الثالثه فاتحه الکتاب و «اِذا زُلْزِلَتِ» خمسین مره، و فی الرابعه فاتحه الکتاب و «اِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ» خمسین مره- و هذه سوره النصر و هی آخر سوره نُزلت- فاذا فرغ منها دعا فقال:

اِلهی وَ سَیِّدی مَنْ تَهَیَّاَ اَوْ تَعَبَّأَ، اَوْ اَعَدَّ اَوِ اسْتَعَدَّ، لِوِفادَهِ مَخْلُوقٍ رَجاءَ رِفْدِهِ وَ فَوائِدِهِ وَ نائِلِهِ، وَ فَواضِلِهِ وَ جَوائِزهِ، فَاِلَیْکَ یا اِلهی کانَتْ تَهْیِأَتی وَ تَعْبِأَتی، وَ اِعْدادی وَ اسْتِعدادی، رَجاءَ فَوائِدِکَ وَ مَعْرُوفِکَ، وَ نائِلِکَ وَ جَوائِزِکَ.

(34) دعای آن حضرت در روز جمعه

روایت شده که یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام در روز جمعه نزد ایشان آمده و گفت: بهترین کاری که در این روز می توانم انجام دهم را بمن بیاموز،امام فرمود: کسی را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله گرامیتر از فاطمه علیهاالسلام، و چیزی را بهتر از چیزی که آن حضرت به ایشان آموخت، نمی یابم:

روز جمعه غسل کرده و چهار

رکعت نمازگذار- دو رکعت دو رکعت- در اولین رکعت حمد و پنجاه مرتبه «قل هو اللَّه احد»، و در رکعت دوم حمد و پنجاه بار سوره العادیات، و در رکعت سوم حمد و پنجاه بار «اذازلزلت»، و در رکعت چهارم حمد و پنجاه بار «اذا جاء نصر اللَّه و الفتح»- که آخرین سوره ای است که بر پیامبر نازل شده- بعد از نماز این دعا را بخواند:

ای معبودم و ای آقایم! هر کسی مهیّا و مجهّز، و آماده و توشه برگرفته است، تا به امید صله و عطا و بهره و عطیّه و بخشش و جائزه ای نزد مخلوقی برود، پس بسوی توست ای معبودم مهیّا شدنم، و مجهّز بودنم، و آمادگیم، و توشه برگرفتنم، به امید بهره هایت و نیکی شناخته شده ات، و عطیّه مطلوبت و جائزه هایت.

فَلا تُخَیِّبْنی مِنْ ذلِکَ، یا مَنْ لا تَخیبُ عَلَیْهِ مَسْأَلَهُ السَّائِلِ، وَ لا تَنْقُصُهُ عَطِیَّهُ نائِلٍ، فَاِنّی لَمْ اتِکَ بِعَمَلٍ صالِحٍ قَدَّمْتُهُ، وَ لا شَفاعَهَ مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ.

اَتَقَرَّبُ اِلَیْکَ بِشَفاعَتِهِ اِلاَّ شَفاعَهُ مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ، اَتَیْتُکَ اَرْجُو عَظیمَ عَفْوِکَ، الَّذی عُدْتَ بِهِ عَلَی الْخاطِئینَ عِنْدَ عُکُوفِهِمْ عَلَی الْمَحارِمِ، فَلَمْ یَمْنَعْکَ طُولُ عُکُوفِهِمْ عَلَی الْمَحارِمِ اَنْ جُدْتَ عَلَیْهِمْ بِالْمَغْفِرَهِ.

وَ اَنْتَ سَیِّدِی الْعَوَّادُ بِالنَّعْماءِ، وَ اَنَا الْعَوَّادُ بِالْخَطاءِ، اَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ الِهِ الطَّاهِرینَ اَنْ تَغْفِرَلی ذَنْبِیَ الْعَظیمَ، فَاِنَّهُ لا یَغْفِرُ الْعَظیمَ اِلاَّالْعَظیمُ، یا عَظیمُ یا عَظیمُ، یا عَظیمُ یا عَظیمُ، یا عَظیمُ یا عَظیمُ.

(35) دعاؤها علیهاالسلام اذا طلع هلال شهر رمضان

عن الرضا علیه السلام فی حدیث:

معاشر شیعتی اذا طلع هلال شهر رمضان فلا تشیروا الیه

پس ای آنکه درخواست سائلی نزد او

محروم نشد، و بخشش خواهنده ای در او کاستی پدید نیاورد، مرا محروم مفرما، چرا که من با عمل صالحی که قبلاً انجام داده ام، و یا شفاعت مخلوقی که امید به او بسته، و تقرّب به او جسته ام، نزد تو نیامده ام، جز شفاعت محمد و خاندانش، که درود تو بر او و خاندان پاکش باد،به درگاه تو آمده ام، و امیدوار عفو و بخشش بزرگت، که بر خطاکارانی که محرّمات تو را انجام داده اند، وعده داده ای، می باشم، بطوریکه پافشاری طولانی آنان در انجام امور حرام، تو را از بخشش وجود به آنان بازنداشت.

و تو ای آقای من بسیار نعمت دهنده ای و من بسیار خطاکار، و بحق محمد و خاندان پاکش از تو می خواهم، که گناه بزرگم را ببخشی، چرا که گناه بزرگ را جز بزرگ نمی بخشد، ای بزرگ، ای بزرگ، ای بزرگ، ای بزرگ، ای بزرگ، ای بزرگ.

(35) دعای آن حضرت هنگام آشکار شدن هلال ماه رمضان

از امام رضا علیه السلام روایت شده که در حدیثی فرمودند:

ای شیعیان من، آنگاه که هلال ماه رمضان آشکار شد، با دست بدان

بالاصابع، و لکن استقبلوا القبله و ارفعوا ایدیکم الی السّماء، و خاطبوا الهلال و قولوا:

رَبُّنا وَ رَبُّکَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمینَ، اَللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عَلَیْنا هِلالاً مُبارَکاً، وَ وَفِّقْنا لِصِیامِ شَهْرِ رَمَضانَ، وَسَلِّمْنا فیهِ، وَ تَسَلَّمْنا مِنْهُ، فی یُسْرٍ وَ عافِیَهٍ، وَ اسْتَعْمِلْنا فیهِ بِطاعَتِکَ، اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ.

ثم قال: و لقد کانت فاطمه سیده نساءالعالمین علیهاالسلام، تقول ذلک سنه، فاذا طلع هلال شهر رمضان، فکان نورها یغلب الهلال یخفی، فاذا غابت عنه ظهر.

اشاره نکنید، بلکه رو به قبله ایستاده و دستهایتان را بسوی

آسمان بلند کرده و این دعا را بخوانید:

پروردگار ما و تو خداوند جهانیان است، پروردگارا این هلال ماه را هلال مبارکی قرار ده، و ما را برای روزه ماه رمضان موفق نما، و ما را در آن سالم گردان، و این ماه را از ما در سلامت قرار ده، در راحتی و آسایش، و ما را در آن ماه به طاعت خود مشغول ساز، بدرستیکه تو بر هر کار توانا و نیرومند می باشی.

سپس فرمود: حضرت فاطمه علیهاالسلام این دعا را می خواند، آنگاه که هلال ماه رمضان آشکار می شد، نور آن حضرت بر نور هلال برتری داشت و هلال دیده نمی شد، و هرگاه که آن حضرت غائب می شد هلال آشکار می گشت.

ادعیه آن حضرت در آداب خواب

هنگام خواب

هنگام خواب

برای دفع رویای زشت

برای رفع بیخوابی

(36) دعاؤها علیهاالسلام اذا اخذت مضجعها

اَلْحَمْدُلِلَّهِ الْکافی، سُبْحانَ اللَّهِ الْاَعْلی، حَسْبِیَ اللَّهُ وَ کَفی، ماشاءَاللَّهُ قَضی، سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ دَعا، لَیْسَ مِنَ اللَّهِ مَلْجَأٌ، و لا وَراءَ اللَّهِ مُلْتَجأ.

تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ رَبّی وَ رَبِّکُمْ، ما مِنْ دابَّهٍ اِلاَّ هُوَ اخِذٌ بِناصِیَتِها، اِنَّ رَبّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ.

اَلْحَمْدُلِلَّهِ الَّذی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً، وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَریکٌ فِی الْمُلْکِ، وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ، وَ کَبِّرْهُ تَکْبیراً.

(37) دعاؤها علیهاالسلام اذا نامت

روی عنها علیه السلام: دخل علیّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله و قد افترشت فراشی للنوم، فقال: یا فاطمه لا تنامی الاّ و قد عملت اربعه: ختمت القرآن و جعلت الانبیاء شفعاءک و ارضیت المؤمنین عن نفسک و حججت واعتمرت- الی ان قالت:- قال: اذا قرأت «قُلْ هُوَ اللَّهُ اَحَدٌ»

(36) دعای آن حضرت هنگام خواب

سپاس مخصوص خداوندی است که کفایت کننده است، پاک و منزّه است خداوند برتر، خداوند مرا کافی است، آنچه خدا می خواهد انجام می گیرد، خداوند سخن کسی که او را خواند شنید، غیر از خدا پناهگاه و مأوایی نیست.

به پروردگار شما و خودم خداوند یکتا توکّل نمودم، هیچ جنبنده ای نیست جز آنکه خداوند زمام او را بدست دارد، بدرستیکه پروردگار من در راه راست می باشد، سپاس خداوندی را سزاست که فرزندی برای خود نگرفته، و در فرمانروائیش شریکی ندارد، و تحت سرپرستی کسی نبوده، و او را بسیار تکبیرگو.

(37) دعای آن حضرت هنگام خواب

از آن حضرت روایت شده: پیامبر بر من وارد شد در حالی که بستر خواب را آماده کرده بودم، و فرمود: ای فاطمه نخواب جز آنکه چهار کار را انجام دهی، قرآن را ختم کرده و پیامبران را شفیع خود قرار داده و مؤمنین را از خود راضی نموده، و حج و عمره را انجام دهی- تا آنجا که فرمود:- پیامبر فرمود:

ثلاث مرات فکأنک ختمت القرآن، و اذا صلّیت علیّ و علی الانبیاء قبلی کنّا شفعاؤک یوم القیامه، و اذا استغفرت للمؤمنین رضوا کلهم عنک، و اذا قلت:

سُبْحانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُلِلَّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ وَ اللَّهُ اَکْبَرُ.

فقد حججت و اعتمرت.

(38) دعاؤها علیهاالسلام عند المنام

اَللَّهُ اَکْبَرُ- أربعاً و ثلاثین.

اَلْحَمْدُلِلَّهِ- ثلاثاً و ثلاثین.

سُبْحانَ اللَّهِ- ثلاثاً و ثلاثین.

(39) دعاؤها علیهاالسلام لدفع رؤیا المکروهه

عن الصادق علیه السلام قال: شکت فاطمه علیهاالسلام الی رسول اللّه صلی الله علیه و آله ما تلقاه فی المنام، فقال لها: اذا رأیت شیئاً من ذلک فقولی:

هرگاه سوره توحید را سه

بار بخوانی گویا قران را ختم کرده ای، و هرگاه بر من و پیامبران قبل از من درود فرستی ما شفیعان تو در روز قیامت می شویم، و هرگاه برای مؤمنان استغفار کنی آنان از تو راضی می گردند، و هرگاه بگویی:

پاک و منزه است خداوند، و سپاس مخصوص اوست، و معبودی جز او نمی باشد، و خداوند برتر است.

حج و عمره را انجام داده ای.

(38) دعای آن حضرت هنگام خواب

خداوند برتر است- سی و چهار بار.

سپاس خداوند را سزاست- سی وسه بار.

خداوند پاک و منزه است- سی وسه بار.

(39) دعای آن حضرت برای دفع رؤیای زشت

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: حضرت فاطمه علیهاالسلام از خوابهای پریشان به پیامبر شکایت کرد، آن حضرت فرمود: هرگاه چنین خوابی دیدی،بگو:

اَعُوذُ بِما عاذَتْ بِهِ مَلائِکَهُ اللَّهِ الْمُقَرَّبُونَ، وَ اَنْبِیاءُ اللَّهِ الْمُرْسَلُونَ، وَ عِبادُ اللَّهِ الصَّالِحُونَ، مِنْ شَرِّ رُؤْیایَ الَّتی رَأَیْتُ، اَنْ تَضُرَّنی فی دینی وَ دُنْیای.

و اتفلی علی یسارک ثلاثاً.

(40) دعاؤها علیهاالسلام لدفع الارق

عن علی علیه السلام: انّ فاطمه علیهاالسلام شکت الی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله الارق، فقال لها: قولی یا بنیّه:

یا مُشْبِعَ الْبُطُونِ الْجائِعَهِ، وَ یا کاسِیَ الْجُسُومِ الْعارِیَهِ، وَ یا ساکِنَ الْعُرُوقِ الضَّارِبَهِ، وَ یا مُنَوِّمَ الْعُیُونِ السَّاهِرَهِ، سَکِّنْ عُرُوقِیَ الضَّارِبَهِ، وَ أْذَنْ لِعَیْنی نَوْماً عاجِلاً.

پناه می برم به کسی که فرشتگان مقرب الهی، و پیامبران برگزیده خداوند، و بندگان صالح او بدان پناهنده شدند، از شرّ و زشتی این خوابی که دیدم، تا به دین و دنیایم ضرر وارد نسازد.

و سه بار به سمت چپ خود آب دهان بینداز.

(40) دعای آن حضرت

برای رفع بیخوابی

ای سیرکننده شکمهای خالی، و ای پوشاننده بدنهای عریان، و ای آرام کننده رگهای زننده، و ای خواباننده چشمهای بیدار، رگهای مرا آرام گردان، و چشمهای مرا به زودی بخواب بر.

ادعیه ی آن حضرت در مدح یا مذمت افراد

برای شوهرش

برای اسماء بنت عمیس

بر آنانکه به او ستم کردند

بر ابی بکر و عمر

بر آن دو نفر

بر آن دو نفر

(41) دعاؤها علیهاالسلام لبعله علیه السلام

قالت علیهاالسلام فی وصیّتها الیه علیه السلام: إذا أنا متّ فغسّلنی بیدک، و حنّطنی و کفّنّی، و ادفنّی لیلاً، و لا یشهدنی فلان و فلان، و لا زیاده عندک فی وصیتی الیک، و استودعک اللّه تعالی حتّی القاک،

جَمَعَ الَّلهُ بَیْنی وَ بَیْنَکَ فی دارِهِ وَ قُرْبِ جِوارِهِ.

(42) دعاؤها علیهاالسلام لاسماء بنت عمیس

روی انها علیهاالسلام قالت لاسماء: انی نحلت و ذهب لحمی، الا تجعلین لی شیئاً یسترنی- الی ان قال:- فدعت بسریر فاکبّته لوجهه، ثم دعت بجرائد فشدّدته علی قوائمه، ثم جلّلته ثوباً، فقالت علیهاالسلام:اصنعی لی مثله، استرینی،

ستَرَکِ اللَّهُ مِنَ النَّارِ.

(41) دعای آن حضرت برای شوهرش

آن حضرت در وصیّتش به حضرت علی علیه السلام فرمود: آنگاه که از دنیا رفتم، با دست خود مرا غسل ده و حنوط نموده و کفن کن و شبانه مرا دفن نما، و فلانی و فلانی را بر جنازه من حاضر منما، و در وصیتنامه ام چیزی زیاد نکن، و تو را بخدا سپردم تا بار دیگر تو را ملاقات نمایم.

خداوند من و تو را در بهشتش و جوار خود همنشین هم گرداند.

(42) دعای آن حضرت برای اسماء بنت عمیس

روایت شده: آن حضرت به اسماء گفت: من ضعیف شده وگوشتم از بین

رفته است، مرا در چیزی قرار نمی دهی که مرا بپوشاند- تا آنجا که گوید:- اسماء تخته ای چوبی را برداشت و بر زمین نهاد و قطعه های چوبی را بر کنار آن با میخ کوبید و با پارچه ای آنرا پوشانید، آن حضرت آنرا دید و فرمود: همانند این برایم درست کن، مرا بپوشان

خداوند تو را از آتش دوزخ بپوشاند.

(43) دعاؤها علیهاالسلام علی من ظلمها

اَللَّهُمَّ اِلَیْکَ نَشْکُوا فَقْدَ نَبِیِّکَ وَ رَسُولِکَ وَصَفِیِّکَ وَ ارْتِدادَ اُمَّتِهِ، وَ مَنْعَهُمْ اِیَّانا حَقَّنَا الَّذی جَعَلْتَهُ لَنا فی کِتابِکَ الْمُنْزَلِ عَلی نَبِیِّکَ بِلِسانِهِ.

(44) دعاؤها علیهاالسلام علی ابی بکر و عمر

عن الصادق علیه السلام قال: لمّا قُبض رسول اللّه صلی الله علیه وآله و جلس ابوبکر مجلسه، بعث الی وکیل فاطمه علیهاالسلام فاخرجه من فدک الی ان ذکر شهاده علی علیه السلام و امّ ایمن فقال عمر: انت امرأه و لا نجیز شهاده امرأه وحدها، و امّا علی فیجرّ الی نفسه، قال: فقامت مغضبه و قالت:

اَللَّهُمَّ اِنَّهُما ظَلَما اِبْنَهَ مُحَمَّدٍ نَبِیِّکَ حَقَّها، فَاشْدُدْ وَ طْأَتَکَ عَلَیْهِما.

(43) دعای آن حضرت برآنانکه به او ستم کردند

پروردگارا! بتو شکایت می کنیم فقدان پیامبر و رسول و برگزیده ات، و ارتداد امّت او، و منع نمودن ایشان حق ما را، حقی که در کتابی که بر پیامبرت نازل فرمودی برای ما قرار دادی.

(44) دعای آن حضرت بر ابی بکر و عمر

روایت شده که آن حضرت پس از آنکه عمر و ابوبکر وکیل ایشان را از فدک- که سرزمینی بود که پیامبر به ایشان بخشیده بود- بیرون کردند و شهادت حضرت علی علیه السلام و امّ ایمن را در خصوص مالکیّت آنجا نپذیرفتند، ایشان فرمود:

پروردگارا! این دو نفر

به حق دختر پیامبرت محمد تجاوز کرده، و او را مورد ستم و آزار قرار دادند، پس غضب خود را بر آنان شدّت بخش.

(45) دعاؤها علیهاالسلام علیهما

عن جابر: لما قبض رسول اللّه صلی الله علیه و آله دخل الیها رجلان من الصحابه،فقالا لها: کیف أصبحت یا بنت رسول اللّه.

قالت: اصدقانی، هل سمعتما من رسول اللّه صلی الله علیه و آله: فاطمه بضعه منّی فمن آذاها فقد آذانی، قالا: نعم، واللّه لقد سمعنا ذلک منه، فرفعت یدیهاالی السماء و قالت:

اَللَّهُمَّ اِنّی اُشْهِدُکَ اَنَّهُما قَدْ اذَیانی وَ غَصَبا حَقّی.

و فی روایه:

اَللَّهُمَّ اِنَّهُما قَدْ اذَیانی، فَاَنَا اَشْکُوهُما اِلَیْکَ وَ اِلی رَسُولِکَ، لا وَ اللَّهِ لا اَرْضی عَنْکُما اَبَداً حَتّی اَلْقی اَبی رَسُولَ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ، وَ اَخْبَرَهُ بِما صَنَعْتُما، فَیَکُونُ هُوَ الْحاکِمُ فیکُما.

(45) دعای آن حضرت بر آن دو نفر

از جابر نقل شده: هنگامی که پیامبر رحلت فرمود دو نفر از اصحاب نزد ایشان رفته و گفتند: ای دختر پیامبر حالت چگونه است؟ فرمود: راست بگوئید، آیا از پیامبر شنیدید که فرمود: فاطمه پاره تن من است هر که او را بیازارد مرا آزرده است، گفتند: آری بخدا سوگند از او شنیدیم که این سخن را می فرمود، آن حضرت دست خود رابلند کرد و فرمود:

پروردگارا! تو را شاهد می گیرم که این دو مرا آزار داده و حقّم را غصب کردند.

و در روایتی دیگر آمده است:

پروردگارا! این دو مرا آزار داده اند، و من از این دو نزد تو وپیامبرت شکایت می کنم، نه، سوگند به خدا که هرگز از شما راضی نمی شوم، تا پدرم پیامبر را دیدار کرده، و کارتان را

به او گزارش دهم، تا اینکه او بین ما حاکم باشد.

(46) دعاؤها علیهاالسلام علیهما

قالت علیهاالسلام لهما: انشد کما بالله هل سمعتما النبی صلی الله علیه و آله یقول: فاطمه بضعه منی و انا منها، من آذاها فی حیاتی کان کمن آذاها بعد موتی؟ قالا: اللهم نعم، فقالت:

اَلْحَمْدُلِلَّهِ، اَللَّهُمَّ اِنّی اُشْهِدُکَ فَاشْهَدُوا یا مَنْ حَضَرَنی اَنَّهُما قَدْ اذَیانی فی حَیاتی وَ عِنْدَ مَوْتی.

واللّه لا اکلّمهما من رأسی کلمه حتّی ألقی ربی، فاشکو کما الیه بما صنعتما بی و ارتکبتما منی.

(46) دعای آن حضرت بر آن دو نفر

آن حضرت به آن دو نفر فرمود: شما را بخدا سوگند آیا شنیدید که پیامبر می فرمود: فاطمه پاره تن من است و من از اویم، هر که او را در حال حیاتم آزار دهد مانند کسی است که بعد از مرگم او را آزار دهد، گفتند: خدایا آری، فرمود:

سپاس خدای را سزاست، خداوندا تو را شاهد می گیرم، پس ای حاضرین شاهد باشید، که این دو در حال حیات و هنگام مرگم مرا آزار دادند.

بخدا سوگند با شما سخن نمی گویم تا بمیرم و شکایت شما را در مقابل اعمالی که انجام داده و مرتکب شده اید به او بنمایم.

ادعیه ی آن حضرت در روز قیامت

در روز قیامت برای برطرف شدن عذاب از دوستانش

در محشر برای شفاعت دوستانش

در محشر برای شفاعت دوستانش

در محشر برای بخشیده شدن گناهان شیعیانش

در روز قیامت بر قاتلین فرزندش و شفاعت دوستدارانش

در محشر بر علیه قاتلان امام حسین علیه السلام

در محشر بر علیه قاتلان امام حسین علیه السلام

در محشر بر علیه قاتلان فرزندش

در محشر برای شناخته شدن حقش

در

قیامت برای شفاعت امت پدرش

هنگام داخل شدن به بهشت

(47) دعاؤها علیهاالسلام فی یوم القیامه لدفع العذاب عن محبیها

روی عن محمد بن مسلم الثقفی انه قال: سمعت اباجعفر علیه السلام یقول: لفاطمه علیهاالسلام وقفه علی باب جهنّم، فاذا کان یوم القیامه کتب بین عینی کل رجل مؤمن او کافر، فیؤمر بمحبّ قد کثرت ذنوبه الی النار، فتقرء فاطمه علیهاالسلام بین عینیه محبّاً، فتقول:

اِلهی وَ سَیِّدی سَمَّیْتَنی فاطِمَهَ، وَ فَطَمْتَ بی مَنْ تَوَلاَّنی وَ تَوَلّی ذُرِّیَّتی مِنَ النَّارِ، وَ وَعْدُکَ الْحَقُّ، وَ اَنْتَ لا تُخْلِفُ الْمیعادَ.

فیقول الله عز و جل: صدقت یا فاطمه، انی سمیتک فاطمه و فطمت بک من احبک و تولاک و احب ذریتک و تولاهم من النار، و وعدی الحق، و انا لا اخلف المیعاد- الی ان قال:- فمن قرأت بین عینیه مؤمناً، فخذی بیده و ادخلیه الجنه.

(47) دعای آن حضرت در روز قیامت برای بر طرف شدن عذاب از دوستانش

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: حضرت فاطمه علیهاالسلام لحظه ای در کنار جهنم توقف می کند- در آن روز در پیشانی هر کس ایمان و کفر او نقش بسته است- فرمان داده می شود که مؤمنی که بسیار گناه کرده را به جهنم بیندازند، آن حضرت در پیشانی او محبت و دلبستگی او را بخاندان پیامبر می بیند، و می گوید:

ای پروردگار من و ای مولایم! مرا فاطمه نامیدی، و دوستدارانم و دوستداران فرزندانم را بوسیله من از آتش رهانیدی، و وعده تو حق است و تو خلف وعده نمی کنی.

آنگاه خداوند می فرماید: ای فاطمه راست گفتی، من تو را فاطمه نامیدم، و هر که تو را دوست داشته

باشد و از تو پیروی کند، و فرزندانت را دوست داشته و از آنان پیروی نماید، را از آتش جهنم بازداشته ام، و وعده من حق است، ومن خلف وعده نمی کنم- تا آنجا که فرماید:- پس روی چهره هر که ایمان را دیدی، دست او را گرفته و داخل بهشت گردان.

(48) دعاؤها علیهاالسلام فی المحشر لشفاعه محبیّها

روی أنّه إذا کان یوم القیامه یبعث الیها ملک، لم یبعث الی احد قبلها و لا یبعث الی احد بعدها، فیقول: ان ربک یقرؤک السّلام و یقول: سلینی أعطک، فتقول:

قَدْ اَتَمَّ نِعْمَتَهُ وَ هَنَّأَنی کَرامَتَهُ وَ اَباحَنی جَنَّتَهُ، اَسْاَلُهُ وُلْدی وَ ذُرِّیَّتی وَمَنْ وَدَّهُمْ.

و فی روایه:

قَدْ اَتَمَّ عَلَیَّ نِعْمَتَهُ، وَ اَباحَنی جَنَّتَهُ، وَ هَنَّاَنی کَرا مَتَهُ، وَ فَضَّلَنی عَلی نِساءِ خَلْقِهِ، اَسْاَلُهُ اَنْ یُشَفِّعَنی فی وُلْدی وَ ذُرِّیَّتی وَ مَنْ وَدَّهُمْ بَعْدی وَ حَفِظَهُمْ بَعْدی.

فیعطیها اللّه ذریّتها و ولدها و من ودّهم لها و حفظهم فیها، فتقول:

اَلْحَمْدُلِلَّهِ الَّذی اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ وَ اَقَرَّ عَیْنی.

(48) دعای آن حضرت در محشر برای شفاعت دوستانش

روایت شده: در روز قیامت فرشته ای بسوی آن حضرت می آید که نزد کسی قبل و بعد ایشان نرفته است، و می گوید: پروردگارت سلام رسانده و می گوید: بخواه تا عطا کنم، و حضرت فاطمه علیهاالسلام می فرماید:

نعمتش را بر من تمام کرده و کرامتش را گوارایم نمود، و بهشتش را به من ارزانی داشت، از او فرزندانم و نسلم و دوستان آنان را خواستارم.

و در روایتی اینگونه آمده است:

نعمتش را بر من تمام کرده و بهشتش را بر من ارزانی داشت، و کرامتش را گوارایم نمود، و مرا بر

تمامی زنان برتری داد، از او می خواهم که مرا در مورد فرزندانم و نسلم و دوستان آنان شفیع قرار دهد.

و خداوند فرزندان و ذرّیه ایشان و دوستانشان و حفاظت آنان را به آن حضرت عطا کرده، آنگاه آن حضرت می فرماید:

سپاس خدای را سزاست که حزن و اندوه را از ما زدود، و چشمم را روشن کرد.

(49) دعاؤها علیهاالسلام فی المحشر لشفاعه محبّیها علیهاالسلام

عن علی علیه السلام: دخل رسول اللّه صلی الله علیه وآله ذات یوم علی فاطمه علیهاالسلام و هی حزینه، فقال لها: ما حزنک یا بنیّه؟ قالت: یا ابت ذکرت المحشر و وقوف الناس عراه یوم القیامه، قال: یا بنیّه انه لیوم عظیم- الی ان قال:- ثم یقول جبرئیل: یا فاطمه سلی حاجتک؟ فتقولین:

یا رَبِّ اَرِنِی الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ.

فیأتیانک و اوداج الحسین علیه السلام تشخب دماً- الی ان قال:- ثم یقول جبرئیل:یا فاطمه سلی حاجتک، فتقول:

یا رَبِّ شیعَتی.

فیقول اللّه عز و جل: قد غفرت لهم، فتقولین:

یا رَبِّ شیعَهَ وُلْدی.

فیقول اللّه: قد غفرت لهم، فتقولین:

یا رَبِّ شیعَهَ شیعَتی.

فیقول اللّه: انطلقی فمن اعتصم بک فهو معک فی الجنّه.

(49) دعای آن حضرت در محشر برای شفاعت دوستانش

از حضرت علی علیه السلام روایت شده: روزی پیامبر نزد فاطمه علیهاالسلام که محزون بود آمد و فرمود: دخترم از چه محزونی؟ فرمود: پدرم به یاد محشر و عریان بودن مردم در آن روز افتادم، فرمود: دخترم آن روز روز بزرگی است- تا آنجا که فرمود:- جبرئیل می گوید: ای فاطمه حاجتت را بگو، و می گوئی:

پروردگارا! حسن و حسین را به من نشان ده.

آنگاه آن دو نزد تو می آیند،

در حالیکه از رگهای گردن امام حسین علیه السلام خون می ریزد- تا آنجا که فرمود:- آنگاه جبرئیل گوید: ای فاطمه حاجتت را بخواه، و تو می گوئی:

پروردگارا! شیعیانم.

و خداوند می فرماید: آنان را بخشیدم، و می گویی:

پروردگارا! شیعیان فرزندم.

و خداوند می فرماید: آنان را بخشیدم، و می گویی:

پروردگارا! شیعیان شیعیانم.

و خداوند می فرماید: برو، هر که به تو چنگ زند در بهشت است.

(50) دعاؤها علیهاالسلام فی المحشر لغفران ذنوب شیعتها

عن السجاد علیه السلام: اذا کان یوم القیامه نادی مناد: لاخوف علیکم الیوم و لاانتم تحزنون- الی ان قال:- ثم ینادی: هذه فاطمه علیهاالسلام بنت محمد صلی الله علیه وآله تمرّ بکم هی و من معها الی الجنه، ثم یرسل اللّه لها ملکاً فیقول: یا فاطمه سلینی حاجتک، فتقول:

یا رَبِّ حاجَتی اَنْ تَغْفِرَلی وَ لِمَنْ نَصَرَ وُلْدی.

(51) دعاؤها علیهاالسلام فی یوم القیامه علی قتله ولدها و لشفاعه محبیها

عن الباقر علیه السلام قال: سمعت جابر بن عبداللّه الانصاری یقول: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: اذا کان یوم القیامه تقبل ابنتی فاطمه علی ناقه من نوق الجنه- الی ان قال:- فتسیر حتّی تحاذی عرش ربها جل جلاله، فتنزخ بنفسها عن ناقتها، و تقول:

اِلهی وَ سَیِّدی اُحْکُمْ بَیْنی وَ بَیْنَ مَنْ ظَلَمَنی، اَللَّهُمَّ احْکُمْ بَیْنی وَ بَیْن مَنْ قَتَلَ وَلَدی.

(50) دعای آن حضرت در محشر برای بخشیده شدن گناهان شیعیانش

از امام سجاد علیه السلام روایت شده: در روز قیامت منادی ندا می کند: امروز بر شما حزن و اندوهی وجود ندارد- تا آنجا که فرمود:- سپس ندا می کند: این فاطمه دختر پیامبر است، او و هر که با اوست داخل بهشت می شود،

سپس خداوند فرشته ای را می فرستد که ای فاطمه حاجتت رابگو، و می گویی:

پروردگار! حاجتم آنستکه مرا و یاوران فرزندم را ببخشی.

(51) دعای آن حضرت در روز قیامت بر قاتلین فرزندش و شفاعت دوستدارانش

امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: از جابر بن عبداللّه انصاری شنیدم که می گفت: پیامبر فرمود: در روز قیامت حضرت فاطمه علیهاالسلام در پیشگاه عرش الهی قرار گرفته و گوید:

ای پروردگار من و ای آقایم! بین من و هر که بمن ظلم کرده حکم کن، پروردگارا بین من و قاتلین فرزندم حکم کن.

فاذا النداء من قبل اللّه جل جلاله: یا حبیبتی و ابنه حبیبی، سلینی تعطی و اشفعی تشفّعی، فو عزّتی و جلالی لا جازنی ظلم ظالم، فتقول:

الهی وَ سَیِّدی ذُرِّیَّتی وَ شیعَتی، وَ شیعَهَ ذُرِّیَّتی وَ مُحِبّی وَ مُحِبّی ذُرِّیَّتی.

فاذا النداء من قبل اللّه جل جلاله: این ذریه فاطمه و شیعتها و محبوها و محبوا ذریتها، فیقبلون و قد احاط بهم الرحمه، فتقدمهم فاطمه علیهاالسلام حتی تدخلهم الجنه.

(52) دعاؤها علیهاالسلام فی المحشر علی قتله الحسین علیه السلام

عن علی علیه السلام، عن النبی صلی الله علیه و آله: اذا کان یوم القیامه نادی مناد من بطنان العرش: یا أهل القیامه اغمضوا أبصارکم لتجوز فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله مع قمیص مخضوب بدم الحسین علیه السلام، فتحتوی علی ساق العرش فتقول:

اَنْتَ الْجَبَّارُ الْعَدْلُ، اِقْضِ بَیْنی وَ بَیْنَ مَنْ قَتَلَ وَلَدی.

آنگاه از جانب خدا ندا می آید: ای حبیبه من و دختر حبیب من، از من بخواه تا بتو بدهم، و شفاعت کن تا بپذیرم، سوگند به عزت و جلالم که ستم ستمگری از دید

من پنهان نمی ماند، آنگاه آنحضرت می فرماید:

ای پروردگار من و ای آقایم! فرزندانم و شیعیانم، و شیعیان فرزندانم، و دوستدارانم و دوستداران فرزندانم را حفظ فرما.

در این هنگام از جانب خداوند ندا می آید: کجایند فرزندان فاطمه و شیعیان او، دوستداران او و دوستداران فرزندان او، آنگاه ایشان در حالیکه فرشتگان رحمت الهی پیشاپیش آنان قرار دارند به حرکت در می آیند، و فاطمه علیهاالسلام در جلوی آنان حرکت می کند، تا ایشان را به بهشت داخل گرداند.

(52) دعای آن حضرت در محشر بر علیه قاتلان امام حسین علیه السلام

از حضرت علی علیه السلام روایت شده که پیامبر فرمودند: در روز قیامت منادی از عرش الهی ندا می کند: ای حاضران در محشر چشمهایتان را ببندید تا فاطمه دختر پیامبر همراه با پیراهن خون آلود امام حسین علیه السلام بگذرد، آنگاه آن حضرت بر ساق عرش الهی قرار گرفته و گوید:

تو نیرومند و عادلی، بین من و قاتلان فرزندم حکم نما.

فیقضی اللّه لبنتی و ربّ الکعبه، ثم تقول:

اَللَّهُمَّ شَفِّعْنی فیمَنْ بَکی عَلی مُصیبَتِهِ.

فیشفّعها اللّه فیهم.

(53) دعاؤها علیهاالسلام فی المحشر علی قتله الحسین علیه السلام

عن الصادق علیه السلام: اذا کان یوم القیامه جمع اللّه الاولین و الآخرین فی صعید واحد- الی ان قال:- فتأتی فاطمه علیهاالسلام فتأخذ قمیص الحسین بن علی علیهماالسلام بیدها مضمخّا بدمه و تقول:

یا رَبِّ هذا قَمیصُ وَلَدی وَ قَدْ عَلِمْتَ ما صُنِعَ بِهِ.

فیأتیها النداء من قبل اللّه عزوجل: یا فاطمه لک عندی الرضا، فتقول:

یا رَبِّ اِنْتَصِرْ لی مِنْ قاتِلِهِ.

فیأمر اللّه تعالی عنقاً من النار، فتخرج من جهنم فتلتقط قتله الحسین بن علی علیهماالسلام کما یلتقط الطیر الحب، ثم یعود

العنق بهم الی النار، فیعذّبون فیها بانواع العذاب.

سوگند به پروردگار کعبه که خداوند به سود دخترم حکم می کند، آنگاه می فرماید:

پروردگارا! مرا در مورد کسانیکه بر مصیبت فرزندم گریستند شفیع قرار ده. و خداوند او را شفیع آنان قرار می دهد.

(53) دعای آن حضرت در محشر بر قاتلان امام حسین علیه السلام

از امام صادق علیه السلام روایت شده: در روز قیامت خداوند تمامی آدمیان، از آغاز تاکنون را، در یک جا جمع می کند- تا آنجا که می گوید:- فاطمه علیهاالسلام آمده و لباس خون آلود امام حسین علیه السلام را بدست گرفته و گوید:

پروردگارا! این پیراهن فرزندم است و تو می دانی که در مورد آن چه عملی انجام داده اند.

آنگاه از جانب خدای بزرگ ندا می آید: ای فاطمه من از تو خشنودم، و آن حضرت میگوید:

پروردگارا! از قاتلانش انتقام گیر.

و خداوند دستور می دهد که گروهی را از آتش خارج سازند، قاتلان آن حضرت را از جهنم بیرون می آورند، همچنانکه پرندگان دانه بر می دارند، آنگاه آنان را به آتش برمی گردانند و در آن به انواع عذابها عذاب می کنند.

(54) دعاؤها علیهاالسلام فی المحشر علی قتله ولدها علیهاالسلام

عن النبی صلی الله علیه و آله: تحشر ابنتی فاطمه علیهاالسلام یوم القیامه و معها ثیاب مصبوغه بالدماء، تتعلّق بقائمه من قوائم العرش، تقول:

یا عَدْلُ، اُحْکُمْ بَیْنی وَ بَیْنَ قاتِلِ وَلَدی.

و فی روایه:

یا عَدْلُ، یا جَبَّارُ، اُحْکُمْ بَیْنی وَ بَیْنَ قاتِلِ وَلَدی.

و فی روایه:

یا حَکَمُ، اُحْکُمْ بَیْنی وَ بَیْنَ قاتِلِ وَلَدی.

فیحکم الله لا بنتی و رب الکعبه.

(55) دعاؤها علیهاالسلام فی القیامه لعرفان حقه

قال جابر لابی جعفر علیه السلام: جعلت فداک یابن رسول الله،

(54)

دعای آن حضرت در محشر بر علیه قاتلان فرزندش

از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده: دخترم فاطمه در روز قیامت محشور می شود در حالی که لباسی خون آلود در دست دارد، به کنار عرش الهی آمده و گوید:

ای عادل، بین من و قاتل فرزندم حکم نما.

و در روایتی آمده:

ای عادل، ای نیرومند، بین من و قاتل فرزندم حکم نما.

و در روایتی آمده:

ای حاکم، بین من و قاتل فرزندم حکم کن.

و سوگند به پروردگار کعبه، که خداوند به سود فرزندم فاطمه علیهاالسلام حکم می کند.

(55) دعای آن حضرت در روز قیامت برای شناخته شدن حقّش

روایت شده که جابر به امام باقر علیه السلام گفت: فدایت شوم ای پسر پیامبر،

حدثنی بحدیث فی فضل جدّتک فاطمه، إذا أنا حدّثت به الشیعه فرحوا بذلک- إلی أن قال علیه السلام:

فیقول الله تعالی: یا أهل الجمع إنّی قد جعلت الکرم لمحمّد و علی و الحسن و الحسین و فاطمه، یا أهل الجمع طأطؤوا الرؤوس و غضّوا الابصار، فانّ هذه فاطمه تسیر إلی الجنّه- إلی أن قال:

فاذا صارت عند باب الجنّه تلتفت، فیقول الله: یابنت حبیبی ما التفاتک و قد أمرت بک إلی جنتی، فتقول:

یا رَبِّ اَحْبَبْتُ اَنْ یُعْرَفَ قَدْری فی هذَا الْیَوْمِ.

فیقول اللّه: یا بنت حبیبی، إرجعی فانظری من کان فی قلبه حبّ لک أو لاحد من ذرّیتک، خذی بیده فادخلیه الجنّه.

(56) دعاؤها علیهاالسلام فی القیامه لشفاعه امه ابیها صلی الله علیه و آله

روی انّ فی جمله ما اوصته الزّهرا علیهاالسلام الی علی علیه السلام: اذا دفنتنی ادفن معی هذا الکاغذ الّذی فی الحقه- الی ان قالت علیهاالسلام:- فرجع

جبرئیل، ثم جاء بهذا الکتاب مکتوب فیه: شفاعه امه محمّد صداق فاطمه علیهاالسلام، فاذا کان یوم القیامه اقول:

اِلهی هذِهِ قَبالَهُ شَفاعَهِ اُمَّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ.

حدیثی از فضیلتهای جدّت فاطمه علیهاالسلام را برایم بازگو کن، که اگر آنرا به شیعیان بگویم خرسند شوند- تا آنجا که امام فرمود: خداوند می فرماید: ای اهل محشر من بزرگواری را برای محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه: قرار دادم، ای اهل محشر سرهایتان را فرود آورده و چشمانتان را پائین اندازید، این فاطمه است که بسوی بهشت می رود- تا آنجا که فرمود:

آنگاه که ایشان به کنار در بهشت می رسند توقّف می کنند، خداوند می فرماید: ای دختر دوستم چرا توقف کردی در حالیکه دستور دادم که به بهشت روی، فرمود:

پروردگارا: دوست دارم ارزشم در این روز شناخته شود.

و خداوند می فرماید: ای دختر دوستم، بازگرد، در قلب هر کس محبت تو یا یکی از فرزندانت بود، دست او را بگیر و داخل بهشت گردان.

(56) دعای آن حضرت در روز قیامت برای شفاعت امت پدرش

روایت شده که در بین آنچه آن حضرت به همسرش وصیت کرد آن بود که: هنگامی که مرا دفن کردی کاغذی که در آن ظرف قرار دارد را همراه من دفن کن- تا آنجا که آن حضرت فرمود:- پس جبرئیل بازگشت، و این نوشته را آورد: شفاعت امت پیامبر مهر حضرت فاطمه علیهاالسلام است، پس در روز قیامت می گویم:

خداوندا! این قباله شفاعت امت پیامبر می باشد.

(57) دعاؤها علیهاالسلام عند دخوله الی الجنّه

روی انّها علیهاالسلام لما دخلت الجنّه و نظرت الی ما اعدّ الّله لها من

الکرامه، قرأت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، الْحَمْدُلِلَّهِ الَّذی اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ اِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَکُورٌ، اَلَّذی اَحَلَّنا دارَالْمُقامَهِ مِنْ فَضْلِهِ، لایَمَسُّنا فیها نَصَبٌ وَ لا یَمَسُّنا فیها لُغُوبٌ.

فیوحی الّله عز و جل الیه: یا فاطمه سلینی اعطک و تمنی علیّ ارضک، فقالت:

اِلهی اَنْتَ الْمُنی وَ فَوْقَ الْمُنی، اَسْأَلُکَ اَنْ لا تُعَذِّبَ مُحِبّی وَ مُحِبَّ عِتْرَتی بِالنَّارِ.

فیوحی الّله عز و جل الیها: یا فاطمه و عزتی و جلالی و ارتفاع مکانی، لقد آلیت علی نفسی من قبل أن اخلق السماوات و الارض بالفی عام، أن لا اعذّب محبّیک و محبّی عترتک.

(57) دعای آن حضرت هنگام داخل شدن به بهشت

روایت شده: هنگامی که آن حضرت داخل بهشت شده و به آنچه خداوند برای او آماده ساخته می نگرد، این آیه را می خواند:

بنام خداوند بخشنده مهربان، سپاس خداوندی را سزاست که حزن و اندوه را از ما زدود، بدرستیکه پروردگار ما آمرزنده و شکرگذار است، کسی که ما را از فضل خود در بهشت ساکن گردانید، که در آن رنج و تعبی بما نمی رسد.

در این هنگام خداوند به او وحی می کند: ای فاطمه از من بخواه تا به تو بدهم، و آرزویت را بگو تا تو را خشنود سازم، و آن حضرت گوید:

پروردگارا! تو آروزی من و بالاتر از آرزوی من هستی، از تو می خواهم که دوستدارانم و دوستداران فرزندانم را در آتش عذاب نکنی.

در این هنگام خداوند به او وحی می کند: ای فاطمه سوگند به عزت و جلالم و بلند مرتبه بودن جایگاهم، دو هزار سال قبل از آنکه آسمانها و زمین را خلق کنم، بر خود سوگند یاد کرده ام

که دوستانت و دوستان خاندانت را به آتش جهنّم عذاب نکنم.

ادعیه آن حضرت در امور متفرقه

برای طلب نزول سفره ی آسمانی

در پناه بردن به خدا از غضب او و رسولش

در پناه بردن به خدا از کمی یاور

برای بخشیده شدن گناهان

در هنگام بیماری برای کسب رحمت الهی

در شب وفاتش برای طلب رحمت الهی

در هنگام بیماری، برای بخشش گناهان شیعیانشان

در طلب مرگ، بعد از آنکه بر ایشان ظلم واقع شد

برای تعجیل در وفاتش

در هنگام وفات

هنگام وفات، برای کسب رحمت الهی

(58) دعاؤها علیهاالسلام لطلب نزول مائده من السماء

روی عن ابن عباس فی حدیث طویل ان النبی صلی الله علیه وآله دخل علی فاطمه علیهاالسلام فنظر الی صفار وجهها و تغیّر حد قتیها، فقال لها: یا بنیّه، ما الذی اراه من صفار وجهک و تغیّر حدقتیک؟ فقالت: یا ابه انّ لنا ثلاثاً ما طعمنا طعاماً الی ان قال: ثم و ثبت حتّی دخلت الی مخدع لها فصفّت قدمیها فصلّت رکعتین، ثم رفعت باطن کفّیها الی السماء و قالت:

اِلهی وَ سَیِّدی هذا مُحَمَّدٌ نَبِیُّکَ، وَهذا عَلِیٌّ ابْنُ عَمِّ نَبِیِّکَ، وَ هذانِ الْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ سِبْطا نَبِیّکَ.

اِلهی اَنْزِلْ عَلَیْنا مائِدَهً مِنَ السَّماءِ کَما اَنْزَلْتَها عَلی بَنیاِسْرائیلَ، اَکَلُوا مِنْها وَ کَفَرُوا بِها، اَللَّهُمَّ اَنْزِلْها عَلَیْنا فَاِنَّا بِها مُؤْمِنُونَ.

و فی روایه:

اَللَّهُمَّ اِنَّ فاطِمَهَ بِنْتَ نَبِیِّکَ قَدْ اَضَرَّبِهَا الْجُوعُ، وَ هذا عَلِیُّ بْنُ اَبیطالِبٍ ابْنُ عَمِّ نَبِیِّکَ قَدْ اَضَرَّ بِهِ الْجُوعُ، فَاَنْزِلِ

(58) دعای آن حضرت برای طلب نزول سفره آسمانی

روایت شده که روزی پیامبر بر آن حضرت وارد شد و دید چهره ایشان زرد شده است،پیامبر اکرم از علّت آن جویا

شد، فرمودند: سه روز است که غذا نخورده ایم، حضرت فاطمه علیهاالسلام آنگاه به اتاقی رفته و دو رکعت نماز گذارد و دستها را بلند کرده و فرمود:

ای پروردگار من و ای مولای من! این محمد پیامبر تو، این علی پسر عموی پیامبرت، این دو حسن و حسین دو نوه پیامبرت می باشند.

پروردگارا! همچنانکه برای بنی اسرائیل از آسمان غذا نازل فرمودی، برای ما نیز غذا نازل فرما، اگر بنی اسرائیل غذا را خورده و بدان کافر شدند، خداوندا غذا را برای ما نازل فرما، چرا که ما بدان ایمان داریم.

و در روایتی آمده:

پروردگارا! به فاطمه دختر پیامبرت گرسنگی فشار آورده، و به علی بن ابی طالب پسر عموی پیامبرت گرسنگی فشار آورده، پس برای ما غذائی از

اللَّهُمَّ عَلَیْنا مائِدَهً مِنَ السَّماءِ کَما اَنْزَلْتَها عَلی بَنی اِسْرائیلَ فَکَفَروُا وَ اِنَّا مُؤْمِنُونَ.

قال ابن عباس: واللّه ما استتمّت الدعوه، فاذا هی بصحفه من ورائها- الخبر.

(59) دعاؤها علیهاالسلام فی التعویذ من سخط الله و رسوله

اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ وَ سَخَطِ رَسُولِهِ.

(60) دعاؤها علیهاالسلام فی التعویذ

اَعُوذُ بِکَ یا رَبِّ مِنَ الْحَوْرِ بَعْدَ الْکَوْرِ.

(61) دعاؤها علیهاالسلام لغفران الذنوب

روی عنها علیهاالسلام انها قالت: علّمنی رسول الله صلی الله علیه و آله صلاه لیله الاربعاء، فقال: من صلّی ست رکعات، یقرء فی کل رکعه الحمد

آسمان بفرست، همچنانکه بر بنی اسرائیل فرستادی، آنان به تو کافر شدند، و مابه تو ایمان داریم

ابن عباس گوید، بخدای سوگند که دعای ایشان تمام نشده بود که سفره ای در پشت آن حضرت قرار گرفت- تا آخر حدیث

(59) دعای آن حضرت در پناه بردن به خدا از غضب او و رسولش

پناه می برم به خدا از غضب او و غضب پیامبرش

(60) دعای آن حضرت در کمی یاور

پروردگارا بتو پناه می برم از کمی یاران پس از پیروزی و فراوانی آنها.

(61) دعای آن حضرت برای بخشیده شدن گناهان

از آن حضرت روایت شده که فرمود: پیامبر نماز شب چهارشنبه را به من تعلیم داد و فرمود: هر که شش رکعت نماز بگذارد، در هر رکعت حمد،

و «قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء- الی قوله:- بغیر حساب» [1405] فاذا فرغ من صلاته قال:

جزی الله محمدا ما هو اهله.

غفر الله له کل ذنب الی سبعین سنه و عطاه من الثواب ما لا یحصی.

(62) دعاؤها علیهاالسلام فی شکواها لطلب الرحمه من اللّه تعالی

عن الباقر علیه السلام قال: ان فاطمه بنت رسول اللّه صلی الله علیه و آله مکثت بعد رسول اللّه ستین یوماً، ثم مرضت فاشتدّت علیها، فکان من دعائها فی شکواها:

یا حَیُّ یا قَیُّومُ، بِرَحْمَتِکَ اَسْتَغیثُ فَاَغِثْنی، اَللَّهُمَّ زَحْزِحْنی عَنِ النَّارِ، وَ اَدْخِلْنیِ الْجَنَّهَ، وَ اَلْحِقْنی بِاَبی مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْه وَ الِهِ.

و «بگو خداوند صاحب اختیار جهان است، به هر که بخواهد می دهد- تا آنجا که فرمود:- بدون حساب» را بخواند، و بعد از نماز بگوید:

خداوند پیامبر را آنگونه که شایسته اوست پاداش دهد.

خداوند گناهانش را تا هفتاد سال می آمرزد، و ثواب بسیاری را به او می دهد.

(62) دعای آن حضرت در هنگام بیماری برای کسب رحمت الهی

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: فاطمه علیه السلام دختر پیامبر، بعد از پدرش شصت روز زندگی کرد، آنگاه ایشان بیمار شد و بیماری آن حضرت شدت یافت، از

جمله دعاهای ایشان در هنگام بیماریش این دعا بود که فرمود: ای زنده، ای پایدار، به رحمتت پناه آورده ام، مرا پناه ده، خداوندا مرا از آتش دور دار و به بهشت وارد ساز، و مرا به پدرم محمد- که درود تو بر او و خاندانش باد- ملحق ساز، و در خانه امنت بهشت مرا ساکن گردان.

(63) دعاؤها علیهاالسلام فی لیله و فاتها لطلب رحمه الله تعالی

روی عن علی علیه السلام انه قال: فلمّا کانت اللیله التی اراد الّله ان یکرمها و یقبضها الیه اقبلت تقول: و علیکم السلام، و هی تقول لی: یابن عم قد اتانی جبرئیل مسلّماً- الی ان قال:- فسمعناها تقول: و علیک السلام یا قابض الارواح، عجّل بی و لا تعذبنی، ثم سمعناها تقول:

اِلَیْکَ رَبّی، لا اِلَی النَّارِ.

ثم غمضت عینیها و مدّت یدیها و رجلیها، کأنّها لم تکن حیه قط.

(64) دعاؤها علیهاالسلام فی شکواها، لغفران ذنوب شیعتهم

عن اسماء بنت عمیس: رأیتها علیهاالسلام فی مرضها جالسه الی القبله، رافعه یدیها الی السماء، قائله:

(63) دعای آنحضرت در شب وفاتش برای طلب رحمت الهی

از حضرت علی علیه السلام روایت شده: در شبی که حضرت فاطمه علیهاالسلام به لقاءالله پیوست و خداوند او را بسوی خود فراخواند، گفت: و سلام بر شما، و بمن گفت: پسر عمویم جبرئیل سلام گویان نزد من آمد- تا آنجا که فرمود:- شنیدیم که گفت: و بر تو سلام باد ای گیرنده روحها، جان مرا سریعتر بگیر و مرا آزار مده، آنگاه شنیدیم که گفت:

پروردگارم بسوی تو می آیم، نه بسوی آتش و عذابت.

آنگاه چشمهایش را بر هم نهاد و دستها و پاهایش را

دراز کرد، گویا هرگز زنده نبوده است.

(64) دعای آن حضرت در هنگام بیماری برای بخشش گناهان شیعیانشان

از اسماء بنت عمیس روایت شده: در زمانی که آن حضرت بیمار بود دیدم که رو به قبله نشسته و دستها را به سوی آسمان بلند کرده و می گفت:

اِلهی وَ سَیِّدی اَسْاَلُکَ بِالَّدینَ اصْطَفَیْتَهُمْ، وَ بِبُکاءِ وَلَدی فی مُفارَقَتی، اَنْ تَغْفِرَ لِعُصاهِ شیعَتی وَ شیعَهِ ذُرِّیَّتی.

(65) دعاؤها علیهاالسلام لطلب الموت لما وقع علیها من الظلم

یا رَبِّ اِنّی قَدْ سَئِمْتُ الْحَیاهَ، وَ تَبَرَّمْتُ بِاَهْلِ الدٌّنْیا، فَاَلْحِقْنی بِاَبی.

(66) دعاؤها علیهاالسلام لتعجیل وفاتها

یا اِلهی عَجِّلْ وَفاتی سَریعاً، فَلَقَدْ تَنَغَّصَتِ الْحَیاهُ.

(67) دعاؤها علیهاالسلام عند وفاتها

اَللَّهُمَّ اِنّی اَسْاَلُکَ بِمُحَمَّدٍ الْمُصْطَفی وَ شَوْقِهِ اِلَیَّ، وَ بِبَعْلی عَلِیِّ الْمُرْتَضی وَ حُزْنِهِ عَلَیَّ، وَ بِالْحَسَنِ الْمُجْتَبی

پروردگارا و معبودا! تو را سوگند میدهم به آنانکه ایشانرا برگزیدی، و تو را سوگند میدهم به گریستن فرزندانم در فراق من، که گناهکاران شیعیانم و شیعیان فرزندانم را بیامرزی.

(65) دعای آن حضرت در طلب مرگ، بعد از آنکه بر ایشان ظلم واقع شد

پروردگارا! از زندگی دنیا خسته شده و از اهل آن بیزار گشته ام، پس مرا به پدرم ملحق نما.

(66) دعای آن حضرت برای تعجیل در وفاتش

بارالها! لحظه مرگم را زودتر برسان که زندگی برایم تنگ گردیده است.

(67) دعای آن حضرت در هنگام وفات

خداوندا! از تو می خواهم بحق محمد مصطفی و شوق او بمن، و به شوهرم علی مرتضی و حزن او بر من، و به حسن مجتبی و گریه او بر من،

وَ بُکائِهِ عَلَیَّ، وَ بِالْحُسَیْنِ الشَّهیدِ وَ کَ آبَتِهِ عَلَیَّ، وَ بِبَناتِیَ الْفاطِمِیَّاتِ

وَ تَحَسُّرِهِنَّ عَلَیَّ، اَنَّکَ تَرْحَمُ وَ تَغْفِرُ لِلْعُصاهِ مِنْ اُمَّهِ مُحَمَّدٍ وَ تُدْخِلُهُمْ الْجَنَّهَ، اِنَّکَ اَکْرَمُ الْمَسْؤُولِینَ، وَ اَرْحَمُ الرَّاحِمینَ.

(68) دعاؤها علیهاالسلام عند وفاتها لطلب رضوان اللّه تعالی

روی عن عبداللّه بن الحسن، عن ابیه، عن جده علیه السلام انّ فاطمه بنت رسول اللّه صلی الله علیه وآله لمّا احتضرت نظرت نظراً حادّاً، ثم قالت:

اَلسَّلامُ عَلی جَبْرَئیلَ، اَلسَّلامُ عَلی رَسُولِ اللَّهِ، اَللَّهُمَّ مَعَ رَسُولِکَ، اَللَّهُمَّ فی رِضْوانِکَ وَ جِوارِکَ وَ دارِکَ دارِالسَّلامِ.

ثم قالت: اترون ما رای، فقیل لها: ما تری؟ قالت: هذه مواکب اهل السماوات، و هذا جبرئیل و هذا رسول الله و یقول: یإ؛پ پ ّّ بنیّه اقدمی، فما امامک خیر لک.

و به حسین شهید و اندوهش بر من، و به فرزندانم و حسرت خوردنشان بر من، که گناهکاران امت پیامبر را بخشیده و برآنان رحم نموده، و داخل بهشت نمائی، تو بزرگوارترین سؤال شده و مهربانترین مهربانانی.

(68) دعای آن حضرت هنگام وفات، برای کسب رحمت الهی

روایت شده که آن حضرت هنگام احتضار به جانبی توجه کرده و فرمودند: سلام بر جبرئیل، سلام بر رسول خدا، پروردگارا مرا همراه پیامبرت قرار ده، پروردگارا در رضوان تو و همسایگی تو و در خانه امنت بهشت مرا ساکن گردان.

آنگاه فرمود: آیا آنچه من می بینم را شما نیز می بینید، به ایشان گفته شد:چه می بینی؟ فرمود: اینها دسته هایی از اهل آسمان می باشند، و این جبرئیل، و این پیامبر است که می فرماید: دخترم بیا، آنچه در پیش روی توست برای تو بهتر است

اسانید و مآخذ و منابع ادعیه، خطبه ها، احادیث

فهرست منابع ادعیه

1- این دعا را سید بن طاووس در جمال الاسبوع: 161 با سندش از تلعکبری از ابن قبه از علی بن حبشی، از عباس بن

محمد، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

همچنین علامه مجلسی در بحارالانوار 91: 181، 101: 185، و محدث نوری در مستدرک الوسائل 6: 293 آن را آورده اند.

شیخ طوسی در مصباح المتهجد: 301، و ابن قولویه در کامل الزیارات: 238، و کفعمی در مصباح: 410 آن را ذکر نموده اند.

این دعا را با اختلافاتی ابن قولویه در کامل الزیارات: 214 با سندش از محمد بن جعفر، از محمد بن حسین، زا م0حمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از مدائنی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

و نیز این دعا را با این تعبیرات سید بن طاووس در اقبال الاعمال 2: 322، و علامه ی مجلسی در بحار 101: 167 آورده اند.

2- این دعا را قطب راوندی در دعوات: 91، و علامه ی مجلسی در بحار 94: 205 نقل کرده اند.

3- این دعار ا علامه ی مجلسی در بحار 94: 225 از کتاب اختیار ابن باقی آورده است.

4- این دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: 141، و علامه ی مجلسی در بحار 86: 406 آورده اند.

همچنین توفیق ابوعلم در کتاب اهل البیت: 186 از مهج الدعوات دعا را نقل می کند.

5- این دعا را توفیق ابوعلم در کتاب اهل البیت: 187 آورده است.

6- این دعا را سید بن طاووس در فلاح السائل: 173، و علامه ی مجلسی در بحار 86: 66 آورده اند.

7- این دعا را سید بن طاووس در فلاح السائل: 202، و علامه ی مجلسی در بحار 86: 85 نقل کرده اند.

8- این دعا را سید بن طاووس در فلاح السائل: 238، و علامه ی مجلسی در بحار 86: 102

آورده اند.

9- این دعا را سید بن طاووس در فلاح السائل: 251، و علامه ی مجلس در بحار 86: 115 نقل نموده اند.

10- این دعا را شیخ ابی الفرج ابن جوزی در صفهالصفوه 2: 4 از حضرت علی علیه السلام نقل کرده، و از آن در احقاق الحق 10: 279 ذکر می کند.

11- این دعا را برقی در محاسن: 36 با سندش از یحیی بن محمد و عمرو بن عثمان، از محمد بن عذافر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

همچنین شیخ در تهذیب 3: 66، و طبرسی در مشکاهالانوار: 278، و قاضی نعمان در دعائم الاسلام 1: 168 این دعا را آورده اند، از آنها در بحار 85: 334 نقل شده است.

در مصادری که تاکنون ذکر کرده ایم ترکیب اینگونه است: تکبیر، تحمید، تسبیح، و در مورد زیر تسبیح مقدم بر تحمید است:

سید در فلاح السائل با سندش از حمویه از ابی الحسین، از ابی خلیفه، از محمد کثیر، از شعبه از حکم، از ابن ابی لیلی، از کعب بن عجزه، و نیز این دعا را از تاریخ نیشابور در سرگذشت رجاء بن عبدالرحیم نقل می کند، و از آن دو در بحار 85: 329 آمده است.

صدوق در هدایه: 33 این دعا را آورده، و از آن در بحار 85: 330 آمده است.

می گویم: در کتب بسیار استحباب این دعا ذکر شده، از این قبیل است:

مجمع البیان 8: 358 و 362، محاسن: 36، احتجاج: 274، قرب الاسناد: 8، امالی صدوق: 345، ثواب الاعمال: 148، فلاح السائل: 165، تفسیر عیاشی 1: 68، سرائر: 473، مصباح المتهجد: 512.

می گویم: مشهور آنست که تسبیح حضرت زهرا علیهاالسلام در دو جا مستحب است: بعد از نمازها، و هنگام

خواب.

روایات در کیفیت تسبیح آن حضرت در اینکه تحمید بر تسبیح مقدم است یا بالعکس مختلف می باشد، و علماء شیعه و اهل سنت با اتفاقشان در استحباب آن نیز اقوال گوناگونی دارند، بعضی از اهل سنت برآنند که این تسبیح نود و نه عدد می باشد و ابتداء تسبیح سپس تحمید و تکبیر می باشد، و گروهی بر این عقیده اند که صد عدد است با همین ترتیب و یک تکبیر اضافی.

علماء شیعه اتفاق دارند که صد عد بوده و ابتداء آن تکبیرات است، بخاطر صراحت صحیفه ی ابن سنان از امام صادق علیه السلام در ابتداء به آن نمودن، و اختلاف در آنست که تحمید مقدم بر تسبیح است یا بعکس، و مشهور که عمل علماء بر آنست، تقدیم تحمید بر تسبیح است.

اما آنچه هنگام خواب انجام می گیرد، روایت شیخ در تهذیب و برقی در محاسن ظاهرش تقدیم تحمید در بعد از نماز و هنگام خواب است، اما روایتی که صدوق از رجال عامه نقل کرده و در خصوص خواب است دال بر تقدیم تسبیح است.

مرحوم شیخ بهائی گوید: اجماع بر آنستکه در هر دو موضع تحمید مقدم است، اما این اجماع ثابت نمی باشد، و به عقیده ی برخی در هر دو موضع تخییر می باشد، همچنانکه علامه ی مجلسی اینگونه فرموه است.

12- این دعا را شیخ طوسی در مصباح المتهجد: 220، و کفعمی در مصباح: 72 و بلدالامین: 55 آورده اند.

علامه ی مجلسی در بحار 95: 205، 86: 175 آن را از مصادر فوق آورده است.

می گویم: کفعمی در مصباحش دلیل نیامده شدن این دعا به دعای حریق را آورده است.

13- این دعا را سیوطی در مسند

فاطمه علیهاالسلام: 2 شماره 3، و: 3 حدث 4، و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد 8: 48، و هیتمی در مجمع الزوائد 10: 117 آورده اند.

می گویم: مشابه این دعا در احراز ان حضرت آمده است.

14- این دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: 139، از قسمت سوم امالی ابی مفضل شیبانی، با سندش به امام حسن، از مادرش حضرت فاطمه علیهماالسلام نقل کرده است.

همچنین علامه ی مجلسی در بحار 95: 405 و 94: 218، و کفعمی در مصباح: 2، 3، و طبری در دلائل الامامه: 6، و همچنین در بحار 92: 182 از کتاب اختیار مصباح ابن باقی نقل کرده اند.

15- این دعا را راوندی در دعوات: 47 از سوید بن غفله نقل می کند، که پیامبر به ایشان آموخته اند، و از آن در بحار 43: 152، 93: 273 آمده است.

همچنین سیوطی در مسندش: 78 آن را ذکر می نماید، و در نظم دررالسمطین: 19 آمده است.

می گویم: این دعا با تغییراتی در مسند فاطمه علیهاالسلام: 3 حدیث 6 و: 24 حدیث 33، و کنزالعمال 2: 241 آمده است.

16- این دعا را توفیق ابوعلم در کتاب اهل البیت: 187 آورده است.

17- این دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: 142، و علامه ی مجلسی در بحار 95: 406 نقل کرده اند.

این دعا را با تغییراتی سیوطی در مسند حضرت فاطمه علیهاالسلام: 25، با سندش از ابی هریره نقل کرده است.

همچنین ترمذی در سنن ترمذی کتاب دعوات 2: 240، و سیوطی در مسند حضرت فاطمه علیهاالسلام: 102 حدیث 244 و 255، و ابن ابی شیبه در مصنف 10: 362 و 363، و متقی هندی در کنزالعمال 2: 63 و 2:

95 نقل کرده اند.

همچنین این دعا در ذخائرالعقبی: 49، و وسیلهالم آل: 90 (مخطوط)، باسنادشان از ابی هریره آمده، و از آن دو در احقاق الحق 10: 275 نقل شده است.

18- این دعا در کتاب مکارم الاخلاق 2: 138 رقم: 2348 از جابر بن عبدالله انصاری آمده، و مجلسی آن را در بحارالانوار 91: 37، و محدث نوری آن را در مستدرک الوسائل 2: 41 آورده است.

19- این دعا را راوندی در دعوات: 54، از امام زین العابدین علیه السلام نقل می کند، از آن در بحار 95: 196 آمده است.

20- این دعا را سید بن طاووس در جمال الاسبوع: 90 آورده، از آن در بحارالانوار 89: 366 نقل می کند.

21- این دعا را شیخ طوسی در مصباح المتهجد: 302، و سید بن طاووس در جمال الاسبوع: 173، با سندش از علی بن محمد قاسم علوی و محمد بن موسی قزوینی و احمد بن محمد بن عبیدالله بن عباس، از محمد بن احمد بن محمد بن سنان، از پدرش، از جدش محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند.

همچنین علامه ی مجلسی در بحار 91: 184 این دعا را آورده است.

22- این دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: 142، و کفعمی در مصباح: 179 آورده اند.

علامه ی مجلسی در بحار 95: 203 آن را نقل می کند.

23- این دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: 5، کفعمی در مصباح: 302 آورده اند.

علامه ی مجلسی در بحار 43: 217، و 94: 210، و نیز در عوالم العلوم 11: 264 این دعا آمده است.

همچنین غزالی در احیاءالعلوم این دعا را آورده، و توفیق ابوعلم در کتاب اهل البیت: 187 آن

را از آن کتاب نقل می کند.

می گویم: مانند این دعا در اذکار صبح و شام گذشت.

24- این دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: 7، با سندش از علی بن عبدالصمد، از جدش، از ابی البرکات، از ابن بابویه، از حسن بن محمد بن سعید، از فرات بن ابراهیم، از جعفر بن محمد بن بشرویه، از محمد بن ادریس انصاری، از داود بن رشید و ولید بن شجاع، از عاصم، از عبدالله بن سلمان فارسی، از پدرش، نقل کرده است.

همچنین علامه ی مجلسی در بحار 43: 67، 86: 323، 95: 36، و قطب راوندی در دعوات: 208، و کفعمی در مصباح: 84 و 161، و در بلدالامین: 51 و 527 نقل کرده اند.

و نیز در عوالم العلوم 11: 81، ثاقب المناقب: 297، معالم الزلفی: 604، خرائج 2: 534 آمده است.

این دعا را با تغییراتی طبری در دلائل الامامه: 29، و مجلسی در بحار 94: 227 نقل نموده اند.

می گویم: این دعا را توفیق ابوعلم در کتابش اهل البیت: 187 آورده، و گوید: «منقولست که حضرت زهرا علیهاالسلام به سلمان گفت: اگر می خواهی که چون به ملاقات پروردگار رسیدی بر تو خشمگین نباشد بر این دعا مواظبت کن.»

25- این دعا را سید بن طاووس در مهج الدعوات: 141 آورده است.

26- این دعا را طبرسی در مکارم الاخلاق 2: 262، رقم: 2617 آورده، و علامه ی مجلسی در بحار 95: 28 از آن کتاب نقل می کند.

27- این دعا را کفعمی در بلدالامین: 101، و علامه ی مجلسی در بحار 90: 337 نقل کرده اند.

28- این دعا را کفعمی در بلدالامین: 101، و علامه ی مجلس در بحار 90: 337 نقل کرده اند.

29- این

دعا را کفعمی در بلدالامین: 101، و علامه ی مجلس در بحار 90: 337 نقل کرده اند.

30- این دعا را کفعمی در بلدالامین: 101، و علامه ی مجلسی در بحار 90: 338 نقل کرده اند.

31- این دعا را کفعمی در بلدالامین: 101، و علامه ی مجلسی در بحار 90: 338 نقل کرده اند.

32- این دعا را کفعمی در بلدالامین: 101، و علامه ی مجلسی در بحار 90: 338 نقل کرده اند.

33- این دعا را کفعمی در بلدالامین: 101، و علامه ی مجلسی در بحار 90: 338 نقل کرده اند.

34- این دعا را سید بن طاووس در جمال الاسبوع: 161، و شیخ طوسی در مصباح المتهجد: 318 نقل کرده اند.

آغاز این دعا را شیخ صدوق در فقیه 1: 564 نقل کرده است.

35- این دعا را شیخ صدوق در فضائل الاشهر الثلاثه: 99، با سندش از محمد بن ابراهیم بن اسحاق، از احمد بن محمد کوفی، از منذر بن محمد، از حسین بن علی خزاز نقل کرده است.

آغاز این دعا را محدث حر عاملی در وسائل الشیعه 10: 319، و انتهای آن را علامه ی مجلسی در بحار 43: 56 نقل کرده اند.

36- این دعا را ابن السنی در کتاب عمل الیوم واللیله: 196، و سیوطی در مسند حضرت فاطمه علیهاالسلام: 98، حدیث: 231، و نیز در صفحه ی 111 حدیث: 256، و متقی هندی در کنزالعمال 20: 65 نقل کرده اند.

37- این دعا را فیض کاشانی در خلاصه الاذکار: 19 (مخطوط) آورده، و از آن کتاب در عوالم العلوم 11: 580 نقل شده است.

38- این دعا را صدوق در علل الشرایع 2: 366 با سندش از قطان، از سکری، از حکم بن اسلم، از ابن علیه،

از حریری، از ابی ورد بن ثمامه، از علی علیه السلام نقل کرده، و از آن در بحار 43: 82، 76: 193 و 85: 329 آمده است.

همچنین صدوق در من لا یحضره الفقیه 1: 320 حدیث: 947، و طبرسی در مکارم الاخلاق 2: 28 رقم: 2901، نقل کرده اند.

می گویم: ترتیبت در علل الشرایع: تسبیح و تحمید و تکبیر، و در فقیه و مکارم الاخلاق: تکبیر و تسبیح و تحمید است.

می گویم: حدیث تعلیم پیامبر به حضرت علی و فاطمه علیهماالسلام تسبیح در هنگام خواب، در بسیاری از کتب اهل سنت آمده است، که بعضی از آنها اینگونه است:

نظم دررالسمطین: 192، حلیهالاولیاء 1: 69، صفه الصفوه: 2: 4، ذخائرالعقبی: 49 و 105، ینابیع الموده: 200.

می گویم: بحث در ترتیب تسبیح حضرت زهرا علیهاالسلام را در ضمن بحث پیرامون اسناد دعای تسبیح ایشان در تعقیب نمازها آوردیم، به آنجا رجوع شود.

39- این دعا را سید بن طاووس در فلاح السائل: 262، با سندش از تلعکبری، از علی بن محمد بن یعقوب عجلی، از ابن فضال، از محمد بن ولید، از ابان بن عثمان، از عبدالله و سلیمان، از ابی جعفر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

همچنین محدث نوری در مستدرک الوسائل 1: 351 نقل نموده است.

40- این دعا را علامه ی مجلسی در بحار 76: 213، با سندش از ابی مفضل، از محمد بن اشعث کوفی، از موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر، از پدرش، از امام علی علیه السلام نقل کرده اند.

41- این دعا را کتاب مصباح الانوار: 263 (مخطوط) با سندش از زید بن علی، از پدرش، از حسن بن علی علیه السلام آمده، از آن در بحارالانوار 103: 185، عوالم العلوم 11: 536

آمده است.

42- ای دعا را شیخ در تهذیب 1: 469 با سندش از سلمه بن خطاب، از احمد بن یحیی بن زکریا، از پدرش، از حمید بن مثنی، از ابی عبدالرحمان حذاء، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، از آن در بحار 43: 212 آمده است.

همچنین این دعا در استیعاب 4: 378، ذخائرالعقبی: 54، طبقات ابن سعد 8: 28، احقاق الحق 10: 475 آمده است.

43- این دعا را حضینی در هدایهالکبری: 392، با سندش از محمد بن اسماعیل و علی بن عبدالله، از محمد بن نصیر، از ابن فرات، از محمد بن مفضل، از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام ذکر کرده، و از آن در حلیهالابرار 2: 652، بحار 43: 183 و 214 آمده است.

در بحار 43: 17 از یکی از مؤلفات اصحاب نقل شده است.

44- این دعا را شیخ مفید در اختصاص: 184 با سندش از ابی محمد، از عبداللَّه بن سنان نقل کرده است.

45- این دعا را در کفایهالاثر: 64 با سندش از جابر بن عبدالله انصاری آورده، و از آن در بحار 36: 308 و تفسیر برهان 3: 65 آمده است.

46- این دعا را شیخ صدوق در علل الشرایع: 185 با سندش از علی بن احمد، از ابی العباس احمد بن محمد بن یحیی، از عمرو بن ابی مقدام و زیاد بن عبیدالله، از امام صادق علیه السلام آورده، و از آن بحار 43: 201 آمده است.

47- این دعا را صدوق در علل الشرایع با سندش از ابن متوکل، از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از محمد بن مسلم نقل کرده است.

همچنین مجلسی

در بحار 43: 14، و اربلی در کشف الغمه 1: 464 آن را ذکر کرده اند.

48- این دعا را فرات در تفسیرش: 169 از ابی القاسم علوی حسنی با سندش از ابن عباس آورده، و از آن در بحار 43: 224 نقل کرده است.

همچنین طبری در دلائل الامامه: 57 با سندش از ابومحمد حسن بن احمد محمدی، از محمد بن احمد صفوانی، از عبدالعزیز بن یحیی جلودی، از محمد بن سهل، از علی بن حسن بن علی، از علی بن جعفر بن محمد، از برادرش امام کاظم، از پدرانش از پیامبر علیهم السلام این دعا را آورده است.

و نیز در تأویل الایات: 2: 618 از محمد بن عباس، از جعفر بن محمد حسینی، از محمد بن حسین، از حمید بن والق، از محمد بن یحیی مازنی، از کلبی، از امام صادق، از پدرش علیهم السلام دعا را ذکر می کند، و از آن بحار 24: 247 نقل شده است.

49- این دعا را فرات در تفسیرش: 171، از سلیمان بن محمد با سندش از ابن عباس از حضرت علی، از پیامبر علیهماالسلام نقل، و در بحار 8: 172 (طبع سنگی) و 43: 225 آن را آورده است.

50- این دعا را فرات در تفسیرش: 260، با سندش از محمد بن زکریا دهقان، از عبدالرحمن بن سراج، از ابی جعفر، از ابی حمزه ثمالی، از امام سجاد علیه السلام آورده، و از آن در بحار 43: 222 نقل شده است.

51- این دعا را صدوق در امالی: 25 با سندش از طالقانی از محمد بن جریر طبری از حسن بن عبدالواحد از اسماعیل بن علی اسدی، از منیع بن حجاج، از عیسی بن موسی، از

جعفر بن احمر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است.

مجلسی در بحار 43: 219، و بحرانی در غایهالمرام: 594 حدیث 45 آن را در کتاب امالی آورده اند.

همچنین ابن شهرآشوب در مناقبش 3: 327، و طبری در بشاره المصطفی: حدیث شماره 32، و فتان در روضهالواعظین: 179، و ابن شاذان در فضائل: 11 آن را آورده است.

52- این دعا را قندوزی در ینابیع الموده: 260 از امام علی علیه السلام آورده است.

همچنین در مودهالقربی: 104، و از آن در آل محمد علیهم السلام: 26 حدیث 165، و در احقاق الحق 10: 142 آمده است.

53- این دعا را مفید در امالی خود: 84 با سندش و صدوق، از پدرش، از علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابان بن عثمان، از امام صادق علیه السلام آورده، و از آن در بحار 43: 224 آمده است.

54- این دعا را صدوق در عیون اخبارالرضا علیه السلام 2: 8 و 25، با سندش از احمد بن ابی جعفر بیهقی، از احمد بن علی جرجانی، از اسماعیل بن ابی عبدالله قطان، از احمد بن عبدالله بن عامر طائی، از ابی احمد بن سلیمان طائی، از امام رضا، از پدرانش علیهم السلام، از پیامبر صلی الله علیه و آله و آورده، و از آن در بحار 3: 22 نقل شده است.

همچنین خوارزمی در مقتل الحسین علیه السلام: 52، و ابن مغازلی در مناقبش: 64، و قندوزی در ینابیع الموده: 260 دعا را آورده اند.

55- این دعا را فرات بن ابراهیم در تفسیرش: 113، با سندش از سهل بن احمد دنیوری، از امام صادق، علیه السلام، از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل می کند، از آن در بحار 8: 51

و 14: 64 آورده است.

56- این دعا در کتاب الجنهالعاصمه: 179، از کتاب عوالم و معراج النبوه آمده است.

57- این دعا را تأویل الایات 2: 485، بحار 27: 139، تفسیر برهان 3: 365 آمده است.

58- این دعا را علامه ی مجلسی در بحار 43: 73، از یکی از کتب مناقب قدیم با سندش، از ابی الفرج محمد بن احمد مکی، از مظفر بن احمد بن عبدالواحد، از محمد بن علی حلوانی، از کریمه دختر احمد بن محمد مروزی، و نیز با سندش از محمد بن حسین بغدادی، از حسین بن محمد بن علی زینبی، از کریمه دختر احمد بن محمد بن مروزی، از زاهر بن احمد، از معاذ بن یوسف، از احمد بن محمد بن غالب، از عثمان بن ابی شیبه، از نمیر، از مجاهد، از ابن عباس نقل کرده است.

همچنین محدث نوری در مستدرک 6: 310 و ابوالفتوح رازی در تفسیرش 1: 463، و فرات بن ابراهیم در تفسیرش: 199، عیاشی در تفسیرش 1: 171 نقل کرده اند، و در ثاقب المناقب: 121، احقاق الحق 10: 322، بحار 35: 251 آمده است.

شیخ عبدالرحمان صفوری در کتاب نزههالمجالس و منتخب النفائس 1: 224 از عایشه دعا را ذکر کرده، و از آن در احقاق الحق: 10: 318 آورده است.

و نیز خوارزمی در مقتل الحسین علیه السلام: 71 با سندش از محمد بن احمد مکی، از مظفر بن احمد بن عبدالواحد، از محمد بن علی حلوانی، از کریمه دختر احمد بن محمد مروزی دعا را با اختلافی ذکر کرده است.

59- این دعا را اربلی در کشف الغمه 1: 473 آورده است، از آن در بحارالانوار 43: 142 آمده است.

60-

این دعا را خزاز در کفایهالاثر: 200، با سندش از علی بن حسین، از محمد بن حسین کوفی، از محمد بن علی بن زکریا، از عبدالله بن ضحاک از هشام بن محمد، از عبدالرحمان، از عاصم بن عمر، از محمود بن لبید نقل می کند.

همچنین در بحارالانوار 36: 352، غایهالمرام: 96 حدیث 39، اثبات الهداه 2: 553 این دعا آمده است.

61- این دعا را سید در جمال الاسبوع: 70 مرسلاً آورده، از آن در بحارالانوار 88: 171 آورده است.

62- این دعا را مجلسی در بحار 43: 217 و 81: 233، و محدث نوری در مستدرک الوسائل 2: 134، از مصباح الانوار: 216 ذکر کرده اند.

63- این دعا را طبری در دلائل الامامه: 43، با سندش از احمد بن محمد خضاب، از زکریا بن یحیی، از ابن ابی زائده، از پدرش، از محمد بن حسن، از ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

همچنین این دعا در بحارالانوار 43: 209، عوالم العلوم 11: 496 آمده است.

64- این دعا در کتاب کوکب الدری 1: 254 به نقل از اسماء بنت عمیس آمده است.

65- این دعا را صدوق در امالی: 99، با سندش از دقاق، از اسدی، از نوفلی، از ابن البطائنی، از پدرش، از ابن جبیر، از ابن عباس نقل می کند.

همچنین این دعا در بحارالانوار 43: 173، غایهالمرام: 48 حدیث 10، ارشادالقلوب: 295، محتضر: 109، فرائدالسمطین 2: 34 حدیث 371، عوالم العلوم 11: 392 آمده است.

66- این دعا را مجلسی در بحارالانوار 43: 177 از یکی از کتب با سندش از ورقه بن عبدالله ازدی نقل می کند.

67- این دعا را بلادی بحرانی در کتاب وفات فاطمه علیهاالسلام: 78

از اسماء بنت عمیس نقل کرده، و از آن در کتاب عوالم العلوم 11: 610 آمده است.

68- این دعا را مجلسی در بحار 43: 200 از کتاب مصباح الانوار: 259 آورده است.

2- فهرست منابع خطبه ها

1- این خطبه را شیخ طبرسی در احتجاج: 98- 108 از عبدالله بن حسن پسر امام حسن مجتبی علیه السلام، و ایشان از پدرانش نقل می کند، از آن در بحارالانوار 8: 109 (طبع سنگی) آورده است.

سید مرتضی در الشافی: 231 به سندش از عروه، از عایشه این خطبه را ذکر می کند.

محمد بن جریر طبری در دلائل الامامه: 31- 39 این خطبه را از عباس بن بکار، از حرب بن میمون، از زید بن علی، از پدرانش علیهم السلام، و نیز با چند سند دیگر آورده است.

شیخ صدوق در علل الشرایع 1: 248 قستی از این خطبه را با سه سند از زینب دختر علی علیه السلام نقل کرده است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه 16: 211 و 249 این خطبه را از کتاب سقیفه تألیف احمد بن عبدالعزیز جوهری: 98، با سندش از زینب دختر علی علیه السلام و امام باقر علیه السلام، و عبداللَّه بن حسن و عایشه روایت نموده است.

علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه 1: 479- 492، این خطبه را از کتاب سقیفه ی احمد بن عبدالعزیز جوهری با سندش از عمر بن شبه نقل کرده است.

سید بن طاووس در طرائف: 263، این خطبه را از کتاب الفائق عن الاربعین تألیف شیخ اسعد بن شفروه با سندش از عایشه نقل نموده است.

ابن طیفور در بلاغات النساء: 12 آن را با سندش از امام صادق از پدرش علهیماالسلام، از موسی بن

عیسی، از عبداللَّه بن یونس، از جعفر احمد، از زید بن علی آورده، و نیز با سند دیگری از عبداللَّه بن حسن، از پدرش علیه السلام آن را ذکر می کند.

احمد بن ابی اره بغدادی در بلاغات النساء: 14 با سندش از جعفر بن محمد مصری، از پدرش، از موسی بن عیسی، از عبدالله بن یونس، از جعفر احمر، از زید بن علی، از عمه اش زینب دختر امام حسین علیه السلام آن را ذکر می کند، و در: 12، با سندش از ابی مفضل، از زید بن علی آن را آورده، و در احقاق الحق: 10: 296- 298 از آن دو نقل می کنند.

عمر رضا کحّاله در اعلام النساء 4: 116 این خطبه را آورده است.

سبط ابن جوزی در تذکرهالخواص: 317 این خطبه را از شعبی نقل نموده است، و در سیره حلبی 3: 391 آن ذکر شده است.

توفیق ابوعلم در کتاب اهل البیت: 158 این خطبه را آورده، و در احقاق الحق 19: 164 از آن نقل می کند.

همچنین در کتاب تظلم الزهراء علیهاالسلام: 38 از کتاب سقیفه نقل می کند، و در احقاق الحق 10: 305 از آن نام می برد.

در کتاب مناقب آل ابی طالب 2: 50 این خطبه آمده، و از آن در بحار 43: 148 نقل شده است.

قطعه ای از خطبه در کتاب مصباح الانوار: 247 با سندش از زید بن علی، از پدرش، از عمه اش زینب نقل شده است.

همچنین بخاری در صحیح خود 5: 177، و مسلم در صحیحش 3: 138، و سمهودی در وفاءالوفاء 2: 161، و شبلنجی در الصواعق المحرقه: 22، و علامه ی حلی در نهج الحق: 267، و علامه ی امینی در الغدیر 7: 191، شیخ شرف الدین: 106،

المراجعات: 103 به این خطبه اشاره کرده اند.

و نیز در کتب ذیل به این خطبه اشاره شده یا ذکر گردیده است:

امالی شیخ صدوق: 87، امالی شیخ مفید: 25، مروج الذهب 2: 311، احقاق الحق 10: 296 و 304، لسان العرب 3: 397 و نهایه ابن اثیر 4: 273 در ماده ی «لم»، تذکرهالخواص: 179.

2- این خطبه را طبرسی در احتجاج: 108 از سوید بن غفله نقل می کند، و محمد بن جریر طبری در کتاب دلائل الامامه: 39 با سندش از امام سجاد علیه السلام آن را ذکر کرده است.

شیخ صدوق در معانی الاخبار: 356 با سندش از احمد بن حسن قطان، از عبدالرحمان بن محمد حسینی، از ابوطیب محمد بن حسین بن حمید لخمی، از ابوعبدالله محمد بن زکریا، از محمد بن عبدالرحمان مهلبی، از عبداللَّه بن محمد بن سلیمان، از پدرش، از عبداللَّه بن حسن، از مادرش فاطمه دختر امام حسین علیه السلام نقل کرده است.

علامه ی مجلسی در بحارالانوار 43: 158- 161 این خطبه را به دو صورت ذکر کرده است.

همچنین شیخ طوسی در امالی 1: 384 با سندش از حفّار، از اسماعیل بن علی دعبلی، از احمد بن علی خزاز، از ابی سهل دقّاق، از عبدالله بن عبدالرزاق، از معمر، از زهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود، از ابن عباس آن را آورده است.

و نیز در کتاب سقیفه و فدک: 117 با سندش از فاطمه دختر امام حسین علیه السلام آمده، و از آن در کتاب کشف الغمه 1: 492 نقل می کند.

عمر رضا کحاله این خطبه را در اعلام النساء 3: 1219 آورده است، و از آن در احقاق الحق 10: 306 نقل می نماید.

احمد بن ابی طاهر بغدادی

در بلاغات النساء: 19 با سندش از هارون بن مسلم بن سعدان، از حسن بن علوان از عوفی این خطبه را آورده است.

محقق کرکی در نفحات اللاهوت: 124 قسمتی از خطبه را از کتاب سقیفه نقل کرده است.

و نیز در کتب ذیل به این خطبه اشاره شده یا ذکر گردیده است:

کشف الغمه 2: 147، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 16: 233، عوالم العلوم 11: 445، احقاق الحق 10: 306.

3- این خطبه را شیخ مفید در امالی: 50، با سندش از محمد بن عمر جعابی، از عباس بن مغیره، از احمد بن منصور رمادی، از سعید بن عفیر، از ابن لهیعه، از خالد بن یزید، از ابن ابی هلال، از مروان بن عثمان نقل می کند.

شیخ طبرسی در احتجاج: 51 آن را آورده، و از آن در بحار 28: 205، عوالم العلوم 11: 595 آمده است.

همچنین در الامامه والسیاسه 1: 12، اعیان الشیعه 2: 463، اعلام النساء 4: 114، کوکب الدری 1: 192 ذکر شده است.

سیری در فضائل و مناقب سیده النساء العالمین حضرت زهرا (س)

عصمت حضرت زهرا (س)

اشاره

حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام، تنها زن معصوم اسلام است، که عصمت او ریشه ی قرآنی و حدیثی داشته و تاریخ زندگی پرافتخارش، شاهد بزرگ دیگری در این مقوله می باشد.

فاطمه علیهاالسلام پیش از آنکه متولد گردد، نطفه اش از غذای پاک بهشتی در صلب پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله و آنگاه خدیجه قرار داده شده و در رحم مادر، پناه و انیس او به حساب آمده و هنگام ولادت با فرستادگان غیبی به سخن پرداخته و سپس در مدت محدود حیاتش صدها کرامت محیرالعقول نشان داده و... همگی اینها از عصمت آن بانوی گرانقدر حکایت دارد.

آری فاطمه علیهاالسلام به عنوان الگو و

اسوه ی زنان عالم معرفی شده و دیگر زنان، باید از زندگی بی لغزش او سرمشق بگیرند و شیوه های تربیتی و اخلاقی و خودسازی را، در آیین: عبادی، همسرداری، پرورش فرزند، حقوق اجتماع و مردم و... به کارگیرند و آن کنند که او کرده و آن گونه روند که او رفته است.

نگارنده عقیده دارد که خانه و زندگی مشترک خانوادگی، بهترین محک برای سنجش اخلاق و رفتار و ایمان و تقوا و عدالت و... هر کس محسوب می گردد و حضرت فاطمه علیهاالسلام در کنار پدر و خانه ی پدری امتحان خوبی داده و مدال «فداها ابوها». «ام ابیها» و دهها مدال دیگر از دست پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله دریافت داشته است و هم در خانه شوهر تا آنجا پیش رفته، که امیرالمؤمنین می فرمایند: فاطمه علیهاالسلام کوچکترین عملی که باعث خشم من گردد انجام نداد، او مرا نافرمانی نکرد و با اخلاق و رفتارش غمها و غصه های دیگر مرا برطرف ساخت. [1406]

شهادت قرآن بر عصمت فاطمه

پروردگار عالم در قرآن مجید (سوره ی احزاب، آیه ی سی و سه) می فرمایند:

انما یریداللَّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا.

خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملا شما را پاک گرداند.

این آیه گواهی می دهد که اهل بیت معصوم و بی لغزش هستند و هیچ گناهی نمی کنند. («الرجس» در آیه شامل همه ی گناهان و لغزشها می گردد، که اهل بیت از آنها دورند.)

مراد از اهل بیت کیست؟ جواب و بحث و بررسی آن در فصل اول این کتاب گذشت و طبق احادیث معتبر اهل سنت و اظهارات و اعترافات همسران پیامبر صلی اللَّه علیه و آله، ثابت

گردید که مراد از آن پنج تن آل عبا می باشند، که فاطمه ی زهرا علیهاالسلام یکی از آنهاست، بنابراین، فاطمه علیهاالسلام طبق گواهی قرآن مجید معصوم می باشد.

استدلال امیرالمؤمنین در عصمت حضرت زهرا

چون خلیفه ی اول پس از رحلت پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فدک را غصب کرد و حضرت فاطمه ی زهرا با او به محاجه و مناظره پرداخت، امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز پس از سخنرانی و خطبه فاطمه علیهاالسلام در مسجد، به مسجد رفت و از جمله ی سخنانش خطاب به ابوبکر فرمود:

یا ابابکر! بگو ببینم قرآن خوانده ای؟

ابوبکر: بلی خوانده ام.

علی علیه السلام: بگو ببینم آیه ی تطهیر: «انما یریداللَّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا، [1407] در حق ما نازل شده، یا در حق دیگران؟

ابوبکر: در حق شما نازل شده.

علی علیه السلام: اگر کسی شهادت دهد که فاطمه علیهاالسلام کار بدی انجام داده چه می کنی؟ آیا شهادت او را می پذیری یا نه؟

ابوبکر: بلی، می پذیرم و برای فاطمه علیهاالسلام مانند دیگران حد جاری می کنم.

علی علیه السلام: در این صورت در پیشگاه خدا کافر می شوی.

ابوبکر: چرا؟

علی علیه السلام: زیرا در این فرض، تو شهادت خدا را که به پاکی فاطمه علیهاالسلام گواهی داده قبول نکرده و گواهی مردم را گرفته ای، همان طوری که شهادت خدا و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را در این مورد نادیده گرفته و فدک را از فاطمه علیهاالسلام به یغما برده ای؟

ابوبکر! مگر فدک در دست فاطمه علیهاالسلام نبود؟ چرا و چگونه چیزی که در دست او است، از او بینه و شاهد می خواهی؟

مردم چون این مناظره و سخنان علی و ابوبکر را می شنیدند، بر روی یکدیگر نگاه کرده

و گفتند: «صدق واللَّه علی بن ابی طالب؛ سوگند به خدا که حق با علی علیه السلام است. [1408]

قابل توجه است، که امیرالمؤمنین از آیه ی تطهیر بر عصمت فاطمه علیهاالسلام استدلال نموده و مهاجرین و انصار نیز آن را پذیرفته و مورد تأیید قرار داده اند.

روایت فریقین و عصمت فاطمه زهرا

عن ابی جعفر (سلام الله علیه) فی قول الله (عز و جل) «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا»، قال: نزلت هذه الآیه فی رسول الله و علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین (ع) و ذلک فی بیت ام سلمه زوج النبی فدعا رسول الله (ص) علیا و فاطمه والحسن والحسین (صلوات الله علیهم) ثم ألبسهم کساء له خیبریا و دخل معهم فیه، ثم قال: اللهم هولاء اهل بیتی و عدتنی فیهم ما وعدتنی، اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا، فقالت و أنا معهم یا رسول الله قال: أبشری یا ام سلمه فانک الی خیر [1409]

امام باقر (ع) می فرماید: آیه تطهیر درباره ی رسول الله و علی و فاطمه و حسن و حسین (صلوات الله علیهم) در خانه ام سلمه نازل شده است. وقتی این آیه نازل شد حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین (سلام الله علیهم) را زیر کسای خیبری جمع کرد و فرمود: خدایا اینها اهل بیت من هستند که در مورد آنان وعده ها داده ای خدایا رجس و پلیدی را از آنان دور کن و آنان را پاک و منزه گردان.

برتری فاطمه زهرا بر پیامبران پیشین دلالت بر عصمت ایشان

شکی نیست که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله، در میان تمام مخلوقات عالم، برترین آنان است و اگر نور پاک او نبود و وی قدم به هستی نمی گذاشت، بدون تردید، خداوند متعال دگران را خلق نمی کرد. [1410]

و از سوی دیگر در احادیثی که از طریق عامه و خاصه نقل شده، پنج تن آل عبا، همگی نور واحد و در پیشگاه الهی به یک میزان خواهند بود، [1411] هر چند برتری پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بر دیگران مسلم است.

و در حدیثی

رسول خدا می فرمایند: «من برترین انسان جهان برای اولین و آخرین هستم و بعد از من علی علیه السلام برترین مخلوقات جهان است، بدانید که اول ما مثل آخر ما و آخر ما مثل اول ما می باشد. [1412]

و از سوی سوم از خود پیامبر خدا می خوانیم که می فرمایند:

«حسن و حسین بهترین انسان روی زمین بعد از من و پدرشان می باشند و مادرشان بهترین زن عالم است.» [1413]

و در سایر سخنان پربار اهل بیت می خوانیم که خداوند انبیا را بر دیگران تفضیل داده و آنان را نیز در مراتب کمال و فضیلت یکسان نیافریده، بلکه چند نفر آنان که به اولوالعزم معروفند، بر سایر سفیران آسمانی مقدم داشته و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را نیز بر این (انبیا اولوالعزم) برتری داده است. [1414]

و بالاخره در یک روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: تمام پیامبران گذشته برای معرفت حقوق و ولایت ما مبعوث شده اند و موظف بوده اند ما را بر دیگران مقدم بدانند. [1415]

اگر به دقت و بدون ذهنیت این احادیث را مورد نظر قرار دهیم به این نتیجه خواهیم رسید که انبیای الهی همگی معصوم بودند و اینکه علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام، بعد از پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله، از همه ی آنان برترند، بدون تردید در تمام فضائل و از جمله ی در عصمت بر همه ی آنان تفوق دارند. (دقت فرمایید.)

از طرف دیگر در فصل ششم این کتاب روایات متعددی را از طریق اهل سنت و تشیع ملاحظه فرمودید که اگر علی نبود، برای فاطمه علیهاالسلام کفو و همتایی پیدا نمی شد، خواه آدم

و انسانهای دیگر.

علما و دانشمندان بزرگ و محققین عالیقدر از این حدیثها نیز، تفوق و برتری علی و فاطمه علیهم السلام را بر همه ی انسانها جز رسول خدا استفاده کرده اند. در این صورت برای فاطمه ی زهرا علیهاالسلام فوق عصمت ثابت می شود، زیرا به استناد این حدیثها، فاطمه علیهاالسلام برابر علی است و چگونه مفروض است که انسان عاقل، در دو تساوی یکی را بر دیگری مقدم بدارد؟

گواهی ملائکه بر عصمت فاطمه

از روایات متعددی استفاده می شود که جبرئیل و سایر ملائکه آسمانها، بر حضرت فاطمه علیهاالسلام نازل شده و با وی به مکالمه و مصاحبه پرداخته و در ضمن سخنان خود، در فضائل و مناقب آن بانوی گرامی، مطالبی می گفتند که عصمت آن بزرگوار از آنها ثابت می شود؛ اینک به دو مورد اشاره می کنیم:

قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله: «... ابنتی فاطمه، و انها لسیده نسا العالمین فقیل: یا رسول اللَّه! اهی سیده نسا عالمها؟ فقال: ذاک لمریم بنت عمران، فاما ابنتی فاطمه فهی سیده نسا العالمین من الاولین و الاخرین و انها لتقوم فی محرایها فیسلم علیها سبعون الف ملک من الملائکه المقربین و ینادونها بمانادت به الملائکه مریم فیقولون یا فاطمه! ان اللَّه اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نسا العالمین. [1416]

پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: دخترم فاطمه سرور زنان عالمیان است. از او سئوال شد یا رسول اللَّه! سرور زنان زمان خودش؟ فرمودند: این امتیاز محدود، مربوط به حضرت مریم است، ولی دخترم فاطمه برترین زن عالمیان از اولین و آخرین است. او هنگامی که در محراب عبادتش قرار می گیرد، هفتاد هزار ملائکه از مقربین درگاه الهی بر او سلام

و درود می فرستند و او را مخاطب قرار می دهند، با آن جمله ای که مریم را مخاطب قرار داده بودند، و چنین می گویند: ای فاطمه! خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر تمام زنان عالمیان برتری داده است.

و حضرت صادق علیه السلام می فرمایند:

انما سمیت فاطمه محدثه لان الملائکه کانت تهبط من السما فتنادیها کما تنادی مریم بنت عمران فتقول: یا فاطمه! ان اللَّه اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نسا العالمین. فتحدثهم و یحدثونها فقالت ذات لیله: الیست المفضله علی نسا العالمین مریم بنت عمران؟ فقالوا: ان مریم کانت سیده نسا عالمها و ان اللَّه عزوجل جعلک سیده نسا، عالمک و عالمها و سیده نسا الاولین و الاخرین. [1417]

از این جهت یکی از نامهای فاطمه «محدثه» بود، که ملائکه به حضور او می آمدند و مانند مریم با وی سخن می گفتند، از جمله روزی به او گفتند: ای فاطمه! خداوند تو را برگزیده و تو را بر زنان دیگر جهان برتری داده، هم سخنان او را گوش می دادند و هم به وی سخن می گفتند.

فاطمه از ملائکه پرسید: مگر طبق آیه ی چهل و دو سوره ی آل عمران، مریم برترین زن جهان نیست؟ ملائکه گفتند: مریم سرور زنان زمان خود بود، ولکن تو سرور زنان معاصر و اولین و آخرین و حتی سرور زنان عصر مریمی.

این دو حدیث که به عنوان نمونه انتخاب گردید، فاطمه علیهاالسلام را سرور زنان جهان، برگزیده ی خدا، همنشین و همصحبت ملائکه و جبرئیل- که مقربان درگاه الهی- بودند، نامیده است. در این صورت می توان به عصمت زهرا علیهاالسلام تردید کرد؟!

گواهی رسول خدا بر عصمت فاطمه

رسول گرامی اسلام در احادیث

زیادی که از طریق سنی و شیعه نقل گردیده، فاطمه را پاره ی تن خود معرفی نموده و فرموده است: هرکس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و دشمن او دشمن من و خدا است.

و در حدیث دیگری فرموده است: فاطمه پاره ی تن من است، هرکس او را اذیت کند، مرا اذیت نموده و کسی که او را به خشم آورد من و خدا را به خشم آورده است.

و بالاخره در گروهی از احادیث، آن هم در منابع معتبر اهل سنت می خوانیم که خشم خدا فاطمه و رضایت الهی به رضای او بستگی دارد.

باز هم دهها حدیث- به همین مضمون- در کتب حدیث طریقین یافت می شود و ما نیز در فصل 26 (کیفر ستمگران و دشمنان زهرا علیهاالسلام) بخشی از احادیث را با ذکر منبع و مرجع آنها آوردیم...

آنچه از این گونه احادیث در رابطه با عصمت زهرا استفاده می کنیم اینکه؛ اگر فاطمه علیهاالسلام معصوم نبود، چگونه پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله به طور مطلق خشم او را خشم خدا و رضای او را رضای الهی معرفی می کند؟! مگر می توان رضا و خشم اشخاص غیر معصوم را با رضا و خشم خدا مرتبط دانست؟!

ابن ابی الحدید پس از اعتراف بر اینکه فاطمه علیهاالسلام از جمله افرادی است که آیه ی تطهیر بر عصمت او دلالت دارد در این باره می نویسد:

قوله علیه السلام: فاطمه بضعه منی، من آذاها فقد آذانی، و من آذانی فقد آذی اللَّه عز و جل یدل علی عصمتها، لانها، لوکانت ممن تقارف الذنوب لم یکن من یوذیها موذیا له علی کل حال... [1418]

سخن پیامبر خدا

صلی اللَّه علیه و آله در مورد فاطمه علیهاالسلام که می فرمایند: هرکس او را اذیت کند، مرا اذیت کرده و کسی که مرا آزار دهد خدا را آزار داده است؛ دلیل بر معصوم بودن فاطمه علیهاالسلام است، زیرا؛ اگر فاطمه علیهاالسلام غیر معصوم بود، اذیت او در تمام حالات، اذیت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله محسوب نمی شد...

پس نتیجه می گیریم سخنان پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله، بالاتر از عصمت فاطمه علیهاالسلام را می رساند، که دانشمندان سنی و شیعه به آن اعتراف دارند و شعرای اسلامی نیز با اشعار خویش قول خدا و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله را در این باره به نظم آورده اند:

و ان مریم احصنت فرجها

و جات بعیسی کبدر الدجی

فقد احصنت فاطم بعدها

و جات بسبطی نبی الهدی [1419] .

مریم با پاکدامنی و عصمت خویش عیسی را به دنیا آورد که مثل ماه درخشنده و نورانی بود. و زهرا نیز بعد از او پاک زیست و با مصونیت تمام دو نور دیده ی پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله را تحویل داد و چون از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چه کسی فاطمه علیهاالسلام را غسل داد؟ آن حضرت با استناد به معصوم بودن فاطمه علیهاالسلام فرمودند:

غسلها امیرالمؤمنین لانها کانت صدیقه، و لم یکن لیغسلها الا صدیق. [1420]

امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را غسل داد، زیرا فاطمه علیهاالسلام معصوم بود و معصوم را جز معصوم نمی تواند غسل دهد.

چون سائل از این جواب تعجب کرد، حضرت فرمودند: در مورد مریم نیز قضیه همین طور بود، او را کسی غسل

نداد مگر حضرت عیسی.

ما در پایان این فصل از مجموع سخنان و احادیث اهل بیت و آیه شریفه تطهیر و احتجاج امیرالمؤمنین و اعتراف دانشمند بزرگ اهل سنت و... نتیجه می گیریم که فاطمه علیهاالسلام مثل سایر حضرات معصومین، معصوم بود. و فضیلت او بر تمام پیامبران و ائمه ی اطهار- جز پدرش رسول خدا و شوهرش امیرالمؤمنین- ثابت است.

اشکال بر عصمت حضرت زهرا و پاسخ به آن

بعضی گفته اند: آیه ی مذکور دلالت بر عصمت ندارد. زیرا آیات قبل از آن و آیات بعد از آن، درباره ی زنان رسول اکرم نازل شده و خطابه به آنان متوجه است. و به قرینه ی سیاق باید گفت: آیه ی مذکور نیز درباره ی زنان آن حضرت نازل شده و مخاطب در آیه، آنها هستند.

بنابراین اگر آیه دلالت بر عصمت کند باید گفت: زنهای رسول اللَّه نیز از گناه معصوم بوده اند در صورتی که این مطلب را نه کسی گفته و نه می توان گفت. از این رهگذر است که باید بگوییم: آیه اصلا دلالت بر عصمت ندارد. نه در مورد زنهای آن حضرت، نه در مورد سایر اهل بیت.

پاسخ

علامه سید عبدالحسین شرف الدین اشکال مذکور را نقل کرده و به چند وجه آن را پاسخ داده است:

اول: احتمال مذکور اجتهاد است در مقابل نص، زیرا در چندین روایت که به حد تواتر می رسد این مطلب وارد شده که آیه مذکور در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) نازل شده و اختصاص به آنان دارد. حتی وقتی ام سلمه خواست در زیر جامه داخل شود پیغمبر اکرم (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) جداً او را ممنوع ساخت.

دوم: اگر آیه درباره ی زنهای رسول خدا نازل شده

بود باید به صورت خطاب مؤنث ادا شده باشد و بگوید: (انما یرید اللَّه لیذهب عَنْکُنَّ الرجس اهل البیت و یُطَهِّرُکُنَّ تطهیرا). نه به صورت جمع مذکر.

سوم: در بین عرب های فصیح، مرسوم است که در بین کلماتشان جمله هایی را به عنوان جمله ی معترضه ذکر کنند. بنابراین مانعی ندارد بگوییم: خداوند متعال آیه ی مزبور را در بین آیاتی که در شان زنهای رسول خدا نازل شده قرار داده تا اهمیت موضوع را برساند و بدین نکته اشاره کند که چون اهل بیت پیغمبر از گناه معصومند نباید مورد تعرض کسی قرار گیرند حتی زنان پیغمبر هم حق تعرض بدانها را ندارند.

چهارم: در عین حالی که در قرآن کریم تحریفی واقع نشده و آیات آن کتاب آسمانی هیچ کم و زیاد نشده است اما این مطلب مسلّم نیست که آیات و سوره های قرآن، عینا به همان ترتیبی که نازل شده، جمع و تدوین شده باشند. مثلا هیچ بعید نیست که آیه مذکور، تنها درباره ی اهل بیت نازل شده باشد ولی در موقعی که آیات جمع و تدوین می شده آن را در بین زنان پیغمبر گنجانیده باشند. [1421]

دلیل دوم: رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) به فاطمه فرمود: خدا برای غضب تو غضب می کند و برای خشنودی تو خشنود می شود. [1422]

حدیث مذکور را سنی و شیعه قبول دارند و در کتابهای خود نوشته اند. برطبق این حدیث هر جا فاطمه (علیهاالسلام) غضب کند خدا نیز غضب می کند و هرگاه خشنود و راضی شود خدا نیز راضی و خشنود می گردد. البته این مطلب مسلم است که رضایت و غضب خدا مطابق واقع و

حق است. هرگز به کارهای زشت و خلاف حق خشنود نمی شود، گرچه دیگری از آن کار خشنود شد. هرگز از کارهای خوب و حق غضبناک نمی شود، گر چه مبغوض دیگران باشد. لازمه ی این دو مطلب اینست که فاطمه (علیهاالسلام) از گناه و خطا معصوم باشد، زیرا اگر معصوم باشد رضایت و غضبش بر طبق موازین شریعت خواهد بود و هیچگاه بر خلاف رضای خدا راضی نمی شود و هیچگاه از حق و کارهای نیک غضبناک نمی شود. در چنین صورتی می توان گفت: اگر فاطمه (علیهاالسلام) غضب کند خدا غضب می کند و اگر خشنود شود خدا خشنود می شود.

اما اگر معصیت و خطا درباره اش روا باشد نمی توان به طور کلی گفت: از غضب او خدا غضب می کند و از خشنودیش خشنود می شود. مطلب را با مثالی روشن سازیم:

اگر فرض کنیم که حضرت فاطمه معصوم نباشد و اشتباه و گناه درباره اش جایز باشد، در این صورت ممکن است بواسطه ی اشتباه یا تمایلات نفسانی، برخلاف حق و واقع، چیزی را از کسی مطالبه کند و کارشان به نزاع و کشمکش منجر شود ولی طرف مقابل تسلیم نگردد و او را مغلوب سازد، در این صورت ممکن است آن حضرت غضبناک گردد و اظهار عدم رضایت کند آیا در چنین فرضی می توان گفت: چون فاطمه (علیهاالسلام) غضب کرده خدا نیز غضب می کند گرچه حق با طرف مقابل بوده است؟ ابداً چنین کار زشتی را نمی توان به خدا نسبت داد.

بواسطه ی این روایت نیز می توان عصمت زهرا را اثبات نمود.

رسول خدا (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) فرمود: فاطمه (علیهاالسلام) پاره ی تن من است، هرکس او را خشمناک کند

مرا خشمناک خواهد کرد. [1423]

این حدیث نیز در کتابهای سنی و شیعه موجود است و همه ی مسلمانان حتی عمر و ابوبکر به صحت آن اعتراف دارند. با بیان فوق، این حدیث نیز بر عصمت حضرت زهرا دلالت دارد، زیرا پیغمبر اکرم از گناه و خطا و تمایلات نفسانی معصوم است. بر کاری غضب می کند که مبغوض خدا باشد و به چیزی راضی می شود که رضایت خدا در آن باشد. بنابراین در صورتی می توان گفت: هرگاه فاطمه غضب کند پیغمبر (صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم) نیز غضب می کند که معصوم باشد و احتمال گناه و خطا درباره اش جایز نباشد.

یکی دیگر از شواهد عصمت حضرت زهرا این حدیث است:

امام صادق علیه السلام در حدیثی فرموده: زهرا بدان جهت فاطمه نامیده شده که شر و بدی در وجود مبارکش راه ندارد. [1424]

فاطمه زهرا (س) در قیامت

فاطمه زهرا (س) در محشر

انسان پس از مردن ممکن است هزاران سال بلکه میلیونها سال در عالم قبر (برزخ)بماند، ولی سرانجام دوباره زنده شده و برای پس دادن اعمالش، به عالم رستاخیز خواهد آمد.

در قرآن مجید آیات زیادی از سختی آن روز سخن به میان آورده و اضافه می کند که انسانها در همچو لحظاتی از ترس و وحشت، نزدیکترین افراد خویش را فراموش می کنند.

مادران باردار، از وحشت، بچه هایشان را سقط می نمایند و زنان شیرده، از فرزندان شیرخوار غفلت می کنند، و کسان دیگر در حال مستی به سر می برند، در حالی که مست نیستند، ولی عذاب خدا ترسناک است. [1425]

آری در آن روز زنده ها می میرند و همراه مرده ها دوباره زنده می شوند و همگی به محشر می آیند...

فاطمه (س) چگونه سر از قبر برمی دارد؟

حضرت فاطمه علیهاالسلام هر چند مقام برتری دارد، ولی او نیز همانند دیگران این مسیر را می پیماید و پس از عالم برزخ به محشر می آید و در پیشگاه خدا مقام او بر دیگران ثابت می شود...

علی علیه السلام می فرمایند: روزی پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله برای دیدار فاطمه علیهاالسلام به خانه ی ما آمد، ولی دخترش را بسیار محزون دید. از او پرسید چرا این گونه غمگینی؟ در جواب گفت: پدر جان! به یاد عالم محشر افتادم که مردم در آن حال عریان خواهند بود. (ذکرت المحشر و وقوف الناس عراه...)

رسول گرامی فرمودند: نگران مباش، پس از آنکه من، علی و ابراهیم خلیل علیه السلام سر از قبر برمی داریم آنگاه خداوند جبرئیل را با هفتاد هزار ملائکه به سراغ تو می فرستند، سپس اسرافیل در حالی که با سه پارچه زیبا از نور در اختیار دارد، کنار تو می آید

و تو را از قبر بیرون می نماید، در حالی که بدنت پوشیده است...

آنگاه با عزت و احترام بی نظیر هفتاد هزار ملائکه تسبیح گویان تو را وارد محشر می کنند و به همین تعداد حوریان بهشتی به استقبالت می آیند. در این هنگام مریم (دختر عمران)، خدیجه (دختر خویلد)، حوا (زن آدم)، آسیه، (دختر مزاحم) هر کدام با صفوف ملائکه اطراف تو را می گیرند و تو را بر روی منبری از نور می نشانند در این هنگام جبرئیل به حضور تو می رسد و می گوید: هر حاجتی داری بگو و تو می گویی: خدایا! حسن و حسینم را می خواهم.

در آن ساعت حسینت را می بینی که با بدن خون آلون به محشر می آید و از خدا می خواهد که قاتلان وی را به کیفر رساند، بلافاصله خداوند به خشم آمده و از خشم او ملائکه نیز به خشم آیند و شعله های جهنم زبانه می کشد و قاتلان حسین و دشمنان او بر درون آتش افکنده می شوند. [1426]

ورود فاطمه (س) به محشر

در احادیث معتبر از طریق عامه و خاصه آمده است که در روز رستاخیر حضرت فاطمه علیهاالسلام را به ناقه ای از ناقه های بهشتی سوار می کنند و ملائکه اطراف او را می گیرند، جبرئیل از طرف راست، میکائیل از طرف چپ، امیرالمؤمنین پیشاپیش، امام حسن و امام حسین نیز از پشت سر او را همراهی می کنند، و با تمام عظمت و جلالت وی را به محشر می آورند، تا جایی که خلایق از دیدن او سرهای خود را پایین بیندازید و چشمهایتان را ببندید، تا فاطمه علیهاالسلام دختر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله عبور کند». مردم محشر با شنیدن این پیام که از سوی

عرش خدا صادر می گردد، همگی سرهای خود را پایین می اندازند و چشمهایشان را می بندند و فاطمه علیهاالسلام از روی پل صراط عبور می کند و در کنار بهشت قرار می گیرد... (یا معشر الخلائق! نکسوا رئوسکم و غضوا ابصارکم حتی تمر فاطمه علیهاالسلام بنت محمد علی الصراط، فتمر مع سبعین الف جاریه من الحور العین...) [1427]

آری در روز قیامت نیز همه ی چشمها لیاقت دیدن فاطمه علیهاالسلام را نخواهند داشت، فقط آنان که در این دنیا امتحان پس داده و لیاقت شیعه بودن را کسب کرده اند، مدال افتخار آن روز را از دست فاطمه علیهاالسلام دریافت می دارند...

فاطمه و پیراهن خون آلود امام حسین (ع)

فاطمه علیهاالسلام در پیشگاه خدا با قاتلان خود و فرزندانش محاجه خواهد کرد و آنان را در میان مردم محشر محکوم نموده و به عذاب دردناک الهی گرفتار خواهد نمود.

از روایات اسلامی استفاده می شود، نخستین پرونده ای که در روز رستاخیر رسیدگی می شود، پرونده ی محسن شهید (فاطمه) است، ولی آنچه دل فاطمه علیهاالسلام و شیعیان و محبان اهل بیت را بیشتر می سوزاند، خاطره ی جانسوز کربلا است، که در آن، امام حسین علیه السلام را با یارانش به طور فجیع به شهادت رسانده و سرهایشان را از تنشان جدا نموده و زنان و دختران آنان را با تمامی بی رحمی اسیر کردند...

در احادیث آمده است که دختر گرامی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله پیرهن خون آلود امام حسین علیه السلام را در روز قیامت به دست گرفته و خواستار محاکمه و کیفر قاتلان او می گردد. [1428]

.@

از حضرت امام صادق علیه السلام آمده است که فاطمه علیهاالسلام را در روز قیامت در قبه ای از نور می نشانند. در این هنگام، امام حسین

به محشر می آید، در حالی که سربریده اش را به دست می گیرد. فاطمه علیهاالسلام از دیدن چنین حالی صیحه می کشد و می افتد و تمام پیامبران و خلایق دیگر، از دیدن چنین وضعی به گریه می افتند، سپس قاتلین امام حسین حاضر و محاکمه می گردند و آنگاه به کیفر شدیدی می رسند... [1429]

و بالاخره در حدیث دیگری از طریق ابان بن عثمان از امام صادق علیه السلام نقل شده: چون فاطمه علیهاالسلام به محشر آید، پیرهن خون آلود امام حسین علیه السلام را به دست گرفته، عرض می کند: خدایا! این پیرهن خون آلود حسین من است و تو خود می دانی چه جنایاتی در مورد او مرتکب شده اند. [1430]

خطاب می رسد: یا فاطمه! تو در نزد من محبوبی هر چه می خواهی بگو. عرض می کند: الهی! انتقام خون حسین را بگیر.

در این حال آتش جهنم بر قاتلین امام حسین مسلط می گردد و با انواع عذاب به کیفر می رساند. [1431]

نقش محبت فاطمه در محشر

از حضرت سلمان نقل شده که رسول خدا درباره ی محبت فاطمه فرمودند:

یا سلمان! من احب فاطمه بنتی فهو فی الجنه معی، و من ابغضها فهو فی النار. یا سلمان! حب فاطمه ینفع فی ماه من المواطن، ایسر ذالک المواطن الموت و القبر و المیزان و المحشر و الصراط و المحاسبه... یا سلمان! ویل لمن یظلمها و یظلم بعلها امیرالمؤمنین علیا، و ویل لمن یظلم ذریتها و شیعتها. [1432]

ای سلمان! هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد، او در بهشت و کنار من خواهد بود و هر کس او را دشمن بدارد گرفتار آتش می شود.

سلمان! علاقه مندی به فاطمه در صد جا به درد می خورد: از جمله ی آنها:

هنگام مرگ، عالم برزخ، دریای میزان، عرصات محشر، پل صراط و محاسبه ی اعمال.

سلمان! وای بر کسانی که به او ظلم کنند و وای بر آنان که به شوهر او جفا نمایند، حتی وای بر ستمگرانی که به فرزندان و شیعیان وی ستم کنند.

این حدیث می رساند که عشق و علاقه به فاطمه علیهاالسلام در عرصات محشر نیز نجات دهنده است.

مقامات بهشتی حضرت زهرا و شیعیان ایشان

ابوجعفر طبری در کتاب بشاره المصطفی از همام ابی علی نقل می کند که گفت به کعب الاحبار گفتم: نظر شما درباره ی شیعیان علی بن ابیطالب (ع) چیست؟

در پاسخ گفت: «ای همام! من صفات آنها را در قرآن یافته ام، آنها حزب خدا و انصار دین خدا و پیرو ولّی هدا، و بندگان خاص و بزرگوار خدا در میان خلق هستند، خداوند آنها را برای دین خود برگزیده، و برای بهشت خود آفریده است، آنها در فردوس اعلای بهشت در میان خیمه و اطاقهائی که از (دانه های شفّاف) مروارید و لؤلؤ برپا شده، سکونت می کنند، آنها در میان مقرّبان ابرار هستند و از نوشابه ی دست نخورده سر بسته سیراب می شوند، این نوشابه از آب چشمه ای است که «تسنیم» نام دارد، که به آنها اختصاص دارد، تسنیم چشمه ای است که خداوند آن را به حضرت فاطمه دختر محمّد (ص) و همسر علی (ع) عطا فرموده است که منبع آن چشمه زیر ستونی قرار دارد که قبّه ی آن ستون در خنکی و برودت مانند کافور، و در طعم مانند زنجبیل و در بو مانند مُشک است، سپس آب آن چشمه در جویها جریان می یابد، شیعیان و دوستان فاطمه (س) از آن می آشامند، و آن قُبّه دارای چهار ستون است،

یک ستون آن از مروارید سفید است، که در زیر آن چشمه ای بنام «طهور» قرار دارد، و یک ستون آن از زُمُرّد سبز است که در زیر آن دو چشمه پر فوران از شراب طهور و عسل قرار دارد، هر یک از آن چشمه ها به سوی قسمت پائین بهشت جریان دارند، جز چشمه ی «تسنیم» که در قسمت اعلای بهشت، روان است که خواص بهشتیان از آن می آشامند، و آن شیعیان و دوستان علی (ع) هستند، و این است تفسیر قول خدا که در قرآن می فرماید:

یُسْقَوْنَ مِنْ رَحِیق مَخْتُومٍ... عَیْناً یَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ.

: «آنها از شراب زلال دست نخورده ی سر بسته سیراب می شوند... همان چشمه ای که مقرّبان از آن می نوشد (مطفّفین- 25- 28) پس این نعمت بر شیعیان گوارا باد.

سپس کعب الاحبار گفت: سوگند به خدا، شیعیان را دوست نمی دارد مگر کسانی که خداوند از آنها، عهد و میثاق گرفته است.

ابوجعفری طبری پس از نقل فوق، می گوید: سزاوار است که شیعیان، این حدیث را با آب طلا بنویسند، تا نقل بسیار شده و از نابودی، حفظ گردد، و به مفاد آن عمل کنند که موجب دستیابی به آنهمه درجات عالی بهشتی خواهد گردید، با توجّه به اینکه این روایت از اهل تسنّن نقل شده است که برای حجّت بودن، رساتر است (و از تهمت ساختگی شیعه بدور است) و صحّتش روشنتر می باشد.

پاسخ به سؤال سلمان

و نیز طبری در کتاب بشاره المصطفی از کتاب کنز نقل می کند که ابوذر گفت: سلمان و بلال حبشی را دیدم نزد پیامبر (ص) آمدند، ناگهان سلمان بروی قدم رسول خدا (ص) افتاد و بوسید، پیامبر (ص)

او را از این کار کنار زد و به او فرمود: «ای سلمان، آن کاری را که عجم ها برای شاهان خود انجام می دهند، نسبت به من انجام مده، من بنده ای از بندگان خدا هستم، مانند بندگان می خورم و می نشینم»

سلمان عرض کرد: ای مولای من از تو می خواهم از فضائل فاطمه (س) در قیامت، به من خبر بدهی!

پیامبر (ص) با چهره ای خندان به او نگریست و فرمود: «سوگند به خدائی که جانم در دست قدرت او است، فاطمه (س) همان بانوئی است که در عرصه ی محشر، سوار بر شتر عبور می کند که سرش (نمودی) از خشیت خدا است، و چشمانش از نور خدا می باشد، تا اینکه فرمود: جبرئیل در سمت راست آن شتر، و میکائیل در سمت چپ آن، و علی (ع) در پیشاپیش آن، و حسن و حسین (ع) در پشت سر آن حرکت می کنند، خداوند حافظ و نگهبان او است، تا از صحنه ی محشر عبور کند در این هنگام ناگهان از جانب خدا ندا می رسد:

«ای همه ی خلایق! چشمهای خود را فروخوابانید، و سرهای خود را پائین آورید، این فاطمه دختر پیامبر شما، همسر علی (ع) امام شما، مادر حسن و حسین (ع) است، پس از پل صراط عبور می کند در حالی که دو چادر شفّاف و سفید بر سر دارد.

وقتی که فاطمه (س) وارد بهشت می شود و به نعمتها و مواهبی که خداوند برای او آماده ساخته می نگرد، می گوید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ- اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی اَذْهَبَ عَنّا الْحُزْنَ اِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَکُورٌ اَحَلَّنا دارَ الْمَقامَهِ مِنْ فَضْلِهِ، لایَمَسُّنا فِیها لُغُوبٌ.

: «بنام خداوند مهربان، حمد و سپاس خداوند را

که: حزن و اندوه را از ما دور ساخت، البته خدای ما بخشنده و شکر پذیر است، آن خدائی که ما را در مقام عالی از عطای خود قرار داد که در آن هیچگونه رنج و ناگواری به ما نمی رسد».

رسول خدا (ص) فرمود: پس از آن خداوند به فاطمه (س) وحی می کند: «ای فاطمه! آنچه می خواهی از من مسئلت کن که به تو عطا می کنم و تو را خشنود سازم»

فاطمه (س) عرض می کند: خدایا تو امید منی، بلکه بالاتر از امید منی، از درگاه تو مسئلت می کنم که دوستان من و دوستان دودمان مرا در آتش دوزخ، عذاب نکنی.

خداوند به او وحی می کند: ای فاطمه! به عزّت و جلالم سوگند، دو هزار سال قبل از خلقت آسمانها و زمین، به خود سوگند یاد نموده ام که دوستان تو، و دوستان عترت تو را به آتش عذاب نکنم.

درج نام فاطمه زهرا بر ساق عرش و در بهشت

فضائل مشترک حضرت زهرا (س) این است که نام پنج تن بر ساق عرش و بر در بهشت نوشته شده است و آن موجودات مقدس بر همه ی فرشتگان معرفی شده اند و ملائک آنان را دیده و شناخته اند.

ابن عباس از رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم نقل می کند که حضرت فرمود: «لیله عرج بی الی السماء رایت علی باب الجنه مکتوبا: لا اله الا اللَّه، محمد رسول اللَّه، علی حبیب اللَّه، الحسن والحسین صفوه اللَّه، فاطمه خیره اللَّه، علی مبغضیهم لعنهاللَّه». [1433]

تصویر حضرت زهرا در بهشت

از دیگر منقبتی که حضرت صدیقه سلام اللَّه علیها با پدر و فرزندانش اشتراک دارد منور بودن بهشت است با تصویر او.

انس از حضرت رسول اکرم روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«ان آدم صلوات اللَّه علیه نظر فی الجنه فلم یر صوره مثل صورته فقال: الهی لیس فی الجنه صوره مثل صورتی؟ فاخبره اللَّه تعالی و اشار الی جنه الفردوس، فرای قصرا من یاقوته بیضاء فدخلها فرای خمس صور مکتوب علی کل صوره اسمها: انا محمود و هذا احمد، انا الاعلی و هذا علی، انا الفاطر و هذه فاطمه، انا المحسن و هذا حسن، انا ذوالاحسان و هذا حسین». [1434]

«حضرت آدم چون در بهشت به هر سو نگریست و صورتی را به شکل و قیافه ی خود نیافت، عرض کرد: خدایا، صورتی نظیر چهره ی من نیافریده ای؟ خدای متعال او را متوجه بهشت فردوس کرد و حضرت آدم در آنجا قصری از یاقوت سفید دید و هنگامی که وارد آن قصر شد، پنج تصویر مشاهده کرد که اسامی هریک از آنان به این شرح نوشته شده بود: من محمودم و این

احمد است، من اعلی هستم و این علی است، من فاطرم و این فاطمه است، من محسنم و این حسن است، من ذوالاحسانم و این حسین است».

بشارت بهشت بر شیعیان حضرت زهرا (س)

چنانکه رسول اکرم به شیعیان امیرالمؤمنین و فرزندان معصومش بشارت بهشت را داده است و در منقبت و عظمت مقام آنان مطالبی بیان داشته اند، نسبت به شیعیان زهرا علیهاالسلام نیز عینا با ذکر همان مناقب مژده ی بهشت داده اند. شیعه یعنی تابع و پیرو و اقتداکننده. شیعه ی علی کسی است که از علی علیه السلام هدایت می یابد و همراه او و متمسک و دست به دامان اوست. شیعه ی فاطمه علیهاالسلام در اخبار عینا در ردیف شیعیان علی است. گاه پیامبر اکرم در مدح شیعیان امیرالمؤمنین سخن می گوید، و گاه در منقبت شیعیان فاطمه سلام اللَّه علیها و همین روش رسول خدا نشانگر این است که حضرت زهرا علیهاالسلام خود استقلال دارد و دارای کرامات و مقام والا و صاحب ولایت کبری می باشد.

اینک حدیثی از پیامبر اکرم در شان آن حضرت:

«عن جابر بن عبداللَّه مرفوعالا اذا کان یوم القیامه تقبل ابنتی فاطمه علی ناقه من نوق الجنه...، خطامها من لولو رطب، قوائمها من الزمرد الاخضر، ذنبها من المسک الاذفر، عیناها یاقوتتان حمراوان، علیها قبه من نور، یری ظاهرها من باطنها، و باطنها من ظاهرها، داخلها عفو اللَّه، خارجها رحمهاللَّه، علی راسها تاج من نور، للتاج سبعون رکنا، کل رکن مرصع بالدر و الیاقوت. یضی ء کما یضی ء الکوکب الدری فی افق السماء علی یمینها سبعون الف ملک، و عن شمالها سبعون الف ملک، و جبرئیل آخذ بخطام الناقه، ینادی باعلی صوته:

غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه بنت محمد؛ فلا یبقی یومئذ نبی

و لا رسول و لا صدیق و لا شهید الا غضوا ابصارهم حتی تجوز فاطمه فتسیر حتی تحاذی عرش ربها جل جلاله...، فاذا النداء من قبل اللَّه جل جلاله: یا حبیبتی و ابنه حبیبی، سلینی تعطی، واشفعی تشفعی.... فتقول: الهی و سیدی ذریتی و شیعتی، و شیعه ذریتی و محبی، و محبی ذریتی. فاذا النداء من قبل اللَّه جل جلاله: این ذریه فاطمه و شیعتها و محبوها و محبو ذریتها، فیقبلون و قد احاط بهم ملائکه الرحمه، فتقدمهم فاطمه، حتی تدخلهم الجنه». [1435]

جابر بن عبداللَّه از رسول خدا روایت می کند که فرمود:

«هنگامی که روز قیامت فرارسد، دخترم فاطمه سوار بر ناقه ای از ناقه های بهشتی وارد عرصه محشر می شود، که مهار آن ناقه از مروارید درخشان و چهارپای آن از زمرد سبز، دنباله اش از مشک بهشتی، چشمانش از یاقوت سرخ، و بر فراز آن، قبه ای (خیمه ای) از نور، که بیرون آن از درونش و درون آن از بیرونش نمایان است. فضای داخل آن قبه، انوار عفو الهی و خارج آن خیمه، پرتو رحمت خدایی است. و بر فرازش تاجی از نور که دارای هفتاد پایه است از در و یاقوت که همانند ستارگان درخشان در افق آسمان نورافشانند. از جانب راست آن مرکب هفتاد هزار ملک، و از طرف چپ آن هفتاد هزار فرشته است- و جبرئیل در حالی که مهار ناقه را گرفته است- با صدای بلندی ندا می کند: نگاه خود را فراسوی خویش گیرید، و نظرها به پایین افکنید، این فاطمه دختر محمد است که عبور می کند. در آن هنگام، حتی انبیا و صدیقین و شهدا همگی از ادب، دیده فرومی گیرند؛

تا اینکه فاطمه عبور می کند و در مقابل عرش پروردگارش قرار می گیرد، آنگاه از جانب خدا جل جلاله ندا می شود: ای محبوبه ی من، و ای دختر حبیب من، بخواه از من آنچه می خواهی؛ تا عطایت کنم و شفاعت کن هر که را مایلی تا قبول فرمایم.

در جواب عرضه می دارد: ای خدای من، و ای مولای من، دریاب ذریه ی مرا، شیعیان مرا، پیروان مرا، و دوستان ذریه ی مرا. بار دیگر از جانب حق خطاب می رسد: کجا هستند ذریه فاطمه و پیروان او؟ کجایند دوستدارانش، و دوستداران ذریه ی او؟ در آن هنگام جماعتی به پیش می آیند و فرشتگان رحمت آنان را از هر سوی در میان می گیرند. و فاطمه علیهاالسلام در حالی که پیشگام آنهاست همگی را همراه خود به بهشت وارد می فرماید».

حضرت صدیقه سلام اللَّه علیها در روز قیامت سوار بر مرکبهای متفاوت به تناسب مواقف متعدد است؛ و اینکه در احادیث وارده، مرکبهای آن حضرت، متفاوت ذکر شده است، و به نظر بعضی ها نوع مرکب مورد اختلاف بوده است صحیح نیست. زیرا هر مرکبی که بیان شده است با مشخصات معین در موقف معین بوده و همه اش درست جای اختلاف نیست؛ و علت اختلاف در مشخصات مرکب، از این جهت است که هنگامی که فاطمه علیهاالسلام به سوی عرش الهی سیر می کند مرکب خاصی دارد، وقتیکه از مقابل عرش به جانب بهشت روان است یک مرکب مخصوص دیگر؛ و همچنین هنگام ورود به بهشت و جولان و طیران در فضای رحمت الهی- همانند جعفر طیار- دارای مرکبهای خاص و گوناگون می باشد. در روایتی که ذکر شد، و مشخصات یکی از مرکبهای آن حضرت بیان گردید و

گفته شد که جبرئیل مهار ناقه ی بهشتی زهرا سلام اللَّه علیها را در روز محشر می گیرد. می توان گفت که جبرئیل، نماینده ی خاص خدای لامکان، در هر مکان و موقفی است و در برخی از آیات و روایات که جمله ی «خدا آمد» بکار رفته است، دانشمندان همه را حمل بر آمدن جبرئیل نماینده ی حق تبارک و تعالی نموده اند؛ لذا هنگام ورود فاطمه علیهاالسلام به عرصه ی محشر، آن یکتا کنیز برگزیده ی خدا و بانوی بانوان عالم از اولین و آخرین، همین شایسته ی اوست که مهار مرکبش را جبریل امین بگیرد و با افتخار ندا کند:

«غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه بنت محمد». [1436]

در یک روایت دیگر از رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم چنین نقل شده است که فرمود:

«... ینادی مناد من بطنان العرش، یا اهل القیامه غضوا ابصارکم، هذه فاطمه بنت محمد، تمر علی الصراط، فتمر فاطمه علیها و تمر شیعتها علی الصراط کالبرق الخاطف...». [1437]

«روز قیامت منادی از میان عرش الهی ندا می کند: ای اهل محشر چشمان خود فروگیرید، این فاطمه دختر محمد است که از صراط عبور می کند، آنگاه فاطمه با شیعیان بسرعت برق از صراط می گذرند».

در حدیث دیگری از حضرت رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم منقول است که فرمود:

«... ثم یقول جبرئیل: یا فاطمه سلی حاجتک. فتقولین: یا رب شیعتی. فیقول اللَّه عز و جل: قد غفرت لهم. فتقولین: یا رب شیعه ولدی. فیقول اللَّه: قد غفرت لهم. فتقولین: یا رب شیعه شیعتی. فیقول اللَّه: انطلقی فمن اعتصم بک فهو معک فی الجنه. فعند ذلک یود الخلائق انهم کانوا فاطمیین، فتسیرین

و معک شیعتک و شیعه ولدک و شیعه امیرالمؤمنین آمنه روعاتهم...». [1438]

«پس آنگاه جبرئیل عرض می کند: ای فاطمه، هر چه می خواهی از خدای خویش طلب کن. فاطمه عرض می کند: خدایا، شیعیان مرا دریاب. خطاب می رسد: همه ی شیعیان تو را آمرزیدم. عرضه می دارد: پروردگارا، شیعه ی فرزندانم را نیز نجات بده. ندا می آید: همه ی آنان را بخشیدم؛ یا فاطمه، اینک در میان اهل محشر برو و هر کسی که به تو پناهنده شود، همراه تو به بهشت وارد خواهد شد. پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم سپس به سخنان چنین ادامه داد: در آن هنگام همه ی مردم آرزو می کنند که ای کاش ما نیز فاطمی بودیم. یا فاطمه، در چنین روزی است که شیعیان تو، پیروان اولاد تو، و شیعیان امیرالمؤمنین در پی تو به سلامت وارد بهشت می شوند».

جناب جابر در یک حدیث مفصل از حضرت باقر سلام اللَّه علیه نقل می کند که فرمود:

«... واللَّه یا جابر انها ذلک الیوم لتلتقط شیعتها و محبیها کما یلتقط الطیر الحب الجید من الحب الردی ء، فاذا سار شیعتها معها عند باب الجنه، یلقی اللَّه فی قلوبهم ان یلتفتوا، فاذا التفتوا فیقول اللَّه عز و جل: یا احبائی ما التفاتکم؟ فقد شفعت فیکم فاطمه بنت حبیبی. فیقولون: یا رب احببنا ان یعرف قدرنا فی مثل هذا الیوم. فیقول اللَّه: یا احبائی ارجعوا و انظروا من احبکم لحب فاطمه، انظروا من اطعمکم لحب فاطمه، انظروا من کساکم لحب فاطمه، انظروا من سقاکم شربه فی حب فاطمه، انظروا من رد عنکم غیبه فی حب فاطمه، خذوا بیده و ادخلوه الجنه. قال ابوجعفر: واللَّه لا یبقی فی الناس الا

شاک او کافر او منافق...». [1439]

«به خدا قسم یا جابر، این است همان روزی که مادرم زهرا شیعیان خود را از میان اهل محشر جدا می کند چنان مرغی که دانه های خوب را از بد جدا می سازد. و چون همراه فاطمه شیعیانش به در بهشت می رسند، خدا در قلب آنان چنین القاء می فرماید که به پشت سر خویش نگاه کنند؛ آنگاه که به عقب سر خود نظر افکنند، از جانب خدای تعالی خطاب می شود: سبب چیست که شما به پشت سرتان نگاه می کنید؟ من که شفاعت فاطمه دخترم حبیبم محمد را درباره ی شما پذیرفتم. عرض می کنند: پروردگارا دوست می داریم قدر و منزلت ما شیعیان فاطمه در چنین روزی شناخته شود. پس، از جانب خدای تعالی خطاب می شود: ای دوستان من برگردید، برگردید (به صحنه ی محشر)، نظر افکنید (در میان آن جماعت و) هرکس را که برای دوستی فاطمه شما را دوست داشته است هر کس را که به خاطر زهرا به شما دوستداران فاطمه اطعام کرده؛ نیکی نموده، و با جرعه ی آبی سیرابتان کرده، و یا از غیبت افراد درباره ی شما مانع شده است: دست او را بگیرید و به بهشت واردش کنید، سپس حضرت ابوجعفر (امام باقر) علیه السلام اضافه فرمود: به خدا سوگند از برکت محبت جده ام زهرا کسی بر جای نمی ماند جز آنکسی که نسبت به مقام والای آل محمد تردید داشته و یا کافر و یا منافق باشد».

در «تفسیر فرات بن ابراهیم» روایتی از حضرت رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم منقول است که آن حضرت فرمود:

«... تدخل فاطمه ابنتی الجنه و ذریتها و شیعتها...، و ذلک

قوله تعالی: (لا یحزنهم الفزع الاکبر) [1440]

... (و هم فی ما اشتهت انفسهم خالدون) [1441] هی واللَّه فاطمه و ذریتها و شیعتها...». [1442]

«دخترم فاطمه با ذریه و شیعیانش وارد بهشت می شوند، و در این مورد است که خدای تعالی می فرماید: هرگز فزع اکبر (هول و هراس بزرگ روز قیامت) آنها را غمگین نمی سازد... و با هر چه که بدان تمایل دارند برای همیشه متنعمند...».

آری، فاطمه و ذریه و شیعیان او در پناه رحمت خدا، از وحشت روز محشر در امن و امان هستند و از اینجا معلوم می شود که حضرت زهرا دارای شیعه ی مخصوص به خود و صاحب استقلال شخصیت می باشد.

عاصمی در کتاب زین الفتی- در بخش «الشراط الساعه»- از سلمان چنین روایت می کند که پیامبر اکرم فرمود:

«یا سلمان و الذی بعثنی بالنبوه لاخذن یوم القیامه بحجزه جبرئیل، و علی اخذ بحجزتی، و فاطمه آخذه بحجزته، والحسن آخذ بحجزه فاطمه، والحسین آخذ بحجزه الحسن، و شیعتهم اخذه بحجزتهم.فاین تری اللَّه ذاهبا برسول اللَّه؟ و این تری رسول اللَّه ذاهبا باخیه؟ و ان تری اخا رسول اللَّه ذاهبا بزوجته؟ و این تری فاطمه ذاهبه بولدها؟ این تری ولد رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم ذاهبین بشیعتهم؟ الی الجنه و رب الکعبه یا سلمان، الی الجنه و رب الکعبه یاسلمان، الی الجنه و رب الکعبه یا سلمان، عهد عهد به جبرئیل من عند رب العالمین». [1443]

«ای سلمان، قسم به وجود مقدسی که مرا به پیامبری مبعوث فرموده است، در روز قیامت، من دامان جبرئیل (نماینده ی خدای عز و جل را می گیرم، و علی دامان مرا، و فاطمه دامان علی

را، و حسن دامان فاطمه را، و حسین دامان حسن را، و شیعیانشان دست به دامان آنها هستند. یا سلمان، آیا گمان می کنی، خدای تعالی پیامبرش را (پناهنده ی خود را) کجا می برد؟ و پیامبر، برادرش علی را؟ و علی همسرش زهرا را؟ و فاطمه دو فرزندش را؟ و آنها شیعیانشان را کجا خواهند برد؟ سپس پیامبر اکرم سه بار تکرار فرمودند: ای سلمان قسم به خدای کعبه به سوی بهشت می برند؛ و این پیمانی است که جبرئیل از جانب پروردگار جهانیان وعده داده است».

اعتراف و ایقان به ولایت حضرت صدیقه سلام اللَّه علیها، و اظهار تشیع و دوستی نسبت به او، در زیارت مخصوص آن حضرت نیز با این جملات بیان شده است: «خدایا شاهد باش که من از شیعیان زهرا و از دوستان اویم و معتقد به ولایت آن حضرت هستم».

با توجه به اینکه حضرت فاطمه صدیقه سلام اللَّه علیها در والاترین مناقب و برترین مقامات با پدر و همسر و فرزندانش مشترک است و با در نظر گرفتن مطالبی که نسبت به مراتب عالی آن حضرت در روز قیامت بیان شد، و بشارتهائی که درباره ی شیعیانش از پیامبر اکرم نقل شده است، هرگز معقول نیست که صاحب این مقامات عالیه ولیهاللَّه نباشد.

مطالبی را که بیان شد، از اخباری که در علت نامگذاری حضرت صدیقه سلام اللَّه علیها به اسامی «فاطمه» و «بتول» وارد شده است می توان استفاده کرد. فاطمه اسمی است که از اسماء حق تبارک و تعالی مشتق گردیده، و بر عرش و جنت چنین نوشته شده است: «انا الفاطر و هذه فاطمه».

در کتاب ذخائر العقبی می خوانیم:

«قال رسول اللَّه صل اللَّه علیه و اله

و سلم لفاطمه: یا فاطمه تدرین لم سمیت فاطمه؟ قال علی: یا رسول اللَّه لم سمیت فاطمه؟ قال: ان اللَّه عز و جل قد فطمها و ذریتها عن النار یوم القیامه». [1444]

«پیامبر اکرم به فاطمه فرمود: آیا می دانی چرا اسم ترا فاطمه نهاده اند؟ علی عرض کرد،: یا رسول اللَّه خودتان بفرمایید سبب این تسمیه چیست. پیامبر اکرم فرمود: سبب این است که خدای تعالی فاطمه و شیعیان او را از آتش روز قیامت منقطع و دور نگهداشته است».

روایت مذکور را محب الدین طبری در ذخائرالعقبی از ابن عساکر نقل کرده است و اضافه می کند که این حدیث را امام علی بن موسی الرضا علیهماالسلام نیز در مسند خود ذکر کرده است. محب الدین طبری می گوید حضرت رضا در کتاب مسندش چنین می فرماید:

«ان رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم قال: ان عز و جل فطم ابنتی فاطمه و ولدها و من احبهم من النار فلذلک سمیت فاطمه». [1445]

«پیامبر اکرم فرمود: بدرستیکه خدای تبارک و تعالی دخترم فاطمه و فرزندانش را و هرکسی را که آنان را دوست بدارد از آتش منقطع و دور گردانیده است و از این جهت است که او را فاطمه نامیده اند».

علاوه بر دانشمندانی که نامشان برده شد، جمعی دیگر از علماء نیز این روایت را در کتابهای خود آورده اند، از جمله عبیدی مالکی [1446] در عمده التحقیق این مطلب را ذکر کرده است. [1447] قسطلانی که یکی از دانشمندان بزرگ عامه است در مواهب اللدنیه چنین نقل می کند:

«روی النسائی و الخطیب مرفوعا: (انما سمیت فاطمه لان اللَّه فطمها و محبیها عن النار). [1448] و (سمیت بتولا

لانقطاعها عن نساء زمانها فضلا و دینا و حسبا. و قیل لانقطاعها عن الدنیا الی اللَّه تبارک و تعالی) قاله ابن الاثیر». [1449]

«نسائی و خطیب بغدادی از پیامبر روایت کرده اند که فرمود: (فاطمه به این دلیل فاطمه نامیده شده که خدای تبارک و تعالی او را و دوستانش را از آتش منقطع و دور گردانیده است)؛ و ابن اثیر می گوید: (او را بتول نامیده اند، زیرا از نظر تدین و فضیلت و اصالت از تمام زنان عصر خویش جدا و ممتاز بوده است؛ همچنین گفته شده که تسمیه ی او به بتول به این دلیل است: که فاطمه دل از دنیا گسسته و به خدای خویش پیوسته است)».

هر یک از نامهای حضرت فاطمه سلام اللَّه علیها رمزی و سری دارد که در اخبار وارد است، چرا فاطمه اش نامیده اند؟ چرا او را بتول گفته اند، و چرا اسمش را عذرا نهاده اند؟

چنانکه گفته شد «فاطمه» و «بتول» در حقیقت هر دو یک معنی دارند که به فرمایش پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم حاکی از این است که حضرت فاطمه و فرزندش و شیعیان او در روز قیامت از آتش منقطع و دورند. خدا ما را نیز از شیعیان فاطمه سلام اللَّه علیها قرار بدهد، ان شاءاللَّه.

مقام حضرت زهرا (س) در بهشت

مقام زهرا علیهاالسلام در بهشت با مقام پیامبر و علی و حسنین علیهم السلام یکسان است

منقبت دیگر، اشتراک فاطمه ی زهرا سلام اللَّه علیها با پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام است در مقامات و درجاتی که مخصوص و منحصر می باشد به پنج تن آل عبا. با دقت در این دسته روایات کاملاً روشن می شود که آنان را مقام و مرکزیت خاصی است،

و هرگز هیچ بشری را به آن درجات والا راه نیست.

زید بن ارقم از پیامبر اکرم روایت می کند که آن حضرت خطاب به امیرالمؤمنین فرمود:

«انت معی فی قصری فی الجنه مع فاطمه ابنتی (و انت اخی و رفیقی) [1450] ». [1451]

«یا علی تو و دخترم فاطمه در بهشت در قصر من همنشین من هستید. سپس پیامبر اکرم این آیه را تلاوت فرمود: (برادرانه بر تختهای بهشتی روبروی هم می نشینید)».

این روایت را محب الدین طبری در کتاب الریاض النضره، ابن مغازلی در مناقب، حموینی در فرائد، ابن باکثیر [1452] در وسیله المال، و عاصمی در زین الفتی، احمد بن حنبل در مناقب نقل کرده اند.

حدیث دیگری امیرالمؤمنین علیه السلام مرفوعا از پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم نقل کرده اند که رسول اکرم فرمود:

«فی الجنه درجه تدعی «الوسیله». فاذا سالتم اللَّه فسلوا لی الوسیله، قالوا: یا رسول اللَّه، من یسکن معک فیها؟

قال: علی و فاطمه والحسن والحسین». [1453]

«در بهشت درجه ای است به نام «الوسیله»، هرگاه بخواهید در هنگام دعا چیزی برای من از خدا بطلبید، مقام «وسیله» را مسئلت نمایید، گفتند: یا رسول اللَّه چه کسانی در این درجه ی مخصوص با شما همنشین هستند؟ فرمود: علی، فاطمه، حسن و حسین». این حدیث از دانشمندان عامه نیز در کتب خود ذکر نموده اند، از جمله سیوطی در کتاب جامع الکبیر از حافظ ابن مردویه نقل کرده است.

ما شیعیان نیز در زیارت پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم چنین عرض می کنیم:

«اللهم اعطه الدرجه الرفیعه، و آته الوسیله من الجنه». [1454]

چنانکه گفته شد درجه الوسیله- که

والاترین درجات بهشتی است- مخصوص و منحصر است به پنج تن، و هرگز بشری را به آن رتبه ی اعلی راه نیست. درجه الوسیله برتر از درجات جمیع انبیا، اوصیا، اولیا، و علماء و مخلصین است. [1455]

امیرالمؤمنین چنین روایت می کند که پیامبر اکرم فرمود:

«انا و فاطمه و علی والحسن والحسین فی مکان واحد یوم القیامه».

«روز قیامت من و فاطمه و علی و حسن و حسین دارای مقام و منزلت واحدی هستیم».

آری اینان در تمام عوالم خلقت مقام و منزلتشان یکی است. در عالم نور، در عالم ذر، در عالم اظله، در محشر، در عوالم سفلی و علوی، ملکی و ملکوتی، در غیب و شهود، خلاصه در تمام مسیر آفرینش، از آغاز تا پایان، همه جا با هم، هم ردیف و هم شان و هم مقامند. بعضی ازعلمای عامه (سنی) که حدیث مذکور را نقل کرده اند عبارتند از: احمد بن حنبل در مسند، حافظ محب الدین طبری در الریاض النضره.

روایت دیگری که حضرات عامه نیز نسبت به آن اهمیت بسیار قائل شده اند عبارت از این است:

روزی رسول اکرم وارد خانه علی شد، و امیرالمؤمنین را در حال استراحت مشاهده کرد؛ و خطاب به حضرت زهرا چنین فرمود:

«انی و ایاک و هذین (یعنی الحسنین) و هذالراقد (او النائم)، یوم القیامه فی مکان واحد». [1456]

«همانا، من و تو (یا زهرا) و حسن و حسین، و این شخص که در اینجا آرمیده است (علی)، روز قیامت همه در یک جا خواهیم بود».

راویان این حدیث عبارتند از: احمد ابن حنبل در مسند، حافظ ابن عساکر، محب الدین طبری، حاکم حسکانی....

حاکم نیسابوری اسناد این روایت را

بررسی و آن را تأیید نموده است. [1457] ما نیز مدارک این حدیث شریف را کاملاً رسیدگی کردیم؛ تردیدی در صحت آن نیست، و مسلماً از فرمایشات پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم می باشد.

عبداللَّه بن قیس از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم نقل می کند که فرمود:

«انا و علی و فاطمه والحسن والحسین یوم القیامه فی قبه تحت العرش». [1458]

«جایگاه من و علی و فاطمه و حسن و حسین روز قیامت در قبه ای است که زیر عرش قرار دارد».

از این روایت چنین معلوم می شود که والاترین مقامات که «وسیله» نام دارد، در پایتخت عظمت حضرت حق تبارک و تعالی است؛ و هرگز کسی را به آنجا راه نیست. آری، پایتخت عالم فقط جایگاه پنچ تن است، آنجا که نشانگر عظمت و جلال و جلوه گاه نور جمال و جلال کبریایی است.

چنانکه گفته شد، این انوار پنج گانه، در جمیع منازل خلقت در تمام شئون ولایت همه جا همراه و همگام و همتایند؛ در ابتدا و انتها، در عالم اظله، در عالم ذر، در عالم ارواح و اشباح، در دنیا و برزخ، در حشر و نشر، خلاصه تا روز قیامت، از یکدیگر جدا نبوده، در کنار هم در جمیع مراحل و در تمام ملکات و فضائل بطور یکسان سهیمند.

تقدم و سواره بودن حضرت زهرا (س) در ورود به بهشت

منقبت چهاردهم، مقام رکوب (سواره بودن) در روز قیامت، در بهشت، و در هنگام سیر در مواقف دیگر است که حضرت زهرا سلام اللَّه علیها با پدر بزرگوارش و امیرالمؤمنین و حسنین اشتراک دارد، و هیچ زنی در عالم- از اولین و آخرین- دارای این مقام نیست. فاطمه

علیهاالسلام در این رتبه نیز بین بانوان جهان بی همتاست. از میان بانوان، تنها اوست که سواره وارد عرصه ی محشر می شود. فرق او با زنان دیگر، بلکه با جمیع صدیقین، علما، حکما و شهدا تفاوت پیاده و سواره است.

بریده [1459] از پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«یبعث اللَّه ناقه صالح، فیشرب من لبنها هو و من آمن به من قومه. و لی حوض کما بین عدن و عمان، اکوابه عدد نجوم السماء فیستقی الانبیاء. و یبعث اللَّه صالحا علی ناقته. قال معاذ [1460] : یا رسول اللَّه، و انت علی العضباء؟ قال: لا، انا علی البراق، یخصنی اللَّه به من بین الانبیاء، و فاطمه ابنتی علی العضباء...». [1461]

«خدای تعالی ناقه حضرت صالح را در روز رستاخیز برمی انگیزد، پس حضرت صالح و ایمان آورندگان به او از شیر آن شتر می نوشند و سیراب می شوند؛ لیکن مرا حوضی است به پهنای عدن تا عمان، که تعداد جامهای آن به شمار ستارگان آسمانی است، و انبیا (از من) طلب سقایت می نمایند.

«پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم در ادامه ی سخن چنین می فرماید): خدای تعالی در روز حشر، صالح را سوار بر ناقه اش برمی انگیزد. معاذ از پیامبر اکرم پرسید یا رسول اللَّه آیا شما نیز سوار بر شتر عضباء به محشر وارد می شوید؟ آن حضرت در جواب فرمود: نه، مرکب اختصاصی من براق است، که خدای تعالی مرا در میان انبیاء به این مرکب مخصوص گردانیده است، و عضباء مرکب مخصوص دخترم فاطمه است».

روایتی را که ذکر شد حافظ ابن عساکر در تاریخش آورده و

علمای شیعه نیز آن را نقل نموده اند.

عضباء نام شتری است که هر وقت علی علیه السلام از جانب پیامبر اکرم برای تبلیغ اسلام مأموریت داشت بر آن سوار می شد، چنانکه جهت قرائت سوره ی برائت (توبه) در برابر کفار نیز علی بر این مرکب مخصوص سوار بود.

کثیر بن مره حضرمی [1462] روایت می کند که حضرت رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود:

«حوضی اشرب منه یوم القیامه انا و من آمن بی و من استسقانی من الانبیاء. و تبعث ناقه ثمود لصالح، فیحتلبها فیشرب من لبنها هو والذین آمنوا معه من قومه ثم یرکبها من عند قبره، حتی توافی به المحشر،... فقال معاذ: اذا ترکب العضباء یا رسول اللَّه؟ قال: لا، ترکبها ابنتی، انا علی البراق، اختصصت به من دون الانبیاء...». [1463]

«در روز قیامت مرا حوضی است که من و هر کس که به من ایمان آورده است از آن سیراب می شویم، و از پیامبران نیز آنکه بخواهد سیراب می گردد، در آن روز ناقه ی ثمود برای صالح برانگیخته می شود، صالح و آنان که از قومش به او ایمان آورده اند از شیر آن شتر می نوشند، سپس صالح در کنار قبرش بر آن ناقه سوار می شود و به صحنه ی محشر می آید. معاذ عرض کرد: یا رسول اللَّه آیا در آن هنگام شما هم بر شتر عضباء سوار می شوید؟ فرمود: نه، عضباء مرکب دخترم فاطمه است، و مرکب من براق است که در میان انبیا به آن اختصاص یافته ام».

ابوهریره می گوید: شنیدم از پیامبر اکرم که فرمود:

«تبعث الانبیاء یوم القیامه علی الدواب و یبعث صالح علی ناقته، و ابعث علی البراق، و تبعث فاطمه

امامی علی العضباء، و یبعث ابنا فاطمه- الحسن والحسین علی ناقتین، و علی بن ابی طالب علی ناقتی». [1464]

«در روز قیامت انبیا سوار بر مرکبها هستند، و صالح سوار با ناقه اش مبعوث می شود، و من نیز بر براق و فاطمه در پیشاپیش من بر عضباء و دو فرزند فاطمه، حسن و حسین بر دو ناقه ی دیگر، و علی بن ابی طالب بر ناقه ی مخصوص من، همگی سواره مبعوث می شویم».

مرکب انبیا- چنانکه را روایات استفاده می شود- از مرکبهای عمومی بهشتی است نه اختصاصی؛ و با توجه به روایت قبلی، که پیامبر می فرماید «در روز قیامت سواره مبعوث شدن بهمراه انبیا، مخصوص امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین سلام اللَّه علیهم می باشد» در تمام مواقف، آنجا که از مسیر پنج تن سخن رفته است، ردیف و ترتیب حرکت چنین است: فاطمه از همه جلوتر، و رسول خدا پشت سر فاطمه، و امیرالمؤمنین بعد از پیامبر اکرم، حسنین پشت سر آنان هستند، حتی ورود پنج تن علیهم السلام به بهشت نیز به همین ترتیب است.

دانشمندانی که این روایت ابوهریره را نقل کرده اند عبارتند از: محب الدین طبری در ذخائرالعقبی، حاکم در مستدرک- که صحت آن را بررسی و تأیید کرده است-، ابن عساکر در تاریخش، و خطیب در تاریخش. سیوطی ضمن نقل این حدیث از ابوالشیخ و حاکم و خطیب و ابن عساکر چنین نتیجه می گیرد که این روایت آن احادیثی را که از طریق شیعه درباره ی پیشگام بودن فاطمه در هنگام سیر پنج تن نقل شده است، تأیید می کند.

حافظ سیوطی با ذکر اسناد و مدارک در کتاب جَمْع الجَوامِع آورده است که حضرت رسول فرمود:

«اول شخص یدخل الجنه فاطمه

بنت محمد». [1465]

«اول کسی که به بهشت وارد می شود فاطمه دختر محمد است».

و در حدیث دیگر:

«ان اول من یدخل الجنه: انا و علی و فاطمه والحسن والحسین...». [1466]

«ما پنج تن قبل از همه کس به بهشت وارد می شویم...». از این دسته اخبار، و احادیث دیگری که در این موضوع از پیامبر اکرم وارد است، معلوم می شود که فاطمه علیهاالسلام دارای مرکبهایی است مخصوص به خود، که گاهی از نور، گاهی از یاقوت، و گاهی از زمرد است، و یکی از مرکبهای آن حضرت نیز عضباء است.فاطمه سلام اللَّه علیها هنگام سیر در مواقف متعدد، مرکبهای مختلفی دارد؛ موقع ورود به محشر، هنگام داخل شدن به بهشت، وقت سیر در جنت، و مراحل دیگر در موقفی سوار بر مرکب مخصوص می باشد، و اینکه در احادیث مرکبهای آن حضرت را متنوع ذکر کرده اند، به سبب همین تعدد مواقف و منازل است. این منقبت فاطمه سلام اللَّه علیها- که در میان جمیع زنان، از اولین و آخرین، تنها بانویی است که سوار بر مرکب محشور می شود، و با توجه به اینکه در این فضیلت با پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم بطور همسان اشتراک دارد-، خود برهان روشن و قاطعی است که آن حضرت دارای مقام شامخ ولایت بوده، و از شئون همین رتبه ی والاست که جمیع زنان در محشر پیاده اند، و او که «ولیهاللَّه» است، سوار بر مرکب مخصوص به خود می باشد.

ملائکه در حضور فاطمه زهرا (س)

جبرئیل در حضور حضرت زهرا (س)

حضرت فاطمه علیهاالسلام که برترین زن جهان خلقت از اولین و آخرین است، بارها با ملائک و از جمله پیک وحی سخن گفت و با وی انس گرفت. حضرت

امام صادق علیه السلام در این باره می فرمایند:

ان فاطمه مکثت بعد رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله خمسه و سبعین یوما و کان دخلها حزن شدید علی ابیها و کان یاتیها جبرئیل فیحسن عزاها علی ابیها و یطیب نفسها و یخبرها عن ابیها و مکانه، و یخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها و کان علی یکتب ذلک. [1467]

حضرت فاطمه علیهاالسلام پس از رسول خدا هفتاد و پنج روز زندگی نمودند و در طول این ایام فوق العاده در حزن و اندوه بسر می بردند و جبرئیل به حضور وی رسیده و آن حضرت را در عزای پدرش تسلی می داد و با وی شریک غم می گشت و از وضع رسول خدا و جایگاه عظیم او در پیش خدا سخن می گفت و همچنین از سرنوشت تک تک فرزندانش بعد از شهادت فاطمه علیهاالسلام او را در جریان می گذاشت و علی علیه السلام نیز همه ی اینها را می نوشت.

از عبارت «کان» در این حدیث استفاده می شود که رفت و آمد جبرئیل به حضور فاطمه و سخن گفتنش با وی محدود نبود، بلکه این ارتباطها ادامه داشت و جبرئیل با فاطمه علیهاالسلام انس گرفته بود.

و در حدیث دیگر داریم که هنگام وفات فاطمه و قبض روح ملک الموت از آن حضرت، جناب جبرئیل در حضور زهرا بود و حضرت زهرا خطاب به هر دو آنان فرمود: سلام بر جبرئیل، سلام بر ملک الموت. (حتی حضور سایر ملائکه نیز در کنار فاطمه علیهاالسلام محسوس بود.) [1468]

جبرئیل حامل سلام خدا به فاطمه (س)

عن ابی جعفر علیه السلام: لما اراد اللَّه تعالی ان ینزل علیها «مصحف» امر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل ان یحملوه فینزل به علیها و

ذلک فی لیله الجمعه من الثلث الثانی من الیل فهبطوا به و هی قائمه تصلی و سلموا علیها و قالوا: السلام یقرئک السلام و وضعوا المصحف فی حجرها. فقالت: للَّه السلام و منه السلام و الیه السلام و علیکم یا رسل اللَّه السلام. [1469]

امام باقر علیه السلام می فرمایند: چون خداوند اراده کرد که مصحف فاطمه را به آن حضرت بفرستد، به جبرئیل، میکائیل و اسرافیل دستور داد آن را به فاطمه علیهاالسلام برسانند و این قضیه در نیمه ی شب جمعه اتفاق افتاد، آنان در حالی فرود آمدند که آن بانو مشغول عبادت الهی بود. پس از عرض سلام به او گفتند: (خدا) بر تو سلام می فرستد، آنگاه مصحف را به وی تحویل دادند.

فاطمه علیهاالسلام پس از تحویل مصحف گفت: بر خدا باد سلام و از او سلام و برای او سلام و برای شما سفیران پروردگارم سلام.

قابل توجه است جبرئیل، میکائیل و اسرافیل، که هر سه از بزرگان ملائکه به حساب می آیند، حامل سلام خدا به فاطمه علیهاالسلام بوده اند و مصحف فاطمه را به صاحب اصلی می رسانند و با وی به گفتگو می پردازند.

حضرت امام صادق در مورد نزول ملائکه به حضور فاطمه علیهاالسلام و سخن گفتنشان با آن حضرت می فرمایند:

انما سمیت فاطمه محدثه لان الملائکه کانت تهبط من السماء فتنادیها کما تنادی مریم بنت عمران... فتحدثهم و یحدثونها... [1470]

فاطمه علیهاالسلام را از این جهت محدثه خواندند که ملائکه به حضورش شتافته و با وی مصاحبه می کردند و سخن می گفتند، همان طوری که با مریم دختر عمران چنین بودند.

صفوف ملائکه در حضور فاطمه زهرا (س)

دیدار ملائکه با فاطمه علیهاالسلام در این چند جایی

که ذکر شد محدود نبوده، بلکه خداوند آنها را برای خدمت به فاطمه علیهاالسلام مأمور و موظف ساخته بود و پیوسته در رفت و آمد به خانه و حضور زهرا بودند.

ملائکه گاهی حسنین را مراقبت و مواظبت می کردند و گاهی برای آنان و خود فاطمه علیهاالسلام لباسهای بهشتی می آوردند و حتی در دستاس و آرد کردن جو و گندم یاور فاطمه علیهاالسلام بودند، و برای هرگونه خدمتگزاری صف کشیده و از هم سبقت می گرفتند...

اگر کسی مختصر اطلاعاتی در مورد سیره ی آن حضرت داشته باشد، به یقین می داند که فاطمه علیهاالسلام کسی است که پیوسته مشغول الطاف الهی بوده و فرشتگان آسمانی در ایام مختلف به خدمت او می پرداختند...

روزی پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله به معرفی دخترش فاطمه علیهاالسلام پرداخت و او را برترین زن جهان از اولین و آخرین خواند، آنگاه اضافه کرد:

انها لتقوم فی محرابها فیسلم علیها سبعون الف ملک من الملائکه المقربین.

او هنگامی که در محراب عبادت می ایستد، هفتاد هزار نفر از ملائکه برای او سلام و درود می فرستند... [1471]

کیفر ستمگران و دشمنان فاطمه زهرا (س)

کیفر ستمگران فاطمه در دنیا

از نظر فقهی کسی که به چهارده معصوم ناسزا بگوید و یا عملی توهین آمیز در مورد آنان انجام دهد، حکمش قتل است، که در منابع فقهی مورد بحث فقها واقع شده است.

بنابراین، فاطمه ی زهرا که یکی از حضرات معصومین علیهم السلام می باشند، هر گونه اسائه ی ادب و جرات و جسارت و بغض و کینه عملی به ساحت آن بزرگوار کیفر شدیدی در پی خواهد داشت.

از نظر حدیثی نیز روایات زیادی در این زمینه آمده و از جمله از حضرت امام صادق علیه السلام می خوانیم

که می فرمایند:

«چون حضرت مهدی عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف ظهور کند، پس از اقداماتی، به کیفر قاتلان ستمگر مادرش فاطمه علیهاالسلام می پردازد و به سراغ قبر آنان می رود و آنان را زنده می کند، و به محاکمه می کشد و پس از آن به دارشان آویزان می کند و پس از باز کردن از دار، به پیکبر کثیفشان آتش می زند. [1472] »

این حدیث می رساند ستمگرانی که به خانه آن حضرت هجوم برده، وی را مصدوم نموده، بچه اش را کشته و خانه اش را به آتش کشیدند، چه کیفر سنگینی در این جهان دارند.

در اینجا توجه شما را به یک تاریخ زنده، که نتیجه مطلوبی در این بحث دارد جلب می کنم:

رسول خدا هنگامی که مکه را فتح کرد، همه را آزاد ساخته و از انتقام گرفتن چشم پوشی نمود، ولی از چهار نفر زن و شش نفر مرد نگذشت و آنان را مهدور الدم اعلان کرد. [1473]

از جمله این اشخاص که واجب القتل اعلان شد هبارین اسود بود. او هنگامی که دختر بزرگ پیامبر صلی اللَّه علیه و آله (حضرت زینب) عازم مدینه بود، به تعقیبش پرداخت و با نیزه ای که به وی زد، باعث شد که آن بانوی گرامی بچه ی خود را که در شکم داشت سقط کند.

رسول گرامی فرمود: هر کجا به هبار دست یافتید، دستها و پاهای او را قطع نموده و سپس به قتل رسانید. (اقطعوا یدیه و رجلیه ان قدرتم علیه، ثم اقتلوه) [1474] ابن ابی الحدید معتزلی می گوید:من این خبر تاریخی پیامبر را به نقیب خود ابوجعفر خواندم او گفت: پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله به جهت

ترساندن زینب و سقط جنین وی، خون هبار را مباح اعلان کرد. (او اضافه کرد:) از این حدیث استفاده می شود که اگر پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله در زمان فاطمه علیهاالسلام زنده بود، خون آنان را که فاطمه علیهاالسلام را ترسانده و محسنش را کشتند، مباح اعلان می فرمود.

ابن ابی الحدید پرسید: اجازه می دهی من جریان ترساندن فاطمه علیهاالسلام و کشته شدن محسنش را از تو نقل کنم؟

او گفت: از من نقل نکن و بطلان آن را نیز نقل نکن، زیرا من متوقفم. [1475]

هذا الخبر قراته علی النقیب ابی جعفر فقال: اذا کان رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله اباح دم هباربن الاسود لانه روع زینب فالقت ذا بطنها، فظهر الحال انه لو کان حیا لاباح دم من روع فاطمه حتی القت ذا بطنها...

خوانندگان عزیز توجه می فرمایند که کیفر دشمنان و ستمگران فاطمه علیهاالسلام از نظر شیعه و سنی قتل است و این مساله موضوعی است مسلم که دانشمندان فریقین به آن عقیده دارند.

اذیت به فاطمه اذیت به خدا و پیامبر است

اینکه اذیت فاطمه علیهاالسلام اذیت خدا و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله است، موضوعی است که دهها حدیث معتبر در این باره در کتب شیعه و سنی آمده، که اینک بدون نیاز به تحلیل، به چند حدیث از آنها تبرک می جوییم:

1- قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله: فاطمه بضعه منی، فمن اغضبها اغضبنی. [1476]

رسول خدا فرمودند: فاطمه پاره ی تن من است، هرکس او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده.

2- عن النبی صلی اللَّه علیه و آله: فاطمه بضعه منی، و هی نور عینی، ثمره فوادی، و روحی التی

بین جنبی، من آذاها فقد آذانی، و من آذانی فقد آذی اللَّه، و من اغضبها فقد اغضبنی، یوذینی ما آذاها. [1477]

پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: فاطمه پاره ی تن من، نور چشمم، میوه ی دلم و روح و روانم است. هرکس او را اذیت کند، مرا اذیت نموده و اذیت من اذیت خداست و کسی که وی را به خشم آورد، مرا به خشم آورده، اذیت می کند مرا، آنچه فاطمه را اذیت کند.

3- قال النبی: فاطمه بضعه منی، من آذاها فقد آذانی، و من آذانی فقد آذی اللَّه عز و جل و هذا یدل علی عصمتها. [1478]

رسول گرامی فرمودند: فاطمه پاره ی تن من است، هرکس او را اذیت کند مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت کند، خدا را اذیت کرده. (سپس ابن ابی الحدید می گوید:این حدیث، عصمت فاطمه را در بر دارد.)

4- عن رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله: ان اللَّه عزوجل لیغضب لغضب فاطمه، و یرضی لرضاها. [1479]

از پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله آمده است: خداوند با خشم و غضب فاطمه به خشم آید و با رضای او راضی می گردد.

5- قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله: فاطمه بضعه منی، یوذینی ما اذاها. [1480]

پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: فاطمه پاره ی تن من است، اذیت می کند مرا، آنچه او را بیازارد.

6- قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله: فاطمه بنت محمد، و هی بضعه منی، فمن آذاها فقد آذانی، و من آذانی فقد آذی اللَّه. [1481]

رسول خدا فرمودند: فاطمه دختر محمد است، او پاره ی

تن من بوده، هرکس وی را آزار دهد، مرا آزار نموده و کسی که مرا اذیت کند، خدا را اذیت نموده است.

این احادیث ششگانه، که به عنوان نمونه، از کتابهای معتبر اهل سنت نقل گردید، می رساند که خشم فاطمه علیهاالسلام باعث خشم خدا و پیامبر می گردد و اساساً رضایت و غضب الهی به رضا و غضب فاطمه علیهاالسلام بستگی دارد. و چنانچه ملاحظه فرمودید از این احادیث به عصمت فاطمه علیهاالسلام استدلال نموده و حرکت او را معلول اراده و خواست خدا می دانند.

خدا و پیامبر، ستمگران فاطمه را لعن کرده اند

پروردگار عالم در سوره ی احزاب آیه ی 57 می فرمایند:

ان الذین یوذون اللَّه و رسوله لعنهم اللَّه فی الدنیا والآخره.

به یقین کسانی که خدا و پیامبر او را اذیت می کنند، در دنیا و آخرت ملعون بوده و از رحمت الهی دور می باشند.

قطع نظر از روایات خاصه که از طریق شیعه نقل شده، اگر همان شش حدیث مذکور را که در این فصل از کتب معتبره ی عامه نقل نمودیم که «اذیت فاطمه علیهاالسلام را اذیت خدا و پیامبرش می دانند» و با این آیه شریفه کنار هم گذاشته و نتیجه بگیریم، آنگاه به این ثمره خواهیم رسید که هر کس فاطمه علیهاالسلام را اذیت کرده و در حق او ستمگری نموده و به خانه او تجاوز کرده و... در دنیا و آخرت ملعون بوده و از رحمت الهی محروم و به عذاب دردناک در قعر آتش جهنم گرفتار خواهد آمد. علاوه بر این، استدلال و استنتاج، از تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده که این آیه در مورد کسانی نازل شده، که حق علی علیه السلام را غصب کنند و فاطمه علیهاالسلام

را از حقش محروم نموده و وی را به خشم آورند... [1482] («ان الذین یوذون اللَّه و رسوله لعنهم اللَّه فی الدنیا و الاخره و اعدلهم عذابا مهینا» نزلت فیمن غصب امیرالمؤمنین حقه و اخذ حق فاطمه و آذاها...)

پس، با این بیان روشن (ایذا فاطمه علیهاالسلام ایذا خدا و پیامبر، موذیان خدا و پیامبر ملعون، پس موذیان و مبغضان فاطمه ملعون). ملاحظه می شود که خداوند دشمنان و ستمگران فاطمه علیهاالسلام را در قرآن مجید ملعون خوانده است. و اما از نظر پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله نیز، از طریق اهل سنت، از ابن عباس در یک حدیث مفصل در مورد حضرت فاطمه علیهاالسلام چنین آمده است:

اللهم العن من ظلمها و عاقب من غصبها، و ذلل من اذلها، و خلد فی نارک من ضرب جنبها حتی القت ولدها، فتقول الملائکه عند ذلک. (آمین). [1483]

خداوندا! هر کس فاطمه را مورد ستم قرار دهد از رحمت خود دور بدار (لعنتش کن)و غاصبین حقش را عذاب کن و کسی که او را خوار گرداند، خوارش فرما و آنان که به پهلوی او می زنند و باعث سقط فرزندش می شود برای همیشه در آتش دار، (این دعاها با آمین ملائکه به اجابت می رسد.)

چنانچه ملاحظه می کنید در این حدیث پیامبر خدا ستمگران و غاصبین حق فاطمه علیهاالسلام را ملعون خوانده و آنان را برای همیشه اهل آتش می داند.

آنچه پیامبر در معراج مشاهده کردند!

علی ابن عباس: قال: قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله: لما عرج بی الی السما رایت علی باب الجنه: لا اله الا اللَّه، محمد رسول اللَّه، علی حبیب اللَّه، الحسن و الحسین صفوه اللَّه، فاطمه امه اللَّه، علی مبغضیهم

لعنه اللَّه. [1484]

ابن عباس از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نقل می کند که فرمودند: من در عالم معراج دیدم که بر در بهشت نوشته شده بود: «معبودی نیست جز خدا، محمد رسول خدا، علی حبیب الهی، حسن و حسین برگزیده حق، فاطمه کنیز پروردگار و بر دشمنان آنان لعنت باد.»

این حدیث نیز می رساند که مبغضین فاطمه مستحق لعنت خدا در دنیا و آخرتند.

کیفر اخروی دشمنان فاطمه زهرا (س)

اگر به دقت به آیات قرآن مجید نظری بیفکنیم و رابطه برخی از آیات آن را در مورد حضرت زهرا مورد توجه قرار دهیم، خواهیم دید که پروردگار عالم عذاب دردناک و خوارکننده ای برای دشمنان آن حضرت وعده می دهد.

از جمله در آیه ی 61 سوره ی توبه می فرماید: «و الذین یوذون رسول اللَّه لهم عذاب الیم؛ کسانی که پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله را اذیت می کنند به عذاب دردناکی گرفتار آیند.»

و در آیه ی 57 احزاب می فرماید: «ان الذین یوذون اللَّه و رسوله لعنهم اللَّه فی الدنیا و الاخره و اعدلهم عذابا مهینا؛ به یقین کسانی که به ایذا خدا و پیامبر می پردازند در دنیا و آخرت از رحمت الهی به دور بوده، عذاب خوارکننده ای در انتظار آنان است.»

با توجه به بحثهایی که در همین فصل داشتیم و ثابت کردیم که «ایذا فاطمه علیهاالسلام ایذا خدا و پیامبر است» چنین نتیجه می گیریم که دشمنان فاطمه طبق همین دو آیه و آیات مشابه دیگر، در آتش ابدی که از قهر خدا سرچشمه می گیرد قرار خواهند گرفت.

و در حدیثی رسول خدا در این زمینه می فرمایند: هرکس با دشمنی فاطمه و اهل بیت من از دنیا برود کافر از

دنیا رفته و بوی بهشت به مشام او نمی رسد و در پیشانی او می نویسند این شخص از رحمت خدا بدور است. [1485] (... من مات علی بغض آل محمد جا یوم القیمه مکتوب بین عینیه آیس من رحمه اللَّه، الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا، الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحه الجنه.)

و در حدیث دیگری از طریق عامه از حضرت سلمان نقل شده که پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله در مورد دشمنان فاطمه علیهاالسلام فرمودند:

یا سلمان! ویل لمن یظلمها و یظلم بعلها امیرالمؤمنین علیا و ویل لمن یظلم ذریتها و شیعتها. [1486]

یا سلمان! وای بر آن ستمگرانی که به فاطمه و شوهرش علی امیرالمؤمنین ستم کنند؟! حتی وای بر آنان که بر فرزندان و شیعیان فاطمه جفا نمایند.

قابل توجه است که در این حدیث ضمن تعبیر امیرالمؤمنین بر حضرت علی علیه السلام آن هم در مدرک معتبر اهل سنت، دشمنان فاطمه علیهاالسلام و شوهر و فرزندان و شیعیان را تهدید به کیفر و عذاب الهی می نماید، و می رساند که چنین افرادی روزگار سیاهی در پیشگاه خدا خواهند داشت.

رجعت حضرت زهرا (س) به دنیا

از جمله اموری که از ضروریات مذهب شیعه و مختصات آنست، اعتقاد به رجعت می باشد و آن برگشتن جمعی از نیکان محض و بدان محض است در دنیا پیش از قیامت کبری، و اکثر علمای امامیه مانند شیخ صدوق و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید بن طاووس و علامه مجلسی رحمه اللَّه و غیر ایشان از بزرگان اکابر آنها بر حق بودن رجعت دعوی اجماع نموده و بسیاری از محدثین

شیعه در این باره کتابهای جداگانه ای نوشته اند.

از فضائل ممتاز حضرت زهرا علیهاالسلام یکی رجعت است. با ائمه اطهار بار دیگر برمی گردد و از خداوند نسبت به ظالمین دادخواهی می کند. چنانچه در خبر مفصل از مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است. [1487]

اعدام، مجازات توهین به فاطمه زهرا

با کمال تأسف و تأثر از صدای جمهوری اسلامی مطلبی در مورد الگوی زن پخش شده است که انسان از بازگو کردن آن شرم دارد. [1488] فردی که این مطلب را پخش کرده است، تعزیر و اخراج می گردد و دست اندرکاران آن تعزیر خواهند شد. در صورتی که ثابت شود، قصد توهین در کار بوده است، بدون شک فرد توهین کننده محکوم به اعدام است. اگر بار دیگر اینگونه قضایا تکرار گردد، موجب تنبیه، توبیخ و مجازات شدید و جدی مسؤولان بالای صدا و سیما خواهد شد و البته در تمامی زمینه ها قوه ی قضاییه اقدام می نماید. [1489]

فضائل و مناقب حضرت زهرا (س) به روایت عایشه

فاطمه زهرا «حوراء انسیه»

حدیث اول [1490]

فاطمه حوراء أنسیه

عن عائشه، قالت: قلت: یا رسول اللَّه ما لک؟ إذا جاءت فاطمه قبلتها حتی تجعل لسانک فی فیها کله، کأنک ترید أن تلعقها عسلا؟ قال: نعم یا عائشه، طنی لما أسری بی إلی السماء أدخلنی جبرئیل الجنه، فناولنی منها تفاحه فأکلتها فصارت نطفه فی صلبی فلما نزلت واقعت خدیجه، ففاطمه من تلک النطفه و هی حوراء إنسیه، کلما إشتقت إلی الجنه قبلتها.

حدیث اول: فاطمه حوریه ای انسان گونه

... از عایشه نقل است که می گوید:

گفتم: ای رسول خدا (ص)! شما را چه شده است؟ هنگامی که فاطمه (س) می آید او را می بوسید و حتی زبانتان را در دهانش می گذارید، مثل اینکه می خواهید عسل به او بخورانید؟

پیامبر (ص) فرمودند: همین طور است عایشه! چون من به معراج رفتم، جبرئیل مرا وارد بهشت کرد، پس به من سیبی از سیبهای بهشت خوراند و آن سیب در صلب من نطفه شد، چون از آسمان نزول کردم با خدیجه همبستر شدم، پس فاطمه

(س) از همان نطفه است و او حوریه ای است انسان گونه، پس هرگاه مشتاق بهشت می شوم او را می بوسم.

حدیث کساء

حدیث دوم [1491]

حدیث الکساء

قالت عائشه: خرج النبی صلی اللَّه علیه و سلم غداه و علیه مرط مرجل [1492] من شعر أسود، فجاء الحسن بن علی فأدخله ثم جاء الحسین فدخله، معه، ثم قال: جاءت فاطمه فأدخلها، ثم جاء علی فأدخله، ثم قال: (إنما یرید اللَّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا)

حدیث دوم: حدیث کساء

... صفیه دختر شیبه گفت که عایشه گفت:

صبحگاهی پیامبر (ص) از منزل خارج شد و در حالی که ردائی از پشم یا خز از موی سیاه بر دوش او بود، پس حسن بن علی (ع) آمد، پیامبر (ص) او را داخل رداء کرد، حسین (ع) آمد، او را هم زیر رداء جای داد، فاطمه (س) آمد، او را هم وارد کرد، بعد از آنها علی (ع) آمد پیامبر (ص) او را هم داخل کرد، پس پیامبر (ص) فرمود: إنما یرید اللَّه لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا [1493]

منحصرا خداوند اراده کرده است تا رجس و پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاکیزه کند، پاکیزه کردنی.

حدیث سوم [1494] ، قال:

حدیث الکساء

قیل: و سئلت عائشه رضی اللَّه عنها عن أمیرالمؤمنین علی بن أبی طالب رضی اللَّه عنه، فقالت:

و ما عسیت أن أقول فیه و هو أحب الناس إلی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و سلم لقد رأیت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و سلم قد جمع شملته علی علی و فاطمه والحسن والحسین و قال:

هؤلاء أهل بیتی، أللهم أذهب عنهم الرجس و

طهرهم تطهیرا.

قیل لها: فکیف سرت ألیه قالت: أنا نادمه، و کان ذلک قدرا مقدورا

حدیث سوم: حدیث کساء

... گفته شد، از عایشه درباره ی امیرالمؤمنین علی (ع) پرسیدند. گفت:

خطا نمی کنم اگر درباره ی او بگویم، او محبوبترین مردم به رسول خدا (ص) بود. به تحقیق دیدم، پیامبر (ص) ردای خودش را بر علی (ع) و فاطمه (س) و حسن (ع) و حسین (ع) کشیده بود و فرمود:

اینان اهل بیت منند، خدایا از آنان رجس و پلیدی را دور گردان و آنان را پاکیزه گردان، پاکیزه کردنی، بهاو گفته شد: پس چرا علیه او قیام کردی؟

گفت: من پشیمانم و آن حادثه (جنگ جمل) از پیش مقدر شده بود.

فاطمه سیده نساء العالمین

حدیث چهارم [1495]

فاطمه سیده نساء الأمه

عن عائشه، قالت أقبلت فاطمه علیهاالسلام تمشی، لا واللَّه الذی لا اله إلا هو ما مشیها یخرم من مشیه رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم، فلما رآها،

قال: مرحبا بإبنتی مرتین، قالت فاطمه علیهاالسلام:

فقال لی:

أما ترضین أن تأتی یوم القیامه سیده نساء المؤمنین، أو نساء هذه الأمیه.

حدیث چهارم: فاطمه سرور بانوان است

... عایشه گفت:

فاطمه (س) آمد، راه می رفت، به آن خدائی که جز او خدایی نیست راه رفتن او با راه رفتن رسول خدا (ص) فرقی نداشت، پس چون پیامبر (ص) او را دید فرمود: آفرین به دخترم، دوبار، فاطمه (س) فرمود: پدرم به من فرمود:

آیا راضی نمی شوی که روز قیامت سرور زنهای مؤمن یا سرور زنهای این امت باشی.

حدیث پنجم [1496]

سیدات نساء أهل الجنه

أنها قالت لفاطمه: ألا یسرک أنی سمعت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه

و آله و سلم یقول:

سیدات نساء أهل الجنه أربع:

مریم بنت عمران، و فاطمه بنت محمد، و خدیجه بنت خویلد و آسیه بنت مزاحم، إمرأه فرعون

حدیث پنجم: بزرگ زنان اهل بهشت

عایشه به فاطمه (س) گفت:

آیا چیزی را که از پیامبر (ص) شنیدم، خوشحال نمی کند تو را پیامبر (ص) می فرمود:

سروران زنهای بهشت چهار تن می باشند:

1. مریم دختر عمران

2. فاطمه دختر محمد (ص)

3. خدیجه دختر خویلد

4. آسیه دختر مزاحم و همسر فرعون

آنچه از خدمتکار برای فاطمه بهتر است!

حدیث هفتم [1497]

تعلم الرسول (ص) فاطمه هو خیر لها من خادم

قال محمد بن اسماعیل البخاری فی صحیحه فی باب مناقب أمیرالمؤمنین علی ابن أبی طالب علیه السلام: مسندا عن علی علیه السلام، قال: إن فاطمه سلام اللَّه علیها شکت ما تلقی من أثر الرحی فأتی النبی صلی اللَّه علیه و سلم سبی، فانطلقت فلم تجده فوجدت عائشه بمجی ء فاطمه.

فجاء النبی صلی اللَّه علیه و سلم إلینا و قد أخذنا مضاجعنا فذهبت لأقوم، فقال: علی مکانکما، فقعد بیننا حتی وجدت برد قدمیه علی صدری و قال:

ألا أعلکما خیرا مما سألتمانی؟ إذا أخذتما مضاجعکما فکبرا أربعا و ثلاثین، و سبحا ثلاثا و ثلاثین و أحمدا ثلاثا و ثلاثین، فهو خیر لکما من خادم

حدیث هفتم: حضرت رسول (ص) فاطمه را تعلیم می دهد به آنچه از خدمتکار برای او بهتر است

... علی (ع) فرمود:

فاطمه (س) شکایت داشت از جراحاتی که بر اثر آسیاب کردن به دست مبارکشان وارد شده بود، برای شکایت به نزد پیامبر (ص) آمد، پیامبر (ص) در منزل نبودند، فاطمه (س) عایشه را دیدند و به او جریان را گفتند، پس چون پیامبر

(ص) آمدند، عایشه را دیدند و به او جریان را گفتند، پس چون پیامبر (ص) آمدند، عایشه خبر آمدن فاطمه (س) را به ایشان داد.

علی (ع) فرمود:

پیامبر (ص) به سوی ما آمد در حالی که ما در بستر استراحت بودیم، خواستیم (به احترام پیامبر (ص» برخیزیم، فرمود به همان حال باشید، پیامبر (ص) بین ما دو نفر نشست، به طوری که سردی قدمهای پیامبر (ص) را بر سینه ام احساس کردم پیامبر (ص) فرمود:

آگاه باشید، تعلیم کنم بهتر از چیزهایی که از من می خواهید؟

هنگامی که به رختخواب می روید:

34 مرتبه اللَّه اکبر و 33 مرتبه سبحان اللَّه 33 مرتبه الحمدللَّه بگویید، پس این برای شما از پیشخدمت بهتر است.

پیامبر فاطمه را می بوید و می بوسد!

حدیث ششم [1498]

الرسول (ص) یشم رائحه الجنه من فاطمه

عن عائشه رضی اللَّه عنها قالت: کان النبی صلی اللَّه علیه و آله و سلم: إذا قدم من سفر قبل نحر فاطمه و قال: منها أشم رائحه الجنه.

حدیث ششم: حضرت رسول (ص) بوی بهشت را از فاطمه استشمام می کند

از عایشه نقل شده که گفت: هنگامی که پیامبر (ص) از سفر بازمی گشت، گودی زیر گلوی فاطمه (س) را می بوسید و می فرمود:

از او بوی بهشت را استشمام می کنم.

حدیث چهاردهم [1499]

الرسول (ص) یقبل نحر فاطمه (ع)

و عن عائشه رضی اللَّه عنها أن النبی صلی اللَّه علیه و سلم قبل یوما نحر فاطمه،

فقلت: یا رسول اللَّه فعلت شیئا لم تفعله فقال: یا عائشه إنی إذا إشتقت إلی الجنه قبلت نحر فاطمه.

حدیث چهاردهم: حضرت رسول (ص) انحنای گلوی فاطمه (س) را می بوسد

از عایشه روایت شده که:

روزی رسول خدا (ص) گودی گلوی فاطمه

(س) را بوسید.

گفتم:

ای رسول خدا (ص)! عملی انجام دادی که قبل ازآن انجام نداده بودی. پیامبر (ص) فرمود:

ای عایشه! هنگامی که به بهشت مشتاق می شدم، گودی گلوی فاطمه (س) را می بوسم.

حدیث بیست و نهم [1500]

تقبیل الرسول (ص) لفاطمه

عن عائشه بنت طلحه، عن عائشه بنت أبی بکر و فی فضائل السمعانی بإسناده عن عکرمه قال:

کان النبی صلی اللَّه علیه و آله و سلم إذا قدم من مغازیه قبل فاطمه، و رووا عن عائشه.

أن فاطمه کانت إذا دخلت علی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم، قام لها من مجلسه و قبل رأسها و أجلسها مجلسه، و إذا جاء إلیها لقیته و قبل کل واحد منهما صاحبه و جلسا معا.

حدیث بیست و نهم: بوسیدن فاطمه (س) توسط پیامبر (ص)

... عایشه دختر طلحه از عایشه دختر ابوبکر، (در فضائل السمعانی به اسناد از عکرمه) گفت:

هنگامی که پیامبر (ص) از جنگ برمی گشت فاطمه (س) را می بوسید و همچنین از عایشه نقل کرده اند که:

فاطمه (س) هنگامی که بر پیامبر (ص) وارد می شد، پیامبر (ص) برای او از جا بلند می شد و سر او را می بوسید و او را در جای خود می نشانید، و نیز هنگامی که پیامبر (ص) به سوی فاطمه (س) می آمد، با او ملاقات می کرد و هر کدام یکدیگر را می بوسیدند و با هم می نشستند.

حدیث سی و پنجم [1501]

الرسول (ص) لاینام حتی یقبل فاطمه (ع)

عن عائشه، أن النبی صلی اللَّه علیه و آله و سلم، کان کثیرا ما یقبل عرف فاطمه علیهاالسلام

حدیث سی و پنجم: بوسه ی پیامبر (ص) بر فاطمه

از عایشه نقل است که:

همانا پیامبر (ص) بیشتر اوقات پیشانی فاطمه (س) را می بوسید.

فاطمه در بین زنان مسلمان بیشترین مصیبت را می بیند!

حدیث هشتم [1502]

فاطمه أعظم نساء المسلمین رزیه

عن عائشه، أن رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و سلم قال لفاطمه:

إن جبرئیل أخبرنی أنه لیس امرأه من نساء المسلمین أعظم رزیه [1503] منک فلا تکونی أدنی امرأه منهن صبرا.

حدیث هشتم: فاطمه بزرگترین تحمل کننده ی مصایب در بین زنان مسلمان

از عایشه نقل است که:

رسول خدا (ص) به فاطمه (س) فمرود: جبرئیل به من خبر داد که هیچ کس از زنان مسلمان به اندازه ی تو مصیبت نمی بیند، پس از آنان کم صبرتر مباش.

نجوای پیامبر با فاطمه

حدیث یازدهم [1504]

سرار الرسول (ص) لفاطمه (ع)

عن عائشه رضی اللَّه عنها قالت: کذا عند رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و سلم فی مرضه الذی مات فیه، ما یغادر منا واحده إذ جاءت فاطمه تمشی ما تخطی ء مشیتها من مشیه رسول اللَّه صلی اللَّه و سلم شیئا فلما رآها قال: مرحبا بابنتی فأقعدها عن یمینه أو عن یساره ثم سارها بشی ء فبکت، فقلت لها أنا من بین نسائه: خصک رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و سلم من بیننا بالسرار و أنت تبکین؟ ثم سارها بشی ء فضحکت

قالت: فقلت لها: أقسمت علیک بحقی أو بمالی علیک من الحق لما أخبرتنی.

قالت: ما کنت لأفشی علی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و سلم سره، قالت (عائشه):

فلما تؤفی النبی صلی اللَّه علیه و سلم سألتها؟ فقالت (فاطمه): أما الآن فنعم.

أما بکائی فإن رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و سلم قال لی: إن جبرئیل علیه السلام کان یعرض علی القرآن کل عام مره فعرضه علی العام مرتین، و لا أری إلا أجلی قد اقترب فبکیت، فقال لی: إتقی اللَّه واصبری، فإنی نعم السلف، ثم قال: یا فاطمه أما ترضین

أن تکونی سیده نساء العالمین أو نساء هذه الأمه، فضحکت.

حدیث یازدهم: سخنان رازناک حضرت رسول (ص) به فاطمه (س)

... عایشه گفت:

نزد پیامبر (ص) بودم، در آن مریضی که به همان از دنیا رفت، هیچ کدام از ما (زنان پیامبر (ص» رسول خدا (ص) را تنها نگذاشتیم. در این هنگام فاطمه (س) آمد. راه می رفت و راه رفتنش فرقی با راه رفتن رسول خدا (ص) نمی کرد.

چون پیامبر (ص) او را دید فرمود:

آفرین به دخترم! و او را در سمت راست یا چپ خود نشاند. بعد در گوش او سخن گفت، پس فاطمه گریه کرد! من از بین زنان به فاطمه (س) گفتم: پیامبر (ص) تو را در بین ما برای گفتن اسرار خود برگزید و تو گریه می کنی؟!

بعد رسول خدا (ص) در گوش به او خبری داد، و او خندید! عایشه گفت: به فاطمه گفتم: تو را به حق خودم با مال خودم که بر تو دارم قسم می دهم، که مرا از سخنانی که پیامبر (ص) به تو فرمود خبر دهی، فاطمه (س) فرمود: من اسرار رسول خدا (ص) را فاش نمی کنم.

پس چون پیامبر (ص) وفات یافت، از فاطمه (س) پرسیدم. فرمود، حال می گویم: گریه ام برای این بود که پدرم فرمود:

جبرئیل هر سال یک بار قرآن را بر من عرضه می کرد، اما امسال دو بار عرضه کرد و دلیلی نمی بینم مگر اینکهاجلم نزدیک شده، و من گریه کردم. پس پیامبر (ص) به من فرمود:

تقوای خدا پیشه کن و صبر در مفارقت از من داشته باش، همانا من بهترین گذشتگان هستم، بعد فرمود:

ای فاطمه آیا راضی نیستی که

بوده باشی سرور زنان جهانیان، یا سرور زنان این امت! پس من خندیدم.

حدیث شانزدهم [1505]

الرسول (ص) یناجی فاطمه (ع)

عن عائشه، أن رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و سلم فی مرضه الذی قبض فیه قال: یا فاطمه یا إبنتی أحنی [1506] علی فأحنت علیه، فناجاها ساعه ثم انکشفت عنه تبکی و عائشه حاضره ثم قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و سلم بعد ذلک ساعه أحنی علی فأحنت علیه فناجاها ساعه ثم انکشفت عنه تضحک

فقالت عائشه: یا بنت رسول اللَّه أخبرینی بما ناجاک أبوک؟

قالت: أو شکت [1507] رأیته ناجانی علی حال سر، ثم ظنفه أنی بسره و هی حی فشق ذلک علی عائشه أن یکون یسر دونها فلما قبضه اللَّه إلیه

قالت عائشه لفاطمه سلام اللَّه علیها: ألا تخبریننی ذلک الخبر؟ قالت أما الآن فنعم ناجانی فی المره الأولی فأخبرنی أن جبرئیل کان یعارضه القرآن فی کل عام مره و أنه عارضه القرآن العام مرتین و أنه أخبره أنه لم یکن نبی بعد نبی إلا عاش عشرین و مائه سنه و لا أرانی إلا ذاهب علی رأس الستین فأبکانی ذلک و قال یا بنیه لیس من نساء المؤمنین.عظم رزیه منک فلا تکونی أدنی من إمری ء صبرا

ثم ناجانی فی المره الأخری فأخبرنی أنی أول أهله لحوقا به

و قال: إنک سیده نساء أهل الجنه.

حدیث شانزدهم: نجوای پیامبر (ص) با فاطمه (س)

از عایشه نقل شده است که گفت:

پیامبر (ص) در بیماری ای که به همان وفات یافت فرمود: فاطمه (س) دخترم، به سوی من بیا، فاطمه (س) به سوی پدر آمد، پیامبر (ص) یک ساعت با او نجوا کرد. پس گریه فاطمه آشکار شد

(و عایشه حاضر بود) بعدا پیامبر (ص) فرمود: فاطمه (س) به سوی من بیا. پس فاطمه (س) بر پیامبر (ص) وارد شد، پیامبر (ص) یک ساعت با فاطمه (س) نجوا کرد، خنده ی فاطمه آشکار شد.

عایه گفت: ای دختر رسول خدا (ص) مرا از آنچه که پدرت با تو نجوا کرد آگاه کن! فاطمه (س) فرمود: نزدیک پیامبر (ص) بودم دیدم با من سری سخن گفت، بعد گمان کرد سرش را آشکار می کنم (این قضیه بر عایشه گران آمد، چرا که سری از او پنهان شد) چون رسول خدا (ص) ارتحال نمود. عایشه به فاطمه (س) گفت آیا مرا از آن خبر آگاه نمی کنی؟ فاطمه (س) فرمود: اکنون آگاه می کنم. با من در مرتبه اول نجوای کرد، و به من خبر داد که جبرئیل در هر سال یک بار قرآن را بر من عرضه می کرد و امسال دوبار عرضه کرد. جبرئیل خبر داد که هر پیامبری پس از پیامبر دیگر 120 سال عمر می کند و من اکنون در سال 60 هستم. پس این قضیه مرا به گریه آورد و پیامبر (ص) فرمود: دخترم! هیچ کدام از زنان مؤمنین بیشتر از تو مصیبت نمی بینند پس کم صبرترین از دیگر زنان مباش.

بعد در مرتبه دیگر با من نجوا کرد و فرمود:

اولین کس از اهل بیتم تو هستی که به من ملحق می شوی، تو سرور زنهای بهشتی.

شباهت حضرت زهرا با پیامبر

حدیث دهم [1508]

فاطمه (ع) شبیهه الرسول (ص)

فی کلامه و حدیثه

عن عائشه أم المؤمنین رضی اللَّه عنها أنها قالت: ما رأیت أحدا کان أشبه کلاما و حدیثنا برسول اللَّه صلی اللَّه علیه و سلم من فاطمه و کانت إذا دخلت علیه

قام إلیها فقبلها و رحب بها کما کانت تصنع هی به صلی اللَّه علیه و سلم.

حدیث دهم: فاطمه (س) شباهتهای حضرت زهرا به پدرشان رسول اکرم (ص)

عایشه ام المؤمنین گفت:

از نظر گفتار و سخن احدی را شبیه تر به رسول خدا (ص) از فاطمه (س) ندیدم، هنگامی که فاطمه (س) بر رسول خدا (ص) وارد می شد، پیامبر (ص) پیش پای او بلند می شد و او را می بوسید و به او خوش آمد می گفت، آنچنان که هنگامی که پیامبر (ص) بر فاطمه (س) وارد می شد او نیز چنان می کرد، یعنی پیش پای پیامبر (ص) قیام می کرد او را می بوسید و به او خوش آمد می گفت.

حدیث هفدهم [1509]

فاطمه (ع) تشبه رسول اللَّه (ص) فی قیامها و قعودها

عن عائشه أم المؤمنین، قالت: ما رأیت أحدا أشبه سمتا و هدیا برسول اللَّه فی قیامها و قعودها من فاطمه بینت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و سلم

قالت: و کانت إذا دخلت علی النبی صلی اللَّه علیه و سلم قام إلیها فقبلها و أجلسها فی مجلسه، و کان النبی صلی اللَّه علیه و سلم إذا دخل علیها قامت من مجلسها فقبلته و أجلسته فی مجلسها.

فلما مرض النبی صلی اللَّه علیه و سلم، دخلت فاطمه فأکبت علیه فقبلته، ثم رفعت رأسها فبکت ثم أکبت علیه، ثم رفعت رأسها فضحکت

فقلت: إن کنت لأظن أن هذه من أعقل نسائنا فإذا هی من النساء، فلما توفی النبی صلی اللَّه علیه و سلم، قلت لها: أرأیت حین أکببت علیه فرفعت رأسک فضحکت، ما حملک ذلک؟!

قالت: إنی إذا لبدره أخبرنی أنی أسرع أهله لحوقا به فذلک حین ضحکت.

حدیث هفدهم: فاطمه (س) در قیام

و قعودش شبیه پیامبر (ص) است

... از عایشه نقل شده است که گفت:

کسی را شبیه تر از فاطمه (س) به رسول خدا (ص) از نظر رفتار و روش فردی در قیام و قعود ندیدم.

هنگامی که فاطمه (س) بر پیامبر (ص) وارد می شد، پیامبر (ص) پیش پای او قیام می کرد و او را می بوسید و در جای خود می نشاند و متقابلا هنگامی که پیامبر (ص) بر فاطمه (س) وارد می شد، فاطمه (س) پیش پای پدر قیام کرده او را می بوسید و در جای خود می نشاند.

چون پیامبر (ص) مریض شد، فاطمه (س) وارد شد و خودش را به روی پدر افکند و او را بوسید، بعد سرش را بلند کرد، و گریه کرد، دوباره خودش را به روی پدر افکند، بعد سرش را بلند کرد، و خندید.

گفتم: گمان می کردم که او (فاطمه (س» داناترین زنان ما است، در حالی که او هم زنی از زنهاست.

چون پیامبر (ص) وفات یافت به او گفتم:

هنگامی که خودت را به روی رسول خدا (ص) افکندی، سپس سرت را بلند کردی و خندیدی چه شد؟ چرا خندیدی؟!

فاطمه (ع) فرمود:

من در آن هنگام مانند کسی بودم که هستی اش را از دست داده است. پیامبر (ص) به من خبر داد نزدیکترین کس که به او ملحق شود من هستم، در این هنگام خندیدم.

صداقت فاطمه زهرا

حدیث نهم [1510]

صدق فاطمه (ع)

قالت عائشه: ما رأیت أحدا قط أصدق من فاطمه غیر أبیها، و کان بینهما شیی ء، فقالت: یا رسول اللَّه سلها فإنها لا تکذب.

حدیث نهم: صداقت فاطمه

... عایشه گفت:

هرگز کسی را صادقتر از فاطمه

(س) ندیدم بجز پدرش (ص).

و بین آن دو (عایشه و فاطمه (س» مسأله ای واقع شده بود.

پس (عایشه) گفت:

ای رسول خدا! از او بپرس، پس به درستی که او دروغ نمی گوید.

فاطمه زهرا پاره تن رسول خدا

حدیث سیزدهم [1511]

فاطمه (س) بضعه من الرسول (ص)

و عن عائشه رضی اللَّه عنها رفعته إلی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم (قال):

فاطمه بضعه منی فمن آذاها فقد آذانی

حدیث سیزدهم: فاطمه (س) پاره ی تن حضرت رسول (ص) بود

از عایشه است که رسول خدا (ص) فرمود:

فاطمه (س) پاره ی تن من است، هرکس او را ذیت کند، پس به تحقیق مرا اذیت کرده است.

عبور فاطمه زهرا از پل صراط در قیامت

حدیث پانزدهم [1512]

فاطمه (ع) تجوز الصراط

عن عائشه قالت: قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و سلم: إذا کان یوم القیامه نادی مناد یا معشر الخلائق طأطئوا رؤسکم حتی تجوز فاطمه بنت محمد صلی اللَّه علیه و سلم.

حدیث پانزدهم: گذر فاطمه (ع)، از پل صراط

... از عایشه نقل است که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود: هنگامی که روز قیامت فرارسد، منادی ندا کند: ای گروه انسانها! سرهایتان را پایین بیندازید تا فاطمه (س) دختر محمد (ص) از پل صراط عبور کند.

پاکی فاطمه زهرا

حدیث بیست و هشتم [1513] طهارت فاطمه

عن عائشه قالت: و إذا أقبلت فاطمه کانت مشیتها مشیه رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم، و کانت لا تحیض قط، لأنها خلقت من تفاحه الجنه.

و لقد وضعت الحسن بعد العصر، و طهرت من نفاسها فاغتسلت و صلت المغرب، لذلک سمیت بالزهراء.

حدیث بیست و هشتم: پاکی فاطمه (س)

... از عایشه نقل شده است که گفت: فاطمه (ع) آمد. راه رفتنش مانند راه رفتن رسول خدا (ص) بود. فاطمه (س) هرگز حیض نمی شد، چون او از سیب بهشتی آفریده شده بود.

فاطمه (س) حسن (ع) را بعد از ظهر به دنیا آورد و از نفاس پاک شد، و غسل کرد و نماز مغربش را خواند و برای همین به زهرا نامگذاری شد.

غضب فاطمه زهرا بر ابوبکر

حدیث چهلم

هجر فاطمه (ع) لأبی بکر

عن عائشه، أن فاطمه والعباس أتیا أبابکر یلتمسان میراثهم من رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و سلم و هما حینئذ نطلبان أرضه من فدک فقال لهما أبوبکر: سمعت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و سلم یقول: لا نورث ما ترکناه صدقه إنما یأکل آل محمد فی هذا المال، واللَّه لا أدع أمرا رأیت رسول اللَّه یصنعه.

قال: فغضبت فاطمه و هجرته و لم تکلمه حتی ماتت فدفنها علی لیلا و لم یؤذن أبابکر.

قالت عائشه: و کال لعلی من الناس وجه فی حیاه فاطمه، فلما توفیت فاطمه انصرفت وجوه الناس عند ذلک.

حدیث چهلم: غضب فاطمه (س) به ابوبکر

... از عایشه نقل شده است گفت:

فاطمه (س) و عباس (عموی پیامبر (ص» نزد أبابکر آمدند و میراثشان را طلب کردند، آن دو سهم زمین خود را

از فدک و خیبر مطالبه می کردند، ابوبکر به آن دو گفت:

از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود: ما چیزی به ارث نمی گذاریم، هر چه می گذاریم صدقه است. منحصرا آل محمد از این مال می خورند (یعنی اگر از این مال بخورند صدقه و بر آل رسول اللَّه حرام است)

به خدا سوگند من به خلاف چیزی که پیامبر (ص) انجام داد دعوت نمی کنم.

عایشه گفت: فاطمه (س) غضب کرد و از نزد ابابکر رفت و با او سخن نگفت، تا اینکه از دنیا رفت و علی (ع) او را شبانه به خاک سپرد و از ابابکر اجازه نگرفت.

عایشه گفت: علی (ع) در زمان حیات فاطمه (س) نزد مردم وجهه ای داشت، پس چون فاطمه (س) وفات یافت مردم از او برگشتند (نعوذباللَّه).

انواری از فضائل و مناقب حضرت زهرا (س)

محدثه بودن حضرت زهرا (س)

منتقب نهم اشتراک حضرت صدیقه سلام اللَّه علیهاست با امیرالمؤمنین و یازده فرزند معصومش، در محدث بودن (یعنی شنیدن حدیث فرشتگان).

منصبهای الهی سه قسم است: نبوت، رسالت، و امامت.

علمای عامه در کتب خود نقل کرده اند که عبداللَّه بن عباس آیه ی (و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی) [1514] را بدینگونه قرائت می کرده است: «و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی و لا محدث». [1515]

دانشمندان شیعه و سنی همگی قائل به وجود محدث در اسلام می باشند و معتقدند که بعد از پیامبر اکرم یقینا بشری محدث (الهام گیرنده و گوش فرادهنده به حدیث فرشتگان) باید وجود داشته باشد؛ انسانی که تمام گفتار و کردارش مطابق فرامین الهی و مورد تصدیق و تصویب خدائی است.

هم صحبت و هم راز چنین فردی، آن فرشته ای است که واسطه ی فیض از جانب خداست

و شخص محدث آنچه دستور می گیرد با کمال فرمان پذیری به آنها عمل می کند.

اعتقاد ما شیعیان این است که ائمه ی اطهار همگی محدث می باشند. [1516]

دانشمندان سنی نیز قائلند بر این که بعد از پیامبر اکرم بشری محدث باید وجود داشته باشد تا فرشتگان به او حدیث گویند، و از جانب خدای تعالی راههای حق و باطل را به او نشان دهند. علمای عامه می گویند، کسی را که- بعد از رسول خدا- هم صحبت فرشتگان است خود پیامبر اکرم معین فرموده است و آن شخص، عمر است! [1517]

لیکن ما شیعیان معتقدیم که آن شخص محدث بعد از پیامبر وجود مقدس علی سلام اللَّه علیه است. [1518]

در اینجا چند روایت از کتب اهل سنت- که در آنها به کلمه ی محدث اشاره شده است- ذکر می کنیم:

بخاری در صحیحش در مناقب عمر بن خطاب می گوید:

«قال النبی صلی اللَّه علیه و آله و سلم: لقد کان فیمن کان قبلکم من بنی اسرائیل رجال یکلمون من غیر ان یکونوا انبیاء فان یکن [1519] من امتی منهم احد فعمر». [1520]

پیامبر اکرم فرمود: در دوران قبل از اسلام مردانی از بنی اسرائیل محدث بوده اند، بدون اینکه از انبیا باشند، و از امت من عمر محدث می باشد».

مسلم [1521] در صحیحش در فضائل عمر تقریبا با همین مفهوم، از رسول خدا روایت می کند:

«قد کان فی الامم قبلکم محدثون، فان یکن فی امتی منهم احد فان عمر بن الخطاب منهم». [1522]

موضوع محدث بودن یک مسئله ی اسلامی است نه مذهبی، زیرا فریقین (شیعه و سنی) در این مطلب هم رای و هم سخن هستند، و طبق روایاتی که ذکر شد،

و احادیث دیگر به وجود شخص محدث از طرف علما سنی نیز کاملإ؛))ّّ تصریح شده است، ولی آنچه بسیار شایان توجه و دقت می باشد، این است که در پایان تمام این روایات، راویان سنی، نام عمر بن خطاب را ملحق و اضافه نموده اند. تشخیص اینکه آیا عمر محدث بوده است یا علی، کار بسیار سهل و آسانی است، زیرا نمونه ی گفتار هر یک از آنان که در تاریخ ضبط است روشنگر این مسئله می باشد.

کسی که در بستر احتضار پیامبر به رسول خدا می گوید:

«ان الرجل لیهجر» [1523]

«یعنی این مرد (مقصود پیامبر است) هذیان می گوید»، گفتارش بخوبی نشان می دهد که آیا استاد او فرشته است یا شیطان.

کلینی رحمهاللَّه علیه در کتاب کافی مسئله را چنین عنوان می کند که فرق میان رسول و نبی و محدث چیست، و سپس روایاتی را که روشنگر و مشخص کننده ی این سه منصب الهی است ذکر می نماید. حضرت امام باقر سلام اللَّه علیه در ذیل این آیه چنین می فرماید: «و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لانبی) [1524] و لا محدث». [1525] رسول کسی است که فرشته ی واسطه ی نزول وحی الهی با او سخن می گوید، و او ملک را می بیند و می شناسد و با فرشته گفتگو می کند. و این رتبه بسیار عالی است. محدث کسی است که هنگام گفتگو فرشتگان آنها را نمی بیند، و در این مورد روایات بسیار از حضرت باقر و حضرت صادق سلام اللَّه علیهما نقل شده است که چند حدیث برای نمونه ذکر می شود:

«ان اوصیاء محمد محدثون»، [1526]

«بدرستی که اوصیاء محمد همگی محدث بوده اند».

«الائمه علماء صادقون، مفهمون، محدثون»، [1527]

«ائمه همگی دانشمند، راستگو،

دارای فهم بسیار خداداد، و محدث می باشند».

«المحدث یسمع الصوت و لا یری شیئا»، [1528]

«محدث آن کسی است که صدای فرشته را می شنود، ولی چیزی را نمی بیند».

«کان علی علیه السلام محدثا»، [1529]

«علی علیه السلام محدث بوده است».

از حضرت صادق سؤال می شود، مقصود از محدث چیست؟ آن حضرت فرمود:

«یاتیه ملک فینکت فی قلبه کیت کیت». [1530]

«محدث کسی است که فرشته بر او نازل می شود و نکات وحی را بر قلب او عرضه می دارد (بدون اینکه ملک را مشاهده کند)».

روایاتی که ذکر شد از جمله احادیث مسلم و قطعی است که از ائمه اطهارعلیهم السلام وارد شده است و مقصود ما از نقل آنها، اثبات این مطلب است که روشن شود در این منصب، در این منقبت، حضرت صدیقه سلام اللَّه علیها با علی و اولاد معصومین او شریک است و او نیز محدثه بوده، چنان که امامان دوازده گانه محدث بوده اند.

حضرت صادق می فرماید:

«فاطمه بنت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله کانت محدثه و لم تکن نبیه، انما سمیت فاطمه محدثه، لان الملائکه کانت تهبط من السماء فتنادیها- کما تنادی مریم بنت عمران-: یا فاطمه (ان اللَّه اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساءالعالمین)، یا فاطمه (اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین) [1531] فتحدثهم و یحدثونها، فقالت لهم ذات لیله: الیست المفضله علی نساءالعالمین مریم بنت عمران؟ فقالوا: لا، ان مریم کانت سیده نساء عالمها و ان اللَّه عز و جل جعلک سیده نساء عالمک و عالمها و سیده نساءالاولین و الاخرین». [1532]

«فاطمه دختر رسول خدا محدثه بود نه پیامبر. فاطمه را از این جهت محدثه نامیده اند که فرشتگان

از آسمان بر او نازل می شدند و با او- همانگونه که با مریم بنت عمران گفتگو داشتند- این چنین سخن می گفتند: یا فاطمه بدرستی که خدای تعالی تو را پاک و منزه گردانید و از تمام زنان عالم تو را برگزید.

(حضرت صادق به سخن چنین ادامه می دهند): شبی حضرت صدیقه سلام اللَّه علیها به فرشتگان هم صحبت خویش فرمود: آیا آن زن که از جمیع زنان عالم برتر است مریم بنت عمران نیست؟ جواب دادند: نه، زیرا مریم فقط سیده ی زنان عالم در زمان خودش بود، ولی خدای تعالی تو را- هم در زمان مریم، و هم در بین زنان دیگر از اولین و آخرین، در تمام زمانها- بانوی بانوان جهان قرار داده است».

این روایت را عده ای از دانشمندان نقل کرده اند. در برخی از احادیث تصریح شده است به اینکه: جبرئیل هم صحبت حضرت صدیقه سلام اللَّه علیها بوده است. روایات وارده در این موضوع صریحا حاکی از این است که بعد از رحلت پیامبر اکرم از خداوند متعال برای تسلی خاطر حضرت زهرا علیهاالسلام، فرشتگان را هم صحبت و مانوس او گردانید، و در این مورد حضرت صادق می فرماید:

«... ان فاطمه مکثت بعد رسول اللَّه خمسه و سبعین یوما و قد کان دخلها حزن شدید علی ابیها، و کان جبرئیل یاتیها فیحسن عزاها علی ابیها، و یطیب نفسها، و یخبرها عن ابیها و مکانه و یخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها، و کان علی یکتب ذلک فهذا مصحف فاطمه». [1533]

«فاطمه بعد از رحلت پیامبر اکرم بیش از 75 روز زنده نماند، و غم جانسوز داغ پدر قلب او را لبریز کرده بود، به این جهت جبرئیل پی

در پی به حضورش می آمد و او را در عزای پدر سلامت باد می گفت، و تسلی بخش خاطر غمین زهرا بود؛ و گاه از مقام و منزلت پدر بزرگوارش سخن می گفت، و گاه از حوادثی که بعد از رحلت او بر ذریه اش وارد می گردید خبر می داد؛ و امیرالمؤمنین سلام اللَّه علیه نیز آنچه جبرئیل املاء می کرد همه را به رشته ی تحریر در می آورد، و مجموعه ی این سخنان است که به مصحف فاطمه موسوم گردید».

روایت دیگری در کتاب کافی، از حضرت صادق سلام اللَّه علیه به این شرح نقل شده است:

«ان اللَّه تبارک و تعالی لما قبض نبیه دخل علی فاطمه من وفاته من الحزن ما لا یعلمه الا اللَّه عز و جل، فارسل الیها ملکا یسلی منها غمها و یحدثها؛ فاخبرت بذلک امیرالمؤمنین فقال لها: اذا احسست بذلک و سمعت الصوت، قولی لی، فاعلمته فجعل یکتب کل ما سمعت حتی اثبت من ذلک مصحفا، قال: ثم قال: اما انه لیس من الحلال والحرام، ولکن فیه علم ما یکون». [1534]

«هنگامی که خدای تعالی پیامبرش را قبض روح فرمود، از غمهای گرانباری که قلب زهرا را در مصیبت پدرش فراگرفت، جز خدای عزوجل کسی آگاه نبود. به این جهت حق تعالی فرشته ای را مونس زهرا سلام اللَّه علیها فرمود که تسلی بخش غمهای او و هم صحبت او در تنهائی او باشد. فاطمه سلام اللَّه علیها این مطلب را به علی علیه السلام بازگو نمود؛ و حضرت فرمود هرگاه احساس کردی که فرشته به حضورت آمد، و صدای او را شنیدی مرا خبردار کن. از املاء جبرئیل و فرشتگان دیگر که امیرالمؤمنین کاتب آنها بود، مصحف فاطمه فراهم آمد، که علی درباره ی آنها فرمود: در

این مصحف مسائل شرعی از حلال و حرام مطرح نیست بلکه دانشی است از آنچه که (واقع شده و یا) بوقوع خواهد پیوست».

محدثه بودن فاطمه سلام اللَّه علیها از مسلمات است، بطوری که در زیارت آن حضرت نیز وارد شده است:

«السلام علیک ایتها التقیه النقیه، السلام علیک ایتها المحدثه العلیمه». [1535]

در نتیجه، حضرت صدیقه سلام اللَّه علیها در مقام محدثه بودن (هم صحبت فرشتگان بودن) با امیرالمؤمنین و یازده معصوم دیگر علیهم السلام شریک می باشد، و احراز این مقام جز برای آن کس که «ولی» است امکان پذیر نیست، و چون فاطمه سلام اللَّه علیها ولیهاللَّه است، در سایه ی مقام ولایتش، فرشتگان با او سخن می گویند. پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین، مقام ولایت را توأم با محدث بودن، بیان کرده اند، هر نبی بعد از خودش یک ولی را جانشین قرار داده است، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم نیز امیرالمؤمنین، فاطمه، و حسن و حسین و اولاد معصومین علیهم السلام او را اولیاء پس از خویش قرار داده است، و دارا بودن این مرتبه ی والای محدث بودن در امت رسول خدا جز برای این سیزده معصوم برای هیچ یک از افراد امت معقول نیست، و تمام حرکات، اطوار، گفتار و کردار حضرت صدیقه سلام اللَّه علیها نمایانگر مقام محدثه بودن آن حضرت است.

مقام رکنیت فاطمه زهرا نسبت به امیرالمؤمنین

موضوع هفتم مشترک بودن فاطمه سلام اللَّه علیها است بارسول اکرم در مقام رکن بودن نسبت به علی بن ابی طالب سلام اللَّه علیه.

جابر بن عبداللَّه چنین روایت می کندکه پیامبر اکرم به علی فرمود:

«سلام علیک ابا الریحانتین، اوصیک بریحانتی من الدنیا من قبل ان ینهد رکناک، و اللَّه خلیفتی علیک. فلما مات النبی صلی اللَّه علیه و آله و سلم

قال (علی): هذا احد الرکنین الذین قال رسول اللَّه. فلما ماتت فاطمه قال: هذا الرکن الثانی الذی قال رسول اللَّه». [1536]

«سلام بر تو، ای پدر دو ریحانه ی من، یا علی محافظت آن دو را به تو سفارش می کنم قبل از آنکه هر دو رکن تو از بین برود، تو را به خدا می سپارم که او نگهدارنده ی توست.

(جابر بن عبداللَّه روایت را چنین ادامه می دهد):

پس از رحلت پیامبر اکرم، امیرالمؤمنین فرمود: این بود یکی از دو رکن من که رسول خدا می فرمود، و اینک منهدم گردید؛ و هنگامی که فاطمه سلام اللَّه علیها چشم از جهان فروبست، علی فرمود: این بود همان رکن دومی که به قول پیامبر اکرم، امروز از دست دادم».

این حدیث را عده ای از علما به این شرح نقل کرده اند:

حافظ ابونعیم در حلیه الاولیاء، حافظ ابن عساکر در تاریخ شام، حافظ محب الدین طبری در ریاض و ذخائر، امام احمد بن حنبل (امام حنابله)، حافظ کنجی شافعی در کفایه، ابوالمظفر سبط بن جوزی در تذکره، حافظ سیوطی در جامع کبیر و جمعی دیگر از دانشمندان و محققین.

در اینجا لازم است رکن بودن به علی علیه السلام را دقیقا بررسی کنیم که آیا مراد از این «رکنیت» چیست؟ و حقیقت این رتبه ی معنوی که مقام بسیار والا و بزرگی است چگونه می باشد. آنچه مسلم است این است که در این مقام، هر معنایی که در شان پیامبر اکرم تصور شود عینا بهمانگونه و بهمان ترتیب در شان حضرت صدیقه سلام اللَّه علیها وارد است، و به عبارت دیگر، حضرت زهرا علیهاالسلام در مقام رکنیت مثل و همانند پیامبر اکرم، و در این منقبت همتا و شریک

و برابر با رسول خدا می باشد.

یقینا مقصد از رکن علی بودن، این نیست که فاطمه علیهاالسلام اداره کننده ی امور خانواده و کدبانوی خانه و کاشانه ی علی، و گرداننده ی چرخ زندگانی و آسایش بخش او و خاندان اوست، زیرا که اینها از وظایف حتمی هر زن مسلمان است. مهم این است و رمز عظمت زهرای اطهر آنجاست که با وجود آیه ی (الرجال قوامون علی النساء) [1537] که موضع کلی مردان و زنان را نسبت به یکدیگر تعیین می نماید، پیامبر اکرم در یک مورد استثنائی، حضرت صدیقه را رکن علی می خواند، بهمانگونه که خودش را. رسول خدا به هر معنی و مفاد، و به هر نحو و کیفیتی که رکن علی محسوب می شود، فاطمه سلام اللَّه علیها نیز به همان ترتیب، به همان نسق، و به همان وضع، رکن مساوی و همتای دیگر در این منقبت است.

در اینجا می توان گفت که این رکن بودن به علی از مقام شامخ ولایت سرچشمه می گیرد، و از شئون ولایت است که هر یک از آن سه وجود مقدس، رکن دو نفر دیگر می باشد، و این موضوع امکان پذیر نیست مگر اینکه فاطمه سلام اللَّه علیها نیز در مقام ولایت همتا و همانند و برابر با پیامبر اکرم و علی بوده باشد، یعنی چنان که رسول خدا رکن ولایت، اساس اسلام، و اصل مودتی است که خدا آن را اجر نبوت قرار داده است، حضرت زهرا علیهاالسلام نیز در این شئون شریک، برابر، و همتای او است و به همین مناسبت است که پیامبر اکرم می فرماید:

«لو لم یخلق اللَّه علی بن ابی طالب، ما کان لفاطمه کفو». [1538]

«اگر خدا علی ابن ابی طالب را

نمی آفرید فاطمه شبیه و نظیری در عالم نداشت».

در روایت دیگری آن حضرت خطاب به علی می فرماید:

«لولاک یا علی لما کان لفاطمه کفو علی وجه الارض». [1539]

«یا علی اگر تو نبودی، فاطمه را بر روی زمین همانند و نظیری نبود».

مقصود پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم از کفو که در این روایات و احادیث دیگر در شان حضرت زهرا بکار برده است، چیست؟ آیا منظور آن حضرت، کفو در مال، همانند در فقر و غنا، و یا همتایی در خلقت ظاهری است؟ بطور یقین نه؛ بلکه مقصود کفو و همانند در مقام ولایت و صفات و فضائل است. بلی، فاطمه علیهاالسلام در شئون ولایت همتای علی است، همانگونه که خود پیامبر اکرم چنین است. چنانکه رسول خدا رکن ایمان، رکن اسلام، رکن توحید، رکن منطق و بیان، و رکن حقیقت و شرف انسان است، و به همان معنی و مفهوم، حضرت زهرا و ائمه ی اطهار نیز رکن و اساس و اصل و پایه و بنیادند.

در زیارت مبعث، [1540] علی علیه السلام را بعنوان رکن بودن چنین خطاب می کنیم:

«... و صل علی عبدک و امینک الاوفی... و رکن الاولیاء و عماد الاصفیاء...». [1541]

که رکن و پایه و ستون و تکیه گاه جمیع اولیا و اصفیا می باشد، رکن و تکیه گاهش بفرمایش پیامبر حضرت صدیقه سلام اللَّه علیها است.

در یکی از زیارات مطلقه نیز حضرت امیرالمؤمنین «سید الاوصیاء و رکن الاولیاء» نامیده شده است، [1542] و در زیارت وارث حضرت اباعبداللَّه الحسین چنین عرضه می داریم:

«اشهد انک من دعائم الدین و ارکان المؤمنین»؛ [1543]

و در زیارت عید فطر و

قربان [1544] و همچنین در زیارت اربعین حسین علیه السلام [1545] :

«اشهد انک من دعائم الدین و ارکان المسلمین، و معقل المؤمنین»؛

و در زیارت جامعه ی کبیره:

«... و ساسه العباد، و ارکان البلاد، و ابواب الایمان». [1546]

آری چهارده معصوم علیهم السلام همگی ارکان توحید و ایمان و اسلام هستند، و هر یک از آنان رکن است برای سایر معصومین. حضرت صدیقه سلام اللَّه علیها در این مقام- نظیر و همانند و همتای رسول اکرم- رکن است برای امیرالمؤمنین سلام اللَّه علیه.

همانندی ولایت پیامبر و حضرت زهرا (س) و اهل بیت

موضوع دوازدهم در حقیقت تابع و حاصل موضوع یازدهم است. کیفیت خلقت یکسان چهارده معصوم علیهم السلام، ایجاب می کند که در تمام شئون ولایت نیز ردیف یکدیگر باشند؛ لذا اثرات بغض و یا محبت، اطاعت و یا عصیان نسبت به هر معصومی برابر و یکسان با آثار و داد و یا عناد، سر پیچی و یا پیروی نسبت به هر یک از معصومین دیگر می باشد. اخبار وارده در این موضوع بسیار زیاد و فوق العاده است و شیعه و سنی همگی به این روایات معتقد بوده و به صحبت آنها اعتراف دارند. در اینجا چند روایت از این دسته اخبار برای نمونه نقل می شود:

«اخذ الرسول الاکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم بید الحسن والحسین، فقال: من احبنی و احب هذین و اباهما و امهما کان معی فی درجتی یوم القیامه». [1547]

«رسول خدا دست حسنین را گرفت و فرمود: هرکس مرا، و این دو فرزند مرا، و پدر و مادر این دو را دوست بدارد، روز قیامت با من هم درجه خواهد بود».

هم درجه بودن با پیامبر اکرم مطلبی است که جا دارد بطور

تفضیل درباره ی آن بحث و بررسی بعمل آید تا کاملا موضوع بر همگان روشن گردد.

آیا چگونه امکان دارد کسی در روز قیامت با رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم هم درجه باشد؟ مگر بشری می تواند به درجه ی رفیع و بی نظیر پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم نائل شود؟ آیا چطور ممکن است که انسانی به درجه ی والای امیرالمؤمنین دسترسی پیدا کند؟ در این کلام حضرت رسول یک سر مگو، و یک راز نگفتنی نهفته است و آن عبارت از این است که آن حضرت می خواهد بگوید: هرکس مرا و عترت مرا دوست بدارد به درجه ی مؤمنین به ولایت نائل شده است، و با من در ردیف موالیان و در صف معتقدین به ولایت قرار دارد، اگرچه در این صف و در این درجه، هر فردی دارای رتبه ی متفاوت و مخصوص به خود می باشد، چنان که موحدان و افراد باایمان را در روز قیامت درجات متفاوت بیشماری است، مؤمنین به ولایت را نیز به تعداد افرادشان درجاتی است ولی در عین حال همه ی آنان، در صف موحدین، در صف معتقدین، و در درجه ی مؤمنین به ولایت با محمد بن عبداللَّه هم صف، هم ردیف، هم دین، و هم درجه اند، و یا به عبارت دیگر، ممکن است عده ای به درجه ی شهادت نائل آیند ولی رتبه و مقام معنوی هر یک با دیگری متفاوت بوده، و تنها در مرتبه ی شهادت همه- با نسبتهای مختلف- مشترک باشند و با حفظ مراتب و مقامات مخصوص به خود، یکدیگر هم صف و هم ردیف.

باید توجه داشت که درجات معنوی به تعداد افراد بشر متفاوت است، مثلا جمیع موحدین اگر چه

به «درجه التوحید» نائل شده و با یکدیگر در این موضوع نزدیک و هم درجه اند، لیکن خود این درجه، انبیا دارد، اوصیا دارد، علما دارد، شهدا دارد، مخلصون دارد، که هر یک را مقام و مرتبه ی بسیار متفاوت و مخصوص به خود است، و تنها در موحد بودن با هم مشترکند، و عینا همین گونه است «درجه الولایه» و «درجه المحبه».

روایت مورد بحث را عده ای از علماء سنی در کتابهای خود نقل کرده اند که از جمله ی آنان: احمد بن حنبل در مسند احمد، ترمذی در جامع صحیح- که یکی از صحاص ششگانه است-، خطیب بغدادی در تاریخش، ابن عساکر در تاریخش، جزری [1548] در اسنی المطالب، ابن اثیر در اسدالغابه، ابوالمظفر در تذکره، محب الدین طبری در «ریاض» و «ذخائر»، ابن حجر عسقلانی در «تهذیب» و ابن حجر هیتمی در «صواعق».

ابن حجر هیتمی در تشریح حدیث مذکور می فرماید:

«لیس المراد بالمعیه هنا المعیه من حیث المقام، بل من جهه رفع الحجاب...». [1549]

این دانشمند سنی بسیار نیکو مطلب را درک نموده است که می گوید- در اینجا که پیامبر اکرم می فرماید: هر کس مرا و علی و زهرا و دو فرزندم حسن و حسین را دوست بدارد با من در روز قیامت هم درجه است- مبادا چنین به نظر آید که مقصود هم مقام بودن با رسول خداست، بلکه مراد این است که چون هر مسلمان با ایمانی به علی و اولاد علی محبت داشته باشد، خدای تعالی او را به جوار رحمتش نزدیک می فرماید، و در مرکز لطف و احسانش قرار می دهد، و پرده ها برداشته می شود، در این مقام رفع حجاب، و بی پرده در محضر حق تبارک

و تعالی قرار گرفتن، با پیامبر هم صف و همراه است.

ابن حجر آنگاه به سخن چنین ادامه می دهد:

«... نظیر ما فی قوله تعالی: (فأولئک مع الذین انعم اللَّه علیهم من النبیین والصدیقن والشهداء والصالحین، و حسن اولئک رفیقا) [1550] [1551]

«چنانکه خدای تعالی می فرماید: مسلمانان مؤمن، با انبیاء و صدیقین و شهدا و صالحین- که خدا نعمتهای خویش را به آنان عطا فرموده است- همگام و همراهند، و چه رفیقان نیکویی؛» و کاملاً روشن است که در این آیه یکسان بودن مقامات مطرح نیست بلکه مراد برابر بودن همه ی اهل ایمان است در معرض فیض، و در جلوه گاه رحمت، و بی پرده در محضر لطف و مرحمت خدا قرار گرفتن. وگرنه هر یک از انبیا، صدیقین، شهدا، علما، صالحین، ابرار، اخیار، و مخلصون را مقامی خاص و جداگانه، و درجه و مرتبه ای مخصوص به خود می باشد. پنج تن آل عبا علیهم السلام را نیز مرتبه و مقامی است بی نظیر و مخصوص به خودشان که هر پنج تن بطور یکسان در آن مشترکند، و هرگز کسی را به آن مقام والا راه نیست.

روایات دیگری در این مورد علمای سنی و شیعه نقل کرده اند که برخی از آنها ذکر می شود:

حضرت رسول اکرم می فرماید:

«من احب هولاء (یعنی الحسن والحسین و فاطمه و علیا) فقد احبنی و من ابغضهم فقد ابغضنی». [1552]

«هرکس اینان یعنی حسن و حسین و فاطمه و علی را دوست بدارد، مرا دوست داشته است، و کسی که با اینان دشمنی کند، با من خصومت کرده است».

و درباره ی حضرت صدیقه زهرا علیهاالسلام می فرماید:

«... من آذاها فقد آذانی، و من آذانی فقد

آذی اللَّه، [1553]

«و ذلک قوله تعالی (ان الذین یوذون اللَّه و رسوله لعنهم اللَّه فی الدنیا و الاخره...) [1554] [1555]

«هرکس فاطمه را بیازارد مرا آزرده است، و هر مرا اذیت کند گویی خدا را آزرده است، چنانکه خدای تعالی می فرماید: (همانا آن کسانی که خدا و رسول او را بیازارند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و از رحمت خود دور فرموده است)»؛ که با توجه به فرمایش پیامبر اکرم آزار حضرت صدیقه سلام اللَّه علیها برابر است با ایذاء نسبت به خدا و رسول او.

روایاتی که نقل شد و احادیثی که از قول پیامبر اکرم در این موضوع بیان می شود، همگی عبارات کتب عامه است که شیعه و سنی در صحت آنها متفق القول هستند:

«فاطمه بضعه منی، من اغضبها اغضبنی»،

«فاطمه پاره ی تن من است، هر کس او را خشمگین کند، مرا به خشم آورده است».

«فاطمه بضعه منی، یوذینی ما آذاها، و یغضبنی ما اغضبها»،

«فاطمه پاره ی تن من است، آنچه فاطمه را بیازارد، مرا نیز آزرده می سازد، و آنچه فاطمه را به خشم آورد مرا هم غضبناک می کند».

«فاطمه بضعه منی، یقبضنی ما یقبضها، یبسطنی ما یبسطها»،

«فاطمه پاره ی تن من است، آنچه او را دلگیر کند مرا گرفته خاطر می سازد، و آنچه او را مسرور گرداند، مرا شاد می نماید».

«فاطمه بضعه منی، یوذینی ما آذاها، و ینصبنی [1556] ما انصبها»،

«فاطمه پاره ی تن من است، آنچه او را آزرده کند مرا می آزارد، و آنچه او را به زحمت اندازد مرا دچار مشقت می نماید».

علمای فریقین روایات بسیار دیگری از پیامبر اکرم با مفهومی تقریبا همانند

احادیث مذکور- ولی با عبارات مختلف- نقل کرده اند که چند نمونه از آنها را در اینجا یادآور می شویم:

«فاطمه بضعه منی، یسعفنی [1557] ما یسعفها»،

«فاطمه شجنه [1558] منی، یبسطنی ما یبسطها، و یقبضنی ما یقبضها»،

«فاطمه مضغه منی، من آذاها فقد آذانی»،

«فاطمه مضغه منی، یقبضنی ما قبضها، و یبسطنی ما بسطها»،

«فاطمه مضغه منی، یسرنی ما یسرها».

هدف و منظور ما از نقل این احادیث شریف در منقبت حضرت صدیقه زهرا سلام اللَّه علیها این است که بر همگان ثابت شود موضوع محبت و یاری آن حضرت، و یا بغض و دشمنی واذیت او، عینا همانند محبت و دوستی با پیامبر اکرم و یا عدوات و عناد نسبت به مقام نبوت است؛ و اعتقاد داشتن به این مطلب، هرگز منحصر به یک مذهب خاص نیست، بلکه این موضوع کاملاً اسلامی و کلی است، و بدون تردید از معتقدات تمام مسلمین جهان است.

شفاعت حضرت زهرا در محشر

مسأله شفاعت، چیزی است که ریشه ی قرآنی و حدیثی داشته و ضرورت مذهب به حساب می آید. بنابراین، یکی از شفعای روز قیامت- آن هم در حد وسیع- حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام می باشد که در اینجا توجه شما را به مضمون دو حدیث که از طریق حضرت سلمان و جابر جعفی آمده است جلب می کنم:

روزی سلمان به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله خدا گفت: ای مولای من! تو را سوگند به خدا، از عظمت فاطمه علیه السلام در روز قیامت تعریفی بفرمایید.

پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله با تبسم رو به سلمان کرد و فرمود: سوگند به آن آفریدگاری که جانم در دست اوست، فاطمه علیهاالسلام را در آن روز

بر ناقه ای از ناقه های بهشت سوار می کنند، جبرئیل و میکائیل به ترتیب از راست و چپ او حرکت می نمایند. امیرالمؤمنین پیشاپیش و حسن و حسین از پشت سر، وی را همراهی می کنند، تا بدین طریق فاطمه علیهاالسلام از پل صراط می گذرد و پس از گفتگوهای زیاد، آنگاه خطاب می رسد: فاطمه! هرچه می خواهی بخواه. دخترم عرض می کند:

اسالک ان لاتعذب محبی، و محبی عترتی بالنار، فیوحی اللَّه الیها: یا فاطمه! و عزتی و جلالی و ارتفاع مکانی، لقد آلیت علی نفسی من قبل ان اخلق السموات و الارض بالفی عام ان لااعذب محبیک و محبی عترتک بالنار. [1559]

بار الهی! از تو می خواهم علاقه مندان خود و فرزندانم حسن و حسین را در آتش مسوزان. خطاب می رسد: یا فاطمه! سوگند به عزت و جلالم، دو هزار سال پیش از خلق آسمانها و زمین، بر خودم لازم کرده ام که این حاجت تو را برآورم

جابر جعفی نیز به حضور امام باقر علیه السلام رسیده، عرض کرد: فدایت شوم، حدیثی در مورد فاطمه علیهاالسلام بفرمایید، که با نقل آن، شیعیان را خوشحال کنم.

حضرت فرمودند: در روز رستاخیز منابری از نور برای پیامبران نصب می گردد، که منبر رسول خدا از همه مجلل تر است و همچنین منبرهایی برای اوصیا در نظر می گیرند که جایگاه علی علیه السلام از همه بالاتر می باشد آنگاه نوبت به فرزندان انبیا می رسد که مقام حسن و حسین علیهماالسلام بس منیع تر است. سپس نوبت فاطمه علیهاالسلام فرامی رسد و او را با تجلیل و شکوه بی نظیر به محشر آورند و کنار در بهشت قرار می گیرد، ولی داخل آن نمی شود و می گوید: خدایا! از تو مسالت می دارم که مقام مرا

در همچو روزی برای اهل محشر معلوم کنی.

از جانب خدا ندا می رسد: ای دختر پیامبر! برگرد به سوی اهل محشر و هر که را از علاقه مندان خود یافتی شفاعت کن.

امام باقر علیه السلام می فرمایند: به خدا سوگند، فاطمه علیهاالسلام شیعیان خویش را یکی پس از دیگری انتخاب نموده و داخل بهشت می نماید، همان طوری که پرنده ها دانه ها را برمی گزینند، و سپس شیعه های آن حضرت نیز، خود شفاعت نموده و علاقه مندان فاطمه علیهاالسلام را به بهشت داخل می کنند...

در دنباله این حدیث امام پنجم می فرمایند:

واللَّه لایبقی فی الناس الا شاک او کافر او منافق. [1560]

سوگند به خدا، از امت اسلامی کسی باقی نمی ماند مگر افراد مذبذب و کافر و منافق و سایر مردم مشمول شفاعت فاطمه می گردند.

در پایان این فصل، برای توضیح مطلب، تذکری را لازم می دانم و آن اینکه: شفاعت شوندگان باید واجد شرایط باشند. ایمانشان را در دنیا تباه نسازند. حقوق و آبروی مردم را تضییع ننمایند. در عمل به واجبات دینی کوتاهی نکنند. از نظر اخلاقی و عملی مشابهت و سنخیت با فاطمه علیهاالسلام و سایر شفاعت کنندگان داشته باشند، و گرنه به طور مطلق مشمول شفاعت نمی شوند، بلکه هر جرم و تخلف دینی و تجاوز به حقوق دیگران، کیفر مناسبی را به دنبال خواهد داشت و چنین افرادی به طور محدود و موقت کیفر می بینند و سپس مشمول شفاعت می شوند... همانطوری که دانش آموزان غیر واجد شرایط مشمول الطاف مربیان آموزشی نمی گردند.

خداوندا! ما را شایسته ی شفاعت فاطمه، پدر، شوهر، و فرزندان معصوم او بفرما.

فضیلت صلوات فرستادن بر پیامبر و حضرت زهرا (س)

دلیل دیگری که «ولیهاللَّه» بودن حضرت صدیقه زهرا سلام اللَّه علیها را اثبات می کند،

استقلال اوست در موضوع صلوات فرستادن بر آن حضرت و کیفیت زیارتش، که همانند صلوات بر پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین و حسنین و زیارات آنان است؛ یعنی همانگونه که به صلوات بر آن چهار وجود مقدس و زیارتشان امر شده است، نسبت به حضرت زهرا نیز در این موارد، همگان مأمور و ماجورند. فاطمه علیهالسلام که مشمول آیه ی تطهیر و از اهل بیت پیامبر اکرم- یعنی آل محمد است- کیفیت صلوات بر او را رسول خدا بصراحت چنین بیان داشته است:

«لا تصلوا علی الصلوه البتراء، فقالوا: و ما الصلاه البتراء؟ قال: تقولون اللهم صل علی محمد و تمسکون، بل قولوا: اللهم صل علی محمد و آل محمد». [1561]

«بر من صلوات بتراء (ناقص، دم بریده و بریده شده) نفرستید. سوال شد: یا رسول اللَّه صلوات بتراء (بریده شده) چیست؟ فرمود: اینکه (بر من صلوات بفرستید و بگویید «اللهم صل علی محمد»، ولی درباره ی آل من [1562] ساکت باشید. شما باید بگویید اللهم صل علی محمد و آل محمد».

صلواتی که شامل علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام نباشد، مقطوع و بریده و مورد قبول خدا و رسولش نمی باشد. لذا حضرت صدیقه ی زهرا هم ردیف و برابر افرادی است که جمیع مسلمین باایمان جهان- از شیعه و سنی- هر شبانه روز در تشهد نمازهای پنجگانه بر او درود می فرستند؛ و او در این مقام، همتای محمد بن عبداللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم، و علی و حسنین علیهم السلام است؛ و همین لزوم صلوات بر فاطمه علیهاالسلام در هنگام اقامه ی نماز یک منقبت و فضیلت ساده نیست، بلکه نشانگر مرتبه ی اعلی و منصب والای آن حضرت است که این چنین

در جنب صاحبان رسالت و امامت قرار گرفته است. بدون تردید باید فاطمه خود ولیهاللَّه و دارای مقام ولایت بوده باشد، تا هم ردیف و همتای اولیاء خدا، مورد خضوع و مشمول صلوات و درود جمیع مؤمنین جهان در هر زمان و مکان باشد.

پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم می فرماید:

«من صلی علیک یا فاطمه غفر اللَّه له والحقه بی حیث کنت من الجنه». [1563]

«یا فاطمه هرکس بر تو صلوات فرستد، خدای تعالی از او درگذرد، و او را در بهشت به من ملحق گرداند».

چنانکه در موضوعهای قبلی مشروحا بیان شد، مقصود از تعبیرات «هم درجه شدن با رسول اللَّه»، یا «ملحق شدن به پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم در بهشت»، و یا «همسایه بودن با آن حضرت» که در روایات مکرر بکار رفته است، جمع شدن مؤمنین در مرتبه ی «درجه الایمان» است که جامع تمام آن کسانی است که با عقائد درست، و باایمان به آنچه از رسول خدا به ما رسیده است، از جهان رفته اند. در آن درجه همه ی مؤمنین یکسانند و در کنار هم می باشند؛ ولی جای هیچگونه تردیدی نیست که مراتب و درجات دیگر که شمار آنها برابر تعداد بشر و بسیار متفاوت است، کاملإ؛66ّّ ملحوظ بوده، و مقام هرکس مخصوص به خود او می باشد.

در روایتی حضرت رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم یکی از فضائل حضرت فاطمه را چنین بیان می فرماید:

«... اتانی الروح؛ قال: ان فاطمه اذا قبضت و دفنت یسالها الملکان فی قبرها: من ربک؟ فتقول: اللَّه ربی. فیقولان: فمن نبیک؟ فتقول: ابی. فیقولان: فمن ولیک؟

فتقول: هذا القائم علی شفیر قبری علی بن ابی طالب؛ الا و ازیدکم من فضلها؟! ان اللَّه قد و کل بها رعیلا من الملائکه یحفوظنها من بین یدیها و من خلفها و عن یمینها و عن شمالها و هم معها فی حیاتها، و عند قبرها و عند موتها یکثرون الصلاه علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها.

فمن زارنی بعد وفاتی فکانما زارنی فی حیاتی، و من زار فاطمه فکانما زارنی، و من زار علی بن ابی طالب فکانما زار فاطمه، و من زار الحسن والحسین فکانما زار علیا، و من زار ذریتهما فکانما زارهما...». [1564]

«... جبرئیل (روح) به نزد من آمد و گفت: هنگامی که فاطمه قبض روح می شود و دفن می گردد، دو ملک در قبر از او سؤال می کنند: پروردگار تو کیست؟ می فرماید: اللَّه پروردگار من است. سپس می پرسند پیامبرت کیست؟ در پاسخ می فرماید: پدرم. آنگاه سؤال می کنند ولی تو کیست؟ در جواب می گوید: علی بن ابی طالب، همین کسی که در کنار قبرم ایستاده است. (سپس پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم می فرماید): آیا باز هم فضائل دیگر زهرا را بیان کنم؟ (شاید پیامبر اکرم می خواهد به این وسیله تذکر دهد که: در این عالم، فاطمه تنها کسی است که پدرش «رسول اللَّه» و همسرش «ولی اللَّه» است. پیامبر اکرم در ادامه ی سخن خویش می فرماید):

همانا خدای تعالی یک دسته از فرشتگان را برای محافظت فاطمه گماشته است، تا از چهار طرف نگهبان او باشند؛ و این ملائک در حال حیات، و هنگام مرگ او، و کنار قبرش پیوسته در خدمت او هستند، و کارشان صلوات فرستادن بر فاطمه و

پدرش و همسر و فرزندان اوست. (یعنی در منطق ملائک و لسان فرشتگان صلوات بر پیامبر اکرم و علی و حسنین همواره باید با صلوات بر فاطمه علیهاالسلام توام باشد، و در این منقبت نیز آن حضرت برابر و هم ردیف آن چهار وجود مقدس دیگر می باشد. سپس پیامبر اکرم چنین به سخن ادامه می دهد):

هرکس مرا بعد از وفاتم زیارت کند، مثل این است که مرا در حال حیات زیارت کرده است؛ و کسی که فاطمه را زیارت کند، گویی مرا زیارت نموده است؛ و هرکس علی را زیارت نماید مثل زیارت کردن حسنین است؛ و آن کسی که زیارت کند ذریه آنان را، همانند زیارت خود آنان است...».

لذا زیارت حضرت عبدالعظیم را در شهر ری، با زیارت حسین بن علی در کربلا همانند دانسته اند، [1565] و این مطلب را (که صلوات بر اهل بیت پیامبر برابر با صلوات بر پیامبر است) علمای عامه هم عنوان کرده اند، مخصوصا موضوع صلوات بر فاطمه سلام اللَّه علیها را، چنانکه سهیلی در کتاب الروض الانف در ذیل مطلبی می نویسد:

«و من صلی علیها فقد صلی علی ابیها». [1566]

«هرکس بر فاطمه صلوات فرستد، در حقیقت بر پدر او صلوات فرستاده است».

از حدیثی که نقل شد نیز ولیه اللَّه بودن حضرت زهرا سلام اللَّه علیها استنباط می شود.

فاطمه زهرا «ثقل اصغر»

به اتفاق همه ی مسلمانان، رسول اللَّه (ص) درباره ی قرآن و عترت فرمودند: من دو چیز را به عنوان امانت و یادگار نزد امت می گذارم، یکی قرآن، دیگری عترت و اهل بیتم و شما تا زمانی که به این دو تمسک کنید گمراه نخواهید شد، و این دو از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر

من وارد شوند:

قال رسول اللَّه (ص): «انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی ابدا، و هما کتاب اللَّه طرفه بیداللَّه و طرفه بایدیکم، الثقل الاکبر، و عترتی اهل بیتی، والثقل الاصغر و لا یسبقوهم فتهلکوا فلا تعلموهم فانهم اعلم منکم و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض کهاتین [1567] ...».

آری ماترک و ارثیه ی رسول اللَّه (ص) این دو چیز گرانبها و باارزش است که در حقیقت ارثیه ی نبوت و رسالت از آدم تا خاتم می باشد، که حجت بالغه ی خدای سبحان است تا روز قیامت.

حدیث شریف ثقلین از جمله احادیث معتبر و متواتری است که حتی الفاظ آن هم به تواتر از رسول اللَّه (ص) رسیده است، به طوری که هیچگونه شک و ابهامی در آن وجود ندارد، و با مراجعه به م آخذ و منابع روایی، این حقیقت همانند آفتاب نیمروزی که حتی افراد کور هم وجود آن را احساس می کنند، روشن و آشکار است. اگر کسی این حقیقت را منکر شود، خود را به کوری زده و اعشی منش است که حقیقت آشکار را کتمان می کند، که البته درمان این بیماری بسیار دشوار و چه بسا ناممکن باشد.

شب قدر همان فاطمه زهرا (س)

فاطمه صلوات اللَّه علیها لیلهالقدر بود، و لیلهالقدر دارای مراتبی است، چنانکه همه حقایق وجودی چنین اند هر مرتبه دانی رقیقه عالی آن است و مرتبه عالی، حقیقت رقیقه ی مرتبه دانی است. خدای سبحان فرمود: «شما نشئه نخستین را فهمیدید پس چرا متذکر نمی گردید» و در روایت رضوی چنین آمده: «خردمندان دانستند که حقایق عالم ماورای این نشئه جز از طریق حقایق اینجا شناخته نمی شوند».

در اثر صادقی آمده است: «خدای تعالی عالم ملک را بروزان

ملکوت خلق کرده و ملکوت را بر مثال جبروت تأسیس کرده تا از ملک بر ملکوت و از ملکوت بر جبروت (عقول) استدلال شود».

بدان که از منازل سیر حبی وجودی در قوس نزولی به لیل و لیالی تعبیر می شود و در قوس صعودی به یوم و ایام تعبیر می گردد. پس عصمهاللَّه الکبری حضرت فاطمه همانگونه که لیلهالقدر است همچنین یوم اللَّه نیز می باشد. و انسان کامل در عصر محمدی وعاء حقایق قرآن است. اگر خواهی چنین بگو: انسان کامل قرآن ناطق است. پس یازده قرآن ناطق از این شب مبارکه ای که شب قدر است و مادر امامان است، نازل شده است. پس بفهم آنگاه در سخن حق سبحان تدبر نما که به پیغمبر اکرم فرمود: «ما به تو کوثر را بخشیدیم».

رسول خدا (ص) فرمود: «هرکس فاطمه را آنگونه که حق فاطمه است بشناسد شب قدر را ادراک کرده است و علت نامگذاری آن حضرت به فاطمه آن است که خلایق از کنه معرفت وی بریده شدند (به کنه معرفت وی نمی رسند)».

و در اثر صادقی چنین آمده: «هرکس فاطمه را آنگونه که سزا است بشناسد، لیلهالقدر را ادراک کرده است».

تمام این حدیث در تفسیر فرات کوفی چنین است: «فرات گوید محمد بن قسم بن عبید به اسناد معنعن خویش از ابی عبداللَّه علیه السلام ما را حدیث کرد که آن حضرت فرمود: انا انزلناه فی لیلهالقدر. لیله فاطمه است و قدر اللَّه است، پس آنکس که فاطمه را آنگونه که سزاست بشناسد لیلهالقدر را ادراک کرده است. علت نامگذاری وی به فاطمه آنست که خلایق از معرفت فاطمه محروم و بریده شدند.

(محمد بن قسم

شک کرده که حدیث با «عن» از حضرتش شرف صدور یافت و یا بدون «عن)» و سخن خدا: «و ما ادریک ما لیلهالقدر، لیلهالقدر خیر من الف شهر» یعنی چه می فهمی که لیلهالقدر چیست لیلهالقدر بهتر از هزار ماه است یعنی شب قدر بهتر از هزار مومن است زیرا فاطمه مادر فرود مومنان است- تنزل الملائکه والروح فیها- ملائکه و روح را در این شب فرود می آورند و ملائکه مومنانی اند که علم آل محمد (ص) را واجدند و مراد از روح القدس فاطمه است. باذن ربهم من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر یعنی از هر امری به اذن پروردگارشان در حالی که سلام می گویند تا فجر طلوع کند یعنی تا حضرت قائم خروج کند».

محبت فراوان پیامبر خدا نسبت به فاطمه زهرا (س)

روزی پیامبر (ص) در میان علی و فاطمه نشست. حضرت علی علیه السلام به پیامبر (ص) عرضه داشت: «کدامیک از ما دو نفر را بیشتر دوست دارید، من و یا فاطمه سلام اللَّه علیه را؟» پیامبر (ص) فرمودند «فاطمه علیهاالسلام را بیشتر دوست می دارم، و تو نزد من عزیزتر و ارزنده تر می باشی» و پاسخی از این بهتر برای توصیف مقام و منزلت علی علیه السلام و فاطمه سلام اللَّه علیه نمی باشد، زیرا پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فاطمه سلام اللَّه علیه را از روی شفقت و محبت پدرانه بیشتر دوست داشت و علی علیه السلام را از نظر مقام و منزلت و فضیلت گرامی تر می داشت.

حدیث لوح

حدیث لوح گفتاری است نورانی در معرفی اوصیاء و جانشینان پیامبر مکرم اسلام صلی اللَّه علیه و آله. حدیثی که با معرفی تک تک معصومین علیهاالسلام پرده از بعضی از وقایع و اتفاقات زمانهای آنها برمی دارد ما در اینجا جهت اختصار فقط به نقل ترجمه این حدیث کفایت می کنیم:

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت نموده است که حضرت فرمود: "پدرم امام باقر علیه السلام به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: من با تو کاری دارم چه وقت مناسب است که تو را مکان خلوتی ببینم و از تو پرسش نمایم؟ جابر گفت: هر وقت که اراده فرمائید. حضرت روزی با او خلوت کرده و به او فرمود: ای جابر! درباره آن لوحی که در دست مادرم فاطمه علیهاالسلام دختر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله دیدی و آنچه که در آن نوشته شده بود، به من خبر ده! جابر گوید: خدا را گواه می گیرم که در زمان زندگی پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه وآله به حضور

حضرت زهرا علیهاالسلام مشرف شدم تا تولد حسین علیه السلام را به آن حضرت تبریک و تهنیت گویم. در دست آن حضرت لوحی سبز رنگ دیدم، گمان کردم زمرد است، با خطی سپید مانند نور خورشید روی آن نوشته شده بود. عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت باد! ای دختر رسول خدا! این لوح چیست؟ فرمود: این لوحی است که خداوند عزوجل به پیامبرش هدیه کرده و در آن نام پدر و نام شوهر و فرزندان و جانشینان از فرزندانم نوشته شده است و پدرم به خاطر خشنودی من آن را به من بخشیده است. جابر گوید: حضرت آن لوح را به من داد. من آن را خوانده از روی آن نسخه ای برداشتم."

امام باقر فرمود: "آیا می توانی آن را به من نشان دهی؟" گفت: "آری." حضرت با وی به خانه اش رفت. جابر نامه ای را بیرون آورد. حضرت فرمود: "ای جابر! تو در نوشته خودت نگاه کن تا من بر تو بخوانم!" جابر در نسخه خود نگریسته، پدرم حضرت باقر بر او قرائت فرمود، به خدا سوگند حتی یک حرف با نوشته او مخالفت نداشت. جابر گفت: "خدا را شاهد می گیرم که به همینگونه در آن لوح نوشته دیدم: بنام خداوند بخشنده مهربان، این نوشته ای است از سوی خداوند شکوهمند و با حکمت برای محمد، نور و فرستاده و نماینده و راهنمایش که فرشته وحی آن را از سوی پروردگار جهانیان آورده است، ای محمد نامهای مرا بزرگ شمار، نعمتهایم را سپاس گزار، الطاف و بخششهایم را منکر مباش! همانا من خدایم، جز من خداوندی نیست، در هم شکننده زورگویان، نابودکننده گردنفرازان، خوارکننده ستمگران و

پاداش دهنده روز جزایم. همانا من خدایم و جز من خداوندگاری نیست هر کس به غیر فضل من امیدوار باشد و یا از غیر عدالت من بترسد، او را به گونه ای عذاب کنم که هیچ یک از جهانیان را بدانگونه عذاب نکرده باشم، پس مرا پرستش کن و بر من توکل نما!

من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم و دوران هیچ پیامبری پایان نیافته مأموریتش سپری نشد مگر اینکه برایش جانشینی قرار دادم. من تو را بر پیامبران برتری داده جانشینت را بر جانشینان فضیلت بخشیدم، و به دو نوه و به دو شیر بچه ات، حسن و حسین بعد از او تو را گرامی داشتم، حسن را پس از سپری شدن دوران پدرش، معدن علم خود و حسین را نگهبان گنجینه وحی ام قرار دادم و او را به شهادت گرامی داشته فرجام کارش را به خوش بختی و سعادت ختم کردم، او برترین شهید و درجه شهادتش والاترین درجه است، کلمه تامه خود را با او قرار دادم و حجت بالغه من نزد اوست، پاداش و کیفرم را با وساطت خاندان او انجام می دهم، نخستین نفر از خاندان او علی، سرور عابدان و زیور اولیاء گذشته من است و پسرش همنام جد پسندیده اش محمد که شکافنده علم و معدن حکمت من است، ناباوران درباره جعفر نابود می شوند و آن کس که او را رد نموده پذیرایش نباشد، همانند کسی است که مرا رد کرده است. این گفتار حتمی و راستین مناست که جایگاه جعفر را گرامی داشته من او را درباره دوستان و پیروان و یارانش خشنود می سازم، پس از او موسی را در شرایطی آشفته و تاریک

انتخاب می کنم، زیرا رشته سنت واجبم بریده نگشته و حجتم پوشیده نخواهد ماند و دوستانم هرگز به زحمت نخواهند افتاد. آگاه باش! هرکس منکر یکی از آنان شود، مانند آن است که نعمتم را انکار کرده باشد و هرکس یک آیه از کتابم را تغییر دهد، بر من تهمت و افترا بسته است. وای بر افترا زنندگان منکر به هنگام سپری شدن دوران بنده ام و حبیب و برگزیده ام موسی! آگاه باشید! کسی که هشتمین نفر را تکذیب کند، همه اولیاء مرا تکذیب کرده است. علی، ولی و ناصر من و کسی است که زحمتهای پیامبری بر دوش او گذارده شده است و با تحمل بار سنگین آن او را آزموده ام. وی را دیوی خودخواه و مستکبر خواهد کشت و در شهری که ذوالقرنین، این بنده شایسته، آن را ساخته است، در کنار بدترین مخلوقم دفن خواهد شد. این گفتار حتمی است که دیدگانش را به محمد پسرش و جانشین پس از او روشن خواهم ساخت.

او وارث علم و معدن حکمت و جایگاه راز نهانی و حجت من بر آفریدگانم است. بهشت را جایگاهش قرار داده شفاعتش را درباره هفتاد نفر از افراد خانواده اش که همگی مستوجب آتش جهنم باشند می پذیرم، و پسرش علی که ولی و ناصر و شاهد و گواه من در بین مخلوقاتم و امین بر وحی ام می باشد دوران او را با سعادت و نیکبختی ختم می کنم و از او دعوت کننده به راهم و نگهبان دانشم حسن را بیرون می آورم، و بعد این دوران را به پسرش (محمی) تکمیل می کنم که رحمت برای جهانیان است، کمال موسی و روشنائی عیسی و پایداری

ایوب بر اوست، به زودی دوستانم در دوران او خوار گردند و سرهایشان همچون سرهای ترک و دیلم به هدیه فرستاده شود، آنان کشته و سوزانیده می شوند و پیوسته در حال ترس و رعب و اضطرابند، زمین از خونشان رنگین و فریاد و آه و ناله در بین زنانشان گسترش یابد، آنان دوستان راستین من می باشند، هرگونه آشوب کور و تاریک را به وسیله آنان دفع کنم و تزلزلات و دگرگونیها را بوسیله آنان برطرف سازم و سختیها و زنجیرها را توسط آنان بگسلم. درود و رحمت پروردگارشان بر ایشان باد! و آنان همان راه یافتگانند. [1568]

فاطمه زهرا به مصداق بارز صالحین

انس می گوید: روزی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم نماز صبح را با ما خواند، سپس روی مبارکش را به سوی ما برگرداند. عرض کردم: ممکن است آیه شریفه ی

(اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین،و حسن اولئک رفیقا.) [1569] : (آنان با کسانی هستند که خداوند نعمت (ولایت) خویش را بر آنها ارزانی داشته است، یعنی پیامبران و صدیقان و گواهان (اعمال) و صالحان. و چه رفیقان خوبی!) را تفسیر بفرمایید؟ فرمود:

«اما «النبیون» فانا، و اما «الصدیقون» فاخی علی علیه السلام، و اما «الشهداء» فعمی حمزه، و اما «الصالحون» فابنتی فاطمه و اولادها الحسن والحسین علیهم السلام...» [1570]

- مقصود از «پیامبران» من، و از «صدیقان» برادرم علی علیه السلام، و از «شهداء» عمویم حمزه، و از «صالحان» دخترم فاطمه و فرزندان او حسن و حسین علیهم السلام هستند...

بیان:

کدام عظمت و فضیلت برای فاطمه علیهاالسلام بهتر از این که در ردیف انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین قرار

گیرد، بلکه خود از صالحین باشد و اهل اطاعت از خدا و رسول به ایشان ملحق شوند که: «و من یطع اللَّه والرسول فاولئک مع الذین...»

عرفان حضرت زهرا

دست تکوین و تشریع، انسان را به مقامی می رساند که حقیقت هستی، مشهود او می گردد. و نظاره گر نور و زیبایی مطلق می شود و جز به محبت و عشق حق نمی اندیشد و جز به صلابت حق حرکت نمی کند و سخن نمی گوید، حوادث اجتماعی و سیاسی جامعه، خردلی از عشق او نمی کاهند و او را بر علیه هستی برنمی انگیزند؛ زیرا که با شهود خویش به حقیقت هستی راه یافته و در هستی جز خیر و زیبایی و محبت و لذت چیزی نمی یابد و شادیها و غمها را ناشی از ماهیاتی می بیند که در آن جز فنا و نیستی نیست. او هیچ چیز را جز رؤیت محبوب بر خود نمی پسندد به این حقیقت رسیده است که به هر چیز تعلق حاصل کند مظهر او خواهد گشت، لذا دل به جز خدا نمی بندد و تعلقی جز به خدا حاصل نمی کند تا مظهر اسماء و صفات او باشد و مجلای جمیل او گردد.

عارف بزرگ محمد علی شاه آبادی در کتاب خود [1571] به بیان مراتب حضور قلب پرداخته،آنگاه راجع به مرتبه ی هفتم می فرماید:

مرتبه ی هفتم و آن عبارت است از مقام هدایت و ایصال به طریق و صراط ذات پروردگار که عبارت است از ایصال به طریق اسماء و صفات او؛ زیرا اسماء و صفات عین ذات پروردگار است و چون عابد، به این مقام نائل شود مورد تجلیات اسماء و صفات حق واقع گردد و اسمی بعد از اسمی بر او تجلی

کند و صفتی بعد از صفتی بر او ظاهر گردد تا اینکه غافل از صفات خود متخلق به اخلاق پروردگار شود و از این مقام که مقام فنای صفاتی است، تعبیر به مقام «طمس» (پاک شدگی) می کنند...

در مرتبه ی هشتم به مقام شهود حق به تمام کمال و جمال، و در مرتبه ی نهم به مرتبه ی عشق و محبت نسبت به ذات مقدس پروردگار که موجب فنای در ذات حق است می رسد انسان به مقام اسماء و صفات رسیده دست نیاز جز به درگاه بی نیاز دراز نمی کند و جز در آستانه ی عظمت او زانو نمی زند، با زبان تشریع فقر وجودی خویش را اظهار کرده و عاجزانه نیازمندیهای درونی خویش را بر معبودش عرضه می دارد:

«الهی کَسری لا یَجْبُرُهُ اِلا لُطفُکَ وَ حَنانُکَ وَ فَقْری لا یُغنیهِ اِلّا عَطفُکَ وَ اِحسانُکَ وَ رَوْعَتی لا یُسَکِّنُها اِلا اَمانُکَ و ذلَّتی لا یُعزُّها اِلّا سُلطانُکَ وَ اُمنیتی لا یُبَلِّغُنیها اِلّا فَضْلُکَ وَ خَلتَّی لا یَسُدُّها اِلّا طَولُکَ وَ حاجَتی لا یَقضیها غَیْرُکَ... وَ غُلتَّی لا یُبَرِّدُها اِلّا وَصْلُکَ وَ لَوْعَتی لا یُطفیها اِلّا لِقاوُکَ وَ شَوقی اِلَیکَ لا یَبُلُهُ اِلّا النَّظَرُ اِلی وَجْهِکَ وَ قَراری لا یَقِرُّدونَ دُنُوّی مِنکَ وَ لَهْفَتی لا یَرُدُّها اِلّا رَوْحُکَ...» [1572]

«خدایا شکستگی و نقص مرا جز لطف و رحم و دلسوزیت اصلاح و درست نمی کند، و نیازمندیم را جز به توجه، مهربانی و احسانت مبدل به بی نیازی نمی کند، و بیم و هراسم از جز امان تو تسکین ندهد، و جز سلطنت تو ذلت و خواری مرا مبدل به عزت نمی گرداند و جز فزونی بخششت مرا به آرزویم نرساند و نقص مرا جز عطای

ممتدت از بین نمی برد و غیرت و حاجتم را برنیاورد... و حرارت اشتیاقم را جز وصال تو فرونمی نشاند، و سوز و گداز قلبم را جز لقای تو خاموش نکند، و جز نظر به وجه و جمالت شوق مرا به تو بهبودی نبخشد، و آرامشم بدون نزدیکی کاملم به تو برقرار نشود، و جز نسیم روح و جانت، افسوس و اندوهم را دفع نکند...».

اینک پس از بیان کوتاهی در مورد انسان عارف، به مقام عرفانی فاطمه- سلام اللَّه علیها- در حدود فهم خود می پردازیم:

شرایط تکوینی در انسان وجود دارد که بسیار مؤثر در کارهای ارادی و اختیاری او هستند؛ اگر این شرایط مثبت باشند، در رفتار و افکار نیز تأثیر مثبت خواهند گذاشت بخصوص اگر توأم با تعلیم و تربیت صحیح و مثبت نیز باشند، اثرگذاری جهان مثبت تکوینی بستگی به مرتبه مثبت بودن آن دارد.

فاطمه- سلام اللَّه علیها- دارای خصوصیاتی در بعد تکوین هست که عرفان کامل تکوینی را قبل از آفرینش او در طبیعت، در او ایجاد کرده است، او از نظر تکوینی معصوم است. تنزل نور او در صلب پاک و آنگاه در رحم پاک و نمو جسمش از غذای حلال که به همراه تسبیح و تقدیس خدا تناول شده است، زمینه ی عصمت تشریعی را فراهم آورده است، لذا شرایط و زمینه ی تکوینی به گونه ای بوده است که در رحم به ستایش، حمد و ثنای خدا مشغول بوده است.

تربیت و پرورش زهرا- سلام اللَّه علیها- در دامان پاک خدیجه- علیهاالسلام- و در کنار پدری که رسول خداست، زمینه را برای ظهور عرفان تشریعی هر چه بیشتر آماده می ساخت. او لحظه ای از یاد خدا غافل

نگشت و آنی از انجام تکالیف الهی و انسانی سرباز نزد، سراسر زندگی او نور است. عرفان او در این مطلب متجلی است که خداوند با غضب او غضب می کند و با خشنودی او خشنود می گردد [1573]

ظهور عرفان او در آیه ی:

«اَنَّ الَّذینَ یُؤذوُنَ اللَّه وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُم اللَّه فِی الدُّنیا وَ الاخِرَهِ وَ اَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهیناً» [1574] می باشد، چرا که اذیت کردن او اذیت نمودن خداوند است [1575]

تجلی عرفان بانوی بزرگ اسلام و دخت رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه و آله- در قلب و جوارحی است که به فرموده ی پدر بزرگوارش حضرت محمد- صلّی اللَّه علیه و آله و سلم- پر از ایمان و یقین است:

«انّ ابنتی فاطمه ملأ اللَّه قلبها و جوارحها ایماناً و یقیناً؛ [1576] براستی خدای بزرگ قلب و جوارح دخترم فاطمه- سلام اللَّه علیها- را از ایمان و یقین پر کرده است».

عرفان زهرا- سلام اللَّه علیها- در یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان؛ یعنی، حسن و حسین- علیهماالسلام- جلوه کرد [1577] عرفان او فوق عرفان زنان عالم است (حتی آسیه، خدیجه و مریم) و خداوند برگزید [1578] و او را افضل زنان اهل ارض قرار داد [1579]

«قالت فاطمه- علیهاالسلام- فقال لی: أما ترضین أن تأتی یوم القیامه سیده نساء المؤمنین او سیده نساء هذه الاُمَّه» [1580]

«فاطمه- سلام اللَّه علیها- فرمود: پدرم رسول خدا- صلّی اللَّه علیه و آله- به من فرمودند: آیا راضی و خشنود نیستی که روز قیامت بیایی در حالی که سیده ی زنان مؤمنین یا سیده ی زنان این امت باشی».

و نیز نبیّ گرامی اسلام- صلّی اللَّه علیه و آله و سلم- فرمود: «و فاطمه سیده

نساء العالمین من الاولین و الاخرین؛ [1581] و فاطمه- سلام اللَّه علیها- سیده ی زنان جهان از اولین و آخرین است».

مجلای شهود زهرا- سلام اللَّه علیها- خطبه ی فصیح و بلیغ اوست در دفاع از ولایت و از حقش، خطبه را با حمد و ثنای الهی شروع می کند:

«الحمداللَّه علی ما انعم و له الشکر علی ما الهم والثناء بما قدم...؛ حمد و ستایش خدا را بر آنچه ارزانی داشت و بخشید، و شکر او را بر آنچه الهام فرمود و سپاس خدا را به آنچه پیش فرستاد و اهدا فرمود...».

«... کوّنها بقدرته و ذرَأها بمشیته من غیر حاجه منه الی تکوینها و لا فائده له فی تصویرها الّا تثبیتاً لحکمته و تنبیها علی طاعته و اظهاراً لقدرته، تعبّداً لبریته و اعزازاً لدعوته...»

«... پدیده ها را به قدرتش به وجود آورد و به مشیت و خواست خویش بیافرید بدون این که نیازی به آفرینش آنها داشته باشد، برای او سودی در این خلقت نبود جز این که حکمت خویش را به ثبوت برساند و خلق را بر طاعتش آگاه گرداند و قدرتش را اظهار نماید و آفریدگان را به عبادت وادار کند و دعوتش را بزرگ و شکست ناپذیر گرداند...».

زهرا راضی و خشنود به مقدرات الهی و رضای الهی است و آنجا که وظیفه، صبر باشد، بر مصائب صبر می کند، لذا در پایان خطبه فرمود:

«و یصیر منکم علی مثل خزّ المدی و خز السنان فی الحشا...؛ [1582] این آهی است که در سینه ی پردرد من که دیگر طاقت تحمل آن را نداشتم و خواستم این اندوه را از دل پر درد بیرون افکنم و حجت را بر شما

تمام کنم».

ظهور عرفان فاطمه- سلام اللَّه علیها- در محراب عبادت بود آنگاه که برای ستایش حق می ایستاد، هفتاد هزار فرشته ی مقرب بر او سلام می کردند و او را به جمله ای می خواندند که ملائک مریم را با آن ندا می کردند:

«فیقولون یا فاطمه- سلام اللَّه علیها- انّ اللَّه اصطفاک و طهرک واصطفاک علی نساءالعالمین [1583] پس می گفتند: ای فاطمه! براستی خدا تو را برگزید و پاک و طاهر گرداند و تو را بر زنان جهانیان اختیار فرمود».

امام حسین- علیه السلام- از برادرش امام حسن- علیه السلام- نقل می فرماید که:

«رأیت امّی فاطمه- سلام اللَّه علیها- قامت فی محرابها لیله جمعتها فلم تزل راکعه ساجده حتی اتضّح عمود الصّبح و سمعتها تدعو للمؤمنین والمؤمنات و تسمیهم و تکثر الدعاء لهم و لا تدعو لنفسها بشی ء، فقلت لها: یا امّاه لم لا تدعین لنفسک کما تدعین لغیرک؟ فقالت: یا بنیّ! الجار ثمّ الدار» [1584]

«مادرم فاطمه- سلام اللَّه علیها- را در شبی دیدم که در محرابش ایستاده بود متوجه ایشان بودم، پس آنقدر به رکوع و سجده رفت تا این که عمود صبح نمایان شد. و شنیدم که برای زنان و مردان مؤمن دعا می کرد و اینها را نام می برد و برایشان زیاد دعا نمودند اما برای خودشان هیچ دعا نکردند. به مادرم گفتم: ای مادر چرا برای خودتان دعا نکردید آن چنانکه برای غیر خودتان دعا نمودید؟ پس فرمود: ای فرزندم! اول همسایه سپس خانه».

حسن بصری در توصیف فاطمه زهرا- سلام اللَّه علیها- می گوید:

«ما کان فی هذه الامه اعبد من فاطمه کانت تقوم حتی تورم قدماها [1585] او عابدترین مردم بود و آنقدر در عبادت خدای متعال ایستاد تا اینکه پاهای مبارکش ورم نمود».

ظهور عرفان زهراء- سلام اللَّه علیها- در تمجید خدا از اوست، خداوند او را بر عبادش گرامی داشته است، رسول خدا- صلّی اللَّه علیه و آله و سلم- فرمودند:

«... متی قامت فی محرابها بین یدی ربّها جلّ جلاله زهر نورها لملائکه السماء کما یزهر نور الکواکب لأهل الارض و یقول اللَّه عزّ و جل لملائکته: یا ملائکتی انظروا الی امتی فاطمه سیّده امائی قائمه بین یدی ترتعد فرائضها من خیفتی و قد أقبلت بقلبها علی عبادتی، اشهدکم أنّی قد أمنت شیعتها من النّار» [1586]

«... هر زمان که در محراب در محضر پروردگارش- جل جلاله- می ایستاد نورش بر فرشتگان آسمان می درخشید آن چنانکه نور ستارگان بر اهل زمین پرتو می افکند. خدای عزّوجلّ به فرشتگان می فرماید: ای فرشتگان من! نظر به کنیز من فاطمه سیده ی کنیزانم بنمایید که چگونه در محضرم ایستاده و از ترس من به خود می لرزد و با قلب و تمام وجودش بر عبادات من اقدام کرده است. به شهادت می گیرم شما را که براستی شیعیانش را از آتش در امان قرار دادم».

صبر فاطمه- سلام اللَّه علیها- بر گرفتاریها و ستمها، در تمام دوران حیاتش، بیانگر این است که او یک آن و به اندازه ی خردلی از یاد خدای متعال غافل نبوده و با تن دادن به قضا و قدر الهی، زمینه ی عرفان و شهود در مرتبه ی عالیتر را می جسته است. گرفتاریها، رنجها، و گرسنگیها و... نه تنها (هر چند ناچیز) تأثیر منفی در روح متعالی او ننهاد بلکه عالیترین اثر مثبت در جهت عشق و توکل به اللَّه را در او گذاشت.

آری، فاطمه- سلام اللَّه علیها- با علم شهودی خویش یافته بود که حقیقت

انسان، حقیقتی شهودی است و کمال آن در گرو پیوند او با شهود مطلق است، و لذا رنج و دردی که این پیوند را قویتر کند، نه تنها درد و رنج نیست بلکه خود نعمت است و این مصداق قول امام موسی بن جعفر- علیه السلام- است که فرمود:

«لن تکونوا مؤمنین حتی تعدّوا البلاء نعمه [1587] هرگز در صف مؤمنین قرار نمی گیرید مگر این که بلا و گرفتاری را نعمت خدا بشمار آورید».

رنج و مصیبتی که زهرای اطهر در دوران کوتاه عمرش تحمل نمود بسیار اعجاب آور است چرا که رنجی به پایان نمی رسید مگر اینکه رنج تازه ای جای آن را می گرفت، فاطمه- سلام اللَّه علیها- روزگار پر مشقت رسالت پدرش را در مکه درک کرده، در همان حال که شاهد اذیت و آزار مشرکین نسبت به پدرش بود، در فراق مادرش حضرت خدیجه- سلام اللَّه علیها- را نیز رنج می برد. رسول خدا- صلّی اللَّه علیه و آله و سلم- در اکثر اوقات وقتی به جهت اذیت و آزار مشرکین و دوری خدیجه- علیهاالسلام- با چهره ای غمناک و محزون وارد خانه می شد، با چشمهای اشکبار دختر عزیزش که در فراق مادر می گریست، روبرو می گشت.

روزی پیامبر گرامی اسلام- صلّی اللَّه علیه و آله و سلم- در مسجدالحرام مشغول نماز بود که عده ای از مشرکین او را مسخره می کردند و در صدد آزارش برآمدند؛ یکی از آنان بچه دان شتر را- که تازه ذبح شده بود- برداشت و با همان آلودگیهایش بر پشت مبارک آن حضرت که در حال سجده بود، افکند حضرت فاطمه- سلام اللَّه علیها- نیر در مسجد حضور داشت وقتی این منظره را دید بسیار ناراحت شد و با چشم

گریان خودش را به پدر رسانید و بچه دان را برداشت و به دور افکند، پیامبر- صلّی اللَّه علیه و آله و سلم- بعد از نماز بر آن جمعیت (بی ادب) نفرین کرد [1588]

مصیبتهای وارده بر فاطمه- سلام اللَّه علیها- در سالهایی که رسول خدا با مشرکین و ملحدین می جنگید و بعد از رحلت آن حضرت، بر کسی مخفی نیست. او برای گرفتن حق خویش و حق همسرش و برای دفاع از ولایت، تمام سختیها را تحمل کرد؛ پهلوی او را شکستند، به صورتش سیلی زدند، بین راه خانه و مسجد آزارش دادند، بازوی او را کبود کردند.

عبدالفتاح عبدالمقصود در کتاب امام علی- علیه السلام- می نویسد:

«... علی- علیه السلام- سکوت و کناره جویی را جایز نمی داند و از جای برمی خیزد تا شاید دادرسی و کمکی برای خود بجوید، چون از قریش بد کینه مأیوس است به سوی انصار می رود. او درتاریکی شب به خانه های انصار روی می آورد. تنها کسی که او را تنها نمی گذاشت همسر بیمارش بود. زهرای ماتم زده جز برای یک مقصد و هدف که عالیتر از تأثرات نفس و برتر از اندوهش بود نمی توانست و نمی خواست از خانه و بسترش که کنار قبر رسول خدا- صلّی اللَّه علیه و آله و سلم- بود، بیرون آید؛ آن هدف همان میراث پدر و پس از آن حق علی در آن میراث بود.

فاطمه- سلام اللَّه علیها- در این مرحله ی زندگی، بر خود لازم می دانست که بپاخیزد، دعوت کند و تا می تواند بکوشد، او دوش بدوش شوهر مظلومش ایستاد و با زبان که تنها وسیله ی دفاعش بود به او یاری می کرد... ولی همان کسانی که در آن روز به پدرش تا

پای مرگ دست بیعت دادند و یاریش کردند این دختر را یاری نکردند، دیگر آن خوی عربی، آن روحی پایداری، آن خلق وفاداری از جان آنان رخت بربسته بود و خود شرمنده و سرافکنده بدین دگرگونی و سستی اقرار می کردند و می گفتند: ای دختر رسول خدا... ما با این مرد (ابوبکر) بیعتی کردیم و گذشت! فاطمه- سلام اللَّه علیها- با تعجب جواب می دهد:

آیا دست روی دست می گذارید تا میراث رسول خدا- صلّی اللَّه علیه و آله- از خانه اش برده شود و در خانه ی دیگری جای گیرد [1589]

«ابوبکر و عمر پس از آن که زهرا- سلام اللَّه علیها- را آزردند و به خانه ی او که خانه ی وحی بود یورش آوردند، به نزد او می روند تا از او پوزش بخواهند، زهرا- سلام اللَّه علیها- آن دو را با هم مخاطب ساخت و گفت: آیا اگر حدیثی از رسول خدا به شما بگویم باور می دارید و به آن عمل می کنید؟ هر دو گفتند: آری.

(فرمود:) شما را به خدا سوگند می دهم، آیا از رسول خدا- صلّی اللَّه علیه و آله و سلم- نشنیدید که می فرمود: خشنودی فاطمه خشنودی من است و خشم فاطمه خشم من است، هرکس فاطمه دخترم را دوست بدارد، مرإ؛؟؟ّّ دوست داشته و هرکس فاطمه را خشنود کند مرا خشنود کرده است، و هرکس او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است.

(گفتند:) ما این سخنان را از رسول خدا شنیدیم.

آنگاه روی و دو دست به سوی آسمان دراز کرد و با سوز دل همی گفت: من خدا و فرشتگان او را گواه می گیرم که شما تن، مرا به خشم آوردید و خشنودم نکردید... اگر

رسول خدا- صلّی اللَّه علیه و آله و سلم- را ملاقات کردم شکایت شما را به او خواهم کرد» [1590]

آری، عرفان فاطمه- سلام اللَّه علیها- در افکارش، بیاناتش، رفتارش، تحمل و صبرش، عبادتش و... ظهور یافته است. او در تمام حالات، خدا را بر نعمتهایش حمد و ستایش گفت و خدا را بر دردها، مصیبتها و بلاها شکرگزار بود، وقتی رسول خدا- صلّی اللَّه علیه و آله- فرمود: دخترم! تلخیهای دنیا را به جهت شیرینی آخرت بنوش. پاسخ داد: «یا رسول اللَّه الحمدللَّه علی نعمائه والشکر للَّه علی الائه» و خدا این آیه را درباره اش نازل فرمود:

«وَ لَسَوْفُ یُعطیکَ رَبُّکَ فَتَرضی [1591] و بزودی پروردگارت آنقدر به تو می بخشد که راضی و خشنود می گردی».

علم حضرت زهرا

محبت اولیای خداوند نسبت به افراد، یک محبت ساده نیست، حتما از عواملی سرچشمه می گیرد که مهمترین آنها علم و ایمان و تقواست، علاقه ی فوق العاده ی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم به دخترش فاطمه زهرا دلیلی است بر وجود این امتیازات بزرگ در این بانوی نمونه ی جهان و از این گذشته وقتی او می فرماید: «فاطمه برترین زنان جهان» یا «برترین زنان بهشت» است، که مدارک آن در بحثهای گذشته بیان شد، این خود دلیل بر این است که او از نظر علمی نیز سرآمد همه ی زنان جهان بود.

وانگهی آیا ممکن است فردی که به مقامات والای علم و دانش نرسیده، رضای او رضای خدا، و غضب او غضب پروردگار و پیغمبر باشد؟- که در روایات پیشین به آن اشاره شده بود.

علاوه بر همه ی اینها روایات مهمی در منابع معروف اسلامی وارد شده، که از مقام ارجمند

علمی این بانوی بزرگ پرده می دارد مانند احادیث زیر:

28- ابونعیم در حدیث از پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم نقل می کند که روزی رو به یارانش کرد و فرمود:

«ما خیر للنساء»

چه چیزی برای زنان از همه بهتر است؟

یاران ندانستند در جواب چه بگویند.

علی علیه السلام به سوی فاطمه علیهاالسلام آمد و این مطلب را به اطلاع او رسانید. بانوی اسلام گفت: «چرا نگفتی:

«خیر لهن ان لا یرین الرحال و لا یرونهن»

از همه بهتر این است که نه آنها مردان بیگانه را ببینند و نه مردان بیگانه آنها را» (با آنها جلسات خصوصی نداشته باشند).

علی علیه السلام بازگشت و این پاسخ را به پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم عرض کرد.

پیامبر فرمود: «من علمک هذا، چه کسی این پاسخ را به تو آموخت؟».

عرض کرد: فاطمه علیهاالسلام.

فرمود: «انها بضغه منی، او پاره ی وجود من است» [1592]

این حدیث نشان می دهد که امیر مؤمنان علی علیه السلام با آن مقام عظیمی که در علوم و دانش داشت که دوست و دشمن همه به آن معترفند و باب مدینه ی علم پیغمبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم بود گاهی از محضر همسرش فاطمه علیهاالسلام استفاده ی علمی می کرد.

این سخن پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم که بعد از بیان احاطه ی علمی فاطمه علهیاالسلام می گوید: «او پاره ای از وجود من است» بیانگر این واقعیت است که منظور از «بضعه» تنها پاره ی تن و جسم نیست، که بسیاری در تفسیر حدیث گفته اند، بلکه فاطمه پاره ای از روح پیامبر صلی اللَّه علیه و

آله و سلم و علم و دانش و اخلاق و ایمان و فضیلت او نیز بود، و پرتوی از آن خورشید و شعله ای از آن مشکات محسوب می شد.

29- در «مسند احمد» از ام سلمه (یا طبق روایتی ام سلمی) چنین آمده: وقتی فاطمه علیهاالسلام بیمار شد همان بیماری که به وفاتش منتهی می گشت، من از او پرستاری می کردم، روزی حلاتش را از همه روز بهتر دیدم، علی علیه السلام به دنبال کاری رفته بود، فاطمه علیهاالسلام به من فرمود: آبی بیاور تا غسل کنم،آب آوردم و او غسل کرد، غسلی که بهتر از آن ندیده بودم.

سپس فرمود: لباسهای تازه ای برای من بیاور، لباسها را آوردم و به او دادم، و او پوشید.

سپس فرمود: بسترم را در وسط اطاق بیفکن، من این کار را کردم، او دراز کشید و رو به قبله کرد، و دستش را زیر صورتش گذاشت، سپس فرمود: ای ام سلمه! (ام سلمی) من الان از دنیا می روم (و به ملکوت اعلی می شتابم) در حالی که پاک شده ام، کسی روی مرا نگشاید. این سخن گفت و چشم از جهان پوشید! [1593]

این حدیث بخوبی نشان می دهد که فاطمه از لحظه ی مرگش آگاه و با خبر بوده، و بی آنکه نشانه های آن در او باشد، آماده ی رحلت از این جهان گشت، و از آنجا که هیچکس لحظه ی مرگ را جز به تعلیم الهی نمی داند این نشان می دهد که از سوی خدا به او الهام می شد.

آری، روح او با عالم غیب مربوط بود، و فرشتگان آسمان با او سخن می گفتند.

به علاوه مطابق روایات گذشته حتی او از مریم دختر عمران و مادر حضرت عیسی برتر

بود، و همین امر کافی است، زیرا قرآن با صراحت می گوید: مریم با فرشتگان خدا سخن می گفت، آیات متعددی در این زمینه در سوره ی مریم و آل عمران وجود دارد.

بنابراین فاطمه علیهاالسلام دخت گرامی پیامبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله و سلم به طریق اولی باید بتواند با فرشتگان آسمان هم سخن شود. [1594]

اسرار و آثار تسبیح حضرت زهرا

نجات از شقاوت

تسبیح حضرت زهرا علیهاالسلام از آثار و برکات بسیاری برخوردار است که از جمله ی آنها نجات یافتن از شقاوت و بدبختی است.

هر انسانی به تناسب بینش و نگرشی که به جهان هستی وجود پرآشوب خود دارد به دنبال خوشبختی است، و به عبارتی دیگر یکی از مهمترین مسائلی که همه ی انسانها را آگاه یا ناآگاه به خود مشغول داشته است به طوری که کارهای زندگی و برنامه هایشان را در جهت وصول به آن پی ریزی می کنند، مسئله ی رسیدن به سعادت و گریزانی از شقاوت است. منتهی از آنجایی که انسان اختیار دارد، راه خودش را باید آزادانه انتخاب کند. لذا انسان بعد از اینکه راه برایش نمایان شد، گاهی حسن انتخاب به خرج می دهد و سبیل هدایت می پیماید، و گاهی سوء انتخاب به خرج داده و سبیل ضلالت و گمراهی پیش می گیرد. و این مسئله شقاوت و سوء عاقبت مسئله ای است که همه ی آنان که به خود آمده اند، از آن می ترسند و آنها که بصیرت ندارند و در خواب غفلت عمر می گذرانند از آن نیز به غفلت به سر می برند. لذا آن دسته که دارای بصیرت هستند، به لحاظ خوف از شقاوت همیشه دست به دعا و ذکر بلند می کنند و با تضرع و اصرار از

خدای خویش طلب دوری از شقاوت و وصول به سعادت می نمایند.

مداومت بر تسبیح فاطمه زهرا علیهاالسلام، موجب محفوظ ماندن از شقاوت و بدبختی است. از این رو شایسته نیست که از برکات و آثار آن غفلت نموده و در انجام آن کوتاهی و سستی نمائیم.

امام صادق علیه السلام در این رابطه می فرماید:

«یا اباهارون، انا نأمر صبیاننا بتسبیح فاطمه علیهاالسلام کما نأمرهم بالصلاه، فألزمه، فانه لم یلزمه عبد فشقی». [1595]

ای اباهارون! ما بچه های خود را همانطور که به نماز امر می کنیم به تسبیح حضرت فاطمه علیهاالسلام نیز امر می کنیم. تو نیز بر آن مداومت کن، زیرا هرگز به شقاوت نیفتاده است بنده ای که بر آن مداومت نموده است.

و نیز از این حدیث شریف استفاده می شود که شایسته است والدین محترم، تسبیح حضرت زهرا علیهاالسلام را مانند نماز به فرزندانشان تعلیم کنند، باشد که مشمول این حدیث گردند.

دوری شیطان و خشنودی خدا

شیطان همواره دشمن دیرینه ی انسان بوده و هست و هیچگاه انسان از حیله ها و خواطر شیطانی او در امان نیست. شیطان بنا بنا بر آیات الهی، دشمن قسم خورده ی انسان است تا او را به هر طریق ممکن به گمراهی بکشاند. از این رو آدمی همیشه در معرض تهاجم شیطان و وساوس شیطانی است.

بعضی انسانها در مقابل این تهاجم شیطانی و خواطر نفسانی همیشه در حال فرارند که در این صورت همواره مورد تعقیب شیطان و خواطرند، و هیچگاه خلاصی ندارند و ای بسا در آخر خسته شده و نفس زنان تسلیم شوند، و عده ای اندک در تلاش اند که با مداومت بر ذکر و فکر و عمل، چنان رفتار

کنند که شیطان و خواطر را از خود فراری دهند و شیطان را از خود دور کنند که البته راهی است مشکل. کسانی که به این مقام برسند دارای نفس مطمئنه خواهند شد که دیگر دگرگونی در آن راه ندارد.

وقتی انسان توانست شیطان را از خود دور و طرد کند، و به طاعات عمل نماید و در کارها و اذکار و عبادتهای خود اخلاص ورزد، رضایت خدا نیز حاصل گردد، چون شیطان و وساوس او یکی از بزرگترین موانع کسب رضایت و خشنودی حقتعالی است. آری رضا و رضوان خداوند سبحان مطلوب سالکان و منتهای آرزوی عارفان است.

یکی از راههایی که می تواند شیطان را از انسان دور کرده و موجبات رضای الهی را فراهم آورد مداومت بر تسبیح حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام است.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«من سبح تسبیح فاطمه علیهاالسلام ثم استغفر، غفر له، و هی مائه باللسان، و الف فی المیزان، و یطرد الشیطان، و یرضی الرحمان». [1596]

هرکس تسبیح حضرت فاطمه علیهاالسلام را بجا آورد و پس از آن استغفار کند، مورد مغفرت قرار می گیرد، و آن تسبیح به زبان صداست، و در میزان (اعمال) هزار (ثواب) دارد، و شیطان را دور کرده، و خدای رحمان را خشنود و راضی می نماید.

و به سند معتبر از امام صادق علیه السلام منقول است که چون آدمی در جای خواب خود می خوابد، فرشته ی بزرگواری و شیطان متمردی به سوی او می آیند، پس فرشته به او می گوید: روز خود را به خیر ختم کن و شب را با خیر افتتاح کن، و شیطان می گوید: روز خود را با گناه ختم کن و

شب را با گناه افتتاح کن. اگر اطاعت فرشته کرد و تسبیح حضرت زهرا علیهاالسلام را در وقت خواب خواند، فرشته آن شیطان را می راند و از او دور می کند، و او را تا هنگام بیداری محافظت می کند، پس باز شیطان می آید و او را امر به گناه می کند و ملک او را به خیر امر می کند. اگر از فرشته اطاعت کرد و تسبیح آن حضرت را گفت آن فرشته، شیطان را از او دور می کند و حقتعالی عبادت تمام آن شب را در نامه ی عملش می نویسد. [1597]

شفای کم شنوایی و درد جسمانی

تسبیح حضرت فاطمه علیهاالسلام بنا بر شواهد روایی و تاریخی در بعضی موارد بر بیماریهای جسمی نیز مؤثر بوده و باعث درمان بیماری گوش شده است.

یکی از یاران امام صادق علیه السلام نزد آن حضرت آمده و از کم شنوایی گوش خود نزد آن حضرت شکایت کرد، امام علیه السلام به او فرمود:

«علیک بتسبیح فاطمه علیهاالسلام». [1598]

چه چیز مانع و جلوگیر تو است و چرا غافلی از تسبیح حضرت فاطمه علیهاالسلام؟

آن مرد پرسید: قربانت گردم، تسبیح فاطمه چیست و چگونه است؟ حضرت فرمود: سی و چهار مرتبه «اللَّه اکبر»، سی و سه مرتبه «الحمدلله» و سی و سه مرتبه «سبحان اللَّه» که صد عدد می شود. آن مرد گوید:

«فما فعلت ذلک الا یسرا حتی اذهب عنی ما کنت اجده». [1599]

و من این کار را در اندک زمانی انجام دادم و کم شنوایی ام برطرف شد.

برائت از دوزخ و نفاق

چنانچه گفته شد بنا بر روایت امام صادق علیه السلام، تسبیح حضرت زهرا علیهاالسلام از جمله ی ذکر کثیری است که خداوند در

قرآن کریم یاد فرموده:

«تسبیح فاطمه الزهراء علیهاالسلام من الذکر الکثیر الذی قال اللَّه عز و جل: «و اذکروا اللَّه ذکرا کثیرا».

و از طرفی رسول گرامی اسلام فرموده است:

«من اکثر ذکر اللَّه عز و جل احبه اللَّه و من ذکر اللَّه کثیرا کتبت له براءتان: براءه من النار و براءه من النفاق». [1600]

هرکس ذکر خدای عزوجل را بسیار کند خداوند او را دوست دارد، و هر که ذکر خدا را بسیار کند برای او دو برائت (منشور آزادی) نوشته شود: یکی برائت از آتش جهنم، و دیگری برائت از نفاق و دورویی.

لذا تسبیح صدیقه ی طاهره اگر با شرائطش انجام پذیرد، موجب برائت از دوزخ و نفاق می گردد.

غفران الهی

یکی دیگر از آثار تسبیح حضرت فاطمه علیهاالسلام، غفران الهی است. غفران ربوبی، همه ی ذنوب و آثار سوء تیرگیهای آنها را از میان می برد، حجابها را برطرف کرده و نقائص وجودی انسان را کنار می زند. اما متأسفانه کمتر کسی هست که بداند غفران یعنی چه و نیاز به آنچه معنایی دارد، و چگونه می شود غفران الهی همه ی مشکلها را حل، و فاصله ها را از میان بردارد؟

در فرق بین عفو و غفران گفته شده که: عفو الهی، نادیده گرفتن و به حساب نیاوردن لغزشها و خطاها و نقیصه ها و عیبها، و محو آثار نامطلوب آنهاست. و غفران الهی عبارت است از افاضات و رحمتهایی که به دنبال نادیده گرفتن لغزشها و خطاها و نقیصه ها، متوجهانسان می گردد و او را تکمیل می کند و نقایص و عیوب وجودی وی را برطرف می نماید. غفران بعد از عفو است. عفو نادیده گرفتن بدیهاست و غفران،

برطرف کردن آنها از وجود سالک و تبدیل آنها به خوبیها و کمالات است. عفو ربوبی، انسان را از سقوط و هلاکت نجات می دهد و غفران الهی، به سالک پر و بال عطا می کند و بالا مبرد. لذاست که اگر عفو و گذشت ربوبی نباشد، رهروان طریق با شکست روبرو شده و کنار زده می شوند، و اگر غفران ربوبی نباشد، آنها از حرت و پیشرفت بازمانده و متوقف می گردند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«من سبح تسبیح فاطمه الزهراء علیهاالسلام قبل ان یثنی رجلیه من صلاه الفریضه، غفر اللَّه له». [1601]

هرکس تسبیح حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام را قبل از اینکه وضع خود را بعد از نمار واجب عوض کند، بجا آورد، خدای متعال او را مشمول مغفرت خود می گرداند.

البته نباید چنین پنداشت که این «تسبیح» به لحاظ اینکه ظاهری بسیار خلاصه دارد و انجام دادن آن بسیار آسان است، چگونه می شود از چنین آثار و برکاتی برخوردار باشد؟! آری این تسبیح به ظاهر بسیار خلاصه است، اما در نزد آگاهان و عارفان آشنا، دریایی از حقایق و اسرار توحید را در بر دارد و نیز انجام آن به ظاهر خیلی آسان است، ولی اگر خوب بجا آورده شود، مشکلها را آسان می گرداند. ان شاءاللَّه.

ورود حضرت زهرا به مسجد پیامبر از در مخصوص

پس از هجرت به مدینه و ساختن مسجد، پیامبر (ص) و اصحاب، خانه های خود را در اطراف آن ساختند و هر کدام از خانه ها دری به مسجد داشت که از همان درها وارد مسجد می شدند.

روزی جبرئیل بر رسول خدا (ص) نازل شد و گفت: خدایت امر کرده است که همه باید درهای خصوصی به مسجد را ببندند، مگر

علی (ع) و فاطمه (س).

سبط الجوزی می نویسد:

«این عمل سر و صدایی در میان عده ای پدید آورد و گمان کردند این استثنا از جنبه ی عاطفی است، رسول خدا (ص) همه را گرد آورد و آنگاه برای روشن شدن اذهان خطبه ای ایراد نموده، فرمود: من از جانب خود هرگز دستور باز ماندن و بسته شدن دری را نداده ام، بلکه این امری بود از جانب خدا، و من هم از آن پیروی کردم». [1602]

مجاز بودن ورود و توقف حضرت زهرا در مسجد النبی در همه حالات

اشتراک حضرت صدیقه سلام اللَّه علیها با پدر و همسر و فرزندانش سلام اللَّه علیهم در مجاز بودن استثنائی آنان به ورود و توقف در مسجد پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم در جمیع حالاتشان.

مسجد پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم نسبت به تمام مساجد امتیازی خاص دارد، به این معنی که هر شخص جنب و نفساء و حائض می تواند به هر مسجدی وارد شود و بدون توقف از آنجا عبور کند، ولی هرگز کسی مجاز نیست در حال جنابت و حیض و نفاس از مسجدالنبی عبور نماید و این حکم، علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام مستثنی هستند. آنان می توانند در هر حالتی که باشند از مسجد الرسول عبور کنند؛ و نه تنها می توانند از آنجا عبور کنند، بلکه می تواند در آن ازدواج نمایند و یا در حال جنابت در آنجا توقف کنند، و حتی حضرت زهرا علیهاالسلام مجاز است که فرزندانش را در آن مکان مقدس و مطهر بدنیا آورد؛ و این امتیاز مطلب بسیار مهم و فوق العاده ای است و شایان دقت و بررسی است. (ما ابتدا به ذکر چند روایت از علمای عامه می پردازیم و

پس از نقل آنها پیرامون این منقبت زهرا علیهاالسلام سخن خواهیم گفت):

1- حافظ نسائی از ابن عباس روایتی نقل کرده است که سیوطی آن را از قول وی بدین صورت ذکر می نماید:

«قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم لعلی: ان موسی سال ربه ان یطهر مسجده لهارون و ذریته و انی سالت اللَّه ان یطهر لک و لذریتک من بعدک...». [1603]

«حضرت رسول به امیرالمؤمنین فرمود: موسی از پروردگار خویش درخواست کرد که مسجدش را برای هارون و ذریه ی او پاک و مطهر گرداند و من نیز این مطلب را برای تو و فرزندانت از خدا خواستار شدم...».

2- روایت دیگری به همین مضمون از امیرالمؤمنین نقل شده است که آن حضرت فرمود:

«اخذ رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم بیدی فقال: ان موسی سال ربه ان یطهر مسجده بهارون و انی سالت ربی ان یطهر مسجدی بک و بذریتک...». [1604]

این روایت را حافظ بزار، حافظ هیثمی، حافظ سیوطی و حلبی [1605] در السیره الحلبیه نقل کرده اند.

3- حافظ بیهقی [1606] در سنن کبری از پیامبر اکرم چنین روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«الا ان مسجدی حرام علی کل حائض من النساء و کل جنب من الرجال، الا لرسول اللَّه و اهل بیته: علی و فاطمه والحسن والحسین». [1607]

«آگاه باشید، بدرستیکه ورود به مسجد من برای زنان حائض و مردان جنب حرام است مگر برای من و خانواده ام علی، فاطمه، حسن و حسین».

و این روایت را جمعی دیگر از علما نیزنقل کرده اند.

4- بخاری در تاریخ کبیرش حدیثی از عایشه نقل می کند که پیامبر

اکرم فرمود:

«لا احل المسجد لحائض و لا لجنب الا لمحمد و آل محمد». [1608]

«ورود به این مسجد به زنان حائض و مردان جنب حلال نیست مگر به محمد و آل محمد».

5- در روایت دیگری که جامعتر از احادیث قبلی است حافظ بیهقی می نویسد که حضرت رسول فرمود:

«الا لا یحل هذا المسجد لجنب و لا لحائض الا لرسول اللَّه و علی و فاطمه والحسن والحسین، الا قد بینت لکم الاسماء ان لاتضلوا». [1609]

«ای مردم آگاه باشید که ورود به این مسجد برای اشخاص جنب و حائض حلال نیست مگر به رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین؛ آگاه باشید که من اکنون یک یک اسامی آنان را ذکر کردم، تا دچار اشتباه و گمراهی نشوید».

در اینجا نکته ی مهم این است که پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم با تعیین اسامی و مشخص نمودن افراد منظور، و گفتن نام پنج تن بطور وضوح، می خواهند برای همگان کاملا روشن شود که در این مورد، مقصود از آل محمد چه کسانی هستند تا همانند شان نزول آیه ی تطهیر عده ای مغرضانه نگویند- چنانکه جمعی از علمای اهل سنت گفته اند- مراد از آل محمد زنان پیامبرند، و یا مقصود ازآل هر مردی، خانواده ی اوست که در خانه اش با هم زندگی می کنند؛ و با این منطق و استدلال نادرست بخواهند برای افرادی یک منقبت از خود بتراشند و فضائل مسلم آل محمد را نادیده انگارند.

«قد بینت لکم الاسماء ان لاتضلوا»؛

یعنی ای مردم خوب توجه کنید، فقط این اشخاص که من نام بردم مشمول این فضلیت هستند و در این مورد فریقین (شیعه

و سنی) هم رای و هم عقیده اند. [1610]

یک دسته ازعلمای عامه ضمن اینکه تصدیق می کنند در حکم مسجد النبی فقط پنج تن علیهم السلام استثناء شده اند، ولی می گویند: چون علی در خانه اش به مسجد پیامبر باز می شد، لذا در هر حالتی اجازه ی عبور از آن مسجد را داشته است. جواب مسئله این است که اولا «حق اجتیاز»، عبور از مسجد را جایز می داند، آن هم نه برای مسجدالنبی، و نه ساکن شدن و یا جنب شدن در آنجا را.

ثانیا در خانه ی عده ای از اصحاب پیامبر همانند خانه ی علی به مسجد النبی باز می شد و اگر استدلال مذکور درست می بود بایستی به آنها هم حق اجتیاز (عبور) از مسجد داده می شد؛ درصورتیکه می بینیم، پیامبر اکرم دستور فرمود تمام درهایی که به مسجد باز می شود باید مسدود گردد و ورود و خروج همه ی افراد به خانه ها، باید خارج از محوطه ی مسجد انجام پذیرد، مگر علی و اولاد علی علیهم السلام. پس از ابلاغ این فرمان الهی غوغایی برپا شد و عده ای بخدمت رسول خدا آمدند و تقاضا می کردند راهی به سوی مسجد داشته باشند. حتی جناب عباس عموی پیامبر به آن حضرت عرض کرد: من حاضرم در خانه ام را ببندم، ولی خواهش می کنم اجازه بدهید دریچه ای به سوی مسجد داشته باشم؛ ولی رسول اکرم فرمود: اختیار بسته یا باز بودن در خانه ها به سوی مسجد، به دست من نیست؛ و من از جانب خدا مامور ابلاغ این حکم هستم و هرگز اجازه نمی دهم که حتی یک دریچه به جانب مسجد باز باشد و این فضیلت مخصوص است به علی و خانواده ی او. [1611]

جمعی از دانشمندان اهل

سنت که قائل به این خصوصیت هستند چنین اظهار نظر می کنند: علت اینکه علی و خانواده ی او مجازند از مسجد النبی در هر حالتی عبور، توقف و یاسکونت کنند و از سایر مردم استثناء شده اند، این است که شرایط اجرای حکم در آنان موجود نیست؛ زیرا آنان پاک و مطهرند، نه جنب می شوند و نه حائض و نفساء و از این جهت است که فاطمه سلام اللَّه علیها را طاهره ی مطهره نامیده اند، و این مطلب را از احادیثی که از پیامبر اکرم وارد شده استنباط کرده اند. (از جمله ی این احادیث، روایات زیر است):

1- قرمانی [1612] در اخبارالدول از عایشه چنین روایت می کند: «اذا اقبلت فاطمه کانت مشیتها مشیه رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم، و کانت لا تحیض قط، لانها خلقت من تفاحه الجنه، و لقد وضعت الحسن بعد العصر وطهرت من نفاسها فاغتسلت و صلت المغرب، و لذلک سمیت الزهراء».

«راه رفتن فاطمه همانند مشی رسول خدا بود، او هیچگاه مثل زنان دیگر ناپاکی ماهانه نداشت، و این پاکیزگی از سیبی است بهشتی که مایه ی خلقت زهرا بوده است...».

این همان سیب بهشتی است که خدای تعالی در شب معراج به حضرت محمد هدیه فرمود، و از آن نطفه ی مطهر فاطمه منعقد گردید. [1613] پیامبر اکرم همواره سینه و دست و چهره ی زهرا را می بوسید و می بوئید، و می فرمود: یا فاطمه هرگاه من مشتاق بهشت می شوم، از تو بوی بهشت را استشمام می کنم، و عطر سیب بهشتی از تو به مشامم می رسد. [1614]

عایشه که خود این فرمایشات حضرت را شنیده است چنین استنباط و اجتهاد می نماید که مطهر بودن فاطمه علیهاالسلام

از ناپاکیهای ماهانه ی زنانه، به سبب آن سیب بهشتی است که خمیر مایه ی خلقت اوست، و از حق نمی توان گذشت که اجتهاد آن مخدره دراینجا صحیح بوده است!

عایشه سخنش را چنین ادامه می دهد:

«... هنگامی که حسن بن علی از فاطمه تولد یافت، در همان ساعت زهرا از نفاس پاک شد غسل کرد و نماز مغربش را بجا آورد، و بدین جهت است که او را زهرا نامیده اند».

بلی، هرگز معقول نیست که همانند زنان دیگر، ناپاکی حیض و نفاس فاطمه علیهاالسلام را از عبادت باز دارد، او محبوبه ی خداست، و باید همیشه در حال حضور بوده، و درگاه الهی، حتی یک ساعت از وجود زهرا نباید خالی باشد.

2- ام سلمه می فرماید:

«ولدت فاطمه بالحسن فلم ارلها دما، فقلت یا رسول اللَّه انی لم ار لها دما فی حیض و لا نفاس، فقال صلی اللَّه علیه و آله و سلم: اما علمت ان ابنتی طاهره مطهره لا یری لها دم فی طمث ولا ولاده». [1615]

«بعد از اینکه حسن از فاطمه (سلام اللَّه علیها) متولد گردید، هیچ گونه آثار حیض و نفاس در او مشاهده نکردم، و موضوع را از پیامبر اکرم سوال نمودم، آن حضرت فرمود: مگر نمی دانی که دخترم فاطمه پاک و پاکیزه است، و ناپاکی حیض و نفاس از او دور است».

حدیث فوق را حافظ محب الدین طبری در ذخائر العقبی روایت کرده است.

3- انس بن مالک از مادرش [1616] چنین نقل می کند.

«ما رات فاطمه دما فی حیض و لا نفاس». [1617]

«فاطمه علیهاالسلام هرگز ناپاکی حیض و نفاس معمول زنانه را مشاهده ننمود».

4- امیرالمؤمنین سلام اللَّه علیه می فرماید:

«سئل رسول اللَّه:

ما البتول؟ فانا سمعناک یا رسول اللَّه تقول ان مریم بتول و فاطمه بتول. فقال صلی اللَّه علیه و آله و سلم: البتول، التی لم تر حمره قط، ای لم تحض، و ان الحیض مکروه فی بنات الانبیاء». [1618]

«از پیامبر اکرم سؤال شد معنای بتول چیست؟ ما از شما شنیده ایم که فرمودید مریم و فاطمه بتول بوده اند؟ رسول خدا در جواب فرمود: بتول آن زنی را می گویند که هرگز آثار حیض و نفاس معمول زنانه در او مشاهده نشود؛ همانا حالت حیض شدن در دختر پیامبران مکروه می باشد».

لغت بتل در زبان عرب معنی انقطاع را می دهد، و در وجه تسمیه ی حضرت صدیقه سلام اللَّه علیها به نام بتول علمای عامه احادیث مختلف یا مطالب گوناگونی نقل کرده اند، از جمله:

(1)- ابن اثیر [1619] می گوید:

«سمیت فاطمه بالبتول لانقطاعها نساء زمانها فضلا و دینا و حسبا». [1620]

«فاطمه را به سبب انقطاع از زنان دیگر بتول گفته اند، مقام او در فضل و شرف و حسب و نسب و عوالم دینی از جمله ی بانوان عالم جدا و متمایز است».

(2)- ابن اثیر وجه تسمیه ی فاطمه علیهاالسلام به بتول را چنین ذکر می کند:

«لانقطاعها عن الدنیا ای اللَّه». [1621]

«فاطمه، بتول نامیده شده است چون دل از دنیا گسسته و به خدا دلبسته است».

(3)- عایشه می گوید پیامبر به من فرمودند:

«... یا حمیراء، ان فاطمه لیست کنساء الادمیین لاتعتل کما یعتلون». [1622]

«... ای عایشه، بدرستیکه فاطمه همانند سایر زنان نیست و هرگز آثار حیض و نفاس در او ظاهر نمی شود».

(4)- ابوعبید هروی [1623] در کتاب الغریبین می نویسد:

«سمیت فاطمه بتولا لانها بتلت

عن النظیر».

«فاطمه را از این جهت بتول می گویند که منقطع النظیر است، بی مثل و مانند، و بی همتاست».

5- حضرت باقر سلام اللَّه علیه می فرماید:

«انما سمیت فاطمه بنت محمد الطاهره لطهارتها من کل دنس و طهارتها من کل رفث، و ما رات قط یوما حمره ولا نفاسا». [1624]

«به این جهت فاطمه دختر پیامبر اکرم به طاهره موسوم شده است که خدا او را از جمیع ناپاکیها و آلودگیها پاک و منزه گردانیده است و حتی یک روز آثار حیض و نفاس در او دیده نشده است».

جمعی از دانشمندان از مطالب فوق چنین نتیجه گرفته اند که همین پاک و منزه بودن فاطمه علیهاالسلام علت مجاز بودن اوست در همه حالات (در نشستن و برخاستن، خوابیدن و سکونت کردن) در مسجد النبی.

جصاص فقیه بسیار معروفی که یکی از بزرگان علمای حنفی در قرن سوم است در کتاب احکام القرآن خودش مطالبی می گوید که مضمون و حاصل آن چنین است: مجاز بودن پیامبر اکرم، علی ابن ابی طالب، فاطمه و حسنین در جمیع حالاتشان به ورود، نشستن، خوابیدن و سکونت داشتن در مسجد النبی به سبب آیه ی تطهیر است که در شأن آنان نازل شده است، و در نتیجه نه تنها آغوش مسجد النبی بلکه تمام مساجد، همیشه و در هر حال، به روی آن موجودات مقدس باز است. [1625]

پنج تن علیهم السلام که از جمیع آلودگیها و ناپاکیها منزه و پاکیزه اند مساجد همانند خانه های آنهاست؛ و خدای تعالی وجود مقدسشان را در احکام مسجد استثناء کرده است و به پیامبرش دستور داده است که این موضوع را به اطلاع امتش برساند و اسامی یک یک

آنان را اعلام نماید؛ و هرگز کسی به هیچ بهانه ای نمی تواند در این مورد به جمع آنان ملحق گردد.

اقتدا و توسل به حضرت زهرا (س)

چهارمین منقبتی که وجود مقدس حضرت زهرا سلام اللَّه علیها با پدر و همسر و فرزندانش مشترک است، در اهتدا و اقتدا و تمسک است، یعنی هدایت یافتن و پیروی کردن مردم از آنان و در موقع نیاز، متوسل شدن به آنان.

انس بن مالک روایت می کند:

«صلی بنا رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم صلوه الفجر، فلماانفتل من الصلوه اقبل علینا بوجهه الکریم، فقال: معاشر المسلمین، من افتقد الشمس فلیستمسک بالقمر، و من افتقد القمر فلیستمسک بالزهره، و من افتقد الزهره، فلیستمسک بالفرقدین. فقیل: یا رسول اللَّه، ما الشمس و القمر، و ما الزهره و ما الفرقدین؟ فقال: انا الشمس و علی القمر و فاطمه الزهره و الحسن و الحسین الفرقدان، و کتاب اللَّه لا یفترقان حتی یردا علی الحوض». [1626]

«روزی پیامبر اکرم با ما نماز صبح بجای آورد، و پس از فراغت از نماز روی مبارکش را به سوی ما گردانید: و فرمود: ای جماعت مسلمانان، هر کس که آفتاب را از دست بدهد، پس باید به ماه تمسک جوید، و در فقدان ماه دست به دامان زهره شود، و اگر زهره را نیابد به دو ستاره ی فرقدان پناه آورد. از پیامبر اکرم سؤال شد که یا رسول اللَّه مقصود از آفتاب و ماه و زهره و فرقدان (دو ستاره نورافشان چیست؟ فرمود: من آفتابم، علی ماه، و فاطمه زهره است و دو ستاره حسنین هستند. آنان با کتاب خدا دو دستاویز بشرند و همواره بهم پیوسته اند و هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند

تا در کنار حوض کوثر به من ملحق شوند».

روایت فوق را ابو اسحاق ثعلبی در عرائس نقل کرده است.

نطنزی نیز در الخصائص العلویه این روایت را بدینگونه نقل می نماید که حضرت رسول فرمود:

«اطلبوا الشمس، فاذا غابت، فاطلبوا القمر، و اذا غاب القمر فاطلبوا الزهره، و اذا غابت الزهره، فاطلبوا الفرقدین. قلنا: یا رسول اللَّه، من الشمس؟ قال: انا. و من القمر؟ قال: علی. فمن الزهره؟ قال فاطمه. قلنا: فمن الفرقدان؟ قال: الحسن والحسین». [1627]

«آفتاب را بیابید، و اگر آفتاب غروب کرد، ماه را طلب کنید. در صورتیکه ماه از نظرها پنهان شد، زهره را بطلبید، و اگر زهره ناپدید شد دو ستاره ی فرقدین رابجویید.سؤال شد یا رسول اللَّه مقصود از شمس و قمر و زهره فرقدین چه کسانی هستند؟ فرمود: من آفتابم، علی ماه، و فاطمه زهره است، و حسن و حسین دو ستاره فرقدان».

این روایت را صاحب «روضه الصفاء» [1628] و «حبیب السیر» [1629] با عبارات دیگر از جابربن عبداللَّه نقل کرده اند که حضرت رسول فرمود:

«اهتدوا بالشمس، فاذا غابت الشمس فاهتدوا بالقمر، و اذا غاب القمر فاهتدوا بالزهره، و اذا غابت فاهتدوا بالفرقدین. فقیل: یا رسول اللَّه من الشمس؟ قال: انا. من القمر؟ علی بن ابی طالب، من الزهره؟ الزهراء سلام اللَّه علیها. و الفرقدان؟ هما الحسنان». [1630]

روایت مورد بحث را جمعی از دانشمندان شیعه نیز از جابر بن عبداللَّه نقل کرده اند. [1631] شیخ صدوق رحمه اللَّه علیه نیز در معانی الاخبار این حدیث را ذکرنموده است با این تفاوت که بجای کلمه ی «اهتدوا» کلمه ی «اقتدوا» آورده است. [1632] در اکثر این روایات که از شیعه و سنی منقول است گفتار پیامبر با این جمله

خاتمه می یابد: «کتاب خدا و عترت من بهم پیوسته است و هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر به من ملحق شوند» [1633] و خود این مطلب موضوع بسیار فوق العاده و مهمی است. [1634]

از روایات مذکور کاملا روشن است که حضرت صدیقه سلام اللَّه علیها در مراتب و مناقب گفته شده، هم ردیف رسول اکرم، امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام است و در مقام تمسک،اهتدا و اقتدا همانند آنان می باشد، و اگر در ولایت عصمت نظیر پیامبر اکرم، علی، و حسنین نبود، امر هدایت یافتن، و پیروی مردم از او، و توسل هر بشری در مشکلات به او، کاری بیهوده و گزاف می بود. حضرت زهرا علیهاالسلام یکی از ذخائری است که حضرت رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم بعد از خود باقی گذاشته است و در این باره می فرماید:

«انی مخلف فیکم الثقلین کتاب اللَّه و عترتی». [1635]

«من در میان شما دو وزنه ی سنگین باقی می گذارم، کتاب خدا و خاندان من».

و حضرت صدیقه سلام اللَّه علیها یک تن از عترت پیامبر، و زهره ای است که در مدار عصمت و ولایت، با شمس و قمر و فرقدین هم رتبه و هم درجه است، اگر چه نور شمس و قمر بر نور زهره غلبه دارد و با وجود خورشید و ماه نمی توان نور زهره را مشاهده کرد، و گوئی پیامبر اکرم با تقدم و تاخر اسامی پنج تن در همه ی روایات و با ترتیب مشخص و معین می خواهد بیان فرماید که امیرالمؤمنین علیه السلام از زهرا علیهاالسلام افضل است، و مقام زهرا تالی و بلافاصله بعد از امیرالمومنین است و اگر چنین نبود، شایسته بود که

اول نام حضرت زهرا ذکر شود.

ترتیب اسماء پنج تن، در آسمانها، در عرش، در کرسی، در جنت و در سایر مواقف که نوشته شده و یا مورد خطاب خدایی بوده اند به همین سبک و نسق بوده است. رسول خدا در هر جا که سخن از پنج تن است، ابتدا نام خودش را ذکر می کند، بعد امیرالمؤمنین و سپس حضرت صدیقه را، و در تمام اخبار و احادیث این ترتیب اسماء مراعات شده است، لذا معلوم می شود که مقام حضرت زهراء علیهاالسلام تالی و بلافاصله بعد از امیرالمؤمنین است، اگر چه، پنج تن در مناقب و فضائل و مطالبی که گفته شد، هم ردیف، هم درجه و یکسانند، با وجود این مقام آنان در مراتب و مدراج دیگر ممکن است با هم اختلاف داشته باشد، ولی آنچه محققا از ترتیب اسامی آنها در کلام پیامبر می توان استفاده کرد، این است که رسول اکرم دارای عالیترین مقام، و امیرالمؤمنین پس از پیامبر، و حضرت زهرا سلام اللَّه علیها بعد از او، حسنین پس از فاطمه، صاحب والاترین مقام در جهان آفرینش هستند.

و ما این مطلب را نیز ثابت خواهیم کرد که حضرت زهرا علیهاالسلام از یازده امام دیگرافضل تر و برتر می باشد، و اگر جز این یک منقبت، فضیلت دیگری در شان او نبود، همین برای اثبات مقام ولایت آن حضرت کافی بود. پیامبر اکرم برای امت خود، نمونه ها و یادگاریهای پاینده ای بعد از خودش بر جای نهاده است: یادگاریهای پاینده ای بعد از خودش بر جای نهاده است: یادگاریهایی که در هر زمان و مکان، در زمینه های علمی، عملی، تمسکی، اقتدایی، و اهتدایی و... جوابگوی جمیع نیازهای بشری باشند.

حضرت صدیقه سلام اللَّه علیها در تمام شئون مذکور سهیم و مشترک است، به عبارت دیگر چنان که علی بن ابی طالب مقتدای ما، هادی ما، رهنمای ما، و ولی ماست، عینا حضرت زهرا سلام اللَّه علیها نیز همانگونه است، نه تنها برای ما مسلمانان، بلکه برای جمیع بشر از اولین و آخرین.

دشمنی و دوستی با حضرت زهرا (س) مانند دشمنی و دوستی با پیامبر است

ابن عباس روایت می کند: «ان رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم کان جالسا ذات یوم، و عنده علی و فاطمه والحسن والحسین، فقال: اللهم انک تعلم ان هولاء اهل بیتی، و اکرم الناس علی، فاحبب من احبهم، و ابغض من ابغضهم، و وال من والاهم، و عاد من عاداهم و اعن من اعانهم و اجعلهم مطهرین من کل دنس، معصومین من کل ذنب، و ایدهم بروح القدس منک، ثم قال: یا علی، انت امام امتی و خلیفتی علیها بعدی، و انت قائد المومنین الی الجنه، و کانی انظر الی ابنتی فاطمه قد اقبلت یوم القیامه علی نجیب من نور، عن یمینها سبعون الف ملک، و بین یدیها سبعون الف ملک، و عن یسارها سبعون الف ملک، و عن خلفها سبعون الف ملک، تقود مومنات امتی الی الجنه...- الی ان قال:- [1636] و انها السیده نساءالعالمین. فقیل یا رسول اللَّه: اهی سیده نساء عالمها؟ فقال صلی اللَّه علیه و آله و سلم: ذاک مریم بنت عمران، فاما ابنتی فاطمه فهی سیده نساءالعالمین من الاولین و الاخرین، و انها لتقوم فی محرابها فیسلم علیها سبعون الف ملک من الملائکه المقربین، و ینادونها- بما نادت به الملائکه مریم- فیقولون: یا فاطمه، ان اله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساءالعالمین. ثم التفت الی علی علیه السلام فقال: یا

علی ان فاطمه بضعه منی، و هی نور عینی، و ثمره فوادی، یسوونی ما اساءها و یسرنی ما سرها، و انها اول من یلحقنی من اهل بیتی، فاحسن الیها بعدی...- الی ان قال:- [1637] اللهم انی اشهدک انی محب لمن احبهم، و مبغض لمن الغضهم، و سلم لمن سالمهم، و حرب لمن حاربهم و عدو لمن عاداهم، و ولی لمن والاهم». [1638]

«روزی پیامبر اکرم نشسته بودند و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نیز حضور داشتند، دعای آن حضرت در میان آن جمع چنین بود: بارالها، تو خوب می دانی که اینان خاندان من، و عزیزترین مردم نزد من هستند، پس محبان و دوستانشان را دوست بدار و با دشمنانشان دشمنی فرما، و یارانشان را اعانت بنما، اینان را از جمیع ناپاکیها پاک و مبرا بدار، از جمیع گناهان بر کنار و مصون و محفوظ نگاهدار، و از جانب خود به روح القدس تاییدشان فرما...

(روایات بسیار از ائمه ی اطهار سلام اللَّه علیهم در موارد مختلف نقل شده است که می فرماید: معصومین روحی دارند غیر از روح عموم بشر، که هیچ انسانی در داشتن این روح- که در جمیع اخبار آن را روح القدس می نامند- با آنان هم ردیف نیست.

روح القدس همان روحی است که در سایه ی آن پیامبر اکرم صاحب ولایت است. این همان روح قدسی است که با داشتن آن علی سلام اللَّه علیه، حضرت امام حسن و امام حسین و امامان دیگر از اولاد حسین علیهم السلام بر همه ی مردم ولایت دارند. این همان روح است که به تایید پیامبر اکرم، حضرت صدیقه سلام اللَّه علیها نیز دارنده ی آن است و با داشتن این روح، آن حضرت

هم ولیهاللَّه می باشد).

ابن عباس روایت را از قول پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم چنین ادامه می دهد:

یا علی، بعد از من، جانشین من و امام و رهبر امت من هستی. تو پیشقدم و پیشرو اهل ایمان به سوی بهشتی؛ و گوئی اکنون در نظرم مجسم است و می بینم که دخترم فاطمه در روز قیامت سوار بر ناقه ای از نور است، در حالیکه هفتاد هزار ملک از جانب راست، هفتاد هزار از طرف چپ او، هفتاد هزار از پیش روی و هفتاد هزار از پشت سر او همراهیش می کنند. او پیشگام زنهای مؤمن است که همراهش به سوی بهشت می روند.

... یا علی، تو پیشوای مردان مؤمن امت من می باشی، و دخترم فاطمه سالار زنان باایمان امت من و رهبر آنان به سوی بهشت است، بدرستیکه او بانوی بانوان جهان است. عرض شد: یا رسول اللَّه، آیا بانوی بانوان در زمان خودش؟ پیامبر فرمود: سیده ی زنان در زمان خودش مریم بنت عمران بود، ولی دخترم فاطمه بانوی بانوان جهان و سرور زنان عالم از اولین و آخرین است.

این فاطمه است که آنگاه که در محراب عبادت می ایستد، هفتاد هزار فرشته ی مقرب بر او سلام و درود می فرستند و- همانگونه که مریم را مخاطب قرار دادند- ندا می کنند: یا فاطمه، خدای تعالی تو را از میان جمیع زنان عالم انتخاب کرد، و تو را از همه ی آلودگیها پاک و منزه گردانید. آنگاه رسول اکرم رو به سوی علی کرد و فرمود: یا علی، بدرستیکه فاطمه پاره ی تن و جان من است؛ اوست نور چشم من و میوه ی قلب من؛ آنچه زهرا را

ناپسند آید، مرا نیز ناپسند است؛ و آنچه او را مسرور کند، مرا هم شاد و خرسند می نماید. او نخستین کسی است که از خاندانم به من خواهد پیوست. یا علی بعد از من، تا توانی به او نیکی کن... سپس پیامبر اکرم این چنین دعا نمودند: بارالها، من تو را گواه می گیرم، که دوست می دارم آن کسی را که اینان را دوست بدارد و دشمن می دارم شخصی را که با اینان دشمنی کند؛ هر فردی با اینان از در صلح و آشتی درآید، من هم با او در سلم و صفا خواهم بود؛ و هر کس که با این چهار تن در جنگ باشد من نیز با او در ستیزم؛ من دشمن کسانی هستم که با اینان دشمنی کند، و دوست کسانی هستم که آنان را دوست بدارد».

بار دیگر تکرار می کنیم، با در نظر گرفتن روایت شریفه ی مذکور، حضرت صدیقه سلام اللَّه علیها بطور یقین صاحب ولایت کبری است زیرا هرگز معقول نیست که دشمنی و یا دوستی با او همانند عدوات و یا محبت نسبت به پیامبر باشد و آنچه فاطمه را غمگین و یا مسرور می گرداند، حضرت رسول را نیز محزون و یا شاد نماید، ولی او صاحب مقام ولایت نباشد.

و اگر حضرت صدیقه سلام اللَّه علیها در ولایت، در عصمت، و در جمیع حالاتش ردیف پدر و همسر و دو فرزندش نمی بود هرگز پیامبر اکرم مطالب مذکور را بیان نمی کرد. رسول خدا که سخن بی حساب و گزاف و بیهوده نمی گوید، تمام گفتارش (ما ینطق عن الهوی- ان هو الا وحی یوحی) [1639] است، آنچه می گوید وحی الهی است، آنهم در مقامی که خدا را شاهد

سخنان خود قرار می دهد.

گویی پیامبر اکرم از جانب خدا مامور به ابلاغ این مراتب و فضائل است، که خدا را در گفتار خویش گواه می گیرد، چنانکه در انجام نبوت و ابلاغ رسالتش، در مواقف متعدد شاهد قرار داده است؛ و از مردم نیز اقرار و اعتراف می خواهد، و می پرسد و خواستار جواب صریح آنان می باشد: «... هل بلغت؟... بلی بلغت». سؤال می فرماید آیا رسالت خودم را انجام دادم؟ و سپس جواب می شنود: بلی ابلاغ کردی. همانگونه که در غدیر خم هنگام ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علی سلام اللَّه علیه خدا را شاهد می گیرد و از مردم اعتراف و اقرار می خواهد... اللهم اشهد... بارالها شاهد باش... [1640] چنین بنظر می رسد که وجود مقدس پیامبر پیوسته خود را مسئول و مامور ابلاغ ولایت فاطمه علیهاسلام نیز می داند، و گوئی احساس می کند که همواره مورد سؤال و بازخواست حضرت حق تبارک و تعالی است که آیا ولایت زهرا علیهاالسلام را ابلاغ کردی یا نه، لذا آن حضرت بطور مکرر، در گفتار خویش ضمن برشمردن فضائل فاطمه سلام اللَّه علیها و تشریح شئون ولایتی او، بارها خدا را گواه می گیرد که بارالهإ؛پپ

ّّ شاهد باش: آیا ولایت زهرا را ابلاغ کردم؟ آیا پیغام را رساندم؟ حق مطلب را بخوبی ادا کردم؟

نتیجه ی دیگری که می توان از روایت مذکور گرفت این است که حضرت رسول در قسمتی از سخنانش خطاب به علی چنین می فرماید:

«انها اول من یلحقنی من اهل بیتی [1641] ... فاحسن الیها...».

«یعنی یا علی، اولین کسی که از خاندان من به من ملحق خواهد شد. دخترم فاطمه است، پس تا توانی به او نیکی بنما» و این ودیعه ی رسالت

را نگهداری کن، لذا می بینیم قصد امیرالمؤمنین علیه السلام همیشه و در تمام حالاتش برآوردن خواهش پیامبر اکرم و در نتیجه تحصیل رضایت و آسایش خاطر زهرای اطهر است؛ البته نه تنها از این جهت که همسر والامقام او دختر گرامی رسول خدا است، بلکه بیشتر از این نظر که فاطمه سلام اللَّه علیها ولیهاللَّه است و علی خود را نسبت به او موظف و مسئول و متعهد می داند و متقابلا حضرت زهرا نیز نسبت به امیرالمؤمنین که ولی اللَّه است عینا همین احساس وظیفه و مسئولیت را به حد اعلی دارا می باشد و این دو وجود مقدس، هر یک در حفظ و نگهداری و مراعات شخصیت آن دیگری کمال سعی و کوشش را به کار برده اند. لیکن اگر این مطلب به دقت مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد، روشن می شود که حالات دفاع و مجاهدت زهرا سلام اللَّه علیها در حفظ و صیانت امیرالمؤمنین سلام اللَّه علیه بی نظیر و بسیار فوق العاده بوده است؛ و تحقیقا اگر پیامبر اکرم نگاهداری و دفاع از حریم ولایت امیرالمؤمنین را مؤکدا به زهرا علیهاالسلام سفارش می کرد- که سفارش فرموده است-، هرگز رفتاری بهتر و برتر از روش فاطمه علیهاالسلام امکان پذیر نبود.

از خود گذشتگی، و فداکاری و ایثار او در مراقبت و نگهداری شئون ولی اللَّه الاعظم امیرالمؤمنین بی نظیر بود. زهرا سلام اللَّه علیها در این راه وجود خود را کاملا فراموش کرده بود و همواره همت والای او مصروف حفظ حرمت علی علیه السلام، و پیوسته در فکر کمال مراقبت و حسن انجام تعهد اسلامی خود در برابر مقام منیع ولایت بود؛ و همین توجه بی نظیر و بصیرت و معرفت کامل فاطمه نسبت به شئون ولایت همسر

عالی مقامش نشانگر مرتبه ی عالی ولیهاللهی خود آن حضرت می باشد.

جنگ و صلح با حضرت زهرا (س) مانند جنگ و صلح با دیگر اهل بیت

حضرت زهرا سلام اللَّه علیها، در مقام ولایت شریک امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام است، و «جنگ و یا صلح با فاطمه و دوستی و دشمنی نسبت به او» عینا همانند «حرب و یا سلم با علی و حسنین، و حب و با بغض نسبت به آنان» است. (روایاتی که در این خصوص نقل گردیده است به شرح زیر است):

1- زید بن ارقم از رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم چنین روایت می کند: «قال رسول اللَّه لعلی و فاطمه والحسن والحسین: انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم».

«پیامبر اکرم خطاب به علی، فاطمه، حسن و حسین فرمود: من، با هر کسی که با شما در جنگ باشد، در جنگم، و هر کسی که با شما از در صلح و آشتی درآید، من نیز با او در صلح و صفا خواهم بود».

این روایت با عبارات مختلف نقل شده است؛ گاه آن حضرت می فرمود:

«انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم»،

در موقع دیگر چنین فرماید:

«انا سلم لمن سالمتم و حرب لمن حاربتم»،

و در جای دیگر می فرماید:

«انا حرب لمن حاربتم و سلم لمن سالمتم»،

یا اینکه می فرماید:

«انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم».

این حدیث شریف را حاکم در مستدرک، بغوی در مصابیح، خطیب تبریزی [1642] در مشکاه المصابیح، جصاص در احکام القرآن، ابن کثیر [1643] در البدایه و النهایه، محب الدین طبری در ذخائر العقبی، ابن اثیر [1644] در اسد الغابه، ترمذی [1645] در جامع صحیح، ابن عساکر در تاریخ شام، ابن ماجه [1646] در سنن، ابن صباغ در

فصول، طبرانی در معجم، و جمعی دیگر از علمای شیعه و سنی نقل کرده اند. [1647]

2- زید بن ارقم در روایت دیگری می گوید:

«کنا مع رسول اللَّه و هو فی الحجره، یوحی الیه و نحن ننتظره حتی اشتد الحر فجاء علی بن ابی طالب، و معه فاطمه والحسن والحسین علیهماالسلام، فقعدوا فی ظل حائط ینتظرون رسول اللَّه، فلما خرج رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله رآهم فاتاهم، و وقفنا نحن مکاننا، ثم جاء الینا و هو یظلهم بثوبه ممسکا بطرف الثوب و علی ممسک بطرفه الاخر، و هو یقول: اللهم انی احبهم فاحبهم، اللهم انی سلم لمن سالمهم، و حرب لمن حاربهم، فقال ذلک ثلاث مرات». [1648]

«روزی همراه پیامبر اکرم بودیم که وحی نازل شد، و ما منتظر اتمام وحی بودیم تا آن حضرت از اتاق خارج شود، هوا بشدت گرم شده بود، در آن هنگام علی بن ابی طالب و همراه او فاطمه، حسن و حسین سلام اللَّه علیهم از راه رسیدند و در سایه ی دیواری بحال انتظار نشستند، تا نزول وحی به پایان رسد و حضرت رسول از حجره بیرون آید. وقتیکه پیامبر اکرم از اطاق خارج گردید، نظر مبارکش بر علی و فاطمه و حسنین عیلهم السلام افتاد، حضرت به نزد آنان رفتند و ما در حالی که بجای خود ایستاده بودیم، دیدیم که حضرت رسول لباس (عبای) خودش را بر بالای سر آنان سابیان کرد، با دست مبارکش از یکطرف عبا گرفته بود، و طرف دیگرش در دست علی بود که در زیر عبا جای داشت. آنگاه پیامبر چنین فرمود:

خدایا، من اینان را دوست می دارم پس تو نیز دوستشان بدار، بارالها، با هر کس

که با اینان در صلح و صفا باشد، من در صلح و آشتی هستم و هر کس که با این چهار تن بجنگد من نیز با او در جنگ خواهم بود، و این کلمات را سه بار تکرار نمود».

3- روایت دیگری به این شرح از ابوبکر نقل شده است که می گوید:

«رایت رسول اللَّه ختم خیمه و هو متکی ء علی قوس عربیه و فی الخیمه علی و فاطمه والحسن والحسین، فقال: معشر المسلمین، انا سلم لمن سالم اهل الخیمه، حرب لمن حاربهم، ولی لمن والاهم، لایحبهم الا سعید الجد طیب المولد، و لایبغضهم الا شقی الحد ردی ء الولاده». [1649]

«روزی پیامبر اکرم را دیدم که خیمه ای برپا کرد و بر یک کمان عربی تکیه نمود. در آن خیمه، علی و فاطمه و حسن و حسین حضور داشتند. آن حضرت رو به حاضرین فرمود و گفت: ای مسلمانان بدانید، هرکسی که با اینان در صلح و صفا باشد من نیز با او در سلم و آشتی هستم؛ و هرکس با اینان به جنگ خیزد، من هم با او در جنگ خواهم بود؛ من دوستدار کسی هستم که اینان را دوست بدارد، دوست نمی داردشان مگر آن خوشبخت و سعادتمندی که از دامانی پاکیزه بوجود آمده است؛ و دشمن نمی داردشان مگر آن شخص بدبختی که از آلوده دامنی زاییده شده باشد».

این روایت را حافظ طبری نیز در ریاض النضره ذکر کرده است.

4- صبیح [1650] می گوید:

«کنت بباب النبی صلی اللَّه علیه و آله و سلم فجاء علی و فاطمه والحسن والحسین، فجلسوا ناحیه، فخرج رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم الینا فقال: انکم

علی خیر، و علیه کساء خیبری، فجللهم به و قال: انا حرب لمن حاربکم، سلم لمن سالمکم». [1651]

«روزی در انتظار پیامبر اکرم بر در خانه ی آن حضرت بودم که علی، فاطمه،حسن و حسین از راه رسیدند و در کناری نشستند. وقتی که رسول خدا از خانه خارج گردید خطاب به آنان فرمود: شما پیوسته در خیر هستید؛ و سپس عبای خیبری خودش را بر سر آنان سایبان کرد و فرمود: من، با هر کسی با شما بجنگد، در جنگ هستم، و با هر کسی که با شما در صلح و صفا باشد من نیز در سلم و آشتی می باشم».

روایت فوق را طبرانی در المعجم الاوسط، جصاص در احکام القرآن، هیثمی در مجمع، ابن اثیر در اسدالغابه، ابن حجر در اصابه و عده ای دیگر از دانشمندان نقل کرده اند.

5- ابوهریره می گوید:

«نظر النبی الی علی و فاطمه والحسن والحسین، فقال: انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم». [1652]

«پیامبر اکرم نظر به سوی علی، فاطمه، حسن و حسین افکند و سپس فرمود: من، با هرکسی که با شما بجنگد در ستیزم؛ و با هرکسی که با شما در سلم و آشتی باشد من نیز در صلح و صفا هستم».

این حدیث شریف را حاکم در مستدرک، خطیب در تاریخ بغداد، امام حنابله در مسند، هیثمی در مجمع، ابن عساکر در تاریخ دمشق، و طبرانی در معجم آورده اند. همچنین عده ای از دانشمندان شیعه آن را روایت نموده اند. [1653]

روایاتی که تحت عنوان موضوع پنجم ذکر شد بسیار جای تامل، دقت و بررسی دارد، و باید توجه داشت: بشری که در حال غضبش، در

هنگام انبساط و فرحش، در موقع رنج و گرفتاریش، در زمان سرور و نشاطش و خلاصه در جمیع اطوار و حالاتش صاحب اختیار، مطاع و مقتدای همه ی مردم باشد؛ و تمام افراد بشر موظف به خضوع و تسلیم در برابر او باشند؛ و محبت به او دوستی با پیامبر، و دشمنی با او خصومت با رسول خدا، و اطاعت از او اطاعت از پیامبر، و صلح با او، سلم و آشتی با رسول خدا باشد؛ تحقیقا اگر در صفات، هم ردیف پیامبر نباشد، هرگز این احکام درباره ی او جاری نمی شود، و به عبارت دیگر فردی که در ملکات انسانی، در فضائل و مکارم اخلاقی، در صفات نفسانی، و خلاصه در جمیع حالات و شئون بشری طوری باشد که هرگز کوچکترین خلافی از او سر نزند، و همه ی مردم به فرمان خدا و رسولش مامور به اطاعت و خضوع و تسلیم در برابر او باشند، معقول نیست که در صفات هم ردیف و همتای پیامبر اکرم نباشد.

بلی، آن انسانی که هرگز کلمه ای، حرفی، حرکتی- در هیچ مورد- جز به فرمان و اجازه ی خدا از ا و صادر نشود، و جز در راه محبت و رضای پروردگار قدمی برندارد، و پیوسته در گفتار و کردار و در تمام حالاتش، محدود و متعهد و مقید به امر خدا باشد تنها او شایسته است که پیامبر اکرم صلح با او را، سلم و آشتی با خودش بداند و جنگ با او را ستیز با خودش بحساب آورد؛ و کاملا روشن است که فاطمه ی زهرا سلام اللَّه علیها صاحب آن نفس پاک انسانی، و آنهمه صفات ربانی، یقینا باید در شئون ولایت هم ردیف

و هم درجه و یکسان با پیامبر اکرم، علی و حسنین علیهم السلام باشد.

گفتار پیامبر در شأن فاطمه زهرا (س) و آینده ایشان

مرحوم صدوق از ابن عباس روایت مشروحی نقل کرده که پیامبر (ص) در آن، از ستمهائی که به اهل بیت (ع) می شود خبر داده است، از جمله از مطالب آن روایت این است که فرموده:

امّا دخترم فاطمه (س)، او سرور بانوان دو جهان از اوّلین و آخرین است، او پاره ی تن من، و نور چشم من، و میوه ی دل من و روح من است که در وجود من می باشد، او حوراء انسیّه است، چون در محراب عبادت خود در پیشگاه خدا به عبادت پردازد، نور او، برای فرشتگان آسمان می درخشد، چنانکه نور ستارگان برای اهل زمین می درخشد، خداوند به فرشتگانش می فرماید: «ای فرشتگان من، کنیز مرا که سرور کنیزان من است، بنگرید که در پیشگاه من برای عبادت ایستاده، مشاهده کنید که چگونه از خوف من، اندامش می لرزد و با همه ی قلبش به عبادت من رو آورده است، شما را گواه می گیرم که من: شیعیان او را از آتش، ایمن ساختم. (یا گواهی می دهم نزد شما، که شیعیان او را از آتش دوزخ ایمن ساختم). [1654]

مؤلّف گوید: پیامبر (ص) بعد از این گفتار فرمود: من هرگاه فاطمه (س) را می نگرم به یاد حوادث و مصائبی می افتم که بعد از من بر او وارد می گردد، گوئی می نگرم که پریشانی وارد خانه ی او شده، و به او بی احترامی می شود، و حقّش غصب می گردد، و از دستیابی به ارزش بازداشته می شود، و پهلویش شکسته می شود و فرزندش سقط می گردد، او ندا می کند: یا مُحَمَّداهُ!

جوابی نمی شنود یاری می طلبد ولی کسی او را یاری نمی کند،

همواره بعد از من محزون و غمگین و گریان است، گاهی بیاد می آورد که وحی از خانه اش قطع شده، و زمانی بیاد می آورد که به فراق من مبتلا گشته، و نیمه های شب وحشت زده می شود از این رو که صدای قرآن مرا هنگام نماز شب، همواره می شنید، ولی اینک نمی شنود، سپس خود را پس از آنکه در دوران پدر، عزیز می یافت، پریشان و غمزده می یابد، در این هنگام خداوند، فرشتگان را مونس او می سازد، فرشتگان با او همسخن می شوند چنانکه با حضرت مریم همسخن می شدند، و فرشتگان خطاب به او می گویند:

یا فاطِمَهُ اِنَّ اللَّهَ اِصْطَفاکِ وَ طَهَّرَک وَ اصْطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ، یا فاطِمَهُ اُقْنُتِی لِرَبِّکِ، وَاسْجُدِی وَارْکَعِی مَعَ الرّاکِعینَ.

: «ای فاطمه! خداوند ترا اختیار کرد و برگزید و پاک ساخت و بر همه ی بانوان جهانیان، ممتاز نمود، ای فاطمه! خدای خود را عبادت و سجده کن و با راکعان درگاه خدا، رکوع بجای آورد».

سپس گوئی می بینم که او دردمند و بیمار شده، و نیاز به پرستار دارد، خداوند حضرت مریم دختر عمران را به پرستاری او می فرستد، تا از او پرستاری کند، در آن وقت با خدا چنین راز و نیاز می کند:

«خدایا از زندگی سیر و خسته شده ام و از دنیاپرستان افسرده گشته ام، مرا به پدرم ملحق کن».

خداوند او را به من ملحق می سازد، او نخستین فرد از اهل بیت من است در حالی که محزون و غمگین است و حقش غصب شده، و او را کشته اند، به من می پیوندد، در این هنگام به خدا عرض می کنم: «خدایا کسانی را که به او ظلم کردند، از رحمت خود دور کن، و

آنان را که حق او را غصب کردند، مجازات فرما، و آنان را که او را پریشان نمودند، خوار نما، و آنان را که به پهلوی او ضربت زدند و کودک او را سقط نمودند، در آتش دوزخ، مخلّد کن».

در این هنگام، فرشتگان می گویند: آمین: «خدایا به استجابت برسان».

عالم به طفیلی فاطمه زهرا (س)

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام از دیدگاه الهی آن چنان مقرب بوده و هست که بدون وجود او جهان خلقت به وجود نمی آمد. بنابراین هرچه بوده و هست و خواهد بود به یمن و برکت آن بانوی عزیز هر دو جهان است. چنانچه پیامبر خدا، از پروردگار عالم نقل می کنند:

عن النبی عن اللَّه تعالی: یا احمد! لولاک لما خلقت الافلاک، و لولا لما خلقتک، و لولا فاطمه لما خلقتکما. [1655]

ای پیامبر الهی! اگر تو نبودی جهان را نمی آفریدم و اگر علی علیه السلام نبود تو را خلق نمی کردم، و چنانچه فاطمه علیهاالسلام نبود، تو و علی را نیز به دنیا نمی آوردم.

شاید این حدیث در مرحله ی نخست و بدون تفکر قابل هضم نباشد، ولی با یک مقدماتی که به طور خلاصه باید گفت: پیامبر الهی و اهل بیت معصومش همگی یکی بوده و شاخ و برگ یک درخت می باشند. و از نظر هدف نیز مکمل و متمم یکدیگرند، بنابراین، بدون تصور فاطمه علیهاالسلام که کمال اسلام به وجود او و فرزندان معصوم او بستگی داشته و دارد، آیین اسلام و رسالت پیامبر و ولایت امیرالمؤمنین کم شعاع و کم فروغ خواهد بود.

آری ولایت علی علیه السلام مکمل رسالت و وجود زهرا پناه ولایت و فرزندانش نتیجه بخش اهداف رسالت و ولایت می باشند.

در این زمینه پیامبر خدا

صلی اللَّه علیه و آله می فرمایند: «انی و ایاک و هذین و هذا الراقد فی مکان واحد یوم القیمه.» [1656]

رسول خدا در خانه ی امیرالمؤمنین در حالی که علی علیه السلام مشغول استراحت بود، خطاب به دخترش فاطمه علیهاالسلام فرمودند: من و تو و این دو فرزند (حسن و حسین) و این استراحت کننده (علی) همگی در پیشگاه خدا در یک منزله و مکان خواهیم بود.

فاطمه مافوق قانون

یکی از معیارهای ارزشی اسلام مراعات ادب بویژه در ارتباط با بزرگان و مربیان است و حتی آمده است: کسی که ادب ندارد، ایمان ندارد. آیات و روایات زیادی در این زمینه هست که از موضوع بحث ما خارج می باشد....

در زمان رسول خدا گروهی از ضعیف الایمانها و منافقین هنگام دیدار با پیامبر الهی، بدون مراعات القاب آن حضرت، تنها با اسم، آن بزرگوار را صدا می زدند، خداوند متعال آیه ی شصت و سه سوره ی نور [1657] را فرستاد و بدین وسیله مؤمنین و مسلمانان مأمور گشتند با تعبیر: یا رسول اللَّه و یا «نبی اللَّه» آن حضرت را خطاب کنند.

از حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام آمده است که پس از نزول این آیه، من هم مثل دیگران هنگام دیدار، پدرم را با لقب، یا رسول اللَّه، مخاطب قرار می دادم و از گفتن: پدر جان خودداری می کردم و چندین بار چنین نمودم، ولی در برابر خطاب من، آن حضرت ساکت بود و جواب نمی داد. سپس خطاب به من فرمودند: یا فاطمه! این آیه در حق تو و اهل بیت تو نازل نشده. تو از منی و من از تو. خطاب آیه به افراد خشن و ستمگر و خود برتربین است، تو اگر مرا پدر

خطاب کنی بهتر است و چنین روشی باعث حیات دل من و رضایت خداوند است. [1658]

این حدیث نشان می دهد که فاطمه و اهل بیتش علیهم السلام تا چه میزانی در پیشگاه خدا و پیامبرش ارزش دارند؟ و حتی در حدیث دیگری در این رابطه آمده است:

شخصی در زمان پیامبر صلی اللَّه علیه و آله دزدی کرد و حضرت دستور داد چهار انگشت دست او را قطع کنند، دزد عرض کرد: یا رسول اللَّه! من سوابقی در اسلام دارم آیا دست مرا قطع می کنی؟

رسول گرامی اسلام فرمودند: قانون الهی تبعیض ندارد، حتی اگر چه دخترم (فاطمه) باشد. این خبر به گوش فاطمه رسید و او را محزون کرد.

در این هنگام جبرئیل نازل گشته و آیه ی «لئن اشرکت لیحبطن عملک....» [1659] را بر آن حضرت خواند و بدین وسیله اعلان نمود که حساب فاطمه از دیگران جداست و شکستن دل او و بریدن دستش برابر شرک است. [1660]

فضیلت فاطمه بر انبیاء دیگر

ما در فصل بیست و یک جلد اول کتاب تجلیات ولایت (از صفحه ی 184 تا 192) با استناد به دلائل متقن و روایات معتبر، ثابت کرده ایم که ائمه ی اطهار علیهم السلام بر پیامبران پیشین جز رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله برتری دارند و طبق احادیث معتبر دیگر از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله آمده است که امیرالمؤمنین نسبت به سایر ائمه فضیلت بیشتری دارند. و از سوی سوم می دانیم که حضرت فاطمه علیهاالسلام کفو و همتای امیرالمؤمنین است و اگر علی علیه السلام نبود، همتایی برای آن حضرت در روی زمین و در میان مخلوقات پیدا نمی شد و این ادعا مضمون احادیث فراوانی

است که از طریق اهل سنت و تشیع در منابع معتبر به دست ما رسیده است و به عنوان تبرک نمونه ای به خدمت خوانندگان تقدیم می داریم، بنابراین حضرت فاطمه علیهاالسلام جز پدر و شوهرش بر همگان برتر است.

در روایاتی از پیامبر خدا و جناب جبرئیل از سوی الهی و حضرت امام صادق و حضرت امام رضا آمده است:

ان اللَّه عز و جل یقول: لولم اخلق علیا لما کان لفاطمه کفو علی وجه الارض آدم فمن دونه [1661]

خداوند می فرماید: اگر علی را خلق نمی کردم، در روی زمین همتایی برای فاطمه علیهاالسلام پیدا نمی شد خواه آدم و غیر او.

این حدیث برتری علی و زهرا علیهاالسلام را بر تمام انبیاء و ماخلق اللَّه جز رسول خدا ثابت می نماید و علمای بزرگ نیز در کتابهای کلامی در این زمینه بحثهایی دارند... علاوه بر اینها عبداللَّه بن مسعود، از طریق اهل سنت حدیث معتبری را از پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله نقل می کند که جبرئیل گفت: ای رسول خدا! تمام پیامبران الهی برای ولایت تو و ولایت علی بن ابیطالب مبعوث شده اند. [1662]

و این حدیث نیز شرافت و فضیلت ذی المقدمه را بر مقدمه دربردارد، [1663] و چون علی و فاطمه علیه السلام کفو و همتای یکدیگرند، از این جهت نیز فاطمه علیهاالسلام بر انبیای پیشین مقدم است. (شرح مفصل این حدیث را در کتاب آفتاب ولایت ص 41 ملاحظه فرمایید.)

و بالاخره حضرت امام باقر علیه السلام در مورد مادرش فاطمه علیهاالسلام می فرمایند:

لقد کان مفروضه الطاعه علی جمیع من خلق اللَّه من الجن و الانس و الطیر و الوحش و الانبیاء والملائکه.

[1664]

خداوند اطاعت فاطمه علیهاالسلام را بر تمام مخلوقاتش حتی بر جنها و انسانها و حیوانات و پیامبران و ملائکه واجب کرده است.

گرچه این حدیث بحث مبسوطی دارد، (و اطاعت زهرا علیهاالسلام از پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام در سایر احادیث که رجحانی بر این حدیث دارند آمده است.) ولی به عنوان موید بر مطالب و ادله دیگر، استفاده می کنیم که اطاعت انبیای پیشین ولو در عالم تکوین از فاطمه ی زهرا علیهاالسلام به عنوان واجب آمده است.

فاطمه سرور زنان عالم

اینکه فاطمه ی زهرا علیهاالسلام، برترین زن جهان هستی است و در پیشگاه خدا و بهشت برین بر تمام زنان تفوق خواهد داشت، یک موضوع مسلم است، که از روایات زیاد استنتاج می گردد و در منابع معتبر سنی و شیعی به آن تصریح گردیده است. ولی در این موضوع، در مورد زنان دیگری چون حضرت مریم نیز تعبیرهای مشابهی هست، که باید به طور اختصار مسأله را مشخص نماییم.

رسول خدا می فرمایند: دخترم فاطمه علیهاالسلام ذاتاً و از جهت خانواده و حسب و نسب بهترین انسان روی زمین است. [1665]

و در یک حدیث دیگر می فرمایند: فرزندانم حسن و حسین بعد از من و پدرشان بهترین انسان روی زمینند و مادرشان فاطمه علیهاالسلام برترین زن روی زمین می باشد. [1666]

و در حدیث سومی از آن حضرت آمده است: فاطمه علیهاالسلام سرور زنان عالمیان است. [1667]

و بالاخره در حدیث چهارم، پیامبر الهی می فرمایند: ملکی به من نازل شد که بی سابقه بود و در ضمن سخنانش مژده داد که حسن و حسین سروران جوانان اهل بهشت و مادرشان فاطمه علیهاالسلام

سرور زنان اهل بهشت است. [1668]

در این احادیث چهارگانه که بیشتر آنها از منابع اهل سنت نقل گردید و متون عربی آنها در پاورقی ضبط شد، استفاده می شود که فاطمه ی زهرا برترین زنان جهان و بهشت است. در این صورت این سؤال پیش می آید که قرآن مجید در سوره ی آل عمران آیه ی چهل و دوم حضرت مریم را برترین زنان عالم معرفی می کند آیا فاطمه علیهاالسلام برتر است یا مریم؟ حقیقت امر کدام است؟!

این سؤال را حسن بن زیاد از امام صادق علیه السلام کرد و آن حضرت در جواب فرمودند:

اینکه قرآن، مریم را سرور زنان عالم معرفی می کند مربوط و محدود به زمان خود مریم است و شامل سایر زنها نمی گردد، ولی فاطمه علیهاالسلام سرور زنان اهل بهشت و اهل عالم از اولین و آخرین است. [1669]

لازم به تذکر است که برخی احادیث دیگر، برترین زنان عالم را در چهار نفر خلاصه نموده و از حضرات: مریم، خدیجه، آسیه، و فاطمه ذکری به میان آورده و فاطمه علیهاالسلام را برترین آنان می داند. [1670]

بنابراین، حضرت مریم و حضرت خدیجه و حضرت آسیه هر چندان از زنان ممتاز جهان و دارای کمالات کم نظیر در میان سایر زنان می باشند، ولی فاطمه دختر پیامبر خدا یک انسان بی نظیر در میان همه ی زنان هستی می باشد.

شرکت در مباهله

(فَمَنْ حاجَّکَ فیهِ مِن بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُل تَعالَوا نَدْغُ اَبْناءَنا و اَبْناءَکم وَ نِساءَکُم وَ اَنْفُسَنا وَ اَنْفُسَکم ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الکاذِبینَ) [1671]

«پس هرکه در این (باره) پس از دانشی که تو را (حاصل) آمده، با تو محاجه کند،

بگو «بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان، ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانید، سپس مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

مفسران و راویان حدیث اجماع دارند به اینکه آیه شریفه فوق در مورد اهل بیت نبوت نازل شده است یعنی امام علی و امام حسن و امام حسین و فاطمه صلی اللَّه علیه و آله و سلم [1672] مراد از کلمه «ابنائنا» در آیه حسن و حسین و مراد از «نسائنا» فاطمه زهرا علیهاالسلام و مراد از «انفسنا» امام علی علیه السلام می باشد که در واقع نفس او، نفس رسول اللَّه است.

سبب نزول آیه چه بوده است؟

با حفظ اصل قضیه مباهله، احادیث فراوانی از طریق اهل سنت وارد شده است که با اندک تغییراتی، به طور خلاصه چنین نقل کرده اند: پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم چون مسیحیان نجران را برای مباهله دعوت کرد، گفتند به ما مهلتی ده تا درباره ی آن فکری کنیم، زمانی که به خانه ی خود برگشتند، به «عاقب» که صاحب رأیشان بود، گفتند: ای عبدالمسیح چه کنیم؟ رأی تو چیست؟ گفت: ای جماعت نصاری! به خدا قسم که فهمیده اید محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم پیامبر و فرستاده الهی است. اینک موضوعی را پیش کشیده که جداکننده ی حق از باطل است و هیچ پیامبری با قومش مباهله نکرد جز آنکه کوچک و بزرگ آنان به هلاکت رسیدند، اکنون چنان می بینم که اگر شما هم به آن دست زنید تمام ما هلاک خواهیم شد. صلاح آن است که با محمد قراردادی کنید و به سوی دیار خود برگشته

و بدین خود بوده، روزگار بگذرانید. صبح شد و برای مباهله آمدند، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم حسین علیه السلام را در آغوش و با یک دست، دست حسن علیه السلام را گرفت و فاطمه علیهاالسلام را در آغوش و با یک دست، دست حسن علیه السلام را گرفت و فاطمه علیهاالسلام پشت سر او و علی علیه السلام پشت سر فاطمه علیهاالسلام روان شدند. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: وقتی من نفرین کردم، شما آمین بگویید. اسقف نجران چون پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم و همراهانش را به آن حال دید گفت: ای جماعت نصاری! توجه کنید من چهره هایی را می بینم که اگر از خدا در خواست کنند که کوهی را از جای خود زایل کند خدا آن کوه را چنان کند. مبادا با آن مباهله کنید که حتما هلاک می شوید و هیچ نصرانی در روی زمین باقی نمی ماند. نصرانیان گفتند: ای ابوالقاسم! رأیمان بر آن است که با تو مباهله نکنیم. تو را به دین خودت واگذاریم، ما هم بر دین خود ثابت باشیم. حضرت فرمود: تا آنچه به نفع مسلمانان است به نفع شما و آنچه به ضرر ایشان است به ضرر شما هم باشد. آنان امتناع نمودند. حضرت فرمود: پس شما را دعوت به جنگ می کنم. گفتند: ما را طاقت جنگ با عرب نیست، لیکن با تو مصالحه می کنیم که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی و از دینمان بازنداری، در عوض جزیه بدهیم. در هر سال دو هزار حله، هزار تای آن در ماه صفر و هزار دیگر در ماه رجب، و

سی زره آهنین به تو بدهیم. حضرت همانطور با آنها معامله کرد. رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: به خدایی که جانم در دست اوست، هلاکت به اهل نجران نزدیک شد و اگر مباهله می نمودند به صورت میمون وگر از مسخ شده و بیابان بر آنان آتش می شد. تمامی اهل نجران حتی پرنده های بالای درختانشان بیچاره و متأصل می گشتند و یکسال بیشتر بر نصاری نمی گذشت که تمامی هلاک می شدند. [1673]

خشم فاطمه زهرا موجب غضب الهی

1- حاکم [1674] به نقل از علی علیه السلام آورده است: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم به فاطمه فرمود:

خداوند با غضب تو غضب می کند و با رضای تو خشنود می شود.

این حدیث را همچنین ابن اثیر [1675] ابن حجر [1676] و متقی [1677] روایت کرده اند.

2- حاکم [1678] به نقل از دیلمی از علی علیه السلام آورده است:

خداوند- عزّوجلّ- خشمگین می شود با خشم فاطمه و خشنود می شود با خشنودی فاطمه.

در همان صفحه دوباره (با کمی اختلاف) حدیث را به نقل از ابویعلی و طبرانی و ابونعیم ذکر می کند.

3- ذهبی در میزان الاعتدال [1679] به نقل از طبرانی با سندی که اعتراف به صحت آن می کند، از علی علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم به فاطمه فرمود:

همانا پروردگار با غضب تو غضب می کند و با رضای تو خشنود می شود.

4- محب طبری به نقل از علی علیه السلام می نویسد: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود:

فاطمه، همانا خداوند با غضب تو غضب می کند و با رضای تو، خشنود می شود.

شگفت است! احادیث این باب با

صراحت دلالت دارد بر اینکه خداوند در اثر غضب فاطمه غضب می کند- در اول فصل پیشین نیز روایتی از بخاری آوردیم که بر همین مضمون دلالت داشت- و همچنین دلالت دارد بر اینکه خشم فاطمه، رسول خدا را نیز خشمناک می کند، با این همه خود بخاری می نویسد:

فاطمه دخت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم بر ابی بکر غضب کرد و از او دوری می کرد تا آنکه از دنیا رفت.

همچنین در باب «غزوه خیبر» می نویسد:

فاطمه از ابی بکر دوری کرد و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت.

در کتاب الفرائض نیز همان مضمون را تکرار می کند. مسلم [1680] ، احمد بن حنبل [1681] و بیهقی [1682] نیز این روایت را آورده اند.

ترمذی [1683] می نویسد:

فاطمه به ابی بکر و عمر گفت: «سوگند به خدا هرگز با شما سخن نگویم» و سخن هم نگفت تا از دنیا رفت.

در آخر فصل گذشته نیز سخنان فاطمه خطاب به ابی بکر و عمر نقل شد.

مراد از طوبی!

امام باقر (ع) فرمود: از رسول خدا (ص) درباره ی آیه ی شریفه ی «الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن م آب» سؤال شد، فرمود: طوبی درختی است در بهشت که ریشه اش در خانه ی من و شاخه اش در بهشت است.

گفته شد: یا رسول اللَّه! درباره ی آن از شما قبلاً سؤال شد و شما فرمودید که آن درختی است در بهشت که ریشه اش در خانه ی علی و فاطمه و شاخه اش در بهشت می باشد.

رسول خدا (ص) فرمود: همانا در قیامت خانه ی من و خانه ی علی و فاطمه در یک جاست. [1684]

حضرت زهرا و کشتی نوح

رسول خدا (ص) فرمود:

هنگامی که خداوند متعال اراده فرمود که قوم نوح را نابود کند، به او دستور داد که تخته های درخت ساج را قطع کند. بعد از بریدن ندانست چه کند. جبرئیل فرود آمد و شکل کشتی را به او نشان داد و صندوقچه ای که یکصد و بیست و نه هزار میخ در آن بود برایش آورد. وی غیر از پنج میخ تمام آنها را در آن کشتی به کار گرفت دستش را به یکی از آنها زد، آن میخ در دست او تابیده همچون ستاره ای نورانی در وسط آسمان درخشید، نوح متحیر و شگفت زده شد. خداوند آن میخ را به زبان فصیح و گویا به نطق آورد و گفت: من به نام بهترین پیامبران حضرت محمد بن عبداللّه (ص) می باشم. جبرئیل نزد او آمد، نوح به او گفت: ای جبرئیل! این چه میخی است که تاکنون چیزی شبیه آن ندیده ام؟ گفت: این میخ به نام بهترین انسانهای اولین و آخرین، حضرت محمد بن عبداللَّه (ص) است. آن را در قسمت

جلوی راست کشتی به کار گرفت. بعد دستش را به میخ دوم زد، نوری از آن درخشید و اطراف را روشن کرد، نوح (ع) پرسید: این میخ چیست؟ جبرئیل پاسخ داد: میخ برادر و پسرعمویش علی بن ابی طالب (ع) است. آن میخ را در جلو سمت چپ کشتی کوبید. بعد دستش را به میخ سوم زد، آن نیز درخشید و اطراف را روشن کرد.

جبرئیل به او گفت: این میخ فاطمه (س) است. آن را در کنار میخ پدرش حضرت رسول (ص) کوبید. بعد دستش را به میخ چهارم زد، آن نیز درخشید و اطراف را روشن کرد. به او گفت: این میخ حسن (ع) است. آن را در کنار میخ پدرش علی (ع) کوبید. بعد دستش را به میخ پنجم زد، نوری درخشید و صدای گریه بلند شد و نمناک شد. نوح پرسید: ای جبریئل! این تری و نم چیست؟ پاسخ داد: این میخ حسین بن علی سیدالشهداء (ع) است. آن را در کنار میخ برادرش کوبید.

آنگاه رسول خدا (ص) فرمود: خداوند متعال فرموده است: «و حملناه علی ذات الواح و دسر» [1685] که مقصود از الواح در این آیه همان چوبها است و میخهای آن ما هستیم و اگر ما نبودیم، کشتی ساکنانش را حرکت نمی داد. [1686]

پاداش سلام بر فاطمه زهرا (س)

یزید بن عبدالملک نوفلی از پدرش از جدش چنین روایت کرده است:

روزی خدمت حضرت فاطمه زهرا (س) مشرف شدم، ابتدا آن حضرت بر من سلام کرد و فرمود: پدرم (در زمان حیاتش) فرمود: هرکس سه روز بر من و تو سلام کند، بهشت برای او خواهد بود.

از حضرتش پرسیدم: آیا این

مطلب مخصوص دوران حیات و زندگی شما و آن حضرت است و یا شامل بعد از فوت شما و ایشان نیز خواهد بود؟

فرمود: هم در زمان زندگی و هم پس از مرگ ما. [1687]

فاطمه زهرا و پاداش مؤمنان در هنگام مرگ

سدیر می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم یابن رسول اللَّه، آیا مؤمن از قبض روحش کراهت دارد؟ فرمود: خیر (نه به خدا سوگند)، چون هنگامی که ملک الموت برای قبض روحش می آید و وی اظهار ناراحتی می کند، فرشته مرگ به او می گوید: ای ولی خدا، بی تابی مکن. سوگند به خدایی که محد را بحق برانگیخت، من به تو از پدر خوب و مهربان به فرزندش مهربانترم، چشمانت را باز کن و نگاه کن. سپس فرمود:

«فیتمثل له رسول اللَّه و امیرالمؤمنین و فاطمه والحسن والحسین والائمه (من ذریتهم) صلوات اللَّه علیهم.»

- انوار مقدسه رسول اللّه و امیرالمؤمین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه (از نسلشان) (صلوات اللّه علیهم) نزد او ظاهر می شوند.

ملک الموت می گوید: اینها رفقای تواند. او چشمانش را می گشاید و به آنان نگاه می کند و سپس به خود خطاب می کند: [1688]

(یا أیتها النفس المطمئنه) [1689] إلی محمد و أهل بیته علیهم السلام (إرجعی إلی ربک راضیه) بالولایه (مرضیه) بالثواب، (فادخلی فی عبادی) یعنی: محمد و أهل بیته و (و ادخلی جنتی)، فما من شی ء احب إلیه من انسلال روحه و اللحوق بالمنادی.» [1690]

ای روان آسوده به محمد و اهل بیتش! بازگرد به سوی پروردگارت. در حالی که هم تو خشنود به ولایت هستی، و هم او با ثوابش از تو خشنود است. پس داخل شود در زمره ی بندگانم، یعنی: محمد و اهل بیتش، و داخل بهشت خودم

شو. در این هنگام هیچ چیز برای مؤمن از بیرون آمدن جانش و پیوستن به نداکننده دوست داشتنی تر نیست.

بیان:

غرض از اینکه این روایت ذکر حضرت زهرا علیهاالسلام در ردیف سائر ائمه علیهم السلام و جزو اهل بیت عصمت بودن ایشان است.

سروری حضرت فاطمه زهرا بر مریم و آسیه

معرفی مریم علیهاالسلام در مقام الگوی شایسته ی همه ی مؤمنان در حالی است که بهترین تفسیرکننده ی آیات قرآن، مریم را سرور بانوان زمانه ی خویش معرفی می کند و فاطمه را سید، سرور و سرآمد جمله ی زنان در طول تاریخ:

مریم سرور زنان زمانه ی خویش بود، اما دخترم فاطمه سرور همه ی زنان جهان، از آغاز تا فرجام آن است. [1691] او قسمتی از وجود من، نور چشم من، میوه ی قلب من و روح میان دو پهلوی من است!

فرشته ای بر من نازل شد و به من بشارت داد که فاطمه، سرور همه ی زنان اهل بهشت و نیز سرآمد همه بانوان امتم است. [1692]

صدیقه لامثلها صدیقه

تفرغ بالصدق عن الحقیقه

بدا بذالک الوجود الظاهر

سر ظهور الحق فی المظاهر

هی البتول الطهر و العذراء

کمریم الطهر و لا سواء

فانها سیده النساء

و مریم الکبری بلا خفاء. [1693] .

بدین ترتیب فضیلت و سروری فاطمه علیهاالسلام بر آسیه و مریم ثابت می شود. آری، مقام و منزلت زهرای مرضیه نه تنها بسی والاتر از مقام آسیه و مریم صدیقه است، که اوج فضیلت آسیه و مریم بدان است که توفیق خدمتگزاری آستان حضرت خدیجه ی کبری را به هنگامه ی وضع حمل فاطمه زهرا یافته اند: [1694]

مریم به ابریق بهشتی شوید او را

عیسی فراز آسمان ها

جوید او را

اگر خدا می خواست درباره ی حضرت زهرا علیهاالسلام مثل بزند، می فرمود: و ضرب اللَّه مثلا للذین امنوا فاطمه بنت محمد. او الگوی همه ی زنان و مردان با ایمان است. او سرور بانوان هر دو جهان است. افتخار آسیه و مریم آن است که از خدمتگزاران درگاه فاطمه علیهاالسلام می باشند.

توسل حضرت ابوطالب به حضرت زهرا (س)

قبل از تولد علی (ع) در مکه زلزله ی شدیدی رخ داد، به طوری که سنگهای بزرگ از کوه بلقیس جدا شده و به پایین پرتاب می شد. حضرت ابوطالب (ع) بر بلندی آمد و گفت: «الهی و سیدی اسئلک بالمحمدیه المحموده و بالعلویه العالیه و بالفاطمیه البیضاء الا تفضلت علی اهل التهامه بالرحمه والرأفه».

پس همان زمان زمین آرام گرفت و مردم آن کلمات را حفظ کرده و در شداید و بلاها می خواندند، ولی جهت آن را نمی دانستند.

توسل حضرت زکریا به حضرت زهرا (س)

مولایمان حضرت بقیه اللَّه، ارواحنا فداه، در پاسخ سعد بن عبداللَّه در ضمن حدیثی طولانی می فرماید:

حضرت زکریا از پروردگارش درخواست نمود که نامهای «پنج تن» را به او بیاموزد. جبرئیل (ع) بر او نازل شده آنها را به او آموخت. هرگاه که زکریا نام محمد، علی، فاطمه، و حسن (ع) را می برد، اندوهش برطرف می شد، ولی همین که نام حسین (ع) را می برد، بغض گلویش را می فشرد و نفسش به شماره می افتاد و گریه اش می گرفت.

روزی گفت: خداوندا! چه سری دارد که هرگاه نام چهار نفر از اینان را می برم غم و اندوهم برطرف شده و خاطرم تسکین می یابد، ولی به هنگام نام بردن از حسین (ع) اشکم جاری و آه و ناله ام بلند می شود؟

خداوند متعال داستان حسین (ع) را به او خبر داده و فرمود: «کهیعص». [1695] «کاف» اسم کربلا، «هاء» هلاکت و نابودی خاندان پیامبر، «یاء» یزید که به حسین ظلم و ستم نمود، «عین» اشاره به عطش و تشنگی حسین و «صاد» صبر او است.

زکریا (ع) که این مطلب را شنید، سه روز از مسجد خود بیرون نرفت و دستور

داد کسی بر او وارد نشود و شروع به گریه و زاری نمود و ذکر مصیبت او این عبارات بود:

خداوندا! آیا بهترین آفریدگانت به فرزندش مصیبت زده می شود؟ آیا چنین مصیبتی بر آستانه ی آنان فرود می آید؟ خداوندا! آیا علی و فاطمه این چنین عزادار می شوند؟

بعد گفت:

خداوندا! فرزندی به من بده که در دوران پیری دیدگانم به او روشن شده، وارث و جانشین من باشد! او را برای من به مانند حسین (ع) نسبت به حضرت محمد (ص) قرار ده! بعد از آنکه او را به من دادی، مرا گرفتار محبت او گردان و بعد همانگونه که حبیبت محمد (ص) به مصیبت او دچار می شود، مرا نیز دچار مصیبت او بگردان!

خداوند، یحیی (ع) را به زکریا داد و او را به مصیبت فقدان او دچار کرد. دوران حمل یحیی، همچون دوران حمل حسین، شش ماه بود. [1696]

نمونه ای از کرامات و معجزات حضرت زهرا (س)

1- نورانی شدن چادر مبارک حضرت زهرا

2- آمدن لباس ها و زیورهای بهشتی برای حضرت زهرا

3- لباس بهشتی حضرت زهرا در مجلس عروسی

4- فرستادن غذا از طرف خداوند برای حضرت زهرا

حضرت فاطمه علیهاالسلام در پیشگاه خدا آن چنان معزز بود که بارها مورد عنایت خاص آسمانی قرار گرفته و موائد گوناگون از سوی پروردگار عالم نازل می شد که اینک به برخی از آنها اشاره می کنیم:

پیامبر عالی قدر اسلام به شدت گرسنه بود و ضعف و ناتوانی وی را از پای درآورده بود، او برای پاره نانی به اتاقهای هریک از زنانش مراجعه کرد، ولی آنان نیز طعامی نداشتند. سرانجام به خانه ی دخترش فاطمه علیهاالسلام سرکشید، تا در آن خانه ی امید

به مقصود رسد، ولی فاطمه علیهاالسلام و بچه هایش گرسنه بودند و تکه نانی در آنجا نیز به دست نیامد.

هنوز چند دقیقه بیش نبود که رسول گرامی اسلام منزل دخترش را ترک کرده بود که مختصر طعامی از سوی یکی از همسایه ها به آن بانو رسید. فاطمه علیهاالسلام با خود گفت: سوگند به خدا، خود و فرزندانم گرسنه می مانم، ولی این تکه نان و گوشت را به پدرم می خورانم، و لذا یکی از حسنین را به دنبال پدر فرستاد و او را دوباره به خانه اش دعوت کرد.

فاطمه اهدایی همسایه را که دو تکه نان و مختصر گوشتی بود، در یک ظرف سرپوشیده قرار داده بود، چون پدرش دوباره به خانه او برگشت، سراغ طعام رفت و آن را در برابر دیدگان رسول خدا گذاشت، ولی ظرف پر از گوشت و نان بود، و فاطمه علیهاالسلام خود نیز از این مائده ی آسمانی تعجب می کرد و خیره خیره به آن تماشا می نمود. رسول خدا خطاب به دخترش گفت: ای دختر گرامی! این طعام چگونه و از کجا رسید؟ فاطمه علیهاالسلام جواب داد:

هو من عنداللَّه ان اللَّه یرزق من یشا بغیر حساب. فقال: الحمدللَّه الذی جعلک شبیهه بسیده نسا بنی اسرائیل فانها کانت اذا رزقها اللَّه شیئا فسئلت عنه قالت: «هو من عنداللَّه ان اللَّه یرزق من یشاء بغیر حساب.» [1697]

آن از برکات و الطاف الهی است، خداوند به هرکسی بخواهد بدون محدودیت عطا می کند.

رسول خدا چون سخن دخترش را شنید فرمود: سپاس خدایی را که تو را همانند مریم سرور زنان بنی اسرائیل قرار داده، زیرا او نیز هرگاه مورد عنایت الهی قرار می گرفت و

خداوند برایش مائده می فرستاد، که جواب سؤال می گفت: این طعام از جانب خدا است، او به هرکسی بخواهد روزی بی حساب می دهد.

آنگاه رسول خدا علی علیه السلام را نیز به حضورش فراخواند و همگی از آن غذا خوردند و سیر شدند و زنان و اهل بیت پیامبر نیز دعوت شدند و خوردند، ولی غذا و مائده آسمانی به همان صورت باقی بود. حتی فاطمه علیهاالسلام برای همسایگان نیز از طعام آسمانی که از الطاف خفیه الهی سرچشمه گرفته بود ارسال داشت.... [1698]

موائد آسمانی برای فاطمه علیهاالسلام در یکی دوبار محدود نمی گردد، او بارها از خداوند خویش درخواست طعام کرد و پروردگار عالم نیز بی درنگ طعام بهشتی برای آن حضرت ارسال داشت از آن جمله: روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام به شدت گرسنه بود و از فاطمه علیهاالسلام طعام خواست، ولی در خانه چیزی نبود. فاطمه علیهاالسلام گفت: یا علی! در خانه طعامی نیست، من و بچه هایت دو روز است که گرسنه ایم و مختصر طعامی هم که بود، آن را به تو خوراندیم و خود در گرسنگی صبر کردیم.

علی علیه السلام از شنیدن این سخن فوق العاده ناراحت گشته و اشک در چشمانش حلقه زد و برای تهیه طعام زن و فرزندانش به بازار رفت و یک دینار قرض گرفت تا مشکل گرسنگی خانواده اش را برطرف سازد، ولی نشد. چرا؟! چون یکی از دوستانش گرفتار بود و گرسنگی و گریه زن و بچه ها او را در بیرون از خانه آواره کرده بود، او دنبال نان و پول بود، ولی چاره اش بدون چاره....

علی از درد او آگاه شد و مانند همیشه ایثار کرد و دیگران را بر خود

و خانواده اش مقدم داشت و بدین وسیله یکی از دوستانش را که مقداد نام داشت خوشحال و خوش دل ساخت.

علی علیه السلام دست خالی شد و نتوانست به خانه رود، رو به سوی مسجد کرد و مشغول عبادت شد از آن سو پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله مأمور گشت شب را در خانه ی علی بسر برد و لذا بعد از نماز مغرب و عشا دست علی را گرفت و فرمود: علی جان! امشب مرا به مهمانی خود می پذیری؟ مولای متقیان سکوت کرد، چرا که زمینه پذیرایی نداشت و فاطمه علیهاالسلام و حسنین گرسنه مانده بودند و پول تهیه نان و گوشت فراهم نبود، ولی پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله دوباره اظهار داشت: چرا جواب نمی دهی؟ یا بگو: بلی، تا با تو آیم و یا بگو: نه، تا راه دیگر پیش گیرم. علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول اللَّه! بفرمایید.

رسول خدا دست علی را گرفت، دست در دست او به خانه ی فاطمه علیهاالسلام آمد و با هم به خانه وارد شده و با زهرا دیدار کردند، فاطمه علیهاالسلام در حال نماز و نیایش بود و خدا را می خواند، او صدای پدر را شنید و به سوی او آمد و خوش آمد گفت و سفره را باز کرده و غذای مطبوع آورد، تا گرسنگان را سیر کند و چاره نیافته ها را چاره ساز باشد.

علی علیه السلام به فاطمه علیهاالسلام خیره خیره نگاه می کرد و با زبان بی زبانی سؤال می نمود: یا فاطمه! این طعام از کجا؟

پیش از آنکه فاطمه علیهاالسلام جواب گوید رسول خدا دست بر دوش علی گذاشت و جواب داد:

یا علی! هذا جزا دینارک

من عنداللَّه.

این غذا پاداش آن دیناری است که به مقداد دادی.

خداوند به شما جریان زکریا و مریم را تکرار کرد. [1699] و از طعام های بهشتی مرحمت نمود... [1700]

5- نزدیک شدن مردم به هلاکت به واسطه ی نفرین حضرت زهرا

6- مستجاب شدن نفرین حضرت زهرا در مورد عمر

7- ملاقات حوریان بهشتی با حضرت زهرا

8- نازل شدن جبرئیل بر حضرت زهرا پس از رحلت پیامبر

9- در آغوش کشیدن حسنین توسط حضرت زهرا بعد از شهادت

10- خاکسپاری حضرت زهرا و صحبتهای زمین با امیرالمؤمنین

11- اقرار به رسالت پدر در شکم مادر

وقتی که کفار از پیامبر اسلام (ص) انشقاق قمر را خواستند، زمانی بود که خدیجه (س) به فاطمه (س) حامله بود و خدیجه از این سؤال کفار ناراحت شده و گفت: زهی تأسف برای کسانی که محمد را تکذیب می کنند! در حالی که او فرستاده ی پروردگار من است.

پس فاطمه (س) از شکم مادرش صدا کرد: ای مادر! نترس و محزون نباش، زیرا خدا با پدر من می باشد.

پس وقتی که مدت حمل خدیجه (س) تمام شد و موقع وضع حمل رسید، خدیجه فاطمه (س) را به دنیا آورد و او به نور جمال خود تمام جهان را روشن و منور ساخت. [1701]

چرخیدن آسیای دستی به خودی خود در خانه حضرت زهرا

جناب ابوذر می گوید: رسول خدا (ص) مرا به دنبال علی (ع) فرستاد. به خانه اش رفتم و او را خواندم، ولی پاسخ مرا نداد. و آسیاب دستی را دیدم که بدون اینکه کسی باشد به خودی خود، می گردد. دوباره او را خواندم، بیرون آمد و

با هم نزد رسول خدا (ص) رفتیم و پیامبر متوجه علی (ع) شد و چیزی به او گفت که من نفهمیدم.

گفتم: شگفتا! از دستاسی که بدون گرداننده می گردد.

آنگاه پیامبر (ص) فرمود: خداوند قلب دخترم فاطمه و اعضا و جوارحش را پر از ایمان و یقین کرده و چون خداوند ضعف او را دانست، پس در روزگار سختی به او کمک کرد و کفایتش نمود. مگر نمی دانی که خداوند، فرشتگانی را قرار داده تا خاندان محمد را یاری دهند؟! [1702]

12- حرام بودن آتش بر فاطمه زهرا

روزی عایشه بر فاطمه (س) وارد شد، در حالی که آن حضرت برای حسن و حسین (ع) با آرد و شیر و روغن در دیگی غذای حریره درست می کرد. دیگ بر روی اجاق و آتش می جوشید و بالا می آمد و فاطمه (س) آن را با دست خود هم می زد.

عایشه با اضطراب و نگرانی از نزد او بیرون آمده، نزد پدرش ابوبکر رفت و گفت: ای پدر! من از فاطمه چیز شگفت آوری دیدم، و آن اینکه دست به درون دیگی که بر روی آتش می جوشید برده، آن را به هم می زد.

گفت: دخترکم! این را پنهان کن که کار مهمی است.

این خبر که به گوش پیامبر اکرم (ص) رسید، بر بالای منبر رفت و حمد و سپس الهی را به جای آورد، سپس فرمود:

همانا مردم دیدن دیگ و آتش را بزرگ شمرده و تعجب می کنند. سوگند به آن کسی که مرا به پیامبری برگزید، و به رسالت انتخاب فرمود، همانا خدای عزوجل آتش را بر گوشت و خون و موی و رگ و پیوند

فاطمه حرام کرده است، فرزندان و شیعیان او را از آتش دور نمود، برخی از فرزندان فاطمه دارای رتبه و مقامی هستند که آتش و خورشید و ماه از آنها فرمانبرداری کرده در پیش رویش جنیان شمشیر زده، پیامبران به پیمان و عهد خود درباره ی او وفا می کنند، زمین گنجینه های خودش را تسلیم او نموده، آسمان برکاتش را بر او نازل می کند.

وای، وای، وای به حال کسی که در فضیلت و برتری فاطمه شک و تردید به خود راه دهد، و لعنت و نفرین خدا بر کسی که شوهر او، علی بن ابی طالب را دشمن داشته به امامت فرزندان او راضی نباشد. همانا فاطمه، خود دارای جایگاهی است و شیعیانش نیز بهترین جایگاه ها را خواهند داشت. همانا فاطمه پیش از من دعا می کند و شفاعت می نماید و شفاعتش علی رغم میل کسانی که با او مخالفت می کنند، پذیرفته می شود. [1703]

حضرت زهرا (س) در کلام اندیشمندان

اندیشمندان شیعه

فاطمه الزهرا در اندیشه امام خمینی

این نوشتار سزاوار می بیند، نظری به دیدگاه امام خمینی رحمه اللَّه درباره شخصیت فاطمه زهرا علیهاالسلام داشته باشد، گذشته از آنکه حضرت امام رحمه اللَّه از فرزندان حضرت زهرا علیهاالسلام است و در مکتب او پرورش یافته و عمر شریف خویش را در راه اهداف والای اسلام و اهل بیت علیه السلام سپری فرموده است، همزمانی میلاد امام خمینی رحمه اللَّه (بیستم جمادی الثانی سال 1320 ه.ق) و میلاد فاطمه زهرا علیهاالسلام بر این مناسبت، دو چندان، افزوده است. حضرت امام رحمه اللَّه در برخی از پیامها و سخنرانیهای خود به ترسیم و توصیف شخصیت جاودانه فاطمه زهرا علیهاالسلام پرداخته اند، اما به این نکته نیز باید توجه داشت که آنچه بیان کرده اند تنها اشاره به بخشی از فضایل بی پایان و

وصف ناشدنی زهرای مرضیه علیهاالسلام است، نه تبیین همه ی آن، که اصولا از قدرت بشر خارج است، و به کلام امام رحمه اللَّه نیز در این باره خواهیم پرداخت.

اینک سخنان حضرت امام رحمه اللَّه را تحت عناوینی چند به شما خواننده ی گرامی تقدیم می داریم:

1- فاطمه علیهاالسلام مایه ی افتخار

در دنیایی که در آن زندگی می کنیم، از گذشته تا حال، انسانها بر حسب دیدگاه خود از جهان و انسان و زندگی، به اشیاء یا اشخاصی افتخار می کرده اند و آنها را مایه ی فخر و مباهات خود دانسته اند، اما حضرت امام رحمه اللَّه فاطمه ی زهرا علیهاالسلام را مایه ی افتخار می دانند، ببینیم چه کسانی به زهرای مرضیه علیهاالسلام افتخار می کنند.

الف) افتخار جهان هستی

امام رحمه اللَّه: روز پرافتخار ولادت زنی (است) که از معجزات تاریخ و افتخارات عالم وجود است.

زنی که عالم به او افتخار دارد.

ب) افتخار خاندان وحی

امام رحمه اللَّه: زنی که افتخار خاندان وحی، و چون خورشیدی بر تارک اسلام می درخشد.

تاریخ اسلام گواه احترامات بی حد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به این مولود شریف است.

ج) افتخار پیروان او

امام رحمه اللَّه: برای زن ها کمال افتخار است که روز تولد حضرت صدیقه را روز زن قرار داده اند، افتخار است و مسؤولیت.

2- فاطمه علیهاالسلام تجلی کمال انسان

امام رحمه اللَّه: تمام هویت انسانی در او جلوه گر است.

تمام ابعادی که برای زن متصور است و برای یک انسان متصور است در فاطمه زهرا علیهاالسلام جلوه کرده و بوده است.

یک انسان به تمام معنی انسان، تمام نسخه ی انسانیت، تمام حقیقت زن، تمام حقیقت انسان،... تمام حیثیت زن، تمام شخصیت زن فردا (روز میلاد) موجود شد.

تمام

هویت های کمالی که در انسان تصور است و در زن تصور دارد، تمام، در این زن است.

نکته: حضرت امام رحمه اللَّه در بیان اینکه چرا در آیه (انا انزلناه) به شکل جمع ذکر شده است فرموده اند: بدان که نکته ی آن تفخیم مقام حقتعالی به مبدئیت تنزیل این کتاب شریف است... به عبارت دیگر این صحیفه ی نورانیه (قرآن کریم) صورت اسم اعظم است چنانچه انسان کامل نیز صورت اسم اعظم است، بلکه در حقیقت این دو در حضرت غیب یکی است و در عالم تفرقه از هم به حسب صورت متفرق (هستند).

نتیجه: با توجه به اینکه حضرت امام رحمه اللَّه، حضرت زهرا را انسان کامل معرفی نموده اند و از سویی انسان کامل را صورت اسم اعظم می دانند، نتیجه می گیریم که:

«حضرت زهرا علیهاالسلام صورت اسم اعظم الهی است».

3- مقامات معنوی حضرت زهرا علیهاالسلام

الف) نور او قبل از خلقت بشر آفریده شده است.

امام رحمه اللَّه: اصولاً رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله و ائمه (علیهم السلام) طبق روایاتی که داریم قبل از این عالم انوری بوده اند در ظل عرش... و مقاماتی دارند الی ماشاءاللَّه... چنانکه بحسب روایات این مقامات معنوی برای حضرت زهرا علیهاالسلام هم هست.

ب) موجودی ملکوتی و جبروتی

امام رحمه اللَّه: او (فاطمه زهرا) موجود ملکوتی است که در عالم انسان ظاهر شده است، بلکه موجود الهی جبروتی در صورت یک زن ظاهر شده است.

معنویات، جلوه های ملکوتی، جلوه های الهی، جلوه های جبروتی، جلوه های ملکی و ناسوتی همه در این موجود است.

ج) مجمع اوصاف انبیاء علیه السلام

امام رحمه اللَّه: فردا (روز ولادت فاطمه زهرا) همچو زنی متولد می شود که تمام خاصه های انبیاء در اوست.

د) حقیقت لیلهالقدر

امام رحمه اللَّه: دلالت بر آنچه احتمال دادیم از حقیقت لیلهالقدر می کند حدیث شریف طولانی که در تفسیر برهان از کافی شریف نقل فرموده و در آن حدیث است که نصرانی گفت به حضرت موسی بن جعفر که تفسیر باطن (حم، والکتاب المبین، انا انزلناه فی لیله مبارکه، انا کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم) چیست؟ فرمود:

اما «حم» محمد (صلی اللَّه علیه و آله) و اما «کتاب مبین» امیرالمؤمنین (ع) است و اما اللیله، فاطمه علیهاالسلام است.

و در روایتی لیالی عشر به ائمه طاهرین از حسن تا حسن تفسیر شده است و این یکی از مراتب لیلهالقدر است که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ذکر فرموده و شهادت داده بر آنکه لیلهالقدر تمام دوره ی محمدیه است روایتی که در تفسیر برهان از حضرت باقر علیه السلام نقل می کند و این روایت چون روایت شریفی است و به معارف چندی اشاره فرموده و از اسرار مهمه کشف فرموده ما تیمناً عین آن حدیث را نقل می کنیم:

قال (رحمه اللَّه) و عن الشیخ ابی جعفر الطوسی عن رجاله عن عبداللَّه بن عجلان السکونی قال سمعت اباجعفر علیه السلام یقول:

بیت علی و فاطمه حجره رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سقف بیتهم عرش رب العالمین و فی قعر بیوتهم فرجه مکشوطه الی العرش معراج الوحی والملائکه تنزل علیهم بالوحی صباحا و مسائا و کل ساعه و طرفه عین، والملائکه لا تنقطع فوجهم، فوج ینزل و فوج یصعد و ان اللَّه تبارک و تعالی کشف لابراهیم علیه السلام عن السموات حتی ابصرالعرش و زاد فی قوه ناظره، و ان اللَّه زاد فی قوه ناظر محمد و علی و

فاطمه والحسن والحسین علیه السلام و کانوا یبصرون العرش و لا یجدون لبیوتهم سقفا غیر العرش، فبیوتهم مسقفه بعرش الرحمن و معارج الملائکه والروح فیها باذن ربهم من کل امر سلام، قال قلت: من کل امر سلام؟

قال: بکل امر

فقلت: هذا التنزیل؟

قال: نعم

و تدبر در این حدیث شریف، ابوابی از معرفت به روی اهلش باز کند و شمه ای از حقیقت ولایت و باطن لیلهالقدر به آن مکشوف شود.

ه) تسبیحات فاطمه ی زهرا بهترین تعقیبات نماز

امام رحمه اللَّه: و از جمله تعقیبات شریفه، تسبیحات صدیقه طاهره علیهاالسلام است که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله، آن را به فاطمه علیهاالسلام عطا فرمود. از حضرت صادق علیه السلام مرویست که این تسبیحات در هر روز، در تعقیبات هر نمازی پیش من محبوب تر است از هزار رکعت نماز در هر روز.

و) مراوده ی با جبرئیل، بالاترین فضیلت زهرا علیهاالسلام

امام رحمه اللَّه: من راجع به حضرت صدیقه علیهاالسلام خودم را قاصر می دانم ذکری بکنم، فقط اکتفا می کنم به یک روایت که در کافی شریفه است و با سند معتبر نقل شده است و آن روایت این است که حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

فاطمه علیهاالسلام بعد از پدرش 75 روز زنده بودند، در این دنیا بودند و حزن و شدت بر ایشان غلبه داشت و جبرئیل امین می آمد خدمت ایشان و به ایشان تعزیت عرض می کرد و مسائلی از آینده نقل می کرد.

ظاهر روایت این است که در این 75 روز مراوده ای بوده است یعنی رفت و آمد جبرئیل زیاد بوده است و گمان ندارم که غیر از طبقه ی اول از انبیاء عظام درباره ی کسی اینطور وارد شده

باشد... مسئله ی آمدن جبرئیل برای کسی که یک مسئله ی ساده نیست، خیال نشود که جبرئیل برای هرکسی می آید و امکان دارد بیاید، این یک تناسب لازم است بین روح آن کسی که جبرئیل می خواهد بیاید و مقام جبرئیل که که روح اعظم است، چه ما قائل بشویم به این که قضیه ی تنزیل، تنزل جبرئیل، به واسطه ی روح اعظم خود این ولی است یا پیغمبر است، او تنزیل می دهد او را و وارد می کند تا مرتبه پایین، یا بگوییم که برو و این مسایل را بگو... تا تناسب ما بین روح این کسی که جبرئیل می آید پیش او و بین جبرئیل که روح اعظم است نباشد، امکان ندارد این معنا، و این تناسب بین جبرئیل که روح اعظم است و انبیاء درجه ی اول بوده است مثل رسول خدا و موسی و عیسی و ابراهیم و امثال اینها، بین همه کس نبوده است... در هر صورت من این شرافت و فضیلت را از همه ی فضایلی که برای حضرت زهرا ذکر کرده اند، با اینکه آنها هم فضایل بزرگی است، این فضیلت را من بالاتر از همه می دانم،... و این از فضایلی است که مختصات حضرت صدیقه علیهاالسلام است.

ز) صحیفه ی فاطمیه

نتیجه رفت و آمدهای بسیار جبرئیل و گفتگوی با فاطمه زهرا، جمع مطالبی در مجموعه ای شد که صحیفه ی فاطمیه خوانده می شد. حضرت امام رحمه اللَّه:

ما مفتخریم که ادعیه ی حیات بخش که او را قرآن صاعد می خوانند از ائمه معصومین ما است، مناجات شعبانیه ی امامان و دعای عرفات حسین بن علی (علیهماالسلام)، و صحیفه ی سجادیه این زبور آل محمد و صحیفه فاطمیه که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی

به زهرای مرضیه است، از ما است.

در ظرف 75 روز جبرئیل امین رفت و آمد داشته است و مسائل را در آتیه ای که واقع می شده است، مسائل را ذکر کرده است و حضرت امیر هم آنها را نوشته است، کاتب وحی بوده است حضرت امیر، همان طوری که کاتب وحی رسول خدا بوده است- و البته وحی به معنای آوردن احکام، تمام شد به رفتن رسول اکرم- کاتب وحی حضرت صدیقه در این 75 روز بوده است.

و شاید یکی از مسائلی که گفته است راجع به مسائلی است که در عهد ذریه بلندپایه او حضرت صاحب علیه السلام است، برای او ذکر کرده است، که مسائل ایران جزو آن مسائل باشد، ما نمی دانیم، ممکن است.

4- پرورش یافتگان مکتب زهرا علیهاالسلام

امام رحه اللَّه: مکتبی که می رفت با کجرویهای تفاله جاهلیت و برنامه های حساب شده ی احیای ملی گرایی و عروبت با شعار «لا خبر جاء و لا وحی نزل» محو و نابود شود و از حکومت عدل اسلامی یک رژیم شاهنشاهی بسازد و اسلام و وحی را به انزوا کشاند که ناگهان شخصیت عظیمی که از عصاره ی وحی الهی تغذیه و در خاندان سید رسل محمد مصطفی و سید اولیاء علی مرتضی تربیت در دامن صدیقه طاهره بزرگ شده بود قیام کرد و با فداکاری بی نظیر و نهضت الهی خود واقعه ی بزرگی را به وجود آورد که کاخ ستمکاران را فروریخت و مکتب اسلام را نجات بخشید.

این خانه ی کوچک فاطمه علیهاالسلام و این افرادی که در آن خانه تربیت شدند که به حسب عدد، چهار پنج نفر بودند و به حسب واقع، تمام قدرت حق تعالی

را تجلی دادند، خدمتهایی کردند که ما را و شما را و همه بشر را به اعجاب درآورده است.

زنی که در حجره ای کوچک و خانه ای محقر، انسانهایی تربیت کرد که نورشان از بسیط خاک تا آن سوی افلاک و از عالم ملک تا آن سوی ملکوت اعلی می درخشید، صلوات و سلام خداوند تعالی بر این حجره ی محقری که جلوه گاه نور عظمت الهی و پرورشگاه زبدگان اولاد آدم است.

در ناحیه ی معنویات آنقدر در مرتبه بالا بودند که دست ملکوتی ها هم به آن نمی رسید و در جنبه های تربیتی آنقدر بوده است که هرچه انسان می بینند برکات در بلاد مسلمین هست و خصوصاً در مثل بلاد ماها، اینها از برکت آنهاست. زنی که دخترش در مقابل حکومتهای جبار ایستاد و آن خطبه را خواند.

5- لزوم تشکیل حکومت اسلامی

حضرت امام رحمه اللَّه: ما برای اینکه وحدت امت اسلام را تأمین کنیم، برای اینکه وطن اسلام را از تصرف و نفوذ استعمارگران و دولتهای دست نشانده ی آنها خارج و آزاد کنیم راهی نداریم جز اینکه تشکیل حکومت بدهیم... چنانکه حضرت زهرا سلام اللَّه علیها در خطبه خود می فرماید که امامت برای حفظ نظام و تبدیل افتراق مسلمین به اتحاد است.

6- زهرا علیهاالسلام الگوی زندگی امام رحمه اللَّه:

الگو حضرت زهرا است، الگو پیغمبر اسلام است.

ما باید تبعیت کنیم و زندگی خود را برای آنها قرار دهیم.

ما باید سرمشق از این خاندان بگیریم، بانوان ما از بانوانشان و مردان ما، از مردانشان، بلکه همه، از همه ی آنها، آنها زندگی خودشان را وقف کردند از برای طرفداری مظلومین و احیای سنت الهی.

این خاندان... برای ملت ها و مستضعفین قیام کردند

در مقابل کسی که می خواستند مستضعفین را از بین ببرند.

خطبه ی فاطمه زهرا (سلام اللَّه علیها) در مقابل حکومت و قیام امیرالمؤمنین و صبر امیرالمؤمنین و... و فداکاری دو فرزند عزیزش... اسلام را زنده کردند و برای ما و شما برادرهای عزیز الگو شدند... ما هم الگوی آنها را، تبعیت از آنها را می پذیریم.

همه باید به او (حضرت زهرا سلام اللَّه علیها) اقتدا کنیم و همه باید دستورمان از اسلام را به وسیله ی او و فرزندان او بگیریم و همان طوری که او بوده است باشید.

7- میلاد حضرت زهرا علیهاالسلام

تا توجه به آنچه تا به حال بیان شد به این نتیجه می رسیم که الگویی برای زنان مسلمان مناسب تر و ارزشمندتر از فاطمه زهرا علیهاالسلام نمی توان پیدا کرد و بنابراین روز ولادت آن حضرت، بهترین انتخاب به عنوان روز زن خواهد بود.

حضرت امام رحمه اللَّه:

اگر روزی باید روز زن باشد، چه روزی والاتر و افتخارآمیزتر از روز ولادت با سعادت فاطمه ی زهرا (سلام اللَّه علیها) است.

روز ولادت سرتاسر سعادت صدیقه طاهره که والاترین روز برای انتخاب روز زن است، به ملت شریف ایران، خصوصاً زنان محترم تبریک و تهنیت عرض می کنم.

مبارک باد بر ملت عظیم الشان ایران بویژه زنان بزرگوار، روز مبارک زن، روز شرافتمند عنصر تابناکی که زیربنای فضیلتهای انسانی و ارزشهای والای خلیفهاللَّه در جهان است.

برای زنها کمال افتخار است که روز تولد حضرت صدیقه را روز زن قرار داده اند، افتخار است و مسؤولیت.

8- حکم اهانت به فاطمه علیهاالسلام

روز شنبه 8 بهمن 1367، از صدا و سیمای جمهوری اسلامی، مصاحبه ای با برخی خانمها پیرامون زن و الگوی زنان پخش شد از آن

جمله، یکی از خانمها درباره ی فاطمه زهرا علیهاالسلام مطلبی قریب به این مضمون گفت که «فاطمه زهرا تعلق به چهارده قرن قبل داشته اند و ما زنان امروز باید طبق زمان خود زندگی کنیم» روز بعد حضرت امام رحمه اللَّه درباره ی پخش اینگونه مصاحبه ها در نامه ای به مدیرعامل وقت صدا و سیما، چنین مرقوم داشتند:

با کمال تأسف و تأثر روز گذشته (روز شنبه 8 بهمن) از صدای جمهوری اسلامی مطلبی در مورد الگوی زن پخش گردیده است که انسان شرم دارد بازگو نماید، فردی که این مطلب را پخش کرده است تعزیر و اخراج می گردد و دست اندرکاران آن تعزیر خواهند شد، در صورتی که ثابت شود قصد توهین در کار بوده است بلاشک فرد توهین کننده محکوم به اعدام است. اگر بار دیگر از اینگونه قضایا تکرار گردد، موجب تنبیه و توبیخ و مجازات شدید و جدی مسؤولین بالای صدا و سیما خواهد شد، البته در تمامی زمینه ها قوه قضاییه اقدام می نماید.»

9- ناتوانی از درک و ترسیم شخصیت فاطمه زهرا علیهاالسلام

امام رحمه اللَّه:

فاطمه ی زهرا زنی که افتخار خاندان وحی و چون خورشیدی بر تارک اسلام عزیز می درخشد، زنی که فضایل او همطراز فضایل بی نهایت پیغمبر اکرم و خاندان عصمت و طهارت بود، زنی که هرکس با هر بینش درباره ی او گفتاری دارد و از عهده ی ستایش او برنیامده، که احادیثی که از خاندان وحی رسیده به اندازه فهم مستمعان بوده و دریا را در کوزه ای نتوان گنجاند و دیگران هرچه گفته اند به مقدار فهم خود بوده، نه به اندازه ی مرتبت او، پس اولی آنکه از این وادی شگفت درگذریم!

«والسلام»

فاطمه الزهرا در سخنان مقام معظم رهبری

مجمع خوبی ها

در زندگی

معمولی این بزرگوار، یک نکته مهم است و آن جمع بین زندگی یک زن مسلمان در رفتارش با شوهر و فرزندان و انجام وظایفش در خانه از یک طرف و بین وظایف یک انسان مجاهد غیور خستگی ناپذیر در برخوردش با حوادث سیاسی مهم بعد از رحلت رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله که به مسجد می آید و سخنرانی و موضعگیری و دفع می کند و حرف می زند و یک جهادگر به تمام معنا و خستگی ناپذیر و محنت پذیر و سختی تحمل کن است، از طرف دیگر. همچنین از جهت سوم، یک عبادتگر و بپا دارنده ی نماز در شبهای تار و قیام کننده ی للَّه و خاضع و خاشع برای پروردگار است و در محراب عبادت، این زن جوان مانند اولیای کهن الهی، با خدا راز و نیاز و عبادت می کند.

این سه بعد را با هم جمع کردن، نقطه درخشان زندگی فاطمه زهرا علیهاالسلام است. آن حضرت، این سه جهت را از هم جدا نکرد. بعضی خیال می کنند انسانی که مشغول عبادت می باشد، یک عابد و متضرع و اهل دعا و ذکر است و نمی تواند یک انسان سیاسی باشد. یا بعضی خیال می کنند کسی که اهل سیاست است- چه زن و چه مرد- و در میدان جهاد فی سبیل اللَّه حضور فعال دارد، اگر زن است، نمی تواند یک زن خانه با وظایف مادری و همسری و کدبانویی باشد و اگر مرد است، نمی تواند یک مرد خانه و دکان و زندگی باشد. خیال می کنند اینها با هم منافات دارد، در حالی که از نظر اسلام، این سه چیز با یکدیگر منافات و ضدیت که ندارد، در شخصیت انسان کامل، کمک کننده ی

هم است.

حدیث ولایت، ج 3، ص 77

آن بزرگوار از یک طرف، مظهر تعبد و تسلیم در مقابل تکلیف الهی و مظهر مجاهدت و شهادت مظلومانه است و از طرف دیگر، مظهر عظمت و شکوه و تنویر افکار عامه ملت اسلام در طول قرنهاست. شاید می دانید که نام فاطمه زهرا علیه السلام در طول قرنها بعد از اسلام تا امروز، همواره برای ملتها و آحاد مسلمان، یک نام بسیار با عظمت و توأم با تجلیل و تعظیم بوده است، در حالی که این بزرگوار، یک بانوی جوان و یا در عنفوان جوانی بود.

حدیث ولایت، ج 3، ص 126

عبادت بی نظیر

در محراب عبادت ایشان ساعتهای متمادی با خدا راز و نیاز می کردند، عبادت و سلوک ایشان برای ما قابل تصور و در نیست.

جمهوری اسلامی، 12/ 12/ 1364

عبادت فاطمه زهرا علیهالسلام یک عبادت نمونه است. «حسن بصری» که یکی از عباد و زهاد دنیای اسلام است درباره ی فاطمه زهرا علیهاالسلام می گوید: به قدری دختر پیغمبر عبادت کرد و در محراب عبادت ایستاد که «تورمت قدماها» پاهای آن بزرگوار از ایستادن در محراب عبادت ورم کرد. امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید: یک شب جمعه ای تا صبح مادرم به عبادت ایستاده تا صبح عبادت کرد «حتی انفجر عمود الصبح» تا وقتی که فجر طلوع کرد مادر من از سر شب تا صبح مشغول عبادت بود و دعا کرد و تضرع کرد. امام حسن علیه السلام می گوید: «شنیدم که دائم مؤمنین و مؤمنات را دعا کرد، مردم را دعا کرد، برای مسائل عمومی دنیای اسلام دعا کرد». صبح که شد گفتم «یا اماه، اما تدعین لنفسک کما

تدعین لغیرک، مادرم، یک دعا برای خودت نکردی، شب تا صبح برای دیگران دعا کردی». در جواب فرمود: «یا بنی، الجار ثم الدار، اول دیگران بعد خود ما».

جمهوری اسلامی، 26/ 9/ 1371

معرفت و بلاغت

بالاترین و بهترین زن نمونه که تمام زنها و شخصیتهای مسلمان باید از او درس بگیرند فاطمه زهرا علیه السلام است. از نظر معرفت این شخصیت عظیم، انسان با معرفتی است و انسان ناآگاه و عامی نیست، کسی است که وقتی در مسجد پیغمبر در مقابل تمام صحابه بزرگ پیغمبر ظاهر شد خطبه خواند، این خطبه مثل درس یک معلم بزرگ که دل شاگردان را به سوی خود جذب می کند حضار این مسجد را جذب کرد. استادان، محدثین، کسانی که سالیان درازی از پیغمبر آموخته بودند از شنیدن این خطبه که عظمت آن باقی است مانند کلمات خود پیغمبر و نهج البلاغه و سرشار از معارف اسلامی استفاده کردند و بهره بردند.

جمهوری اسلامی، 22/ 12/ 1363

یک زن است همانطور که اسلام می گوید. در محیط علم یک دانشمند والاست. آن خطبه ای که فاطمه زهرا علیهاالسلام در مسجد مدینه بعد از رحلت پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله ایراد کرده است، خطبه ای است که به گفته علامه مجلسی بزرگان فصحا و بلغا و دانشمندان باید بنشینند کلمات و عبارات این خطبه را معنا کنند. اینقدر پر مغز است. از لحاظ زیبایی هنری این سخن فاطمه زهرا علیهاالسلام مثل زیباترین و بلندترین کلمات نهج البلاغه و در حد سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام است. فاطمه زهرا علیهاالسلام می رود در مسجد مدینه می ایستد در مقابل مردم و ارتجالا حرف می زند. شاید ایشان یک ساعت صحبت کرده

است با بهترین و زیباترین عبارات و زبده ترین و گزیده ترین معانی.

جمهوری اسلامی، 26/ 9/ 1371

مکارم اخلاق

تجلیل از مقام فاطمه علیهاالسلام تکریم ایمان، علم، ادب، شجاعت، ایثار، جهاد، شهادت و در یک کلمه مکارم اخلاق است، که پدر بزرگوارش برای تمام آن مبعوث شد و آنگاه که رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله فاطمه را پاره تن خویش معرفی می کند به جهانیان می آموزد که جلوه ی والای کرامت انسانی و اخلاق اسلام را در این چهره مقدس جستجو کنند و مادران جهان، شعاعی از این خورشید درخشان برگیرند و کانون حیات انسانها را گرم و روشن سازند.

جمهوری اسلامی، 21/ 11/ 1366

تجلی احسان

آن احسانش به مستمندان که وقتی پیرمرد مستمندی را پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله به در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد و گفت که برو حاجتت را از آنها بخواه، فاطمه زهرا علیهاالسلام یک پوستی را که حسن و حسین بر روی آن می خوابیدند و به عنوان زیرانداز فرزندان خود در خانه داشت و چیزی جز آن نداشت، برداشت و داد به این سائل و گفت: «این را ببر بفروش و از پول آن استفاده کن». این شخصیت جامع الاطراف فاطمه زهرا علیهاالسلام است. این الگو است. الگوی زن مسلمان این است.

جمهوری اسلامی، 26/ 9/ 1371

ساده زیستی

در دوران بعد از هجرت و در آغاز سنین تکلیف، فاطمه زهرا علیهاالسلام با علی بن ابی طالب علیه السلام ازدواج می کند. آن مهریه فاطمه علیهاالسلام است. آن جهیزیه فاطمه علیهاالسلام است. شاید همه شما بدانید که فاطمه زهرا علیهاالسلام که دختر شخص اول دنیای اسلام بود و پدرش به آن مردم حاکم

بود با چه سادگی و وضع فقیرانه ای ازدواج خود را می گذراند.

جمهوری اسلامی، 26/ 9/ 1371

در اوج زهد

در دورانی هم که راه فتوحات و غنائم باز شده است، دختر پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله ذره ای از لذتهای دنیا و تشریفات و تجملات و چیزهایی که دل دخترهای جوان و زنها متوجه آنهاست را به خود راه نمی دهد.

جمهوری اسلامی، 26/ 9/ 1371

تسلیم پروردگار

بعد از مقامات معنوی و مراتب روحانی فاطمه زهرا علیهاالسلام- که ماها قادر نیستیم آنها را درست بفهمیم- خصوصیت عملی آن بزرگوار این بود که در همه شرایط، تسلیم محض حکم الهی و راه خدا بود. همین تسلیم محض بود که در طول تاریخ اسلام، از این بزرگوار یک مجاهد بی نظیر و یک پرچم مظلومیت و حقانیت به وجود آورد. تا امروز هم این پرچم برافراشته است و روز به روز مکانت آن موجود عالی قدر- که در بحبوحه جوانی، در عالیترین مراتب فداکاری قدم گذاشت- افزوده شده و حقیقتاً مصداق «انا اعطیناک الکوثر» (کوثر/ 1) بوده است، همچنان که در روایات هست.

حدیث ولایت، ج 6، صص 72- 73

بزرگ بانوی جوان

در قضیه حضرت صدیقه ی طاهره علیهاالسلام نکات خیلی مهمی وجود دارد، لیکن یک نکته که با وضع شما جوانان مؤمن و انقلابی تطبیق می کند، این است که همه این افتخارات و کارهای بزرگ و مقامات عالی معنوی و دست نیافتنی آن انسان والا و آن زن بی نظیر تاریخ بشر و سیده ی زنان عالم، و ضمناً همه آن صبرها و ایستادگیها و موقع شناسیها و کلمات پرباری که در این زمانها از ایشان صادر شده است، همه این حوادث

بزرگ، در دوران کوتاه جوانی این بزرگوار اتفاق افتاده است. یک وقت این قضیه را به عنوان یک موضوع مرثیه سرایی مطرح می کنیم، و می گوییم که این بزرگوار سن کمی داشتند یا جوان بودند، که این، موضوع مصیبت خوانی و مرثیه سرایی می شود. یک وقت این را به عنوان یک امر قابل تدبر و حاوی یک درس- نه یک درس، بلکه درسها- می دانیم و با این چشم نگاه می کنیم، آن وقت اهمیت ویژه یی پیدا می کند.

چگونه یک انسان در دوران کوتاه زندگی، از مبدأ کودکی به بعد تا زمان شهادت- که معروف این است که آن بزرگوار هجده ساله بودند، و بعضی هم تا سن بیست و دو و بیست و چهار سال گفته اند- این همه معارف و این همه علو مقامات معنوی را در این مدت کوتاه به دست بیاورد. این، حاکی از یک تربیت فوق العاده ی فوق بشری است.

این بزرگوار در دوران کودکی، آن وقتی که در شعب ابی طالب همه راههای عافیت بر مسلمانان و وجود مقدس نبی اسلام صلی اللَّه علیه و آله بسته شده بود، نه امکانات زیستی، نه امکانات رفاهی، نه آسودگی خاطر، دایم دغدغه تهاجم دشمنان، دایم خبرهای بد، صدای گریه کودکان از گرسنگی بلند، انواع ناراحتیهایی که در آن دره ی خشک وجود داشت و این عده خانواده ی مسلمان برای مدت سه سال مجبور به اقامت شده بودند، چه سختیها کشیدند، و همه این سختیها هم از مبدأ یکایک این انسانها از کوچک و بزرگ حرکت می کرد و روی دوش پیامبر اسلام می نشست، چون رهبر بود، چون همه به او متکی بودند، همه دردها را پیش او می آوردند، همه فشارها را او

حس می کرد، در یک چنین وضعیت سرشار از سختی و محنت و فشار و ناراحتی ناشی از دعوت در راه خدا و صبر در راه خدا، اتفاقا در همین ایام جناب ابی طالب هم از دنیا می رود، جناب خدیجه کبری هم در مدت کوتاهی به رضوان الهی و لقاءاللَّه می پیوندد و پیامبر، تنهای تنهاست، آن وقت این دختر چند ساله- حالا بنا به اختلاف روایات، پنج ساله، شش ساله، هفت ساله، ده ساله- تنها کسی است که پیامبر با این عظمت به او تکیه می کند. او مثل مادر از پدر بزرگوار خود پذیرایی می کند، که این قضیه فاطمه ام ابیها مربوط به این جاست.

این عظمت را ببینید، یک دختر بچه کم سال، در دوران سخت ترین محنتها، به فریاد بزرگترین انسانها می شتابد، شوخی نیست. همان عنصر است که در طول زمان، در دوران جوانی تا پانزده سالگی و شانزده سالگی و هجده سالگی، بالاخره تا آخر عمر کوتاه، این همه مقامات معنوی را تجربه می کند و این همه کار بزرگ انجام می دهد و این همه در تاریخ تشیع و اسلام اثر می گذارد و خورشید درخشانی می شود که تا دنیا، دنیاست، خورشید درخشان زهرای اطهر خواهد درخشید. همه این آثار، از حیات و زندگی و خصوصیات یک جوان نشأت گرفته است.

دیدار با فرماندهان و مسئولان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی 26/ 6/ 1376

رهنمای بهشت

مقام معنوی این بزرگوار، نسبت به مقام جهادی و انقلابی و اجتماعی او، باز به مراتب بالاتر است. فاطمه زهرا علیهاالسلام به صورت، یک بشر و یک زن، آن هم زنی جوان است، اما در معنا، یک حقیقت عظیم و یک نور درخشان الهی

و یک بنده ی صالح و یک انسان ممتاز و برگزیده است. کسی که رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یا علی... انت قائد المؤمنین الی الجنه... و فاطمه قد اقبلت یوم القیامه... تقود مؤمنات امتی الی الجنه [1704] . یعنی در روز قیامت، امیرالمؤمنین علیه السلام مردان مؤمن را و فاطمه زهرا علیهاالسلام زنان مؤمن را به بهشت الهی راهنمایی می کنند. او، عدل و همپایه و همسنگ امیرالمؤمنین علیه السلام است. آن کسی که وقتی در محراب عبادت می ایستاده، هزاران فرشته مقرب خدا، به او خطاب و سلام می کردند و تهنیت می گفتند و همان سخنی را بیان می کردند که فرشتگان، قبلاً به مریم اطهر گفته بودند، عرض می کردند: «یا فاطمه ان اللَّه اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین» [1705] . این مقام معنوی فاطمه زهراست.

زنی، آن هم در سنین جوانی، از لحاظ مقام معنوی به جایی می رسد که بنابر آنچه که در بعضی روایات است، فرشتگان با او سخن می گویند و حقایق را به او ارائه می دهند. محدثه است، یعنی کسی است که فرشتگان با او حدیث می کنند و حرف می زنند. این مقام معنوی و میدان وسیع و قله رفیع، در مقابل همه زنهای آفرینش و عالم است. فاطمه زهرا علیهاالسلام در قله این بلندای عظیم ایستاده و به همه زنان عالم خطاب می کند و آنها را به پیمودن این راه دعوت می نماید.

حدیث ولایت، ج 3، صص 157- 158

در قله بشریت

فاطمه زهرا علیهاالسلام در قله بشریت قرار دارد و کسی از او بالاتر نیست و می بینیم که آن بزرگوار به عنوان یک بانوی مسلمان، این فرصت

و قدرت را یافت که خودش را به این اوج برساند.

حدیث ولایت، ج 3، ص 149

ستایش فاطمه

مقام فاطمه زهرا علیهاالسلام در خور آن است که عقول برجسته انسانهای بزرگ، در اصیلترین رشته های تفکرشان بیندیشند و زبانهای فصیحترین و بلیغترین گویندگان و شعرا و سرایندگان، آن اندیشه ها را در قالب کلمات بیاورند و سرشارترین ذوقها و جوشانترین طبعهای فیاض و سیال هنرمندان و شاعران، آنها را به صورت شعر و سخن منظوم، با بهترین گویشها و حنجره ها بیان کنند. اگر این طور بشود، شاید ذهن بشر متوسط امروز و ما که از معارف حقیقی الهی دوریم و کشش نداریم که در ذهن و دل و روحمان، حقایق والا و متعالی را درک بکنیم، بتوانیم گوشه یی از فضایل و مدایح و مناقب و محامد این بزرگوار را بفهمیم و درک کنیم.

وقتی انسان به روایاتی که مربوط به فاطمه زهرا علیهاالسلام می باشد و از ائمه علیهاالسلام صادر شده است، مراجعه می کند، می بیند زبان معصومین علیهاالسلام نسبت به این بزرگوار، آنچنان زبان ستایش و خضوع و خشوع است که برای کسی که مقام والای فاطمه زهرا علیهاالسلام را ندانسته باشد، ممکن است مایه تعجب بشود. از خود پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله که پدر و مربی این مخدره ی بزرگوار بود، تا امیرالمؤمنین علیه السلام که همسر او بود و تا فرزندان او- ائمه علیهم السلام- هر کدام راجع به زهرای اطهر علیهاالسلام، جمله یی سخن گفته اند و آن را با زبان تعظیم و ستایش بیان کرده اند. این، نشان دهنده ی آن مقام والا و توصیف ناشدنی است که حقیقتاً برای ذهن قاصر ما، آن علو درجه معنوی و

ملکوتی ام الائمه النجباء علیهم السلام قابل درک نیست و ما به قدر فهم خود، ممکن است رشحه یی از رشحات را درک کنیم.

حدیث ولایت، ج 3، صص 166- 167

حقیقت شگفت

درباره ی زهرای اطهر علیهاالسلام هرچه انسان بیشتر فکر کند و در حالات آن بزرگوار بیشتر تدبر کند، بیشتر دچار شگفتی خواهد شد. تعجب انسان نه فقط از این جهت است که چطور یک موجود انسانی در سنین جوانی می تواند به این رتبه از کمالات معنوی و مادی نائل بشود (که البته این خود هم یک حقیقت شگفت انگیز است) بلکه بیشتر از این جهت است که اسلام با چه قدرت عجیبی توانسته است تربیت والای خود را به حدی برساند که یک زن جوان، در آن شرایط دشوار، بتواند این منزلت عالی را کسب کند! هم عظمت این موجود و این انسان والا تعجب آور و شگفت انگیز است و هم عظمت مکتبی که این موجود عظیم القدر و جلیل المنزله را پدید آورده است.

جمهوری اسلامی، 26/ 9/ 1371

خورشید تابان

آنهایی که در طول تاریخ- چه در جاهلیت قدیم و چه در جاهلیت قرن بیستم- سعی کرده اند که زن را تحقیر و کوچک کنند و او را دلبسته به همین زخارف و زینتهای ظاهری معرفی نمایند و پایبند مد و لباس و آرایش و طلا و زیورآلات کنند و وسیله و دست مایه یی برای خوشگذرانیهای زندگی وانمود نمایند و عملا در این راه قدم بردارند، منطق آنها منطقی است که مثل برف و یخ، در مقابل گرمای خورشید مقام معنوی فاطمه زهرا علیهاالسلام ذوب می شود و از بین می رود.

حدیث ولایت، ج 3، ص 166

انسان کامل

پیامبر عظیم الشأن

اسلام بر این اعتقاد که فاطمه زهرا علیهاالسلام نمونه یک انسان کامل است بر دست او بوسه زد و این امر نباید یک مسئله عاطفی در نظر گرفته شود. نگرش اسلام به زن از باب تکامل معنوی و انسانی اوست و در بررسی های مربوط به فرهنگ، مسائل اجتماعی و پرورش علمی زنان باید بر این اساس عمل شود.

جمهوری اسلامی، 5/ 10/ 1370

خلاصه نبوت و ولایت

حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام خلاصه نبوت و ولایت و دارای چنان شخصیت والایی است که انسانها از درک عظمت و وسعت آن ناتوان هستند، مقام و مرتبه آن حضرت تا حدی بود که حتی کسانی که رابطه صمیمی با آن بزرگوار نداشتند، زبان به مدح او گشوده اند.

جمهوری اسلامی، 5/ 9/ 1373

افتخار مسلمین

در بین مسلمین و در فرهنگ اسلامی زنی با این عظمت (حضرت زهرا علیهاالسلام) وجود دارد. خدای متعال می توانست بزرگترین و رفیعترین زن را در میان ملتهای دیگر و امتهای سلف قرار دهد- اشکالی هم نداشت، این کار می شد- اما در امت اسلام قرار داده است. این هم برای ما حجت و تنبیهی است که می توان این الگوی عالی و والا را در مقابل چشم قرار داد و آن را دنبال کرد. انشاءاللَّه شما خواهران عزیز هم موفق باشید که این راه مهم را با قدرت و با صلابت بپیمایید و خداوند به شما هم توفیق عنایت کند.

حدیث ولایت، ج 6، ص 143

الگوی تمامی انسانها

این ایام به سیده ی زنان عالم و بانوی بزرگ تاریخ جهان فاطمه زهرا علیهاالسلام متعلق است، آن زن نمونه ای که حیاتش با همه ی کوتاهی و عمر او

در عین جوانی، الگویی برای همه ی مردان و زنان غیور و مؤمن و مسلمانان و حتی مردم غیر مسلمانی که با مقام آن بزرگوار آشنا باشند، است و ما باید از زندگی آن بزرگوار درس بگیریم.

حدیث ولایت، ج 3، ص 76

زنان مسلمان در زندگی شخصی، اجتماعی و خانوادگی خود باید زندگی فاطمه زهرا علیهاالسلام را از جهت خردمندی، فرزانگی و عقل و معرفت الگو و سرمشق خود قرار دهند و از بعد عبادت، مجاهدات، حضور در صحنه، تصمیم گیریهای عظیم اجتماعی، خانه داری، همسرداری و تربیت فرزندان صالح از زهرای اطهر علیهاالسلام پیروی کنند زیرا زندگی آن بانوی بزرگ اسلام نشان می دهد که زن مسلمان برای ورود در صحنه سیاست و میدان کار و تلاش نیز ایفای نقش فعال در جامعه همراه با تحصیل، عبادت، همسرداری و تربیت فرزندان می تواند پیرو فاطمه زهرا علیهاالسلام باشد و دخت گرامی پیامبر عظیم الشأن الهی را الگوی خود قرار دهد.

جمهوری اسلامی، 18/ 9/ 1372

زنان مسلمان باید در تمام شئونات زندگی فردی و اجتماعی، حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام را الگو قرار داده و پیروان راستین آن حضرت باشند.

جمهوری اسلامی، 27/ 10/ 1368

اسلام، فاطمه- آن عنصر برجسته و ممتاز ملکوتی- را به عنوان نمونه و اسوه ی زن معرفی می کند. آن زندگی ظاهری و جهاد و مبارزه و دانش و سخنوری و فداکاری و شوهرداری و مادری و همسری و مهاجرت و حضور در همه میدانهای سیاسی و نظامی و انقلابی و برجستگی همه جانبه ی او که مردهای بزرگ را در مقابلش به خضوع وادار می کرد، این هم مقام معنوی و رکوع و سجود و محراب عبادت و

دعا و صحیفه و تضرع و ذات ملکوتی و درخشندگی عنصر معنوی و همپایه و هموزن و همسنگ امیرالمؤمنین علیه السلام و پیامبر صلی اللَّه علیه و آله بودن اوست. زن، این است. الگوی زنی که اسلام می خواهد بسازد، این است.

حدیث ولایت، ج 3، ص 158

زنان کشور ما، با آشنایی با زندگی فاطمه زهرا علیهاالسلام و معرفت و مبارزات و سخنان حکمت آمیز آن بزرگوار، راهی را در مقابل خود ترسیم کرده اند، از آن راه حرکت هم کرده اند و بیشتر هم بایستی پیش بروند.

همایش بزرگ بانوان، 30/ 7/ 1376

آیینه ی ارزشها

امروز با بیداری زن مسلمان که از برکات بزرگ انقلاب عظیم اسلامی است و با حضور فعال زنان ایرانی در همه صحنه های این انقلاب شکوهمند و با رشد فکری فزاینده در میان زنان، سد بلندی در برابر سیل بنیان کن این فرهنگ خائنانه (غرب) پدید آمده است. اما برای رسوخ و استواری این سد نیازی مبرم به ارائه الگوی زن مسلمان وجود دارد. شخصیت زهرای اطهر که مجموعه ارزشهای بانوی مسلمان است می تواند زیباترین و پرجاذبه ترین ترسیم از زن را در دیدگاه همه زنان، مخصوصاً زنان مسلمان قرار دهد.

جمهوری اسلامی، 12/ 12/ 1364

در مقام تنزل وجود، آن جایی که عظمتهای ملکوتی به واقعیتهای عالم جسم و ملک می پیوندد و این قالبهای بشری، حامل آن معنویتها و روحها می شود، آن وقت، هر حرکت و هر اشاره و هر حرف از زبان آنها، برای ماها که عقب هستیم، یک سرمشق نورانی می شود. این کافی نیست که ما بدانیم فاطمه زهرا علیهاالسلام در چه اوجی و با چه عظمتی در این عالم بوده و در

عالم معنا و ملکوت خواهد بود. البته دانستنش برای ما یک معرفت است و اگر معرفت روشنی گیر کسی بیاید- که آن هم جز در سایه عمل به دست نمی آید- خیلی قیمت دارد. معرفت خالص روشن گویای از آن معنویتها، گیر همه نمی آید. اولیای بزرگ خدا هستند که می توانند گوشه هایی از آن را درک کنند و ببینند. آن مقداری که ما درک می کنیم و می فهمیم، باید برای ما سرمشق حرکت و عمل باشد. شیعیان، این نکته را باید فراموش نکنند. البته همه ی مسلمین سهیمند، منتها شاید این طور معرفتی، در غیر از شیعه کمتر هست، نه این که هیچ نیست. بعضی از کسانی که شیعه هم نیستند، در مقام معرفت نسبت به اهل بیت، خیلی جلو هستند، اما در این حد، غالباً و عموماً متعلق به شیعه است.

حدیث ولایت، ج 6، صص 145- 146

در جستجوی الگو

سؤال: [1706] به عنوان یک دختر دانشجو، ما چگونه می توانیم از زندگانی حضرت زهرا علیهاالسلام الگو بگیریم؟ الگوی خود شما در دوره ی جوانی چه کسانی بوده اند؟

سؤال خوبی است. اولاً من به شما بگویم که الگو را نباید برای ما معرفی کنند و بگویند که این الگوی شماست. این الگوی قراردادی و تحمیلی، الگوی جالبی نمی شود. الگو را باید خودمان پیدا کنیم، یعنی در افق دیدمان نگاه کنیم و ببینیم از این همه چهره یی که در جلوی چشممان می آید، کدام را بیشتر می پسندیم، طبعاً این الگوی ما می شود. من معتقدم که برای جوان مسلمان، بخصوص مسلمانی که با زندگی ائمه و خاندان پیامبر و مسلمانان صدر اسلام آشنایی داشته باشد، پیدا کردن الگو مشکل نیست، و الگو هم

کم نیست. حالا خود شما خوشبختانه از حضرت زهرا علیهاالسلام اسم آوردید. من در خصوص وجود مقدس فاطمه ی زهرا علیهاالسلام چند جمله یی بگویم، شاید این سررشته یی در زمینه ی بقیه ی ائمه و بزرگان بشود و بتوانید فکر کنید.

شما خانمی که در دوره ی پیشرفت علمی و صنعتی و تکنولوژی و دنیای بزرگ و تمدن مادی و این همه پدیده های جدید، زندگی می کنید، از الگوی خودتان در مثلاً هزار و چهارصد سال پیش توقع دارید که در کدام بخش، مشابه وضع کنونی شما را داشته باشد، تا از آن بهره بگیرید. مثلاً فرض کنید می خواهید ببینید چگونه دانشگاه می رفته است؟ یا وقتی که مثلاً در مسایل سیاست جهانی فکر می کرده، چگونه فکر می کرده است؟ اینها که نیست.

یک خصوصیات اصلی در شخصیت هر انسانی هست، آنها را بایستی مشخص کنید و الگو را در آنها جستجو نمایید. مثلاً فرض بفرمایید در برخورد با مسایل مربوط به حوادث پیرامونی، انسان چگونه باید برخورد بکند؟ حالا حوادث پیرامونی، یک وقت مربوط به دوره یی است که مترو هست و قطار هست و جت هست و کامپیوتر هست، یک وقت مربوط به دوره یی است که نه، این چیزها نیست، اما حوادث پیرامونی بالاخره چیزی است که انسان را همیشه احاطه می کند.

انسان دوگونه می تواند با این قضیه برخورد کند: یکی مسؤولانه، یکی بی تفاوت. مسؤولانه هم انواع و اقسام دارد، با چه روحیه یی، با چه نوع نگرشی به آینده. آدم باید این خطوط اصلی را در آن شخصی که فکر می کند الگوی او می تواند باشد، جستجو کند و از آنها پیروی نماید.

حضرت زهرا علیهاالسلام در سنین شش سالگی، هفت سالگی بودند-

اختلاف وجود دارد، چون در تاریخ ولادت آن حضرت، روایات مختلف است- که قضیه ی شعب ابی طالب پیش آمد. شعب ابی طالب، دوران بسیار سختی در تاریخ صدر اسلام است، یعنی دعوت پیامبر شروع شده بود، دعوت را علنی کرده بودند، به تدریج مردم مکه- بخصوص جوانان، بخصوص برده ها- به حضرت می گرویدند، بزرگان طاغوت- مثل همان ابولهب و ابوجهل و دیگران- دیدند که هیچ چاره یی ندارند، جز اینکه پیامبر و همه ی مجموعه ی دوروبرش را از مدینه اخراج کنند، همین کار را هم کردند. تعداد زیادی از اینها را که دهها خانوار می شدند، و شامل پیامبر و خویشاوندان پیامبر و خود ابی طالب- با اینکه ابی طالب هم جزو بزرگان بود- و بچه و بزرگ و کوچک می شدند، همه را از مکه بیرون کردند. اینها از مکه بیرون رفتند، اما کجا بروند؟ تصادفاً جناب ابی طالب، در گوشه یی از نزدیکی مکه- فرضاً چند کیلومتری مکه- در شکاف ملکی داشت، اسمش «شعب ابی طالب» بود... گفتند به آن جا برویم. حالا شما فکرش را بکنید، در مکه، روزها هوا گرم و شبها بی نهایت سرد بود، یعنی وضعیتی غیر قابل تحمل. اینها سه سال در این بیابانها زندگی کردند. چقدر گرسنگی کشیدند، چقدر سختی کشیدند، چقدر محنت بردند، خدا می داند. یکی از دوره های سخت پیامبر، آنجا بود. پیامبر اکرم در این دوران، مسؤولیتش فقط مسؤولیت رهبری به معنای اداره ی یک جمعیت نبود، باید می دانست از کار خودش پیش اینهایی که دچار محنت شده اند، دفاع کند.

می دانید وقتی که اوضاع خوب است، کسانی که دور محور یک رهبری جمع شده اند، همه از اوضاع راضیند، می گویند خدا پدرش را بیامرزد، ما را به این وضع خوب

آورد. وقتی سختی پیدا می شود، همه دچار تردید می شوند، می گویند ایشان ما را آوردند، ما که نمی خواستیم به این وضع دچار بشویم! البته ایمانهای قوی می ایستند، اما بالاخره همه ی سختیها به دوش پیامبر بود، جناب ابی طالب که پشتیبان پیامبر و امید او بود، و خدیجه ی کبری که او هم بزرگترین کمک روحی برای پیامبر بود، در ظرف یک هفته از دنیا رفتند، حادثه ی خیلی عجیبی است، یعنی پیامبر تنهای تنها شد.

من نمی دانم شما هیچ وقت رئیس یک مجموعه ی کاری بوده اید، تا بدانید معنای مسؤولیت یک مجموعه چیست. در چنین شرایطی، انسان واقعاً بیچاره می شود. در این شرایط، نقش فاطمه ی زهرا را ببینید. آدم تاریخ را که نگاه می کند، اینگونه موارد را در گوشه کنارها باید پیدا بکند، متأسفانه هیچ فصلی برای این طور چیزها باز نکرده اند.

فاطمه ی زهرا مثل یک مادر، مثل یک مشاور، مثل یک پرستار برای پیامبر بوده است. آنجا بوده که گفتند فاطمه «ام ابیها»، مادر پدرش است. این مربوط به آن وقت است، یعنی وقتی که یک دختر شش ساله، هفت ساله این طوری بوده است. البته در محیطهای عربی و در محیطهای گرم، دختران زودتر رشد جسمی و روحی می کنند، مثلاً به اندازه ی رشد یک دختر ده، دوازده ساله ی حالای ما.

این، احساس مسؤولیت است. آیا این نمی تواند برای یک جوان الگو باشد، که نسبت به مسایل پیرامونی خودش زود احساس مسؤولیت کند، زود احساس نشاط کند؟ آن سرمایه ی عظیم نشاطی که در وجود او هست، اینها را خرج کند، برای اینکه غبار کدورت و غم را از چهره ی پدری که حالا حدود مثلاً پنجاه سال از سنش می گذشته و

تقریباً پیرمردی شده است، پاک کند. آیا این نمی تواند برای یک جوان الگو باشد؟ این خیلی مهم است.

نمونه ی بعد، مسئله ی همسرداری و شوهرداری است. یک وقت انسان فکر می کند که شوهرداری، یعنی انسان در خانه و در آشپزخانه غذا را مرتب کند و اتاق را تر و تمیز کند و پتو را پهن کند و مثل قدیمیها تشکچه را بگذارد که آقا از اداره یا از دکان بیاید. شوهرداری که فقط این نیست. شما ببینید شوهرداری فاطمه ی زهرا چگونه بود. در طول ده سالی که پیامبر در مدینه بودند، حدود نه سالش حضرت زهرا و حضرت امیرالمؤمنین با همدیگر زن و شوهر بودند. در این نه سال، جنگهای کوچک و بزرگی ذکر کرده اند- حدود شصت جنگ اتفاق افتاده- در اغلب آنها هم امیرالمؤمنین بوده است. حالا شما ببینید، او خانمی است که در خانه نشسته و شوهرش مرتب در جبهه است، و اگر در جبهه نباشد، جبهه لنگ می ماند- اینقدر جبهه وابسته ی به اوست- از لحاظ زندگی هم وضع رو به راهی ندارند، همان چیزهایی که شنیده ایم: و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا انما نطعمکم لوجه اللَّه (الانسان/ 8- 9)، یعنی حقیقتاً زندگی فقیرانه ی محض داشتند، در حالی که دختر رهبری هم هست، دختر پیامبر هم هست، یک نوع احساس مسؤولیت هم می کند.

ببینید انسان چقدر روحیه ی قوی می خواهد داشته باشد، تا بتواند این شوهر را تجهیز کند، دل او را از وسوسه ی اهل و عیال و گرفتاریهای زندگی خالی کند، به او دلگرمی بدهد، بچه ها را به آن خوبی که او تربیت کرده، تربیت کند. حالا شما بگویید امام

حسن و امام حسین، امام بودند و طینت امامت داشتند، زینب که امام نبود. فاطمه زهرا او را در همین مدت نه سال تربیت کرده بود. بعد از پیامبر هم که ایشان مدت زیادی زنده نماندند.

اینطور خانه داری، اینطور شوهرداری و اینطور کدبانویی کردند و اینطور محور زندگی فامیل ماندگار در تاریخ قرار گرفتند. آیا اینها نمی تواند برای یک دختر جوان، یک خانم خانه دار یا مشرف به خانه داری الگو باشد؟ اینها خیلی مهم است. حالا بعد از قضیه وفات پیامبر، آمدن به مسجد، و آن خطبه عجیب را خواندن، خیلی شگفت انگیز است. اصلاً ماها که اهل سخنرانی و حرف زدن ارتجالی هستیم، می فهمیم که چقدر این سخنان عظیم است. یک دختر هجده ساله، بیست ساله و حداکثر بیست و چهار ساله- که البته سن دقیق آن حضرت مسلم نیست، چون تاریخ ولادت آن بزرگوار مسلم نیست و در آن اختلاف است- آن هم با آن مصیبتها و سختیها به مسجد می آید، در مقابل انبوه جمعیت، با حجاب سخنرانی می کند، که آن سخنرانی، کلمه به کلمه اش در تاریخ می ماند.

عربها به خوش حافظه گری معروف بودند. یک نفر می آمد یک قصیده ی هشتاد بیتی را می خواند، بعد از اینکه جلسه تمام می شد، ده نفر می گرفتند آن را می نوشتند. این قصایدی که مانده، غالباً این طوری مانده است. اشعار در نوادی- یعنی آن مراکز اجتماعی- خوانده می شد و ضبط می گردید. این خطبه ها و این حدیثها، غالباً اینگونه بود. نشستند، نوشتند و حفظ کردند، و این خطبه ها تا امروز مانده است. کلمات مفت در تاریخ نمی ماند، هر حرفی نمی ماند. اینقدر حرفها زده شده، اینقدر سخنرانی شده، اینقدر مطلب گفته شده، اینقدر

شعر گفته شده، اما نمانده است و کسی به آنها اعتنا نمی کند. آن چیزی که تاریخ در دل خودش نگه می دارد و بعد از هزار و چهارصد سال هر انسان که نگاه می کند، احساس خضوع می کند، این یک عظمت را نشان می دهد. به نظر من، این برای یک دختر جوان الگوست.

دیدار با جوانان به مناسبت هفته ی جوان 7/ 2/ 1377

پیروان فاطمه

زنان مسلمانی که امروز در نظام اسلامی با جدیت، دلسوزی و همراه با عفت و عصمت درس می خوانند، طبابت می کنند و یا در محیطهای اجتماعی، علمی و سیاسی فعال هستند، پیروان فاطمه زهرا علیهاالسلام محسوب می شوند و اینجانب با همه وجود برای چنین زنانی احترام و تکریم قائل هستم.

جمهوری اسلامی، 18/ 9/ 1372

زنانی که فاطمه زهرا و زینب کبری علیهماالسلام را الگوی خود قرار داده باشند باید زندگی خویش را بر اساس فهم درست، هوشیاری در درک موقعیتها، انتخاب بهترین کارها در حد فداکاری و پایداری در راه انجام تکلیف الهی بنا نهند.

جمهوری اسلامی، 23/ 9/ 1370

پیوند عملی در سایه ی محبت

باید هر حرف و کلمه و هر اشاره یی در زندگی این بزرگوار، برای ما یک سرمشق باشد. به محبت دورادور و احساس محبت اکتفا نکنیم، این احساس را در زندگی پیاده نماییم. اگر محبت نباشد، این رابطه عملی به وجود نمی آید. در سایه آن محبت، می شود این پیوند و پیوستگی عملی را به وجود آورد، اما بدون این پیوستگی و پیوند عملی، اصل آن محبت زیر سؤال خواهد رفت.

«قل ان کنتم تحبون اللَّه فاتبعونی یحببکم اللَّه» (آل عمران/ 31). دنباله محبت، باید اطاعت و متابعت باشد.

حدیث

ولایت، ج 6، ص 146

جهاد مستمر

شخصیت زهرای اطهر، در ابعاد سیاسی و اجتماعی و جهادی، شخصیت ممتاز و برجسته یی است، به طوری که همه زنان مبارز و انقلابی و برجسته و سیاسی عالم می توانند از زندگی کوتاه و پرمغز او درس بگیرند. زنی که در بیت انقلاب متولد شد و تمام دوران کودکی را در آغوش پدری گذراند که در حال یک مبارزه ی عظیم جهانی فراموش نشدنی بود. آن خانمی که در دوران کودکی، سختیهای مبارزه ی دوران مکه را چشید، به شعب ابی طالب برده شد، گرسنگی و سختی و رعب و انواع و اقسام شدتهای دوران مبارزه ی مکه را لمس نمود و بعد هم که به مدینه هجرت کرد، همسر مردی شد که تمام زندگیش جهاد فی سبیل اللَّه بود و در تمام قریب به یازده سال زندگی مشترک فاطمه ی زهرا علیهاالسلام و امیرالمؤمنین علیه السلام، هیچ سالی، بلکه هیچ نیم سالی نگذشت که این شوهر، کمر به جهاد فی سبیل اللَّه نبسته و به میدان جنگ نرفته باشد و این زن بزرگ و فداکار، همسری شایسته ی یک مرد مجاهد و یک سرباز و سردار دایمی میدان جنگ را نکرده باشد.

پس، زندگی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام، اگر چه کوتاه بود و حدود بیست سال بیشتر طول نکشید، اما این زندگی، از جهت جهاد و مبارزه و تلاش و کار انقلابی و صبر انقلابی و درس و فراگیری و آموزش به این و آن و سخنرانی و دفاع از نبوت و امامت و نظام اسلامی، دریای پهناوری از تلاش و مبارزه و کار و در نهایت هم شهادت است. این، زندگی جهادی فاطمه ی زهراست که بسیار عظیم و

فوق العاده و حقیقتاً بی نظیر است و یقیناً در ذهن بشر- چه امروز و چه آینده- یک نقطه ی درخشان و استثنایی است.

حدیث ولایت، ج 3، صص 156- 157

بیان علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان

در مورد کوثر، نظرها و گفتگوها فراوان است. ولی آیه ی شریفه ی کوثر، خالی از دلالت بر فاطمه، و ذریه ی او نیست. در این صورت، این آیه می تواند یکی از خبرهای غیبی قرآن باشد. خداوند متعال نسل زهرا (علیهاالسلام) را آنچنان فراوان نموده که هیچ نسلی نمی تواند با آن برابری و مقابله کند. با وجود آن همه مصایب و حوادثی که بر این نسل وارد آمد و جمعیت های آنان را در کشتارهای بزرگ از میان برد، باز نسل پاک و طیب او در کثرت و وفور قرار دارد. [1707]

بیان امام موسی صدر

امام موسی صدر، متفکر و سیاستمدار معاصر اسلامی که حیات یا مرگ او در هاله ای از ابهام قرار دارد. در این مورد می گوید:

«تعالیم و احکام دین، نیازمند افراد شایسته و برجسته ای است که تنفیذ احکام و تبلیغ آن را به عهده گیرند تا آن را از مرحله ی ایده آلیستی و آرمان خواهی به مرحله ی عینیت و تحقق خارجی (رئالیستی) درآورند، تا پس از آن برای مردم حجتی بر ضد خدا باقی نماند.

هنگامی که پیامبر اسلام می خواست در مورد کشف حقیقت، مباهله ای با مسیحیان نجران انجام دهد، مباهله ای که آن روز تنها وسیله ی موفقیت و عامل پیروزی در دعوت انبیاء به شمار می رفت، این امر به موجب آیه ی شریفه ی «قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و أنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنهاللَّه علی الکاذبین» [1708] اعلام گردید. پیامبر بزرگوار اسلام، در مقام نشان دادن و معرفی فرزندان، بانوان و خویشتن های خویش که رجال و زنان و فرزندان اسلام را نمایش می داد، علی، فاطمه، حسن و حسین را انتخاب کرد و

با خود به صحنه آورد. و بدین ترتیب ایمان خود به حقانیت اسلام و به حقانیت نمایندگی کامل آن بزرگواران از طرف دین اسلام را اعلام کرد و بیان داشت که اینان نمایندگان واقعی اسلام هستند». [1709]

بیان علامه حسن زاده آملی

فاطمه صلوات اللَّه علیها لیلهالقدر بود، و لیلهالقدر دارای مراتبی است، چنانکه همه حقایق وجودی چنین اند هر مرتبه دانی رقیقه عالی آن است و مرتبه عالی، حقیقت رقیقه ی مرتبه دانی است. خدای سبحان فرمود: «شما نشئه نخستین را فهمیدید پس چرا متذکر نمی گردید» و در روایت رضوی چنین آمده: «خردمندان دانستند که حقایق عالم ماورای این نشئه جز از طریق حقایق اینجا شناخته نمی شوند».

در اثر صادقی آمده است: «خدای تعالی عالم ملک را بروزان ملکوت خلق کرده و ملکوت را بر مثال جبروت تأسیس کرده تا از ملک بر ملکوت و از ملکوت بر جبروت (عقول) استدلال شود».

بدان که از منازل سیر حبی وجودی در قوس نزولی به لیل و لیالی تعبیر می شود و در قوس صعودی به یوم و ایام تعبیر می گردد. پس عصمهاللَّه الکبری حضرت فاطمه همانگونه که لیلهالقدر است همچنین یوم اللَّه نیز می باشد. و انسان کامل در عصر محمدی وعاء حقایق قرآن است. اگر خواهی چنین بگو: انسان کامل قرآن ناطق است. پس یازده قرآن ناطق از این شب مبارکه ای که شب قدر است و مادر امامان است، نازل شده است. پس بفهم آنگاه در سخن حق سبحان تدبر نما که به پیغمبر اکرم فرمود: «ما به تو کوثر را بخشیدیم».

رسول خدا (ص) فرمود: «هرکس فاطمه را آنگونه که حق فاطمه است بشناسد شب قدر را ادراک کرده است و علت نامگذاری

آن حضرت به فاطمه آن است که خلایق از کنه معرفت وی بریده شدند (به کنه معرفت وی نمی رسند)».

و در اثر صادقی چنین آمده: «هرکس فاطمه را آنگونه که سزا است بشناسد، لیلهالقدر را ادراک کرده است».

تمام این حدیث در تفسیر فرات کوفی چنین است: «فرات گوید محمد بن قسم بن عبید به اسناد معنعن خویش از ابی عبداللَّه علیه السلام ما را حدیث کرد که آن حضرت فرمود: انا انزلناه فی لیلهالقدر. لیله فاطمه است و قدر اللَّه است، پس آنکس که فاطمه را آنگونه که سزاست بشناسد لیلهالقدر را ادراک کرده است. علت نامگذاری وی به فاطمه آنست که خلایق از معرفت فاطمه محروم و بریده شدند.

(محمد بن قسم شک کرده که حدیث با «عن» از حضرتش شرف صدور یافت و یا بدون «عن») و سخن خدا: «و ما ادریک ما لیلهالقدر، لیلهالقدر خیر من الف شهر» یعنی چه می فهمی که لیلهالقدر چیست لیلهالقدر بهتر از هزار ماه است یعنی شب قدر بهتر از هزار مومن است زیرا فاطمه مادر فرود مومنان است- تنزل الملائکه والروح فیها- ملائکه و روح را در این شب فرود می آورند و ملائکه مومنانی اند که علم آل محمد (ص) را واجدند و مراد از روح القدس فاطمه است. باذن ربهم من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر یعنی از هر امری به اذن پروردگارشان در حالی که سلام می گویند تا فجر طلوع کند یعنی تا حضرت قائم خروج کند».

بیان حاج محمد باقر کجوری مؤلف کتاب الخصائص الفاطمیه

12- محقق شهیر حاج ملا محمد باقر صاحب کتاب «الخصائص فی الفاطمیه» گوید: پاک و منزهی تو ای پروردگار، ای آفریدگار آسمان های بالا و ای شکافنده دانه و

هسته، توئی آن خداوندی که اسمی را از یکی از اسامی خود جدا ساخته، و از نور خویش شکافته، اسمت را درخشش بخشیدی تا روشنگر ظهورت باشد و آنگاه آن اسم را مجموعه ای از اسامی خود قرار دادی، که آن نور، ریشه اصلی بانوی کنیزان تو بود، آنگاه در بین ساکنان آسمان ها اعلام کردی که من «فاطر» هستم و این فاطمه است، با نور او تمامی موجودات از آغاز تا فرجام آشکار شد، بنابراین اسم او اسم تو و نور او نور تو و ظهور او ظهور تو بود و جز تو خدائی نیست، هر کمالی سایه تو و هر وجودی سایه وجود تو است. هنگامی که او را آفریدی از تیرگی های بشری دورش ساختی و به ویژگی های فاطمی مخصوصش نمودی، از سست عنصری بر کنار داشتی و از هر گونه کمبودی منزه کردی، تمام منش های پسندیده را در او گرد آوردی به پایه ای که خردها از درکش ناتوان مانده و مردم از شناخت کنه ذات او دستشان کوتاه شد، ملائکه در آسمان ها خدا را به حق روشنی آسمانی و به فاطمه یاری شده دعا کردند... مادر سبطین و بزرگترین حجت های خداوند بر شرق و غرب، گل خوشبوی درخت سدره المنتهی و کلمه تقوی، و ریسمان مطمئن و پرده آویخته خدا، خوشبخت بزرگ، مریم کبری، نماز وسطی، حوریه انسان نما که قرون نخستین بر محور شناخت او می چرخیده است.

چگونه ثنای او گویم، با اینکه ویژگی های برین او را شمارشی نیست و برتری هایش بی پایان است؟! او بتول عذراء، آزاد زن سپید روی، مادر پدرش و بزرگ بانوی پیروان و فرزندانش می باشد. ملکه پیامبران، صدیقه، فاطمه

الزهراء است. و چه خوب سروده است آن کس که گوید:

خجلا من نور بهجتها تتواری الشمس فی الافق

و حیاء من شمائلها یغطی الغصن فی الورق

یعنی از شرمندگی نور پرفروغ او خورشید در افق پنهان و بخاطر آذرم از چهراش شاخه از برگ پوشیده گشت.

بیان آیت اللَّه سید محمد کاظم قزوینی

13- محقق اندیشمند و بزرگوار سید کاظم قزوینی گوید: فاطمه، و تو چه می دانی که فاطمه کیست؟ یکتا انسانی است که طبیعت زنانگی را پذیرفته تا شنانی از قدرت رسای پروردگار و توانائی شگفت انگیز و نوآور او باشد زیرا خداوند متعال حضرت محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم را به عنوان نشانه قدرتش در بین پیامبران آفرید و سپس پاره تن و دخترش فاطمه زهراء را از وجود او آفرید تا نشانه و علامتی بر قدرت او در آفرینش آفریده ای از جنس زن باشد که مجموعه ای از فضائل و مجتمعی از مواهی و بخشش ها است.

خداوند متعال به حضرت فاطمه زهراء بیشترین بهره از عظمت و برترین نصیب از شکوه و جلالت بخشیده، بطوری که برای هیچ زنی امکان دست رسی به آن نیست، او نتیجه و ثمره آن عده از اولیاء الهی است که آسمان نسبت به عظمت آنها اعتراف کرده پیش از آن که اهل زمین آنها را بشناسند، و در قرآن مجید در شان آنها آیاتی نازل شده است که از آغاز نزولش تا به امروز و تا روز قیامت شبانه روز تلاوت می شود، شخصیتی که هر اندازه آگاهی بشر از رهگذر فهم و اندیشه بر اسرار آفرینش افزوده گردد، عظمت او به طور گسترده تری آشکار می شود و معانی و مزایایش

به گونه ای واضح تر تجلی می کند، او فاطمه زهراء است که خداوند ثناگوی او است بخاطر خشنودیش خشنود و از خشمش به خشم می آید، و رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم عظمت و ارزندگی او را اعلام داشته و امیرالمؤمنین علیه السلام به چشم بزرگی و عظمت به او می نگرد و پیشوایان اهل البیت به نظر تقدیش و احترام نگاهش می کنند. [1710]

بیان عبدالزهرا کعبی

2- استاد عبدالزهراء گوید: هنگامی که می خواهیم درباره حضرت زهراء که نهال پیامبری و درخت امامت است سخن گوئیم، ابعاد مجسم شده رسالت اسلامی در زوایای گوناگون شخصیت حضرتش برایمان جلوه گر شده و به دنبالش راه می افتیم، در همسریش نسبت به علی بن ابی طالب چهره زنده ای که از اسلام و قرآن مجید و کتاب آسمانی ترسیم نموده و آفریدگار جهان خواهان آن چهره است آشکار می شود، و در موضع گیری های قهرمانانه او بعد از رحلت پدر بزرگوارش، چشم انداز ژرفی را که اسلام در حقوق و وظایف زن مسلمان تعیین کرده و میزان نقش سازنده او را در ساختار جامعه اسلامی مشخص ساخته می بینیم و دیگر جنبه های شخصیت آن حضرت بر این پایه سنجیده می شود. [1711]

بیان اربلی

9- علامه اربلی گوید: هم اکنون سخن از فاطمه علیهاالسلام به میان می آوریم، همان فاطمه ای که تابش این انتساب بخاطر تابش انوار وی افزون گشته، و از افتخارات او مزائی به دست آورده و با پرتو والایش بر دیگر نسبت ها برتری یافته و ارج و منزلتش را با شرافت، ارزندگی بخشیده است، او فانوس نبوت است که شفاعتش پرتو افکنده و انوارش درخشیده و ستارگان آسمانش با جلا بخشیدن ابرهای سفید، فروغ و درخشش یافته است. وی پیام رسالت را به جان خرد، نیوشیده و بر بلندای هفت آسمان بالا و بالاتر رفته است، بر جایگاه هایی برین نشسته و درجات روشن و نورانی داشته، بزرگ منش و والاتبار بوده و شرافتمند و گرامی نسب است. پاک و پاکزاد، درخشان و دارای فرزندانی تابناک، با اجماع درست اندیشان بانوی بزرگ، برگزیده ی از نیکان، سومی خورشید و ماه دختر بهترین انسان، مادر

امامان بزرگوار، پاک و خالص از تیرگی ها و کدورت ها و به رغم منکران و ناباورانش برگزیده از سوی خداوند است که به جواهر جلال و شکوه آراسته و بر بلندترین رتبه های کمال جای گرفته و بر تمامی زنان و مردان برتری یافته است، درود خداوند بر او و بر پدر و شوهر و فرزندانش که سروروان سر بلند و برجسته و وارثان نبوت و کتابند و سلام و شرافت و گرامی داشت و عظمت بر آنها باد. [1712]

10- وی در جای دیگر گوید: همانا فاطمه علیهاالسلام، چکیده نبوت و کسی است که از پستان بزرگواری و کرامت شیر مکیده، در صدف بزرگ منشی، سپیده درخشان خورشید روز، و پرتو چراغ دان نورها و برگزیده شرف وجود و واسطه گردن بند هستی، نقطه دائره مفاخر، ماه تابناک ارزش ها، زهره زهراء، درخشنده درخشان بلند جایگاه است آن کسی که در درجه ای عالی در کرانه آسمان بر جایگاهی رفیع جای گرفته است نورش می درخشد، پرتوش همه جا را روشن ساخته و نامش از تعریف و معرفی بی نیازش کرده است. نور دیدگان پدر و آرامش دل مادر، آراسته به جواهر والا و بر کنار از زرق و برق دنیا، کنیز خدا و بانوی زنان، زینت پدران و شرافت فرزندان است، آدم از وجود او فخر می کند و نوح از شان او مباهات می نماید، ابراهیم از داشتن ذریه ای همچون او به خود می بالد و اسماعیل از وجود این شاخه بر درخت وجودش بر دیگر برادرانش اعلام پیروزی می کند، او گل خوشبوی محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم در بین افراد خانواده اش بوده در میدان مسابقه مفاخر هیچکس هماورد

او نشد مگر اینکه شکست خورد و در بزرگواری، هرکس در مقابلش عرض اندام کرد مورد سرزنش قرار گرفت حق او را کسی جز فرومایه انکار نکرد و چهره اخلاص از او برنگردانید مگر آنکس که مغبون و خسارت دیده است. [1713]

بیان ابن شهرآشوب

11- علامه خیبر ابن شهر آشوب گوید: و گفتیم آن کس که گفتارش راست، احوالش با برکت، کردارش پاک و آراسته به عدالت، خشنود در گفتار، پسندیده در راهنمائی، با دلسوزی و مهربانی گویای حدیث، آزاد زن بخاطر انفاق، بانوی زنان در دادن صدقه، خویشتن دار و در همه جا و بریده از همگان برای همیشه، درخشان بر اثر احسان و در پوشش بسان مریم کبری و رازش پنهان و به نیکی از دیگران جدا، شهودش تابناک و پرستشش آسمانی، در پارسائی بی اعتنا به همه چیزی، در زایمان پاک و دست نخورده، پارسای برگزیده، پرستش گر خشنود، خشنود از پروردگار و مورد پسند او، شب زنده دار گرامی، نیایش گر پاکدامن، بانوی بانوان، محبوب حبیب خدا، از نگهبانان بهشت، در حجاب برگزیده خدای رحمان، دختر بهترین رسولان و نور چشم سرور همه آفریدگان، رشته پیوند بین زنان جهانیان، دادخواه پیشگاه عرش در روز جزاء، میوه نبوت، مادر امامان، شکوفه دل شفیع امت، زهراء گرامی، سپید روی شکوهمند، مورد احترام در زیر گنبد کبود حوریه انسان نما، بتول عذراء، ششمین نفر از زنان بزرگ. وارث سرور پیامبران، همسر سرور اوصیاء فاطمه الزهراء، صدیقه کبری، آسایش جان حضرت مصطفی، درد آشنای بی فریاد و ناله، دارنده درخت طوبی آن کس که در شان او و همسر و فرزندانش سوره «هل اتی»نازل گشته است، دختر پیامبر، همدم وی، مادر

سبطین، جده امامان، بانوی زنان دنیا و آخرت، همسر مرتضی، مادر مجتبی، دختر مصطفی، بزرگ بانوی ناشناخته گرامی، زن ستمدیده شهیده، بانوئی خردمند، همتای مریم، دختر محمد گرامی، بر کنار از هر بدی، نشان دار هر خوبی، آن کس که وصفش در انجیل مده و به نیکی و بزرگی از او یاد گشته، گوهر تابناک رسول خدا که دارنده وحی و قرآن است، جدش خلیل و ستایشگرش خدای جلیل که به فرمان پروردگار، خطبه عقدش را مرتضی را جبرئیل قرائت کرد. [1714] .

اندیشمندان عامه

بیان احمد بن حنبل

احمد بن حنبل امام و پیشوای فقه اهل سنت، در جزء سوم مسند خود، با اسناد خاص خویش از مالک بن انس نقل کرده است:

«شش ماه بود که پیامبر اسلام، هر روز هنگامی که به نماز صبح می رفتند، از درب خانه ی فاطمه عبور می کردند و می فرمودند: «نماز! نماز! ای اهل بیت»... و آنگاه آیه ی «انما یرید اللَّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» را تلاوت می فرمودند».

بیان قندوزی صاحب ینابیع الموده

و در کتاب «ینابیع المودّه» با اسناد خویش از اسن بن مالک روایت کرده است که: «پیامبر اسلام هر صبح موقع نماز به در خانه ی فاطمه می آمد و آنان را به نماز فرامی خواند و آیه ی «إنما یرید اللَّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» را تلاوت می کرد و این کار 9 ماه ادامه داشت (به جای شش ماه که در روایت قبلی ذکر شده بود). این خبر از سیصد تن از صحابه نقل شده است. [1715]

بیان توفیق ابوعلم

استاد توفیق ابوعلم که یکی از نویسندگان معاصر از پژوهشگران مصر است، کتابی تحت همین عنوان و نام زیبای «فاطمه الزهراء» نوشته است که یکی از آثار توجه انگیز در این زمینه است و خوشبختانه توسط جناب آقای صادقی به فارسی نیز ترجمه شده است.

وی در این کتاب می نویسد: «فاطمه یکی از سازندگان تاریخ اسلام است. در عظمت شأن و رفعت مقام ارجمند او همین بس که او تنها دختر بزرگوار پیامبر بزرگ (ص) و همسر امام علی بن ابی طالب و مادر حسن و حسین (ع) است. در حقیقت او، آرام جان و سرور دل پیامبر خدا بود. زهرا، همان بانویی که میلیونها آدمی را چشم و دل به سوی اوست و نام گرامی اش بر زبان ایشان است، بانویی که پدرش او را «مام پدر خود» می خواند. تاج کرامتی که پدر بر تارک دختر خویش نهاد، مستوجب تکریم است». [1716]

بیان خطیب بغدادی

خطیب بغدادی، احمد بن علی مورخ و محقق قرن پنجم، در تاریخ معروف خود، «تاریخ بغداد او مدینه الاسلام» در قسمت شرح حال حسین بن معاذ، با سندهای خاص خود از عائشه نقل می کند که از پیامبر اسلام (ص) نقل کرده است:

«هنگامی که هنگامه ی روز محشر برپا می گردد، ندا درمی دهند که ای انبوه مردم! سرهای خود را پایین تر بگیرید تا فاطمه، دختر پیامبر اسلام عبور کند» [1717]

و در نقل دیگری آورده است: ندادهنده ای در روز محشر ندا درمی دهد: چشمان خود را بپوشانید تا فاطمه دختر محمد (ص) عبور کند. [1718]

بیان مسلم در کتاب صحیح

مسلم بن حجاج قشیری (م 261 ه) یکی از ارباب صحاح شش گانه در صحیح معروف خود می گوید: «فاطمه پاره ی تن پیامبر است. پیامبر را می رنجاند کسی که او را رنجانده باشد و پیامبر را خوشحال می سازد کسی که زهرا را خوشحال کرده باشد».

بیان ترمذی در کتاب صحیح

ترمذی، یکی دیگر از ارباب سنن در صحیح خود در این باره می گوید: «از عایشه سؤال شد کدام یک از مردم، محبوب ترین افراد در نزد رسول خدا بودند؟ گفت: فاطمه، پرسیده شد: از مردان؟ گفت: همسرش علی». [1719]

بیان بخاری در کتاب صحیح

بخاری، ابوعبداللَّه محمد بن اسماعیل در صحیح معروف خود، جزء پنجم، ص 17 باب فضائل صحابه (چاپ مکه به سال 1376) با سندهای خاص خود نقل می کند که پیامبر اسلام فرمودند: «فاطمه پاره ی تن من است. هر آن کس که او را به غضب وادارد مرا خشمناک ساخته است».

بخاری در موارد متعددی از کتاب خود، از جمله در ج 3 ص 146 و در جزء چهارم ص 203 نقل می کند که پیامبر اسلام فرمود: فاطمه پاره ی تن من است، هر آن کس که او را به غضب وادارد مرا ناخشنود کرده است».

و در جزء پنجم ص 20 می گوید: «فاطمه بانوی زنان بهشتی است».

بیان حاکم صاحب مستدرک الصحیحین

حاکم نیشابوری، صاحب «مستدرک» بر صحیحین در کتاب مشهور خود از عائشه نقل می کند که پیامبر اسلام در مرض رحلت خود به فاطمه فرمودند:

«دخترم! آیا نمی خواهی که بانوی زنان امت اسلام و تمامی زنان جهان باشی؟»

بیان ابن داود صاحب سنن ابن داود

ابوداود، سلیمان بن طیالسی سنن معروف خود می گوید:

«علی بن ابی طالب فرمودند: آیا نمی خواهی که از خودم و از فاطمه دختر پیامبر اسلام بگویم؟ او با آنکه عزیزترین فرد در نزد پیامبر اسلام بود، در منزل من از فرط دستاس کشیدن (چرخاندن آسیاب دستی) دستش زخمی شد، و از فرط حمل آب با کوزه شانه اش متألم گردید، و از جارو کشیدن و نظافت خانه لباس هایش کهنه شد. شنیدیم که خدمتگزارانی پیش رسول خدا هستند. فاطمه به سراغ پدر رفت تا کمکی از او دریافت کند و یکی از ان خدمتگزاران را برای کمک در کارهای خانه از پدر بخواهد. ولی وقتی که به حضور پدر رسیده بود، با جوانانی در آنجا برخورد کرده و از فرط حجب و حیا خجالت کشیده بود درخواست خود را بازگو کند، و بدون ابراز مطلب بازگشته بود» [1720] .

بیان فخر رازی مفسر معروف قرآن کریم

فخر رازی صاحب تفسیر بزرگ و معروف فخر رازی، در تفسیر آیه ی شریفه ی «کوثر»، وجوه متعددی را نقل کرده است. یکی از این وجوه آن است که مراد و هدف از «کوثر»، فرزندان پیامبر اسلام باشد.

وی می گوید: شأن نزول این آیه، در رد تعییر و شماتت دشمنان پیامبر اسلام بود. که می گفتند پیامبر «أبتر» (یعنی بدون فرزند و بی دنباله و مقطوع النسل) است. و هدف از این آیه آن است که خداوند متعال آنچنان نسل پربرکت بر آن حضرت عنایت می کند که با گذشت زمان و سپری شدن ایام و اعصار، همچنان باقی می ماند. نگاه کن که چه تعداد از خاندان اهل بیت، کشته شده اند، ولی باز جهان پر است از اولاد و فرزندان خاندان رسالت. ولی از بنی امیه

با آن همه کثرت تعداد و نفرات، اکنون هیچ فردی که قابل اعتنا و اهمیت و توجه باشد وجود ندارد. ولی بر آنان (فرزندان و اعقاب رسول خدا) نگاه کن: شخصیتهایی از علما و دانشمندان بزرگ مانند باقر، صادق، کاظم، رضا... و امثال آنان، از خاندان رسالت، باقی مانده است». [1721]

بیان ابن صباغ مالکی

ما بخشی از ویژگیهای برجسته، شرافت نسبی و ارزش های شخصیتی حضرتش را یادآور می شویم: او «فاطمه زهراء» دختر کسی است که درباره اش آیه شریفه ی: «سبحان الذی أسری بعبده» [1722] نازل شد، سومی خورشید و ماه، دختر بهترین انسان، پاک زاد، و به اجماع و اتفاق نظر اندیشمندان ژرف نگر، بانویی بزرگ می باشد. [1723]

بیان محمد طلحه شافعی

بدان، خداوند به وسیله روحی از سوی خود تو را تأیید و پشتیبانی فرماید، پیشوایان پاکی که در این نوشتار سخن از فضائل آنانست، و رهبران نیکوکاری که در این کتاب می خواهیم ویژگیهایشان را بازگوئیم، غیر از پیوند نسبی با رسول خدا مزیتی دیگر بخاطر پیوند از طریق حضرت زهراء علیهاالسلام دارند، به واسطه آن حضرت، خداوند رتبه ای افزونتر و شرافتی برتر، ارزشی والا و والائی ارزشمندتر، جایگاهی برین و برتری مقام، ریشه ای پاک، و پاکیزگی ریشه مقدر ساخته است، پس در پرتو روشن بینی خود- خداوند تو را با هدایتش یاری فرماید- به مفهوم این آیه شریفه، [1724] و سبک عبارات و چگونگی اشاراتش به مقام والای فاطمه علیهاالسلام در درجات شرافت و بزرگواری نگاه کن، خداوند مقام حضرتش را بیان کرده و سر و رمز دقیق آن را در اینجا آورده که او را بین حضرت رسول و حضرت علی قرار داده و از پیش رو و پشت سر اطرافش را گرفته تا بدین وسیله مقام و رتبه او را بازگو فرماید، از آنجا که مقصود از کلمه «انفسنا» نفس علی به همراه پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم است فاطمه علیهاالسلام را بین آن دو قرار داده است زیرا بیان نگهداری کسی به وسیله خود انسان از

نگهداری به وسیله فرزندان رساتر است. [1725]

بیان حافظ ابونعیم اصفهانی

از پارسایان برگزیده و برگزیدگان پرهیزگار فاطمه رضی اللَّه تعالی عنها است او بانوی بتول، و پاره تن رسول، و نزدیکترین فرزندانش به قلب مبارک و نخستین نفر آنان در پیوستن به آن حضرت بعد از رحلتش بود، او از دنیا و بهره هایش بر کنار به اسرار و رموز پیچیده آفات و زشتی های دنیا آشنا بود. [1726]

بیان عبدالحمید ابن ابی الحدید

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم فاطمه علیهاالسلام را بیش از آن چه که مردم گمان داشته و به دخترانشان احترام می گذاشتند گرامی می داشت، تا آن جا که از مرز محبت پدران نسبت به فرزندان گذشت نه یکبار بلکه بارها و در جاهای گوناگون، نه فقط یک جا، در حضور عام و خاص چنین فرمود:

«انها سیده نساء العالمین، و انها عدیله مریم بنت عمران، و انها اذا مرت فی الموقف نادی مناد من جهه العرش: یا اهل الموقف غضوا ابصارکم لتعبر فاطمه بنت محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم.»

یعنی: او بانوی زنان جهانیان و همتای مریم دختر عمران است، به هنگام عبور از موقف قیامت منادی از سوی عرش فریاد می زند: ای اهل محشر دیدگانتان را فروبندید تا فاطمه دختر محمد عبور کند.

این حدیث از احادیث صحیحه است و از اخبار ضعیفه و بی اعتبار نیست، رسول خدا هنگامی او را به همسری علی درآورد که خداوند متعال او را در آسمان با گواهی ملائکه به همسری علی درآورد، و نه یکبار بلکه بارها فرمود:

«یؤذینی ما یؤذیها و یغضبنی ما یغضبها، و انها بضعه منی یریبنی ما رابها» [1727]

یعنی: آزار می دهد مرا آنچه که او

را آزار می دهد و به خشم درمی آورد مرا آنچه که او را به خشم درمی آورد، او پاره تن من است آنچه که او را ناراحت کند مرا ناراحت می کند.

بیان عباس محمود عقاد مصری

در هر دیانتی چهره ای از زن کامل و ارزنده وجود دارد که معتقدان به آن دیانت در مقابل او تعظیم می کنند و او را بسان آیتی از خدا در بین آفریدگانش از زن و مرد می ستایند، وقتی در بین مسیحیان چهره حضرت مریم عذراء، مقدس است، در اسلام به ناچار می بایست صورت فاطمه زهراء مقدس باشد. [1728] 128.

بیان علی ابراهیم حسن

زندگانی حضرت فاطمه صفحه ی برجسته ای از صفحات تاریخ را تشکیل داده است، در آن صفحه چهره های گوناگونی از بزرگی و عظمت را مشاهده می کنیم، او همچون بلقیس یا کلئوپاترا نیست که عظمت خود را از تخت بزرگ و ثروت کلان و زیبائی کم نظیر خود داشته اند، و شهامتش در اعزام و رهبری لشکرها و فرماندهی بر مردان است، بلکه ما در مقابل شخصیتی قرار گرفته ایم توانسته است هاله ای از حکمت و شکوه را بر پهنه ی گیتی بگستراند حکمتی که به کتابها و فلاسفه و دانشمندان برنمی گردد، بلکه تجربه هائی است از روزگار مملو از دگرگونیها و پیش آمدهای ناگهانی، شکوهی که از فرمانروائی و ثروت برنخاسته بلکه از درون روح و اعماق جان او نشأت گرفته است... [1729]

اندیشمندان دیگر ادیان

بانوی اسلام از دیدگاه سلیمان کتانی اندیشمند مسیحی

درباره ی شخصیت ممتاز زهرای اطهر (ع)، گفتارها و نوشتارها و اظهارنظرها، چه از دوست و چه از دشمن- به ویژه دشمن دانا و با انصاف- بسیار فراوان است. در جهان اندیشه و علم و پژوهش، وجود ذیجود فاطمه (ع)، محور برخورد آراء و افکار گوناگون گردیده و میدان های گسترده ای را برای قلم فرسایی های پرشور ایجاد کرده است.

هم اکنون که نگارنده، مشغول تنظیم این بخش از گفتارهای کتاب حاضر است، دهها کتاب مختلف، از نویسندگان و متفکران اطراف و اکناف جهان را پیش روی خود دارد، که در فصل فصل هر کدام از این کتب و رسالات، شخصیت و زندگی پربار و افتخارآمیز آن حضرت، از ابعاد مختلف مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است. از آنجا که نقل و بررسی مجموع آن گفته ها و نوشته ها، در این مجال اندک به هیچ وجه ممکن و میسر نیست، ناگزیر سعی

می شود که در این فصل کتاب، برخی از نقطه نظرهای چند تن از انبوه نویسندگان و متفکران مختلف، به اختصار نقل و بازگویی شود. با این امید که خوانندگان این نوشتار، تنها با مختصری از بازتاب عظمت روح و شموخ مقام علمی و معنوی و مذهبی آن بانوی بزرگ اسلام، در جهان تحقیق و نگارش آشنا شوند، و انعکاس نیمرخ آن چهره ی درخشان را در آئینه ی کتابها و رسالات نظاره کنند. در این بخش، نخست قسمتی از آرای دانشمندان غیر اسلامی بازگو می شود و سپس آرا و نظرات مشاهیر صاحبنظران اسلامی منعکس می گردد.

نخست از یک نویسنده و شاعر و ادیب مسیحی به نام «سلیمان کتانی» که دارای تألیفات مشهور و موفقی در چهره نگاری شخصیتهای اسلامی است، مطلب را آغاز می کنیم.

برای آشنایی با وی لازم به تذکر است که: چند سال قبل، کتابخانه ی عربی اسلامی در نجف اشرف، مسابقه ای در میان عموم نویسندگان عرب ترتیب داد، تا درباره ی شخصیت والا و ممتاز مولای متقیان علی بن ابیطالب (ع) قلمفرسایی کنند. در آن مسابقه، نویسنده ی چیره دست لبنانی، و ادیب و شاعر صاحب انصاف نصرانی، آقای سلیمان کتانی، با نوشتن کتابی تحت عنوان «الإمام علی نبراس و متراس» شرکت جست. پس از بررسی تمام کتب و آثار شرکت داده شده در مسابقه، کتاب سلیمان کتانی مقام نخست را به دست آورد و نویسنده مزبور برنده ی جایزه ی اول شد.

بار دوم، همان کتابخانه، نگارش کتابی را در مورد شخصیت درخشان بانوی بزرگ اسلام، فاطمه زهرا (ع) به مسابقه گذاشت و نویسندگان و محققان و شخصیت های علمی و ادبی متعددی در این مسابقه شرکت جستند. این بار نیز نویسنده ی

مسیحی نامبرده با نوشتن کتابی تحت عنوان «فاطمه الزهرا، وترٌ فی غمدٍ» (فاطمه زهرا، زهی در نیام) مقام نخست را به خود اختصاص داد و برنده ی جایزه شد.

گرچه در این گزینش ها، در مرحله ی اول احتمال تشویق کردن یک فرد مسیحی که در عالم مسایل اسلامی به تحقیق و نگارش پرداخته است بی وجه نیست. و باز گرچه همین امر، در صورتی که نوشته های شرکت کنندگان در مسابقه در سطح مساوی و برابر قرار داشته باشند، خود می تواند مجوز برنده شدن یک فرد مسیحی در مسابقه باشد، ولی با مطالعه ی کتاب مزبور روشن می شود که این حد اطلاعات و آگاهی و این شور و حماسه قابل تحسین است که یک فرد بیگانه و خارج از اسلام، آنچنان از غنای فرهنگی و ادبی و احساسی و عاطفی سرشار باشد که در مورد یک شخصیت اسلامی کتاب بنویسد، و در جمع نویسندگان مسلمان شرکت جوید و عرض وجود کند و تا حدود زیادی هم به حقیقت مطلب برسد. لذا اگر کتاب او حائز مقام اول و برنده ی جایزه می گردد، جای حرفی و بحثی نیست، چرا که شخصیت زهرا اطهر (ع) یک شخصیت جهانی و الهی است که عموم مردم در مورد او حق اظهار نظر و قلمفرسایی دارند، و سخن دوست را، از هر زبان و قلمی که انسان بشنود و بخواند، زیبا و پسندیده است و مصداق «الفضل ما شهدت به الأعداء» خواهد بود. امروزه که شخصیت جمیله بوپاشاها، ایندیرا گاندی ها، فلورانس ها، الیزابت ها و بنت الهدی ها و نظایر آن در سطح وسیعی از جهان مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد، آیا جا ندارد که شخصیت فوق العاده والای این بانوی

بزرگ اسلامی در عرصه ی جهانی مورد معرفی و شناسایی قرار گیرد؟

نویسنده ی مورد بحث، درباره ی شخصیت زهرا، شعر و حماس به کار می برد، سمفونی احساساتش اوج می گیرد و بهترین شورها و عواطف شاعرانه را نثار او می کند...

او در آغاز کتابش می نویسد: «فاطمه ی زهرا (ع) مقامی والاتر از آن دارد که سندهای تاریخی و روایتی به سوی او اشاره کنند، و گرامی تر از آن است که شرح حال گونه ها به جانب وی راهنما باشند. فاطمه (علیهاالسلام) را همین چهارچوب کافی است که: وی دختر محمد (ص) و همسر علی (ع) و مادر حسن و حسین (ع) و بزرگ بانوی جهان است». [1730]

و در پایان کتابش می گوید: «فاطمه، ای دخت مصطفی! ای روشن ترین چهره ای که زمین را بر روی دو کتف خود بلند کرد، تو جز دو نوبت برای زمین لبخند نزدی: یک بار در سیمای پدر، آن دم که در بستر آرمیده بود و تو را مژده ی قرب وصل می داد لبخند زدی. و لبخندی دیگر، بدان هنگام گرداگرد لبان تو می گردید که جان بر لب داشتی و واپسین دم خویش را فروفرستادی... تو همیشه با محبت زیست کردی، تو با پاکی و پاکدامنی زیستی، برای پاکیزه ترین مادری که دو ریحانه زادی و پروردی و بر قامت آن دو جامه ای از خز بخشندگی پوشاندی... تو زمین را همراه با لبخندی استهزاآمیز رها کردی و به ابدیت پیوستی، ای دختر پیامبر! ای همسر علی! ای مادر حسن و حسین، و ای بزرگ بانوی بانوان همه جهانها و اعصار» [1731]

و باز در جای دیگر می نویسد: «قهرمانی نیرویی نیست که مستند به تن و بازو

باشد، یا مستند به تاج و تخت، بلکه قهرمانی چیزی است که منطق عقل، رشد و فهم را به کار گیرد، آنگاه هدف ها را تعیین کند و برنامه را ترسیم نماید. و قهرمانی زهرا، چیزی جز این معنی بزرگ نبود. از این رو از هر چه عامل روشنایی دیگران می شد بهره گرفت، بی آنکه بازوان ناتوان و نزار، و پهلوهای لاغر و نحیف وی در این خواست از مؤثر باشد». [1732]

لوئی ماسینیون محقق فرانسوی

مستشرق و پژوهشگر معروف فرانسوی، لویی ماسینیون که مدتی از عمر خود را وقف شناخت حضرت فاطمه ی زهرا (علیهاالسلام) ساخته، در زمینه ی شناخت آن حضرت، با گام های تحقیق پیش رفته و تلاش و کوشش بسیار به عمل آورده است. وی رساله ی محققانه ای در مورد مباهله ی مسیحیان «نجران» با پیامبر اسلام، که در سال دهم هجری در مدینه صورت گرفت، نوشته که در آن نکته های جالب توجه فراوانی مطرح شده است. در آن رساله می گوید:

«اوراد و دعاهای ابراهیم (ع) از وجود دوازده نور که منشعب از فاطمه هستند خبر می دهد...

تورات موسی از آمدن محمد (ص) و دختر پربرکت او، و دو آقازاده به مانند اسماعیل و اسحق (حسن و حسین) نوید می دهد...

و انجیل های عیسی (ع) از آمدن احمد (ص) نوید می دهد، و نیز بشارت می دهد که دختر پربرکتی خواهد داشت که دو پسر به دنیا می آورد...» [1733]

یاد و ذکر

بهترین موقع دعا از دیدگاه حضرت زهرا (س)

یکی از مهمترین و لازمترین امور زندگی یک مؤمن ارتباط برقرار کردن با خدا از طریق دعا و نیایش است در زندگی اولیاء خدا دعا جایگاه اساسی و ویژه دارد و بخش مهمی از بهترین اوقات آنها اختصاص به دعا و نیایش دارد.

در قسمت دعا، انبوهی از دعاهایی که از ناحیه مقدس حضرت زهرا علیهاالسلام رسیده فهرست وار نقل کردیم. اما یکی از مسائل دیگر در مورد دعا رعایت آداب دعا از جمله زمان دعا است. اولیاء خدا مترصد اوقات بودند و بهترین زمانها را برای دعا انتخاب می نمودند در اینجا به روایتی می پردازیم که یکی از اوقات مناسب برای دعا را فاطمه زهرا علیهاالسلام به ما در قول و عمل معرفی می کنند.

قالت فاطمه الزهرا علیهاالسلام:

سمعت النبی صلی اللَّه علیه و آله، ان فی الجمعه لساعه لا یراقبها رجل مسلم یسال اللَّه عز و جل فیها خیرا الا اعطاه ایاه قالت فقلت: یا رسول اللَّه ای ساعه هی؟ قال اذا تدلی نصف عین الشمس للغروب قال و کانت فاطمه علیهاالسلام تقول لغلامها: اصعد علی الضراب فاذا رایت نصف عین الشمس قد تدلی للغروب فاعلمنی حتی ادعو. [1734]

(فاطمه زهرا علیهاالسلام می فرماید: از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله شنیدم، در روز جمعه ساعتی است که هیچ مسلمانی مراقب آن نبوده که حاجت خیری از خدای عزوجل بخواهد مگر آنکه حاجت او را برآورده ساخته است. فاطمه علیهاالسلام می گوید عرض کردم یا رسول اللَّه آن چه ساعتی است؟ فرمود: آن هنگامی است که نصف قرص خورشید در موقع غروب پنهان شود. پس از آن فاطمه به غلام خود فرمود: بر فراز بام درآی و چون دیدی نصف قرص خورشید در هنگام غروب پنهان شد به من خبر ده تا دعا کنم.)

استغاثه هائی به حضرت زهرا (س)

استغاثه به آن حضرت با دعا و نماز

استغاثه به آن حضرت با دعا و نماز

استغاثه به آن حضرت با دعا و نماز

استغاثه به آن حضرت با دعا

استغاثه به آن حضرت با دعا

(1) الاستغاثه الیها علیهاالسلام بالصلاه والدعاء

عن الصادق علیه السلام: اذا کانت لاحدکم استغاثه الی اللَّه تعالی، فلیصل رکعتین، ثم یسجد و یقول:

یا مُحَمَّدُ یا رَسُولَ اللَّهِ، یا عَلِیُّ یا سَیِّدَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ، بِکُما اَسْتَغیثُ اِلَی اللَّهِ تَعالی، یا مُحَمَّدُ یا عَلِیُّ اَسْتَغیثُ بِکُما، یا غَوْثاهُ بِاللَّهِ وَ بِمُحَمَّدٍ وَ عَلِیٍّ وَ فاطِمَهَ- و تعدّ الائمه علیهم السلام- بِکُمْ اَتَوَسَّلُ اِلَی

اللَّهِ تَعالی.

فانک تغاث من ساعتک ان شاءاللَّه تعالی.

(2) الاستغاثه الیها علیهاالسلام بالصلاه والدعاء

عن الصادق علیه السلام: اذا کانت لک حاجه الی اللَّه تعالی و تضیق بها ذرعاً، فصلّ رکعتین، فاذا سلّمت کبّر اللَّه ثلاثاً، و سبّح تسبیح فاطمه علیهاالسلام، ثم اسجد و قل مائه مره:

یا مَوْلاتی فاطِمِهُ، اَغیثینی.

ثم ضع خدّک الأیمن علی الارض و قل مثل ذلک، ثم عد الی السجود و قل ذلک مائه مره و عشر مرّات، و اذکر حاجتک، فان اللَّه یقضیها.

(3) الاستغاثه الیها علیهاالسلام بالصّلاه والدعاء

تصلّی رکعتین، ثم تسجد و تقول: یا فاطِمَهُ- مائه مره، ثم تضع خدّک الایمن علی الارض و قل مثل ذلک، و تضع خدّک الایسر علی الارض و تقول مثله، ثم اسجد و قل ذلک مائه و عشر دفعات، و قل:

یا امِناً مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ کُلُّ شَیْ ءٍ مِنْکَ خائِفٌ حَذِرٌ، اَسْاَلُکَ بِاَمْنِکَ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ خَوْفِ کُلِّ شَیْ ءٍ منْکَ، اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تُعْطِیَنی اَماناً لِنَفْسی وَ اَهْلی وَ مالی وَ وَلَدی، حَتَّی لا اَخافُ اَحَداً وَ لا اَحْذَرُ مِنْ شَیْ ءٍ اَبَداً، اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیر.

(4) الاستغاثه الیها علیهاالسلام بالدعاء

تقول خمسمائه و ثلاثین مره:

اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی فاطِمَهَ وَ اَبیها، وَ بَعْلِها وَ بَنیها، بِعَدَدِ ما اَحاطَ بِه عِلْمُکَ.

(5) الاستغاثه الیها علیهاالسلام بالدعاء

اِلهی بِحَقِّ فاطِمَهَ وَ اَبیها، وَ بَعْلِها وَ بَنیها، وَ السِّرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فیها.

(ترجمه فارسی)

(1) استغاثه به آن حضرت با نماز و دعا

از امام صادق علیه السلام روایت شده: هر کدام از شما استغاثه ای به خداوند داشتید، دو رکعت نماز گذارده، آنگاه سجده نموده و گوئید:

ای محمد ای پیامبر خدا، ای علی ای آقای زنان و مردان مؤمن، به شما از خداوند طلب یاری می جویم، ای محمد ای علی به شما از خداوند فریادرسی می طلبم، ای فریادرس به خدا و به محمد و علی و فاطمه- و تمامی ائمه علیهم السلام را نام برده- با شما به خداوند توسّل می جویم.

که در همان لحظه حاجتت برآورده می شود.

(2) استغاثه به آن حضرت با نماز و دعا

از امام صادق علیه السلام روایت شده: هرگاه حاجتی داشتید که نسبت به آن بسیار در سختی قرار گرفته اید، دو رکعت نماز گذارده، پس از نماز سه بار تکبیر گفته، آنگاه تسبیح حضرت زهرا علیهاالسلام را بگوید، سپس سجده کرده و صد بار بگو:

ای مولای من ای فاطمه، بفریادم رس.

آنگاه گونه راستت را بر زمین قرار ده و همین ذکر را تکرار کن، آنگاه دوباره سجده کن و صد و ده بار آنرا بگو، و حاجتت را ذکر کن، خداوند حاجتت را برآورد.

(3) استغاثه به آن حضرت با نماز و دعا

دو رکعت نماز می خوانی، آنگاه سجده کرده و صد بار می گوئی: ای فاطمه، سپس گونه راستت را بر زمین نهاده و همین ذکر را می گوئی، آنگاه گونه چپ خود را بر زمین نهاده و آن را تکرار می نمائی، آنگاه سجده کرده و صد و ده بار آن را ذکر نموده، و می گوئی:

ای آنکه از هر چیز در امنیت بوده و هر چیز از تو در خوف و هراس می باشد، به امنیتت از هر چیز و هراس هر چیز از تو، از تو می خواهم که بر محمد و خاندانش درود فرستی و

در جان و خاندان و اموال و فرزندانم به من امنیتی عطا نمائی که از کسی نترسم و هرگز از چیزی هراسی به دل راه ندهم، تو بر هر چیز قادری.

(4) استغاثه به آن حضرت با دعا

پانصد و سی بار بگو:

خداوندا! بر فاطمه و پدرش و شوهرش و فرزندانش، به اندازه آنچه علمت بدان احاطه دارد، درود فرست.

(5) استغاثه به آن حضرت با دعا

بار الها! به حق فاطمه و پدرش و شوهرش و فرزندانش و سرّی که در او به امانت نهاده شده است.

دعای توسل و آثار آن

علامه مجلسی ره فرموده که در بعضی از کتب معتبره نقل کرده اند از محمد بن بابویه که این دعا توسل را از ائمه علیهم السلام روایت کرده است و گفته است در هیچ امری نخواندم مگر آنکه اثر اجابت را به زودی یافتم اینست دعا:

اللهم انی اسئلک و اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمه، محمد صلی اللَّه علیه و اله، یا اباالقاسم یا رسول اللَّه، یا امام الرحمه یا سیدنا و مولینا، انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی اللَّه، و قدمناک بین یدی حاجاتنا، یا وجیها عنداللَّه، اشفع لنا عنداللَّه، یا اباالحسن یا امیرالمؤمنین، یا علی بن ابی طالب، یا حجه اللَّه علی خلقه، یا سیدنا و مولینا، انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی اللَّه، و قدمناک بین یدی حاجاتنا، یا وجیها عنداللَّه، اشفع لنا عنداللَّه، یا فاطمه الزهراء یا بنت محمد، یا قره عین الرسول، یا سیدتنا و مولاتنا، انا توجهنا واستشفعنا و وسلنا بک الی اللَّه، و قدمناک بین یدی حاجاتنا، یا وجیهه عنداللَّه، اشفعی لنا عنداللَّه، یا ابامحمد یا حسن بن

علی، ایها المجتبی یابن رسول اللَّه، یا حجه اللَّه علی خلقه، یا سیدنا و مولینا، انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی اللَّه، و قدمناک بین یدی حاجاتنا، یا وجیها عنداللَّه، اشفع لنا عنداللَّه، یا اباعبداللَّه یا حسین بن علی، ایها الشهید یابن رسول اللَّه، یا حجه اللَّه علی خلقه، یا سیدنا و مولینا، انا توجهنا واستشفعنا و توسلنا بک الی اللَّه، و قدمناک بین یدی حاجاتنا، یا وجیها عنداللَّه، اشفع لنا عنداللَّه، یا اباالحسن یا علی بن الحسین، یا زین العابدین یابن رسول اللَّه، یا حجه اللَّه علی خلقه، یا سیدنا و مولینا، انا توجهنا واستشفعنا و توسلنا بک الی اللَّه، و قدمناک بین یدی حاجاتنا، یا وجیها عنداللَّه، اشفع لنا عنداللَّه، یا اباجعفر یا محمد بن علی، ایها الباقر یابن رسول اللَّه، یا حجه اللَّه علی خلقه، یا سیدنا و مولینا، انا توجهنا واستشفعنا و توسلنا بک الی اللَّه، و قدمناک بین یدی حاجاتنا، یا وجیها عنداللَّه، اشفع لنا عنداللَّه، یا اباعبداللَّه یا جعفر بن محمد، ایها الصادق یابن رسول اللَّه، یا حجه اللَّه علی خلقه، یا سیدنا و مولینا، انا توجهنا واستشفعنا و توسلنا بک الی اللَّه، و قدمناک بین یدی حاجاتنا، یا وجیها عنداللَّه، اشفع لنا عنداللَّه، یا اباالحسن یا موسی بن جعفر، ایها الکاظم یابن رسول اللَّه، یا حجه اللَّه علی خلقه، یا سیدنا و مولینا، انا توجهنا واستشفعنا و توسلنا بک الی اللَّه، و قدمناک بین یدی حاجاتنا، یا وجیها عنداللَّه، اشفع لنا عنداللَّه، یا اباالحسن یا علی بن موسی، ایها الرضا یابن رسول اللَّه، یا حجه اللَّه علی خلقه، یا سیدنا و مولینا، انا توجهنا واستشفعنا و توسلنا بک الی اللَّه، و قدمناک بین یدی

حاجاتنا، یا وجیها عنداللَّه، اشفع لنا عنداللَّه، یا اباجعفر، یا محمد بن علی، ایها التقی الجواد یابن رسول اللَّه، یا حجه اللَّه علی خلقه، یا سیدنا و مولینا، انا توجهنا واستشفعنا و توسلنا بک الی اللَّه، و قدمناک بین یدی حاجاتنا، یا وجیها عنداللَّه، اشفع لنا عنداللَّه، یا اباالحسن یا علی بن محمد، ایها الهادی النقی یابن رسول اللَّه، یا حجه اللَّه علی خلقه، یا سیدنا و مولینا، انا توجهنا واستشفعنا و توسلنا بک الی اللَّه، و قدمناک بین یدی حاجاتنا، یا وجیها عنداللَّه، اشفع لنا عنداللَّه، یا ابامحمد یا حسن بن علی، ایها الزکی العسکری یابن رسول اللَّه، یا حجه اللَّه علی خلقه، یا سیدنا و مولینا، انا توجهنا واستشفعنا و توسلنا بک الی اللَّه، و قدمناک بین یدی حاجاتنا، یا وجیها عنداللَّه، اشفع لنا عنداللَّه، یا وصی الحسن والخلف الحجه، ایها القائم المنتظر المهدی، یابن رسول اللَّه، یا حجه اللَّه علی خلقه، یا سیدنا و مولینا، انا توجهنا واستشفعنا و توسلنا بک الی اللَّه، و قدمناک بین یدی حاجاتنا، یا وجیها عنداللَّه، اشفع لنا عنداللَّه.

پس حاجات خود را بطلبد که برآورده می شود انشاءاللَّه تعالی، و در روایت دیگر وارد شده که بعد از این بگوید: یا سادتی و موالی، انی توجهت بکم، ائمتی و عدتی لیوم فقری و حاجتی الی اللَّه، و توسلت بکم الی اللَّه، واستشفعت بکم الی اللَّه، فاشفعوالی عنداللَّه، واستنقذونی من ذنوبی عنداللَّه، فانکم وسیلتی الی اللَّه، و بحبکم و بقربکم ارجو نجاه من اللَّه فکونوا عنداللَّه رجائی، یا سادتی یا اولیاء اللَّه، صلی اللَّه علیهم اجمعین، و لعن اللَّه اعداء اللَّه ظالمیهم من الاولین والاخرین، امین رب العالمین.

حدیث شریف کساء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمْ

حِدیث الْکِساء

عَنْ فاطِمَهَ الزَّهْرآءِ عَلَیْهَاالسَّلامُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الِهِ قالَ سَمِعْتُ فاطِمَهَ اَنَّها قالَتْ دَخَلَ عَلَیَّ اَبی رَسُولُ اللَّهِ فی بَعْضِ الْأَیَّامِ فَقالَ: اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا فاطِمَهُ فَقُلْتُ عَلَیْکَ السَّلامُ قالَ اِنّی اَجِدُ فی بَدَنی ضُعْفاً فَقُلْتُ لَهُ اُعیذُکَ بِاللَّهِ یا اَبَتاهْ مِنَ الضُّعْفِ فَقالَ یا فاطِمَهُ ایتینی بِالْکِساءِ الْیَمانیِّ وَ غَطّینی بِهِ فَاَتَیْتُهُ بِالْکِساءِ الْیَمانی فَغَطَّیْتُهُ بِهِ وَ صِرْتُ اَنْظُرُ اِلَیْهِ وَ اِذا وَجْهُهُ یَتَلَأْلَؤُ کَاَنَّهُ الْبَدْرُ فی لَیْلَهِ تَمامِهِ وَ کَمالِهِ فَما کانَتْ اِلَّا ساعَهً وَ اِذا بِوَلَدِیَ الْحَسَنِ قَدْ اَقْبَلَ وَ قالَ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا اُمَّاهْ فَقُلْتُ وَ عَلَیْکَ السَّلامُ یا قُرَّهَ عَیْنی وَ ثَمَرَهَ فُؤادی فَقالَ یا اُمَّاهُ! اِنّی اَشُمُّ عِنْدَکِ رائِحَهً طَیِّبَهً کَاَنَّها رائِحَهُ جَدّی رَسُولِ اللَّهِ فَقُلْتُ نَعَمْ اِنَّ جَدَّکَ تَحْتَ الْکِساءِ فَاَقْبَلَ الْحَسَنُ نَحْوَ الْکِساءِ وَ قالَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا جَدَّاهْ یا رَسُولَ اللَّهِ، اَتَأْذَنُ لی اَنْ اَدْخُلَ مَعَکَ تَحْتَ الْکِساءِ قالَ: وَ عَلَیْکَ السَّلامُ یا وَلَدی وَ صاحِبَ حَوْضی قَدْ اَذِنْتُ لَکَ فَدَخَلَ مَعَهُ تَحْتَ الْکِساءِ فَما کانَتْ اِلَّا ساعَهً وَ اِذًا بِوَلَدِیَ الْحُسَیْنِ قَدْ اَقْبَلَ وَ قالَ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا اُمَّاهُ فَقُلْتُ وَ عَلَیْکَ السَّلامُ یا قُرَّهَ عَیْنی وَ ثَمَرَهَ فُؤادی فَقالَ لی یا اُمَّاهْ اِنّی اَشُمُّ عِنْدَکِ رائِحَهً طَیِّبَهً کَاَنَّها رائِحَهُ جَدّی رَسُولِ اللَّهِ فَقُلْتُ نَعَمْ، اِنَّ جَدَّکَ وَ اَخاکَ تَحْتَ الْکِساءِ فَدَنَا الْحُسَیْنِ نَحْوِ الْکِساءِ وَ قالَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا جَدَّاهُ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مَنِ اخْتارَهُ اللَّهُ اَتَأْذَنُ لی اَنْ اَکُونَ مَعَکُما تَحْتَ الْکِساءِ؟ فَقالَ وَ عَلَیْکَ السَّلامُ یا وَلَدی وَ یا شافِعَ اُمَّتی، قَدْ اَذِنْتُ لَکَ فَدَخَلَ مَعَهُما تَحْتَ الْکِساءِ فَاَقْبَلَ عِنْدَ ذْلِکَ اَبُوالْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ اَبیطالِبٍ وَ قالَ اَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا بِنْتَ

رَسُولِ اللَّهِ فَقُلْتُ وَ عَلَیْکَ اَلسَّلامُ یا اَبَاالْحَسَنِ وَ یا اَمیرَالْمُؤْمِنینَ فَقالَ یا فاطِمَهُ اِنّی اَشُمُّ عِنْدَکِ رائِحَهً طَیِّبَهً کَاَنَّها رائِحَهُ اَخی وَ ابْنِ عَمّی رَسُولِ اللَّهِ فَقُلْتُ نَعَمْ هاهُوَ مَعَ وَلَدَیْکَ تَحْتَ الْکِساءِ فَاَقْبَلَ عَلِیٌّ نَحْوِ الْکِساءِ وَ قالَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللَّهِ اَتَأْذَنُ لی اَنْ اَکُونَ مَعَکُمْ تَحْتَ الْکِساءِ قالَ لَهُ وَ عَلَیْکَ اَلسَّلامُ یا اَخی وَ یا وَصِیّی وَ خَلیفَتی وَ صاحِبَ لِوائی قَدْ اَذِنْتُ لَکَ فَدَخَلَ عَلِیٌّ تَحْتَ الْکِساءِ ثُمَّ اَتَیْتُ نَحْوَ الْکِساءِ وَ قُلْتُ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبَتاهْ یا رَسُولَ اللَّهِ اَتَأْذَنُ لی اَنْ اَکُونَ مَعَکُمْ تَحْتَ الْکِساءِ قالَ وَ عَلَیْکِ السَّلامُ یا بِنْتی وَ بِضْعَتی قَدْ اَذِنْتُ لَکِ فَدَخَلْتُ تَحْتَ الْکِساءِ فَلَمَّا اکْتَمَلْنا جمیعاً تَحْتَ الْکِساءِ اَخَذَ اَبی رَسُولُ اللَّهِ بِطَرَفَیِ الْکِساءِ وَاَوْمی بِیَدِهِ الْیُمْنی اِلَی السَّماءِ وَ قالَ اَللَّهُمَّ اِنَّ هؤُلاءِ اَهْلُ بَیْتی وَ خاصَّتی وَ حامَّتی، لَحْمُهُمْ لَحْمی وَ دَمُهُمْ دَمی یُؤْلِمُنی ما یُؤْلِمُهُمْ وَ یَحْزُنُنی ما یَحْزُنُهُمْ اَنَا حَرْبُ لِمَنْ حارَبَهُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَهُمْ، وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عاداهُمْ وَ مُحِبٌّ لِمَنْ اَحَبَّهُمْ اِنَّهُمْ مِنّی وَ اَنَا مِنْهُمْ فَاجْعَلْ صَلَواتِکَ وَ بَرَکاتِکَ وَ رَحْمَتَکَ وَ غُفْرانَکَ وَ رِضْوانَکَ عَلَیَّ وَ عَلَیْهِمْ وَ اَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهیراً فَقالَ اللَّهَ عزَّ وَ جَلَّ: یا مَلائِکَتی وَ یا سُکَّانَ سَمواتی اِنّی ما خَلَقْتُ سَماءً مَبْنِیَّهً، وَ لا اَرْضاً مَدْحِیَّهً وَ لا قَمَراً مُنیراً وَ لا شَمْساً مُضیئَهً وَ لا فَلَکاً یَدُورَ وَ لا فُلْکاً یَسْری اِلَّا فی مَحَبَّهِ هؤُلاءِ الْخَمْسَهِ الَّذینَهُمْ تَحْتَ الْکِساءِ فَقالَ الْأَمینُ جَبْرَئیلُ یا رَبِّ وَ مَنْ تَحْتَ الْکِساءِ فَقالَ اللَّهُ عزَّ وَ جَلَّ هُمْ اَهْلُ بَیْتِ النُّبُوَّهِ وَ مَعْدِنُ الرِّسالَهِ وَ هُمْ فاطِمَهُ وَ اَبُوها وَ بَعْلِها

وَ بَنُوها فَقالَ جَبْرَئیلُ یا رَبِّ اَتَأْذَنُ لی اَنْ اَهْبِطَ اِلَی الْأَرْضِ لِأَکُونَ مَعَهُمْ سادِساً فَقالَ اللَّهُ نَعَمْ، قَدْ اَذِنْتُ لَکَ فَهَبَطَ الْأَمینُ جَبْرَئیلُ وَ قالَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللَّهِ اَلْعَلِیُّ الْأَعْلی یُقْرِئُکَ السَّلامَ وَ یَخُصُّکَ بَالتَّحِیَّهِ وَ الْإِکرامِ، وَ یَقُولُ لَکَ وَ عِزَّتی وَ جَلالی اِنّی ما خَلَقْتُ سَماءً مَبْنِیَّهً وَ لا اَرْضاً مَدْحِیَّهً وَ لا قَمَراً مُنیراً وَ لا شَمْساً مُضیئَهً وَ لا فَلَکاً یَدُورُ وَ لا بَحْراً یَجْری وَ لا فُلْکاً یَسْری اِلَّا لِأَجْلِکُمْ وَ مَحَبَّتِکُمْ وَ قَدْ اَذِنَ لی اَنْ اَدْخُلَ مَعَکُمْ فَهَلْ تَأْذَنُ لی یا رَسُولَ اللَّهِ فَقالَ رَسُولَ اللَّهِ وَ عَلَیْکَ السَّلامُ یا اَمینَ وَحْیِ اللَّهِ، نَعَمْ، قَدْ اَذِنْتُ لَکَ فَدَخَلَ جَبْرَئیلُ مَعَنا تَحْتَ الْکِساءِ فَقالَ جَبْرَئیلُ لَأَبی اِنَّ اللَّهَ قَدْ اَوْحی اِلَیْکُمْ یَقُولُ اِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً فَقالَ عَلِیٌّ لِأَبی یا رَسُولَ اللَّهِ، اَخْبِرْنی ما لِجُلوُسِنا هذَا تَحْتَ الْکِساءِ مِنَ الْفَضْلِ عِنْدَاللَّهِ فَقالَ النَّبِیُّ وَالَّذی بَعَثَنی بِالْحَقِّ نَبِیّاً وَاصْطَفانی بِالرِّسالَهِ نَجِیّاً ما ذُکِرَ خَبَرُنا هذا فی مَحْفِلٍ مِنْ مَحافِلٍ اَهْلِ الْأَرْضِ وَ فیهِ جَمْعٌ مِنْ شیعَتِنا وَ مُحِبّینا اِلَّا وَ نَزَلَتْ عَلَیْهِمُ الرَّحْمَهُ وَ حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلائِکَهُ وَاسْتَغْفَرَتْ لَهُمْ اِلی اَنْ یَتَفَرَّقُوا فَقالَ عَلِیٌّ: اِذاً وَاللَّهِ فُزْنا وَ فازَ شیعَتُنا وَ رَبِّ الْکَعْبَهِ فَقالَ أَبی ثانِیاً یا عَلِیُّ وَالَّذی بَعَثَنی بِالْحَقِّ نَبِیّاً، وَاصْطَفانی بِالرِّسالَهِ نَجِیّاً ما ذُکِرَ خَبَرُنا هذا فی مَحْفِلٍ مِنْ مَحافِلِ اَهْلِ الْأَرْضِ وَ فیهِ جَمْعٌ مِنْ شیعَتِنا وَ مُحِبّینا وَ فیهِمْ مَهْمِّومٌ اِلَّا وَ فَرَّجَ اللَّهُ هَمَّهُ وَ لا مَغْمُومٌ اِلَّا وَ کَشَفَ اللَّهُ غَمَّهُ وَ لا طالِبُ حاجَهٍ اِلَّا وَ قَضَی اللَّهُ حاجَتَهُ فَقالَ عَلِیٌّ اِذاً وَاللَّهِ فُزْنا وَ سُعِدْنا وَ

کَذلِکَ شیعَتُنا فازُوا وَ سُعِدُوا فِی الدُّنْیا وَالْأخِرَهِ وَ رَبِّ الْکَعْبَهِ

حرز حضرت فاطمه زهرا (س)

حرز (بکسر حاء)، موضع محکم و حصین است. و در شرع، امری است که معد برای محفوظ نگه داشتن اموال است. در عادت و عرف مانند خانه، خیمه. [1735]

حرز به معانی زیر نیز می باشد:

1- جای استوار، پناهگاه 2- بهره، حظ، نصیب 3- دعایی که بر کاغذی نویسند و با خود دارند، بازوبند، چشم آویز، تعویذ. [1736]

در بین ادعیه وارده در کتب دعا به دعاهائی برخورد می کنیم که با تمسک به بعضی از اسماء و صفات خدا قلعه ای معنوی و حصن حصین در برابر حوادث و آفات برای انسان فراهم می کنند اینگونه دعاها معروف به حرز می باشند. معمولا همه ائمه و پیشوایان دینی دارای حرزهای مخصوص می باشند از جمله حرز حضرت زهرا علیهاالسلام این عبارات از این دعاست:

بسم اللَّه الرحمن الرحیم یا حی یا قیوم برحمتک استغیث فأغثنی و لا تکلنی الی نفسی طرفه عین ابدا و اصلح لی شأنی کله. [1737]

اللَّهم بحقِّ العرش و من علاه، و بحقِّ الوحی و من اوحاه، و بحقِّ النَّبی و من نبَّاه، و بحقِّ البیت و من بناه، یا سامع کلِّ صوتٍ، یا جامع کُلِّ فوتٍ، یا باری ءَ النُّفوس بعدالمَوت، صلِّ علی محمَّدٍ و اهل بیته، و اتنا و جمیع المؤمنین والمؤمنات فی مشارق الارض و مغاربها، فرجاً من عندک عاجلاً، بشهاده ان لا اله الا اللَّه و اَنَّ محمداً عبدک و رسولک، صلَّی اللَّه علیه و اله، و علی ذریَّته الطَّیبین الطَّاهرین، و سَلَّمَ تسلیماً کثیراً.

دعای نور و آثار آن

بسم اللَّه الرَّحمن الرَّحیم، بسم اللَّه النُّور، بسم اللَّه نور النُّور، بسم اللَّه نور علی نور، بسم اللَّه الذی هو مدبِّر الامور، بسم

اللَّه الذی خلق النُّور من النُّور، الحمد للَّه الذی خلق النُّور من النُّور، و انزل النُّور علی الطُّور، فی کتابٍ مسطورٍ، فی رقٍ منشورٍ، بقدرٍ مقدورٍ، علی نبّی محبورٍ، الحمد للَّه الذی هو بالعزِّ مذکورٌ، و بالفخر مشهورٌ، و علی السرَّاء والضرَّاء مشکورٌ، و صلی اللَّه علی سیدنا محمدٍ و اله الطَّاهرینَ.

سلمان گفت: چون از حضرت فاطمه علیهاالسلام آموختم آن را به خدا قسم به بیشتر از هزار نفر از اهل مکه و مدینه که مبتلا به تب بودند آموختم پس همه شفا یافتند باذن خدایتعالی.

زیارت حضرت زهرا (س)

یا ممتحنه امتحنک اللَّه الذی خلقک قبل ان یخلقک، فوجدک لما امتحنک صابره، و زعمنا انَّا لک اولیاء و مصدِّقون، و صابرون لکلِّ ما اتانا به ابوک صلی اللَّه علیه و اله، و اتی به وصیُّه، فانَّا نسئلک ان کنَّا صدَّقناک، الا الحقتنا بتصدیقنا لهما، لنبشر انفسنا بانَّا قد طهرنا بولایتک. و مستحب است نیز آنکه بگوید: السَّلام علیک یا بنت رسول اللَّه، السَّلام علیک یا بنت نبی اللَّه، السَّلام علیک یا بنت حبیب اللَّه، السَّلام علیک یا بنت خلیل اللَّه، السَّلام علیک یا بنت صفی اللَّه، السَّلام علیک یا یا بنت امین اللَّه، السَّلام علیک یا بنت خیر خلق اللَّه، السَّلام علیک یا بنت افضل انبیاء اللَّه و رسله و ملائکته، السَّلام علیک یا بنت خیر البریه، السَّلام علیک یا سیده نساء العالمین من الاولین والاخرین، السَّلام علیک یا زوجه ولی اللَّه و خیر الخلق بعد رسول اللَّه، السَّلام علیک یا امَّ الحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنه، السَّلام علیک ایَّتها الصدیقه الشَّهیده السَّلام علیک ایتها الرَّضیه المرضیَّه، السَّلام علیک ایتها الفاضله الزکیه، السَّلام علیک ایتها الحوراء الانسیَّه، السَّلام علیک ایتها التَّقِیَّهُ النَّقِیَّه، السَّلام علیک

ایَّتها المحدَّثه العلیمه السَّلام علیک ایتها المظلومه المغصوبه، السَّلام علیک ایَّتها المضطهده المقهوره، السَّلام علیک یا فاطمه بنت رسول اللَّه و رحمه اللَّه و برکاته، صلی اللَّه علیک و علی روحک و بدنک اشهد انک مضیت علی بینه من ربک، و ان من سرک فقد سر رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و اله، و من جفاک فقد جفا رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و اله، و من اذاک فقد اذی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و اله، و من وصلک فقد وصل رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و اله، و من قطعت فقد قطع رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و اله، لانک بضعه منه و روحه الذی بین جنبیه، کما قال صلی اللَّه علیه و اله، اشهد اللَّه و رسله و ملائکته انی راض عمن رضیت عنه، ساخط علی من سخطت علیه، متبرء ممن تبرئت منه، موال لمن والیت، معاد لمن عادیت، مبغض لمن ابغضت، محب لمن احببت، و کفی باللَّه شهیدا و حسیبا و جازیا و مثیبا. پس صلوات می فرستی بر حضرت رسول و ائمه اطهار علیهم السلام. مؤلف گوید: که ما در روز سوم جمادی الآخره زیارتی دیگر برای حضرت فاطمه صلوات اللَّه علیها نقل کردیم و علماء نیز زیارت مبسوطی برای آن مظلومه نقل کرده اند و آن مثل همین زیارت است که از شیخ نقل کردیم اول آن: (السَّلام علیک یا بنت رسول اللَّه) است تا (اشهد اللَّه و رسله و ملائکته) که از اینجا به بعد به این نحو است: اشهد اللَّه و ملائکته انی ولی لمن والاک، و عدو لمن عاداک، و حرب لمن حاربک، انا یا مولاتی بک و بابیک و بعلک، و الائمه من ولدک موقن، و بولایتهم

مؤمن، و لطاعتهم ملتزم، اشهد ان الدین دینهم، والحکم حکمهم، و هم قد بلغوا عن اللَّه عزَّ و جلَّ، و دعوا الی سبیل اللَّه بالحکمه والموعظه الحسنه، لا تاخذهم فی اللَّه لومه لائم، و صلوات اللَّه علیک و علی ابیک و بعلک، و ذریتک الائمه الطاهرین، اللهم صل علی محمد و اهل بیته، و صل علی البتول الطاهره، الصدیقه المعصومه، التقیه النقیه، الرضیه المرضیه، الزکیه الرشیده، المظلومه المقهوره، المغصوبه حقها، الممنوعه ارثها، المکسوره ضلعها، المظلوم بعلها، المقتول ولدها، فاطمه بنت رسولک و بضعه لحمه، و صمیم قلبه، و فلذه کبده، و النخبه منک له، والتحفه خصصت بها وصیه، و حبیبه المصطفی، و قرینه المرتضی، و سیده النساء، و مبشره الاولیاء، حلیفه الورع والزهد، و تفاحه الفردوس، والخلد التی شرفت مولدها بنساء الجنه، و سللت منها انوار الائمه، و ارخیت دونها حجاب النبوه، اللهم صل علیها صلوه تزید فی محلها عندک و شرفها لدیک، و منزلتها من رضاک، و بلغها منا تحیه و سلاما، و اتنا من لدنک فی حبها فضلا و احسانا، و رحمه و غفرانا انک ذوالعفو الکریم. مؤلف گوید: که شیخ در تذهیب فرمود: که آنچه روایت شده در فضل زیارت آن معظمه بیشتر است از آنکه احصاء شود. و علامه مجلسی از مصباح الانوار نقل کرده که از حضرت فاطمه صلوات اللَّه علیها روایت شده که فرمود: پدرم با من فرمود: که هر که بر تو صلوات بفرستد بیامرزد حق تعالی او را و محلق سازد او را به من در هر جا که باشم از بهشت

نماز حضرت زهرا (س)

و از جمله نمازها نماز حضرت فاطمه علیهاالسلام است. روایت شده که حضرت فاطمه علیهاالسلام دو رکعت نماز

می کرد که جبرئیل تعلیم او کرده بود در رکعت اول بعد از سوره ی حمد صد مرتبه سوره ی قدر و در رکعت دوم بعد از حمد صد مرتبه سوره ی توحید می خواند و چون سلام می گفت این دعا را می خواند: سبحان ذی العز الشامخ المنیف، سبحان ذی الجلال الباذخ العظیم، سبحان ذی الملک الفاخر القدیم، سبحان من لبس البهجه والجمال، سبحان من تردی بالنور والوقار، سبحان من یری اثر النمل فی الصفا، سبحان من یری وقع الطیر فی الهواء، سبحان من هو هکذا لا هکذا غیره. و سید گفته است که روایت دیگر وارده شده است که بعد از این نماز تسبیح مشهور حضرت فاطمه علیهاالسلام را که بعد از هر نماز خوانده می شود بخواند و بعد از آن صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد. و شیخ در مصباح المتهجدین فرموده نماز حضرت فاطمه علیهاالسلام دو رکعت است در رکعت اول حمد و صد مرتبه قدر در رکعت دوم حمد و صد مرتبه توحید و چون سلام داد تسبیح زهرا علیهاالسلام بخواند پس بگوید سبحان ذی العز الشامخ تا آخر تسبیح که ذکر شد. پس فرمود سزاوار است کسی که این نماز را بجا می آورد چون از تسبیح فارغ شود زانوها و ذراعها را برهنه نماید و بچسباند همه ی مواضع خود را بر زمین بدون حاجز و حائلی و حاجت بخواهد و دعا کند آنچه می خواهد و بگوید در همان حال سجده: یا من لیس غیره رب یدعی، یا من لیس فوقه اله یخشی، یا من لیس دونه ملک یتقی، یا من لیس له وزیر یؤتی، یا من لیس له حاجب یرشی، یا من

لیس له بواب یغشی، یا من لا یزداد علی کثره السؤال الا کرما و جودا، و علی کثره الذنوب الا عفوا و صفحا، صل علی محمد و ال محمد، وافعل بی کذا و کذا. و به جای این کلمه حاجات خود را از خدا بخواهد. نماز دیگر از حضرت فاطمه علیهاالسلام شیخ و سید روایت کرده اند از صفوان که محمد بن علی حلبی روز جمعه خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شد و سؤال کرد که می خواهم مرا عملی تعلیم فرمائی که بهترین اعمال باشد در این روز، حضرت فرمود: که من نمی دانم کسی را که بزرگتر باشد نزد رسول خدا (ص) از حضرت فاطمه (س) و نمی دانم چیزی را افضل از آنچه تعلیم کرد پیغمبر (ص) فاطمه را فرمود: که هر که صبح کند در روز جمعه پس غسل کند و قدمها را بگستراند و چها رکعت نماز کند بدو سلام بخواند در رکعت اول بعد از حمد توحید پنجاه مرتبه و رکعت دوم بعد از حمد والعادیات پنجاه مرتبه و در رکعت سوم بعد از حمد «اذا زلزلت» پنجاه مرتبه و در رکعت چهارم بعد از حمد «اذا جاء نصراللَّه» پنجاه مرتبه و این سوره ی نصر است و آخر سوره ایست که نازل شده و چون از نماز فارغ شود این دعا بخواند:

الهی و سیدی من تهیا او تعبی او اعد او اعد او استعد، لوفاده مخلوق رجاء رفده، و فوائده و نائله، و فواضله و جوائزه، فالیک یا الهی کانت تهیئتی و تعبیتی، و اعدادی و استعدادی، رجاء فوائدک و معروفک، و نائلک و جوائزک، فلا تخیبنی من ذلک، یا من لا تخیب

علیه مسئله السائل، و لا تنقصه عطیه نائل، فانی لم اتک بعمل صالح قدمته، و لا شفاعه مخلوق رجوته، اتقرب الیک بشفاعته، الا محمدا و اهل بیته صلواتک علیه و علیهم، اتیتک ارجو عظیم عفوک، الذی عدت به علی الخطائین عند عکوفهم علی المحارم، فلم یمنعک طول عکوفهم علی المحارم ان جدت علیهم بالمغفره، و انت سیدی العواد بالنعماء، و انا العواد بالخطاء، اسئلک بحق محمد و اله الطاهرین، ان تغفر لی ذنبی العظیم، فانه لا یغفر العظیم الا العظیم، یا عظیم یا عظیم یا عظیم یا عظیم یا عظیم یا عظیم یا عظیم. مؤلف گوید: که سید بن طاووس در جمال الاسبوع از برای هر یک از ائمه علیهم السلام نمازی با دعا ذکر نموده شایسته است در اینجا ذکر شود.

فرموده: نماز امام حسن علیه السلام در روز جمعه و آن چهار رکعت است مثل نماز امیرالمؤمنین علیه السلام. نماز دیگر از آن حضرت در روز جمعه و آن نیز چهار رکعت است در هر رکعت حمد یک مرتبه و قل هو اللَّه احمد بیست و پنج مرتبه.

انگشتر حضرت زهرا (س)

یکی از افرازهای زینتی برای زنان و مردان از قدیم الایام انگشتر بوده و هست. اما آنچنانکه از روایات دینی و از سیره پیامبر صلی اللَّه علیه و آله [1738] و ائمه طاهرین برمی آید جنبه تزئینی انگشتر در فرهنگ دینی به عنوان هدف اول و آخر نیست بلکه استفاده از انگشتر جنبه متذکر بودن به اسماء الهی داشته به نوعی پناهندگی به اسماء حضرت حق از مکائد شیطانی و غفلتها است.

علاوه بر این نقش انگشتر، خود علامت و نشان دهنده ویژگیهایی در مورد اولیاء خدا است. به همین

دلیل نقش انگشتری آنان متفاوت از همدیگر بوده است.

از اقوال تاریخی نقل شده در مورد زندگی حضرت زهرا علیهاالسلام ثابت می شود ایشن دارای انگشتری به جنس نقره و نقش مخصوص که مزین به اسماء متبرکه الهی یا پیامهای معنوی دیگر است، بوده اند.

نقش انگشتری آن حضرت امن المتوکلون، (آنان که توکل می کنند، در امانند) بود. و نیز گفته شده که نقش آن اللَّه ولی عصمتی، (خداوند نگهدار و ولی عصمت و پاکی من است) بوده است. گفته شده است که انگشتر حضرت نقره ای و نقش آن نعم القادر اللَّه و یا امن المتوکلون بود و یادآور شده اند که نقش این کلمات در نگین انگشتری تأثیر عجیبی در دفع دشمنان و نگهداری اموال و اولاد و بدن از شر انس و جن و شیاطین و تمام ناراحتی ها و آفات و بدیها و بلیات دارد. و گفته شده است که نقش انگشتر آن حضرت نقش انگشتری حضرت سلیمان بن داود یعنی سبحان من الجم الجن بکلماته بوده است. [1739]

پاورقی

[1] الامام علی صوت العداله الانسانیه، ص 7.

[2] و لا تقتلوا اولادکم خشیه إملاق. نحن نرزقهم و إیاکم. (اسراء/ 31).

[3] و لا تقتلوا اولادکم من املاق. نحن نرزقکم و ایاهم. (انعام/ 151).

[4] و اذا بشر احدهم بالانثی، ظل وجهه مسودا و هو کظیم. (نحل/ 58 و 59).

[5] حقوق زن در اسلام و اروپا، ص 66.

[6] آمنه (س)، مادر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم، پاورقی ص 33.

[7] نظام حقوق زن در اسلام، ص 56.

[8] همان، ص 57.

[9] از سقیفه تا نینوا، ص 82.

[10] اسلام چنان که بود، ص 126.

[11] سیره ابن هشام، ج 2، ص

234.

[12] و لهن مثل الذی علیهن... (بقره/ 228).

[13] اسلام چنان که بود، ص 123.

[14] روش خوشبختی، ص 89.

[15] روش خوشبختی، ص 78 تا 79.

[16] ما اکرم النساء الا کریم و ما اهانهن الا لئیم. (آیین همسرداری، ص 6).

[17] خیرکم خیرکم لاهله و انا خیرکم لاهلی.(حقوق و حدود زن در اسلام، ص 44- 47).

[18] محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم خاتم پیامبران، ج 1، ص 183.

[19] محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم خاتم پیامبران، ج 1، ص 183.

[20] محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم، خاتم پیامبران ج 1، ص 386 و 387.

[21] محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم، خاتم پیامبران، ج 1، ص 386 و 387.

[22] کشکول، ج 2، ص 50.

[23] آیین همسرداری، ص 48.

[24] کشکول، ج 2، ص 90.

[25] فاشفعوا علیهن و طیبوا قلوبهن. (آیین همسرداری، ص 9).

[26] آیین همسرداری، ص 405- 409.

[27] آیین همسرداری، ص 405- 409.

[28] محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم، خاتم پیامبران، ج 1، ص 183.

[29] خصایص فاطمیه، ص 237.

[30] محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم، خاتم پیامبران، ج 1، ص 386 و 387.

[31] یا ایهاالناس! انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا. ان اکرمکم عند اللَّه اتقیکم. (حجرات/ 13).

[32] من عمل صالحاً من ذکر او اُنثی و هو مؤمن، فلنحیینه حیوهً طیبهً و لنجزینهم أجرهم بأحسن ما کانوا یعملون. (نحل/ 97).

[33] و عاشروهن بالمعروف. (نساء/ 97).

[34] نقش زن در حکومت اسلامی.

[35] زن در چشم و دل محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم، ص 5.

[36] اسلام و اجتماع، ص 64.

[37] زن به

ظن تاریخ، به نقل از «زن در حقوق ساسانی»، بارتلمه، ص 187.

[38] زن به ظن تاریخ، به نقل از «ایران در زمان ساسانیان»، کریستن سن، ص 188.

[39] زن به ظن تاریخ، به نقل از «ایران در زمان ساسانیان»، کریستن سن، ص 192.

[40] فاطمه، فاطمه است، ص 59.

[41] اسلام چنان که بود، ص 121.

[42] فاطمه، فاطمه است، ص 59.

[43] برهان قرآن، ص 114.

[44] جاهلیت در قرن بیستم، ص 237.

[45] جاهلیت در قرن بیستم، ص 237.

[46] جاهلیت در قرن بیستم، ص 238.

[47] اسلام و اجتماع، ص 66.

[48] شاهنامه فردوسی، ج 3، ص 1543 و ج 5، ص 2536- 2533.

[49] اسلام و اجتماع، ص 67.

[50] فاطمه، فاطمه است، ص 60.

[51] همان، ص 61.

[52] اسلام و اجتماع، ص 67.

[53] بلای صهیونیسم، ص 63.

[54] مجله مکتب اسلام، سال هشتم، ش 9، ص 62.

[55] برهان قرآن، ص 115.

[56] اسلام چنان که بود، ص 123.

[57] جاهلیت قرن بیستم، ص 73.

[58] سیره حلبیه- ص 101 ج 1- پیشوای اسلام ص 38- دوائرالعلوم ص 16 و ص 3- تاریخ النبی احمد- ص 177 ج 1.

[59] بحارالانوار، ج 15، ص 28، ح 48 و ج 7 16 ص 406.

[60] انبیاء/ 107.

[61] توبه/ 128.

[62] سبا/ 28.

[63] ما در بیان اخلاق و ویژگیهای پیامبر خدا، هرگز قصد تفصیل نداریم، علاقه مندان، به کتابهای سیره ی نبوی و تفسیر آیات مربوطه بویژه به کتابهای شریف بحارالانوار از جلد پانزدهم تا بیست و دوم. فروغ ابدیت و سفینهالبحار واژه ی «خلق» مراجعه فرمایند.

هدف ما اشاره ی کوتاهی آن هم به سوز انسانی و اخلاق اجتماعی آن حضرت، به عنوان «پدر فاطمه سلام اللَّه علیها» می باشد، زیرا: بحث و بررسی اخلاق پیامبر (ص) کتابهای

مستقلی می خواهد که از عهده ی این اثر مختصر خارج است.

[64] «فکان خلقه القرآن» از: سفینهالبحار، ج 1، ص 411.

[65] «آمن الرسول بما انزل الیه من ربه...» سوره ی بقره آیه ی 285.

[66] انک لعلی خلق عظیم.

[67] فبما رحمه من اللَّه لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک. (آل عمران/ 159).

[68] ما اکل رسول اللَّه خبز برقط و لاشبع من خبز شعیر قط. (مکارم الاخلاق، ص 28).

[69] ما شبع رسول اللَّه من خبز الشعیر یومین حتی مات. (مکارم الاخلاق، ص 28).

[70] اسراء/ 29.

[71] انی لم ابعث لعانا ولکنی بعثت داعیا و رحمه اللهم اهد قومی فامهم لایعلمون. (سفینه، ج 1 ص 412).

[72] سفینهالبحار، ج 1، ص 412.

[73] مجمع البیان، ج 1، ص 33- نمونه، ج 24، ص 379- سفینه، ج 1، ص 411.

[74] تذکرهالخواص جلد 2 ص 302.

[75] تذکره الخواص ج 2 ص 302.

[76] عمده ابن بطریق، ص 24.

[77] صحیح بخاری، جزو پنجم، باب 30، ص 114.

[78] همسران رسول خدا ص 18. به نقل از استیعاب ابن عبدالبر.

[79] منبر الاسلام و توفیق الاعلم.

[80] استیعاب و صحیح بخاری.

[81] سیره ابن هشام ج 1 ص 114- 116.

[82] طبقات ابن سعد ج 1 ص 134.

[83] مناقب ابن شهرآشوب ج 1، ص 174.

[84] امالی شیخ صدوق، ص 593.

[85] تفسیر فرات، ص 11، ط نجف.

[86] میرجهانی: (ال) جُنّه العاصمه، ص 148 (به نقل از کشف الآلی صالح بن عبدالوهّاب بن عرندس) (و) مرندی: ملتقی البحرین، ص 14 (و) مستنبط: القطره ج 1: ص 164 (و) قمی: سفینهالبحار، ماده «خلق» (و) نمازی: مستدرک سفینهالبحار، ج 3: ص 334 (حدیث قدسی)

شاید در نظر نخست این روایت احتیاج به تأمّل داشته باشد؛ امّا با اندکی دقّت، لطافت تعبیر

به کار رفته در آن اشکار می گردد.

همچنانکه می دانید کنیه ی حضرت زهرا (علیهاالسّلام) «امّ ابیها» است. در سبب مکّنا شدن حضرتش به این کنیه با مدد از روایتی که از امام باقر (علیه السّلام)نقل شده است- و ما آن را در سطور بالا ذکر نمودیم- که حضرت فرمودند ریشه درخت نبوّت زهرای اطهر است و یا روایتی که ذهبی در کتاب میزان الاعتدال (ج 1:ص 234) از رسول خدا نقل می کند که حضرت می فرمایند: «أنَا شَجَرَهٌ، وَ فاطِمَهُ أصلُها،وَ عَلِیُّ لِقاحهُا، وَ الحَسَنُ وَ الحُسَینُ ثَمَرُها» (یعنی من درخت، فاطمه ریشه آن، علی لقاح آن، و حسن و حسین میوه ی آن هستند) آشکار می گردد که خلقت پیامبر، علی، حسن و حسین (علیهم السّلام) در عالم انوار بسته به خلقت حضرت زهرا (علیهاالسّلام) بوده است. فَافهَم فَإنَّهُ دَقِیقٌ جِدّاً.

[87] خطیب بغدادی: تاریخ بغداد، ج 5: ص 86.

[88] سوره ی مبارکه ی ق، آیه ی 24.

[89] بحارالانوار، ج 40، ص 43.

[90] تأویل الایات 1/ 98.

[91] طریحی، مجمع البحرین، ماده شجر.

[92] علمای امامیه و علمای عامه در سال ولادت حضرت فاطمه اختلاف دارند. اکثر علمای عامه تولد او را قبل از بعثت می دانند. عبدالرحمن بن جوزی در کتاب تذکره ی الخواص ص 306 می نویسد: تاریخ نگاران نوشته اند که فاطمه ی زهرا در سالی متولد شد که قریش به ساختن مسجدالحرام مشغول بودند. یعنی پنج سال قبل از بعثت.

محمد بن یوسف حنفی در کتاب «نظم دررالسمطین» ص 175 می نویسد: فاطمه در سالی متولد شد که قریش مشغول ساختن کعبه بودند.

طبری در ذخائرالعقبی ص 53 از قول عباس نقل می کند که گفت: فاطمه در سالی متولد شد که قریش مغشول ساختن خانه ی کعبه بودند و در آن هنگام پیغمبر در سن

سی و پنج سالگی بود.

ابوالفرج در کتاب مقاتل الطالبیین ص 30 می نویسد: فاطمه قبل از بعثت در سالی که کعبه بنا می شد به دنیا آمد. مجلسی در کتاب بحارالانوار ج 43 ص 213 می نویسد: روزی عبداللَّه بن حسن بر هشام بن عبدالملک وارد شد در حالی که کلبی نیز در مجلس حضور داشت. هشام به عبداللَّه گفت: فاطمه چند سال عمر کرد؟ عبداللَّه در پاسخ گفت: سی سال. سپس همین سؤال را از کلبی نمود. او در جواب گفت: سی و پنج سال. هشام رو به عبداللَّه نمود و گفت: آیا سخن کلبی را شنیدی؟ اطلاعات کلبی در عالم انساب خوب است. عبداللَّه گفت: یا امیرالمؤمنین احوال مادر مرا از من باید پرسید و احوال مادر کلبی را از او.

اما اکثر علمای امامیه مانند ابن شهرآشوب در مناقب ج 3 ص 357، کلینی در اصول کافی ج 1 ص 458، مجلسی در بحارالانوار ج 43 ص 6 و حیات القلوب ج 2 ص 149، محدث قمی در منتهی الامال ج 1 ص 94، محمدتقی سپهر در ناسخ التواریخ ص 17، علی بن عیسی در کشف الغمه ج 2 ص 75، طبری در دلائل الامامه ص 10 فیض کاشانی در وافی ج 1 ص 173، این دانشمندان و گروه دیگری نوشته اند که فاطمه پنج سال بعد از بعثت تولد یافت: مدرک آنان احادیث است که در این باره از ائمه صادر شده است. ابوبصیر روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: در بیستم ماه جمادی الثانی در هنگامی که پیغمبر چهل و پنج ساله بود به دنیا آمد. هشت سال با پدرش در مکه بود. و ده

سال در مدینه با پدرش زندگی کرد. بعد از پدر بزرگوارش هفتاد و پنج روز زنده ماند و در روز سوم جمادی الثانی در سال یازدهم هجری وفات نمود. (دلائل الامامه ص 10).

اما بر خوانندگان محترم مخفی نیست که وفات حضرت زهرا در سوم جمادی الثانی با داستان هفتاد و پنج روز زنده ماندن آن حضرت سازگار نیست و با نود پنج روز مناسب تر است. لذا بعید نیست که لفظ «تسعین» در روایت، با لفظ «سبعین» اشتباه شده باشد.

حبیب سجستانی می گوید: از حضرت ابوجعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: فاطمه دختر محمد، پنج سال بعد از بعثت رسول خدا تولد یافت و در هنگام وفات هیجده سال و هفتاد و پنج روز از عمر شریفش گذشته بود (اصول کافی ج 1 ص 457). در روایتی وارد شده که فاطمه در هنگام عروسی نه ساله بود.

سعید بن مسیب می گوید به حضرت علی بن الحسین عرض کردم: پیغمبر در چه سالی فاطمه را به علی تزویج نمود؟ فرمود: یکسال بعد از هجرت، و در آن تاریخ فاطمه نه ساله بود (روضه کافی چاپ نجف سال 1385 هجری ص 281).

در کتاب فرائد السمطین ج 1 ص 88 می نویسد که ابابکر و عمر از پیامبر (ص) تقاضا کردند که با فاطمه ازدواج کنند در جواب فرمود: هنوز کوچک است. ولی وقتی علی بن ابی طالب خواستگاری کرد مورد قبول قرار گرفت. این حکایت نیز با تولد بعد از بعثت سازگارتر است، زیرا اگر قبل از بعثت تولد یافته بود در آن زمان 18 ساله بود و دختر 18 ساله صغیر نیست.

از امثال این احادیث استفاده می شود که تولد فاطمه بعد از

بعثت رسول اکرم واقع شده است. صاحب کتاب کشف الغمه روایتی نقل کرده که در خود آن حدیث تناقضی وجود دارد: امام محمد باقر فرمود: فاطمه پنج سال بعد از بعثت به دنیا آمد، در همان سالی که قریش مشغول ساختن خانه ی کعبه بودند. و در هنگام وفات هیجده سال و هفتاد و پنج روز از عمر شریفش گذشته بود (کشف الغمه ج 2 ص 75).

چنان که ملاحظه می فرمایید در خود این حدیث تناقض است. زیرا از یک طرف می گوید: فاطمه پنج سال بعد از بعثت بدنیا آمد، و در هنگام وفات هیجده ساله بود. از طرف دیگر می گوید: در هنگام تولد آن جناب، قریش مشغول ساختن خانه ی کعبه بودند. در صورتی که این دو مطلب قابل جمع نیستند زیرا خانه ی خدا پنج سال قبل از بعثت تجدید بنا شد نه بعد از بعثت. بهر حال باید در این حدیث اشتباهی رخ داده باشد. یا باید گفت کلمه ی «قبل البعثه» اشتباهاً به کلمه «بعد البعثه» تبدیل شده یا جمله «و قریش تبنی البیت» از طرف راوی اضافه شده است. کفعمی در مصباح می نویسد: فاطمه در روز جمعه بیستم جمادی الثانی سال دوم بعثت به دنیا آمد (بحار ج 43 ص 9).

چنانکه ملاحظه فرمودید در بین علمای اسلام در مورد تاریخ تولد زهرا اختلاف شدیدی وجود دارد، اما چون اهل بیت تولد آن حضرت را پنج سال بعد از بعثت دانسته اند قولشان بر قول تاریخ نویسان عامه مقدم است. زیرا ائمه اطهار و اهل بیت پیغمبر و فرزندان زهرا، بهتر از دیگران از سن مادرشان خبر دارند.

ممکن است کسی بگوید که: خدیجه در سال دهم بعثت وفات نمود و در هنگام

وفات شصت و پنج ساله بود. بنابراین، اگر فاطمه در سال پنجم بعثت تولد یافته باشد باید خدیجه در سن پنجاه و نه سالگی آبستن شده باشد. چگونه می توان این مطلب را باور کرد؟!.

ما در پاسخ به این اشکال می توانیم دو مطلب را بگوییم:

اولا: این موضوع مسلّم نیست که خدیجه در هنگام وفات شصت و پنج ساله باشد. بلکه بنابر قول ابن عباس باید سنش در موقع آبستن شدن به فاطمه، در حدود چهل و هشت سالگی باشد. زیرا ابن عباس می گوید خدیجه در سن بیست و هشت سالگی با پیغمبر عروسی کرد (کشف الغمه ج 2 ص 139) و قول ابن عباس نیز بر سایرین تقدم دارد. زیرا خویشان پیغمبر بهتر از دیگران از وضع داخلی خودشان اطلاع دارند.

بنابراین روایت، خدیجه در هنگام بعثت رسول خدا، چهل و سه ساله بوده و در سال پنجم بعثت که سال تولد فاطمه است در حدود چهل هشت سال عمر داشته و آبستن شدن در این سنین غیر عادی نیست.

ثانیا: اگر قول ابن عباس را هم قبول نکنیم و بگوییم خدیجه در سن چهل سالگی ازدواج کرده و قاعدتا باید در سن پنجاه و نه سالگی آبستن شده باشد، باز هم امر محالی نیست زیرا فقها و دانشمندان نوشته اند که زنهای قرشی تا سن شصت سالگی عادت می شوند و آبستن شدن نیز برایشان امکان دارد. خدیجه هم از طائفه قریش و مشمول این قاعده است.

بعلاوه، درست است که آبستن شدن زن در این سنین نادرالوقوع است لکین در تاریخ نمونه هایی داشته و دارد: زنی به نام اکرم موسوی در «سرخون» بندرعباس دو قلو زایید.

این زن 65 سال دارد و شوهرش 74

ساله است... یک پزشک معروف به خبرنگار اطلاعات اظهار داشت به طوری که تاریخ پزشکی نشان می دهد کم سن ترین زنی که حامله شده است فقط چهار سال و هفت ماه داشت و مسن ترین مادران جهان 67 ساله بوده است. (اطلاعات 28 بهمن 1351).

یک زن 66 ساله ای به نام شوشنا در اصفهان وضع حمل کرد و پسری را به دنیا آورد. یحیی شوهر این زن به خبرنگار اطلاعات گفت: هشت فرزند دارم. چهار پسر و چهار دختر. بزرگترین فرزندم 50 ساله و کوچکترین آنها 25 ساله است. (اطلاعات 20 اردیبهشت 1351).

چه مانع دارد خدیجه نیز یکی از همین افراد کمیاب باشد؟.

در خاتمه لازم است بدین نکته توجه داشته باشید که اختلافی که در مورد تاریخ تولد فاطمه دیده می شود، به سن شریفش هنگام ازدواج و وفات نیز سرایت می کند. زیرا اگر تاریخ تولد را پنج سال قبل از بعثت بدانیم باید در هنگام ازدواج در حدود هیجده ساله باشد و در هنگام وفات، بیست و هشت ساله، اما اگر پنج سال بعد از بعثت متولد شده باشد، باید در هنگام عروسی در حدود نه ساله باشد و در هنگام وفات هیجده ساله.

[93] کامل ابن اثیر ج 2 ص 40.

[94] شفاءالغرام ج 1 ص 272- مراه الحرمین ج 1 ص 189/ 192.

[95] النساء: 11.

[96] البحار: 37/ 38 ح 8، و 79/ 262 ح 11، عن العلل.

[97] العوالم: 11/ 46.

[98] نماز مسافر را که از چهار رکعت به دو رکعت شکسته می شود نماز قصر گفته و این عمل را تقصیر گویند.

[99] من لا یحضر الفقیه، ج 1، ص 454. تهذیب، ج 2، ص 113. وسائل الشیعه، ج 4، ص

88. علل الشرایع، ص 324.

[100] مراجعه بفرمایید به: بخش حضرت فاطمه علیهاالسلام از دیدگاه روایات (ذیل موضوع اول و سوم).

[101] بحارالانوار، ج 43، ص 10، ر 1 از امالی صدوق و علل الشرایع.

[102] سید جعفر شهیدی، زندگانی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام، ص 34.

[103] بحارالانوار، ج 43، ص 13، ر 9 از علل الشرایع.

[104] فاطمه الزهراء من المهد إلی اللحد، ص 71 از مقتل الحسین خوارزمی، ص 65 و مناقب ترمذی.

[105] فاطمه الزهراء من المهد إلی اللحد، ص 70.

[106] بحارالانوار، ج 8، ص 50، ر 58 از علل الشرایع.

[107] بحارالانوار، ج 43، ص 65 ر 58 از تفسیر فرات بن ابراهیم.

[108] اشتقاق بر سه قسم است. 1- صغیر 2- کبیر 3- اکبر، اشتقاق صغیر آن است که مشتق مشتمل بر حروف مشتق منه باشد و ترتیب حروف نیز در آن رعایت شده باشد، مانند یضرب و ضارب و مضروب که از «ضرب» مشتق می شود. اگر در اشتقاق، مشتق مشتمل بر حروف مشتق منه باشد، لکن ترتیب حروف ملحوظ نباشد، آن را «اشتقاق کبیر» گویند، مانند جذب و جبذ، حمد و مدح، غرد و رغد. اگر در اشتقاق مشتق مشتمل بر بعض حروف مشتق منه باشد و در معنی چنان مناسبتی داشته باشد که صلاحیت رجوع معنا به سوی آن باشد، آن را «اشتقاق اکبر» گویند، مانند: ثلم و ثلب، قصم و فصم، خضم و هضم، حزوجز، فطر و فطم، نبع و نیع، نزح و نزف. لفظ فطر به معنای شق و ابتداء و انشاء و امثال اینها آمده است و فطم به معنای فصل و قطع و منع آمده و هر یک مستلزم دیگری هستند، پس اشتقاق فاطمه از فاطر، اشتقاق

اکبر است. شاید اشاره باشد به اینکه حضرت زهرا علیهاالسلام مظهر صفت فاطریت حق جل و علا و متادب به آداب اللَّه و متخلق به اخلاق اللَّه می باشد (با قدری تلخیص و تصرف از جنه العاصمه، ص 49.).

[109] بحارالانوار، ج 43، ص 15.

[110] بحارالانوار، ج 26، ص 326، ر 10. از تفسیر الإمام العسکری.

[111] فاطمه الزهراء من المهد إلی اللحد، ص 82 از ریاض النضره، ج 2، ص 202 و شرف النبّوه.

[112] علی اکبر تلافی، فضائل الزهراء، انتشارات نیک معارف، ص 36 از حلیهالاولیاء، ج 2، ص 41 و بحارالانوار، ج 43، ص 84، ر 7 از مناقب.

[113] وسائل الشیعه، ج 2، ص 530، ر 2825.

[114] بحارالانوار، ج 43، ص 105، ر 19 از امالی الشیخ.

[115] مرآه العقول، ج 5، ص 315.

[116] قاموس قرآن، ج 1، ص 189.

[117] والبرکه ثبوت الخیر الإلهی فی شی ء، قال تعالی: (لفتحنا عیلهم برکات من السماء والأرض) و سمی بذلک لثبوت الخیر فیه ثبوت الماء فی البرکه، والمبارک ما فیه ذلک الخیر... و لما کان الخیر الإلهی یصدر من حیث لایحس و علی وجه لایحصی و لایحصر قیل لکل شی ء ما یشاهد منه زیاده غیر محسوسه هو مبارک و فیه برکه. مفردات راغب، ماده ی برکه.

[118] بحارالانوار، ج 43، ص 22، ر 14 از امالی صدوق.

[119] بحارالانوار، ج 43، ص 19، ر 20 از مصباح الانوار.

[120] فاطمه الزهراء من المهد إلی اللحد، ص 100 از الخطیب البغدادی فی تاریخه ج 10.

[121] بحارالانوار، ج 43، ص 153، ر 12 از امالی الشیخ.

[122] فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ص 158، از اخبار الدول، ص 87، ط بغداد، علی ما فی احقاق الحق، ج 10، ص 24.

[123]

بحارالانوار، ج 35، ص 45، ر 1 از معانی الاخبار همچنین، ج 33، ص 283، ر 547 از بشاره المصطفی.

[124] بحارالانوار، ج 100 ص 199، ر 20 از الاقبال، ص 100.

[125] فاطمه ی زهراء علیهاالسلام بهجه قلب المصطفی، ج 1، ص 189 از الدر المنثور، ج 8، ص 543 فی وره الضحی.

[126] بحارالانوار، ج 25، ص 254، ر 15 از علل الشرایع.

[127] بحارالانوار، ج 14، ص 206، ر 23 از علل الشرایع.

[128] بحارالانوار، ج 43، ص 79، ر 66 از علل الشرایع.

[129] بحارالانوار،ج 26، ص 44، ر 77 از بصائرالدرجات ص 43.

[130] بحارالانوار، ج 43، ص 79، ر 66 از علل الشرایع.

[131] اخیراً بعض سخنان آن حضرت، در کتابی مستقل با نام «نهج الحیاه» به چاپ رسیده است.

[132] سید جعفر شهیدی، زندگانی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام، ص 32.

[133] بحارالانوار، ج 43، ص 12، ر 5 از علل الشرایع.

[134] بحارالانوار، ج 43، ص 12، ر 6 از علل الشرایع و معانی الخبار.

[135] بحارالانوار، ج 43، ص 56، ر 49 از فضائل شهر رمضان صدوق.

[136] فاطمه ی زهراء علیهاالسلام بهجه قلب المصطفی، ج 1، ص 180 از احقاق الحق، ج 19، ص 16.

[137] بحارالانوار، ج 43، ص 15، ر 14 از مناقب ابن شهرآشوب.

[138] بحارالانوار، ج 43، ص 11، ر 2 از علل الشرایع.

[139] بحارالانوار، ج 43، ص 5، ر 5 از علل الشرایع.

[140] بحارالانوار ج 43، ص 7 ر 8 از کشف الغمه.

[141] بحارالانوار، ج 43، ص 15، ر 13 از علل الشرایع و معانی الاخبار.

[142] فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج 1، ص 158 از احقاق الحق ج 10، ص 25 نقلاً عن العلامه الکشفی الحنفی فی المناقب المرتضویه، ص 119.

[143] عن ابی عبداللَّه علیه السلام انه قال: «ابَی اللَّه ان یجری الاشیاء الاباسباب فجعل

لکل شی ء سبباً، و جعل لکل سبب شرحاً، و جعل لکل شرح علماً، و جعل لکل علم باباً ناطقاً. عرفه من عرفه، و جهله من جهله، ذاک رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و نحن. الکافی، ج 1، ص 183، ر 7.

[144] بنابراین اگر در بعض روایات از ناقص العقل بودن زن، سخن به میان آمده است باید به معنای صحیح خود حمل گردد، زیرا این سخن با مبانی مسلم کلامی و فلسفی ما در تضاد است.

[145] شیعه معتقد است که هرکس در این دنیا به هر مقدار رنج و سختی در راه خداوند تحمل نماید خداوند بر خود لازم کرده است بیش از رنج و زحمتی که بنده تحمل می کند به او پاداش عنایت فرماید والا بنابر مبانی کلامی شیعه، این خدا ظالم در حق بنده خواهد بود، لذا برای کسانی که زحمت حالت حیض و نفاس را تحمل می کنند پاداشی وافر در انتظار است.

[146] بحارالانوار، ج 100، ص 197، ر 15 از مصباح الزائر.

[147] بحارالانوار ج 100 ص 199 ر 20 از الاقبال ص 100.

[148] بحارالانوار، ج 43، ص 207، ر 36 از الدلائل للطبری.

[149] بحارالانوار، ج 35، ص 45، ر 1 همچنین، ج 33، ص 283، ر 547 از بشاره المصطفی.

[150] بحارالانوار، ج 43، ص 197، ر 29 از کتاب سلیم بن قیس الهلالی.

[151] بحارالانوار، ج 43، ص 5، ر 5 از علل الشرایع.

[152] فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج 1، ص 158 از ذخائرالعقبی، ص 26.

[153] فاطمه ی زهراء بهجه قلب المصطفی، ج 1، ص 182 از الصواعق، ص 96، اسعاف الراغبین ص 172 نقلاً عن السنائی.

[154] عزّ: ارجمند شد، ناگوار است برای...، قوی شد،

ضعیف شد.

[155] بحارالانوار، ج 43، ص 149، ر 6 همان مأخذ، ص 7 از فضایل شهر رمضان.

[156] بحارالانوار، ج 43، ص 7 و 8 از کشف الغمه.

[157] بحارالانوار، ج 43، ص 81، ر 3 از علل الشرایع.

[158] عزل: یکسوی ساختن و جدا نمودن را گویند.

[159] أبوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، مجمع البیان، ج 10، ص 644.

[160] بحارالانوار، ج 100، ص 199، ر 20 از الاقبال، ص 100.

[161] بحارالانوار، ج 35، ص 45، را همچنین، ج 33، ص 283، ر 547 از بشاره المصطفی.

[162] قال علی علیه السلام:«نشدتکم بالله! هل فیکم أحد زوجته سیده نساءالعالمین غیری؟ قالوا: لا.» فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج 1، ص 119 از الاحتجاج، ص 195.

[163] قال علی علیه السلام فی مناشده طویله مع أبی بکر: «فأنشدک بالله! أنا الذی إختارنی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و زوجنی إبنته فاطمه علیهاالسلام و قال «الله زوجک إیّاها فی السماء» أم أنت؟ قال: بل أنت.» فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج 1، ص 119 از الاحتجاج، ج 1، ص 171.

[164] محمد صادق نجمی، سخنان حسین بن علی علیه السلام، ص 316، چاپ هفتم، دفتر انتشارات اسلامی.

[165] سید جعفر شهیدی، زندگانی علی بن الحسین علیه السلام، ص 121، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم، 1367.

[166] المنجد.

[167] روی برگردانیدن، فتل وجهه عنهم: از ایشان روی برگردانید.

[168] ستاره ی نزدیک قطب شمال را فرقد می گویند که تعداد آنها نیز دو تا می باشد.

[169] بحارالانوار، ج 24، ص 75، ر 11 از امالی طوسی.

[170] فاطمه ی زهراء بهجه قلب المصطفی، ص 182 از نزهه المجالس، ج 2، ص 222.

[171] فاطمه ی زهراء بهجه قلب المصطفی، ج 1، ص 183 از سیره الملا، ذخایرالعقبی، ص 45، نزهه المجالس ج

2، ص 227.

[172] بحارالانوار، ج 43، ص 26، ر 25 از معانی الاخبار.

[173] بحارالانوار، ج 43، ص 23، ر 19 از امالی شیخ.

[174] کاثره مکاثره: چیرگی نمود و در بسیاری مال نبرد کرد.

[175] عضاده الشی: جانب و طرف یک شی.

[176] بحارالانوار، ج 43، ص 197، ر 29 از کتاب سلیم بن قیس الهلالی.

[177] اصول کافی، ج 1، ص 458، ر 2.

[178] بحارالانوار، ج 100، ص 194، ر 11 از التهذیب ج 6، ص 9.

[179] بحارالانوار، ج 100، ص 198، ر 16 از مصباح الزائر، ص 25.

[180] بحارالانوار، ج 22، ص 490، ر 36.

[181] بحارالانوار، ج 22، ص 490، ر 36.

[182] بحارالانوار: ج 101، ص 263، ر 42.

[183] بحارالانوار، ج 100، ص 218، ر 17 از مصباح الزائر، ص 28 والمزار الکبیر ص 23.

[184] بحارالانوار، ج 102، ص 220، ر 1 از عتیق غروی.

[185] السماوه، بلده فی العراق. المنجد.

[186] تدمر او عروس الصحراء او پالمیرا، مدینه فی قلب الصحراء السوریه. المنجد.

[187] (قال المجلسی قدس سره ذیل الروایه) أقول: لا یبعد کونه الکاظم علیه السلام ذهب لإتمام الحجه علیهم. بحارالانوار، ج 48، ص 181 و 182، ر 25، از مقتضب الأثر، ص 55.

[188] بحارالانوار، ج 95، ص 376- 384، از مهج الدعوات ص 113- 115.

[189] بحارالانوار،ج 27، ص 139، ر 144 از کنزجامع الفوائد و تأویل الایات الظاهره معاً.

[190] بحارالانوار، ج 100، ص 199، ر 20.

[191] بحارالانوار، ج 100، ص 199، ر 20 از الاقبال، ص 100.

[192] بحارالانوار، ج 43، ص 174- 176، ر 15.

[193] بحارالانوار، ج 102، ص 220، ر 1 از عتیق غروی.

[194] مجمع البیان فی تفسیر القرآن، أبوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، 1406

ه.ق، ج 10، ص 703.

[195] قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، دارالکتب الاسلامیه، چاپ هفتم 1361، ج 6، ص 93.

[196] تفسیر نمونه، ج 27، ص 368 و 369.

[197] تا آنجا که فخررازی در تفسیر کوثر پانزده قول را ذکر کرده است.

[198] نفس زکیه لقبی است برای «محمد بن عبداللَّه» فرزند «امام حسن مجتبی» که به دست «منصور دوانقی» در سال 145 هجری به شهادت رسید.

[199] تفسیر نمونه، ج 27، ص 375- 376 به نقل از تفسیر فخر رازی ج 32، ص 124.

[200] إنّ کثره ذریته صلی اللَّه علیه و آله هی المراده وحدها بالکوثر الذی أعطیه النّبی صلی اللَّه علیه و آله أو المراد بها الخیر الکثیر و کثره الذریه مراده فی ضمن الخیر الکثیر و لو لا ذلک لکان تحقیق الکلام بقوله: «إنَّ شانئک هو الأبتر» خالیاً عن الفائده. المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمّد حسین طباطبائی، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم 1394 ه.ق، ج 20، ص 370.

[201] اصول کافی، ج 1، ص 195.

[202] قوله: «مبشّره الأولیاء» علی بناء إسم المفعول، أی، التی بشّر اللَّه الأولیاء بها، و یحتمل بناء إسم الفاعل لأنها تبشر أولیاءها و أحباءها فی الدنیا والآخره بالنجاه من النار، و لذا سمیت علیهاالسلام بفاطمه. فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج 2، ص 595.

[203] بحارالانوار، ج 100، ص 199، ر 20 از الاقبال، ص 100.

[204] بحارالانوار، ج 102، ص 220، ر 1 از عتیق غروی.

[205] بحارالانوار، ج 43، ص 179، ر 15.

[206] مسأله 585 رساله عملیه امام خمینی قدس سره «بعد از غسل واجب است میت را حنوط کنند، یعنی به پیشانی و کف دستها و سر زانوها و سر دو انگشت بزرگ

پاهای او کافور بمالند. و مستحب است به سر بینی میت هم کافور بمالند و باید کافور ساییده و تازه باشد و اگر به واسطه ی کهنه بودن، عطر او از بین رفته باشد کافی نیست.».

[207] در بعضی از روایات، نام سکینه وجود ندارد. در هر صورت هیچ فرزندی به نام سکینه برای فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در تاریخ ثبت نشده است.

[208] گذشتن از این نکته و هیچ نگفتن کمی دشوار است. مگر فضه دختر فاطمه علیهاالسلام است که امیرالمؤمنین علیه السلام او و فرزندان زهراء علیهاالسلام را با هم مورد خطاب قرار داده می گوید: بیایید و از مادرتان آخرین توشه را برگیرید؟ گرچه می توان گفت: امیرالمؤمنین از باب تغلیب چون چهار فرزند خود را صدا زده است، لذا فضه را نیز جزو فرزندان خود محسوب کرده است، لکن تصور می شود مطلب فراتر از این باشد. پس سرَّش چیست؟ شما سخن معروف پیامبر صلی اللَّه علیه و آله درباره سلمان را به یاد دارید. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله مکرر می فرمودند: «سلمان از ما اهل بیت است». این جمله فقط درباره سلمان گفته نشده است، بلکه ما بیشتر درباره ی او، این جمله را به یاد داریم «مقداد منا» «اباذر منا» «جابر منا» «عمار منا» و تعابیری اینگونه در مجامع روایی ما فراوان است، در دنباله ی پاورقی به چند روایت اشاره می کنیم. چرا سلمان و اباذر و مقداد و یا دیگران به مقامی رسیدند که پیامبر درباره آنها فرمود: «این افراد از ما اهل بیت هستند». تفصیل این مطلب از حوصله ی این پاورقی خارج است فقط بدانید ایشان کسانی بودند که در کسب معارف دین سخت کوشا بودند و در

شناخت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و ائمه علیهم السلام به درجه ای از معرفت رسیده بودند که ائمه اطهار علیهم السلام آنها را از خودشان می دانستند، اگر چنین باشد (که هست) پس هرکس این معرفت را کسب کند و به معارف خود عمل نماید از اهل بیت خواهد شد.

فضه، خادمه ی فاطمه زهراء علیهاالسلام، یک کنیز نبود، بلکه خود عارفی تمام بود، لذا شناخت او از حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه زهراء علیهاالسلام یک شناخت عالی است، پس فضه ای که اهل بیت را آنچنان که باید شناخته است و بر طبق این معرفت، در برابر آنها تواضع می کند باید از اهل بیت بشود. این اولین مرتبه ای نیست که امیرالمؤمنین علیه السلام او را از اهل بیت می خواند. باری دیگر به لقب «سعیده» مراجعه نمایید در آنجا نیز امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «اللهم بارک لنا فی فضتنا» خداوندا! این فضه، از ما اهل بیت است، تمام برکات خود را بر او نازل گردان. امید است ما هم جزو دوستداران آنها قرار گیریم.

در اینجا برای اهل تحقیق چند روایت می آوریم تا مفاهیم بالا را روشن نماید و برای آنکه کمتر از بحث دور افتیم، ترجمه آنها را ذکر نمی کنیم. عن الرضا علیه السلام عن علی علیه السلام قال: قال النبی صلی اللَّه علیه و آله: «سلمان منا اهل البیت.» بحارالانوار، ج 22، ص 326، ر 28، عن الفضل بن عیسی الهاشمی قال: دخلت علی أبی عبداللَّه علیه السلام أنا و أبی فقال له: «أ من قول رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله: سلمان رجل منا اهل البیت. فقال: نعم. فقال: أی من ولد عبدالمطلب فقال: منا أهل البیت. فقال له: أی من ولد أبی طالب. فقال: منا أهل البیت. فقال

له: إنی لا أعرفه فقال: فأعرفه یا عیسی! فإنه منا أهل البیت. ثم أو ما بیده إلی صدره، ثم قال: لیس حیث تذهب ان اللَّه خلق طینتنا من علیین و خلق طینه شیعتنا من دون ذلک فهم منّا و خلق طینه عدونا من سجین و خلق طینه شیعتهم من دون ذلک و هم منهم و سلمان خیر من لقمان.

بحارالانوار، ج 22، ص 331، ر 42، ذکر عند ابی جعفر علیه السلام سلمان الفارسی قال: مه لا تقولوا سلمان الفارسی ولکن قولوا سلمان الحمدی ذاک رجل منا أهل البیت. بحارالانوار، 22 ص 349، ر 67 عن أبی جعفر الباقر قال: سمعت جابر بن عبداللَّه الانصاری یقول: سألت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله عن سلمان الفارسی فقال صلی اللَّه علیه و آله: سلمان بحرالعلم لایقدر علی نزحه. سلمان مخصوص بالعلم الأوّل والآخر، ابغض اللَّه من أبغض سلمان و أحبّ من أحبّه. قلت: فما تقول فی أبی ذر؟ قال: و ذاک منّا، أبغض اللَّه من أبغضه و أحبّ من أحبّه. قلت: فما تقول فی المقداد؟ قال: و ذاک منّا، أبغض اللَّه من أبغضه و أحبّ من أحبّه.

قلت: فما تقول فی عمار؟ قال: و ذاک منّا، أبغض اللَّه من أبغضه و أحبّ من أحبّه. قال جابر: فخرجت لا بشّرهم، فلما ولیت، قال صلی اللَّه علیه و آله الیّ یا جابر! الیّ یا جابر! و أنت منّا، أبغض الله من أبغضک و أحبّ من أحبّک. قال: فقلت: یا رسول اللَّه! فما تقول: فی علی بن أبیطالب؟ فقال: ذاک نفسی، قلت: فما تقول فی الحسن والحسین؟ قال: هما روحی و فاطمه اُمّهما إبنتی یسؤونی ما ساءها و یسرّنی ما سرّها، اُشهد الله إنّی حرب لمن

حاربهم، سلم لمن سالمهم. یا جابر! إذا أردت أن تدعو الله فیستجیب لک فاُدعه بأسمائهم، فإنّها أحبّ الأسماء إلی الله عزّ و جلّ. بحارالانوار، ج 22، ص 347، ر 63.

[209] بحارالانوار، ج 102، ص 220، ر 1 از عتیق غروی.

[210] بحارالانوار، ج 22، ص 492، ر 37 همچنین، ج 81، ص 324، ر 18 ر. ک: لقب رشیده.

[211] بحارالانوار، ج 100، ص 194، ر 11 از التهذیب، ج 6، ص 9.

[212] بحارالانوار، ج 100، ص 198، ر 16 از مصباح الزائر، ص 25.

[213] شکافتن و جدا نمودن.

[214] بحارالانوار، ج 43، ص 18، ر 17 از تفسیر فرات بن ابراهیم.

[215] بحارالانوار، ج 22، ص 492، ر 37 همچنین، ج 81، ص 324، ر 18، ر. ک: لقب رشیده.

[216] الثاقب فی المناقب ابی محمد بن علی الطوسی المعروف بابن حمزه، صص 281 و 280.

[217] بحارالانوار، ج 22، ص 492، ر 37 همچنین، ج 81، ص 324، ر 18، ر. ک: لقب رشیده.

[218] بحارالانوار، ج 100، ص 218، ر 17 از مصباح الزائر، ص 28 والمزار الکبیر ص 23.

[219] بحارالانوار، ج 22، ص 490، ر 36.

[220] بحارالانوار، ج 100، ص 199، ر 20 از الاقبال، ص 100.

[221] بحارالانوار، ج 43، ص 174- 176، ر 15 ر. ک: به لقب فریده.

[222] بحارالانوار، ج 43، ص 174- 176، ر 15، ر. ک: به لقب فریده.

[223] جنهالعاصمه، ص 66- 68.

[224] فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج 1، ص 203، از «المناقب»، ج 3، ص 357.

[225] فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج 1، ص 203 از «اللمعه البیضاء»، ص 50.

[226] فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج 1، ص 203 از «نخبه البیان فی تفضیل سیده

التسوان»، ص 86.

[227] فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج 1، ص 205 از «مجمع البحرین» ماده شجر.

[228] فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفی، ج 1، ص 205 از «میزان الاعتدال»، ج 1، ص 234 علی ما فی «احقاق الحق»، ج 9، ص 152.

[229] دلائل الامامه ص 9.

[230] قال امیرالمؤمنین علیه السلام ما من لبن رضع به الصبی اعظم برکه من لبن امه- وافی ج 3 ص 207.

[231] سوره ی حجر آیه ی 94.

[232] سیره ابن هشام ج 1 ص 344. الکامل فی التاریخ ج 2 ص 51.

[233] مستدرک حاکم ج 3/ 157.

[234] مستدرک حاکم ج 3/ 157.

[235] لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا.

[236] بحارالانوار، ج 43، ص 33.

[237] بحارالانوار، ج 43، ص 40.

[238] اما به نقل از شیخ کلینی، ابوطالب یکسال پس از مرگ خدیجه درگذشت (اصول کافی ج 1 ص 44).

[239] و بشرالصابرین. الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا انا للَّه و انا الیه راجعون (البقره: 155- 156).

[240] بحارالانوار ج 16 ص 1.

[241] ریاحین الشریعه، ج 1.

[242] ... خطبها اکابر قریش من اهل الفضل والسابقه فی الاسلام، والشرف والمال و کان کلما ذکرها رجل من قریش لرسول اللَّه (ص) اعرض عنه رسول اللَّه بوجهه حتی کان الرجل منهم یظن فی نفسه انّ رسول اللَّه ساخط علیه.... بحار، ج 43، ص 124- جلاءالعیون شبر، ج 158 1.

[243] عوالم، ج 11، ص 292- 293.

[244] شرح ابن ابی الحدید، ج 13، ص 228.

[245] کنزالعمال، ج 13، ص 114، ش 36370.

[246] فرائد السمطین، ج 1، ص 88، ش 68.

[247] کنزالعمال، ج 13، ص 684، ش 37755.

[248] کشف الغمه ج 1 ص 354- طبقات ابن سعد ج 8 ص 19- امالی طوسی ج 1 ص 38.

[249] چهارده معصوم/ 257 نقل از

ینابیع الموده قندوزی باب 55.

[250] بحارالانوار ج 43/ 107.

[251] مرحوم مجلسی این روایت را از کتاب علل الشرائع و خصال و امالی صدوق و دلائل الامامه طبری نقل می کند و سپس می گوید:

«این امکان وجود دارد که بتوان به این روایت استدلال کرد و گفت که علی و فاطمه علیهماالسلام اشرف از تمامی انبیاء اولوالعزم- بجز پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم- هستند». (بحارالانوار ج 43/ 10، 11).

اعتقاد مرحوم علامه امینی نیز همین بوده است چنانکه در منقبت سی و دوم از مناقب چهل گانه ی حضرت زهرا علیهاالسلام که پس از این خواهید خواند می گویند: «اگر بجز این فرمایش از جانب پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم تصریحی در این مورد در دسترس ما نبود (با اینکه وجود دارد)، همین حدیث شریف برای اثبات برتری حضرت صدیقه زهرا علیهاالسلام بر جمیع انبیاء (جز پدر بزرگوارش) کافی بود.

[252] فاطمه/ 90.

[253] ناسخ التواریخ/ 53.

[254] مناقب ابن شهر آشوب ج 2/ 106.

[255] ناسخ التواریخ زندگانی حضرت فاطمه (س)، ج 1/ 50 فاطمه الزهرا تالیف عمادزاده/ 276.

[256] ناسخ التواریخ ج 1/ 50 فاطمه الزهرا/ 277.

[257] ناسخ التواریخ، ج 1/ 51 و 52.

[258] ناسخ التواریخ، ج 1/ 51 و 52.

[259] هجری- منسوب به هجر از بلاد اقصی یمن.

[260] قطوانی، منسوب به قطوان که از دهات اطراف کوفه است.

[261] ابن ماجه، سنن المصطفی 2/ 538.

[262] صفوه الصفوه، تألیف ابن جوزی، 2/ 3.

[263] ذخائرالعقبی،/ 49.

[264] احمد بن حنبل، «المناقب» خطی.

[265] زینی دحلان، «السیره النبویه»، چاپ شده در حاشیه «السیره النبویه» ج 2/ 10، و به احقاق الحق 10/ 395- 400 مراجعه کنید.

[266] ام ایمن، نام زنی است که سالها به عنوان کنیز و خدمتکار در خانه ی رسول خدا

(ص) زندگی می کرد و به قولی کنیز آمنه مادر آن حضرت بود که پس از وفات آمنه وظیفه ی سرپرستی رسول خدا (ص) بدو محول شد و پیغمبر (ص) او را به عنوان مادر خطاب می کرد، و می فرمود: «ام ایمن امی» چنانکه در داستان وفات آمنه در شرح حال رسول خدا (ص) ذکر گردید (زندگانی پیغمبر اسلام، ص 67). و پس از ازدواج با خدیجه او را آزاد کرد، و ام ایمن به مردی موسوم به عبید خزرجی شوهر کرد و از وی پسری به دنیا آورد که نامش را ایمن گذارد، و ام ایمن کسی بود که در جنگ حنین وقتی هممه ی مسلمانان بجز عده ی معدودی از کنار پیغمبر اسلام گریختند در رکاب آن حضرت ماند و پایداری کرد تا شهید شد- به شرحی که در زندگانی پیغمبر اسلام صص 578 و 581 مذکور شد.

و ام ایمن از نظر سبقت در اسلام و خدمت به خاندان رسالت سابقه ی درخشان و پر افتخاری دارد، و تا فاطمه (ع) نیز زنده بود خدمت آن بانوی بزرگوار را بر خود فرض و لازم می دانست و از جمله افتخارات او سرپرستی و حضانت از دو فرزند برومند فاطمه (ع) و دو حجت الهی یعنی حسن و حسین (ع) است- که ان شاءالله در جای خود مذکور خواهد گردید. و به هر صورت ام ایمن از زنان بزرگ و پر فضیلت اسلام است که در اینجا برای معرفی او مختصرا به همین مقدار اشاره شد.

[267] بحارالانوار، ج 43، صص 95 و 106.

[268] بحارالانوار، ج 43، صص 95 و 106.

[269] کش الغمه، ج 1، ص 361.

[270] احقاق الحق، ج 10، ص 424.

[271] زندگانی فاطمه الزهرا/ 63.

[272] زندگانی فاطمه

الزهرا/ 64.

[273] زندگانی فاطمه الزهرا تألیف دکتر شهیدی/ 65.

[274] دکتر شهیدی.

[275] زندگانی فاطمه زهرا/ 69 نقل از کتاب ابن هشام، ج 3/ 414.

[276] بحار، ج 43/ 134.

[277] بیت الاحزان مترجم/ 61 نقل از اعیان الشیعه ج 1/ 313.

[278] بنابر بعضی روایات، در روز چهارم که پیغمبر به خانه فاطمه تشریف برد اسماء را ملاقات نمود. در هر صورت داستان اسماء را بسیاری از تاریخ نگاران نوشته اند و آن را به اسماء بنت عمیس نسبت داده اند. ولی اگر اصل داستان صحت داشته باشد، درباره ی اسماء بنت عمیس صحیح نیست. زیرا اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابی طالب بوده. و جعفر یکی از کسانی است که به اتفاق همسرش به حبشه هجرت نمود و بعد از جنگ خیبر مراجعت کرد. بنابراین مسلماً در شب زفاف فاطمه در مدینه نبوده است. پس آن زن یا اسماء بنت یزید بن سکن انصاری بوده یا سلمی بنت عمیس خواهر اسماء و زن حمزه بن عبدالمطلب بوده است. به هر حال، چنانکه صاحب کشف الغمه می نویسد در نقل این داستان برای روات اشتباهی رخ داده است.

[279] ریاحین الشریعه/ ج 1/ ص 106 و 105.

[280] متن حدیث مجعول: «ان بنی هاشم بن المغیره استأذنونی ان ینکحوا ابنتهم علی بن ابیطالب، فلا آذن لهم ثم لا آذن لهم، ثم لا آذن لهم، الا ان یحب ابن ابی طالب ان یطلق ابنتی و ینکح ابنتهم فانما ابنتی بضعه منی یریبنی مارابها و یؤذینی ما آذاها و فی روایه اخری: انه لست احرم حلالاً و لااحل حراما ولکن واللَّه لاتجتمع بنت رسول اللَّه و بنت عدو اللَّه مکانا واحداً ابداً. «صحیح مسلم، ج 16، ص 2 بشرح نووی چاپ دارالفکر بیروت- صحیح بخاری باب

فضائل و...

[281] عوالم، ج 11، ص 387، جلاءالعیون شبر، ج 1، ص 181، بحارالانوار، ج 43، ص 16.

[282] فرائد سمطین، ج 2، ص 48، ش 379، عوالم، ج 11، ص 153، جلاءالعیون، ج 1، ص 131.

[283] شرح ابن ابی الحدید، ج 4، ص 64 تا 69.

[284] برای بحث و بررسی مسائل ولایت آسمانی امیرالمؤمنین به: آفتاب ولایت به قلم نگارنده مراجعه فرمایید.

[285] بحارالانوار، ج 44.

[286] بحارالانوار، ج 43.

[287] بحارالانوار: ج 43 ص 195.

[288] الکوکب الدری: ج 1 ص 194.

[289] بحارالانوار: ج 28 ص 62.

[290] در این فصل نیز در این باره بحث خواهیم کرد.

[291] وسائل الشیعه، ج 11، ص 556، ح 2.

[292] وسائل الشیعه، ج 11، ص 556، ح 6.

[293] فراید السمطین، ج 2، ص 67، ش 391.

[294] کنزالعمال، ج 12، ص 108، ش 34220- فراید، ج 2، ص 65، ش 389- عوالم، ج 11، ص 195.

[295] بقره/ 139.

[296] طور/ 21.

[297] مدثر/.

[298] غافر/ 40.

[299] نساء/ 123.

[300] حجرات/ 13.

[301] هود/ 46.

[302] مسد/ 1.

[303] احزاب/ 30.

[304] سفینهالبحار، ج 2، ص 670- کافی، ج 8، ص 182، ح 205.

[305] عوالم، ج 11، ص 551- بحارالانوار، ج 43، ص 230، ح 2.

[306] این حدیث در همین فصل گذشت.

[307] عوالم، ج 11، ص 550- بحارالانوار، ج 43، ص 231، ح 3 و 4.

[308] بحارالانوار، ج 49، ص 216 تا 218 ح 1 و 2 و 3 و ج 43، ص 230- عوالم، ج 11، ص 550. ان کنت تری انک تعصی اللَّه و تدخل الجنّه! و موسی بن جعفر اطاع الله و دخل الجنه، فانت اذاً اکرم علی الله من موسی بن جعفر؟ فبئس مازعمت...

[309] اعیان الشّیعه.

[310] جلاءالعیون، ج 1، ص 219- کشف الغمه اردبیلی-

و منابع دیگر.

[311] نفس المهموم، ص 149.

[312] جلاءالعیون، ج 1، ص 135. به نقل از صحیفهالرضا.

[313] سفینهالبحار، ج 2، ص.

[314] عوالم، ج 11، ج 504- بحار، ج 43، ص 170، ح 11.

[315] وسائل الشیعه، ج 15، ص 200، ح 1.

[316] کافی، ج 1، سیرهالائمه، ص 123.

[317] بحارالانوار، ج 1، ص 60.

[318] جلاءالعیون، ج 1، ص 128.

[319] بحارالانوار، ج 52، ص 386.

[320] غیبه شیخ طوسی، ص 173، چاپ نجف.

[321] تفسیر اطیب البیان، ج 13، ص 235.

[322] عوالم، ج 11، ص 190.

[323] در فصل 17 در این زمینه بحث شده است.

[324] عوالم، ج 11، ص 131- بحار، ج 43، ص 40.

[325] عوالم،ج 11، ص 135.

[326] واللَّه لاؤثرن بها رسول اللَّه علی نفسی و غیری...

رسول خدا دوباره وارد خانه دختر شد و از رسیدن تحفه و طعام آگاه گشت، در این بین فاطمه علیهاالسلام غذا را به حضور پدرش آورد، ولی دست غیبی را که از لطف خدا سرچشمه گرفته بود، بالای سرش دید، زیرا ظرف غذا پر از طعام بود، همگی کنار هم نشسته، خوردند و سیر شدند و سپس زنان و همسران رسول خدا و همسایه های فاطمه علیهاالسلام نیز از آن بهره مند گشتند. \*\*زیرنویس=جلاءالعیون شبر، ج 1، ص 136- بحار 43، ص 27- عوالم، ج 11، ص 164.

[327] فرائدالسمطین، ج 2، ص 54، ش 383- بحار، ج 35، ص 237.

[328] سیره ابن هشام ج 2 ص 130/ 131- تاریخ طبری ج 2 ص 104.

[329] تاریخ یعقوبی ج 2 ص 41.

[330] سعد بن خیثمه از نیکان صحابه پیامبر (ص) بود و در نبرد بدر به شهادت رسید.

[331] آثار المدینه المنوره نگاه کنید به تصویر شماره 3.

[332] سیره ی ابن هشام/ 1/ 416، تاریخ

طبری/ 2/ 344.

[333] صحیح بخاری/ ج 5/ ص 8.

[334] آل عمران 143- 140.

[335] زندگانی فاطمه زهراء دکتر شهیدی ص 79- 77 به نقل از: مغازی ص 290- 250- 249.

[336] بحار/ 20/ 95.

[337] بحار/ 20/ 117.

[338] بحار/ 102/ 103 منقول از: فاطمه زهراء علیهاالسلام شادمانی دل پیابمر صلی اللَّه علیه و آله و سلم ص 177- 176.

[339] نهج الحیاه ص 60 و 61 به نقل از: بحار/ 22/ 508 امالی صدوق ص 376.

[340] بحار/ 43/ 157.

[341] اهل بیت/ توفیق ابوعلم ص 166.

[342] نهج الحیاه ص 68 به نقل از: بیت الاحزان (ترجمه) ص 146.

[343] نهج الحیاه ص 66 به نقل از: احقاق الحق/ 155\19/.

[344] نهج الحیاه، ص 70، به نقل از: بحار/ 43/ 176.

[345] نهج الحیاه ص 72 به نقل از: بحار/ 43/ 176.

[346] نهج الحیاه ص 72 به نقل از: احقاق الحق/ 19/ 173.

[347] بحار/ 43/ 21.

[348] بحار، ج 77، ص 149 و ج 71، ص 331 و ج 78، ص 242.

[349] وسائل الشیعه، ج 14، ص 16، ح 10: خیرالنساء الّتی اذا خلت مع زوجها فخلعت الدرع خلعت معه الحیاء و اذا لبست الدّرع لبست معه الحیاء.

[350] عوالم، ج 11، ص 328- جلاءالعیون، ج 1، ص 170- بحارالانوار، ج 43، ص 134.

[351] بحارالانوار، ج 43، ص 59، ح 51- عوالم، ج 11، ص 158- جلاءالعیون، ج 11، ص 137.

[352] بیت الاحزان/ 234.

[353] بحارالانوار، ج 103، ص 231: من برکه المرأه خفّه مؤنتها.

[354] بحارالانوار ج 103، ص 238: المرأه الصالحه احد الکاسبین.

[355] بحارالانوار، ج 41، ص 43- کامل ابن اثیر، ج 3، ص 399 با مختصر تفاوت.

[356] ضحی/ 5.

[357] عوالم ج 11 ص 267- بحار ج 43 ص 85 و 86.

[358] کافی، ج 5، ص 528 و 529، ح

5.

[359] سفینهالبحار، ج 1، ص 193.

[360] وافی کتاب نکاح ص 114.

[361] انساب الاشراف ج 1 ص 324.

[362] سیره ابن هشام ج 3 ص 106.

[363] مناقب خوازمی ص 256.

[364] وافی کتاب نکاح ص 114.

[365] مناقب خوارزمی ص 256.

[366] مناقب ابن مغازلی ص 380- نوادر ص 14.

[367] حلیه الاولیا ج 2 ص 40- کنزالعمال ج 8 ص 315- کشف الاستار ص 235.

[368] بحار، ج 41، ص 30 و ج 43، ص 31- 59- عوالم 11، ص 158- جلاءالعیون، ج 1، ص 137.

[369] کان رسول اللَّه نهانی ان اسئلک شیئاً فقال: لا تسألین ابن عمّک شیئاً ان جائک بشی ءٍ و الّا فلا تسألیه.

[370] بحارالانوار، ج 19، ص 113.

[371] بحارالانوار، ج 35، ص 237.

[372] بحارالانوار، ج 43، ص 81، ح 1- کنزالعمال، ج 16، ص 341، ش 44818- عوالم، ج 11، ص 217.

[373] وسائل الشیعه، ج 12، ص 24، ح 10 و ج 14، ص 164، ح 30- بحارالانوار، ج 41، ص 54- سفینه، ج 2 ص 195.

[374] بحارالانوار، ج 43، ص 50، ح 47.

[375] عوالم ج 11، ص 205- بحار ج 43، ص 28، ح 33- جلاءالعیون، ج 1، ص 137.

[376] بحارالانوار، ج 43، ص 134- عوالم، ج 11، ص 328- جلاءالعیون شبر، ج 1، ص 170.

[377] کافی، ج 8، ص 238- بحارالانوار، ج 43، ص 47- عوالم، ج 11، ص 599- جلاءالعیون، ج 1، ص 196.

عن ابی عبداللَّه علیه السلام: لما استخرج امیرالمؤمنین من منزله خرجت فاطمه حتّی انتهت الی القبر فقالت: خلّوا عن ابن عمّی فوالذی بعث محمدا بالحق لئن لم تخلّوا عنه لانشرنّ شعری و لاضعنّ قمیص رسول اللَّه (ص) علی رأسی و لاصرخن الی اللَّه... قال سلمان: فرأیت واللَّه اساس حیطان المسجد تقلّعت

من اسفلها...

[378] عوالم، ج 11، ص 494- بحارالانوار، ج 43، ص 218.

[379] فوقع علیّ علی وجهه یقول: بمن العزاء یا بنت محمد!... (جلاءالعیون 1، ص 219 و بحار ج 43 ص 187).

[380] فغشی علیه حتی رشّ علیه الماء ثم افاق.... (جلاءالعیون 1، ص 224).

[381] بانوی نمونه اسلام، ابراهیم امینی، ص 116، به نقل از: ذخائرالعقبی، ص 49.

[382] جلاءالعیون شبر، ج 1، ص 217- 218.

[383] خصال، ج 2، ص 373- بحارالانوار، ج 103، ص 256- 257- عوالم، ج 11، ص 521.

[384] سفینه، ج 1، ص 561: لا شفیع للمرأه انجح عند ربّها من رضا زوجها.

[385] بحارالانوار ج 43 ص 82- علل الشرایع ص 366.

[386] طبقات ج 8 ص 25- علل الشرایع ص 366- بحارالانوار ج 43 ص 82 و 85.

[387] فاطمه الزهراء علیهاالسلام بهجه قلب المصطفی/ احمد الرحمانی الهمدانی/ ص 287.

[388] بحارالانوار، ج 43، ص 147، ح 3.

[389] جلاءالعیون، ج 1، ص 218- عوالم، ج 11، ص 503- کافی، ج 5، ص 555، ح 6- روضهالمتقین، ج 8 ص 123.

[390] سفینهالبحار، ج 1، ص 562- تزوج بعد وفاتها بتسع لیال- منتهی الامال، ص 188- بعد از سه شب- آفتاب ولایت، ص 398 بعد از شش روز.

[391] بحارالانوار، ج 43، ص 257.

[392] بحار ج 43 ص 240.

[393] بحارالانوار ج 43 ص 296.

[394] بحارالانوار ج 43 ص 282.

[395] بحارالانوار ج 43 ص 295.

[396] بحارالانوار ج 43 ص 281.

[397] بحارالانوار ج 43 ص 299.

[398] بحارالانوار ج 43 ص 284.

[399] مناقب ابن شهرآشوب، ج 3، ص 394.

[400] مناقب ابن شهرآشوب، ص 362.

[401] بحارالانوار، ج 43، ص 181- مناقب، ج 3، ص 362.

[402] بحارالانوار ج 43 ص 286.- مناقب ابن شهرآشوب ج 3 ص

389. کتاب عوالم ج 11 ص 619.

[403] بحار ج 43 ص 264.

[404] بحار ج 43 ص 281.

[405] بحار ج 43 ص 305.

[406] بحار ج 43 ص 285.

[407] بحار ج 43 ص 271.

[408] بحار ج 43 ص 265.

[409] بحار ج 43 ص 263.

[410] بحار ج 43 ص 295.

[411] بحار ج 43 ص 318.

[412] مقتل ابی مخنف ص 46.

[413] بحارالانوار ج 43 ص 283.

[414] سفینهالبحار، ج 2، ص 684.

[415] بحارالانوار، ج 43، ص 268 و 263- جلاءالعیون، ج 1، ص 304: (... اتشجع هذا علی هذا؟ تشجّع الکبیر علی الصّغیر؟ فقال (ص): هذا حبیبی جبرئیل یقول: یا حسین! شدّ علی الحسن فاصرعه.

[416] بحارالانوار، ج 43، ص 309: (... فقالت فاطمه: احکم بینهما یا رب و کانت لها قلاده فقال لهما: انا انثر بینکما جواهر هذه القلاده فمن اخذ منها اکثر فخطه احسن فنثرتها و کان جبرئیل و قتئذ عند قائمه العرش فامره الله تعالی ان یهبط الی الارض و ینصّف الجواهر بینهما کیلا یتأذی احدهما ففعل ذلک...

[417] ریاحین الشریعه/ بحار ح 43 ص 75.

[418] جلوه های رفتاری حضرت زهرا علیهاالسلام/ ص 45.

[419] شافی ج 2 ص 149.

[420] بحار ج 43 ص 241.

[421] بحار ج 43 ص 307.

[422] جلوه های رفتاری حضرت زهرا علیهاالسلام/ عذرا انصاری/ ص 44.

[423] بحار/ 43/ 238.

[424] بحار، ج 41، ص 34، ح 6.

[425] در بحث «ایثار فاطمه» در فصل 14 ملاحظه فرمایید.

[426] در بحث «ایثار فاطمه» در فصل 14 ملاحظه فرمایید.

[427] رایت امی فاطه قامت فی محرابها... و سمعتها تدعو للمؤمنین والمؤمنات و تسمیهم و تکثر الدعإ؛ّّ لهم و لاتدعو لنفسها بشی فقلت لها: یا اماه! لم لاتدعین لنفسک کما تدعین لغیرک؟ فقالت: یا بنی الجار ثم

الدار. (وسائل، ج 4، ص 1150، ح 7-محجه البیضاء، ج 4، ص 208 و بحار ج 43، ص 81 و...).

[428] وسائل الشیعه، ج 4، ص 1151، ح 8- بحارالانوار، ج 43، ص 82، ح 4.

[429] فرائد السّمطین، ج 2، ص 54، ش 383- بحارالانوار، ج 35، ص 237- تفاسیر مختلف ذیل آیات مربوطه...

[430] شرح ابن ابی الحدید، ج 16، ص 10، فرائد، ج 2، ص 123، ش 423.

[431] عوالم، ج 11، ص 503- جلاءالعیون، ج 1، ص 218.

[432] بحارالانوار، ج 43، ص 178.

[433] عوامل، ج 11، ص 78.

[434] بحارالانوار، ج 43، ص 84.

[435] اصول کافی، ج 1، ص 458، ح 1.

[436] وسائل الشیعه، ج 14، ص 43، ح 7، عوالم، ج 11، ص 179، بحار، ج 43، ص 54.

[437] بحارالانوار، ج 43، ص 92: «سأل رسول اللَّه اصحابه عن المرأه ماهی؟ قالوا عوره، قال فمتی تکون ادنی من ربّها؟ فلم یدروا فلمّا سمعت فاطمه ذلک قالت: ادنی ماتکون من ربّها ان تلزم قعر بیتها، فقال رسول اللَّه: انّ فاطمه بضعه منّی.

[438] ریاحین الشریعه، ج 2، ص 131- منیهالمرید، ص 20.

[439] ان کنت تعمل بما امرناک و تنهی عمّا زجرناک عنه فانت من شیعتنا و الا فلا.

[440] یا ویلی و من ینفک من الذنوب والخطایا، فانا اذا خالد فی النار، فانّ من لیس من شیعتهم فهو مخلد فی النّار.

[441] بحارالانوار، ج 68، ص 155.

[442] ریاحین الشریعه، ج 2، ص 317 نقل از: خصایص فاطمیّه.

[443] «قبیله عدی» فامیل و قبیله ی خود خلیفه بوده است.

[444] و قل سلام فسوف یعلمون.

[445] زمر/ 37.

[446] اعراف/ 31.

[447] فصلت/ 44.

[448] آل عمران/ 97.

[449] ق/ 38.

[450] انبیاء/ 8.

[451] بقره/ 286.

[452] انبیاء/ 22.

[453] زخرف/ 13.

[454] آل عمران/ 92: لن تنالوا البر حتی تنفقوا

مما تحبون.

[455] عوالم، ج 11، ص 210.

[456] یؤثر اللَّه علی نفسه.

[457] بحارالانوار، ج 43، ص 56، ح 50- جلاءالعیون شبر، ج 1، ص 144- عوالم، ج 11، ص 184.

[458] رئی امیرالمؤمنین علیه السلام حزینا فقیل له: مم حزنک؟ قال: لسبع اتت لم یضف الینا ضیف. (بحارالانوار ج 41، ص 28).

[459] ما عندنا الا قوت الصبیله نؤثر ضیفنا.

[460] بحارالانوار، ج 41، ص 28 و ص 34، و ج 36، ص 59.

[461] فاطمه الزهراء سیده نساءالعالمین/ 448.

[462] در این زمینه به کتاب تجلیات ولایت به قلم نگارنده که در ولایت تکوینی چهارده معصوم نگارش یافته مراجعه فرمایید.

[463] عوالم، ج 11، ص 235: صلت رکعتین ثم رفعت باطن کفیها الی السماء و قالت: الهی و سیدی! هذا محمد نبیک و هذا علی ابن عم نبیک و هذان الحسن والحسین سبطا نبیک، الهی انزل علینا مائده من السّماء کما انزلتها علی بنی اسرائیل، اکلوا منها و کفروا بها، اللهم انزله علینا فانّا به مؤمنون: قال ابن عبّاس: واللَّه ما استتمت الدعوه فاذا بصحفه من ورائها.

[464] منتهی الامال، ص 134- بحارالانوار، ج 43، ص 67.

[465] فرائد السمطین، ج 2، ص 34، ش 371- جلاءالعیون، ج 1، ص 186- 187.

[466] مسند احمد و کشف الغمّه- در قرآن در آیه 20 سوره ی احقاف می خوانیم: در روز قیامت کافران را بر آتش عرضه می کنند، به آنها گفته می شود: اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا: «شما از طیبات و لذائذ در زندگی دنیا استفاده کردید»- مترجم.

[467] سوره ی حدید (57)، آیه ی 23.

[468] الصواعق المحرقه 109.

[469] حلیهالاولیاء 2/ 41.

[470] مسند احمد 3/ 150.

[471] ذخائرالعقبی، صفحه ی 44.

[472] ذخائرالعقبی 54.!.

[473] هکذا فی «ألف»، و فی سائر النسخ هکذا: لما اشتد بفاطمه علیهاالسلام الوجع و اشتدت

(«ز»: ثقلت) علتها، اجتمعت عندها نساء المهاجرین والأنصار («ی»: ذا صباح)، فقلن لها: یا بنت رسول اللَّه، کیف أصبحت من علتک («ه» عن لیلتک)؟ و فی «د»: دخلن نسوه من المهاجرین والأنصار علی فاطمه بنت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله فقلن لها: السلام علیک یا بنت رسول اللَّه: کیف أصبحت؟ و فی «ع»: قیل لما مرضت فاطمه علیهاالسلام دخل علیها نساء المهاجرین والأنصار یعدنها فقلن: کیف أصبحت من علتک یا بنت رسول اللَّه؟ فقالت...

[474] الزیاده من «ب».

[475] «م»: واللَّه أصبحت.

[476] العائف: الکاره للشیی ء المتقذر له التارک له. و فی «ک»: عافیه.

[477] ای مبغضه، و فی «ألف» خ ل و «ج» و «ب» و «ل» و «و» و «ی» فی الموردین هکذا: لدنیاکم و لرجالکم، و فی «ج»: دنیاکم- بدون اللام-. و لعل إتیان الضمیر بصوره المذکر باعتبار تعمیم خطابها إلی جمیع أهل المدینه، لا خصوص النساء الحاضرات.

[478] «ل»: قبل. فیکون المعنی ظاهرا: انی کنت عالمه بقبح سیرتهم فطرحتهم، ثم لما اختبرتهم تأکد انکاری بعد الاختبار.

[479] «ک» و «ج»: إذ. و فی «ع»: لفظتهم بعد ان عرفتهم.

[480] «د»: سئمتهم.

[481] «ک»: إذ.

[482] فی «ألف» خ ل من قولها علیهاالسلام لفظتهم...» إلی هنا هکذا: شناتهم بعد إذ (خ ل: أن) عرفتهم و لفظتهم بعد إذ (خ ل: أن) سبرتهم و رمیتهم بعد أن عجمتهم. لفظ أی طرح. عجم أی عض. سبر أی اختبر. فیکون کنایه عن امتحانهم أی طرحتهم و ابغضتهم بعد امتحانهم و مشاهده سیرتهم و أطوارهم.

[483] «ک»: فقبحاً لأفون الرأی و خطل القول و خور القناه. والفلول ای الثلمه والکسر فی حد السیف، والخور: الضعف، و خطل الرای فساده و اضطرابه، والختل- بالتاء- تخادع عن غفله.

[484] الزیاده من

«ألف»، و فی «ألف» خ ل هکذا: و خوف الغبن. والعباره فی «د» هکذا: فقبحاً لفلول الحد واللعب بعد الجد و قرع الصفاه و صدع القناه و ختل الآراء و زلل الأهواء. والصفاه: الحجر الأملس أی جعلتم أنفسکم مقرعاً لخصامکم حتّی قرعوا صفاتکم و ینال کل أحد منکم بسوء، و صدع القناه أی شقّها.

[485] الواو لاتوجد فی «ألف» و «د» و «ه» و «ع»، و فی «ی»: و بئس.

[486] سوره المائده: الآیه 80 و فی «ع»: ان سخط اللَّه علیهم لقد قلدتم....

[487] «ک»: و لا جرم.

[488] الزیاده من «ک» و «ألف» خ ل.

[489] الزیاده من «د»، والأوق: الثقل.

[490] «ج»: سننت علیهم عارها، والسن، الصبّ المتصل. و فی «د» و «م» و «و» و «ع»: شنّت، فالعباره علی هذا تکون بصوره المؤنث فی الموارد الثلاثه: قلدتهم ربقتها و حملتهم أوقتها و شنت علیهم غارتها. و ما فی المتن بصیغه المتکلم فی الموارد الثلاثه. و شننت أی صببته متفرقاً.

[491] «ألف» خ ل و «ه» و «م» و «و» و «ع»: غارتها. «ج»: عارتها.

[492] فی «ج» و «م» و «ل» مکان «بعداً» کلمه «سحقاً». و فی «ک» مکان «عقراً و بعداً» کلمه «رغماً». جدعاً لک: جعلک اللَّه معیباً و قطع منک الخیر. و عقر الأمر: لم ینتج عاقبه.

[493] من قوله «لا جرم» إلی هنا لیست فی «ی».

[494] «د»: ننگ بر کندی شمشیر و بازی گرفتن امور بعد از جدی بودن آن، و آسیب پذیری مردم و شکاف برداشتن نیزه ها و فریب خوردن افکار و لغزش خواسته ها.

[495] «ک»: ویحکم.

[496] «الف» خ ل: لئن. «ج» و «م» و «و»: أین. «ی»: ویحهم لقد زحزحوها. و أنی هنا استفهامیه بمعنی کیف.

[497] «د».

زعزعوها. و من هنا إلی کلمه «أبی الحسن» لیس فی «ک»، بل فیه: عن أبی الحسن... و سیأتی العباره فی هذه النسخه فی موضع آخر من هذه الخطبه الشریفه نذکرها فی موضعها فی الهامش. و قولها علیهاالسلام: «زحزحوها» أی أبعدوها، و «زعزعوها» أی حرّکوها.

[498] زاد فی «د»: والدلاله.

[499] الزیاده من «ألف». و فی «ل»: مهبط الوحی الأمین.

[500] الواو موجوده فی «الف» خ ل و «د» و «ج» و «م» و «ل» و «و».

[501] «ألف» خ ل و «و»: الطبن. «م» الطیبین. «الف» خ ل: الظنین. «ج»: الضنین. والطبین جمع طب بمعنی العالم بالأمور و لیست جمعاً لطبن بمعنی العالم الفطن.

[502] «د» و «ب»: بأمور. «ی»: لأهل.

[503] من کلمه «بالوحی» إلی هنا لیس فی «ه» و «ع».

[504] کلمه «الذی» لیست فی «ل» و «ی»، و کلمه «و» لیست فی «ع».

[505] «ألف» خ ل و «ه» و «م» و «ل» و «ع»: حسن.

[506] کلمه «منه» لیست فی «ه» و «ج» و «ب» و «و» و «ی» و «ع».

[507] «ک»: ما نقموا واللَّه منه إلا نکیر سیفه و نکال وقعه و تمرده فی ذات اللَّه. و لعل معنی التمرد هنا أنه علیه السلام جاوز حد أمثاله.

[508] الزیاده من «د» و «ه» و «ل».

[509] الزیاده من «ألف». والعباره فی «ألف» و «ه» و «ع» هکذا: نقموا واللَّه (ألف: منه) شده وطاته و نکال وقعته و نکیر سیفه.

[510] الزیاده من «ج» و «ل». والتنمر أی التغیر والتنکر والغضب والشدّه.

[511] «ألف»: ألا فاسمعن و من عاش أراه الدهر العجب. «ک»: فهلم فاسمع، فما عشت أراک الدهر عجبا. «ب» و «ی»: ألا هلمن فاسمعن و ما عشتن أراکن الدهر عجبا. «و» و «م»: ألا هلم

فاستمع و ما عشت أراک الدهر عجبه، و فی «و» مکان «عجبه»: عجباً. «ه» و «ع»: ألا هلم فاعجب و ما عشت... و فی «ل» مکان «عجباً»: العجب.

[512] کذا فی «ج» و «م» و «ل». والعباره لیست فی «ه» و «ب». و فی «ألف» هکذا: و إن تعجبن فانظرن. و فی «د» هکذا: و إن تعجب فعجب قولهم، لیت شعری إلی أی سناد. و فی «و» هکذا: و إن تعجب فعجب لحادث. و فی «ک» هکذا: و إن تعجب بعد الحادث فما بالهم؟ بأی سند استندوا أو بأیه عروه...

[513] الزیاده من «ألف».

[514] هکذا فی «د» و فی «الف» هکذا: و علی أی سند استندوا. و فی «ک» هکذا: بأی سند استندوا. و فی «ج» هکذا: إلی لجا اسندوا. و فی «ب» و «م» هکذا: إلی أی لجأ أستندوا. و فی «ل»: أی سناد استندوا. و فی «و» إلی أی ی ملجأ استندوا.

[515] «د»: إلی أی سناد لجأوا و استندوا.

[516] الزیاده من «د». و من قوله «و إن تعجب...» إلی هنا لیست فی «ی» و مکانه: «إلی أی رکن لجأوا».

[517] هکذا فی «د» و «ک» و «ل»، و فی سائر النسخ: «أیّ».

[518] الزیاده من «د». احتنک أی استولی علیه.

[519] الزیاده من «ألف».

[520] «ب»: و لبئس.

[521] «ب» و «م»: و لبئس.

[522] قوله «و بئس للظالمین بدلاً» لیس فی «ألف» و «ل» و «و». و فی «ل»: و بأیه عروه تمسکوا استبدلوا.

[523] «ک»: استبدلوا الذناب. «ل»: استبدلوا الذنابی واللَّه بالقوادم. والذنابی: ذنب الطائر والمراد السفله من الناس و الاتباع. والقوادم: مقدم جناح الطائر.

[524] الزیاده من «ک». الحرون: فرس لا ینقاذ و اذا اشتدت به الجری وقف. و القاحم: الرامی

بنفسه فی الامر من غیر رویه. استعیر الاول للجبان والجاهل، والثانی للشجاع والعالم بالأمور الذی یأتی بها من غیر احتیاج الی ترو و تفکر.

[525] من «و إن تعجب...» إلی هنا لیس فی «ه» و «ع». العجز: مؤخر الشی ء، والکاهل، ما بین الکتفین. والمراد بالعجز مؤخر القوم و بالکاهل عمدتهم فی المهمات و عدتهم للشدائد والملمّات.

[526] «ک»: فتعساً لقوم. «ی» فبعداً و سحقاً لقوم.

[527] هنا آخر ما فی نسخه «ی».

[528] کلمه «ویحهم» لیست فی «ألف» و «ک» و «ل».

[529] سوره یونس: الآیه 35.

[530] «ه» و «ک»: اگر بر مهاری که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آن را به علی علیه السلام سپرده بود متحد می شدند... و در «د» چنین است: به خدا قسم، اگر از جاده ی روشن روی گردان می شدند و از قبول برهان واضح سر بازمی زدند، ایشان را به سوی آن بازمی گرداند و بر قبول آن وادارشان می نمود.

[531] «د»: و پنهان و آشکارا برای آنان دلسوزی می نمود، و از دنیا استفاده ای نمی برد و برای خویش برنمی داشت مگر بقدر سیراب شدن عطشان و سیر شدن گرسنه، و زاهد از راغب در دنیا شناخته می شد و راستگو از کاذب تشخیص داده می شد، و اگر اهل آبادی ها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند درهای برکات آسمان و زمین را بر آنها باز می کردیم...

[532] من «ألا إنهم هم المفسدون...» إلی هنا لیس فی «ه» و «ع»، و فی «ألف» خ ل مکان کلمه «أما»: ألا، و فی «ه» و «ع» مکانه «و».

[533] کذا فی «ألف» و «ه» و «م». و فی «د»: لعمری. «ج» و «ل» و «و»: لعمر إلهک. «ب»: لعمر إلهکن.

[534] «ألف»: لقحت فانظروها تنتج. «ل»: تنتجوا.

و فی «ک» هکذا:.. تحکمون لقحت قطره ریث ما تصبح ثم... و ریثما أی قدر ما.

[535] «ألف» خ ل: و.

[536] «د»: مل ء. والطلاع بمعنی الملی ء.

[537] «ک»: القصب. «م»: العقب. والقعب: القدح، و احتلاب طلاع القعب هو أن یمتلی ء من اللبن حتّی یطلع عنه و یسیل.

[538] «ک» و «م»: زعافاً. الذعاف والزعاف بمعنی سمّ یقتل.

[539] «د»: مبیداً. «ک»: ممضا، بمعنی الموجع. والممقر بمعنی المر. والمبید: المهلک.

[540] «ألف» خ ل و «د» و «ع»: فهنالک.

[541] «ألف» خ ل: خسر.

[542] «ألف» خ ل: عرف.

[543] «ک»: أسکن، و کلمه «غب» لیست فی «ألف» خ ل. و غب کل شی ء: عاقبته.

[544] «ألف» خ ل و «ه» و «ع»: فطیبوا. «ألف» خ ل: فلیطیبوا.

[545] کذا فی «ألف» و «ک».

[546] کلمه «عن أنفسکم» لیست فی «ألف» خ ل، و فی «د» هکذا: ثم طیبوا عن دنیاکم أنفساً.

[547] فی «د» و «ج» و «و» و «ألف» خ ل: أنفسا، و فی «ک» هکذا: عن أنفسکم لفتنها ثم اطمانوا.

[548] فی «ه» و «ب» و «و» و «ع»: و طأمنوا («ع»: الفتنه). و فی «ج» فطأمنوا. و فی «ألف» خ ل: و لیطأمنوا. و فی «ألف» خ ل: و لیطمأنوا. و طمان أی اخفض و سکن، و اطمأنوا للفتنه جأشا، أی اجعلوا قلوبکم مطمئنه لنزول الفتنه.

[549] «ألف» خ ل: و لیبشروا.

[550] «ألف» خ ل: قاصل، بمعنی القطاع.

[551] الزیاده من «د».

[552] «ب»: و بقرح. «و»: و بهرج.

[553] الزیاده من «د».

[554] «ألف» خ ل: استبدال. و عباره «و استبداد من الظالمین» لیست فی «ه» و «ع».

[555] فی «ک» مکان «یدع فیئکم»: فزرع فیئکم.

[556] «ل»: زرعکم. «ع»: و جمعکم فیکم حصیداً.

[557] «ألف»: فیا خسری لکم. «د»: فسا حسرتا

بکم. «ه» و «م» و «ع»: فیا حسره علیکم. «ک»: لهم «ل»: فیا حسرتی لکم.

[558] «ألف» خ ل: کیف. و «ع»: فأنّی.

[559] «ج» و «م»: لکم. و عباره «و أنّی بکم» لیست فی «ک» و «و».

[560] «ک»: علیهم و زاد هنا فی «ک»: «الأنباء»، و لیست فی آیه سوره هود و إنما هو بعباره اخری فی سوره القصص: الآیه 66 هکذا: فعمیت علیه الانباء یومئذ فهم لا یتسائلون.

[561] إشاره إلی سوره هود: الآیه 28: «فعمیت علیکم أنلزمکموها و أنتم لها کارهون».

[562] «ألف» و «ه» و «ع»: و أیم اللَّه. «ل» و «ی»: واللَّه.

[563] «ه»: تکافأوا علی زمام... «ک»: تکافؤوا علیه من زمام... «ی»: لقد تکافوا علی... والتکاف: الامتناع، والتکافؤ: التساوی والاتحاد.

[564] کلمه «إلیه» لیست فی «ل».

[565] «ألف» خ ل و «و» و «ی»: لا عتقله. و اعتلق أی أحب، و لعله هنا بمعنی تعلق به.

[566] «ألف» و «ک»: ثم. و کلمه «لا عتقله و» لیست فی «ه» و «ب» و «ع».

[567] «ألف» خ ل: سار. و فی «د» العباره من «تاللَّه» إلی هنا هکذا: و تاللَّه لو مالوا عن المحجه اللائحه و زالوا عن قبول الحجه الواضحه لردهم إلیها و حملهم علیها و لسار...

[568] «م»: إلیهم.

[569] «ک»: سیره. والکلمه لیست فی «و».

[570] «د»: لا یکلم حشاشه. «م»: لا تکلم حشاشته. «ک»: لا یکتلم حشاشه. و جاء فی «ک» عباره طویله کما ذکرناها فی الهامش و هی هکذا:... سجحا فانّه قواعد الرساله و رواسی النبوه و مهبط الروح الأمین والطبین أمر الدین والدنیا والآخره ألا ذلک هو الخسران المبین. واللَّه لا یکتلم... والسجح: اللین السهل، والکلم: الجرح، والخشاش: ما یجعل فی أنف البعیر و یشد به الزمام

لیکون أسرع لا نقیاده، والحشاش: الجانب.

[571] الزیاده من «د».

[572] «د»: یمل. وتعتع أی أقلق و أزعج.

[573] کلمه «نمیرا» لیست فی «الف» و «ک». و فی «ی»: موردا نمیرا. و المنهل النمیر: الذی فیه ماء کثیر.

[574] کلمه «رویا» لیست فی «ه» و «ج» و «ب» و «م» و «ل» و «ع».

[575] الزیاره من «ألف» و «د». و فی «د» هکذا: صافیا رویا.

[576] الکلمه لیست فی «د». الفضفاض: الواسع.

[577] «ک»: صفته. «ع» و ضفتاه. «ی»: تمیر ضفتاه. تطفح ضفتاه أی تمتلی ء جانباه حتی تفیض.

[578] الزیاده من «د». و معناه: انه لا ینقص الماء حتی یظهر الطین من جانبی النهر و یتکدر الماء بذلک.

[579] «ألف»: ثم.

[580] «و» و قد. والبطان: الممتلی ء من الأکل والشرب.

[581] کذا فی «ألف» و «ل». و فی «ب» و «م»: تحیر بهم، أی جمعهم علی الری. و فی «و» تحیز بهم، أی ساقهم برفق. و فی «ک»: خثر بهم، أی اثقلهم. و فی «ج»: تختربهم، أی استرخی اجسادهم. و فی «ع»: یخترق بهم الری.

[582] «و»: مستحل. «ع»: منجلی.

[583] کلمه «منه» لیست فی «ک» و «ب» و «م».

[584] «ک»: إلا تغمر الناهل. «ألف»: بغمر الماء. «و» خ ل: تغمز الناهل. التغمر: الشرب دون الری. والغمر: الکثیر من الماء، والغمر: القدح الصغیر. و الناهل: العطشان والریان بالمعنیین، نهز الدلو البئر: إذا ضرب بها الماء لتمتلی ء.

[585] «و»: أو.

[586] «ک»: ردع. و فی أکثر النسخ: «ردعه» بالهاء، و لعل معناه: لایتحلی منه إلا بقدر ما یمنع و یرفع شده العطش أو الجوع. والردعه: الوجم و تغیر اللون إلی الصفره.

[587] «ک»: سغب. من کلمه «إلا» إلی هنا لیست فی «ه» و «ع»، بل فیه هکذا:.. بطائل و لفتحت.. سوره

الساغب: حده الجوع، والمراد تسکین حدته.

[588] «ألف»: و لا نفتحت. و فی «د» من قولها علیهاالسلام «قد تخیر لهم» إلی هنا هکذا: و نصح لهم سرا و إعلاناً و لم یکن یتحلی من الدنیا بطائل و لا یحظی منها بنائل غیر ریّ الناهل و شعبه الکافل و لبان لهم الزاهد من الراغب والصادق من الکاذب و لو أنّ أهل القری آمنوا واتّقوا لفتحنا علیهم....

[589] کلمه «من» لیست فی «ج» و «ل».

[590] الزیاده من «ألف»، و فی «د» هکذا: ولکن کذبوا فاخذناهم. و کلمه «والأرض» لیست فی «و»، و فی «ی» هکذا: ولکن کذبوا و سیعذبهم.

[591] فی «ک» و «ج» و «ب» و «م» و «ل» و «و» مکان «الفاء»: «الواو».

[592] من «ولکنهم» إلی هنا لیست فی «ه» و «ع».

[593] الزیاده من «د». سوره الزمر: الآیه 51.

[594] من هنا إلی «بعد تقصیرکم» من «د».

[595] «د» خ ل: یبرم العهد و یحکم العقد.

[596] شرح ابن ابی الحدید، ج 16، ص 212.

[597] متن کامل این خطبه ها در فصل قبلی گذشت.

[598] عوالم، ج 11، ص 600.

[599] ابن ابی الحدید، ج 6، ص 13.

[600] جلاءالعیون، ج 1، ص 191.

[601] کافی، ج 8، ص 33.

[602] ابن ابی الحدید، ج 2، ص 47: «و اعهدک امس تحمل قعیده بیتک لیلا علی حمار و یداک فی یدی ابنیک الحسن والحسین، فلم تدع احدا من اهل بدر والسوابق الا دعوتهم الی نفسک... فلم یجبک منهم الا اربعه او خمسه...

[603] کشف الغمه، ص 103؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 6، ص 46؛ تاریخ مدینه، ج 1، ص 197.

[604] کشف الغمه، ج 2، ص 37؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 16، ص 214.

[605] شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 137 و ج 2،

ص 19.

[606] بحارالانوار، ج 43، ص 203، شرح ابن ابی الحدید، ج 16، ص 218، الامامه والسیاسه، ج 1، ص 13.

[607] بحارالانوار، ج 43، ص 203.

[608] من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 184 و 194؛ بحارالانوار، ج 22، ص 142 (به نقل از من لا یحضره الفقیه).

[609] در سفینه البحار آمده است که بال زیر بار بیعت با ابوبکر نرفت از این رو عمر او را به شام تبعید کرد. «و روی ان بلالا ابی ان یبایع ابابکر و ان عمر اخذ بتلابیبه و قال... فقال عمر لا ابا لک لا تقوم معنا فارتحل الی الشام...» سفینه البحار، ج 1، صص 104- 105.

[610] اسدالغابه،ج 1،ص 185.

[611] بحارالانوار، ج 43، ص 157؛ من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج 1، ص 194؛ اسد الغابه، ج 1، ص 285 البته از نقل اسد الغابه حسنین علیهماالسلام از بلال خواستند که اذان بگوید. و به نظر می رسد داستان اذان بلال دو مرتبه اتفاق افتاده است یکی در زمان صدیقه ی کبری علیهاالسلام و به وسیله ی آن حضرت و دیگری پس از شهادت آن حضرت و توسط حسنین علیهماالسلام. ر. ک: الحیاه السیاسه للامام الحسن علیه السلام، جعفر مرتضی عاملی، ص 100؛ قاموس الرجال، ج 3، ص 239.

[612] بحارالانوار، ج 43، صص 159 و 182 و 183 و ج 78، ص 255، معانی الاخبار، ص 356، کشف الغمه، ج 2، ص 68، تاریخ مدینه، ج 1، ص 197.

[613] امالی صدوق، ص 523. «عن ابن نباته قال. سئل امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام عن عله دفنه فاطمه بنت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله لیلا؟ فقال: انها کانت ساخطه علی قوم کرهت حضورهم

جنازتها...» و در علل الشرایع، ص 185 نیز آمده است. «سألت اباعبداللَّه لای عله دفنت فاطمه علیهاالسلام باللیل و لم تدفن بالنهار؟ قال: لانها اوصت ان لا یصلی علیها الرجلان الاعرابیان».

[614] بحارالانوار، ج 43، ص 173، ح 14.

[615] نهج البلاغه خطبه 193، ص 651- فیض الاسلام: قل یا رسول اللَّه! عن صفیتک صبری و رق عنها تجلدی... اما حزنی فسرمد و اما لیلی فمسهّد.

[616] نهج البلاغه خطبه 193، ص 651- فیض الاسلام: قل یا رسول اللَّه! عن صفیتک صبری و رق عنها تجلدی... اما حزنی فسرمد و اما لیلی فمسهّد، ج 2، ص 22، شبیه آن، ج 6، ص 46.

[617] ابن ابی الحدید،ج 9، ص 28: ان علیا دحضه الاولان و اسقطاه و کسرا ناموسه بین النّاس فصار نسیا منسیّا.

[618] شرح من لایحضر، ج 11، ص 217.

[619] عوالم، ج 11، ص 600- شرح ابن ابی الحدید، ج 6، ص 12- 13 و ج 2، ص 47.

[620] الامامه والسیاسه، ج 1، ص 12 و 13 و تاریخ طبری، ج 3، ص 210.

[621] شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 50.

[622] به غزوه تبوک که علی (علیه السلام) به فرمان پیامبر (صلی اللَّه علیه و آله) برای اداره و حراست از مدینه در شهر ماند.

[623] برای نمونه غزوه دومه الجندل حدود 50 روز و ماموریت علی (علیه السلام) به یمن سه ماه طول کشید.

[624] درباره شرکت زنان در خدمات امدادی در صدر اسلام، و چگونگی خدمات آنان و مشخصات امدادگران مطالبی را تحت عنوان بهداری رزمی در صدر اسلام نگاشته ام.

[625] شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 35- 36.

[626] وکن اربع عشره امرأه، قد جئن من المدینه یتلقعین الناس، منهن فاطمه علیهاالسلام یحملن الطعام والشراب علی ظهورهن و یسقین الجرحی

و یداوینهم.

[627] المغازی ج ص 830.

[628] المغازی ص 850.

احتمالاً حضور فاطمه (علیهاالسلام) و برخی دیگر از زنانی که با پیامبر محرم بودند برای حفاظت از جان رسول خدا (صلی اللَّه علیه و آله) بود چه زنان منافق و خطرناکی همچون هند جگرخوار بظاهر برای اعلام پذیرش اسلام نزد پیامبر (صلی اللَّه علیه و آله) می آمدند.

[629] عوالم، ج 11، ص 447، جلاءالعیون شبعر، ج 1، ص 183.

[630] شرح نهج البلاغه، ج 15، ص 40 از بیست جلدی ها.

[631] عوالم، ج 11، ص 222- بحارالانوار، ج 43، ص 90،ح 13- جلاءالعیون شبر، ج 1، ص 154.

[632] این حدیث به سند معتبر از تهذیب شیخ گرفته شده.

[633] خزینه الجواهر شیخ علی اکبر نهاوندی از زبده الاقارن.

[634] سوره ی حشر: آیات- 1..

[635] مؤلف آن حاکم حسکانی از بزرگان اهل سنت، در قرن پنجم هجری بوده است.

[636] شواهل التنزیل 1/ 339..

[637] «و حق نزدیکان را بپرداز» اسراء: 26.

[638] چون آیه ی «آت ذاالقربی حقه» نازل شد پیامبر فاطمه را خواست و فدک را به او عطاء کرد.

[639] مجمع الطوائد و منبع الفوائد: 7/ 49..

[640] درالمنثور: 4/ 177.

[641] کنزالعمال: 3/ 767. تفسیر فرات الکوفی 1/ 239..

[642] تبیان: ج 8/ 253، مجمع البیان: 8/ 306، البرهان 3/ 264. تفسیر شبر 388. المیزان: 16/ 189.

[643] کافی: 1/ 622، تهذیب: 4/ 129، وسائل الشیعه، 6/ 366..

[644] مناقب ابن شهرآشوب: 1/ 142 باب ما ظهر معجزاته بعد وفاته.

[645] معجم البلدان ماده فدک، بحار: 29/ 166- البته بعضی منابع بیست هزار دینار نوشته اند.

[646] فتوح البلدان ص 31.

[647] فتوح البلدان ص 34.

[648] فتوح البلدان ص 27.

[649] فتوح البلدان ص 27.

[650] کشف الغمه ج 2 ص 102.

[651] کشف الغمه ج 2 ص 102.

[652] کشف الغمه ج 2

ص 102.

[653] سوره اسراء آیه 26.

[654] تفسیر عیاشی ج 2 ص 287.

[655] تفسیر عیاشی ج 2 ص 287.

[656] تفسیر عیاشی ج 2 ص 287.

[657] درالمنثور ج 4 ص 177.

[658] تفسیر المیزان تألیف استاد بزرگ علامه ی طباطبائی ج 13 ص 2..

[659] بحارالانوار: ج 21 ص 23.

[660] بحارالانوار: ج 29 ص 118.

[661] بحارالانوار: ج 29 ص 123 ح 25.

[662] شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج 16 ص 263.

[663] به بخش سوم این کتاب در ص 58 مراجعه شود.

[664] این کتاب به نام «فدک در تاریخ» توسط جناب آقای محمود عابدی ترجمه شده و در 196 صفحه توسط جناب آقای محمود عابدی ترجمه شده و در 196 صفحه توسط انتشارات روزبه به چاپ رسیده است.

[665] فدک در تاریخ/ 58.

[666] بحارالانوار: ج 21 ص 23. نوائب الدهور: ج 3 ص 148. عوالم العلوم: ج 11 ص 574. مجمع النورین: ص 137.

[667] بحارالانوار: ج 29 ص 134، 189، 194- 199. کتاب سلیم: ج 2 ص 868.

[668] سوره روم: آیه 38.

[669] سوره ی انفال: آیه ی 41.

[670] سوره ی حشر: آیه ی 7..

[671] سوره ی شوری: آیه ی 23..

[672] سوره توبه: آیه 60.

[673] اشاره به ماجرای اموالی است که از بحرین آمده بود و جابر بن عبداللَّه و جریر بن عبداللَّه درباره ی آنها ادعای «صفوه» نمودند یعنی منتخبی از آن مال را به وصیت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله متعلق بخود دانستند. ابوبکر و عمر هم بدون طلب شاهد سخن آنها را قبول کردند و اموال درخواستی را به آنان دادند. به کتاب التعجب کراجکی و بحارالانوار: ج 29 ص 194، عوالم العلوم: ج 11 ص 777 مراجعه شود.

[674] به بخش سوم کتاب حاضر مراجعه شود.

[675] بحارالانوار: ج 29 ص 192.

[676]

بحارالانوار: ج 29 ص 124 ح 26، ص 127 ح 27. تفسیر برهان: ج 2 ص 425.

[677] بحارالانوار: ج 29 ص 195 189.

[678] سوره ی احزاب: آیه ی 33.

[679] اسناد و مدارک مربوط به خطبه در بخش ششم این کتاب مفصلاً ذکر شده است.

[680] بحارالانوار: ج 29 ص 140 ح 30.

[681] این سخنان ابوبکر در بخش سوم این کتاب آمده است.

[682] من هنا إلی آخر قول أبی بکر «فهل ترین أن أخالف فی ذلک اباک» فی «ألف» هکذا: فاما ما سألت فلک ما جعله أبوک، مصدق قولک و لا أظلم حقک، و اما ما سألت من المیراث فان رسول اللَّه قال: نحن معاشر الأنبیاء لانورث. و فی «ب»: و أما منعک ما سألت فلا ذلک لی و اما فدک و ما جعل لک أبوک فان منعتک فانا ظالم و اما المیراث فقد تعلمین انه قال: لا نورث ما ابقیناه صدقه. و فی «ع»: اما ما ذکرت من المیراث فقد دفعت إلیکم ما خلفه رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله من آله و اثاث و کراع و منعتک ما سواه اتباعا لقوله حیث یقول: «نحن معاشر الأنبیاء لا نورث»، والرائد لا یکذب أهله و کفی باللَّه شهیدا. و فی هذه النسخه ذکر بعد هذا ما ذکرناه فی الرقم 12 إلی هنا من عطفها علیهاالسلام علی قبر أبیها والابیات و التفاتها علیهاالسلام بمجلس الأنصار و غیرها.

[683] شرح ابن میثم: خیر الاباء.

[684] «ن»: و لا مصدوده عن قصدک.

[685] الزیاده من شرح ابن میثم و «م». و ما قبله فی شرح ابن میثم هکذا: و لا عملت الا بأمره، و ان الرائد...

[686] الزیاده من شرح ابن میثم.

[687] «ن»: الکتاب.

[688] حاول الشی ء: اراده و طلبه بحیله. و

فی شرح ابن میثم: من قوله: «و انما نورث...» هکذا: ولکنا نورث الایمان والحکمه والعلم والسنه و قد عملت بما امرنی و سمعت.

[689] «ز»: و ما کان لنا من طعمه فلو إلی الامر من بعدنا ان یحکم وقد جعلنا ما حولتنیه فی الکراع والسلاح، یقاتل بها المسلمون و یجاهدون الکفار و یجادلون الفجار. «د» خ ل: المرده ثم الفجار. «ن»: یقاتل به المسلمون. المجالده: المضاربه بالسیوف.

[690] الزیاده من «ز» و «د» خ ل. و فی «ز»: لم انفرد به وحدی و لم استبدل بما کان الرأی فیه عندی.

[691] «د» خ ل: لاتزوی. «ن»: لا تزوی عنک و لا تدخر دونک. لایدفع. زوی الشی ء: قبضه، احتازه.

[692] «ز» و «د» خ ل: لا یدفع.

[693] «ن»: فهل ترین أنّی أخالف...

[694] شیعه در اسلام ص 11 علامه طباطبائی- و- طبقات ابن سعد ج 5 ص 140- و- کنزالعمال ج 5 ص 237.

[695] الغدیر ج 6 ص 260.

[696] 1- اختصاص مفید ص 178

2- کتاب عوالم ج 11 ص 424 و 423 و 602

3- بحارالانوار ج 8 ص 103 (قدیم) و ج 28 ص 353 و 303

4- ریاحین الشریعه ج 2 ص 18

5- بیت الاحزان ص 153

6- تفسیر عیاشی ج 2 ص 287 حدیث 49

7- کشف الغمه ج 2 ص 487

8- بلاغات النساء ص 12. ابی طیفور

9- شرح ابی الحدید ج 4 ص 93

10- أعلام النساء ج 3 ص 1208.

[697] به قسمت 8 از بخش 2 کتاب حاضر مراجعه شود.

[698] سوره ی آل عمران: آیه 152.

[699] سوره ی قصص: آیه ی 20.

[700] اشاره به یک ضرب المثل عربی است. یعنی شاهد او جزئی ازخود اوست.

[701] اشاره به یک ضرب المثل عربی است.

[702] یعنی اختیار تو بدست خودت است.

[703] یعنی فراموش نکرده ای که روزی با

آتش و هجوم دستجمعی به خانه ی من حمله کردید!.

[704] بحارالانوار: ج 29 ص 193، ج 43 ص 215 209 205 199 190 171.

[705] بحارالانوار: ج 43 ص 209 ح 37.

[706] زاد فی «د» و عمر. أجمع: أحکم النیه و استقر علی الرأی النهائی. و کلمه «فدک» یستعمل منصرفا و غیر منصرف.

[707] الزیاده من «ألف» خ ل.

[708] العباره من اولها إلی هنا فی «ألف» هکذا: لما بلغ فاطمه علیهاالسلام اجماع أبی بکر علی منعها فدک و انصرف عاملها منها... و فی «ه» مثل «ألف» بتفاوت هکذا: علی منعها حقها من فدک. و فی «ح» هکذا: لما اعتزم أبوبکر علی منعها فدک والعوالی لاثت. و فی «ط» هکذا: لما بلغ فاطمه علیهاالسلام ما أجمع علیه من منعها فدکاً لاثت. و فی «ی» هکذا: لما بلغ فاطمه بنت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله اجماع أبی بکر منعها فدکا لاثت. «س»: لما بلغ فاطمه بنت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله ازماع أبی بکر علی قبض فدک والعوالی و بلغها ذلک لاثت خمارها و اقبلت فی لمه من نسائها و حفده من اهلها تطا فی ذیولها. والازماع: الثبوت فی الأمر و إظهار العزم فیه.

[709] الزیاده من «ب» و «د» و «ز» و «ط» و «ع»: و فی «ع»: فلاثت. لاثت: لفت و عصبت. الخمار: ما تغطی به المرأه رأسها. و لاثت المراه خمارها: إذا لوته علی وجهها و رأسها.

[710] الزیاده من «د» و «ز» و «ح» والشافی.

[711] «ع»: ثم أقبلت. «ج»: لمیمه، و هو مصغر لمه بمعنی الجماعه القلیله.

[712] الزیاده من «ج» و الواود زیاده منا. والحفده: الاعوان والخدم. و ادراع: جمع درع بمعنی الثوب، و قوله: «تجر ادراعها و تطا

ذیولها» لعله تعبیر عن شده آلامها علیهاالسلام و هجمه المصائب علیها بحیث اثرت فی استواء قامتها و لذلک رافقته عده من النساء لاعانتها فی المشی.

[713] «ب»: ما تخرم من مشیه رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله شیئا. «ی» و «س»: ما تخرم مشیه رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله. «ح»: ما تخرم من مشیه رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله مشیتها. «ع»: تطأ ذیلها لاتخرم. والخرم: الترک والنقص، والمعنی انه حکت مشیه رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله علی وجهها و تمامها.

[714] الزیاده بعده من «س». و فی «ح»: حتی انتهت الی أبی بکر.

[715] «ألف»: وقد حفل حوله المهاجرین... «ج»: قد حشد المهاجرین... و فی شرح النهج لابن میثم: و معه جل المهاجرین والانصار. الحشد: الجماعه اذا دعوا فاتوا لما دعوا له. و کان أبوبکر قد علم بمجیی فاطمه علیهاالسلام الیه فجمع الناس لئلا یعتابوا علیه رایا إذ لم یکونوا بحضرته. و کلمه «والانصار» لا توجد فی «ز».

[716] الزیاده من «د» و «و» و «ز» والشافی.

[717] الزیاده من «ح». و فی «س»: فبسطت. و فی «ه»: فلطت. بمعنی مدت و سترت. و فی «ع»: فنیطت دونهم، و فی «ج» من قوله «فنیطت» هکذا: فضرب بینهم بریطه بیضاء و قیل قبطیه. و فی شرح ابن میثم هکذا: فضربت بینها و بینهم قطیفه. نیطت ای علقت، والملاءه والریطه بمعنی الازار، والقبطیه: ثیاب بیض رقاق من کتان منسوبه إلی القبط، و معنی العباره هکذا: ضربوا بینها علیهاالسلام و بین القوم ستراً و حجاباً.

[718] الزیاده من «د» و «ز».

[719] الزیاده من «ع».

[720] الزیاده من «ه». و فی عدد من النسخ: أجهش لها القوم بالبکاء.

[721] الزیاده لیست فی «ألف» و «ب»، و

فی «ج» و «س» و شرح ابن میثم: طویلاً. و فی «ط»: هنیهه، و فی «ح» فامسکت هنیه، و فی «ع»: ثم أمهلتهم. أمهلت هنیه: صبرت زمانا قلیلاً. و فی بعض النسخ: هنیئه. و لیس بصحیح. و أجهش القوم أی تهیؤوا للبکاء. ارتج: اضطرب.

[722] أی سکنت شدتهم. والنشیج: غص البکاء فی الحلق دون الانتخاب. و فی «ه»: حتّی إذا هدأت فورتهم و سکنت روعتهم.

[723] فی «ألف» من قوله «حتی إذا سکن» هکذا: حتی هدات فورتهم و سکنت روعتهم و افتتحت الکلام فقالت:...، و فی «ب»: حتی سکن نشیج القوم و هدات فورتهم فافتتحت...، و فی «ج»: حتی سکنوا من فورتهم ثم قالت:...، و فی «ع»: حتی هدأت فورتهم و قالت:...، والروعه: الفزعه.

[724] من هنا إلی قولها علیهاالسلام: لقد جاءکم رسول...» فی الفقره 8 لا یوجد فی «ه» و «و» و «ط» و «ح» و «س» والشافی، و ما قبله فی «ح» هکذا... بالحمد للَّه والثناء علیه بما هو أهله والصلاه علی نبیّه محمّد، فعلت أصوات الناس بالبکاء عند ذکر رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله فأمسکت حتی سکنوا ثم قالت:...

[725] «د»: و عمر.

[726] بعید نیست این عبارات حاکی از آن باشد که در اثر کثرت صدمات روحی و جراحات جسمی وارده، حضرت نمی توانسته اند با قامتی راست حرکت کنند. لذا لباس حضرت به زمین کشیده می شد و زیر پایشان می رفت و به همین علت جهت کمک در راه رفتن آن بانوی بزرگ عده ای از بانوان نیز همراه شدند.

[727] «ج»: پرده ی مصری.

[728] «ج»: مدت طولانی.

[729] من «ابتدء» الی هنا لیست فی «د» و «ز» و «ع»، و فی «ألف»: ابتدء بالحمد لمن هو أولی بالحمد والمجد والطول.

[730] «ی»

و شرح ابن میثم: بما ألهم.

[731] من قولها علیهاالسلام «و إحسان» إلی هنا فی «د» هکذا: و تمام منن اولاها. و فی «ن» هکذا: و إحسان منن أولاها. و فی «ع» هکذا: و تظاهر منن أولاها و کمال مواهب والاها. سبوغ الآلاء: اتساع النعماء. والاها أی تابعها باعطاء نعمه بعد أخری. جم: کثر. نای: بعد الأمد: الغایه.

[732] الزیاده من «ع»، و بعده: جل عن الاحصاء.

[733] «ج»: مزیدها، «د» و «ز»: عن الجزاء امدها.

[734] «ب»: آمالها. «ن»: و نای عن المجازات مزیدها وفات عن الإدراک امدها. تفاوت: تباعد.

[735] أی دعاهم و رغبهم فی استزاده النعمه و طلب زیادتها بسبب الشکر لتکون نعمه متصله لهم غیر منقطعه عنهم. و من قولها علیهاالسلام «و ندبهم» إلی هنا فی «ألف» هکذا: استدعی الشکور بافضالها... و فی «ب» و «ی»: واستثن الشکر بفضائلها. و فی «ع»: واستثنی الشکر بافضالها. و فی «ج»: و استتب الشکر بفضائلها. و استتب: استقام و استمر.

[736] الزیاده من «ج». استخذی: انقاد.

[737] «الف» و «ج»: أمر. «ع»: آمن. «ی»: واستحمد إلی الخلق باجرائها و من... و اجزالها: اکثارها.

[738] الزیاده من «ج» و «د»و «ز» و «ی».

[739] العباره من قولها علیهاالسلام «و أبان» إلی هنا فی «ب» هکذا: و أنی فی الفکره، و فی «د» و «ز»: انار فی التفکر. و فی «ن»: و أنار فی الفکر معقولها. و فی «ع». و أبان فی الفکر محصولها و أظهر فیها معقولها الممتنعه.

[740] «د» و «ز»: و من الأوهام کیفیته.

[741] «ن»: أبدع.

[742] الزیاده من «ی». ابتدع: احدث: لا من شی ء: أی ماده. احتذاء: الاقتداء. امتثلها: تبعها. ذرأها: خلقها. العباره من قولها علیهاالسلام «کان قبلها» إلی هنا فی «ب» هکذا: قبله

و احتذاها بلا مثال لغیر فائده زادته إلا إظهاراً... و فی «ج»: کان قبله و أنشأها بلا احتذاء مثله سماها بغیر فائده زادته إلا اظهار...، و فی «ألف»: کان قبلها و أنشأها بلا احتذاء امثله وضعها لغیر فائده زادته إلا إظهاراً...، و فی «ع»: کان قبله، و أنشأها بلا احتذاء امتثله و فطرها لغیر فائده زادته إلّا إظهاراً لقدرته. و فی «ز»: و ذرأها بمشیته لا حاجه... إلا تبینا لحکمه. و فی «ی» من أول العباره إلی هنا هکذا: الذی ابتدع الاشیاء لا من شیی ء کان قبله و أنشاها بلا احتذاء امثله، و فطرها لغیر فائده زادته إلّا إظهاراً لقدرته و دلالهً علی ربوبیته و إعزازاً لأهل دعوته.

[743] «ألف» و «ج» و «ی» و «ع»: لأهل دعوته.

[744] العباره من قولها علیهاالسلام «علی طاعته» إلی هنا فی «ج» هکذا: لأهل طاعته و وضع العذاب علی أهل معصیته...، و فی «ع» هکذا: لأهل طاعته و جعل العقاب لأهل معصیته زیاده لأولیائه عن نقمته...، و فی «ب»: علی طاعته والعقاب....

[745] کذا فی «الف» و «د» خ ل، و فی سائر النسخ: «زیاده» بالزای و هو بالذال بمعنی الطرد والدفع والابعاد، والظاهر أنه لا معنی للعباره بالزای هنا.

[746] «ب» جیاشا. والحیاش هو الجمع والسوق نحو شی ء. و فی «ی» هکذا: ثم جعل الثواب علی طاعته حیاشهً لعباده إلی جنته و وضع العقاب علی معصیته ذیاده لعباده عن نقمته. و فی «ن»: من نقمته.

[747] «ألف»: و به کسانی که مردم را بسوی خدا می خوانند عزت ببخشد.

[748] العباره من قولها علیهاالسلام «اختاره»، إلی هنا فی «د» و «ز» هکذا: اختاره «د» خ ل: وانتجبه) قبل أن ارسله و سماه قبل أن

اجتنباه («د» خ ل: اجتبله) و اصطفاه قبل ان ابتعثه...، و فی «ع»: و اختاره قبل أن ینتجبه واصطفاه قبل أن یبعثه، «ن»: و سماه قبل أن یستجیبه.

[749] «ألف»: فی الغیب. «ب»: بالغیوب. «ع»: تحت الغیوب. و فی «ز» قبل أن ابتعثه إلی الخلائق، والخلائق بالغیب...

[750] «ألف»: بسد الأوهام مصونه، «ج» بستر الأهاویل مضمونه.

[751] «ی»: و بنهایه الغیب مقرونه.

[752] «ألف» علما من اللَّه فی غامض الأمور...، «د»: بما یلی الأمور. «ی»: بعواقب الأمور. «ن»: بمال الأمور.

[753] «ز»: الدهر. و فی «ی»: و إحاطه منه بحوادث الدهور، و معرفه منه بعواقب المقدور. و فی «ع»: و إحاطه منه بحوادث الدهر و معرفه منه بمواضع المقدور.

[754] «ج» و «ی»: و معرفه منه بمواقع المقدور و ابتعثه اتماماً لعلمه...، و فی «ب»: و معرفه بمواضع...، و فی «د»: بمواقع الأمور...«ن»: فابتعثه اتماماً لامره و علمه. «ع»: ابتعثه اتماماً لعلمه.

[755] الإضافه فی مقادیر حتمه إضافه الموصوف إلی الصفه، أی المقادیر المحتومه، و فی «ج»: حقه.

[756] «ی»: عکوفا. «ع»: عاکفه علی اوثانها منکره للَّه عز و جل...، العکف جمع عاکف کما هو الغالب فی فاعل الصفه نحو شهد و غیب، وعکف علی شی ء أی اقبل علیه مواظبا و لازمه. والنیران جمع نار و هو قیاس مطرد فی جمع الاجوف نحو تیجان و جیران.

[757] «ی»: بعد عرفانها.

[758] الزیاده من «ی» و «ع»، و فی «ع»: فأنار اللَّه به ظلمها.

[759] «د» و «ز» کشف. والظلم استعیرت هنا للجهاله، والبهم جمع بهمه و هی ظلمه شدیده تطبق علی القلب.

[760] «ب» و «د»: جلی عن الأبصار غممها. «ز»: و جلی عن الأبصار عماها. «ی»: جلا عن الأبصار غممها. «ع»: و جلی عن الأبصار غممها

و فرج عن القلوب بهمها و قام فی الناس...، والغمم جمع الغمه و هو ما لم یهتد لوجه الحیله فیه.

[761] الزیاده من «ألف».

[762] الزیاده من من «د» و «ز»، و «ع»، ولکن فی «ع» هکذا: و قام فی الناس بالهدایه و أنقذهم من الغوایه و هداهم إلی الدین القویم و دعاهم إلی الطریق المستقیم. و فی «ز»: الصراط المستقیم. الغوایه: الهلاکه والضلاله. العمایه: الغایه واللجاج.

[763] الزیاده من «ی» و «ع».

[764] الزیاده من «ألف».

[765] «ب»: بأبی. «ی»: و رغبه به.

[766] «د» و «ز»: و رغبه و ایثار، فمحمد من («ز»: عن) تعب هذه الدار فی راحه.

[767] الزیاده لیست فی «د»، و فی «ب»: موضوع عنه العب ء والاوزار. «ی»: موضوعا عنه غب الاوزار. والعب ء جمعه الاعباء: الثقل والحمل.

[768] «ب»: محتف، «د» و «ز»: قد حف.

[769] «ج»: جوار. «ی»: و رضوان رب غفار فی جوار ملک جبار.

[770] «ب»: علی محمد نبی الرحمه.

[771] العباره فی «ألف» هکذا: وصفیه و رضیه و خیرته من خلقه و نجیه. و فی «ز»: و امینه علی وحیه وصفیه و خیرته من خلقه و رضیه والسلام علیه... و فی «ی»: صلی اللَّه علیه و آله الطیبین الأخیار. و فی «ع» من قولها علیهاالسلام «ثم قبضه اللَّه» إلی «و رحمه اللَّه و برکاته» هکذا: ثم قبضه اللَّه عز و جل إلیه قبض رأفه و اختیار و تکرمه و هب و نقله عن تعب هذه الدار موضوعاً عن عنقه الاوزار مخلدا فی دار القرار محتفا به الملائکه الابرار فی مجاوره الملک الجبار و رضوانه علیه و علی اهل بیته الاخیار و صلی اللَّه علی نبیه و امینه علی وحیه و صفیه من الخلائق و سلّم کثیراً.

[772]

«د»: سپس خداوند او را با رأفت و اختیار و میل خود و با ایثار بسوی خود برد، و «محمد صلی اللَّه علیه و آله» با رفتنش از رنج این دنیا آسوده گشت.

[773] الزیاده من «ألف»، و فی «ی»: ثم أنتم... و فی «ع»: و أنتم...

[774] «ج»: حمله کتاب اللَّه، «ع»: حمله معالم علمه.

[775] الزیاده من «ج».

[776] «ب»: زعمتم حقا لکم؟ اللَّه فیکم عهد قدمه إلیکم؟ «ج»: و بلغاوه إلی الامم حولکم، للَّه فیکم عهد قدمه إلیکم. «ز»: زعیم حق له فیکم. «ی»: و حمله دینه و وحیه، للَّه فیکم عهد قدمه إلیکم. «ع»: و أمناوه علی أنفسکم و بلغاوه إلی الأمم، خولکم عهده الذی قدمه إلیکم.

[777] «ب»: آیا برای خود حقی پنداشتید؟! آیا خداوند پیش از این عهدی را درباره ی شما مقدم نداشت؟! «ج»: و شما رساننده ی احکام الهی به امتهایی که در اطرافتان هستند می باشید. در شما عهدی است که خداوند پیش از این قرار داده است.

[778] الزیاده من «ب» و فیه: و نحن بقیه استخلفنا علیکم. و فی «ع»: و بقیه استخلفها فیکم.

[779] الزیاده من «ب».

[780] الزیاده من «د» و «ز»، و فی «ن»: کتاب بینه لعبائره. و فی «ع»: کتاب اللَّه بصائره نیره لذوی الالباب و أی کاشفه سرائره و برهانه، و حججه النیره. الساطع: المرتفع والمنتشر، اللامع: المضیی ء.

[781] «ب»: و آی فینا.

[782] کلمه «فینا» غیر موجوده فی «ب» و «ی». و فی «ز» هکذا: و منکشفه سرائره، متجلیه ظواهره.

[783] «ب» و «د»: منجلیه.

[784] «ب»: مدیم البریه إسماعه. والعباره لیست فی «ی».

[785] الزیاده من «د» و «ز»: و لایوجد العباره السابقه فیهما.

[786] «ألف» و «ج» و «ی»: أشیاعه، و فی «د»

خ ل: اسماعه.

[787] «ب»: فیه بیان، و فی «د» و «ز»: به تنال.

[788] «ج»: المنیره. «ن» و «ع»: النیره.

[789] الزیاده من «ألف» و «ج» و «ی» و «ع». و فی «ج»: المکروره.

[790] العباره لیست فی «ج» و «ی» و «ع»، و ما بعده إلی آخر العباره فی «ی» هکذا: و محارمه المحدوده و جمله الکامله و رخصه المرغوبه و شرائعه المندوبه و فرائضه المکتوبه.

[791] الزیاده من «ألف» و «ج».

[792] الزیاده لیست فی «ألف»، و فی «ج» خ ل: جمله الکافیه، و فی «د» و «ز»: و براهینه الکافیه.

[793] الزیاده من «ألف».

[794] «ج» خ ل: المکنونه. و فی «ع»: و محارمه المحذره و رخصه الموهوبه و شرائعه المکتوبه و فضائله المندوبه. و من هنا إلی قوله «فاتقوا اللَّه حق تقاته» فی «ی» هکذا: و جعل صله ارحامنا زیاده لعدتکم و طاعتنا نظاما لملحمتکم والایتمام بنا الامان من فرقتکم.

[795] منظور قرآن است.

[796] «د» و «ز»: فجعل اللَّه. «ألف»: ففرض اللَّه علیکم. «ع»: ففرض لکم الایمان تطهیرا من الشرک والصلاه تنزیها عن الکبر.

[797] الزیاده من «د» و «ز»، و فیهما: و نماء فی الرزق. و فی «ع»: والزکاه تحصینا للأموال و زیاده فی الأرزاق.

[798] «ألف»: إثباتا. «ج»: تبیینا. و فی «ع»: والصیام تثبیتا للاخلاص و تنسکا للقلوب و تنبیها لماسه الشعب (کذا؟) لها علی مواسات ذوی الاملاق والاقتار والمسکنه والافتقار.

[799] «ب»: تسلیه. «ج»: تسنیه.

[800] الزیاده من «ع».

[801] «ألف»: والحق تسکینا للقلوب. «ب» و «ج»: والعدل تنسکا للقلوب. «ن»: والعدل تثبیتا للقلوب. «ع»: والعدل فی الحکم متناشا للرعیه و تمسکا للقلوب. والتنسیق: التنظیم، والتنسک: العباده.

[802] الزیاده من «ألف».

[803] الزیاده من «ع».

[804] «ألف» و «ج» و «ع»: و إمامتنا للفرقه.

«ن»: و إمامتنا لما من الفرقه. «ب»: و إمامتنا أمنا من الفرقه. «د»: و إمامتنا أمانا للفرقه. «ی»: و طاعتنا نظاما لملحمتکم والایتام بنا الأمان من فرقتکم.

[805] «ب»: و حبنا.

[806] الزیاده من «د»، و فی «ج» هکذا: والصبر مؤنه للاستیجاب. و فی «ع» هکذا: والصبر معونه فی الاستیجاب. و فی «ب»: والصبر منجاه والقصاص... الاستیجاب: الاستحقاق.

[807] الزیاده من «ألف». و فی «ن» هکذا: والأمر بالمعروف والنهی عن المنکر مصلحه للعامه. و فی «ع»: والنهی عن المنکر جمعا للکلمه.

[808] «ألف» و «ج»: والبر بالوالدین.

[809] «ج»: السخطه.

[810] الزیاده لیست فی «د» و «ز»، و فی «ج»: منساه للعمر و... و فی «ألف»: و صله الأرحام منماه للعدد و زیاده فی العمر. و فی «ی»: و صله أرحامنا زیاده لعدتکم. و فی «ع»: و صله الأرحام مبقاه للعده و انساء فی العمر.

[811] «د» خ ل: حصنا.

[812] «ألف»: والوفاء بالنذور تعرضا للمغفره.

[813] «ألف»: و وفاء المکیال والمیزان تغییرا للبخس والتطفیف. «ج»: تغییرا للبخسه.

[814] «ألف»: والتناهی عن شرب الخمور...، «ج»: والاجتناب عن شرب الخمور تنزیها من الرجس. «ن»: والانتهاء عن شرب الخمر تنزیها من الرجس. «ع»: والانتهاء عن شرب الخمور صونا عن الرجس.

[815] «د» و «ز»: و اجتناب القذف حجابا عن اللعنه، «ب»: اجتنابا للعنه، «ج»: حجابا من اللعنه. لعله اشاره إلی قوله تعالی فی سوره النور الآیه 23: ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا والاخره و لهم عذاب عظیم.

[816] «د» و «ز»: و ترک السرقه ایجابا بالعفه («ز»: للعفه). «ع»: و مجانبه السرقه نشرا للعفه.

[817] الزیاده من «ألف» و «ج» بتفاوت، و فی «ج» هکذا: والتنزه عن اکل اموال الایتام والاستیثار بفیئهم اجاره من الظلم، والعدل

فی الأحکام ایناساً للرعیه.

[818] «ألف»: والنهی عن الشرک، «ج»: والتبری من الشرک اخلاصاً للربوبیه، «ع»: و تحریم الشرک اخلاصاً للربوبیه. و فی «ع» هذه الفقرات تقدیم و تأخیر و عدم ذکر بعضها.

[819] سوره ی آل عمران: الآیه 102.

[820] الزیاده من «ألف».

[821] الزیاده من «ع».

[822] الزیاده من «ع». و فی «ز» هکذا: و اطیعوا اللَّه فیما أمرکم به و نهاکم عنه فانه قال: إنما یخشی...

[823] إشاره إلی سوره فاطر: الآیه 28.

[824] الزیاده من «ألف» و شرح ابن میثم و «م»، و قولها علیهاالسلام «و نحن خاصته و محل قدسه» زیاده من شرح ابن میثم و ابن أبی الحدید. والعباره فی شرح ابن میثم بتفاوت هکذا: و احمدوا اللَّه الذی بعظمته و نوره یبتغی من فی السماوات و من فی الأرض إلیه الوسیله، و نحن وسیلته فی خلقه، و نحن خاصته و محل قدسه و نحن حجته فی غیبه و نحن ورثه أنبیائه.

[825] «ب»: و دوستی ما را عزت اسلام.

[826] احتمالا اشاره به آیه ی 23 از سوره ی نور است که می فرماید: «کسانی که به زنان عفیفه ی مومنه نسبت ناروا می دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده اند و برایشان عذابی بزرگ است».

[827] الزیاده من «ی»، و فی «ألف» و «ب»: أیها الناس، أنا فاطمه. و أوله فی «ی» هکذا: أما بعد، فانا فاطمه. و فی «ع». الا و أنی فاطمه بنت محمد. و فی شرح ابن میثم: ثم قالت: أنا فاطمه بنت محمد.

[828] «د» و «ز»: عودا و بدءا. «ع»: أقولها عودا علی بداء. «ج» و شرح ابن میثم: أقول عودا علی بدء والمعنی: هذا قولی أولا و آخرا.

[829] الزیاده من «ی»، و فی «ألف» و «ه»: و ما أقول إذ أقول سرفا و لا شططا

و فی «ج» و «ی» و شرح ابن میثم: و ما أقول ذلک سرفا و لا شططا. و فی «ع»: و لا أقول إذ أقول سرفا و لا شططا. والسرف: تجاوز الحد والاعتدال، والشطط: البعد عن الحق.

[830] «الف»: و در صحبت خود، کلامی گزاف و دور از حق نمی گویم.

[831] الزیاده من «ج» و شرح ابن میثم، و کذا فی «ع» مع اختلاف اذکره: و ها أنا قائله فاسمعوا ما اقول باسماع واعیه و قلوب ناهیه لقد جاءکم...

[832] الزیاده من «ح» و «ی».

[833] سوره التوبه: الآیه 128.

[834] الزیاده من «ب» و «د». و فی «ط»: فان تعرفوه تجدوه. و تعزوه أی تنسبوه.

[835] «ب» و «و» و «ط» والشافی و شرح ابن میثم: آباءکم.

[836] الزیاده من «د» و «ز» و «ی»، والمعزی إلیه أی المنسوب إلیه.

[837] «ألف» و «ب» و «ه» و «ح» و «س»: («س»: فبلغ: «ح»: قد) بلغ النذاره صادعا بالرساله: «ع» فبلغ بالنذاره و صدع بالرساله. صادعا بالنذاره أی مظهرا الإنذار.

[838] «ألف» و «ه»: ناکبا عن سنن المشرکین، «ب»: ماثلا علی مدرجه المشرکین. «ج» و «د»: مائلا عن مدرجه المشرکین. «ط»: مائلا عن سنن المشرکین. «ع»: مائلا عن مدرجه الناکثین، ناکبا عن سنن المشرکین. والسنن: الطریق الواضح، و ماثلا أی قائما ضدهم، والمدرجه: المذهب والمسلک.

[839] الزیاده من «ح» و «ی» و حائدا أی مائلا.

[840] «ألف» و «ه» و «ع» لاثباجهم. «د» و «ز» والشافی: ضاربا ثبجهم. الثبج: العنق او الظهر.

[841] «ب»: بکظمهم. أخذ بکظمه إذا خنقه و ضیق نفسه و فی «ط»: ضاربا لثبجهم، یدعو إلی سبیل ربه بالحکمه والموعظه الحسنه آخذا باکظام المشرکین، یهشم الأصنام.

[842] «ی»: یدعو.

[843] «ب» و «و» و «ط» والشافی: یهشم. «د»: یجف.

«د» خ ل و «ز»: یکسر. یجذ: یکسر و یقطع.

[844] «ب» و «د»: ینکث. «ه»: یفض. «و» و «ط» والشافی: یفلق. «س»: یقص. و فی «ح» و «ی»: یجذ الهام و یکب («ی»: ینکت) الاصنام. و ینکت أی القاه علی رأسه.

[845] «ب»: هزم.

[846] «ب»: و تغری اللیل. «ز»: تغر. «ح»: و اوضح اللیل. و فی «ی»: و اسفر الحق من محضه و ابتدء اللیل عن صبحه. و فی «ع» و ولی الدبر، و حتی تولی اللیل. و تفری أی انشق، اسفر: کشف و اضاء محضه أی خالصه.

[847] «س»: و انطلق.

[848] الزیاده من «ألف».

[849] الشقاشق. مع شقشقه، والمراد خرست السنتهم. و فی «س»: الشیطان.

[850] أی هلکت سفله المنافقین.

[851] الزیاده من «د» و «ز»، و فی «و» و «ط» والشافی: و تمت کلمه الاخلاص. والشقاق أی الخلاف. فهتم أی تلفظتم.

[852] الزیاده من «د» و «ز»، و فی «ج»: مع النفر البیض الخماص الذین اذهب اللَّه عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا. البیض جمع ابیض والخماص جمع خمیص و هو الذی یکون بطنه خال من الطعام.

[853] سوره آل عمران: الآیه 103. أی کنتم علی شفیر النار.

[854] الزیاده من «ألف» و فی «ج»: و «ح»: فانقذکم («ج»: منها) مذقه الشارب.

[855] مذقه الشارب: شربه من اللبن الممزوج بالماء، والنهزه: الفرصه.

[856] القبسه: شعله من نار توخذ من معظمها و قبسه العجلان: مثل یضرب فی الاستعجال تشبیها بالمقتبس الذی یدخل الدار و لا یمکث فیها إلا ریثما یقتبس.

[857] «ألف» و «ع»: الرنق، أی تراب فی الماء من القذی و نحوه و ماء. رنق أی کدر. والطرق: الماء الکدر، و ماء مطروق: خوضت فیه الإبل و بالت و بعرت حتی اصفر.

[858] «ألف»: القده، «د»: الورق،

والمراد ورق الشجر. القد بالفتح: الجلد غیر المدبوغ کانوا یاکلونه فی الجدب والمجاعه. و قیل هو جلد السخله و الماعزه. و القد بالکسر سیر یقطع من جلد غیر مدبوغ.

[859] «د» و «و» و «ز» و «ط» والشافی: خاسئین، أی المبعدین المطرودین. و فی «ی»: و أنتم أذله خاشعون. و فی «و»: أذله خاسئین یخطفکم الناس من حولکم حتی أنقذکم اللَّه برسوله.

[860] اقتباس من قوله تعالی فی سوره الأنفال: الآیه 26.

[861] «ب»: و در مقابل راه و روش مشرکان ایستادگی نمود.

[862] در این جملات حضرت شدت بی ارزشی آنان را در مقایسه با سایر ملل عصر خود بیان فرموده اند که همچون یک جرعه که نوشنده ای بنوشد و در نظرش ارزشی نداشته باشد و چنان بی قدرت که هر طمع کاری هوس حمله به آنان را داشته باشد و چنان ناپایدار که همچون آتشگیره ای که برای روشن کردن آتش بکار می گیرند و زود خاموش می شود، بودند.

[863] پوست تازه ی دباغی نشده گاهی از شدت فقر در خوردن مورد استفاده قرار می گرفت چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

و حسبک داء ان تبیت ببطنه - و حولک أکباد تحن الی القد

یعنی: برای مریضی روح تو همین بس که سیر بخوابی در حالی که در اطراف تو شکمهای گرسنه ای در آرزوی خوردن پوست دباغی نشده باشند.

[864] الزیاده من «د» و «ز»، و فی «ب» و «ح»: برسوله. و فی «ز»: بمحمد و آله. و فی «ط»: حتی انقذکم اللَّه تعالی برسوله. و فی «ی»: فأنقذکم اللَّه عز و جل بأبی. و فی «ع»: فأنقذکم اللَّه بنبیه صلی اللَّه علیه و آله.

[865] «ألف» و «ب» و «ه» و «ی»: ما منی. منی ببهم الرجال

إلی ابتلی بالشجعان منهم. و قولها علیهاالسلام «بعد اللتیا والتی» أی بعد الشدائد والأمور العظیمه.

[866] «ح»: مکان «و مرده أهل الکتاب» هکذا: و بعد لفیف من ذوائب العرب. والمراد ما اجتمع من اعزاء القوم و اشرافهم من قبائل شتی.

[867] «ب» و «ج» و «ی»: حشوا. و فی «ح»: احشوا، بمعنی اوقدوا.

[868] سوره المائده: الآیه 64. و کلمه «اطفاها اللَّه» لیست فی «ح» و «ی».

[869] «ب» و «ج» و «ز» و «ی»: و. «ع»: و کلما.

[870] «ب»: للضلال. «ح» و «ی»: للضلاله. «د» و «ز» و «ط»: قرن الشیطان. و فی الشافی: قرن للشیطان. «ن»: قرن للشیطان. «ن» خ ل: قرن من الضلاله. «ع»: نجم ناجم بالضلال. نجم قرن أی ظهرت القوه. و قرن الشیطان أی متابعیه.

[871] «ب» و «ج» و «ز» و «ی»: و فغرت، و فی «ج» هکذا: و فغز فاغر. و فی «ح» و «ط» و «ع»: فاغره للمشرکین. والمراد أن الطائفه العادیه من المشرکین فتحت فاها للهجوم علی المسلمین.

[872] «ب»: بأخیه. واللهوات جمع لهاه و هی اللحمه فی أقصی سقف الفم.

[873] الزیاده من «ه» و «س».

[874] «د» و «ز»: جناحها. «ح»: سماکها. والصماخ: الأذن، والاخمص: ما لا یصیب الأرض من باطن القدم و ربما یراد به القدم کلها. أی فلا یرجع حتی یطأ و یدوس آذان المشرکین بباطن قدمه. والسماک: المرتفع، أی لا یرجع فی الحرب حتی یطا أعلی من فیها ممن یقاتله و یبارزه بأخمصه.

[875] هکذا فی «ع»، و فی «ألف» و «ب» و «ه» و «ی»: بحده، و فی «و» و «ط» والشافی: و یطفی عایده لهبها بسیفه. و فی «و» خ ل و «ط» خ ل: و یخمد لهیبها

(«ط» خ ل: لهبها) بحده. و فی «ح»: و یخمد حر لهبها بحده.

[876] الزیاده من «ج» و «ع»، و فی «ه»: و یخمد لهبها بحده مکظوظا فی طاعه اللَّه و طاعه رسوله مشمرا... و فی «س»: کدودا مکان «مکدودا»، و هو بمعنی کثیر الکد والجهد فی الأمور. والمکظوظ: المهتم، والمکدود: من بلغه التعب، والدووب: المجد والمتعب.

[877] الزیاده من «د» و «ز». و من قولها علیهاالسلام «مجتهداً» إلی «و انتم» لا یوجد فی «ی» و «ط» و «ح» إلا أن فی الأخیر عباره «مشمراً ناصحاً» موجوده.

[878] «د» خ ل و «ز»: سید أولیاء اللَّه.

[879] مشمرا أی مجدّاً، والکدح: الاجتهاد فی العمل والسعی.

[880] الزیاده من «د».

[881] الزیاده من «ألف».

[882] الزیاده من «د» و «ز».

[883] الزیاده من «ه».

[884] «ألف»: و أنتم فی بلهنیه آمنون وادعون فرحون تتوکفون... و فی «ج»: و أنتم فی رفهینه و رفغینه وادعون آمنون تتوکفون... و فی «ب»: و أنتم فی بلهنیه وادعون آمنون حتی إذا اختار اللَّه...، و فی «د» و «ز»: و أنتم فی رفاهیه من العیش («ز»: رفاهه العیش) وادعون فاکهنون آمنون تتربصون بنا الدوائر و تتوکفون... و فی «ه»: و أنتم فی بلهنیه وادعون و فی رفاهیه فکهون تأکلون العفو و تشربون الصفو تتوکفون... و فی «ح»: و أنتم فی رفاهیه وادعون آمنون حتی إذا اختار اللَّه... و فی «ط» والشافی: و أنتم فی رفاهیه فاکهون آمنون وادعون حتی إذا اختار اللَّه. و فی «ی»: و أنتم فی رفاهیه آمنون وادعون توکفون... و فی «ع» مکدودا دووبا فی ذات اللَّه عز و جل و أنتم وادعون فی رفاهیه آمنون تتوکفون... و قوله «العفو»: السهل الهنیی. بلهنیه: سعه و رفاهیه، الوادع:

الساکن، والفکه: طیب النفس.

تتوکفون الأخبار، و تنکصون عند \*\*زیرنویس=«ج»: عن. توکف الخبر: انتظر ظهوره.

[885] الزیاده من «د» و «ز»، و فی «ألف»: تنکصون عند النزال علی الاعقاب حتی أقام اللَّه بمحمد صلی اللَّه علیه و آله عمود الدین فلما اختار... و فی «ز»: تفرون من القتال. و فی «ع»: و تنکصون عند النزال و ترمقون ما یصیر إلیه الحال حتی اختار....

[886] یعنی او را به قلب دشمن می فرستاد.

[887] «ج»: و شما در آسایش و وسعت، در نهایت آرامش و امنیت، منتظر اخبار بودید.

[888] «ألف»: و هنگام شدت جنگ از میدان روی می گرداندید، تا آنکه خداوند به برکت حضرت محمد ستون دین را برافراشت.

[889] الزیاده لیست فی «ب» و «ج». و فی «ه». «ع»: محل اصفیائه. «ح»:... دار اولیائه و محل انبیائه ظهرت حسکه النفاق. «ی»: فلما اختار اللَّه تعالی لرسوله ما عنده لرسله ظهرت حسکه النفاق. «س»: فلما اختار اللَّه تعالی لرسوله دار أولیائه، نطق کاظم و نبغ...

[890] الزیاده من «ج». و فی الشافی: حتی إذا اختار اللَّه لنبیه دار أنبیائه ظهرت حسیکه النفاق.

[891] «د» و «ز»: ظهر فیکم حسکه النفاق. «ح» و «ط» و «ی» و «ع»: ظهرت حسکه النفاق. والحسیکه والحسکه کلاهما بمعنی العداوه والحقد، و فی «ب»: خله النفاق، والمراد من الخله: البقیه.

[892] «ألف» و «ه»: انسمل، «ز»: اسمل: «ح» استهتک. سمل الثوب: بلی. و استهتک أی هتک ستره من غیر مبالاهٍ.

[893] الزیاده من «ألف» و «ی»، و فی «ه»: انسمل جلباب الدین و اخلق عهده و انتقض عقده و نطق کاظم و نبغ خامل و هدر... و فی «ی»: و سمل جلباب الاسلام و اخلولق ثوبه و نحل عظمه و ارتث

دمیمه. اودت رمته: أی هلکت ما بلی من عظامه.

[894] «ألف» و «ی»: و ظهر نابغ و نبغ خامل و نطق کاظم و هدر... و فی «ج»: و سمل جلباب الإسلام فنطق کاظم و نبغ خامل و هدر... و فی «ع»: و نطق کاظم و نبغ خامل. و فی «ب» و «ز» و «ح» و «ط»: خامل الافلین و هدر... و فی «س»: و نبع جاهل و اطلع الشیطان رجسه فی مغرزه. و فی الشافی: خامل الافکین. نبغ خامل: أی ظهر و طلع من کان وضیعا لایعرف.

[895] «ألف» و «ه» و «ع»: الباطل. «ج»: الکفر. والفنیق: الفحل من الابل. والهدیر: تردید الصوت فی الحنجره.

[896] «ألف» و «ج» و «ه» و «ح» و «ع»: یخطر. «ی»: یهدر. و یخطر بمعنی یتبختر.

[897] «ألف»: معرسه صارخا بکم فالفاکم غضابا... و فی «ه» و «و» و «ط» و «س»: صارخا بکم. «ی»: مصرعه. «ع»: فاطلع الشیطان رأسه من مغرسه صارخا بکم، فوجدکم لدعوته... والمراد من المغرز: المکمن، و من المعرس: محل الاستراحه، و من المصرع: انه لما توفی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله قام الشیطان من مصرعه بعد ما صرع ببعث رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله.

[898] الزیاده من «و» و «ط» والشافی.

[899] «ب» و «ج» و «ح» و «س»: فوجدکم لدعائه. «ی»: فألفاکم لدعائه. «ه»: فألفاکم لدعوته مصیخین. «ح»: فألفاکم لدعوته مجیبین. والهتاف: الصیاح، والفاکم أی وجدکم. والإصاخه: الاستماع.

[900] «د» و «ز»: للعزه. «ی»: لغروره. «ح»: و لعزمه متطاولین. «س» و «ن» و «ع»: و للغره ملاحظین.

[901] الزیاده من «ز».

[902] «ب»: أجمشکم. «د»: أحشمکم. «ی»: أحثکم. «س»: أحمکسم. و فی «ز»: غضبانا، مکان «غضابا». و فی «ن»: فوجدکم

غضابا. و فی «ع»: و استنهضکم فوجدکم إلیه سراعا و أحمشکم فألفاکم لدعوته غضابا. و أحمشکم أی أغضبکم.

[903] «ألف» و «ه»: فخطمتم. «س»: فاسمتم.

[904] «د» و «ح» و «ی» والشافی: طوردتم. «د» خ ل و «و» و «ز» و «ط» و «ع»: أوردتم.

[905] «ج» و «ی»: شربا لیس لکم، و فی «د» و «ز»: غیر مشربکم.

[906] والکلم رحیب أی الجرح واسع، و لما یندمل أی لم یصلح بعد.

[907] «ب» خ ل والشافی: إنما. «د» و «ز»: ابتدارا. «ح»: حذرا. «ع»: انذارا. والبدار أی الاسراع. و فی «و» و «ط»: بماذا زعتم... و فی «س»: والرسول لما یقبر بدار، ازعمتم خوف الفتنه. و فی «ی»: وردتم شرابا لیس لکم بدارا، و زعمتم خوف الفتنه، إلا فی الفتنه سقطوا و ان جهنم لمحیطه بالکافرین، هذا والعهد قریب والکلم رحیب والجرح لما یندمل والرسول لم یقبر، فهیهات منکم...

[908] سوره التوبه: الآیه 49.

[909] العبارات من قولها علیهاالسلام «فهیهات منکم» إلی هنا هکذا فی «د» و «ز»، و فی «ب» و «و» و «ح» و «ط» والشافی: فهیهات منکم («و»: فیکم، «ح»: بکم) و أنّی بکم («ح»: لکم) و أنّی تؤفکون و («ب» و «و»: هذا) کتاب اللَّه بین أظهرکم («ب»: و) زواجره بینه و شواهده لائحه و أوامره واضحه. و فی «ج»: فهیهات منکم و کیف بکم و أنّی توفکون و کتاب اللَّه جل و عز بین أظهرکم قائمه فرائضه واضحه دلائله نیره شرائعه، زواجره واضحه و أوامره لائحه. و فی «ی»: و کتاب اللَّه بین أظهرکم، زواجره ظاهره و أوامره لائحه و دلائله واضحه ارغبه عنه؟! فبئس للظالمین بدلا... و فی «س»: هذا و کتاب اللَّه بین أظهرکم،

زواجره بینه و أوامره لائحه رغبه عنه بئس للظالمین بدلا. الا و من یبتغ... و فی «ألف» تفاوت لیس بالیسیر هکذا: فهیهات منکم و أین بکم و أنّی توفکون و کتاب اللَّه بین أظهرکم؟ زواجره لائحه و أوامره لامحه و دلائله واضحه و اعلامه بینه و قد خلفتموه رغبه عنه فئبس للظالمین بدلا ثم لم تلبثوا...، و فی «ه»: فهیهات منکم و أین بکم و أنّی تؤفکون و کتاب اللَّه بین أظهرکم، زواجره قاهره و أوامره لائحه و ادلته واضحه و أعلامه بیّنه. ارغبه و یحکم عنه؟ بئس للظالمین بدلا، ثم لم تریثوا بعد اجتهاد إلا ریثما سکنت نفرتها و أسلس قیادها... و فی «ع»: فهیهات منکم و أین بکم و أنّی تؤفکون و کتاب اللَّه بین أظهرکم شرائعه واضحه و زواجره و أوامره لائحه رغبه عنه إلی ما سواه بئس للظالمین بدلا... و قد أورد الآیه المبارکه من سوره آل عمران «و من یبتغ..» فی «ألف» بعد قوله «لقوم یوقنون» بعد صفحه.

[910] الزیاده من «ه».

[911] «ب» و «ز»: تدبرون.

[912] سوره الکهف: الآیه 50.

[913] سوره آل عمران: الآیه 85. و فی «ح»: إلّا و من یبتغ... و من قولها علیهاالسلام: «فهیهات منکم» إلی هنا لیست فی «س».

[914] «ی»: ریثما. «ج»: هذا ثم لم تبرحوا ریثا، و قال بعضهم: هذا و لم یریثوا اختها إلا ریث. «ع»: هذا و لم تلبثوا بعد اختها إلا ریث سکوتی حتی نفر نهادها و سلس قیادها. والریث هو الحد والقدر، و بمعنی الابطاء أیضا. و فی «س»: هذا ثم لم یریثوا. و من قولها علیهاالسلام «ثم لم تلبثوا...» إلی قولها علیهاالسلام «و وخز السنان فی الحشا» لیست فی «ح». و من قولها

علیهاالسلام ثم اخذتم...» إلی قولها علیهاالسلام «فی الحشا» لیست فی «ی».

[915] «ه»: ثم لم تریثوا بعد اجتهاد إلا ریثما سکنت نفرتها، و اسلس قیادها. «ط»: ان تسکن نفس نغرتها تسرون حسوا... و نفرتها أی عدم انقیادها. و أسلس قیادها أی سهل أمرها و هان صعبها.

[916] الزیاده لیست فی «ألف» و «ب».

[917] «د» خ ل و «ز»: اهماد. اهماد النار: اطفاوها بالکلیه.

[918] الزیاده من «د» و «ز».

[919] «ألف» و «ه» و «ط»: والشافی: تسرون حسوا فی ارتغاء. («الف»: بارتغاء). «ع»: یسرون حسوا فی ارتغاء. «ب»: ثم لم تریثوا الا ریث ان تسکن نغرتها تشربون حسوا و تسرون فی ارتغاء. «ن»: و تشربون... و قولها علیهاالسلام «تسرون حسوا فی الارتغاء» مثل معناه: تظهرون خلاف ما تضمرون. والارتغاء: شرب رغوه اللبن، و اصله: الرجل یؤتی باللبن فیظهر انه یرید الرغوه خصاه فیشربها و مع ذلک یحسو من اللبن سرا.

[920] «د»: الخمره. «ز»: الجهراء. والخمر ما واراک من شجر و غیره، والضراء: الشجر الملتف فی الوادی.

[921] الزیاده لیست فی «ألف» و «ب».

[922] «د»: و یصیر. «ز»: یصیر. «ه» و «س»: و نحن نصبر منکم علی مثل و خز المدی.

[923] الزیاده لیست فی «ألف» و «ب» و «ه» و «و» «س». و فی «ز» جز المدی. و فی «ن»: حد المدی.

[924] در اینجا حضرت فاطمه علیهاالسلام حالت حاکم بر اجتماع پس از رحلت پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله، را توصیف فرموده اند و با بکار بردن کنایات دقیق عمق فاجعه ای که در جامعه ی مسلمین بوقوع پیوسته بود را ترسیم نموده اند. در قسمت اول از بین بردن ظواهر دین و ظهور نفاق را مطرح فرموده و مرحله ی دوم اوصاف حاکم

غاصب از جهت پستی و بی ارزشی و بی شخصیتی و سابق باطلش را بیان نموده اند.

[925] دو جمله «تشربون حسوا فی ارتغاء و تمشون لاهله و ولده فی الخمر والضراء» اشاره به دو ضرب المثل عربی است که اولی به معنای کسی است که در ظاهر نشان می دهد فقط خامه روی شیر را می خورد ولی گاهی از شیر هم می نوشد، و دومی به معنای کسی است که در کار مهمی خود را مخفی می کند و از مخفیگاه ناظر ماجرا است. یعنی مردم در کمک به اهل بیت علیهم السلام خود را مخفی کردند و از دور ناظر ماجرا بودند.

[926] «ألف»: و زعمتم. «ح»: و أنتم هؤلاء تزعمون. «س»: و أنتم الذین تزعمون. و فی «ی»:... و یسلس قیادها حتی زعمتم...

[927] الزیاده من «ی». و فی شرح ابن میثم و «س»: ان لا إرث لأبی. و فی «ن»: ثم أنتم أولاء تزعمون ان لا إرث لی من أبی.

[928] الزیاده من «ه».

[929] سوره المائده: الآیه 50. و فی المصحف: یبغون. و فی «ن»: لقوم یؤمنون.

[930] الزیاده لیست فی «ألف» و «ب» و «ح».

[931] «د»: أیها المسلمون أأغلب علی إرثی (خ ل: ارثیه). «ب»: ویها معشر المهاجرین أأبتز... «ج»: أیها معاشر المسلمه أبتز ارثیه؟ اللَّه ان ترث...، هیهات. «ه»: ویها معشر المسلمه. «س»: ویها معاشر المسلمین ابین ارثیه، أفی اللَّه ان ترث اباک و لا إرث أبیه. «ز»: أیها المسلمون، أغلب فی إرثیه. «و» و «ط»: إیها معشر المسلمه المهاجره، أأبتز إرث أبیه («ط»: أبی)؟ أبی اللَّه فی («ط»: أفی) الکتاب یابن أبی قحافه أن ترث أباک و لا أرث ابیه؟ «ح»: أیها معاشر الناس، أبتز إرثیه؟ أفی الکتاب ان ترث... و فی شرح ابن میثم:

أیها معشر المله... «ی»: ویحا معشر المسلمین! أأبتز تراث أبی؟ أباللَّه حق أن ترث أباک... «ألف»: یابن أبی قحافه، أبی اللَّه أن ترث... «لقد جئت شیئا فریا» أی شیئا یتحیر فیه و یتعجب منه. و «أیها» بمعنی هیهات، و «ویها» کلمه یقولها المنکر للشی علی القوم المخاطبین، و «أیها» کلمه تحریض وحث.

[932] سوره مریم: الآیه 27. و من هنا إلی قولها علیهاالسلام «فدونکها مخطومه» لیست فی «ح» و «ط» و «ی» و «س».

[933] الزیاده من «ألف» و «ه».

[934] «ألف» و «ه»: فعلی عمد ما ترکتم کتاب اللَّه بین أظهرکم و نبذتموه إذ یقول و ورث...

[935] سوره النمل: الآیه 16.

[936] «ج»: مع ما اقتص. «ب»: و قال اللَّه عز و جل فیما قص. «د» و «ز»: و قال) فیما اقتص.

[937] «ب» و «د» و «ز»: ابن.

[938] سوره مریم: الآیتان 5 و 6. و زاد فی «ألف»: و اجعله رب رضیا. و فی «ن»: رب هب لی...

[939] سوره الإنفال: الآیه 75. والزیاده لیست فی «ألف» و «ج».

[940] سوره النساء: الآیه 11.

[941] سوره البقره: الآیه 180.

[942] «ب»: حق «د» و «ز»: حظوه.

[943] الزیاده لیست فی «ألف» و «ج». و بعده فی «ن» هکذا: أیها المسلمون، أفخصکم اللَّه. و فی «ع» من قولها علیهاالسلام «و أنتم الآن» إلی هنا هکذا: و أنتم الآن تزعمون أن لا إرث لنا، کانکم لم تسمعوا اللَّه یقول: و ورث سلیمان داود، و بعض خبر زکریا حیث یقول: فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یزعم زعیمکم أن النبوه والخلافه لا تجتمع لاحد خلافاً علی اللَّه تعالی إذ یقول لنبیه داود علیه السلام یا داود أنا جعلناک خلیفه فی الأرض ثم جعل ابنه وارثه و جمع

فیهما النبوه والخلافه و قال تعالی یوصیکم اللَّه فی أولادکم و قال عز و جل أن ترک خیراً الوصیه للوالدین والأقربین و قال تعالی و اتقوا اللَّه الذی تساءلون به والأرحام و أنت تزعم أن لا إرث لی مع أبی و تحتج بقول لم یقله و لا سمعه أحد منه، و نحن حضنه علمه و عارفو سره و علانیته.

[944] «ج» و «د»: لایتوارثان. «ن»: أم هل تقولون... «ع»: أفخصکم اللَّه بأیه دوننا أخرجنا اللَّه منها أم تقولون أنا أهل ملتین لا نتوارث أم أنت اعلم بمخصوص القرآن منا أبی اللَّه ذلک و رسوله و صالح المؤمنین قد علمنا أن بنوه محمد لا تورث و إنما یورث ما دونها أن النبی صلی اللَّه علیه و آله قد ملکنی فدک فی حیاته تملکیا صحیحا شرعیا لا شرط فیه و لا رجعه و لا مثنویه، و لم تزل فی یدی أحکم فیها برایی و علی وکیلی فیها و اللَّه شاهد بذلک علی فان کنت لا تسمع قولی و لا تحفل بمقامی فاللَّه حسبی و کهفی و رجای و أقول کما قال نبی اللَّه یعقوب بل سولت لکم أنفسکم أمراً فصبر جمیل واللَّه المستعان علی ما تصفون، أفحکم الجاهلیه تبغون و من أحسن من اللَّه حکما لقوم یؤقنون ایه یا معاشر المسلمین أأبتز ارثیه من أبیه أفی کتاب اللَّه یابن أبی قحافه أن ترث أباک و لا إرث أبی لقد جئت شئیا فریا فدونکها مخطومه...

[945] «ألف» و «ب»: من النبی.

[946] الزیاده من «ج» و «د».

[947] دونک: اسم فعل بمعنی خذ، والضمیر راجع إلی فدک. و کلمه «مزمومه» لیست فی «ح» و «ط» و «س»، و کلمه «مرحوله» لیست فی «ع».

[948]

الزیاده من «ه».

[949] الزیاده من «ع»، و فیه: و نعم الحکم اللَّه و نعم الزعیم...

[950] الزیاده من «ألف». و فی «ح»: والموعد یوم القیامه.

[951] «ألف»: و عند الساعه ما تحسرون. «ط» و عند الساعه یحشر المبطلون.

[952] الزیاده من «د».

[953] سوره الأنعام: الآیه 67.

[954] و جاء بعد هذا فی «ع»: ثم صمتت علیهاالسلام لاستماع الجواب، فقال أبوبکر: لقد صدقت، کان بالمؤمنین رؤوفا رحیما، إلی آخر ما ذکرناه فی رقم 19 باختلاف نذکره فی محله.

[955] سوره هود: الآیه 39، و سوره الزمر: الآیتان 39 و 40.

[956] سوره ی نمل: آیه ی 16.

[957] سوره ی مریم: آیه های 6 5 4.

[958] سوره ی انفال: آیه ی 75.

[959] سوره ی نساء: آیه ی 11.

[960] سوره ی بقره: آیه ی 180.

[961] «ب»: انحرفت إلی قبر النبی صلی اللَّه علیه و آله... «د» و «ز»: عطفت علی قبر النبی صلی اللَّه علیه و آله («ز»: أبیها). و فی «ه» و «و» و «ط» والشافی: ثم انکفات علی («ه» والشافی إلی) قبر أبیها. و زاد فی «ألف» و «ه» و «ی»: متمثله بابیات صفیه بنت عبدالمطلب. و فی «ه»: و قیل إمامه. و فی «ج»: متمثله بقول هند ابنته أثاثه. و فی شرح ابن میثم: فتمثلت بقول هند بنت إمامه. و فی «س»: ثم عدلت إلی قبر أبیها متمثله بقول هند ابنه أثاثه. و فی «ع»: ثم إنها صلوات اللَّه علیها نهضت فعطفت علی قبر أبیها صلی اللَّه علیهما و طافت به، و تمثلت بشعر هند ابنه ابانه و قد یقال إنها القائله له.

[962] الزیاده من «ی»، و فی الطرائف: و بکت. و فی «ح» و «ی» و «س»: تأخر ذکر الأبیات عن خطابها علیهاالسلام للأنصار.

[963] «س»: هینهه، بمعنی الصوت الخفی.

[964] «د» خ ل: تکبر،

والهنبثه هی الأمر الشدید المختلف والاختلاط فی القول.

[965] «ألف»: و اجتث أهلک مذ غیبت و اغتصبوا. «ج»: واختل قومک لما غبت و انقلبوا. و فی «ی» و «د» خ ل: فاشهدهم و قد («ی»: فقد) نکبوا. و فی «ه»: و غاب مذ غبت عنا الوحی والکتب. و فی «و» و «ط»: و اختل اهلک فاحضرهم و لا تغب. «ح» فاشهدهم فقد شغبوا و «س»: و اختل قومک لما حازک الترب. «ع»: فاختل لاهلک و احضرهم فقد نکبوا. والوابل: المطر لشدید. و نکبوا أی عدلوا و مالوا.

[966] المنزله هی المرتبه والدرجه، والأدنین هم الأقربون، و اقترب أی تقارب.

[967] «ألف» و «ج» و «ه»: فحوی، أی معنی صدورهم. ابدت أی اظهرت. نجوی صدورهم أی ما اضمروه فی نفوسهم من العداوه و لم یتمکنوا من اظهاره فی حیاته صلی اللَّه علیه و آله.

[968] «ألف»: نایت. «ج» و شرح ابن میثم: قضیت.

[969] «ألف»: الکثب. و فی «ه»: لما فقدت و حالت دونک الکثب.

[970] «ألف» و «ه» و «ی»: تهضمتنا. تهضم: ظلم و غضب و اذل و کسر. والتهجم: الاستقبال بالوجه الکریه.

[971] «ألف»: دهر فقد ادرکوا فینا الذی طلبوا، «ه»: إذ بنت عنا فنحن الیوم نغتصب. «ح»: إذا غبت عنا فکل الخلق قد غضبوا. و فی «ی» و «م» و شرح ابن میثم: إذ («ی»: مذ) غبت عنا فنحن الیوم نغتضب (شرح ابن میثم: مغتضب). و فی «ع»: أهل النفاق و نحن الیوم نغتضب. و فی الشافی: مذ غبت عنا و کل الارث قد غصبوا.

[972] هذا البیت مذکور فی أمالی الشیخ المفید: ص 40. الحامه: خاصه الرجل، والتخفیف لضروره الشعر.

[973] «ألف»: قد کنت للخلق نورا... «ع»: فکنت. «ی»: و کنت نورا و بدرا.

[974]

«د» ینزل.

[975] «ألف»: فغاب عنا فکل... «ی» و «ع»: فغبت عنا فکل الخیر محتجب.

[976] فی الشافی: لما قضیت... «ج» و الشافی خ ل: قوم تمنوا فاعطوا کل ما طلبوا. «ح»: فلیت قبلک کان الموت حل بنا- قوم تمنوا فعموا بالذی طلبوا. صادفنا أی وجدنا و لقینا. والکثب: جمع کثیب و هو التل من الرمل.

[977] «ی»: و قد رزئنا الذی لم یزره أحد. «ع»: فقد رزینا بما لم یرزه أحد. الرزء: المصیبه بفقد الأعزه، والشجن: الحزن.

[978] البیت مذکور فی «ی» و «ع» و أمالی المفید. و هو فی «ع» لها سکب، و فی «ی» هکذا: منا العیون بتهتان هما سرب. و فی الابیات زیاده و نقیصه فی النسخ و ما فی المتن مصطاد من جمیع النسخ الموجوده عندنا.

[979] فی الأصل: الزاح، و لم نجد له معنی.

[980] الزیاده من «ع».

[981] کذا فی «د»، و فی «ب» و «و» و «ط»: لما فرغت من کلام أبی بکر والمهاجرین عدلت إلی مجلس الأنصار فقالت:... و فی «ج»: ثم عدلت إلی مسجد الأنصار فقالت:... و فی «س»: ثم عدلت إلی معشر الأنصار فقالت:... و فی «ع»: ثم انحرفت إلی مجلس الأنصار و قالت:... و فی «ألف» أورد کلام فاطمه علیهاالسلام بعد ما وقع الکلام بینها علیهاالسلام و بین أبی بکر، فکتب أبوبکر لها کتابا برد فدک، ثم اخذه عنها عمر و مزقه فرجعت علیهاالسلام إلی مجلس الأنصار. فلذلک أورد العباره هکذا: و اتت من فورها ذلک الأنصار فقالت:...

[982] «د» و «ز»: معشر النقیبه. «د» خ ل: معاشر الفتیه. «و» و «ه» و «ط»: معشر الفئه. «ح» و «ع»: معاشر البقیه. «ی»: معشر النقباء. و فی شرح ابن میثم: معشر الأنصار.

[983] «ج»: یا عماد

المله. «ط»: اعضاء المله.

[984] «ب» و «ح»: حصون. «ج» و «ی» و «س»: حصنه. «د» خ ل و «ز»: أنصار، والحضنه جمع حاضن بمعنی حافظ، والحصنه بکسر الحاء والحصون جمع حصن.

[985] الزیاده من «م» و «ع»، و فی «ع» فی هذه الفقرات تقدیم و تأخیر. والفتره أی الهدنه، والونیه أی الفتور والضعف.

[986] «ج» و «و» و «ح» و «ط» و شرح ابن میثم: الفتره، و فی «م»: الغمزه.

[987] «ط» و «س» و «ع»: والسنه فی ظلامتی. «ی»: والسلامه فی ظلامتی. والسنه هنا بمعنی التغافل والتهاون.

[988] «ألف»: أما کان رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله أمر بحفظ المرء فی ولده؟ «ج» و «و» و «ط»: أما کان لرسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله أن یحفظ فی ولده. «ح»: أما کان رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله یحفظ فی ولده. «ن»: أما کان من حق رسول اللَّه أن یحفظ فی ولده. «ع»: أما کان رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله أبی والمرء یحفظ فی ولده.

[989] «ه» و «ط»: لسرعان. «و»: لسرع. «ب»: سرعان ما اجدبتم فاکدیتم و عجلان ذا إهانه. و فی «ألف» خ ل: انسیتم قول رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله- و بدء بالولایه- «أنت منی بمنزله هارون من موسی». و قوله: «أنی تارک فیکم الثقلین»؟ ما أسرع ما احدثتم و اعجل ما نکصتم. «ح»: سرعان ما نستیم و عجلان ما احدثتم! ثم تقولون... «ی»: ما أسرع ما أحذرتم. «ع»: ما أسرع ما أخذتم و أعجل ما بدلتم.

[990] فی «م» و شرح ابن میثم: عجلان ما أتیتم. و هو إشاره إلی مثل معروف یضرب للشیی یأتی قبل أوانه.

[991] الزیاده من «د» و «ز»، و فی «ز»: «أجادل» مکان

«أحاول».

[992] «ج»: أتزعمون.

[993] الزیاده من «ج» و «ب»، و فی شرح ابن میثم و «م»: الئن مات رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله امتم دینه؟! ها أن موته لعمری خطب جلیل. و فی «ع»: تقولون أن محمدا مات.

[994] الزیاده من «ی»، و فی «ه»: لعمری خطب جلیل.

[995] «ب» و «ج» و «ز» و «ی» و «س»: وهنه، واستوسع و استنهر أی اتسع، والوهی: الشق والتخرق.

[996] «ج»: استهتر. «ح»: استثمر. «س»: انتهرت. «م»: استبهم.

[997] «ب»: و بعد وقته. «د» و «ز»: و انفتق رتقه. «ح»: لفقدان راتقه، فاظلمت البلاد.

[998] «س»: و اکتانت خیره اللَّه لمصیبته و اکدت الرمال. «ج»: لخیره اللَّه و خشعت الجبال و اکدت الامال و اضیع الحریم...، و اکتابت أی حزنت من الکابه، و اکتانت أی استترت.

[999] الزیاده من «د». و فی «ط» هکذا: و اظلمت الأرض لغیبته و انکسفت النجوم لمصیبته... و فی «ح»: و اکتابت خیره اللَّه لموته.

[1000] الزیاده من «ی».

[1001] «و» و «ز» و «س»: ازیلت. «ح»: زالت. «ع»: و نبذت الحرمه. «ن»: ادیلت. و ادیلت: غلبت. «ألف»: و اذیلت الحرمه بموت محمد. و فی شرح ابن میثم و «م»: من قولها علیهاالسلام: «واضیع الحریم» إلی اول الآیه (و ما محمد) هکذا: واضیع («م»: بعده) الحریم و هتکت الحرمه و ازیلت («م»: اذیلت) المصونه و تلک نازله اعلن بها کتاب اللَّه قبل موته و انباکم بها قبل وفاته فقال: «و ما محمد...»، و اکدت: خابت. واذیلت: اهینت.

[1002] الزیاده من «ع».

[1003] الزیاده من «د»، و فی «ألف» و «ج» و «ح» و «ط» و «ی» و «س» و «ع»: فتلک نازله اعلن...، «ب»: و تلک نازل علینا بها کتاب... «ن»:... والمصیبه العظمی التی

مثلها نازله و لا بائقه عاجله أعلن بها کتاب اللَّه جل ثنائه.

[1004] الزیاده من «د». و فی «ح»: عند. و فی «ه» و «و» و «ز»: علن مکان أعلن. و فی «ط»: فی فتنتکم فی ممساکم.

[1005] الزیاده من «ب»، و فی «و» و «ط»: تهتف فی أسماعکم. و فی «د» و «ز»: یهتف («ز»: به) فی أفنیتکم.

[1006] الزیاده من «د» و «ز» و فی «ه» و «ی» و «ع»: هتافاً هتافاً. «س»: هیافاً هیافاً.

[1007] «س»: خلت. «ألف»: و لقبل ما خلت به انبیاء... «ع»: لقبله. «ح»:... و مصبحکم هاتفا بکم و لقبل ما حل...

[1008] الزیاده من «د» و «ز».

[1009] سوره آل عمران: الآیه 144.

[1010] «م»: آیا با رفتن پیامبر دینش را از بین می برید؟ آگاه باشید که رحلت او قسم بجان خودم واقعه ای مهم است.

[1011] سوره ی آل عمران: آیه ی 144.

[1012] «ألف» و «ح»: ابنی قیله اهتضم. «ه» و «و» «ط»: أأهتضم. «ع»: ابنی قیله أأهضتم إرثی بمرأی... «س»: یا آل بنی قیله اهتضم. بنوقیله: الأوس والخزرج- قبیلتا الأنصار- و قیله سم ام لهم قدیمه.

[1013] «ب» و «ج» و «و» و «ط»: أبیه.

[1014] الزیاده من «د» و «ز»، و فی «ب»: منه. و فی «ع»: منکم.

[1015] الزیاده من «د» و «ز»، و فی «د» خ ل: و مبتدء و مجمع.

[1016] «ألف» الجبن. «و» و «ط»: الحیره. «ز»: الخیره. «ب»: و تشملکم الحیره، و فی شرح ابن میثم و «م»: تبلغکم الدعوه و یشملکم الصوت. «ح» و «ی»: تشملکم الدعوه. «ه» و «ع»: تشملکم الدعوه و ینالکم الخبر. «ن» و «س»: یشملکم الخبر. «ع»: و لکم الدار والایمان.

[1017] «د» و «ز»: و أنتم ذوو العدد والعده والاداه («ز»: العداه) والقوه. «ه» و

«ط»: و فیکم العدد والعده، و لکم الدار و عندکم الجنن.

[1018] الزیاده من «د» و «ز».

[1019] «ألف»: و أنتم نخبه اللَّه التی امتحن و نحلته التی انتحل و خیرته التی انتخب لنا أهل البیت فنا بذتم فینا العرب و ناهضتم... «ب» و «و»:... نخبه اللَّه التی انتخب لدینه و أنصار رسوله و أهل الاسلام والخیره.... «د» خ ل: و النجبه التی انتجبت. «ه»: و أنتم نخبه اللَّه التی انتخب لدینه و أنصار رسوله و خیرته التی انتجب لنا أهل البیت فنابذتم فینا صمیم العرب و ناهضتم... و فی «و»:... و الخیره التی اختار اللَّه لنا أهل البیت فنابذتم العرب و ناهضتم... و فی «ز»: قاتلتم العرب. و فی «ح»: و أنتم نخبه اللَّه التی انتخب لدینه و أنصار رسوله و الخیره التی اختار لنا أهل البیت، فنابذتم العرب. و فی «ی» و أنتم خیره اللَّه التی انتخب لنا أهل البیت، نابذتم العرب و ناهرتم العجم و کافحتم البهم، لا نبرح... و فی «س»: و أنتم شجره اللَّه التی امتحن و خیرته التی انتحل لنا اهل البیت، تناهدتم العرب. و فی «ع»: و أنتم و اللَّه نخبه اللَّه التی انتخب، و خیرته التی انتجب لنا أهل البیت فکافحتم البهم ینهاکم فتنتهون و یأمرکم فتاتمرون حتی دارت...

[1020] الزیاده من «ج».

[1021] الزیاده من «د» و «ز».

[1022] «د» و «ز» و شرح ابن میثم: ناطحتم. «ح» کافحتم.

[1023] «ب» و «و» و «ط»: لا نبرح نأمرکم فتاتمرون («ب»: و تأمرون). و فی «ه» و «ز»: و لا تبرحون. «ن»: لا نبرح أو تبرحون، و «ن» خ ل: لا نبرح فتبرحون.

[1024] الزیاده من «ی».

[1025] «ألف»: دارت بنا و بکم. و فی «ز»:

حتی إذا دارت بنا... و فی شرح ابن میثم: حتی دارت بکم. و فی «ی»: و استدارت لکم بنا محاله الاسلام.

[1026] «ب»: الانام. «ألف» و «ج» و «ی» و «س»: البلاد. «ع»: الاسلام. و فی شرح ابن میثم: و در حلبه.

[1027] «ألف»: بغوه. «د» و «ز»: ثغره. «ه»: نخوه. و فی «ح»: و خضعت رقاب أهل الشرک. «ع»: و سکنت ثغره الشرک و هدأت دعوه الهرج.

[1028] «ج» و شرح ابن میثم: الشرک، «ی»: و سکنت نعره الشیطان. فوره الافک أی غلیان الکذب و هیجانه.

[1029] «ألف»: خبت نار الحرب، «ب» و «ه» و «و» و «ط»: باخت نیران الحرب. «د» و «ز»: خمدت («ز»: هدت) نیران الکفر. «ح»: و خبت نیران الباطل. باخت و خبت أی خمدت.

[1030] «ألف» و «ه»: و هدات روعه الهرج. «ج». و هدت دعوه الهرج. «ی»: و هدات و عره الهرج. «ح»: و وهنت دعوته. و فی «ز» و «ی» و شرح ابن میثم: استوثق. «س»: و استوسق نظام العرب و سکنت دعوه الهرج. و استوسق أی اجتمع و انضم.

[1031] منظور از «پسران قیله» انصار هستند که از دو قبیله ی اوس و خزرج تشکیل می یافتند و «قیله» نام مادر آنان است که چندین نسل قبل، نسبشان به او منتهی می شود.

[1032] در عبارت عربی چنین است: «و در حلب البلاد» که کلمه ی «حلب» به معنای شیر است ولی در اینجا کنایه از برکات است.

[1033] «ب» و «و» و «ز»: حرتم، و فی «م»: افناخرتم. و فی شرح ابن میثم: افتاخرتم بعد الاقدام. و فی «ح»: فنکصتم بعد الإقدام و أسررتم بعد البیان لقوم نکصوا... و فی «ع»: فحرتم بعد البیان و خمتم بعد البرهان و نکصتم بعد ثبوت

الإقدام اتباعا لقوم نکثوا ایمانهم اتخشونهم فاللَّه...، و فی «س»: فناحرتم، بمعنی خاصمتم، و خممتم بمعنی جبنتم و نکصتم.

[1034] العباره من هنا إلی قولها علیهاالسلام «ان کنتم مؤمنین» فی «د» و «ز» هکذا: أشرکتم بعد الإیمان بوسا لقوم نکثوا أیمانهم من بعد عهدهم («ز»: نکثوا بعد ایمانهم) و هموا باخراج الرسول... إلی آخر الآیه. و فی «د» خ ل: و اشرکتم بعد الایمان الا تقاتلون... إلی آخر الآیه. و فی «و»: و اسررتم بعد التبیان... و فی «س»: و نکصتم بعد ثبوت الاقدام. و فی شرح ابن میثم:... نکثوا ایمانهم من بعد ایمانهم.

[1035] الزیاده من «د» و «ز».

[1036] الزیاده من «م» و شرح ابن میثم.

[1037] «ط»: لقوم. «ی»: علی قوم.

[1038] من قولها علیهاالسلام «من بعد عهدهم» إلی هنا لیست فی «ح» و «ط»، و من قولها علیهاالسلام «فقاتلوا...» إلی هنا لیست فی «ی». والعباره فی «ی» هکذا: الا بل قد اری و اللَّه لقد اخلدتم...

[1039] سوره التوبه: الآیتان 12 و 13.

[1040] الزیاده من «ج» و «ه» و «ی» و «س» و «ع»، و فی «ع» هکذا: الا وقد واللَّه اراکم قد اخلدتم... و فی «ن»: انه قد اخلدتم.

[1041] الزیاده من «د» و «ز».

[1042] «د» و «ز»: و خلوتم بالدعه. «ی»: و خلیتم الدعه. «س»: و استحلیتم الدعد. والدعه: الراحه.

[1043] الزیاده من «د». و فی «ز»: من الضیق بالسعه.

[1044] أی رجعتم عنه و ترکتموه. و فی «ع» و عجتم عن الدین فإن تکفروا...، و فی شرح ابن میثم: و جحدتم الدین.

[1045] أی رمیتم الذی حفظتم و جمعتم. «ألف»: فمحجتم الذی استوعیتم. «ب»: بحجتم. «ج»: فمججتم الذی اوعیتم. «د»: فمججتم ما وعیتم. «ه»: و مججتم الذی عرفتم. و فی «ز»:

فحجتم (خ ل: فحججتم) ما وعیتم. و فی «ط»: و محجتکم التی وعیتم. و فی «م»: فجحدتم.

[1046] «ألف»: دسعتم ما استرعیتم. الا و ان تکفروا... «ج» و «ه» و «ط»: و لفظتم الذی («ط»: التی) سوغتم، و فی «د» و «ز»: دسعتم الذی تسوغتم. و فی «س»: و اسغتم الذی تجرعتم. و فی «م»: وسغتم. و فی شرح ابن میثم: و وسعتم الذی سوغتم. و ما بعده فی «ط» و «ی» و شرح ابن میثم: و ان تکفروا. «اللفظ» هو الرمی، و دسعتم أی دفعتم، و سوغتم أی جعل لکم سائغا هنی البلع.

[1047] سوره ابراهیم: الآیه 8.

[1048] الزیاده من «ألف». سوره ابراهیم: الآیه 9. و من قولها علیهاالسلام «الا و قد اری...» إلی هنا لیست فی «ح».

[1049] «ج» و «ی»: بنت.

[1050] سوره سبأ: الآیه 46. و جاء بعده فی «ع»: و انتظروا إنّا منتظرون ثم ولت منصرفه فقال أبوبکر لعمر... إلی آخر ما یأتی فی رقم 26 باختلاف اذکره هناک.

[1051] الزیاده من «ه». سوره هود: الآیه 55.

[1052] سوره هود: الآیتان 121 و 122. و هنا تنتهی النسخ «ح» و «ط» و «ی». فی «س»: فاعلموا إنّا عاملون.

[1053] الزیاده من «ح».

[1054] سوره الرعد: الآیه 42.

[1055] سوره التوبه: الآیه 105.

[1056] سوره الاسراء: الآیه 13.

[1057] سوره الزلزله: الآیتان 7 و 8.

[1058] الزیاده من «ألف»، و لعله: قد قضی.

[1059] الزیاده من «د»، و فی «ألف»: فقال أبوبکر لها...، و فی «ب»: حدثنی.. عن عطیه العوفی انه سمع أبابکر یومئذ یقول لفاطمه علیهاالسلام. ثم لا یخفی ان کلام أبی بکر هذا خدیعه لجلب قلوب الناس و اعتراف منه بما احتجت علیهاالسلام علیه من منزلتها علیهاالسلام و منزله رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله

و امیرالمؤمنین علیه السلام فی اوائل الخطبه. و یتلخص جمیع ما قاله فی ما افتراه علی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله مشیرا إلی اتفاق الناس معه و قد اجابته فاطمه علیهاالسلام فی الفقرات التالیه.

[1060] الزیاده من «ألف».

[1061] الزیاده من «د» و «ز» و فی «ع» هکذا: فقال أبوبکر: لقد صدقت کان بالمؤمنین.

[1062] الزیاده من «د»، و «ز»: و علی الکافرین عذابا عظیما، ان عزوناه وجدناه اباک دون الناس...

[1063] «ب»: و إذا عزوناه کان اباک... «ألف»: کان واللَّه إذا نسبناه وجدناه اباک. «ن»: فإن عزوناه. «ع»: فإذا عزوناه.

[1064] «د»: أخا الفک. «ز» و «د» خ ل: أخا لبعلک.

[1065] «ب»: دون الرجال. «ع»: وجدناه اباک و اخا خلیلک دون الاخلاء. الاخلاء جمع الخلیل أی الصدیق المختص.

[1066] «ع» الأمر الجسیم، «د» و «ز»: و ساعده فی کل أمر جسیم.

[1067] العباره من قوله: «لا یحبکم» إلی هنا لیست فی «ألف» و فی «ب» و «ع» هکذا: لایحبکم («ع»: لا یحبهم) إلا عظیم السعاده و لا یبغضکم («ع» لا یبغضهم) إلا ردی ء الولاده. «ن»: لا یحبکم إلا کل سعید، و لا یبغضکم إلا کل شقی بعید.

[1068] «ب»: خیره اللَّه المنتخبون. «د» و «ز»: الخیره المنتجبون.

[1069] «ألف» علی طریق الجنه ادلتنا و أبواب الخیر لسالکینا. «ب»: علی الآخره ادلتنا و باب الجنه لسالکنا. «ع»: أنتم آل رسول اللَّه الطیبون و أهل بیته المنتجبون و خیره اللَّه المصطفون.

[1070] من هنا إلی آخر قول أبی بکر «فهل ترین أن أخالف فی ذلک اباک» فی «ألف» هکذا: فاما ما سألت فلک ما جعله أبوک، مصدق قولک و لا أظلم حقک، و اما ما سألت من المیراث فان رسول اللَّه قال: نحن معاشر الأنبیاء لانورث. و فی «ب»:

و أما منعک ما سألت فلا ذلک لی و اما فدک و ما جعل لک أبوک فان منعتک فانا ظالم و اما المیراث فقد تعلمین انه قال: لا نورث ما ابقیناه صدقه. و فی «ع»: اما ما ذکرت من المیراث فقد دفعت إلیکم ما خلفه رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله من آله و اثاث و کراع و منعتک ما سواه اتباعا لقوله حیث یقول: «نحن معاشر الأنبیاء لا نورث»، والرائد لا یکذب أهله و کفی باللَّه شهیدا. و فی هذه النسخه ذکر بعد هذا ما ذکرناه فی الرقم 12 إلی هنا من عطفها علیهاالسلام علی قبر أبیها والابیات و التفاتها علیهاالسلام بمجلس الأنصار و غیرها.

[1071] شرح ابن میثم: خیر الاباء.

[1072] «ن»: و لا مصدوده عن قصدک.

[1073] الزیاده من شرح ابن میثم و «م». و ما قبله فی شرح ابن میثم هکذا: و لا عملت الا بأمره، و ان الرائد...

[1074] الزیاده من شرح ابن میثم.

[1075] «ن»: الکتاب.

[1076] حاول الشی ء: اراده و طلبه بحیله. و فی شرح ابن میثم: من قوله: «و انما نورث...» هکذا: ولکنا نورث الایمان والحکمه والعلم والسنه و قد عملت بما امرنی و سمعت.

[1077] «ز»: و ما کان لنا من طعمه فلو إلی الامر من بعدنا ان یحکم وقد جعلنا ما حولتنیه فی الکراع والسلاح، یقاتل بها المسلمون و یجاهدون الکفار و یجادلون الفجار. «د» خ ل: المرده ثم الفجار. «ن»: یقاتل به المسلمون. المجالده: المضاربه بالسیوف.

[1078] الزیاده من «ز» و «د» خ ل. و فی «ز»: لم انفرد به وحدی و لم استبدل بما کان الرأی فیه عندی.

[1079] «د» خ ل: لاتزوی. «ن»: لا تزوی عنک و لا تدخر دونک. لایدفع. زوی الشی ء: قبضه، احتازه.

[1080]

«ز» و «د» خ ل: لا یدفع.

[1081] «ن»: فهل ترین أنّی أخالف...

[1082] من هنا إلی قولها علیهاالسلام: «یقول عن نبی من أنبیائه» فی «ألف» هکذا: فقالت فاطمه: یا سبحان اللَّه ما کان رسول اللَّه لکتاب اللَّه مخالفا و لا عن حکمه صادفا، لقد کان یلتقط اثره و یقتفی سیره. افتجمعون إلی الظلامه الشنعاء والغلبه الدهیاء اعتلالا بالکذب علی رسول اللَّه و اضافه الحیف الیه؟! و لا عجب ان کان ذلک منکم و فی حیاته ما بغیتم له الغوائل و ترقبتم به الدوائر. هذا کتاب اللَّه حکم عدل و قائل فصل عن بعض انبیائه اذ قال یرثنی...، صادفا أی معرضا.

[1083] «ز»: یقتفی.

[1084] الزیاده من «ب».

[1085] سوره مریم: الآیه 6.

[1086] سوره النمل: الآیه: 16.

[1087] سوره یوسف: الآیه 18.

[1088] الزیاده من «ب».

[1089] «ألف»: زعمت.

[1090] «ب»: فتدلنی علیه فاقنع به.

[1091] سوره ی مریم: آیه ی 6.

[1092] سوره ی نمل: آیه ی 16.

[1093] اشاره ی حضرت به ادعای ابوبکر است که انبیا ارث نمی برند. با این دو آیه که صریحاً ارث گذاشتن دو پیامبر یعنی حضرت داود و حضرت زکریا علیهماالسلام را بیان کرده است بطلان سخن ابوبکر روشن می شود.

[1094] الزیاده من «ز» و فی «ن»: إلی عامه الناس. و من هنا إلی قولها علیهاالسلام «وخسر هنالک المبطلون» فی «ألف» هکذا: قال: فقالت فاطمه علیهاالسلام لمن بحضرته: أیها الناس، اتجتمعون إلی المقبل بالباطل والفعل الخاسر؟ لئبس ما اعتاض المبطلون و ما یسمع الصم الدعاء إذا ولوا مدبرین. أما واللَّه لتجدن محملها ثقیلا و عباها و بیلا إذا کشف لکم الغطاء، فحینئذ لات حین مناص و بدالکم من اللَّه ما کنتم تحذرون.

[1095] «د» خ ل: الناس.

[1096] الاغضاء: ادناء الجفون، و اغضی علی الشی ء أی سکت و رضی به.

[1097] «د»

خ ل: یتدبرون.

[1098] سوره محمد صلی اللَّه علیه و آله: الآیه 24، و فی الآیه، یتدبرون.

[1099] «د» خ ل: اعتضتم. «ز»: اغتصبتم.

[1100] أی عاقبته ذو وبال. و فی «ز»: کفیلا.

[1101] «ن»: و بان لکم ما وراء الضراء.

[1102] سوره الغافر: الآیه 78.

[1103] هکذا فی «ی» و فی «ألف»: قال: فلم یر باک و لا باکیه کان أکثر من ذلک الیوم و ارتجت المدینه و هاج الناس و ارتفعت الأصوات. و فی «ه»: قال فما رأینا یوماً أکثر باکیاً و باکیه من ذلک الیوم. «س»: فما رأیت قوما أکثر باکیاً و باکیه من ذلک الیوم. و فی شرح ابن میثم: قال: فلم یر الناس أکثر باکیاً و لا باکیه منهم یومئذ. و جاء خطابها علیهاالسلام إلی الأنصار فی هذه النسخه هیهنا.

[1104] شرح ابن ابی الحدید ج 16 ص 284.

[1105] ان بلوغ هذا الخبر إلی أبی بکر لا یبعد أن یکون فی نفس الوقت الذی کان حاضراً فی المسجد بعد تفرق الناس، و لذلک لما اخبر بهیجان الناس و ارتفاع الأصوات تکلم مع عمر فی کیفیه اصلاح الأمور و نتجت مشورتهم ان نادوا بالصلاه جامعه لیرجع الناس إلی المسجد و فاطمه علیهاالسلام بعد لم تخرج منه (کما یظهر من دلائل الامامه) فلما اجتمعوا تکلم أبوبکر بتلک الکلمات و فی الأخیر استنکرت علیه أم سلمه بما سیأتی، ثم رجعت علیهاالسلام إلی بیتها.

[1106] والعباره فی «ع» هکذا: فقال أبوبکر لعمر: تبت یداک لو ترکتنی لرفیت الخرق و رتقت الفتق و راجعت الحق و اکففت عنی غرب هذه الاسنه برد فدک علی أهلها. فقال عمر: إذا یکون فی ذلک و هن ارکانک و انهباک و زوال سلطانک و حدوث ما اشفقت منه علیک. فقال له:

کیف لک بابنه محمد و قد علم الناس ما دعت إلیه و ما نحن لها علیه؟ فقال: هل هی إلا غمره انجلت و ساعه انقضت و کان ما قد فات لم یکن ثم قال:

ما قد مضی مما مضی کما مضی - و ما مضی فما مضی قد انقضی

ثم ان فاطمه علیهاالسلام لقیت أمیرالمؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام فی فورتها و هی مغضبه فقالت: یابن أبی طالب اشتملت...

و غرب الکلام: ما غمض و خفی منها.

[1107] أی کل ذلک فی عهدتی.

[1108] بعید نیست هنگام رسیدن این خبر به ابوبکر زمانی بوده که او هنوز در مسجد بود و مردم متفرق شده بودند. به همین جهت هنگامی که خبر اضطراب و گریه های مردم به او رسید با عمر درباره ی چگونگی برخورد با مسئله مشورت نمود و در نتیجه تصمیم گرفتند که مردم را دوباره به مسجد فراخوانند در حالی که هنوز حضرت زهرا علیهاالسلام در مسجد بودند (چنانکه از دلائل الامامه استفاده می شود). وقتی مردم جمع شدند ابوبکر آن سخنان تهدیدآمیز را برای مردم زد و در پایان ام سلمه به عنوان اعتراض بر او مطالبی بیان داشت که ذکر خواهد شد و بعد حضرت زهرا علیهاالسلام به منزل بازگشتند.

[1109] «م»: ما هذه الرعه إلی کل قاله؟.

[1110] فی «م»: أحب أهلها إلیها البغی.

[1111] «م»: بالضعفه.

[1112] العطا والعطاء جمعه أعطیه و جمع الجمع أعطیات: ما یعطی.

[1113] اشاره به یک ضرب المثل عربی است و معنایش این است که: شاهدی بر مدعایش جز بعض و جزء خویش نیست.

[1114] «ع»: قال: فقالت أم سلمه رضی اللَّه عنه حیث سمعت ما جری لفاطمه علیهاالسلام.

[1115] «ع»: یقال هذا القول؟ هی واللَّه الحوراء بین الإنس والنفس للنفس.

[1116] «ع»: فی حجور الاتقیاء

و تناولتها...

[1117] «ع»: خیر نشاء.

[1118] الزیاده من «ألف».

[1119] سوره الشعراء: الآیه 214.

[1120] «ع»: افانذرها و خالفت متطلبه.

[1121] الزیاده من «ألف».

[1122] الزیاده من «ألف».

[1123] «ع»: شفق.

[1124] أی البرد.

[1125] «ع»: و یوسدها.

[1126] «ع»: و رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله بمرأی منکم، و علی اللَّه تردون. واها لکم فسوف تعلمون قال: فحرمت أم سلمه عطاءها فی تلک السنه. والزیاده من قوله «ثم ولت فاتبعها...» إلی هنا من «ألف». قال الراوی: فحرمت أم سلمه تلک السنه عطاءها.

[1127] سوره ی شعرا: آیه ی 214.

[1128] راوی می گوید: أم سلمه در آن سال- بخاطر این سخنان- از سهمیه ی سالانه اش محروم شد.

[1129] الزیاده من «ألف». و «بردتها» أی قالت و هی علیهاالسلام غضبی، و «إلیک عنی» أی ابعد عنی.

[1130] أی رجعت. «الف»: فرجعت فاطمه إلی منزلها فتشکت. و فی «ک»: لما انصرفت فاطمه من عند أبی بکر اقبلت علی أمیرالمؤمنین علیه السلام و قالت:...

[1131] یتوقع و یتطلع کلاهما بمعنی ینتظر.

[1132] الزیاده من «ز». و بعده فی هذه النسخه: استقرت فی الدار.

[1133] اشتمل بالثوب: اداره علی جسده کله. والشمله: ما یشتمل به والشمله: هیئه الاشتمال. و عن السید المرتضی و فی «ک» هکذا: اشتملت مشیمه الجنین. و مشیمه الجنین هی محل الولد فی الرحم. والجنین: الولد مادام فی البطن.

[1134] و عن السید المرتضی: حجزه.

[1135] أی کنت تنقض المقادیم من جناح الصقور، و الان یوثر فیک ریش الطائر الضعیف. و فی «ع»: و خانک.

[1136] فی «ک»: ابتزنی نحیله أبی و بلیغه ابنی. الابتزاز: الاستیلاب و اخذ الشی ء بقهر و غلبه.

[1137] «ع» و «د» خ ل: اجهر.

[1138] فی «ک»: واللَّه لقد اجد فی ظلامتی و الد فی خصامی. «ن»: الفیته الالد.

[1139] عن السید المرتضی: واللَّه لقد اجهد فی ظلامتی و الد فی

خصامتی حین منعتنی الأنصار نصرها. و فی «ع»: لقد اجهر فی ظلامتی و الد فی خصامتی حین خلستنی بنوقیله نصرها.

[1140] و زاد السید: و لا ناصر و لا شافع. و فی «ک»: خرجت واللَّه کاظمه.

[1141] «ن»: یوم أضعت جدک. أضرعت أی أذللت، أضعت أی ضیعت.

[1142] و عن السید: و رجعت راغمه، فقد اضعت جلدک یوم اصرعت خدک و توسدت الوراء کالوزغ و مستک الهناه والنزع ما کففت قائلاً و لا اغنیت طائلا. و فی «ع»: خرجت مخاصمه و رجعت راغمه افترشت الدناه و انست بالهنات ما کففت قائلاً و لا أغنیت طائلاً یالیتنی و لا خیار لی مت قبل ذلتی و دون هینتی، عذیری اللَّه منهم ما حیا و من عتیق عادیا. ویل ویل لی فی کل شارق ویل لی فی کل غارب.

[1143] و فی «ک»: لیتنی مت قبل ذلک، مت قبل ذلتی و توفیت قبل منیتی. عذیری فیک اللَّه حامیا و منک عادیا، و عن السید: و الهفتاه! لیتنی مت قبل ذلتی و دون هینتی. عذیری اللَّه منک عادیاً و منک حامیاً.

[1144] فی «ک» و عن السید: «ویلاه» مکان «ویلای» فی کلا الموردین.

[1145] فی «ک»: مات المعتمد.

[1146] «ز» و «د» خ ل: وهت، «ع»: و استرذل العضد. و عن السید: و ذل العضد.

[1147] فی «ک»: شکوای إلی ربی و عدوای إلی أبی.

[1148] «د» خ ل: احد. و فی «ز»: اللهم انک...، «ع»: اللهم أنت أشد قوه فقال لها علی علیه السلام لا ویل لک.

[1149] «د» خ ل: علیک.

[1150] عن السید: بل الویل لمن احزنک. «ع»: لا ویل لک، الویل لمن ساءک فنهنهی.

[1151] فی «ک»: نهنهی عمن غربک یا بنت الصفوه. نهنهی عن وجدک أی امنعی

نفسک عن غضبک.

[1152] «ع»: ما. ما ونیت أی ما عجزت.

[1153] «ع»: فرزقک مقدور. و عن السید: فما ونیت عن حظک و لا اخطأت فقد ترین مقدرتی فإن ترزئی حقک فرزقک مضمون.

[1154] عن السید. و کفیلک مأمون و ما عنداللَّه خیر لک مما قطع عنک. فرفعت یدها الکریمه فقالت: رضیت و سلمت. و فی «ع» و ما أعد لک خیر مما قطع عنک فاحتسبی فقالت: حسبی اللَّه. و سکتت. قال: فقالت أم سلمه رضی اللَّه عنه حیث سمعت ما جری لفاطمه علیهاالسلام: المثل فاطمه... إلی آخر ما ذکرناه فی الرقم 28 و ذکرنا موارد الاختلاف فراجع.

[1155] شرح ابن ابی الحدید، ج 16، ص 284.

[1156] تاریخ طبری، ج 2، ص 164 تا 17- کامل ابن اثیر، ج 133- 134.

[1157] ابن ابی الحدید، ج 14، ص 190- 191.

[1158] ابن ابی الحدید، ج 16، ص 252.

[1159] عوالم، ج 11، ص 440- طرائف، ص 406.

[1160] علل الشرایع، ج 1، ص 149 به نقل طرائف، ص 406.

[1161] بیت الاحزان: ص 98.

[1162] بیت الاحزان: ص 31.

[1163] بحارالانوار: ج 29 ص 346.

[1164] بحارالانوار: ج 43 ص 151 ح 2.

[1165] بحارالانوار: ج 43 ص 227.

[1166] بحارالانوار: ج 29 ص 108.

[1167] ابوسعید خدری: بحارالانوار: ج 29 ص 111، 121، 123. عطیه عوفی: بحارالانوار: ج 29 ص 245 122 121.

[1168] بحارالانوار: ج 29 ص 199.

[1169] بحارالانوار: ج 43 ص 210.

[1170] بحارالانوار: ج 43 ص 211 193.

[1171] کتاب سلیم: ج 2 ص 677.

[1172] کتاب سلیم: ج 2 ص 694.

[1173] کتاب سلیم: ج 2 ص 720. بحارالانوار: ج 29 ص 383.

[1174] نهج البلاغه: نامه ی 45.

[1175] بحارالانوار: ج 29 ص 190.

[1176] بحارالانوار: ج 29 ص 194.

[1177] الغدیر: ج 7 ص 194.

[1178] بحارالانوار: ج 31 ص 483 ح 7. کتاب سلیم:

ج 2 ص 694.

[1179] الغدیر: ج 7 ص 194.

[1180] الغدیر: ج 7 ص 195.

[1181] فرهنگ عاشورا/ محدثی/ ص 58.

[1182] در طبقات ابن سعد آمده: ام ایمن و اسمها برکه مولاه رسول الله صلی اللَّه علیه و آله و حاضنته کان رسول الله ورثها من ابیه و خمسه اجمال او ارک و قطعه غنم فأعتق رسول الله ام ایمن حین تزوج خدیجه. (ام ایمن اسمش برکه و آزاد شده ی رسول الله صلی اللَّه علیه و آله است. او پرستار و عهده دار رسول صلی اللَّه علیه و آله بود. در کودکی و آنگاه که پدر رسول الله صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفت به همراه پنج شتر قوزک پهن و قطعه ای از گوسفند به رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به ارث رسید و آن حضرت در هنگام ازدواج با خدیجه علیهاالسلام او را آزاد کرد.) (طبقات/ ج 8/ ص 223)

و ابن اثیر جزری در أسدالغابه گوید: ام ایمن مولاه رسول الله صلی اللَّه علیه و آله و حاضنته و هی حبشیه و اسلمت قدیما اول الاسلام و هاجرت الی الحبشه ثم الی المدینه و بایعت النبی. (ام ایمن آزاد شده ی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و پرستار و نگهدار او بود، اهل حبشه و از اولین گروندگان به رسول صلی اللَّه علیه و آله بود، او دو هجرت کرد یکی از مکه به حبشه و دیگری از مکه به مدینه، او با پیامبر خدا بیعت کرد.)

واقدی همچون ابن سعد می گوید: ام ایمن کنیز عبدالله بن عبدالمطلب بود و به ارث به رسول صلی اللَّه علیه و آله رسید و به قولی کنیز آمنه مادر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بود و رسول صلی اللَّه

علیه و آله هم او را آزاد کرد. و آنگاه که آمنه به رحمت خدا رفت سرپرستی و پرستاری رسول صلی اللَّه علیه و آله با ام ایمن بود، از این رو رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله می فرمود: ام ایمن امی بعد امی.

[1183] ابن سعد در طبقات می گوید: کانت ام ایمن تلطف النبی صلی اللَّه علیه و آله و تقوم علیه (ام ایمن با رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله بسیار با ملاطفت و مهربانی رفتار می کرد و همیشه به احترامش می ایستاد.) (ج 8/ ص 224).

[1184] قال عبدالمطلب لام ایمن و کانت تحضن رسول الله صلی اللَّه علیه و آله: بارکه لا تفغلی عن ابنی فان اهل الکتاب یزعمون ان ابنی نبی هذه الامه (سفینهالبحار/ ج 2/ ص 736) (عبدالمطلب در ایامی که ام ایمن سرپرستی و حضانت رسول خدا را برعهده داشت به او گفت: ای ام ایمن مبادا از فرزند من غفلت کنی چرا که اهل کتاب معتقدند که این همان پیامبر این امت است. از این رو ام ایمن بسیار مراقب و هشیار بود تا اهل کتاب و خصوصاً یهود، به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آسیبی نرسانند.).

[1185] رجوع شود به پاورقی شماره پ، فاعتق رسول الله ام ایمن حین تزوج خدیجه.

[1186] رجوع شود به پاورقی شماره 1، عبارت: أسدالغابه... و اسلمت قدیماً اول الاسلام....

[1187] در استیعاب آمده:... هاجرت الهجرتین الی ارض حبشه و الی المدینه... (و البته یک هجرت دیگر هم داشت که آن از مدینه به مکه، پس از شهادت زهرا علیهاالسلام و اعتراض به خلفا بود.).

[1188] قطب راوندی می گوید: و روی ان النبی صلی اللَّه علیه و آله کانت عنده و دائع بمکه فلما اراد ان یهاجر

اودعها ام ایمن و امر علیا علیه السلام بردها علی اصحابها (فقه القرآن/ ج 2/ ص 61- مستدرک الوسائل/ ج 2/ ص 504).

[1189] او هم مادر شهید است و هم همسر شهید. ابن سعد در ادامه همان روایتی که در پاورقی شماره یک آورده شد می گوید:... فاعتق رسول الله ام ایمن حین تزوج خدیجه بنت خویل فتزوج عبید بن زید من بین الحارث بن الخزرج، ام ایمن فولدت له ایمن صحب النبی و قتل حنین شهیدا. (وقتی ام ایمن به ارث به رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله رسید رسول او را در هنگام ازدواج با خدیجه علیهاالسلام آزاد کرد و به عقد عبید خزرجی درآورد و از او فرزندی به دنیا آمد به نام ایمن که از اصحاب رسول صلی اللَّه علیه و آله بوده و در جنگ حنین به شهادت رسید.) (طبقات/ ج 8/ ص 223) و صاحب اعیان شیعه می گوید او عنان اسب رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله را در دست داشت و تا لحظه ی شهادت آن را رها نکرد. (ج 2/ ص 227)

و نیز صاحب طبقات نقل می کند: خدیجه علیهاالسلام عبدی داشت به نام زید بن حارثه که او را به رسول صلی اللَّه علیه و آله بخشید. رسول هم او را آزاد کرد و پس از نبوتش ام ایمن را به عقد او درآورد و از او فرزندی به نام اسامه متولد شد. و البته سخن درباره ی اسامه زیاد است و مورخین در مورد او به اختلاف سخن گفته اند و اگر چه صاحب اعیان الشیعه از کارهای ناصواب او دفاع می کند و بالاخره او را در عداد اهل و لابه حساب می آورد، اما با همه ی اینها

جای تأمل دارد. (ریاحین الشریعه/ ج 2/ ص 237) و قال علی القاری فی شرح شفا للقاضی عیاض: ام ایمن الحبشیه مولاه رسول الله صلی اللَّه علیه و آله و حاضنته و مرضعته ورثها من ابیه ثم اعتقها لما تزوج خدیجه و تزوجها عبید بن زید من بنی الحارث فولدت له ایمن و به کنیت ثم تزوجها بعد النبوه زید بن حارثه فولدت اسامه بن زید. (نقل از اعیان الشیعه/ ج 3/ ص 555)

و عن ربیع الشیعه و اعلام الوری:... اعتقها رسول الله و زوجها عبید الخزرجی بمکه فولدت له ایمن فمات زوجها فزوجها النبی من زید فولدت له اسامه اسود یشبهها فاسامه و ایمن اخوان لام.

[1190] از معدود زنانی که نامش زینت بخش تاریخ جنگهای اسلام شده ام ایمن است. او در جبهه ی جنگ به مداوای مجروحان و آب دادن به مجاهدان می پرداخت. (الاصابد/ ج 4/ ص 433) صاحب طبقات (ج 8/ ص 225) از قول واقدی می نویسد: و قد حضرت ام ایمن احدا و کانت تسقی الماء و تداوی الجرحی و شهدت خیبر مع رسول الله صلی اللَّه علیه و آله (ام ایمن در احد حاضر بود و به لشگریان آب می داد و مجروحان را مداوا می کرد و همچنین در خیبر با رسول صلی اللَّه علیه و آله بود.)

و نیز واقدی می نویسد: آنگاه که شایعه ی شهادت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله توسط مشرکین منتشر شد، مردم جبهه را رها کردند و برخی به مدینه بازگشتند. نخستین کسی که این خبر را به مدینه آورد، سعد بن عثمان و سپس مروان بود. آن دو وقتی به خانه های خود رفتند همسران آنان پرسیدند: آیا از رکاب رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرار کرده اید؟ اوس

بن قیظی به همراه تنی چند از بنی حارثه نیز از جبهه ی احد فرار کرده خود را به شقره رسانیدند. ام ایمن با دیدن آنان خاک به چهره شان پاشید و برای برخی از آنان دوک آورد و گفت: شمشیرت را بده، نخ بریس! آنگاه به همراه بعضی از زنان عازم جبهه ی احد شد. (المقاضی/ ج 1/ ص 277) ".

[1191] او خود از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله روایتی از نقل می کند و تعدادی از صحابه نیز از قول او از پیامبر حدیث کرده اند، از جمله انس بن مالک و جیش بن عبدالله الضعانی و ابوزید المدنی (اعلام النساء/ص 252) و در معجم رجال الحدیث (ج 22/ ص 174) درباره ی ام ایمن می نویسد: عدها البرقی ممن روی عن رسول الله من النساء (برقی، او را از جمله کسانی که از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله روایت می کنند، شمرده است.) از جمله روایت مفصلی است که ام ایمن برای زینب علیهاالسلام نقل می کند. (ریاحین الشریعه/ ج 3/ ص 64- بحار/ ج 45/ ص 180).

[1192] در طبقات (ج 8/ ص 224) و نیز الاصابه (ج 4/ ص 416) نقل شده که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله فرمود: من سره ان یتزوج امرأه من اهل الجنه فیتزوج ام ایمن فتزوجها زید بن حارثه فولدت له اسامه بن زید. (هر که می خواهد خوشحال شود به تزویج زنی از اهل بهشت با ام ایمن ازدواج کند. زید بن حارثه چون این بشنید او را تزویج کرد و اسامه از او متولد شد.)

خود او هم در جریان فدک آنگاه که به عنوان شاهد صدیقه کبری علیهاالسلام حاضر شد، قبل از شهادت دادن از عمر و ابوبکر

همین اهل بهشت بودن خود را اقرار گرفت و آن دو هم اقرار کردند که از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله این کلام را شنیده اند. روی الجوهری فی کتاب السقیفه بسنده ان فاطمه انت ابابکر فقالت: رسول الله صلی اللَّه علیه و آله اعطانی فدک فقال لها هل لک علی هذا بینه فجائت بعلی فشهد لهاثم جاءت ام ایمن فقالت: الستما تشهدان- ابابکر و عمر- انی من اهل الجنه؟ قالا بلی فقالت: فاما اشهد ان رسول الله صلی اللَّه علیه و آله اعطاها فدک فقال ابوبکر: فرجل آخر و امرأه اخری تستحقی بها القضیه. (نقل از اعیان الشیعه) و در نقلی دیگر آمده که عمر گفت: شهادت ام ایمن ارزشی ندارد چرا که او زنی عجیمه است!! و نکته اینجاست که نگفت او دروغ می گوید، چون هیچ کس غیر از سخن راست از او نشنیده بود. این بود که عمر مجبور شد بگوید او عجمی است، پس شهادتش ارزشی ندارد!!

و زهرا علیهاالسلام هم پس از رد شدن شهادت ام ایمن از جانب ابوبکر و عمر، خطاب به آن دو فرمود: ألم تسمعا من ابی رسول اللّه صلی اللَّه علیه و آله یقول: اسماء بنت عمیس و ام ایمن من اهل الجنه؟ قالا: بلی (مگر شما از پدرم رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نشنیده اید که فرمود: اسماء و ام ایمن از اهل بهشتند؟) و آن دو گفتند آری شنیده ایم. (العلوم/ ج 11/ ص 298) از امام باقر علیه السلام روایت شده که حضرت فرمود: فانی اشهد انها من اهل الجنه.

[1193] ام ایمن شبی تا به صبح می گریست. همسایگان به رسول صلی اللَّه علیه و آله خبر دادند و حضرت او را خواست و از

او علت را جویا شد، گفت: خواب بدی دیدم و از گفتن خواب عذر می آورد، تا رسول صلی اللَّه علیه و آله به او مژده داد که تعبیر خواب نه آنگونه است که پنداشتی، پس آنگاه خواب خود را بازگو کرد و گفت: در خواب دیدم که پاره ای از اعضای شما در خانه من افتاده. رسول صلی اللَّه علیه و آله فرمود: چه خواب نیکویی! آسوده باش ای ام ایمن، همانا از فاطمه علیهاالسلام پسری به نام حسین متولد می شود که حضانت و پرستاری او با تو خواهد بود و این بود که تا حسین علیه السلام متولد شد، ام ایمن قنداقه او را نزد رسول صلی اللَّه علیه و آله آورد. حضرت فرمود: مرحبا به حامل و محمول. و آنگاه افزود: این تأویل همان خواب توست (امالی صدوق/ مجلس 19 به نقل از امام صادق علیه السلام- اعیان الشیعه/ ج 3/ ص 500)

و نیز آنگاه که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفت بسیار می گریست، وقتی علت را از او پرسیدند، گفت: چرا نگریم با اینکه با رفتن رسول الله صلی اللَّه علیه و آله، وحی از ما قطع شد. و لما قبض النبی صلی اللَّه علیه و آله بکت ام ایمن فقیل لها ما یبکیک؟ قالت: ابکی علی خبر السماء (طبقات/ 8/ ص 2226) و باز در همانجا آمده: ان ام ایمن بکت حین مات النبی صلی اللَّه علیه و آله فقیل لها اتبکین؟ فقالت: ای والله لقد علمت ان رسول الله صلی اللَّه علیه و آله سیموت ولکنی انما ابکی علی الوحی اذا انقطع عنا من السماء. این جواب علاوه بر این که علاقه ی او را به رسول

صلی اللَّه علیه و آله می رساند، نشان دهنده ی فضل و فهم بالای او هم هست.

[1194] کان رسول الله صلی اللَّه علیه و آله یقول لام ایمن: یا أمه و کان اذا نظر الیها قال: هذه بقیه اهل بیتی. (طبقات/ ج 8/ ص 223) (رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله همیشه ام ایمن را به عنوان مادر صدا می کرد و هرگاه به او نظر می کرد و او را می دید می فرمود: این بقیه ی اهل بیت من است.).

[1195] لما توفیت آمنه ام النبی صلی اللَّه علیه و آله قال ام ایمن امی بعد امی و کان یکرمها و یزورها (اعیان الشیعه/ ج 3/ ص 555) (آنگاه که آمنه وفات کرد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله ام ایمن را مادر خود می خواند و همیشه اکرامش می کرد و به دیدارش می رفت.).

[1196] از جمله می توان به سه مورد زیر اشاره کرد:

الف- شیخ طوسی در امالی روایت می کند که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله شصت و سه درهم صداق فاطمه علیهاالسلام را سه قسمت نمودند. قسمتی را به ام ایمن داد برای تهیه اثاث منزل و قسمتی را به اسماء بنت عمیس برای عر و قسمتی را به ام سلمه برای طعام. (بحار/ ج 43/ ص 131)

ب- از عقد علی و زهرا علیهاالسلام مدتی می گذشت. اما علی علیه السلام از شدت حیاء نمی توانست از رسول صلی اللَّه علیه و آله بخواهد که زهرا علیهاالسلام را به منزل خود ببرد، تا اینکه ام ایمن وایطه شد و این سکوت را شکست و با تلاش خود، هر چه زودتر زهرا علیهاالسلام را به خانه ی علی علیه السلام فرستاد. (بحار/ ج 3/ ص 131)

ج- ام ایمن تا آنجا که می توانست از بچه های زهرا علیهاالسلام پرستاری

می کرد.

[1197] در طبقات والاصابه (ج 4/ ص 415) و بحار (ج 43/ ص 28) و دیگر کتب فریقین نقل شده که چون زهرا علیهاالسلام از دنیا رفت، ام ایمن نتوانست جای خالی او را تحمل کند. لذا از مدینه به جانب مکه بیرون آمد در حالی که (به روایت ابن سعد) روزه بود. در آن هوای گرم عطش به او فشار آورد. به حدی که بیم هلاکتش می رفت. به روایت ابن شهرآشوب آنگاه که بر جان خود بترسید چشمها را به آسمان دوخت و عرضه داشت: ای خدا مرا تشنه می خواهی با اینکه خادمه ی فاطمه علیهاالسلام هستم؟ در این هنگام دلو آبی از آسمان نازل شد. ام ایمن آن را گرفت و آشامید. و به روایت ابن سعد بعد از آن دیگر هرگز تشنه نشد، با اینکه در روزهای گرم روزه می گرفت، و این کرامت، علو مقام او را در نزد خدای سبحان می رساند، هنیئاً لها و رزقنا الله منها. و باز در فضیلت او همین بس که در خصائص فاطمیه نام سیزده زن آمده که در زمان ظهور امام زمان علیه السلام برمی گردند و در خدمت آن حضرت و مجروحان لشگرش خواهند بود. و از جمله ایشان ام ایمن است. (نقل از ریاحین الشریعه/ ج 2/ ص 331).

[1198] لما ذهبوا بامیرالمؤمنین علیه السلام الی ابی بکر للبیعه اقبلت ام ایمن حاضنه رسول الله صلی اللَّه علیه و آله فقالت یا ابابکر م اسرع ما ابدیتم حسدکم و نفاقکم فامر بها عمر فاخرجت من المسجد و قال ما لنا و للنساء (سفینهالبحار/ ج 2/ ص 736) (هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام را برای بیعت با ابوبکر بردند، ام ایمن، پرستار رسول الله به مسجد رفت و به ابوبکر گفت:

چه زود حسد و نفاق خود را آشکار کردید! عمر رو به او کرد و گفت: ما را با زنان کاری نیست و دستور داد او را از مسجد بیرون کردند.).

[1199] فلما مات رسول الله صلی اللَّه علیه و آله ادعت فاطمه علیهاالسلام انه کان ینحلها فدکا، فقال ابوبکر: انت اعز الناس علی فقرا و احبهم الی غنا لکنی لا اعرف صحه قولک: فلا یجوز ان احکم لک، فشهدت لها ام ایمن و امیرالمؤمنین فطلب منها ابوبکر الشاهد یجوز قبول شهادته فی الشرع... (ابن حجر و بلاذری و ابن ابی الحدید و ابن تیمیه و فخر رازی و... همه همینگونه نقل کرده اند با این تفاوت که به جای جمله امیرالمؤمنین در کلام فخر رازی، مولی لرسول الله ذکر شده) (هنگامی که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفت فاطمه علیهاالسلام ادعا کرد که پیغمبر فدک را به او بخشیده، ابوبکر به او گفت: ای فاطمه علیهاالسلام تو چه در فقر و چه در ثروت، در هر حال نزد من عزیز و محبوب هستی! اما من به درستی گفتار تو تردید دارم و نمی توانم به نفع تو حکم کنم. و سپس ام ایمن و یکی از نزدیکان رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به نفع فاطمه علیهاالسلام گواهی دادند، ولی ابوبکر شهادت آن دو را نپذیرفت و گفت باید شهودی بیاوری که شهادتشان پذیرفته باشد!) (الصواعق المحرقه/ ص 21- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید/ ج 16/ ص 214- فتوح البلادان بلاذری/ ص 46- الشافی/ ص 408- احتجاج طبرسی/ ص 58- کتاب سلیم بن قیس - بحار/ ج 28/ ص 302 و بسیاری مدارک دیگر.).

[1200] لما نعی الی فاطمه علیهاالسلام نفسها

ارسلت الی ام ایمن و کانت اوثق نسائها عندها و فی نفسها فقالت: یا ام ایمن ان نفسی نعیت الی فادعی لی علیاً فدعته لها (بحار/ ج 43/ ص 204) (آنگاه که فاطمه علیهاالسلام در واپسین لحظات عمر خود بود، ام ایمن را که مورد وثوق بیشتر و نزدیکترین زنان نزد او بود، خواست و به او گفت: علی علیه السلام را نزد من بخوان و او هم اجابت کرد.) و نیز در بحار (ج 43/ ص 181) نقل شده که زهرا علیهاالسلام در بستر بیماری، ام ایمن و اسماء بنت عمیس و علی علیه السلام را خواست و در حضور آنها وصیت خود را به علی علیه السلام گفت. از این اخبار جلالت قدر ام ایمن دانسته می شود.

[1201] از امام صادق علیه السلام نقل شده که حضرت زهرا علیهاالسلام در لحظات آخر زندگی خود خطاب به علی علیه السلام گفت: اذا توفیت لا تعلم احداً الا ام سلمه و ام ایمن و فضه و من الرجال، ابنی والعباس و سلمان و عماراً والمقداد و اباذر و حذیفه و لا تدفنی الا لیلا و لا تعلم قبری احداً. (علی جان وقتی وفات کردم هیچکس را خبر نکن، مگر ام سلمه و ام ایمن و فضه را و از مردان دو فرزندم حسن و حسین علیهم السلام و عباس و سلمان و عمار و مقداد و اباذر و حذیفه را. مرا دفن مکن مگر در شب و قبر مرا به هیچکس اطلاع مده تا مخفی بماند.) (دلائل الامامه/ طبری/ ص 44- بحار/ ج 78/ ص 210- بیت الاحزان/ ص 176).

[1202] خرجت ام ایمن الی مکه لما توفیت فاطمه علیهاالسلام و قالت: لا اری المدینه بعدها (بحار/ ج 42/ ص 46) (وقتی که زهرا

علیهاالسلام از دنیا رفت، ام ایمن از مدینه به مکه هجرت کرد و گفت: نمی توانم مدینه را از زهرا علیهاالسلام خالی ببینم.) و چگونه در مدینه طاقت بیاورد، در حالی که آنگونه با زهرا علیهاالسلام رفتار کردند و علی علیه السلام وصی پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و همسر زهرا علیهاالسلام را خانه نشین کردند. از اینها گذشته با اختناقی که از جانب خلفا حاکم شده بود، امکان هیچگونه تحرک سیاسی نبود. از این رو ام ایمن بهتر دید از مدینه خارج شود و در مکه پایگاه تبلیغاتی و ام القرای اسلام جای گیرد و بدین وسیله پیام مظلومیت علی علیه السلام و زهرا علیهاالسلام را به گوش همگان برساند، شاید گوشی شنوا و همتی بیدار، یافت شود.

[1203] در وفات ام ایمن اختلاف شده. واقدی و ابن حیان و حاکم و ابن حجر می گویند: او پس از مرگ عمر و در ابتدای خلافت عثمان درگذشت. اما بخاری می گوید توفیت ام ایمن بعد النبی صلی اللَّه علیه و آله بخمسه اشهر (ام ایمن پس از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله پنج ماه بیشتر زنده نبود.) (اعلام النساء المؤمنات/ ص 252- اعیان الشیعه/ ج 3/ ص 555).

[1204] ابن جوزی ص 33.

[1205] ارشاد ص 3- فصول المهمه ص 14- بحار ج 9 ص 20 و ص 40.

[1206] استیعاب عبدالبر- طبقات ابن سعد ص 105- المجتنی ابن جوزی خطی- مثیر الغراء ابن جوزی خطی.

[1207] زهره الادباء فی شرح لامیه شیخ البطحاء ص 5.

[1208] اعلام النساء ص 1137 ج 3.

[1209] زخرف/ 86: بگو سلام به زودی خواهی دانست.

[1210] بدین لفظ در قرآن آیه ای به این عبارت وجود ندارد بلکه در آیه 38 زمر آمده «و من یهدی اللَّه فماله من مضل» هرکس که را که خداوند

هدایت کند برایش گمراه کننده ای وجود ندارد.

[1211] اعراف 29: فرزندان آدم زینتهای خود را در کنار هر مسجدی به خود گیرید.

[1212] فصلت/ 44 از جای دوردستی فراخوانده می شود.

[1213] آل عمران، 91 خداوند را بر مردم این حق است که به حج خانه خدا روند.

[1214] ق،/ 37، به زیادتی «و ما بینما» آسمان و زمین و آنچه را که در آنست در شش روز آفریدم.

[1215] الانبیاء/ 8، آنان را جسم بی جانی قرار ندادیم که غذا نخورند.

[1216] البقره/ 289: خداوند به هیچکس جز به اندازه توان و قدرتش تکلیف ندهد.

[1217] الانبیاء/ 22: اگر در ظالمان و زمین خدایانی به جز خدای واحد باشند تباه می گردند.

[1218] الزخرف/ 12 پاک و منزه است خداوندی که این مرکب را مسخّر ما نمود.

[1219] / 25 ای داود ما تو را در روز زمین خلیفه قرار دادیم.

[1220] آل عمران/ 138: محمد جز یک پیمبر نیست.

[1221] مریم/ 3: ای یحیی کتاب را با نیرو و قوت بگیر.

[1222] طه/ 11: ای موسی همانا من خدایم.

[1223] کهف/ 44: مال و فرزندان زینت زندگی دنیایند.

[1224] القصص/ 26: ای پدر او را اجیر کن که بهترین کسی است که اجیر می کنی او توانمند و درستکار است.

[1225] البقره/ 263: خداوند برای هرکس بخواهد دو چندان خواهد کرد.

[1226] بحارالانوار/ 43/ 86- 87.

[1227] تحلیل حوادث ناگوار زندگانی حضرت زهرا علیهاالسلام/ محمد دشتی/ ص 52.

[1228] و کانت من المهاجرات السابقات الی الاسلام. (اسماء از اولین مسلمانان و از جمله مهاجرین است.) ابن سعد در طبقات می نویسد: او با همسرش جعفر به حبشه مهاجرت کرد و در فتح خیبر از حبشه آمد و به رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله ملحق شد. (نقل از ریاحین الشریعه/

ج 2/ ص 307).

[1229] عمر از او سؤال می کرد و تعبیر خواب می پرسید و شیخ طوسی در کتاب رجال او را از صحابیات می شمرد. (اعلام النساء المؤمنات/ ص 117).

[1230] تعداد زیادی از صحابه و تابعین از او نقل روایت می کنند. از جمله عمر و ابوموسی و فرزند ارجمندش عبدالله ابن جعفر و ابن عباس و قاسم بن محمد بن جعفر الطیار و عبدالله ابن شداد و عروه ابن زبیر بن العوام و ابن المسیب و... (ریاحین الشریعه/ ج 2/ ص 313). صاحب اعلام النساء المؤمنات نقل می کند که اسماء شصت حدیث از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نقل کرده. صدوق حدیث ردالشمس و مجلسی حدیث گردنبند طلای زهرا علیهاالسلام را از او نقل می کنند و چه مناسب است در همین جا روایت گردنبند را که بسیار باارزش و سازنده است بیاوریم.

حضرت سجاد علیه السلام می فرماید: از اسماء بنت عمیس شنیدم که گفت: من در نزد جده تو فاطمه علیهاالسلام نشسه بودم که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله وارد شد، در حالی که گردنبندی از طلا که علی علیه السلام از سهم خود برای فاطمه علیهاالسلام خریده بود، به گردن او بود. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله به او فرمود: ای فاطمه این گفته مردم تو را مغرور نکند که بگویند این دختر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله است و در بر تو زینت جبابره و زورمندان باشد. پس فاطمه علیهاالسلام آن را از گردنش جدا کرد و فروخت و با آن بنده ای را خرید و آزاد کرد. و در نتیجه رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به خاطر این کار مسرور و شادان شد.

(فقال النبی صلی اللَّه علیه و آله یا فاطمه لا یغرنک الناس ان یقولوا بنت محمد و علیک لباس الجبابره فقطعتها و باعتها فاشترت بها رقبه فاعتقها فسر رسول الله بذلک) (ریاحین الشریعه/ ج 2/ ص 311).

[1231] صدوق در خصال به سند خود از امام باقر علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: رحم الله الاخوات من اهل الجنه اسماء بنت عمیس و کانت تحت جعفر بن ابی طالب و... خدا رحمت کند خواهرهای اهل بهشت را. اسماء همسر جعفر و... و به روایت استیعاب این چهار خواهر از یک پدر و مادر بودند و رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: عمیس اکرم الناس اصهارا (نقل از ریاحین الشریعه/ ج 2/ ص 304) و نیز رسول صلی اللَّه علیه و آله فرمود: اسماء و ام ایمن اهل بهشت اند. (بحار/ ج 28/ ص 302 297).

[1232] شوهرش، جعفر در جنگ موته شهید شد و دو فرزندش محمد و عون نیز به شهادت رسیدند، اولی در مصر به دست سپاه معاویه و دومی در کربلا به دست سپاه ابن زیاد (ریاحین الشریعه/ ج 2/ ص 313).

[1233] شوهرش، جعفر در جنگ موته شهید شد و دو فرزندش محمد و عون نیز به شهادت رسیدند، اولی در مصر به دست سپاه معاویه و دومی در کربلا به دست سپاه ابن زیاد (ریاحین الشریعه/ ج 2/ ص 313).

[1234] در روایت است که رسول صلی اللَّه علیه و آله پس از شهادت جعفر، نزد اسماء رفت و فرزندان او را صدا کرده و دست نوازش و محبت بر سر آنها می کشید. اسماء گفت: (شما آنچنان فرزندانم را نوازش می کنید که گویا یتیم شده اند). رسول صلی

اللَّه علیه و آله از عقل و هوش او در شگفت شد: (فعجب رسول الله من عقلها و فراستها) و آنگاه رسول صلی اللَّه علیه و آله خبر شهادت جعفر را به او داد و فرمود (ای اسماء گریه نکن که خدایم به من خبر داد که به شوهرت دو بال عطا شد تا در بهشت پرواز کند. اسماء در جواب گفت: اگر این خبر را در حضور همه بگویید، هرگز فضیلت جعفر از یادها نمی رود. و رسول صلی اللَّه علیه و آله باز هم از عقل او در شگفت شد: (فعجب النبی من عقلها) (نقل از ریاحین الشریعه/ ج 2/ ص 307).

[1235] ابن سعد در طبقات به سند خود از اسماء حدیث کند که: در بامداد آن روز که جعفر شهید شد، بیست تخته پوست را دباغی کردم (و به نقل از اعیان الشیعه: چهل تخته) و آردی برای نان خمیر کردم و صورت فرزندان خود را شستم و گیسوان آنان را روغن زدم. صاحب اعیان الشیعه می گوید: این دلالت می کند بر حسن اداره و سخت کوشی و توجه او به امور اطفال.

[1236] علی بن ابراهیم به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل می کند: در خانه ی ابوبکر پس از مشورت کردن درباره ی قتل علی علیه السلام قرار بر این شد که چون ابوبکر سلام نماز را بدهد، خالد بن ولید، علی را به قتل برساند. اسماء از این تصمیم مطلع شده و فوراً جاریه خود را به خانه ی حضرت فرستاد و گفت: برو روبروی آن حضرت این آیه را بخوان (ان الملاء یأتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک من الناصحین) چون جاریه به گفته ی اسماء عمل کرد، حضرت فرمود: به

اسماء بگو: (فمن یقتل الناکثین والقاسطین والمارقین؟ و ان الله یحول بینی وبینهم و ان الله بالغ امره) کنیز آنچه شنیده بود برای اسماء نقل کرد و اسماء یقین حاصل کرد که قادر بر قتل او نخواهند بود. (تفسیر قمی/ ج 2/ ص 55- احتجاج طبرسی/ ج 1/ ص 241- ریاحین الشریعه/ ج 2/ ص 308- بحار چاپ قدیم/ ج 8/ ص 92- اثبات الوصیه/ ص 118).

[1237] اسماء آنگاه که فرزندش محمد در مصر شهید شد از شدت غضب خون در سینه اش آمد و امام صادق علیه السلام فرمود: محمد نجابت را از مادرش به ارث برد. (اعلام النساء المؤمنات/ ص 118).

[1238] رسول صلی اللَّه علیه و آله از قبل شهادت حسین علیه السلام را به او خبر داده بود. (اعلام النساء المؤمنات/ ص 119).

[1239] ابن عبدالله در الاستیعاب روایت کرده: ان فاطمه علیهاالسلام قالت لاسماء بنت عمیس اذا انامت فغسلینی انت و علی و لا تدخلی علی احدا. و مانند این روایت را ابونعیم در حلیهالاولیاء نقل کرده: ثم قال: فلما توفیت غسلها علی و اسماء. و در روضهالواعظین آمده است: فغصلها علی علیه السلام فی قمیصها و اعانته علی غسلها اسماء بنت عمیس (اعلام النساء المؤمنات/ ص 116).

[1240] اشاره به ساختن تابوت برای زهرا علیهاالسلام، تا بدن او نمایان نباشد، و لبخند رضایت زهرا علیهاالسلام از دیدن آن. (اعلام النساء المؤمنات/ ص 116).

[1241] فرهنگ عاشورا/ جواد محدثی/ ص 55.

[1242] حیات محمد، ص 459، ناسخ التواریخ، ج 4، ص 7.

[1243] حیات محمد، ص 460، ناسخ التواریخ، ج 4، ص 10.

[1244] ناسخ التواریخ، ج 4 ص 15، حیات محمد ص 461.

[1245] ناسخ التواریخ، ج 4 ص 19، حیات محمد ص 461.

[1246] تاریخ یعقوبی،

ج 2، ص 112، ناسخ التواریخ، ج 4، ص 22.

[1247] تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 112.

[1248] ناسخ التواریخ، ج 4، ص 32.

[1249] سوره توبه، آیه 128. (... که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به (هدایت) شما حریص، و نسبت به مؤمنان، دلسوز مهربان است.».

[1250] تاریخ پیامبر اسلام، ص 500.

[1251] تاریخ پیامبر اسلام، ص.

[1252] زنگ بزرگ، جرس- فرهنگ معین.

[1253] سوره مائده، آیه 67.

[1254] تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 112، ناسخ التواریخ، ج 4، ص 39، الغدیر، ج 1، ص 11.

[1255] ناسخ التواریخ، ج 4، ص 47.

[1256] الغدیر، ج 1، ص 283.

[1257] سوره مائده، آیه 3.

[1258] الغدیر، ج 1، ص 283.

[1259] سوره ی آل عمران/ 144.

[1260] «ارشاد»/ 98.

[1261] «صحیح بخاری»، ج 5/ 21.

[1262] «طبقات ابن سعد»، ج 2/ 247؛ «کامل»، ج 2/ 219.

[1263] «طبقات ابن سعد»، ج 2/ 247، «کامل»، ج 263.

[1264] «طبقات»، ج 2/ 263.

[1265] نهج البلاغه.

[1266] سوره ی نساء/ 69.

[1267] «اعلام الوری»/ 83.

[1268] صحیح مسلیم، ج 16 به شرح نووی، ص 5- 6 و با مختصر تفاوتی کامل ابن اثیر، ج 2، ص.

[1269] ابوعبیده جراح (عامر بن عبدالله) از سابقین در اسلام است، در هجرت به حبشه و مدینه شرکت داشت، از حاضران در ماجرای سقیفه بنی ساعده بود. از طرف عمر حکومت شام را عهده دار بود و در سال 18 هجری به بیماری طاعون درگذشت و در فحل اردن مدفون است. (اصابه، ج 2، ص 245، اسدالغابه، ج 3، ص 84.).

[1270] متن خطبه ی ابوبکر با تفاوت مختصری در الفاظ در کتابهای البیان والتبیین (ج 3، ص 297)، الامامه والسیاسه (ج 1، ص 13)، عقدالفرید (ج 4، ص 258) ثبت شده است.

[1271] منظور از نفر دوم یعنی دومین نفر در اسلام

و اولین ایمان آورنده به پیامبر اکرم اسلام که این ادعا به طور اساسی مردود است، و این بنده در کتاب خورشید غدیر به آن پرداخته است.

[1272] به صفحه ی 30 همین کتاب مراجعه فرمایید.

[1273] منظور اولین ایمان آورندگان به پیامبر که در دوران سه ساله ی دعوت پنهانی، اسلام آوردند و از طرف پروردگار مورد تجلیل و تکریم قرار گرفتند. «السابقون السابقون اولئک المقربون.» (سوره ی مبارکه ی «واقعه»، آیات 9- 10.).

[1274] حباب از افراد مورد احترام خزرج است که در جنگ بدر شرکت کرد و مورد مشاوره بود و پیشنهاد او برای تغییر موضع لشکر اسلام مورد پذیرش صاحب رسالت قرار گرفت و از آن پس او را فرد خردمند و صاحب رأی می شناختند. وی در سال 20 و در زمان حکومت عمر بن الخطاب از دنیا رفت. (اسدالغابه، ج 1، ص 364.).

[1275] چون امام علی علیه السلام را از آنچه در سقیفه بنی ساعده به وقوع پیوسته بود آگاه کردند، امام فرمود: انصار چه گفتند؟

پاسخ دادند: آناه گفتند از ما امیری و از شما امیری.

امام فرمود: چرا برای آنان حجت نیاوردید که رسول خدا سفارش فرمود با نیکوکاران انصار نیکی کنید و از گناهانشان درگذرید؟

گفتند: در این (سخن) چه حجتی است؟

علی علیه السلام فرمود: اگر امارت از آن ایشان بود، آنان را سفارش کردن، صحیح نمی نمود، آنگاه امام پرسید: قریش چه گفتند؟

گفتند: حجت آوردند که آنان (مهاجران) درخت رسولند.

امام فرمود: حجت آوردند که درختند (خلافت را گرفتند) و میوه ها (خاندان رسالت) را تباه کردند.

«فهلا احتججتم علیهم بأن رسول الله صلی اللَّه علیه و آله وصی بأن یحسن إلی محسنهم و یتجاوز عن مسیئهم (قالوا: و ما فی هذا من الحجه

علیهم فقال علیه السلام:) لو کانت الإماره فیهم لم تکن الوصیه بهم. (ثم قال علیه السلام:) فماذا قالت قریش؟ (قالوا: احتجت بأنها شجره الرسول صلی اللَّه علیه و آله. فقال علیه السلام:) احتجوا بالشجره و أضاعوا الثمره.» (نهج البلاغه، خطبه ی 67.)

امام علیه السلام همچنین فرمود: شگفتا! خلافت از راه هم صحبتی به دست می آید، اگر با شورا کار آنان را به دست گرفتی چه شورایی بود که رأی دهندگان در آنجا نبودند، و اگر از راه خویشاوندی بر مدعیان حجت آوردی دیگران از تو به رسول خدا نزدیکتر و سزاوارتر بودند.

«(و قال (ع):) و اعجباه أتکون الخلافه بالصحابه.

فان کنت بالشوری ملکت أمورهم

فکیف بهذا والمشیرون غیب

و إن کنت بالقربی حججت خصیمهم

فغیرک أولی بالنبی و أقرب»

(نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ی 190.).

[1276] سیاست بازی و زیرکی ابوبکر حیرت انگیز، و برخورد او با تمامی عوامل حاضر رد سقیفه بنی ساعده بسیار حساب شده است. فراست او تنها در قبضه کردن احساسات انصار نیست، بلکه هدایت ظریف و زیرکانه ی عمر برای جبهه گرفتن در مقابل انصار و در نتیجه طرح وی در افکار اهالی مدینه به عنوان یک مدعی جدی، ابتکار فوق العاده ای بود که به تضعیف عمر در افکار عمومی و ارتقای جایگاه خود وی به عنوان حکم و انسان عادل و بی طرفی که شایستگی داوری دارد انجامید، اما حتی به وجود آوردن چنین شرایطی نیز او را از رفتار سیاسی کارانه و اقدام احتیاطی بازنداشت. او ضمن تحکیم موقعیت خود در اقدامی حسابگرانه و در فرصتی مناسب پس از اطمینان به اینکه افکار عمومی مردم در قبضه ی اراده ی اوست و بدون تأیید او با کسی بیعت نمی شود، در هاله ای از ابهام عمر و ابوعبیده را مشترکا برای تصدی حکومت به

حاضران معرفی کرد. قدر مسلم منظور ابی بکر از این توصیه انتخاب هیچ کدام از آن دو نبود، زیرا برای امر حکومت بر جامعه ی اسلامی تعارف واژه ای سرد و بی معناست و او می بایست فرد اصلح را به مردم معرفی می کرد، اما چرا دو نفر؟ آن هم با اما و اگر؟ پاسخ روشن و آشکار است اگر ابوبکر یکی از آن دو را به عنوان فرد اصلح معرفی می کرد و حتی یک نفر با فرد پیشنهادی وی بیعت می نمود، به طور قطع دیگران نیز با (همانهایی که حاکمیت ابوبکر را پذیرفتند) وی بیعت می کردند و موضوع فیصله می یافت، آیا این شیوه ی معارفه بر اساس تبانی و هماهنگی قبلی گردانندگان ماجرای سقیفه بود؟ از گفته های عمر که در صفحه های بعدی خواهید خواند درک می کنیم که چنین نبوده است و عمر تصریح می کند که او هشیارتر از من عمل کرد. پس این نظریه مقرون به قوت و صحت است که ابوبکر با درک صحیح از جو و فضای موجود در سقیفه بتحقیق دریافته بود که پیشنهاد وی در حد یک تعارف غیر عملی که بستر فوق العاده مناسبی را برای قبضه کردن قدرت توسط خود او ایجاد خواهد کرد خواهد ماند، و اینچنین شد که اراده ی ابوبکر جامه ی عمل پوشید و عمر و ابوعبیده هیچ راهی جز اعاده ی تعارف و بیعت با ابوبکر برایشان باقی نماند و چون زمینه مساعد شد ابوبکر بدون هیچ درنگ و تأملی خواسته ی از سر اجبار و اکراه عمر و ابوعبیده را اجابت و دست خود را برای گرفتن بیعت آنها دراز کرد.

[1277] اسید بن حضیر از نقیبان دوازده گانه و شرکت کننده در بیعت عقبه است که

تا پایان عمر به پاداش این عمل خود مورد عنایت و توجه ابوبکر و عمر بود. وی در سال 20 یا 21 هجری از دنیا رفت و عمر پیشاپیش جنازه ی او حرکت می کرد. (اصابه، ج 1، ص 64، استیعاب، ج 1، ص 31.).

[1278] سعد بن عباده تا هنگامی که ابوبکر زنده بود، نه تنها با او بیعت نکرد بلکه با او نیز نماز نمی گزارد و در اجتماعات ایشان حاضر نمی شد، احکام و قضاوت او را نمی پذیرفت و قبول نداشت. در دوران حکومت عمر نیز تغییری در رفتار او حاصل نشد، روزی در دوران حکومت عمر در حالی که سوار بر اسبی بود با عمر مواجه شد، عمر به وی گفت: ای سعد، هیهات! او نیز در پاسخ عمر گفت: هیهات.

عمر به او گفت: آیا تو همانی که بوده ای و بر همان عقیده ای؟

سعد گفت: آری، من همان هستم، و به خدا سوگند! هیچ کس همسایه ی من نبوده است که به اندازه ی تو از همسایگی با او خشمگین باشم.

عمر گفت: هرکس که همسایگی کسی را خوش نمی دارد از کنار او کوچ می کند.

سعد گفت: امیدوارم به زودی مدینه را برای تو رها کنم و به همسایگی گروهی بروم که همسایگی ایشان را از همسایگی با تو و یارانت خوشتر دارم. پس از گذشت زمان اندکی به شام رفت و در حوران درگذشت و هیچ گاه با ابوبکر و عمر بیعت نکرد. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 178) محمد بن سعد از قول عبدالعزیز بن سعید نوه ی سعد نقل می کند که در سال 15 یا 16 هجری اجنه آمدند و سعد را به قتل رساندند. (طبقات کبری، ج3، ص

144) البته در هیچ کدام از تواریخ ثبت نشده است که جنیان سیاست پیشه! سعد را به فرمان خدا به قتل رساندند یا به فرمان عمر و یا کینه ی خصوصی داشتند! این سخن ام المؤمنین عیاشه نیز هدایتگر است که می گفت: سه روز پیش از اینکه عمر کشته شود جنیان در سوگش نشستند و در عزایش نوحه سرایی کردند. (استیعاب، ج 2، ص 241، اغانی، ج 8، ص 192) بلاذری نقل می کند: عمر شخصی را به شام اعزام کرد و به او دستور داد به هر نحوی که ممکن است سعد را تطمیع کن تا بیعت کند و چنانچه استنکاف ورزید از خداوند یاری بخواه و...

آن مأمور حرکت کرد و سعد را میان باغی در حوران ملاقات و وی را به بیعت فراخواند.

سعد گفت: هیچ گاه با فردی از قریش بیعت نخواهم کرد.

فرستاده گفت: اگر بیعت نکنی تو را خواهم کشت.

سعد گفت: حتی اگر با من جنگ کنی؟

مأمور گفت: مگر تو از آنچه امت بر آن اتفاق کرده اند، خارج شده ای؟

سعد گفت: اگر مقصود تو بیعت است، آری.

در این هنگام مأمور مطابق فرمان تیری به سوی سعد رها کرد و او را کشت. (انساب الاشراف، ج 1، ص 588، با اندکی اختلاف عقدالفرید، ج 3، ص 64.)

ناگفته نماند بعضی از مورخان قتل سعد را به خالد بن ولید نسبت می دهند و می گجویند افسانه ی اجنه را به این علت ساختند که وی از قصاص نجات یابد.

[1279] «ب»: مأیوس.

[1280] سوره ی سبا: آیه ی 20.

[1281] تحلیل حوادث ناکوار زندگانی حضرت زهرا علیهاالسلام/ محمد دشتی/ ص 52.

[1282] فاطمه زهرا علیهاالسلام شادمانی دل پیامبر/ ص 698.

[1283] فرهنگ عاشورا/ جواد محدثی/ ص 289.

[1284] نهج البلاغه خطبه 3.

[1285] حیّان برادر

جابر، در شهر یمامه می زیست و ریاست قوم را به عهده داشت، و بر اثر اموالی که کَسْری برای او فرستاد، ثروت بسیار در اختیار داشت، اَعْشی (گوینده شعر فوق) چون ندیم حیّان بود، در آن زمان در عیش و رفاه بسر می برد، ولی بعدها به سختی افتاد و شعر فوق را گفت، منظور حضرت علی (ع) از تمثیل به این شعر این است که در زمان رسول خدا (ص)، مورد عنایت خاص آن حضرت بودم و در کمال احترام بسر می بردم، ولی بعد از او، ستمگران، جهان را بر ما تنگ کردند. (مترجم).

[1286] اعضای شورائی که عمر تعیین کرد عبارتند از: علی (ع)، عثمان، سعد وقّاص، عبدالرّحمان بن عوف، طلحه و زبیر، این شش نفر در خانه ای جمع شدند، زبیر حق خود را به علی (ع) داد، طلحه حق خود را به عثمان داد، سعد وقّاص، حق خود را به عبدالرّحمان داد، بعد از مدّتی سکوت، عبدالرّحمن با علی (ع) گفت: من حاضرم حق خود را به تو بسپارم مشروط به اینکه به کتاب خدا و سنّت پیامبر و روشن شیخین (ابوبکر و عمر) رفتار کنی!!

علی (ع) فرمود: بلکه به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و علم و اجتهاد خود رفتار می کنم.

عبدالرحمان بن عوف این پیشنهاد را به عثمان کرد، عثمان آن را پذیرفت و به این ترتیب (طبق برنامه ریزی عمر) عثمان به خلافت رسید (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد 1 ص 188)- مترجم.

[1287] «ه» و «ک»: اگر بر مهاری که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله آن را به علی علیه السلام سپرده بود متحد می شدند... و در «د» چنین است: به خدا

قسم، اگر از جاده ی روشن روی گردان می شدند و از قبول برهان واضح سرباز می زدند، ایشان را به سوی آن بازمی گرداند و بر قبول آن وادارشان می نمود.

[1288] «د»: و پنهان و آشکارا برای آنان دلسوزی می نمود، و از دنیا استفاده ای نمی برد و برای خویش برنمی داشت مگر بقدر سیراب شدن عطشان و سیر شدن گرسنه، و زاهد از راغب در دنیا شناخته می شد و راستگو از کاذب تشخیص داده می شد، و اگر اهل آبادی ها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند درهای برکات آسمان و زمین را بر آنها باز می کردیم...

[1289] بحارالانوار، ج 30، صص 293- 295; الهدایهالکبری، ص 417.

[1290] بحارالانوار، ج 39، صص 41- 42; معانی الاخبار، صص 205- 207.

[1291] بحارالانوار، ج 53، صص 14- 19.

[1292] بحارالانوار، (چ قدیم)، ج 2، ص 231; (چ جدید) ج 3، ص 348.

[1293] بحارالانوار، ج 43، صص 197- 198; ج 28، ص 299; کتاب سلیم (اعلمی) ج 2، ص 250.

[1294] الجمل، صص 77- 18.

[1295] منتخب کنزالعمال، ص 174; ج 5، ص 651; الاستیعاب، ج 2، صص 254- 255; الوافی بالوفیات، ج 17، ص 311، کنزالعمال، ج 5، ص 651; اقتحام الاعداء والخصوم، ص 72; المصنف، ج 14، ص 567; شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 45; الشافی فی الامامه، ج 4، ص 110; المغنی، ج 20، ق 1، ص 335; قرهالعین، ص 78; الشافی ابن حمزه، ج 4، ص 174; نهایهالارب، ج 19، ص 40.

[1296] بحارالانوار، ج 28، ص 227; تفسیر عیاشی، ج 2، ص 47; ر. ک: الاختصاص، صص 185- 186; تفسیر البرهان، ج 2، ص 93.

[1297] بحارالانوار، ج 12، ص 458; خصائص الائمه، ص 72.

[1298] النقص، ص 302.

[1299] شوری، 23.

[1300] التتمه

فی تواریخ الائمه، ص 35.

[1301] علم الیقین، صص 686- 688.

[1302] نفحات اللاهوت، ص 130.

[1303] نهج الحق، ص 271; نزدیک به این در: الامامه والسیاسه، ص 12; تاریخ ابن شحنه، ص 164; تاریخ ابوالفدا، ج 1، ص 56; العقدالفرید، ج 2، ص 254; تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 105.

[1304] مصنف ابن ابی شیبه 8/ 572.

[1305] انساب الأشراف 1/ 586، ط دار معارف، قاهره.

[1306] الاعلام 4/ 137.

[1307] الامامه والسیاسه، ص 12، چاپ المکتبه التجاریه الکبری، مصر.

[1308] الامامه والسیاسه، ص 13، چاپ المکتبه التجاریه الکبری، مصر.

[1309] مسلما این بخش از تاریخ، برای علاقمندان به شیخین بسیار سنگین و ناگوار بوده است، لذا برخی درصدد برآمدند که در نسبت کتاب الإمامه والسیاسه به ابن قتیبه تردید کنند، حال آن که ابن ابی الحدید، استاد فن تاریخ، این کتاب به سرنوشت تحریف دچار شده و تحریفگران بخشی از مطالب آن را به هنگام چاپ، حذف کرده اند. غافل از آنکه مطالب مزبور در شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید موجود است. زر کلی در اعلام، کتاب الامامه والسیاسه را از آثار ابن قتیبه می داند و سپس می افزاید: «برخی از علما در انتساب این کتاب به ابن قتیبه تأمل دارند». یعنی شک و تردید را به دیگران نسبت می دهد نه به خویش، همچنان که الیاس سرکیس (معجم المطبوعات العربیه 1/ 212) این کتاب را از آثار ابن قتیبه می داند.

[1310] تاریخ طبری 2/ 443، چاپ بیروت.

[1311] عقدالفرید 4/ 260، چاپ مکتبه هلال.

[1312] الأموال، ص 195، چاپ نشر کلیات ازهریه، الأموال، ص 174، چاپ بیروت، نیز ابن عبدربه در عقدالفرید 4/ 268 جمله های حذف شده را نقل کرده است چنانکه خواهد آمد.

[1313] میزان الاعتدال 2/ 195.

[1314] المعجم الکبیر طبرانی 1/ 62، شماره حدیث 43،

تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی.

[1315] الوافی بالوفیات 6/ 17، شماره 2444; ملل و نحل شهرستانی 1/ 57، چاپ دارالمعرفه، بیروت. درترجمه نظام به کتاب «بحوث فی الملل والنحل» 3/ 248- 255 مراجعه شود.

[1316] شرح نهج البلاغه 2/ 47، چاپ مصر.

[1317] مروج الذهب 2/ 301، چاپ داراندلس، بیروت.

[1318] سیر اعلام النبلاء 15/ 577، شماره ترجمه 349.

[1319] میزان الاعتدال 1/ 139.

[1320] عبدالفتاح عبدالمقصود، علی بن ابی طالب 4/ 274- 277 و نیز 1/ 192- 193.

[1321] نهج الحیاه/ ص 248.

[1322] نهج الحیاه/ محمد دشتی/ ص 248.

[1323] بحارالانوار، ج 43، ص 161.

[1324] بحارالانوار، ج 43، ص 210.

[1325] به نظر می رسد که این کلمه در اصل چنین بوده است: «وابک» و ترجمه نیز بر این اساس صورت گرفته است.

[1326] نوعی پارچه ی نازک و سفید که در مصر بافته می شود.

[1327] این کلمه شاید در اصل «قالت» بوده، زیرا راوی حدیث فضه و خانم است، و احتمال دارد که مقصود راوی با واسطه و «ورقه بن عبداللَّه» منظور،و درست باشد.

[1328] بحارالانوار، ج 43، ص 174- 180.

[1329] الصدیقه للعلامه المقرم/ 105.

[1330] دلایل الامامه طبری 46.

[1331] گویا تابوت آن زمان همانند نردبانی بدون دیوار بوده، و جنازه را روی آن می گذاشتند، و جنازه مشخّص می شد.

[1332] اسماء همسر جعفر طیّار بود، و حدود پانزده سال همراه جعفر در حبشه به سر برد و بعد از شهادت جعفر، همسر ابوبکر شد، محمد بن ابوبکر پسر او است (مترجم).

[1333] کشف الغمّه ج 2 ص 67 به نقل از ابن عبّاس.

[1334] کشف الغمه، ج 2، ص 82.

[1335] «قبضه اللَّه قبضه رأفه و اختیار رغبه بمحمد عن تعب هذه الدار موضوعا عنه اعباء الأوزار محفوفا بالملائکه الأبرار و رضوان الرب الغفار و جوار الملک الجبار».

[1336] نهج الحیاه/ ح 118/

ص 204.

[1337] بحارالانوار ج 43 ص 218.

[1338] بلادی البحرانی، «وفاه فاطمه الزهراء»/ 78.

[1339] بحار چاپ قدیم ج 10/ 61.

[1340] فاطمه الزهرا سیده نساءالعالمین/ 435.

[1341] احتجاج طبرسی، ج 1، ص 414- بحارالانوار، ج 43، ص ص 197، ح 28- سفینه، ج 2، ص 339.

[1342] عوالم، ج 11، ص 504- بحار، ج 43، ص 170، ح 11.

[1343] بلادی بحرانی «وفات فاطمه الزهراء» 77.

[1344] وفاه فاطمه الزهراء/ 78.

[1345] فاطمه الزهراء، بهجه قلب مصطفی/ 576.

[1346] بیت الاحزان/ 152.

[1347] فاطمه الزهرا سیده نساءالعالمین/ 439.

[1348] فاطمه الزهرا بهجه قلب المصطفی/ 579.

[1349] سروده: مؤلف.

[1350] فاطمه الزهراء سیده نساء العالمین/ 450.

[1351] ناسخ، ج 1/ 232.

[1352] نهج البلاغه، دکتر شهیدی/ 238- 237.

[1353] ناسخ، ج 1/ 230.

[1354] ناسخ ج 1/ 235- 233.

[1355] ناسخ، ج 1/ 235.

[1356] ناسخ، ج 1/ 235.

[1357] مناقب ابن شهرآشوب، ج 3، ص 375.

[1358] کشف الغمه، ج 2، ص 126.

[1359] بحارالانوار، چ 43، ص 215.

[1360] بحارالانوار، چ 43، ص 191 و 178.

[1361] بحارالانوار، چ 43، ص 191 و 178.

[1362] مناقب ابن شهرآشوب، ج 3، ص 375.

[1363] اصول کافی، ج 1، ص 241.

[1364] بحارالانوار، ج 43، ص 212.

[1365] کشف الغمه، ج 2، ص 128.

[1366] کشف الغمه، ج 2، ص 128.

[1367] بحارالانوار، ج 43، ص 196.

[1368] ج 10، ص 455.

[1369] نهایه الارب، نویری جلد 4 قسمت (جنگهای و فتوحات ابابکر).

[1370] 1- بحارالأنوار ج 53 ص 18. و. ج 8 ص 229. و. ج 28 ص 268

2- الوافی ج 2 ص 188

3- اصول کافی ج 1 ص 460

4- ارشاد دیلمی ص 176

5- ریاحین الشریعه ج 1 ص 267

6- کتاب عوالم ج 11 ص 401 و 409

7- اثبات الوصیه ص 110

8- الامامه و السیاسیه ج 1 ص 12

9- اعلام النساء ج 3

ص 1206

10- احتجاج طبرسی ص 83

11- کتاب سلیم بن قیس ص 83

12- امام علی ج 1 ص 225

13- بیت الاحزان ص 107

14- کوکب الدزتی ج 1، ص 189- 138. و به احادیث 64 تا 68 کتاب فرهنگ سخنان حضرت فاطمه علیهاالسلام مراجعه کنید.

[1371] 1- عقدالفرید ج 28 ص 322. و ج 3 ص 63

2- تاریخ ابن شحنه (پاورقی تاریخ کامل ابن أثیر ج 7 ص 164)

3- انساب الاشراف ج 1 ص 568

4- الامامه والسیاسه ج 1 ص 12/13- 14

5- تاریخ ابوالفداء ج 1 ص 164

6- اعلام النساء ج 3 ص 1207

7- الامام علی علیه السلام ج 1 ص 225

8- الغدیر ج 7 ص 78. و. ج 5 ص 373 و 369 ج 7 ص 77. و. ج 10 ص 124

9- بحارالأنوار ج 28 ص 322 و ج 43 ص 197

10- شرح ابن ابی الحدید ج 1 ص 134. و. ج 2

11- اثبات الوصیه ص 123

12- ریاحین الشریعه ج 1 ص 291 و 260

13- احتجاج طبرسی ص 83

14- کتاب سلیم بن قیس ص 863

15- کتاب عوالم ج 11 ص 401

16- کوکب الدری ج 1 ص 186

17- غرر ابن خنزابه

18- شرح ابی الحدید ج 6، ص 49.

[1372] شوری- 23.

[1373] 1- کتاب عوالم ج 11 ص 414

2- ریاحین الشریعه ج 1 ص 270

3- بحارالانوار ج 8 ص 233 (طبع قدیم).

[1374] بحارالأنوار ج 5 ص 18 (طبع قدیم) بحار ج 28 ص 339.

[1375] 1- کتاب عوالم ج 11 ص 211

2- ابن شهرآشوب ج 3 ص 118/ 340

3- بحارالانوار ج 34 ص 47 و ج 28 ص 206 و ج 27 ص 227

4- تاریخ یعقوبی ج 2 ص 116

5- احتجاج طبرسی ج 2 ص 86

6- روضه کافی ج 8

ص 238

7- رجال شیخ طوسی

8- الوافی ج 2 ص 187

9- اختصاص شیخ مفید ص 185

10- بیت الاحزان ص 103

11- کوکب الدری ج 1 ص 195 مجلس 15 ص 187 و 198.

[1376] 1- کتاب عوالم ج 11 ص 406

2- اختصاص شیخ مفید ص 86

3- بیت الاحزان ص 103

4- بحارالانوار ج 28 ص 227

5- تفسیر عیاشی ج 2 ص 67

6- کافی ج 8 ص 238 حدیث 320

7- الوافی ج 2 ص 187.

[1377] 1- کتاب عوالم ج 11 ص 406

2- اختصاص شیخ مفید ص 181

3- بیت الاحزان 102

4- بحارالانوار ج 28 ص 227

5- تفسیر عیاشی ج 2 ص 67

6- فروع کافی ج 8 ص 238

7- کتاب الوافی ج 2 ص 187

8- کوکب الدری ج 1 ص 196 مجلس 18.

[1378] احتجاج طبرسی ج 1 ص 121- 127- و- حق الیقین ص 191- 194- و- علل الشرایع ج 1- و- بیت الاحزان ص 205.

[1379] ابن ابی الحدید، ج 17، ص 222- بحار ج 28، ص 305 و ج 47، ص 356- جلاءالعیون، ج 1، ص 200- اسرار آل محمد، ص 102 - احتجاج طبرسی چاپ نجف، ج 1، ص 117.

[1380] النمل: 16.

[1381] مریم: 6.

[1382] الاحزاب: 6.

[1383] النساء: 11.

[1384] البقره: 180.

[1385] آل عمران: 144.

[1386] اصول کافی، ج 1، ص 239، ح 1- بصائر الدرجات، ص 152، ح 3- بحارالانوار، ج 26، ص 38 ح 70.

[1387] روایات در این زمینه فوق العاده زیاد است و چون این موضوع از بحثهای اصلی کتاب نمی باشد، از بحث و تحقیق بیشتر در مورد آن خودداری می کنیم.

[1388] برای اطلاع بیشتر می توانید به کتابهای: اصول کافی جلد اول از صفحه 238 تا 242 - بحارالانوار جلد 26 از صفحه 18 تا 66 - بصائر الدرجات از صفحه ی

142 تا 161 و سایر کتابهای معتبر مراجعه فرمایید.

[1389] قابل توجه است که این «لوح» صحیفه ای بود مانند صحیفه های دیگر که در ایام رسالت پیامبر به دخترش فاطمه رسیده بود. (فرائد سمطین، ج 2، ص 136 تا 141، ش 432 تا 435).

[1390] اصول کافی، ج 1، ص 239، ج 1- بصائر، ص 152، ح 3.

[1391] بصائر، ص 154، ح 8: عندی مصحف فاطمه لیس فیه شی من القرآن.

[1392] کافی، ج 1، ص 240، ح 2- بحارالانوار، ج 26، ص 44، ح 77- بصائر، ص 157، ح 18.

[1393] بحارالانوار، ج 26، ص 18، ح 1.

[1394] کافی، ج 1، ص 241، ح 5- بصائر، ص 154، ح 6: و یخبرها عن ابیها و مکانه و یخبرها بما یکون بعدها فی ذریتها و کان علی یکتب ذلک فهذا مصحف فاطمه.

[1395] بحارالانوار، ج 26، ص 41، ح 72- کافی، ج 1، ص 241، ح 5 و ص 458، ح 1- بصائر، ص 153 ح 6- عوالم، ج 11، ص 188.

[1396] بصائرالدرجات، ص 159، ح 27.

[1397] اصول کافی، ج 1، ص 240، ح 2- بحار، ج 26، ص 44، ح 77 و ج 43، ص 80، ح 68- بصائر ص 157، ح 18.

[1398] ارماقهم (خ ل).

[1399] شعائرهم (خ ل).

[1400] الانبیاء: 69.

[1401] المراد به التسبیح الذی ذکرناه تحت الرقم: 1.

[1402] مراد دعای شماره ی یک این مجموعه می باشد.

[1403] استمیحک (خ ل).

[1404] حائر، جائر (خ ل).

[1405] آل عمران: 26.

[1406] در بحثهای پیشین این مطالب گذشت.

[1407] احزاب/ 33.

[1408] احتجاجات طبرسی، چاپ نجف، ج 1، ص 122- 123.

[1409] نورالثقلین، ج 4، ص 270.

[1410] لولاک کما خلقت الافلاک و لو لا علی لما خلقتک و لولا

فاطمه لما خلقتکما. (عوالم، ج 11 ص 25 و 26).

[1411] علی (ع)می فرمایند: رسول خدا به منزل ما آمدند، در حالی که من در خواب بودم، او بعد از مذاکره با دخترش به او فرمودند: «انی و ایاک و هذین و هذا الراقد فی مکان واحد.» یعنی من و تو (دخترم) و این حسن و حسین و اینکه خوابیده (علی) در یک مکان و منزله می باشیم. (فرائد السمطین، ج 2، ص 28 ش 367).

[1412] بحار، ج 26، ص 316، ح 79: انا سید الاولین و الاخرین و انت یا علی! سیدالخلائق بعدی، اولنا کاخرنا و آخرنا کاولنا.

[1413] بحار 26، ص 272 و، ح 14: الحسن و الحسین خیر اهل الارض بعدی و بعد ابیها و امهما افضل نسا اهل الارض.

[1414] بحارالانوار، ج 26، ص 199، ح 11، عن الصادق (ع): ان اللَّه فضل انلی العزم من الرسل بالعلم علی الانبیا و ورثنا علمهم و فضلنا علیهم فی فضلهم...

[1415] اصول کافی، ج 1، ص 437، ح 4: ما من نبی جا قط الا بمعرفه حقنا و تفضیلنا علی من سوانا.

[1416] عوالم، ج 11، ص 99.

[1417] بحار، ج 43، ص 78، ح 65.

[1418] شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 273.

[1419] بحارالانوار، ج 43، ص 50.

[1420] بحارالانوار، ج 43، ص 184- عوالم، ج 11، ص 260- جلاءالعیون، ج 1، ص 222.

[1421] کتاب الکلمه الغراء فی تفضیل الزهراء تألیف سید عبدالحسین شرف الدین ص 212.

[1422] قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله: یا فاطمه ان اللَّه یغضب لغضبک و یرضی لرضاک- ینابیع الموده ص 203 مجمع الزوائد ج 9 ص 203.

[1423] قال رسول اللَّه: فاطمه بعضه منی فمن اغضبها اغضبنی- صحیح بخاری ج 2 ص

302.

[1424] کشف الغمه ج 2 ص 89.

[1425] حج/ 1 و 2: ان زلزله الساعه شی عظیم، یوم ترونها تذهل کل مرضعه عما رضعت و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ماهم بسکاری ولکن عذاب اللَّه شدید.

[1426] بحارالانوار، ج 43، ص 226-225 با تلخیص.

[1427] کنزالعمال، ج 12، ص 105، ش 34209- فرائدالسمطین، ج 2، ص 49، ش 380 و ص 64، ش 387- سفینه، ج 2، ص 375- ابن ابی الحدید، ج 9، ص 193- بحار، ج 43، ص 53 و ص 219.

[1428] فرائدسمطین، ج 2، ص 265، ش 533-بحار، ج 43، ص 220، ح 2 و 3: تحشر ابنتی فاطمه یوم القیامه و معها ثیاب مصبوغه بالدم... فتقول: یا عدل احکم بینی و بین قاتل ولدی، قال رسول اللَّه (ص): فیحکم لابنتی و رب الکعبه...

ویل لمن شفعائه خصمائه - و الصور فی حشر القیامه ینفخ

لابد ان ترد القیامه فاطم - و قمیصها بدم الحسین مضمخ.

[1429] ثواب الاعمال به نقل جلاءالعیون شبر، ج 1، ص 227.

[1430] فتاخذ قمیص الحسین بن علی بیدها مضمخا بدمه و تقول: یا رب هذا قمیص ولدی و قد علمت ما صنع به.

[1431] بحارالانوار، ج 43، ص 224، ح 11.

[1432] فرایدالسمطین، ج 2، ص 67، ش 391.

[1433] تاریخ بغداد ج 1/ 259، مناقب خوارزمی ص 214، کفایهالطالب ص 274، تاریخ مدینه دمشق (ط دار الفکر) ج 14/ 170، تاریخ ابن عساکر (ترجمه الحسین ع) ص 130، مسند الفردوس (ج 3/ 118 مخطوط، به نقل از احقاق الحق ج 24/ 432).

از میان مصادر شیعی که این روایت را- با تفاوت اندکی- نقل کرده اند می توان به امالی طوسی ج 1/ 366، کشف الغمه اربلی ج

1/ 94 و بحارالانوار ج 27/ 4 اشاره نمود.

[1434] زین الفتی فی شرح سوره هل اتی (تالیف عاصمی).

[1435] امالی صدوق ص 25، بحارالانوار ج 43/ 220 219.

[1436] یعنی: (چشمان خود فرودبندید تا فاطمه عبور نماید). این جمله در روایات متعدد با عبارات مختلفی ایراد گردیده است، که از آن قبیل است:

«غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه الصدیقه بنت محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم و من معها».

«غضوا ابصارکم کم لتجوز فاطمه بنت محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم سیده نساءالعالمین علی الصراط».

«غضوا ابصارکم و نکسوا روسکم».

«غضوا ابصارکم تمر فاطمه بنت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم».

«غضوا ابصارکم حتی تعبر فاطمه بنت محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم».

«غضوا ابصارکم حتی تمر فاطمه بنت حبیب اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم».

«غضوا الابصار فان هذه فاطمه تسیر».

«غضوا ابصارکم فهذه فاطمه بنت محمد رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم تمر علی الصراط».

«نکسوا روسکم و غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه علی الصراط».

«طاطاوا الروس و غضوا الابصار، فان هذه فاطمه تسیر الی الجنه».

حاکم نیسابوری درباره ی روایت فوق می گوید: «این حدیث- علی شرط الشیخین (یعتی بر مبنای شرط بخاری و مسلم)- صحیح است». (مستدرک حاکم ج 3/ 153).

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج 9/ 193 پس از نقل این روایت چنین می گوید: «و هذا من الاحادیث الصحیحه،.و لیس من الاخبار المستضعفه». یعنی این روایت از احادیث صحیحه می باشد و از جمله احادیث ضعیف نیست.

بعضی از مصادر این روایت در کتب عامه از این قرار است: معجم کبیر طبرانی ج 1/ 108/ ح 180، مستدرک حاکم ج 3/ 153، 161، اسد الغابه

ج 5/ 523، تلخیص المستدرک ج 3/ 153، فرائد السمطین ج 2/ 49/ ح 380، الصواعق المحرقه ص 289، کنز العمال ج 12/ ص 105، 106/ ح 34209- 34211، ص 108/ ح 34219، ص 109، 110/ ح 34229، ینابیع الموده ص 182، الاتحاف ص 46.

این روایت در کتب شیعه نیز موجود است که از جمله می توان به مصادر ذیل مراجعه نمود: تفسیر الامام العسکری- ذیل تفسیر سوره ی البقره، آیه ی 93- ص 434، کنز الفوائد ص 253، 254، 355، 356، تفسیر فرات ص 437، 438/ ح 578. کسانی که مایل به بررسی بیشتر روایات شیعی در این باره هستند مراجعه بفرمایند به: بحارالانوار ج 7/ 336، ج 32/ 610، ج 37/ 70، ج 43/ 52، 53، 62، 64، 219، 220، 221، 223، 224، ج 68/ 59.

[1437] بحارالانوار ج 43/ 223.

[1438] تفسیر فرات ص 444- 447/ ح 587، بحارالانوار ج 8/ 54، 43/ 227. این حدیث که توسط امیرالمؤمنین از پیامبر اکرم نقل گردیده است نسبتا طویل است و در آن به بعضی از مناقب حضرت زهرا علیهاالسلام- خصوصا به موقف و مقام حضرت صدیقه در محشر- اشاره گردیده که ما بدلیل اهمیت آن، متن کامل روایت را در تعلیق شماره ی 5 آورده ایم.

[1439] تفسیر فرات ص 299/ ح 403، بحارالانوار 8/ 52، 43/ 65. متن کامل این روایت در تعلیق شماره ی 6 آمده است.

[1440] سوره ی الانبیاء، آیه ی 103.

[1441] سوره ی الانبیاء، آیه ی 102.

[1442] این عبارت در دو روایت نقل شده است که هر دو در کتاب تفسیر فرات آمده است. مراجعه بفرمایید به: تفسیر فرات ص 269، 437، 438/ ح 362، 578، بحارالانوار ج 7/ 336، ج 43/

63، ج 65/ 60.

[1443] زین الفتی فی شرح سوره هل اتی (نسخه ی مخطوط این کتاب در نجف اشرف در اختیار مرحوم علامه امینی بوده است).

[1444] ذخائرالعقبی ص 26، ینابیع الموده ص 194، ارحج المطالب ص 24، 263، 445.

نسائی و خطیب بغدادی روایت می کنند که پیامبر فرمود: «ان ابنتی فاطمه حوراء آدمیه، لم تحض و لم تطمث، انما سماها فاطمه لان اللَّه فطمها و محبیها عن النار». (الصواعق المحرقه ص 245، کنز العمال ج 12/ 109/ ح 34226).

[1445] ذخائرالعقبی ص 26، ینابیع الموده ص 194، ارجح المطالب ص 445 263 24.

[1446] ابراهیم بن عامر علی عبیدی مصری مالکی متوفای 1091 هجری. وی دارای تالیفات متعددی است که یکی از آنها کتاب «عمده التحقیق فی بشائر آل الصدیق» می باشد. (ایضاح المکنون ج 1/ 52، هدیه العارفین ج 1/ 33، معجم المولفین ج 1/ 33).

[1447] عبیدی این روایت را عینا از کتاب ذخائرالعقبی نقل می نماید. (عمده التحقیق ص 15، ذخائرالعقبی ص 26). همچنین دیلمی نقل می کند که پیامبر فرمود: «انما سمیت ابنتی فاطمه لان اللَّه فطمها و محبیها عن النار». (فردوس الاخبار ج 1/ 426/ 1395، الصواعق المحرقه ص 235).

[1448] المواهب اللدنیه ج 1/ 394. همچنین مراجعه بفرمایید به: الصواعق المحرقه ص 245، فرائد السمطین ج 2/ 48، 57، 58/ ح 379، 384، کنز العمال ج 12/ 109/ ح 34226.

[1449] المواهب اللدنیه ج 1/ 394، 395. همچنین مراجعه بفرمایید به النهایه- ذیل کلمه ی «بتل»- ج 1/ 94.

[1450] در بعضی از روایات عبارت داخل پرانتز نیز درج است.

[1451] سوره ی الحجر، آیه 47.

[1452] احمد بن فضل بن محمد با کثیر مکی شافعی متوفای 1047 هجری. وی از ادبا و شعرای مکه

بوده و کتاب «وسیله المال فی عد مناقب الال» را در سال 1027 در مکه تدوین نموده است. (ایضاح المکنون ج 1/ 405، هدیه العارفین ج 1/ 159، الاعلام ج 1/ 195، معجم المولفین ج 1/ 228).

[1453] مقتل الحسین (خوارزمی) ج 1/ 67، 68، منتخب کنزالعمال ج 5/ 94، مناقب ابن مغازلی ص 247، کنزالعمال ج 12/ 103/ ح 34195، ج 13/ 639، 640/ ح 37616.

[1454] این عبارت در زیارت پیامبر با الفاظ دیگری هم آمده است نظیر: «اللهم اعطه الدرجه العلیا و آته الوسیله الشریفه». (بحارالانوار 97/ 169).

و یا «اللهم و اعطه الدرجه و الوسیله من الجنه و ابعثه مقاما محمودا یغبطه به الاولون و الاخرون». (کامل الزیارات ص 16).

در اعمال روز عرفه نیز صلواتی بر پیامبر و اهل بیت علیهم السلام نقل است که عبارات فوق به این صورت در آن آمده است «اللهم اعط محمدا و آله الوسیله و الفضیله والشرف والرفعه والدرجه الکبیره». (متن کامل این صلوات را در مفاتیح الجنان می توانید ببینید).

[1455] در روایتی آمده است که پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمود: «و اسالوا اللَّه لی الدرجه الوسیله من الجنه. قیل: یا رسول اللَّه، و ما الدرجه الوسیله من الجنه؟ قال: هی اعلی درجه من الجنه لاینالها الا نبی ارجو ان اکون انا». (بحارالانوار ج 91/ 65).

[1456] مسند طیالسی ص 26/ ح 190، مسند احمد بن حنبل ج 1/ 101، معجم کبیر طبرانی ج 3/ 40، 41/ ح 2622، ج 22/ 405، 406/ ح 1016، 1017، مستدرک حاکم ج 3/ 137، تلخیص المستدرک ج 3/ 137، الریاض النضره ج 3/ 183، ذخائرالعقبی ص 25، فرائد السمطین ج 2/ 28/

ح 367، مقتل الحسین خوارزمی ص 75، 103، اسدالغابه ج 5/ 269، 523، تاریخ مدینه دمشق (ط دار الفکر) ج 13/ 227، 228، ج 14/ 163، 164، تاریخ مدینه دمشق (ترجمه الحسین ع) ص 111، تهذیب الکمال ج 6/ 403، 404، سیر اعلام النبلاء ج 3/ 258، مجمع الزوائد ج 9/ 170، منتخب کنزالعمال 5/ 94، کنزالعمال ج 12/ 99/ ح 34172، در السحابه ص 270، ینابیع الموده 194.

[1457] مستدرک حاکم ج 3/ 137.

[1458] کنزالعمال ج 12/ 100/ ح 34177.

[1459] بریده بن حصیب بن عبداللَّه بن حارث بن اعرج اسلمی صحابی. بر اساس منابع عامه وی در نخستین سال هجری، اسلام آورده و در غزوه ی خیبر شرکت داشته است. بریده، والی عمر بن خطاب در نوبه سرغ (که در مرز حجاز و شام واقع است) بوده و در سال 62 و یا 63 هجری درگذشته است. (طبقات ابن سعد ج 14/ 241، الاستیعاب ج 1/ 263، سیر اعلام النبلاء ج 2/ 470، تهذیب الکمال ج 4/ 53).

[1460] ابوعبدالرحمن معاذ بن جبل بن عمرو بن اوس انصاری خزرجی متوفای 18 هجری. وی یکی از صحابه ای است که در غزوه ی بدر و بسیاری از غزوات دیگر حضور داشته و علمای عامه او را درشمار حفاظ ذکر نموده اند. بنا به نقل ابن اسحاق، پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم در مواخاتی که بین صحابه صورت داد معاذ بن جبل را برادر جعفر بن ابی طالب قرار داده است. (الاستیعاب ج 459/3، اسد الغابه ج 4/ 376، تهذیب التهذیب ج 10/ 186، تذکره الحفاظ ج 1/ 19، طبقات الحفاظ ص 15).

[1461] تهذیب تاریخ دمشق ج 3/ 311، 312، کنزالعمال ج 11/ 499/ ح

32340. همچنین مراجعه بفرمایید به مختصر تاریخ دمشق ج 5/ 260 و حیاه الحیوان ج 1/ 166.

[1462] کثیر بن مره حضرمی رهاوی شامی حمصی ابوشجره (و یا ابوالقاسم).

وی از طبقه ی تابعین است و- به گفته ی یزید بن ابی حبیب- 70 صحابه ی بدری را درک نموده است. ابن سعد و نسائی و عجلی وی را توثیق کرده اند. ابن حبان نیز نام وی را در کتاب ثقات خویش آورده است و ابن خراش به صداقت وی اذعان نموده است. (رجوع بفرمایید به: طبقات ابن سعد ج 7/ 448، ثقات ابن حبان ج 5/ 332، ثقات عجلی 397، تهذیب الکمال ج 24/ 158، سیر اعلام النبلاء ج 4/ 46، تاریخ الاسلام- حوادث و وفیات 61 الی 80 هجری- ص 514).

[1463] کنزالعمال ج 14/ 431/- 432/ ح 39179. همچنین مراجعه بفرمایید به: تهذیب تاریخ دمشق ج 3/ 312، مختصر تاریخ دمشق ج 5/ 260.

[1464] مستدرک حاکم ج 3/ 152 (حاکم نیسابوری پس از نقل این حدیث می گوید: «این حدیث بنابر شرط مسلم صحیح است)»، تلخیص المستدرک ج 3/ 152، مقتل خوارزمی ج 1/ 55، مجمع الزوائد ج 10/ 333.

[1465] ابوهریره (که نزد عامه از اکابر صحابه است) از پیامبر چنین نقل می کند:

«اول شخص یدخل الجنه فاطمه، مثلها فی هذه الامه مثل مریم بنت عمران». مراجعه بفرمایید به: فردوس الاخبار ج 1/ 69/ ح 83، کنزالعمال ج 12/ 110/ ح 34234، ینابیع الموده ص 260، میزان الاعتدال ج 2/ 618، لسان المیزان ج 4/ 16.

در کتاب میزان الاعتدال و لسان المیزان این حدیث به نقل از عبدالسلام بن عجلان نقل گردیده است. ابن حبان در کتاب الثقات وی را تعدیل نموده است (الثقات ج 7/ 127). ظاهراً تنها گناه وی- که

موجب طعن او بوسیله ی ذهبی و امثال ذهبی گردیده- نقل همین روایت است.

[1466] و در روایتی پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «ان اول من یدخل الجنه: انا و انت و فاطمه والحسن والحسین. قال علی: فمحبونا؟ قال: من ورائکم». (الصواعق المحرقه ص 311، کنزالعمال ج 12/ 98/ ح 34166).

[1467] اصول کافی، ج 1، ص 458، ح 1.

[1468] بحار، ج 43، ص 200: ان فاطمه لما احتضرت سلمت علی جبرئیل و علی النبی وسلمت علی ملک الموت و سمعوا حس الملائکه و وجدوا رائحه طیبه کاطیب مایکون می الطیب.

[1469] عوالم، ج 11، ص 190.

[1470] جلاءالعیون شبر، ج 1، ص 150- بحارالانوار، ج 43، ص 78، ح 65.

[1471] عوالم، ج 11، ص 99.

[1472] بحارالانوار، ج 52، ص 386، ح 201 «اذا قدم القائم (ع) ثم یخرجهما غضین رطبین، فیلعنهما و یتبرا منهما و یصلبهما ثم ینزلهما و یحرقهما.

[1473] 1- عکرمه بن ابی جهل 2- هبار بن اسود 3- عبداللَّه بن سعد 4- مقیس بن صبابه 5- حویرث بن نفیل 6- عبداللَّه بن هلال 7- هند دختر عتبه 8- ساره کنیز خواننده 9- و قینتین 10- قریبا. ابن ابی الحدید، ج 17، ص 275.

[1474] شرح ابن ابی الحدید، ج 18، ص 14.

[1475] شرح ابن ابی الحدید، ج 14، ص 193.

[1476] کنزالعمال، ج 12، ص 108 ش 34222- جامع الصغیر سیوطی، ج 2، ص 208 ش 58333- صحیح بخاری، ج 5، ص 96 ش 278.

[1477] مسند احمد حنبل 7 ج 4، ص 329.

[1478] ابن ابی الحدید، ج 16، ص 273.

[1479] فرائدسمطین، ج 2، ص 46 ش 378.

[1480] صحیح مسلم، ج 16، ص 3 به شرح نووی.

[1481]

محجهالبیضاء، ج 4، ص 210.

[1482] عوالم، ج 11، ص 110- بحارالانوار، ج 43، ص 25، ح 23.

[1483] فرائدالسمطین، ج 2، ص 35، ح 371.

[1484] فرائدالسمطین، ج 2، ص 74 ش 396.

[1485] تفسیر کشاف، ج 3، ص 82، فرائد، ج 2، ص 255 ش 251- طرائف، ص 267- فخر رازی، ج 27، ص 165- قرطبی، ج 8، ص 43 ذیل آیه ی 23 سوره ی شوری- نمونه، ج 20، ص 413- سفینه، ج 1، ص 201.

[1486] فرائدالسمطین، ج 2، ص 67 ش 391.

[1487] فضائل الزهرا علیهاالسلام/ سید محمد تقی مقدم/ ص 217- بحار/ ج 53/ ص 143.

[1488] شنبه، 8/ 11/ 1367.

[1489] نامه به مدیر عامل صدا و سیما، 9/ 11/ 67، صحیفه ی نور: ج 21، ص 76.

[1490] قال الحافظ أحمد بن علی الخطیب البغدادی المتوفی (463) فی تاریخ ج 5، ص 87 ط بیروت، تحت الرقم 2418:

أخبرنا محمد بن رزق، أخبرنا أبوالحسن أحمد بن محمد بن محمد بن عقیل بن أزهر بن عقیل الفقیه الشافعی (قال): حدثنا أبوبکر عبداللَّه بن محمد بن علی بن طرخان، حدثنا محمد بن الخلیل البلخی، حدثنا أبوبدر شجاع بن الولید السکونی، عن هشام، عن أبیه.

[1491] قال الحافظ ابوالحسن مسلم بن الحجاج النیسابوری فی صحیحه ج 4 ص 1883 الرقم: 2424، ط بیروت:

حدثنا ابوبکر بن ابی شیبه، و محمد بن عبداللَّه بن نمیر (و اللفظ لأبی بکر) قالا: حدثنا محمد بن بشر، عن زکریا عن مصعب بن شیبه، عن صفیه بنت شیبه، قالت:.

[1492] هو کساء من صوف أو خز.

[1493] احزاب 33.

[1494] الشیخ إبراهیم بن محمد البیهقی فی المحاسن والمساوی ط بیروت (ص338).

[1495] العلامه المجلسی (رحمه اللَّه) فی البحار، ج 43، ص 2 ط بیروت، بالإسناد إلی عبیداللَّه

بن موسی عن زکریا، عن أبی فراس، عن مسروق.

[1496] ابن صباغ المالکی المتوفی (855) فی فصول المهمه ص 145 و فی ط دار الأضواء: ص 138، نقلا عن العتره البنویه، مرفوعا إلی عائشه.

[1497] صحیح بخاری ج 5 ص 89، حدیث (301).

[1498] ینابیع الموده ص 260:.

[1499] و قال الحافظ محب الدین الطبری المتوفی (694) فی ذخائر العقبی ط الهند ص 36:.

[1500] قال الشیخ البحرانی رحمه اللَّه فی کتابه العوالم، ج 11 ص 61، نقلا عن المناقب لابن شهرآشوب، والأربعین عن ابن المؤذن، بإسناده عن النضر بن شمیل عن میسره، عن المنهال:.

[1501] قال العلامه الحافظ علاء الدین المتقی الهندی فی کنزالعمال ج 7، ص 116، الحدیث 18335):.

[1502] و قال ابن حجر العسقلانی المتوفی (852) فی فتح الباری ج 9 ص 201، ذکر عن الطبری، (و هو محمد بن جریر) أنه روی:.

[1503] ج رزایا، مصیبت بزرگ، فرهنگ جدید عربی فارسی، ترجمه منجدالطلاب، مترجم محمد بندر ریگی.

[1504] قال الحافظ الکبیر سلیمان بن داوود الشهیر بأبی الطیالسی المتوفی (304) فی مسنده ص 196 ط الهند:

حدثنا یونس، قال: حدثنا أبوداوود قال: حدثنا أبوعوانه، عن فراس بن یحیی، عن الشعبی، عن مسروق.

[1505] و قال الحافظ العلامه المتقی الهندی المتوفی (975) فی کنزالعمال ج 7 ص 111، بإسناده:.

[1506] حنا حنوا و أحنی علیه: عکف و مال الیه: به سوی او میل کرد، المنجد.

[1507] اوشک- ایشاکا (و شک) در رفتن سرعت کرد فرهنگ دانشگاه.

أوشکت: نزدیک بود- دروس دارالعلوم العربیه ص 111.

[1508] و قال الحافظ عبدالبر فی الاستیعاب ج 4 ص 375، ط- مصر: و ذکر السراج عبدالرزاق، عن معمر أنه أخبره عن قتاده، عن أنس قال: قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و سلم الحدیث.

ثم قال: (و حدثنا) محمد

بن الصباح، قال عثمان بن عمر عن إسرائیل، عن میسره بن حبیب عن المنهال بن عمرو عن عائشه بنت طلحه.

[1509] قال الحافظ، أبوعیسی، محمد بن عیسی بن سوره المعروف بالترمذی فی الجامع الصحیح الجزء الخامس، ص 700.

حدثنا محمد بن بشار، حدثنا عثمان بن عمر، أخبرنا إسرائیل عن میسره بن حبیب، عن المنهال بن عمرو، عن عائشه بنت طلحه.

[1510] قال أبویعلی الموصلی المتوفی (307) فی مسنده ج 8 ص 153 ط دمشق تحت الرقم (4700).

حدثنا أمیه بن بسطام، حدثنا یزید بن زریع حدثنا روح بن القاسم، عن عمرو بن دینار، قال:.

[1511] قال الحافظ سلیمان بن ابراهیم القندوزی الحنفی المتوفی (1294)، فی ینابیع الموده ص 260 ط- استانبول:.

[1512] قال الحافظ أحمد بن علی الخطیب البغدادی فی تاریخه، ج 8، بص 141، ط بیروت، بإسناده:.

[1513] قال العلامه الشیخ الأمینی رحمه اللَّه فی کتاب فاطمه الزهراء علیها الصلاه والسلام ص 68، نقلا عن الفرغانی فی أخبار الدول.

[1514] (و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ اللَّه ما یلقی الشیطان ثم یحکم اللَّه آیاته و اللَّه علیم حکیم) سوره ی الحج، آیه ی 52.

[1515] صحیح بخاری- کتاب المناقب، بب مناقب عمر بن الخطاب- ج 5/ 78- 79، تفسیر قرطبی ج 12/ 79، الدر المنثور- ذیل آیه ی 52 از سوره ی الحج- ج 4/ 366.

[1516] اصول کافی ج 1/ 176، 243، الاختصاص 328، 329، بصائر الدرجات ص 318، 319، 372، کنزالفوائد ص 176، خصال صدوق ج 2/ 474، 106، معانی الاخبار ص 102، عیون الاخبار ج 1/ 169، الغیبه (نعمانی) ص 60، الغیبه (طوسی) ص 92، 93، 97، بحارالانوار ج 25/ 77، 116، ج 26/ 66،

72، 74، 75، 77، 79، 81، ج 36/ 272، ج 39 399 395 393 383/ 152.... 36/ 282.

[1517] صحیح بخاری- کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب- ج 5/ 78- 79، صحیح مسلم- کتاب فضائل الصحابه، باب (2) من فضائل عمر، ح 23- ج 4/ 1864/ ح 2398، مشکل الاثار ج 2/ 257، الریاض النضره ج 2/ 287، اعلام الموقعین ج 4/ 182، الدرالمنثور- ذیل آیه ی 52 از سوره ی الحج- ج 4/ 366 و بسیاری از مصادر دیگر.

[1518] الاختصاص ص 275، 286، 287، 329، کنز الفوائد ص 176، 177، بصائر الدرجات ص 321- 324، 366، 367، اختیار معرفه الرجال ص 118، بحارالانوار ج 26/ 67- 70، 79، 80، 81، ج 38/ 216، ج 39/ 40 152/ 141- 47 142/ 75.

[1519] علمای عامه درباره ی عبارت «فان یکن» می گویند: این عبارت به معنای تردید و شک در محدث بودن عمر نیست بلکه به معنای تاکید و اختصاص است، و مانند این است که شما بگویید «ان کان لی صدیق فهو زید» یعنی اگر من دوستی داشته باشم همانا زید است. در اینجا منظور این است که گوینده درباره ی دوستی زید تردید و شک دارد بلکه می خواهد از مقوله ی مبالغه خصوصیت دوستی زید را نشان دهد». (مراجعه بفرمایید به: الجامع الصغیر ج 4/ 507، الغدیر ج 5/ 45 44).

[1520] صحیح بخاری-کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب- ج 5/ 78- 79.

[1521] حافظ ابوالحسین مسلم بن حجاج بن مسلم قشیری نیسابوری متوفای 261 هجری.

وی صاحب کتاب معروف «صحیح»می باشد.

[1522] صحیح مسلم- کتاب فضائل الصحابه، باب (2) من فضائل عمر، ح 23- ج 4/ 1864/ ح 2398.

[1523] ابوحامد غزالی و سبط

بن جوزی حنفی چنین روایت می کنند:

«و لما مات رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم قال قبل وفاته بیسیر: ائتونی بدواه و بیاض لاکتب لکم لاتختلفوا فیه بعدی. فقال عمر: دعوا الرجل فانه لیهجر»(یعنی: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم کمی پیشتر از وفاتش فرمود: برای من دوات و کاغذ بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من با یکدیگر اختلاف نکنید. عمر گفت: این مرد را رها کنید او هذیان می گوید). (سر العالمین و کشف ما فی الدارین ص 21 (ط النعمان)، تذکره الخواص ص 62).

جسارتی که عمر به پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم نموده بقدری شیطانی و فضاحت بار است که محدثین عامه- بدون آنکه منکر اصل واقعه گردند- به انحاء گوناگون سعی در کتمان عبارت وی نموده اند و معمولا می گویند: «عمر چیزی به پیامبر گفت که معنایش این بود که درد بر پیامبر غلبه نموده است». (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 6/ 51، (ط قدیم: ج 2/ 20».

ابن ابی الحدید پس از نقل این ماجرا می گوید: این حدیث را بخاری و مسلم در صحیح های خود نقل کرده اند و محدثین همگی بر صحت آن اتفاق نظر دارند.

مسلم در صحیح و احمد بن حنبل در مسند خود بدون اینکه به نام عمر اشاره کنند می گویند: در پاسخ پیامبر گفتند: «ان رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم یهجر»(رسول خدا هذیان می گوید). (صحیح مسلم- کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه، حدیث 21- ج 3/ 1259/ ح 1637، مسند احمد بن حنبل ج 1/ 355).

بخاری آنگاه که می خواهد کلام عمر را نقل کند می گوید: عمر گفت: «غلب

علیه الوجع» درد بر پیامبر غلبه نموده است (به عبارت دیگر یعنی سخنانی که پیامبر می گوید از شدت درد است و گفتارش تحت کنترل عقل او نیست). بخاری این روایت را در سه موضع از کتاب خود نقل می کند:

(1)- صحیح بخاری- کتاب الاعتصام...، باب کراهیه الخلاف- ج 9/ 200.

(2)- صحیح بخاری- کتاب المغازی، باب مرض النبی وفاته- ج 6/ 29.

(3)- صحیح بخاری- کتاب المرضی و الطب، باب قول المریض«قوموا عنی»- ج 7/ 219.

مسلم این عبارت عمر را به سه گونه نقل می کند:

(1)- در نخستین روایت می گوید: افراد پس از دستور پیامبر گفتند: «ما شانه؟ ا هجر»؟ (رسول خدا هذیان می گوید).

(3)- مسلم در روایت سوم عاقبت نام همر را می آورد ولی از طرف دیگر عبارت او را بخیال خود چنین تعدیل شده نقل می کند: عمر گفت: «ان رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم قد غلب علیه الوجع» (درود بر پیامبر غلبه نموده است). (صحیح مسلم- کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه، احادیث 20، 21، 22- ج 3/ 1257 الی 1259/ ح 1637).

ماجرایی که به آن اشاره شد چهار روز قبل از فوت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم در روز پنجشنبه اتفاق افتاده است. حفاظ عامه بطرق مختلف روایت کرده اند که ابن عباس می گریست و از این ماجرا با عبارت «رزیه یوم الخمیس» (مصیبت روز پنجشنبه) یاد می نمود.

بعضی از علمای عامه بقدری جاهلانه در توجیه این گفته های عمر برآمده اند که باید نام آن توجیهات را عذرهای بدتر از گناه گذارد. محمد فواد عبدالباقی در حاشیه ی صحیح مسلم می گوید: «علمایی که درباره ی این حدیث سخن گفته اند عبارت عمر را (یعنی جسارت وی به پیامبر

را) نشانه ی علم و فضیلت و دقت نظر عمر می دانند، چون عمر ترسید از اینکه پیامبر مطالبی بنویسد که ای بسا آنان از انجام آن عاجز باشند و لذا مستحق عقوبت گردند، چون اگر پیامبر می نوشت، آن اوامر نص می شد و دیگر در مقابل آنها نمی شد اجتهاد کرد»! (صحیح مسلم- کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه، ذیل حدیث 20- ج 3/ 1257/ ح 1637).

[1524] سوره ی الحج، آیه ی 52.

[1525] این قرائت در روایات بعضی از ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده است، که از جمله ی آنها می توان منابع زیر ارا برشمرد:

روایت امام زین العابدین در اصول کافی ج 1/ 270، کنز الدرجات ص 176، 177 و بحارالانوار ج 26/ 81، 82 درج است (همچنین مراجعه بفرمایید به بصائر الدرجات ص 369).

روایت امام باقر علیه السلام در اصول کافی ج 1/ 176، 175، بصائر الدرجات ص 324، 368- 370، الاختصاص ص 328، اختیار معرفه الرجال ص 118 و بحارالانوار ج 11/ 41، ج 26/ 69، 70، 74، 77- 80، ج 40/ 142 موجود است.

روایت امام صادق علیه السلام را نیز در اصول کافی ج 1/ 177، بصائر الدرجات ص 370، 371، الاختصاص ص 329 و بحارالانوار ج 26/ 78 می توان یافت.

[1526] از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام نقل است که: «ان اوصیاء محمد (علیه و علیهم السلام) محدثون». (اصول کافی ج 1/ 270).

همچنین امام باقر علیه السلام در روایتی می فرمایند: «... ان الاوصیاء محدثون». (رجال الکشی ص 178/ ح 308، بحارالانوار ج 26/ 81)؛ و در روایت دیگری می فرمایند: «ان اوصیاء علی محدثون». (بصائر الدرجات ص 321، بحارالانوار ج 26/ 72).

امیرالمومنین علیه السلام نیز می فرمایند: «انی و اوصیائی من ولدی مهدیون کلنا محدثون». (بصائر الدرجات

ص 372، بحارالانوار ج 26/ 79).

شیخ مفید آخرین روایت را بدینگونه از امیرالمومنین علیه السلام نقل نموده است: «انی و اوصیائی من ولدی ائمه مهتدون کلنا محدثون». (الاختصاص ص 329).

همچنین روایتی از امیرالمومنین نقل است که حضرت فرمودند: «انا و احد عشر من صلبی ائمه محدثون». (الغیبه (طوسی) ص 93).

[1527] اصول کافی ج 1/ 271، بصائر الدرجات ص 319.

این روایت از فرمایشات امام رضا علیه السلام می باشد و به این صورت نیز نقل شده است: «الائمه علماء، حلماء، صادقون، مفهمون، محدثون». (بحارالانوار ج 26/ 66: به نقل از امالی طوسی).

همچنین روایتی از حضرت رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم نقل است که حضرت فرمودند: «من اهل بیتی اثنا عشر نقیبا محدثون مفهمون، منهم القائم بالحق، یملاالارض عدلا کما ملئت ظلما و جورا». (مناقب آل ابی طالب ج 1/ 300، بحارالانوار ج 36/ 271).

[1528] بصائر الدرجات ص 370، بحارالانوار ج 26/ 75، 76.

این عبارت بصورتهای مختلفی در روایات نقل شده است که ما بعضی از آنها را ذیلا ذکر می نماییم:

«المحدث الذی یسمع الصوت و لا یری شیئا».

«المحدث الذی یسمع الصوت و لا یری الصوره».

«المحدث الذی یسمع الصوت و لا یری شیئا».

«المحدث فهو الذی یسمع کلام الملک و لا یری و لا یاتیه فی المنام».

«المحدث الذی یسمع کلام الملائکه و حدیثهم و لا یری شیئا بل ینقر فی اذنه و ینکت فی قلبه».

«المحدث فهو الذی یسمع و لایعاین و لا یوتی فی المنام».

(«الامام) یسمع الصوت و لا یری و لا یعاین الملک».

«الامام هو الذی یسمع الکلام و لا یری الشخص».

«انهم (ای الاوصیاء) لایرون ما کان رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم یری، لانه کان نبیا

و هم محدثون».

«المحدث فهو الذی یحدث فیسمع و لا یعاین و لا یری فی منامه».

(«الامام) یسمع الصوت و لا یری و لا یعاین».

مراجعه بفرمایید به: اصول کافی ص 1/ 176، 177، 243، بصائر الدرجات ص 322، 368- 374، الاختصاص ص 328، 329، کنز الفوائد ص 177، بحارالانوار ج 11/ 41، ج 26/ 74- 82.

[1529] مراجعه بفرمایید به: اصول کافی ج 1/ 270، 271، امالی طوسی ج 2/ 21، 22، الاختصاص ص 286، 287، 329، کنز الفوائد ص 176، 177، بصائر الدرجات ص 321- 323، 366، 372، اختیار معرفه الرجال ص 118، بحارالانوار ج 26/ 67- 70، 79، 80، 81، ج 38/ 216، ج 39/ 40 152/ 141- 47 142/ 75.

[1530] امالی طوسی ج 2/ 21، 22، بحارالانوار ج 22/ 327.

[1531] اصل آیه ی قرآنی چنین است: (یا مریم ان اللَّه اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساءالعالمین- یا مریم اقنتی لربک واسجدی و ارکعی مع الراکعین) سوره ی آل عمران، آیه ی 43 42.

[1532] علل الشرائع ج 182، بحارالانوار ج 14/ 206، ج 43/ 78، 79. همچنین مراجعه بفرمایید به: بصائر الدرجات ص 372، الاختصاص ص 329، بحارالانوار ج 26/ 79.

[1533] اصول کافی ج 1/ 241، بصائر الدرجات ص 153، 154، بحارالانوار ج 22/ 546، ج 26/ 41، ج 43/ 194 156 80 79.

[1534] اصول کافی 1/ 240، بحارالانوار ج 22/ 545، ج 43/ 80.

[1535] اقبال الاعمال ص 624، بحارالانوار ج 97/ 199 195.

[1536] حلیهالاولیاء ج 3/ 201، مقتل الحسین خوارزمی ج 1/ 62، ذخائرالعقبی ص 56، فرائدالسمطین ج 1/ 382، 383/ ح 314، نظم دررالسمطین ص 98، الریاض النضره ج 3/ 105، کفایهالطالب ص 93، 94، تاریخ مدینه

دمشق (ط دارالفکر) ج 14/ 166، 167، تاریخ ابن عساکر (ترجمه الحسین ع) ص 120، کنزالعمال ج 11/ 625/ ح 33044، منتخب کنزالعمال ج 5/ 35.

محب الدین طبری قبل از نقل این روایت می گوید: «رسول خدا کنیه ی «ابوالریحانتین» را (هم) بر علی گذارده بود». (الریاض النضره ج 3/ 104).

[1537] سوره ی النساء، آیه ی 34.

[1538] این روایت به همین لفظ در ینابیع الموده ص 237 موجود است. همچنین در فردوس الاخبار ج 3/ 418/ ح 5170 (به لفظ: لو لم یخلق علی ما کان لفاطمه کفو)، و در مقتل الحسین خوارزمی ج 1/ 66 (به لفظ: لو لم یکن علی ما کان لفاطمه کفو) آمده است.

[1539] متن روایت چنین است:

«عوتب النبی صلی اللَّه علیه و آله و سلم فی امر فاطمه، فقال: لو لم یخلق اللَّه علی بن ابی طالب ما کان لفاطمه کفو، و فی خبر: لولاک لما کان لها کفو علی وجه الارض». بحارالانوار ج 43/ 107.

[1540] منظور دعایی است که در روز مبعث بهنگام زیارت بارگاه ملکوتی امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم. بنابر قول مشهور در بین علمای شیعه روز مبعث، بیست هفتم رجب می باشد.

[1541] این قسمت از زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام که مخصوص روز مبعث می باشد چنین است: «... اللهم صل علی محمد و آل محمد، و صل علی عبدک و امینک الاوفی، و عروتک الوثقی، و یدک العلیا، و کلمتک الحسنی، و حجتک علی الوری، و صدیقک الاکبر، سید الاوصیاء و رکن الاولیاء، و عماد الاصفیاء، امیرالمؤمنین، و یعسوب الدین، و قدوه الصدیقین، و امام الصالحین...». (مصباح الزائر ص 95- 96، مزار الشهید ص 32، بحارالانوار ج 97/ 379).

[1542] قسمتی از این زیارت مطلقه ی امیرالمؤمنین که از امام صادق

علیه السلام روایت شده و مرحوم شیخ مفید آن را نقل نموده است چنین است: «... اللهم صل علی محمد و آل محمد، و صل علی امیرالمؤمنین عبدک المرتضی، و امینک الاوفی، و عروتک الوثقی، و یدک العلیا، و جنبک الاعلی، و کلمتک الحسنی، و حجتک علی الوری، و صدیقک الاکبر، و سید الاوصیاء، و رکن الاولیاء، و عماد الاصفیاء، امیرالمؤمنین، و یعسوب الدین، و قدوه الصالحین، و امام المخلصین...». (مصباح الزائر ص 78- 79، بحارالانوار ج 97/ 307).

[1543] مصباح المتهجد ص 664، بحارالانوار ج 98/ 200.

[1544] مصباح الزائر ص 172، مزار الشهید ص 184، بحارالانوار ج 98/ 353.

[1545] مصباح الزائر ص 154، مزار الشهید ص 211، المزار الکبیر ص 172، بحارالانوار ج 98/ 332.

[1546] عیون الاخبار ج 2/ 277، بحارالانوار ج 99/ 127- 128.

همچنین در یکی از زیارتهای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم:

«... اشهد انک و الائمه من ولدک سفینه النجاه، و دعائم الاوتاد، و ارکان البلاد، و ساسه العباد...». (المزار الکبیر ص 76، 77، بحارالانوار ج 97/ 342، 148)؛

و در یکی از دعاهای روز عید غدیر می خوانیم:

«... اللهم صل علی محمد و آل محمد، الائمه القاده، و الدعاه الساده، و النجوم الزاهره، و الاعلام الباهره، و ساسه العباد، و ارکان البلاد...». (اقبال الاعمال ص 492، بحارالانوار ج 95/ 320)؛

و در توقی شریف حضرت که برای استشفاع به محمد و آل محمد علیهم السلام است می خوانیم:

«... قد اتاکم اللَّه یا آل یاسین خلافته و علم مجاری امره فیما امره فیما قضاه و دبره و رتبه و اراده فی ملکوته، فکشف لکم الغطاء، و انتم خزنته و شهداوه و علماوه و امناوه، ساسه العباد و ارکان البلاد و قضاه الاحکام...». (بحارالانوار ج

91/ 37. همچنین مراجعه کنید به مصباح الزائر ص 223، 224، بحارالانوار ج 99/ 93).

[1547] مسند احمد حنبل ج 1/ 77 (طبع احمد محمد شاکر: ج 2/ 25، 26/ ح 576)، سنن ترمذی- کتاب المناقب، باب 21- ج 5/ 641، 642/ ح 3733، معجم صغیر طبرانی ص 399/ ح 961، معجم کبیر طبرانی ج 3/ 50/ ح 2654، تاریخ بغداد ج 13/ 287، 288، الریاض النضره ج 3/ 189، ذخائرالعقبی ص 23، 91، نظم دررالسمطین ص 210، تاریخ مدینه دمشق (ط دارالفکر) ج 13/ 196، فرائدالسمطین ج 2/ 25، 26/ ح 366، مختصر تاریخ دمشق ج 7/ 11، تهذیب الکمال ج 29/ 359، 360، اسدالغابه ج 4/ 29، سیر اعلام النبلاء ج 12/ 135، تاریخ الاسلام ذهبی- حوادث و وفیات 241 الی 250- ص 508، اسنی المطالب ص 121، 122، تهذیب التهذیب ج 10/ 430، الصواعق المحرقه ص 213، 264، 284، نزههالمجالس 2/ 232، کنزالعمال ج 12/ 97/ ح 34161، 103/ ح 34196، ج 13/ 639/ ح 37613، منتخب کنزالعمال ج 5/ 92، در السحابه ص 269، رشفه الصادی ص 44.

یکی از روات این حدیث نصر بن علی بن نصر جهضمی است. عبداللَّه بن احمد بن حنبل می گوید: «زمانیکه نصر بن علی این حدیث را نقل نمود متوکل دستور داد او را هزار تازیانه بزنند. جعفر بن عبدالواحد با متوکل صحبت کرد و پیوسته به او گفت: این مرد (یعنی نصر بن علی) از اهل سنت است. جعفر بن عبدالواحد آنقدر این سخن را گفت تا متوکل از او دست برداشت». (تاریخ بغداد ج 13/ 288، تهذیب الکمال ج 29/ 360، تاریخ الاسلام ذهبی- حوادث و وفیات

241 الی 250- ص 508، سیر اعلام النبلاء ج 12/ 135، تهذیب التهذیب ج 10/ 430).

خطیب بغدادی نیز می گوید: «متوکل از آنجائی که پنداشت نصر بن علی رافضی است دستور زدن او را داد، ولی زمانی که دانست او از اهل سنت است وی را رها نمود». (تاریخ بغداد ج 13/ 288، سیر اعلام النبلاء ج 12/ 135، تهذیب الکمال ج 29/ 360).

ذهبی پس از نقل ماجرای نصر ب علی با متوکل می گوید: «متوکل سنی بود ولی در او نصب (یعنی دشمنی با علی) نیز بود». ذهبی سپس می گوید: «نصر بن علی از امامان ثابت قدم (و مورد اعتماد) اهل سنت است». (سیر اعلام النبلاء ج 12/ 135).

[1548] شمس الدین محمد بن محمد بن محمد ابوالخیر دمشقی مقری شافعی معروف به این جزری متوفای 833 هجری. شرح حال او را بصورت مبسوط می توان در کتاب الضوء اللامع ج 9/ 255- 260 یافت. در آنجا صاحب کتاب، مشایخ وی را در فقه و اصول و حدیث و معانی و بیان برشمرده و می گوید: افرادی بوده اند که به او اجازه ی افتاء و تدریس و اقراء داده اند. سپس تصانیف ابن جزری را در علوم مختلف ذکر می کند و از آنها تجلیل می نماید. از جمله کتبی که صاحب الضوء اللامع برای او برمی شمرد کتاب «اسنی المطالب فی مناقب آل ابی طالب» می باشد. شرح حال ابن جزری را در کتاب الشقایق النعمانیه ج 1/ 39- 49، و در تعالیق الفوائد البهیه ص 140 نیز می توان یافت. (الغدیر ج 1/ 129).

[1549] الصواعق المحرقه ص 213.

[1550] سوره ی النساء، آیه ی 69.

[1551] الصواعق المحرقه ص 213.

[1552] زید بن ارقم می گوید:

«کنت عند رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم

جالسا، فمرت فاطمه علیهاالسلام، و هی خارجه من بیتها الی حجره نبی اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم و معها ابناها: الحسن و الحسین، و علی فی آثارهم، فنظر الیهم النبی صلی اللَّه علیه و آله و سلم فقال: من احب هولاء فقد احبنی، و من ابغضهم فقد ابغضنی». (تاریخ مدینه دمشق- قسم ترجمه الحسین ع- ص 91، مختصر تاریخ دمشق ج 7/ 120، 121، کنز العمال ج 12/ 103/ ح 34194).

یعنی «من نزد پیامبر اکرم نشسته بودم که فاطمه- در حالی که حسن و حسین با او بودند و علی نیز در پی آنان روان بود- از خانه ی خود به سوی حجره ی پیامبر آمد. رسول خدا فرمود: هر کس که اینها را دوست بدارد مرا دوست دارد و هرکس که با اینان دشمنی ورزد با من دشمنی نموده است».

در اینجا توجه خوانندگان را به قسمتی از یک روایت «سلمان» جلب می نماییم. جناب سلمان از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم نقل می کند که حضرت فرمود: «یا سلمان من احب فاطمه بنتی فهو فی الجنه معی، و من ابغضها فهو فی النار...». (فرائدالسمطین ج 2/ 67/ ح 391).

یعنی «ای سلمان هرکس که دخترم فاطمه را دوست بدارد در بهشت با من خواهد بود و هرکس که بغض و دشمنی فاطمه را در دل داشته باشد در آتش جای خواهد گرفت...».

[1553] این قسمت از روایت در کتب عامه نیز موجود است. «مجاهد بن جبر» این حدیث را به این صورت نقل می نماید:

«خرج النبی صلی اللَّه علیه و آله و سلم و هو آخذ بید فاطمه، فقال: من عرف هذه فقد عرفها، و

من لم یعرفها فهی فاطمه بنت محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم، و هی بضعه منی، و هی قلبی و روحی التی بین جنبی، فمن آذاها فقد آذانی، و من آذانی فقد اذی اللَّه». (الفصول المهمه ص 139، نزههالمجالس ج 2/ 228، نور الابصار ص 41).

[1554] سوره ی الاحزاب، آیه ی 57.

[1555] متن کامل این روایت که در تفسیر قمی درج است چنین است:

«من آذاها فی حیاتی کمن آذاها بعد موتی، و من آذاها بعد موتی کمن آذاها فی حیاتی، و من آذاها فقد آذانی، و من آذانی فقد آذی اللَّه، و ذلک قول اللَّه (ان الذین یوذون اللَّه و رسوله...) الایه». (تفسیر قمی ج 2/ 170، 171، بحارالانوار ج 43/ 25).

[1556] زبیدی در توضیح این کلمه چنین می گوید:

«و فی الحدیث: (فاطمه بضعه منی، ینصبنی ما انصبها) ای یتعبنی ما اتعبها، و النصب التعب، و قیل المشقه...». (تاج العروس ج 1/ 485).

[1557] زبیدی می گوید: «ما روی فی الحدیث: (فاطمه بضعه منی، یسعفنی ما یسعفها) ای ینالنی ما یالها، و یلم بی ما یلم بها». (تاج العروس ج 6/ 139).

[1558] شجنه: به معنی شاخه ی درخت و به معنی هر چیزی است که پاره و شعبه ای از کل یک چیز باشد. (تاج العروس ج 9/ 250).

[1559] سفینه البحار، ج 2، ص 375.

[1560] عوالم، ج 11، ص 150- بحارالانوار، ج 43، ص 64، ح 57.

[1561] الصواعق المحرقه ص 225، ینابیع الموده ص 295، رشفه الصادی ص 29.

[1562] علمای عامه اتفاق دارند که منظور از آل محمد: علی و فاطمه و حسنین است.

ابن حجر در صواعق می گوید: یقینا لفظ آل، همسران پیامبر را در بر نمی گیرد... (الصواعق المحرقه ص 225).

مامون

در محاوره ای که بهمراهی علما با امام رضا علیه السلام داشته است از حضرت پرسید: آیا عترت پیامبر همان آل پیامبر است؟ حضرت فرمودند: بلی. مامون گفت: در احادیث پیامبر آمده است که پیامبر فرمودند: «امت من همان آل من هستند»، و صحابه هم می گویند: «آل محمد، امت او هستند». حضرت رضا علیه السلام از مامون و حضار پرسیدند: آیا بر آل پیامبر صدقه حرام است؟ گفتند: خیر. امام رضا علیه السلام فرمودند: تفاوت میان آل پیامبر و امت همین است.... (امالی صدوق ص 422، عیون الاخبار ج 1/ 180، تحف العقول ص 426، بحارالانوار ج 25/ 221).

در همین محاوره حضرت رضا علیه السلام از مامون عباسی و علما پرسیدند: در آیه ی (یس- و القرآن الحکیم- انک لمن المرسلین- علی صراط مستقیم (یس/ 1- 4) منظور خداوند از (یس) کیست؟ علما گفتند: (یس) محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم است و هیچکس در این موضوع شکی ندارد. حضرت رضا علیه السلام فرمودند: پس خداوند متعال به محمد و آل محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلم فضلی عطا نموده است که کسی به حقیقت آن پی نخواهد برد مگر اینکه آن را (بخوبی) درک نماید، خداوند بر احدی سلام نفرستاده است مگر بر انبیا، چنانکه می فرماید: (سلام علی نوح فی العالمین (الصافات/ 79»، و می فرماید: (سلام علی ابراهیم (الصافات/ 109»، و می فرماید: (سلام علی موسی و هارون (الصافات/ 120». خداوند در قرآن نفرموده است «سلام علی آل نوح»، و نفرموده است «سلام علی آل ابراهیم» و نفرموده است: «سلام علی آل موسی و هارون بلکه فرموده است: (سلام علی آل یاسین (الصافات/ 130» یعنی سلام بر آل محمد. (امالی صدوق ص 426، 427، عیون الاخبار

ج 1/ 185، تحف العقول ص 433، بحارالانوار ج 79/ 229).

یک تذکر: در خصوص قرائت آیه ی (سلام علی آل یاسین) تحریفات بسیاری صورت گرفته است و در آنها سعی شده واژه ی «آل یاسین» بگونه های دیگری قرائت شود. نقطه ی اوج این تحریفات این است که ابن خالویه در کتاب مختصر فی شواذ القرآن ص 128 می گوید: «قرائت ابن مسعود (سلام علی ادراسین)، و قرائت ابی بن کعب (سلام علی یاسین) بوده است». یعنی در این کتاب ادعا شده که در قرائت ابی اصلا کلمه ی «آل» وجود ندارد! این تحریفات حتی در دوره های معاصر نیز ادامه یافته است، بعنوان مثال سیوطی در درالمنثور از کتاب این ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه نقل کرده است که ابن عباس قرائت آیه را بصورت «آل یاسین» خوانده است ولی در کتاب معجم کبیر طبرانی- که در بیروت (دار احیاء التراث العربی) بطبع رسیده است- محقق کتاب (حمدی عبدالمجید سلفی) عبارت ابن عباس را تحریف نموده و آن را بصورت «ال یاسین» ضبط کرده است. خوانندگان محترم می توانند متن درالمنثور ج 5/ 286 را با متن معجم کبیر طبرانی ج 11/ 56 مقابله نمایند و خود قضاوت بفرمایند.

[1563] بحارالانوار ج 43/ 55، ج 97/ 194.

[1564] بشاره المصطفی ص 139، بحارالانوار ج 43/ 58.

این حدیث را جابر بن عبداللَّه انصاری روایت نموده است و از آنجائیکه اصل روایت نسبتا مفصل است و حاوی مناقب بسیاری از حضرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام می باشد لذا ما متن کامل حدیث را با ترجمه ی آن در تعلیق شماره ی 7 آورده ایم.

[1565] روایتی در کتاب کامل ابن قولویه مندرج است که متن آن چنین است:

«حدثنی علی بن الحسین بن موسی بابویه، عن

محمد بن یحیی العطار، عن بعض اهل الری، قال: دخلت علی ابی الحسن العسکری، فقال: این کنت؟ فقلت: زرت الحسین بن علی علیهاالسلام. فقال: اما انک لو زرت قبر عبدالعظیم عندکم لکنت کمن زار الحسین علیه السلام». (کامل الزیارات ص 324).

مرحوم علامه امینی توضیحی درباره ی این حدیث دارند که در حاشیه ی کامل الزیارات ص 307 و 324 آمده است.

[1566] الروض الانف ج 2/ 196.

[1567] مآخذ زیادی در جزوه تحقیقی موسوم به حدیث الثقلین ص 5، نوشته ی محقق گرامی جناب قوام الدین وشنوی درباره ی حدیث شریف و متواتر ثقلین ذکر شده. و نیز بحار، ج 23، ص 106 به بعد مراجعه شود.

[1568] از کتاب فاطمه زهرا علیهاالسلام شادمانی دل پیامبر/ ص 413.

[1569] نساء: 69.

[1570] بحارالانوار، ج 24، ص 31، روایت 2.

[1571] رشحات البحار، بیان مراتب حضور قلب در عبادات، ص 173 و 174.

[1572] مفاتیح الجنان، مناجات المفتقرین.

[1573] بحارالانوار، ج 43، ص 19، 20 و 22.

[1574] «براستی آنانی که خدا و رسولش را اذیت می کنند خداوند اینها را در دنیا و آخرت لعنت کرده است و عذابی که محیط بر اینهاست، مهیا فرموده است» (سوره ی احزاب، آیه ی 57.

[1575] بحارالانوار، ج 43، ص 25، روایت 23.

[1576] بحارالانوار، ج 43، ص 29، روایت 34.

[1577] بحارالانوار، ج 43، ص 32، روایت 39.

[1578] بحارالانوار، ج 43، ص 26، روایت 24.

[1579] بحارالانوار، ج 43، ص 23، روایت 19.

[1580] بحارالانوار، ج 43، ص 23،روایت 19.

[1581] بحارالانوار، ج 43، ص 26، روایت 25، ص 37.

[1582] خطبه ی آتشین فاطمه (س) والاحتجاج، ج 1، ص 98 (احتجاج فاطمه الزهراء (س) علی القوم...).

[1583] سوره ی آل عمران، آیه ی 42. بحارالانوار، ج 43، ص 24.

[1584] بحارالانوار، ج 43، ص 81، روایت 3.

[1585] بحارالانوار،

ج 43، ص 84.

[1586] بحارالانوار، ج 43، ص 172.

[1587] میزان الحکمه، ج 1، ص 486.

[1588] فاطمه ی زهرا، بانوی نمونه ی اسلام، به نقل از مناقب ابن شهرآشوب، ج 1، ص 60.

[1589] امام علی (ع)/ عبدالفتاح عبدالمقصود، ج 1، ص 312 و 313.

[1590] امام علی (ع)/ عبدالفتاح عبدالمقصود، ج 1،ص 333- 332.

[1591] سوره ی ضحی، آیه ی 5، المیزان، ج 2.

[1592] حلیه الاولیاء 2 / 40.

[1593] مسند احمد بن حنبل 6 / 461. این حدیث را ابن اثیر «اسد الغابه». و جمعی دیگر در کتب خود آورده اند.

[1594] البته دلائل علم و دانش گسترده و فوق العاده ی آن حضرت در روایات شیعه وضع دیگری دارد که در زندگینامه ی آن بزرگوار قبلاً بدان اشاره شد.

[1595] فروع کافی، کتاب الصلاه، ص 343، ح 13.

[1596] وسائل الشیعه، ج 4، ص 1023، ح 3.

[1597] شیطان دشمن دیرینه ی انسان، محمد نصیری، ص 136.

[1598] بحارالأنوار، ج 85، ص 334، ح 20.

[1599] بحارالأنوار، ج 85، ص 334، ح 21.

[1600] اصول کافی، ج 2، ص 499، ح 3.

[1601] فروع کافی، کتاب الصلاه، ص 342، ح 6.

[1602] چشمه در بستر، ص 104 و 105.

[1603] این حدیث از روایاتی است که توسط نسائی نقل گردیده است. ادامه ی روایت چنین است:

«... ثم ارسل الی ابی بکر ان سد بابک فاسترجع، و قال: سمعا و طاعه، فسد بابه. ثم الی عمر ذلک. ثم صعد المنبر، فقال: ما انا سددت ابوابکم و لافتحت باب علی ولکن اللَّه سد ابوابکم و فتح باب علی». (اللئالی المصنوعه ج 1/ 347).

سیوطی در اللئالی، حسن (و یا حسین) بن عبیداللَّه ابزاری (متوفای 295 هجری) را متهم به وضع این حدیث نموده است که در جواب باید بگوییم:

اولا: کسانی که ابزاری را

جرح نموده اند مستند اقوالشان طعنی می باشد که احمد بن کامل در خصوص ابزاری کرده است. آنچه که از کتب رجالی برمی آید این است که قاضی کوفه احمد بن کامل بن شجره ی بغدادی (متوفای 350 هجری) به بسیاری از علماء بیهوده جسارت و توهین می نموده و این خود به دلیل تکبر و خودپسندی وی بوده است. دار قطنی درباره ی احمد بن کامل می گوید: «اهلکه العجب»، یعنی: این کامل را کبر و غرور از بین برد. (تاریخ بغداد ج 4/ 358، لسان المیزان ج 1/ 249). دار قطنی در جای دیگر می گوید: احمد بن کامل برای هیچیک از فقهای زمان خویش ارزشی قائل نبود. (سیر اعلام النبلاء 15/ 546، تاریخ الاسلام ذهبی- حوادث و وفیات 331 الی 350- ص 435).

ثانیا: چنین می نماید که بعضی از علمای رجال عامه از آنجائیکه «ابزاری» بیشتر به ذکر مناقب اهل بیت می پرداخته، طعن وی را که توسط احمد بن کامل صورت گرفته است بعنوان مستمسکی جهت جرح کامل «ابزاری» اتخاذ نموده اند و از این طریق هر روایتی را که وی درباره ی مناقب اهل بیت نقل کرده است از موضوعات «ابزاری» قلمداد کرده اند که از جمله ی آنها همین حدیث مورد بحث یعنی «حدیث سد الابواب» می باشد که سیوطی آن را از جعلیات «ابزاری» برشمره است، و حال آنکه نقل این حدیث اختصاصی به «ابزاری» ندارد.

لازم به ذکر است که روایت دیگری با این عبارت از ابن عباس نقل است: «ان النبی صلی اللَّه علیه و آله و سلم امر (بسد) الابواب کلها، فسدت الا باب علی رضی اللَّه عنه». (الدره الثمینه ص 161).

یعنی: «پیامبر امر به بستن درهای (منازل افراد که به مسجد منتهی می شد) نمودند،

لذا تمامی درها بسته شده بجز در (منزل) علی».

[1604] مجمع الزوائد ج 9/ 114، 115، السیره الحلبیه ج 3/ 374، کنز العمال ج 13/ 175، ح 36521. ادامه ی روایت چنین است: «... ثم ارسل الی ابی بکر ان سد بابک فاسترجع، ثم قال: سمعا و طاعه، فسد ببه. ثم ارسل الی عمر، ثم ارسل الی العباس بمثل ذلک. ثم قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم: ما انا سددت ابوابکم و فتحت باب علی ولکن اللَّه فتح باب علی و سد ابوابکم».

[1605] ابوالفرج نورالدین علی بن ابراهیم بن احمد حلبی متوفای 1044 هجری. وی صاحب کتاب معروف «السیره النبویه» می باشد. او از ادبا و مورخین مشهور عصور متاخر عامه است و تالیفات بسیاری دارد. وی در حلب زاده شد و در مصر فوت نمود. (الاعلام ج 4/ 251، معجم المولفین ج 2/ 436).

[1606] حافظ ابوبکر احمد بن حسین بن علی بن موسی خسروجردی خراسانی بیهقی متوفای ج 458 هجری.

وی مولف کتاب معروف «السنن الکبری» می باشد. کتابی که ذهبی درباره اش می گوید: «کسی به مانند آن را ننوشته است». بیهقی کتب بسیاری تدوین نموده که نام بعضی از آنها را در سیر اعلام النبلاء می توانید بیابید. سبکی درباره ی او می گوید: «بیهقی یکی از ائمه ی مسلمین است». (الغدیر ج 1/ 110، تذکره الحفاظ ج 3/ 1132، سیر اعلام النبلاء ج 18/ 163، طبقات سبکی ج 4/ 8، طبقات الحفاظ ص 432).

[1607] سنن بیهقی ج 7/ 65، السیره الحلبیه 3/ 375، فرائدالسمطین ج 2/ 28/ ح 368، کنزالعمال ج 12/ 101 ح 34183 34182.

[1608] التاریخ الکبیر ج 2/ 67.

[1609] سنن بیهقی ج 7/ 65، تاریخ مدینه دمشق (ط

دار الفکر) ج 14/ 166.

[1610] قبلا به مصادر عامه اشاره گردید. از جمله ی مصادر شیعی نیز که حدیث سد الابواب را نقل کرده اند منابع زیر می باشد:

امال صدوق ص 273، 274، عیون الاخبار ج 1/ 182، علل الشرائع ص 201، 202، البرهان ج 2/ 193، تفسیر الامام العسکری ص 17- 20، مناقب آل ابی طالب ج 2/ 194، 373، کشف الغمه ص 98، 331، 332، الطرائف ص 60- 63، العمده ص 175- 185، بحارالانوار 39/ 19- 35.

[1611] در خصوص این تقاضای عباس بن عبدالمطلب و پاسخی که پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم به وی داده اند به مصادر ذیل مراجعه بفرمایید:

معجم کبیر طبرانی ج 2/ 246/ ح 2031، مستدرک حاکم ج 3/ 117، السیره الحلبیه ج 3/ 374، نزل الابرار ص 35، فتح الباری ج 7/ 14، 15، مجمع الزوائد ج 9/ 115.

[1612] ابوالعباس احمد بن یوسف بن احمد دمشقی قرمانی متوفای 1019 هجری. وی از مورخین نیمه ی دوم سده ی دهم هجری دمشق است و کتاب معروف اخبار الدول و آثار الاول از آن اوست. (کشف الظنون ج 1/ 26، هدیه العارفین ج 1/ 159، معجم المطبوعات العربیه ج 2/ 1505، معجم المولفین ج 1/ 327).

[1613] پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم به عایشه می فرمایند: «یا عائشه لیله اسری بی الی السماء فادخلنی جبرئیل علیه السلام الجنه ناولنی تفاحه فاخذتها فاکلتها فصارت نطفه و نورا فی صلبی فنزلت فواقعت خدیجه، ففاطمه منها. فکلما اشتقت الی الجنه قبلتها یا عائشه، فاطمه حوراء انسیه. (فرائد السمطین ج 2/ 50، 51/ ح 381).

یعنی: «ای عایشه، شبی که من به آسمان (معراج) رفتم جبرئیل علیه السلام مرا به

بهشت وارد نمود و سیبی به من داد؛ من آن سیب را گرفتم و خوردم. آن سیب نطفه و نوری در صلب من شد؛ آنگاه که (از آسمان) فرود آمدم با خدیجه نزدیکی نمودم؛ و فاطمه از همان سیب بهشتی است. ای عایشه، من هرگاه که مشتاق بهشت می گردم فاطمه را می بوسم. او حوریه ی بهشتی زنان عالم است».

مصادر دیگری نیز از عامه موجود است که خوانندگان می توانید بعضی از آنها را در کتاب احقاق الحق ج 25/ 4- 7 بیابند.

در بحارالانوار ج 43/ 42 این روایت از کتاب شرف المصطفی (تالیف خرکوشی) نقل گردیده است. همچنین مراجعه بفرمایید به: تفسیر فرات- ذیل آیه ی (و یومئذ یفرح المومنون- بنصر اللَّه (الروم/ 4، 5)- ص 321/ ح 435، علل الشرائع ص 184.

[1614] این جملات با عبارات مختلفی از پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم نقل گردیده است که از جمله ی آنهاست:

«فانا اذا اشتقت الی الجنه، ادنیتها فشممت ریح الجنه»، یا

«فکلما اشتقت رائحه الجنه، شممت رائحه ابنتی فاطمه»، یا

«انا اشم منها (ای فاطمه) رائحه الجنه»، یا

«فما قبلتها (ای فاطمه) الا وجدت رائحه شجره طوبی منها» و عبارات دیگری که به همین مضمون است. مراجعه بفرمایید به:

معجم کبیر طبرانی ج 22/ 400- ح 1000، مستدرک حاکم ج 3/ 153- 154، مجمع الزوائد ج 9/ 202.

این روایت در کتب بسیاری از علمای شیعه نیز موجود است، که از جمله ی آنهاست: علل الشرائع ص 183، 184، تفسیر فرات ص 76، 211/ ح 49، 286، عیون الاخبار ج 1/ 94، 95، توحید صدوق ص 118، احتجاج طبرسی ص 409، کشف الغمه ص 137، 138، بحارالانوار ج 8/ 119، 151،

189، 190، ج 43/ 4- 6.

[1615] ذخائر العقبی ص 44، نزهه المجالس ج 2/ 227، ارجح المطالب ص 247.

[1616] نام مادر انس بن مالک، «ام سلمه بنت ملحان» می باشد.

[1617] روایات ام سلیم در احقاق الحق ج 10/ 309، 310 به نقل از تاریخ کبیر بخاری و التدوین (تالیف رافعی) آمده است.

[1618] ارجح المطالب ص 247 241.

[1619] ابوالسعادات مجدالدین مبارک بن محمد بن محمد بن عبدالکریم بن اثیر شیبانی جزری شافعی متوفای 606 هجری.

وی مولف کتاب معروف «النهایه فی غریب الحدیث و الاثر»و «جامع الاصول»می باشد. برادر وی که صاحب کتاب «الکامل»است شرح حال وی را در کتاب خویش آورده است و می گوید: «برادرم مجدالدین ابوالسعادات در چند علم از جمله فقه و اصولین و نحو حدیث و لغت عالمی برجسته بود و تصانیفی مشهور در تفسیر و حدیث و نحو و حساب و غریب الحدیث دارد، همچنین رساله هایی را تدوین نموده است. او نویسنده ی بسیار حاذق و موفقی بود بطوریکه در میان مردم ضرب المثل شد. فردی بود متدین و متین، و ملازم راه و طریق مستقیم، خدایش رحمت کند و از او راضی باشد. او تحقیقا از نیکان زمان بود. شاید کسی که در روزگار ما هستند و او را شناخته اند می دانند که من در تجلیل از او کوتاهی نمودم». (الغدیر ج 1/ 118، سیر اعلام النبلاء ج 21/ 488، شذرات الذهب ج 5/ 22، البدایه و النهایه ج 13/ 65، الکامل فی التاریخ ج 12/ 288، طبقات سبکی ج 5/ 366).

[1620] النهایه- ذیل کلمه ی «بتل»- ج 1/ 94.

[1621] النهایه- ذیل کلمه ی «بتل»- ج 1/ 94.

[1622] این روایت را طبرانی در معجم کبیر خود آورده است و متن

کامل آن چنین است:

«حدثنا عبداللَّه بن سعید بن یحیی الرقی، ثنا احمد بن ابی شیبه الرهاوی، ثنا ابوقتاده الحرانی، ثنا سفیان الثوری، عن هشام بن عروه، عن ابیه، عن عائشه، قالت: کنت اری رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم یقبل فاطمه، فقلت: یا رسول اللَّه، انی اراک تفعل شیئا ما کنت تفعله من قبل. فقال: یا حمیراء انه لما کان لیله اسری بی الی السماء ادخلت الجنه، فوقعت علی شجره من شجر الجنه ام ار فی الجنه شجره هی احسن منها حسنا، و لا ابیض منها ورقه، و لا اطیب منها ثمره، فتناولت ثمره من ثمرتها فاکلتها، فصارت نطفه فی صلبی، فلما هبطت الارض واقعت خدیجه، فحملت بفاطمه، فاذا انا اشتقت الی الجنه شممت ریح فاطمه، یا حمیراء ان فاطمه لیست کنساء الادمیین لاتعتل کما یعتلون». (معجم کبیر طبرانی ج 22/ 400- 401/ ح 1000، مجمع الزوائد ج 9/ 202. همچنین مراجعه بفرمایید به فرائدالسمطین ج 2/ 61/ ح 386).

[1623] ابوعبید احمد بن محمد بن محمد بن عبدالرحمن هروی شافعی متوفای 401 هجری. وی از علمای برجسته ی لغت می باشد و کتاب «الغریبین»او که در خصوص غریب القرآن و غریب الحدیث می باشد بسیار معروف است. ذهبی از او با عنوان «علامه»یاد می کند و ابن خلکان درباره ی «الغریبین»وی می گوید: «این کتاب در تمامی عالم منتشر شده و از کتب سودمند می باشد». (وفیات الاعیان ج 1/ 95، سیر اعلام النبلاء ج 17/ 146، طبقات سبکی ج 4/ 84، النجوم الزاهره ج 4/ 228).

[1624] بحارالانوار ج 43/ 19.

[1625] اصل عبارت جصاص چنین است:

«انما تطهیر مسجد رسول اللَّه لعلی و فاطمه و ابنیها نتیجه آیه التطهیر، فمن طهره الجلیل فهو طاهر

مطهر یحل له ان یحل کل موضع قدس و کرامه و شرف و عز».

[1626] العرائس (مخطوط). (رجوع بفرمایید به حقاق الحق ج 24/ 250).

در معانی الاخبار شیخ صدوق این حدیث به دو طریق بصورتهای زیر آمده است:

(1)- احمد بن ابی جعفر البیهقی، عن علی بن جعفر المدینی، عن ابی جعفر المحاربی، عن ظهیر بن صالح العمری، عن یحیی بن تمیم، عن المعتمر بن سلیمان، عن ابیه، عن یزید الرقاشی، عن انس بن مالک، قال: «صلی بنا رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم صلاه الفجر، فلما انفتل من صلاته اقبل علینا بوجهه الکریم، فقال: معاشر الناس، من افتقد الشمس فلیتمسک بالقمر، و من افتقد القمر فلیتمسک بالزهره، و من افتقد الزهره، فلیتمسک بالفرقدین. قیل: یا رسول اللَّه، مالشمس و القمر و الزهره و الفرقدان؟ فقال: انا الشمس و علی القمر و فاطمه الزهره و الحسن و الحسین الفرقدان، و کتاب اللَّه لایفترقان حتی یردا علی الحوض».

(2)- محمد بن عمر (و) بن علی البصری، عن عبداللَّه بن علی الکرخی، عن محمد بن عبداللَّه، عن ابیه، عن عبدالرزاق الصنعانی، عن معمر، عن الزهری، عن انس، قال: «صلی بنا رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم صلاه الفجر، فلما انفتل من الصلاه اقبل علینا بوجهه الکریم علی اللَّه عز و جل، ثم قال: معاشر الناس، من افتقد الشمس فلیتمسک بالقمر، و من افتقد القمر فلیتمسک بالزهره، و من افتقد الزهره، فلیتمسک بالفرقدین. ثم قال رسول اللَّه: انا الشمس، و علی القمر و فاطمه الزهره و الحسن و الحسین الفرقدان، و کتاب اللَّه لایفترقان حتی یردا علی الحوض». (معانی الاخبار ص 114- 115).

[1627] الخصائص العلویه، فرائدالسمطین ج 2/ 16/ ح 361، شواهد التنزیل

ج 2/ ح 922.

[1628] کتاب «روضه الصفاء»تالیف محمد بن خاوندشاه بن محمود معروف به میرخواند متوفای 903 یا 904 هجری می باشد.

[1629] کتاب «تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر»تالیف غیاث الدین بن همام الدین شیرازی معروف به خواندمیر متوفای 941 هجری است.

[1630] روضه الصفاء جلد 1/ جزء 3/ ذیل احوال حضرت حسین بن علی علیهماالسلام، حبیب السیر ج 1/ 35. همچنین مراجعه بفرمایید به: شواهد التنزیل- آیه ی (اهدنا الصراط المستقیم)- ج 1/ ح 91، و مقتل الحسین خوارزمی ج 1/ 110.

ترجمه ی فارسی این روایت چنین است: پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم فرمودند: «راه راست را با خورشید بیابید؛ آنگاه که خورشید پنهان گردید راه راست را با ما بیابید؛ و آنگاه که ماه پنهان گردید راه راست را با ستاره ی زهره بیابید؛ و آنگاه که ستاره ی زهره پنهان شد راه راست را با ستاره ی زهره بیابید؛ و آنگاه که ستاره ی زهره پنهان شد راه راست را با دو ستاره ی فرقدین بیابید. به رسول خدا عرض شد که: یا رسول اللَّه منظور از خورشید چیست؟ فرمود: منظور من هستم. ماه کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب. زهره کیست؟ فرمود: زهرا، و فرقدین نیز حسنین می باشند».

[1631] معانی الاخبار ص 114- 115، امالی طوسی ج 2/ 130، 131، بحارالانوار ج 24/ 74، 75.

شیخ طوسی در امالی روایت جابر را با عباراتی آورده است که نظر به اهمیتی که دارد ما آن را در اینجا عینا نقل می کنیم:

«جماعه، عن ابی المفضل، عن الحسن بن علی بن زکریا، عن محمد بن صدقه، عن موسی بن جعفر، عن ابیه، عن جده، عن جابرالانصاری، قال: صلی بنا رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و

سلم صلاه الفجر، ثم انفتل و اقبل علینا یحدثنا، ثم قال: ایها الناس، من فقد الشمس فلیتمسک بالقمر، و من فقد القمر فلیتمسک بالفرقدین. قال: فقمت انا و ابوایوب الانصاری و معنا انس بن مالک، فقلنا: یا رسول اللَّه من الشمس؟ قال: انا. فاذا هو صلی اللَّه علیه و آله و سلم قد ضرب لنا مثلا، فقال: ان اللَّه تعالی خلقنا، فجعلنا بمنزله نجوم السماء کلما غاب نجم طلع نجم، فانا الشمس، فاذا ذهب بی فتمسکوا بالقمر. قلنا. فمن القمر؟ قال: اخی و وصیی و وزیری و قاضی دینی و ابوولدی و خلیفتی فی اهلی علی بن ابی طالب. قلنا: فمن الفرقدان؟ قال: الحسن والحسین. ثم مکث ملیا، فقال: هولاء و فاطمه و هی الزهره عترتی و اهل بیتی، هم مع القرآن، لایفترقان حتی یردا علی الحوض». (امالی طوسی ج 2/ 130، 131).

یعنی: جابر روایت می کند که «رسول خدا نماز صبح را با ما خواند و پس از اتمام نماز رو به ما نمود و با ما سخن گفت. حضرت فرمود: ای مردم، هرکس که خورشید را از دست دهد باید به ماه تمسک جوید، و هرکس ماه را از دست دهد باید به فرقدان متمسک شود.

جابر می گوید: من و ابوایوب انصاری برخاستیم- انس بن مالک نیز بود- به پیامبر عرض کردیم: ای رسول خدا منظور از خورشید چیست؟ فرمود: خورشید، من هستم؛ آنگاه پیامبر برای ما مثالی زد، فرمود: خدای تعالی ما را خلق نمود؛ آنگاه ما را بمنزله ی ستارگاه آسمان قرار داد، هرگاه ستاره ای پنهان گردد ستاره ی دیگری طلوع می نماید؛ پس (بدانید که) من خورشیدم و آنگاه که من رفتم به ماه متمسک گردید.

گفتیم: منظور از ماه کیست؟ پیامبر فرمود: ماه، برادر و وصی و وزیر و پرداخت کننده ی دیون من و پدر فرزندان من و جانشین من در میان خاندانم یعنی علی بن ابی طالب می باشد. گفتیم: منظور از فرقدان چیست؟ فرمود: منظور حسن و حسین هستند. آنگاه پیامبر لحظه ای درنگ نمود و سپس فرمود: آنان و فاطمه- که زهره می باشد- خاندان و اهل بیت من هستند؛ آنان با قرآنند، و قرآن و اهل بیت من تا (روز قیامت که) بر من در کنار حوض (کوثر)وارد می گردند از یکدیگر جدا نمی شوند.

[1632] معانی الاخبار ص 114- 115.

[1633] العرائس (مخطوط)، امالی طوسی ج 2/ 130، 131، معانی الاخبار ص 114- 115، بحارالانوار ج 24/ 74- 76.

[1634] علاوه بر روایات فوق که ب نقل از انس بن مالک و جابر بن عبداللَّه انصاری بود روایتی نیز به همی مضمون از جناب سلمان نقل است که صاحب کفایه الاثر آن را بدینگونه نقل می نماید:

«حدثنا محمد بن عبداللَّه بن المطلب و ابوعبداللَّه محمد بن احمد بن عبداللَّه بن الحسن بن عباس الجوهری، جمیعا قالا: حدثنا (محمد بن) لاحق الیمانی عن ادریس بن زیاد، قال: حدثنا اسرائیل بن یونس بن ابی اسحاق السبیعی، عن جعفر بن الزبیر، عن القاسم (بن سلیمان)، عن سلمان الفارسی رضی اللَّه عنه قال: خطبنا رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلم فقال: معاشر الناس، انی راحل عنکم عن قریب و منطلق الی المغیب، اوصیکم فی عترتی خیرا، و ایاکم والبدع، فان کل بدعه ضلاله و کل ضلاله و اهلها فی النار. معاشر الناس، من افتقد الشمس فلیتمسک بالقمر، و من افتقد القمر فلیتمسک بالفرقدین، و من افتقد الفرقدین فلیتمسک بالنجوم الزاهره بعدی، اقول قولی و استغفر اللَّه

لی و لکم. قال: فلما نزل عن المنبر صلی اللَّه علیه و آله و سلم تبعته حتی دخل بیت عائشه، فدخلت علیه قلت: بابی انت و امی یإ؛ببّّ رسول اللَّه، سمعتک تقول: اذا افتقدتم الشمس فتمسکوا بالقمر، و اذا افتقدتم القمر فتمسکوا بالفرقدین، و اذا افتقدتم الفرقدین فتمسکوا به بعدی و اما الفرقدان فالحسن و الحسین، فاذا افتقدتم القمر فتمسکوا بهما، و اما النجوم الزاهره فالائمه التسعه من صلب الحسین علیه السلام و التاسع مهدیهم. ثم قال: انهم هم الاوصیاء و الخلفاء بعدی، ائمه ابرار، عدد اسباط یعقب و حواری عیسی. قلت: فسمهم لی یا رسول اللَّه، قال: اولهم و سیدهم علی بن ابی طالب، و سبطی، و بعدهما زین العابدین علی بن الحسین، و بعده محمد بن علی باقر علم النبیین، و جعفر الصادق ابن محمد، و ابنه الکاظم سمی موسی بن عمران، والذی یقتل بارض خراسان علی ابنه، ثم ابنه محمد، و الصادقان علی و الحسن، و الحجه القائم المنتظر فی غیبته، فانهم عترتی من دمی و لحمی، علمهم علمی، و حکمهم حکمی، من آذانی فیهم فلا اناله اللَّه تعالی شفاعتی». (کفایه الاثر ص 40- 42).

یعنی: «سلمان فارسی می گوید: روزی رسول خدا برای ما سخنرانی نمود و در آن فرمود: ای مردم، من بزودی از میان شما بسوی (عالم) غیب خواهم رفت، به شما وصیت می کنم که با خاندان من بخوبی رفتار نمایید، از بدعتها بپرهیزید که هر بدعتی، گمراهی و ضلالت است و اهل هر ضلالتی جایگاهش آتش است. ای مردم، هرکس خورشید را از دست داد باید به ماه متمسک شود، و هر کس که ماه را از دست داد باید به فرقدان تمسک نماید، و

هرگاه که فرقدان را از دست داد باید به ستارگان درخشان بعد ازم ن متمسک گردد. سخنم را می گویم و از خداوند برای خودم و شما طلب مغفرت می نمایم.

سلمان می گوید: آنگاه که پیامبر از منبر پایین آمدند به دنبال حضرت رفتم تا به منزل عایشه داخل گردید، من نیز داخل گردیدم و به پیامبر عرض کردم: ای رسول خدا پدر و مادرم بفدایت باد، شنیدم که فرمودی: «هر کس که خورشید را از دست داد باید به ماه متمسک شود، و هر کس که ماه را از دست داد باید به فرقدان تمسک نماید، و هرگاه که فرقدان را از دست داد باید به ستارگاه درخشان بعد از من متمسک گردد»، منظور شما از خورشید و ماه و فرقدان و ستارگان درخشان چیست؟ پیامبر فرمودند: خورشید، من هستم و ماه، علی است؛ آنگاه که مرا از دست دادید پس از من به او متمسک گردید. فرقدان نیز حسن و حسین هستند، آنگاه که ماه را از دست دادید به آن دو متمسک شوید؛ ستارگاه درخشان نیز نه امامی هستند که از فرزندان حسین می باشند و نهمین آنان مهدی ایشان است. پیامبر سپس فرمودند: آنان اوصیا و خلفای بعد از من می باشند؛ آنان امامانی نیک به تعداد فرزندان یعقوب و حواری عیسی هستند. سلمان می گوید: عرض کردم: یا رسول اللَّه نام آنان را ذکر بفرمایید. حضرت نیز نام آنان را برای من ذکر فرمودند و گفتند: اولین آنان که آقا و سرور آنان می باشد علی بن ابی طالب است، سپس دو نوه ی من (حسن و حسین)، و پس از آن دو زین العابدین علی بن حسین، و بعد از

او محمد بن علی باقر علم انبیا، و جعفر صادق فرزند محمد، و فرزندش کاظم که به نام موسی بن عمران نامیده می شود، و فرزندش علی که در سرزمین خراسان به قتل خواهد رسید، و پس از او فرزندش محمد، و سپس، آن دو (امام) صادق یعنی علی و حسن، و بعد از آنان حجت قائم که در غیبتش به انتظار او می نشینند؛ اینان عتر (و خاندان) من هستند و از خون و گوشت من می باشند؛ علم آنان بمانند علم من، و حکم آنان بمانند حکم من است، کسی که مرا- با آزار آنان اذیت می نماید- خداوند با شفاعت من یاریش نفرماید.

[1635] این روایت که به حدیث «ثقلین» مشهور است با عبارات مختلفی بیان گردیده است و در تواتر آن هیچ تردیدی نمی توان نمود. ما ذیلا به بعضی از مصادر این روایت از کتب عامه اشاره می نماییم:

صحیح مسلم- کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی بن ابی طالب- ج 4/ 1873/ ح 2408، صحیح ترمذی- کتاب المناقب، باب الکبری ج 2/ 194، مسند احمد بن حنبل ج 4/ 366، 367، سنن دارمی- کتاب فضائل القرآن، باب فضل من قرا القرآن- ج 2/ 431، 432، المستدرک ج 3/ 109، 148، 533، نظم دررالسمطین ص 232، شرح السنه ج 7/ 205، 206، تفسیر ابن کثیر ج 4/ 113، ذخائرالعقبی ص 16، مناقب ابن مغازلی ص 234، 235، مقتل الحسین ج 1/ 104، فرائدالسمطین ج 2/ 272- 275/ ح 538، 539، اسد الغابه ج 2/ 12، شرح العقیده الطحاویه ج 2/ 737، 738، احیاء المیت ص 114، الصواعق المحرق ص 224، 229، 230، مجمع الزوائد ج 9/ 163، الدرالمنثور ج

2/ 60، ج 6/ 7، 306، ینابیع الموده ص 183 370 41 38 30.

[1636] عباراتی که از این قسمت روایت ذکر نگردیده چنین است:

«... فایما امراه صلت فی الیوم و اللیله خمس صلوات، و صامت شهر رمضان و حجت بیت اللَّه الحرام، و زکت مالها، و اطاعت زوجها، و والت علیا بعدی دخلت الجنه بشفاعه ابنتی فاطمه، و انها...».

[1637] عبارتهایی که از این قسمت روایت ذکر نشده چنین است:

«... و اما الحسن و الحسین فهما ابنای و ریحانتای و هما سیدا شباب اهل الجنه فلیکرما علیک کسمعک و بصرک. ثم رفع صلی اللَّه علیه و آله و سلم یده الی السماء، فقال: اللهم...».

[1638] امالی شیخ صدوق ص 393، 394، بحارالانوار ج 43/ 25 24.

[1639] سوره ی النجم، آیه ی 3 و 4. یعنی: پیامبر هیچگاه از روی هوای نفس سخن نمی گوید، سخن او چیزی جز وحی نیست.

[1640] رجوع بفرمایید به جلد اول الغدیر.

[1641] این اخبار پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلم در خصوص اینکه اولین فردی که پس از وی به او ملحق خواهد شد فاطمه می باشد در مصادر بسیاری درج گردیده است که از جمله ی آنهاست:

صحیح بخاری- کتاب المناقب، باب علامات النبوه فی الاسلام، و باب مناقب قرابه رسول اللَّه و منقبه فاطمه علیهاالسلام- ج 5/ 55، 92/ ح 126، 210، صحیح مسلم- کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل فاطمه بنت النبی حنبل ج 6/ 77، 240، 282، طبقات الکبری ج 2/ 247، مشکل الاثار ج 1/ 48، ذخائر العقبی ص 39، فرائدالسمطین ج 2/ 35، 86/ ح 371، 403، کنز العمال ج 12/ 108/ ح 3421، در السحابه ص 274، و....

[1642] ابوعبداللَّه ولی الدین محمد

بن عبداللَّه عمری معروف به خطیب تبریزی متوفای بعد از 737 هجری. وی از علمای حدیث است و از تحریر کتاب معروف «مشکاه المصابیح»خود در سال 737 هجری فارغ گردیده است. زرکلی تاریخ وفات وی را سال 741 هجری ثبت نموده است. (الاعلام ج 6/ 234، معجم المولفین ج 3/ 437).

[1643] حافظ عمادالدین اسماعیل بن عمر بن کثیر شافعی قیسی دمشقی متوفای 774 هجری. ابن حجر عسقلانی در کتاب الدرر الکامه و همچنین در کتاب انباء الغمر از او تجلیل فراوان نموده و ذهبی از وی بعنوان محدثی صاحب فتوا یاد کرده است. ابن حبیب درباره ی او می گوید: «ریاست در علم تاریخ و حدیث و تفسیر به او منتهی می گردد». کتاب معروف البدایه و النهایه از جمله آثار معروف اوست. (الغدیر ج 1/ 126، الدرر الکامنه 1/ 373، انباء الغمر ج 1/ 45).

[1644] حافظ عز الدین ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن عبدالکریم شیبانی معروف به ابن اثیر جزری متوفای 630 هجری. وی مولف کتاب معروف «الکامل فی التاریخ» و «اسد الغابه»می باشد. ذهبی از وی با عناوینی چون «امام»و «علامه»و «اخباری»و «ادیب» یاد می نماید و می گوید: «منزل ابن اثیر ماوای طالبان علم بود». ابن خلکان درباره ی او می گوید: «ابن اثیر در حفظ حدیث و شناخت مطالب مربوط به آن، امام بوده و در خصوص تاریخ قدما و متاخرین حافظ می باشد». (الغدیر ج 1/ 119، سیر اعلام النبلاء ج 22/ 353، تذکره الحفاظ ج 4/ 1399).

[1645] حافظ محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن ضحاک سلمی ترمذی ابوعیسی متوفای 279 هجری.

کتاب سنن وی یکی از کتب صحاح سته می باشد و علمای عامه در وثاقت

او اتفاق نظر دارند. (ثقات ابن حبان ج 9/ 153، سیر اعلام النبلاء ج 13/ 270، تهذیب الکمال ج 26/ 250، تهذیب التهذیب ج 9/ 387، البدایه و النهایه ج 11/ 77).

[1646] حافظ ابوعبداللَّه محمد بن یزید ربعی معروف به ابن ماجه قزوینی متوفای 273 هجری.

وی نویسنده ی کتاب «السنن»است که یکی از صحاح سته محسوب می شود. ابن ماجه در تفسیر و تاریخ نیز تالیف دارد. وی به عراقین (بصره و کوفه) و بغداد و مکه و شام و مصر و ری مسافرت نموده و محضر مشایخ حدیث را در این بلاد درک کرده است. ابویعلی درباره ی او می گوید: «ابن ماجه موثقی بزرگ است و توثیق او مورد اتفاق همگان می باشد، او کسی است که به وی (و روایاتش) می توان احتجاج نمود». (سیر اعلام النبلاء ج 13/ 277، تذکره الحفاظ ج 2/ 636، تهذیب الکمال ج 27/ 40، تهذیب التهذیب ج 9/ 530، شذرات الذهب ج 2/ 64).

[1647] معجم کبیر طبرانی ج 3/ 40/ ح 2619، 2620، معجم اوسط طبرانی ج 3/ 407- 408/ ح 2875، ج 6/ 8- 9/ ح 5011، ج 8/ 128/ ح 7255، سنن ابن ماجه ج 52/2، مستدرک حاکم ج 3/ 149، البدایه والنهایه ج 8/ 40، ذخائرالعقبی ص 23، اسدالغابه 3/ 11، 5/ 523، سنن ترمذی- کتاب المناقب، باب فضل فاطمه بنت محمد- ج 5/ 699، الاصابه ج 3/ 175، 176، تاریخ بغداد ج 7/ 137، تلخیص المستدرک 3/ 149، تاریخ مدینه دمشق (ط دارالفکر) ج 13/ 218، ج 14/ 157، 158، الریاض النضره ج 3/ 154، الصواعق المحرقه ص 282، فرائدالسمطین ج 2/ 38/ ح 372، کفایهالطالب ص 188، 189،

کنزالعمال ج 12/ 96/ ح 34159، منتخب کنزالعمال ج 5/ 92، مقتل الحسین خوارزمی ج 1/ 61، 99، مناقب خوارزمی ص 91، الفصول المهمه ص 26، در السحابه ص 269، ینابیع الموده ص 35، 165، 172، 194، 229، 230، 261، 294، 309، 307.

از جمله مصادر شیعی نیز می توان به کتابهای امالی طوسی ج 1/ 345، کشف الغمه ص 28، 158، بشاره المصطفی ص 178، بحارالانوار 37/ 43، 78، 79، 82، 43/ 306 مراجعه نمود.

[1648] شرح نهج البلاغه ج 3/ 208 207.

[1649] الریاض النضره ج 3/ 154، فرائد السمطین ج 2/ 40/ ح 373، مناقب خوارزمی ص 211.

[1650] صبیح مولی ام سلمه از کسانی است که علمای عامه وی را در عداد صحابه ذکر کرده اند. (اسدالغابه ج 3/ 11، الاصابه ج 3/ 175).

[1651] المعجم الاوسط ج 3/ 407- 408/ ح 2875، اسد الغابه ج 3/ 11، الاصابه ج 3/ 175، تهذیب الکمال 3/ 113، مجمع الزوائد ج 9/ 169.

طبرانی این حدیث را- به همین گونه که از صبیح در متن آمده- در معجم اوسط نقل کرده و سپس می گوید: سدی این روایت را از قول صبیح به زید بن ارقم نسبت داده است. (روایت سدی را که طبرانی به آن اشاره می نماید در این مصادر می توانید ببینید: سنن ابن ماجه- باب 11- ج 1/ 52، اسد الغابه 3/ 11، 5/ 523، کفایه الطالب ص 188).

[1652] معجم کبیر طبرانی ج 3/ 4/ ح 2621، البدایه و النهایه ج 8/ 40، 223،تاریخ بغداد 7/ 137، تلخیص المستدرک 3/ 149، مستدرک حاکم ج 3/ 149، سنن ترمذی- کتاب المناقب، باب فضل فاطمه بنت محمد- ج 5/ 699، سنن ابن ماجه 1/ 52، کفایهالطالب ص

189، مجمع الزوائد ج 9/ 169، مسند احمد بن حنیل ج 2/ 442، مناقب مغازلی ص 64، تاریخ مدینه دمشق (ط دار الفکر) ج 13/ 218، مقتل الحسین خوارزمی ج 1/ 61، 99، مناقب خوارزمی ص 90، 91، کنزالعمال ج 12/ 97/ ح 34164، منتخب کنزالعمال ج 5/ 92، 6/ 216، ینابیع الموده ص 261.

[1653] از میان کتب شیعه می توان به: العمده ص 51، و بحارالانوار 22/ 141 اشاره نمود.

[1654] ... اشهدُکُمُ اِنّی قَدْ اَمِنْتُ شِیعَتَها مِنَ النَّار.

[1655] عوالم، ج 11، ص 25 و 26 چاپ المهدی.

[1656] فرائد السمطین، ج 2 ص 28، ش 367- بحار، ج 43، ص 283 با مختصر تفاوتی.

[1657] لاتجعلوا دعا الرسول بینکم کدعا بعضکم بعضا....

[1658] یا فاطمه! انها لم تنزل فیک و لافی اهلک و لانسلک و انت منی و انا منک، انما نزلت فی اهل الجفا و الغلظه من قریش اصحاب البذخ و الکبر، قولی یا ابه، فانها احیی للقلب و ارضی للرب. (سفینهالبحار، ج 2، ص 374).

[1659] آیه ی 65 سوره ی زمر: اگر مشرک شوی تمام اعمالت تباه می گردد.

[1660] بحارالانوار، ج 43، ص 43، ح 43.

[1661] فصل 6، همین کتاب با منابع بیشتر از جمله: محجه البیضاء، ج 4، ص 210- بحار، ج 43، ص 92 و 97 و 107- عوالم، ج 7 11 ص 278 و 281- جلاءالعیون شبر، ج 1، ص 156 و...

[1662] یا محمد! و اسئل من ارسلنا قبلک من رسلنا علی ما بعثوا؟ قال: قلت: علی ما بعثوا؟ قالت: علی ولایتک و ولایه علی بن ابیطالب صلی اللَّه علیهما.

[1663] زیرا انبیای دیگر مقدمه بودند بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام.

[1664] عوالم، ج 11، ص 190.

[1665] ان فاطمه ابنتی خیر

اهل الارض عنصرا و شرفا و کرما. (فراید سمطین، ج 2، ص 68، ش 392).

[1666] الحسن والحسین خیر اهل الارض بعدی و بعد ابیهما و امهما افضل نسا اهل الارض. (بحار، ج 43 ص 19، ح 5).

[1667] انها سیده نساء العالمین. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، ص 193.

[1668] ... ان الحسن والحسین سید شباب اهل الجنه و امهما سیده نساء اهل الجنه. (کنزالعمال، ج 12 ص 107 و 108، ش 34017- فرائد السمطین، ج 2، ص 20، ش 363).

[1669] قلت لابی عبداللَّه علیه السلام قول رسول اللَّه: فاطمه سیده نساء اهل الجنه، اسیده نساء عالمها؟ قال علیه السلام تلک مریم و فاطمه سیده نساء اهل الجنه من الاولین والاخرین. (جلاءالعیون شبر، ج 1، ص 131).

[1670] عوالم، ج 11، ص 89- 99- بحار، ج 43، ص 21، ح 10 و ص 26، ح 25 با تفاوتی مختصر.

[1671] قرآن کریم، 3/ 61.

[1672] تفسیر فخر رازی 2. 699. تفسیر بیضاوی. تفسیر الکشاف زفحشری 1/ 49.

[1673] الفصول المهمه مالکی- الجواهر طنطاوی 2/ 120- فتح القدیر شوکانی 1/ 316- روح المعانی آلوسی 3/ 167 التسهیل لعلوم التنزیل کلبی 1/ 109- تفسیر ابی السعود محمد بن محمد عمادی 1/ 244 احکام القرآن جصاص 2/ 16 الجامع لاحکام القرآن قرطبی 2/ 104- الجامع البیان طبری 3/ 213- الکبیر فخر رازی 8/ 58- صحیح مسلم/ کتاب فضائل الصحابه تفسیر جلالین در ذیل آیه- الکشاف زمخشری 1/ 49- مسند احمد بن حنبل 1/ 185- صحیح ترمذی 2/ 166 مصبابیح السنه بغوی 2/ 201- سیر اعلام النبلاء علامه ذهبی 3/ 193- مدارک التنزیل و حقایق التأویل نسفی 1/ 222 مصابیح.

[1674] مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 153.

[1675] اسدالغابه، ج 5،

ص 522.

[1676] تهذیب التهذیب، ج 12، ص 441.

[1677] کنزالعمال، ج 7، ص 111 به نقل از ابن نجار.

[1678] کنزالعمال، ج 6، ص 219.

[1679] میزان الاعتدال، ج 2، ص 72.

ذخائرالعقبی، ص 39 از ابوسعید در «شرف النبوه» و ابن المثنی در معجم نقل می کند.

صحیح بخاری، کتاب الخمس.

[1680] صحیح مسلم، کتاب الجهاد.

[1681] مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 9، طبع میمنیه.

[1682] سنن بیهقی، ج 6، ص 300، طبع حیدرآباد.

[1683] صحیح ترمذی، باب: ما جاء فی ترکه الرسول صلی اللَّه علیه و آله و سلم.

[1684] ینابیع الموده، ص 131.

[1685] سوره ی قمر، آیه ی 54: «او را بر چوبها و میخها سوار کردیم».

[1686] عبقات الانوار، ج حدیث سفینه، ص 1081.

[1687] مناقب ابن مغازلی شافعی، ص 363.

[1688] در نقل کافی این قسمت به این صورت است: «فینظر فینادی روحه مناد من قبل رب العزه فیقول: (یا أیتها النفس المطمئنه)...»: (پس نگاه می کند و کسی از طرف پروردگار به روحش ندا می کند: ای روان آسوده...).

[1689] فجر: 27- 30.

[1690] بحارالانوار، ج 24، ص 94، روایت 7 و نیز بحارالانوار، ج 6، ص 196، روایت 49. این حدیث از دو طریق نقل شده: 1- کافی. 2- صدوق، و ما به طریق صدوق نقل کردیم که در متن با کافی اختلاف دارد، مراجعه شود.

[1691] رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله: انها (فاطمه) لسیده نساء العالمین فقیل أهی سیده نساء عالمها فقال: ذاک لمریم بنت عمران فاما ابنتی فاطمه فهی سیده نساء العالمین من الاولین والاخرین. بحارالانوار: ج 43، ص 24، روایت 20.

[1692] رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله: اتانی ملک فبشرنی إن فاطمه سیده نساء اهل الجنه و نساء أمتی. بحارالانوار: ج 21، ص 279.

[1693] آینه ی ایزدنما: ص

2. شعر از حضرت آیت اللَّه محمد حسین غروی اصفهانی.

[1694] چگونگی ولادت یگانه کوثر محمدی را می توان از بیان سلاله ی راستین او، امام صادق علیه السلام، جویا شد: از آن هنگام که خدیجه ی کبرا ازدواج با محمد خاتم انبیا را اختیار نمود، زنان کینه جوی قریش جملگی از او دوری گزیدند و او را در وادی تنهایی واگذاردند، به گونه ای که هیچ زنی را اجازه ی دیدار با خدیجه کبرا نمی دادند.... آن هنگام که زمان وضع حمل خدیجه نزدیک شد، احدی از زنان مکه برای یاری او حضور نیافت، اما در این هنگام چهار بانوی رشید و بزرگوار به اذن خداوند از بهشت بر خدیجه وارد شدند. یکی از این زنان، زبان به سخن گشود و گفت: انا ساره و هذه آسیه بنت مزاحم و هی رفیقتک فی الجنه و هذه مریم بنت عمران و هذه صفورا بنت شعیب. بعثنا اللَّه تعالی الیک لنلی من امرک ما تلی النساء من النساء، من ساره (همسر ابراهیم خلیل) و این آسیه دختر مزاحم و او مریم دختر عمران و دیگری صفورا دختر شعیب است. ما فرستادگان پروردگاریم تا یاریگر تو در لحظه ای باشیم که هر زنی به کمک دیگر زنان نیازمند است، و آنگاه خدیجه را کمک کردند تا فاطمه پاک و پاکیزه به دنیا آمد. هنگامی که فاطمه متولد شد چنان نوری از او ساطع شد که تمام خانه های مکه و مشرق و مغرب عالم را در بر گرفت. در این هنگام ده نفر از حوریان بهشتی بر آن خانه وارد شدند در حالی که هر یک، دو ظرف پر از آب کوثر به دست داشتند. بانویی که پیش روی

خدیجه بود (مریم) فاطمه را برداشت و با آب کوثر غسل داد و آنگاه فاطمه را در پارچه ی سفیدی، از شیر سفیدتر و از مشک خوشبوتر، پیچید و پارچه ی دیگری را مقنعه ی او کرد. آنگاه با فاطمه سخن گفت. فاطمه فرمود: اشهد ان لا اله الا اللَّه و ان ابی رسول اللَّه سید الانبیاء و ان بعلی سید الاوصیاء و ولدی ساده الاسباط. آنگاه هریک از آن بانوان را به اسم صدا زد و به یکایک ایشان سلام کرد. آن بانوان، شادمان و حوریان بهشتی خندان شدند. اهل آسمان ها نیز ولادت سرور زنان جهان را به یکدیگر بشارت دادند. در آن لحظه نوری بی نظیر در آسمان درخشیدن گرفت که تا آن روز چنان نوری دیده نشده بود. این بار بانوان (مریم، آسیه، ساره، صفورا) فاطمه را به آغوش خدیجه سپردند و گفتند: این دختر را بگیر که پاک کننده (طاهر) و پاک شده (مطهر) و پربرکت (مبارکه) است. خداوند به او و نسل او برکت داده است.

امالی شیخ صدوق: ص 457. غایهالحرام: ص 177. دلائل الامامه: ص 8. بحارالانوار: ج 43، ص 2.

[1695] سوره ی مریم، آیه ی 1.

[1696] بحارالانوار، ج 52، ص 84.

[1697] آل عمران/ 37.

[1698] فرائدالسمطین، ج 2، ص 51 و 52، ش 382- تجلیات ولایت، ج 2، ص 319- فضائل خمسه، ج 3 ص 178- مناقب ابن شهرآشوب، ج 3، ص 339- جلاءالعیون شبر، ج 1، ص 136.

[1699] اشاره است به آیه ی 37 سوره ی آل عمران که زکریا موائد آسمانی را در محراب مریم دید.

[1700] محجه البیضاء، ج 4، ص 213- بحار، ج 43، ص 59، و ج 41، ص 30 با اختصار.

[1701] روض الفائق، ص 214.

[1702] بحارالانوار، ج

43، ص 29.

[1703] فاطمه زهرا (س) شادمانی دل پیامبر، ص 152.

[1704] بحارالانوار، ج 43، ص 24.

[1705] بحارالانوار، ج 43، ص 24.

[1706] سؤال یکی از دختران دانشجو از مقام معظم رهبری در دیدار صمیمانه ایشان با جوانان.

[1707] تفسیر المیزان، ج 20، ص 524.

[1708] آل عمران آیه 61.

[1709] پیشگفتار کتاب «وتر فی غمد»، تألیف سلیمان کتانی، ص 26.

[1710] فاطمه الزهراء علیهاالسلام من المهد الی اللحد، مقدمه/ 13- 14.

[1711] الفصول المهمه، ط بیروت، 12- 13.

[1712] کشف الغمه ط تبریز 1/ 448.

[1713] کشف الغمه ط تبریز 1/ 448.

[1714] المناقب 3/ 357- 358.

[1715] الاسلام والشیعه، محمود شهابی، ج 1، ص 223.

[1716] فاطمه زهرا، ص 214.

[1717] الاسلام والشیعه محمود شهابی ج 1 ص 212.

[1718] بخاری ج 2 ص 185.

[1719] الاسلام والشیعه محمود شهابی.

[1720] سنن ابی داود، ج 2، ص 334.

[1721] تفسیر فخر رازی، ج 32، ص 144 چاپ مطیعه بهیه مصر.

[1722] سوره الاسراء/ 1: پاک و منزه است خداوندی که بنده اش را شبانگاه سیر داد...

[1723] الفصول المهمه، ط بیروت،/ 143.

[1724] آل عمران، 61: فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه اللَّه علی الکاذبین.

[1725] مطالب السؤول ط ایران 6- 7.

[1726] حلیهالاولیاء ط بیروت 2/ 39.

[1727] شرح نهج البلاغه 9/ 193.

[1728] اهل البیت تألیف توفیق ابوعلم/.

[1729] فاطمه الزهراء علیهاالسلام تألیف علامه دخیل/ 171.

[1730] کتاب «فاطمه الزهراء وترٌ فی غمد»، پیشگفتار، ص 3.

[1731] ص 205 ترجمه ی همان کتاب.

[1732] ص 211 همان ترجمه.

[1733] شخصیات قلقه عبدالرحمن بدوی و ضمیمه ی آن «المباهله» تألیف لویی ماسینیون چاپ میلان به سال 1944، ص 179.

[1734] کوثر ولایت/ ح 88/ ص 51.

[1735] فرهنگ معارف اسلامی/ سید جعفر سجادی/ ج 2/ ص 250.

[1736] فرهنگ معین.

[1737] فاطمه

زهرا علیهاالسلام شکوفه عصمت/ محمود جویباری/ ص 228.

[1738] برای آشنایی بیشتر به کتاب حلیهالمتقین و زندگی چهارده معصوم مراجعه کنید.

[1739] فاطمه زهرا علیهاالسلام شادمانی دل پیامبر/ ص 902.

2000109